تاریخ نایاب

تحفة الکرام

جلد سه

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا و ذکر در بیان بنا و عرض و طول و دور حصار شهرپناه بلدهٔ معظم زین البلاد احمدآباد و اسامی پورجات و باغات و مزارات
بزرگان و مساجد و تربت هندوان و سرکارات و پرگنات و خدمات و فوجداری و تعلقات و برخی آن امور متفرقه لقدر مقدور و تیسیر
مجمل خویش ارقام می یابد مخفی و محتجب نماند که چون در صدد این اوراق بعضی احوالات حواله نگاشته گشته از آنجا که سلسلهٔ این از روی داد و سوانحات
آینده تا باقی بودن معموری این دیار پیوسته سررشتهٔ واقعات این ملک تا انقراض آبادی منوط و مربوط است تا حیات مستعار راقم
وفا کند و اختلالی در اوضاع و موانعی در فرصت وقت رو ندهد در سلک تحریر خواهد کشید انشاء الله تعالی و بعد از هر کرا خواهش و رغبت اینکار
بوده باشد بتحریر آن خواهد پرداخت **نظم** آنکه بستی بعمر دل زهوس ÷ نیست این عمر غیر چند نفس ÷ بر نفس عمر را چو بنیاد است ÷
زندگانی تمام بر باد است ÷ **بلدهٔ زین البلاد احمدآباد** از شهرهای جدید اسلام از اقلیم دوم که منسوبست بمشتری در طول صد و
هشت درجه و چهل دقیقه و عرض بیست و سه درجه و پانزده دقیقه و غایت طول نهاری سی و سه گهری هشت پل و انتهای کوتاهی بیست و شش
گهری و بیست پل میشود سلطان احمد نبیرهٔ ظفرشاه همت بر بنای آن گماشت چنانچه در ضمن عهد سلطنت او اشاره بدان رفته آورده اند که سلطان
در سال هشتصد و سیزده هجری که سال اول جلوس او بود پس از اطفای نائرهٔ فساد مودود بن فیروزخان عمزادهٔ خویش بقصبهٔ اساول رسیده
استیصال آساهبیل نمود و چندی بر ساحل رود بار سابرمتی مقامات نمود و بسبب آب و هوای آن سرزمین را پسندیده بسمت شرقی آن رود

در برج سادس فضای سطح دلکش بنظر آورده باستصواب سراج المحققین شیخ احمد کهتو المشتهر به گنج بخش قدس سره که در موضع سرکهیج اقامت داشتند بروز مبارک پنجشنبه سیوم شهر ذیقعدة الحرام که ساعت مختار انجم شناسان بحساب هندی بیساک سده پنجمی مطابق هزار و چهارصد و چهل و نه سنوت بیر بکرماجیت مرادف هزار و صد و چهار و دو ساک سالیه این پس از انقضای پانزده گهری و سی و پنج پل از روز که نوبس بکمتر بود بطالع در سرطان که قمر بخانه خویش منزل گزیده زاید النور بود **دوم** اسد **سیوم** در سنبله راس بر نهاده **چهارم** میزان **پنجم** عقرب که مشتری باتباع اسباب فراوان شادمانی در آمده **ششم** قوس زحل بر خانه براندازی دشمن نشسته **هفتم** جدی که بهرام خون آشام تیغ نکبت بید کاری برخاسته **هشتم** دلو **نهم** حوت و عطارد زرین قلم با ذنب آشا گشته **دهم** حمل که نیر اعظم و عطیه بخش عالم شرف در دار رانی داشته **یازدهم** ثور که زهره با یک نشاط بنوازش در آمده **دوازدهم** جوزا انجب الاتفاق سبع سیاره در بروج دوازده گانه بدین موجب منزل و مقام داشتند که خشت اساس بنامی حصار شهر پناه آمد بنا داحمد آباد بر زمین نهاده شد آورده اند که رنگ بنای این مصر بدست چهار تن احمد نام که بهر یک باصلاح و تقوی آراسته و بزهد و ورع پیراسته بودند ریخته شد **اول** قدوة المحققین شیخ احمد کهتو که یک سرطناب بدست ایشان بود **دویم** سلطان احمد والی ملک **سیوم** ملک احمد که نزدیک دروازه کالوپور آسوده بوده اند **چهارم** قاضی احمد خلیفه حضرت گنج احمد که در پیران پتن آسوده اند چنانچه لوح مزار ایشان نقش نموده اند که از جمله چهار احمد که بنای بلده احمد آباد بر دست ایشان اتفاق شده که آنها نیز بزرگان عصر و صاحب کمال بودند و در سال هشت صد و پانزده در مدت سه سال حصار از خشت پخته آهک بر لب جویبار سابر که تا لمرگاه از سنگ خارا بر آورده اند مشتمل بر دوازده دروازه و یکصد و سی و نه برج و نه کنج و شش هزار و هفت صد و نه شرفه بمسافت دو گروه و یک جریب دوره فصیل با مسجد جامع سنگین و قلعه ارک نمورت اتمام پذیرفته ارتفاع دیوار حصار از هفت تا هشت ذرع زیاده نیست مگر نزدیک بگذر کهرکی احداث کرده سیف خان که در عهد حضرت فردوس مکانی شاه جهان بادشاه واقع ارک که پانزده ذرع است طول از دروازه ادریه شمالی که اکنون به دهلی دروازه اشتهار دارد تا دروازه جمالپور جنوبی هزار و یک صد و بیست و پنج ذرع بکرم آلهی عرض از جهرو که بهدر که تا دروازه سارنگپور شرق رویه دو هزار و پانصد ذرعه که دو هزار و دو صد و بیست و نه بیگه و سیزده بسوه مکان آبادی است حلوای شیرازی شاعر که تاریخ منظومه بنام سلطان احمد در سلک نظم کشیده و طوطی ناطقه را در بنای این معموره شکر ساخته

منظومه

چنین گفت حلوائی شیرین سخن — که افشاند صد درج در در سخن

که چون چند گه شاه گردون خرام — شدش بر لب رود سابر مقام — زمین بغایت فرحناک دید

زگرد دمن خاک او پاک دید — هوائی که میکرد دل را هوس — نسیمش چو مشک خطا خوش نفس

مکان نزه دید و جائی لطیف — محلی خوش آب و هوائی لطیف — بالهام غیبی و حکم اله

چنین آمدند در دل بادشاه — که در آن زمین سر وج هوا — کند تاج شهری معظم بنا

بهمان لحظه بانی طلب کرد شاه
که گویند سکان خاکش سپاه
جهان را اساس معظم دهد
که در وی شود خیره چشم ملک
کند بر زمین آسمانی بیا
که خاکش برد آب چین و تتار
نشاپور را از حسد جان کند
شد آن فکر شاهی فراجا نگیر
دقایق شناسان دور فلک
کشیدند چرخ دولاب را
مطالع کشایان سطح سپهر
نظر بر کشادند از هر طرف
مه ذو القعده رفت از هجریه
بر او خوانده هر دم فلک آفرین
چون شد آن اساس معلے تمام
جهان هفت اقلیم بد گشت هشت
چون ترتیب آن شهر عالیمقام
در آن ملت احمد آباد گشت
الٰهی تو این شهر عالی بنا

بفرمود تا همدران جایگاه
سر خاک بر اوج خضرا برد
زسر زینت زیب عالم دهد
پی دفع یاجوج کین داوری
که غشش بود جام گیتی نما
غباری که خیزد بر آتش عیان
که گجرات رشک خراسان کند
طلب کرد اصحاب علم نجوم
که واقف بود ز آسمان تا سمک
مهندس صفاتان اختر شناس
طوالع نمایان ناهید دهر
بفرمان شاهنشه بختیار
ثلث عشر با ثمان مائه
چون بیکار خشتی بخشتی نهاد
گذشت از سر چرخ فیروزه فام
نو آباد شهری شده نازنین
شد از ناصر الدین احمد تمام
شده تازه شهری عمارت پذیر
مده تا بحشرش زوال و فنا

بسازد یکے شهر عالی اساس
سری را بر اوج ثریا برد
بنای بر آورد چو قصر فلک
کشد بر زمین سد اسکندری
یکے مصر جامع کند آشکار
کشد سرمه در دیدهٔ اصفهان
چو در خاطر شاه گردون سریر
که بودند گنجور گنج علوم
گرفتند رنج سطرلاب را
براهین نمایان صاحب قیاس
بدیدند هر کوکبے را شرف
بکردند ساعات سعد اختیار
چون بانی بنا بر کشید از زمین
ملک گفت مسعود و فرخنده باد
چون آن شهر آباد و معمور گشت
سوادش چون خالی بروی زمین
در آنام هم احمد آباد گشت
که گردون ندیدش بدوران نظیر

آسامی دروب دوازده

گانه **دروب شرقی** دروازه کالوپور سارنگپور دروازه اسلوریه که مابین دروازه بندرانبور که جنوبی اند و گنج شرق رویه واقع شده **دروب شرقی** که بر ساحل رودبار سابرمتی واقع اند دروازه خانپور دروازه لکهر دروازه خانجهان مابین دروازه خانپور و لکهر در قلعه بهدر دو دریچه وار و دریچه باغ و دریچه که بگذر کهرکی مشهور است **دروب شمالی** دروازه شاه پور دروازه ایدریه که دهلی دروازه نیز نامند دروازه دریاپور مابین دروازه شاه پور و ایدریه کهرکی حلیم که

مسدود است بسبب انسداد آن بر آنچه اعتماد را شاید واضح نگشته دروب جنوبی دروازه جمالپور دروازه بند که ڈھیڈیه
نیز خوانند و سبب انسدادش اقوال مختلف گویند دروازه رائپور عرض و طول قلعه ارک مشهور به بهدر طول از کنار
دریا سابرباد دروازه قدیم در وسط بر جبین عالی واقع شده چهار صد و هشتاد و هفت ذرع عرض از مسجد سنگین ساخت
سلطان احمد تا دروازه باغ چهار صد ذرعه یا چهارده بروج از ساخت قدیم سیزده و یک برج نجم الدوله افزوده سوای دروازه
نقارخانه بادشاهی و باغ و طرف دروازه کچهری که در حکومت ناظمان زاید شده خارج است و قلعه بین الجمهور به بهدر اشتهار
دارد و محل سکنائی سلاطین گجراتیه و ناظمان است در وجه تسمیه آن اقوال مختلفه بسمع رسید اما آنچه محل اعتماد باشد آن ست
قلعه ارک بلده پٹن از بناهای راجه ها است و بهمین شکل و شباهت در بروج واقع شده و در آن جا معبدی بهدر کالی معبود
آنهاست و آن مکان را از قدیم بهدر می نامیدند بمناسب مشابهت آنجا عوام الناس اینجا هم بهدر گفتند لهذا مشهور گشت
و بدین نهج ارک چانپانیر و احمدنگر هم بهدر میگویند چون بلده احمدآباد پای تخت سلاطین گجراتیه قرار یافت بتدریج در عهد
سلاطین و امرایان بموجب ازدیاد معموری گشته خصوصاً در زمان سلطان محمود بیگڑه در بهدر قصور عالیه بر افراشته شد که
اکنون اکثر جدران قصور بر پاست و ذیل دمان مرگ بی امان خشت وجود بانیان را بگرد این دشت عالم فنا افگنده رفیع

واعظ: جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست
طبل سکندر و علم کاویان کجاست
گر گنبدی بخیمه سلجوقیان بجو
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست

وان حشمت جلال ملوک کیان کجاست
این بانگ از منار سکندر رسد بگوش
سنجر چگونه گشت ملک سایبان کجاست

تاج و قباد و تخت فریدون نگین جم
دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
فردا است بلبلان همه با صد فغان شور

صاحب کتاب هفت اقلیم آورده که شهر احمدآباد بحسب نظافت و کیفیت آبادانی
وشهرت بر تمام ولایت هند رجحان دارد و در نزاهت آئینه و عمارات سبقتی از بلدان دیگر است اگر گفته شود در کل بلاد عالم
باین عظمت و آراستگی شهری موجود نه شده عراق و مبالغه نموده باشد بازارش برخلاف شهرهای دیگر بنهایت وسعت و
پیراستگی سکانش از اناث و ذکور همه تمکین الحق بخوبی آن شهر کمتر خواهد بود چنانچه زینت البلاد و عروس مملکت خوانند اقمشه
نادره بعمل میاید و با اکناف و اطراف عالم میبرند تجار بری و بحاری از آن منتفع میگردند مشهور آفاق است و مساجد و بازار
های متعدده دارد دور و حوالی شهر سه صد و شصت پوره آباد بود چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید محمودآباد
دوازده گروهی بلده را پائی تخت مصر سلطنت خود گردانید و از احمدآباد تا آنجا بازاری و در رویه ساخت و مردم را فرمود
تا بر اطراف آن عمارت ساختند که در حقیقت یک شهر شده بود بتدریج ارباب صنایع و بدایع فراهم آمده و بتخصیص کار شربانی
انواع اقمشه زرین و ابریشمی از جنس کمخواب و قسطی و الایچه و مخمل و چکن دوزی و کارچوب بنا بر موافقت آب و هوا

مرنگ و بهار رایج بر جمیع ولایت هندوستان بر آمد که در اطراف عالم و اقصای بلدان ایران و طوران و روم و شام بنام و نشان
کار گجرات مشهور و معروف شده و طرفه اینکه آنچه در بلده احمدآباد نساجی و قصاری و دقاقی بارونق است برخلاف امکنه دیگر بعمل
گروهی بعمل آرند بخوبی آن نیست راجه جیسنه زمیندار امیر در عهد حضرت فردوس آرامگاه مکانی را نوآباد ساخته بجی نگر موسوم
گردانید خواهش نمود که اجناس که در احمدآباد یافته میشود در آنجا مرتب شود شعرباقان و نساجان را بانعامات و مراعات
زربخشی طلب داشته کارخانها بنا نموده چون دقاقی نمودن برنگ و قماش و زیبائی احمدآباد نشد دقاقان ظاهر نمودند که چوب
درخت کهرنی که در آنجاست و آلات دقاقی از آن میشود چون در بیجا نیست شاید بنا بر آن صفا نمیگردد راجه چند عرابه آلات
دقاقی از کهرنگ و تخته از احمدآباد طلب داشت اما فائده مرتب نگشت بالجمله شهریت مشتمل بر هفده چکله و هشتاد راسته بازار از آنچه
از روی سرلبته محالات که آید دکاکین واضح شده ثبت افتاد سوای آن کوچه نافذه و سرلبسته محالات بسیار است
و بعضی راسته داخل بازار نیست **آسامی چکلات** چکله بازار خاص واقعه مابین بهدر و ترپولیه چکله پان کوٹ
چکله مانک چوک چکله دهنلوه چکله ٹن لیمری چکله بهنڈیری پور چکله ادا در پور که آنرا کبیر پور نیز گویند عرف کهاڑیه چکله رائپور
چکله اسلوریه چکله رائکهر چکله خان پور چکله شاهپور چکله ایڈریه چکله بهدر جهاؤن چکله جوهری واڑه که در هر یک ازین چکلات
چبوتره و گذربانان چند پیاده پاسبان شب گشت از جانب کتوال معین اند **آسامی راسته و بازار** راسته از دروازه پیش
روی دروازه سارنگپور راسته ڈومنی واره متصل حویلی شیخ مراج راسته اکبرپور در ایام قدیم کهاریه مشهور بود در عهد حضرت
عرش آشیانی اکبر بادشاه از قوم کهتریان رکاب سعادت بتقرب خدمات در آنجا سکونت داشتند بمناسب اسم آنحضرت اکبرپور
نامیدند راسته اسلوریه راسته برهان الملک در چکله ایدر راسته بدوح پور راسته بازار خاص پیش بهدر راسته بازار حلیم
متصل لعل دروازه راسته بازار کوه متصل مدرسه شیخ الاسلام خان راسته بازار سکندر خان نزدیک خاسار راسته بازار
اعتماد الملک واقع خان پور راسته علوخان گجراتی متصل مقبره شاه علی رضا راسته بی چتری متصل سانکری سیری راسته
پای بری نزدیک بان کوڈر راسته ترپولیه راسته تاج پور راسته بهنڈیری پور راسته بهیدڑه نزدیک خانه اعتماد خان
دیوان پیشین راسته پیلی از دار الملک عرف دبند پیلی راسته پیش خان همان در نزد دروازه خاردار راسته پانج کوڈ
راسته مانه پس بر راسته تکیه الیه راسته جمال پور راسته جلال پور راسته جوهری واڑه راسته جمامری در مانک چوک راسته رانی میر کلا
راسته چاه اکهاسیمه راسته چنگیز پور راسته دریاپور راسته چاه بهرام که بچاه سنگ اشتهار دارد راسته
جهوجار خان راسته چبوتره هیراسوتار نزدیک سانکری سیری راسته خواجه یوسف راسته خواص الملک عقب
خان شیخ الاسلام خان راسته خداوندخان راسته خواجی راسته دریاپور راسته رائکهر راسته دولت خان راسته

دهیکوه راسته دریاخان محرم راسته رنگریزان راسته کابلی راسته رانی سیرانی راسته رانپور راسته رکن الملک
راسته رضی الملک راسته شیخ نور سمرقندی راسته سنگ بهگین راسته سوکهار راسته غیاث الدین راسته شاه مکوب متصل
خانه شجاعت خان ناظم پیشین راسته سرای اعتماد خان راسته سیف خان عرف سرای ناگوری راسته سکندر خان
عرف سرای سرای کهید کر راسته سرای خیاطان راسته شیخ فرید عرف بخارا راسته سرای محمد حبشی در پهلوی ترپولیه
راسته سرای دستور خان نزدیک اسلوریه راسته عزیز الملک متصل جمال پور راسته عالم بربان عرف بٹوه سیری راسته
غالب خان ورانپور راسته فرید پور تعلقه چکله کالوپور راسته کمجوری متصل حویلی ولندیس راسته گوندی دست چپ
پان کور راسته کوری خان راسته کن روی سیری متصل پان کوڈ راسته کامل الملک عقب مسجد رانی روپ ممنی راسته
کوٹهری حلیم راسته لعل بائی راسته ملک نصیر متصل مقبره سلطان احمد گجراتی راسته ملک بناد چکله بهندیری پور راسته مسجد
محافظ خان تعلقه چکله ایڈر راسته مانک چوک راسته خطیره رانی اکنون برابجزابی و آنهدام عمارت چندین شارع راسته
غیر متعارف در رواق و صحن خانه‌های مهذبه بهم رسید که راسته مسلوک معطل مانده سبحان الله چه منازل دلکش با نزهت
و صفا و عمارات عالیه دلکشا و امکنه شامخه که بادشاه زاده‌های والاتبار و امرایان عالیمقدار و صاحب دستگاهان عظیم
الشان متصرفان بلده بمکان اصرف مبلغهای خطیر عمارات منوده تنزل و سکونت داشتند که از حوادث زمان و انقلاب
دوران بی‌چراغ و ویران انداز مالکش نام و نشان بر صفحه روزگار باقی که لَیْسَ فِی الدَّارِ غَیْرُهُ دیّار صادق آمده خرابهای
اشجار و گیاه خودرو نیده گشت و در بعضی زراعت میشود قطعه نوشته یافتم این بیت بر در قصری + از آن دلم همه
خون گشت سینه ام پر درد + خوش است قصر حیات و نگار عمارات + ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد + اثری از کسری
معدوم و در بعضی علامات جدور حلوم که مسکن و ماوی اشغاد روباه و شغال شده و حشرات الارض گشته و چغد و بوم آشیانه
بسته و دالشهای کلالان شده فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ رباعی آن قصر که با چرخ همی زد پهلو + بر درگه آن شهان
نهادندی رو + دیدیم که بر کنگره اش فاخته + بنشسته و میگفت که کوکو کوکو + مساجد چون سلاطین گجراتیه و امرای
آنها بمضمون اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ همگی والاهمت مصروف بر رواج دین متین و رونق طریق انیق شرع متین مصروف
بود بمرور ایام مساجد سنگین از امکنه بعیده سنگ آورده عمارت فرموده اند بعضی منسوب بسلاطین سلاطین زاده‌های والاتبار و امرایان
عالیمقدار و ازواج آنها که تفصیل و اسامی باقی هرکی از آن طولی دارد تا حال موجود است چهار صد و پنجاه و بروایتی پانصد
مسجد عالیشان از سنگ خارا در کمال متانت و رصانت با وسعت اسطوانات متعدد و منارهای رفیع در اندرون و
بیرون بلده واقع است و در خارج آنها بدون بانی قرار یافته از جمله صنایع که بنایان و معماران در بعضی مساجد سنگی

که در

که در مسجد معظم خان پوره مسجد خداوند خان مسجدیکه اکنون با جهوت کوکی اشتهار یافته و از ساخت ملک بهاؤالدین برادر ملک
سارنگ که اعتبار الملک خطاب داشت بکار برده اند و از تقریر بعضی نقاد که امتحان منوده اند واضح گشته و شهرت تمام دارد
آنکه منارهای کلان بر جبین و پیش طاق کرده انداز جنبش یک کس یا دو نفر که بر قبضه برآید و بجنباند بحرکت می آید و عجب
تر آنکه از جنبش یک منار دوم که بفاصله است نیز متحرک میگردد و آن معلوم نیست والعلم عند الله و مساجد در محلات اندرون
و بیرون بلده واقع است لا احد و لا تحصی بوده سوای مساجد امرایان گجراتیه از امکنه سکنه آنها آثاری و علامتی باقی نیست
اکثر بل تمام مساجد اندرون و بیرون بلده بیچراغ و از مصلیان خالی و در بعضی شکست و ریخت هم رسید تا آخر عهد حضرت
خلد مکان از سرکار والا مرمت میشد و ملک آباد و جاری بود **پورجات بیرون بلده** چون در ابتدای آبادی بلده
کثرت چندانی نبود هر یک از سلاطین زاده‌ها و امرایان گجراتیه در حصار مکانی را بجهت سکونت اختیار منوده با بنیه و ملحقه عمارت
فرموده سکنا ورزیدند و آن مکان بنام آنها به پوره اشتهار یافت مانند از دپور و کالوپور و تاج پور و جمال پور و امثال
آن که بتقریب در ضمن اسامی راسته و بازارها و گذرها سبق ذکر یافته چون بلده معمور گشت آبادی در بیرون شروع گردید
و بتدریج پورجات متعدد بهم رسید آورده اند که در قدیم الایام سه صد و شصت و بقولی سه صد و هشتاد پوره که هر ایک از
امرایان سلاطین گجراتیه بنام خود در دور حوالی بلده بنهاده با خیل و حشم در آنجا سکنا داشتند آباد بوده است شاید این شماره
باکثر دیهات پرگنه حویلی که در عهد حضرت عرش آستانی لقیین یافته بوده باشد اکنون بیشتر از آنکه بفاصله بودند داخل مواضعات
محسوب اند مانند عیس پور و آسارو وه و آس پور و سیمع پور و عنایت پور و شیخ پور و امثال آنها که در هر یک از آن مساجد
سنگین باستحکام تمام و وسعت مکان موجود است و پورجاتی که قریب بحصار شهر پناه بوده هر گاه خللی در آبادی بلده راه یافت حسب
شروتی با ناظم صوبه بتعمیر آن پرداخته بنام خود آباد مینمود و در هر پوره کثرت آبادی بمشابه شهری بود مولف تذکرة الملک
آورده که در عثمان پور آکلش دروازه هزار دوکان هنرمندان است و تمامی پورجات تا حدوث فتنه و فساد و ظهور هرج و
مرج این دیار از تجارت پیشگان و صنعت گران اهل حرفه و اهلکاران و صاحب خدمات و گروه سپاه پیشه مسلم و هنود
مملو و مشحون بود و عمارات عالی پس بتکلف که مبلغها خطیر بصرف آن در آمده داشته راقم حروف همه را آباد و بارونق برای
العین خود دیده بلکه پورجات چند لواحقات را مشاهده کرده اکنون بنوعی ویران و بیچراغ و لبسان دشت هموار گشت که اثری و
علامتی از عمارات و جدود و حدود جبات اربعه علیم و مفهوم نمیشود تا بر مالکان چه رسد شاید نام و نشان اکثر پورجات از خاطر
محو و زائل شده باشد البته شده مگر در بعضی از اساس مساجد یا دروب که از سنگ و آهک برآورده اند برجا هست خون
آشامی آنها بنا بر تجدید آبادی که از ناظمان و امرایان بعد تسخیر حضرت عرش آستانی تغیر و تبدل یافته بعضی بنام و نشان اصل

باقی بقدر تیسیر و معلومات با اسامی بانی شریک مندرج ساخت **آسامی پورجات دو بلده این طرف رود بار**
سابرمتی شاه پور جانب جنوبی بلده متصل برنگ سابر آبادی قدیم بود در عهد حضرت خلد مکان اقضی القضات خواجه عبد الله آبادی
از سر نو ساخته بنام قاضی موسوم نمود مسجد سنگین باز عمارت بهاء الدین از امرای گجراتیه که اختیار الملک خطاب داشت اکنون
به مسجد اچهوت کوکی اشتهار حاجی پور آباد کرده حاجی بهاء الدین مخاطب بعضد الملک از امرای سلطان محمود بیگره و مسجد
سنگین در آن عمارت کرده اوست **دریا پور** آباد کرده دریا خان از امرای سلطان مذکور بانی گنبد خشتی که مدفن اوست
و در آنجا پوست گویند در ولایت گجرات گنبدی بعرض و طول آن از خشت بنا نیافته **ملتان پور** نام بانی آن معلوم نیست
مقصود پور در ایام سابق پور بود در ایام صوبه داری شاه جهان بادشاه باغ شاهی در آنجا احداث یافته **ماه پور** بانی آن
معلوم نیست **شیر پور** اکنون تمام آنجا قبرستان شده **لودهی پور** باقر آباد از قدیم بوده **پناه پور** بهادر خان ناظم صوبه در عهد
حضرت خلد مکان بنام خود محمد پناه نام داشت مجدد آباد گشته **جهانگیر پور** ظاهر درین مکان پوره آباد بوده در هنگامیکه رایات
جهانگیری رونق افزای آیند یارشد فتوری در آنجا راه یافت باسم آن حضرت به تجدید آباد شد **سکندر پور** آبادی قدیم بوده
است **احمد پور** از قدیم **هیبت پور** آباد کرده هیبت خان از امرای گجراتیه و مسجد سنگین ساخته او هم در آنجاست **آساروه** آبادی
قدیم پیش از بنای بلده اکنون در قربات پرگنه حویلی محسوب میشود **دهری پور** آباد کرده دهری بائی در عهد یکی از سلاطین گجراتیه
و باؤلی بغایت کلان و استحکام و مسجدی و گنبد مدفن او در آنجاست ساخته او را اکثر شعرباقان و صناعت پیشگان و در
آنجا سکنا داشتند اکنون بنابر قرب و جوار آساوره کم و بیش آباد است **بی بی پور** در عهد سلاطین گجراتیه بی بی ماکه یگانه
عصر و زاهده وقت که از خانواده چشتیه بود آباد ساخته مسکن خود قرار داده بود مزار الیشان با مسجد و خانقاه در آنجا است
هر پور و روپ پر آبادی قدیم بوده کالو پور آباد حاجی کالو از امرای محمودی رسول پور و غالب پور و سید آباد عرف سرس
پور از آبادی عهد گجراتیه است اکنون کم و بیش آباد است **میٹها پور** و **جمنا پور** و **صاحب پور** و **سلیم پور** از آبادی
قدیم بوده **نور الله پور** در جنب سرس پور شیخ نور محمد که بخطاب امانت خان سرفراز بود در عهد بادشاه شهید محمد فرخ
سیر آباد کرده **سلیم پور** و **نعیم پور** و **نصیر پور** سرکی واره و **رسول پور** و **برما پور** از آبادی قدیم اسامی عام آنها
معلوم نیست سارنگ پور بیرون بلده که منسوب بدان **پوره** شده آباد کرده ملک سارنگ مخاطب بقوام الملک از امرای
محمودی و مسجد سنگین بغایت مطبوع متین در میمن ساخته و چون قبر سیدی بشیر نامی در پایان مسجد واقع شده با آن که او
صاحب اهتمام عمارت آن مسجد بود بنامش اشتهار یافته در سال دو صد و هفتاد و یک در هنگام محاصره سدا سیو رام چند
بمومن خان شکست چنانچه در محل خویش ثبت افتاد افضل پور آباد کرده افضل خان به ثانی سلطان محمود ثانی مسجد سنگین

در باطه و مقبره او در آنجاست **بیکن پور** آبادی قدیم بوده **طوغان پور** از امرای محمودی **راجپور** آباد کرده قدیم که بانی آن
معلوم نشد پوره بسیار کلان که مشابه شهری آباد بوده و تجارت پیشگان و اهل کار و ضدبات و کاسب پیشه و جماعت کثیر بوا هیر
جماعه خورده بیشتری به تجارت براری و بجاری می پرداختند ساکن بودند و عمارات مطبوع دلکش عالی که بصرف مبلغها عمارت
شده بود **گومتی پور** بانی آن معلوم نیست اکنون کم و بیش آباد است **کانکسی واره** و والا پور **معظم پور** و **معظم آباد** آبادی
قدیم **منجهن پور** آباد کرده سید مسعود از بنابر شاه عالم قدس سره که بنام جد خویش موسوم ساخته بابی پوره آباد کرده صفدر
خان بابی **نوا پوره** و **گنج پوره** و **سلطان پور** از قدیم آباد کرده سید عبد الرحیم الرفاعی که مرقد الیشان در آنجا است
کشور پور کشور داس پرکار صفدر خان در جنب راجپور محوط محقر بنام خود آباد کرده و خانه به تکلف ساخته بود **معصوم پور**
که معصوم قلی عرف شجاعت خان مقتول مجدد آباد نموده بود **مراد گنج** در هنگام نظامت بادشاهزاده مراد بخش آباد گشته
جمنا پور و **بیگم پور** عرف پوره خواجه از قدیم بود رحمت پور عرف **وهاب گنج** در عهد حضرت خلد مکان اقضی القضات
قاضی عبد الوهاب به تعمیر آن پرداخته بنام خود موسوم ساخته چون در ان ایام محال کنهره پارچه به محمد جمال خویش او تعلق
داشت نظر بر انتفاع و افزایش آبادی مقرر ساخت که عقاقر آمدنی بندر سورت و داخلای در آنجا فرود آرند و گماشته مفید از ان
بادشاهی آن محال در آنجا بوده ند و اخذ محصول تفاوت و داخلای می پرداختند و این معنی تا آخر سال هزار و صد و پنجاهم
دست قرار داشت **نین پور** آبادی قدیم بود قلعه فوجدار که در آنجاست آبادی پوره بر طرف شده سید پور نزدیک دروازه اسلوریه
به سید عطاء الله از امرایان سلطان احمد که قوام الملک خطاب داشت آباد ساخته بود که مدفن او در آنجاست **چنگیز پور**
آباد کرده چنگیز خان غلام سلطان محمود ثانی که در اواخر علم خود سیدی میان فراست و استقلال و استبداد زده بود چنانچه
بمحل خویش در صفحه اوراق سبق ذکر یافته **لیکو پور** و کنگال از قدیم بود **بهادر گنج** آباد کرده سلطان بهادر گجراتی بادشاه
اکرم پور و مفاخر پور اکرم الدین خان صدر صوبه و ابو المفاخر خان برادرش که در عهد حضرت خلد منزل بنام خودها آباد ساخته
بودند **هیر پور** و لوالپوره از قدیم بود **علیم پور** خداوند خان مسمی الملک علیم از امرای سلطان احمد که نسبت دامادی سلطان محمد
ابن سلطان احمد داشت مسجد سنگین بنا نهاده او با آن مدفنش در آنجاست و مقبره شیخ کمال مالوی در عقب آن مسجد واقع است
فرح پور که **قاضی پور** نیز گویند ابو الفرح خان قاضی بلده در عهد خلد مکان آباد ساخته و خانه و مسجدی به تکلف بنا نهاده در آنجا
سکونت داشت ما جرای احکام شرعی می پرداخت راقم حروف را مکرر اتفاق دیدن آن مکان شده اکنون اثری از عمارات
باقی نیست صاحب آبادی و بانی آن معلوم نیست **نور گنج** در هنگامیکه حضرت جنت مکان جهانگیر بادشاه متوجه سیر و شکار این
دیار بودند بمناسب اسم نور جهان بیگم آباد شده بود گهارست و بوایه از قدیم بوده مقبره تاج خان تریالی از امرای گجراتی بانی گنبد

حضرت شاه عالم قدس سره در آنجاست زورآورپور جوانمردخان بابی نزدیک عیدگاه نو بنام پسر کهترین در اواخر سلطنت
حضرت بادشاه شهید تعمیر نمود رسول آباد حضرت شاه عالم قدس سره سکنا گرفته آباد ساخته بودند و مزار فائض الانوار
حضرت در آنجا است و از آن وقت مساکن سادات و اولاد و احفاد ایشان که بآداب شاهیه مشهور گشته و آن
محر قربات مدد معاش و خرج اعراس وصادر و وارد که مرفه الحال و از تلاش وجه معاش فارغ البال بودند بتدریج عمارات
دلکش و بساتین فرح فزا ساخته میگزرانند و بنابر پاس آداب سیادت و حرمت روضه متبرکه از ناظمان و حکامان احدی متعرض
ایذا و اضرار رعایا و برایا سکنه آنجا نبود و از قدیم الایام پوره داخل درگاه تعلق داشت که لوازم و لواحق و محال سابر و بیگار اهل
حرفه و خرید و فروخت اراضی باختیار صاحب سجاده و مشکلات شرعی بمهر قاضی درگاه که علیحده داشت رسول آباد
کهانمدرول پوره سید حامد پوره سید صنوبخان فیروزپور حسن پور نگلی پور آیرندا پور بهاء الدین پور و تمام این پورجات تا ایام
حکومت مهاراجه ابهی سنگه و هنگامه آرای اوباش های آباد و بارونق بوده در آن صدمه ویران و بیچراغ گشتند چنانچه در ضمن
سوانحات آن مبق ذکر یافته پوره صنوبخان در عهد حضرت خلد مکان که صدر صوبه بود آباد نموده ایرندا پور از ضیا پور
خضرپور از قدیم آباد بودند حسن پور و محمود پور آباد کرده بنابران حضرت شاه عالم قدس سره پور سید حامد بخاری آباد نموده
و خانه پیس به تکلف ساخته کهانمدرول از زمان سلاطین گجراتیه بوده سلطان قطب الدین بن سلطان محمد عمارات در آنجا
بنا نهاده اکثر اوقات خود آنجا سکونت داشت اکنون اثری از آن عمارات و آبادی ندارد عیش پور مابین رسول آباد و
موضع بٹوه حضرت شاه عالم قدس سره این پوره را بجنب الطرفین می نامید که ملک عیش مخاطب بنظام الملک از امرای محمودی
بنام خود آباد ساخته مسجد سنگین فرح فزا سراه با مقبره خویش و تالاب و باغ بنا نهاده از خشت پخته و آهک و آرد ماش
آمیخته حصاری بدور آبادی کشیده که تا حال باقی است و در سوادش انبه زار و درخت کهرنی وارد و داخل مواضعات
پرگنه حویلی در وجه مصارف روضه حضرت شاه عالم قدس سره مقرر است نواباس بانی آن معلوم نشده خوذن پوره
آباد کرده ملک خوذن از امرای گجراتیه است چنانچه مسجد سنگین و مکان قبر او در آنجاست چون اکثر خادمان و مریدان حضرت
شاه عالم در آنجا سکونت داشتند بسببی بجویدم که تصغیر خوادم است فرموده اند میرزان شیخ علی خطیب در آنجاست بهرام
پور و مجهوری و اساول از آبادی قدیم بوده قطب پور شاید در هنگامیکه حضرت قطب عالم قدس سره سکنا داشته
بنام ایشان آباد شده که اکنون ویران است قاسم پور متصل بساحل رودبار سابر جانب جنوبی بلده میر قاسم
نامی در عهد حضرت خلد مکان آباد ساخته و مقبره او در آنجاست راجو پور آباد کرده بنابر حضرت شاه
عالم بوده خانپور بر ساحل رودبار سابر آباد کرده حسین خان ناهر در عهد حضرت خلد مکان مقبره و باغ در آن جا است

آسامی پورجات از طرف دریائی سابر که در عرف ندی پار گویند تاریخ آبادی قدیم داخل مواضع پرگنه
حویلی گشته عثمان پور آباد کرده سید عثمان از خلفای حضرت قطب عالم قدس سره که بخطاب شمع برهانی از پیر خود نوازش
یافته بود مسجد سنگین و مزار سید لغایت مطبوع و بارونق و کثرت آبادی آنجا صاحب تذکرة الملوک نقل نموده بالا گذشت
راقم آنجا را آباد دید که اکثر جنس عقاقیر خصوصاً هلیله و آمدنی دار الخلافت در وعن زرد و مبلغها را خرید و فروخت میشد
که الحال خراب گشته خان پور در مقابل دروازه بلده که بنام آن پوره اشتهار دارد نورنگ پور آبادی محتقری که در عهد حضرت خلد
مکان شجاعت خان حاکم شهر بود آن هنگام نورنگ بیانه بنام خود آباد کرده عبدل پور و فیروزپور و اردپور افغان نام
در قدیم آباد کرده بودند صلابت پور صلابت محمد خان بانی آباد ساخته بود شرقپور در قدیم آباد بوده است که ملک شرق
غلام سلطان محمود ثانی بانی آنجا بود و در عهد سلطنت حضرت شاه جهان بادشاه غازی الدین حسین بموجب فرمان
آن حضرت باغی و مدفنش در آنجا قرار یافته شادمان پور آباد کرده شادمان ولد اعظم خان که در عهد حضرت عرش آشیانی
بوده فریاد آباد عماد ل پور افغانان آنجا در قدیم آبادی ساخته بودند شیخ پور آباد کرده شیخ رحمة الله ابن عزیز الله متوکل
صدیقی که سلطان محمود بیگره دست ارادت باو داده بود مقبره شیخ با مسجد در آنجاست سلطان پور عرف منڈوی
نمک قاسم پور و نصیر آباد و فتح پور آبادی قدیم بوده کمال الدین جوانمرد خان بانی بنام پسر خود آباد ساخته عیش پور
و رحیم پور و میران پور قدیم آباد بوده دیگر کوچرب و پالڑی نیز داخل پورجات اند که در مواضع پرگنه حویلی محسوب
میشوند در پورجات آنطرف رودبار سابر قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده افغانان سپاه پیشه از هندوستان
با مظفر شاه و محمد شاه وارد اینجا گشته سکنا ورزیده بودند و جماعداران عمده از اخلاف آنها سکونت داشتند
راقم حروف بهم بخاطر دارد که اکنون تمام ویران و بیچراغ افتاده سوزی پورجات که تفصیل آنها مرقوم شد چندین پوره
دیگر در حین تحریر اسم شان بخاطر رسیده مانده باشد متعذر است باغات نواحی بلده در نواح بلده بتدریج باغ
و بساتین متعدد دیر از لاله و ریاحین متنوعه با عمارات دلکش و نسیم های فرح بخش و آبشار و انهار جاری مشحون
و اشجار پربار فیها فاکهة کثیرة که سلطان و امرای گجراتیه در ایام سابقه و ناظمان و منصبداران و صاحب دستگاهان لاحقه
تدریج احداث فرموده اند که در تعریف و توصیف هر یک خبر میدهد نظم

لطیف و دلکشا آب و هوائی
مبارک منزل و فرخنده جائی — ریاحین بر کنار جویباری — بآب زلال شسته دست و روئی
درختان چو بتان قد بر کشیده — بیک دیگر بجوی سر کشیده — فراخ شاخ مرغان خوش آواز
بالحان ارغنونها کرده پرساز — نهال سبز بر جنت سبق داشت — خط طوبی لهم بر هر ورق داشت

که تفصیل آنها طولی دارد عمارات منهدم گشته و درختان بجای گل خار رسته بعضی از آنها را ورثه فروخته مشتری فرا زرع
ساخته بکشت کار ضیاع و عقار شده اند بنابر احضار شاهد قلم البسیر گل گشت آنچه تعلق بسرکار والا دارد رخصت **باغ نگینه**
مابین شرق و جنوب در سواد بلده که عمارات پورجات بدان پیوسته واقع است بسان نگین در وسط حلقه تالاب کانکریه
که سلطان قطب الدین نبیرهٔ سلطان احمد بانی احمدآباد ساخته باغچهٔ مختصر بعمارات دلچسپ اگرچه وسعت چندانی ندارد
اما چون در وسط تالاب واقع شده مکانیست روح بخش فضاش چهل چار طاقست اکنون چندین از ان خراب گشته
وراه آمدش وابسته در حکومت معز الدوله که طاق چند ویران شده از سرکار والا تعمیر یافته بود دریا میکه تعلق بسرکار
والا ولیعهد دیوان صوبه بود چهار راس گاو آب کشی و چهار نفر باغبان مقرر بودند **تالاب کانکریه که حوض قطبی**
نیز گویند در طول هفتصد و پنجاه ذرع بگز آلهی و بعرض بدستور که بنابر ضابطهٔ وضع پنجم حصه چهار لک و پنجاه هزار ذرع
میشود و فی بیگه سه هزار و شش صد گز که مجموع یک صد و بیست و پنج بیگه با گنج و پنه نادی در آن البسته اند و وجه تسمیه
کانکریه انجا ارتفات بوضوح پیوسته چه کانکری در زبان هندی سنگریزه کوچک را گویند آورده اند که سلطان قطب
برادر علاتی فتح خان که بعد از و سلطنت رسید و بسلطان محمود بیگره ملقب گشت اراده دستگیر ساختن فتح خان
را در رافت و حمایت حضرت شاه عالم قدس سره با والده اش بی بی مغلی که پس ارتحال بی بی مرکی همشیره اش بعقد نکاح
شرعی آن حضرت در آمده بود این حکایت در مرات سکندری مندرج است با خود تقسیم داده دستش نمیرسید بنابر تمهید
بخاطر آورده شروع تالاب و ساختن باغ نگینه فرموده خود در عمارت کهانمرول که قریب بدانجاست اقامت گرفت
که شاید روزی فتح خان بعنوان سیر تالاب بر آید بلاتوقف دستگیر سازد و این معنی بحصول نه پیوست اما حضرت
شاهیه و زری خود متوجه تماشای حفر و خاک کشی که عملی و فعلی بیشمار کار میکردند شدند اتفاقا در خاکهای بر آورده
بودند سنگریزه های مخلوط بوده یکی از ان در پای ایشان خلید فرمودند چه کانکریست از ان زبان تالاب کانکریه
مشهور گشت و برخی برآنند که سلطان قطب الدین جهت اجازت و تجویز مکان تالاب و اساس باغ از آنحضرت
استمداد نموده نشان بدست خود درین مکان کانکری بر اشارت مکان انداخته فرمودند که درینجا بساز و لهذا بکانکریه موسوم
شد اراده سلطان بساختن بساتین و عمارات متعدد و مدور تالاب مرکوز بود که بهار بوستان حیاتش را خزان در یافت
بادم اللذات قصر وجودش منهدم ساخت **بیت** بر آب جوی نشین گذر عمر به بین * که این اشارت زجهان گذران ما را بس
چنانچه در جهت جنوبی طرح باغی انداخته که اکنون بباغ موکره مینامند و ناتمام ماند اکثر عمارات ایشان و حیاض باقیست
شاه باڑی چون باری بزبان هندی باغ را گویند یعنی شاهیست و از ساخت یکی از سلاطین گجراتیه در سواد موضع فیض آباد

بفاصله

بفاصله دو کروه جانب جنوب بر ساحل رود سابرمتی بعمارات مشرف سرور یا نشیمن متعدد و حصار خشتی با یک و دو دروازه یکی شمالی
و ثانی جنوبی با خیابان سنگی فضای شصت و دو بیگه و در بیرون باغ پنجاه بیگه متعلق بدوست اکثر عمارات خراب گشته و آنچه مانده
شکست و ریخت بهم رسانیده تا او اخر ایام حکومت مبارز الملک بدیوان صوبه و شامل باغات دیگر در سرکار والا تعلق داشت
هشت راس گاو آب کشی و شش نفر باغبان و خاک روب مقرر بود از ابتدا حکومت مهاراجه ابهی سنگه داخل جمع آن موضع
بتصرف ناظم رفت **باغ فردوس** در سواد موضع کتراز معوله پرگنه حویلی احداث کرده سلطان محمود بیگره مشرق رویه بلده
بفاصله سه کروهی با چهار دیوار و بروج بقول صاحب مرات سکندری طولش پنج کروه و عرض یک کروه تمامی عمارات خراب و
منهدم گشته مگر بعضی جا دیوار حصار و دروازه باقیست آورده اند که نه لک درخت انبه و کهرنی و آنبله و انواع دیگر در آنجا غرس فرموده
بود و آن باغ را نه می نامیدند در قی شامل قریات پرگنه حویلی شده و محاصل سر درختی در حساب پرگنه محسوب میشود **باغ شعبان**
در سواد موضع رکهیال مشرق رویه بلده بفاصله یک کروه ملک شرق غلام سلطان محمد که در عهد سلطان قطب الدین به رتبه وزارت
رسیده و بخطاب ملک شعبان مخاطب گشته با چهار دیوار خشت و آب و عمارات دلکش و گل گشت فرح بخش و مسجدی گنبد مدفن او
تالاب پخته با زینتهای سنگ بست و باوری احداث نموده در عهد سلطان محمود استعفای امر وزارت کرده در آنجا انزوا گزیده
رجوع بدرگاه معبودی تا برحمت آلهی واصل گشت باغ را ناظمان که در موضع رکهیال جاگیر داشتند داخل نموده حاصل را متصرف
شدند **باغ درخت هلیله** در سواد موضع رکهیال شرق رویه از بلده بفاصله یک کروه از قدیم سه درخت هلیله در انجا بود و هر سال
ثمر میگشت و درخت بمرور دهور و شهور خشک شده درختی که باقی ماند تا او اخر حکومت نجم الدوله بار در میگشت اما بنابر محافظت
ثمرش لنسبت بسابق ضعیف شده از سرکار والا حفاظت چار دیواری پخته و دهنه چاه با قدر زمین که گل و ریاحین شود پیاده
و باغبان و وجه محصول کهیال حور دو وجه مصارف آنجا تنخواه بود و هر سال برای هلیله بنابر ارسال حضور باهتمام داروغه که علحده
داشت میافت پس از روئی داد هرج و مرج این دیار ناظمان خود متصرف شدند اکنون نیز آن درخت خشک گردید **رستم باغ**
شمالی بلده مشرف بر ساحل رود بار سابرمتی رستم خان از امرای گجراتیه با چهار عمارت و نشیمن در وسعت شصت بیگه زمین و شش
دهنه چاه دو دروازه سنگینی احداث نموده بمرور ایام شکست و ریخت بهم رسانیده نشیمن داخل عمارات پادشاهزاده محمد اعظم شاه گشت
گلاب باغ و باغ توت متصل بیگدیگر رستم باغ از زمان سلطان گجراتیه بود و عمارت داشت و تاویل ایام حکومت
پادشاهزاده محمد اعظم شاه از گل در سرکار والا عطر کشی میشد چون مدت سه سال متوالی کهباو شاهزاده عمارت بنا فرموده اقامت
داشتند در پایمالی آمده و عمارتش منهدم گشته اکنون زمین بیاض مضاف باغ شاهی و زراعت جوار و باجری میشود **باغ شاهی**
در ایام پادشاهزادگی که صوبه گجرات بوکالای حضرت شاه جهان بادشاه مفوض بود حسب الامر اشرف در زمین مقصودپور که قریات

پرگنهٔ حویلی شده بود بر ساحل دریای سابرمتی شمال رویه به بلده مقابل دروازه ایدریه با عمارات عالیه و نشیمنهای متعدده بغایت متین
در عین بصرف مبلغهای خطیر با چهار دیوار پخته و دروازه برج در یکصد و پنج بیگه و سر شعبه زمین با یازده دهنه چاه خورد و کلان و نهر
دور عمارت و حیاض ترتیب یافته و بخوبی عمارت و نزاهت گلگشت هیچ باغی درین دیار نبوده و نهر دروازه باغ حاجی پور دو
راسته درختان سایه دار سر بکهکشان فلک کشیده و باستباغ عقد مواخات لبسته که گویا یک طاق زمردی بوده و هر دو طرف
باغات ناظمان و اعیان هر کدام سبز خرم عجب راسته با وسعت دلکشا و فرح افزا بود و صد راس گاو آب کشی و هفتاد نفر
باغبان و هفت نفر پیاده و خاکروب با داروغه مشرف و تحویلدار معین بودند و هر سال مبلغی بنا بر ترمیم شکست و ریخت
دیوان صوبه از خزانهٔ عامره میداد و از ابتدا هنگامه رو نمود و هرج و مرج درین دیار که اختیار دیوان نماند ناظمان متصرف شدند
و درختان لشکریان دکهنیان بریده بردند شاه برج مشرف بر دریا و دو طبقه بود در ایام حکومت نجم الدوله از طغیانی رودبار
سابر از بیخ برکنده افتاد و اکثر عمارات منهدم گشت و اشجار فواکه و نهال گل و لاله برطرف شد مگر چند درخت انبلی که ممتاز است
و شاید درین ملک است و ثمرهای آن بغایت لطیف میشود باطراف بلاد عرب و عجم میبرند اکنون بجای گل و ریاحین زراعت
جو و باجری میکارند **فرمان باری** از طرف جنوبا سابرمتی بر ساحل مغرب رو به بلده فاصله نیم گروه با چهار دیواری محقق و دروازه
از قدیم الایام تعلق بسرکار والا داشت بمرور ایام عمارتش انهدام یافت در عهد سلطنت پادشاه شهید محمد معه نام میوتات
بدست فیروز خان جالوری فروخت و او آنجا را مرمت نموده بنام موسوم ساخت اکنون از عمارات سابق و لاحق اثری نیست
فتح باغ واقع موضع سرکهیج که بر ساحل رود بار سابر غرب رو بلده بفاصله سه کروه در عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه
مرزا خان خانان خلف بیرام خان بصوبه داری و مهم سلطان مظفر تعین گشت و بر وی ظفر یافت چنانچه در ذیل صوبه داری
او اشاره بدان رفته بانی در مکان فتح یابی با چهار دیوار و برج عمارات انهار احداث فرموده بفتح باغ موسوم ساخت
چون اکثر آن موضع در جاگیر ناظمان قرار میگرفت بانی را باین نام آنجا ساخته متصرف شدند اکنون بعضی عمارات و دیوار بر جا
است و زراعت میشود از باغیت افتاد **جیت باغ** در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه سیف خان در موضع جیتلپور
معموره پرگنه حویلی بر مکان فتح یابی عبد الله خان فیروز جنگ ساخته مسمی آن به جیت باغ نموده از مدتی دران موضع
داخل شد **باوری دواهری** باوری آن را گویند که چاهی بقدری که خواسته باشد دهن کشاده حفر نمود آب بر میآرند
و راهی از بالا تا تالاب زینه دستور میسازند که مسافر بلا تعب به نشیب رفته بکف خویش آب تواند خورد در سواد بلده از ایام
سابقه و لاحقه بانیان خیر بنا بر آسایش خلق الله و حصول ثواب باقیات صالحات اندیشیده از مسلم و هنود بصرف مبلغهای
خطیر بجهت به عمارت آنها گماشته اند که تحریر آسامی و باغ آنها طولی دارد از آن جمله باوری هری که سرآمده خواب خوب است

بحسب عمارت و نشیمن و عذوبت آب و استحکام از نوادر روزگار دواهری پوره بنام خویش در سواد اساوره آبادی ساخته مسجد
و گنبد و مدفن بنا نهاده و در سال نهصد و شصت هجریه موافق هزاری و پانصد و شش بکرماجیت مطابق هزار و چهار صد
و بیست و یکسال یا بجن بصرف سه لک و بیست و نه هزار محمودی در عهد سلطان محمود ثانی که از روی نقش الواح سنگی
بعربی و هندی منقوش و منقور نموده نصب است استفاده میشود با سه طبقه عمارت بر اساطین سنگین در پایان گنبد
و خسبی حضر نموده با تمام رسانیده و طبقه اش پیوسته در آب میباشد مگر در سالهای محمدیه یکی از آنها ظاهر شود و باوریها
و ابیار دیگر در نواح بلده قصبات و قریات و ابیار واقع است لا تعد و لا تحصی است **در بیان مزار بزرگان دین**
که درین دیار آسوده اند چون همگی همت والا نعمت سلاطین گجراتیه مصروف بر رواج دین مبین و حمایت بیضه اسلام بود
بخواهش تمام و ابرام مالا کلام اکثر بزرگان و اهل الله علما و فضلا را در کمال احترام طلب داشته برعایت وجه معاش و حسن
سلوک تکلیف سکنا درین دیار فرموده نگاهداشته اند و بعضی باستماع اوصاف حمیده و خصائل پسندیده سلاطین مذکور
نظر بر هدایت جمهور وارد گشته توطین اختیار نموده در اماکن متفرقه بجوار رحمت ایزدی پیوسته اند خصوصا در بلدهٔ پتن که
پیران پتن اشتهار دارد آورده اند که قبل از تسلط اهل اسلام بحسب اتفاق باعنوان جهاد بعضی مجاهدان اسلام وارد
این دیار گشته بدرجهٔ شهادت فائز یا باجل طبعی درگذشته اند در مقابر بندر کهنبات نشان میدهند بلکه میگویند که جمعی
از تبع تابعین در آنجا آسوده اند و الله اعلم بحقائق الامور شرح احوال جمیع اهل قبول و عالمان منقول و معقول کما هو حقه
بنا بر امتداد دهور و شهور و مرور و رو نمود هرج و مرج که تفرقهٔ عظیم و فتور جسیم و اندراس اکثر آثار که دریافت سنین
ورود و ارتحال و احوال آن باکمال متعذر داشت و خالی بودن این اوراق را از ذکر اهل الله مناسب نه داشته بقدر ترتیبه
و معلومات آنچه مجمع کمالات صوری و معنوی هادی شریعت و طریقت محمد رکن الحق خان قاضی نبیره قدوة المحققین
مولانا نور الدین قدس سره به التماس راقم فراهم آورده به تسوید آن پرداختن مندرج ساخت اگرچه آبادی
بندر کهنبایت و بلدهٔ پتن قدیم است اما بالفعل آن مدتی سواد اعظم آن مملکت احمد آباد واقع شده لهذا از ان ابتدا
نمود و ما بقی بتقریب در اماکن متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **نقش قدم شریف** مخفی نماند که ورود نقش
قدم مبارک در احمد آباد در سال نهصد و هشتاد و هشت هجریه در عهد حضرت عرش آشیانی بود چنانچه در ضمن سوانحات
سال مذکور در صدر اشاره بدان رفته بود نظیر بپاس ادب تیمنا و تبرکا ذکر قدم مقدم داشت از آنجا که میر ابوتراب که
سید میر جد امجد ایشان در ایام سلطنت سلطان محمود بیگره از شیراز وارد این دیار گشته سلطان در کمال احترام
استقبال نمود مقدم سید را گرامی داشت اکثر اوقات در محمد آباد عرف چانپانیر که آب و هوای آنجا مرغوب طبع ایشان بود

اقامت ورزیده همانجا بجوار رحمت ایزدی پیوستند و مزار ایشان در آنجاست سید ابوتراب از ابنا بر ایشان در ایام
تسخیر گجرات بملازمت حضرت عرش آستانی رسیده معزز و مکرم بودند در سال مذکور که بامر اقدس امیر حاج شده معاودت
نموده از آن جا آورده از جناب اقدس درخواست فرموده در اساول منجمله پورجات بلده مسکن خود در اقرار داده بودند
رسید ثانیا محکم کار حسب الحکم اعلی بنای تعمیر بقعه و گنبد عالی در مدت شش سال صورت اتمام یافت و شیخ فیض مصنف
رسالهٔ قدمیه درین باب نوشته این تاریخ یافته ÷ ÷ ÷ **قطعه**

آمد از حق مطاف اهل قبول — همت آثار و هم اثر از وی — بقعه خیر و قبر البطحا
از سر و پا بود نشان رسول

الیضا وله در توصیف قدم مبارک رباعی

شاهیکه برات روز وادی شب را — در محمد او سنگ کشادی لب را
برخارهٔ نشان قدمش نیست که سنگ — از شوق کفش کرده تهی قالب را — نشان قدم راست مبارک بر سنگ

سیاه لبیار طلب که افشان در شت سفید دارد تا ایام رویداد آوارگی این دیار در آنجا قائم مطاف خاص و عام **بیت**
هر جا که نشان کف پاے تو بود — سالها سجدهٔ صاحب نظری خواهد بود
چون اساول از نهب و غارت
مرهٹه ویران گشت بعضے از نامقیدان اراده نموده که در شبی قدم را برآورده بجای دیگر نقل نمایند ورثه میر مذکور واقف
شدند در بلده نزد خود آوردند از تقریر بعضے از ابنا میر سطور واضح گشت که سابق در سال یک دفعه یا دو دفعه در ایام
متبرکه مولود شریف و دهٔ عاشورا آب بمشابه عرق از نشان سر انگشت مبارک ظاهر شده دگوشیات جمع میگشت که آن را
در شیشه ضبط مینمودند اکنون از مدتی این معنی بظهور نمی آید دویم نقش قدمین مبارک بر قبر سید محمد مقبول عالم
صاحب سجاده حضرت شاه عالم صاحب سره نصب کرده اند با نقش قدم اولی تفاوت بسیار بنظر آمده و از چگونگی آن
درکدام وقت آورده اند معلوم نشده **حضرت قطب الاقطاب سید برهان الدین ابو محمد عبد الله بخاری**
المشهور بقطب عالم قدس سره سید برهان الدین ابو محمد عبد الله المشهور بقطب العالم ابن سید ناصر الدین محمود
ابن سید الاقطاب مخدوم جهانیان بخاری که سلسلهٔ عالیه ایشان به سید جعفر شنی برادر حضرت امام حسن عسکری منتهی
میشود شب دوشنبه نزدیک به صبح چهاردهم شهر رجب المرجب هفتصد و نود قدم بعالم بوجود نهادند و در سیزده سالگی
ارتحال والد ماجد ایشان رویداده شاه راجو قتال عموی حقیقی پدر متکفل و متوجه احوال ایشان گشته در عرصه ده سال
بمرتبه اعلی حضرت رسانیده فرمودند که چون ارشاد اهل گجرات حوالهٔ شماست بروند غلاف باش و شمشیر وغیره بعضے از تبرکات
که پیش از ولادت ایشان حضرت منسوب به ایشان و خبر داده بود عنایت فرمودند و رخصت دادند چنانچه والدهٔ خود
بی بی ماجره الملقب به سعادت خاتون در سال هشتصد و دو وارد بلدهٔ پٹن گشته بموجب ایمای سید راجو باستصواب

شیخ رکن کان شکر نبیره حضرت شیخ فرید شکر گنج که دران هنگام در آنجا اقامت داشته مشغول امور ظاهری و باطنی گشتند ورده اند
که چون سلطان مظفر مرید سید الاقطاب مخدوم جهانیان بود شنید که نبیره سید الاقطاب میآیند مراسم استقبال بجا آورده ایشان
در بلدهٔ مذکور تحصیل علم نزد مولانا علی شیر نمودند چون سلطان احمد شهر معظم احمد آباد بنا کرد حضرت قطبیه التماس نمود از بلده پٹن به
احمد آباد تشریف بیارند لهذا از آنجا انتقال فرموده وارد احمد آباد گشتند از آنجا که سلطان احمد طبع رسا در شعر داشت
قصیده در مدح ایشان انشا نموده بخدمت رسیده مشل شعر آستانه خواند مطلعش اینست **بیت** قطب زمان ما برهان
لبس است مارا ÷ برهان او همیشه چون نامش آشکارا ÷ بعد اتمام عرض کرد امید وار صله دعا ام فرمودند در باب خاندان جدی
مخدوم جهانیان قدس سره دعا کرده اند سلطان عرض کرد که ایشان دعا ملک برای اولاد جد ما سلطان ظفر فرموده اند حضرت
برای مولیت و آبادانی شهر دعا فرمایند گویند بعد التماس سلطان بزبان حضرت قطبیه گذشت که احمد آباد داهم الآباد انشاء الله
الرئوف بالعباد در اساول کهنه بر جو نبار سابرمتی سکونت اختیار کردند و در آنجا مسجدی بنا شد که بنور آباد علامات سکنای
ایشان باقی ست و بعد چندی در موضع بٹوه استقامت فرمودند موضع مذکور بنا بر اخراجات خرج ایشان سلطان مقرر داشت
خرق عادات و کرامات جناب ایشان بین الخاص والعام این دیار مشهور و معروف است از جمله آن مقدم لوه لکر تهر است
که چوبی خاک دار در صحن خانه افتاده بود شبی به نماز تهجد برخاستند قضا را پائی ایشان به آن چوب خورد افتاد چنانچه مجروح
گشت و خون آلود گردید بر زبان مبارک گذشت که کیا هی لوها هی که لکڑی هی که پتھر هی یعنے چه چیز است آهن است یا چوب است
یا سنگ است چون روز روشن شد معلوم گردید که صفت دران موجود گشته بعد اطلاع آن حضرت بخادمی امر فرمودند
که این را بگوشه مدفون سازد فرمودند که برآرنده و اظهار کنندهٔ این مقطوع النسل خواهد بود تا مدتی چنان ماند بعد وفات آنحضرت
شخصے از مریدان گفت که من انقطاع نسل خود را قبول دارم و برآورده مردم به زیارت مشرف شدند که تا اکنون نیمه از آن نیمه دیگر
از آن حضرت عرش آشیانی بریده بدار الخلافه نقل فرمودند باقی است و در سال هشتصد و پنجاه هجریه بعد مدتی شصت و
هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز از ایام زندگانی هنگام طلوع هشتم شهر ذی الحجه الحرام بعالم جاودانی ارتحال فرمودند دانشمندی
تاریخ یافته مطلع یوم الترویة و مرقد شریف در موضع بٹوه با گنبد و بارگاه مسجد سنگین تا حال مطاف اهل این دیار است
و موضع مذکور معموله پرگنه حویلی و موضع پالری و موضع تیجخری بنا بر اخراجات اعراس و مدد خرچ معاش صاحب سجاده و فرزندان
و موضع کمور غما حویلی در وجه مدد معاش سادات قطبیه بموجب فرمان عهود سابقه مقرر اند اما فرزندان حضرت قطبیه دوازده
پسر و هفت ده دختر بودند فرزند نخستین سید ناصر الدین ابو الحسن مخدوم سید محمود معروف به شاه بڈه ولادت با سعادت
ایشان بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هشتصد و نه در بلده پٹن وقوع یافته والده ایشا بی بی سلطان خاتون

بنت خداوندخان بود وارادت واجازت وخلافت ونعمت از پدر بزرگوار خود دارند فرزند اولی وجالس سجاده قطبیه کبری او
شارب بحار تجلیات اعلی بودند وحضرت شاه راجو قتال قدس سره از آنچه خلافت نامه با خرقه بنام ایشان ارسال فرموده بودند
وصال شریف در نهم غره شب ذی القعده سه گهری شب گذشته سنه هشت صد و هشتاد واقع است مرقد شریف ایشان در
قبه طرف قبله است ایشان را پنج پسر بودند شاه پیاره و سید ذاکر محمد و سید محمد و سید جلال الدین و شاه شیخ جیو شاه
عتیق الله حضرت شاه شیخ جیو اگرچه فرزند خورد بودند اما در کمالات صوری و معنوی از همه زیاده ولادت با سعادت ایشان
در اول سنه ثلث و خمسین وثمان مائة واقع شده وقتیکه خبر تولد ایشان بحضرت قطبیه رسید به شاه محمود که در حضور نشسته
بودند فرمودند بهائی محمود خوش هو اسان بهین ودا اتنا تهین وڈا اسانڈے گهر جلال جهانیان آیا یعنے برادر محمود خوش شو از من
بزرگ واز تو بزرگ بخانه ما مخدوم جهانیان آمد ارادت اجازت وتلقین از والد بزرگوار خود دارند واز حضرت قطبیه نیز
خرقه خلافت واجازت وتربیت ونعمت از عم خود حضرت شاه عالم داشتند و از حضرت شاهیه نیز ایشان را بر سینه خود خوابانیده
فرمودند آنچه من حاصل کرده ام به شیخ جیو دادم چنانچه بموجب فرموده هر دو بزرگ بر مسند ارشاد نشسته عالمے را بحق رسانیدند
از جمله اعاظم خلفای قاضی محمود دبیر لهری و بندگی سید طیب که در عیس پور میماند قبر ایشان حصار عیس پور طرف مشرق واقع است
وفات سید طیب بیست و پنجم شهر رجب سنه نه صد و شصت واقع است و مقدمه تقرر سلطنت گجرات و فتح چیتور بنام بهادر خان
بن سلطان مظفر حلیم از توجه حضرت ایشان در تاریخ سکندری مسطور است تاریخ هفدهم شهر ربیع الثانی چهار گهری شب گذشته
سنه نه صد و سی و یک ازین عالم انتقال فرمودند عمر شریف هفتاد و بیست سال بود روضه منوره ایشان در جوار روضه
قطبیه پیش مسجد گنبد علیحده واقع است یزار و یتبرک **فرزند ثانی مظهر ربانی** وارث لیلة القدر و اسم الاعظم سید محمد شاه
عالم احوال ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد **فرزند سیومی** سید احمد معروف به شاه بڈه ارادت وخلافت واجازت
از پدر بزرگوار خود دارند تولد ایشان در سنه هشت صد و هشتاد در وقوع یافته عمر شریف شصت و سه سال بود و وصال
سنه هشت صد و هشتاد و دو واقع شده قبر در روضه حضرت قطبیه طرف شرق واقع است **فرزند چهارم شاه حامد**
ارادت وخلافت از پدر بزرگوار خود دارند بتاریخ چهارم شهر شعبان سنه نه صد و نه وفات یافت مرقد ایشان در قبه کلان
حضرت قطبیه طرف غرب و قبله واقع است **فرزند پنجم سید صالح** مرید و خلیفه بزرگوار خود اند عالم العلوم عربیه و فنون
عجیبه بوده اند و بر خزائن غیب تصرف تمام داشتند عرس ایشان بیست و نهم ذی الحجه مقرر است مرقد ایشان در قبه کلان
قطبیه طرف قبله واقع است **ششم بندگی شاه امین الله** ارادت وخلافت از والد ماجد خود دارند ایشان برادر
حقیقی و کلان از حضرت سید محمد زاهد بودند چون ایشان را در قبر نهادند شب اول در خواب به سید محمد زاهد فرمودند

که انگشت من از زیر تخته صندوق بند شده برآرید ایشان اعتبار نکردند تا سه شب همین معامله رو نمود آخرش روز سیوم وا کردند
دیدند که فی الواقع انگشت پای شریف ایشان در میان تخته تابوت مانده است خون میچکید انگشت را برآورده قبر را
درست کردند قبر ایشان در قبه کلان قطبیه زیر قبر شاه حامد واقع است **هفتم بندگی حضرت سید محمد زاهد**
احوال ایشان بعد ازین در خلفاء شاهیه مذکور خواهد شد **هشتم سید محمد اصغر المعروف به شاه شیخ محمد**
ایشان سلوک خود را در خدمت برادر کلان سید ناصر الدین با تمام رسانیده اند عرس شریف ایشان بیست و ششم ماه
رمضان المبارک مرقد در قبه کلان قطبیه طرف شرق است **نهم سید محمد صادق** ایشان نیز از برادر کلان ارشاد
و تربیت یافته عمرش بیست ساله شده عرس بیست و یکم ماه رجب قبر در قبه کلان قطبیه بپای شاه شیخ محمد است **دهم**
سید محمد راجو ارادت وخلافت از حضرت قطبیه و حضرت شاهیه دارند در ایام طفولیت هنگام بازی برادران دیگر ایشان را
بر زمین انداخته مشت بر پشت ایشان زدند ایشان گریه کنان پیش قطبیه آمده عرض ماجرا کردند حضرت قطبیه فرمودند که برادران
چون دیدند که در صلب شما پسر نیست بنابران از روی شفقت بهر یکے مشت پسر طلبیدند چنانچه دوازده مشت دوازده
پسر به ایشان شد عرس ایشان هفت و نهم شهر صفر است قبر شریف ایشان در محمد آباد عرف چانپانیر واقع است **یازدهم**
شاه عالم ارادت از پدر بزرگوار و خلافت از برادر کلان دارند ایشان را ذوق سماع و سرود بسیار بود بعضے اوقات
تا سه شبانه روز در وجد حال میبودند و میل طعام و شراب نمی فرمودند عرس ایشان هشتم شهر شعبان مقرر مرقد شریف بیرون
قبه کلان قطبیه طرف شرق واقع است **دوازدهم سید علم الدین** در شیرخوارگی برحمت حق پیوستند اما خانقاه حضرت قطبیه
قطب العالم و از کبار مشایخ این دیار آسوده اند **سید عثمان المشهور شمع برهانی** قدس سره نتیجة الاقطاب
امیر سید عثمان المخاطب من الله بشمع برهانی خلیفه خاص و نبتانی با اختصاص حضرت قطب العالم و از کبار مشایخ این دیار در حسن
بشرف ارادت مشرف گشته خلاصه عمر خود در خدمت قطبیه صرف کرده از صحبت آنحضرت بمقامات عظیمه یافته و طی مدارج
عالم علوی و سفلی نمود بدرجه ارشاد عوام و خواص رسیده آورده اند که سید عثمان طریق توکل و فقر اختیاری داشتند
چون کتخدائی نبیره ایشان سید عالم بدختر شیخ داود نبیره حضرت کان شکر مقرر شده و شیخ با کمال علو مرتبه باطنی و تجمل
دنیوی ظاهری نیز داشت خادم بخدمت عرض داشت کرد که شیوه فقر و توکل در سرکار شما بروجه اتم است و این نسبت
بخانه شیخ داود که واقع میشود از عهده خرج آن چون توانیم برآمد حضرت سید فرمود اسم مبارک ابر من کفایت خواهد کرد
از آستانه به آستانه بوسی درگاه حضرت قطبیه رسیده حقیقت حال مرا حضرت بعرض رسانید از آنجا که ملهم باین سخنے
شدند که ای برادر چرا تنگی میکشی هر قدر که خواهی انفاق کن گنج باطنی بخبر ایم میان جهلا یعنے حضرت شاه عالم قدس سره را دادم به شما دادم

سید مشار الیه باین اشارت مبشر گشته بخانه تشریف آوردند بخادم مذکور حکم فرمودند که من بعد هر قدر که شما را در کار باشد در
تصرف آن دریغ مدارید خادم همین طور میکرد و تذکره خرچ را العرض میرسانید حضرت سید میفرمودند بر کنار دریا سابر میتی
برد و مطابق خرچ یومیه از آنجا بر گیر زیاده میار پس این برکت تا چند سال در خاندان ایشان بود چنانچه معروف و
مشهور این دیار است آورده اند که سید عثمان را بحضور بزرگوار ایشان تصرف و ارشاد بحد رسانی خلائق بر وجه کمال
حاصل شده بود از غایت ادب ازین کار محتجب میشدند روزی حضرت قطبیه فرمودند که ارشاد و تکمیل چندین هزار کس
وابسته بتلقین و تربیت شما است اگرچه شما خود را کشیده میدارید پس سکونت جائی دیگر کرده باهتدای خلق پردازند
بران چند گاه در بهاء الدین پور منزل داشتند چون طلاب و رجوع خلائق و امراء و سلاطین در آنجا بر تبه شده که راه
بر مردم تنگی پذیرفت و براه گذران اذیت شد لهذا خانه و اسباب را بخوان یغما داده از آنجا برخاسته آن طرف دریا که
بالفعل عثمان پور است تشریف بردند و برای اهل خانه خود خیمه پشمینه برپا نموده خود بجهت تجدید وضو بر دریا رفتند و درین
فکر بودند که اگر ظرف بهم رسد برائی و منوالیه خود آب برند درین اثنا هندو بچه گدا هر نام ظرف مسی در دست برائی برداشتن
آب آمد از و ظرف بعاریت خواسته آب پر کرده با بلیه خویش رسانیدند و او را فرمودند اگر الله تعالی اینجا پوره معمور فرماید
تو اینجا ساکن شو گفت مرا اسباب و قدرت نیست فرمودند همین ظرف را بگیر و بر دریا سابر برو و از آنجا پر کرده بیار
چون بچه رفت که آب بردارد بجای آب اشرفیها که جاری دید پر کرده پیش سید آورد سید گفت که نزد پدر خود ببرد و سامان کن
و اینجا ساکن شو بعد آن خلائق از هر طائفه ازدحام کرده پیش خیمه سید متوطن شدند چنانچه پوره آباد شد و به عثمان پور
موسوم گشت و سید را به تصرفات است از آن جمله مدارج المعارج در اولاد ایشان سمت اشتهار دارد در وقت
ذوق و شوق غزلهای شیرین از زبان معجز بیان صادر میشد از آن جمله یکی اینست

غزل

عرش فرش است که در خلوت درویشانست
رنج گنج است که هم صحبت درویشانست

خلعت دولت جاوید اگر میخواهی
خرقهٔ باعظمت کسوت درویشان است

قصهٔ غرق شدن عالم و آن طوفان را
خوانده باشی که هم از زحمت درویشانست

گرچه طاؤس ملائک بجهان شهباز است
مگس مائدهٔ نعمت درویشانست

ظل هامول که خورشید حوادث باشد
سایهٔ بارگه دولت درویشان است

کارگاهے که دربسته کلید در او
نفس فاتحهٔ حضرت درویشانست

سینه بے کینهٔ عثمان شده گنجینهٔ عشق
این فتوح از مزهٔ همت درویشانست

بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الاول سنه وصال باجلال در روضه متبرکه خود که گنبد کلان و مسجد عالیشان است در
عثمان پور مدفون اند اولاد ایشان درین دیار باقی ماند و دوم شیخ علی المشهور بمطیف قدس سره شیخ علی مرتضی پاک
و زاهد علی الاطلاق وقت خود بود چون سن شریف ایشان دوازدهم رسید از جمیع مالایعنی فارغ بطاعت و عبادت
حق سبحانه تعالی بپرداخت و طعام که کاشته انسان باشد گذاشته بگاه و غله صحرائی قوت خود قرار داده روزه آن
افطار مینمود تا دوازده سال بهمین منوال میگذرانند و صفائی حاصل شد که تسبیح و تهلیل ملائکه می شنید و هر پنج وقت
نماز بر دریائی سابر ادا میکرد و چون از خانه متوجه دریا میشد مجذوبی که در میان راه نشسته میماند هر بار به شیخ میگفت
که علی مسلمان شو شیخ تعبیر این معنی را نمی یافت و در طاعت و ریاضت می افزود روزی آن مجذوب طعام پخته بود
و بمردم بخش میکرد عبور شیخ اتفاق افتاد مجذوب دویده شیخ را گرفته بر زمین انداخت و بر سینه شیخ نشسته دو سه
لقمه از آن طعام بزور در دهان در آورد و دانهٔ ارادت در زمین دل قابل شیخ کاشت و دو سه مشت محکم بر گردن شیخ
زد و رها کرده گفت علی مسلمان شو شیخ ژولیده و خاک آلوده بخانه آمد تا دیری بیهوش بود چون بهوش آمد معنے
علی مسلمان شو را دریافت و عزم جزم نمود که جای مرید باید شد چون درین وقت دو مقتدای زمانه اند حضرت
قطب العالم و حضرت گنج بخش قدس سره و گاهی در مجلس حضرت قطبیه سرود و سماع هم میشد بنابران بخدمت
حضرت گنج بخش باید رفت و مرید باید شد چنانچه باین اراده به بهل سوار شده متوجه به سرکهیج شدند چون بکنار دریا
سابر رسیدند گاوان ایستاده شدند هر چند که جهد کردند گاوان یک قدم نه نهادند ناگاه درین اثناء دست غیب
پیدا شد و در قفا شیخ پنجه زده گریبان را میکشید چنانچه رنگ شوربا با پنج انگشت بر جامه شیخ ظاهر شد شیخ
با یاران گفتند کس از عقب مرا میکشد گاوان را بگذارند هر جا که برند بهما بخا الغیب منست گاوان را استاده جانب
خانه حضرت قطبیه که دران وقت در اساول کهنه تشریف داشتند راهی شدند و حضرت قطبیه الوش خاص برائی
شیخ نگاه داشتند به بعضے مردمان که برای بیعت آمده بودند فرمودند که آهسته باشید که پیر شما میاید درین اثناء
شیخ علی رسیدند و بخاطر داشتند که اول خلافت بعد از آن ارادت حضرت قطبیه مجرد دیدن ایشان فرمودند که اول
خلافت بعد از آن ارادت فرمودند که چراغ و روغن و فتیله تیار کرده آورده اند همین که کسے روشن بکند بعد اول
مرحمت کرده مرید ساختند و الوش که نگاه داشته بود عنایت فرمودند شیخ دو سه لقمه از آن تناول کرده بود که
جوش محبت و شوق مودت در دل شیخ غلبه کرده و زار زار گریستن آغاز نموده نعرها میزد و در رقص آمد بلی بعضے
میگویند آلات سرود که در آنجا بودند بے سازندگان خود بخود در آواز آمدند و حضرت قطبیه قوالان حکم کردند که چیزی بخوانند

حالا شیخ از اہل سماع شدہ تا دیری شیخ در وجد و رقص بودند بعد زان چند کس برای ارادت آمدہ بودند بہ شیخ فرمودند کہ مرید کنید چنانچہ شیخ بحضور حضرت قطبیہ مرید کردند بعد ازان شیخ از برای ارشاد خلائق رخصت فرمودند روضہ شیخ در قدن پور واقع است قدن پور و قطب پور ہر دو در تصرف فرزندان ایشان است از آن وقت تا امروز

مخدوم شیخ احمد کھٹو المشہور بہ گنج بخش قدس سرہ شیخ احمد کھٹو المشہور بہ گنج شکر در قصبہ کھٹو آسودہ اند دارند و سلسلہ مغربیہ منتہی میشود و چون ارادہ حج بیت اللہ الحرام فرمودند از راہ پٹن بہ کھنبات درہنگامیکہ راستی خان صوبہ دار بود از بندر مذکور راکب جہاز شدہ روانہ شدند و در پٹن مالک فتح الملک پدر خان مذکور ملاقات شد و در حین مراجعت براہ ٹھٹہ تشریف آوردہ روانہ بخارا گشتند چنانچہ تفصیل این در ملفوظ کہ شیخ ابو القاسم پیش نماز جمع کردہ مندرج است و در ہشت صد و دو در ایام حکومت مظفر خان کہ ہنوز علم سلطنت بنافراختہ بود وارد ملک گجرات شدہ در موضع سرکہیج سگر وہی بلدہ جانب مغرب برانام بو ہر نزول فرموده ساکن شدند و در وقت بناء اساس شہر پناہ احمد آباد موجب التماس سلطان یکسر طناب در دست ایشان بود کشف و کرامات و خرق عادات زیادہ از حد و حصر و زبان زد خاص و عام و اکثر از آنہا در ملفوظ مذکور مسطور است و روز پنجشنبہ چہاردہم شہر شوال قبل از زوال سال ہشت صد و چہل و نہ بعالم قدس رحلت فرمودند فاضلے تاریخ رحلت را بہ نظم کشیدہ قطعہ طاؤسیم علی ثمانمائہ ✤ کان دال و یا من الشوال ✤ عمرہ دل انہ قطب ✤ راح یوم الخمیس وقت زوال ✤ تمام عمر بہ ترک و تجرید گذرانیدہ و متاہل نگردیدہ و مزار فائض الانوار ایشان در موضع مذکور با گنبد عالی و خانقاہ و مسجد و تالاب سلطان محمد شاہ اساس آن نہادہ و قطب الدین پسرش با تمام آن موفق گشتہ واقع است و ہر شب جمعہ مطاف اہل این دیار است و در پایان مرقد ایشان سلطان محمد بیگڑہ و سلطان مظفر حلیم را بخاک سپردہ اند از جملہ خلفاء و نقباء آن حضرت کہ مزار آنہا درین دیار واقع است مشہور و معروف است موضع مقبرہ و زمین اوقاف واقع موضع کھٹو پر در وجہ اخراجات درگاہ و عرس مقر است

سید محمود ایرجی المشہور بہ شیخ پیر قدس سرہ چون شیخ محمود از خطہ ایرج بہ ارادہ زیارت کعبۃ اللہ با معتقدان و موالیان و قوالان روانہ شدہ بہ شہر احمد آباد رسیدہ در محلہ بھندیری پور فرود آمد صبح آن بنا برای دیدن حضرت گنج بخش روانہ شدند چون نزدیک رسیدند خادمی از پیش حضرت آمد کہ شما را میطلبند ایشان گفتند کہ کسے دیگر را طلبیدہ باشد خادم گفت کہ فرمودہ اند کہ اگر بیاید محمود نام باشد بیارند ایشان گفتند شیخ نام بسیار کسان است در احمد آباد باشد خادم گفت کہ فرمودہ اند کہ اگر محمود ایرجی نام باشد بیایند آخرش ازان رفتہ چون حضرت را دیدند بر پای افتادند حضرت سلام علیک گفتہ فرمودند بابا این سفر شما مبارک خواہد بود و از اندرون طعام طلبیدہ پیش ایشان نہادند ایشان طعام از راہ ادب اندک اندک میخوردند فرمودند التصوف ترک التکلیف طعام بافراغ بخورید

بعد زان رفقای ایشان کہ بیرون نشستہ بودند باریاب شدہ بسعادت قدم بوسی فائز گشتند بہ قوالان فرمودند شما ہم ارادہ کعبۃ اللہ دارید عرض کردند باین نیت برآمدہ ایم فرمودند بیچارگان خوش توفیق یافتہ اند اما وفاداری این طائفہ محال است بعدہ پنجاہ تنکہ برای ضیافت رفقا دادہ رخصت کردہ فرمودند وداع در مجلس دیگر خواہد کرد بعد چند روز با شیخ محمود بارادہ رخصت بخدمت حضرت رسیدند فرمودند شیخ محمود مغربی بابو اسحق چہل صبح گذاردہ بودند و خوارق دیگر بیان نمودہ تبرک عنایت کردہ فرمودند در مجلس دیگر بیائید باز بعد چند روز چون ایشان بخدمت رسیدند حضرت شیخ بہ جناب کبریائی آلہی مشغول شدہ فرمودند در گوش درویش چنین شنوانیدند کہ محمود را بر خویش نگاہ دارید پیشتر شدن ندہید فرمودند چنانچہ بابو اسحق این درویش را فرزند کردہ بودند این درویش شما را بہ فرزندی قبول کردہ ایشان را نگاہداشتہ رفقا را طلبیدہ تبرک دادہ رخصت فرمودند اہلیہ ایشان را نیز از ایرج طلبیدہ دختر خود قرار دادند ایشان در بھنڈیری پور سکونت داشتند و ہمیشہ در خدمت گنج بخش رسیدہ کسب فیوضات مینمودند و مورد عنایات و الطاف میگردیدند و ملفوظی در خوارق عادات حضرت حسب رخصت نوشتہ مسمی بہ تحفۃ المجالس نمودہ و پارہ از احوال خود ہم دران ملفوظ نگاشتہ اند عرس شریف ایشان دہم شہر رجب المرجب میشود قبر در بھنڈیری پور واقع است

مخدوم شیخ صلاح الدین شیخ صلاح الدین پدر ایشان توکاجیو نام داشت ہندو بود بخدمت حضرت گنج بخش آمدہ مسلمان شد وقتیکہ توکاجیو مذکور برای شرف اسلام آمد حضرت شیخ بہ تلاوت قرآن مجید مشغول بودند بہ توکاجیو فرمودند بابا طالب بیا و بگو بسم اللہ الرحمن الرحیم و تعلیم اسلام کردند بعد زان فرمودند قدری آب بیار حضرت شیخ آب خوردند و بقیہ را بہ توکاجیو مسمی بہ شیخ طالب دادند و فرمودند بخور چنانچہ شیخ طالب آب را با اعتقاد تمام نوشید بعدہ حضرت قرآن مجید را کہ میخواندند بدست شیخ طالب دادند فرمودند کہ بخوانید از عظمت آلہی و ہمین برکت حضرت شیخ قرآن را خواند بعد زان شیخ طالب نام مقرر شد و ہمیشہ در خدمت حاضر می بود روزی سلطان محمود بیگڑہ بخدمت شیخ آمدہ عرض کرد کہ توکاجیو مسلمان شدہ است فرمودند کہ مسلمانی این عجیب کاری کردہ است سلطان عرض کرد کہ این برادر دیگر ہم دارد مولاجی نام فرمودند او را طلبید چنانچہ مولاجی حاضر شد حضرت شیخ فرمودند از چہار روز حکم الہی شدہ کہ این چنین فرزند ترا رسانیدہ ام و بچہ مادر شہر لاش است زیرا کہ توکاجی دو زن دارد کہ یکے ازان حاملہ است از و فرزند خواہد شد ہما فرزند ما است او را طلبند چنانچہ سلطان برای طلب او مولاجی را فرستاد بعد رسیدن مولاجی در شہر لاش پس از شش روز ازان زن پسر زائید و مولاجی آن زن و پسر را ہمراہ کردہ آورد و بعد سہ روز مادر او پس ازان پدر او شیخ طالب ہم مردند و حضرت شیخ آن پسر را صلاح الدین نام مقرر کردہ بہ فرزندی خود گرفتند و پرورش کردند

حضرت شیخ فرمودند چون فرزندم صلاح الدین صغیر و یکساله بود و برشکم میداشتم روزی اتفاقاً در آتش افتاد بدست
خود از ان آتش کشیدم چون چهار ساله شد روزی پیش من بازی میکرد گفتم بابا صلاح الدین وقتیکه تو صغیر بودی
برای تو بر آتش دست انداخته بودند صلاح الدین جواب داد حضرت سلامت این چه آتش است از ان آتش گذرانیده
اند گفتم آری هر که بر شما و فرزندان لطف و شفقت نماید آن را هم از ان آتش گذرانیدم بحکم باری تعالی وقتیکه حضرت
مخدوم را مرض آخرین طاری گشت سلطان محمد برای عیادت بخدمت آمد و قاضی عبدالمی بن منصور را پیش حضرت
مخدوم آورد و گفت حضرت سلامت برای چراغ روشن کردن کسے را حکم شود فرمود این خوردک یعنی شیخ صلاح الدین
فرزند ماست خبرداری چراغ روشن خواهد کرد بعد دیری سلطان عرض کرد که امر چراغ عظیم است و فرزند صغیر قاضی مرد لائق
و بزرگ است فرمودند این خوردک در معنی خورد نیست و فقیر را مرده مشمارید اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا یَمُوْتُوْنَ بعد زان سلطان
دست شیخ صلاح الدین گرفته بر سر خود گذاشت بسیار تعظیم و تکریم بجا آورد عرس ایشان بیست و دویم شهر ربیع الاول
و قبر پایان مخدوم واقع است **حضرت سراج الدین ابوالبرکات سید محمد بن حضرت قطب العالم**
سید برهان الدین المشهور به شاه عالم بخاری قدس سره سید محمد به شاه من اللہ قطب عالم والده ماجده
آن حضرت بی بی آمنه بنت کریم خان بن عماد الدین خداوند خان که از امرای سلاطین گجراتیه بود الملقب به سلطان خاتون
ولادت باسعادت آن حضرت شب دوشنبه هفت دهم شهر ذی القعده از سال هشت صد و هفت ده است چنانچه
کلمه وارث علی ایضاً اینمعنے مینماید بعد ولادت حضرت قطبیه بموجب بشارت نبوی اسم شریف محمد تعیین نمود و در سن هفتده
سالگی نعمت سلسله مغربیه امانت نعمت و خرقه سید الاقطاب مخدوم جهانیان که حواله شیخ احمد کھٹو المشتهر به گنج گیر و گنج بخش
که وجه تسمیه این اسم است بود حواله ایشان شد و از خدمت والد ماجد خود به ارشاد و تلقین مامور گشت کشف و کرامات و خرق
عادات آنحضرت بین الخواص والعوام این دیار مشهور و معروف است که این اوراق گنجایش آن ندارد بعد طی مراحل
شصت و سه سال از عمر شریف شب شنبه بین الصبحین بستم شهر جمادی الثانی سال هشت صد و هشتاد برحمت ایزدی پیوستند
بعضے از اهل سخن آخر الاولیا **قطعه** عین یار علی شما غایه + کان کاف من جمادی الآخر + عمرة تاریخ بعمر نبی + راح فی لیل شنبه
وقت سحر + تاریخ یافته اند و سادات نسل آن حضرت را سادات شاهیه نامند چنانچه اولاد حضرت قطبیه را از فرزندان دیگر
بوجود آمده اند سادات قطبیه میگویند و مزار فائض الانوار آن حضرت در توره رسول آباد که ایشان در آنجا سکونت
داشتند با البند و بارگاه خانقاهی عالیشان واقع و مطاف اهل این دیار است و عمارت و گنبد و چوکیهای بصرف
مبلغهائی خطیر تاج خان نرپالی که فدوی عقیدت گزین ارادت آئین آنجناب بود و از امرای سلطان محمود بیگره است

بنا نموده به تعمیر مسجد باصفا که عبادت خانه اهل وفا است محمد صالح بدخشی مستسعد گردیده و هر دو مناره را نجابت خان بران
افزوده بنا رباط دلکشا و خانقاهی فرح افزا اول سلطان محمود توفیق یافته بعد زان سیف خان از اول کلان تر ساخته
که الحال موجود است و موضع باسنه و عیسی پور و سارسه عمله پرگنه حویلی در وجه خرج اعراس و صاحب سجاده آنجا و موضع درو ٹه
و نهالی و موضع باکرول معموله پرگنه حویلی انبار یلی و جلال پور وغیره شش موضع معموله پرگنه دهولقه و موضع ماتر باسنه
و سونده باسنه در وجه معاش سادات شاهیه بموجب فرامین عهود سابقه موظف و مقرر اند اولاد حضرت شاهیه پنج پسر و چهار
دختر بودند شاه راجو و سید بدهن و سید شیخ محمد و بی بی راجی و بی بی امت اللہ از بواخوند ابنت ملک اسحق کهوکهر صاحب
قصبه نادوت قبر بی بی خوند او بپهلوی پدر واقع است سید سلطان محمد از ام ولد سونکلی بام و سید بیک محمد و بی بهجلی
از بی بی مرکی بنت جام جونه والی سند **احوال امکنه حضرت شاهیه قدس سره** مسجد سنگین کلان بنا کرده
محمد صالح بدخشی منارهای مسجد بنا کرده نجابت خان اولاد صاحب قران اول تاج خان نرپالی در سال نه صد و هشت
سنگها از اماکن بعیده طلب داشته بنا گنبد شروع کرده در مدت ده سال به اتمام رسانید آصف خان تذهیب اندرون
گنبد مبارک کرده ثانیا اعظم خان تذهیب گنبد کرده زوجه تاج خان نرپالی کنارهای تالاب شاهی که مسمے بمصطفی است
از سنگ لبته سلطان محمود شهید گجراتی حمامیت خانه عظیم عالیشان که چهل گز عرض چهل گز طول شاه بهیکن بن حضرت
شاهیه قدس سرهما دارد بنا کرده و ترمیم آن سیف خان بنا نموده معز الملک از دستانی برگه آب بسوی ٹانکه بسیار کلان در
صحن مسجد بنا کرده **شاه بهیکن بن حضرت شاهیه قدس سره** اسم شریف ایشان سید بیک محمد معروف به شاه
بهیکن والده ماجده آن حضرت بی بی مرکی بنت جام جونه مفصل کیفیت ازدواج بی بی مذکوره از حضرت شاهیه مرات
سکندری مندرج است ارتحال ایشان در سن نه سالگی واقع شده و در سبب رحلت واقعه غریب مشهور است که ملک
فخر الدین بن ملک سیف الدین ابن از درخان داماد سلطان احمد از پدر خود روایت کرده که روزی پدر او ملک سیف الدین
از حضرت شاهیه التماس نمود که حق تعالی بر او پسری کرامت فرمود و من بدعای آن حضرت بوجود آمدم و در طفولیت
قبض روح من گشت پدر من بخدمت حضرت قطبیه که دران وقت قصبه اساول اقامت داشتند منظر با زبکاه و شجره
و ارادت که یافته بود بجزم اینکه اگر پسر من زنده نشود و الیس دهد سر به بیابان سرگردانی نهاده برود چون خدمت حضرت
قطبیه رسید و اظهار اضطراب و اضطرار از حد گذرانید فرمودند پیش میان منجھلا که حضرت را اوقات بدان اسم
میخواندند برد و او بخدمت حضرت شاه آمده فزع بسیار نمود بعد استماع کیفیت در انجاح مرام متامل شده فرمودند
که شاید عمر او همین قدر باشد و توجه فائده نکند پدرم نظر بر قدم خدمت گستاخانه عرض نمود در شفاعت آخرت همین نوع

جواب خواهد داد حضرت از جواب او اعراض فرموده بمحل سوار رفتند پدرم بخدمت مخدوم زاده شاه بهکین توسل جست ایشان
پریشانی حال خسته بال او را مشاهده فرمودند باندرون رفته در انجاح کار ملک سیف الدین بجناب حضرت شاهیه عرض نمودند
جواب شد که اگر شما را عوض پسر او بدهیم راضی هستید ایشان یا ابت افعل ما تؤمر بر زبان راندند و حضرت شاهیه ایشان را در حجره
مبارک خود برده بزبان هندی مناجات نمود که راجن جی بکروتی بدل بکروتا ز موزن همان بود و تسلیم نمودن شاه همگین
همان حضرت شاهیه زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون کشوده به یکی از خدام فرمودند که رفته به سیف الدین بگو که شاید پسر او نمرده
است تفحص نماید که سکته هم میشود پدرم چون ازین بشارت بخانه مراجعت نمود که در اثنای طریق خبر یافت که من زنده شده ام
پدرم از رحلت مخدوم زاده خبر نداشت پس از اطلاع متاسف گشت مزار فائض الانوار ایشان و بی بی حرکی والدهٔ ایشان
در مقبره جام جونا جد مادری آنحضرت بکنار جویبار سابر جانب جنوبی بلده واقع است سال ولادت و رحلت وبهنگ گشته
اما روز عرس ایشان چهاردهم ماه رجب است که سکنهٔ اینجا رفته بفاتحه و استفتاح میپردازند سید جلال الدین ابو محمد
ماه عالم سید جلال الدین بن سید حسن بن سید عبد الغفور بن سید احمد بن سید راجو بن حضرت شاه عالم ولادت ایشان
ششم ذی القعده سال نهصد و پنجاه و نه است والدهٔ ایشان خوانده گوهر بنت ملک خضر بود ذات متبرک ایشان بعد
مرور زمان واسطهٔ انتظام و رابطهٔ التیام سلسلهٔ علیهٔ شاهیه و باعث رونق این خانواده شده و بعد انقلاب بسیار تسخیر اکبر بادشاه
شهر احمد آباد را بعهد خان اعظم نائب شهر سجادگی آستانهٔ علیهٔ شاهیه بر ایشان مقرر شده ایشان مرید و خلیفه حضرت سید شیر محمد
بن سید عرف شاه بن حضرت سید محمد زاهد قدس سرهم بودند و طریقهٔ سلوک پیش ایشان باتمام رسانیده بودند و درین از میان
وجیه الدین علوی هم گرفته اند خوارق عادات از آنحضرت بسیار مذکور و مشهور اند آورده اند که روزی سید ابو تراب شیرازی
ضیافت کرده بودند چنانچه اکثر بزرگان مدعو بودند سید جلال هم تشریف فرمودند چون ایام سرما بود همه زمستانی پوشیده
آمدند ایشان زمستانی خود را به سائل داده با پیراهن یک در مجلس بردند چون هوا بغایت سرد بود ضیافت بطریق قناعت
به سید محمد امین وزیر خاص سید جلال بودند گفتند دوشاله که برای ایشان بیارند که هوا بغایت سرد است سید امین محمد از مجلس
برآمده متحیر ماند که دوشاله از کجا بیارم در سرکار خود بالفعل حاضر نیست درین یکی از مریدان پیش سید محمد امین آمده دوشاله
آورد گفت این را برای سید نیاز آورده ام و از دیر ایستاده ام سید محمد امین آورده حضرت را پوشانید بعد انقضائی
ماجرا نقل کردند همت سخاوت فطری وجود ذاتی بمرتبه بود که در تحریر نگنجد از پس سخاوت ظروف و لباس در خانه نمی ماند نصف
شب چهاردهم شهر ذیقعده بعد از سه سال بر هزار وصال آنحضرت شد و نور از جهان رفت ایضاح سال وصال میکند
قبر پایان شاهی در جائی علیحده واقع است **سید محمد مقبول عالم قدس سره** سید محمد مقبول عالم بن سید

جلال ماه عالم مادر آمنه بنت سید نصر الله ولادت آنحضرت چهاردهم شهر رجب سال نهصد و هشتاد و نه بوقوع پیوست و خود
تاریخ ولادت خود این مصرع یافته اند مصرع ع من دوست دامان آل رسول + و حضرت سید جلال ماه عالم پیش از وصال
خود به دو سال خرقه و سجاده به ایشان عنایت فرموده بودند بعد از پدر عالمی را ارشاد فرموده واصل ساختند جامع کمالات
صوری و معنوی حاوی علم ظاهری و باطنی بوده اند و تألیف و تصانیف بسیار دارند از آنجمله جمعات شاهی مشتمل اوراد
روزانه و شبانه است و آنحضرت را معتاد بود که هر جمعه یا الصمد محمودی بمردم قسمت میکردند هر یکی را دو محمودی شعر
دهیم لا ینتهی للجار ها + وهمت الصغری اجل من الدهر + روزی بنا بر معتاد مجلس منعقد شد و دران روز چیزی موجود
نبود که بمردم قسمت نماید مولانا عبد الشکور که خادم خاص بود بر سید چیزی هست عرض کرد که دوازده محمودی موجود است
فرمودند این را به شش کس بدهند و باقی را رخصت کنند چون گاهی چنین نشده مردمان متعادی خالی بردند بنا بران
ایشان را طلبیده فرمودند اندکی صبر بکنید که خدا چه میکند و خود به مراقبه فرو رفتند و درین اثنا سید جلال مقصود عالم
نوشته خواجه ابو الحسن جملة الملک را با نباره و هزار روپیه گذرانیدند حضرت فرمودند با این کرامت شما حالا زر را
بزود بیارید که بمردم موافق معتاد برهیم ازین قبیل کرامت آنحضرت بسیار است دوازدهم شهر رجب المرجب از سال
هزار و چهل و پنج بخلوت خفی شتافتند قبر شریف در روضهٔ ثانیه که بانی آن سیف خان است واقع است و بر قبر شریف
نشان قدمین شریفین حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم نصب کرده اند زیارت و توسل به **سید جلال مقصود عالم**
قدس سره سید جلال بن سید محمد مقبول عالم مولد ایشان شب شنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سه کلمه
وارث رسول ازان افصاح میکند در سن یازده سالگی قرآن از بر کرده به تحصیل علوم مشغول شده و اصل تحصیلش پیش
مولانا حسین سیستانی بوده و اتمام تحصیل نزد شیخ عبد العزیز که مرید و شاگرد حضرت مقبول عالم کرده و تحصیل علوم باطنی
از خدمت پدر بزرگوار خود نموده از حالت صبی همگی همت ایشان مصروف برین که پدر بزرگوار ایشان راضی باشند و از
صلحا و فقرا استدعا همین دعا میکردند حضرت مقبول عالم هم همیشه در رضاء ایشان میکوشیدند چنانچه از دو رباعی که در
حق ایشان فرموده اند که بوی عشق و مودت کامل معلوم میشود **رباعی** از کسب هنر مراد بال است ایدل + و علم و عمل عرض کمال
است ایدل + مطلوب ز عاشقی وصال است ایدل + مقصود را ستیم جلال است ایدل + **رباعی** خم خم می عشق را
پنهان نوش رضا + و ز گفتن سر عشق خاموش رضا + گر خرقهٔ فقر مصطفی میخواهی + عیب همه را چون مرتضی پوش رضا
و رضا تخلص مقصود عالم بود و ایشان را نیز اشعار بسیار در مدح آنحضرت گفته اند از انجمله یک رباعی اینست **رباعی**
سید که همیشه در دل شادم اوست + انجامم او و اصل بنیادم اوست + معشوق و مصاحب خداوندیم + +

پسر پدر عاشق و استادم اوست به حضرت مقصود عالم بمقتضای اطاعت اولو الامر منصب شش هزاری و خدمت صدارت برای انتفاع خلق الله از صاحب قران شاه جهان قبول فرموده بودند باعتبار ظاهری بخوش عیش مذکور بودند اما در خلوت ریاضت و مجاهدات میکوشیدند و تمام شب بیدار و مشغول به مناجات میبودند و وصال شریف در لاهور بسیتم شهر ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و نه وقوع یافته تا چندی همانجا در زیر خاک سپرده بیست و هفتم شهر از آنجا بر آورده برسول آباد رسانیده در گنبد ثانی پدر دفن کرده اند **سید جعفر بدر عالم قدس سره** سید جعفر بن سید جلال مقصود عالم ولادت شریف دوازدهم شهر شعبان سال هزار و بیست و سه از کلمهٔ وارث شاهی افتتاح این معنی هویدا ارادت و خلافت و وراثت از پدر بزرگوار خود دارند حضرت مقبول عالم بحضور خود بر مسند سجادگی متمکن فرموده بودند و در علوم ظاهری و باطنی کمال داشتند خصوصاً حدیث و تفسیر و مصنفات بسیار دارند از آنجمله روضات شاهی که مشتمل بر بیست و چهار جلد است جلد اول متضمن احوال بزرگان که در ضمن آن فوائد بسیار است و چهار جلد آخر مشتمل بر احادیث و تفسیر و مصنفات بسیار و فوائد دیگر است و بدستخط خاص کتابت بسیار کرده اند و جلد می نوشتند چنانچه در سیزده سپر کتابت کلام الله تمام کرده آن را با خود همیشه میداشتند شبی وقت تهجد از فاتحه حضرت شاهیه مشرف شده از درگاه بیرون آمدند که شخص سوال کرد که برای تلاوت قرآن مجید عنایت فرمایند حضرت بدیهه جواب فرمود که وقت صبح از کتاب خانه دیده داده خواهد شد درویش گفت این مصحف که در بر دارید فرا دهید آخرش آنرا گرفته غائب شد چون لب مقصود عالم را شاه جهان تکلیف صدارت کردند ایشان ابا نموده برادر سید علی رضوی خان دهانیده و خود درویشی اختیار کردند وفات ایشان نهم شهر ذی الحجه از سال هزار و هشتاد و پنج مرقد شریف در گنبد ثانی پهلوی پدر طرف قبله واقع است **سید محمد ابو المجد محبوب عالم قدس سره** سید محمد ابو المجد بن سید جعفر بدر عالم صاحب کرامات و مقامات بوده اند ولادت بابرکت ایشان دویم ماه ربیع الاول سنه هزار و چهل و هفت است از پدر فطرت و اصل جبلت جاذبه خدا طلبی در سر داشتند و تصانیف دینیه کثیره دارند و تفسیر یکے فارسی بروایت اهل بیت دویم عربی بطور جلالین در حدیث زینة النکات شرح مشکوات با بیان متمسک بر مذهب الی غیر ذلک چون صاحب قران بادشاه فرمان تولیت بنام حضرت بدستخط خاص مزین ساخته حواله کرد در آنوقت سن شریف نه سال شده بود ایشان را بسیار خوشنود دیده پرسیدند که بدین مذهب سروار دارید جواب دادند که بلطف شاهانه و امان با هم لطلا فائز اند سرور بدین خط مبارک است و ریاضت و عبادت سوای و تدریس و مطالعه کتب بسیار عمل میاوردند و رمضانیه سوای اوراد مقرره چهل سپاره کلام الله تلاوت میکردند مخدوم عالم مولانا شیخ نور الدین خلیفه خاص و تنهای با لقصاص آنحضرت بودند منقول است

سالی که وصال حضرت محبوب عالم روید ادبنده برای تهنیت ماه جمادی الآخر بخدمت مشرف شدم فرمودند روز بار عام شاهی نوبت ماست چنانچه از همان شب مرض اشتداد گرفت چون تاریخ نوزدهم که روز بار عام حضرت شاهیه است شد تمام روز تا عصر مشغول به تسبیح بودند و میپرسیدند که وقت مجلس شد بعرض میرسید که سادات و مشایخ و علما فراهم آمدند و مجلس منعقد شد چون خبر انقضای مجلس بگوش رسید فرمود جعفر مجید عالم را بجای من در مجلس بنشانید چنانچه بموجب فرموده عمل در آمد و خود رطب اللسان بتهلیل و اصل حق شدند و کان ذلک یوم الاربعا تاسع عشر جمادی الآخر من سنه الف و مائة و احدی عشر تاریخ وصال محمد بود ثانی شاه عالم یافته اند قبر در قبهٔ مقبولیه پهلوی چپ طرف شرق واقع است درین قبهٔ شریفه چهار قبر کریمان واقع است که هر یک افضل وقت خود بودند **سید جلال الدین حمید عالم قدس سره** سید جلال الدین بن سید محبوب عالم ولادت ایشان دوم ماه جمادی الاول سال هزار و شصت و دو و مرید و شاگرد پدر بزرگوار خود بودند و دو رساله تصنیف ایشان مشهور است یکے مرات الرویا در تعبیر خواب دویم مفتاح الحاجات در اعمال و اشغال تا چند سال بسبب مرض و ضعف هاضمه ترک طعام غله نموده اکتفا بر غذا از فواکه مثل انار و انجیر وغیره میفرمودند وفات ایشان شب بستم ذی الحجه سال هزار و صد و چهار دهم است قبر بیرون قبه ثانیا محاذی پدر واقع است **سید جعفر مجید عالم قدس سره** سید جعفر بن سید جلال مجید عالم تولد ایشان هژدهم شهر ربیع الثانی سال هزار و هشتاد و یکم است صاحب حال و جذبه و صاحب شان بوده اند اکثر اوقات آنچه از زبان شریف بر آمده بظهور رسید وفات هژدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و نه مرقد پایان پدر واقع است **سید محمد محمود عالم قدس سره** سید محمد بن سید جعفر مجید عالم اگرچه در اوائل حال مشغول بلهو و لعب بود اما آخر تائب شده و جذبهٔ الٰهی بهم رسیده از ایشان عقب نمانده وفات بیست و ششم شعبان سنه هزار و صد و چهل و نه قبر در پایان پدر واقع است اکنون سید عبد الشکور بن سید موسی برادر زادهٔ ایشان مسند سجادگی را دارد تا اینجا ذکر اولاد احفاد حضرت شاهیه بود بعد ازین بیان احوال خلفا و منتسبان آنجناب که درین دیار آسوده اند و مزاران ایشان مشهور و معروف و باین احقر معلوم است اما خلفای شاهیه **دیوان سید محمد زاهد قدس سره** عالم و عارف و عابد سید محمد زاهد ابن حضرت سید برهان الدین قطب العالم اظهر الله برهانهم مرید و برادر و پیشکار حضرت شاهیه بود و ولادت با سعادت ایشان نهم شهر رجب المرجب سال هشتصد و چهل و هشت بوده است آورده اند که چون سید محمد زاهد محمد را پیشکاری حضرت شاهیه مقرر بود بعد الفراغ بول از غایت احتیاط میل باریک را پارچه پیچیده در احلیل در می آوردند که مبادا قطره مانده باشد و بعد وضو بچکد و حضرت شاهیه همیشه میفرمودند که استنجاء محمد از ریاضت و مجاهدات دیگر آسانست گویند که حضرت شاهیه هنگام قرب وصال خود که به سید زاهد فرمودند

کہ ای محمد زاهد بیا تا اسلام را من جیوبه فرایم و کلیدهای خزائن غیب آلهی که بپای من بسته اند و پائی شریف را جنبانید چنانچه
آواز کلید بگوش حاضران رسید تو حواله نمایم حضرت سید محمد زاهد آداب و تواضع بجا آورده معروض داشتند که من
برای این مطلب خدمت گاری ننموده ایم مقصودی دارم امید وارم که آنرا بیابم حضرت شاهیه بسیار خوشوقت شده
فرمودند رحمت باد محمد زاهد معلوم شد چنانچه نام تو زاهد است اتصاف بصفت زهد نیز بوجه اتم است و اکمل داری پیش
طلب داشته بر سینه بے کینه خویش کشیدند و زبان مبارک در دهن ایشان دادند درین ضمن آنچه مقصود ایشان بود
بحصول پیوست آورده اند که بعد وصال حضرت شاهیه نعمت فیوض آلهی بر چهار کس منقسم شد صاحب سجاده سالک بر جادهٔ
امیر سید ناصر الدین محمود المشهور به سید شاه محمد راجو دوم حضرت سید سیوم خلیفهٔ خاص حضرت میان مخدوم چهارم شریف
ابوبکر عیدروس صاحب حضرت سوت جد کلان شریف شیخ که مرقد ایشان در جوهری واره در بلده احمد آباد واقع است
وصال حضرت سید محمد زاهد هشتم شهر شعبان که تاریخ وصال قره عین نبی که هشت صد و نود و دو هجری است و تاریخ
عمر صوری از لفظ جلوه که مدت چهل و چهار سال است بجا میشود و مرقد شریف ایشان در موضع بٹوه مشهور و معروف
و مطاف اهل این دیار است ایشان روضه پسر شاه سید عرب شاه واقع است دهم شهر ربیع الاول **مولانا شیخ
احمد المشهور به میان مخدوم قدس سره** مولانا شیخ احمد بن شیخ برهان المعروف به میان مخدوم نسب شریف
ایشان بدین طریق است که احمد بن برهان بن ابو محمد بن ابراهیم بن محمد خان غوری که بحکم سلاطین دهلی بناگور آمده حکومت
راندخان مذکور از اولاد سلطان معز الدین محمد است که بسلطان شهاب الدین غوری اشتهار دارد اول بادشاهی است
از غزنی به هند آمده نور اسلام این اقلیم را منور ساخت آورده اند که پدر میان مخدوم شیخ برهان را فرزند نبود از آنجا
که نسبت ارادت بخدمت مخدوم شیخ احمد کهٹو داشت التماس فاتحه نموده که حق تعالی او را فرزندی کرامت فرماید و آن
حضرت بشارت داده فرمودند که فرزند نرینه خواهد شد او را بنام من موسوم گردان در رتبه و بزرگی او در النصیب است
القصه شیخ احمد کسب علوم ظاهری از مولانا صدر جهان نموده در سن دوازده سالگی بشرف ارادت حضرت شاهیه
قدس سره مشرف گشته دوازده سال در خدمت بابرکت ایشان صرف نمود دوازده سال دیگر به وزارت امور ظاهری
و باطنی سرفراز بوده گویند بعد ارادت دست راست زیر ناف نرسانیده در وقت خواب دست در گردن خود خم نموده
بخواب میرفت و باوجود سکونت رسول آباد بنا بر پاس ادب بول و غایت در آنجا نیکردند پس از ارتحال حضرت شاهیه
ده سال در قید حیات بودند و در بیست و دوم شهر ربیع الثانی بعد طے شصت چهار مرحله از مراحل زندگانی بعالم جاودانی
ارتحال فرموده از فضلاء آخر الاولیاء تاریخ یافته و در تاجپور واقعه بلده احمد آباد آسوده اند خانقاهی و مسجدی و گنبدی دارد

سلطان شاه غزنی قدس سره آورده اند که شاه غزنی از خویشان یکی از سلاطین گجراتیه بودند و در اوائل حال
به راه زنی و دیگر فتن بال مردم بعنف اشتغال داشتند و بنا بر قرابت سلطان وازره گذر جمعی کثیر که با ایشان بود احدی
فراهم نمیتوانست شد تا آنکه روزی مولانا شیخ احمد المشهور که مرید خاص با اخلاص حضرت شاهیه بودند و سر انجام ضروریات
بدایشان تعلق داشت گویند که هشتاد و چهار تنکه زر سرخ هر یک بوزن هفده تولچه که خرچ روزمره سرکار شاهی بود از خزانه
غیب به مرید خاص هر روز حکم میشد که امروز از فلان جا و امروز از فلان مکان بگیرند مخدوم آن وجه را به بلده احمد آباد
برده ضروریات میبردند اتفاقاً روزی بطریق معتاد ایشان از بازار میاوردند و شاه غزنی دوچار شد آن وجه را گرفتند
سرگشته بخدمت حضرت شاهیه عرض واقعه نمود آن حضرت متبسم گشته فرمود که تخم ارادت در زمین دل غزنی کاشته شد
در آنجا باید که عنایت فرمودند بعد از مدتے حضرت شاهیه بر گهور بهل سوار شده میرفتند و میان مخدوم نیز ردیف بودند
هر که در این طریق میرسید به سلام و قدمبوس آنحضرت مشرف میشد و اگر سوار میبود پیاده میگشت از آنجا که تخم محبت آلهی
نزدیک بسر سبزی در آمد شاه غزنی دوچار شده از راه غرور و حسن و جوانی و دستگاه خویشی سلطانی از مرکب فرود نیامده
و سلام نکرد مخدوم بعرض شاهیه رسانید که ملاحظه فرمودند این جوان بغرور در گذشت حضرت بزبان هندی فرمود جو
راجن جی کا اونه بھایا هووے تو تجه جیسے فقیرونکی برسون تین کناسی کرے فرمود همان و زاسب انداختن شاه غزنی
همان و از خود و ترک علائق و ترک جوانی بخدمت شاهیه رسید و ارادت آورده در سلک مریدان در آمد حضرت شاهیه
بنا بر تزکیه خدمت و کشوی باورچیخانه حواله کردند و ارشاد ایشان را نیز حواله میان مخدوم فرموده حضرت شاهیه به ظهور
پیوست کرامات خرقه عادات ایشان بسیار مشهور و معروف است و از جملهٔ خلفاء ایشان شاه فضل الله کاشانی
که روضه ایشان بر کنار سابرمتی آنطرف درگاه حضرت شاه بهیکن واقع است و عرس ایشان پانزدهم شهر جمادی الاول تمرات
شاه غزنی بعد طے شصت و سه مرحله از مراحل زندگانی روز دوشنبه بیستم ماه صفر سال نه صد و بیست و دو بعالم قدس
رحلت فرمود شعر بادکاف خذ علی لتسمائه ✣ کاف من صفر شهر حلا ✣ عمره تاریخ بعمر قطب حق ✣ راح من اثنین فی وقت الضحی
مرقد شریف ایشان اندرون حصار شهر پناه قریب دروازه رای کهپر مطاف اهل این دیار است **میان قطب الدین
قدس سره** شمس الاتقیا میان قطب الدین محمود بن بابو بن شیخ صدر الدین بن شیخ جلال بن شیخ الیاس که از نسبه
سلطان ابراهیم ادهم ملحق است مرید شیخ بابو چشتی که در بندر کهنبایت آسوده اند از جملهٔ خلفاء کامل و مکمل حضرت شاه عالم
قدس سره تولد ایشان در سال هشت صد و پنجاه و شش هجری است چنانچه حضرت شاهیه دستار سر مبارک خود را بر فرق
ایشان گذاشتند و بر گوشه آن نوشته بودند که خرقه خلافت و اجازت و ارشاد ایشان بحضور حواله میان مخدوم فرمودند

واز شیخ قطب الدین مذکور منقولست که روزی اشرف زمین بوس حضرت شاهیه مشرف شدم بی سابقه ولتقریبی فرمودند که
قطب الدین آدم شرع که بحکم قاضی بیاید فرستادهٔ جناب نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باید دانست وتعظیم وتوقیر او الواجبی بجا
آورد چون بر سول آباد بخانه آمدم دیدم که بعضے قرض خواهان که در وقت سپاه گیری از ایشان قرض گرفته بودم پیادهائے
قاضی را طلب من آورده اند چون مرا دیدند تشنیع بسیار کردند آن زمان سر گفتار آن حضرت مکشوف شد وموجب او تواضع
پیادها نموده شد وداب مریدان حضرت شاهیه آنست که فرمان شرع شریف را بر جمیع امور مقدم دارند پس از طے هشتاد
وهفت مرحله از زندگانی بیستم شهر جمادی الثانی سال نهصد وچهل وسه بعالم دیگر انتقال فرمودند ومرقد ایشان در خانپور واقع
است **قاضی العالم شاه حماد قدس سره** التارک بغیر اللہ رئیس الاوتاد قاضی العالم شاه حماد مرقد ایشان بیرون
حصار سارنگپور پدر ایشان قاضی محمد نام مرید حضرت قطب العالم قدس سره بود ایشان سه برادر اند یکے حمید که مشهور به قاضی
چالینده پدر قاضی محمود دریائی دوم قاضی حماد وسیوم حامد هر سه برادران مرید وخلیفه حضرت شاهیه قدس سره بودند
شاه حماد دوازده سال در طفولیت وطلب علم صرف کردند ودوازده سال بجهاد کفر در لباس سپاهیان بودند ودران
وقت هم اکل حلال وصدق مقال لازم حال خیر مآل خود ساخته بود اگر کسے به تکلف یا به شبه طعام حرام را ترغیب باکل
مینمود وایشان برای پاس خاطر داشت دست او اگر کردند دست دراز نه میشد یا بعد لحظه استفراغ میکردند تقوای ایشان
در مرکب ایشان اثر کرده بود که هرگز کاه ودانه حرام نمیخورد ودوازده سال ترک همه کرده بخدا مشغول شدند وشب خواب
کمتر میفرمودند از بسکه مظهر جلال بودند احدی مجال نداشت که در نظر بیاید یا سخنے از دنیا بحضور ایشان مذکور سازد و
کس که بنظر جلال ایشان میآمد بے شعور گشته از پا درمی افتاد اغلب اوقات در پرده جا میداشتند وخادم طومار حاجات
ارباب احتیاج از پس پرده میخواند وایشان در جواب بعضے میفرمودند که میدهم وبرای بعضے نمیدهم میفرمودند لهذا
علما آنوقت برین معنے فتوی بر قتل ایشان نوشته بسلطان وقت رسانیدند که این مرد نام خدا در میان نه میآرد
وهر چه میگوید از خود میگوید سلطان گفت چنانچه بر قتل حسین بن منصور خواجه جنید بغدادی فتوی نوشته بود بر این
محضر اگر برادر ایشان قاضی چالنده گواهی بنویسد من حکم بقتل ایشان میکنم علما پیش قاضی آمدند واظهار عا نمودند
قاضی در جواب گفت که ساعتی توقف کنید من حماد را نصیحت میکنم اگر قبول کرد وتوبه وانابت آورد که التائب
من الذنب کمن لا ذنب له وگرنه فتوی نویسم علما قبول کردند قاضی به شاه حماد نصیحت کردند ایشان در جواب گفتند
که میانجی اگر خلق نمیدانند شما خود میدانید که من از خود نه میگویم گوینده دیگر است هر که باعث بر فتوی است او را از
میان برداشتم وباعث این فتوی عالمی بود میانجی نام استاد قاضی العالم شاه حماد وقاضی چالنده گفتند که استاد ما و شمات

حق استاد ضایع مکنید گفتند اقتلوا الموذی قبل الایذا برادران درین گفتگو بودند که خبر رسید
که مولانا میان جی را چنان درد شکم غالب شد که جان بلب است قاضی چالنده گفتند که می میان حماد توجه کنید
که صحت کند میان حماد گفتند که اگر پیش من بیاید واز این فتوی باز آید جان بسلامت میبرد قاضی چالنده دوان دوان پیش
مولانا میان جی آمد وقول شاه حماد مذکور کردند مولانا گفت شصت ودو سال باستقامت شریعت گذرانیدم ومن هم
میدانم که اگر پیش ایشان بروم صحت یابم لیکن برای چند روز معدود چه بردم که حفظ شریعت غره میکنم وجان خود را می بازم
القصه روز سیوم از فوت مولانا شاه حماد وقاضی چالنده بر قبر موصی الیه برای فاتحه آمدند وجمیع شاگردان مولانا نیز حاضر بودند
هر کس گل بر قبر میگذاشتند وچون شاه حماد گل گذاشتند از قبر بر زمین افتاد بار دوم گل بر قبر گذاشتند باز بر زمین افتاد
حاضران تبسم نمودند شاه حماد فرمودند که چه کنیم حق استاد در میان است والا چنانچه از لذت دنیا بر آورده ام از راحت عقبی
محروم میگردم بمجرد تکلم این کلمه قبر مشار الیه لرزیده قاضی العالم گل بر قبر گذاشتند تا ساکن شد وگل بر قبر ماند عمر شریف ایشان
سی وشش سال بیست ودوم شهر شوال المکرم بجوار ایزدی شتافتند **ملک عبد اللطیف داور الملک المشهور**
بین العوام بشاه داول قدس سره اسم شریف ایشان ملک عبد اللطیف بن ملک محمود قریشی الاصل از امرایان
سلطان محمود بیگره است در قصبه امرون آسوده اند مرید وخلیفه حضرت شاه عالم قدس سره بودند وخدمت کردند آب
وضوء حضرت شاهیه مفوض بایشان بود چنانچه یکی از پسر راجهائی ملک دکهن مبروص شده بود وپدرش از همه طرف مایوس
شده فرستاده که از توجه ایشان به شود چنانچه حضرت شاهیه برای نماز تهجد مشغول بوضو بودند وملک عبد اللطیف ایستاده که
آن پسر راجه را حاضر آوردند حضرت شاهیه به ملک فرمودند که آب طشت بر این پسر بریزند ملک حسب الامر آب بر سر آن ریختند
وآنچه باقی ماند خود نوشیدند پسر فی الفور به شد وبه ملک فرمودند از امروز مرتبه سالار مسعود غازی از جناب الهی به شما عنایت
شده ولتصرف او در اهل عالم عموما ودر ملک دکهن خصوصا کرامت گردیده آورده اند که چون سلطان محمود بیگره بپای امرای
رسید خطاب داور الملک یافتند باوجود تجمل دنیاوی از همگی همت مصروف به صلاح وتقوی بوده از آنجا که آمد ورفت سپاه
وارباب حوائج بدر خانه ایشان روی نمود به همسائه ها پیغام نمودند که خانه ما را خریداری نمایند آنها متعجب گشته در جواب
گفتند که اکنون اسباب دنیوی میسر آمده اگر کسے از ما یان خانه بفروشد بخرند چه جائی آنکه خانه خود را میفروشند وملک
از آنجا بر آمده بمکان دیگر رفت واقامت گزید وگفت که بنا بر تردد مردم مبادا گرانی خاطر همسایه باشد واز محال جاگیر
خود بحکم شرع شریف با رعایا معاملت داشتند پس از چندگاه که سلطان ملک را فوجدار امرون ساخت اکثر اوقات با کفار
آن حدود به نیت جهاد خرامی نمود تا روزی به سمت بهیج از رن عبور نموده روز سیوم در موضع آباد داد گشته

ساعتی زیر سایه رفتی استراحت فرمود و چشمش بخواب رفت چون بیدار شد دید که آن همراهیان اسپان را در مزارع جوار ها کرده اند
و بیچرانند گفت یاران از خدا نمی ترسید که اسپان را در زراعت گذاشته اید آنها ظاهر نمودند که امروز روزه است که آدم و
اسپ خوردنی نیافته اند ما خود رای تمایم اما حیوان را این ادراک از کجا ملک گفت اگر تحمل شما محض الله باشد مرکب شما نیز موافقت
بنماید و لجام از سر اسپ خود بر داشته کشت زار سر داد و اسپ ایستاده ماند میل بچریدن نکرد بالجمله بند و بست واقعی دران سرزمین
نمود که متمردان راجپوتیه قصبه امرون باطاعت و فرمان پذیری در آمدند روزی یکی از آنها که مایه فتنه در طینت خبیثش مخمر بود به ملک
ظاهر ساخته که فلان راجپوت از خویشان شمشیری دارد که بی مثل و بیمانند است هرگاه بخدمت بیاید گرفته ملاحظه فرمایند که
دیدنی است و از راه شرارت به آن راجپوت گفت که ملک اراده کشتن ترا دارد و مدعا مصمم ساخته است و بدین نشان هرگاه که
تو بروی شمشیر گرفته از غلاف خواهد کشید و این اشارت قتل تست آواز استماع این معنی اندیشناک گشته با همراهیان گفت
که هرگاه ملک شمشیر از دست من بگیرد و پیش از آنکه از غلاف بکشد پیش نموده ملک را بکشید چون او نزدیک ملک آمد ملک خالی
الذهن شمشیر او را القصد دیدن گرفته دست به قبضه برد که همراهیان او ملک را شهید کردند و این واقعه سیزدهم ماه ذی القعدة
الحرام سنه هشت صد و هفتاد و نه رویداد مرقد شریف ایشان در همان قصبه قرار گرفت و گنبد و بارگاهی تعمیر گشت خوارق عادات
پس از شهادت ملک بسیار ظاهر شده و میشود چنانچه هزاران مردم از نزدیک و دور دست علی الخصوص از سمت دکن و مالوه بعضی کور
و لنگ و برخی بنابر حصول فرزند و زن و مرادات دیگر زولانه آهنی در پا کرده و جمعی قفل بر لب برده از خانه خود ها می آیند بعزم اینکه
هرگاه عرض حاجت ما درجه اجابت رسیده زولانه و قفل بخودی وا خواهد شد و عمل میاید از هر مکانی که اینها بظهور رسید
حصول مراد دانسته معاودت مینماید و بعضی را مرقد بالیست رفت میروند و برخی که احتیاج بزر دارند در عالم رویا امر میشود که
از فلان شخص که فلان مبلغ بگیر دا و او نیز در خواب البشارت میدهند که به فلان شخص فلان مبلغ بده و از تاریخ شهادت الی یومنا هذا
در میان خلق الله معامله صد جا لیست قبل از روید از هر ج و مرج این دیار بتاریخ دویم شهر ذی القعده انبوه کثیر از خاص و عام
اکثری از زن و مردم بعزم زیارت بقصبه امرون راهی میشدند و راقم بخاطر دارد که قریب یک الکهه و بیپال تجارت از احمد آباد
بقصبه مذبور میبرند از هر چهار طرف که مردم جمع میشوند خرید و فروخت جنس احمد آبادی اسپ و گاو و شتر که از سمت کاتهیاوار
میارند میشد و این قسم برآمدن مردم را باصطلاح اهل گجرات میدنی نامیدند و منزل اول شان به مقبره شیخ احمد کهتو واقع
موضع سرکهیج است و بیشتری از مرد و زن تا لب سابرمتی مشایعت نموده بر میگردند و برخی تا مقبره مسطور رسانیده شب
در آنجا مانده روز دیگر معاودت مینمایند و آنها که رفته اند کوچ میکنند بتاریخ دوازدهم شهر مذکور که روز بازار عام است جمع
کثیره بمقبره بی بی فتح شاه بیرون دروازه شاه پور که زوجه ملک بوده اند رفته به مراسم فاتحه میپردازند

شیخ

شیخ الاسلام خواجه احمد بن ڈوسن قدس سره شیخ احمد بن ڈوسن از اکرم و اعظم حضرت شاهیه اند بخط خاص لقب
خاص سکین الله و اجازت نامه مومی الیه نوشته اند چنانچه نقل آن در جلد نوزدهم روضات شاهیه در باب خواجه احمد نواز ش ها
کرده فرموده اند که او عند الحاجت هیچ مخلوق را زنده نمی شمارد که بسوی او التجا آرد و فرمودند که این راه مردان است درین راه
هر که شجاعت ورزد ظفر یابد بزدل خائب و خاسر مانده و اشعار عربی ارشاد کردند باز فرمودند تیغ فقیر خوردن آسان نیست
ارادت صادق باید تا برای فرد گردد و اشعار فرمودند **رباعی** معشوق از دو عالم چون فرد شد بخوبی + عاشق
بباید بیرون از هر دو کون فردی + هر رو بهی نیارد در راه عشق رفتن + در راه عشق تا بد مردی و شیر مردی + و مرقد
مبارک ایشان در شهر احمد آباد نزدیک دروازه شاه پور واقع است زیارت و تبرک عرس سیزدهم شوال **قاضی سید اسمعیل**
اصفهانی بن سید برهان قدس سره قاضی اسمعیل سید تقوی شعار و مرد با وقار بود و دوام خدمت قضا بندر بهروچ
مفوض بایشان بود چون عبور حضرت شاهیه باراده بندر بار و سلطان پور از ان طرف اتفاق افتاد قاضی آمده در سلک
مریدان شاهی منسلک شد و برنگ فقرا شاهی بسر میبردند روزی در مجلس شاهیه ذکر شراب طهور بر آمد قال الله تعالی
وسقهم ربهم شرابا طهورا قاضی از روی تشوق و تمنی سوال کرد که آیا این شراب طهور در خارج هم وجود داشته یا مراد ازین
محبت و معرفت است و سقی صوری هم میسر است یا همین قابلیت و استعداد را میگویند حضرت شاهیه تبسم کنان فرمودند
بلی در خارج هم وجود دارد و سقی میتوان کرد قاضی عرض کردند که سقی در عالم ممکن باشد آنحضرت فرمود که خواهد بود امید وارم
که جرعه از ان نصیب من شود حضرت شاهیه فرمودند بسیار خوب چند شب بطریق التزام وقت تهجد پیش ما باشید شاید لطف
بیابید قاضی حسب الحکم در آن وقت خاص حاضر میشد و مترصد آن میشود میشد چون وقت آن رسیده بود حضرت شاهیه
شبی قطره از ان در کام قاضی ریختند قاضی میگوید اول مستی آن شراب جان افزون بود که الله تعالی احوال بهشت و دوزخ بر من
مکشوف کرد چون قاضی در سلک خادمان شاهی منسلک شده شمله عمامه که در حالت قضا میداشتند موقوف کردند روزی
حضرت شاهیه به قاضی فرمودند که چرا شما ارسال شمله نمی نمائید که اولی است قاضی حسب الحکم ارسال شمله نمود مردمان دانستند
که ارشاد ارسال شمله سری خواهد بود بعد یک هفته سلطان محمود بیگره بخدمت حضرت شاهیه التماس نمود که بسید اسمعیل
حکم بشود که قضای احمد آباد قبول نمایند و الا نه شهر ویران خواهد شد حضرت شاهیه فرمودند که چند روز برای مصلحت عام تقلید
قضا نمایند قاضی استغفار نمودند گفتند **بیت** لذة دیوانگان را دیده ام + بادشه هم باز اگر عاقل شوم + حضرت
شاهیه فرمودند بتاکید تمام که شما را قبول باید کرد لاچار شده قاضی عرض کرد که قبول میکنم بشرطیکه خدا تعالی این ذوق و
حال که حالا من عنایت کرده است پیش از مرگ بعد ازین عود نماید حضرت شاهیه ساعتی تامل فرموده گفتند که از حق تعالی

درخواست کرده شد که ترا بهمین حالت باز آرد و با فقرا محشور سازد انشاء الله تعالی آورده اند که امامت نماز جنازه شریفه
حضرت شاهیه همین قاضی سید اسمعیل کرده بودند قبر شریف ایشان در شهر احمد آباد در بدهپور واقع است یزار و یتبرک
عرس بیست و ششم ربیع الاول است **مولانا محمد صدیقی قدس سره** که در رساله ده حکایت و شرایف محمودیه
آورده اند که مولد شریف ایشان ملتان است در نواحی ٹھٹھه و در لاهور هم تشریف داشته اند آنجا باستماع کشف و
کرامت حضرت شاه عالم قدس سره بمصالح قطری جام جونه که او و پدر او مرید و مستفید در خدمت شریف بوده فرمودند
بقایای رسوم جاهلیت از بعضی اتباع شما محو نمیگردد اگر ازین ملک عزم ملک گجرات نمائید چنانچه عم شما فتح خان صبیه
خود را بحضرت قطبیه منسوب کرده بود شما نیز نسبت بنت خویش کنید نفع حال و مآل باشد چون آن سعادتمند
گاهی سر از فرمان ایشان نپیچیده بود سمعاً و طاعةً قبول نمود پسران خود جام خیر الدین و جام صلاح الدین در خدمت
خلفا رشد حضرت شیخ موسوم شیخ عبدالله گذاشته با دو صبیه در رکاب ایشان متوجه گجرات شد بخاطر عاطر شیخ
بود که دختر اجل بی بی ملی بحبالهٔ نکاح حضرت شاهیه اختصاص یابد اما بکمال سعی پادشاهزاده سلطان و مشورت امرا
و وزرا نظر بر کثرت شوکت و زر و خواهش اینکه بدین وسیله بسبب ملک موروثی او نرسد و هدایه که لازم بود معاف کرد
و بعده در نکاح سلطان و مشورت امرا سلطان احمد دادند و سلطان محمود از و بوجود آمد و صبیه بی بی مرکی بحضرت
شاهیه منسوب شد و از ایشان حضرت شاه بهیکن و دو دختر متولد شدند چون میل خاطر حضرت شاهیه طرف بی بی ملی بود
ایشان نیز حسب فرموده حضرت قطبیه قدس سره بعد از ارتحال سلطان محمد و همشیره خود لشرف ازدواج حضرت شاهیه
مباهی شده و سلطان محمود زیر سایهٔ گرامایه تربیت یافته ملک موروثی گرفت مفصل این مجمل در مرات سکندری
مندرج است حضرت شیخ بخدمت حضرت شاهیه رسیده آستان بوس یافتند و اقتباس انوار نمودند و خلافت
بیت الاهل و اجازت گرفتند و بقرب قطب پور رسولاد ل کهنه بر دریای سابرمتی توطن اختیار کردند و جام نیکو انجام در آنجا
بنیاد قلعه نهاد که ملک گوٹ اشتهار داشت مزار شیخ همانجا بر کنارهٔ دریای مذکور اوست و بر طبق وصیت جام مذبور
بپایان شیخ بفاصلهٔ چند ذرع واقع است و قبر بی بی مرکی بپهلوی پدر جانب غرب چون مقبرهٔ سادات بخاری در آنوقت
مقرر نشده بود بنا بران حضرت شاه بهیکن قدس سره طرف شرق پهلوی جام مذکور جد مادری خود مدفون شدند و رحلت
شیخ چهاردهم شهر ذی القعده رو نمود اولاد و احفاد ایشان در ملتان و گجرات باقیست **مخدوم العالم مولانا**
شیخ نور الدین قدس سره استاد الکل و هادی سبل مولانا شیخ نور الدین ابن حاجی الحرمین شیخ محمد ولادت باسعادت
ایشان دهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار شصت و سه واقع است از بدو فطرت داخل جبلت داعیه خدا طلبی و طلبه علمی

در سر داشتند بمقتضای السعید من سعد فی بطن امه آثار بزرگی و هدایت و بداهت در ناصیه اش هویدا و روشن بود چنانچه کتاب
گلستان تصنیف شیخ سعدی رحمة الله در صغر سن با معانی پیش والده ماجده خود در هفت روز خوانده بودند و اکثر تحصیل علوم
ظاهری از آخوند مولانا احمد بن آخوند مولانا سلیمان نموده و علم باطنی و قرأت و حدیث از خدمت سید محمد ابوالمجد محبوب عالم باتمام
رسانیده خلافت و ارادت در سلسله سهروردی و اجازت و خلافت جمیع سلاسل بجناب داشتند در علم عربیه یگانه آفاق بودند
و نظیر ایشان کم بوده باشد شهرهٔ علم مولانا در تمام اطراف و اکناف عالم رسید و مردمان دور و نزدیک از اطراف و جوانب رسیده
در مدرسه هدایت بخش که محمد اکرم الدین المخاطب بشیخ الاسلام خان صدر صوبه احمدآباد که مرید و شاگرد مولانا بود بصرف یک لکهه و
چند هزار روپیه برای حضرت بنا نموده سکونت ورزیده تحصیل علم از مولانا مینمودند و فراخور خود موظف می بودند هزارها از صحبت
کثیر البرکت ایشان باتمام و باکمال رسیده بنا مدرسه در سنه یکهزار و یکصد و دو شروع گردیده بتدریج مکانها و زمینها که بدست
می آمد عمارت تیار میشد در سنه یکهزار و یکصد و نه عمارت مدرسه باتمام رسید چنانچه اقتباس آیهٔ کریمه لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی
مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ افصاح سال مذکور میکند و اکثر عمارات در سنه یکهزار و صد و یازده باتمام رسیده تاریخ آن از عبارت
مدرسه فیها الهدی للعالمین معلوم میگردد و مبلغ یک لکهه و بیست و چهار هزار روپیه بصرف عمارات گردیده موضع لیوندره
عمله پرگنه سالونی متعلقه پرگنه سرکار چانپانیر در خرج مولد شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و موضع بھٹ عمله پرگنه کرڈی
و رناسن عمله پرگنه پٹن و دو روپیه یومیه لنگر برائی صرف مایحتاج طالب علمان مدرسه مقرر موظف است حاصل آنکه ذات متبرکه
حضرت مولانا نمونه بزرگان پیشین بود افضل و اعلم و اورع و اجود وقت بوده اند مصنفات و تالیف در هر علم دارند و اکثر کتب
شرح و حواشی نوشته تذکره تالیف و تصانیف ایشان یک صد و هفتاد و چند کتب رسیده از آنجمله تفسیر سوره فاتحه ده و دو
هزار بیت است و تفسیر سیپارهٔ الم قریب شصت هزار بیت است علی هذا القیاس کتب دیگر تصانیف مشاهد فضل و بلاغت ایشان
است در سنه هزار و چهل و سه بزیارت حرمین الشریفین زادهم الله شرفاً و تعظیماً مشرف شده بوطن خود مراجعت نمودند برملت
و عبادات و مجاهدات مشغول سوای اوراد و وظایف مقرری هر روز یک ختم قرآن مجید میکردند و هر شب دو بار صلوة اللیل
میگذاردند و هر بار که پهلوی میگردانیدند هزار بار تهلیله و هزار بار درود میخواندند از عمر پانزده سالگی تا آخر گاهی اربعین اعتکاف
فوت نشده وظیفه و یومیه بادشاهی بنام خود قبول نکرده باوجود اسباب ظاهری گاهی زر و نقره بدست نگرفته عمر شریف
نود و یک سال کامل شده دو پهر سه شنبه نهم شعبان سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوصال باجلال پیوستند تواریخ وصال
آنحضرت بسیار مردمان گفته اند و رساله جمع شده از آن جمله افضل و اکمل وارث اهل بیت است مرقد شریف در خانقاه خود
متصل مدرسه مذبور واقع است اولاد ایشان پنج پسر و سه دختر بودند اول **شیخ محمد صالح قدس سره**

شیخ محمد صالح عرف پیر بابا قدس سره اسم باسمی صالح مادرزاد صاحب علم و حلم و تقوی و سخا بوده مرید و شاگرد و جانشین والد
ماجد خود بودند از ابتدا تا انتهای ایش پدر خود تحصیل علوم ظاهری و باطنی نموده در عمر هفت سالگی تمام قرآن مجید با تجوید یاد گرفته
از بر نموده چنانچه محمد اعظم شاه هنگام صوبه داری این ملک از استماع این معنی بحضور خود طلبیده سورة الرحمن بحفظ شنیدند
و بسیار خوش و متعجب گردیدند و خلعت نقد و موضع تاجپور عمله پرگنه بیرم گام از جاگیر خود مرحمت فرمود فرمان از حضور طلبیده
دادند و دو مرتبه حسب الطلب سلاطین یکی در عهد محمد فرخ سیر و دویم در عهد محمد شاه پادشاه بحضور شتافته هر بار دو هزار
روپیه خرج راه یافته و اعزاز و اکرام و ملازمت با امتیاز حاصل کرده مورد عنایات شاهانه گردیده نقد و خلعت و فیل مرحمت
شده اکثر امرا و فضلا این دیار بر فضیلت و قابلیت ایشان مقر و معترف بودند و بر امثل و اقران مقدم میداشتند و حاصل آنکه
صلاح و تقوی و خلق و سخاوت و علم و حلم ایشان مشهور و معروف و مورد الولد سر لابیه بود شانزدهم شهر جمادی الثانی
یکهزار و یک صد و چهل و هفت در شاه جهان آباد سفر واپسین نمود تابوت از آنجا آورده در مقبرهٔ جد بزرگوار ایشان ملا محمود
پیش مسجد مدفون کردند و عجب اتفاق تاریخ رحلت ایشان مولانا شیخ نور الدین پدر بزرگوار ایشان بعد وفات ایشان را
در خواب دیدند که عرض میکنند که مرا خطاب مراد بخش عنایت شده و همین لفظ تاریخ وصال هم میشود و نیاز من بحلوی شیرین است
هر کس که مراد طلبند بروح من بحلوی شیرین فاتحه بدهد انشاء الله تعالی مراد حاصل خواهد شد چون مولانا بعد از بیداری عدد
مراد بخش را حساب کردند مطابق یافتند مراد کثیری و نیاز مذکور بعمل می آرند و دو روپیه یومیه تدریس و تولیت و دوازدهم و یازدهم
که دو صد و بیست و سه روپیه از سرکار خزانه عامره بلده احمدآباد که از حضور برای فاتحه هر ماه مقرر است داشتند و بحسن تردد
سرانجام دادند موضع مبیج عمله پرگنه احمدآباد بطریق التمغا بنام ایشان را پنج پسر یک است بهاء الحق صدر الحق رکن الحق رضاء الحق
فیض الحق دوم قاضی محمد نظام الدین خان قاضی نظام الدین خان حافظ قرآن و فاضل و محقق و مدقق در ریاضی
دست رسا داشته بهمه چیز لایق در انشاء و شعر از همه فائق بودند و بصحبت سلاطین و امرا رسیده در هر عهد خلعت و فیل عنایت
گردیده در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و یک بمنصب قضاء بلده احمدآباد از پیشگاه خلافت وجهانبانی سرفرازی یافته راجع
وطن گردیده در اجرای احکام شریعت غرا العدل بالعدل و الانصاف و در اعطاف بذل جهد نموده در سنه یکهزار و صد و شصت
و سه بتخانه کفار که از اندرون شهر در شاه پور احداث کرده بودند متصل مسجد واقع بود و وقت نماز و اذان ناقوس
مینواختند و موذن را اذیت میرسانیدند و با وجود غلبه کفار بی اعانت صوبه دار با جماعت مسلمین بر آن بتخانه تاخته مسمار
و منهدم ساخت از استماع این معنی پادشاه دین پناه احمد شاه بهادر خوش گردیده خلعت خاصه و فیل ماده فرستاده دوازدهم
شهر ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و شصت و پنج از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند و در پهلوی پدر

طرف

طرف شرقی مدفون گردیدند لا اولد بودند رساله فضیلت عالم و رساله میزان الساعة و تفصیل الفصول و رساله قهوه و رسائل
دیگر از ایشان یادگار مانده موضع بیاپنچه عمله پرگنه حویلی احمدآباد بموجب فرمان محمد شاهی و نادیج موضع عمله پرگنه مذکوره بموجب
پروانجات حکام بنام متعلقان ایشان مقرر است **سوم شیخ محمود** و شیخ محمود عرف شیخ براجوان قابل و لائق در
عنفوان جوانی لا اولد پنجم شهر ربیع الاول برحمت حق پیوسته و لالبا پور پوره موضع مهیج بنام متعلقان مقرر است و قبر در
مقبره جد ایشان واقع است **چهارم شیخ فخر الدین** عرف شیخ بزرگ اصم و ابکم مادرزاد اند اما عقل و فراست
بمرتبه کمال داشتند و خط نسخ و نستعلیق خوب مینوشتند تمام کلام الله بارها نوشته بلکه سیپاره عم یاد مینوشتند **پنجم**
ابو البشر بهاء الدین در صغر سن گذشته و دختران مولانا نیز حمیده سعیده عفیفه صالحه بوده اند نوشتن احوال بعضی
بزرگان بخاطر خطور کرد که اول انحصار فرقهٔ سادات بابرکات وارد آینده یار گردید سکنا در زید سلسله فرزندان ایشان باقی
آمده نماید مجملاً و انساب هر یک با جداد با اماکن در معرض تسطیر در آرد بعد از ان احوال هر یک مفصلاً آنچه معلوم شود نماید لهذا نگاشته
میاید **اول سادات بخاریه** اند از سادات بخاریه در اینجا خاندان عالیشان حضرت قطبیه و شاهیه و فرزندان ایشان
اند سوای ایشان دیگری معلوم نشده و شهرت نیافته چنانچه احوال این سلسله علیه بالاانذکور شد **دوم قادریه**
فرزندان سید عبد القادر جیلانی اند سید جمال پهتری و سید عبد الجلیل و سید عبد القادر مشهور و معروف اند و دیگران
هم خواهند بود **سوم سادات شیرازی** اند و سادات شیرازی سه دفعه اند یکی از سید جعفر شیرازی و فرزندان سید
کمال الدین شیرازی که روضه ایشان کهنه عقب مسجد آدینه واقع است سید ابو تراب شیرازی که سلسله و نسب هر یک علیحده است
چهارم سادات رفاعی از فرزندان سید احمد کبیر رفاعی سید عبد الرحیم که قبر ایشان بیرون قلعه احمدآباد در
سلطانپور واقع است و فرزندان ایشان شاه علی جی گام دهنی و غیره اند **پنجم سادات مشهدی** فرزندان
سید شرف الدین مشهدی که داماد حضرت مخدوم جهانیان بودند در بهروچ آسوده اند **ششم سادات**
عیدروسیه از فرزندان شریف ابوبکر عیدروس صاحب حضرموت شریف شیخ عیدروسی که روضهٔ ایشان در
جوهری واره و فرزندان ایشان در بهروچ و سورت آسوده اند **هفتم سادات ترمذی** نسبت از مخدوم سید
یحیی ترمذی که خلیفهٔ مخدوم جهانیان بوده اند در سواد بروده نزدیک تالاب ماتریه آسوده اند **هشتم سادات بهکری**
از فرزندان مخدوم سید سعید بهکری که خلیفهٔ مخدوم جهانیان بوده اند **نهم سادات عریضی** سید خوندمیر و سید یعقوب
که در بی بی پور آسوده اند و فرزندان ایشان عریضی اند **سید جمال بهری قادری بن سید حسین** که نسب
ایشان منتهی میشود به سید عبد الوهاب ولد سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره و والده ماجده از راه هر مزوار دیار دکهن گشته

در قصبهٔ بتهری مضاف احمدنگر سکنا ورزیده بارشاد خلائق میپرداختند سلطان بهادر گجراتی بنا برامری به دکهن شتافته هنگام مراجعت سید جمال را به فراوان نیازمندی بگجرات آورده خانهٔ خانقاه برای ایشان بنا نهاده ساکن گردانید و سید را پنج پسر بودند سید امین الله و سید منیم الله صوفی و سید حسین و بدرالدین سید منیم مرد دانشور بود بشغل تدریس میپرداخت پس از ارتحال پدر جانشین گشت مرقد سید جمال قریب بدروازهٔ رائکهر در بلده واقع است در سنه نهصد و هفتاد و یک هجری رحلت نمودند عرس سید بیست و سیوم شهر شعبان مقرر است سید غیاث الدین ابن سید عبدالجلیل بن عبدالوهاب عرف شاه جی روضهٔ این هر دو بزرگان در خانپور متصل روضهٔ میان قطب الدین شاهی واقع است و نسب ایشان به سید عبدالجبار ابن سید عبدالقادر الجیلانی میرسد سید غیاث الدین و پدر سید عبدالوهاب مذکور وارد ملک گجرات گردیده شهید شده اند و مرقد ایشان در سر سیوی از مضافات احمدآباد واقع است و کشف و کرامات ایشان مشهور است عرس سید غیاث الدین سیزدهم شهر محرم الحرام و عرس سید عبدالجلیل پسر ایشان سوم شهر صفر المظفر مقرر است سید قطب الدین تربیل گجرات و نبیرهٔ ایشان سید عبدالخالق خانقاه روضهٔ ایشان در جمالپور اندرون شهر واقع است و نسبت ایشان به سید عبدالوهاب پسر سید عبدالقادر جیلانی میرسد موضع خانپور و چهار پرگنهٔ دهولقه باسم عبدالخالق مقرر است ذکر سادات شیرازی قدس سرهم اول سید احمد بن سید جعفر که مرقد متبرک ایشان اندرون حصار شهرپناه نزدیک بدروازهٔ اسلوریه واقع است سادات صحیح النسب شیرازی اند جد بزرگ ایشان سید محمود از شیراز انتقال فرموده بهند اقامت گرفتند نبیرهٔ ایشان سید جعفر از سند تشریف آورده مدتی چند اقامت داشته فرزند دلبند خود سید احمد روانه شدن بدروازهٔ سابر بودند سید جانشین خود ساخته به سند مراجعت نمودند سید مذکور باوجود علم دیگر علم قرارت کمال رسانیده بود سید احمد جعفر را خوارق عادات بسیار است و اکابر همت ها یافته ترک و تجرید ورزیده و ریاضت های شاقه کشیده در دو رکعت نماز پانزده جزو قرآن مجید تلاوت میفرمودند و بنا بر زیادتی شفقت از راه خشکی متوجه حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما شده و در آنجا بعضی اوقات که طعام را دست نبود بطریق خفیه بر برگ درختان اطفاء نائرهٔ جوع فرموده قناعت مینمود و لباس فاخره میپوشید و اگر حکام وظیفه مقرری مینمودند قبول میکردند هنگامیکه همایون بادشاه گجرات مسلط بگجرات مسلط گشت اکثر علما و مشائخ العصر از احمدآباد بجای دیگر انتقال فرمودند مگر ایشان با متوسلان خویش اقامت ورزیدند — هر فردی را دو آثار غله از غیب میرسانیدند و چهل سال خلوت اختیار فرموده بجهت جمعه و عیدین بیرون میخرامیدند و صلواة مفروضه موقوته را بجماعت در خانهٔ ما پیش در حجره ادا میکردند و این در حالت صحو بود و در سکر و غلبه و شوق الهی هیچکس بر احوال ایشان مطلع نشده و در یک دفعه تا دوازده سال برای حجه

وعیدین هم برنیامدند و آن واقعه بود که رانا سانگا حاکم چیتور احمدنگر را تاخته چندی از بنات سادات را باسیری برده بتعلیم سرود و رقص سپرده بود و ازین معنی سید احمد خلوت گزیدند و نیت جزم نه دید که تا سلطان گجرات از و انتقام نکشد پا از خلوت بیرون ننهند چون سلطان بهادر چیتور را فتح کرد ایشان هم دران ساعت از خلوت بیرون آمدند و یک دفعه سلطان محمود بیگڑه را در غیر موسم حسب خواهش بموجب اظهار خادم خود انبه بسیار عنایت کرده بودند چنانچه بحصار و دو انبه رسید رحلت سید در شانزدهم صفر سنه نهصد و چهل و چهار روی نمود سید ابوتراب شیرازی جد بزرگ ایشان سید شاه میر در محمدآباد عرف چانپانیر در سال هشت صد و نود و هشت هجری در عهد سلطان محمود بیگڑه از شیراز آمده سکنا ورزید چنانچه مقبرهٔ ایشان نیز در آنجا واقع است و ایشان حسب خواهش سلاطین در احمدآباد تشریف آورده پوره آباد ساخته سکونت ورزیدند و از طرف حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه امیر حاج گردیده بحرمین الشریفین زادهما الله شرفا و تعظیما شتافته از آنجا نقش قدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آورده چنانچه بالا مذکور شد بتاریخ سیزدهم شهر جمادی الاول در سنه یک هزار و سه هجری از عالم فانی براهی جاودانی انتقال فرمودند قبر با گنبد و بارگاه در اساول نوآباد کردهٔ ایشان واقع است سید کمال الدین شیرازی بن سید شاه میر شیرازی روضهٔ ایشان عقب مسجد آدینه در اساول کهنه واقع است عرس بیست و پنجم شهر ربیع الثانی مقرر است ذکر سادات رفاعی سید عبدالرحیم از نژاد سید احمد کبیر رفاعیست سلطان پوره بیرون دروازهٔ رانی پور آباد کردهٔ ایشان ست قبر در همان پوره واقع است عرس ایشان چهاردهم شهر شوال میشود شاه علی جی گام دهنی قدس سره نبیرهٔ سید عبدالرحیم مزبور بخبر لقش توحید سروده دیوانی وار در زبان هندی درویش و معنی برابر دیوان شیخ مغربی است روضهٔ ایشان در رائکهر متصل بروضهٔ شاه غربی واقع است بار عام ایشان چهاردهم شهر جمادی الاول سال نهصد هفتاد و سه رحلت مقرر است مدت عمر او هفتاد و هفت سال شاه علی جی نادر الله مسمی به سید عبدالقادر بن سید مصطفی بن سید علی جی گام دهنی قبر ایشان در همان مقبره واقع است عرس هژدهم شهر صفر میشود ذکر سادات عیدروسیه شریف سید عیدروس بن سید عبدالله روضهٔ ایشان اندرون شهر احمدآباد در جوهریواره واقع است آورده اند که ایشان فروتنی و تواضع بمرتبهٔ کمال میداشتند و میفرمودند که اگر کسی پای من می‌بوسید مرا همچون می آید که گویا در چشم من تیری خلانده اگر دست من میبوسید گویا بروی من سیلی میزند وفات ایشان بیست و پنجم شهر رمضان المبارک واقع شده از جملهٔ تصانیف ایشان عقد نبوی مشهور و معروف این دیار است پسر ایشان

سید عبد الله در بهروچ و نبیرهٔ ایشان سید محمد در سورت آسوده اند **سادات مشهدی سید محمد**
مرادشاه شاگرد حضرت سید محمد محبوب عالم بودند قبر شریف ایشان در نوتار واقع است **سادات**
عریضی سید خوندمیر قدس سره بن سید بڈا ابن سید یعقوب بیعت و خلافت از عم خود سید
شادی بن سید یعقوب بن سید محمود کبیر برادر سید حسین خنکسوار خلیفهٔ حضرت سلطان الاولیاء والمشائخ
نظام الدین اولیا قدس سره که از ولایت عجم آمده و در پٹن آسوده اند آورده اند چون حضرت خوندمیر در ایام
طفولیت شیر میخواست مادرش بی بی جیو تجدید وضو نموده دوگانه ادا میکرد و بدرگاه مناجات میخواست
الهی این پسر اگر یکی از ستودگان تو باشد نگاه داری والا خاک این عزیز گردان بعد ازان شیر میداد چون
دو و نیم ساله شد پدر درگذشت والده اش پرورش میکرد عمویش همو د ظاهر و باطن آراسته در سال
یازدهم قائم مقام خود کرده رحلت نمود بعد ازان از رگبذار مخالفت عموی دیگر حسب بشارت مخدوم سید
حسین با مادر خود از پٹن انتقال نموده در احمدآباد وطن اختیار نمودند و اینجا متاهل شدند و بخدمت حضرت
سید برهان الدین قطب العالم رسیده نعمت حاصل نمودند و از شیخ عبد الفتاح نیز تلقین شدند و نعمت
یافتند و ایشان از سید علاؤ الدین و او از سید محمد گیسو دراز سید خوندمیر گفتند نعمتی که حاصل کردم از ان
قسمت نمودم یکی برای خود و یکی برای فرزندان و یکی برای بندگان خدا اگر صلحا باشند ایثار نمودم آورده اند
که ملک شعبان وزیر سلطان احمد اعتقاد تمام داشت و مقبول نظر گشته بسبب اشتغال امور ممالک التزام خدمت
نتوانست نمود بنا بران ملک خوش باش پسر خود را فرمود که هر روز بخدمت سید برود و دعا عرض نماید روزے
بی بی جی مادر سید خوندمیر به سید فرمودند که برای مقبره زمین از ملک شعبان خواه ایشان ملک خوشباش بعرض
رسانید که گفت مقبره برای خود ساخته ام اگر پسند آید قبول فرمایند حضرت بی بی جی بر بهیل سوار شده رفتند
و گل آنجا ر ابوئیده فرمودند که این جای سنت چون ملک خوشش باش در آنجا گنبدی بنا کرده بود عرض نمود
که دران قبر خود اختیار کنند فرمودند که هر که اول برحمت حق پیوندد او را دران گنبد نگاه دارند از ارادت الله ملک
خوشش باش اول فوت شد او را دران گنبد نگاهداشتند سید خوندمیر بتاریخ دهم شهر ربیع الثانی سنه
اربع وسبعین وثمانمائه برحمت حق پیوستند در بی بی پوره در مقبرهٔ مادر ایشان مدفون اند **بی بی جی قدس**
سره بیعت پسر خود سید خوندمیر داره و نام خاندا شته و خطاب از درگاه حق سبحانه یافته و پدر او یکے
از صلحا و صاحب تقوی بود و مادر او مخلے بنت مولانا ضیا است آورده اند که صاحب ورع و عصمت و عفت بود

ونعمت از بزرگان داشت چون شوهرش درگذشت پسر دو و نیم ساله ماند او را پرورش و تربیت نمود چون بکالیت
رسید نعمت بر وا ایثار کرد و بدست او مرید شد روزی بدست پدر خود یک اشرفی داد که از بازار جامه خرید کرده
بیار داز دست وا اشرفی افتاد چون در زمین نگریسته و اشرفی ندید پس هر دو در خاک انداخته بخانه باز آمد پرسید
که جامه چرا نیاوردید گفت اشرفی از دست افتاد چون او را جستم دو یافتم در دل من آمد مبادا حق دیگری بدست
من آید بنا بران هر دو را گذاشتیم فرمودند چون از دست افتاده بود فی الحال پیش من آمد که در طاق داشتم بتاریخ
چهاردهم شهر جمادی الثانی برحمت ایزدی پیوست چون وفات سید بتاریخ چهارم گردید بنا بران عرس او چهم
کردند بهمان تاریخ شهرت یافته در بی بی پور روضهٔ خود مدفون اند **سید یعقوب چشتی قدس سره**
بیعت پدر خود سید خوندمیر دارد در ایام خوردسالگی که فی الجمله صباحت با ملاحت داشت ملک محمد اختیار را
خیال افتاد که بیک نظر منظور سازد سید خوندمیر از کشف باطن دریافته او را لباس پاکیزه پوشانیده بملک
سپرد که این را بفرزندی شما دادم حضرت ملک در صحبت خود داشتند و علم ظاهری و باطنی او را می آموختند و از
غایت شفقت خود سید لقب کردند روزے بر سر عنایت آمده میخواستند که کلاه سر خود به سید یعقوب
عطا فرمایند ایشان ابا نمود عرض نمودند که این عنایت به برادرم ملک سکین که پسر ملک بود نصیب شود بخانه خود
رفتند چون سید خوندمیر ازین معنی آگاه شد بحضور طلبیده سرزنش کردند که من ترا برای کاریکه سپرده بودم
امروز میسر شد و تو ابا نمودی چیزی نقد داده فرمودند که میوه خرید کرده بخدمت ملک برو و عرض نمائی
که من آرزوها دارم بدان عنایت سرفراز فرمایند چون بخدمت حضرت ملک آمد آرزوی خود اظهار نمود فرمودند
ای خوندکار سید این کار تو نیست بلکه از خوندکار بزرگ است و پیش خود طلبیده نعمت ایثار فرمودند و کلاه
از دست مبارک خود بر سر ایشان گذاشتند و فرمودند که اگر کار دادن و ستدن بدست ما بودے
بفرزند خود دادمی ما امانت دار خزانه الهی ام هر جا که حکم شود ایثار نمایم و هزار شکر که بر تو حکم شد که از فرزند
عزیز تری آنگاه سید یعقوب را سفارش ملک سکین کردند و فرمودند شما از طرف خود به سید ایشان کلاه
خود بملک سکین دادند آورده اند در ملفوظ ایشان که فیمابین حضرت شاه عالم و سید یعقوب اتحاد عظیم بود
هفتاد بار چنان صحبت واقع شد که هر دو بزرگوار پیراهن از تن جدا کرده یکدیگر یکبار گرفتند و پیراهن مبدل کرده
پوشیدند و فرمودند که پیراهن خلافت که می پوشم آورده اند که ایشان به جمیع صفات آراسته بودند امرا
و ملک و ملوک و درویشان اهل سلوک و علما و صلحا بخدمت ایشان می آمدند و هر یکی بر مدعا خود فیضی میبردند

ودر مجلس سماع حالتها میشد وآنچه از نقد وجنس حاضر میبود دلقبوالان میداوند واکثر حاجتمندان در وقت سماع حاضر میشدند انجاح مرام آنها میشد ومیگفت فوت شدن اوراونزد درویش از موت سخت تراست اَلْفَوْتُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ که واقع شده مراین دار دبتاریخ دویم شهر ذی القعده سنه سبع وعشرین وتسعمائة برحمت حق پیوستند **رئیس المحققین وزبدة المدققین شیخ وجیه الدین احمد العلوی** قدس سره بن شیخ نصر الله العلوی که در ذات خجسته صفاتش اکثر فضائل صوری ومعنوی فراهم آمده وفرزندان ایشان نسب شریف را منتهی میگردانند به محمد عریض ابن امام همام محمد الجواد قدس سره سید بهاؤالدین الملکی از اجداد شاه وجیه الدین مذکور درعهد سلطان محمود ثانی از دیار عرب متوجه هند گشته در محمد آباد عرف چانپانیر مسکن توطن وتاهل گزیده اولاد بهم رسانید وسلطان وقت نظر بر تقدس ذات پیوسته بمراعات ظاهری وباطنی می پرداخت ودر محمد آباد بعالم دیگر انتقال فرمود سید عماد الدین ازبنا برایشان بمنصب قضا واجرای احکام شریعت غرا در قصبه پاٹری معموله پرگنه بیرم گام بامر سلطانی میپرداخت مولد حضرت رئیس المحققین شاه وجیه الدین درمحمد آباد درشهر محرم الحرام سال نهصد وده اتفاق افتاد چنانچه از لفظ شیخ تاریخ ولادت واضح میشود از سال پنجم ولادت تا سی وسه سال باکتساب علوم پرداخته تا آخر زندگانی بتدریس در احمد آباد اشتغال داشتند وتالیفات ورسائل وحواشی وشروح بر اکثر کتب درسی از ایشان یادگار مانده ودر مردم ستد اول است وخلقی انبوه بخدمت ایشان رسیده مستفیض ومستفید میگشتند وحالت باطنی نیز برکمال داشته به هیچ جا آمد ورفت نه میکردند واگرچه ارادت بخدمت شاه قادن چشتی که در پٹن آسوده اند داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع ایشان بوده اند وکار رانزد شیخ باتمام رسانید چون شیخ مذکور به احمد آباد آمدند شیخ علی متقی که صاحب ظاهر باطن بودند باجمیع علما بعضے سخنان بلند فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشتند وسلطان وقت فتوی را موقوف بر نوشتن حضرت شاه وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه محمد غوث رفتند در دیدن اول شیفته شیخ گشتند وکاغذ فتوی پاره کردند وبه شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نه رسیده ومی گفتند که در ظاهر شریعت چنان باید کرد که شیخ علی متقی است ودر حقیقت آنجا که مرشد ما است وآنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق شده این ست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند بکمال رسانیده اند پس از طی هشتاد وهشت مرحله از مراحل زندگانی که از عدد مفهوم میشود مدت عمر بود درسلخ محرم الحرام سال نهصد ونود وهشت که از شیخ

وجیه الدین تاریخ ارتحال مستفاد میگردد بعالم قدس رحلت فرمودند ودر اندرون حصار بلده در خان پور درمکانیکه بدرس بر مسند افاده متمکن بودند مضجع قرار یافت صادق خان نامی بخدمت ایشان ارادت داشت بعمارت مدرسه وگنبد موفق گشته وشیخ حیدر راز بنائر آن حضرت آب انبار وسبحه احداث نموده اولاد امجاد ایشان پیوسته بکسب علوم وتدریس بمضمون الولد سر لابیه بر وساده وفاده قیام دارند ودر خجسته بنیاد واطراف ودار السرور برهان پور نیز اولاد واحفاد ایشان ساکن اند باجرهی معموله پرگنه حویلی واراضی متفرقه در وجه معاش فرزندان بموجب اسناد بادشاهی ومبلغ یک روپیه وچار آنه شال لنگر سلطان احمد بانی احمد آباد روزینه برای طلبه ومساکین صادر ووارد مدرسه مقرراست اکنون بنا بر هرج ومرج این دیار لقوت لایموت محتاج وتفرقه کمال بحال بقیه راه یافته مزار ایشان مطاف اهل این دیار است **ذکر سادات نوربخشیه سید محمد نوربخش جونپوری راجو شهید** ایشان سلالة الاولیاء الکرام واسوة النجباء العظام سید محمد نوربخش که از سلسله کبرویه علم مفاخرت می افراختند وخلافت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بر دوش مباهات میداشتند صاحب التصانیف وکشف کرامات ذو التصوف والتصرف از اهل مقامات بوده در اصل منشا شریفش در بلده جونپور ودران سرزمین بخرق عادات مشهور در روضه هندوستان مریدانش از حد افزون خصوص در ضلع دهاندار غلغله اش کشید از بس سیاحت گذر بطرف احمد آباد افتاد گردیده اوگردید بسیاری از اهل شهر وقصبات وقریات ارادتش گزیده چنانچه رعایای پالن پور وآن نواحی وپرگنه بیرم گام ومنڈل وسیاره بطریق او سلوک دارند رفته رفته باطراف کشید بسکه کرامت او ظاهر وهویدا دیدند مریدانش محمد مهدی آخر الزمانش خواندند واعتقاد نمودند که مهدی موعود گویند در آخر الزمان جلوه ظهور نمود همین محمد است چنانچه این عقیده درمزاج ایشان راسخ گشته وحالانکه مرشد باین معنی امر نکرده این بدعت مخترع مریدانش از سلاطین گجرات سلطان محمود وسلطان مظفر که آخر سلاطین گجرات اند واعتماد خان وزیر او وشیر خان وموسی خان فولادی حکام پالن پور این طریقه اختیار نمودند که این مهدی مقرر بوده اند واکثر اهل حرفه این شهر همین طریقه عقیده دارند سید راجو وغیره سادات از اهالی نواح پالن پور در زمانیکه سلطان اورنگزیب بهادر بعد سلطنت پدر والا قدر خود شاهجهان بادشاه غازی حکومت صوبه گجرات داشتند در سلک ملازمان سرکار والا منظم بودند ودرجه تقریب بکمال پیدا کرده بودند شاهزاده بسیار بذل توجه والتفات دربارهٔ ایشان فرمودی باهم سخنے سرفراز میداشت روزے بتقریبی پیش بزرگان محفل بحسب شاکل برزبان

قدس گذشت که سید راجو مرد بزرگ وصاحب شجاعت است بعضاز اکابر محفل قدسی که واقف عقیده او بودند
معروض داشتند که ایشان از فاسد اعتقاران است طریقه مهدویه دارند ومیگویند مهدی موعود آمد ورفت وچون
عقیده اهل اسلام آن است که بعد از ظهور حضرت آخر الزمان توبه قبول نیست پس اینها بعد از نماز دعا رحاجت
نمیخواهند شاهزاده فرمود که بتقریبی در مجلس معلی امتحان باید نمود وقتی که سید راجو وغیره سادات
همراهی شرف باریافتند در مجلس مقدس ذکر حضرت صاحب الامر مهدی آخر الزمان درمیان آمد بر کسی موافق
اسلام پاسخ گذارش سید راجو گفت که مهدی موعود آمد ورفت دیگری نمی آید حضرت شاهزاده بفضلا
متوجه گشته فرمود که درین باب چه میفرمایند عرض کردند که در کتب مسطور است که دجالان متعدد بوده اند
که در دنیا خروج کردند وکشندگان آنها را مهدی خواند اگر باین عقیده مهدی گویند درست است
والا آن مهدی موعود که در آخر الزمان جلوه ظهور دهد احادیث در باب او وارد گشته یکی از علامات
قیامت است ودران وقت ظهور او خواهد شد واینها که سید محمد نوربخش را مهدی میگویند بچه دلیل
وبرهان سید راجو جواب داد که دلیل یا شمشیر قاطع است بحکم پیر ما تا آنکه سخن بدرشتی وانتزاع کشید
شاهزاده مجلس موقوف فرمود ایشان را رخصت کرد بعد چندین از نوکری برطرف کرد وسید مع همراهیانش از
شهر برآمده نزدیک گلاب باغ فرود آمد روز دیگر با خود اندیشیدند که بدین خواری برطرف شده ازینجا
روانه شدن از آئین حمیت وغیرت وکیش ومذهب مالبغایت بعید است می باید مریدان واقوام نوربخش
را از اطراف واکناف طلبداشته جنگ عظیم نمایم پس نوشته ها بطرف پالن پور وغیره دیهات فرستادند
وباهل شهر نیز که ازان قوم بود اعلام کردند بعضی که نزدیک بودند از حرفه وسپاه وغیره اجماع کردند
شاهزاده ازین معنی خبر یافته بموجب بیت سرچشمه شاید گرفتن به بیل ✤ چو پر شد نشاید گذشتن
به پیل ✤ فضلا را طلب کرده فرمود که درین باب در حق این گروه چه طور سلوک باید کرد معروض داشتند
این گروه اهل بدعت اند واجب القتل نیستند اول ایشان را اعلام باید کرد که ازینجا کوچ نمایند وبمکان
خود بروند اگر برتمرد وضلالت مصر باشند قتال باید نمود درین صورت لیسانی از سرکار والا مع اعلام
قاضی روانه شد وحکم کرد که چون شما نوکری برطرف نموده لازم است که ازینجا کوچ نمایند که بودن وتوقف
مصلحت ندارد جواب نه دادند وبرنخاستند باز معتبری از سرکار والا رفته گفت حکم شاهزاده است
بروند وناحق توقف شما موجب غضب سلطانی خواهد بود وتدارک آن نتوانید کرد اظهار کردند که حکم

پیر است دیگر منظور ما نیست عرق حمیت سلطانی بحرکت در آمده محصلان شدید برگماشت که طنابهای خیمه بریده
بجبر برخیزانند وفوج قلیلی متعاقب ایشان کرد اگر از روی نخوت بجنگ برخیزند قتال نمایند چون محصلان
طنابها بریدند شمشیر کشی بمیان آمد فوجیکه متعین بود بجنگ پیوست درین وقت خبر بشاهزاده رسید فوج
دیگر از اندرون فرستاد که یک یک آن ضلالت پیشگان را بکشند چون از دور کمک ایشان را رسیده
مردم عوام که با چوب دستی فراهم شده بودند از بیم جان گریخته کناره گیر شدند وسید راجو وهمراهیانش
یک یک مقتول شده سفر عدم گزیدند ودر عقائد این قوم بشهادت فائز گشته راجو شهید مشهور
درین شهر قوم اهل حرفه از خلاجان وپای کران ووسمه کران وشیر فروشان اکثری مهدوی اند در پالن پور
ودهولقه وبیرمگام ودساره ومنڈل همگی باین عقیده راسخ واین قوم را نوربخشی گویند اما البیا جاهل از علم
حدیث وفقه خبر ندارند سوای نزاع کاری نه بانک مباحثه بجنگ برخیزند والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر سلسله بزرگان چشتیه که درین دیار از اطراف تشریف آورده سکنا ورزیده واینجا آسوده
اند شاه بارک الله چشتی مرید وخلیفه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا اند مقبره
ایشان بیرون دروازه ایڈریه نزدیک پوره حاجی واقع است چون حضرت شاه عالم را از جناب اقدس
الهی خطاب شاه عالم عنایت شد وجناب مقدس سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمودند که حق تعالی
ترا بشاه عالم مخاطب ساخت ایشان عرض کردند که من چون اظهار این معنی کنم فرمودند که ترا پیش پدر و پیر
خود قطب عالم باید رفت او ترا پیش شاه بارک الله چشتی میفرستند ظهور خطاب از آنجا خواهد بود القصه
حضرت شاهیه رفتند همین نفر حضرت شاهیه تبسم کنان فرمودند که بیائید شاه عالم شما را پیش
شاه بارک الله باید رفت ورخصت فرمودند حضرت شاهیه حسب الحکم پیش شاه بارک الله رفتند
چون شاه بارک الله دران وقت بر آوردن دیوار مشغول ومریدان گل وخشت میرسانیدند حضرت
شاهیه نیز بر سر خود برای سید گل برداشته بودند شاه بارک الله چون حال بدین منوال دیدند
فرمودند بیائید شاه عالم شما را چتر شاهی می زیبد آن سید را گرفته بکار بردند واز دیوار فرود آمده بخانه
برادر خود شاه عطاء الله که برادر خورد بودند رفتند دیدند دیگر پر از لوبیا در بار است برداشته آوردند وبحضرت
شاهیه عنایت نمودند وبخدام خود گفتند که همراه شاهیه بروید وجائیکه بشنوید که از آسمان ومافیها
وزمین وما علیها متکلم بکلمه شاه عالم شوند برگردید حضرت شاهیه دیگ کوبیا بر سر گرفته متوجه خدمت حضرت

قطبیہ شدند و در راہ چون لب دروازہ احمد آباد کہ در بازار واقع است رسیدند در آنجا دہل لنگ و گنگ و دلبر بود دہل میزد و گدائی میکرد چون نزدیک او رسیدند حق تعالی او را پا و زبان و گوش و چشم مرحمت فرمود کہ ایستادہ شدہ شاہ عالم شاہ عالم میگفت و مردم دیگر و در دوکان و آسمان و زمین و مخلوقات دیگر متکلم بکلمہ شاہ عالم شاہ عالم شدند حضرت شاہیہ رو بخادم مخدوم شاہ بارک اللہ کردہ فرمودند کہ حالا شما برگردید کہ حکم بر شما تا ہمین جا بود و خدام برگشتند و حضرت شاہیہ بخدمت قطبیہ رسیدہ ماجرای عرض کردند و دیگ لوبیا از نظر گذرانیدند و مثل مشہور کہ چشتیون نے پگاگی اپنے بخاریون نے کہائی یعنے چشتیان پختند و بخاریان خوردند اصلش این است حضرت موسی سہاگ مشہور آنست کہ سلسلہ چشتیہ و ارادت دارند و در دست چوریہا میپوشند و ہمراہ طائفہ رقاصان و سرودگویان میگشتند باین لباس خود را پوشیدہ میداشتند در روضات شاہی مسطور است میان موسی درویش مشہور بہ سہاگ در سواد احمد آباد ساکن بودند و ہمیشہ در دست چوریہا میپوشند روزیکہ اجل الیشان رسید حضرت شاہیہ دام جلالہ را مکشوف شد بجلیہ خاص حضرت میان مخدوم فرمودند کہ میان موسی سہاگ گذشتہ اند شما جلد بروید و شریک تکفین و تدفین الیشان شوید و خبردار باید بود کہ کسے چوریہای الیشان دور نکند و بمقتضائی کما تعیشون تموتون بخاک سپارند انتہا او چنانچہ خود را در ایام حیات در لباس زنانہ پنہان میداشتند بعد ممات ہم قبر الیشان نامتعین و نامشخص است از جملہ چہار قبر کہ در محوطہ مزار الیشان طرف باغ شاہی واقع است کہ ہر چہار بیک صورت اند معلوم نمیشود کہ قبر الیشان کدام است واللہ اعلم باسرارہ عرس شریف دہم رجب المرجب میشود شیخ حسن محمد چشتی قدس سرہ فضائل کمالات اکتساب ابو صالح شیخ محمد المعروف بہ شیخ حسن محمد ابن شیخ احمد المعروف بہ شیخ میان جی ابن شیخ نصیر الدین در علم ظاہر و باطن یگانہ روزگار بودند در عمر پنج یا شش سالگی خلافت و ارادت از خدمت شیخ جمال الدین قدس سرہ یافتند و از شیخ محمد علی ابن نور بخش کہ صاحب تقوی و ورع بود در اخبار غیب از ماضی و حال و استقبال میگفت خلافت سلسلہ قادریہ نوربخشیہ و طیفوریہ و دیگر سلاسل یافتہ و تعلیم قران مجید از سورہ تکاثر تا آخر در خدمت الیشان نمودہ و بعد بلوغ از خدمت والد ماجد خود نیز خلافت گرفتہ صالح مادرزاد بود و عنفوان پدر شہرۂ آفاق گشتہ در صغر سن مردمان معتقد بودند سلطان محمود شہید و امرایان دیگر بخدمت شیخ اعتقاد تمام داشتند چنانچہ مذبور اساورہ وغیرہ چہاردہ موضع وخلیفہ شیخ مقرر کردہ بود شاہ پور کہ بیرون دروازہ است

چکلہ رکن الملک نیز در تصرف شیخ مقرر کردہ بود و بکمال باطنی دولت و ثروت ظاہری بسیار داشتند و خرج اعراس بزرگان و طعام درویشان بر وجہ استیفا میکردند مع ہذا پس انداز و جمع میشد و مسجد کلان کہ اندرون شہر متصل دروازہ شاہ پور واقع است بنا نمودہ شیخ است در مدت ہشت نہ سال تیار شدہ و مبلغ لکھہ روپیہ بران خرچ گردیدہ درین ضمن تغییر تبدیل سلطنت گردید و متاع و اسباب شیخ بتاراج رفت بعضے از دیوار و منارہا ناقص ماندہ تاریخ بنای مسجد کہ در سنگ کندہ کردہ طرف چپ محراب میانہ نصب کردہ اینست بیت

قطب زمانہ شیخ حسن ساخت مسجدے	کا بجا کنند اہل عبادت دعای شیخ
چون شیخ این رفیع مکان را بنا نمود	تاریخ سال روز قضا شد بنای شیخ

لفظ بنای شیخ تاریخ است و تفسیر محمدی کہ متضمن ربط ابیات است تصنیف شیخ و مقبول علما افتادہ و بر تفسیر بیضاوی نیز حاشیہ نوشتہ و حواشی و مصنفات دیگر ہم دارند چہل و یکسال بر مسند ارشاد متمکن بودند بیست و ہفت سال بحضور پدر و چہاردہ بعد وفات الیشان و تولد در سنہ نہصد و بیست و سہ و وفات بیست و ہشتم شہر ذی القعدہ روز شنبہ سنہ نہصد و ہشت واقع شدہ عمر شریف پنجاہ و نہ سال و شش فرزند داشتہ چہار پسر و دو دختر شیخ کمال محمد بعد از پدر بر سجادہ نشستند بمرتبہ قطبیہ رسیدہ و شیخ قطب محمد طرف برہان پور سکونت ورزیدہ بدانجا برحمت حق پیوستہ قبر نزدیک روضہ شیخ باجن واقع است و شیخ محمد صالح و دختران بی بی خدیجہ و بی بی عائشہ عرف اچھی بان کہ بنہایت صالحہ متقیہ و صاحب کشف و کرامات و ہمیشہ بذکر و تلاوت قران مجید مشغول بود میان شیخ محمد چشتی قدس سرہ قطب زمان و مقتدای اہل عرفان شمس الدین ابو الحسن شیخ محمد چشتی از عجائب قدرت الہی بودہ خوارق الیشان بظہور رسیدہ از حد حصر افزون و بیرون است و تولد الیشان در سال نہصد و پنجاہ و شش واقع است چنانچہ تاریخ آن از لفظ شیخ ولی مستفاد میشود تحصیل علوم ظاہری و باطنی و استفادہ غیر از پدر خود از ہیچ جا نگرفتہ و بعد از فوت پدر حل مشکلات از روح پدر خود در خواب میکرد و با حضرت سید جلال ماہ عالم ملاقات نمود سید بتعظیم و تکریم پیش آمدہ فرمودند کہ خلقی کثیر از الیشان منتفع خواہد شد و نام ولایت الیشان در اطراف و اکناف عالم خواہد رفت و صاحب تصانیف طریقہ صوفیہ خواہد گشت و قبول و مقبل حجت اہل سلوک خواہد گردید چون بعد از پدر بر سجادہ نشستند فقر ظاہری نمود بعضے از مریدان و معتقدان التماس نمودند کہ اسانید و ظائف کہ از بادشاہان گجرات آبا و اجداد حضرت دادہ بودند اگر عنایت شود بہ سلطان جلال الدین اکبر بادشاہ نمودہ صورت استخلاص آن کردہ شود تا فوت ما یان

بسهولیت بسر آید و باعث اطمینان خاطر گردد فرمودند فقیران را چه حاجت است که بار منت بادشاهان مجازی بکشند بادشاه حقیقی که رزاق بندگانست هرچند درین باب جد و جهد کردند اما قبول نکرده آخر شش آسانید مذکور را در حوض خانقاه خود شسته انداختند و چون فقر ظاهری و عداوت معاندان روی نمود از شهر برآمده بر کنار دریای سابر بر در مسجد ملک مقصود خلوت اختیار نموده بودند و برای نماز جمعه در شهر بخانقاه خود می آمدند گاهی تا چهل روز بهمانجا مشغول میبودند تا چند سال بهمین نمط گذرانیدند و از کار و اشغال با تمام رسانیدند بعد از چند سال که خوارق و کرامات بظهور آمد و مردمان مرید و معتقد شدند در شهر سکونت ورزیدند و بدرس و تلقین مشغول شدند اکثر اوقات در مجلس اعراس بزرگان وغیره سماع بدون مزامیر می شنیدند و وقت سماع عجب حالتی رو میداد و آب از چشم جاری میشد آورده اند که بحضرت شیخ هاتفی آواز داد که خدمت قطب بشرط تحمل و اظهار بنام تو مقرر کردیم ازین اشارت پر بشارت تا سه روز مست و مدهوش شدند بعد از سه روز خلعت قطبیت عطا شد و همان روز در شهر مشهور است که شیخ محمد قطب زمان است چنانچه بتاریخ بیست و ششم رمضان المبارک سنه یکهزار و دو حضرت شیخ بخادم خود ولی نام فرمودند قدری نبات آورده وقت نماز فجر حاضر باش وقتیکه اشاره شود به شریف بدهی چنانچه بیست و هفتم شریف عبدالقادر بن حضرت شریف شیخ عیدروسی که روضه ایشان در جوهری واره واقع است آمده با حضرت شیخ محمد ملاقات کرده نماز صبح خوانده بعد از فراغ ذکر و فاتحه از همه پیش آمده با شیخ مصافحه کرده فرمودند که قطبیت مبارک باشد و از هر طرف آواز می آمد که شیخ قطب بعد از آن تبرک نبات دادند و شریف آن تبرک را بهمه حضار داده وقت چاشت مرخص شده بخانه خود تشریف بردند آورده که وقتی حضرت شیخ برائی زیارت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی و بزرگان دهلیه تشریف برده بودند روزی برای زیارت حضرت شیخ نصیر الحق والدین برفتند در آنوقت کسی از مجاوران حضرت حاضر بگنبد نبود شیخ خادمان خود را هم بیرون گذاشتند و خود اندرون گنبد در آمدند یک مرتبه قبر حضرت خواجه که از یک تو سنگ بود از میان شگافته شد و حضرت شیخ در میان قبر در آمدند یک خادمی وزدیده نگاه میکرد و از ینحال خبر یافته بدیگران اطلاع داد همه خادمان آمده در گنبد متحیر و متفکر ایستاده ماندند و شیخ تا دو ساعت اندرون قبر بودند بعد از آن در آمدند و در آنوقت چهره مبارک شیخ مثل آفتاب و ماهتاب تابان و درخشان بود و این خبر در دیار دهلی مشهور و معروف است و تا حال شگافت در میان سنگ قبر که اصل یک لخت بود نمایانست و چون این خبر در دهلی اشتهار یافت خواهین آنجا این ماجرا

بجناب جهانگیر بادشاه که در آنوقت در اجمیر بودند معروض داشتند که همچون بزرگی وارد این دیار گشته است بادشاه از استماع این معنی فرمانی فرستاد که هرگاه که برای زیارت حضرت خواجه معین الدین علیه الرحمة تشریف خواهند آورد و بدرقه خرج راه داده اینجا رسانیده بگویند که با ما ملاقات بکنند چون آنجا رسیدند بعد از فراغ فاتحه وقت مراجعت با بادشاه ملاقات کرده همان روز مرخص شدند هرچند بادشاه برای مطالب دیگر گفته فرستاد لیکن ایشان قبول نکردند مگر یک دیهی که بنام فرزندان ایشان بود مقرر کنانیدند آورده اند در سنه یکهزار و بیست و هفت جهانگیر بادشاه به احمدآباد تشریف آورده بوساطت سید احمد قادری استدعای ملاقات شیخ کرده روزی شیخ برای دیدن بادشاه آمدند در آنوقت بادشاه تماشای شیران میکردند که یک شیر حمله کرده و پنجره را شکسته برآمد همه کس گریخته کناره گرفتند و شیخ همان جا ایستاده بودند که شیر مثل سگ آمده سر بر پائی شیخ گذاشته دم می جنبانید وفات ایشان وقت چاشت روز یکشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار واقع شده در خانقاه خود متصل قبر پدر طرف شرق مدفون شدند تاریخ وفات ازین مصرع مستفاد میشود مصرع واصل حق محمد چشتی + شیخ را چهار پسر بودند اول شیخ خسرو محمد همیشه دعا میکردند که حق تعالی بسلامت ایمان مرا پیش از پدر بردارد که مرا طاقت برداشت دوری ایشان نیست و نخواهد بود چون خبر وصال حضرت شیخ به ایشان رسید بیهوش شده افتادند روز سیوم جان بحق تسلیم کردند پسر دویم شیخ محمود محبوب ترین فرزندان حضرت و گوشه نشین بودند هیچ جای آمد و رفت نمیکردند و در سال ششم ماه ربیع الثانی وفات یافتند پسر سیوم شیخ سراج الدین محرم راز و مدار المهام حضرت بودند بموجب وصیت پدر برادرزاده خود شیخ یحیی را جانشین پدر خود کرده خود بر سجاده نه نشسته بتاریخ هفدهم سال یکهزار و پنجاه انتقال نمود پسر چهارم شیخ عزیز الله اما ایشان را پرورش و تربیت از شیخ سراج الدین بود میان شیخ یحیی چشتی قدس سره رئیس المشایخ والاولیا زبدة الاتقیا شیخ الحرمین و زائر البابین شیخ محی الدین ابو یوسف یحیی الچشتی ابن شیخ محمود بن شیخ محمد چشتی ذات مبارک ایشان حجت بود بر مشایخ سلف بلکه در متقدمین هم مثل ایشان هم نبوده باشند ولادت باسعادت ایشان روز پنجشنبه بیستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و ده بوده در عمر بیست سالگی از تحصیل علوم ظاهری و باطنی در خدمت جد شریف خود فارغ شد و کسب باطن بکمال رسانیده بود حافظ قرآن شریف هم بود بحضور جد خود چند مدت نوکر سیف خان و مرزا عیسی ترخان گردیده اما ورع و تقوی در آنجا نیز از دست نمیداد چنانچه در ملک گیری سورت روزی بر دیهی تاخته بودند و همه لشکریان دانه و کاه از دیها آورده خود هم میخوردند و اسپان را میخورانیدند ایشان

لگام اسپ گرفته یک کناره نشسته بودند رفقا هرچند بجد شدند که شما هم بخورید و اسپ را هم بدهید سوای این اینجا
میسر نخواهد آمد لیکن ایشان قبول نکردند همین طور گرسنه بخواب رفتند تاگاه شخصی از غیب پیدا شد در یکدست
دول که دران حزمای که از روغن دمیده میسازنده بود و در دست دیگر پشتاره کاه حواله ایشان کرد و چنانچه
ایشان و اسپ سیر شدند معلوم شد که آن شخص خضر بود چون بعد رحلت جد خود بر مسند ارشاد نشستند
آمد و رفت ترک کرده گوشه گیری و عزلت اختیار کرده هیچ جا نمیرفتند چنانچه محمد اورنگزیب بادشاه هنگام موذابری
شهر ملک نظام استاد خود را بخدمت شیخ فرستاده استدعای ملاقات کردند شیخ جواب گفته فرستادند
که مطلب از ملاقات درویشان دعای ایشان است و فقیر اینجا دعا خواهد کرد و اگر اعتبار بکلا اطاعت اولوا الامر واجب است
خواهد آمد اما دعائیکه از خوشی دل باشد نخواهد شد آخرش بادشاه بخدمت شیخ آمده ملاقات کردند و محظوظ
شدند و عرض کردند در آنچه علو دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم باشد فرمایند حضرت شیخ گفتند انشاء الله
تعالی همین متمم خواهد شد چنانچه از زبان شیخ برآمده بود همان متمم شد که ایشان بادشاه شدند و حمایت دین محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم بواقعی بعمل آوردند بعد زان در ایام شاهزادگی در هر سال دوصد روپیه بخدمت
شیخ میفرستادند و بعد از تقرر سلطنت هر سال هزار روپیه نقد و دستار و خرجی و کمر و مکتوب بدست خود میفرستادند
و حضرت شیخ را میل طرف مولود و سرود بی مزامیر بسیار بود چنانچه معمول خاندان چشتیه است در اعراس و مجالس
بزرگان همیشه مولود و سرود میشد چون تقیید بادشاه درین امر بسیار بود مرزا باقر محتسب از همه مولودخوانان
و سرودگویان مچلکا گرفته که هیچ جا مولود نخوانند و سرود نگویند این معنی در آنوقت از همه جا موقوف شده
مگر در خانقاه شیخ که مولودی میشد این معنی بر محتسب و دیگر مردمان را شاق می آمد چنانچه یک روز محتسب قرار کرده
که مولودخوانان را از خانقاه شیخ گرفته بسیار زد و تنبیه و تادیب نماید باراده فاسد آمده بخانه میر عرب نشسته چون
این خبر به شیخ رسید ایشان مریدان خود را فرمودند که همه مسلح شده مستعد بنشینید اگر محتسب اراده فاسد این
طرف نماید بزنید و خود هم نیمچه گرفته نشستند چون این خبر به میر عرب و محتسب رسید میر عرب گفت اول
من رفته شیخ را بفهمانم اگر قبول کنند فبها والا شما دانید و کار شما چنانچه میر عرب بخدمت شیخ آمده اظهار کردند که محتسب
باین اراده آمده است لهذا بهتر آنست که چند روز ازین امر موقوف باشند و حکم بادشاه طلبیده اجرا خواهند
فرمود شیخ از استماع این معنی بسیار برهم شده فرمودند کیست بادشاه بادشاه منم هر گرامی خواهم بر تخت
مینشانم برو و محتسب را بگو که زود بیاید میر عرب برخاسته آمد و ماجرا پیش محتسب اظهار نمود و گفت المحال

اینمنی پیش رفت نخواهد شد برخاسته خود آمد شیخ این ماجرا باعث وهنگامه و فساد چند بالنوشته پیش بادشاه بمعرفت
شیخ عبدالله پسر شیخ نظام فرستاد اما عبدالله مزبور راز درگذر ساخت مدعیان شیخ خطوط به بادشاه نرسیدند
آخر شیخ خطی بمعرفت سید علی رضوی خان فرستاد ایشان بخدمت بادشاه گذرانیدند پادشاه خط را بوسه داد
بر سر گذاشته معذرت بسیار کرد و چهار خطوط یکی بنام راجه جسونت سنگه که در آنوقت ناظم اینجا بود و یکی بنام قاضی
محمد شریف و یکی بنام نظام الدین احمد دیوان و یکی بنام میر بهاؤالدین بخشی فرستاد که مرزا باقر محتسب را تاکید
تمام منع نمایند که بار دیگر گرد این افعال نگردد و در مسئله مختلف فیه احتساب نه نمایند و هر چهار بخدمت شیخ رفته
معذرت این امر از طرف ما نمایند و یک هزار روپیه و چهار توله بخدمت شیخ بگذرانند چنانچه هر چهار شخص بموجب
حکم بادشاه محتسب را بزجر و منع نموده بخدمت شیخ آمده معذرت دمسوله را گذرانیدند بعد زان هیچکس برای
مولود و سماع مزاحم هیچ کس نه شده حضرت شیخ دو مرتبه بحرمین الشریفین رفته چون مرتبه اول والده ایشان
هرگز رضا نمیداد که اگر وقت این ضعیفه رسد کدام کس تکفین و تدفین خواهد کرد برادر شما شیخ فرید هم اینجا حاضر نیست
طرف دکهن رفته بهر قسم شیخ والده را راضی کرده باقرار آنکه باهر دو برادر زود از زیارت حرمین الشریفین سعادت
حاصل نموده خواهیم رسید چنانچه بموجب قرار ادای حج نموده بزیارت نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم
مشرف شده بخدمت والده رسیدند بعد واقعه والده ماجده خود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین غالب شده
باراده توطن این دیار بی اطلاع مردم پای برآب نموده در کهاریه مسجد مولانا فرود آمدند اکثر مردمان شهر
برای وداع و رخصت بخدمت شیخ آمدند عبدالواحد بوهره که فضیلت ظاهری داشت و در صلاح و تقوی
مشهور و مثل خود هیچ یکی را نمی انگاشت و با فرقه صوفیه خصوصا اهل سماع انکار و عداوت کلی میداشت
چون حضرت شیخ دران نزدیکی تشریف فرمودند توابعان عبدالواحد گفتند که شیخ بمکه معظمه میروند و درینجا
فرود آمده اند برای دیدن ایشان باید رفت چون او منکر سماع بود و شیخ اکثر مولود و سماع میشنیدند گفت برای
ملاقات ایشان چه بروم ایشان غین غین میشنوند مولود و سماع را باین لفظ ادا کرد و نظر بر ظاهری علم وی
شیخی میخواستند برای دیدن او بروند درین اثنا خادمان آمده عرض کردند که فلانی همچون سخنان گفته است
شیخ ملاقات او موقوف نموده در غضب آمده فرمودند که این مردک خود غین غین خواهد کرد چنانچه همان روز
وقت نماز مغرب عبدالواحد مزبور امامت نموده شروع در قرات کرد چون بلفظ غیر المغضوب رسید غین غین
کردن گرفت هر چند خود را کرد آورد تا غیر المغضوب گوید نتوانست خواند آخر الامر نماز را ترک داده دیگری را بجای خود

نصب نموده ازان باز هر وقتیکه امامت کردی همین ضین ضین کرده لفظ غیر المغضوب بر زبان آمدی اما در نماز هرگز نمیتوان خواند تا آخر عمر همین حالت داشت این حکایت بحد تواتر رسید و در میان خواص و عوام مشهور و معروف است چون ازینجا روانه شده به بندر سورت رسیدند همرهان مذکور کردند که در جهاز برای بول و غائط و وضو حرج بسیار میشود شیخ فرمودند چرا همچون کنند که احتیاج این چیزها بشود چون شیخ بر جهاز سوار شد سوای قهوه هیچ چیز نمی خوردند و خواب و بول و غائط هم نکردند از وضوئیکه سوار شده بودند بجده رسیدند در میان راه چهل روز گذشته بود این خرق عادات شیخ مشهور است بسبب عارضه پا در مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ورزید یک سال در مکه و یک سال در مدینه میماندند تا چهارده سال بدانجا گذرانیدند و وفات شیخ در سجده نماز روز یکشنبه تاریخ بیست و هفتم شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و یک است قبر شریف متصل قبر حضرت عثمان ذی النورین در مدینه منوره عمر شریف نود و یک سال شد نسل ایشان باقیست شیخ علی متقی قدس سره ابن شیخ ابو محمد ابن شیخ حسن ابن شیخ راجا از فرزندان حضرت سلمان فارسی و مرید و خلیفه حضرت شیخ محمد چشتی که بالا مذکور شده در ورع و تقوی نظیر نداشتند از خانه هیچکس طعام نمیخوردند مگر از خانه شیخ خود بعضے اوقات برای زیارت شیخ کر رفتند میخوردند و همیشه قوت ایشان باین طریق بود که تره فروشان بر کنار دریای سابرمتی ترکاری می شستند آنچه ناکاره میبودی انداختند ایشان تره ناکاره را در دیگ گلی بختند و میخوردند فضیلت تمام داشتند بعضے تصانیف هم دارند خوارق عادات ایشان مشهور است و در آخر ایام از پا مانده بودند و طاقت مشی نداشتند بتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و چهل ازین عالم انتقال نمودند گنبد قبر ایشان در اساول کهنه مقابل روضه حضرت شاه بهیکن قدس سره واقع است مخدوم شیخ عزیز الله قدس سره مشهور به متوکل علی الله بودند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر فرزندان ایشان صاحب علم ظاهر و باطن بوده اند قبر ایشان در عیدان پور واقعست وفات بیست و سیوم شهر صفر المظفر مخدوم شیخ رحمة الله قدس سره ابن شیخ عزیز الله مذکور صدیقی اند صاحب ورع و تقوی بود سلطان محمود بیگڑه مرید ایشان بود روضه ایشان در سیچپور که آباد کرده ایشان بود واقع است عرس بیست و ششم شهر جمادی الثانی مقرر است خوشتر ابی بی قدس سره از فرزندان شیخ مخدوم رفیع الله ابن شیخ سعد الله بن شیخ عزیز الله المتوکل علی الله بودند و در نسبت خاله شیخ محمد چشتی اند عابده زمان و عارفه آوان بود عمری دراز یافته چون جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بیست احمد آباد آمده خواست تا بی بی را طلبیده ملاقات نماید بی بی جواب داد که ما مستورات گوشه نشین ایم ما را با ملاقات بادشاهان چه کار

اگر

اگر دعای خواهند غائبانه دعا کنم بادشاه معذور داشت و معتقد شد قبر شریف ایشان در نصیر آباد نزدیک روضه مخدوم عطاء الله ولد شیخ نصر الله چشتی واقع است میان خان چشتی قدس سره سر آمد تارکان زمان حضرت میان خان نزدیک ملتان پور بر کنار دریای سابر حجره ساخته مشغول میبودند و قبر شریف ایشان نیز همانجا نزدیک مسجد کلان سنگین که ملک مقصود بنا نموده واقع است سلسله ارادت ایشان بخواجه نصیر الدین چراغ دهلوی بدین منوال میرسد میان خان چشتی مرید شیخ نظام الدین نارنولی بودند و قبر ایشان در کهتوخورد واقع است و ایشان مرید خواجه خاتون علی ناگوری چشتی و ایشان مرید خواجه اسمعیل بن خواجه حسین سرمست فاروقی چشتی و ایشان مرید خواجه حسن سرمست بن خواجه بلاول و ایشان مرید خواجه اختیار الدین عمر و ایشان مرید خواجه شادی و ایشان مرید خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و هم قاعده ایشان چنان بود که با هیچکس صحبت نمیداشتند اگر کسے برای ملاقات می آمد از اندرون حجره آواز میدادند که کیست چون نام خود میگفت می پرسیدند که گاهی ملاقات کرده اید اگر گفتے نه کرده ام در حجره وا کرده در اندک فرصت وداع میکردند اگر گفتی که یک بار ملاقات کرده ام جواب میدادند که فقیر همانست که دیده بود حاجت باز دیدن چیست روزی شیخ محمد چشتی از والد خود رخصت گرفته برای ملاقات میان خان رفتند و زنجیر حجره را جنبانیدند از اندرون ایشان موافق معتاد جواب دادند که کیست شیخ محمد از دل پر جوش آواز پر جوش کشیدند که هنوز در کیست کیست درمانده اید میان خان لختی در خود فرو رفتند پس دم سرد از دل پر درد بر آورده گفتند بیا معلوم شد پسر شیخ حسن محمد آمده است در حجره وا کرده بمکالمه مشغول شدند و الله اعلم با سراره چه سیر در میان آمده باشد بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند میان غیبن شاه قدس سره مجذوبی بود بابا غیبی نام اکثر اوقات در خدمت شیخ محمد چشتی آمدی صاحب نفس بود وقتیکه سلطان مظفر مفرور در احمد آباد آمده و تخت از ملازمان اکبر بادشاه گرفت و ملک تصرف خود آورد و شیخ صالح محمد ابن شیخ حسن پیش بابا غیبی نفس گرفتن در باب سلطان مظفر رفتند بابا غیبی گفت چه مظفر آمد منم مظفر آخر الامر میان چند روز مظفر شکست یافت و گریخت آخرش گرفته کشتند قبر بابای مذکور بیرون دروازه شاه پور واقع است درین ایام مردمان غیبن شاه میگویند برای حصول مطالب مردمان ماش و جواری و سینه گوسفند پخته می آرند و زیارت می کنند و بمقصود میرسند عرس بیست و سیوم شهر رجب میشود ذکر سلاسل بزرگان متفرقه که بعضے درین دیار آسوده اند و بعضے ازان در پرگنات و قصبات متعلقه این صوبه رحل اقامت انداخته اند و بعضے ازان وارد این دیار گردیده باز بطریق تشریف برده اند شیخ متقی کلان قدس سره ابن شیخ حسام الدین ابن عبد الملک المتقی القادری الشاذلی المدنی الچشتی

ذکر سلاسل بزرگان متفرقه

آباء کرام او از جون پور بودند و تولد او در برهان پور است پدر او در اوان هفت هشت سالگی پدر او بخدمت شاه باجن چشتی
برده مرید ساخته و در قریب آن بسفر آخرت خرامید طبیعت بشری چندگاه ببازی مشغول بود قریب بایام شباب
در ملازمت بزرگان و ملوک منظور آمده و قدری از اموال و متاع دنیا بدست آورد در همان اثنا جاذبهٔ عنایت الٰهی
در رسید و حقارت دنیا در نظر آمد در خدمت شیخ عبد الحکیم بن شاه باجن رسیده خرقهٔ خلافت چشتیه پوشیده
بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت شیخ حسام الدین متقی رسیده طریقهٔ سلوک و ورع و تقوی بامداد صحبت ایشان
پیش گرفت در مدت دو سال تفسیر بیضاوی و عین العلم را مطالعه کرده عزیمت حرمین الشریفین نمود و آنجا با شیخ
ابو الحسن بهکری صحبت داشت و تلمذ نمود از علما و مشائخ دیگر که در آنجا بود استفاده کرد و از شیخ محمد بن
محمد السخاوی خرقهٔ خلافت قادریه و شاذلیه و مدینه و مغربیه پوشیده و در مکه معظمه رخت اقامت نهاده و بجمع
تصانیف کتب و رسائل در علم حدیث و تصوف اشتغال نمود و کتاب جمع الجوامع شیخ جلال الدین سیوطی که احادیث
را بترتیب حروف تهجی جمع نموده و ادعای حدیث نبوی از اقوال و افعال کرده مبوب فرمود بر ابواب فقه ترتیب
داده بار دیگر محبت ازان گرفته مگر انداخته و از جملهٔ تصانیف او تلقین الطرق است که تصنیف آن از غیب ملهم و دیگر
مجموعه حکم کبیر که نافع و شامل مراتب تصوف است شیخ ابن حجر که در زمان خود اعظم فقها مکه و عالم علما را آندیار بودند در
ابتدا حال استاد شیخ بود دبارها خود در النسبت بشیخ تلمیذ حقیقی میخواندم مرید شیخ شد و خرقهٔ خلافت پوشید و طریقه
شیخ در سفر الو دکه دو خریطه راست کرده بودند در یکی اسباب طعام از برنج و ماش وار د و روغن و ظروف میداشتند
و در خریطهٔ دیگر مصحف مجید و چند کتب ضروری و مشک آب بسیار کلان و از دست خود می پختند و از کسی
در خدمت استعانت نمیخواستند مگر در وقت ضرورت و باجرت و در ایام سلطنت سلطان بهادر در احمد آباد
قدوم میمنت لزوم فرموده بودند سلطان را باستماع کمالات و اوصاف جاذبه بملاقات قوی خد داستدعای
نمود شیخ قبول نکرد و همیشه در حجره بسته کسی را بخود راه نمیداد چون اشتیاق سلطان از حد زیاده شد
قاضی عبد الله سندهی که از سنده برآمده نیت اقامت مدینه منوره کرده چند روز مقیم احمد آباد بود و با شیخ
رابطهٔ محبت و اعتقاد درست داشت عرض نمود یکبار التماس سلطان باجابت مقرون گردد اگر خواهند بادی
کلام نکنند شیخ گفت بعضی منکرات در وضع او از لباس وغیره ظاهر است چگونه روا باشد که او را ببینم
و امر بمعروف و نهی از منکر نکنم ملازمان هرچه دانند بگویند چون سلطان بملازمت آمد نصیحتی که باید کردند روز
دیگر سلطان کرور تنکه گجرات فتوح فرستاد و آن مبلغ تمام بقاضی عبد الله مذکور دادند و گفتند چون باعث ملاقات

ودواسطهٔ حصول این مبلغ شما بودند بشما تعلق داشته باشد و اشغال شیخ همیشه تتبع سنن و احادیث نبوی صلعم
بود و جمیع مشایخ و اکابر آنوقت بکمال فضل و ولایت وی معترف بودند و قوت خود از وجه حلال میبود و میکردند
و گاه گاه از بیوه زنان قرض میگرفتند و ادای آن از وجه حلال میبود و میکردند و میگفتند که بارها در براری و مفاوزه
افتاده که آب در قعر چاه بود و اهوان بر گرد چاه آمده تشنه ایستاده اند و طرف آب نگاه میکردند از تنگ چاه جوشیده
بالا میدوید و آن حیوانات آب خورده سیر میشدند و شاید که ما غیر از ان آب خورده باشیم سلطان محمود گجراتی اکثر
بملازمت شیخ آمدی و سلطان در باب آب وسواس عظیم داشت و هیچ حیله این شک زایل نمی شد شیخ طشت و آفتابه
طلبیده کلاه خود اسه بار شسته انداختند و آب مرتبه چهارم نگاه داشتند و فرمودند با محمود این آب در شریعت
مطهر پاک و نظیف است و شک کردن درین از وسواس شیطان است این آب را بخورید و هیچ وسواس راه
نیافت ولادت شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بود و وفات دوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و
پنج واقع شده و عمر نود سال و قبر در مدینه مطهره

شیخ عبد الوهاب قدس سره

ابن شیخ ولی الله المتقی القادری الحنفی المندوی المکی مرید شیخ علی المتقی مرشد شیخ عبد الحق دهلوی تولد ایشان
در مندو است والد شریف ایشان از اعیان و اکابر مندو بود به سبب وقوع حوادث در برهانپور توطن گرفت پدر
و مادر شیخ در صغر سن گذشتند و هم از آوان طفولیت در طلب حق بود و براه فقر و تجرید رنج مسافرت کشیده و غالب
سیر ایشان در نواحی گجرات و دکهن و سیلان و سراندیپ بوده در عمر بیست و نه سالگی بمکه معظمه در آمدند شیخ علی متقی
از خبر قدوم ایشان بواسطهٔ محبت و سابقهٔ آشنائی که با پدر ایشان داشتند برای دیدن آمده مهربانیها نمودند و استدعای
صحبت و همخانگی کردند ایشان از رهگذر استغنا و بی نیازی در اول مجلس احادیث نکرده در آخر مشاهدهٔ فضل و کرم شیخ
صحبت نمودند و بکتابت تالیفات شیخ و تصحیح و مقابلهٔ آن مشغول شدند و کتابت بسیار میکردند بعضی اوقات در شب
هزار بیت مینوشتند سوای کتابت روز و در خدمت و استرضای شیخ چندان کوشیدند که باصدق فنا فی الشیخ
گردیدند و دوازده سال در خدمت شیخ بودند و چهل و چهار حج گذاردند که مدت اقامت ایشان در مکه معظمه بود یک
سال بعد رحلت شیخ بجهت حق بعضی صله رحم در احمد آباد تشریف آورده بودند شر بعضی از مهدویه که عداوت
قدیمی با شیخ داشتند هم دران سال بمکه معظمه عود نمودند و حج ایشان فوت نشد اهل حرمین و مشایخ یمن و مصر
و شام متفق اند بر ولایت و علو شان و بزرگی ایشان

ملک محمد اختیار و شیخ کبیر الدین قدس سره

ملک محمد اختیار یکی از امرایان سلطان محمود بیگره است چون سلطان بر تخت جلوس فرمود هر یک مخاطب

بخانی خانی ملک محمد اختیار خطاب نکردند و گفت نامم محمد است کدام خطاب ازین بهتر خواهد بود امافرمان دولت گرفته
تصرف در آورد مدتی برین نسق بگذشت روزی ملک پالکی سوار بود و طرف میهان پور گذر کرد چون ایام گرما بود ساعتی
زیر درخت انبلی توقف نمودند دید که ملائی در گوشهٔ مسجدی نشسته به تعلیم صبیان مشغول ست این ملا و شیخ کبیر الدین نام
از نبائر سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بود ساعتی خواب نموده برخاسته نماز پیشین همراه شیخ ادا نمود
بعد از نماز شیخ نگاه کرم طرف ملک نموده باطن ملک را طرف خود منجذب گردانید زمانی ملک بی شعور گشت بعد
ازان بحال آمده برخاست و بخانه خود باز آمد علی الصباح باز طرف آن سایه و همسایه روان شد همین قسم هر روز بخدمت
شیخ میرفت روزی شیخ در خلوت گفت که شما دنیا دارید اینجا بچه تقریب تشریف می آرند و مهمات خود را مهمل بگذارید اگر
داعیهٔ خدا طلبی دارید و الا التصدیع نکشید ملک گفت امروز بدل خود مشورت کنیم به بینیم به کدام امر اقبال مینماید و از کدام
احتراز میفرماید شیخ گفت چنین باشد ملک بخانه آمد و طلب و تقاضای هر یک را سعه زیادتی ادا کرد و همه مملوکات
و جاریات را طلبیده هر که میل شوهر داشت او را بشوهر داد و هر که طلب آزادی نمود او را آزادی کرد و تذکره نقد
و جنس نوشته بخدمت سلطان گذرانید و عرض کرد از دولت سلطان هیچ هوس آرزو در دل نمانده الحال
از دنیا گذشتم بهر که داند این را بسپارند سلطان دانست که رنجیده سخن میکند بنابران بسیار دلجوئی نمود و التفات
کرد ملک گفت عمریست بخدمت سلطانی قیام مینمایم حالا میخواهم که بخدمت کسی بکنم که او بکلاه مخدومی بر سر شاهان
نهاده این گفت و برخاست بخانهٔ خویش آمد سلطان دریاخان و الفخان را که محبت ملک بودند طلبیده ماجرا
بیان نمود هر دو عرض نمودند که رفته او را معقول نمایم سلطان کاغذ تذکره حوالهٔ ایشان نمود بخانهٔ ملک آمدند ملک
قصد اینها دریافته اعلام نمود که زمانی توقف نمائید من می آیم منزلان را طلبیده گفت که سر و ریش و بروت من
بتراش بنیت آنکه اینها از غریبه شبه و حرام نشو و نما یافته اند پس وداع اینها دنیا اولی باشد چنانچه منزلان همه را حلق
نمود بعد ازان منکوحهٔ خود را طلبید و گفت که انچه در ملک شما را رخصت کردیم بخانه مادر و پدر خود بروید اگر میل
شوهر داشته باشد اختیار باقیست ما در راه خدا ترک علائق و عوائق کردیم مستوره گفت اگر سلوک این راه
مشروط بجای من است پس چه گویم و الا هر راه که شما قدم فرود آرید مرا از جمله شمارید مصرع ع چون سایه همراهیم
بهر سو روان شوی + روا باشد که در ایام دولت فانی یار جانی گویند و هنگام دولت جاودانی از من جدائی
جویند گفت اگر موافقت میخواهی موافقت نمائی و زر و زیور در بیند از و لباس خود خود را به لباس این
کهنه میل ساز همچنان کرد بعد ازان ملک دست مستوره خود گرفته روز روشن از پیش دریاخان و الفخان

گذشته

گذشته بسمت خانهٔ شیخ روان شد یاران از مشاهدهٔ اینحال حیران ماندند و صورت و رقعه بعرض سلطان رسانیدند
و گفتند او را آسیبی رسید و در قید جنونش کشید القصه ملک بآن حال بخدمت شیخ در آمد شیخ گفت بیت
خوش آمدی که برای شما آمدنت ‌‌ ‌ هزار جان گرامی فدای هر قدمت
شیخ برخاسته و منکوحه ملک را دست گرفته پیش عیال خود برد و گفت این منکوحه ابراهیم ادهم عصر ماست
صحبت این را غنیمت دانند و در خدمتگاری هیچ دقیقه فرو نگذارید بعد از شیخ در ارشاد ملک متوجه شد
ملک قدم در طریقت نهاده داد سلوک میداد آورده اند که هر روز آب بر سر کرده از جوئبار سابر در بازار
گذشته برای شیخ می آورد و این عمل ملک را مردم حمل بر دیوانگی میکردند بعد مرور ایام عالم فریفته حالش گردیده
و جهان شیفته کمالش میگشتند بنوعی که هزاران مردم بامید پابوسش میشدند و دست انتظار بر حلقه
در او میزدند چون شیخ را شهرت که باعث تفرقه است خوش نیامد بنابران ملک کمر همت بر نفی نسبت اشتهاری است
و از هر کس چیزی میگرفت و بدیگری بداد در رفته رفته خلق تنفر گرفت و رجوع خلق برهم خورد در و زبر و زگار ملک
بلندی گرفت و از درگاه رب الغفار بخطاب محمد اختیار اشتهار یافت بالکل روی از ما سوی الله برتافت
آورده اند که از مریدان محبوب باری حضرت شاه عالم بخاری از روی اعتقاد ملازمت ملک محمد اختیار کرده یعنی
را شخصی بحضرت شاهیه عرض نمود که فلان مرید حضرت ملازمت ملک اختیار کرده در طریق اجتهادی پوید و مقصود
خود از همت ایشان می جوید حضرت شاهیه فرمودند باک ندارد و این بیت از زبان در بار گوهر نثار خود
املا فرمودند بیت هر کرا باشند دو عالم بختیار + او کند خدمت محمد اختیار + روزی حضرت شاهیه را
در راه اتفاق ملاقات ملک افتاد خرقه از هم دگر طلب نمودند ملک گفت عطا از شاهاست حضرت شاهیه
فرمودند ملک نیز از آن لنست آخر الامر حضرت شاهیه پیراهن به ملک عطا فرمودند و ایشان کلاه خود را پیش
حضرت شاهیه گذاشتند قبر حضرت شیخ کبیر الدین و ملک محمد اختیار مابین راجپور و سرس پور متصل مقبرهٔ
بواهیر واقع است **افضل خان شهید بنانی قدس سره** یکی از وزرا سلطان محمود شهید بود با وجود
تجمل و حکومت دنیوی همگی همت شریف ایشان مصروف بصلاح و تقوی و دینداری و عاقبت اندیشی
بود میگویند وقتیکه بر مسند حکومت کامرانی می نشستند بموجب فرموده ایشان یک خدمتگار کفن ایشان
گرفته پیش رو ایستاده میشد و هر وقت میگفت که افضلخان غره مشو خبردار باش که موت در پیش است و
شربت چشیدنی است این حکومت و کامرانی مستعار آخر مرگ و فنا را در نظر داشته کار کنند که فردای قیامت

[۲] اختیار

مواخذه نشود و هر وقت و هر لحظه وعظ و تذکره میکرد و ایشان هم ترسان و لرزان کار میکردند هر گاهی که برهان نظام
سلطان محمود ثانی را شهید کرد آصف خان و خداوند خان را طلبیده بقتل رسانید افضل خان را نیز طلبید
چون نظر برهان بر خان افتاد زبان سپاس او کشاد و گفت که شما دست من بگیرید که بمنتهای درجه میرسانم خان
فرمود که ای بدبخت چه در سر داری که چنین کلام فضول بر زبان می آری چون از موافقت خان نا امید شد
ایشان را نیز شربت شهادت چشانید و این واقعه در احمدآباد شب جمعه سیزدهم جمادی الاول سنه نهصد و
شصت و یک رو داد قبر شریف ایشان بیرون حصار شهر پناه احمدآباد مابین دروازه رائپور و سارنگ پور
واقعست بزار و تبرک و زیارت ایشان برای الحاح مرام نهایت سریع التاثیر است و قبر ملک زین العابدین
برادر ایشان که مرید و خلیفه میان قطب الدین شاهی بود و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بود
پهلوی ایشان طرف شرق واقع است افضل پور در سرای کلان سنگین که واقعه مقبره ایشان بنا نموده ایشان
بود و در تصرف فرزندان ایشان الحال ویران افتاده است و مسجد سنگین که متصل مقبره بنا نموده ایشان
نهایت خوش تقطیع و موضوع و مطبوع واقع بود هنگامیکه مومن خان خلف نجم الدوله شهر احمدآباد را گرفت
مرهٹه آمده شهر را محاصره کرد چون مسجد مزبور نزدیک شهر پناه واقع بود بخیال آنکه مبادا مرهٹه
ها آمده مورچال نزنند و پناه بگیرند تمام مسجد را هیزم پر کرده سوختند و پامال ساختند خداوندا
چه قدر مبلغ بالای آن خرج شده باشد چنانچه خویش گذارش یافته و یک مسجد اندرون
حصار در جمال پور متصل مقبره سردار خان بنا نموده افضل خان بنا نیست **تفصیل چهار**
احمد و دوازده بابا که در بنا قلعه احمدآباد ممد و معاون بوده اند قدس سرهم چهار احمد
اول مخدوم شیخ احمد کهٹو که در سرکھیج آسوده اند و پاره از احوال ایشان بالا مذکور شد دوم سلطان احمد
بانی شهر احمدآباد سوم ملک احمد که نزدیک دروازه کالوپور آسوده چهارم قاضی احمد جهد که احوال
ایشان در ضمن بزرگان پٹن مندرج است اما دوازده بابا **باباخوجو و بابالاڑو و باباکرامت** این هر سه
بزرگ در دهولقه آسوده اند **باباعلی شیر و بابامحمود** این دو بزرگ در سرکھیج اقامت دارند
و هما بخاد مون گشتند باباعلی شیر صاحب جذبه بودند و برهنه می نشستند وقتیکه حضرت گنج بخش
برای ملاقات تشریف می آوردند بزبان هندی میفرمودند لوگرون لاؤ سر شرع ناکوٹ آوے پچھے
یعنی جامه بیار که حصار شرع می آید عرس شریف دهم شهر جمادی الاول میشود **باباتوکل** در نصیرآباد آسوده اند

عرس نوزدهم محرم است **بابالولوی** مسمی به **ابومحمد** در منجهوری آسوده اند عرس شریف دهم شهر صفر المظفر
میشود **باباحمد بھکری** که به نعل بند مشهور اند و حال آنکه خود نعل بند نبودند چون در چوک نخاس متصل مسجد
نعلبند که قدیم است و نعلبندان تمام روز در آنجا می نشستند و عرس مینمایند بدین سبب به آن ملقب گشتند
عرس نوزدهم شهر ذیقعده مقرر است و بواسطه خرقه ارادت از حضرت نظام الدین اولیا دارند **بابالدها**
نزدیک کھرکی حلیم آسوده اند **باباڈهوکل** بیرون شهر مابین دهلی دروازه و شاه پور قبر شریف است
عرس نهم شهر رجب است **باباسماح** که در پرگنه بیرم گام آسوده اند **باباکمال مالوی** شیخ کمال مالوی
مرقد ایشان در پشت مسجد ملک علیم در علیم پور واقع است در مرات سکندری آورده شیخ مردی بود کامل از آنجا
سلطان محمود خلجی ملک والی مالوا را اعتقاد کلی بدر و ایشان بوده هر جا که درویشی کاملی و صاحب تصرف می شنید
از دور یا نزدیک ارسال تحف و هدایا اظهار اخلاص و نیازمندی نموده دل او را بدست می آورد و با شیخ مذکور سابقه
معرفتی داشت و پیوسته از نقد و جنس بطریق هدیه میفرستاد و استدعای دعا مینمود که از درگاه بادشاه
علی الاطلاق شحنگی ملک گجرات بنام من مقرر شود برای مصارف خانقاه و خدام ایشان مقدار وظیفه حضرت
گنج بخش قدس سره که سه کرور تنکه گجراتیست مینمایم و مبلغ پانصد تنکه زر که بوزن گران فتوح گویان ارسال داشت
سلطان محمد بن سلطان را بعضی اهل خبر رسانیدند که شیخ کمال باوجود لاف درویشی و ادعای تجرد
آنچنان زر دوست که غلاف مصحف مجید را مخزون زر یکه سلطان محمود خلجی فرستاده نموده چون تفتیش بعمل آمد
مقرون بصدق گشت و زرها را سلطان محمد گرفت خاطر شیخ کمال از سلطان مذبور لغایت رنجیده شد و شب و
روز از درگاه مجیب الدعوات عزل سلطان محمد و نصب سلطان محمود مسئلت مینمود و با سلطان محمود نوشت
که متوجه گجرات شود و او با هشتاد هزار سوار بعزم تسخیر گجرات برآمد و بنا بر امریکه مفصل تاریخ مذکور بدان ناطق است
امرایان سلطان محمد را از سلطنت عزل نموده سلطان بسلطان قطب الدین پسرش را بسلطنت برداشته
بودند چون خبر برآمدن سلطان محمود و کثرت عساکر او متواتر رسید سلطان قطب الدین توسل بجناب حضرت
قطب العالم قدس سره جسته بجناب ایشان شتافت و در سلک مریدان درآمده گفت که سلطنت این سلسله
از عطیه بزرگان آنحضرت است و محمود خلجی رو بدین دیار آورده و واضح و لایح است امیدوارست که شر او باسهل
وجهی از توجه شریف کفایت شود حضرت در جواب فرمودند که خاطر خود را جمع دارید حق تعالی قادر است اما این
آثار بنا بر رنجش خاطر درویشانست که از عاقبت نااندیش پدر شما بوجود آمده علاج آن نیز کرده میشود و فرمودند

کہ کسی نزد شیخ رفته استعذار تقصیرات نماید حضار مجلس عرض نمودند که بدین امر از شاه منجهن دیگری سزاوار نیست
فرمودند راست گفتند رو بسوی آن کرده فرمودند که با باشما بروید و دعای بخدمت شیخ رسانید و استعفا نمائید که
مواخذه پدر بر پسر نمیرسد که حق تعالی فرموده ولا تزر وازرة وزر اخری و بسلطان محمود بنویسید که براه صلح در آمده
مراجعت نماید حسب الامر والد ماجد حضرت شاه نزد شیخ آمده پیام گذرانید شیخ قبول نکرد آن حضرت باز آمده
بوالد ماجد ظاهر نمودند بار دیگر ایشان را فرستادند تا آنکه سه دفع بکمال نیاز مندی پیام واقع شد و در مرتبه آخری
شیخ کمال مالوی درشتی آغاز نموده گفت که مدت هفت سالست از درگاه قادر ذو الجلال استدعا نموده
ملک گجرات بنام محمود خلجی مقرر گردانیده ام الحال پدر شخصی که بر ما ظلم کرده بر فرزندان او سلطنت گجرات
مسلم داشتن و محمود که محب فقرا و معتقد درویشان است او را بی حصول مقصود باز گردانم نمی شود
و سیدزاده میان برهان الدین را دعا ما رسانید و بگوئید که تیر از شست رفته را باز گردانیدن محالست
حضرت شاه عالم متبسم شده فرمودند بیت اولیا را هست قدرت از اله + تیر رفته باز گردانند ز راه +
از استماع این کلام شیخ را غضب مستولی شده گفت که این بازی طفلان نیست نظر بر لوح محفوظ کنید
که ملک گجرات از حیطهٔ بادشاهان ٹانک بر آمده بنام محمود خلجی ثبت گشته و دست بالا کرده از غیب کاغذ
طوماری بدست گرفته بحضرت شاه عالم داد که این فرمان حکومت گجرات که بنام محمود خلجی در دست شده
حالا درین باب مبالغه فائده ندارد باز گردید و صورت حال را به پدر خود بگوئید از استماع این جواب عرق
هاشمی بجنبش در آمد فی الحال کاغذ را پاره پاره ساخته فرمودند که این نوشته در دیوان قضا بی اجازت حضرت
قطب العالم منظور نیست آن وقت شیخ را بیهوشی دست داد و گفت سیدزاده زور کرده و بهمین گفتن
بجان بحق تسلیم شد و این واقعه در سال هشت صد و پنجاه و پنج هجری روداد چون این خبر بحضرت قطب العالم
رسید فرمودند که میان انقلاب سرعت نموده هنوز تحمل در کار بود و انجام کار سلطان محمود خلجی مشروحاً
دران تاریخ مرقوم است والله اعلم باسراره **شیخ کمال کرمانی** روزی حضرت قطبیه برای دیدن
شیخ کمال تشریف برده بودند و در سبحهٔ دانهای سیاه داشته شیخ کمال گفت سبحه دانه سیاه مورث
فقر است حضرت فرمودند اگر کسی از روی افتخار فقر اختیار کرده باشد در باب او چه میگوئید شیخ هر دو دست
بر سر خود زده گفت که کمال را چه یارای آنکه حدیث فقر چه اختیاری مورثی شما بر زبان آرد لیکن نگاه داشتن
این چنین سبحه موجب فقر اضطراری است لهذا گستاخی کردم حضرت قطبیه سبحه را گذاشت و شیخ نیز سبحه خود را

کردانهای مرجان بود بگذاشت و دانهای هر دو سبحه را بهم آمیخته دو سبحه مشتمل بر دانهای سرخ و سیاه ساختند یکی را
حضرت قطب نگاهداشتند و یکی را حضرت شیخ و ایشان مرید و خلیفه سید نعمت الله ولی است و او مرید و خلیفه
شیخ یافعی است قبر ایشان در بهرام پور واقع است **شیخ سراج قدس سره** احوال ایشان در صد حکایات
شاهی که سید جعفر بدر عالم در مناقب حضرت شاهیه تالیف نموده اند بدینمنوال مذکور است که روزی حضرت
شاهیه بشیخ سراج که خود را در لباس اطبا مستور میداشتند و مرید حضرت قطبیه دام جلاله بودند و استرشاد از شیخ
علی خطیب خلیفه حضرت قطبیه بود داشتند و در سنجهوری آسوده اند فرمودند شیخ سراج روزی سلطان محمود
بیگڑه را در طلب آگهی بهم خواهد رسید و شفا العلاج شما مقدر است زینهار خود را معاف ندارید و حاجت او را
بر آرید آخر بعد از مدتی سلطان را ذوق طلب الهی بهم رسید و سفارش که حضرت شاهیه بحکیم سراج کرده بودند
بیاد آورده در تفحص ایشان و چون ایشان خود را در لباس طبابت مستور میداشتند نتوانست راه بدیشان برد
و ازین رهگذر بسیار محزون بود تا آنکه یکی از خدمتگاران بادشاه بیمار شد و برای علاج اطبای شهر را طلبید از
هیچ یک فائده ظاهر نشد تا آخر مردم او حکیم سراج را آوردند و از علاج ایشان شفا یافت چون میخواست بسلام
سلطان بیاید حکیم باو در خلوت فرمود که اگر سلطان از معالج بپرسند نام مرا بگوی لیکن بشرط خلوت که این حکیم همانست
حضرت شاهیه شما را باو سفارش فرموده بودند اگر سلطان قصد دیدن من کند خواهی گفت که او گفته است مرا
طلبیده در سلک اطبا نوکر کنید و در ظاهر سلوکی که با اطبا میکنید بکنید و اگر میل علاج معنوی دارید مرا در خلوت هم
گاه گاه طلبید از حکم حضرت شاهیه مقصود حاصل میشود القصه چون از خدمتگار بسلام سلطان رسید سلطان
احوال بیماری و علاج پرسید او جمیع ماجرا بتفصیل گفت سلطان حکیم را طلبیده نوکر کرد و بعد از چندی
در خلوت طلبیده سر بر پائی او گذاشته گریه و زاری بسیار کرد و اظهار درد خود نمود حکیم گفت که محبت
الهی تا چه مرتبه دارند گفت الحمد لله اینقدر دارم که درین ملک موروثی خود در بازار به پارچه و نانی و استخوانی
دریوزه میکرده باشم و اهل بازار بمن سنگ و خشت میزده باشند و عشر عشیر شما آنچه شما مردم را با خداست
مرا باشد پیش من بمراتب به ازین سلطنت بلکه از سلطنت ربع مسکون است حکیم گفت الحمد لله حالا ترک
دنیا ضروری نیست و بارشاد مشغول شده کار سلطان را تمام ساختند عرس شیخ سراج ششم ربیع الاول
است در مرات سکندری احوال استرشاد سلطان محمود بیگڑه از خدمت شیخ سراج بتفاوت در سیر منقول است
شیخ بهیر قدس سره که مرقدش در احمد پور خارج حصار احمد آباد است مرید و خلیفه شیخ محمد غوث شطاری است

شیخ فتح الله بن محمود کشمیری که مرید شیخ پیر است رساله در مناقب او نوشته از آنجا مستفاد میشود که شیخ پیر
پسر شیخ جلال ابن شیخ جعفر چشتی است وطنش بلد چانپانیر است بشیخ محمد پیر پیش از حصول ارادت و اجازت
از شیخ محمد غوث از وطن خود بر آمده و سفرها کرده بزیارت حرمین الشریفین مشرف گشته فیضها گرفته و پدر و جدش
در معامله بوی وصیت کرده که بتلاوت کلام مشغول باشی و پیوسته طهارت بآب یا تیمم بر خود لازم دانی که هر نعمت
و برکت که بزرگان یافته اند به برکت کلام الله یافته اند و حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
در معامله بالتزام اوراخود وصیت فرموده و شیخ پیر همراه پیر خود شیخ محمد غوث به احمد آباد آمده و هم در اینجا
متاهل گشته و هم در اینجا رحلت کرده اولاد شیخ از صلبی بود و شیخ سیف الله وغیره **مولانا اسد جهان**
قدس سره که مرقد شریف ایشان در نور گنج واقعست آورده اند که حضرت میان مخدوم پیش مولانا اسد جهان
که عالم زمان و متقی بودند برای درس خواندن هر روز میرفتند و هرگاه احوال شریف حضرت شاهیه دام جلاله
پیش ایشان مذکور میشد بی اوبانه در آمده انکار میکردند و میان مخدوم در دل عهد کردند که پیش مولانا نیایند چون
بخدمت حضرت شاهیه می آمدند تبسم کرده می پرسیدند که امروز پیش مولانا رفته درس خوانده بودی عرض میکردند
که آری حضرت شاهیه میفرمودند که زنهار صحبت مولانا را ترک نکنی که بسیار مفید است و وجود مولانا درین فرقه
زمان مغتنم است بنا بران این حکم میان مخدوم را میکردند باز ضرور میشد که پیش مولانا بروند عرض این قصه مقرر واقع
شد تا آنکه روزی مولانا مبالغه بسیار در انکار کرد و بمیان مخدوم رقتی دست داد گریه کردن مولانا سبب گریه
بپرسیدند مخدوم گفتند مرا بر احوال شما گریه می آید گفتند چرا گفت بواسطه آنکه سید صحیح النسب که مبالغه اقوال
و افعال و احوال و اعمال حضرت مقدسه سید عالم صلی الله علیه وسلم در زمان شما و در شهر شما باشد و شما از خدمت
او محروم مانید بلکه به انکار او مبتلا باشید مولانا تامل کرده گفتند که اگر پیر شما با من چهار شرط کنند من برای دیدنش
می آیم اول اینکه میگویند لباس حریر می پوشند روزیکه من بیایم آن روز لباس مسنون بپوشند دویم آنکه فرش هم
زربفت می باشد باید که آن هم بنا شد میان مخدوم گفتند همیشه لباس آنحضرت و فرش مسنون می باشد و به هر لباس
که در خلوت میباشند بهمان لباس بیرون می آیند و بعد از بر آمدن از حکم او تعالی شانه بمقتضای للمالک
ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء بنظر مردم حریر دری می آید مولانا گفتند سیوم آنکه با من سخن علمی در میان آرند و مسئله
مذکور فرمایند که در مخلصین بالفعل متداول نباشد چهارم آنکه میگویند وقت وداع هر کس نقدی میدهند من
نه دهند چرا که وجه معیشت معین ندارد البته احبه مسخر خواهند بود و از مال مردم می آورده باشند و آن خود حرام است

اگر این چهار شرط قبول شوند می آیم حضرت میان مخدوم گفتند بسم الله سوار شوید که الخیر لا یؤخر مولانا گفتند اول شما بروید
و معلوم ایشان بکنید اگر قبول کنند میان مخدوم گفتند همین شرط که شما بخاطر آورید حق تعالی ایشان را معلوم کرد احتیاج
پیغام نیست مولانا گفتند الله اکبر شما را بر ایشان اینقدر اعتقاد است غرض که مولانا و میان مخدوم سوار شده از شهر
در سول آباد آمدند مولانا گفتند که شما بروید و خبر کنید میان مخدوم گفتند که اگر من بروم شما را بخاطر رسد که معلوم کرده ام
دربان را گفتند که خبر کند دربان خبر کرد جواب آورد که در دیوانخانه بنشینید چون در دیوانخانه در آمدند دیدند که فرش
بوریائیست از برگ نخل بافته اند مولانا رو بحضرت مخدوم کرده گفتند که یک خود شد مخدوم فرمود انشاء الله همه
خواهد شد چون بعد از ساعتی حضرت شاهیه تشریف آوردند مولانا ملاقات نمودند دیدند که لنگی بسته اند و قمیص کملی
پوشیده اند و دستاری هم از کملی بر سر دارند باشاره میان مخدوم را گفتند که دو شد حضرت شاهیه از مولانا پرسیدند که
رویت ملائکه را هم خواهد شد یا نه مولانا گفتند نه فرمودند آیه کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً
ولا یشرک بعبادة ربه احداً خود عام است چرا نباشد مولانا عرض کردند که ملک لطیف تاب تجلی ندارد
و بشر بواسطه کثافت میتواند تاب آورد حضرت شاهیه فرمودند حکیمی که بشر را بواسطه کثافت قدرت رویت داده
قادر است که بواسطه امر دیگر ملک را هم بدهد مولانا عرض کردند که ما تابع تقلیم و نقل از سلف درین ماده نیامده است
مگر نزد بعضی حضرت جبرئیل علیه السلام را خواهد بود بواسطه دخول در عبا فرمودند چون نیامده است امام فخر رازی رساله
در اثبات رویت نوشته و در آنجا گفته الرویة ثابتة لجبرئیل و لمیکائیل و لاسرافیل و لعزرائیل و لحملة العرش و لسائر الملائکة
کافة و رساله طلبیده تصحیح نقل نیز فرمودند مولانا گفته اند این رساله و این نقل تا حال من ندیده ام باز حضرت شاهیه
فرمودند قال الله تبارک و تعالی ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و ما می بینیم که حضرت سلیمان و حضرت
یوسف علیهما السلام و حضرت ذو القرنین را بسط رزق شده بود و بغی از کجا که بکمال اطاعت و انقیاد داشتند
پس ملازمت میان بغی و بسط چگونه صورت بندد مولانا جوابی گفتند حضرت شاهیه فرمودند این جواب در فلان
تفسیر مذکور است و مرا برین بحثی بخاطر میرسد مولانا جواب بحث نتوانستند داد از اصل سوال جواب دیگر دادند
و آنرا هم حضرت شاهیه حواله تفسیری کردند و رد فرمودند تا آنکه مولانا ده جواب نقل کردند حضرت شاهیه هر ده را حواله
بتفاسیری کردند و بحثها بر آن وارد فرمودند آخر مولانا عاجز شده از حضرت شاهیه خواستند حضرت شاهیه فرمودند
در کتب عربیه مقرر کرده اند که چون فعل را بفاعل ظاهر کنند باید فعل در خور آن فاعل باشد چنانچه بنی الامیر المدینة
و مثیکه میگویند که بنا امدیه عظیم در خور قدر امیر باشد چون اینجا حق تعالی بسطت لبسطا و لبسطانه فرموده بلکه لبسط الله فرموده

پس بسطی که در خور قدرت او تعالی باشد مستلزم نفی است و ملازمت درست است چرا که آن چنان بسط نبود تا حال بوجود نیامده است اگر بجای هژده هزار عالم هفتاد کرور هفتاد کرور عالم یکسے بر یکبار از غیب قدرا و تعالی چیزے نیست مولانا تحسین نموده گفتند علم حضرت لدنی می نماید شاه عالم فرمود که شما بیک کلمه لدنی مشقت مراجرا اضایع می کنید و آستین بر زده نمودند که از پس در آنجا در وقت مطالعه تکیه فرموده بودند چیزی بسته بود مولانا بر آنجا بوسه داده رخصت شدند و چون بدلیز رسیدند بر گوشه ردا خود ثقلے یافتند دیدند که مشت زر بسته اند و میان مخدوم کرده گفتند سه شرط خود بعمل آمد و این چهارم بعمل نیاید شما این زر پس برید میان مخدوم گفتند پیش از این امتحان مکنید و سوء ادب بگذارید و زر را بگیرید مولانا گفتند نمیشود البته زر برید میان مخدوم گفتند تا جواب آوردن من شما منتظر باشید مولانا بر دهلیز نشستند و میان مخدوم ماجرا العرض رسانیده حضرت شاهیه فرمودند مولانا بگویید که عالم و متقی شهرید اگر ما را حاجت فتوی بود باید که از شما استفتا کنیم شما خود منصف شوید که از من بشما داده ام یا کس من بشما داده یا شما از خانه من برداشته اید تا م اگر فتن آن روا باشد این زر لیست که خالقی از معادن خلق میکند در گوشه ردا شما هم خلق کرد پس بشما گرفتن آن اولی باشد یا من و اگر شما به من میکنید بگیرم میان مخدوم پیش مولانا آمده پیغام گذاری کردند مولانا زر گرفته گفتند که میان پیر شما چنانچه طریقت کامل است در شریعت نیز کامل است و از آن روز باز بملازمت می آمدند و بهرا پیر و ند بیت زگر دگوی خوبان میفشانم دامن تقوی ✤ چه دانستم که روزے خواهم آن را توتیا کردن ✤ **مولانا عماد الدین طارمی** اسم شریف ایشان **محمد** است پدر ایشان مرد تاجری بود ساکن طارم که در حوالی شیراز واقع است از آنجا خرگاه زربفت مرصع و مکلل بجواهر بے شمار و لالی آبدار مرتب ساخته وارد هند گردید چون بادشاه آنجا خرگاه نخرید و اپس داد از آنجا نادم و پشیمان گشته در احمد آباد گردید چون بخدمت حضرت شاهیه مشرف شد بعد استفسار احوال آن خرگاه را طلبید بقیمت الکهه و پیه خرید فرموده بخوان لیغما دادند و زر ان سکه ولایتی از زیر قالیها نهاده اند چون آن سوداگر زر خود را تمام بسکه ولایت قبض کرده بخدمت حضرت شاهیه آمد و التماس نمود که بتوجه شما از امر دنیا هیچ آرزو ندارم مگر اینکه بشیخوخیت رسیده ام و فرزندے ندارم توجه فرمایند که حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمودند که حق تعالی بتو فرزندی خواهد داد و ستون دین خواهد شد بنام من او را مسمے خواهی کرد و رخصت فرمودند و چون این مرد بولایت شیراز مسکن خود رسید حق تعالی او را پسری داد حسب الحکم شاهی محمد نام و عماد الدین لقب داشتند و عماد الدین محمد کلان شد فضیلت بسیار کسب کرد چنانچه شهره آفاق گردید چون شنیده بود که وجودش بسبب دعای حضرت شاهیه است دام جلاله بگجرات و مرید حضرت

ملک قطب الدین که خلیفه خاص حضرت شاهیه بودند شد و در علوم ظاهری بی نظیر آفاق بود و در علم باطنی نیز طاق گشت و بارشاد و اهتدا ارخلق مشغول گردید و میان وجیه الدین از جمله شاگردان مولانا مذکور اند عرس دوم شهر جمادی الاول مقر است **مولانا احمد بن سلیمان قدس سرهما** اصل زاد و بوم ایشان کرد است و الد ایشان مولانا سلیمان وارد احمد آباد گردید از خدمت شیخ عبد الحق دهلوی کسب میمون منات نموده فاضل متبحر و صاحب تصانیف بوده ذات قدسی صفات مولانا احمد یگانه آفاق بوده و در همه علوم دست رسا داشته حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول بودند در اکثر علوم تصانیف دارند و درین دیار سلم معقول اکثر از ایشان رواج یافته از جمله تصانیف فیوض القدس کتابیست از علم کلام که از الهامات توان گفت اکثر تحصیل ایشان پیش مولانا محمد شریف بوده شرح مواقف و علوم اکثر عقلیه از مولانا ولی محمد خالنواد قرات تصوف از میان شیخ فرید کرده و ریاضی از شاه قباد مخاطب بدیانت خان اخذ نموده اجازت احادیث و بعضے علوم از والد ماجد خود مولانا سلیمان گرفته تاریخ بیست و یکم شهر جمادی الثانی روز دوشنبه وقت عصر بعالم قدس شتافته مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین شاگرد رشید ایشان بود تاریخ وصال شریف ایشان یافته مصرع شمعے که بود زانجمن علم گل شده ✤ قبر مولانا سلیمان و مولانا احمد هر دو بزرگوار عقب مسجد و مقبره موسی سهاگ طرف غرب واقع است **میان خوب محمد چشتی** درویش کامل و صاحب لسان و صاحب سخن بودند در تصوف دست رسا داشته و بر جام جهان نما شرح نوشته امواج خوبی و خوب ترنگ نیز از ایشان یادگار مشهور و معروف است بیست و چهارم شهر شوال سنه یکهزار و یک صد و سه بعالم دیگر انتقال نمودند تاریخ وصال خوب نهی گفته است قبر شریف در چوک احمد آباد متصل مسجد فرحت الملک دروازه خار دوار واقع است **سید تاج الدین** خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان اند قبر شریف اندرون شهر نزدیک حویلی محمد بیگ خان در مرزان پور واقع است عرس شریف دویم شوال المکرم واقع است **شاه محبوب مجذوب قدس سره** قبر شریف بیرون دروازه کالوپور واقع است عرس هژدهم شهر شعبان میشود **میان خامان شاه** قبر شریف در احمد آباد عرس چهاردهم شهر جمادی الثانی **سید عبد اللطیف رسولدار** قبر شریف بر تالاب سرکهیج واقعست عرس بیست و نهم شهر جمادی الاول مقرر است **حاجی جمال** قبر در بهرام پور واقع است عرس بیست و ششم رجب المرجب **سید عبد الکریم شیر سوار** قبر شریف بیرون دروازه اسلوریه واقع است عرس سیوم شهر رجب **شیخ عیسے** قبر در بهرام پور واقع است عرس دوازدهم شهر شعبان مقرر است **گنج شهید** مقبره متصل اساول واقع است عرس بیست و نهم شهر

جمادی الثانی مقرر است **پیر غیب قدس سره** قبر شریف نزدیک گنج شهید واقع است عرس نوزدهم شهر رجب است
گوهر شهید قبر نزدیک تالاب کانکریه واقع است **سالار شهید** قبر نزدیک تالاب کشوریه واقع است
عرس شانزدهم شهر رجب المرجب است **میران شاه سعید شهید قدس سره** قبر شریف در حسن پور واقع است
عرس بیست و پنجم رجب میشود **میان شاه پیر محمد قدس سره** وارد این دیار گردیده در مسجد جامع سکنا ورزیده
تا آخر همانجا بسر برده الحال هم خادمانش در آنجا میباشند ارادت در سلسله قادریه داشتند و از طرف میان
وجیه الدین هم خلافت بایشان رسیده مشغول و صاحب طریقت و سلوک بوده و اکثر پیر التلقین و ارشاد مینمودند
و تجرید و ترک اختیار کرده گوشه نشین و عزلت گزین بودند و هیچ جا آمد و رفت نمی کردند و در تصوف علو
تمام داشتند بعضی اوقات بعضی شطحیات هم از ایشان سرزده چنانچه میگویند **فرد** منم پیر محمد عین الله +
همون خلق احول گشته بالله + مقوله ایشان است والله اعلم ازین مراد ایشان چه خواهد بود باعتبار ظاهر
نهایت مشکل است یا آنکه ازین مقوله رجوع به آنا است آورده باشد چون اکثر قوم بواهیر مرید سید گردیده اعتقاد
بدیشان آورده بودند و زین العارفین پسر خواند عبد العزیز نیز شیوه مشیخت اختیار کرده و اکثر بواهیر را مرید میگرفت
اینمعنی بر سید و مریدانش بسیار شاق آمد بنابران بعضی مریدان و معتقدان سید بموجب استمزاج ایشان
زین العارفین به بیجرمتی تمام کشیده آورده مچلکا گرفتند که منبعد کسی را مرید نگیرد و باز گرد این کار نگردد از استماع
اینمعنی جوان مردخان بابی بسیار برهم شد و برآشفت و کسان خود را فرستاده که سید را کشیده بیارند
و اینجا حاضر سازند هرگاه ایشان حاکم اند باید که در بعدر نشینند چون انورخان بابی برادرش مرید و معتقد
سید بود در مقام عذر و معذرت در آمده طلب سید را موقوف گردانیده اما از وقوع این واقعه ناملائم آتش
غیرت در نهاد سید جوش زد و بر توصف جلال بر ایشان غلبه آورد و مرتبه حرارت در تمام بدنش سرایت کرد و قلق
و اضطراب پیدا شد میغلطیدند و پهلو به پهلو میگردیدند هرچند خادمان آب سرد در گوشش و بدن سید میریختند
لیکن هرگز انطفاء حرارت نمیشد تا سه چهار روز بهمین حالت ماند آخر بهمین حالت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی
سنه یکهزار یکصد و شصت و سه برحمت حق پیوستند اندرون شهر متصل حویلی صلاح الدین خان مدفون گردید
خادمان ایشان گنبد و مسجد و باغیچه وغیره عمارات درست کرده اند **شیخ علی رضا قدس سره**
از سرهند وارد این دیار گردیده توطن اختیار کردند ارادت در نقشبندیه از بزرگان خود داشتند و خلافت و نعمت
از خاندان چشت از میان شیخ یحیی چشتی گرفته صاحب وجد و حال بوده اکثر اوقات در مجلس سماع حالتی روی میداد

و اشکهای خونی از چشمها میریختند و تواجد مینمودند اکثر شب بیدار میبودند و عبادت میکردند در رفاه دولت ظاهری
بر وجه اتم استیفا داشتند اکثر امرایان دکهن که همراه فیروزجنگ وارد این دیار گشته مرید و معتقدان ایشان بودند بیست
و یکم شهر ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو رحلت نمودند قبر متصل جوهرپواره واقع است محمد شاه پسر کلان
ایشان که طالب علم و خوش نویس بوده بالای ایشان گنبد سنگین ساخته موضع چرب وهودل در پرگنه متعلقه حویلی
احمدآباد در وظیفه فرزندان ایشان مقرر است **سید محمد علی قدس سره** سالک مسالک طریقت و واقف
اسرار حقیقت شاغل ذکر خفی و جلی سید محمد علی که مسقط الراس ایشان بلد احمدآباد است از عنفوان جوانی ترک
دنیای فانی نموده گوشه انزوا گزیده در خارج مسجد بنا نموده افضل بنانی وزیر محمود سلطان ثانی است در راسته
دروازه جمالپور سکنا ورزیده بعبادت احدیت و حصول مرضیات بارگاه صمدیت اشتغال داشت و بحج بیت الله
الحرام و زیارت مرقد سید الانام علیه الصلاة والسلام سه دفعه مشرف گشته بود شب یکشنبه هفتم شهر صفر سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار داعی حق را لبیک اجابت گفته در صحن همان مسجد مدفون گشت میر حسام الدین امی
تخلص نمود ابیات چند در تاریخ رحلت ایشان انشا نموده **قطعه بند**

بحر امواج حقیقت مرشد روشن ضمیر	پیر اصحاب طریقت سید صاحب وقار
معرفت را شمع تابان شرع را چشم و چراغ	اهل دل را مقتدا و اهل دین را افتخار
گر تو با اسم محمد ضم کنی اسم علی	از لب لعلت کند گل نام آن والاتبار +
از صفر هفتم زیکشنبه قریب نیم شب	کرد از دار الفنا رحلت سوی دار القرار
از سروش امی چون سال انتقالش خواست گفت	پنج کرت یا محمد یا علی در دل بیار

ابراهیم شهید قدس سره نزدیک باره نین پور که قبر ایشان برای رفتن اشتهار دارد عرس بیست
و ششم رجب است **شاه عباس قدس سره** در منجهوری آسوده صاحب تصنیف و تصوف و سلوک
و کامل از سادات رضویه مشهدی در سال هزار و هشت هجری وارد این دیار گردیده بمکه معظمه روانه گشت و پنجسال
در آنجا سکونت ورزیده در سال هزار و بیست و شش به احمدآباد آمده در سنه هزار و شصت و سه وفات یافتند
شعر سین و جیم علی الف هجریه + کان باو مامن ربیع الاول + عمره دل انه حکیم رواح لیل الخمیس
فی ربیع الاول + مسجد سنگین در منجهوری بنا نموده اند که مرمت طلب شده تا حال باقیست عرس هشتم
ربیع الاول مقرر است احوال بزرگان که در اطراف و جوانب قصبات و قریات و سرکارات بلده احمدآباد در حل اقامت

اندلختہ ایام زندگانی بسر بردہ و ہمانجا گذشتہ آوردہ اند القصہ حال آنچہ واضح شدہ ولائح گشتہ بر لوح بیان می آرد و بر صفحہ تبیان می نگارد ذکر بزرگانی کہ در شہر نہروالہ عرف پٹن آسودہ اند

سید محمد برہمن قدس سرہ سید احمد المشہور بشیخ جہان در کتاب منازل الاولیا کہ در آن احوال بزرگان پٹن مندرج چنان نوشتہ کہ در زمان حکومت راجہ سدھراجیسنگہ بعد از چہل سال از ابتدای حکومت او سید السادات سید محمد برہمن بلباس زنارداران تلبیس گشتہ نوکر راجہ سدھراجیسنگہ شد ہر روز برای او طعام پختہ میخورانید تا مدت بیست سال بدینمنوال گذشت روزے براجہ معلوم شد کہ این زناردار نیست مسلمانست ایشانرا در خلوت طلبیدہ پرسید کہ برہمن نیستی گفت بلی مسلمانم راجہ درخواست کہ او را در آتش زندہ اندازند ایشان جان بحق تسلیم کردند و تودہ گلہای تازہ گشت کسان خود را طلبیدہ فرمود کہ این تودۂ گل را در چادر بستہ بر کنار تالاب دفن سازند چنانچہ قبرش تا حال بر کنارہ سہس لنگ موجود است

باباحاجی رجب قدس سرہ در حکومت سدھراجیسنگہ حضرت قدوة العارفین امیر روم شیخ محمد باباحاجی رجب رفاعی کہ مرید و خلیفہ سید احمد کبیر رفاعی است در سنہ ششصد و شانزدہم ہجری کہ از کلمۂ آفتاب اسلام معلوم میشود در پٹن تشریف آوردہ اند و در دوازدہم شہر رجب سنہ ششصد و ہفتاد ہجری کہ لفظ کفرشکن بران دال است وفات یافتند و قبر ہمانجاست

شیخ احمد دہلوی قدس سرہ حضرت شیخ احمد دہلوی بن شیخ محمد المعروف بابا دہلوی خلیفہ شیخ علے دہلوی بودند در زمان حکومت سدھراجیسنگہ در سنہ پانصد و سی و سہ سال ہجریہ کہ از کلمۂ رونق اسلام آمد واضح است در شہر نہروالہ تشریف آوردند و بیست و دو سال بر سجادہ عبودیت ماندہ در سال پانصد و پنجاہ و پنج ہجری کہ بلفظ نور کبریا اللہ ظاہر است ازین جہان رحلت فرمودند بعضے میگویند کہ سدھراجیسنگہ را سید محمد برہمن مسلمان کردہ بود اما محدوم تر شد بروایت دیگر معلوم شد کہ حضرت باباحاجی رجب او را مسلمان کرد و کلمۂ شہادت تلقین نمود فی الحال غیب شد و بعضے برانند کہ باباحاجی رجب او را کشتہ است اما ہیچ تحقیق نشدہ کہ مسلمان گشت یا کشتہ شدہ و ہندوان بر آنند کہ از زبانی بعضے جوگیان معلوم میشود کہ راجہ سدھراجیسنگہ تا حال زندہ است نہ مسلمان شد و نہ کشتہ گشت حق تعالی او را غائب ساختہ واللہ اعلم اما بر آن قول اعتبار نیست بہر طور سدھراجیسنگہ ناپدید شد

سلطان حاجی ہود قدس سرہ حضرت زائر الحرمین الشریفین سراج الہند ابوالبرکات سلطان حاجی ہود بن ابوصالح عبداللہ در عہد حکومت راجہ کرن سولنکی در نہروالہ تشریف آوردہ تاریخ تشریف آوردن ایشان بلوح الشمس است و وصالش در نصف ماہ رجب سنہ پانصد و سی و شش ہجری است

کہ از کلمہ

کہ از کلمۂ عشق اللہ بر می آید و نسبش بحارث بن نوفل میرسد و ابن عم فقیہ ابوالليث سمرقندی است

شیخ احمد عرفانی قدس سرہ حضرت قدوة العاشقین زبدة العارفین شیخ احمد عرفانی العباسی در سنہ پانصد و شصت و یک ہجری در عہد حکومت راجہ سدھراجیسنگہ در نہروالہ تشریف آوردہ از مکہ معظمہ و اصل ایشان از وطائف است صاحب حالات و مقامات عالیات بودہ و ہمیشہ بہ جبل عرفات عبادت میکرد ازین سبب عرفانی لقب یافت و شافعی مذہب بودند و نسبش بعبلوق بن عباس میرسد در سنہ ششصد و چہل و پنج ازینجہان رحلت نمود

شیخ معزالدین سلیمان شہید قدس سرہ ایشان ہمراہ سلطان علاؤالدین ابتداء زنگ کفر از آئینہ بلاد گجرات بہ تیغ آبدار او زدہ گشت از دہلی بہ پٹن تشریف آوردہ شہید شدہ تفصیل اینمقال برینمنوال است کہ حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ والہ وسلم سلطان صلاح الدین را در خواب بشارت فرمودند کہ علاؤالدین علاؤالدین است سوئی گجرات برو کہ در شہر نہروالہ عرف پٹن کرن کافری سخت حکومت دارد و مسلمان را امیر نگاند او را بتیغ آبدار قتل نما و اسلام را برونق تازہ دہ سلطان بیدار شدہ متحیر گشت کہ این چہ خوابست پس بار دیگر بر و در شب دویم مکرر در خواب دید کہ حضرت مقدسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کہ علاء الدین عزم تسخیر گجرات بکن حضرت امیر المومنین سید المسلمین امام المشارق والمغارب اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ شمشیر در دست سلطان علاء الدین عنایت فرمود سر مبارک بر پشت سلطان مالید چون سلطان بیدار گشت دید کہ شمشیر بر کمر بستہ است و قبضہ در دست است فی الحال وضو کردہ نماز فجر ادا نمود مستعد عزم تسخیر گجرات نمود حضرت شیخ معزالدین سلیمان بن شیخ علاؤالدین گنج روان سپردہ و صاحب سجادہ حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ برای زیارت حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی تشریف آوردہ بودند و سلطان مرید پدر ایشان بود جہت رخصت در خدمت حضرت شیخ آمد و بیان خواب کہ مکرر از حضرت صلعم یافتہ بود التماس نمود شیخ تبسم نمودہ فرمودند کہ برای رخصت پیش فقیر آمدہ آید و فقیر را امر شدہ کہ رفاقت سلطان نماید حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم امشب مرا در خواب بشارت دادہ اند کہ تو شہید خواہی شد سلطان بسیار خوشوقت شد و برفاقت شیخ معزالدین از دہلی بر آمد و برای تسخیر ملک گجرات جلد و چسپان کوچ بکوچ روان شدہ در چہل روز در نواحی نہروالہ رسید و پورہ اناوڑہ کہ سولراج سولنکی در حکومت خود آباد ساختہ و باغ و بستان داشت بحکم الہی در دست سلطان آمد تمام اوپورہ را غارت و تاخت کردند و سہ ہزار کس ہمان روز تہ تیغ آمدند و سلطان دران پورہ کہ باغ دلکشان بود محل نزول اجلال فرمود و حضرت شیخ معزالدین با عیال خود

که همراه بود در باغ باگیسله فرود آمد و با کفار نهروالہ بیست و دو روز جنگ و جدل ماند و پسر حضرت شیخ مسمی به شیخ
فضیل نیز همراه بود در خدمت سلطان اظهار نمود که بیست و دو روز شده که هر دو طرف جنگ میشود اما هیچ صورت
فتح در نظر نمی آید سلطان تبسم فرمود و گفت که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم مرا بهم کاب پدر شما کرده
و فتح این شهر بنام پدر شما است شیخ فضیل بخدمت پدر بزرگوار سخن سلطان بیان کرد که یکایک خبر آوردند که
سلطان هزیمت خورده پس باشد سلطان خود سوار شده است بجلدی خود هم سوار شدند و فضیل و وصیت
کرد و سه محل حواله نمود و خورد و کلان را با ایشان سپرد و خرقه خلافت و سجادگی بخشیده روان شد چون آواز
سلطان بگوش آنحضرت در آمد که گویند یا شیخ درین مشکلم مدد فرما و دستگیری نما آنحضرت اسپ دوانیده
نزدیک سلطان آمده سلام علیک نموده اسپ آنحضرت در معرکه آمد حق تعالی فتح داد و آنحضرت در معرکه شربت
شهادت چشیدند پانزده زخم تیر و سه زخم شمشیر بر بدن ایشان بود و سی و سه کفار را بجهنم رسانیدند و پسر راجه را
گرفته حواله شیخ فضیل نمود او از دور پدر خود را دید که در میان راجپوتان ایستاده است به شیخ فضیل گفت
که اگر پیش پدر برسانید شمار البسیار مال و زر خواهد داد شیخ فضیل پرسید که پدر تو کدام است او از انگشت
نشان داد شیخ فضیل این پسر را بر پشت اسپ انشانیده پیش کرن دوانید کرن پسر خود را دیده خوشحال شد
و راجپوتان که گرداگرد ایستاده بودند از ترس شیخ کناره گرفتند شیخ فضیل کرن را هم دستگیر کرده پیش
سلطان آورد سلطان هر دو را گردن زد بعضے میگویند که پسر را زنده حواله شیخ فضیل نمود و قلعه کهنه را تاخت
و تاراج نمود و جمیع اموال راجپوتان بدست لشکر اسلام آمد و فتح و نصرت سلطان شد از نوکران سلطان یک هزار
و سی پیاده و نهصد و پنجاه و سه سوار سوای حضرت شیخ معزالدین بدرجه شهادت رسیدند و هفت هزار و نهصد و هشتاد
و پنج کفار بقتل در آمدند بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هفت صد و چهارده هجری این واقعه رویداد و تاریخ
چهاردهم سنه بعد از نماز ظهر تمام شهیدان را دفن کردند یازده گنج علیحده شد و حضرت معزالدین را از همه علیحده مدفون
کردند تاریخ شهادت حضرت شیخ از قدوة الاصفیا مستفید میشود سلطان خان اعظم سرور خان غوری را در پٹن
گذاشته خود متوجه بهروچ شد خان اعظم در پٹن تالاب عظیمے ساخت و خان سرور نام نهاد که مشهور و معروف است
و سلطان علاءالدین شیخ فضیل پسر شیخ مغفور مذکور را از پٹن طلبیده همراه خود بدهلی برد **مولانا یعقوب**
قدس سره سید ابویوسف یعقوب بن سید ابوالحسن احمد نبیره سید مرتضے علم الهدی صاحب کرامات و خوارق عادات
و جامع علوم معقول و منقول و صاحب تصانیف بود از ولایت الف خان سنجر در نهروالہ تشریف آورده متوطن گشتند

بن درس
۹

درس بصورت بوعلی و در ولایت و دراست وارث حقیقی حضرت امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه توان گفت شافعی المذهب بودند چون سلطان سنجر الف خان سنجر را با هفتاد هزار سوار و پیاده برای تسخیر پٹن
نهروالہ در زمان حکومت راجه بهروسول با گهیلا فرستاد و با مدت پنجسال و یازده ماه مقابله و محاصره با او ماند الف خان
در مدت مقابل قلعه ارک مسجد سنگین ساخت هنوز کار با تمام نرسیده بود که خبر وفات سلطان سنجر رسید الف خان
از راجه مبلغها گرفته بولایت خویش مراجعت فرمود حضرت قدوة العلما مولانا یعقوب که همراه الف خان تشریف
آورده بودند در نهروالہ آمدند و همیشه درین مسجد درس میفرمودند الف خان وقت رخصت ده هزار تنکه بخدمت مولانا
گذرانید صاحب سخن اشعار چند در تعریف و تاریخ آن مسجد گفته این است **منظومه** بنا شد مسجد جامع منور

بنا شد مثل او در ملک دیگر	خلیل الله در مکه حرم ساخت	بمثلت در پٹن شد بیت خوشتر
به شهر نهروالہ دار اسلام	شده مسجد بحکم شاه سرور	عرش بر فرق او گردد فلک دار
برای دیدن محراب و منبر	حریم کعبه شد در دار اسلام	که احسنت المدائن گشت بهتر
بنا شد خانه از امر خداوند	بگو از لفظ هادی بیت اکبر	بنا کرد است عالی بیت اسلام
از و رونق شده دین پیمبر	به تن شش صد و پنجاه پنج بود	ز هجرت سید سالار محشر
رسانده در مه ذیقعده اتمام	الف خان نامور سلطان سنجر	**مخدوم العالم قدس سره**

مرجع الابدال والاوتاد مخدوم عالم بن سید اسمعیل بن سید ابوالقاسم بن سید ابوجعفر بن سید ابویوسف نهرانی
میرسد وقتی که سلطان مظفر که ظفرخان نام داشت بحکم سلطان فیروزشاه جهت تنبیه نظام مفرح که بلقب راستی
خان مشهور بود از دهلی به پٹن آمده راستی خان از پٹن گریخته به طمنابیت رفت ظفرخان
برای ملاقات حضرت مخدوم آمده ملاقات نمود حضرت مخدوم هیچه خاصه که از حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیان
یافته بودند به ظفرخان عنایت نموده فرمودند که انشاء الله تعالی راستی خان از پٹن گریخته بدست هلاک خواهد شد
و شما از مدد حضرت مخدوم جهانیان والی این ملک خواهی شد ظفرخان مرخص شده بخانه خود رفت روز دیگر حضرت
مخدوم برای دیدن ظفرخان تشریف بردند ظفرخان در اثنای حکایات از مخدوم پرسید که این مسجد سنگین کدام
شخص ساخته فرمودند الف خان سنجر بنا کرده است و حضرت مخدوم جهانیان نماز ده وقت درین مسجد ادا فرموده اند
ظفرخان بمجرد استماع این سخن که حضرت سوار شوند و مرا انجا ر الشان دهند حضرت مخدوم و ظفرخان باتفاق در ان
مسجد آمدند و ظفرخان را جای نماز حضرت قطب الاقطاب نمودند ظفرخان در آنجا معتکف شد و مخدوم را نیز

پیش خود داشت لعبد ده روز از اعتکاف برخاست بخدمت مخدوم التماس کرد که اگر حضرت شود در صحن این
مسجد گنبدی بنا کنم حضرت فرمود بهتر است ظفرخان بر دیوار تمام مسجد کنگره و در صحن مسجد گنبدی ساخت

شاعری در تعریف گنبد گفته شعر

بشارت یافت از مخدوم عالم
بمانده پیش او مخدوم اکبر
ستونها پنج هزار و پانصد و پنج
به صحنش کرد یک گنبد مقرر

بحکم سید الاقطاب مخدوم
نشسته معتکف در زیر منبر
بحکم ستونها را به مسجد
دران مسجد نهاده شد بزیور
بگو تاریخ سال گنبد او

ز هندستان به پتن شه مظفر
بابر شاه دین سلطان اعظم
شمرده مردمان از راه اظهر
چون در آمد مظفر دید مسجد
بود هفتصد و نود و پنج بر سر

شیخ حسام الدین عثمان بن داود فاروقی الملتانی خلیفه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا
بودند در سنه ششصد و نود و پنج هجری در پتن تشریف آورده بود و مدت چهل و یکسال صاحب ولایت
آنجا بودند بتاریخ هشتم شهر ذیقعده سنه هفتصد و سی و شش هجری از اینجا کوچ رحلت نمود عمر نود و هفت
سال بود **مخدوم سید حسین خنگسوار قدس سره** بن سید عمر یعنی الغیاث پوری مرید و خلیفه
حضرت سلطان المشائخ بودند و صاحب ولایت ڈبهوئی اند موجب حکم سلطان المشائخ در پتن تشریف
آوردند و سنه هفتصد و سی در اینجا سکونت ورزیدند و عمر مبارک آنحضرت یکصد و سی و پنج سال شده بود غره
شهر جمادی الثانی سنه هفتصد و نود و هشت سال هجری برحمت حق پیوستند و مزار آنحضرت بر تالاب
سهسه لنگ واقع است **ذکر حضرت سید تاج الدین قادری بهاری قدس سره**
آنحضرت مرید و خلیفه والد خود سید اسمعیل بن سید محمود بن سید ابراهیم بن سید اسمعیل بن سید یعقوب بن سید
شهاب الدین که از اولاد قاضی القضات ابو صالح نصر بن حافظ ابو بکر عبد الرزاق بن سید غوث الصمدانی است
نقل است که آنحضرت پیر سالخورده و حافظ صحاح سته حدیث بود گویند که در سال هزار و هفت با قطاع از سرکار
سید قاسم بر سید محمود دیاریه که عارف پرآست و در ویش خوبی بود گفته فرستاد که درین دو سه روز سید تاج الدین
نام زنبیبن سفر خواهد شد آگهی باد چون سیومی روز شد پس از پیغام شیخ عالم البقا نموده پدر و د جهان فانی کرد
پیغام نویسندگان را گریه حسرت فرو گرفت چهار پسر داشت سید جمال و سید احمد و سید اسحاق و سید ابراهیم کهین را
خرقه و سجاده سپرد و فرمود جانشین منست خدا نگاه پتن را تحت رحمت باد خاک تاج الدین وفات آنحضرت بتاریخ
یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفت و قبر شریف اندرون قلعه کهنه نهرواله واقع است **شیخ جمال الدین**

اچه قدس سره مرید و نبیکار حضرت سید الاقطاب مخدوم جهانیان و برادرزاده مخدوم شیخ حسام الدین
عثمان صاحب ولایت پتن میشوند سنه هفت صد و سی و هفت در پتن تشریف آوردند و در خانه عم خود بی بی آمنه
خواهر مخدوم شیخ حسام الدین مادر شیخ صدر الدین عمر فاروقی ماندند بتاریخ نهم شهر رجب المرجب سنه هفت صد
و چهل و پنج هجری وفات یافتند **شیخ صدر الدین قدس سره** بن شیخ عمر فاروقی الملتانی خواهرزاده
مخدوم شیخ حسام الدین اند که شیخ عمر از ملتان با قبیله در ناگور آمدند و در ناگور از ایشان اسلام ظاهر شد و دختر راجه
ناگور را در نکاح خود آوردند و از ناگور در موضع کهٹهه که نزدیک ناگور است سکونت نمودند چون مخدوم حسام الدین
پسر خود شیخ صدر الدین را همراه گرفته در خدمت برادر خود آمدند و اینجا ساکن شدند اولاد ایشان تا حال
در پتن موجود است و حضرت شیخ عبد اللطیف جمال الله خلیفه و تبنا حضرت قطب سید برهان الدین نبیره شیخ
صدر الدین میشوند شیخ عبد اللطیف بن شیخ جمال الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ صدر الدین **سید موسی
وراق الحسنی الچشتی قدس سره** مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ اند وارد پتن شده اینجا سکونت
اختیار کردند مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اولاد ایشان در الکلیسر نزدیک بهروچ الحال
موجود داست **خواجه رکن الدین کان شکر** حضرت ابو المظفر مودود رکن الدین کان شکر بن علم الدین
محمد بن علاء الدین یوسف کنجروان بن بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین مشهور شکر گنج فاروقی مرید
و خلیفه شیخ زاهد چشتی بودند سلطان احمد بانی احمد آباد مرید ایشان بود و از جمیع علوم بهره تمام داشتند وفات
شریف بیست و دویم شهر شوال سنه هشت صد و چهل و دو هجری بود **مولانا یعقوب بن حضرت
خواجگی علوی اند** مرید و خلیفه حضرت قاضی زین الدین دولت آبادی چشتی اند صاحب کشف
و خوارق عادات بوده و کسب علوم ظاهری و باطنی نموده و از برکت صحبت شیخ رجب فیض حاصل کرده بتاریخ
سیزدهم شهر جمادی الثانی سنه هشت صد هجری رحلت نمودند معشوق فرد تخلص تاریخ یافته **سید
محمد المعروف به سید خدا بخش قدس سره** قدوة السادات و الاکباد میر سید محمد بن حضرت سید
حسین مرید حضرت سر الله المتعال مخدوم سید راجو قدس سره و خلیفه و خلیفه حضرت قطبیه اظهر الله برهانه اند و
وا آنچه مبارک همراه بی بی سعادت خاتون والده قطب العالم موجب حکم حضرت شاه راجو قتال در رکاب سعادت
مآب حضرت قطبیه در پتن تشریف آورده بودند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار و از
خدمت دستگیر خود کرده و فقیه کامل و محدث عامل بوده و ارادت در خانواده چشتیه آورده بتاریخ پنجم شهر

جمادی الثانی سنه هشتصد و چهل و هفت هجری کوچ رحلت فرمود **سید احمد الملقب به مخدوم**
جهان شاه زائر الحرمین الشریفین فقیه الملة والدین سید احمد الملقب بجهان شاه رضوی بعد از وفات
مادر خود از مانکپور پورب بولادراچه مبارک تشریف آوردند و در خدمت حضرت سید راجو قتال مرید شدند
و چند مدت در اچه ماندند بعد از ان ارادت مکه معظمه نمودند از خدمت حضرت سید راجو مرخص شده بسوی
گجرات روان شدند حضرت سید راجو کلیم عبا که پنجتن پاک دران بودند همراه ایشان بحضرت قطب العالم فرستادند
سید احمد کلیم مبارک را آورده وقتیکه حضرت قطب در پتن تشریف داشتند بموجب ارشاد حضرت سید راجو
بحضرت قطبیه رسانیدند چنانچه تا حال که سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و چهار هجری است پاره کلیم مبارک
در احمدآباد پیش فرزندان مولانا نور الدین موجود است یزار و متبرک و سید احمد در خانه عم بزرگوار خود سید
خدابخش نزول فرمودند حضرت مقدسه سید عالم اسمعیل بشارت فرمودند که نسبت دختر خود را با سید احمد
جهانشاه بکن در واقعه دید که حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم میفرمایند که اعط جبیتک فی عقد ولدی
احمد لتسلیما حضرت مخدوم عالم از خانه خود استقبال ایشان کرده بخانه سید احمد تشریف آوردند و عقد نسبت
جبیبه خود با سید احمد در خانه سید خدابخش لبستند و ایشان را در خانه خود آوردند سید احمد بعد از عقد مناکحت پنج ماه مانده
طرف مکه معظمه رفتند و دوازده سال حج نمودند و زیارت روضه منوره حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم
کردند و بزیارت بیت مشرف شدند بعد از دوازده سال حضرت مقدسه سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم ایشانرا
بشارت داده طرف پتن رخصت کردند و فرمودند یا ولدی سید احمد برو و در نهرواله ساکن شو هر گنهگار و عاصی
از امت من روی تو بیند حق تعالی او را بیامرزد و هر که بر تربت تو فاتحه خواند شفاعت او بر من واجب است
و هر که زیارت تو خواهد کرد به بهشت بروی عاشق خواهد شد و در بهشت خواهد آمد حضرت قطبیه [illegible] کان الله لها حیث کان
بسیار ادب ایشان میکردند و حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد تعظیم ایشان میکردند و با ادب تمام در خدمت
ایشان می نشستند کسی التماس کرد که سید احمد در خدمت میایند و حضرت بسیار تعظیم و ادب میکنند چه باعث
است شیخ الاسلام فرمودند که شبی حضرت مقدسه سید عالم صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که سید احمد
سر خود را بر زانوی حضرت نهاده در خواب است و حضرت بر من خطاب کردند و فرمودند یا شیخ احمد
انا احمد و هذا ولدی احمد از ان روز تعظیم ایشان میکنم که در جناب حضرت مقدس سید عالم صلی الله علیه و آله
وسلم قرب بسیار دارند والله اعلم باسراره ولادت با سعادت سید احمد در سنه هفتصد و هشتاد و نه بود و وصال

نهم

نهم شهر ذی الحجه سنه هشتصد و نود و نه هجری شد و از لفظ وارث امام علی عدد تاریخ تولد و وصال و عدد عمر می آید
تولد بلفظ وارث امام و عدد عمر بلفظ علی که یکصد و ده سال عمر شریف بود **مجد الدین مولانا طاهر**
قدس سره مولانا محمد طاهر مشهور بوهره در پتن بود حق سبحانه و تعالی او را افضل و علم داد و بحرمین
الشریفین رفت و علماء و مشایخ آن دیار را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ متقی صحبت داشت
و مرید شد و باز به برکت و کرامت بوطن خود عود نمود و بعضی بدعتها که در قوم بوهره بود ازاله نمود و میان اهل
سنت و اهل بدعت که هم از آن جماعه بودند تفریق کرد و در علم حدیث تو الیف مفید جمع کرد از آنجمله کتابیست که متکفل
شرح صحاح سته مسمی بمجمع البحار و رساله دیگر که دران تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال نهایت مختصر
و مفید و کتاب دیگر مسمی بتذکرة الموضوعات و در خطبه های این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کرده و بوصیت
شیخ مداد بجهت امداد و طلبه بدست خود راست میکرد و چنانچه در وقت درس نیز بجل کردن سیاهی مشغول میبود
و در ازاله بدع و اهل بدعت درین دیار بود تقصیر نه کرده هم بدست آنجماعه در سنه ست و ثمانین و تسعمائه بشرف
شهادت رسیدند تاریخ ششم شهر شوال المکرم و محمد اکرم المخاطب بشیخ الاسلام خان و اولادش
از بنابر ایشان است **شیخ عبد اللطیف قدس سره** خلیفه خاص حضرت قطب العالم بودند و
حضرت قطبیه ایشان را فرزند سیزدهم میخواندند و کمال عنایت ظاهری و باطنی در حق ایشان میفرمودند و هر که
مژده آمدن ایشان از پتن به احمدآباد بسمع حق نیوش حضرت قطبیه میرسانید اگر مخبر مومن میبود بشارت سلامتی
ایمان میفرمود و اگر غیر مومن بقدر اینکه لسان طلا ساخته شود زر انعام میدادند و مشار الیه متقی و متوکل و عالم
ربانی بودند و نه کتب نوشته از آن جمله چند کتب درین دیار یافته میشود آورده اند که گذر ایشان بر توکل
بود و از هیچ جا وجه معیشت نه داشتند و اکثر اوقات بفقر و فاقه میگذشت روزی اهل و عیال ایشان آمده
حضرت شیخ را تنگ گرفتند و گفتند هرگاه شما از سرکار بادشاهی چیزی قبول نمیکنید پس قوت ما از زیر
مصلای شما پیدا خواهد شد حضرت شیخ درین باب ایشان را تسلی میفرمودند که حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم قدر فقر شناخته فرمودند الفقر فخری و ما سگان درگاه آن حضرت باشیم مهما امکن
پیر دی را چرا از دست دهیم اگر چه پیر دستگیر بابرکات و مراتب عطا الصرف از خزائن الهی فرموده اما گوشه
چشم نگاه باینجانب نمی نمایم در حجره درآئید و مقدار ضرور خود بگیرید در حجره درآمدند دیدند که تمام حجره
بجواهر و اشرفیها پر است و چند صحناک سفالین که افتاده بود آن هم طلای خالص گشته آن را اهلیه ایشان

آورده خرج مایحتاج خود مینمودند چنانچه تا سنه یکهزار و چهل و یک هجری قدری طلا از آن جمله در خانه اولاد ایشان مانده بود عرس شریف ایشان چهارم رمضان المبارک مقرر است **شیخ سدهن قدس سره** بن شیخ عبداللطیف مذکور صاحب کرامات و خوارق بوده قبر هما بجا در پتن واقع است عرس نهم شهر شعبان میشود اسم شریف صدرالدین بود **چهل شهید و گنج شهید** در پتن در یک چبوتره مدفون اند عرس هژدهم شعبان مقرر است **شیخ سلیمان** مرید شیخ فریدالدین خلیفه شیخ نظام الدین بودند در روضه شیخ عبداللطیف کمال در بیرون قلعه اند عرس بیست و هفتم شهر رجب المرجب **شیخ رکن الدین مجذوب قدس سره** قبر در پتن نزدیک روضه شیخ حسام الدین واقعست عرس بیست و هفتم شهر رمضان المبارک میشود **قاضی احمد جو د بجهد** خلیفه علیفه حضرت گنج احمد که در بنای قلعه شهر احمد آباد چهارم احمد بودند در پتن آسوده اند دهم شهر شوال المکرم سنه هشتصد و چهل رحلت فرمودند **خواجه احمد بن محمد** مرید حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیان قبر در نهرواله زیر مسجد کاٹ واقعست عرس هشتم جمادی الاولی است **شیخ زین الدین خیاط قدس سره** قبر در پتن بیرون دروازه کهرکی واقع است عرس سیزدهم جمادی الاولی است **شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سره** بن شیخ کمال الدین علامه خلیفه و مرید حال خود شیخ نصیرالدین محمود الاولی بودند قبر در نهرواله پتن نزدیک دروازه اناواره واقع است عرس بیست و یکم شهر جمادی الاولی است **بابو بهلول قدس سره** خواجه فضل الله عرف بابو بهلول صدیقی غیاث پوری مجذوب در وقت حضرت نظام الدین اولیا بودند قبر در بلده پتن واقعست عرس دویم یا بیست و هفتم شهر رمضان المبارک است **بابو دهلیه قدس سره** شیخ نهرواله بوده قبر هما بجا واقع است عرس دویم شهر ذی الحجه مقرر است **شیخ محمد خلوتی قدس سره** خلیفه حضرت سیدالاقطاب مخدوم جهانیان بودند مدفون در پتن نزد روضه شیخ سلیمان عرس بتاریخ بستم شهر ذی الحجه مقرر است **شاه قاضی قدس سره** طریقه شطاریان داشتند بحضرت شاه وجیه الدین علوی نعمت طریقت از ایشان رسیده بتاریخ سیوم شهر صفر المظفر روز سه شنبه سنه نهصد و بیست هجری ازین عالم انتقال فرمودند در بلده پتن بر تالاب خان سرور آسوده اند **ملک بهاؤالدین کود قدس سره** یار و همنشین شیخ حسام الدین صاحب ولایت پتن بوده قبر در پتن بالای سر ایشان واقع است عرس نهم دهم شهر صفر المظفر مقرر است **مولانا احمد قدس سره**

بن محمد ابن قاسم سوهی معروف بمخدوم بهره استاد شهر نهرواله بودند قبر هما بجا واقعست عرس تاریخ بیست و دویم شهر صفر المظفر میشود **بی بی هاجره قدس سرها** الملقب بسعادة خاتون والده حضرت قطب العالم اظهر الله برهانه حضرت قطبیه همراه گرفته آن راچه مبارک در پتن تشریف آورده و هما بجا بتاریخ سیوم ذی الحجه سفر آخرت فرموده و هفت ج گذارده قبر اندرون شهر نهرواله در محله بنجاره واقع است **بی بی اران قدس سرها** خواهر سید حسین خنگ سوار قبر در پتن واقع است عرس در شهر صفر سنه ۹۵۵ **بی بی بیچه قدس سرها** بر تالاب سیس لنگ مدفون و ذکر بزرگانی که در بهیر پور آسوده اند **قاضی محمود دریائی بهیر پوری قدس سره** پدر بزرگوار ایشان قاضی حمید عرف شاه چالنده شرف ارادت بجناب حضرت شاه عالم قدس سره داشتند وحید والا مقدار ایشان قاضی محمد مرید حضرت قطب العالم سید برهان الدین اظهر الله برهانه علم مفاخرت میافراشتند در حین رضاعت و عالم صبا ولوله عشق و لوعه محبت از ایشان سر سبز و هنگام جوانی از مقام غوثیت در گذشته بمقام محبوبیت در رسیدند سادات بخاریه میفرمایند که قاضی محمود مرید حضرت سلطان شاه شیخ جیو فرزند حضرت محمود دریا نوش خلف ارشد حضرت قطب العالم قدس سرهما اند اما ثبوت نه پیوسته متحقق آنست که مرید پدر خود بوده اند چون عمر شریف شاه چالنده بآخر رسید قاضی محمود در واقعه دیدند که غوث الثقلین میفرمایند که چه شما بمقام محبوبیت که درجه نهایت رسیده الیست اما میباید که دست بیعت و خلافت از پدر بزرگوار خود بگیرید که این معنی بر اهل سبل و سلسله ها لازم است قاضی بگاه این واقعه را بخدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت فرمودند مرا نیز در معلوم شده میدانم که وقت من بآخر رسیده یک روز پیش از اجل موعود دست شما خواهم گرفت و خلعت خلافت خواهم داد دیگر مردم نیز استماع این معنی نموده مستعد ارادت نشستند اتفاقاً همان روز میعاد قاضی محمود را با پسر ایشان طلبیده ام با حضار دیگر امیدواران فرمودند اول پسر قاضی را مرید گردانیده بعد زان مردم را دست بیعت دادند آخر همه قاضی را بارادت آورده خرقه خلافت بخشیدند و فرمودند ختم کار ما باین بود روز دیگر سفر آخرت گزیدند قاضی محمود بعد از رحلت پدر بر مسند ارشاد تمکن جست بزرگی و خوارق ایشان عالم را فرو گرفت و خدمت عالم آب هم با ایشان تعلق داشت اکثر در کشتیهای تباهی که یاد ایشان مینمودند بساحل مراد میرسیدند ازین سبب دریائی لقب خاص مقرر گشت گویند در عهد طفولیت در خدمت پدر خود بملازمت حضرت شاه عالم قدس سره فائز گردیده حضرت

نظر توجه بر قاضی فرموده بر زبان مبارک راندند که قاضی شمله دراز دارد و اشاره الیست باینکه کرامات او بهمه
عالم مشهور خواهد و بدرجهٔ عالیه خواهد پیوست چون مولد و منشا این قصبه بود و قصباتیان زبان فصیحی ندارند
در محاورت و تند کار اسم مبارک شاه عالم را بمنجهن میان در معرض بیان می آوردند اتفاقاً روزی بعد از
رحلت حضرت شاه در روضهٔ منوره مجلس خاصان منعقد بود حضرت سلطان شاه شیخ جو نبیرهٔ حضرت
قطب العالم و سلطان مظفر حلیم و چندین از بزرگان دیگر مجلس آرا بودند و سخنهای محققانه و کلمات عارفانه
در میان میرفت در اثنا سخن بر زبان قاضی محمود گذشت که منجهن میان چنین فرموده اند شخصی متعرض
شد که ای قاضی چرا اسم مبارک آن حضرت را بشاه عالم نمی خوانید گفتند که دهقانی ام فصاحتی ندارم و شاید
این بے ادبی من در آن جناب درجه قبول داشته باشد آن شخص مصر شد باین معنی که دیگر حرف نگویند فرمودند
که بیائید بر سر قبر منور ما هر یک ندا کنیم هر کس بالقابی بخواند هر کسے را از قبر جواب سلام برسد خطاب و مقبول
تر خواهد بود بر این قرار اندرون گنبد شریف رفتند گویند در آن مجلس جز پنج کس بیشتر نبودند سید شیخ جیو و سلطان
مظفر حلیم و قاضی محمود و آن متعرض و شخصے دیگر و پس هر یک ندا کرد جواب نیامد قاضی محمود مینالید
منجهن میان محمود خادم خادم شما باستانه بوسی آمده است و شما را میخواند از راه کرم جواب او بفرمائید بمجرد این ندا
صدای از قبر بر آمد که یا محمود ندائی شنیدم و سلام ترا قبول نمودیم بعد معروض داشت که هر گاه قبول نمودی تبرکی نیز
عنایت نما تا تناول نمایم همان وقت پیکر مبارک تا کمر جلوه گر شد و حلوای بدو دست انعام قاضی شده و همه
خوردند آورده اند که عماد الملک از امراء گجراتیه سلسلهٔ ارادت قاضی در گردن اعتقاد داشت و اتفاقاً مرضی
حائل بوی روداد بخدمت پیر عرض احوال کرد قاضی بجناب قاضی الحاجات در باب شفای دست دعا برداشتند
ندا آمد که عمر او بسر رسیده ازین مرض جان بر نخواهد شد قاضی الحاج بسیار نمود الهام یافت که دوازده سال
از عمر شما باقی است اگر بوی دهند همان قدر زنده بود قبول نمودند مریدان الحاج درازی عمر بسیار کردند
که عمر شما برکت او است و عالمی فیض یاب است ضبط این برکت از ما مدارید فرمودند که آنچه من پذیرفته ام
ازان نمیتوانم گذشت پس دوازده سال از عمر ان مرشد جمیع بعماد الملک داده شد و زندگانی از سر یافت
اما تا آخر عمر بتصدیع گذشت و بحوادث گرفتار ماند پس روزی چند که از عمر قاضی باقی مانده بود بوساطی
مریدان و ارشاد معتقدان پرداخته از غلبات عشق پیوسته بحسب حال حال عاشقانه بهندی بطرز دلبندی
می بست و بیر پور وطن اصلی ایشان است در عنفوان آگاهی بمصر اسلام احمد آباد اقامت فرموده در نهضت و

بقصبه بیر پور که از ازدحام مردم سنگ است رفته قطع سکونت گسترد و در یازده سالگی ایشان را عشق الهی جوش زد از
پدر رخصت خلوت نشینی گرفته در صحرای دور از عمارت زاویه برای عبادت گزیدند بعد از چندی بخدمت پدر مشرف
شد و از صحبت گرامی و استفاضه میمود باز بجلبهٔ معهود میشتافت باین روش پنجاه و شش سال بسر برد چون بشصت
و هفت رسید بتاریخ سیزدهم شهر ربیع الثانی سال نهصد و چهل و یک آخر روز که اجل موعود رسیده بود و سماع
طلبیده بمجرد استماع سرود وجد و حال رو داده در عین رقص به سجده در افتادند و جان بحق تسلیم نمودند انا لله
و انا الیه راجعون و بعد از رحلت هم اکثر اوقات که سرود و سماع نزد قبر میشد عرق از قبر جاری میگشت اکثر بزرگان
این معنی را معاینه کرده و رومال ازان عرق تر کرده آورده اند والله اعلم باسراره قبر شریف در قصبه بیر پور واقع است
اکثر مردمان از دور و نزدیک برائی فاتحه میروند **بزرگان قصبه نزیاد** که بر نوزده گروهی از احمد آباد واقعست
میان الولک قدس سره آورده اند که شیخ محمد نام مردی بود از اهل حال ساکن دیهی از دیهات قصبه
نزیاد از اتفاقات حضرت شاه عالم دام جلاله بدالضوب نهضت فرمودند ایشان پیش خانه خود نشسته تره بهندی
ساگ گویند پاک میکرد چون دیدند که حضرت شاهیه دام جلاله تشریف می آرند بدالضوب پشت کرده نشستند و در
دل آوردند که باید امروز مرا خطابی عنایت فرمایند القصه چون حضرت شاهیه نزدیک رسیدند توقف فرموده ایشان را
بنام ایشان خواندند جواب نه داد بار دویم خواندند جواب نداد بار سیوم خواندند جواب نداد تبسم کنان فرمودند ای
میان الولک بولتے کیون نهین یعنی ای میان نازمست جواب چرا نمی دهید ایشان برخاسته آمدند و پابوس
نمودند بیرون دروازه قصبه نزیاد طرف احمد آباد مقبرهٔ میان الولک مشهور و معروف زیارت گاه خواص و عام
است **سید امام الدین قدس سره** والد بزرگوار ایشان سید کبیر الدین از عراق بهند تشریف آورده
صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر کفار و هنود را بشرف اسلام مشرف ساخته در خطهٔ لاهور
آسوده اند فرزندان سید امام الدین نسب ایشان را به سید اسمعیل ابن حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه بدینمنوال
میرسانند سید امام الدین سید کبیر الدین حسن بن سید صدر الدین محمود بن سید شهاب الدین بن سید نصیر الدین
بن سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید اسلام الدین ابن سید عبد المومن بن سید خالد بن سید
مجیب الدین بن سید محمود بن سید محمد بن سید هاشم بن سید احمد هادی بن سید جمال مستنصر بالله بن سید
عبد المجید بن سید غالب بن سید منصور بن سید اسمعیل بن حضرت ابی عبد الله الامام جعفر الصادق رضی الله
عنه آورده اند که جماعتی کثیر بر دست سید امام الدین مسلمان شده و این رویه تا حال در فرزندان ایشان باقیست

کہ اکثری مسلمان میشوند واین قوم نو مسلم را در اصطلاح ایشان مومنہ میگویند و اعتقاد و رسوخ بمرتبہ دارند کہ آنچہ پیدا میکنند عشر آن نیاز درگاہ و فرزندان می آرند تا بحدیکہ اگر دہ فرزند داشتہ باشند یکے را خادم میکنند و برائی خدمت میسازند حاصل آنکہ قطع نظر از ہمہ چیز تا جان خود در خدمت گذاری ایشان حاضرند چنانچہ قضیہ کشتہ شدن مشرکہ مریدان ایشان بند در زمان حضرت خلد منزل بالا در معرض تحریر در آمدہ فرزندان ایشان در تمام ملک گجرات و اکثر ملک دکھن منتشر اند و مریدان از ہر مکان در خدمت ایشان میرسند و خدمت بجا می آرند و برفاہ تمام گذران مینمایند چون رسومات کفر فرزندان ایشان برای استمالت و تالیف قلوب کفار مرعی میدارند بنابران مشایخ این دیار چندان بشان اینہان میکنند و آمد و رفت در مجالس اعراس کم دارند روضہ سید امام الدین در قریہ کرمنہ بر پنج کروہی احمد آباد واقع است اکثر فرزندان ایشان در انجامی باشند ہر یک از ایشان یومیہ و ماہیہ و سالیانہ از درگاہ می یابند نیاز کثیر بدرگاہ ایشان از اطراف و جوانب میرسد و ہمیشہ طعام و لنگر برائی صادر و وارد جاریست و فرزندان و مریدان شخصے را مقرر میکنند کہ نہ زن داشتہ باشد و نہ فرزند کہ در اصطلاح آنہا کاکا می نامند کہ متولی و متکفل درگاہ مذبور باشد و ہیچ کسے را در مداخل و مخارج سہم و شریک و دخیل کار نداد ندو در یجا صرف نہ نمایند چنانچہ فرزندان و مریدان ہمہ تابع او میباشند عرس شریف سید امام الدین بیست و ہفتم شہر رمضان المبارک مقرر است مزار و متبرک در قصبۂ دہولقہ **شیخ حسن قطب مشہور بشاہ ولایت قدس سرہ** خلیفہ حضرت نظام الدین اولیا مع بعضے بزرگان وارد ملک گجرات گردیدہ در قصبۂ دہولقہ کہ بردہ کروہی شہر احمد آباد واقع است رحل اقامت انداختہ یک بار بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسے جونپوری از دہولقہ بجونپور تشریف بردند در آنجا بہاؤ الدین شیخ نامی طالب علم و قابل بود بصحبت شیخ حسن در آمدہ و شیخ علم کیمیا میدانست چون شیخ بہاؤ الدین را دید کہ جوانی فقیر و مستحق است دل ایشان بروی سوخت و گفت ترا ہمراہ ما بصحرا باید رفت بصحرا رفتند و کیمیا العمل آوردہ بہ شیخ بہاؤ الدین دادند کہ صرف مایحتاج خود نماید باز اگر ساختہ شود بہتر و الانہ باما بگوی کہ برای تو دیگر بکنم شیخ بہاؤ الدین عرض داشت کرد کہ بندہ را از شما امید کیمیائی دیگر است این کیمیا بکار من نمی آید شیخ را بر ایشان دل خوش شد و در تربیت باطن او می افزود تا وقتیکہ مدت ملاقات شیخ عیسے بآخر رسید تا نعمت خلافت و خرقۂ تبرک از شیخ یافتہ بجانب دہولقہ مرخص شدند شیخ بہاؤ الدین دست بدامان شیخ و التماس ارادت و اجازت نمود شیخ گفت کہ پیر تو درین شہر است اما تا ہمین مقدار صحبت نصیب بود

بعد مدتی شیخ بہاؤ الدین بملازمت شیخ عیسے رفتہ مرید شد و نعمتہا یافت روضۂ شیخ در دہولقہ مکان وسیع روح فزا واقع است ہفدہم شہر ذیقعدہ مقرر است و تا چہار و پنج روز میشود **سید سکندر منگلوری قدس سرہ** بن سید مسعود خلیفہ حضرت سید جلال مخدوم جہانیان قدس سرہ قبر در منگلور واقع است عرس یازدہم شہر ربیع الثانی میشود قصبہ بہریاد **سید محمود بہریادی قدس سرہ** روضہ شریف در قصبہ بہریاد واقع است مردم از اطراف و جوانب برای زیارت میرسند و مراد خود میرسند عرس سیزدہم شہر رجب المرجب میشود قصبہ اونہ دیلوارہ **مولانا شمس الدین قدس سرہ** در قصبہ اونہ در سرکار سورٹھہ آسودہ اند غرۂ شہر شعبان المبارک سنہ ہشت صد و چہار لعجالم قدس انتقال فرمود **چہل شہید قدس اللہ اسرارہم** در دہوان آسودہ اند ہژدہم شہر شعبان عرس مقرر است **شاہ بابو چشتی شیخ عمر چشتی** صاحب کرامات و خوارق عادات بودہ بزرگی و ولایت ایشان مشہور و معروف است بیست و پنجم شہر ذی الحجہ سنہ ہشتصد و ہفتاد و یک رحلت فرمودند روضہ شریف در بندر کھنبایت واقع است مزار و متبرک بزرگان بندر کھنبایت **قاضی نور الدین قدس سرہ** قاضی نور الدین صوفی مشہور بحضور در کھنبایت آسودہ اند عرس بیست و پنجم جمادی الاولی مقرر است **مولانا میان قدس سرہ** قبر در کھنبایت واقع است عرس غرۂ شہر جمادی الثانی میشود و بندر از قدیم آباد است و بزرگان بسیار از سلف و خلف آسودہ اند کہ از احوال بعضے از آنہا ہیچ کس اطلاع ندارد و بعضے از آنہا کہ معلوم است مرقوم گشتہ **بزرگان بہروچ حضرت سید شرف الدین مشہدی قدس سرہ** بن سید علاؤ الدین مشہدی مرید و خلیفہ و داماد حضرت سید جلال مخدوم جہانیان بالاتفاق سیاحت بسیار کردہ حضرت مخدوم وقت رخصت یک مسواک عنایت کردہ فرمودند کہ ہر جائیکہ فرود بیایند این مسواک را در زمین نصب کنید ہر جا کہ سبز شود و برگ آرد آنجا اقامت شما ہست چنانچہ آن بموجب فرمودہ بہروچ سبز شد و حضرت سید آنجا رحل اقامت انداختہ تا آخر عمر بسر بردند و بارشاد خلائق مشغول شدند بتاریخ ہژدہم شہر رجب سنہ ہشت صد و ہشت روز یکشنبہ میان ظہر و عصر بعالم قدس شتافتند روضہ منورہ بر یک کروہی بہروچ طرف شرق واقعست فرزندان حضرت سید ہم در احمد آباد و ہم در بہروچ موجود اند برای خرچ روضہ و لپورہ مقرر است **مولانا عیاث بہروچی قدس اللہ سرہ** میان عیاث در بہروچ بودند از خواص عباد اللہ و مصداق خیر الناس میگویند کہ ہر جنس کہ بدان مردم را میافتند ایشان نگاہ میداشتند و بمردم خبر میکردم چہ از رزق و جامہ و اغذیہ و ادویہ و کتب و اسباب و آلات ہمہ در خانہ ایشان مہیا بود افضل اعمال ایشان این بود کہ باوجود آن عالم

وعالم متقی و مطیع بودند شیخ عبد الوهاب میفرماید یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدم
عرض کردم یا رسول الله من افضل الناس فی هذا الزمان فرمودند افضل الناس میان عیاث ثم شیخک یعنی علی
متقی ثم محمد طاهر رحمهم الله علیهم عرس بیست و یکم شهر رجب المرجب است **مخدوم مولانا شیخ محمد**
قدس سره مولانا شیخ محمد بن احمد شاه استاد بهروچ بودند در محله دروازه آسوده اند عرس دویم شهر ربیع الثانی
مقرر است **بندگی مولانا بدر قوام قدس سره** برادر قاضی کمال الدین نهروالی بودند در بهروچ آسوده
اند عرس شریف تاریخ دهم جمادی الثانی مقرر است **شیخ مبارک قدس سره** خلیفه شیخ بهاؤ الدین
جونپوری بوده اند در خطه بهروچ آسوده اند عرس سیزدهم شهر جمادی الاولی مقرر است **سید محمود بن سید
زین الدین قدس** قبر شریف در خطه بهروچ واقع است عرس سیزدهم جمادی الاولی **قاضی علم الدین
قدس سره** در بهروچ آسوده عرس پنجم شهر رجب المرجب است **بابا غور و بابا حبش قدس سرهما**
قبر شریف ایشاد رهیه بهمودن مضافات بهروچ واقع است عرس پانزدهم شهر رجب المرجب مقرر است **شیخ
محمد قدس سره** مشهور به کاٹھی پہار بوده اند عرس بیست و یکم شهر شعبان المعظم واقع است **شیخ موسی
و شیخ عیسی قدس سرهما** هر دو بزرگوار مشهور بچهری بوده اند و در بهروچ خفته اند عرس هر دو
بیست و دویم شهر شعبان مقرر است **شیخ امین الرحمن قدس سره** بن شیخ کمال الدین مفتی البهروچی عرس
سیزدهم شهر رمضان المبارک مقرر است **مولانا عطا قدس سره** مشهور بحافظ در خطه بهروچ آسوده اند
عرس تاریخ هشتم شهر شوال المکرم مقرر است **سید کمال الدین خفی قدس سره** در بهروچ
خفته اند عرس بیست و پنجم شهر شوال مقرر است **سید عبد الله عیدروسی قدس سره** سید عبد الله بن شریف
شیخ عیدروسی که در احمد آباد آسوده اند روضه شریف ایشان اندرون قلعه بهروچ واقع است **شیخ حسن
سرمست قدس سره** پسر سیومی شیخ عزیز المتوکل علی الله که در اطراف احمد آباد آسوده شیخ حسن دائماً
فرو رفته قلزم وحدت مجذوبی حضور بودند و هر پنجگانه وقت نماز بهوش آمدی باز السلام آن عاریتی هوش را دعا گفتی
در خطه بهروچ خوابگاه ایشان واقع است **بابا گنج ریحان قدس سره** قبر شریف در خطه بهروچ واقع است
عرس ششم شهر شعبان المعظم هیچ احوال ایشان معلوم نشده **سید اسمعیل المشهور به پیر چهتر قدس سره**
آبدار مخدوم سید شرف الدین مشهدی بالفعل و یک خرقه ایشان باقی و جاری است که تمام عالم مشاهده و معائنه
دارد در تعویذ قبر شریف یکوجب گود است و در میان آب پر است هر چند آن آب هزارها عالم میخورند لیکن آن آب

کم

کم نمیشود والله اعلم بالاسرار قبر شریف ایشان در بهروچ واقع است **مخدوم شیخ نصیر
جمال قدس سره** از نژاد ولایت مواد حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند قطب زمان
خود بودند فراوان مردان از ارشاد او بکمال رسیده اند خوابگاه ایشان در قصبه نوساری من مضافات
بندر سورت عرس تاریخ دهم شهر شعبان **شیخ محمد فضل الله قدس سره** در نوسارے
آسوده اند عرس هفتم شهر جمادی الثانی میشود **سید سیف الله رفاعی قدس سره**
در رانیر تابع بندر سورت آسوده اند عرس پنجم شهر جمادی الاول میشود **سید محمد
عیدروسی قدس سره** بن سید عبد الله عیدروسی که در بهروچ آسوده اند قبر در بندر سورت
واقع است عرس هفدهم شهر ذی الحجه میشود **سید سعد الله قدس سره** عارف بالله
سید شاد الله فاضل محقق و عالم مدقق جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بوده لتصانیف
بسیار دارند در بندر سورت آسوده اند بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار یکصد و سی و هشت
رحلت فرمودند **بابا پیارے قدس سره** احوال ایشان بوضوح نه پیوسته بر ساحل دریای
نربدا آسوده اند گنبد و بارگاهی وارد و گذر انجا بگذر بابا پیارے مشهور و معروف این دیار است
ارجن شاه قدس سره در سواد قصبه ٹیلا دی گروهی احمد آباد آسوده اند حقیقت احوال ایشان
وجوهات اقسام زبان نزد خاص و عام این دیار است **در بیان سکنه بلده** اگرچه در عهد سلاطین
گجراتیه بتدریج مردم آفاق از هر شهر و دیار از سادات و عظام و مشایخ کرام و علماء ذوی الاحترام و شرفا
و نجبا و اقوام مختلفه و فرقه عرب و عجم و روم و شام و اهل حرفه هند و سند و تجارت پیشگان بخاری
و برای باستماع دین پروری و صیت انصاف و عدالت گستری و پرورش رعایا و فرمان فرمائی
عهد از خواهش خود وجه تکلیف آنها بتدریج وارد اینجا گشته پس ازان از اهل خدمات و جاگیرداران
بادشاهی و گروه سپاه از مسلم و هنود هر قوم بتقریب نوکری با همراهی ناظمان رسیده از آنجا
که خطه پاک احمد آباد در امکان با فیض و خاکش دامنگیر گوشه عافیت با ناز نعمت و جای امن بی آفت
دیده بحسب آب خورد در سلک اقامت انداخته تاهل گزیده از چندین پشت منازل دلکشا ساخته سکونت
ورزیدند و ذریت اکثر تا حال باقی و برخی بنابر رویداد حوادث منقرض گشته که احاطه تحریر و تقریر بیرون است
و جماعت مسلمین که در قصبات و پرگنات و قریات این جا جدا سکنا دارند مثل فرقه قریشی که در پرگنه

تتاالسره وجندراین درموضع اونچه وغیرهم از عهد گجراتیه که اسلاف شان بصیغه جاگیرداری دران جا بودند مانده باشند که تفصیل وتشریح تمامی متعسر بل متعذر لهذا بنگارش کسانیکه بعد از تباهی احمدآباد از عهد سلاطین گجراتیه گجراتی الاصل گفته میشوند واز همین از قصبات وقریات در بلده فراهم آمده سکنا دارند وبنام ونشان انکه مسقط الراس اسلاف شان معروف ومشهور مانند قوم ڈلیاول که از قصبه ڈلیه سرکار پٹن اند لقدر مقدور ومیسور پرداخت مخفی نماند که عمده اهل بلده دو صنف اند مسلم وهنود که باعن جد گجراتی الاصل توان گفت

تمت

تم تم تم تم تم
تم تم تم تم
تم

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ

جلد ۲

تواریخ تحفة الکرام

دوم

مطبع حسینی اثنا عشریہ محلہ فراشخانہ وزیر گنج چھپا لکھنؤ

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد مبدعی که عرائس اقالیم سبعه که مخدرات حجلهٔ صنع‌اند بشاطگی سبعه سیاره که انجمن آبای هفتگانه سماواتند
خاصه برائی وجود سلاطین و اولیا و علما که خلاصه نتایج آبای علوی و امهات سفلی‌اند برهفت گردانیده و نعت
مخبری که در جهات سته بخمس اوقات خطبه ختمیت رسالتش بزبان حال سه گانه ارواح و چهار طبایع اشباح جاریست
علیه و علی آله و صحبه الصلوة من الله الباری پس از ادای شکر آلائی احد صانع بیمانع میگوید بانی این وثاق
خلد رواق حیران صنعت صانع علیشیر قانع که چون بحول الله و قوته از تالیف مجلد اول تحفة الکرام
مشعر حالات خلاصه موجودات انبیا و اوصیا و حکما و ملوک و خلفائی و سلاطین فراغت یافته بکیفیت در سیدای لاانتهائی
کشف حالات چگون و چون ربع مسکون بپای استفاده کتب متداوله گردیده برخی تصانیف متقدمین و متاخرین دیده
بطور ترتیب اقالیم سبعه زیر ذکر هر بلده حالات ملوک و اعیان و اولیا و سادات و فضلا و وجوه اهل هنر مع خصوصیات شتی
ذنعراست مختص یافته علی الایجاز ره آورد احبا میگذارد و از منصف مزاجان توقع اصلاح میدارد هر چند بر کلیه حالات
مطلع شدن مافوق حافظه علم بشریست اما بوثوق مدلول من لا یدرک الکل لا یترک الکل بهرچه می رسد میرسد و هر که بز زبانی
برسد بفیض اید منت بر مولف باشد این مجلد محتویست بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در تحقیق ربع مسکون
و مساحت آن مخفی نماند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم اعنی اوقیانوس مستورست

بصورت بیضه که در آب باشد و نصفی مکشوف از آن نیمی بجانب جنوب ویران و نهایت جانب شمال هم در آب پس از
چهار بخش زمین بخشی کمتر جانب شمال خط استوا عمارت دارد و جمله کوهسار و بیابان و بعضی بحار که مشاهده
میشوند در و پس بحقیقت دانگی هم معمور نیز اما بعادت عرف این قطعه را ربع مسکون خوانده اند بعضی گفتند که باقی
ارباع نیز معمورند و در آنجا مردم باشند اما بصحت قریب نیست جمهور حکما طول ربع مسکون را صد و هشتاد درجه نوشتند
هر درجه بیست و پنج فرسنگ و هر فرسنگ دوازده هزار ذراع نقل است از صور الاقالیم و مسالک ممالک که جمله ربع مسکون
صد ساله راه بود منجمله هشتاد ساله راه بمرور دهور بسبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله مانده از آن
از طرف شمال هفت ساله راه بسبب سردی که جاندار نزید و از طرف جنوب هفت ساله راه بسبب گرمی که ذی حیات
نمی تواند در و نفس زد کم آمد پس شش ساله راه باقی ماند و این را هفت بخش کرده اقالیم سبعه نامیده اند و هر اقلیم را بیک
ستاره تعلق داده‌اند طول هر اقلیم از مشرق تا مغربست و عرض هر اقلیمی چندان که از اول آن اقلیم تا نهایت آن نیم ساعت در
درازی روز تفاوت کند و این اقالیم متساوی نیستند بلکه هر اقلیمی که بخط استوا نزدیکتر است متفاوت ترست
چنانکه معلوم شود مروی است بقول تاج الدین خوارزمی منجم که از مشرق تا مغرب معموره و خراب دریا و کوهها
و بیابانها و بلاد و امصار جمله صد و پنجاه و هفت هزار فرسنگ است از آن پنجاه هزار فرسنگ صحاری و بیابان مسکن
دیوان و پریان و غولان و درندگان است و چهل و هشت هزار فرسنگ دریاهاست باقی پنجاه و نه هزار فرسنگ آبادانیست
منجمله دوازده هزار فرسنگ زمین هندستان و هشت هزار فرسنگ زمین روم و چهار هزار فرسنگ زمین چین و هزار و نهصد فرسنگ
زمین غور و هفت هزار فرسنگ زمین ماچین و سه هزار فرسنگ زمین روس و سه هزار فرسنگ زمین سقلاب و پنجهزار فرسنگ زمین
بلغار و چهار هزار فرسنگ زمین حبشه و زنگبار و یکهزار و پانصد فرسنگ زمین یونان و دوازده هزار فرسنگ کوهها است
که در آنجا مردم خوارند یکهزار فرسنگ مسکن دوال پایان یکهزار فرسنگ زمین گلیم گوشان پنجهزار فرسنگ مسکن یاجوج و ماجوج
و دوازده فرسنگ صحراست و دو هزار فرسنگ سالوخ و مالوخ و یک هزار فرسنگ سوس الاقصاست و سیصد فرسنگ
جزیرهٔ واق واق و یکهزار فرسنگ کوههای بزرگ مرصع یاقوت احمر و یاقوت معصفرست و هفت هزار فرسنگ کوه قاف ست

مقاله اولی

در بیان احوال اقلیم اول متضمن ذکر بلادی که تعلق بدان اقلیم دارند همه منسوب بزحل مبدا این اقلیم موضعیست که عرض آن دوازده
درجه است و حد اول آن نزدیک خط استواست جای که درازی روز او دوازده ساعت و نصفی باشد مساحت سطح این
اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ و نیم است و در فرسنگ چهل هزار جریب جریبی شصت گز در شصت گز باشند

از جانب مشرق از شمال جزائر یاقوت پس جنوب بلاد چین و شمال دیار سرندیپ و بعضی از هند و سند و بلاد حبشه بگذرد
و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزائر یونان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود
طولش از مشرق شمال جزائر یاقوت تا جزائر خالدات که در مغرب واقعند سه هزار و دو صد و پنجاه و شش فرسنگ چون ملصق خط
استوا ست عرض آن منضبط نیاورد و مگر در بلاد سبین شود و درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم ست و هزار شهر کوچک و بیست کوه رفیع
و سی نهر بزرگ چون ذکر کلیه بلاد اگر کسی ملتزم گردیده بذکر مواضع اشهر التزام می رود و هر ولایت را اسم توابع شهر بیان
می کند باید دانست که اهل هیئات برای ایضاح ابعاد مابین بلاد در عرض و طول حروف موضوعه مصطلحه ارباب تنجیم
هر بلده در جدول طول و عرض مثبت می نمایند تا مدعا بسهولت برآید و چون کیفیت تعیین مبداء طول و عرض
بیان گردید تبیین حروف موضوعه مقصوده نیز ضرور شد انگه عددها را بنابر حروف تهجی بیشتر را فرا پیش و کمتر را باز
پس هم ترکیب می نمایند تا بعد هر بلده بطول و عرض معین از درجات که یکصد و هشتاد مرقوم شده و دقایق که هر درجه
بشصت دقیقه منقسم ست صورت انشراح پذیرد بدین رنگ که **یا** یازده باشد و **الب** سی و دو و برین
قیاس تا آخر و هر جا که عدد نباشد صفری بر صورت گذارند پس مرکب اول علامت درجات و مرکب ثانی
علامت عدد درجات و کج ثالث علامت دقایق در طول و عرض مقرر باز در بعضی مقطعات تفاوت صورت
برین وضع معین که کاف چنین **ل** نون چنین **٥** جیم چنین **ج** بیدا من که دال مخصوص جا ست
و خا خود دخلی ندارد و صاد چنین صه و انجا که مثلاً با هم مرکب شود باین شکل نویسند **صه** هر چند این بحث
هم طولی دارد اما اینقدر لابد بوده **یمن** نام ولایتیست منسوب به یمن بن قطعن بن عابر بن شالخ بن هود
بن ارفخشد بن سام یا چون بر یمین کعبه واقع با این اسم موسوم گشته اکثر ولایتش نزدیک بخط استوا ست
سام علیه السلام این ولایت را برای خود گزیده اولادش ساکن بودند تا نوبت بقحطان بن هود رسید ولایتی با خیر و
برکت ست در دو سالی چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعت بدو ماه رسد درختان میوه رسد درختان میوه دار دو
سالی دو بار بر دهند در و شهریست بارض عاد در آن تمثالیست بر صورت سواری چون ماههای حرام آید از آن
تمثال آب شیرین ظهور یابد تا حوضها پر کنند و آذوقه تمام سال شود و چون ماههای حرام در آید آب منقطع گردد
هلاک قوم عاد در آن زمین بوده **ایضاً** در و شهریست که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود
و در وقت غروب از مغرب بمشرق **ذکر ملوک** ملوک ما تقدم در مجلد اول مذکور شدند چون از منتسبان
خلفای بنو عباس غلامان حبشی آن ولایت را انتزاع نمودند از ایشان به آل زیاد رسید و بعد از آن

به بنی قطس

به بنی قطس و بنی طباطبا قرار گرفت منصور بن فضل الکوفی از دعات اسماعیلیه بر مسند حکومت تکیه زده
پس در ست و عشرین و اربعمائة بابو هاشم حسن بن عبدالرحمن نفس زکیه لقب و حمزه بن ابی هاشم از اشراف حمیریان
منسوب شد آنگاه در تسع و ثلثین و اربعمائة ناصر بن حسین دیلمی دعوی امامت کرده چندی متصرف گشت
و بعد او در ست و خمسین و اربعمائة علی بن محمد الصلیحی استیلا یافته مکه و مدینه را هم بضبط کشید از عقب وی
آل ذریع پس در اربع و خمسین و خمسمائة ملک ناصر الدین ابو لبیبی و از اولادش در ست و عشرین و ستمائة
به بنی رسول از امرای ایوب در سبع و عشرین و ثمانمائة به بنی غسان تا آنکه سلطان سلیم بن سلطان سلیمان
پاره آن زمین را گرفته و ولدش سلطان مراد در سال نهصد و هشتاد و دو مسخر کرده در دودمانش ماند از
شهرهای یمن ست **زبید** طولش فدک عرضش یدی شام بن نوح آباد کرده **مخا** بندر قبر شیخ شاذلی ع
که قهوه خوردن اختراع اوست در و واقع **قعر** از ابنیه آصف بن برخیا **صنعا** قصر غمدان که در ذکر
ملوک یمن مذکور شد در و بوده انهار و اثمار در و بسیار و بیماری کم و هر شتر بیمار که بصحرایش گذرد بهتر شود
گندمش در یک غلاف دو دانه و آنجا چشمه ایست شب یمانی از و مسکون گردد در هفت اقلیم ست که
صفوان نام مردی در چهار فرسنگی صنعا باغی داشته قریب بدوازده میل که حاصل آن را براه خدا
ایثار می نماید پس از چند گاه پسر از آن عطیه باز آورده آتش سخط الهی در بر و بوم افتاده شجر آن باغ را
سقر گردانید و آن آتش در سه صد فرسنگ التهاب داشته چنانچه در اطراف آن طیور را مجال طیران و
وحوش را قدرت جولان نبوده تفصیل این تفسیر سوره نون نوشته اند **سبا** از ابنیه سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان صاحب عجایب البلدان گوید که در سبا بسبب لطافت آب و هوا مگس و پشه و عقرب
و مار و دیگر هوام نباشد **حضرموت** از شهرهای قدیم ست در مجمع الغرایب نوشته است که
در قدیم الایام ظرف سفالین در زیر زمینش یافته بودند در آن خوشه گندم بوده هر دانه قدر بیضه یکی از
مشایخ را پرسیدند گفت این حاصل زراعت جمعیست از امم ماضیه که بادشاهان ایشان و خود ایشان
متصف بصفات حمیده بودند قبر هود نبی آنجاست بعضی زمین این بلده را خارج اقالیم نوشته اند در آنجا
آبیست که هر که بنوشد مخنث گردد ارم شداد که در ذکر شام مذکور شد مابین صنعا و حضرموت بوده
عدن بنای عدن بن عدنان جد رسول کریم ص طولش عوما عرضش یاما در ازمنه سابقه نهایت
آبادانی داشته و پس آن آبادانی منتقل به مخا شده جبل نار آنجاست آتش علامت قیامت از آنجا بیرون

خواهد آمد بئر معطله که در قرآن مذکور آنجاست و آن چاهی بوده که سلیمان دیوان را آنجا محبوس کرده بود بحر عدن همان بحر قلزم ست که بحر احمرش نیز خوانند **قلزم** شهری بر کنار دریاست طولش صد و عرضش ثلث **عُمّان** طولش قدها و عرضش یک بعضی عمان را داخل یمن شمرند مردمان آنجا سگ منسک مردمی اند و سکنه آن سوی دریای عمان چنگال دراز دارند چو گرگ دهن چون شیر همه سوی پوشیده بانگ سگان کنند **در میان** عمان و قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک افتاده آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بسیار در آنجا ساکن اند **گویند** اعراب در دویدن از اسپ تازی سبق برده اند **نقل** ست که مردی از اعراب برهنه شده غسل میکرد کسی بر اسپش سوار شده بدوانید اضطراب نکرده بتامل و تانی از آب بر آمد و رخت بر بر کرده بدوید و سوار را رسید **ایضًا** جماعتی بحج میرفته در راه اعرابی دیدند که آهوی زنده میفروخت خرید کردند چون هیچ زخمی نداشت پرسیدند چگونه گرفتی گفت بیک دویدن اگر باور ندارید رها کنید تا باز بگیرم پس بخریدند و امتحان را رها کردند دویده بگرفت باز بهمان بها خریده کباب ساختند و برا صلای خوردن نمودند یکبار دست دراز نکرده تمامی را برداشته بدوید قصدش کردند رو باز پس نموده گفت ایجماعت آنکه زنده از من جان نیافت مرده چگونه جان برد **قاع** موضعی میان عمان و حضرموت ست از عجائبش آنکه چون تاجر آن بگذرد و متوجه عمان شود آوازی شنود که فلان ابن فلان با او متاع کذا بهای او چندین ست چون از عمان بر آید کسی زیاده از آن نخرد **هجر** میان عمان و عدن ست در ناحیه اش نسناس بسیار **مرویست** که شخصی وارد آنجا شده بسالار ناحیه گفت مرا نسناس بنمای غلامی را اشاره کرده در حال جانوری زنده آورده نصف بدن عالم انسان بیک پا و یک چشم دست در سینه بزبان تازی متکلم شخص مذکور را دیده گفت بخدا مرا فریاد رس رحم کرده رها کرد چون باد از پیش رفت **زمار** شهری از حدود یمن ست زنان آنجا نیکو روی نازک اندام سیاه چشم سرخ و سفید روی باشند همواره بزنا مایل سفیهان آفاق قصد آن دیار کنند **درنه** شهریست در حدود یمن از دیوان بنا دارد بناهای عظیم در و باقی گویند بلقیس را با حضرت سلیمان آنجا ملاقات شده گویند در یمن کوهیست معدن عقیق از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقولست که آن کوه اقرار بوحدانیت خدا و نبوت من کرده از سنگش هر که انگشتری سازد بوی غمی نرسد و مال و فرزند و روزیش زیاده شود و دیگر احادیث درین باب بسیاند بلحاظ اطالت نیاورده **ایضًا** در حدود یمن کوهیست بر سر آن آب از هر طرف جاری اما پیش از آن که

بزمین با موّن رسد سنگ میگردد و شب بمانی سفید همان ست **گویند** در ارضی از یمن گوری یافتند و در و میتی دیدند در دست انگشتری داشت سوراخش باندازهٔ گنجایش سر آدمی بوده نزد عمر رض فرستادند **نقلست** در قابوسنامه از ابن هشام که یکبار در ولایت یمن قبری بواسطهٔ ورود سیل ظاهر شد آنجا عورتی بود در گردن وی هفت گردن بند از زر در دست ها دستینه هفت و در بازو بازو بند هفت و در پا و غیره اندام هفت هفت زیور مکلل بجواهر قیمتی بوده صندوقچه پیشش مملو از اموال و لوحی بر بالین بر آن سطری چند نوشته آنکه من ناحیه بنت شعرم بوقت گرسنگی این جمله بکارم نیامده باید بر حال من رقت کنند و عبرت گیرند از مردمش سُهیل یعنی **خواجه اویس قرنی** ست رح منقول است که فردای قیامت هفتاد فرشته بصورت وی آفریده شوند تا در آن میان از عرصات به بهشت رود چنانچه در دنیا کسی ندانستش در عقبی هم کسی باوی نبرد **ایضًا** رسول صلعم فرمود در امت من مردیست مراد از بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر در قیامت شفاعت بود **آورده اند** که آنحضرت صلعم در حین وفات فرموده مرقع من به اویس قرنی بدهید پس چون فاروق رض و مرتضی علی رض بعد از رحلت آن سرور بکوفه آمدند فاروق رض از اهل نجد پرسید که کسی از قرن هست جماعه حاضر آمد از و سراغش کرد گفتند نمیدانیم مگر یکی الغت اویس نامی دیوانه ایست در ویرانها خارج اطوار ابنای زمان شتربانی کند نانش درهم با ما در خورد فاروق رض با یکی از اصحاب آنجا شد در نمازش یافت چون تمام کرد پیشش رفته آن سفیدی نور که رسول صلعم خبر داده بود در دستش دیده بوسید و سلام آن سرور رح رسانیده مرقع داد و استدعای شفاعت امت نمود چند گام دور شده بسجده در افتاد و گفت الهی مرقع رسول تو نپوشم تا همه امت بخشیده نشود خطاب آمد بپوش چندین بخشیدم تکرار میکرد فاروق رض بطاقت شده بر سرش رسید و گفت بپوش سر برداشته گفت نمی پوشیدم تا همه امت بخشیده نشود و اکنون بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر بخشیده شوند فاروق رض آن شرف دیده پرسید کیست که این خلافت بگیرد فرمود بگذار تا هر که خواهد بردارد فاروق رض گفت چرا بدیدن رسول نیامدی گفت بلی فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود که روزی دندان مبارک شهید شده بود گفت بلی فرمود چرا متابعت نکردید دهان خود بکشود یکی دندان هم نداشت فرمود بگمان اینکه کدام دندان شهید شده باشد همه را کندم فاروق رض گفت دعا کن فرمود میگویم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ اگر سوی تو رسد و الا گفت وصیتی کن فرمود خدا را میشناسی گفت بلی فرمود به که دیگر را نشناسی گفت زیاده کن فرمود خدا ترا میداند گفت بلی فرمود بهتر که دیگر نداند فاروق رض

چیزی نذر نمود دست در گریبان انداخته دو درم برآورده فرمود این را از شتربانی دارم اگر قبول شوی که این خورده زنده مانم و دیگری نیابم بگیرم آنگاه فرمود رنج کشیدی باز گرد که قیامت نزدیکست که سن بفلک زادم چون از آن بعد او را جاهی پدید آمد ناپدید شد دیگر کسی ندیدش مگر آخر عمر بموافقت علی رضی الله عنه در صفین حرب کرده شهید شد **ابو عبد الله وهب** بصحبت عبد الله عباس و جمعی از صحابه رسیده در تاریخ یافعی که از و منقول که بمطالعه هفتاد و دو از کتب الهی فایز شدم **شیخ محمد** از شیخ نجیب الدین علی برغش در نفحات مذکور که شیخ شهاب الدین یکی از خادمان را گفت بیرون خانقاه رو و هر که بینی بیار مردی غریب آورده شیخ دیده گفت ای شیخ محمد نزدیک آی که بوی آشنا داری پس بپهلوی خود نشانده با یک دگر در سر سخنان گفتند **شیخ عیسی هناز** در نفحات ست که روزی بر فاحشه گذشته گفت شب بصحبت آیم در خانه او رفته دو رکعت نماز گزارد و بر فت فاحشه توبه کرده بپای شیخ افتاد یکی از درویشان نکاحش فرمود و طعام ولیمه را عصیده ساخت روغن نبود امیری حریف آن زن با استهزا دو شیشه خمر فرستاد که اینک روغن آینده ها را نشانده شیشه ها را بر عصیده ریخته خوردند روغنی صافی شده بود امیر آنرا شنیده آمده توبه کرد و مرید گردید **شیخ عبد الغیث جمیل** ابتدا اقطاع الطریقی کردی روزی منتظر قافله بود از غیب شنید یا صاحب العین علیک عین در وی اثر کرده نزد شیخ ابن فلح یمنی تهذیب اخلاق کرده هیزم از صحرا آوردی **گویند** روزی شیری را دید که دراز گوشی را کشته هیزم بر او بار کرده بشهر آورد **شیخ سعید حداد** صاحب مقامات علیه است در بازار عدن به بیع و شری مشغول میبود وقت احتضار فرمود بعد سه روز آنجا که جمع شوید مرغی سبز بیاید بر سر هر که نشیند جانشین منست آن مرغ بر سر مردی جو بر نام که وقتی بنده کسی بود نشسته او رفته شد آنچه شد **احمد بن الجعد** از متوکلان بوده روزی بزیارت کوهستان می شد در راه شیخ سعید رسید سعید خواست با او براه مرافقت کند و بعده فسخ نموده شیخ احمد از زیارت برگشته بشیخ سعید رسید و گفت بر تو حقی دارم که آنوقت متوجه شده برگشتی شیخ سعید گفت هیچ حقی نداری شیخ احمد گفت برخیز و انصاف ده گفت هر که ما را بخیزاند او را بنشانیم قضارا شیخ احمد مقعد شده برجا ماند و شیخ سعید مبتلا بمرضی گردید که تمام اعضای خود را می کند و می برید تا بحق رسید **سلجماسه** شهر بزرگ در جنوب و مغرب از اقلیم اول بعضی سلجماسه نویسند و از اقلیم دوم شمارند نهری عظیم دارد بر کنار نهر بساتین و نخلستان بسیار اراضی که در آن زراعت می شود هر جانب دوازده فرسنگ بقدر خرج زراعت کنند که زیاد در اکسی نخرد مردمش اکثر متمول باشند **بلاد حبشه** با آنکه دار الملک و غیره

برخی از زمین وی خارج اقالیم چون بعضی از و داخل اقالیم ست نبذی از صفت اهلش و قدری از خصوصیات زمین مذکور سپرده **جرمی** دار الملک حبشه است از اهل زمین انچه بمملکت عرب و یمن نزدیکترست آن را اعتباری نیست سیاهی لون ایشان از افراط حرارت زمین ست نوعی از حبشه است چشمهاشان درون خزیده لبها بزرگ چند قبیله اند مثل قناده و قرقوه و تبلی وار و عدو و علام این قبایل همه با یکدیگر جنگ دارند زمین شان از برکت خالی و خود از دین عاطل مجد الدین محمد در تاریخ خود نوشته که در زمان افراسیاب خان ترکستان را با غلامی محبت بمفرط افتاده نایب خودش ساخت وی عنقریب عاصی شده ولی نعمت را کشت و متصرف مملکت گشت قراخان نامش نهادند **ایضاً** در میان شان قومیست مارخوار زه کمان ایشان پوست درختیست که در قوت به آهن برابری کند **ایضاً** در زمین شان بزیست پوستش بعد دباغت بغایت نرم و نقش آید از آن موزها سازند که هیچگونه کهنه نگردد هر گاه چرکین شود بآب گرم بشویند تا بحال اول گراید **ایضاً** در زمین ایشان جانوریست بر شکل گاو نامش ملیط دو شاخ چون نیزه دارد هر جانوری که بوی رسد در حال بسوزد از پوست وی سپر سازند موسوم بسپر طبطی هرگز آهن بر او اثر نکند رنگش چون کاغذ سفید بود **بزرگترین** شهرهای حبشه **ربیع** ست بغایت آباد با هوای نیک آفتاب در وقتی که در اوایل برج حمل و میزان باشد در آن چند روز چنان گرم شود که اگر آب در ظروف مسین کرده بآفتاب نهند در نیم روز بجوش آید **بلاد الزنج** بعضی خارج اقالیمش هم نوشتند ولایتی وسیع ست شمالیش اعصار مملکت یمن و جنوبیش بیابانهای بی سکون و شرقیش ولایت نوبه و غربیش ممالک حبشه **بزرگترین** آن شهر **زعاده** است در جنوب خط استوا مردم آن دیار هرگز غمین نشوند حکما سبب فرح آن جماعت را از ظهور کوکب سهیل یافته اند که آن هر شب بر ایشان طلوع می کند جمیع زنگیان از زنج بن کوش بن کنعان بوجود آمده اند و آنجماعت را سباع الانس خوانند چه هر گاه بر دشمن ظفر یابند گوشتش بخورند و همچنین اگر از پادشاه خود برنجند او را بکشند و بخورند و با آنکه طلا دارند اما مردمان آن دیار بیشتر حلی خود از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارد شیاطین بر وی دست نیابند و شجاعتش افزون بود گاو آن دیار با اسپ تازی در کارزار برابری کند و گوشت خود بیشتر از پیل و زرافه کنند گویند در آن ولایت درختی ست که هر گاه اوراق آنرا در آب اندازند و فیلان از آن خورند بنجوی مست گردند که بزودی صید شوند **بلاد نوبه** بر کنار نیل واقع شده طولش را بمدت هشتاد شبانه روز قطع کنند متوطنان آن امصار نصاری باشند زرافه در آن مملکت بسیار مملکت نوبه مشتمل است بر **بلاد السودان** که در آنجا طلا از ریگ روید و مواشی رعایت

گرمیست اهالی وی روزها در زیر زمین بسر برند و شب برآمده زرها بدست آرند متاع ایشان زر و لباس ایشان پوست حیوانات بازارگانان آنجا برنج بسیار آنجا برند و بعد از وصول آنجا طبل زنند و امتعهٔ خود را در مواضع جدا جدا نهند اهالی دیار باواز طبل برآمدن تجار وقوف یافته سر امتعه روند و در برابر هر متاعی جهت ثمن طلا گزارند و بروند اگر تجار راضی شوند ثمن بردارند و متاع بگذارند و الا باز فردا آن مردم آمده اضافه ثمن کنند و همچنین می افزایند تا تجار را راضی شوند **نوبه** از جملهٔ بلدان حام ست در سلک انبیا منتظم بوقوع تقصیر خندیدن بر تن پدر که نیز کور شد از فرزندانش اجداد حبشی نبوت نرسیده **نقله** دار السلطنت نوبه است زنانش بغایت صاحب جمال‌اند در عجایب الحکایات آورده که در ولایت نوبه نوعی حیوانست روی آدمی و دو پر و دمی دراز دارد و با آدمیان انس گیرد و رقص کند **چین** از اقلیم اول تا سوم و بعضی تا چهارم گفته اند و اکثر مورخین از مضافات خطا دانند از ابنیه چین بن یافث سکانش بیشتر بت پرست و مجوسی و تناسخی هم درو بسیار دار الملکش **هجر** در کوهش سنگی ست که آتش کرده در حوضی آبی فگنند و درو اگذارند وصاف را بر دارند تا سه کرت پس صاف را جهت بادشاه ضبط کنند فغفوری ظروف از آن نمایند و در جهت سایر الناس بعمل آرند صنعت تصویر را بمرتبه رسانند و آنرا عبادت دانند در قدیم زمان بادشاه ایشان یکروز بار عام دادی همه اهل چین بمیدان حاضر شدندی و بر چوبی که در میدان داشتندی هر کس به تیشه ضربت زدی در آخر صورتی مرغوب از خطوط ضروب مصور شدی این از کمال فراست ست چون شخص اول ضربت زده دیگر بقیافه یابد که مقصودش چیست تا بران طبق ضرب زنند همچنین تا آخر **گویند** اهل بازار ایشان گردونی داشتند هر قدر بار بران نهادندی خود بخود بر داشته راه رفتی و بوقت ایستادی در آن ولایت سعید شهر ست در مسافت دو ماه راه و در بحر چین جزائر بسیار و در آن غرائب کلیه منجمله در جزیره از جزائرش شهریست همه زنان درو متوطن گویند آن زنان همه از آب آبستن شوند و دختر زایند بعضی گویند از خوردن میوه درخت مخصوص بار دار گردند **ایضا** در جزیره مردمانی اند سفید پوست حسین به کمال عریان از بنی آدم متنفر چون آدمی را بینند بر بلندیهای کوه گریزند مردم بحیله دختران ایشانرا اسیر کرده بزنی گیرند تا فرزندان شوند اغلب چون از محافظت غافل مانند بگریزند و نادر بود که جز عورت پوش لباسی گیرند وقوف شان در معرفت ادویه و خواص نباتات در غایت ست فوائد ادویه باشاره بیان نمایند **ایضا** در عجائب المخلوقات آورده که در جزیره از جزائر چین گروهی بصورت انسان ست که سر ندارند و دو چشم و بینی شان در سینه می باشد و دیگر همه اعضای آدمی درست دارند **ایضا** در نزهة القلوب آورده که آدمی دوال پا در بعض جزائر چین هم رسد **ایضا** در مسالک ممالک ابوالقاسم عبد الله خراسانی آورده که در جزیره از جزائر چین حیوانیست بصورت آدمی بزیادتی دو پر

طیران کند و نطق سخنش مفهوم نگردد بقد کودک پنج و شش ساله **ایضا** بشکل فیل آدمی با خرطوم و دو پر که طیران کند بدو پای و هم بدو دست **ایضا** آدمی با شکل سر چون آدمی بدن چون مار خندان گویند **ایضا** در عجائب المخلوقات ست که در یکی از جزائر چین آدمی کوتاه بالا می شوند چهار شبر قد ناطق سخنشان از زمی گفتار مفهوم نشود عنبر بدهان آیند و بعوض آهن در دست تجار فروشند **ایضا** در گشتاسپ نامه آمده که بجز از بحر چین گروهیست برهنه آدمی را از فرق تا قدم دو نیم کنند ایشان را یک نیمه سر یک چشم یک گوش نیمه تن یکدست و یکپا بود بیکپا چنان تیز جهند که مردم بدو پا بدیشان نرسد **ایضا** از عجائب المخلوقات ست که یکی از جزائر بحر چین نوعی از حیوان دراز بالاست سر چون آدم دو پر مهد رفتار دارد **ایضا** در کتاب مذکور ست که در یکی از جزائر چین آدمی خرس سار می باشند بشکل و نطق مانند آدمی بر اندام مو بسیار مانند خرس عقل و تمیز ندارند و سخنشان مفهوم نگردد **منقولست** در عجائب البلدان که در یکی از جزائر چین صنفی از حیوان ست بشکل آدمی چهار شبر قد برهنه بر درختها بالا میروند کلام شان مفهوم نشود آنجا درخت بقم و کافور بسیار **ایضا** در جزیره از جزائر بحر چین و زنگ آدمیان باشند سیاه قوی هیکل تمرد مان آن حدود جنگ کنند و غالب شده بخورند **ایضا** جزیرهٔ زاج در بحر چین ست آنجا درخت کافور بسیار بزرگ شود چنانچه در سایهٔ یک درخت صد سوار ایستد آنجا گربه ایست که دو بال دارد **ایضا** جزیرهٔ سلاطین در بحر چین ست جای خوش صندل و کافور از آنجا آرند در آنجا چشمه ایست که آب از آن بر میجوشد و در ثقبه که نزدیک آن ست میرود و قطره که در کنار سنگ می ماند اگر روز ست سنگ سفید گردد و اگر شب سنگ سیاه **منقولست** از عجائب البلدان که در یکی از قریات چین غدیریست که سالی یک مرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در غدیر اندازند و از برآمدن مانع آیند تا آب بقدر کفاف در آن باریده شود انگاه اسپ را کشته گوشتش بر قلهٔ کوهی نزدیک غدیر نهند تا طعمهٔ طیور و وحوش شود **ایضا** چشمه ایست که چون مریض آبش خورد اگر اجلش رسیده بود فوراً بمیرد و الا صحت یابد **ایضا** آسیائی را که سنگ اسفلش متحرک و سنگ اعلی ساکن آرد بی سبوس و سبوس بی آرد ازو برآید **سنابیل** از بلاد چین دار الملک آنجاست قطر قلعه اش صاحب مجمع الغرائب یک روزه راه نوشته در صور الاقالیم آمده که بلندی سور آن نود ذراع بر سر آن سور نهری عظیم ست که شصت بخش میشود هر بخشی از بالای یک دروازه پائین می آید نصف آن آب در خارج شهر به زراعات و باغات میرود و نصف دیگر در کوچهای شهر در می آید هیچ خانه درو نیست که در آن آب روان نباشد و در خانها همه آبنوس اکثر اهل آن کافر علامارا

خریده وقف لوطیان کنند و آنرا داخل سخاوت دانند **تغاره** شهریست بزرگ نزدیک بمحیط
دیوارها از سنگ درها از قطعه های نمک که بجلد حیوانات پوشیده‌اند زمینش همه شوره باغ و زراعت نه دارد
عجب آنکه چاهش آب شیرین دهد **تنکر** شهریست بزرگ سکانش بعضی مسلم بعضی کافر مسلمانان
با جامهای دراز باشند آنجا حیوانیست که از پوستش سپر سازند آهن بر او اصلا کار نکند **تانه** بلده نامی از بلاد هندست
واقع ساحل دریا **سراندیپ** جزیره از بحر هندست صاحب عجایب البلدان آورده که در جوار او
درختیست که هر شب وقت سپیده دم ورقی از آن بیفتد که در یک صفحه کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و
در صفحه دیگر آیتی از قرآن مثبت باشد ملکان آن ملک آنرا ضبط نموده بر هر درد که بکار برد صحت یابد در مجمع الغرایب
نوشته که سراندیپ شهری بزرگست هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ متضمن هشتاد محلات معدن یاقوت
سرخ و زرد و سبز و معدن طلا و نقره و الماس و بلور آنجاست که ذهولی در وست که نزول آدم علیه السلام
بر او واقع شده و اثر قدم آدم در سنگ فرو رفته هر روز در آن کوه باران بارد تا اثر قدم شسته شود
و هم بر سر کوهش بئریست معروف به بئر سراندیپ هر کس در قعرش نگاه کند سنگی مانند تیر
بر رویش خورد جمعی گویند که آنجا مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام ست **جابلسا** شهریست در نهایت مشرق
از ابن عباس روایتست که اهل جابلسا از اولاد ثمود اند از بخت نصر گریخته آنجا ساکن شده بودند و روایت دیگر از علی در ذکر جابلقا مرقوم شود

مقالهٔ ثانی مشتمل بر ذکر بعض بلاد اقلیم ثانی که به مشتری منسوبست

مبدا این اقلیم موضعیست که عرض او بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز او سیزده ساعت و ربعی
مساحت سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش و ثلث فرسنگیست ابتدای این از مشرق
بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیپ بگذرد و پس شمال بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کرمان بگذرد و بحر فارس را
قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و از آنجا قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان
و جنوب قیروان و وسط بلاد سلطانیه گذرد و به ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود طولش تا جزایر خالدات
که بر اقصای مغرب واقع سه هزار یکصد چهل فرسنگ عرضش یکصد و سی و پنج تا خط استوا شهرهای بزرگ
این اقلیم سیصد و شصت باشد بذکر برخی شهر می پردازد **مکه معظمه** طولش عزی عرضش کام بسیم عبارت
از بلده و بیا بقعه بیت الله و بعضی آورده‌اند که مکه مکیدن را گویند چون آنجا آب کم بود و چاهش در بعیدان

شیر مبالغه کرده باین نام موسوم شده و ویرا ام القری گویند که زمین از تحت او گسترانیده‌اند پس اصل ارض باشد **مروی** ست
از ابن عباس رضی الله عنه که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود باد را فرمان شد تا خود را بر آب زد آب در
حرکت آمد از قدرت بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظهور یافته آن قبه از حرکت نمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد اول جبال
که آفریده شد کوه بوقبیس بوده زمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را از جهت ترفیع و انفراد آن
کعبه نامیده‌اند چه هر بنای که مرتفع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه خوانند در زبدة القلوب گوید که هیچ مرغی بالای آن طیران نکند
گویند خانه کعبه ده نوبت بنا شده **اول** برای ملائکه زمین بمقابله بیت المعمور که برای ملائکه افلاکست بعد
از چهل سال از بیت المعمور **دوم** بنای آدم علیه السلام بعد دو هزار سال بر بنای اول **سیوم** در زمان
شیث علیه السلام و آن تا طوفان نوح علیه السلام باقی بود **چهارم** بنای ابراهیم **پنجم** بنای جرهم **ششم** بنای عمالقه
هفتم بنای قصی و کلاب **هشتم** بنای قریش اینها ارتفاع خانه نه گز از بنای ابراهیم زیاده کردند در آنوقت آن سرور صلعم
بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود **نهم** بنای عبدالله بن زبیر که چون بدست حصین چنانچه مذکور از منجنیق شکست در
ارکانش راه یافته بود بقرار عهد ابراهیم بنا کرده **دهم** بنای حجاج بنوع جاهلیت **ابو مردم** نیک آنچه را که احاطه توانند کرد
بچند نفر اکتفا میبود **ابو خادم** از بزرگان تابعین ست بسیاری از صحابه را یافته سخنش را کلید مشکلها میگفتند
گفت اندکی از دنیا ترا مشغول دارد از بسیار چیز آخرت **گفت** در روزگاری افتادی که بقول از فعل راضی شده
و بعلم از عمل خرسند گشته پس در میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده **ابو الولید عبد الملک**
بن عبد العزیز از مشاهیر علمای زمان باعتقاد بعضی اول او در اسلام تصنیف کرده فوتش خمسین مائه
عمر بن عثمان التصوفی استاد منصور حلاج **گویند** روزی منصور را دید که چیزی مینویسد پرسید
گفت چیزی می نویسم تا با قرآن مقابل نمایم بد دعا کرده از خود مهجور گردانید هر چه بوی رسید اثر آن دعا شمرده‌اند
قیل عمر روزی ترجمه گنجنامه نوشته در زیر مصلی گذاشته به طهارت رفته بود این را برگرفت و برادر متوضی
خبر شد برآمد گفت این کاغذ را آنکه برداشت دستش بریده بر دارش کنند و بسوزند آخر چنان شد
گفت صبر ایستادن بود با خدا و گرفتن بلا بخوشی و آسانی **ابوطالب محمد بن علی** صاحب قوت القلوب
در دقایق تصنیفی بدان لطافت نوشته نشده **العمید فخر الدین تاج الافاضل خالد بن ربیع**
از افاضل جهان و اعیان خراسان در فصاحت وحید دوران بوده ابو المظفر ابراهیم در زمان دولت
آل ناصر ریاض فصاحت از غمام طبعش ریان بوده **مدینه طیبه** طولش عدک عرضش اه تا یا که ح در اوشه

سابقه **یثرب** نام داشت رسول صلعم مدینه اش خوانده **گویند** تبع بن مصدع بن ورع که
بعد بخت نصر ضابط عادل عرب و روم و عجم و ترکستان و هندوستان بوده قبل حسان بن تبع الاصغر
آخرین تبابعه یمن سوی حجاز آمد و بزمین یثرب رسیده چهارصد حکما بسرگردگی شامول نام حکیم یهود حاضر
خدمتش بودند اینجا از خدمتش وداع خواستند گفت چرا گفتند این زمین هجرت گاه نبی آخر الزمان است
سکونت در آن میورزیم تا شرف ادراک آنحضرت دریابیم و در هوای او جان دهیم دوات قلم طلبیده
کاغذ بدست گرفت و نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** منکه فلان بن فلانم بدین محمد و کتاب
او و کتاب همه پیغمبران ایمان آوردم و امیدوار شفاعت اویم و در سلک امت امجدش منسلک شدم
پس کاغذ را بشامول داده که باولاد وصیت کند تا بآن جناب رسانند و چهارصد کنیزک را بخدمت حکیمان داده به
توالد و تناسل ایشان اکثر آبادی مدینه شد **گویند** بعد از بیست و یک پشت از شامول بمدت
هزار و پنجاه و شش سال ابوب انصاری در وقتی که نام محمد شهرت یافته آن نامه را بدست مردی هلال نام
بمکه فرستاد در آن حین حضرت صلعم بصحرائی بود از دور هلال را دیده ندائی زد که ای هلال نامه را بمن ده هلال
گفت کدام نامه و نام تو چیست فرمود نام من محمد نبی آخر الزمان و نامه فلان بن فلان هلال گفت تو
جادوگری یا منجم فرمود نبی ام جبرئیل مرا خبر داده پس نامه گرفته و به ابوبکر داد چون بخواند حضرت تبریست
و فرمود آفرین و منه دیدار برادرانم ابوبکر گفت ما برادرانیم فرمود شما یارید برادران کسانی اند که نادیده ایمان آورند و در
شوق جان داده اند طوبی لهم و حسن مآب **مرویست** در مناقب مرتضوی از حسن الکبار
که در زمانه خلیفه ثانی در مدینه طفلی متولد شده با دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست
و در اعضای اسفل کمی و زیادتی نداشته پدرش مرد تاجر بود چون درگذشت در میان وارثان اختلاف افتاد در آن
که او را دو حصه دهند یا یک بعد گفتگو کرده بدار الشرع انها کردند خلیفه ثانی مفوض برای علی فرمود آنحضرت فرمود
معاینه کنید که اگر خواب و بیداری و خموشی و گفتار و گریه و خنده هر دو در آن واحد باشند بدانید که یک کس را خدا تعالی
برین رنگ آفریده و اگر این تقاضاها مختلف بینند دو کس اند آخر بعد تحقیق یک کس جائز یافته **گویند** در آخر الزمان جمعی از ملائکه
موکل باشند که حراست مدینه کنند و از در آمدن دجال را مانع آیند دجال بر تمام روی زمین گذرد مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
مرویست در حدیث مسلم که خروج دجال از جانب مشرق باشد بقصد مدینه در پس جبل احد آید ملائکه رویش جانب
شام گردانند تا در شام رفته هلاک گردد کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف عبد الحق دهلوی **گویند**

ولید بن عبد الملک بقیصر روم نوشته از و طلب صناع نموده که مسجد رسول بنا کند وی چهل کس صناع روم و چهل کس از
صناع قبط با چهل هزار مثقال طلا فرستاده مسجد را عمارت کردند اساس دیوار از سنگ نمودند و اسطوانات از سنگهای مدور
ترتیب داده در میان مسجد ستونها از آهن در آوردند و سنگها را در زیر آن محکم کردند سقفش منقش بطلا ساختند و روی دیوارها
از زمین تا یک قد بورق نقره گرفتند و منبر آنحضرت را بمنبر دیگر پوشیدند آنجا چاهی است مسمی به بئر بضاعه گویند هر مریضی که
از آب آن غسل کند شفا یابد **مرویست** در جذب القلوب از جمله غرائب امور و عجائب حادثات که داخل معجزات آن سرور است
در سبع و خمسین و خمسمائه سلطان شهید محمود زنگی بخواب دیده که آن سرور صلعم فرمودند زود دریاب از شر این دو شخص وارهان
او بعد از آن شب با بیست نفر از خواص سوار شده در شانزده روز از شام بمدینه رسید هرچند جست نیافت آخر صلای عام داد
که هر که بیاید اکرام یابد همه آمدند مگر صورت آن دو شخص که بخواب دیده ندیده گفت کسی باقی است گفتند دو شخص مغربی اند که از گوشه
برون نیایند طلبیده همان دو کس دید ایشان در رباطی سکونت داشتند که در جهت قبله حجره شریفه بود خود آنجا شده دید که
مصحف مجید بر طاق نهاده و حصیری در محل خواب افتاده چون حصیر برداشتند سردابه ظاهر شد که بصورت قبر نبی حفر
نمودند بعد تهدید ظاهر کردند که ما دو نصرانی را نصاری فرستاده اند که با جسد مبارک گستاخی کنیم
مرویست در شبی که نقب قریب قبر مبارک رسانیدند باران بسیار و رعد و برق و زلزله عظیم شد و سلطان
همان شب رسید آن دو ملعون را کشته سوختند و گرداگرد قبر مبارک کنده تا آب رسانیده برصاص مذاب پر کردند تا مجال
وصول بآن موضع متعذر باشد **ایضاً** محب طبری در ریاض نضره آورده که قومی از رفضه حلب امیر مدینه را با هدایا فریفتند
تا شیخین رض را از جوار آنحضرت برون آرند امیر بواب را گفت انجماعه را شب در وا کن و بگذار تا هرچه خواهند بکنند چهل مرد با آلات
حفر و هدم آمده بر باب السلام در زدند بواب در بگشود هنوز محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامی ایشان با همه آلات
نزد عمودی که قریب محراب عثمانی است زمین فرو برد امیر منتظر بود بواب آمده حال با گفت امیر آمده دید هنوز اثر خسف
و بعضی ملابس آن ملاعین باقی بود طبری نسبت اینحکایت به ثقات کرده و بعضی مورخین دیگر نیز نقل کردند چنانچه در تاریخ
سمهودی مذکور **مرویست** از عجایب البلدان که هر که آنجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر از دیگر
جاها بود و هرگز طاعون در آنجا نباشد ذکر مردمش از صحابه که بیرون از شمار اند موجب اطالت دیده بچند نفر عظیم الشان تبرک
جسته **سعد بن عباده** از کمل عباد و زهاد بوده وقت فوتش جبرئیل علیه السلام آمد که ابواب سماوات
بروی مفتوح و عرش رحمان در اهتزاز آمده **ابو ایوب انصاری** از روسای آن بلده در سال اول
هجرت آنحضرت صلعم هفت ماه در خانه بسر بردند **قیس بن سعد بن عباده** از سادات حلس عرب بوده

و آنها چهار نفرند قیس بن سعد و عبد الله بن زبیر و احنف بن قیس و شریح قاضی طلس بعرف عرب کسی ست
که در رویش اصلا موی نباشد از منتسبان جناب شاه ولایت پناه علی بوده **جابر بن عبد الله السلمی** رض
از جملهٔ کبار صحابهٔ سید ابرار و اجلهٔ احباب حیدر کرار ست **حسان بن ثابت** از جملهٔ اخیار انصار مداح جناب
رسالت پناه آن سرور در شانش فرموده اللهم ایده بروح القدس **مسطور ست** در مدار الافاضل تحت اسم حسان بن
ثابت که جناب ختم المرسلین در شب معراج خانهٔ دیده بی در و روزن از یاقوت احمر جبرئیل را پرسید گفت این خزانه شعرای امت
تست که کلید او زبانهای شعرا باشد فرمود یک معنی از آن معانی معلوم من گردان که تحفه برم جبرئیل پنهان کرد پس چون بعالم سفلی آمد
حسان قصیده در مدح آورده آن معنی در اول قصیده درج بود آنسرور احترامش بسیار فرموده حقیقت بمردم ظاهر نمود رض
ابو سعید بن المسیب المخزومی از فقهای سبعهٔ مدینه و با عبد الله عباس و عبد الله عمر و زید بن ثابت
و سعد وقاص مصاحبت کرده امام زین العابدین فرموده که سعید بن المسیب اعلم الناس لما تقدمه من الآثار و افضلهم فی
رایه چهل حج گزارده پنجاه سال تکبیر اولی و صف اول نشسته سی سال پیش از اذان بمسجد آمده عبد الملک در ایام ایالت
دخترش خواست تن نداد در زمستان شدید آب سرد بروی ریخته تازیانه زد راغب شده آخر با کثیر بن مطلب که از جملهٔ
طلبهٔ علوم و فقیه بود بدو درم بابت درم عقد بست **ابو عبد الله بن محمد بن عمر بن واقد الاسلمی** از مشاهیر
علماست در هر باب تصانیف دارد کتاب الردة در ذکر ارتداد قبل عرب **از آن جمله است** که گفت ما کس بهم
دوست بودیم یکی از آنجمله هاشمی بوده افلاس بر من غلو آورده ایام ورسید ما در فرزندان گفت ما در شدت فقر صبر توانیم کرد
لیکن تحمل بینوایی اطفال نداریم ابنای جنس ایشان اثواب الوان پوشند و این بیچارگان با جامهای دریده خواهند بود
اگر میتوانی تدبیر کن این سخن در من تاثیری کرده بدوست هاشمی دو کلمه نوشتم کیسهٔ سربمهر فرستاده آرنده گفت
هزار درم ست اتفاقا سر آن نگشاده بودم که از دوست دیگر رقعه بمضمون رقعهٔ من رسید کیسه را سربمهر براو فرستادم
و از شرمندگی فرزندان بخانه نرفتم و آن شب در مسجد بسر بردم روز دیگر هاشمی کیسهٔ سربمهر را پیش من آورده گفت
بگو وجهی که بتو فرستاده بودم چه کردی من صورت واقعه را گفتم دوست هاشمی گفت مرا نیز جز این زر چیزی نبوده چون
بر تو فرستادم اخراجات لابدی خود گلوگیر بود لاجرم بدوست سیوم رقعه نوشتم او این را فرستاده آنگاه آن
دوست سیوم را طلبیده بعد از اخراج یکصد درم که در وجه ملبوسات اطفالم بسند بود آن مبلغ را بثلث تقسیم نمودیم
تمثیل در بعضی تفاسیر مسطور که یکی از اصحاب رض خوشهٔ خرما بهدیه رسیده وی آنرا هدیه بار دیگر کرد از اتفاق او هدیه
دیگر نمود همچنین تا بهفتاد کس رسید باز پیش شخص اول آمد این صداقت و صفا مقبول جناب کبریا گردیده آیهٔ کریمه

الا و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة نازل شد **هم از وست** که گفت معلومات محفوظات من زیاده از
کتب من نیست و کتب من یکصد و بیست شتر بار ست فوتش سبع و مائتین **محمد بن اسحق** اول او
متصدی تالیف کتب سیر گشت فوتش احدی و خمسین و مائة **ربیعة ابن ابی عبد الرحمن** فقیه مدینه
و صحبت بسیار صحابه دیده روزی مجلس نهاده سخن میگفت اعرابی آمده ایستاده پنداشت او را سخن خوش آمده
گفت یا اعرابی نزد شما بلاغت چیست گفت ایجاز با صابت معنی گفت گران زبانی چیست گفت آنچه امروز در تو
می بینم **یمامه** منسوب به یمامه بنت مره طولش قبل عرضش الح ها خدمتگاری در آن ولایت بسبب
کثرت حسن صد هزار دینار می ارزد از عجائبش گندم طاساری ست که آنرا ابضیار الیمامه گویند از غایت شگرفی بعد فروشند
از مردمش **جریر بن عطیة** از مشاهیر شعرای عرب کنیت او ابو حزره فوتش اثنا عشر و مائة **فرزدق** همام نام
کنیت ابو فراس پدرش را مالک بن صعصعهٔ تمیمی گفتندی و صعصعه در جاهلیت بغایت عظیم القدر بود
اول از قبیلهٔ او ایمان آورده ابن عبد البر در کتاب استیعاب وی را اصحابه شمرده فرزدق عالی همت صاحب حشمت
بود مردم با حترام بوی سلوک کردندی **گویند** وقتی که تمیم بن زید از جانب حجاج مقر ایالت سند شد و به بصره
حکم جمع سپاه آورده پسر پیر زالی حنین نام در لشکرش افتاده فرزدق بخاطر پیرزال سفارش خلاصی آن پسر بوی
نوشت تمیم سعید نفر سوم بآن اسم رها کرده **مرویست** در حبیب السیر که هشام بن عبد الملک در ایام
ایالت پدر با برادرش ولید بحج آمده از انبوهی خلق استلام حجرش میسر نشد در خلال حال امام زین العابدین پیدا شده
خلایق بمجرد رجوع آنحضرت سر راه گذاشتند و نیاز بجا آوردند یکی از اهل شام هشام را پرسید که این کیست که از خوف آن
مبادا اهل شام مایل امام شوند تجاهل کرده فرزدق حاضر بود قصیدهٔ غرا در منقبت برخواند هشام برنجش حبس کرد
امام ده هزار درم صلهاش فرستاد او نمیگرفت که نه بجهت صله گفته ام خاص محبت بوده آخر امام رضی الله عنه
فرمود صلات نزد خداست ما اهل بیت داده را باز نستانیم پس بگرفت **مرویست** در فصل الخطاب که اگر
فرزدق را بدرگاه حق غیر این عملی نباشد به بهشت میرود **مرویست** در کتاب کامل که روزی حسن بصری رح
و فرزدق بجنازهٔ میتی حاضر شدند فرزدق گفت میدانی مردمان چه میگویند که این جنازه بهترین مردم و بدترین
مردم حاضر اند حسن فرمود حاشا که من در بهترین مردم باشم و تو بدترین مردم باشی لیکن از برای این روز چه
آماده ساخته گفت شصت سال ست که کلمهٔ طیبه ورد دارم بعد فوتش دیدند گفت ببرکت ورد کلمه
نجاتم شد وی بسن صد سالگی در اثنی عشر و مائة فوت کرده قصیر القامت حقیر الجثه بود از آن بفرزدق که

بمعنی ریزه است از هر چیز اشتهار یافته **گویند** روی پر شکنج داشت شخصی بهزل گفتش شکنجهای رویت بفرجهای عورت
می ماند گفت فرج مادرت را ملاحظه نما که کدام پر شکنج تر ست زر فاکه مذکور شد و نمرود و چندی از فراعنه مصر از
یمامه بوده و مسیلمهٔ کذاب هم آنجا بوده **افریقیه** شهری طویل عریض بارو پس از سنگ مرمر بوده
از غایت خوشی آنرا بهشت روی زمین میخوانند در یکی از بلاد افریقیه قومی را در معرفت اقدام مهارت تمام ست
بمرتبه که اثر غریب را از متوطن و زن را از مرد و بنده را از آزاد باز شناسند **کنداره** ولایتیست در جبال
افریقیه با آنکه بعضش داخل اقلیم سوم گفتند اینجا بمناسبت ولایت مرقوم شده در مجمع الغرائب
آورده که هر که یک من گندم در آن ولایت کارد پنجصد حاصل برد مجرب ست **فاس** شهری بزرگ در بلاد بربر قصبهٔ
طنجه طولش یج با عرضش لب با سیزده دروازه دارد بر جانب غربی آن شهری که هزار طاحونه در و دار ست و بر داخل شهر سعید چشمه
بر در هر بستانی چشمهٔ آبی گویند آن شهر در عالم بیمثالست در مجمع الغرائب آورده که در حد و بربر طاحونه مربعی ست در آن
مردی مثل درخت خوابیده هر دستی چون ستونی هر گاه آب آید در آن خانه رود تب او زائل شود و هر جا که وبا افتد
خاک این گور برند وبا مرتفع گردد **تبّت** ولایتیست معروف میان هند و چین مردمش همیشه شادان و فرحناک اند آهوی مشک
آنجا باشد معدن کبریت احمر هم در دشت گویند آنجا کوهی ست هر که از و بگذرد ضیق النفس پیدا کند پس سر در بالنگ شود
و هم در و کوهی ست که اگر یک فریاد در و کنند چندان باران بارد که سیلها روان گردد **هرموز** از امهات بحر فارس ست
طولش صب با عرضش قه با اردشیر بابکان بنا کرده چون دزدان خرابش کردند ملک قطب الدین بندر جرون که
ثانی الحال بهرموز موسوم شد متوطن گردیده در مجمع الانساب آمده که ایاز نام ترکی از غلامان امیر محمود قلاتی بندر
جرون را دار الملک کرده و در زمان سلطان شهاب الدین بن سلغر شاه که معاصر سلطان یعقوب بوده
بامداد رئیس نور الدین هرموز بتصرف فرنگیان گوره آمده و اهل هرموز به بندر گشم گریخت فرنگیان بشرط آنکه زکوة
سه حقه فرنگیان و یک حصه هرموزیان را باشد سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان توران شاه که در آن ولا
به سلطنت بر داشته بودند آورده در هرموز نشاندند از آن زمان ملوک آنجا در غایت بیحرمتی ماندند نسب شان
بملک محمود قلاتی می پیوندد هم در مجمع الانساب ست که چون سلطان شهاب الدین آخرین سلاطین هرموز بغایت ناهموار
کم آزار شد ملک رکن الدین بدست خاتونش زهر داده در سال ششصد و چهل و هفت بی منازعی هرموز را استقرار گرفته
پس کیش و بحرین و جلفار را نیز اضافه کرده سی سال حکومت کردند از مردمش **رئیس نور الدین**
بفصاحت بیان و طلاقت لسان بر اقران رجحان داشته گاهی بشعر هم پرداختی هیچش خالی از فهمی نبوده شعر نیکو گفتی

فقیر

قطیف بحرین طولش عدنا و عرضش لدنا و **لحسا** طولش فح با عرضش له با هر دو بندر داخل
اقلیم دوم بمند **مخفی نماند** که ممالک هندوستان مشترک ست میان اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم و چون دکن و گجرات
و دیگر ولایات داخل اقلیم دوم بمند از آن ولایات بیان نموده باقی را در تحت هر اقلیمی که بدان تعلق دارد مذکور خواهد کرد
دکن ولایتی ست نزه و با طراوت از سلاطین دهلی سلطان علاء الدین خلجی بر او مستولی شده دیوگیر
با توابع تا زمان سلطان محمد تغلق بسلاطین دهلی داشته در آخر ایام تغلق حسن کاکویه از جملهٔ ملازمانش استیلا آورده
خود را سلطان علاء الدین خواند از آنگاه که هفتصد و چهل و هشت بود تا هزار و یکسال بعضی در گلبرگه و برخی در بیدر
و جمعی در احمد نگر و چندی در تلنگ و قومی در برار ملک راندند........

طبقهٔ اول ملوک گلبرگه شریف بهمنیه - اول علاء الدین حسن

در عیون التاریخ به بهمن بن اسفندیار رسانیده لهذا به بهمنی ملقب اند بعد از رحلت سلطان
محمد شاه گلبرگه را حسن آباد نام نهاده دار الملک ساخت و پس از بیست سال قبل یازده سال پس هفتصد و
پنجاه و نه در گذشته **بعد** پسرش سلطان محمد شاه قایم مقامش شده **بعد** هژده سال و هفت
ماه پسرش مجاهد شاه و **بعد** یک سال و یک ماه و نه روز داود شاه محمود لقب
بعد یک ماه و نه روز سلطان محمد شاه بن محمود بن علاء الدین حسن شاه **بعد** نوزده سال سلطان
غیاث الدین بن محمد شاه دو ماه **بعد** سلطان شمس الدین بسعی قتلغچی غلام در هفتصد و نود و نه بحکومت نشست
یک ماه و بیست روز حکم راند **بعد** فیروز شاه در سال هشتصد هجریه متمکن گردیده با رای بیجانگر بر کنار
دریا بمصاف روبرو شده قاضی سراج الدین که یکی از مخصوصانش بود در حیله زده با چندی اقارب
بلباس مغنیان عبور کرده در لشکر رای رفت و در خلا کار رای و سردارانش تمام ساخت مدت حکومتش
بیست و پنجسال **بعد احمد شاه بن داود شاه** بتاریخ هشتصد و بیست و پنج
بسلطنت نشست و دوازده سال و چند ماه بود **بعد** پسرش سلطان علاء الدین بسریر نشست
بامرش هزار و دویست سید صحیح النسب شهید شد **گویند** او خود خطبه خواندی و خود را باین القاب ستودی
که السلطان العالم الحکیم الکریم الرؤف علی عباد الله الغنی علاء الدنیا والدین احمد شاه
بن احمد شاه بن احمد شاه الولی البهمنی شخصی روزی در اثنای خطبه خواندنش برخاسته گفت
والله انت کذاب لیقتل الذریة الطاهرة و یتکلم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین

خجل شده فرود آمد و بآن غم بیمار شده عنقریب در نهصد و شصت بعد بیست و سه سال و نه ماه حکومت درگذشت **بعده** همایون شاه بسلطنت برآمده چون پشه گرفت سر عروس را با مرش گرفته می بردند تا پس از رفع بکارت ردمیکرد آخر بدست غلامی بچوب کارش تمام شد نظیری گفته **شعر** همایون شاه مردود و خوش گشت * تعالی الله زهی مرگ همایون * جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش * هم از ذوق جهان آید برون * **بعده** در نهصد و شصت و پنج پسرش نظام شاه در هشت سالگی شاه شد و در نهصد و شصت و هفت فوت گردید **بعده** برادرش محمد شاه نوزده سال و چهار و نیم ماه خرابی دکن تاریخ فوت وی ست **بعده** سلطان محمود پسرش سی و هفت سال و نسق وی درست نبوده جز اسمی نداشت **بعده** سلطان احمد دو سال **بعده** علاء الدین محمود ولد او **بعده** ولی الله بن محمود یک سال **بعده** کلیم الله و این آخرین آن دودمانست پس امرا بصادقت بعد یکدیگر هر یک بهرجا کامروا بوده

طایفهٔ ثانی

طایفهٔ بریدیه هفت کس **اول** ملک قاسم برید در قلعهٔ اوسه و قندهار او و کلبرکه خطبه بنام خود خواند حکومتش دوازده سال **بعده** امیر برید بن قاسم چهل سال **بعده** علی برید بن چهل و پنجسال **بعده** پسرش هفت سال **بعده** قاسم برید بیست سال **بعده** شخصی دیگر ازینها چهار سال **بعده** امیر برید **طایفهٔ ثالث** عماد شاهیه و ایرا چهار کس **اول** فتح الله عماد الملک در سال هشتصد و هفتاد خطبه بنام خود کرده **بعده** عماد الدین پسرش **بعده** عماد الملک پسرش **بعده** برهان عماد الملک **طایفهٔ رابع** عماد الملکیه یازده تن **اول** نظام الملک بحری حکومتش استقلال نداشت **بعده** احمد نظام الملک بن نظام الملک بحری قریب چهل سال احمدنگر از وست **بعده** برهان نظام الملک بن احمد چهل و هشت سال **بعده** حسین نظام الملک بن برهان سیزده سال **بعده** مرتضی نظام الملک بن حسین قریب بیست و شش سال **بعده** حسین نظام الملک بن مرتضی یکسال **بعده** اسمعیل بن برهان دو سال **بعده** برهان نظام الملک بن حسین چهار سال ساقی نامه ظهوری بنام وست **بعده** ابراهیم نظام الملک بن برهان پنجسال **بعده** احمد نظام الملک هشت ماه **بعده** بهادر نظام الملک بن ابراهیم **طایفهٔ پنجم عادل خانیه** هفت تن **اول** یوسف عادل خان **بعده** اسمعیل عادل خان بن یوسف بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادلخان ابن اسمعیل بیست و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن ابراهیم بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادل خان بن طهماسب زیاده از چهل و پنجسال **بعده** محمد عادل خان سی و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن محمد **طایفهٔ ششم** قطب الملکیه شش تن **اول** قطب الملک سلطان قلی همدانی بیست و چهار سال **بعده** جمشید قطب الدین

بن قطب الملک هفت سال **بعده** ابراهیم قطب الملک برادرش بیست و پنج سال **بعده** محمد قلی قطب الملک بن ابراهیم سی سال **بعده** سلطان محمد بیست سال و کسری **بعده** عبدالله قطب الملک **گویند** ملوک دکن را همیشه بسلاطین صفویه اعتقاد بود و خطبه بنام شان میخواندند **احمدنگر** احمد نظام الملک بن نظام الملک از طبقهٔ عماد الملکیه آباد کرده بحسب آب و هوا ممتاز شهرهای دکن است **تنبیه** از شهرهای نامی دکن سکنه اش صنعت نساجی خوب تتبع کردند از مردمش **قاضی عبدالوهاب** در علم فقه و اصول مهارت تمام داشته در عهد فردوس آشیانی خدمت قضای قصبهٔ سونگی تنبه که مولد اوست داشته وقتی که عالمگیر بانتظام صوبه دکن مامور بود قاضی مذکور بخدمتش شتافته رعایت و احترام یافت پس از ابتدای جلوس عالمگیر قضای عسکر یافته **میر هاشم** مضمون تخلص کاهی شربی تخلص میکرد شاگرد میر معز موسوی خان بوده **میرزا عبدالقادر بیدل** اصل پتنه در شاهجهان آباد توطن گرفته از اکابر شعرای متاخرین است در سن ثلث و ثلثین و مائه و الف درگذشته کلیاتش قریب صد هزار بیت است از منثوراتش چهار عنصر و نکات مشهور **دولت آباد** در قدیم بدیوگیر مشهور در سال هزار و چهل و دو هجری مطابق ششم جلوس شاهجهانی **فتح خان** ولد عنبر حبشی بعد از فراوان محاربات بتدابیر صائبهٔ خانخانان و ترددات شایستهٔ نصرتخان مقالید قلعه باولیای دولت ابد مدت داده ندارتفاع اساسش باشرفات چهار دو گز و عرض ده گز قطعه سنگیست دور آن باب رسانیده چنان ملساتراشیده اندکه گذر مور بران دشوار دورش پنجهزار گز شرعی و همه ارتفاعش صد و چهل ذراع و بگردش خندق بعرض چهل ذراع و عمق خندق سی ذراع درون خارا حفر کرده اند و اندرون کوه راهی تاریک پر پیچ و تاب چون راه مار که در روز روشن بی چراغ پی بآن نتوان برد و ران زینتهاانچنان سنگ تراشیده اند و مابین کوه دروازه آهن و درازی منفذ آن راه در آمده که بوقت کار آتش افروزند و گرم کنند تا پرنده نتواند پرید **گویند** در سال نهم جلوس وقتی که شاهجهان آباد وانه دولت آباد عزیمت دارالخلافت داشتند معتمد خان مولف اقبالنامهٔ جهانگیری که خدمت بخشیگری آنجا داشت نه سال دختر زیبا منظر بالپر عجیب بکیرا از نظر گذرانید که در دو نیم سالگی پستان برآورده بود و در هفت سالگی بی شوهر حامله گردیده و در هشت سالگی پسر زائیده از مردمش **میرزا اکبر** دولت آبادی شاعر متین بوده و دو مثنوی در سلک نظم کشیده **شیخ عبدالسلام** بیانی تخلص شاعر نامی آنجاست **جونیر** شهری معروف از دکن است **جول** بر ساحل بحر عمان

برگزیده است تلنگانه ولایتی معمور است گلکنده مستثنی از جمیع شهرهای دکن همه
دکن سه صد و شصت قلعه بی نظیر دارد کلیانی از امهات قلاع دکن است در ششم جلوس
عالمگیری در تالابی که متصل اوست از جو هوا ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد برون رفت
آتش تا دو پهر در جوش بود جونپور از شهرهای معروف دکن است حکامش که باستقلال
فرمانروائی کرده اند شش تن اند اول سلطان الشرق خواجه سرور شانزده سال بعده مبارکشاه
پسر خوانده اش یک سال و چند ماه بعده سلطان ابراهیم برادرش چهار سال و کسری بعده
سلطان محمود بن ابراهیم یک سال و چند ماه بعده سلطان محمد شاه بن محمود بیت مرچ سال بعده
سلطان حسین بن محمود نوزده سال بعده که در سن هزار و هشتاد هجری در موضع لادلی پور متعلقه سرکار
جونپور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد و باد و صاعقه پدید آمد و از جو هوا
شوری و غریوی مسموع گردید و پس از ساعتی گلهای رابیل با آنکه موسمش هم نبود در موضع مذکور برنگ
باران باریده و توده توده گلها بر آن گل زمین ریخت روز دیگر اعیان و حاکم آنرا ملاحظه نموده اند بسیار خوشبو
از گل رابیل در رنگ و بو و شباهت تفاوت نداشت از مردمش **افضل الزمان شیخ دانیال**
از مصحبان خضر منتخب سلسله سهروردیه صاحب مقامات علیه است **سید الاولیای سید محمد** الملقب
بمیران مهدی بن سید عبدالله المعروف بخان که نسبتش بامام موسی کاظم می پیوندد و سید محمد از مریدان
شیخ دانیال است بسال هشتصد و چهل و هفت تولد کرده در هفت سالگی حفظ قرآن نمود و در دوازده
سالگی بجمیع علوم ماهر شده سید العلما لقب یافت و از خضر بهره یافته شد آنچه شد عالمی ویرا
مهدی موعود خوانده بعنوان سیر از مکه شده بگجرات آمد و در زمان جام نظام الدین بسند رسیده
سوی قندهار شتافت و در رجب نوبت یافته بفراه مدفون شد در حالت و خوارق او نسخه‌های
علیحده است بسا اهل الله بنسبت مریدیش رسیدند بآنچه رسیدند ذکر برخی بمحل باید **شیخ
شاه محمد جونپوری** فاضل کامل اکمل وقت خود گذشته **شیخ محمود** نبیره شیخ شاه محمد از کمال فضلای
جونپور است علم از جد خود آموخته در آگره آمده آصفخان بسیار رعایتش فرمود تا بوطن مراجعت
کرد کتاب شمس بازغه در حکمت از دست شعر هم می گفت **ملا حامد جونپوری** در عنوان شباب
از وطن برآمده اکثر مستداولات نزد میرزا محمد زاهد دیده و بعضی علوم در خدمت دانشمند خان

استفاده نمود در وقت شاهجهان بسلک روزینه داران منسلک بود در عهد عالمگیر داخل مؤلفین فتاوی
عالمگیری شد و بتعلیم بادشاهزاده محمد اکبر سرفرازی یافت **ملا محمود** از فضلای نامی است با دانشمند خان
صحبت داشته در اواخر عصر شاهجهان درگذشته **ضیائی** با جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم بسر می برد
صاحب دیوانست **قاضی محمد حسین** از علم و فضل نصیبی وافر داشته در عهد فردوس آشیانی
قضای جونپور داشت در اوائل عهد عالمگیر بقضای اله آباد ممتاز شد در سن هفتم جلوس عالمگیری
بحضور آمده باضافه منصب و احتساب لشکر سرافراز گردید در فتاوی عالمگیری سعی
نموده **شیخ محمد ماه** بعلم صوری و معنوی آراسته سلسله ارادتش بسلطان المشایخ میرسد عالمگیر بادشاه
با وی ارادت می نمود و مابین مراسلات اخلاص جاری بوده **شیخ شمس الدین** برادر خورد
شیخ محمد ماه است در جونپور پدرش علوم و سلوک اشتغال می ورزید **محمد عیسی صفری** تخلص شاعر
شکر بش برجسته بود **شیخ عبدالکریم عطائی** تخلص در تصوف دستگاهی داشته شعر می گفت و معنوی هم
تخلص میگرفت **شیخ عبدالعزیز** عزیز تخلص برادر شیخ عبدالکریم مسطور در تصوف دستگاهی داشته
شادابی در موسیقی نبذی دستگاهی داشت شعر پاکیزه می گفت میرخسرو از شعرای عهد محمد شاه بادشاه
بشاهجهان آباد بسر میگذرانید **اکبرآباد** طولش قید ما عرضش کوم راقم اقبالنامه جهانگیری نوشته که
جهانگیر بادشاه را در حین سیر در یکی از پرگنات اکبرآباد دختر باغبانی بنظر آمد با ریش و بروت انبوه ظاهرش
بمردان مشتبه و ریشش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان نداشت چندی
از عورات را اشاره شد تا کشف حالش کنند مبادا خنثی باشد ظاهر گردید که هیچ از عورات جز این
علامات ظاهر تفاوت ندارد **برهانپور** از شهرهای نامدار دکن است از مردمش **شیخ برهان شطاری**
خرقه خلافت از شیخ علی سندی داشت عالمی معتقدش بوده عالمگیر را در ایام شهزادگی با وی ملاقات دست
داده در سن هزار و هشتاد و سه بسن مافوق هشتاد در برهانپور گذشته **قاضی نصیر الدین** ولد قاضی
سراج الدین از مشاهیر فضلای عصر است در هژده سالگی که خان خانان بدیدن پدرش آمده و مقدمات
علمی در پیش آمد شکر الله خان مخاطب بافضل خان شیرازی را ملزم کرده و شیخ علم الله که اعلم علمای
آن عصر بود و خرسندش می شد با وی بر بنیادی چون هر قسم حدیث را بر قیاس ترجیح میداد و انکار
قیاس می نمود و حدیث علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل را موضوع می گفت شیخ علم الله با وجود

نسبت داده اولیش فتوی بسوختن وکشتن وی داده محضری نوشت غیر از شیخ محمد فضل الله و
شیخ علیمی که از اعاظم مشائخ آنجا بودند همه علما بر آن مهر کردند چون خانخانان محمد قاضی بوده آن
دو عالم مهر نکرده محضر لنگش نرسیده پس وقتی که جهانگیر بادشاه بر خانخانان اعتراض فرموده مدعیان
آن ماجرا بعرض رسانیدند بطلب قاضی نصیر وشیخ علم الله طلب رسید شیخ علم الله نزد ابراهیم
شاه به بیجاپور رفت وقاضی بعربستان شتافته بطواف حرمین وزیارت اماکن شریفه فائز
شده بعد چند سال عزم وطن نمود جهاز بدست فرنگیان رفت فرنگیان کمالات قاضی شنیده نزد
بادشاه بردند آدابی که می بایست بجا نیاورد گفتندش چرا خدمت سلطان نکردی گفت آدابی که شما بجای آید
از ما نمی آید و آداب بکار شما نیاید پس از انجا رهائی یافته به بیجاپور رسید ابراهیم عادلشاه دو سه کروه
استقبالش کرده جهانگیر بادشاه این را شنیده فرمان طلب فرستاد وحکیم خوشحال پسر حکیم
همام را تقید فرمود تا دیرار روانه ارد کنند طوعا وکرها روانه شده برهانپور رسید وعزم جزم
کرد که از خانه برون نیاید در خلال حال شاهجهان از طرف والا بصاحب صوبگی دکن رسیده وارد
برهانپور شد وبکر حکیم بحکیم که بدیگر امرا آنجا بود میرسیده در پنولابدیدن شاهزاده آمده در خانه
قاضی رفت قبول ننمود آخر بحیله حواله نزد بادشاهزاده آمد وآداب بجا نیاورد شاهزاده آنرا بخاطر
نسنجیده فرمود قاضی مشتاق تو بودیم گفت بچه جهت فرمود کمالات ترا شنیده گفت آنحالت
در من نمانده صحبت بملال کشید قاضی را جبرا روانه درگاه نمودند بمستقر الخلافه آگره رسیده در راه
که سواری بادشاه از باغ سوی دولتخانه می شد بملازمت نمود اراده تسلیم کرد بادشاه دستش گرفته
در آغوشش کشید پس بعد چند روز رخصت برهانپور یافته بقیه عمر در مرضیات الهی
بسر برده در سن هزار وسی ویک درگذشت پسرش **قاضی عباس** عالم
وفاضل بر آمده شاهجهان بعز اوان اعزازش طلبیده تا عنایات شاهی بوطن شده درگذشت
شیخ قطب فاضل متورع حافظ جید تیرانداز مقرری بود اشعار عرب بسیار
بخاطر داشته وخوب میخواند وبا وجود رفض کل غریب ومسکنت مفرط داشته در ماه رمضان
بپیش امامی عالمگیر بادشاه ممتاز شده ومعلمی بادشاهزاده منظم معظم بوده در پنجم جلوس عالمگیری
در دار الخلافت برحمت حق پیوسته **شیخ عبد اللطیف** تتا درخان در ده ساله نوشته

که عالمگیر در ایام شهزادگی بدیدنش رفته مردی بگوشه در ساخته خدا پرست بود در هزار
وشش هجری فوت کرده در برهانپور مدفون گردید وصیت نموده بود که در محوطه مرقدش
باز نباشد تا مردم قبرپرست نشوند تاریخش آه زان شیخ کامل یافته اند **شیخ بایزید**
عالم متورع فاضل متشرع بوده خرقه خلافت از شیخ محمد معصوم سرهندی داشت **شیخ محمد**
قادری متقی ومتورع بوده تتا درخان در ده ساله آورده که پدرادر ایام شهزادگی بخدمت عالمگیر که
بار باعزاز بوده در خلوت استفاده داده ودر اسفار حاضر بوده در برهانپور بعزاوان رعایت
سکونت گزید **قدوه علمای کرام شیخ نظام** نزد فاضل نحریر قاضی نصیر تحصیل کرده
در مرتبه اول که عالمگیر بنظم صوبه دکن در عهد والد آنجا شد شیخ را با خود ملازم گرفته
قریب چهل سال بخدمتش مانده بمنصب هزاری بالفعل سرافرازی داده ودر فتاوی عالمگیری
وی فراوان سعی نموده از کورنش ودیگر تکالیف معفو بود با آنکه سنین عمرش از ثمانین تجاوز داشت
در قوی تفاوت نداشته **محمد یوسف نکهت** تخلص مخاطب بسخنور خان بخدمت مظفر خان
بخشی سیوم محمد شاه بادشاه باعزاز تمام می برد صاحب چند مثنوی ودیوانست **اورنگ آباد**
از شهرهای جدید دکن موسوم باسم اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است تتا درخان
در ده ساله آورده که در نواحی اورنگ آباد زنی از قوم برهمنان مسلمان شده بحباله سیدزاده
آمده حامله شد ودر عرض یک پهر بعد مدت معهود حمل یک پسر وچهار دختر زائیده یک دختر
از آن باقیماند وچهار ولد بمهد عدم غنودند **تمثیل** راقم الحروف گوید بسال هزار وصد و
هشتاد وسه در بلده تته میان محله مکلی دروازه زنی بیک بطن دو پسر ویک دختر زائیده یک پسر
ویک دختر در چندگاه درگذشت ویک دختر زنده ماند از مردمش **سید فیروز شاه** درویشی مرتاض
از اهل مجاهده بوده عالمگیر در اورنگ آباد بحضورش طلبیده در باغ دولت خانه منزلش داد اکثر شبهای
جمعه بخدمتش صحبت معنوی میداشت از ثمر رعایتهای شاهی در وطن خویش گذرانده **بیجانگر** شهریست
در نهایت معموری وعظمت ومسحت مملکتش از حد سراندیب تا بندر گلبرگه واز ناحیه ملیبار تا حدود بنگاله زیاده
از هزار فرسنگ هفت شهر در بند وحصار گرد اگرد در عرض پنجاه گز همه سنگ بقدر آدمی نصفی در زمین
ونصفی بالای آن هم قایم کردند میان حصار اول ودویم وسیوم بساتین ومزارع وعمارات واز سیوم تا هفتم

دکان دبازار بیشمار قصر بادشاه در حصار هفتم و در حصار پادشاه چهار بازار برابر یکدیگر بر سر هر بازار
طاقی و رواقی رفیع و بدیع و همه اسواق عریض و طویل و دکان گلفروشی فراوان دارد و مردمش
بی بوی گل صبر نتوانند در بارگاه بادشاهی جوهای آب صافی فراوان پلها از سنگ تراشیده اند
جانب یمین ایوان بادشاه دیوانخانه بغایت وسیع چهل ستون در زیر ایوان کرسی زیاده
از قد آدم سی گز طول شش گز عرض دفترخانه و نویسندگان آنجا می نشینند و در میان آن چهل
ستون خواجه سرای ملقب بمدنانک بر دکانچه بکمال استقلال در دیوان نشیند پایان دکان
چوبداران صفها کشیده ایستاده هر کسی مهمی دارد میان ایشان در آمده تحفه گذرانیده رو بر زمین
نهاده برخاسته عرض مدعا کنند و نانک مذکور موجب عدالت حکم نماید کسی را مجال مداخلت
نه هر شکار فیل آنطرف بسیار طریقش آنکه در راهی که آب میرود چاهی کشاد
می کنند و سرش بخس و خاشاک می پوشند چون فیل در او افتد دو سه روز کسی
گردش نگردد بعد از ان شخصی آمده چند چوب بر او محکم زند ناگاه کسی دیگر آید و شخص سابق را
دور اندازد و چوب را از او گرفته پرتاب دهد و قدری علف پیش فیل اندازد و باز گردد
چند روز برین وطیره عمل نماید تا فیل با آنکس انس گیرد پس بآهستگی نزد فیل رود و میوهای
مرغوبش بخوراند و او را مالش و خارش کند رفته رفته باین ریاضت رام شود **گویند**
فیلی از بند گریخته بجنگل رفت فیلبان در عقبش رفته چاهی کند فیل که سابق
محنت چاه دیده بود چوبی عصا آسا در خرطوم گرفته پیش پیش خود بر زمین نهاده اول احتیاط
کردی بعده راه رفتی فیلبان لاچار شده خود را بدرختی رساند و چون فیل از زیر آن
درخت گذشت بپشتش افتاده آن رشته که بر پشت فیل بندند او را هنوز بسته بود سخت گرفت
فیل هر چند خود را جنبانیده و خرطوم بر او حواله کرده فایده نداد آخر بپهلو غلطیدن
شروع کرد فیلبان هنرمند یکی خود را از پهلوی که می غلطید بپهلوی دیگر می کشید
وپی هم چند چنگک حواله اش کرده تا بلاچار منقاد گردید در جامع الحکایات آورده
که زبان فیل کژی دارد لهذا بنطق نگشاید و الا نه از زیرکی که دارد چون آدمی گویا بودی
عبد الرزاق بن اسحق سمرقندی که در رمضان سنه خمس و اربعین و ثمانمائه از جانب میرزا

شاهرخ برسالت آنجا رفته بود روایت کرده که در نزدیکی آنجا غریب سانحه رو داده بود بتفصیل
آنکه برادر رای را بابا مرا الضیافت خواند و در خانه خویش برد چون عادت آنجماعه آنست که
فرداً فرداً طعام خورند اعیان را در ایوان بزرگ نشانده هر دم کسی میفرستاد که فلان بزرگ آید و طعام
خورد درین حال چندان نقاره و کورکه در شهر بودند می نواختند و هر کرا آنجا نه میبود می بریدند از
جان سیر می ساختند بعد سیری همه اعیان خود پیش رای آمده بتضرع و ابتهال درخواست تشریف
سوی جان ستان نموده رای تمارض کرده چون برادرش مایوس شد چند ضرب کنار حواله اش کرده
رای خود را پس تخت انگند آن خونی رای را مرده انگاشته کس معتمد آن جا ماند و آنکس را گفت تا سرش
بگیرد و پس خود بر بام برآمده ندا زد و فلان و فلان خود رای را کشتم و اکنون رای منم معتمد مذکور که پس
تخت رفت بادشاه بیک لگدش بر زمین افکنده یکی از مقربان که در آن فرصت آنجا متواری بود
اشاره کرد تا سرش برداشت پس خود رای بجوم شتافته خلائق را از حیات خود خبردار گردانید
خلائق و لشکر جمع شده برادرش را بقباحت بکشتند **احمد آباد** دار الملک گجرات طولش
تم عرضش مح با بنای سلطان احمد شاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه **منقولست** در طبقات اکبری
که سلطان احمد شاه باستصواب جناب شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشائخ بود بر کنار آب
صابرمتی بتعمیر شهری نهاده مسمی باحمد آباد نمود و سلطان محمد ثانی در دوازده گروهی او محمود آباد
آباد کرده مابین بازاری دو رویه آباد در مرتب گشت و در حقیقت یک شهر گردیده اکنون
آن خراب و این بقدر یک عشری آبادی دارد **گویند** در زمین گجرات مانک ناته نام جوگی
صاحب دستگاه عظیم بوده عجیبه بوده چون سلطان احمد شاه بتعمیر شهر سعی نمود از انیکه جوگی
مسطور را دار نبود هر چه روزانه بنا می یافت شب باز منهدم می گردید بعد تفحص معلوم شد
که جوگی مسطور صاحب این تصرفست که روزانه رشتها در خرقه میزند و شب بر دن می کشد
نزد او آمدند و گفتند ترا چه قدر قدرتست گفت از اخبارات زمین و آسمان بیاگاهم در کمینه
امتحانم اینکه از کوزه سر تنگ بسر میتوانم گذر کرد دوباره تکلیف آن امتحان کردند چون خالی
ذهن درون کوزه رفت سرش مضبوط کردند جوگی گفت برمن غالب شدید اراده تعمیر شهر
نداشتم حالا اگر چیزی در دو بنام من موسوم کنید پا دار ماند از ان ابتدای چوک مانک مشهور است

و در بارهٔ تکون آب صابرستی نقلی غریب مشهور است والعهدة علی الناقلین گویند پیش از
آبادی این احمدآباد بازیگری صابر نام در حضور والی آن زمین لعبتی ساخته این آب از کوههای
دراز و دور آورد و ندمای مجلس والی گفتند چون چنین آب اینجا بقدرت الله روان گردیده
اگر صابر لعب باز ایشان از کم کردن آب کشته شود همین جا می ماند و بر همین گذر و بران قرار
صابر را کشتند و بقدرت الله آب پایدار ماند پسر صابر مذکور بعد چندی بلباس لعب بازان
آمده بازی چند نادره افکند و خربوزه کشت در دم روئید و بثمر رسانیده بآن ندمای
ملک که در کشتن ملک پدرش تحریک کرده بودند داد تا برند و بخورند هر گاه شان کارد بخربوزه
انداختند سرهای شان بریده گردید پس لعب باز والی را گفت بقصاص پدر چنین کردم
و از بادشاه دیده و دانسته گذشتم که هر چه با پدرم کردند اینها کردند چون والی دید که منتقم حقیقی
که قصاص آن مظلوم ازین مخولستاند از سر خونش گذشته بسرفرازی رخصت داد گرنار
قلعه که بود و بالای کوهی بارتفاع چند کروه رای دیاچ که در مجلد ثالث میان شجره همه مذکور شود
در و بوده از دیر باز ویران افتاده کوهش بر نباتات کلی و صفای تمام معروف لبا
ارباب ریاضت بر و میان شعبهای نزدی جوگیان هم که بضبط انفاس و مجاهده
عمرهای دراز یافته اند دران کوه میان غارها مقیم می باشند آنطرف کوه ارضیت موسوم
بکره در وقومی است حیوان سیرت که زبان شان مفهوم نشود و مثل حیوانات معیشت
دارند زبان اغلب کوتاه قامت پستان دراز با بوالعجب البهیولی سالی یک بار مجمعی بزرگ
از هنود بران کوه معین در روز مجمع البته یکی از رجال ضال خود را از بالای کوه خود را بزیر اندازد
و جانرا وقف کند و آنرا عمده مثوبات شمارد جهوناگڈه قلعه ایست در دامن کوه گرنار
متضمن شهری بازینت حاکم نشین آن ولایت سابق متعلق مملکت گجرات بود و اکنون که هر یومی
را قومی تصرف کشیده است افغانان بابی در و تصرف دارند ملکش موسوم بسورتهه و واقع
محاذی جبل گرنار کوهی دیگر است چله گاه شاه جمیل گرناری المسمی بسید وجیه الدین که
در سواد تهته آسوده است و مذکور شود سلاطین گجرات برین نسق اند اول سلطان مظفر
شاه در ثلث و تسعین و سبعمائه از طرف سلطان محمد شاه بن فیروز شاه بر سریر حکومتش

نشست

نشست و در اربع عشر و ثمانمائه درگذشت بعده شاه محمد بن محمد شاه بجایش نشست
بعد در سن اثنی و اربعین و ثمانمائه پسرش محمد شاه بن احمد شاه سریر آرا گردیده و در سن
خمس و خمسین و ثمانمائه درگذشته بعده پسرش از طرف سلطان قطب الدین والی
شده در ثلث و ستین و ثمانمائه درگذشت بعده عمش داود خان بن احمد شاه
بن محمد شاه بن مظفر یک هفته بعده ابوالفتح محمود شاه بن احمد شاه بن مظفر شاه بکامرانی برآمد
و در سبع عشر و تسعمائه بعد پنجاه و چهار سال و یک نیم ماه فوت نمود بعده پسرش
سلطان مظفر شاه قایم مقام گردید بعضی سلاطین گجرات را یازده تن برین نوع نوشتند
۱ مظفر خان بن وجیه الملک هفت سال ۲ سلطان احمد شاه بن مظفر سی و دو
سال و هفت ماه ۳ سلطان محمد شاه بن احمد شاه هشت سال و نه ماه ۴ سلطان احمد شاه بن
محمد ۵ سلطان محمود شاه بن محمد قلعه گرنار که جهوناگرش گویند او فتح نموده پنجاه و پنج سال
۶ سلطان مظفر شاه بن محمود چهارده سال و نیم ۷ سلطان سکندر بن مظفر ۸ سلطان بهادر
بن مظفر یازده سال ۹ محمود شاه نبیره مظفر هژده سال و دو ماه ۱۰ سلطان احمد هشت سال
۱۱ سلطان مظفر بعد حکومت سیزده سال ملک او بتصرف ملازمان اکبر بادشاه در آمده
گویند در شهور الف و مائه و ثلثین در ایام ایالت حیدر قلی خان آنجا غریب سانحه
رو نموده آنکه سپاهی را زن حامله شبانه بزائید سپاهی مفلوک تمام بوده قدرت روغن چراغ
هم نداشته چون ناف مولود بریدند و احشای ناف بریده باو دادند که جای دفن نماید از اتفاقات
یاری طالع از زمین طشتی پر از اشرفی برآمد سپاهی جهت حوائج ضروری آنوقت
طشت را بر دکانی برده صاحب دکان از جدش نوشته داشت مضمون آنکه چندین
اشرفی در طشت گذاشته بجوالی [illegible] مدفون کردم هر چند در رشتهٔ او تلاش دفینه بدر کردند نیافتند
این طشت را بهمان علامت و نشان دیده در سپاهی در آویخت آخر ماجرا بحیدر قلیخان رسید هندی
دکاندار را گفت چند برهمن جنبهدار را فردا حاضر کن تا بکیش شما حکم کنم فردا ایشان
برهمنان را گفت در کیش شما تناسخ اعنی نقل روح باجساد مخالف هم می شود گفتند بلی
پس هندو مذکور را گفت درین مولود روح جد تو نقل کرده که دفینه خود را کشید

برهمنان هم این را تصدیق داده هندو را ناکام ماندند از مریدش شیخ وجیه الدین عارف
کامل آندیار درگاهش مطاف احرار اخیار هر دیار و از فیض یافته جناب شیخ
محمد غوث بود یکی از فضلای وقت شیخ را گفت از شما مستبعد می نماید که مرشد امی اختیار
گردید گفت الحمد لله که پیر من مثل پیغمبر من امی است فوتش تعیین در تسعمائه هجری است بعد او
پس شیخ عبد الله که درویش مرتاض بود جانشین گردیده و پس فرزندش شیخ
اسد الدین جانشین شده در زودی درگذشت آنگاه برادرش شیخ حیدر صاحب
سجاده بر آمده فرقه اهل ارادت را فائض ارشاد کردی جهانگیر بادشاه در هزار و بیست و
شش بزیارت شیخ وجیه الدین مستعد شده و یرا بنظر ارادت دیده بود شیخ محمد غوث
چنانچه مذکور شد مرشد شیخ وجیه الدین است با وجود بی سوادی در وادی عرفان گوی سبقت از
همعصران در ربوده بود شیخ احمد کهتو کهتو قصبه ایست از سرکار ناگپور مولد شیخ از انجا بوده
در زمان سلطان احمد بانی گجرات تشریف آورده سلطان را اعتقاد وافی بوی حاصل شد و احمد آباد
بفرموده شان بنا فرمود مردم آن ملک شیخ را از اولیای کبار دانند و هر شب جمعه بزیارتش
شتابند غریب مجمعی دست دهد سید احمد کبیر بخاری ولد سید جلال بزرگ بخاری پدر بزرگ
مخدوم جلال جهانیان او سوداوچه که مذکور شد بیرون گجرات روضه منوره اش مطاف
اهل الله واقع شیخ برهان الدین عبد الله قدس سره و یرا کنیت ابو عبد الله
کنند و لقب قطب العالم بن ناصر الدین محمود بن مخدوم جهانیان مرید و خلیفه پدر خود است و بصحبت اکثری
از مشائخ وقت رسیده ولادت در چهاردهم رجب سال هفتصد و نود هجری سن شریف شصت
و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز وفات وقت طلوع هشتم ذی حجه سال هشتصد
و پنجاه و شش هجری قبر در ستوه از مضافات گجرات سید محمد مشتهر بشاه عالم ولد سید
برهان الدین قطب العالم بن سید جلال بخاری الملقب بمخدوم جهانیان که نسبتش بحجة الاولیا امام
علی رضا میرسد از بس شهرت مستغنی از وصف است مرقدش در رسول آباد
زیارتگاه مردم آن دیار سید محمد ثانی نبیره سید محمد مشتهر بشاه عالم مذکور بصباحت
وجه و فصاحت زبان موصوف بوده فردوس آشیانی شاه جهان دو بار ایشانرا

دیده بودند در سنه هزار و چهل و پنج درگذشته در گنبذی که نزدیک مقبره
شاه عالم است مدفون گردیده تاریخ ولادت خود را با نیم مصرع ملهم شد ع من و دست
و دامان آل رسول ع سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بصفات مرضیه و اخلاق حسنه
موصوف بوده مضامین رنگین و معانی دلنشین می نگاشت و رضا تخلص میکرد در سن هزار
و پنجاه و دو شاهجهان ایشان را از احمد آباد طلبیده بمنصب شش هزاری و خدمت
صدارت کل ممتاز فرموده بودند و اکثر بزبان مبارک می فرمودند که سید از جانب و فرط
کمال لایق محبت است در غره جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و هفت درگذشت تاریخ
ولادتش وارث رسول و تاریخ وفاتش ع جانشین حیدر کرار بود ع یافته اند
دو پسر مانده مهین پورش سید جعفر و دیگر رضویخان صدر الصدور سید جعفر
صاحب فضل و کمال جانشین والد خود اشعار دلاویز و نکات حکمت آمیز حالت بخش
ارباب حال دارد دو دیوان ترتیب داده صفا تخلص میکرد و کتابی محتوی بر احوال سادات
عظام تالیف نموده روضات نام نهاد مکرر بحضور عالمگیر رسیده مشمول عواطف شاهی
گردیده مراجعت نموده و بسجاده نشینی تمکن ورزیده سید رضویخان صدر الصدور عالمگیر
بادشاه باخلاق پسندیده موصوف در نهم ذی حجه هزار و هشتاد و پنج درگذشته سید احمد
انجوی شیرازی ولد سید جعفر برادر سید علی و سید مراد ولدی شیرازی سید
احمد که در ذکر ته ته مذکور شود می باشد سید جعفر از ته ته بر آمده نخست بنهر واله آنگاه بگجرات
افتاد فرزند رشید سید احمد مذکور را در سن رشد جانشین خود مانده بوطن نزد برادران
مراجعت فرمود و انجا درگذشت سید احمد در گجرات بعد از ان رشد زیسته درگاهش
مرجع اهل الله واقع از اولادش بسا بزرگوار صاحب حالت و کرامت آنجا برخاستند
سید قاضی میان از اولاد سید مذ الیه اکنون از چندگاه بعلاقه خدمت قضا و
خویشی با ناظم آنجا مستوطن بهروچ مردی بکمال انسانیت متصف است سید حمزه
پیری نورانی از اولاد سید احمد جعفر در سال هزار و صد و شصت و پنج در صورت بندر
دیده شد بعنوان سیر آنجا وارد شده بود صاحب کمالی از جبهه اش حالی می شده

اکنون هم آنجا مسموع دیگر دو سه نفر ملبس بلباس سپاهگری از اولاد آن بزرگوار هم بنظر
آمدند مولانا غوثی صاحب مدرسه و افاده عموم بود بنا بر تکمیل فنون بلاغت گاهی بشعر
نیز پرداخته سید فاضل بورع و تقوی موصوف در امر معروف و نهی منکر تقید
کلی داشته مکرر بدرگاه اکبر بادشاه رسیده رعایت یافت و مراجعت نموده بوعظ خلائق
گذرانید شاه حافظ الله از اولاد حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی
اجل معارف آنجاست از مریدانش خلیفه ابوالبرکات و شیخ یعقوب در تتمه مذکور
شوند حقیقی محمد بیگ نام شاعر نامی آنجاست منه ه در حقیقت دگری نیست
جدا ایم همه * لیک از گردش یک نقطه جدا ایم همه * محمد فاروق در جوابش گفته ه
قطره بگریست که از بحر جدا ایم همه * بحر بر قطره بخندید که ما ایم همه * حاجی مینا شاعر لسان طبیعت نجابت
ملک محمود الفضائل و کمالات آراسته از ذوق و حال با چاشنی بود و سخنی بذوق
میبد و سودائی خالی از مذاق نبوده شعر بحالت می گفت نیاز محمد رضا نام
از مستعدان زمان خود بوده و شعر نیک می گفته سید عبدالفتاح از کمالات
انسانی نصیب فراوان داشته مثنوی مولانا روم را درس کماهو حقه دادی عالمگیر وی را
از گجرات طلبیده باعزاز مانده رخصت فرمود تا رفته در وطن بیاد خدا گذرانید
اعتماد خان نامش ملا عبدالقوی مولدش احمدآباد در برهانپور نشو و نما یافته
در علوم دینی حظ وافر از راستی و دیانت نصیب متکاثر داشته از ایام شهزادگی در
حضرت عالمگیری بوده و بخدمات عمده رسیده بمنصب دو هزار پانصدی ممتاز شده بادشاه
بلفظ آخوندش خطاب فرمودی در هفتم جلوس امیر خان نائب صوبه کابل جمعی را که والی ایران
بجاسوسی فرستاده بود بحضور روانه نموده بخان مذکور حواله شد که استفسار نماید آنها
انکار کردند گفت شب نزد کوتوال باز دهید که استفسار نموده خواهد شد از حیات خود
مایوس گردیده یکی از آنها وی را بشهادت رسانید شیخ محمد غوث مشائخ حال ساکن
الف صاحب سجاده شاه وجیه الدین است خلیفه محمد صلاح خلیفه شیخ محمد غوث از مدت
ممتد سکونت دائمی اختیار دارد شاه عبدالرسول خلف انما نظیر مشهور دائم بوده

آئینه ارشادش عکس عرفان مرئی اهلال ساختی پسرش شیخ احمد در جهوناگر حالیات و
میان شیخ محمد پسر دیگرش در گجرات سلسله دار پدر باقیست سید محمد شاه
رسول نما صاحب حالات باهره بوده درس مثنوی خوب میداد و فتوحات و
مقام عالی داشت واحد شاه صوفی بوضع ملامتیان متصف از معمران و
فیض یابان شاه عبدالرسول خلف انماست شاه عبدالرزاق مشائخ
حال صاحب غلغله بوضع قلندران معتقد علیه خلائق است میر الیس ولد
سید بدرالدین در مینوفت مشائخ عمده است پدرش و این از اجله صاحب حالان موصوف
طریقت قادریه اند محمد صلاح فاضل جید حالست درس مثنوی محققانه میدهد بندر
سورت نامدار بنادر گجراتست منقولست در طبقات اکبری که صفر آقا نام غلامی از
غلامان سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت
قلعه سورت را بر ساحل بحر عمان جهت رفع فساد فرنگیان ساخته چه پیش از ان فرنگیان
انواع ایذا بمسلمانان میرسانیدند در وقت تعمیر قلعه بارها کشتیها سامان کرده بجنگ
می آمدند پیش نبرده خداوندخان چوکندی بر زیر دروازه که برغم فرنگیان بر کناره است
شروع نموده مبلغها کلی قبول نمودند که چوکندی نسازند نپذیرفت عرض قلعه پانزده
ذراعست و ارتفاعش بیست ذراع بنا بر رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین
محکم ساخته سرب را گداخته در فرجها و درزها ریختند و کنگرها سنگ انداز را بنوعی ساخته
که دیده از دیدنش خیره ماند از مردمش میر سعدالله پوربی عالم متبحر در فضیلت بنظیر که
در معقولات بیقرین گذشته پسرانش میر عبدالعلی و میر عبدالولی است طرفه آنکه در اسم
خود و پسران غریب کنایه مضمر داشته چه هرگاه اوائل هر سه اسم موقوف داشته علیها را
بهم ربط داده آید کلمه علی ولی الله صورت ظهور می یابد معلوم باد که سواد اوراق چون در
شهور سنه هزار و صد و شصت وارد بندر سورت گردیده از اتفاقات غریب این
اسما مطلع گردیده بخود نذر کرده که اگر بفضل ایزدی فرزند کرم کند همچنین در اسمائشان
رعایت کرده شود از حسن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و یک فرزندی بوجود آمده

علاوه رعایت مذکور پاس وقوع تاریخ در اسم ناخن زن دل شد بیرکت ولای جناب اطهر حضرت
شاه ولایت کربنده تاریخ غلامی آمده ام غلام علی اسم آن ولد برعایت مذکور مطابق سال میلاد
داده وطبع شده حالی بخود آن عزم را تصمیم بتجدید داده غلام ولی الله نام دیگر فرزند که وجودش
هنوز منحصر شهور سال هزار وصد وهشتاد وسه بود در دل نگاهداشتم واز جناب ایزدی مسئلت
آنکویجسن اتفاق نمودم لله الحمد که در ان اتفاق در سال هزار وصد وهشتاد وسه فرزند
دیگر کرامت شده نامش غلام ولی الله مطابق سال میلاد درست آمده اکنون چون مکرر دو
اسما محذوف نموده شود راست کلمه علی ولی الله عیانست باجمله مخدوم محمد معین تتوی بغایت
معتقد کمالات علی سید مذبور بوده ورای اورا بر اکثر راهها الفوق دادی وگاه حاجت
درضمن مراسلات استمداد حل دقائق جستی **میر عبد الولی** ولد میر سعد الله مسطور در
کمالات علمی ثانی پدر بر آمده مادسای علوم در شطرنج یادباز ومصنف شطرنج کبیر جدید است
در شاعری ید بیضا بعمل می آورد وعزلت تخلص میگرفت مولوی محمد صادق تتوی در معقولات
از وبهره وافر برداشته بنده محرر را بانفعال بشرف دیدار صحبت آن برگزیده ابرار مستعد
گردیده وضع آزادوشربان داشت اکنون طرف دکن مسموع است **قاضی ولی الله خان**
اصل از سادات مکان برود ه متعلقه گجرات شاگرد محمد رحیم تتویست که در سورت بندر
درس افاده گرم داشته سید یکچندی بقضای مورت بندر علم استغنا برافراشته بگذشت
از پسران اوست **میر امین الدین خان** داروغه جواهرخانه که پیش ازین پرچند
سال درگذشت و**سید قاضی شرف الدین** که مدتی قضای سورت بندر کرده
وچون درگذشت پس **سید ابو الحسن** بخدمت پدر رسیده **میر کمال الدین خان**
اصل برهانپوری در تازگیها قاضی آنجا شده میان جنگی شربت شهادت چشید که
مولوی عبد الحمید و مخدوم **ضیاء الدین** و **شیخ محمد طاهر** از صاحب
فضیلتان نامی آنجا اند **مونسی** شاعر صاف ترکیت آنجا بوده **شاه ضیاء الله**
مشائخ نامی آنجاست **سید علی رفاعی** و **سید عبد الله** صاحب سجاده پیر
عیدروس هریک در سلک بزرگان باحالت آنجا منسلک اند **مکینی شاه** و **سید**

لبا ونشاه اصل برهانپور صاحب حال بخالسند **کهنبایت** ایضاً از بنادر نامدار
گجرات است **بهروچ** شهر قدیم معروف به پیران تیکر نیست مشائخ بسیار در وآسوده اند
واهل فضل وکمال را در وجود **گویند** نامش اصل براوج است زیرا که قلعه اش
بر بلندی واقع بیرون شهر **محوطه** چتر پیر از عجائب است بر سر قبری وگرد ا
گرد مقبره بالای چبوتره مزار آبی صافی بعمق دو وجب که منفذ معلوم ندارد از قدرت همیشه
ملبب در تازگیها داماجی کایک مرهته آنجا وارد شده شنید که این آب بتصرف
کمی نیاید امتحاناً لشکر خود را گفت تا دواب ومردم از ان بیاشامند هزاران مردم
ودواب آبخور دند از انچه بود قطره کمی نیافت ودرگاه **گنج روحان** بر نیم گروهی از
چتر پیر جای باصفا وحضور است **سومنات** شهریست بر ساحل بحر عمان
کیفیت بتخانه اش در ذکر قید ار ولد اسماعیل ع در مجلد اول مذکور **گویند** چون سلطان
محمود غزنوی را فتح سومنات ضمیمه سائر فتوحات شد خواست سالی در آنجا باشد
چه مملکتی مشحون بنوادرات دیده امرا بعرض رسانیدند که عرصه خراسان که بچندین مصاف
مصفا شده دور می افتد پادشاه راخوش استشاره تجویز کسی که بضبط آن مملکت برسد
فرمود گفتند هیچ طائفه در حسب ونسب به دابشلیمان نمیرسد جام وزانه انهایکی مانده در
ورکسوت براهمه مرتاض میزید سلطان ویرا طلبیده مقرر فرمود گفت از اقوام من دا
بشلیم دیگریست دور نیست که بعد سلطان بر من لشکر آرد وچیره گردد باید او را بدام کشید
سلطان آن طرف عزیمت فرموده ملکش سخر و ویرا بدست آورده بدابشلیم مرتاض سپرد
وی گفت در کیش باکشتن روا نیست وقدرت ضبط این هم ندارم مباد هواداران بعد
عزیمت سلطان خود چکرده بر نحچه طریق حبس اینجا عه آن بود که زیر تخت خانهٔ تاریک ترتیب
داوندے واورا بر سندی نشانده یک سوراخ منفذ گذاشتندی واز ان طعام رساندندی و
باز استوار کردندی سلطان ویرا با خود برده چون دابشلیم مرتاض مستقل شد و تقویت
گرفت خزائن وجواهر بسیار فرستاده طلب او نمود چون آن دابشلیم رسید طبق رسم
این باستقبالش شد و ویرا طشت وآفتابه خاصه بر سر پیاده پا تا محبس دوانیده

رساندن شرط بود قضارا دابشلیم مرتاض صاحب ملک چون چندی راه باستقبال
دابشلیم اسیر رفت هوای صیدش عنان کشیده بآن شغل گرائیده بود که آمدن اسیر
فرصتی نداشت بنابر گرمی هوا دیکی باستراحت در سایه درختی نزول نموده بخواب
رفت در و مال سرخی بر وکشید یکی از جانوران سخت چنگال تیز منقار رومال را
سرخ را قطعهٔ گوشت پنداشته چنگال و منقار نبرد از صدمهٔ آن هر دو دیده دابشلیم
دالی کور شدند چون دیگری قابل ریاست نبود معیوب را والی کردن رسم نبوده
دابشلیم اسیر را بریاست منصوب کرده این را چون اسیران آفتاب و طشت
بر داده تا محبس دوانیدند **گویند** سلطان محمود در یکی از بتخانهای سومنات
بتی دیده در هوا معلق تا بکنهش خوض فرمود جدار و سقف و زمین همه از سنگ مقناطیس
مرتب کرده بتی آهنین در میان داشته بودند که بجذب مساوی اطراف همچنان معلق مانده بود
چون یک دیوارش افگندند بر زمین افتاده **ناگور** شهری نامی است سکانش سقرلاط
را تتبع نموده بهتر از شهرهای دیگر هندوستان می سازند از انجاست شیخ حمید الدین
رئیس الاولیا امام الاتقیا لقب ده سال خدمت خواجه خضر ع دریافته و صحبت شیخ
شهاب الدین دیده و بسیاری از بزرگان را ملازمت نموده خرقه از خواجه معین الدین
سنجزی گرفته در سیر الاولیاست که وی در خطهٔ دلکشا ناگور یک بیگه زمین ملک داشته نیم
آن خود می کاشت و از ان قوت میکرد و از لباس بیک فوطه و چدر سالی قناعت کردی
موزون **مولانا** بکهاری نام معاصر اکبر بادشاه از خط و معماکشی داشته نسبت خود را به
سلطان السالکین شیخ حمید الدین منسوب می ساخت و گاهی شعری گفت **بنگاله** ولایتی
در غایت وسعت طول فرنحیش از بندر چاتگام تا گدهی چهار صد و پنجاه کروه و
عرضش از کوههای شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کروه دار الملکش **راجمحل**
مشهور باکبر نگر و **ڈھاکه** موسوم بجهانگیر نگر است محمد یوسف هروی برخی امور غریبه هندرا
جمع کرده رساله ساخته از وست که در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه را در ربع داشت
بلکه آنرا بر داشته بر بالای بر آمد و از هم کشوده باقی پارچه تا یک ساعت چون غبار در هوا

ایستاده و چون سفید کرده صبح محسوس بود و هم از وست که تاج خان برادر سلیمان افغان
حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی سندلی مبیت و هفت ذرع طول و یک نیم ذرع عرض همه در مشت
پنهان شدی **گویند** بنگاله منقسم است به بیست و دو توان منجمله تومان او نیز و شریف آباد در بعضی مواضعات شریف آباد
عورات برابر ذکر مرد چیزی از سفال ساخته بعد فراغت از استنجا القبل دو بر استعمال نمایند
حکام بسیار سعی کردند بر طرف نشد و مدان در یکی از منوباتش هیرپور نام کان الماس که
میباشد در انجا نمک میکارند و گاه آنرا در سر سبزی میسوزند و خاکسترش هیچو شانند تا نمک
حاصل می شود و در یکی از مضافات محمود آباد از توابع تومان سلیم آباد بلبل در از هبای کارند که
بدست درشت و ضخیم سود و ستار کالون و جنت آباد و مالاه و کوراست و کوده
کات و مارنگ آباد **سلاطین بنگاله** از ایشان **اول** ملک محمد بختیار خلجی از غور در زمان
ملک قطب الدین که از قبل سلطان معز الدین نائب دهلی بود در هندوستان افتاده بواسطه
وفور شجاعت روز بروز ترقی در احوال او ظاهر شده تا او را ببهار فرستادند انجا را
مسخر کرده اهالیش مسلمان ساخت بعد از ان بفتح لکهنوتی که دار الملک بنگاله است پرداخته
و از الجبا تا شهر بردهن که سر حد چین است بتصرف آورد اهالی بردهن نه زبان فارسی
دارند نه ترکی نه هندی پس بعضی از ولایت تبت بتصرف آورد و در همان ماه که سلطان
معز الدین ابو المظفر از دنیا در گذشت او مریض شد ملک معز الدین محمد خلجی بعیادتش آمده
در اثنای و نشعماته شهیدش ساخت **بعده** خود والی شده بامور مملکت پرداخت
ایام مملکت بختیار دوازده سال و ایام مملکت ملک معز الدین محمد چهار سال **بعده** برادرش
ملک علاء الدین علی بفرمان سلطان قطب الدین والی گردید و بعد فوت سلطان چتر
بر سر نهاده مخاطب بسلطان علاء الدین دو سال حکومت کرد بواسطه ظلمش بکشتند
بعده حسام الدین عوض غوری بجایش نشسته ملقب بسلطان غیاث الدین گردیده
او نیک سیرت عادل باذل بوده بنا های خیر دران دیار نهاده پانزده سال ایالت
کرد **مسطور است** در مدار الافاضل از روضة السلاطین که سلطان را وزیری
بود غاله نام و وی سه پسر داشته صاحب جمال یکی را اسم سرو و دیگری را اسم گل و

سیم را اسم لاله نوبتی در حالت تجرع هر سه در حضور سلطان بودند کسی ببدیهه این مصرع
خواند ع ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود، سلطان خوش شده بدست سعتبری
معه‌ها ایا در شیراز پیش خواجه حافظ فرستاده خواجه بدان مصرع غزل معروف ارسال
نموده لعبده دیار بتصرف سلطان شمس الدین التمش در آمده وی شانزده سال
وچند ماه لعبده پسرش سکندر نه سال وچند ماه لعبده غیاث الدین پسر
سکندر هفت سال لعبده سلطان السلاطین بن غیاث الدین ده سال لعبده سلطان
شمس الدین پسرش سه سال وچند ماه لعبده راجه کانس قریب هفت سال لعبده
پسرش لباس اسلام پوشیده خود را سلطان جلال الدین لقب کرد و قریب هفت سال ملک رانده
لعبده سلطان احمد پسرش هفده سال لعبده نام شاه ده سال لعبده باربکشاه هفده سال لعبده یوسف شاه هفت
و نیم سال لعبده فتح شاه هفت سال وچند ماه لعبده خواجه سرا باربکشاه دو و نیم ماه
لعبده فیروز شاه سه سال لعبده محمود شاه پسرش یکسال لعبده مظفر شاه حبشی
سه سال وچند ماه لعبده سلطان علاؤالدین بیست و هفت سال لعبده نصیب شاه
بن علاؤالدین یازده سال لعبده بدست شیرشاه افتاد لعبده سلیم شاه لعبده سلطان
بهادر لعبده سلیمان کرانی لعبده داود خان آنگاه بدست غازیان داخل تصرف ملازمان
حضرت اکبری شده از مردمش مولانا سراج الدین عثمان خرقه از شیخ نظام اولیا داشت
در باب او شیخ فرموده که اگرچه مولانا سراج ماست امّا آئینه هندوستانست در سیر الاولیاست
که شیخ نظام او را بخلافت گزید گفت درجه اول علم است و او از ان بی بهره مولانا فخر الدین زراد
شنیده گفت در شش ماه او را دانشمند گردانم پس بادشاه شیخ تصنیفی در صرف و نحو
نموده وی در کبر سن شروع بخواندن کرده در اندک ایام کارش بالا گرفت بعد فوت شیخ
بلکهنوتی رفته جمله ملوک آنجا مریدش شدند عباسی شاعر نامی آنجاست در خدمت
قاسم خان جهانگیری در بنگاله بسر میبرده فوجی شاعری با نام آنجاست ملا محمد جان در عهد
شاهجهان در بنگاله بخدمت بعضی امرا بسر می برده و شعر نیک میگفته منعم ملا عبد الباقی
شاگرد ملا محمود جونپوری چون در بلده جونپور همین صحبت و شاگردی آن عالم دانشمند بر آمد لعبد

رحلتش در جونپور مانده در اکثر علوم علی الخصوص معقولات یگانه بوده و از علمای آنجا گوی سبقت
می ربوده یک مرتبه بدرگاه عالمگیر رسیده موضعی بمبلغ هشتصد و نه صد روپیه بطریق سیورغال
یافته مراجعت نموده و در انجا بدرس اشتغال ورزیده اودیسه ولایتیست متصل ب
برده وسه کار شکار فیل در انجا بسیار کنند اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمی بود
و برگ تار از آهن چیزی که سرش چون مقراض و سر دیگر چون درفش میبود با آن
می نوشتند آن رقم سالها ماندی گویند قبل از استیلای افغانان والیش رای مکند
نام بود چهارصد زن را انجا جاهای علحده جای داده و یکدست رخت و حجامی و وظیفه خوار هر خانه
ساخته که اگر غریبی وارد شود آن حجام غسلش داده رخت پوشانیده آن منزل بردی و شب
آنچه در خلوت باید کردی علی الصباح خرج راه داده رخصت نمودی رای مکند این را از مثوبات
شمردی و در حین سواری هزار کس تختها و سبدها بر گل و ریاحین بر دوش و سر در یمین و یسارش
بردندی و هر جا منزل ساختی علی الفور بیلداران باغچه در کمال لطافت ترتیب نمودندی و اورا
اودیسه کج بتی گفتندی گویند در موضع پرسوتم از اعمال اودیسه کج پتی بتخانه ایست بر کنار
دریای شور سنگ قرین اصنام جگناتھ نامند بکان آندیار در وقت که خدائی زن خود را
سه روز وقف جگناتھ می سازند اگر بکارت در ان دو سه روز وقف گردد بهتر دانسته اش
دانند درین بتخانه هندوان بخود زخمهای منکر میزنند و زیان نمی برند پس جای زخم بران بت
میمالند التیام می یابد و هر که بآن بی ادبی کند از ده هلاک شود مرویست از مولانا لطف الله
نیشاپوری که سیاح بحر و بر بود که گفت با جمعی داخل آنجا شدم و بالتماس براهمنه بشرط
علوم و توقع بی ادبی درون رفتیم شخصی آب دهان سوی بت انداخت در حال جان داد
مولانا گوید مرا حیرت دست داد که از بت باطل اینچنین تاثیر چرا وقوع یابد درین فکر بخواب
رفتم شخصی در واقعه گفت این مشکل تو در نجف حل شود بعضی زمانی انجا رفتم در خواب
شخصی گفت سالهاست که توجه نفوس بآن بت متعلق شده از ممر توجه نفوس آن اثر است
گویند در ان ولایت برابر خورد زن برادر بزرگ را از ان خود دانند و برادر کلان
از ان ممنون باشد کوچ ولایتی مابین شرق و شمالی بنگاله است یک حدش بولایت

ختا و حد دیگر کورکات از سرحد ختا که آنموضع را آشام می گویند تا ولایت کوچ تبت
روزه راه است پیوسته مردم بر انجا آمد و شد نمایند حاصل کوچ ابریشم و فلفل است و اسپ
تانگن آنجا شود و در آن ولایت غاریست بعقیده ایشان منزل دیو آئی نام یک روز
در سالی انجا عید کنند و از هر قسم جانور انرا قربان او کنند و بهوگیانرا در انروز بقتل
می رسانند بهوگیان جامع اند میگویند مارا آئی طلبیده از روزی که بهوگی میشوند هرچه میخواهند
می کنند و با زن و دختر هر که رغبت شان شوند گرد آیند و بعد سال آن روز کشته می شوند
مالوه ولایتی است معروف طول ارضش از ولایت کوته تا بانسوار در دویست چهل پنج کروه
عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی ولایت مانده و
شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بکلانه غربی ملک گجرات هوایش بغایت خوش نهرها بسیار جاری
دارد راجه بهوج قلعه از سنگ ساخته کوئی از یک پارچه تراشیده اند و قلعه مانڈو پای تخت
راجهاش بوده سالی دو بار انگورش بار آرد یکی در اول حوت شیرین تر و دیگر در ابتدای اسد
قلعه منڈو بر فراز کوهی واقع شده دورش ده کروه از گل و ریاحین مالامال آثار سلاطین
ماضی در و بسیار منجمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن
سلاطین خلجیه **حکام مالوه** از هنگام ظهور سلطان محمود غزنوی اسلام دران ناحیه شایع
گشته از زمان سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد فیروز شاه ملک مذکور در تصرف
سلاطین دهلی بوده از و تا جلال الدین محمد اکبر بادشاه یازده تن در اد حکومت کردند **اول داؤد**
داؤد خان غوری قریب بیست سال **بعده** پسرش سلطان هوشنگ سی سال **بعده** پسرش سلطان محمد شاه یکسال و چند ماه
بعده سلطان محمد خلجی سی و شش سال **بعده** سلطان غیاث الدین محمود سی و دو سال
گویند او پانزده هزار زن در حرم فراهم آورده شهری از زنان ترتیب داده بود
مشتمل بر جمیع اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه آنچه در شهرها سزاوار است
مقرر کرده و هرجا خبر زن صاحب جمال شنیدی بدست آوردی فنون صنایع بکنیزان
آموخته آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در وجمع ساخته با زنان و
اهل حرم خویش بسیر و شکار میگذرانید و در مدت ملک رانی بطرفی سواری نکرد و سی پنش

رسیده پسرش در عمر هشتاد سالگی او را بارش زهر داده بزهر مهره که در بازو داشت
دفع کرد سیم بار پسرش کاسه شربتی مسمومه آورده گفت البته باید خورد گفت عمر بعشرت
گذرانیدم و آرزوی در دل نمانده پس خود زهر مهره بگشاد و کاسه را در کشید **بعده**
سلطان ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین یازده سال و چند ماه **بعده** سلطان
محمود شاه پسرش بیست و نیم سال **بعده** سلطان بهادر گجراتی چندی **بعده**
ملک قادر شاه شش سال **بعده** شجاعت خان دوازده سال **بعده** بهادر خان
بن شجاعت خان چندی از و بتصرف جلال الدین محمد اکبر بادشاه آمده و خود ملازم آن
درگاه شده **بعده** مرزایان آنجا دوازده تن حکومت شان قریب دویست
سال **بعده** ملک راجه بن خان جهان فاروقی **بعده** غیر و زشاه آنملک بستد حکومتش
بیست و نه سال **بعده** نصیر خان پسرش چهل سال و نیم **بعده** میران
عادلخان پسرش سه سال و هشت ماه **بعده** میران مبارکخان برادرش هفده و
نیم سال **بعده** عادلخان پسرش چهل و شش سال و هشت ماه **بعده** داؤد خان
برادرش هشت سال و کسری **بعده** عادل خان بن احسن خان بن نصیر خان
بعده میران محمد شاه **بعده** مبارک شاه برادرش سی و دو سال
بعده میران محمد شاه بن مبارک شاه **بعده** راجه علیخان بیست و
یکسال و چند ماه حکومت کرد و باج گذار اکبر بادشاه بود **بعده** بهادر خان
پسرش ۳ سال و کسری از و ملک بدست امرای اکبری افتاده **مقالهٔ ثالث**
متضمن ذکر بلاد متعلقه اقلیم سیوم منسوب بمریخ مبدا این اقلیم موضعی ست
که عرض آن بیست و هفت نیم درجه باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت
۳ ربع مساحت ارضش چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار
صد و نود و یک فرسنگ است ابتدای این اقلیم از حد شرقی از بلاد چین بود و بر بلاد یاجوج
و ماجوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و بلاد
مکران و سجستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط

بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد و پس بر بلاد مصر
و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود طول بجزائر
خالدات ده هزار و نهصد و بیست فرسنگ و عرض تا خط استوا یکصد و
سی و شش شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت و نه باشند و شهرهای
کوچک سه هزار و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد **مخفی نماند** که ایران
مملکتی است بوسعت در وسط اقالیم سبعه متعلق باقلیم سوم اکثر بعضی بکیومرث نسبت
داده گفته‌اند که او را ایران نام بود و بعضی بهوشنگ که او نیز ایران نام داشته اما صحیح آنکه بایرج فریدون منسوب است چون
عراق را دل ایران خوانند ابتدا از وی نمود و گفت بذکر عراق عرب پرداخت
صاحب صور الاقالیم آورده که عراق عرب در قبله عراق عجم واقع بنا علیه شروع از قبله
و الی و لیکه در زمان اسلام معظم‌ترین شهرهای عراق عرب بغداد بود آغاز آن
از آن انسب **بغداد** طولش ف ها عرضش لج ها سابق مذکور شد که منصور دوانیقی
از اد در سن خمس و اربعین و مائه بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان
در نواحی آن باغی ساخته بود مسمی بباغداد بغداد مخفف آنست در عجائب
البلدان مذکور که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود
دلیل بر آنکه خلیفه در وی نمیرد همچنان شد از جمله سی و هفت نفر بنی عباس یکتن که
در آن پهلو خاک هلاک بر بستر نهاد دور بغداد چهارده فرسنگ و شصت هزار
حمام پنج مسجد عرض اسواق چهل گز عمارات خلیفه و توابع در دو فرسنگ که
در وی مضجع اولیاست بی شمار و الحال از آن بغداد اثری نیست در لب التاریخ
آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکان بر آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوبانی
بروی خروج کرده میان ایشان محاربات کثیر واقع شده آخر بعراق عرب رفته
بغداد نو را بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان در نواحی آن
باغی ساخته و بغداد در اندک زمانی چنان معمور شد که بسبب آن کوفه خراب
گردید و حالا همان بحال است در وی اکثر ارزانی غله باشد و غلا نادر در مجمع الحکایات آمده

که دربغداد

که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف چون شوهر قوت کرد آلت مردان
در میان فرجش ظهور کرده پس کدخدا شد و فرزندان آورد صاحب حبیب السیر
آورده که در چهارصد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد تولد نموده او را دو سر و سرین
بر یک بدن بود **ایضاً** در بغداد زنی ظاهر شده که روی و دستهاش پر مو بود مانند خرس
و دندان زیرین نداشت سخنش کسی نمی فهمید مردم می گفتند که خرس با مرد این جمع
شده **ایضاً** مثل این حکایت صاحب جامع الحکایات آورده که این نوع کسی را
در ایام سلطان تبلش دیدم و او را دختری شد بر بیات او سلطان او را بمستنجد عباسی
ببغداد فرستاده **ایضاً** در تاریخ یافعی مذکور است که در شهور ثمان و خمسین و اربعمائه
در بغداد عورتی دختری آورد دو سر و دو گردن در یک بدن **ایضاً** مولانا
قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از جمال الملة والدین صاعد بن محمد
مصدق السغدی الاصل کاشغری المولا که معروف بجمال الدین ترکستانی شنیدم که از دختر
نجم الدین حفص که از فحول علمای کاث خوارزم بود فرزندی تولد نمود سرش سر آدمی و
بدنش چون بدن مار یکدو ماه که در حیات بود نزد مادر آمده شیر خوردی و بعد از آن خود را
در برکه آبی که در آن حوالی بود انداخته شنا نمودی باز بدستور نزد مادر آمده بشیر خوردن
مشغول گشتی آخر بفتوای فقهای معهوم مقتول گردید مردمان نیک آنجا برون از احاطه
شمارند بنا بر اختصار بچند نفر عظیم مشهور اکتفا رفته **ابو عبدالله**
احمد بن محمد الشیبانی المروزی یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است هزار
هزار حدیث یاد داشته بخاری و مسلم نیشاپوری از وی نقل حدیث نموده‌اند هشتصد هزار
رجال و شصت هزار نسوان مشایعت جنازه اش کردند **معروف کرخی** در تذکرة الاولیا
آمده که والدینش ترسا بودند این را بمعلم فرستادند گفت بگو ثالث ثلثة گفت
قل هو الله احد هر چند معلم زد و تکرار نمود همین بر زبان راند و گریخته بدر امام علی بن موسی
الرضا مسلمان شد و بدر او وطای پیوسته عنقریب شاره الیه گردید مثل مولی امام علی
بن موسی رضا بوده خدمت بوابی داشته روزی در بار عام حضرت بانبوهی مردم

زیرپا ولکد زیرپا فوت کرده بهر تقدیر استاد سری سقطی است از سری نقل است که دی مرا گفت چون بخدا حاجتت افتد سوگندش ده که یا رب بحق معروف کرخی حاجت من روا کن اجابت افتد فوتش ماتین هجری به قبرش دعا مستجابست سری سقطی خال جنید شاگرد معروف است اول او در بغداد سخن حقائق و توحید گفت نود و هشت سال پهلو بر زمین ننهاده مگر در بیماری مرگ خواهرش دستوری خواست که پیشش بیاید روا نداشت یکروز پیرزنی را که بخانه درون رفت دیده گفت ای برادر مرا رخصت دادی اکنون نامحرمی آمده گفت این دنیا است در عشق من سوخته و محروم مانده اکنون از خدا دستوری خواست جاروب حجره من باو دادند **گویند** هر که سلامی دادش روترش کرده جواب دادی از سر آن پرسیدند گفت از پیغمبر صلعم منقولست که هر که سلام کند بر مسلمانی صد رحمت فرود آید نود و به بدهنده سلام دهند تا نه ربود و من از و ترش می کنم تا این عطیه رحمت هم او را بود فوتش در دویست و پنجاه و سه **شیخ المشائخ جنید** اصلش نهاوند مولد و منشا بغداد از ابوجعفر است که اگر عقل مردی کا بودی بصورت جنید بودی چون روز اول مجلس وعظ نهاد چهلتن حاضر بودند هژده جان دادند باقی بیهوش شدند **گویند** روزی سخن می گفت یکی از مریدان نعره زد فرمود اگر بار دیگر نعره زنی مهجور کردی او خود را ضبط نمود تا بهلاک گردید دیدند شتی خاکستر در دلق است **گویند** یکی از بزرگان در واقعه دید که در خدمت رسول صلعم جنید نشسته شخصی فتوی آورد آنحضرت صلعم بجنید دادند و گفت یا رسول الله در خدمت گرامی دیگری چرا فتوی دهد گفت مرا تنها در امت بجنید فخر است یکی از و پرسید که دل کدام وقت خوش بود گفت آنگاه که دل بود یکی پانصد دینار پیشش آورد پرسیدش غیر از این چیزی گفت دارم فرمود دیگرت باید گفت باید فرمود تو اولی تری فرمود بر دار فرمود من هیچ ندارم و هیچ نباید **گفت** بلا چراغ عارفانست و بیدار کننده مریدان و هلاک کننده غافلان **گفت** غایت صبر توکل است و صبر خوردن تلخیها است در رضا آنکه بلا را الغنت شماری

ابوالحسن نوری صوفی بقصد زیارتش چون بدر شهر رسید ندیک زبان حیوانات می فهمید دو گربه باهم چیزی گفتند گفت انا لله و انا الیه راجعون ابوالحسن مرد و چون بدر خانقاه آمدند متعجب شده ماجرا گفت فرمود بلی لحظه از یاد خدا غافل مانده بودم نوری ازان لقب یافت که وقت تکلم از دهانش نور برآمدی و تمام خانه روشن شدی بعد فوتش جنید گفت ذهب نصف هذا العلم بفوت النوری **ابوسعید خراز** از عارف باری نقلست که اگرچه او خود را شاگرد جنید وانمودی اما بار خدای جنید بود و هم او گوید که بگویند بایزید رضی الله سید العارفین حقست و از بندگان محمد مصطفی و ازین طائفه ابوسعید خراز **شیخ ابومحمد بن احمد دوم** مذهب ملامتیان در نیشاپور از و منتشر شده بر امانتش و بزرگیش همه متفق بودند گفت بیست سال است بردل من هیچ طعام گذر نکرده که نه در حال حاضر شده گفت توبه آن بود که توبه کنی از توبه گفت رضا آن بود که اگر دوزخ بر دست راست بدارند نگوئی سوی چپ باید گفت اخلاص در عمل آن بود که بهر دو سرا چشم عوض نداری سمنون محبت اورا بر معرفت بخلاف طائفه تقدیم می داد گویند وقتی به تکلیف در حجاز بوعظ نشست چون مستمع نیافت رو بقنادیل کرده گفت بشما میگویم قنادیل رقص کنان بهم خوردند و پاره پاره شدند گفت تصوف آنست که هیچ چیز ملک تو نباشد و تو ملک هیچ چیز نباشی **ابو عبدالله قلاقی** از کرام قوم ست گفت بسیاحت در کشتی بودم بادی برخاست اهل کشتی بتضرع آمدند و نذرها بستند و مرا گفتند تو هم نذری به بند گفتم اگر نجات یابم گوشت بچه فیل نخورم اهل کشتی حمل بر استهزا و خبط کردند قضارا کشتی شکست و جماعه بر تختها بخشکی افتادند گرسنه بودند هیچ نیافتند الا بچه فیل آنرا کشته خوردند من مطابق نذر نخوردم چون بخواب شدیم مادر بچه فیل آمده بو همه را کشت و مرا اشاره کرد تا براو سوار شدم بشتاب روان شد و شبا شب مرا بموضع آباد رسانیده اشاره فرود آمدن نمود فرود آمدم در آن شب مسافت بیست روزه طی شده بود **ابواحمد قلانسی** از اقران جنید ست گوید روزی میان قومی بودم گفتم آزار من در میان سخن الجماعت از من بریدند که تو گفتی آن من شیخ شروانی گوید که چون صوفی گوید که نعلین من یا آزار من باید که درو ننگری یعنی ایشان را ملک نباشد **ابوعبدالله بن الجلا** نام وی احمد بن یحیی جلاست مادر و پدر را گفت مرا در کار خدا کنید گفتند کردیم پس غایب شد بعد مدتی باز آمد شبی باران باریده بود در خانه بزد پدر گفت کیستی گفت پسر شما گفت پسر را بخدا دادیم داده باز نستانیم و در نگشادند پس جانب مدینه شد گرسنه بزیارت نبی رفت و گفت مهمان توام

یارسول الله در خواب گرده نان باو حواله نمی خورده نیمی در دست بیدار گردید از وی پرسیدند که مردگی مستحق فقر
گرده گفت آنگاه که از وهیچ نماند گفتند چگونه گفت آنگاه که او مرا و را بود و چون نه او را بود فقیر نیست
محمد بن الحسن الجوهری شاگرد ذوالنون از استاد نقل کرده که شخصی پیش آمده گفت مرا دعا کن
گفت ای جوان مرد اگر ترا در سابق تقدیر حق پیش شده باشد غرق شده را در آب بانگ چه سود جز غرق
شدن و زیاد آب بگلو رفتن **شیخ ابوبکر کتانی** شیخ مکه بود او را چراغ حرم گفتندی سی سال زیر ناودان
حرم گذرانده و در شبانروزی یکبار وضو کرده و از اول تا آخر شب نماز گزارده و قران ختم کرده و در طواف
دوازده هزار ختم خوانده گفت صوفی کسی ست که طاعت او نزد او جنایت بود که از آن استغفارش باید شبی پنجاه
و دو بار پیغمبر را در خواب دید گفت یارسول الله دعا بیاموز تا دل من نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ
یَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ او را شاگرد رسول گفتندی یکی از و وصیتی خواست گفت چنانکه فردا خدا ترا خواهد بود امروز تو خدا را
باش گفت تصوف همه خلق ست هر که اخلاق بیشتر تصوف بیشتر گفت حق تعالی را بادیست که آنرا باد
صبحی گویند در زیر عرش مخزونست و در هر سحر وزیدن گیرد و ناله و استغفار را بحضرت جبار رساند
ابوالعباس ابن عطا او را سلطان اهل تحقیق و برهان ارباب توحید گویند در تفسیر و حدیث حقایق
کمالی عظیم داشته مرید جنید بود ابوسعید خراز جز او کسی را در تصوف مسلم ندارد روزی بصوفیان
گذشتند آب زده دیدند پرسیدند گفت در جوانی کبوتری از شخصی گرفته بودم و هزار درم تاوانش داده دوش
بیادم آمد می گشتم و می گریستم این آن آب ست گفت آنکه بیست سال در نفاق قدم زند و یک قدم برای نفع
برادری بردارد فاضلترست از آنکه شصت سال عبادت کند باخلاص و از آن نجات نفس خود طلبد گفت
همت آن بود که در دنیا نبود **ابراهیم فاتک** صاحب جنید و شاگرد حلاج بوده شبی که روزش حلاج را
بردار کردند **خدا** را بخواب دیده پرسید گفت سر خود با وی آشکارا کردم بخلق گفت در نفحاتست
از عبدالله انصاری که کشته شدن حلاج نقص ست اگر تمام بودی افشای راز نکردی **عباس بن
یوسف الشکلی** از مشایخ قدیم بغداد بوده گفت هر که بحضرت مشغول ست از ایمانش نباید پرسید
ابراهیم بن ثابت با سری معاصر بود شخصی از و وصیت خواست گفت کاری کن که از آن پشیمان نشوی
جعفر بن محمد الخلدی صاحب جمع حکایت و سیر مشایخ بود وقتی گفت دو هزار پیر را می شناسم
و دویست دیوان از شان دارم گفت عجایب عراق سه چیزست شیخ شبلی و نکتهٔ مرتعش و حکایات من

ابوزکریا یحیی بن معین در علم حدیث امام وقت بوده ششصد هزار حدیث جمع کرده میان
او و احمد حنبل الفت و شرکت در اشتغال حدیث بسیار بوده احمد میگفت هر حدیثی که یحیی صحیح نداند تجویز
نماید اعتماد را نشاید **محمد بن علی الوزیر** از کبار صلحا بوده صد هزار غلام آزاد کرده در هر حج صد هزار دینار
تصدق میکرده حاصل بساتین او هر سال چهار هزار هزار دینار بوده و همه را براه خدا ایثار می نموده .....
ابوبکر محمد بن عبدالله الصیرفی از فقهای عظام بعد شافعی داناترین مردم باصول بود علم شروط را
اول او پیدا کرده **ابوعبدالله القاهر بن طاهر** در فقه شافعی بی مثل زمان ست
ابوالحسن محمد بن ابوالبقا المعروف به ابن النخل ورع بسیار داشته اول او
بر تنبیه شرح نوشته و آنرا توجیه نام کرده **ابوالحسن محمد المشهور به ابن شنبوذ** از مشاهیر قراء بود
جمعی سعایتش کرده باین مقدار رسانیدند که او حرف **ترا** را در قرات تغییر میدهد فرمود تا محبوسش کردند
و هفت دره زدند در عین ضرب گفت دست وزیر بریده باد بعد از چند وقت چنانچه دعا اش مذکور
دستش بریده شد **ابوالعباس محمد بن زید المبرد** در لغت و نحو امام بوده در یکی از تالیفات خود
آورده که منصور دوانیقی یکی را مقرر فرمود تا هر جا که نابینائی و یتیمی و بیوهٔ باشد جمع ساخته خبرگیری کند
طامعی پیش رفته گفت مرا در عورات شمر و نفقه مقرر کن گفت مرد چگونه زن شود گفت نابینا بنویس گفت بچشم
چشم دلت کورست که چنین خسیاسکی گفت پسرم را یتیم بنویس گفت بلی پسر را که پدرش تو ئی البته یتیم ست
ابوالحسن محمد بن طاهر در شاعری اشعر و در فضیلت افضل بوده در سن ده سالگی نزد ابن سیرابی
شروع نحو نموده سیرابی روزی سوال کرد که در رَأَیْتُ عَمْرواً علامت نصب چیست گفت بغض علی
دیوان شعرش چهار جلد و مدون ست **ابوالحسن بن علی بن هلال المعروف با بن بواب**
در خط از بی بدلان زمان بوده در خدمت خلیفه همیشه بکتابی اشتغال داشته فوتش چهار صد و سیزده ۴۱۳
ابوالحسن محمد بن عبدالله مخزومی سلامی در عراق از بی نظیران زمان بوده عمرها در
خدمت عضد الدوله بسر برده وی میگفت که هرگاه سلامی را در مجلس بینم گمان برم که عطارد از آسمان آمده
ابوبکر محمد بن بهروز الطبیب بقراط زمان خود بوده شخصی با وجع ساق پا چنان شد که مرگ را بر حیات
رجحان میداد گفت تا به عمودی محکم بستند و بخاری را طلبید تا استخوان هر دو ساقش سوراخ کرده دو قطره
آب سیاه برون چکید پس خشک بند فوراً صحیح ساخت **جمال الدین المشهور به یاقوت**

زر خرید مستعصم بوده خط را بچند قلم مینوشت حرفی از خط وی بیک تنگه و کلمه بدو تنگه و سطری به پنج تنگه و صفحه بصد تنگه و جزوی به پانصد تنگه و مصحف به بیست هزار تنگه خرید و فروخت می شد شعر هم نیک میگفته **ملک الکلام بهاؤالدین محمد بن مؤید** فضل محض بوده سالها منصب انشای سلطان خوارزم شاه من حیث الاستقلال متعلقش بوده برادرانش ابو نصر و ابو المظفر از ارباب فضل و دانش بودند خصوص ابو نصر که از عاملان خیر و صلاح می زیسته و از غایت رفعت عرش الله لقب داشته والد ایشان نیز عارف بوده در ضرب و حساب ضرب المثل ست بهاؤالدین را تصنیفات ست چون بحور مملو از درر معانی و چون معادن مشهور بجواهر الفاظ که هیچکس از فضلا آنرا قدح نکرده بلکه هر یک از آن جهت خویش مایهای شگرف نهاده و با این فضل پیوسته کوفته صدمات بوده شمس الدین مسعود که آصف عهد و وزیر وقت بوده از وی خاطر بد کرده چندکرت او را رنجانید و در قید آورده در حبس فی سنه خمس واربعین وخمس مائه بعالم بقا شتافت **شمس الدین محمد بن مؤید المعروف بخاله** از منشیان خواجه نظام الملک طوسی بود وقتی خواجه را درد پا بهم رسیده این رباعی بدیهه گفت **رباعی** گردر دکنند پای فلک فرسایت ٭ سرسیت در آن عرضکنم برایت چون از سر دشمنت بجان آمده درد ٭ آمد بتظلم که فتد در پایت ٭ تا آخر عمر سلطان سنجر در حیات بود **ابو المظفر بن ابراهیم** از اعیان زمان طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت **فضولی** در فضل و دانش قصب السبق از همگنان ربوده دیوان ترکی او متداول این رباعی در شرافت خاک کربلا از وست **رباعی** آسوده کربلا بهر حال که هست ٭ گر خاک شود نمیشود قدرش پست ٭ بر میدارند سبحه اش میسازند میگردانند از شرف دست بدست **کوفه** طولش عط عرضش لال در قدیم بنای هوشنگ پیشدادی بوده که خراب شده و معدوم گردیده پس در سال هفدهم از هجرت چنانچه مذکور سعد وقاص بفرموده خلیفه ثانی رضه بنا نهاد حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه آنجا مسکن گزیده و خط کوفی آنجا از خط معقلی اختراع نموده مسجد کوفه عظیم متبرک است در تاریخ اعثم کوفی مذکور که مردی نزد حضرت امیر کرم الله وجهه آمد و گفت میخواهم به بیت المقدس روم فرمود زاد بخور و راحله بفروش و درین مسجد ساکن شو تنور آهن آورده حضرت جبرئیل از بهشت که از آن طوفان نوح علیه السلام جوشید چنانچه مذکور شد آنجاست که حالا محراب مسجد آنجاست و حضرت علی کرم الله وجهه را بر آنجا زخم زدند آنحضرت کرم الله وجهه

دست در ستونی زده حالا آن محل بجهت کثرت مس دستهای مردم گوی شده امیر المومنین علی رضی الله عنه در آن شهر چاهی کنده غیر آن چاه آبی شیرین در کوفه وجود ندارد آن شهر را دل زمین گویند و دورش هژده هزار گز و ابراهیم قبل ادریس و نوح آنجا نماز گزارده اند و عصای موسی علیه السلام آنجا نهاده بود و هزار ولی و هزار وصی درین مسجد نماز گزاردند چندین هزار خلق بار روز قیامت آنجا حشر شود که نه حساب دارند و نه عقاب در میان این مسجد مرغزاری از بهشت خواهد بود و در وسه چشمه است از چشمهای جنان که در آخر الزمان ظاهر شوند اما مردمش وفا ندارند چنانچه الکوفی لا یوفی مشهور در عجایب المخلوقات آورده که در سن تسعین وماتین در و تگرگی بارید هر یک بوزن صد و پنجاه درم و بر اثر آن سنگی بارید گفت چون گوش آدمی و درهم کشیده مردم خوب هم از و بجهد برخاسته اند بنا بر التزام بچند نفر اکتفا میرود **اسود بن یزید النخعی** در فنون علوم و حسنات اعمال بی نظیر بوده بقولی ششصد و بقولی هفصد رکعت نماز هر شبانه روز میگزارد **ابو هاشم صوفی** اول کسی ست که او را صوفی خواندند و جهت صوفیان خانقاه ساخت در نفحات اول ذکر او ست سفیان ثوری گفت نمیدانستیم که صوفی کرا گویند تا ابو هاشم رضی الله را دیدم **ابو عمر شعبی عبد الملک** وی را برسالت نزد والی روم فرستاد و صحبت شعبی با و خوش آمده مدت مدید نگاهداشت و نامه بسر مهر داد که بوقت خلا بصاحب دهد در آن نوشته بود که عجب از حماقت قومی که چنین مرد میان شان باشد و دیگری را بخلافت گزینند ابو عمر گفت هرگز مرا خبر نیست عبد الملک گفت از برای آن نوشته که من ترا بقتل رسانم و میخواست مثلی تو نزد من باشد والی روم شنیده گفت مدعایم قتل شعبی بود پانصد صحابه را ملازمت کرده از انجمله جناب شاه ولایت رض ست **ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم** اول کسی ست که او را قاضی القضاة گفتند در زمان مهدی و هادی رشید بقضا پرداخته است **منقولست** در طبقات محمود شاهی که شخصی دپهلوی ابو یوسف بمجلسی نشسته بود و اصلا دم نمیزد یوسف گفت چرا سخن نمیگوئی گفت صایم را وقت افطار کی باشد گفت وقت غروب گفت اگر تا نصف شب غروب واقع نشود چه کند ابو یوسف بخنده گفت که سکوت تو بصواب تو و تکلم تو بخطا **منقولست** از مناظرة الانسان که اگرچه ابو یوسف از تلامذه ابو حنیفه است اما در مسایل با وی اختلاف بسیار کرده در اصول فقه مذهب ابو حنیفه رض اول او تصنیف کرد و علم ابو الحنیفه رح از و انتشار یافته در یک شب از ممر قضا صاحب پنجاه هزار مثقال طلا شده **چنین** که هارون رشید بر یکی از کنیزان برادرش ابراهیم بن مهدی مفتون شده بمبلغ سی هزار دینار

خریداری می نمود ابراهیم سوگند خورده که نه بخشد و نه فروشد آخر از بخشش رشید رسیده بقاضی
گفت نصف بفروش و نصف ببخش تا حانث نگردی رشید سی هزار دینار و ابراهیم سی هزار دینار
بوی داد هارون خواست همان شب با وی گرد آید استبرا مانع شد گفت بغلامی عقد کن و طلاقش
بستان غلام بطمع افتاده طلاق نمیداد بده هزار دینار تطمیعش کردند راضی نشد قاضی گفت او را بکنیزم
بخش تا عقد برطرف گردد چنین کرد و آن ده هزار دینار بقاضی داده پس چون از کنیز محظوظ شد صد هزار
دینار بطریق رونمائیش داد کنیز ده هزار از آن بقاضی داده در **شرح مقامات حریری** بذیل ابراهیم
بن مهدی عیسی بن جعفر آورده و عوض غلام بجهت استبرا آزادی کنیز و نکاح او ذکر کرده حمد الله مستوفی
گوید که از جمله متروکات ابو یوسف چهار هزار تنبان بوده که بر بند هر یکی اشرفی بسته بودند...

ابو محمد سلمان بن مهران الاعمش در سلک دانشمندان انتظام یافته همواره میان او و امام اعظم رح
ابواب طیبت مفتوح می بودی **منقولست** در مجمع الحکایات که روزی امام بدیدن وی رفت از روی
طیبت پرسید که هر کرا حقتعالی بینائی از چشم باز گیرد در عوض چیزی از آن بهتر میدهد ترا چه چیز داد
گفت نادیدن گرانان و تو از آن جمله هستی **تمثیل** کوری چراغ بر سر شبی از کوچه میرفت کسی پرسید
ای کور تو که چراغ نه بینی بچراغ چه بینی گفت از برای مثل تو کور دل چراغ همراه دارم تا صدمه نخورم

ابو علی حسن المعروف بابن زیاد ابتداء مروارید فروختی آخر در خدمت امام اعظم رفته طلب علم کرد
گفت از تو مسئلۀ پرسم اگر جواب گوئی تعلیم کنم و الا لا پس گفت گوسفندی دو بچه زائید نه مرده نه زنده نه سیاه
نه سفید نه نر نه ماده ساعتی فکر کرده جواب نتوانست شب مهلت خواست در خانه بخاطرش آمد
که یکی مرده باشد و یکی زنده یکی سیاه باشد و یکی سفید یکی نر و یکی ماده با امام گفت در تعلیمش متوجه شد تا امام
وقت گشته چون ابو یوسف او را دیدی گفتی صندوق علم آمد **عبد الرحمن بن حسن المشهور بابو الفرج**
بن جوزی عفا در تفسیر و حدیث و فقه و طب تصانیف دارد مصنفاتش از حصر بیرون همه مصنفاتش جمع کردند
و بر مدت عمرش قسمت نمودند هر روز نه کراز که نه جزو باشد در حساب آمده هر چند عقل باور ندارد ولی آنچه
دیده نوشته تراشه قلم را که بدان حدیث نوشته بود جمع میکرد و وصیت نمود که آب غسل او بآن گرم کنند چیزی باقی
مانده او را در مجلس وعظ جواب های نادرست چنانچه وقتی در میان اهل سنت و شیعه در باب تفضیل مخالفت افتاد
از و پرسیدند گفت من کانت بنته تحته هر دو طائفه بمدعای خود کشیدند قیل افضلهما من بنته فی بیته

وی

فوتش پانصد و نود و هفت **مسلم معاد** استاد کسائی ست شیعی مذهب بوده عمری دراز داشت
اولاد او همه بحد کمال رسیده پیشش مردند مردی از سن عمرش پرسید گفت شصت بعد سال دیگری پرسید
گفت شصت باری که مصاحبش بود گفت بیست و یکسال ست که بخدمت تو هستم هر که از تو
سوال عمر میکند همین میگوئی گفت اگر بیست و یکسال دیگر مانی همین شنوی **ابو الحسن علی بن حمزه کسائی**
در نحو سرآمد و از قرای سبعه است و او را کسائی بدو وجه گفتند یکی آنکه روزی بکوفه آمد کسائی در خود پیچیده
دیگر آنکه در وقت احرام حج کسائی بر دوش گرفته بود **ابو زکریا یحیی بن زیاد المعروف بالفرا**
در نحو و لغت اعلم و اکمل بود از ابو العباس ثعلب مرویست که اگر فرا نبودی عربیت ناقص ماندی تصانیف
بسیار دارد منجمله کتاب المثانی در وقت درسش اسامی طلبه شمرده نمیشد از جنس قضاة هشتاد کس حاضر میشدند
در نقل تصانیفش مردم چنان مبالغه کردندی که اجرت کتابت پنج ورق یکدرم شد حال آنکه پیش از آن بیست ورق
بیکدرم بود در دو الیست و هفت فوت کرده **ابو عماره حمزه بن حبیب التمیمی** از قرای سبعه است
گفته قرآن سیصد و هفتاد و سه هزار و دو الیست و پنجاه حرف ست (۳۷۳۲۵۰) **ابو عبد الله شریک**
فقیه وقت بود و قضای کوفه در وقت منصور داشت **ابو المنذر هشام بن عروه**
از مشاهیر اهل حدیث در عرض سه روز قرآن را حفظ نموده تصانیفش از صد و پنجاه متجاوز منجمله کتاب الجمهره در معرفت انساب

متنبی از فحول شعراست روزی از راه میگذشت سگ گرگین در راه خوابیده بود نفطویه برادر سیبویه
که چهل سال در علم نحو مشقت کشیده بود بطریق طیبت گفت اگر متنبی اینست این سگ از و بهتر پرسید نام تو چیست
گفت نفطویه گفت احرق الله قضارا شب برات بود جوانان بآتشبازی قیام می نمودند این از راه گذشت
سوخته شد ابن رشیق در کتاب عمده آورده که وی بجنگ قطاع الطریق با پسر و غلام مفلح نام بقتل رسید فی
اربع و خمسین و ثلثمائه **الصدر الاجل العالم برهان الملة والدین محمد بن عبد العزیز** رح
در فضیلت بو حنیفه ثانی و شیخ الاسلام بود به نیشاپور و برهان الدین صدر بلند قدر شد وقتی یکی از ملوک
تیغی و دستارچه فرستاد برای او این قطعه نوشته **قطعه** پیش تخت تو شها تیغی و دستارچه * میفرستم خجل و
شرم کن از مختصری * تا هر آنرا که بجان بندهٔ درگاه تو نیست * به یکی چشم به بندی بدگر سر ببری *
زمانی ملک طغانشاه را در پا حادث شده بود این رباعی فرستاد **رباعی** گر پای فلک سای ملک رنجورست
نزدیک خرد نه از حقیقت دورست * او هست جهان و زو جهان ست بپای * پائی که جهانی بکشد معذورست

نجف اشرف در دو فرسنگی از کوفه طرف قبله واقع در شرفش همین بس که مشهد معطر
حضرت امیر در وست وذکر آن در فوت حضرت ... سبتین از مردمانش **میر سید محمد عتابی** رح
صحبت میر حضوری قمی را لازم گرفته بشعر گفتن رغبت کرد و بعد کسب فضایل حمیده وارد دکن شده
در خدمت عادل شاه رتبهٔ ندیمی یافت بعد قتل او نزد شاه دلی ممتاز ماند بنا بر سوی مزاج پادشاه
محبوس قلعه گوالیار شد بعد از هفت سال این رباعی گفته در بند شهان بادشهی میباید
لشکرکش و صاحب سپهی میباید ؛ من خود چه کسم در چه شمارم چه کنم ؛ زندان ترا شهنشهی میباید
بخرج راه رخصت حج یافته در اثنای راه میان احمدنگر پیش برهان الملک شد و قربت یافت
عریان میرزا اسم نام بهبند وارد شده شعر برجسته میگفت **امینا** پدرش مولانا محمود نام
کلیددار روضه علیه بوده شاعر با تبرکست **سر من رای** بعضی در اقلیم رابع شمرند اینجا برابط فرش
به بغداد مرقوم گردیده مشهور بسامره است **گویند** چون معتصم در تربیت غلامان ترک
کوشید بابل بغداد مضرت میرسید روزی جمعی سر راه باو گرفته گفتند یا ابا اسحق از شهر ما بیرون رو
والا با تو حرب کنیم پرسید بکدام استطاعت گفتند در دل شب بانگشتان درشت و دلهای ریش
متاثر شده در موضع قاتول شهری ساخت و سر من رای نام نهاد یعنی سرور گردد آنکه بیند
پس بتدریج سامره شد در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر بود مسجدی عالی
در و با حوضی از یکپارچه سنگ که قطرش بیست و سه گز وارتفاعش هفت گز و ضخامتش نیم گز و مناره
بطول صد و هشتاد ذراع ساخت بمرور دهور جز دهی نماند مزار فیض آثار امام علی نقی و امام حسن عسکری
رضی الله عنهما در وست که مطاف خاص و عام ست **منقولست** در مجمع الغرائب که در ولایت سامره
درخت سیبی از یک اصل بدو شاخ برآمده از شاخی سیب خورند خواب آرد و شکم راند و از شاخ دیگر سیب خورند
بیداری آرد و شکم به بندد **منقولست** در تذکرهٔ دولت شاهی از خود دولتشاه که سلطان سنجر
بعد فتح بغداد بسامره رسید و دید که شیعه شب جمعه اسبی بر در غاری که صاحب الزمان در و غیبوبت فرموده
نگاه میدارند تا چون ظهور فرماید سوار شود آن اسپ از شیعه بستد که نزد من امانت ست با من بود ادب
عنقریب محبوس گردید از مردمش **شیخ محمد بن اسمعیل خیر النساج لقب**
در نفحات از جعفر خلدی مذکور که خیر النساج را پرسیدم ترا چرا نساج گویند گفت با خدا عهد کرده بودم که

رطب نخورم روزی بغلبهٔ نفس یک رطب خوردم ناگاه شخصی بمن نگریسته گفت ای خیر گریز پا
ظاهرا او را غلامی خیر نام گریخته بود من صورت او یافته بودم مرا بگرفت هر چند گفتم خیر نیم مردم گواهی دادند
که خیر توئی وی مرا بخانه برد و گفت کاری که پیشتر میکردی بکن و بکار جولاهگی مشغول کرد بعد چهار ماه از
خدا خلاص بخواستم باز بصورت اصلی شدم در قزوین بسال دو صد و شش وفات یافته عمرش صد و بیست سال بود
گفت خوف و بیم تازیانه ایست مر بندگان را **مدائن** طولش عجب تا عرضش لجی بعضی برآنکه اول بنای
اسود بن شام علیه السلام بود و بعضی برآنکه ابتدا طهمورث پیشدادی همت بر بنای آن گماشته گردآباد خواندند
جمشید باتمامش رسانید ازین که معظم ترین مداین سبعه بوده مداین خواندند **شش دیگر** یکی قادسیه ۲ رومیه ۳ حیره
۴ بابل ۵ حلوان ۶ نهروان - از هر هفت شهر جز نامی باقی نه سالها دار الملک اکاسره بود انوشیروان در آنجا ایوانی
ساخته بود که در جهان عالی تر از و عمارتی از گچ و آجر ساخته نشده صحن خانه صد و پنجاه گز در صد و پنجاه گز در عرض ایوانش
هر طاقش چهل و دو گز ارتفاع شصت پنج گز در اطراف خانها و عمارتهای فراوان با نواع تکلفات بودند و آن عمارت
تا زمان ابوجعفر دوانیقی راسخ و استوار بود مزار سلمان فارسی در محاذی ایوان کسری واقع **بابل** بعضی از اقلیم چهارمش هم
نوشتند از مداین سبعه عراق ابتدا قینان بن انوش بن شیث یا مهلائیل جد ادریس بنا کرده هرمس بابلی بعد
طوفان نوح بنا ساخت پس طهمورث بتجدید عمارت نمود نمرود در آن شهر سالها بسر برد بعد از و ضحاک دار الملک گردانیده
و قلعه بنا نهاده موسوم بکلنگ دز پس سکندر عمارت ساخت باز خراب شد از توابع حله است در حین معموری دوازده
دوازده فرسنگ عرض آبادانی داشت و دوازده هزار قصر در و بود در آن چاهی ست بنام دانیال علیه السلام هاروت
و ماروت که قصه اش در مجلد اول گذشت در آن مقیداند **منقولست در عجایب المخلوقات** که در ازمنه سابقه
هفت حصن داشته در حصن اول خانه مشتمل بر صورت ربع مسکون انهار و جویها پدید کرده هر گاه ناحیتی عصیان ورزیدی
آب انهار در نهر دیگر افگندندی بطاعت باز آمدی و در حصن دوم حوضی عظیم که مردم قبیله در آن شراب ریختندی
و هر یک از آن خویش خوردندی که در دیگر نیامیختی در حصن سیوم طبلی تعبیه کرده بودند معلق که احوال صحت و موت از آن
مفهوم شدی چنانچه اگر آواز دادی صحت یافتی و الا لا در حصن چهارم آئینه از آهن ترتیب داده بودند که حال غایب از آن
معلوم شدی تا مرده است یا زنده در حصن پنجم مرغابی ساخته بودند از مس اگر جاسوسی در آن رفتی آواز دادی و در حصن ششم دو
قاضی بودند بر آب نشسته دو کس که بدعوی آنجا رفتندی و هر کس از آن هر دو قاضی یکی را اختیار کردی هر که مبطل بودی قاضی او
غرقه شدی در حصن هفتم درختی از مس کرده بودند گنجشکان بسیار بر و تعبیه هر چند آدمی که در زیر سایه آن درخت رفتی سایه دادی

تا هزار مرد اگر یکی بر هزار افزودی تمام مردم در آفتاب ماندندی **بصره** طولش فد تا عرضش ل تا بعضی در اقلیم چهارم نوشتند
بشرح بنای آن در احوال خلیفهٔ ثانی مرقوم اسپان نیک آنجا بهم رسند و نوعی پرورش یابند که اگر یکهفته آب نخورند اثر تشنگی در ایشان محسوس نشود و
گویند در حدود بصره کوهی ست مردم آنجا گل آنکوه بکنند و بنهند باد سموم در آن وزد گوگرد شود بعراق و خراسان
برند و فروشند گوگرد فارسی همان ست نزدیک آنکوه موضعی ست معمور و خلق بسیار آنجا ساکن خانها بس بتکلف و بناز و نعمت
بسر برند و هیچ کار و کسب نکنند الا تجارت گوگرد مذکور **ایضا** در یکی از جبال بصره غاریست که زبانه آتش از آن غار بیرون
می آید و شعلهٔ آن آتش بنحوی که آدمی بیرون می اندازد و پیوسته چنین ست **مرویست** از امیر المومنین علی که زمینی به
آسمان دورتر از بصره نیست و از همه شهرها زود خراب شود و میثاق مهبط ابلیس از مضافات اوست تربت صحابه در آن دیار
بسیار مثل طلحه و زبیر و انس و غیرهم مردم نیک از آن شهر بسیار برخاسته اند بنا بر رفع اطالت بذکر بعضی اکتفا رفته
خواجه حسن بصری مادرش مولی ام سلمه در طفلی از کوزهٔ پیغمبر آبخورد آن سرور فرمود چندانکه حسن آبخورد علم من در وی
سرایت میکند همیشه ام سلمه گفتی بار الها او را مقتدای و امام خلق گردان صد و سی تن صحابه را دریافته و هفتاد بدری را
ملازمت نمود خرقه از علی یافته هرگاه دعا گفتی حبیب عجمی دامن بر داشتی و گفتی اجابت میبینم **گفت** گوسفند از مردم
آگاه ترست که یک شبان چندی از ایشان را از چرا باز میدارد و مردم چندین زجر خدا از مراد باز ندارد **گفت**
مسکین فرزند آدم راضی شده بسرای که حلال آن حساب ست و حرام آن عذاب **گویند** بر جماعهٔ گذشته که خنده میکردند
گفت عجب از کسانی که حقیقت کار خود ندانند و خنده کنند **گفت** هرچه بنده بر مادر و پدر نفقه کند آنرا حساب است
مگر طعامی که پیش مهمان نهند **حبیب عجمی** عجمی از آنکه قرآن ندانستی روزی حسن بصری وقت نماز شام بصومعهٔ
حبیب آمده خواست که اقتدا کند الحمد را الهمد خواند لهذا از و بریده تنها نماز گزارد شب **حق** را در خواب دیده گفت
بار الها رضای تو در چیست ندا آمد که رضای ما را دریافته بودی اگر اقتدا بحبیب می نمودی آن نماز بهتر از تمامی عبادات تو بود
گویند وقتی کسان حجاج حسن را طلب میکردند بصومعه حبیب پنهان شد تعاقب کرده آمدند و پرسیدند گفت درون رفت
دیگر ندانم کسان حجاج درون رفته ندیدند حسن گفت هفتاد بار دست بر من زدند ندیدند بعد رفتن شان حسن حبیب را پرسید
حق شاگردی عجب نگاه داشتی گفت راستی من ترا نجات داد و الا هر دو گرفتار بودیم گفت چه خواندی گفت ده بار آیة الکرسی
و ده بار آمن الرسول و ده بار اخلاص و ترا بخدا سپردم مالک دینار با حسن بصری و حبیب عجمی معاصر بود چون آیه
ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار گریستی و گفتی اگر نه از کتاب خدا بودی هرگز نه خواندمی **مالک دینار**
از یافعی که ابو القاسم اندلسی نقل کرده که روزی یکی نزد مالک آمد و گفت یا ابا یحیی دعا کن در حق ضعیفه که از چهار سال

حامله است و حالا بجنت زائیدن گرفتار دست بدعا بر آورده گفت اللهم هذه المرأة ان کان فی
بطنها جاریة فابدلها غلاما فانک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب
بعد ساعتی آن مرد باز آمد برگردن پسری چهار ساله **عتبة بن الغلام** خرقه از خواجه حسن داشته هر سال قدری جو بدست
خود کشتی و آرد آنرا بآب تر کرده در آفتاب خشک کردی و در هفته یکبار از آن خوردی و گفتی از کرام الکاتبین شرم دارم
که هفته یک مرتبه پیش متوضی روم **رابعة العدویه** پدرش فقیر بی چیز بوده در شب ولادت رابعه روغن نداشت
که نافش بدان چرب کند چون پیشتر سه دختر داشته این را رابعه نام کرده زنش صدا زد که از فلان همسایه قطرهٔ چند روغن بخواه
تا چراغ روشن کنیم او عهد داشت که از مخلوق چیزی نخواهد بیرون آمد و دست بدر همسایه نهاد و باز آمده گفت در باز
نکردند از اندوه پیغمبر را بخواب دیده فرمود غمگین مباش هزار است در شفاعت دختر تو خواهد بود صباح بامیر بصره چیزی بنویس
بدان نشانه که هر شب جمعه چهار صد بار بر من صلوة میفرستادی و درین شب فراموش ساختی چهار صد دینار بکفارت آن بدین
شخص ده امیر دیده چهار صد دینار باو داد هرچه میبایست بخریدند بعد چندی پدر و مادر رابعه مرده اند خواهران متفرق شدند
رابعه بدست شخصی افتاد بشش درم بفروخت رابعه همه روز روزه میداشت و شب تا صباح برپا می ایستاد شبی خواجه از
روزنش دید که بعبادت ایستاده و قندیلی از بالای سر آویخته که همه خانه از نور آن روشن گردیده بر خود بلرزید و صباح او را
بنواخت و آزاد کرد رابعه بخدمت خواجه حسن بصری رفته توبه کرد و صومعه نشین شد **گویند** وقتی بمکه رفت در راه کعبه را
دیده که باستقبالش آمده **گویند** ابراهیم ادهم در عرض چهارده سال بکعبه رسید از آنکه در هر قدم دو رکعت نماز گزاردی چون
بمقصد رسید خانه را ندید گفت آه چه حادثه است مگر چشم را خللی رسیده هاتفی آواز داد که کعبه باستقبال ضعیفه رفته
چون رابعه را دید گفت اینچه شورست که در جهان افکنده گفت شور تو در جهان افکنده که در عرض چهارده سال این راه
طی کرده فرق آنکه تو در نماز طی کردی و من در نیاز **گویند** شبی خواجه حسن با چندی بخانه اش آمد چراغ نبود دل
ایشان روشنی خواست رابعه سر انگشت را بدهن کرده تف کرد آن شب تا روز انگشت او چون چراغ می افروخت
گفتندش خدا را دوست داری گفت دارم گفتند شیطان را دشمن داری گفت نه گفتند چرا گفت از محبت
دوست پروای عداوت دشمن ندارم **گفت** اگر صبر مردی بودی کریم بودی **گفتند** وقتی چهار درم
سیم بکسی داد که گلیمی برایش خرد زیرا که برهنه بود آن مرد رفت و باز آمد که چه رنگ خرم گفت چون رنگ در میان آمد
بمن ده از و گرفته بدجله انداخت **حارث بن اسد المحاسبی** عالم علوم ظاهری و باطنی بوده چون دست
بطعام شبهه ناک زدی رگ انگشتانش کشیده شدی **گفت** خدا را باش و الا خود را مباش

ابوالحسن خضری شاگرد شبلی بوده و شبلی بغیر او شاگردی نداشته وی گفته که سحرگاهی مناجات کردم و گفتم
الهی از من راضی هستی که من از تو راضیم ندا آمد که ای کذاب اگر تو از ما راضی بودی رضای ما طلب نمیکردی **ابوبکر محمد**
بن سیرین امام معبرین و مقتدای متعبرین بوده هژده کس از اصحاب بدر و دوازده کس از سائر صحابه را دیده و
سی پسر داشت درباب تعبیر خواب از و حکایتهای غریب منقول **حکایت** شخصی بوی گفت از صراحی آب میخوردم
دو سوراخ داشت از یکی شیرین و از دیگر آب تلخ برون آمدی گفت از خدا بترس که بر خواهر سیر دوی همچنان بود **ایضا**
شخصی گفتش در واقعه دیدم که روغن بر اسیان زیتون میبرزم گفت جاریه داری و آن مادر تست همچنان بود **ایضا** زنی
گفتش که بسر خود در شکم شوهر من آورده خون از شکمش کشیده خورد گفت امشب در دکان شوهرت دزد آید و سیصد و
شانزده درم بعد دستو برد **ایضا** شخصی گفتش دیدم مردی را هر دو دست بریدند دیگری را بردار کردند گفت امیر شهر
معزول و دیگری منصوب شود **ایضا** شخصی گفت چهل خرما در خواب یافتم گفت فردا همانجا چهل چوب زنند و چنان شد
بسال دیگر همان شخص گفت امشب بر در سرای سلطان چهل خرما یافتم گفت چهل هزار درم یابی آنمرد گفت پارسال همین خواب یافتم
چنان گفتی و شد تفاوت چرا باشد گفت آنوقت موسم خرما نبود بچوب تعبیر شد و امسال موسم خرماست این تعبیر باشد
ایضا شخصی گفت زمین با من سخن گفت گفت اجلت نزدیک رسیده بیماری آمده گفت در خواب
کسی بمن آمده گفت لا و لا بخور تا شفا یابی گفت زیتون بخور تا شفا یابی چراکه حقتعالی در شانش لا شرقیه ولا غربیه گفته **ایضا**
یکی از صلحا گفت کبوتری سفید بر کنگره مسجد نشسته دیدم ناگاه بازی پیدا شده آن کبوتر را بربود گفت حجاج دختر جعفر
طیار را تزویج کند **ایضا** عورتی پیش آمده گفت دیدم ماه بثریا آمده و منادی از پس من ندا کرد که برو نزد ابن
سیرین و واقعه را بیان کن شنیده رنگش تغیر یافت و برخود لرزید خواهرش گفت چه شد گفت گمان دارم که بعد هفت روز
بمیرم و چنان شد **یحیی بن یعمر العدوانی** در سلک قرای بصره انتظام و بصحبت عبدالله عباس و عبدالله عمر و دیگر
صحابه رسیده و قضای مرو داشته همواره اهلبیت را ستودی حجاج بآن معارض شد و گفت حسن و حسین اهلبیت نیند
زیرا که نسبت از مادر نباشد گفت پس خدا در قران چرا عیسی را ذریت ابراهیم گفت حال آنکه پدر نداشت **ابوعبدالله**
مالک بن انس علم از ربیعه و قرات از نافع و حدیث از زهری کسب کرده هرگاه حدیث روایت کردی
وضو ساختی و جامه پاک پوشیدی و هرگز در راه ایستاده باکسی حدیث روایت نکردی و باوجود ضعف شیخوخت
در مدینه پیاده تردد کردی و گفتی در شهری که جسد اطهر نبویست سوار نشوم بعضی او را استاد شافعی دانند سه سال در شکم
مادر بوده در نود و پنج متولد گردیده و در هشتاد سالگی فوت گردیده منصور دوانیقی هفتاد تازیانه بر بدن برهنه اش زد

که شانه اش از جا بر آمده بآن درگذشت **خلیل ابن احمد** امام علم نحو و واضع عروض عروض را بر پنج دائره پانزده
بحر اخراج کرد اخفش بحر محبث بر آن افزود **گویند** خلیل در کعبه از خدا خواسته تا علمی باو عطا شود که پیش از و نباشد علم عروض
روزی پیش گشت این علم را نه از کسی گرفت و نه بر مثال کسی رفت از پیش دکان صفاران میگذشت ضرب مطرقه بر طشت دیده
از آنجا اختراع کرد مردی صالح و عابد بوده جمیع حروف تهجی را در یک بیت درجکرده زکا و کیاست بمرتبه داشت
گویند حکیمی داروی چشم دادی که مجرب بود چون بمرد نسخه اش نیافتند ابن احمد فهاش بقوت شامه پانزده ادویه اخراجکرده
دارو ساخت بعد مدتی نسخه بخط حکیم یافتند شانزده ادویه داشت پانزده همان در سنه سبعین و ماته فوت کرده
ابوفید مورج بن عمر سدوسی از اخفش منقولست که از تلامذه خلیل نضر بن شمیل و سیبویه و مورج ثقه بودند
اما مورج بر شان غلبه کرد از مصنفاتش کتاب الانوار و جواهر قبایل و کتاب المعانی ست فوتش صد و نود و پنج واقعشد
ایاس بن معاویه قضای بصره عمر با وی تعلق داشته روزی گفت بخواب دیدم که من و پدر بر اسپان
سواریم و هریک بر دیگری مسابقت نداریم تعبیر آنکه عمرم با پدر یک بوده در سال صد و بیست و یک پدرش فوت کرده
وی غسل نموده بعبادت نشست و درگذشت **ابومحمد یحیی بن مبارک المعروف بایزیدی**
شاگرد ابی عمر بن علا بخاری بصری بوده یزید بن منصور خال مهدی را درس دادی از آن یزیدی لقب یافته هارون
مامون را بوی سپرده با کسائی استاد امین بحث نشستی مذهب اعتزال داشت کتاب النوادر و کتاب المقصور
والمحدود و کتاب النطق و الشکل از وست وقتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر وساده نشسته و برادر برابر جا داده هم بر آمده
گفت جای مولانا از آمدن من تنگ شده خلیل گفت هرجا دو دوست نشینند جا تنگ نباشد اما دو دشمن در
تمام روی زمین تنگ اند فوتش در دو ایست و دو **ابوعلی محمد بن یحیی النحوی المعروف بقطرب**
در علم ادبیه شاگرد سیبویه و بتدریج از ائمه عصر گشته کتاب معانی القران و کتاب الاشتقاق و کتاب القوافی
و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد و کتاب العمل و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس
تصنیف اوست فوتش دو ایست و شش **ابوالحسن نضر بن شمیل المازنی** در حدیث و فقه و نحو
سر آمد علمای زمان بوده یافعی نوشته که وی از قلت معیشت مضطر شده رو بخراسان نهاد
سه هزار علما مشایعتش کردند رو بآن جماعه کرده گفت اگر در بصره یک قلیچه باقلا یافتمی مهاجرت از شما نکردمی از آنجمله مجلس را
قوت نبود که متعهد معیشت او شدی پس بخراسان آمده مقیم گردید و غنا بسیار یافت فوتش در سالی که امام ابوالحسن
علی بن امام موسی الرضا بجنان خرامید **ابوبکر محمد بن حسن درید سی** در علم لغت و ادب و شعر امام عصر بوده

بوشی ویراد رشعر ولغت دوم خلیل دانند در بصره کسب کمال کرده بسیاحت شد و وزارت فارس یافت بنام عبدالله
بن میکال قصیده گفته هزار دینار صله یافت بسی فضلا بر آن شرح نوشتند وکتاب الجمهره را تالیف نموده هنگام شیخوخت استغفار کرده
در بغداد ماند در سیصد وبیست فوت نمود همدران روز ابو هاشم عبد السلام مغربی جهان پدرود کرده مردم فریاد میکردند
که امروز علم لغت وکلام بمرد ابو عبیده نحوی صاحب تصنیف دوالیست کتاب ست اما بد سلوک بحدی بود
که بمشایعت جنازه اش احدی از وضیع وشریف نرسیده ابو العیناء محمد بن قاسم از
ظرفا بوده روزی نزد وزیر رفت گفت چرا دیر کردی گفت مرکبم دزد برده گفت کجا برده گفت من همراهش نبودم
که خبر دهم شخصی را براه استاده دید پرسید گفت مردی از بنی آدم گفت مرحبا گمانم آن بود که نسل آدم منقطع
شده باشد الحمد لله که هنوز چیزی باقیست روزی در مجلس وزیر ذکر احسان برامکه میرفت وزیر گفت اینها را شعرا
دروغ بافیدندی روزی در مجلس وزیر شخصی سرگوشی میکرد وزیر گفت باز هم چه دروغ می بافید گفت مدح شما میکنم
در ایام جوانی نابینا شده چهل سال در کوری گذرانید متوکل عباسی قصری ساخته بود و در آن جشنی کرده
ابو العیناء را طلبید وگفت چه گوئی در حق این قصر گفت مردم خانه در دنیا کنند تو دنیا در خانه کردی متوکل خرسند گشته
تکلیف ملازمت نمود گفت هرکه در مجلس سلاطین آید بایدش خدمت کرد من از دیدار محجوب و محتاج قائد چگونه خدمت توانم کرد
ابو محمد قاسم بن علی خرامی حریری صاحب کتاب مقامات بعضی را اعتقاد آنکه تصنیف غیری بدست او رسیده
بنام خود کرد جلال الدین عمید الدوله ابی علی حسین بن صدقه وزیر که بنام او مقامات نوشت برای امتحان گفت یک مقام
در حضور بنویسد عاجز آمده از خجالت ببصره رفت و در آنجا ده مقام دیگر نوشته بوزیر فرستاد گویند او به نتف
ریشش مانوس بود امیر بصره منعش کرد خیلی به تنگ افتاد روزی امیر را خوش کرد گفت بخواه آنچه خواهی گفت از خیال
ریشم بگذر خندیده گفت تو دانی وریش تو بغیر از مقامات چند تالیف دیگر هم دارد مثل درة الغواص فی اوهام الخواص
وملحة الاعراب وشرح آن فوتش پانصد وشانزده عباس بن عبد العظیم حافظ کلام الله وبی نظیر قران
بوده معمر بن راشد الازدی در سلک محدثان ست مصنف جامع ابو عمر بن علا از جمله قراء سبعه بوده
ابو النظیر سعید بن ابی عمرویه العدوی در بصره اول او به تدوین علوم مشغولی نموده
ابو سعید القطان بیست سال هر شب یک ختم قران کرده وچهل سال پیش از زوال در مسجد حاضر شده از جمله فضلاست
ابو الادیان هرگاه بحج رفتی از خانه خود احرام بستی ابو الحسن الصبیحی قریب سی سال از خانه خود برون نیامده
وکس ندیده که او چیز خورده باشد احمد بن وهب سالها به مسجد شونزیه بتوکل نشسته گفت هرکه بطلب قوت

دانه برداشت نام فقرا زو برخاست ابو عبد الله سالمی از خلفای سهل تستریست ازو پرسیدند کس بچه چیز
اولیا را شناسد گفت بلطافت زبان وحسن اخلاص وتازه روئی وقلت اعتراض و پذیرفتن عذر ......
ابو نصر محمد بن حسن از نیکو طبعان زمانه است ابو یعقوب الرسی استاد ابو یعقوب نهر جوری
در ریاضات وخوارق عادات مشار الیه میزیسته أُبَلَّة بضم همزه وبای موحده ولام مشدده شهری تنزه
بچهار فرسخی بصره است طولش فلانا عرضش لب ل شهری در غایت لطافت ونزاهت ست خواص وعوامش از
ذکور واناث در هفته سه روز بمسرت وبهجت پردازند عمارات پر زیب وزینت در آن خطه بسیار خصوص تفت
که از جاهای نیک یزد است از یزد تا تفت چهار فرسنگ در میان دو کوه رفیع واقع ورودخانه در میان و دو محله
بر دو طرف آن یکی را گرمسیر ودیگری را سردسیر گویند تفاوت در میان هوای این دو محله بدان مشابه است که مزروعات
محله گرمسیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زود رسد یزد از قاضی میر حسین یزدی در شرح دیوان حضرت امیر المومنین ع
نقلست که از جمعی مردم مقبول الروایت شنیدم که میگفتند طفلی در یزد متولد شد بر طبق تکلم الناس فی المهد انواع سخنان میگفت
وقران واشعار بر مردم میخواند واز احوال خفیه خبر میداد چون دو ساله شد وفات یافته و پدرم او را دیده بود از مردمش
خطیر الملک ابو منصور اگرچه از حلیه فضایل نفسانی وپیرایه کمالات انسانی عاری وعاطل نیز بسبب
اما بسبب مساعدت بخت مدت چهل وپنجسال در خدمت سلاطین صاحب تمکین بمنصب انشا با اشراف واستیفا بوی متعلق بود
ودر زمان دولت سلاطین سلطان محمود بن ملکشاه بمرتبه وزارت رسید منقولست ع جوی طالع زخرواری هنر بهتر
امیر شمس الدین وولد امجدش امیر رکن الدین از اشراف ونقبای آن مکانند در زمان
سلاطین مغول صاحب اختیار واعتبار گشته آثار بسیار ازو بیادگار ماند مشهورست که چهارصد وچهل وچهار عمارت
از مساجد وخوانق ودکاکین وانسرا در یک روز چهارشنبه که ساعتی سعد بود بنا نهادند مدرسه شمسیه ومدرسه رکنیه ومدرسه
وقت وساعت وچهار منار که در اصل شهر یزد واقع از آنجمله اند وایضا از یزد تا تبریز هر کاروانسرا که هست مشتمل
بر گنبد وچوکند وتیستانک ودانک وحاجب وغیر ذلک از آثار آن پدر وپسر ست سید غیاث الدین علی
در امر وزارت امیر شاه ابو اسحق انجو استقلال موفور یافت صفی الدین در حضرت ملک طغانشاه قرب تمام داشته
شاعر برجسته بود سراج الدین بشاعری سراج قلوب همگنان را افروخته داشت سید جلال عضد از وزیر
زادگان آل مظفر شعرش پاکیزه است مولانا شرف الدین علی اشرف فضلای ایران ست مصنف ظفرنامه
که بوسیله اهتمام میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ در ثمان وعشرین وثمانمائة باتمام رسیده وحلل مطرز ومنتخب آن در فن معما

وشرح قصیده بُرده و کنیة المراد در علم وقف اعداد از نتایج طبع اوست اشعار آبدار هم دارد **قاضی کمال الدین میر حسین** از افاضل علمای عراق ست از مولفاتش شرح دیوان مرتضوی و حاشیه بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه و گاهی زبان را بشهد شعر آلودی در شرح دیوان مرتضوی از شیخ محی الدین آورده که افراد جمعی اند که قطب در ایشان تصرف نتواند کرد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث هم گویند یک شخص بود که محل نظر حقتعالی باشد و امامان دو شخص‌اند یکی بر یمین غوث و نظر او بر عالم ملکوت ست و او را عبد الرب گویند و یکی بر یسار غوث و نظر او بعالم ملک ست او را عبد الملک گویند افضل ست از عبد الرب و اوتاد چهار اند در چهار رکن عالم و ابدال هفت شخص‌اند **مقرر ست** که یکی از ایشان هر روز از روزهای هفته ماه در یک جهت اند چون کسیرا حاجتی بجتی باشد که او در آن جهت ست رو بآن جهت کرده بگوید السلام علیک یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة واعینونی بقوة و نجبا هشت تن اند که مشغول‌اند بحمل اثقال خلایق و نقبا دوازده شخص‌اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بدلا هم دوازده اند و در جینی چهل شخص اند شیخ کمال الدین عبد الرزاق گوید که نجبا چهل اند و نقبا سیصد و ملامیه قومی اند که نگذارند که مردم ایشانرا بلباس ولایت شناسند **امیر نظام الدین عبد الباقی** از احفاد شاه نعمت الله ولی ست بدین موجب امیر نظام الدین عبد الباقی بن شاه صفی الدین بن امیر غیاث الدین بن شاه نعمت الله وی ابتدا بمنصب صدارت شاه اسمعیل ماضی مقرر بود و چون امیر نجم ثانی بدان سلسله ارادت داشته در حین عزیمت ماوراء النهر به نیابت خویش تعیین فرمود پس از فوت وی در امر وکالت مستقل گردیده روز بروز می‌افزود تا در جنگ چالدران شهادت یافت در تفت مدفون ست **سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** بن امیر نظام الدین عبد الباقی خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی همشیره خود خانم خاتون را بعقد ازدواجش آورده در همدان فوت کرد صاحب تاریخ الفی آورده که متروکات وی زیاده بر چهل لک روپیه هندوستان بوده که در میان ولد امجدش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پری بیگم خانم قسمت شده **امیر غیاث الدین محمد میر میران ابن سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** از صنادید صاحب سعادات ایران ست در احداث عمارات و باغات بی نظیر بوده **شاه غیاث الدین عبد العلی** از اولاد امیر طاهر الدین محمد شهید ست که در بم کرمان بوده شعر نیکو گفتی تاریخ فوت شاه طهماسپ صفوی دوازده امام یافته اعنی لفظ امام دوازده کرت شمرده که سال نهصد و هشتاد و چهار **مولانا شرف الدین علی بافقی** در سلک فضلا انتظام داشت و در روزگار بغایت احترام ماند اشعارش اکثر قصاید نزیل بنام شاه طهماسپ صفوی

وقتی شاه بوی سخن شگفته آواز گرانی گوش نمی شنید بعد از آن که اطلاع یافت این دو بیت بدیهه گفت ؎ از گرانی لشد صدف گوشم * قول شه را که بود در ثمین * جای آن بود کز گرانی گوش * پای تا سر فرو روم بزمین **مولانا عبد الله** بدرس و افاده لوای سبقت بر اقران بر افراشته حاشیه بر مختصر معانی و حاشیه بر خطائی دارد در فقه بغایت ماهر بوده می گفت اگر متوجه بآن کردیم بتوفیق الله برهان و دلائل عقلی بر مسائل فقهی گفته چنان مدلل سازم که مجال چون و چرا نماند **مولانا محمد شرقی** از اقارب مولانا شرف الدین علی مخدوم است صاحب رتق و فتق سرکار جناب حقایق و معارف آگاه باشد شاه نعمت الله ثانی بوده این رباعی در طیبت از وست ؎ تا در دهنم درد است و در بوقم باد بیکار و بیکاریم بستم و لشاد * چون باد ز بوق رفت و دندان افتاد * گر زن طلبی جان طلبد خواهم داد * **مولانا محمد** بجودت طبع و سرعت فهم متصف بوده و در طلاقت لسان مخول از روزگار بشر لسبه در نهصد و هشتاد و هشت در گذشت **کسوتی** اکثر در هزل شعر گفتی **شوقی** از اولاد خواجه رشید وزیر بوده در هرات بسن ثلث و ستین وتسعمائة در گذشت در جوار مزار خواجه عبد الله انصاری مدفون ست شاعری بود همیشه بعشق گلرخان ساختی **مولانا مومن حسین** فاضل مدرس شاگرد میرزا جان در ثلثین والف در گذشته **مولانا وحشی** بلطف طبع مانوس طبایع بوده مثنوی فرهاد و شیرین خوب گفته **خواجه غیاث نقشبند** منظوماتش بیشتر در هزل واقع ؎ ای قلتبان ز سیم ملامت پیچ سر * انگشت گیر را چو نهادی بکاف کس * خواری و مفلسی و زبونی و قیل و قال * یکسر بنا داده دست قضا در نگاه گیر * روزی قبای زربفت پیش عباس شاه ماضی بر د این رباعی در و بافته بود ؎ ای شاه سپهر قدر خورشید لقا * خواهم ز بقا بقد عمر تو قبا * این تحفه برز دچو تو شاهی عیب است * خواهم که بپوشی ز کرم عیب مرا * شاه فرمود بچشم بپوشم **مولانا شمس** در سخن روشن بیان بوده ؎ دل گفت بیار رفته جز جان نرسد * جان رفت ولی بیار آسان نرسد * اکنون تن خسته بر جناح سفر است * ترسم که بجان رسد بجانان نرسد * **مولانا آگهی** ندیم خوش محاوره بوده ؎ در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهی * گر تصور کردن آن می شود کس بی حضور * زهد فاسق ناز عاشق بذل ممسک هزل زاهد عشوهٔ معشوق بد شکل و نظر بازی کور * لحن صوت بی اصولان بحث علم ابلهان * میهمان در تقلید و حکمرانی مزدور * **میر محمد باقر** بافضیلت موفور رکمت تمام داشته و شعر نیک می گفته **عشرتی** در شاعری لباحری موصوف بوده ؎ کجاست قابل داغ غمت دل همه کس * گلیست اینکه نمی روید از گل همه کس * **الفتی** علم ریاضی را نیک میدانسته و باخان زمان بسر می برده و شعر پاکیزه می گفته **بخدی** و **مولانا الیتی** و **محمد باقر** هر کدام از شعرای نیک آنجا بوده اند **میر عیسی** بهندوستان آمده مراجعت نمود شاعر خوش فکر است **فنونی**

از سادات یزد است بهند آمده در حضرت اکبر انتظام یافته **ایتی یزدی** شاعری لطیف طبع بوده **اختری**
از یزد بهند آمده با میر جمله شهرستانی بسر میبرده **ادائی** میر محمد مومن نام باتهام الحاد از یزد بهند گریخته **ملا**
حسن علی از ندمای ملا مومن حسین یزدی مذکور است سیاحت بسیار کرده بهندوستان رسیده طبعی بجودت داشت **ملا حیران**
از شعرای مشهور آنجا است **درویش حیدر** شاعر نیکو زمانه است **زمانی** مذهب تناسخ داشته وخود را از شیخ
نظامی گفته درین باب گوید ع در گنجه فرو شدم بی دیده * از یزد برآمدم چو خورشید * هر کس که چو مهر برآمد
هر چند فرو رود برآید * **زکیا** شاعر معروف بوده **سعید النقشبند** اصلش از یزد و امام در صفاهان اقامت داشته
سالک یزدی در شاعری قرینه سالک قزوینی است در شیراز شانه را رنگ میکرد مدتی در صفاهان نیز گذرانده
آخر بدکن افتاده و خدمت قطب شاه لازم گرفته چون اقوام مغل را اخراج کردند بدهلی آمده اقامت گزید کاسب
از سخنوران کسب کمال کرده است در یزد **ناظم** مدتی در هند بوده در نظم خوش سلیقه داشته **وقاری** ملا امیر نام
شاعر پر قوت بوده **اجری** از سادات حسینی یزد است شاعر خوش بیان بوده **امینا** مشهور بآفاق شاعر دقیق
البیان است **حافظ محمد حسین** حافظ کلام الله وقاری و محدث و مفسر بود در احدی وثمانین وتسعمائة در دهلی فوت
شد کان فضل تاریخ است از مؤلفات اوست شرحی منثور بر شمایل النبی ابی عیسی ترمذی و ترجمه منظوم شمایل
میر معز الدین از سادات یزد فاضلی کاملست در عهد جهانگیر بادشاه بهند آمده خدمت شاهزاده پرویز
گزیده و در خمس وثلثین والف بدست معاندین بقتل رسید شعر هم خوش میگفت **دانشمند خان** موسوم بمحمد شفیع
و مشهور بملا شفیعای یزدی در عصر شاهجهان برسم تجارت وارد هند شده در وقتی که بوطن مراجعت میکرد از سورت
بندر بادشاه وی را طلبیده با ملا عبد الحکیم سیالکوتی مباحثات علمی مهد فرمود پس منظور نظر عاطفت شاهی شده و سلک
ملازمان منتظم گردید بمنصب سه هزاری و بخشیگری رسید آخرها استعفا خواسته در شاهجهان آباد منزوی گردید باز در عهد عالمگیر بمنصب چهار
هزاری انگاه پنجهزاری رسید و بخشیگری یافت و مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم به پادشاه درس داده **طبس گیلک** شهری
کوچک ازین اقلیم است بقول صاحب صبح صادق بنای ضحاک است از مردمش **شمس الدین محمد بن عبد الکریم** شلوبانامست **میر کمال الدین حسین**
در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس باذربایجان شده چندی در ظل تربیت شاه گذرانده پس بهرات آمده صدارت
یافت شرح منازل السائرین و منازل العشاق از مؤلفات وی است **ملا حاجی** از فضلای زمان بوده از طبس
اراده هند کرده در عین راه بموضع فراه در گذشت شعر نیک می گفت **ابرقوه** سابق داخل فارس
بوده الحال در عراقست اول آن بر زیر کوه ساخته بودند و ابر کوه می گفتند چون خراب گشت در زمینی که

حالا

حالا معمور است ساخته اند همان نام بگفتگوی عوام ابرقوه شد گویند کیکاوس پسر خود سیاوش را آنجا سوخته
و تل بزرگی که حالا هست خاکستر اوست از جاهای متبرکه آن مقام مزار **طاوس الحرمین** است در نفحات
آمده که او غلام حبشی بوده مر خواجگان جرجان را کنیتش ابو الخیر است چون خواجه از وی خوارق دید آزاد کرد
ساخت بقصد شیخی ره ببغداد آورده چون آنجا رسیده شیخ مشرف بموت بود چون سلام کرد گفت وعلیک
السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم ترا الفتی است شریف در حجاز بان مشرف خواهی شد ابو الخیر شصت سال
مجاورت حرمین کرد و از هیچکس هیچ چیز طلب نمود هرگاه بروضه مصطفویه آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول
الثقلین جواب آمدی که علیک السلام یا طاوس الحرمین **مولانا عبدی** بلطف طبع موصوف و در ظرافت مرجع
همگنان منه شب با مه دلربا نشستیم * تا ماه انگشت نما نشستیم * زلفش که زدیم طوق گردن ع تا گردن در بلا
نشستیم و هجو کاتی نامی گفته ع میخواستم که بینم تا چون کسیست کاتی * کلبی براه دیدم چون بر درش رسیدم *
دل گفت باش عبدی شاید که بینی او را * گفتم چه بینم او را کاتیست آنکه دیدم * **میر برهان** از مریدان قاضی اسد
کاشی بوده شعر نیک هم رسانیده **میر عطا** در عهد شاه عباس ماضی بوده و شعر نیک می گفته **دار الجرز** محلیست
در غایت نزهت در تاریخ بناکتی مسطور که بنا کرده زرتشت وزیر داراب بهمن است قبل بهمن بنا کرده در صبح
صادق بنای کی داراب مذکور در یکی از جبالش مومیائی میرسید در عهد فریدون یکی کبش کوهی را تیر زده
در مغاره کوه شد اتفاقات از ان شگاف آبی متقاطر بود چون کبش از ان خورد شکستگی او درست
گردیده در شب اینواقعه رو داده بود صبحی همان شخص آن کبش را صید کرده نزد فریدون آورده کیفیت
گفت او پای مرغی را شکسته از ان آبش خورانید نیک شده انگاه در خیر ضبط درآورده این مومیائی
را معدنی گویند و دیگر مومیائی عملیست چنین که کودک سرخ موی را محافظت مینمایند تا سی ساله
شود بعد از ان ظرف سنگینی را که آدمی در گنجد پر عسل کرده آن شخص را در وی می اندازند و سرش را استوار
می سازند بعد مدتی آن آدم مومیائی می شود و این قسم از ان بهتر می شود قبر وحیة الکلبی که بسیاری از فارس
نسبی او کشود در دار الجرد است از مردمش **مولانا عالمی** است پاره طالب علمی داشته در عهد شاه
طهماسب بشیراز میگذرانیده منه هر جا که گذشتم در سر زلف یاد بود * تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود *
ملا شاه محمد بسیر هند آمده تذکره شعرای عهد خود جمع کرده **ایج** شهری مختصر است از فارس
من مضافاتش بدره نام موضعی منسوب است از مردمش **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین** یا خواجه رشید و وله

ارشدش خواجه غیاث الدین محمد طریق مصاحبت سلوک می داشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در کلام و فوائد غیاثیه در معانی بیان از مصنفات اوست حمد الله مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر هر صد سال فاضلی ظهور می نماید که جامع محاسن شمائل و حاوی انواع فضائل و کمال می باشد چنانچه در صد اول عمر بن عبد العزیز و در دویم شافعی و در سیم ابو العباس احمد بن شریح و در چهارم ابو بکر طیب باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزالی و در ششم فخر الاسلام امام فخر الدین بن عمر و در هفتم لاشک وجود مبارک مولانا عضد الدین تواند بود **عارف** شاعری معروفست **تبریز** بسبب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیاری از جاهای با نام و نشان رجحان دارد در بر جیویش موضعی است موسوم تخت چرنداب که محفل صحبت احبا و جای معاشرت اهل صهباست از مردمش مولانا یکی ست علم سیاق را نیک میدانسته و بر دیگر کمالات مطلع بوده در حینی که میرزا احمد کفرانی بمتصدیگری خالصات فارس مامور گردید اهل آن از و تظلم بدرگاه شاه طهماسب رفتند این قصیده معروض کرد شمس افتادمی تومان صله و سلبی که برسم مصادره بر اهل تبریز نهاده بود بر میرزا احمد تنخواه یافت **اصطخر** طولش مح ل عرضش ل ما دار الملک پادشاهان عجم بوده بر طبق آیه غدوها شهر ورواحها شهر سلیمان ع صباح در بعلبک و شام در اصطخر بسر میبرده و آتشکده که وز مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت صلعم بوده است دران شهر بود در هفت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را بنا نهاده از و جز قلعه و چهار منار باقی نمانده چون نوبت بجمشید رسید قصری در و ساخته نوروز در انجا احداث کرده از آثار آن چهار ده ستون باقی در دروازه آن عمارت از دو تخته سنگ هر تخته تخمیناً سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت از مردمش **عبد الرحیم** که طریقه خاصی داشته شخصی ویرا گفت مرا نصیحتی کن گفت همت همت که همت مدار جمله اشیا است **بیضا** در ازمنه سالفه شهری با نام بوده بنا کرده گشتاسب فیل دیوان بفرمان سلیمان ع بنا کردند در حدودان مرغزاری بوده ده فرسنگ در ده فرسنگ آنجا هر دانه انگور ده مثقال وزن داشت و سیب آنقدر منع دو بدست المحال بر طرف شده از انکه تربتی بغایت سفیدی دارد بیضا گویند از مردمش **حسین بن منصور الحلاج** شاگرد عمر بن عثمان مکی است مشائخ اکثر ویرا رد کردند مگر چندی چون ابن عطا و عبد الله حنیف و شبلی و ابو القاسم نصرآبادی و ابو العباس شریح بکشتن او رضا ندادند شیخ ابو القاسم گرگانی و شیخ ابو علی فارمدی و امام یوسف همدانی و ابو القاسم بشری در کار او متوقف شدند برخی ساحر و برخی از اصحاب حلولش میدانند قبل آن دیگر است و این دیگر در تذکرة الاولیا است که ویرا دوستی حلاج بود او را بکاری فرستاده بانگشت اشاره جانب

پنبه کرد دانه از پنبه یکسو شده از ان حلاج گفتندش چون بدارش کردند هر کس سنگی بوی انداخت دم نزد شبلی گلی زد آهی بکشید پرسیدند گفت آنها نا واقف بودند و این واقف چون دستهایش بریدند خنده کرد و گفت مرد آن باشد که دست صفات ما را که تارک عرش می کشد قطع کند پایش بریدند تبسم فرمود پائی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند چشمهایش برون کردند و خواستند زبانش ببرند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم پس رو سوی آسمان کرده گفت بدین رنج که از برای تو میدارم محروم مگردان الحمد لله که دست و پای من براه تو شد اگر سرم ببرند هم براه تست پس گوش و بینی بریدند و بحکم خلیفه سرش جدا کردند در میان سر بریدن خنده زد از هر قطره خونش انا الحق برآمد چون سوختندش از خاکسترش انا الحق برآمد در دجله انداختند همان شنیدند تا مادام که خرقه اش بدریا انداختند دجله از انا الحق گفتن بس نکرد در عجائب البلدان که بعد قتل وی در بغداد تنگی باید بوزن یکرطل و نیم و بر اثر آن ریگ زردی بارید شبلی گفت آنشب بگور او شدم خدا را بخواب دیدم پرسیدم ندا آمد که جزای سالبعیر گفت **گویند** روزی با چهار صد صوفی بباديه بود اصحاب را گرسنگی گرفت دست از پس برمی آورد و دو نان گرم بهر یک میداد تا همه بخوردند **ایضاً** وقتی اصحابش گفتند ما را رطبی می باید خورد گفت مرا بیفشانید در وقت افشاندن چندان رطب ریخت که همه سیر شدند یکسال مدبرابر خانه کعبه برهنه در آفتاب بایستاد تا روغن او بر سنگ رفت و پوست از وی باز شد **شیخ ابو اسحق** شهریار بیست و چهار هزار گبر و جهود بر دست او مسلمان شدند گفت هیچ گناهی بآن نرسد که برادر مسلمانرا حقیر دارند **قاضی ناصر الدین** پدرش قاضی امام بدر الدین عمر بن فخر الدین علیست که بدو واسطه بحجة الاسلام می پیوندد تفسیر و غایة القصوی بشرح مصابیح و منهاج و متن طوالع و مصباح در کلام و مرصاد در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار مجلد و شرح منتخب و شرح محصول لتصنیف اوست در ششصد و هشتاد یا نود در رود فوت کرده **میر ابو القاسم** قاسم تخلص در شعر بیضا داشته **گازرون** طولش فزما عرضش لط به بنا کرده قباد بن فیروز است همیشه منبع فضلا و معدن علما بوده از مردمش **خواجه امین الدین** با انکه در وزرای اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی انتظام داشت اهل فارس دست ارادت بوی داده از جمله اولیائش می شمارند و خوارق عادات از وی نقل می کنند در همت و سخا از حاتم و معن گذشته بود **شیخ امین الدین** در زمان شاه شیخ ابو اسحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنابر لطف طبع شعری می گفت **شیخ سعید الدین محمد** معاصر امیر مظفر بوده از مصنفات اوست شرح مشارق الانوار و مسند الابرار که بسیار گازرونی اشتهار یافته **مولانا جلال الدین محمد** دوانی نخست نزد مولانا سعد الدین اسعد والد خود انگاه مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال کسب کمال کرده پس در خدمت

امام الدین کلناری که بر مطالع شرح مفید دارد و مطالعه بعضی متداولات نموده در عین شباب کمال یافت در حبیب السیر
گردی در اواسط ایام بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور شود بر آن حاشیه نوشت
پس مولانا بهتر از و حاشیه دیگر کرده میر صدر الدین هم بر آن حاشیه رد نوشت همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر
همدیگر نوشتند اول را قدیم و دوم را جدید و سیوم را اجد میگویند از دست رساله زوار که در روضه حضرت شاه
ولایت بر پا ایستاده تصنیف کرد پس جهت حل شرحی نوشته و شرح هیکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین
سهروردی در رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور میر معصوم
بهکری در تاریخ سند نوشته که مولانا را در آخر ایام محاسن اوصاف جام نظام الدین شنیده اراده انگوشد میر
شمس الدین و میر معین الدین از اجل تلامذه اول فرستاده چون برعایتهای اصناف اصناف جام مذکور رسیدند
و شوق جناب مولانا در وجد کمال دیدند متوجه راه و نوشتهای جام مذکور بطلب مولانا رفتند قضا را مولانا
پیش از رسیدن ایشان بمنزل اصلی رسیده بود تا مبر دیا که انگوشه را پسندیده بودند پسند معاودت کردند از
اشعار مولانا است منه خورشید کمالست نبی ماه ولی ‌‌ اسلام محمد است و ایمان علی ‌‌ گر بینه براین سخن می طلبی
بنگر که ز بینات اسما است جلی شیخ ابو القاسم از فضلای روزگار و شعرای فصاحت شعار بوده صادق
در عهد شاهجهان بادشاه بهند آمده بخدمت جعفر خان پسر میر دو شعر می گفت شیراز طولش مج ماعرضش الطلو
محمد قاسم بن عقیل عمزاده حجاج در هفتاد و چهار هجری بنا نهاده چون بتصرف عمر لیث در آمد مسجدی در انجا
ساخت مسمی بعتیق گویند هرگز آن مسجد از اولیاء الله خالی نیست در زمان عضد الدوله دیلمی معموری بو فور رسانید
و سور و باره گرد شهر شد ملک شرف الدین اینجو در برج و باره آن سعی بسیار بتقدیم رسانیده بهترین آبهای
شیراز آب کاریز رکن الدین ابن بویه دیلمی است که بآب رکنا آباد در رکنی مشهور مردمش ایام هفته هر روز
بسیر بسر برند و نزه ترین جاهای سیر از مصلا زمین است دیگر سیر خلجانست که از شهر تا کوه در انک
قریب بدو فرسنگ باغچه و باغست و مزار نور بار پنج نو باوه امام همام موسی کاظم ‌‌ سیر از دارالخ بر سر
قبر هر یک عمارات عالی ساختند در ده فرسنگی شیراز چشمه است موسوم بچاشت که در فصل پائیز آب آن چشمه
خاصیت جلاب دهد در آن ایام از خاص و عام هزاران هزار آنجا روند و سه روز مانند صبح و شام از آن
آشامند رفع فضلات شود عجیب اینکه در وقت خوردن در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع شود
از همه منفذ دفع گردد گویند هر که در و سالی اقامت نماید امر معیشت براو آسان گذرد چنانکه سببش ندانند در

در انجا تفاحی شود که نیمه اش بغایت شیرین و نیمه اش بغایت ترش از مردمش شیخ ابو الحسن کردویه شصت
سال از خانه جز بادای نماز جمعه و عیدین بر نیامد با خضر ؑ صحبت داشته ابو العباس احمد یحیی استاد ابو عبد الله
خفیف است هرگاه بصحرای رفتی با شیر باز گردی بندار بن الحسن شاگرد شبلی و استاد ابو عبد الله خفیف گفت
نه آزادیست که بار خود را برسی از کجا می آئی و در چه کاری گفت تصوف و فاالعهد ست شیخ عبد الله خفیف
از کمل مشائخ فارس است خفیفیان جماعتی اند متصوفه که تولا بدو کنند در ابتدا در رکعتی ده هزار قل هو الله خواندی
و از بامداد تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی به بیست سال پوشیده بود و هر شب بهفت دانه مویز افطار
کردی از آن خفیف لقب یافت در سالی که از و نیاز رفته چهل چله بپای برداشته بود و چهار صد زن را نکاح کرده موجب
آنکه وی از ابنای ملوک بوده چون بکمال رسید مردم بتبرک دختران بوی دادند او پیش از دخول طلاق
دادی چهل زن خادم فراش وی بودند از انجمله یکی را که چهل سال در عقد نکاحش بود پرسیدند که شیخ در خلوت چگونه است
گفت خبر ندارم از جمیع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را شاید خبری باشد از وی پرسیدند گفت چون بخلوت آمد
ساعتی در من دید و در آن طعامها که ساخته بودند نگریست و دست من در آستین کشیده بگرفت و بر شکم خود مالید از
سینه تا ناف پانزده عقد افتاده بود گفت اینهمه از سبب شدت صبر ست که از چنین روی و چنین طعام گره بسته در در
فور برخاست و رفت شیخ مومن از نیکان طبقه صوفیه بوده است خواجه عبد الله انصاری از اسماعیل دباس نقل نموده
که چون احرام طوف کعبه بسته بشیراز وارد شدم و بیاد در مسجدی نشسته دیدم در زنی گری میکرده از من پرسید که چه نیت
داری گفتم نیت حج گفت مادر داری گفت دارم گفت باز گرد و پیش مادر شو چون دید که مرا خوش نیامد گفت چه می هیچی
من پنجاه حج سر و پا برهنه بی زاد و همراه گذارده ام جمله بتو دادم تو شادی دل مادرت بمن ده ابو محمد نصر
البقلی المشهور بشیخ روزبهان در حال وجد و غلبه از و سخنان سر سبز که فهم هر کس بآن نرسیدی در
اکثر علوم ماهر بود قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بمصالح و تصنیف پرداخته تفسیر عرائس و شرح شطحیات
عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از دست در کشف الاسرار گفته قوال خوب رو باید که عارفان
در مجمع سماع به سه چیز محتاجند روائح طیبه و وجه صبیح و صورت ملیح و بنها عارفی را مسلم که بکمال طهارت قلب
رسد و چشم از دیدن غیر حق بپوشد در عرائس آورده که من دو چیز را پسندیده ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر شیخ
ابو بکر طمستانی تربیت از شبلی و ابراهیم و باغ شیرازی گفت جمله دنیا یک حکمت ست هر یک را از آن نصیبی قدر
کشفا دست گفت وصل بی فصل ست چون فصل آید وصل نماند گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید و از افزونی دست

بردار و گفت بر گرا در خاموشی وطن نیست در فضولی است گفت زندگانی در مرگ است یعنی مرگ نفسی
و حیات دل **شیخ نجیب الدین علی بن برغش** والدش در سلک اتقیا و صلحای کبار انتظام داشته امیر المومنین
علی ع در خواب دید به پسرش بشارت داده چون بوجود آمد علی نام کرد ملقب به نجیب الدین ساخت هر چند پدر جهت
وی لباسهای فاخره و طعامهای لذیذ دادی التفات نکردی بداعیه طلب سوی حجاز شد و بنابر خوابی که دیده بود
بخدمت شیخ شهاب الدین رسید و سالها گذراند آخر باشاره شیخ در شیراز آمد و بارشاد پرداخت از وی پرسیدند که سر توحید
تمثالی روشن کن گفت دو آئینه و سیبی **ظهیر الدین عبد الرحمن بن علی بن برغش** چون مادرش حامله شد شیخ
شهاب الدین پاره از خرقه خود فرستاد که مولود را پوشاند در بزرگی از آنجناب ارشاد یافت و اول خرقه هم پوشیده
ترجمه عوارف از وست **شیخ عبد الله ماکو** در اکثر علوم متبحر بود بعد سیاحت بشیراز در مغاره کوهی انزوا گزید از
خواجه عبد الله نقلست که ابو عبد الله سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر داشت آنچه از وی من انتخاب کرده نوشته‌ام
سی هزار حکایت و سی هزار حدیث است **احمد بن عبد الصمد** نخست صاحب دیوان التونتاش حاجب بود
چون خواجه بزرگ احمد بن حسن میمندی فوت نمود سلطان محمود غزنوی او را از خوارزم طلبیده وزارت داد در
فصاحت و کتابت و شجاعت و تیر انداختن بیمثال بوده بیست سال بوزارت سلطان مسعود و دو سال وزارت
سلطان مودود و بنوعی پرداخت که دستور العمل وزرای جهانیان گشت آخر بقید مسموم گردید **عبد الحمید بن عبد الصمد**
فاضل عادل بوده بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت ولدش سلطان مسعود گردیده
بطول عمر و امتداد دولت از وزرای ماضی درگذشته ابو الفرج رونی مداحش بوده در زمان سلطان بهرامشاه بن مسعود
درجه شهادت یافت **نصر الله بن عبد الحمید** وزیر خسرو ملک بن نظام شاه شده در فصاحت از صاحب و ابن العمید در
گذشت ترجمه کلیله و دمنه ساخته اوست از جور زمانه محبوس گردیده این رباعی نزد خسرو ملک فرستاد ه ای شاه
مکن آنچه میپسندد از تو همه روزی که تو دانی که نه پسندد از تو همه خرسند نه بملک و دولت ز خدا من چون باشم بپند
خورسند از تو همه موثر نیفتاد آخر قتلش کردند در وقت قتل گفت ه از مسند عزا گرچه ناگه رفتیم ه الحمد لله که نیک
اگر رفتیم ه رفتند و شوند نیز آیند شدند ه ما نیز توکلت علی الله رفتیم ه **الصاحب الکبیر قوام الملک**
نظام الدین هبة الله در وزارت سلطان رضی ابراهیم کارهای با نام کرده در وداع اینجهان پر نزاع گفت
ه دریغا گوهر فضلم که در صندوق بال آمد ه بچشم حاسدان فضلم همه سنگ و سفال آمد ه چو کلک اندر بیان من پدیدی خلوی
نحوی ه مراتب را خبر دادی کرمان عز و جلال آمد ه **ابو القاسم مسلم بن محمود** در خدمت ملک ناصر در معرکه سپرده

کتاب عجایب الاسفار و غرایب الاخبار بنام او تصنیف شده **تاج الدین وزیر** مظفر بن خضر بن مودود بود چند
وقت بامر وزارت سلطان محمود سلجوقی قیام نموده **خواجه قوام الدین** صاحب عیار زمام امور ملک و مال جلال الدین
شاه شجاع در قبضه اختیارش بوده **خواجه غیاث الدین احمد سیدی** وزیر میرزا شاهرخ بوده **ضیاء الدین فارسی** یگانه
عصر و نادره دهر در دولت آل سلجوق رایت تفوق برافراشت ممدوح او بیغو ملک ست بیغو ملک شاهی بود فاضل و شاعر دوست
رفیع مرزبان جمعی معاصر خطه بادغیس و بو سلیک گرگانی که پیش از زمان رودکی بودند دانند و گروهی از شعرای
آل سلجوق شمارند و ثانی اصوب است **بدر الدین** بدر آسمان فصاحت ست زمانش معلوم نشده **شیخ مصلح الدین**
بن عبد الله السعدی در اول حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس ابو الفرج بن جوزی بتحصیل اشتغال داشته
بعد از آن بعلم سلوک مشغول گردیده مرید شیخ عبد القادر گیلانی شده و بصحبت شان عزیمت حج نمود **گویند** چهارده حج اکثر
پیاده گزارده با شیخ شهاب الدین در یک کشتی سفر نموده جهت عزم جهاد تا سومنات رفته و بت بزرگ را شکسته اقالیم سبعه گشته
از مشایخ کبار بسیاری را دیده در بیت المقدس سقائی کرده بخضر رسید و فقیه میر از سادات گفتگوی واقعه آن سید حضرت رسول
را بخواب دید که عتابش کردند بیدار شده بخدمت شیخ رسید و عذر طلبید یکی از مشایخ منکرش بود شبی در واقعه دید که درهای
آسمان گشاده ملائکه با طبقهای نور فرود می‌آیند پرسید چیست و برای کیست گفتند برای سعدی صله بیتی ست که گفته **بیت**
برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار * هم در شب بدروازه شیخ رسید دید چراغی افروخته
با آن بیت در زمزمه است صد و ده سال قبل صد و بیست سال عمر داشت سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف سیاحت
و باقی در ریاضت و خلوت گذرانده اکثری در بقعه شریفه عبد الله خفیف در روزگار اتابک سعد بوده و چون بحد کمال رسید ابوبکر
بن سعد بر سریر سلطنت تکیه زده فوتش در زمان حکومت اتابک محمد سلغرشاه شب جمعه ماه شوال تسعین وستمائة قیل احدی و
تسعین وستمائة خاص تاریخ اوست طریق غزل اول او پیموده از بس ملاحت دیوانش را نمکدان گویند **خواجه مجد الدین**
همگر در عهد اتابکان فارس ملک الشعرا بوده حمد الله مستوفی از ندیمان خواجه بهاء الدین صاحب دیوان نوشته و از ظریفهای او
آورده که خواجه مجد الدین را زنی پیر بوده دریده گند داشته باصفهان شتافته بود زن از عقبش آمد ملازمی مژده اش ساخته
که خاتون در خانه فرود آمد گفت مژده در آن بود که خانه بر خاتون فرود آمدی این سخن بزن رسید گوا آغاز نهاد که چشم
من و تو لیل و نهاری بوده گفت پیش از من شاید اما حاشا که پیش از تو لیل و نهاری باشد **فرید فارسی** در شعر فرید روزگار بوده
ناصر بجه بجه نام موضعی ست از شیراز معاصر شیخ سعدی بوده شعر نمکین گفته **مولانا قطب الدین علامه**
در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده از زمان دولت هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده بود از مصنفات

تحفهٔ شاهی در هیات و شرح کلیات قانون و شرح مفتاح العلوم ست گویند از آن پیش کسی بر مفتاح شرحی ننوشته
میان او و شیخ سعدی ابواب طیبت مفتوح بوده روزی با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از آنها بجان عمارت میکرد رفته
اتفاقاً در آنوقت اندکی گلی بر رخسارهٔ بادشاه که هنوز ساده بود رسیده مولانا خواند یا لیتنی کنت ترابا بادشاه پرسید
علی البدیهه گفت یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا **قطب محی** صاحب ریاضات و مشاهده و مکاشفه بوده از وی اراداتش
مکتوبات مابین جمهور مشهور دیوانش متداول **فضل الله صادق** اوصاف سلطان محمد خدابنده بوده و تاریخی بنام
وی در قلم آورده موسوم بتاریخ معجم **ابن نصوح** در زمان سلطان ابوسعید خان بوفور عقل و فراست و کثرت علم و
کیاست از همگنان برتر بوده گاهی بنظم پرداختی **شمس الدین محمد حافظ شیرازی** لسان الغیب و ترجمان الاسرار است
بسیار اسرار غیبیه و معانی تحقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده مولوی جامی در نفحات گفته که در هیچ کتاب دیده نشده
که وی دست ارادت بکسی داده هر شب جمعه در صحن جامع شیراز تردد کردی و قرآن خواندی و ختم تمام کردی حافظ تخلص از خیرهاست
چون صاحبقران امیر تیمور گورگان فارس را مسخر ساخته بتحریک ساعیان خواجه را بخواند و گفت ربع مسکون را برانداختم تا
سمرقند و بخارا را آباد سازم تو آنرا بخال هندو بخشی و میگوئی **مطلع** اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش
بخشم سمرقند و بخارا را * عرض کرد که ازین بخششها است که بدین حال رسیدم صاحبقران بخندید و بنواخت در صبح صادق
آورده که در عهد سلطان محمود شاه بهمنی والی دکن میر فضل الله انجو شاگرد علامه تفتازانی که صدر سلطان بود نامه بخواجه نوشت
و بدکن خوانده در کشتی نشست بسبب باد مخالف بشیراز باز رفته و غزلی در معذرت نوشت میر مذکور بعرض سلطان رسانید
فرمود ارادهٔ دیار ما کرده نشاید بی نصیب ماند پس هزار توله طلا بهر او فرستاده در اثنی و تسعین و سبعمائة
درگذشت و در خاک مصلی مدفون گردید خاک مصلی یکی بعدد تاریخ ست **السید الجلیل امیر**
اصیل الدین عبد الله الحسینی الدشتکی الشیرازی در علم تفسیر و حدیث و
انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بهرات تشریف آورده هر هفته یک نوبت
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظهٔ خلق می پرداخت در ماه ربیع الاولی بر بیان میلاد حضرت رسول صلعم
مواظبت نموده از مولفاتش شرح درج الدرر بر سیر سنیهٔ خیر البشر و رسالهٔ مزارات هرات مشهور هفدهم ربیع الآخر
ثمان و ثمانمائة وفات کرده دو گوهر نامدار ماند **صفی الدین محمد و برهان الدین محمد**
خاقان منصور سیورغالات و الانجال داشته **السید الاجل امیر جمال الدین عطاء الله**
بن فضل الله المحدث الدشتکی الشیرازی عمر گرامی صرف تتبع و حفظ اقوال و افعال ایشان نموده

فنون عقلیه را از علوم شرعیه ملتی ترتیب و تدوین پوشانیده جواهر و لالی حدیث مصطفویه را بانامل
تقید در سلک انتظام داده صحاح و حسان سخنان عالمگیرش تحفة الاحباء و ریاض السیر و روضة الاحباب ست
صاحب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سایر علوم دینیه یقینیه
از محدثان باستحقاق درگذشته شاگرد عم خود ست چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که در و مقبره حضرت خاقان منصور ست
و در خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته در هفته یک نوبت در جامع هرات بموعظه پرداختی سلاطین و
حکام خدمتش واجب دانستندی ولد ارشدش **امیر نسیم الدین محمد المشهور بمیرک شاه** رح
در تکمیل علوم سیما حدیث یگانه زمانه بود سوجب تعیین سلطان در مقبرهٔ مذکور قایم مقام پدر بزرگوار بوده خلف رشیدش **سید عربشاه**
بجای آبا نیک جا گرم کرده بعد از وی پسرش **سید نعمت الله** باوصاف آبا متصف زیسته از و **سید وجیه الدین** بکار
و قایم مقام ماند فرزند رشیدش **قاضی سید شکر الله** که در مجلدات میان احوالش مذکور گردد **سید الحکماء المدققین امیر**
صدر الدین محمد الشیرازی از بنی اعمام امیر اصیل الدین مذکور باعن جد تا حضرت ائمه باهمگی علوم عالم احادیث نبوی بوده اند
میر بآن جامعیت باندک توجه بمطالعه علوم حکمیه و تحقیقیه برتبهٔ اعاظم حکما رسیده در خدمت میر استفاده کثیر در شرعیات
پسرش میر غیاث الدین منصور که مذکور شود و پسر عم **میر نظام الدین احمد** شطری از علوم عربیه و فنون غریبه را بر پسر عم خود
میر حبیب الله که وحید زمان بود قرات فرموده و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمت و کلام از سید فاضل مسلم فارسی
و جمعی دیگر اقتباس نموده که سلسلهٔ تلمذ بعضی تا رئیس الحکما ابو علی سینا پیوندد مثل ملا قطب الدین علامه شیرازی و سلطان المحققین
خواجه نصیر الدین محمد طوسی **و سلسلهٔ** بعضی دیگر منتهی میشود به بعضی از ارباب کلام مانند حجة الاسلام غزالی و فخر الدین رازی
و شیخ علامه جمال الدین حسن المطهر الحلی و حضرت میر را با مولانا قوام الدین کرمانی که از اعاظم تلامذه سید المحققین قدس سره الشریف
مباحثات و مناظرات بوده و بسیاری از مسایل رد سخنان استاد او مرا بر او تمام نموده هرگز بمجلس از اقران بالزام تن در داده
علامه دوانی چون در بحث مجلسی خود را حریف میر نمیدیده در اکثر تصانیف خود متوجه دفع سخنان میر گردیده و سخنان از
جانبین بتطویل انجامیده چنانچه از حواشی تجرید و حواشی مطالع ایشان ظاهر شود حضرت غیاث الحکما میر غیاث الدین منصور
در رساله که بر اثبات واجب الصدر عالیمقدار نوشته ذکر نموده که مولد شریفش در صباح شنبه دوم شعبان سنه ثمان و عشرین
و ثمانمائة بود در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائة در دست قسقه فجرهٔ ترکمان پایندهٔ بیگ در لعل ساکن و بایر بکر
بوده شهید گردیده از جملهٔ آثارش مدرسهٔ رفیعهٔ منصوریه در شیراز ست و حاشیه قدیم و جدید تجرید و این هر دو حاشیه
تا شاهی بحث اعراض رسانیده دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شرح شریف شریفیه و این دو حاشیه قدیم او

بر تجرید و شرح مطالع مقدم ست بر تالیف حواشی قدیمه علامهٔ دوانی دیگر حاشیه شرح شمسیه و حواشی شریفیه که تا از مرجحات
رسانیده دیگر حاشیه بر اوایل شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شریفیه در آنجا متوجه اعتراضات ملا علی عران از
حواشی سید المحققین قدس سره الشریف شده دیگر حاشیه بر کشاف و حواشی آن دیگر رساله در حل مغالطه مشهور بجذر اصم دیگر
رساله در علم فلاحت دیگر رساله فارسی در معرفت قوس قزح دیگر تعلیقات بر تجرید فقه شافعی **خاتم الحکما غوث العلما امیر غیاث الدین**
منصور شیرازی ولادتش تسعمائه در خدمت پدر بزرگوار امیر صدر الدین محمد مذکور تحصیل علوم نموده در چهارده سالگی داعیهٔ مناظره
علامه دوانی در خود یافته و مسایل جست در بیست سالگی از ضبط جمیع علوم فارغ گردیده مدتی منصب صدارت پادشاهی مغفور
بوی متعلق بود در مرتبهٔ ثانی که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبد العالی از عراق عرب متوجه پایهٔ سریر خلافت شد بعضی مفسدان
نقار بمیان آوردند تا مباحثهٔ علمی ممهد گردید و بخشونت انجامید پادشاه حمایت مجتهد الزمانی کرده میر برنجیدند و بعد وزری چند
از منصب صدارت استعفا نموده جانب شیراز شدند و در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه فوت یافته صاحب حبیب السیر گفته
که از مصنفاتش آنچه بنظر رسیده کتاب حجة الکلام ست در آنجا متوجه اقاویل حجة الاسلام غزالی شده دیگر کتاب محاکمات میان تجریدین
علیین الرحمه خود میر صدر الدین محمد و ملا جلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تجرید مطالع دیگر محاکمات میان ایشان
در حواشی اوایل شرح مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب هیاکل انوار دیگر شرح بر رسالهٔ اثبات واجب پدر خود
و کتاب تعدیل المیزان بر منطق که خلاصه منطق شفاست با سوانح طبع نقادایشان و کتاب معیار الافکار خلاصهٔ
تعدیل المیزان و کتاب لوامع و معارج در علم هیأت که در محاذات کتاب تحفهٔ شاهی ست و آنرا در هفده سالگی تصنیف فرموده
دیگر کتاب تجرید بر حکمت که جمیع مسایل حکمت طبیعی و الهی را بعبارت موجز و مجرد از دلایل ذکر نموده دیگر رساله در معرفت قبله
دیگر کتاب معالم الشفا در طب دیگر مختصر آن که مسمی بشافعیه ست دیگر کتاب سفرویه در هیأت دیگر حاشیه بر الهیات شفا
دیگر حاشیه بر اشارات دیگر حاشیه بر شرح حکمت العین دیگر رساله در باب خلافت فرزند ارجمند میر صدر الدین محمد
دیگر رد بر حاشیهٔ شمسیه علامه دوانی دیگر رد بر حاشیهٔ خلاصه تلخیص دیگر رد بر حاشیهٔ تهذیب معزالیه دیگر رد بر انموذج مشار الیه
دیگر رساله در تحقیق جهات دیگر رد بر رسالهٔ زوراء مشار الیه دیگر رسالهٔ مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاق منصوری
دیگر حاشیه بر اوایل کشاف تفسیر سوره دیگر کتاب مقامات العارفین در تصوف و اخلاق که باسم فرزند ارجمند میر شرف الدین علی
نوشته و رسالهٔ قانون السلطنت **سوای آن** از تصانیفش آنچه در کتب ایشان بتقریبی اسامی مذکور و بعضی علما از آن خبر
داده‌اند کتاب ریاض الرضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیر آن **ایضا** صاحب حبیب السیر نوشته که غرض
از تفصیل تصانیف حضرت امیر و اظهار تشرف بمطالعهٔ اکثر آن رد کلام بعضی از افاضل عصر ست مثل ملا ابو الحسن کاشی و ملا میرزا جان

شیرازی

شیرازی که مصنفات حضرت میرزا که اکثر بواسطهٔ نفاست متداول شده بودند بدست هرکه می افتاد سخنان خوب را از آنجا
میدزدیدند و میگفتند که از میر غیر نامی نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداول خود نام آن مذکور ساخته اند
وجود خارجی نیافته اند و اگر احیانا یکی از آن کتب بدست طالب علمی افتاد و بر دزدی ایشان مطلع شده عوض آن را ود
میکنند و از حضرت استاد نحریر رحمه الله شنیده که میفرمودند ملا ابو الحسن شش و پیل از جملهٔ آنکه در رسالهٔ اثبات واجب
ذکر کرده و آنرا خواص فکر خود شمرده از شرح هیاکل حضرت امیر انتحال نموده بود و در ایامی که بالتماس بعضی عزه رسالهٔ او
می نوشتم اظهار سرقه و انتحال او نمودم آن رساله ترک ساخته رسالهٔ دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سرقه نیست
از آثار مهارت میر در فنون ادعیه و طلسمات قتل ذو الفقار خان ظالم بغداد ست که با پادشاه دین پناه بغی می ورزید
و تفصیل آن بر السنهٔ جمهور مذکور و مجمل آن در رسالهٔ قانون السلطنت مسطور اینهمه خلاصه کلام حبیب السیر ست حضرت میرزا
دو خلف ارجمند بودند **یکی** میر شرف الدین که اکبر و اورع و اتقی بود **دوم** میر صدر الدین که اصغر و اذکی و افهم بوده
احیانا فکر شعر نیز فرمودی **سعد کل** از نیکو طبعان آن مکان ست **مولانا شمس الدین علی المشهور بفارسی**
اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابو سعید میرزا بوده در مدرسه غیاثیه درس میداده بامر سلطان ابو سعید چندگاه بنوشتن
تاریخ وقایع ابو الغازی سلطان حسین میرزا مشغولی داشته آخر بحصار شادمان رفته فوت گردید **مولانا**
نظام الدین ابو یزید در عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضائل نفسانی قیام می نموده در زمان
سلطان یعقوب درگذشته **مولانا شرف الدین علی سیفنگی** از اشراف علماست همواره بوعظ
خلایق می پرداخته تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح ارشاد از جملهٔ مصنفات اوست **خواجه جمال الدین محمود**
بعد از جلال الدین محمد دوانی و میر صدر الدین محمد توفیق درس دوام یافته از تلامذهٔ او یند مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبد الله تستری
و مولانا عبد الواحد شستری و مولانا عبد الله یزدی و خواجه افضل ترک و مولانا احمد کرد و امیر فخر الدین سماکی و شاه ابو محمد شیرازی
و مولانا میرزا جان شیرازی و امیر فتح الله شیرازی **مولانا لسانی** اکثر ایام در تبریز بسر برده و همانجا در سنه
احدی و اربعین و تسعمائه فوت نموده دیوانش متداول ست **بابا فغانی** پادشاه ملک سخندانی ست کلامش همه ذوق
در تذکره سامی آمده که وی در اول سکاکی تخلص میکرده در اثنای سیر به تبریز رسید سلطان یعقوب مشمول عواطفش کرده
خطاب بابائی داد بعد فوتش بخراسان رفته و هوای ابیورد را موافق یافته بیک من شراب و کمین گوشت در ساخته
با حاکم آنجا صحبت میداشت تا در سنه خمس و عشر و تسعمائه درگذشت **مولانا اهلی** از وطن بهرات آمده و از
امیر علیشیر در صلهٔ قصیدهٔ مصنوعه رعایت جزیل یافت بعد از معاودت مدتی بسنیه شاه اسمعیل ماضی ملازمت

گرفته باغراز گذرانده درگذشت "بادشاه شعرا" تاریخ است **مولانا پاری** در علم تذهیب و تحریر بی بدل بود در زمان
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته تربیت بسیار یافت مهر بادشاه دیوانیان را تقلید کرده نشانها باطراف
فرستاد حکم بر بریدن دستش رفته امیر علیشیر شفاعتش فرموده شعر خوش میگفت **کمال ابن غیاث** مورخ خوش
بیان بود گاهی شعر هم گفتی **مولانا معینی** از شعرای زمانه سلطان حسین میرزا بوده شعر از سخن بجیلکی گوش سیه یکی
آنهم نگفته ام که فراموش میکنی ؛ **مولانا مانی** در آخر عمر ملازمت شاه اسمعیل ماضی گزیده محسود همگنان گشت میر نجم زرگر
که در آن اولا صاحب اقبال بود بقتلش رسانید در آن روز غزلی گفت مطلعش این بیت **مطلع** مرا بظلم بکشتی طریق دادین
بود ؛ زبادشاهی حسن توام مراد این بود ؛ **ملک قاسم نقاش** اکثر خطوط خوب مینوشت و در تصویر بی نظیر بود
حافظه بمرتبه داشت که بیت بیت را بیک مرتبه شنیدن یا خواندن از بر میگرفت و شعر رنگین میگفت **امیر سید
شریف الدین علی** صبیه زاده امیر شریف الدین علی جرجانیست مشهور بمیر شریف ثانی بعد از واقعه
قاضی محمد ثانی منظور نظر شاه اسمعیل ماضی گردید و صدارت یافت عنقریب سوء مزاجی میر نجم ثانی دریافته رخصت
زیارات عتبات عالیات گرفت بعد فوت نجم ثانی باز آمده صدارت یافت و در جنگ چالداران شهادت یافت
امیر سید شریف باقی ولد امیر سید شریف ثانی چندگاه در زمن شاه طهماسپ شغل گزاراتِ
قضا و کلانتری شیراز برافراخت بنا بر اغوای اهل عناد میان او و ابراهیم خان والی فارس نزاعی بهم رسید بوزارت
دارالجرد قانع گردید و بعد از آن چندگاه باز بوزارت رسید و ابراهیم خان را ماخوذ و معزول ساخت در یک صحن طعام
دوازده هزار دینار صرف می نموده دو پسر عالیقدر ماند امیر معین الدین اشرف مشهور بمیرزا مخدوم و امیر میرزا
امیر میرزا ولد امیر سید شریف باقی فارغ البال روزگار میگذرانید تا در زمان سلطان شاه محمد بنابر عداوت
میرزا سلیمان در قلعه اصطخر محبوس و فوت گردید **امیر معین الدین اشرف ولد امیر سید شریف الدین باقی**
در زمان شاه طهماسپ بامر تدریس قیام داشت و در ایام شاه اسمعیل ثانی مصاحبت بمهر و ماه رسانید
بعد واقعه شاه بودن صلاح ندیده در عرض چهار روز ببغداد رسید و در ولایت روم اعتبار بهم رسانیده قاضی عسکر گردید
پس قضای مکه معظمه یافت و آنجا درگذشت **امیر محب الدین حبیب الله** برادر امیر سید شریف ثانی
مدتی بامر قضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغولی داشت او اواخر ایام استعفا جسته بگوشه در ساخت و بگذشت
بقعه جدید امامزاده امیر سید احمد از محدثات اوست و کاروانسرا و حمام خانه و دکاکین و نقارخانه متصل آن
بقعه است هم از وست **شاه وجیه الدین خلیل الله ولد امیر محب الدین حبیب الله**

از زبدگی

از ساده گیش سخنان بسیار مذکور منجمله شبی فریاد برآورد که دزد دزد بنده حاضر بودند رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد
چگونه معلوم شد گفت از پدر شنیده ام که دزد آنچنان بجای می آید که آواز پای او را کس نمی شناسد و نمی شنود چند گوش کردم
آواز پای نشنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد آمده باشد ولد ارشدش **امیر شرف الدین ابراهیم**
بر وساده آبا تکیه زده بوفور مکنت و سامان بر همگنان رجحانی داشت **شاه حیدر نیز** برادر اعیانی امیر شریف
ثانیست در ایام شاه طهماسپ صدارت خراسان داشت و در زمان سلطان محمد چند وقت قاضی عسکر و چند وقت قاضی القضاة فارس بوده
میر مرتضی شریفی در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع برآمده از احفاد دختری سید شریف علامه بود
لهذا شریفی تخلص کرده علم از مولانا عبدالصمد بغدادی تلمیذ علامه دوانی آموخته و از میرک شاه محدث سند حدیث
حاصل کرده از شاه اسمعیل ثانی صدارت خراسان یافت و از آن استعفا نموده در وقت رفتن حج از شیخ ابن حجر
مکی مفتی حرمین دقایق علم حدیث افاده نموده حین مراجعت بهند افتاد و از اکبر شاه تعظیم بلیغ یافت و مدتی در آگره
درس گفت و در اربع و سبعین و تسعمائة فوت کرده نعشش یکچند در دهلی بجوار امیر خسرو امانت نهادند آنگاه بمشهد مقدس
نقل کردند از واردات اوست کافیه منظومه و دیوان غزلست **شاه ابو محمد** در ریاضی و طبیعی عدیلی نداشت
مولانا میرزا جان عمده علمای زمان بوده از مصنفات اوست حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه
بر شرح مختصر اصول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات واجب
و حاشیه بر مطول **میر شاه فتح الله** در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت لوای انا ولا غیری می افراشت
نخست بخدمت میر شاه میرم که از منزویان کوی توحید بوده بسر میبرد و پیش مجلس خواجه جمال الدین محمود رفته حاشیه میر شروع نموده در آن روز چندان
سخنان نیک از وی سر زد که باعث تحیر همگنان گشت بعد فراغ خواست که تعظیم خواجه کند خواجه سبقت نموده دست بر سینه
نهاد که خدمت میر امروز مارا مستفیض ساختی پس از اندک روز منتهی شد و بعد چندگاه بدکن رسید و نزد والی
بیجاپور منصب و خطاب عضدالدوله یافته آخر در خدمت اکبر بادشاه پیوسته بادی رفیق سیر و شکار بوده از مخترعات
اوست که یک کس بیست تفنگ با آلتی که ساخته بود یکبار پر از باروت ساختی و آسیا سنگی بر گردون تعبیه کرده
که در راه از منزل تا بمنزل دگر چند من آرد خود بخود آس می نمود و سر ریسمان بپای خروسی می بست و چهل کس
سر دیگر ریسمان میگرفتند و میکشیدند نمی توانستند حرکت داد و چون رها می کرد خروس می پرید و آن چهل کس را
بر زمین میکشید فوتش نهصد و نود و هشت **میر تقی الدین محمد نسابه** در سلک جلّه سادات منتظم و در علم عربیت
و اصول حکمت انگشت نماست **حکیم عماد الدین محمود** در اقسام فضایل خصوص حکمت بطلیموس ثانی و مثل

فیثاغورس یونانی بوده از مصنفاتش رساله ایست در فایدهٔ چوب چینی و رساله ایست در خواص افیون و رساله ایست در تشریح
و در بعضی از مباحث قانون شرحی نوشته و ناتمام مانده **حکیم کمال الدین** در تشخیص امراض خاصه انفاس مسیحا داشت
از مصنفاتش شرحیست بر رسالهٔ طب امیر غیاث الدین منصور **میرزا محمد حکیم** در معرفت ادویه و شناخت
اقسام علل ید بیضا داشته **قاسم بیگ** در عهد خود بر سایر اطبا رجحان داشت برهان نظام شاه بتعظیم تمام او را طلبیده
و تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود **شاه منصور** روزگاری بوزارت گذرانده آخر جمعی حسادخطی مزور از جانب او
بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل ارادهٔ تسخیر لاهور نموده بود بر آورده بقتلش رسانیدند تاریخش ثانی منصور حلاج یافتند
عبدی بیگ در شیوهٔ ترسل و علم سیاق شهرهٔ آفاق بوده در سلک نویسندگان شاه طهماسپ انخراط داشته
در شعر تتبع خمسه نموده و دیوانی زیاده از دوازده هزار بیت مانده **خواجه شیخ محمد** برادر خواجگی لشکرنویس بوده
و در علم سیاق مهارت داشته **خواجگی شریف** طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته از مهرات مجالس خاص خاقانی بود
و در نثر و نظم خیال بدیع داشت **مولانا سید محمد عرفی** در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون آنجا
ترقی ندید متوجه هند گردید مسیح الدین حکیم ابو الفتح بتربیتش سرافراز ساخت تا آنچه شد چون حکیم مذکور گذشته سپه سالار
عبد الرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و رفته رفته ببارگاه شاهی پیوست آخر بمرض سهال درگذشت
امیر فارغی باشهٔ از مبتداولات دیده در جفر و اعداد مهارت اندوخت **و میر علی اصغر** ثمر آن شجره است
در حکمت و ریاضی افزون مهارت داشته شعر پاکیزه دارد **مولانا درویش حسین** تردی هنرمند والاخرد بوده
بنابر لطف طبع شعر سنجیده گفتی **مولانا قیدی** شاگرد غیرتیست بهند آمده منظور نظر اکبر بادشاه شد آخر از بیجایی
زمان از ترقی باز مانده مطرود بفتح پور سیکری درگذشت **عنایت الله** در کتابخانه همایون اکبرشاهی بامر کتابت
مشغول بوده و ترقی نموده در سلک خدمتگاران منسلک گردید **ابن نصوح** از فضلای زمان و شعرای گزیده دوران است
ده نامه بنام خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر بنظم آورده **ابن عماد** از شعرای روزگار بوده ده نامه اش مشهور
اسیری پسر صحیفی شاعری نکته سنج بوده **بسحق** مشهور باطعمه نامش احمد کنیتش ابو اسحق بسحق مخفف آن
پدرش حلاجی کردی این چرب زبان شیرین بیان بر آمد صاحب دیوان ست در تمام اشعار رعایت اصطلاح
اطعمه لازم گرفته **قطعه** نرگس که شبیه ست بچشم خوش دلبر ؛ گویند طبق دارد از سیم پر از زر ؛ در دیدهٔ بسحق نه زر
دارد نی سیم ؛ ششش نان تنک دارد و یک صحن مزعفر ؛ **پرتوی** از اطبای زمان و شعرای خوش بیانست **بیخودی شاه**
نامه خوان شاه عباس ماضی بوده و مثنوی بر وزن شاهنامه گفته **حاجی محمد باقر** بامر جراحی دکحالی قیام می نموده

بخدمت امرا تقرب میداشت و شعر میگفت **ملا باقر** بهند آمده در خدمت ابراهیم خان ولد علیمردان خان میگذرانید شعری گفت
دوائی تخلص حکیم شمس الدین مخاطب بحکیم عین الملک از امرای قدیم اکبرشاهی ست نبیرهٔ علامه دوانی بوده در
فنون حکمت خصوص کحالی ید بیضا داشته اشعار برجسته میگفت **ملا روزبه** شاعر خوش فکرست از وطن بهند
افتاده درگذشت **رضی** میر مرتضی نام شاعر پاکیزه طبعست **زنگی** از شعرای اتابک مظفر الدین زنگی بوده
ازین جهت زنگی تخلص کرده **میر شریف معروف به دیار** پاکیزه اشعارست **شمس قششی**
قش بکسر تا سپش در لباسش پیش بسیار هم میرسید لهذا این لقب یافت از موسیقی باخبر بوده و شعر می گفت
صفی شیخ محمد نام برادر خواجگی شریف مذکور در فن سیاق مهارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعمایه در آن
درگذشت **صحیفی** در امر صحافی ماهر بوده بوسعت مشرب اتصاف داشت و شعر نیک می گفت **میرزا صادق**
ابن قاسم میرزا نظام دست غیب از چاشنی فقر و استغنا بهره وافی داشت روز وفاتش غزلی از زادهٔ طبع او پیش جنازه
میخواندند حالتی غریب رو داده بود مقطعش اینست **صنه** از ازل صادق بدنیا میل آمیزش نداشت ؛ چند روزی آمد
یاران خود را دید و رفت ؛ **شیخ صیدا** از اقربای شیخ سعدی علیه الرحمه بوده درزی درویشان میگذرانید بتهمت فسق براو
کردند قضیب خود را قطع نموده شعر درست میگفت **غرقی** میرزا جانی نام از اعیان آنجا بارست چندی لشکرنویس الیه دیرویخان بوده و بعنایت شاه عباس ماضی در دار
ایران یافت آخر همه را پشت پا زده در عتبات عالیات بعبادت گذرانده در مشهد مقدس بجوار رحمت پیوسته بوادی نظم
خوش جولان بود **عارف** پسر خاله عرفی شیرازی بود **حبیبی** مسیح نام خرده فروش امی بسلیقهٔ طبع شعر می گفت
حاجی عرب بسیر ولایت هند هم آمده و شعر میگفته **غیرتی** در فن سخن طرازی غیرت اندوز ارباب سخن بوده
و در تیراندازی هدف شهرت حکم اندازان در عهد اکبرشاه بهند آمده **غیاثا حلوائی** سخنور چرب زبان شیرین بیان بود
از وطن باصفهان رفته میگذرانید در آخر عمر ضریر گردیده دیوانش قریب سه هزار بیت ست هنگامی که آبله
بر آورد این بیت گفته **صنه** ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون ترم ؛ از تو اختر و زبیابان ریگ از ما آبله ؛
غروری شاعر معروف صاحب مثنوی و دیگر اشعارست **خواجه محمد حکیم دهدار فانی تخلص** از
متاخرین علمای صوفیه است علم از شاه فتح الله آموخت چون او بعد فوت علی عادلشاه بدرگاه اکبری شتافت خواجه محمد
به احمد نگر رفته در خدمت برهان نظام شاه اعتبار یافت و ناظم مملکت گشت در آن اوان شیخ حسن نجفی باحمد نگر
رسید خواجه محمد معتقد او شده هژده سال بخدمتش بسر برد و کتب خوانده را بار دیگر تکرار کرد و آداب صوفیه آموخت
پس چون نظام شاه نبیره نظام شاه مسطور بسلطنت نشست حکومت برار یافت و بعد فوت او به برهان پور و از آنجا

بسورت بندر رفت و همه را ترک داده منزوی گردید خلق خدا بغایت معتقدش بود شصت و نه سال عمر یافت
در ست وعشر والف درگذشت "خداشناس" ١٠١٦ تاریخش یافته انداز تالیفات اوست شرح گلشن راز وحاشیه نفحات
وحاشیه فصل الخطاب وخطبة البیان ودیوان شعر وغیرها پسرش **محمد تقی نام واقف تخلص** بحکم ارث علم موفور
نیک میدانسته اول با عبدالرحیم خانخانان بسر می برد و در اوایل عهد شاهجهان امارت بنگاله یافت بعد چندی معزول
شده بدرگاه شاهی معزز بسر می برد اشعار خوب دارد **فسونی** محمد بیگ نام اصلش شیراز اما در تبریز نشو و نما
یافته اول در ملازمت شاه عباس ماضی وسلطان حمزه میرزا اندراج داشت پس بهند آمده بخدمت اکبر بادشاه
پیوست و بعد فوت او بشاهزاده پرویز ابن جهانگیر رسیده ودر سبع وعشرین والف در شهر الهآباد درگذشت
دیوانش متداول ست **قربی** پسر خال شاه فتح الله شیرازی بوده در تهذیب دستی تمام داشت در هند آمده
ملازم اکبر بادشاه شده وانجا درگذشت **قدری** برسم تجارت بدکن آمده هنگام مراجعت براه در دریا غرق گردید
قیصر بیگ در عهد شاهجهان بهند بسر می برده شعر برجسته میگفت **کامل جهرمی** شعر خوب می یافته
آرم میر ابوالکرم نام خوش فکر بوده **مکتبی** علم از علامه دوانی یافته بمکتب داری قیام می نمود لهذا المکتبی تخلص کرده
از شعرای متاخرین لیلی مجنون را به از دیگری نگفته **مسلمی** شاعر سحر ساز بیت مسلم طائفه **محنا** بهند آمده با ملا صبوحی
هم صحبت گردیده درگذشت **ممتاز** از وطن به پتنه آمده در خمس واربعین والف درگذشت **محنا** از وطن بهند آمده
در عهد قاسم خان به بنگاله میگذرانید **مالی** شیخ ابو حسان نام طبیبی حاذق بوده و شعر میگفته **مقیما** شاعر خوش فکر ست
میرزا از وطن بهند افتاده اشعار خوب دارد **نظام** از سادات دست غیب ست معاندی شجره ایشان
طلبیده دستی از غیب با شجره ایشان پیدا شده لهذا باین لقب شهرت یافته شاعری والا مقام ست در سی سالگی فوت
کرده در جوار مرقد خواجه حافظ مدفون دیوانش متداول **نویدی** کلامش نوید لطافت میدهد **فعیما** درزی خیاطان میر بسته
اما جامه شعر را خوب میدوخت **نادرا** در فن سیاق شهره آفاق زیسته شعر برجسته میگفته **نجیبا** دوحه سخنش
نجیب وزاده طبعش عجیب واقع **نصیر** ملا ابراهیم نام در قصاید بجز مدایح ائمه زبان نگشوده **نکهت** از ولایت
خود بهند آمده کلامش رنگ و بوی خوشی داشت **وهمی** مردی ظریف و ندیم بوده و شعر بر آن روش میگفته **وحید**
میرزا باقر نام در عهد شاهجهان به اسلام خان حاکم بنگاله بسر می برد ودر شعر یگانه زیسته **مولوی میرزا محمد جعفر**
باراده سیر هند وارد تهته گردیده چندی در خدمت مخدوم محمد معین مستفید شده بمعاینه جوهر ذاتی وی
مخدوم مذکور بدست شیخ شکرالله ناظم تهته احوالش بصاحبزاده محمد خداداد خان رسانید تا به اعزازش طلبیده

سالها نزد خود ماند و چون او با پدر آزرده جانب هند شتافت وبرادرش محمد مراد یابخان از سفر ایران مراجعت
نمود و تهمت خون شیخ شکرالله از نظر نواب خدایار خان المعروف بمیان نور محمد والی سند افتاده مغضوب گردید
و دران اندوه نور باصره در باخت وعنقریب درست شد پس از چندی نواب مذکورش باز باعزاز طلبیده در خدمت
ماند و برای وی بتحریر جعفر جامع مشغول شد قضا را چون نواب نامی بگذشت پسرش مراد یابخان بر صدر ایالت
جلوس کرده ویرا بیش اعزاز داد و چندی نگذشته بموجبات چندی از نظر عاطفتش فرو افتاده رخصت زیارت
عتبات عالیات گرفت چون بکرای رسید انجام فلک مخالف یافته باز بسوی بندر کراچی معاودت کرده چون
در انولا محمد مراد یابخان بهم جام گکراله وارد کیهات ته بود در ورود این معاودت حاسدان لغرض عرض کرده
بجرم روانه کوی عافیت ابدش کردند فی سبع وستین والف ماته در اکثر علوم شافی وافی و در جعفر وتکسیر وعزیمت
کافی بوده **آقا محمد رضا نکهت** در سال هزار و صد و هشت و پنج هجری وارد ته شده بعد چندی جانب هند
شتافته یکچند در محمد آباد آباد کرده میان نور محمد بخدمت مولوی جعفر مذکور هم او تاق بودیم جوانی شایسته
خوش فکر بود **جور** شهری از بلاد فارس جویهای بسیار درون شهر دارد اردشیر آنرا بنا کرده در مجمع النواب
مذکور که آنجا چاهی است در قعرش دیگ مسین سرنگون دران ثقبه ضیق آب گرم ازان بیرون می آید چندانکه
چاه پر آب شود تا مردمان بی دلو ورسن آب گیرند **لار** طولش صد عرضش الکوم از شهرهای قدیم است بانیش
در تاریخ صبح صادق بلاش بن نرسی اشکانی مرقوم لسبک سلاطین لار بکرگین میلاد که در زمان کیخسرو بوده
میسر سد **گوشید** چون کیخسرو خواست بدرون غار در رود هر یک از ولایت ایرانرا بیکی از پهلوانان
داده ازانجمله لار را بگرگین میلاد اما صاحب تاریخ جهان آرا گفته که این گرگین میلاد غیر انست چه بدین نسق که
او ذکر کرده از زمان گرگین میلاد تا زمان کیخسرو تفاوت فاحش ظاهر چنانچه مثبت ابراهیم خان بن محمد بیگ
انوشروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد بن علاء الملک
بن سیف الدین نصرت بن کالنجار ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین مؤید ثانی بن کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید
یا مقوی بن امیر وهب زنگی بن امیر معز الدین حسین بن امیر اسعد الدین بن امیر بهاء الدین ابو القاسم لنک بن امیر
وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر جلال الدین بن ایرج وجلال الدین بن ایرج
اول حکام اسلام است در عهد عمر بن عبد العزیز مسلمان شده وایرج پسر گرگین است وگرگین پسر لاد بن گرگین بن
طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فیروز بن بهرام بن بهمن بن نرسی بن قباد بن لاد بن گرگین بن میلاد از امیر

قطب الدین یاقوتی تا ابراهیم خان تاریخ جلوس و وفات معلوم شده مرقوم میگردد **انکه** امیر قطب الدین
الملقب بیاقوتی در پانصد و نود و چهار جلوس کرد و در شش صد و چهل و هشت در گذشت **بعده** امیر کالنجار
بجای پدر بحکومت رسیده در ششصد و هشتاد عزلت گزید و در گذشت **بعده** امیر قطب الدین موید ثانی
بن کالنجار والی شده در ششصد و نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده بعده علاؤ الدین بجای پدر نشسته در
هفصد و سی فوت کرد بعده کالنجار ثانی جلوس کرده در هفصد و پنجاه در گذشت **بعده** حاجی سیف الدین نصرت بن
کالنجار جلوس نموده در ششصد و شانزده در گذشت **بعده** علاؤ الدین کرکین شاه جلوس نموده در ششصد و بیست
و سه فوت شده **بعده** مبارز الدین محمد نشست و در ششصد و چهل و سه در گذشت **بعده** قطب الدین
مبشر بن مبارز الدین محمد بتفویض پدر بسلطنت رسیده در ششصد و پنجاه و نه بعالم باقی توجه نمود **بعده** امیر
جهان شاه بن مبشر مسند پدر ممکن گردیده در ششصد و هشتاد و سه فوت کرده **بعده** امیر علاؤ الدین بن
جهانشاه سلطنت آبا سریر آراشده بچند سال وفات کرد **بعده** امیر هارون بن علاؤ الدین جانشین پدر
شده تا هفصد و بیست و هفت کامران ماند **بعده** انوشروان بن امیر ابو سعید بن علاؤ الملک بعد عم بجایش
نشست عادل تخلص داشت و گاهی شاهی تخلص کردی در هفصد و چهل بدست مجهولی کشته شد **بعده** ارکه
دیوانه همیشه کارد در دست گرفته در بازارها و برزنها گردیدی و میگفت که کاؤ کلانی را خواهم کشت پس روزی
برسم دادخواهان پیش رفته بزخم کارد کارش تمام ساخت **بعده** ابراهیم خان بن محمد بیگ بجای عمزاده
قائم شده از دست **سه** پای تحصیل یار و یار در دل بوده است نه حاصل تحصیل نه تحصیل حاصل بوده است
مردم نیک از و بسیار برخاسته اند مثل **مولانا کمال الدین حسین** ابدا کسی که بر حاشیه قدیم نوشت
او بود **مولانا علاؤ الدین** ولد مولانا کمال الدین حسین بر شرح عقائد مولانا سعد الدین حاشیه دارد **و**
مولانا عبد الغفور عالمی متبحر برخاسته حاشیه بر شرح ملا نوشته بنا بر ادب استاد شاگردی اصلا اعتراض
نکرده و اگر سخنی بخاطرش رسیده بطریق لا یقه آورده **مصلح الدین** بغایت دانشمند متبحر بود مدتی بدرس زمان
شاه حسین قیام داشته در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمائة بمکه رفته از وست شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی
و شرح فارسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت وغیره **صدر الدین محمد** از فضلای کمل است بدکن وارد گردیده
مخاطب بافضل خان شد کلامی تخلص میکرد **شمس الدین محمد** برادر صدر الدین محمد جندی در طرشت ری
قاضی بوده بحرمین شده بدیدن برادر سوی دکن مراجعت نمود بهکر رسیده بر وانشد چند مرحله سوی برادر نشی مانده

مانده بود که سفر آخرت گزید فی خمس و سبعین و تسعمائة علمی تخلص میکرده **محی** از شاگردان علامه دوانی بوده در ولایت
هند وغیره بسیاحت گذشته شعر جسته دارد **حریفی** پسر موالی همچو پدر در شعر خوش سلیقه بوده **خضری** از
شعر است در اربعین و الف در گذشته **خورستان** در صبح صادق منسوب بغیلام پسر سام نوشته ولایتیست
حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و استان و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی
آورده که در سن اربع و اربعین و اربعمائة بخورستان و لواحق آن زلزله درست داده که خلق کثیری هلاک شده
و کوهی منفرج گشته از میانش نا مزد بانی ظاهر شد از آجر و گچ که گویان در میان کوه پنهان کرده بودند از امیر
المومنین علی منقول ست که دجال از اصفهان بر آید و مقدمه وی مرده باشد مهران نام از خورستان در عهد
خلیفه ثانی هرمزان حاکم آن امصار قبول اسلام کرده **اهواز** طولش قه عرضش لا مذکوره معتبر خورستانست
چنانچه لواحق را بنام او خوانند هوایش را کمال بدی و گرمی بوده آورده اند که هر که سالی در آنجا مقام کند
در عقل خود نقصان بیند بانیش اردشیر بابکان ست **شوش** از شهرهای خورستان ست بنای مهلائیل جد
ادریس ع از ابن معتمت که اول بنای که بعد طوفان نوح ع در جهان بنا شده سور شوش است و سام همت بر بنای
آن گماشت ابو موسی اشعری در زمانه خلیفه ثانی آن شهر را فتح نموده سیصد خزینه از آنجا پدید آمد پس از ان بخانه رفت
دیده که پرده بر در ان آویخته اند چون قصد درون کرد بوابش بگریست و سوگند یاد کرد که درون خانه مالی
نیست مگر تابوت دانیال ع چون در بگشادند سریری بود شخصی بران خوابیده اصلا خللی در جسمش راه نیافته بفرمود
خلیفه ثانی دانیال ع را در قعر آبی دفن کردند ماهیان آن آب چندین سال بماندند که کس را زهره صید کردن آن
نبود در عجائب البلدان آمده که هر ماهی که دران شبه بودی ماهیان بدان التفات ننمودندی **عسکر مکرم**
طولش فدل عرضش لا شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهورث دیو بند در آنجا شهر بزرگ ساخته و از لشکر
خواندگرت دیگر رو بویرانی نهاد مکرم در حینی که از جانب حجاج بخورستان رفت و فرخاد را بجنت و آن شهر
را آبادان ساخت موسوم بعسکر مکرم گردانید این سه شهر مذکور بالحال خرابند و از شهرهای سابق خورستان
دز فول و ششتر وغیره است **دز فول** از ابنیه اردشیر بابکان است شهری کوچکست با مضاف بسیار
شارح و مطران دو قرای معموره مضاف وی اند در حدودش درختان زرین اند که شگوفه زرد بسیار
بقا است و ثمره نمی دهند **ششتر** بعضی بشوشتر و برخی به تستر تعبیر کرده اند طولش قدل عرضش لال دار الملک
خورستان است بعضی بنای شاپور بن شاپور دانند صاحب نزهة القلوب بنای هوشنگ پیشدادی نوشته

پس اردشیر تجدید بنا کرده و بنایش بصورت اسپ نهاده مردم نیک از و بسیار برخاسته اند **سهل بن عبد الله**
تستری از مجتهدان صوفیه است گفت یاد دارم که حق تعالی فرمود اَلَسْتُ بِرَبِّکُم در شکم مادر بودم گفتم بلی
در بدایت روزی یکبار افطار کردی وگاه بودی که در چهل شبانروز یک مویز بادام افطار نمودی **شیخ محمود**
از اعیان صوفیه بوده شاهد حالش کتاب گلشن راز است در عشرین و سبعمائة در گذشته **ابو الوفا** در شاعری
مشار الیه زکیة **بمولانا عبد الله** فضیلتش بمرتبه اجتهاد رسیده **مولانا عبد الله** ثانی در تحصیل علوم دینیه و
معارف یقینیه بر اقران فائق بود قرب بیست سال در نجف اشرف مثوبات آخروی اندوخته **قاضی نور الله**
صاحب مجالس المؤمنین **مولانا بیچیبی** مدت سی سال در هرات با شعرا و فضلا گذرانیده آخر خبطی بر مزاجش رسیده
دران در گذشت **رازی و نیازی و نشاطی و نجما** از شعرای معروف آن ولایت اند **امیر علاء الملک**
مرعشی معلم شاهزاده شجاع در اصناف علوم تجر داشت از مصنفات اوست مهذب در منطق و انوار الهدا در
الهیات و صراط الوسیط در اثبات واجب و غیرها شعر هم می گفت **امیر ابو المعالی** برادر امیر علاء الملک
در ست و اربعین و الف در بنگاله در گذشت از مصنفات اوست تفسیر سورة الاخلاص و رساله عدالت و آنمو ذج
العلوم و دیوان **امیر علاء الدوله** برادر امیر علاء الملک شعر خوب می گفت **تقیا** از فضلای عصر بود در تاریخ مهارتے
کامل داشته از دست کتابی در هیئت اول ملازم عبد الرحیم خانخانان بعد از ان منظور نظر اکبر بادشاه شده و در عهد
جهانگیر ترقی نموده بصدارت رسید و مورخ خان خطاب یافت بعد از عشرین و الف در گذشته **الف** ملا داود
نام شاعری خوش کلام است **آقا اسد** از شیرین بیانانست **ملا حسن علی** از لطیف طبعان است **بسنت محمد صالح**
نام صافی طبع بوده **کرمان** ولایتی است وسیع کرمان بن فارس آباد کرده در گزیده مسطور که چون اردشیر بر ملوک
طوائف دست یافت متوجه کرمان شده و در آنجا مردی بود هفو د نام سپه سالاری داشت موسوم به بخت کرم
که کسی را با و مقاومت نبوده اردشیر با و جنگ کرده مغلوب شد آخر بحیلهٔ یکی از پیشه کاران او در الفزیفت
آن بخت کرم را اهلاک کرد **گویند** کرمان با و منسوبست در صبح صادق بنای خسرو دین بلاش بن نرسی اشکانے
مرقوم نموده **گویند** بعد از کشته شدن بخت کرم اردشیر شهر کواشیر را بنا نهاده که سالها دار الملک کرمان بود احمد الله
مستوفی در نزهة القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و اکثر آن شهرها را هوای معتدلست و شهر کلان
آن **جیرفت و سیرجان** است او رنام مرضعی است از مضافات کوه پایان در وی درخت انجیر یش سالی
نه ماه بار دهد و در حوالی کوه پایان پسته است که خاکش عوض صابون بکار آید در عجایب البلدان آمده است که در

جبال کرمان سنگهاست که چون برهم سایند باران اید و الیضا سنگی است که چون هیزم می سوزد و هیزمی است که باتش
نسوزد و هم در انجا معدن طوطیا است و محاذی کرمان کوهی که چون سنگ آنرا قدری لبسایند و در ظرف پر آب
کنند البته صورت آدمی در ظرف قرار گیرد موسوم است **الجبل بجبل الصور** و الیضا چون از قهستان بکرمان
روند بر دست راست پانزده فرسنگ بیابانی ست موسوم به بیابان مغضوبه سابق آبادانی در انجا بوده
سنگ گشته که گهواره در انجا یافتند سنگی و در آن کودک سنگی الیضا در حدود کرمان چشمه ایست موسوم بعین سلیمان و میان
قلعه در سوابق ایام هر شاهزاده که در آن قلعه آب آن چشمه خوردی البته شاه می شد از سلجوقیان یازده نفر در
کرمان ایالت کردند اقبال ایشان صد و پنجاه سال اول ایشان قاوردین چغربیگ بن میکائیل بن سلجوق است
که در سن ثلث و ثلثین و ثلثمائة از قبل عم خویش طغرل بیگ حاکم فارس و کرمان بوده و بعد از وی اولادش ده کس
چنانچه در مجلد اول مذکور قدم بر سریر سلطنت نهاده در سن ثلث و ثمانین و خمسمائة فلک زمام ملک داری از ایشان
گسسته ملک دنیا که از قوم غز بودان مملکت را متصرف گردید مردم نیک از و بسیار برخواسته اند مثل **شاه شجاع**
بزرگ و محتشم روزگار بوده **گویند** چهل سال نخفت و نمک در چشم می انداخت چشمهایش چون در کاسه خون شده
بودند شبی بعد از چهل سال بخفت خدا ابجل و علا بخواب دید گفت بار خدایا ترا به بیداری می جستم در خواب یافتم
ندا آمد که این بهره آن بیداریهاست **شیخ اوحد الدین حامد** بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ محی الدین
در کتاب فتوحات و دیگر رسائل از وی حکایت بسیار کرده چون در سماع گرم شدی پیراهن امردان چاک زدے
و سینه بر سینه ایشان نهاده مالیدی چون ببغداد رسید المستنصر بالله پسری خوب صورت داشت احوال شیخ
شنیده گفت مبتدع و کافر است اگر چنان کند بکشمش و بدیدنش شد شیخ دریافت گفت مرا سهلست در زیر خنجر بودن +
در پای مراد دوست بی سر بودن + تو آمده که کافری را بکشی + غازی چو توئی بجاست کافر بودن + خلیفه عذر
خواسته مرید شد **امام شمس الدین محمد بن الطفان** در دریای طریقت غواص بحر حقیقت بوده چند کتاب
در بیان حقیقت و طریقت از نثر و نظم ساخته **طیان بمی** از شعرائی متقدمین است طیان بالفتح و التشدید گِل
گلکار را گویند مشتق از طین و بم **بم** از شهرهای کرمانست در نثر و نظم بیهمتا بوده **فضل الدین** افضل شعرای
عصر بوده **کمال الدین** خواجه از اکابر آن دیارست کنیتش ابو العطا و اسمش محمد بن علی تخلص بند شعراش کے
گفتندی خمسه در اثنای سیاحت نظم نموده دست ارادت بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی داده مرید شد
عماد فقیه در زمان سلاطین آل مظفر نهایت معزز و مکرم بود شاه شجاع اعتقادش فراوان داشت در

حبیب السیر آورده که وی گربه داشت با وی نماز میکرد شاه شجاع این را بخوارق او دانستی خواجه حافظ اشاره
بآن کرده ه ای کبک خوش خرام که خوش میروی بالیست * غره مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد * شیخ آذری در جواهر الاسرار
آورده که در سخنان متقدمین و متاخرین میتواند بود که حشوی و خطائی سر زده باشد الا سخنان **عماد فقیه** که از آن
مبراست **خرمشاه** شاه دیار خرمی بوده از خطام جهان بدانچه ضروری بود خرسند گشته گاه گاه شعری میگفت
قاضی شهاب الدین محمود از سلسله قضات آنشهر و بمزید علم و تقوی و رج و همکنان طبع رنگینی داشت
خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی در حبیب السیر آمده که ذی در چمن دولت ابو الغازی
سلطان حسین مرزا نشو و نما یافته در ریعان جوانی منصب صدارت یافت بعد از چندگاه قدم بر تر نهاده جای
امیر علی شیر انبعش خاتم تزئین داد بعد فوت سلطان انزوا گزید تا در گذشت اشعار آبدار یادگار دارد **شاه
جهانگیر هاشمی** از جانب پدر بچهار واسطه بشاه قاسم انوار میرسد و از جانب مادر بشاه نعمت الله نوربخش
می پیوندد برسم سیاحت بسند آمد مرزا شاه حسن ارغون بغایت حرمت باوی سلوک کرد بعد چند سال مراجعت
فرموده در حوالی کیچ مکران بدست قطاع الطریق شهید شد مظهر الآثار در تتبع مخزن الاسرار گفته و دیوانی با نام
شود دارد **میر فضل بمی** و عمه زاده اش **امیر صافی** که از وطن بخراسان آمده استعداد کلی داشت در رفت
عبید الله خان بقتل رسید و **شیخی** و مواحد که بمیر اقتلو شهرت داشته از مستعدان و افضل شعرای آنجا اند
حافظی حکاک نود سال عمر یافت در عهد سلطان حسین میرزا سی سال در هرات تحصیل علوم کرده و
بوطن آمد سی سال وعظ گفت و سی سال بطاعت در گوشه گذرانید از مولفات اوست تحفة العارفین و مرات
العاشقین و خلاصة الکبیر و مناظرت الکبیر والعالم و مناظرت الکیف والقلم و دیوان شعر **افضل الدین** از
افاضل شعرا است **امانی ملا عبد الله** نام بهند آمده ملازمت میر جمله شهرستانی گزید صاحب دیوانست
بیانی تخلص خواجه عبد الله مروارید است که از اعاظم امرای سلطان حسین میرزا بوده در اثنی عشر و تسعمائة
فوت کرده از وارداتش دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات موسوم بمونس الاحباب و تاریخ و منشات
و دیگر تاریخ منظوم و شیرین و خسرو است **تائب صاحب** درد و ذوق بوده روزی قوالی رباعی وی
میخواند بگریست و گفت باز بخوان پس کیفیتی رسید که دیگر روز در گذشت رباعی اینست ه یارب ز نیاز
و ناز مستان الست * تائب را کن ز جام هشیاری مست * آن لحظه ببخشای که بر هم سائیم * ما پای بپای
دوستان دست بدست * **صوفی** اصلش کرمان اما در شیراز توطن داشته اکثر رباعی میگفت **علا** از صاحب

طبعان علا است **عارف** اسمعیل نام معروف بصحافی است از مشرب صوفیه خوش بهره داشت و رباعی خوب
می گفت **عرب** آقا کاسه گر انجاست کاسهٔ طبعش بالامال سخن آبدار بوده **قیدی** از وطن بعراق عجم رفته
گذرانید **خواجه** کلان از خوش طبعان **نجاتی** از **بافق** من اعمال کرمان است شاعری صافی بیان بوده **همتی**
محمد افضل نام از بافق شاعر و خوشنویس بوده خدمت استیفای موقوفات یزد داشت شعر خوب می گفت
جنبص بلده از بلاد کرمانست در صور الاقالیم نوشته که از عجائب او آنکه درون شهر هرگز باران نبارد
و در حوالی بارد **کیچ** از مکران طولش صط ما عرضش له **مکران** بعضی از اقلیم دوم و بعضی هم سوم دانند شهری
نزدیک بزمین سنگ واقع در تحفة الغرائب آورده که در نواحی مکران شهری است در آن قنطره ایسته اند از یک
سنگ هرکه بران قنطره بگذرد رقت بسیار کند و لهذا هرکه تقی حاجت آید بران بگذرد الیفه در حدود مکران کوهی است
ملیکان نام چون از وی کلوخی گرفته بشکنند به موضعی شکستن او صورت آدمی پیدا شود نشسته یا ایستاده یا خفته
بحالت شکستن و اگر آن کلوخ را کوفته بآب گل سازند و بعد خشک شدن بشکنند همان صورت آدمی پدید آید **سیستان**
آنرا سجستان نیز گویند چه سجستان بن فارس آباد کرده و بزابلستان و شهر نیمروز نیز شهرت دارد اهل آن دیار
را سگزی نیز میخوانند عرب معرب ساخته سجزی نیز کردند در مجمع الغرائب مرقوم که اول قلعه اش گرشاسب
ساخت بعد از آن بهمن تجدید عمارت نمود و سکان نام نهاد عوام سکستان خواندند از آن سجستان شد هوایش
گرم و افعی قتال در و پیدا شد و در زمان بنی امیه که در اکثر بلاد بر منابر هجو شاه ولایت میکردند اهل این شهر
باوجود جفاها آنرا اختیار نکردند صاحب مبارک شاهی آورده که در همه سجستان یک کوهی است ماری که از بهشت
آمد بران کوه افتاد و هنوز زنده است دو جناح دارد سبز و سرخ از عجائب آن دیار ریگ روانست نزدیک ک
نزدیک ادق و قلوگاه و آن کوهی که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد و دیگری او ریگ روان گرفته و در آنجا چند
مزار متبرک است مردم شبهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند خود را بروی ریگ رها کرده بپایان
می کنند و در آنوقت آواز نقاره و نفیر و کورکه از میان آن کوه بنوعی مسموع شود که گویا پنجاه جفت نقاره و کورکه
را یکبار در خروش آورند عجیبتر آنکه چون بپای کوه می رسند هر ریگی که به بیابان آمده باز میگردد و هرگز تخلف نمیکند
از صاحب فتوحات در نگارستان مرقوم است که در سنه خمس و عشرین و ستمائة طایر بهادر نوجی از رجال ابطال
مغول را بولایت سیستان فرستاد و تا قلعه بزرگ را که بر کن شمال و مشرق شهر واقع شده محاصر نمودند ایام محاصره
امتداد یافته درمیان مسلمانان وبای با نوجه که نخست دهان درد کردی و دندانها را جنباندی و در دو روز سیم

بمیراندی حادث گشته حاکم قلوشبی مقرر کرد که فردا هفتصد مرد بر دروازه شمال در کمین ایستند و جمعی از دروازه
شرقی متوجه غزا شود و هرگاه آواز طبل از پشت دروازه بر آید ایشان از کمین گاه بیرون آمده از عقب مقول
در آیند بر ان قرار چون فردا دروازه شرقی مفتوح گشته غازیان بجنگ شدند و بوقت طبل نواختند کسی از کمین گاه
بیرون نیامده و دو سه نوبت مکرر گردید کسی ظاهر نشد ملک شخصی جهت اخبار فرستاده دید همه خود بخود مرده اند گویند
در آن آوان عورتی مرض مذکور پیدا کرده شب سیم یقین مرگ کرده دختر خود را که از جان عزیز داشت حنا بست
و در حنا بستن چنانچه رسمیست انگشت خود را بآب دهان تر کرده آخر از دختر و جمیع عزیزان وداع کرده خفت
و مرگ را آماده ماند صبحی چون از خواب بیدار شد خود را صحیح و دندان را مستحکم یافته این خبر بمردم رسید بعد خوض
ظاهر کردند که سبب حیات و استحکام دندان همان انگشت بآب دهان تر کردن وی وقت حنا بستن بوده پس همه بآن دوای
صحت یافتند از مردمش ابو عبد الله سجزی بار ها بر توکل راه کعبه طی کرده **خواجه عبد الله طاقی** در زهد و
عبادت شهره آفاق بود **خواجه معین الدین** سجزی شیخ الشیوخ طریقت است بخط وی نوشته یافتند که در بغداد
بمسجد جنید بملازمت خواجه عثمان هارونی رسیدم گفت دوگانه بگذار گذاردم فرمود رو بقبله بنشین نشستم فرمود
سورة البقر یکباره و کلمه سبحان الله بیست بار خواندم گفت بایست ایستادم پس مقراض بر گرفت و کلاه چهار
ترکی برید و گلیم خاص خود عطا فرمود آنگاه گفت بنشین و هزار بار سوره قل هو الله بخوان خواندم گفت در خانواده
ما همین یکروز و شب مجاهده است برو یک شبا روز زنده دار دوم روز بخدمتش رسیدم گفت نظر بالا کن سوی آسمان
دیدم فرمود چه می بینی گفتم هژده هزار عالم دیدم پس فرمود برو کار تو تمام شد **ابو الحسن علی بن جو بوغ**
الفرخی رشید وطواط گفته که فرخی در عجم چون متنبی در عرب است از شعرای آل ناصر می باشد پیش سلطان محمود
غازی آسایش نهاده دیده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فرخی پسر جولوغ غلام امیر خلف بود شعر نغز
پس بمطربی افتاد و خدمت دهقانی از دهاقین سیستان کردی هر سال دویست کیل گندم و پنجصد درم وظیفه
داشتی چون زن گرفت بی نوا شد قصه بدهقان کرد او رعایتش نکرد مایوس شده از صادر و وارد نشان ممدوحی
می جست تا شنید که امیر ابو المظفر ناصر الدین چغانی که از جانب سلطان محمود حاکم بلخ است این مردم را تربیت
می نماید در راه قصیده گفته با وی پیوست در اول زولیده حالیش دیده امتحان کرد و آخر جا یافت و
تجمل بسیار اندوخته متوجه خدمت سلطان محمود غازی شد در نزدیکی شهر بدست قطاع الطریق مقتول گردید
ابو الفرج شاعر برجسته در زمان ابو علی سیمجور بوده **شمس الدین محمد** مبارک شاه مخر نیمروز بوده

اشعار

اشعار روشن دارد **امام شمس الدین محمد** بن نصر از زادهای بحر و بخشش مجمع البحرین است که میان شریعت و
حقیقت از دواجی داده **فرید الدین جاسوس الافلاک علی المنجم** فرید عصر و وحید دهر بوده برادر او
نصیر الدین شوانی وزیر مملکت نیمروز بوده اما فرید الدین برادر التفات نکرده همواره با اهل فضل صحبت میداشت
اجل العالم نصیر الدین محمد عوفی در تذکره خود آورده که از سیستان وی برسالت غور رفت سلطان
غیاث الدین ویرا بسیار نواخته **زین الدین** السنجری با وفور علم و سرعت فهم موصوف صاحب دیوانست
بدیع الدین ترکو شاعر نادر سخن بوده **ملک جلال الدین** از ملوک آن ملک است نتبش بکیخسرو میرسد
مضامین برجسته می بسته **امیر کمال الدین** امیری صاحب کمال است وکالت ملوک آن دیار داشت شعر نیکو
می گفت فرد از بسکه شدم همه تقاضا از خاموشیم سوال خیزد **قاضی احمد المشهور بقاضی لاغر**
از مستعدان آن زمانه است چون در سیستان قاضی دیگر برادر تنبل نام بود و جسم بزرگ داشت این را لاغر گفته اند
در علم فقه بی بدل بوده در شعر و معما سلیقه خوب داشت وقتی از حاکم آن دیار رنجیده بقندهار رفت و قاضی شده
این ابیات در معذرت نوشته شهنشها ز کرم عذر بنده را بپذیر ز صحبت دو سه روزی اگر کناره کنم ز خدمت
تو مرا مانعست امر قضا تو خود بگو که بامر قضا چه چاره کنم در ثمان و خمسین و ثمانمائة درگذشته **قاضی نصیر**
برادر قاضی لاغر است در سن چهارده سالگی مکفوف البصر شده بسیاری از سند اولات را بقید ضبط داشت و شعر می گفت
عاشقی از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده حج گذارده و در خدمت بدیع الزمان میرزا صفوی حاکم سیستان بسر میبرد
ابو الفتح از ملک زادگان آنجاست شعر خوب می گفت **بیکسی** مرد فاضل از قیود تکلف معرا بوده در هرات مانده بسواد
گذشت **زین الدین** از فضلای شعر است **شجاع و طبعی** میر کمال الدین حسین نام **و غافل** ملک خسرو نام از شعرای
نامدار آن دیار **فراه** ولایتی است مختصر در یک فرسنگیش کوهیست مارندگی نام و در آن طاقیست از سنگ که
دائم از وی آب میچکد مردم بزیارتش آیند و دست بدعا بردارند اگر چکیدن آب زیاده شود بر آمدن مطلوب امید است
و الا مایوس باز گردند **شاهان فراه** قومی بزرگ بودند بعضی از ایشان بمرتبه ولایت رسیدند **ابو نصر** صاحب نصاب الصبیان
از انجاست **و امام الدین محمد بن محمد** از شعرای آنجاست قاضی برکه از فضلاست **بیخودی** بغایت کریه منظر
و مضحک بوده یکطرف رو و یکچشم و یک سوراخ بینی و یک نصف دهن نداشته فاضل کرکشی خواندندی **قندهار**
طولش قزم و عرض لح است شهر بندی استوار داشت هر که محاصره کردی در نظرش شهر بند از عمود بالاتر آمدی و در قلعه
چاهی عمیق از سنگ خارا بود کسانی که خوض کردند آب آنرا جاری دیدند چون آب می کشد برگهای درختان های

گیاه بر می آید در صبح صادق مذکور که در اربع و ثلثمائة هجری بحجی از برج قندهار بغداد از ان میان هزار سر
آدمی ظاهر شده همه را بیک دیگر بسته بودند و در گوش بیست و نه سر رقعها بود بریسمان بسته نام آنکس بران نوشته
و از ان اسامی است سریح بن سنان حسان بن زید خلیل بن موسی و آن رقعها مورخ بودند بتاریخ سبعین هجری
از مضافاتش داور زمین دار الملک سوری جد سلاطین غور دیگر بست طولش قا و عرضش لح شهری
بعظمت بوده در ناحیه اش گنبدی دران دو قبر است که ایشانرا شهزادهای گنبد سبز بازه سگویند مکرر آ
سقف آن دو گنبد را پوشانیدند صاحبش نگذاشته یافتند و اصلا از ان گل و خاک چیزی درون گنبد نیفتاده
و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است نوقان از قریات بست است در تاریخ مبارک شاهی آمده که روی
شیخ همچنان برجای نماز بجانب قبله بود و بعد از چهار سال که از عالم رفته همچنان نشسته بوده است قاضی آن دیار از
کمال شفقت شیخ را تکیه داده عنقریب وفات یافت و بسیاری از اهل و عشایر قاضی نیز مرده اند که تا مادام که
شیخ را بحال سابق نشانند آن انقلاب رفع نشد میر معصوم نامی تخلص بهکری در تاریخ خود بعضی عجائبات آنجا
معاینه کرده نوشته آنرا مندرج مینماید انکه بجانبی نام موضعی در کوه مغرب رویه قندهار است قریب آنکوه است
و دران غاری که چون مردم دران در می آیند بعد اندک رفتن بایوان و منازل که از سنگ تراشیده اند میرسند
شپرکهای کلان برابر موش گیر و ریزه بسیاری هستند بیشتر که میروند منزل دیگر پیدا می شود در وی مشعل نتوان
رفتن و چون مشعل افروزند شپرها خود را بر مشعل زنند و گل کنند و بر آدم شور آرند که رفتن نتوانند گویند آنجا طلسمست
و چرخی ساخته اند و انجا خشتهای طلا باباحسن ابدال تخته بران چرخ انداخته از انجا گذشته یک خشت طلا برآورده
بود و عمارت بیشطاق است بانیش بابر بادشاه در کوهی موسوم بسر پوزه از سنگ بریده اند طاق در غایت
ارتفاع است و قریب آب ارغنداب اکثر باغات و مزروعات آن دیار بران آیند در ایام بهار مردم بر در روند
اما بسیاری از وحشت نتوانند بالا رفت در انجا کتابخانه بنام بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و
میرزا هندال پسران بابر است میر معصوم نام همایون پادشاه و اکبر بادشاه و نام شهرهای ممالک محروسه ان
افزوده و از سابق نزدیکتر ساخته نزدیک مابین کوه که طاق مذکور دران واقعست غاریست انتهایش انبار
خشتهای طلا مابین ملحق هفت هشت کرده و کوهی که در دامنه قندهار واقع در و مخلصه بسیار میروید که تریاق
زهرهای مارست بالای آنکوه آتشکده قدیم عمارتش از خشت خام طول و عرض دو گز و سطری یک وجب گویند
در قندهار هر سال بیماری و با رو دادی شاه طهماسب سلطان حسین میرزا را که حاکم قندهار بود امر فرمود تا

تابرکنار

تا بر کنار جوی که در حوالی شهر جاریست و مردم آتش بیفروزند بکار برندی الحال تخفیف دران رفته از بزرگان
صاحب مقامات که دران دیار آسوده اند یکی شاه مسعود ابدالست کوهی در دامن قبر متبرک اش واقع نکو
و سیب و بهی و انار و اکثر میوه بسیار در وخود رو دست و چشمهای آب جاری است و این دیار مختص انجاست
چنین که مذکور که آن برگزیده کردگار در حیات خود تاکی نشانده بود الی یومنا باقیست و قریب بآن کوه زمینیست
که آنرا تنبل سگویند خربوزه و هندوانه در و بسیار خوب می شود آنرا بکاریز آب میدهند و غیر از تنبل هر جا که
خربوزه میکارند دران نصف و یا بیش و کم کرم می افتد و آن طرف که رو کرم است همچو سنگ سخت می شود دیگر
باباحسن ابدال از سادات صحیح النسب سبزوار او در مبداء حال که ذوق یافته بزیارت حرمین رسیده
چند سال گذرانده در زمان سلطنت میرزا شاهرخ بسبزوار تشریف آورد شاهرخ میرزا نسبت ارادت بخدمتش
بهم رسانیده در سفر هند مکلف همراهی شد و حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته مرید از افزود
که از این زمین بوی محبتی می یابم پس آنجا مانده در گذشت مزار ایشان در جامع رفیع که مشرف بر ارغنداب و اکثر مواضع
واقع شده روز جمعه از زن و مرد آنجا غریب اجتماعی می شود خوارق باباحسن از احاطه بیان بیرونست و در پیش آستانه
ایشان گنبدی ست رفیع مخروطی شکل که از سنگهای ناتراشیده که هر یک بوزن پنج من قندهار بوده باشد بی گچ و آهک
و گل ساخته اند گویند آن چله خانه بابا بوده است و در یک شب آن عمارت را بایک خادم برآورده اند چنان
سنگها را بالای یکدیگر نهادند که از پنج دوره آن قطره آب نمی چکد و هر کس که درون در می آید از فرجهای
سنگها از همه جانب آسمان می نماید دیگر بر قله وی گنبدی ساخته همانا از کرامات ایشانست والا هرگز بینندرا
باور نیاید که آدمی بران کوه راه برد و مصالح عمارات بالا رساند دیگر سید حسین زنجیر پا ایشان نیز از سادات
سبزوار اند بنوزده واسطه بامام همام موسی کاظم میرسند والده سید همشیره باباحسن ابدالست که بابا بعد
مراجعت از حجاز بسبزوار در حباله سید عین الدین یکی از اجله سادات سبزوار بود داده بی بی فاطمه نام بعد
نوزده سال سید حسین زنجیر پا از و بعالم وجود آمد و پس از هفت سالگی از نظر والدین غائب گردید خدام
سید عین الدین هر طرفش جستند پی نبردند لاجرم مصیبتی در غایت صعوبت بسید عین الدین رو داد بعد هفت و نه
سید حسین ناگاه بر در خانه والدین رسیده ظاهر نمود که مرا طائفه جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند
باشاره باباحسن ابدال بدیار هند برده اند در انجا قریب یک سال دارالحال رخصت حاصل نمودم و مرا
با جماعه سپرد آنها بخانقاه درویشان رسانیدند شش سال بتعلیم سنن و فرائض اسلام در انجا یافتم پس بعد

دیدن والدین بسیر و سفر پرداخت از هر خرمن خوشه یافته طالب مرشد کامل گردید پس بآن ملهم شد که بخدمت
باباحسن شتافته صباح روزی که چاشتش سید حسین میرسد باباحسن را حالتی دست داده مریدان را فرمود بوی
کسی می یابم که بدیدنش روشنی دیده حاصل شود باستقبالش بشتابید اندک راهی رفته بودند که سید حسین پیوسته بخدمت
باباحسن رسیدند سر و رویش را بوسیده بر تکیه گاه خود جا داده مشائخ قندهار این را شنیده رسیدند باباحسن فرمود
که فرزند سید حسین جمعی کثیر از اعزه آمدند ایشانرا دریاب و برای ایشان بطبخ اغذا مهیا نمائی پنج سیر گوشت و ده سیر
آرد قندهاری در دیگی بار کرده از ثقات منقولست که سید حسین از ان دیک مختصر یکصد و پنجاه طبق بغذا پیش
درویشان کشیده همه را سیر کرد کرامات و خوارق سید از حد افزونست صاحب طیر و سیر محمد المشهور
بسید شیر قلندر فرزند سید حسین زنجیر پا در صغر سن بسیر و سلوک و ریاضات شاقه گذرانده خود را بدرجه علیه
رسانید وجه لقب شیر آنکه میر ذوالنون ارغون از و سخنان ناملائم خاطرنشان نمودند تا بران آمد که سید را طلبیده
بمحبس نگاه داشت و پس از اندک وقت پشیمان شده چند طبق طعام بدست مردم معتبر بخدمتش فرستاد
چون در محبس خانه بکشادند دیدند شیری عظیم بر روی نشسته می غلطد میر ذوالنون شنیده گفت اینها ترسیدند
دوکس دیگر از مقربان فرستاد همان حال دیده بمیر ذوالنون گفتند پس خود با جمع فرزندان آمده آن صورت دید باستغفار
و اعتذار در آمد تا سید باز بصورت اصلی شد امیر ذوالنون دست و پا بوسیده رخصت فرمود کرامات و حالات
سید افزونست که درین مختصر گنجایش نیابند دیگر **خواجه ملک** مزار ایشان در کنار ارغنداب واقع شده
عجب جای بافیض است سکنه دیار قندهار ایشانرا پیر ولایت میگویند و از مزروعات خود حصه در وقت کاشتن
برای اولاد ایشان مقرر می نمایند و حاصل آن میرسانند اگر حصه معین نکنند بیشتر آفت رسد دیگر **خواجه علی نیانی**
صاحب خوارق عادات بوده در موضع کندکان آسوده نیانی از آنش **گویند** که او یکبار بر نی سوار شده
در جای میهمان شد و صاحب خانه را گفت که این اسپ را جو بده وی از روی تمسخر در انبار خانه انداخت صباح
آنشب دید که انبار خالی است و سرگین در رو افتاده دیگر خواجه **ایوب انصاری** برادر عبدالله انصاری
در روز دوشنبه مردم بسیار به آستانه ایشان جمع میشوند دیگر **پیر یکشنبهی** قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع
و اکثر مردم قندهار التزام نمودند که شب یکشنبه چراغی انجا روشن کنند بدین تقریب هر شب یکشنبه چراغ
بسیار بر سر قبر این بزرگوار روشن می شوند صدر الافاضل **ابوالفتح البستی** ابتدا در سلک منشیان
نوح بن منصور سامانی انتظام داشت چون امیر ناصرالدین سبکتگین آن مملکت بگرفت وی را بمنزل عالی

رسانید

رسانید و بتازی و پارسی اشعار رنگین گفته امام الاجل **شمس الدین** مذکری لطیف طبع عالی سخن بوده
محمد شاه انسی گاه بسملی و گاهی و انی هم تخلص میکرده و در خدمت خانخانان بسر می برده در لاهور بسال تسع و
ستین و تسعمائه درگذشت **جنوبی** از قندهار بعراق عجم رفته بر گردید **جوهری** از شعراست **خواجه حسن** از آبا
زادهای قندهار و اعیان آنجاست شعر خوب می گفت **عبدالله** بدرگاه اکبری میگذرانید و شعری گفت **هاشم**
قندهار برادر زاده محمد شاه انسی مذکور است **بیهق** شهرچه ایست از ضمائم قندهار نزدیک بقلات و آنرا مقر نیز
گویند مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل **ابوبکر بیهقی** استاد سلطان محمود غازی سنن کبیر از تصنیفات اوست
دیگر **میمند** است طولش فانه عرضش لح اک الحال بقدر دهی مانده از انجاست **حسن میمندی** از زمان امیر
ناصرالدین سبکتگین در بست بضبط اموال دیوانی مشغولی داشته **احمد بن حسن** رضیع سلطان محمود بوده نخست صاحب
دیوان انشا پس از ان منصب استیفای ممالک و عرض عساکر ضمیمه آن شد پس ضبط اموال خراسان بران افزوده
از عهده تمامی امورات کماهو حقه برمی آمد بعد عزل ابوالعباس اسفراینی مدت سیزده سال وزارت باستقلال
کرد و در زمان سلطان مسعود نیز چند سال بضبط امور ملک و مال قیام نمود **عبدالرزاق بن حسن** بعهد سلطان
مودود وزیر گردید او بعد هفت سال با سپاه شاهی بصوب سیستان شد و آن ولایت از سلجوقیان ستاند و غیبتش سلطان
مودود وفات یافت ارکان دولت علی بن مسعود را که در یکی از قلاع محبوس بود در حرکت آورده بار
عبدالرشید بر نیامد سر آئینه ملک بعبدالرشید ماند او وزارت بعبدالرزاق داد محمد شاه انسی و خواجه حسن و
جنوبی و جوهری و هاشمی که در قندهار مذکور شدند اصل از ین زمین اند **غزنین** تختگاه سلاطین سبکتگین بوده دوازده
هزار مسجد و مدرسه داشته صاحب تاریخ مبارک شاهی از کتاب عجائب العالم بیان می سازد که در زمان سلطان محمود
بر روز دوازده هزار خرواره گنجشک صیادان بشهر می آوردند در واقعات بابری آمده که در زمان باستان غزنین
و قندهار را از نواح ملتان می گفتند مردم نیک بسیار دارد **استاد الحکمای مجدالدین امام السنائی**
در نفحات نوشته که وی از کبرای شعرای طائفه صوفیه است کتاب حدیقه شاهد بس که مثل مولانا روم کلامش
باستشهاد گرفته در ایام جوانی از اشغال دنیا دامن چیده بهیچ شد و مراجعت کرده بخراسان آمد و دست
ارادت بابویوسف همدانی داد و کارش بجای رسید که پابرهنه گردیدی دوستان بر حالش گریان شدند پس خلعت
اقربا طلب کفشی کرده روز دیگر کفش را بحضور دوستان افگند و گفت ان سنای که دیروز بنظر شما آمده
آن من نیستم وفاتش بقول اصح پانصد و بیست و پنج **شیخ رضی الدین علی لالا** از کمل مشائخ است

پدر روی شیخ سعید که عم شیخ سنائی ست شیخ رضی الدین بوزم حج بخراسان آمده صحبت شیخ یوسف همدانی
دریافت پس در خوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و بسلوک مشغول گردید آنگاه بصحبت بسیار مشایخ رسیده از
صد و بیست و چهار شیخ کامل خرقه یافت در سفر هندوستان ابوالرضا رتن را دیده امانت رسول را ازو گرفته
السید الاجل **شرف الدین حسن بن ناصر العلوی** دولت شاه در تذکره خود آورده روزی که سید
حسن مجلس نهادی و مذکری کردی قریب هفتاد هزار کس در مجلس او جمع گشتی چون این خبر به بهرام شاه
رسید دو شمشیر برهنه با یک غلاف نزد سید فرستاده سید غرضش فهمید و سفر اختیار نمود چون بدینه رسید
ترجیع که گفته بود در آنحضرت که خواند حمد الله مستوفی در گزیده آورده که چون باین بیت رسیده منه
لاف فرزندی نیارم زد درین حضرت ولی ٭ مدحتی آوردم اینک خلعتی بیرون فرست ٭ خلعتی از روضه
منوره بیرون آمده مردم از هر طرف برو باعتقاد گرد آمدند چون ببغداد رسید سلطان مسعود بن محمد بن
ملکشاه محفه زر اندود جهت او سامان نموده بعزت و مکنت جانب خراسان روان نمود چون بجوین رسید
وقصبه آزادوار مرغ روحش از قفس عنصری آزاد گردیده **جمال الدین محمد بن ناصر العلوی** برادر بزرگ سید حسن است
در سخن کلام از افراد امجاد بوده بهرام شاه ویرا محلی عالی داده بود **حکیم عثمان بن محمد المختاری** از اقران حکیم
سنائی است و حکیم را عقیده باو مفرط بوده مختاری بیشتر اوقات در عهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی در کرمان
می بوده و بعد او بهند افتاده بهرام شاه بازش بغزنین برد مدح ارسلانشاه بن کرمان شاه بسیار گفته در اربع
و خمسین و خمسمائه در گذشته **شهاب الدین شاه ابو علی رجا** از مداحان سلطان بهرامشاه بوده ضیاء الدوله
والدین محمد بن ابی النصر از فاضل کبار غزنین بوده در عنفوان جوانی ازو نیا معترض گشته شعر پاکیزه گفتی **اسمعیل
بن ابراهیم** طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت **ابو حنیفه اسکافی** ابتدا حرفه کفشگری کردی پس حضرت سلطان
مسعود بن محمود را ملازم گرفته والی ولایت نظم گردید **سدید الدین علی بن عمر** از مداحان خسرو شاه بن بهرامشاه
غزنوی بوده **ابو بکر بن المساعد الخسروی** در دولت خسرو ملک بن خسرو شاه آخرین سلاطین غزنویه
آسایشها دیده از اینکه منسوب بوی بود خسروی تخلص میکرد **علی بن محمد الفتحی مفتاح** خزاین هنر است شعرا
در غایت جودت می گفت **جمال الدین ناصر معروف بکاوحی** غزنین طبع بهزل و ظرافت مائل داشته
بیشتر هجو گفتی **مولانا یعقوب چرخی** از اصحاب خواجه بهاء الدین و خواجه علاء الدین عطار بود خواجه
ناصر الدین عبید الله در خدمتش کسب کمال نموده مولانا یعقوب همیشه میفرمود که طالب چون خواجه عبید الله باید

چراغ مهیا ساخته و روغن و فتیله آماده کرده همین کو کرد با نخامی بالست منه تا زنده بوی وصل جانی جانی ٭
نا ورد طلب گوهر کانی کانی ٭ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو ٭ هر چیز که در جستن آنی آنی ٭ چرخ از توامان
لهوکر غزنین است منه **مولانا عثمان** مشهور بمولانا زاده فضیلت تمام داشته سجاوندیز از
توامان لهوکرست منه **خواجه یونس و خواجه احمد** از مشاهیر وقت خود بند **ملک الکلام مجد الدین
بن احمد بن محمد** صاحب مصنفات عزیب است عین المعانی تفسیر کلام الله گواه عدل کمال اوست **میر محمد خان**
از جمله اتابکان حضرت شاهنشاهی بوده یکی از آثار جلادت او فتح قلاع آدم کهکر است که هیچیک از سلاطین
سابقه میسر نشده و دیگر فتح کابل آنولا را از میرزا سلیمان والی بدخشان صافی گردانید **میرزا عزیز
کوکلتاش المخاطب بخان اعظم** ولد شمس الدین محمد خان انکه است که ثانی الحال باعظم خان مخاطب
گشت باصابت رای خدمات نیک بتقدیم رسانیده محزن الاسرار حضرت اکبری گردیده بمحاسن حمیده موصوف
بمطالعه کتب اخلاق و سیر و تواریخ رغبت وافر داشته احیاناً متوجه وادی نظم شدی **مولانا بیکسی** از فاضلان
وقت است ابتدا بکابل در خدمت میرزا محمد حکیم هنگامه افاده را گرمی میداد پس بهندوستان با امر الصاحبت
گذرانیدی بعد معاودت در اثنای راه بموضع پرسا در رباط ملذات بر سر سرش تاخت آورده **مولانا یسری**
از علم عروض و قافیه بخشی تمام داشته شعر پاکیزه گفتی **قنوج** طولش قد عرضش الو له بلده معروف هند تختگاه رایان
ماضی است از مردمش **میر سید محمد قنوجی** است همواره بدرس علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال داشته
شاهجهان بادشاه در آخر ایام سلطنت بخواهش و اعزاز تمام طلبیده بتقریب خویش اختصاصش داد بعد او
عالمگیر بجمال نیاز از اکبرآباد طلبیده بشرف تخصیص اعزاز مختص فرموده مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم
پیشش دیده و در هفته سه روز مذاکره علوم در خدمت شاهی مجلس افاده گرم داشتی و در رفتاری عالمگیر سعیها کرده
همین پورش **سید محمد** بخدمت احتساب اردوی عالمگیر در کمال استقلال اشتغال داشته خلف دیگرش
سید عبد الکریم بخدمت لایقه مخصوص شده بدرس کتب متداوله مشغولی می ورزید **صدر جهان** از سادات
رفیع الشان بوده بامر فتوی قیام داشته و شعر نیک می گفته **بلگرام** موضعی است بفاصله پنج کروه از قنوج بجانب
شمال مسکن ارباب استعداد و کمال می باشد منه **شیخ سلیمان** از علمای اکبر بادشاه است صاحب استعداد ازکیه **ضمیری**
شیخ نظام نام از قبیله قریلی بلگرام در صغر سن پدرش گذشته عمش شیخ سلیمان مذکور پرورشش کرده در صناعت
چیزی نمانده کلامش طرز تازه دارد در فوتش ثلث و الف آه آه نظام تاریخ است **شاهدی عبد الواحد** نام بن

ابراهیم بن قطب عارف ربانی محرم حریم سلطانی بوده اصل قدیمش بلگرام اگر بعض اجدادش بباری رفته آبادت
کردند این در بلگرام آمده سکونت دوام گزیدا از ذریتش یک محله معمور گردیده نسبت ارادتش بسید حسین سکندره
میرسد مصنفات بسیار در حقائق و معارف دارد منجمله کتاب سنابل و شرح نزهة الارواح و حقائق هندی و حل
شبهات و شرح کافیه ابن حاجب تا بحث غیر منصرف که آنرا بطریق معانی تصوف کشیده اکبر شاه بتعظیم تمام ویرا
طلبیده زمینی در سیورغال مرحمت فرمود صاحب انفاس المآثر ویرا از اکابر سادات فتوح شمرده الحق بالکرام مضاف
سرکار قنوج بست و فاتش سبع عشر و الف عزیزی در تاریخش گفته ع بر فت واحد صوری و معنوی گفتم هزار و هفده
د شب جمعه ماه صوم سیوم عه واحد صوری یو زده و د واحد معنوی یک جمله بیت عدد چون از جمله عدد مصرع ثانی رفت
باقی تاریخت قبرش در بلگرام زیارتگاه انام از منظوماتش مناظره انبه و خربوزه بغایت شیرین و باچاشنی است
حافظ ضیاء الله از سادات واسطی بلگرام و فضلای عالیمقام است عالم کامل و حافظ و قاری بوده همیشه بدرس
اشتغال داشت و در نثر و نظم عربی و پارسی درجه عالی اندوخته منشآتش بعد فوت در دو دفتر ترتیب یافته میر عبد الجلیل
که مذکور شود بران دیباچه نوشته وفاتش لنع و مائة و الف پسرش **سید قادری** فاضل حافظ و قاری قرآن و حاجی
بوده در وطن گوشه گرفته بعبادت اشتغال داشت تا در گذشت فی اربع و اربعین و مائة و الف **میر احمد** برادر
کلان سید معین الدین والد میر عبد الجلیل از طرف کرمخان عالمگیری فوجدار موضع هندیه و بعد از ان بهاسوپس داشته
بوده و همراه برادر امینی هر یک جاداشت فوتش اربع و مائة و الف در شهر ملتان **میر عبد الجلیل** علامه نادره
دهر و عجوبه روزگار بود تعریفش بیرون از احاطه شمار در هر علم تبحر داشته کتاب قاموس اللغت تمام در خاطرش
بود و دیگر هم هرچه دیده در مخزن سینه داشته در تواریخ طرزی خاص بکار بردی چنانچه اقسام آن مشهور گاهی
واسطی تخلص میفرمود عالمگیر صحبتش پسندیده و نظام الملک معتقدانه در خورده وقایع نگاری گجرات شاه دولا
و بخشیگری و سوانح و وقایع بهکر و سوستان داشت در ثمان و ثلثین و مائة و الف بدهلی در گذشته نعشش
به بلگرام بردند شاعر **سید محمد** نام پسر عبد الجلیل مذکور بهمه علوم ماهر شاگرد پدر است خدمت بخشیگری و وقایع و
سوانح نگاری سرکار بهکر و سوستان که از عهد عالمگیر تا محمد شاه بنام پدرش بود چون پدر در حین حیات بنام پسر
کرده بوجه احسن میراند مثنوی مسمی بناز و نیاز در قصه عشق سید حسن علی ترمذی بلگرامی که عاشقش شاه فیاض
بود خوب گفته مرید شاه لدها است که مذکور شود **سید معین الدین** برادر خورد میر احمد مذکور در فنون هنر
و شناختن جوهر و عیار طلا و سیم مهارت عظیم داشته تا آخر عمر پیش امرا اکرم محترم زیسته **میر جان محمد**

عالم

عالم و فاضل و حافظ و قاری بی نظیر بوده شوق و حال بغایت داشت و دریافت کمال جد میکرد در
اربعین و مائة و الف هجری از منصب استعفا خواسته براه سوستان و ته بزیارت حرمین شریفین
و عتبات عالیات شتافت صاحب فکر رنگین بوده **سید کرم الله** با شاهزاده شجاع بن عالمگیر بسر
میبرده و **میر لطف الله عرف شاه لدها** ولد سید کرم الله مذکور را ابتدا بملازمت بعض امرا گذرانده
در بیست سالگی از علائق بکلی بریده قدم در وادی فقر نهاده و بخدمت قطب الاقطاب سید احمد کاشفی ولد
سید محمد کالپی دست ارادت نهاده بمناسبت نام مرشد احمدی تخلص گزید از آنحضرت لقب لدها و خرقه خلافت
یافته بعد رحلتش قریب هفتاد و سال بخوشی انزوا گذرانید صاحب مقام عالیه بوده مریدانش بسیار فوتش سن ثلث
و اربعین و مائة و الف چون پیش از ان جشنش ماه پسرش میر عظمت الله تخلص بیخبر گذشته بود **سید نواز شعلی**
ولد میر عظمت الله جانشین کردید **سید نور الله** برادر عیانی سید لطف الله از خدمت برادر بهره یافته دائم
البکا و صاحب حالت بوده مبیت و پنج جزو قرآن از بر کرده بسبب کثرت قیام در رکوع پایش ورم نموده
در سن ثلث عشر و مائة و الف در گذشته مصحفی که درس میخواند گم شده خود برو یا نشان خادمی داد دیگر
خوارق هم بسیار داشته **میر عظمت الله عرف میان صاحب بیخبر تخلص** ولد شاه لدها مذکور
با میرزا بیدل در جهان آباد صحبتها کرده مرید پدر خود است چند رسائل تصوف و کلیه اشعار قریب ده هزار
بیت دارد شوق و ذوق و باریکی بینی الفاظ و باریکی معانی در قال و حال داشته در دهلی بسال هزار و
وصد و چهل دو در گذشت **شاه رحمت الله** ولد حبیب الله واسطی بلگرامی صاحب کمال بود از یاران سید
لطف الله مذکور است فوتش ثلثین و مائة و الف در گذشته **سید نور الهدی** ولد سید خیر الله در نهایت
ذوق و کیفیت بوده مرید شاه لدها است سید اسد الله منه حقیقی و مرید شاه لدها است در پیشه شاعری شیرانه تردد
کردی **ایمان** نامش **بندگی حسن** از سادات ترمذی بلگرام است در عربی و پارسی و هندی استعداد کلی داشته
شاگرد میر عظمت الله بیخبر است **واحد سید عبد الواحد** نام بن سید محمد اشرف درگاهی برادر کلان سید حسن
بندگی متخلص بایمان بمحاسن صفات اتصاف داشت اقسام شعر خوب گفته نسخه مسمی بشکرستان خیال در وصف شیرینی
بطرز سبحة الابرار نوشته هنگامی که والدش حاکم موضع راهون من اعمال پنجاب بود در اربع و ثلثین و مائة و الف
در بعض معارک مقتول شد **میر یوسف** بن سید میر اشرف برادر واحد به میر عبد الجلیل در فنون علم عقلی و
نقلی بهره وافی داشته مرید شاه لدها است گاهی متوجه نظم میشد **ثاقب مفاخر حسین** نام صاحب فکر ثاقب است

عجیب برادر خاله‌زادهٔ حقیقی میر عبدالجلیل است نامش سید قریش است حیثیت علمی چندان نداشت اما بسلیقهٔ
طبعی شعر خوب می‌گفت همراه نواب سربلند خان بعلاقهٔ نوکری بگجرات رفته در سن اربعین و مائة والف خود با اسپ
غائب گردید سید **غلام مصطفی** برادرزاده و مرید شاه لدها بافقر آشنا بوده همراه نواب سربلند خان بجنگ راجه
ابی سنگ زمیندار مارواره در سنه ثلث واربعین و مائة والف با شیخ الله‌یار بخشی فوج و جمعی سادات و شیوخ
بلگرام شهید گردید جسدش یافته نشد استعداد خوب داشته **سید نجابت** برادر سید غلام مصطفی صالح متقی مرید شاه لدها بوده
و در جنگ مذکور شهید گردیده سید **غلام نبی** بن سید باقر خواهرزادهٔ میر عبدالجلیل در عربی و پارسی و هندی ماهر بود
و در نظم هندی و موسیقی و ساز هندی دستگاه عالی داشته **قابل** سید عبدالله نام در عربی و پارسی و هندی ماهر
بوده خط هفت قلم نوشت در فنون سپاهگری بی بدل و در اکثر صناعات علی الخصوص بریدن کاغذ و ساختن گلها وغیره
ید بیضا داشت همیشه عمده روزگار بود و بخدمت نواب سربلند خان میگذرانید آخر به بلگرام در اثنی و خمسین و مائة
والف فوت نموده **قاضی ولی** از یاران میر عبدالجلیل با وجود کم سوادی سلیقه زبانی چندان داشت که هزاران اشعار
پارسی و هندی در تضمین ایشان مینمود اگر کسی اجنبی غزلی یا بیتی پیشش میخواند مسابقت من به ازین گفته‌ام و فی الفور
همان قسم شعر بزبان می‌راند و اگر کسی استدعای تکرار میکرد می‌گفت من مدت العمر شعر مکرر نخوانده‌ام اگر بگوئی دیگر خواهم
میر غلام علی بن سید محمد نوح بن سید فیروز و اصل بنده از سادات حسینی واسطی بلگرامی شاگرد علامه میر محمد طفیل
و میر عبدالجلیل علامه که جدهٔ مادری اوست می‌باشد بهمه کمالات موصوف علامهٔ وقت برآمده صاحب دیوان
رنگین و مصنف تذکرهٔ ید بیضا در سوستان با سید محمد مذکور میگذرانید و چون سید محمد بوطن یا دهلی می‌شتافت
بخدمات نامبرده می‌پرداخت بعد آمدن نادرشاه بادشاه بسند طرف حرمین رفته آنجا فیضها یافته دیوان
عربی الصنایع اهل فرس و معانی اسلوب فارسی فکران تصنیف نموده که منظور نظر ارباب فضل و کمالست نقلش
از حرمین شریفین بخدمت محمد هاشم در تته رسیده از آنجا بدکن مراجعت نموده پیش ازین بر چند سال مسموع بود
که در آن ولایت برتبه خلیل نشینی اوقات در کمال حرمت میگذراند **روح الامین خان** از مردم نامور آنجاست
از طرف نواب عزیز خان شاهجهانپوری نیابت صوبه اوده کرده و از جانب نواب سربلند خان هنگامی که صوبه دار
کابل بود حکومت تبت و در محال خط پنجاب ضمیمه کابل داشت در عربی و پارسی و هندی باستعداد کلی بوده قوت حافظه
اقصی غایت اندوخته از مریدان شاه لدها و چاشنی یافته تصوف است اکثر در منقبت اشعار می‌گفت **لاهور** طولش
قط ال عرضش لا له از شهرهای معروف هند است لاهاور و لهاور و لوهاور و بمعنی سعد سلیمان لوهر نیز آورده

در

در عجائب المخلوقات است که دو استخوان زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را انبار غله و دیگری را
قنطره آب گردانیده بودند در عجائب البلدان است که بهادر در زمان باستان با وفور آبادانی و معموری هزار رستاق
داشته هر یکی را حاکمی علیحده بود در رساله بختاور خان از واقعه لاهور بعرض عالمگیر رسید که یار محمد کودک پسر محمد شفیع
ساکن موضع شفیع پور علاقه پرگنه تبار بهین که از مادر متولد شد کلمهٔ طیبه بر زبان رانده تا چهار ماه بعد از آن حق الله ورد
زبان کرده والحال که عمرش شش ماه است اسمش ذکر دارد از مردمش **مفخر الزهاد محمد بن عبدالملک** از مشائخ
کمل بوده **افضل العجم سراج الدین منهاج** سراج محفل همگنان و منهاج طریق عرفان بود **ابوجعفر عمر بن اسحق** مفضل در
دانش و در جهان طاق و در زهد و تقوی شهرهٔ آفاق بوده از منتسبان آل ناصر است در شاعری مشارٌ الیه
زکیة **العمید الاجل ابوالفرج بن مسعود الرونی** از کمل شعراست حقتعالی ویرا قبول عام بخشیده بود مسعود سعد
او را استوده و انوری پیوسته دیوانش بنظر داشته در عهد سلطان راضی ابراهیم بوده منصور بن سعید بن احمد
میمندی که عارض سپاه بود همواره باو اکرام کردی **ابوعبدالله رویه بن عبدالله النکتی** در لطف طبع
یگانه زمانه بود **حمید الدین مسعود بن** سعد شالی کوب حمید دهر و وحید عصر بوده **مولانا شیری** مولودش
قصبه کوکوواله من اعمال سرکار پنجاب پدرش عبدالحی نام قاضی بود **حبشی** از صاحب طبعانست **قاضی صدر الدین**
در علوم نقلی و عقلی مهارت داشته **مولانا سعد الله** باوجود فضیلت موفوره بصحبت صوفیان پیوست و آخرش
بروش ملامتیه برآمد **مولانا جمال** مردم نیک بشاگردی وی بکمال رسیدند **قاضی صوفی** مرد باکمال بوده **مولانا**
هنوز روانه روش نامان آنجاست **شیخ محمد بن عبدالملک** از فضلای نامور بوده بحج رفته از علمای حجاز تفسیر و حدیث
و فقه آموخته بوطن مراجعت نمود و بتدریس روزگار گذرانید گاهی شعر هم گفتی **ملا عبدالحکیم** اصل از سیالکوت
من اعمال لاهور در مضمار فضائل قصب السبق از همسران ربوده از عهد عالمگیر چند ده برسم سیورغال یافته هرگاه
هرگاه می‌آمد مرحمت نقود نامحدود کامیاب میکردند دو بار برز سنجیده شده مبلغی گران یافت در فنون علوم بنام
عالمگیر تصانیف مردم غریب پرداخته از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه مطول و حاشیه خیالی و حاشیه شرح
ملا الغایت مشهور در سن هزار و صد و بیست در سیالکوت رحلت نمود **شیخ بلاول** مرید شیخ شمس است
همواره صائم الدهر و قائم اللیل بوده هر که بخدمتش رسیدی برای وی مائده کشیدی وفاتش هزار و چهل و شش
شیخ محمد اشرف شطاری مرید شیخ فرید کهروال که سلسله ارادت بشیخ غوث گوالیاری دارد می‌باشد
بصلاح و فضیلت اتم بوده عالمگیر ویرا بار زد طلبیده چهی بطریق مدد معاش او و اولادش داده بلاهور معاودت

کرده مسجد کندی عالی نزد حویلی خود احداث نموده همانجا اقامت ورزیده و با پادشاه رسل و رسایل داشته
ملا عبد الله خلف گرامی ملا عبد الحکیم بگرد آوری علوم از پدر فائق تر برآمد لبیور عال پدر متصرف دبوز بیتصف
زیسته ملا محمد اکرم متداولات را بارها درس گفته بحلم و بردباری و صلاح و پرهیزگاری موصوف معلم بادشاه
زاده محمد کامبخش بوده نوعی خوشابی نوع کلامش غریب بخدمت شاهزاده دانیال ولد اکبر شاه بسر میبرد مثنوی
سوز و گداز او مشهور محمود بیجاهر اکبر بادشاه بوده میر سیادت از شعرای نامدار آنجاست مدهوش میر سیادت
معروف شاعر خوش فکر بوده راسخ میرزا نام از سیالکوت بوسعت مشرب القاف داشته قلندرانه میگذرانید
ریاضی ملا امام الدین نام اصل از لاهور را مادر شاهجهان آباد توطن گرفته در علوم ریاضی دستگاه تمام داشت
رضوان از شعرای نامدار است سیر ابو البرکات نام مولد و منشائش لاهور در عهد شاهجهان بخدمت
سیف خان بن امانت خان حاکم بنگاله بعد از آن بخدمت اعتقاد خان حاکم جونپور بسر برده در نظم و نثر کارها
کرده صاحب هزار بیت بلند است منشآتش مسمی بنگارنامه وغیره و شرحی بر قصاید عرفی مشهور انوری
مولانا محمد نام از اکابر علماست مؤلف صبح صادق نسبت تلمذی باو درست کرده یک چند با شیخ ابو الفضل
بسر برده در عهد شاهجهان قضای بنگاله داشت ملا عبد السلام از افاضل دوران و مدرسه آرای آن مملکت
معاصر شاهجهان بود آفرین محمد شاهی است اقسام شعر خوب گفته منجمله مثنوی هیر رانجها احسنی از سادات
بتاله مضافات لاهور بپاکیزه طبعی موصوف بوده رسائی محمد ارشد نام از نواحی پنجاب شاگرد میرزا بیدل است سرخوش
محمد افضل نام اصلش لاهوری امادر شاهجهان آباد گذرانده تذکره او موسوم بکلمات الشعرا مطبوع بطبع اهل
طباع واقع خوشتر پسر سرخوش اول بر قاسم قناد پسری و آخر بر یوسف نام پسری مایل گردیده دران
باب گفته ه ازبسکه بعشق اعتبار است مرا ٭ هر دم لب شکر لبی در برست مرا ٭ از قاسم قناد گذشتم خوشترم
با یوسف مصری سری کار است مرا ملا انوار از شعراست سلطان شادمان از قوم گکهر زمینداران نواحی
پنجاب است و دودمان ایشان از پیشگاه خلافت خطاب سلطانی دارد شعر برجسته می گفت شهید میر غازی
نام از قبیله قضات موضع بجیره من اعمال لاهور است در تازگیها تازه مقالی معروف شاگرد میر محمد زمان راسخ
و از یاران احمد یار خان یکتاست وفاتش بعد ثلثین مائة والف در جواب سبحه سیار زلال هفت مثنوی رنگین
گفته راسخ میر محمد زمان نام از سادات معتبر لاهور در ایجاد بدایع سخن مشهور عارف مثنوی
خوبی دارد مسمی بمهر و ماه فائق نام برادر سیادت مذکور است یکتا مخاطب باحمد یار خان اصلش

قوم برلاس اجدادش در قصبه خوشاب من اعمال لاهور توطن گرفتند پدرش اله یار خان [illegible]ت لاهور
و ملتان و تته رسیده آخر حال قریب چهل سال بفوجداری غزنین قناعت کرده احمد یار خان در اوایل
عهد عالمگیر صوبه دار تته بود پس بپاره اقطاع در وطن بقناعت گذرانده جامع انواع استعداد بود خط در غایت
جودت می نوشت و در اقسام شعر خصوص مثنوی مهارتی عظیم اندوخته از وست مثنوی آئینه حسن و شش
فصل در نثر و دیوان همه اقسام شعر در لاهور محمد عاقل نام یکتا تخلص گرفته شنیده ما یکتا نشدیم بلکه دوتا گردیم
پس شعرا جمع کرده طرح غزل افکند و از ان یکتا بیشی برده محضر بمهر و دستخط شعرا در یکتای خود نویسانیده گرفت
یکتا محمد عاقل نام بسرقه اشعار القاف داشته نگرکوت از مضافات لاهور است آنجا در کوه سنگ پاره ایست
اهل هند را بدان اعتقاد موفوره می باشد در سالی دو بار چندین هزار آدمی بطوف آنجا میروند بعد طوف بعضی که
حاجتی دارند زبان خود را بریده قریب پاستان آنمکان دفن می کنند و زبان بی زبانی طلب حاجت می نمایند
برکت صافی عقیده ایشان زبانی تازه شمع دار میروید و کام دل حاصل می شود آنگاه مراجعت می کنند کانگره
قلعه ایست قدیم بسمت شمالی لاهور در کوهستان بمتانت معروف از تاریخ اساسش هیچ مورخی مخبر نشده باعتقاد
زمینداران پنجاب آنکه قلعه مذکور گاهی از قومی بقومی منتقل نشده بود و بیگانه برو تسلط نیافته در زمان اسلام
احدی را بدست نرسیده سلطان فیروز شاه مدتها محاصره کرد چون افتتاحش متعذر دید راضی بمصالحت شد راجه
قلعه خود بملازمتش رسیده رسم ضیافت ممهد نمود و حسب التماس سلطان را بتماشای قلعه درون برد سلطان اندرون
رفته راجه را گفت از حزم دور باشد که در همچو حصاری مثل من سلطان ذی شان را درون بری راجه اشاره کرد در
حالی فوجی آمده از گوشه قلعه برون دویده سلام سلطان کردند سلطان دانست که مکر وی بخدعه مرا درون آورده
حالا هفت صید وی شدم راجه آنرا دریافته بعرض رسانید که مرا جز بندگی غرضی نیست اینها بنابر احتیاط هر گاه سلطان
برین حرف کرد روشن کردم پس سلطان از قلعه برون شده راجه را بنواخت و بدستور مالک حصار بود و از ان پس
کسی دیگر ضابط آن حصار نشده تا در هزار و سی و یک هجری بفرمان جهانگیر بادشاه بدست منصور مفتوح گردیده
قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است و سه برج و هفت دروازه داشت و در درون آن یک کروه مدار تفاع
یکصد و چهارده ذراع حوضی کلان در درون آن واقع بتخانه درگاه بهون مشهور است در حوالیش همبر سنگ بنود
نزد بتخانه در دامن کوهی ظاهرا کان کوگرد است که از اثر حرارت آن پیوسته آتش شعله می کشد ارباب ضلالت
آنرا جالامکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده هنود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از

غایت دلبستگی که بادی داشت لاشش بر دوش گرفته سر در جهان نهاده چون چندی بر او گذشت ترکیب
لاشش متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت هر عضوی در هر جای که افتاد در خور شرافت عضو آن موضع را حرمت میدارند
چون سینه که نسبت بسایر اعضا شریف است در این مقام افتاده آنرا عظیم متبرک دانند بعضی گویند که این سنگ حالا معبد
هنود است سنگ قدیم نیست لشکر اسلام سنگ مذکور را در آب انداخته بود سنگ در قعر بحر ژرف نایاب افتاده مرتی
در قوم ضلال آن حسرت مانده مگر برهمنی مزور جهت دکان آرای سنگی را در جای نهان کرده براجه گفت مرا نمودند
که سنگ مذکور در فلان جا است راجه کسان فرستاده از آنجا آن سنگ را آورده باز نصب کردند والعلم عند الله
سرهند سهرند نیز تعبیر کردند سابق داخل سامانه بوده سلطان فیروز شاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید از مردمش
شیخ بدر الدین معتقد علیه خاص و عام بوده **شیخ محمد** بوعظ خلائق پرداختی **شیخ حاجی** نسیح الله زاهد خداپرست بود
شیخ عبد الصمد پسر حاجی نسیح الله بر اثر پدر زیستنی زیسته **مولانا جوهر** و مولانا از فاضلان صاحب درس اند مولانا
صفائی تتبع متداولات کرده شعر نیک میگفت **مولانا خاکی** خوش سلیقه نیکو کلام است در عهد اکبر بادشاه بوده
شیخ محمد سعید مرید والد خود زبده ابرار **شیخ احمد** سرهندیست فاضل متشرع عالم متورع بوده بپیوسته بارشاد
خدا طالبان و درس علوم اشتغال داشته حاشیه بر حاشیه خیالی نوشته بصحبت عالمگیر رسیده رعایتهای کلی یافته ولد ارشد
شیخ عبد الله جد مشهور **میان گل** که بفضل و کمال ظاهری و باطنی موصوف وایضاً از فرزندانش **شیخ محمد فرخ**
و **شیخ سعد الدین** و **شیخ عبد الاحد** است که هر یک بفضائل و فضائل سمت امتیاز داشت و مکرر بملازمت
عالمگیر بادشاه رسید مراحم موفوره یافته **شیخ محمد معصوم** خلیفه والد بزرگوار **شیخ احمد** است که تربیت
مریدان و حل مشکلات ایشان از برادران و سایر شیوخ امتیاز داشت صاحب مقامات علیه و احوالات
سنیه بود از تصانیفش سه جلد مکتوبات است که لبی اسرار مکنونه و نکات غریبه و علوم عجیبه دران اندراج یافته بنا بر
استدعای عالمگیر بادشاه چند بار بدیدن بادشاه رسیده انواع توقیر و تعظیم یافته در سن هفتاد و هزار و نه در گذشته تاریخ
او ستع رفته ز جهان امام معصوم ع مریدان و خلفای ایشان بسیارند منجمله پسر **شیخ محمد نقشبندی** که
بفضائل صوری و معنوی اتصاف دارد و عالمگیر با وی انواع مراحم مبذول فرموده و **شیخ عبید الله** که حاوی فضائل
ظاهری بود و عالمگیر را تعظیم کلی دیده و **شیخ سیف الدین** که معارف باطنی را با علوم ظاهری جمع کرده عالمگیر باستدعای
دیدنش نمود و چون بحضور رسید بادشاه بمجالسش لباس شفقت فرمود مگر در خانه اش رسید **شیخ محمد یحیی** ابن شیخ احمد بتقوی و صلاح
موصوف اکثر اوقات بدرس علوم متداوله مشغولی ورزیده مشمول عواطف عالمگیر بادشاه بود **اشتیاق ولی الله**

شعر است **حیران محمود** نام تخلصش چون نام محمود اهل طبایع بوده **وحدت عبد الواحد** نام معروف بشاه گل
از فرزندان شیخ احمد معروفست مردی درویش در شعر خوش سلیقه بوده **ناصر علی** اصلش سرهند اما در شاهجهان آباد
میگذرانید بغایت بلند حوصله افتاد از سخنانش نشه فقر و درویشی مستفاد میگردد طرزی که او در اشعار خود تراشیده
و شوخی الفاظ و معانی بکار برده هیچ سخنوری را کم دست داده در اشعار اکثر معارضه با صائب کرده و گاهی تواریخ هم منظوم
اشعارش در حیات شهره آفاق بوده **علی عظیم** پسر ناصر علیست بلطف طبع اتصاف داشته در شاهجهان آباد
میگذرانید **فیضی الهداد** نام از قبیله انصار ساکن سرهند مصنف فرهنگ مدار الافاضل دیوان دارد و مثنوی
شیرین خسرو هم گفته **نالنسی** در جوار احصار واقعست صاحب اقلیم می آرد که وی از شخصی شنیده که در
مضافات نالنسی عورتی را چهار کرت وضع حمل شد هر کرت چهار پسر و هر شانزده پسر یکجا زمانی دراز ماندند
از نیکان آن مکان است **شیخ جمال الدین خطیب** خلیفه شیخ فرید شکرگنج بوده دوازده سال بخدمت
در نالنسی گذرانیده از شیخ نظام الدین اولیاست که چون شیخ فرید مرا خلافت داد مولانا جمال الدین برای من قیام
نمودی و حال آنکه پیش از ان قیام میکرد مرا بخاطر افتاد مگر اینمعنی موافق مزاجش نیامد بکرامت دریافته گفت چنان
نیست که بخاطر آورده چون دعوی معدوم شود تکلیفات نماند **شیخ قطب الدین منور** شیخ نظام الدین اولیا
اول خلافت بوی داد **مولانا مغیث** از شعرای مشهور است **تهانیسر** شهری مختصر است در زمان سابق
بتخانه بزرگ داشته و دران بتی بود موسوم بجگرناتهه سلطان محمود آنرا شکسته در غزنین فرش آستانه مسجد کرده از
مردمش **شیخ جلال** معتقد علیه خاص و عام و بار بوده **شیخ نظام** بن شیخ عبد الشکور با آنکه تتبع متداولات ننموده
و از کتب صوفیه مطالعه نکرده بود چنانچه نسخه در تصوف تصنیف نموده که جمله لبند عارفانست و ایضاً تفسیری املا کرده
که معنی آن همه در قالب تصوف ریخته **فردی** مطالعه بعضی از متداولات کرده روزمره درست داشت و شعر هموار
میگفت **نسبتی** شاعری خوش خیال بلند مقالست **وحشت عبد الواحد** نام شاعر خوش تلاش است **پانی پت**
از جاهای معروفست بختاور خان در ده ساله نوشته که در یکی قصبات پانی پت سیدی متوکل اوقات بعسرت کلی گذرانیدی
مگر وقتی سه چهار روز بفاقه روزگارش رسید هرگز تفاوت نخورد و بتلاوت قرآن مشغول داشته دخترش آمده
انگشتگی جزع کرده بیتابی نمود در حال دید که از زیر طیلسانش روی میرسد و بقدرت الله چهار رکابی پلاو
گرما گرم ظهور یافته با عیال بخورد از ان باز هر روز پنج و نیم آثار برنج سفید و پنج آثار گندم از جو هوا در خانه اش
می بارید جملة الملکی جعفر خان این را بعرض بادشاه رسانید محمد اسحق چیله حسب الامر آمده معاینه کرده آنگاه بادشاه

برای رسید او را رزق معین فرمود آن مائده غیبی انقطاع یافته از مردمش **شیخ شرف الدین المشهور بابو علی**
قلندر اصلش عراق و در پانی پت نشو و نما یافته با شمس تبریز و مولانا روم صحبتها کرده در ملفوظات وی است که ابتدای
در دهلی بمطالعه مشغولی داشته و قریب بیست سال دیگر در عبادت بسر برده پس بجذبهٔ الهی مجذوب گردیده گرد شهر در بازار
گردیدن گرفت سخن نگفتی بلکه بکسی ننگریستی اگر احیاناً بگوشهٔ چشم سوی کسی دیدی خاکسترش کردی از ملفوظات اوست
که پیغمبر مرا استنها بخشیده چهل سال فرایض بسنت گذاردم حق تعالی فرمود چون حبیب من سنت بخشید من فرض هم بخشیدم
وقتی سلطان محمد تغلق این رباعی بوی نوشت ؎ که راست کند صورت مردی و زنی * کر بشکند این طلسم جای زنی
کس نیست که استاد قضا را برسد * کز بهر چه سازی و چرا می شکنی * بدیهه گفت ؎ شرطست که در امر قضا دم نزنی
این نوع که گفتی نه تو مردی نه زنی * گل را چه مجالست که پرسد ز کلال * کز بهر چه سازی و چرا می شکنی * و این مکتوب
سلطان علاء الدین خلجی نوشته علاء الدو خلجی خواجه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش برید پس دریده فقیر
عذرا را چنان طپانچه زند که عرش از آن لرزید اگر آن امر زاد به بهتر و الا جهت دهلی خواجه دیگر خواسته خواهد شد
قادری بر سخن خوب قادر بود مسیحا سعد الله نام شاعری پاکیزه خیال باشید ایار بود **مسیحا سعد الله** نام شاعری
پاکیزه خیال باشید ایار بود مثنوی دارد در قصهٔ رام و سیتا **دهلی** طولش قیح له عرضش کح لط بعضی داخل اقلیم
دویش کردند در تاریخ اهل هند آمده که دهلی سابق نهایت آبادی داشته و خراب گشته در سیصد و چهار هجری
باز آبادان گشت قریب سیصد سال هندوان در آن کامجو بودند در پانصد و هشتاد و هشت قطب الدین
ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانند فتح کرده دیگر بار هندوان بر دست
نیافتند و طبقات سلاطین او عنقریب مذکور میگردند دهلی قدیم خرابست مگر مسجدی بهزار ستون از و باقی گویند
سیصد ولی در آن نماز گذارده اند از مردمش **محمد بن احمد بن علی المشهور بشیخ نظام اولیا** سلطان المشایخ
لقب جد پدرش خواجه علی بخاری و جد مادریش خواجه عرب هر دو بزرگ از ماوراء النهر بهند آمده در بدیون
سکونت ورزیدند شیخ در بدیون تولد و در دهلی نشو و نما یافت بدوازده پشت با امام علی موسی الرضا ع
میرسد در صغر سن والد شیخ فوت کرده در دوازده سالگی محبت شیخ فرید بهم رسانیده در بیست سالگی بفضیلتی رسید که
میان طلاب بخطاب بحاث محفل شکن اشتهار یافته و در بیست سالگی بجودهن رسیده مرید شیخ فرید گشت و پس از چند
وقت اجازه تکمیل دیگران یافته بدهلی رسید اگرچه از متاخرین مریدان شیخ فرید شکر گنج است اما از همه اعلم و
اعلی شد هشتاد و چند سال عمر یافت اکثر در مجاهدات و ریاضات گذرانده بیشتر روزه داشتی و افطار بلقمه کردی

در هژدهم

در هژدهم ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و پنج بجنان خرامیده **بدر الدین اسحق** در دهلی باستفاده و کسب علوم
مشغولی داشته چند مسئله مشکل یافته عزیمت بخارا نمود در اثنای راه بجودهن رسید بخاطر آورد که بخدمت
شیخ فرید رسد شاید مقصودش برآید شیخ مقصودش را ساخته بخادمی و امامی ممتاز ساخت صاحب سیر اولیا
آورده که وی را هیچکس بی گریه ندیده و از کثرت گریه در چشمش گلی سفید افتاده بود **مولانا شمس الدین یحیی**
فاضل متبحر بوده اکثر علمای دهلی تلامذه او بند در آخر دست ارادت بشیخ نظام داده از التفات خلق بکلی دامن
برچیده مفتوح نام خادمی داشت که اگر کسی بدیدنش آمدی وی گفتی چنین بگو و چنان بگو و الا او را از مشغولی هیچ خبر
نبودی **مولانا فخر الدین زرادی** از خلفای شیخ نظام اولیاست بعد فوت شیخ در کوهها و صحراها بسر بردی
او را رساله ایست در اباحت سماع که مقدمات اصول فقه تمام کرده **مولانا علاء الدین نیلی** از خلفای شیخ نظام است
اما هرگز مریدی نگرفت و دخل بخلافت نکرد ملفوظات شیخ را جمع کرده فوائد الفواد نام نهاد **مولانا برهان الدین**
غریب مرید شیخ نظام است هرگز پشت خود بسوی شهر که مضجع شیخ در آنست ندادی **امیر خسرو** از هزاره بلخ بوده
پدرش امیر لاچین بهند وارد و در پتیالی متاهل گردید امیر خسرو با دو برادر دیگر در آنجا بوجود آمد چون امیر خسرو متولد
شده والدش در خرقه پیچیده نزد دیوانه مجذوبی که بجوار او بود برده دید گفت شخصی را آوردی که دو قدم از خاقانی
پیش خواهد برد والدش فوت کرده خالش تربیت نمود بعد بلوغ مرید شیخ نظام اولیا گردیده روزی در مدح شیخ
شعری گفت خوشش آمد پرسید تا چه دهم گفت شیرینی کلام فرمود طاس پر شکر از زیر چارپایه ام برداشته بر خود
نثار کن و قدری بخور چنان کرد و شد آنچه شد باوجود شغل ملازمت و شاعری چهل سال بصوم دهر گذرانیده هر شب
یک ختم قرآن نمودی بر شفقتی که شیخ بوی کردی جمع کرده کتابی ساخته از دست که روزی شیخ بمن فرمود از همه تنگ
آمدم از تو نیستم باز اعاده نموده که از همه بتنگم تا بجدی که از خود هم بتنگم از تو نیستم بعد از آن کتاب آورده که روزی
فرمود امشب از عالم غیب این خطاب آمد که خسرو نام درویشان نیست او را محمد کاسه لیس خوانند باید که ازین نام
امیدوار باشی که در ضمن آن نعمتهاست و نیز آورده که آنحضرت بنده را ترک الله خطاب دادند از زمان سلطان
غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان تغلق شاه در حیات بوده و هفت پادشاه را خدمت کرده سلطان غیاث الدین
تغلق شاه بجانب لکهنوتی خسرو را بتکلف برده چون پس آمد که شیخ رحلت بعالم بقا برده از گرد راه روسیاه کرده
پیراهن را چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش خطیره وی بخاک می غلطید و نوحه و زاری میکرد تا بعد شش ماه در گذشت
عدیم المثل طوطی شیرین مقال تاریخ دولتشاه در تذکره خود آورده که میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ اشعار

دیوان جمع ساخت یک صد و بیست هزار بیت جمع شد و خودرنگی از رسایل خود آورده که عدد اشعارش از پانصد هزار
کمتر و از چهارصد هزار زیاده است و نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده **خواجه حسن نجم الدین** ضیاء برنی
در تاریخ فیروزشاهی آورده که هیچ کسی در لطافت طبع و جودت ذهن و استقامت عقل و تهذیب اخلاق و تجرد
و تفرد مانند خواجه حسن ندیدیم از مریدان شیخ نظام اولیا بوده هرگاه شیخ را ذوق سماع شدی بقوالان گفتی که شعر
خواجه حسن بخوانند خواجه حسن معتقد طرز شیخ سعدی بوده در تلاش روش آن کردی اهل هندی او را سعدی هندوستان
میگفته اند **جمالی جلال خان** نام بمناسب نام اول جلالی تخلص میکرد پس تغیر نموده پیر مولانا سماء الدین جمالی
جمال الدین بزیارت حرمین شریفین رسیده بعهد سلطان حسین میرزا مدتی در خراسان مانده صحبت مولوی جامی
و ملا جلال دوانی وغیره افاضل دریافته در اقسام شعر خصوص قصیده مهارت قوی داشت ابتدای از زمان
سلطان بهلول و پیش بابر بادشاه و همایون بادشاه منزل عالی داشته در اثنی و اربعین و تسعمائه درگذشته
در هفت اقلیم تاریخش شیخ جمال نوشته و قبرش در دهلی کهنه ذکر کرده و خسرو هند تاریخش گفته بذکر سابق از ید بیضا
که در اثنی و اربعین و تسعمائه نوشته منهج تفاوت هیت و هشت سال میشود والعلم عند الله **شیخ عبد الحق حقی** از
مشاهیر علمای متاخرین است در علم حدیث شانی عظیم داشته یک صد کتاب در انواع علوم تصنیف کرده در حرمین
بصحبت شیخ عبد الوهاب متقی وغیره علما رسیده در مدینه برهنه پا گردیدی چون بدهلی مراجعت کرد بتصنیف و تدریس
پرداخت صد و ده ساله عمر یافته در عهدی و الف درگذشته بهشت مرقد تاریخست **شیخ نور الحق** فاضل
محدث عالم متبحر خلیفه و جانشین پدر خود شیخ عبد الحق دهلویست نسبت ارادت بسلسله قادریه داشت بر بعضی
جزو صحیح بخاری شرحی نوشته و در عضدی و شرح مطالعه و شرح هدایه حکمت و دیگر کتب متداوله حواشی
دارد در نثر و نظم وحید زمان بوده در سن هفتاد و هزار در سن بیست و دو درگذشته **ملا علی احمد نشانی**
تخلص مهرکن بی نظیر بوده و نقوش سخن بر لوح بیان خوب می کند مدتی در سلک ملازمان درگاه اکبری انتظام داشت
روزی نزد جهانگیر قوالان بیت خسرو میخواندند ه هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ما قبله راست کردیم
برطرف کجکلاهی بعضی از حاضران گفتند لباس صوفیان وجد کنند بتقلید ملا گفت نه چنین است لباس که در عین حالت جان بر سر داده این
ضمن بادشاه ازین ماجرا پرسید گفت روزی نظام الدین اولیا کلاه کج بر سر نهاده سیر غسل هندوان و معاینه پرستش
ایشان میفرمود این مصرع بحال گفته اند ع هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ع خسرو بدیهه مصرع ثانی رسانید
در اثنای که ملا مصرع ثانی تمام نکرده بود که جان داد در ثمان و عشرین و الف اشعار پر ذوق بسیار دارد

تاج الدین ریزه مرد حقیر الجثه بود لهذا این لقب یافته فاضل کامل و شاعر نامی است در خدمت سلطان
شمس الدین التمش قربت داشته **حیدر علی اظهر** تخلص در اواخر عهد اکبر بادشاه بود و تا عهد جهانگیر زیسته
شاعر صافی بیان است **میر حبیب الله** امام تخلص و **ابو الفیض** معنی تخلص از خوشگویان صافی فکر آنجا اند
امیر ابو الفیض است تخلص اصلاح سخن از بیدل و شهرتی گرفته آخر در خواب دید که اصلاح سخن از سعدی می
گیرد بنا بران خود را شاگرد سعدی خوانده **مخفی نماند** که بنده علی شیر قانع مسود این اوراق نیز در سال
هزار و صد و هفتاد و چهار در شاهپور شبی در خواب شیخ سعدی علیه الرحمة را دیده که کتابی از دست وا کرده
اشاره میفرمودند مراد آنکه چنین گفته شود ازان پس عنقریب در سرکار فیض آثار میان غلام شاه خان توسل
ملازمت جهت تالیف تاریخ حالات بزرگان آن خاندان وقوع یافته و بعد ازان توفیق تدوین
این اوراق دست داد درین صورت اگر خود را شاگرد آن بزرگوار قرار دهد بجاست **شاه یقین** درویشی
مستجمع اخلاق حسنه در کهلو کهری از موضع سواد دهلی دائره فقرانه ساخته میگذرانید صاحب دیوانست
شیخ عطا ساکن امروهه مضاف دهلی شاگرد بیدل بوده شوخی بنهایت داشت سید جعفر رومی گفته غزلی بر
ردیف میخیزد در خدمت بیدل خواندم عطا گفت میخیزد چه معنی دارد گفتم مگر نمی بینی زد آگر طولش ته با عرضش اوج
در زمان باستان شهری بانام و نشان بود صاحب طبقات اکبری آورده که ابتدا از مضافات بیانه بود سلطان
سکندر لودی معمور کرد و شیرخان و سلیم خان هم بران افزودند **شیخ ابو الفیض فیضی** و **شیخ ابو الفضل** ولدی
شیخ مبارک که حاجت بشرح حال شان نیست و بعلو قدر بین الجمهور مشهور اند در آنجا متولد شدند و نشو و نما
یافتند **میر محمد طفیل** از سادات معتبر شهرارتولی از اعمال آگره سبق اول عربی بخدمت سید حسن رسول نما شروع کرده
تا شرح ملا دیده در سن ثمانین و الف ببلگرام تحصیل نموده در هفده سالگی از مطول گذشته حافظه قوی داشت
که هرچه میخواند در ذکر داشته پس شد آنچه شد در وادی شعر و انشا و عروض و قافیه و معما مهارت کامل داشت
مطلع میر محمد علی نام از بهترین مضافات آگره است شاعر خوش فکر بوده **متهرا** معموره ایست نو بسند شهریست
مشتمل بر بتخانه عظیم مولد کشن بن سدیر که او را کفار محل حلول واجب تعالی دانند **لکهنو** شهری بانام است
از مردمش **سید شاهی** با نور فضیلت شعر در غایت جودت می گفت آورده اند که در ایام ادری بود ناگاه
در رهگذر هندو زنی را دیده دل از دست داد و از نصیحت بفضیحت کشید و از پند به بند افتاد زن را آن حال او بدل
سرایت کرده گاه گاه پنهان بدیدنش رسیدی بعد چندی اقربای زن خبر یافته او را مانع شدند مدتی بگذشت

سید زاده مایوس شده در مهاجرت بناکامی جان داد هندو زن آنرا شنیده بهانه بیرون آمد و برسم
هانمزدگان متوجه آن افتاده شد چون دید ابدر در مهاجرت خود مرده یافت رو بروش نهاده درگذشت
تمثیل در هند از قضات پسری داشت بکمال استعداد رسیده قضارا بر سر چاهی بدام هندو زنی
آویخت و حالتی بهم رسانید که مادر و پدر مایوس شده صلاح دران دیدند که دیدار او بدست یکبار آنرا هندو زن
بنمایند شاید تسکین یابد تا بالتماس اقربای زن دیدار نجانه زن بردند هندو زن را در داد و بدل سرایت
کرده بود دیدنش شتافت بمجرد دیدن قاضی زاده بیهوش افتاده جان داد زن آن آفتاده را در کنار گرفته
شیوه اتحاد حقیقی بجا آورده رو برویش نهاده از هستی وا پرداخت **میر محمد مراد** مردی متقی و متدین بانواع
قابلیت موصوف در عهد عالمگیر قریب سی سال سوانح نگاری لاهور بوی متعلق داشته جواب خمسه نظامی گفته
وبشوق دیدن صائب پیاده با یاران رفته صائب بغایت تکریم پیش آمدش کرده در دیوانخانه خودش جا داد
و فکرش را پسندیده گفت هیچوقت مرزا در باره شعر بفکر ندیدم مگر روزی پرسیدم تبسم کرده گفت درینوقت
بیت فردوسی بیادم ~ بفرمود تا رخش را زین کنند ٭ دم اندر دم نای زرین کنند ٭ و شفای جواب داده
بفرمود تا زین برابرش کنند ٭ چه زین همه بالای آتش نهند ٭ میخواهم جوابی خوب بهم رسانم عرض کردم که این فکررا
بمن واگزارند از راه مهربانی قبول فرمودند تمام شب غور کرده بیت بهم رسانده شنیده تحسین فرمود ~
بفرمود تا زین براهم نهند ٭ به پشت صبا سند جم نهند ٭ محرر الحروف راحین مطالعه این ابیات این بیت بدیهه
بخاطر رسید اگرچه نسبت باشعار استادان شبه پیش درست نا مابلی نا اصلاح اهل سخن بسمت تسطیر معروض
صاحبان صافی ضمیری نماید ~ بفرمود تا بر فرس زین کنند ٭ فلک را بماه نو از زین کنند ٭ **شیخ پیر محمد**
بفضل و کمال بی تعلقی اتصاف داشت مرید شیخ عبدالله زنده پوش از متوطنان کوه لبنان است که نسبت
ارادت سلسله چشتیه داشته شیخ را آنچه بایدی داده قایم مقام کرده بلبنان رفت پس شیخ پیر محمد
باشاره پیر در لکهنو بدرس علوم دینی و کسب و تکرار کتب سلوک اشتغال داشت تا سن هزار و هشتاد و پنج
درگذشت بکذا پیوست تاریخش یافتند **شیخ عبد الرحمن** صاحب عرفان باخلاق حسنه موصوف همت
عالی داشت با اغنیا و فقرا یک سلوک می ورزید کتابی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین تالیف نموده
مرات الاسلام نام نهاده در قصبه دهشتی که از توابع سرکار لکهنو است بر کنار نهر گومتی عمارات مرغوب ساخته
و کمر بحضور عالمگیر رسیده مخصوص مراحم خسروانی گردیده در قصبه مذکور بارشاد خدا طالبان میگذرانید

روحی سید جعفر نام از اعیان سادات رنگپور من اعمال لکهنو بیگرام در قبیله شیوخ پانی پتی کدخدا شده سید پاک نهاد
درویش وضع در نشاء توحید بخدمت شاه لدها بلگرامی گذرانده **حضرت محمد اشرف** نام از معارف مشایخ
لکهنو است و شاگردان مرزا بیدل انتظام داشت **اوده** شهری با نام است از مریدش **شیخ نصیر الدین**
خلیفه دوم **شیخ نظام الدین** اولیاست او را چراغ دهلی گفته اند گفت نفس آدمی بمنزله درختی است که بعد
هوای شیطانی در ذات انکس پیچ میکرد و محکم می شود **امیر سید علاؤ الدین** همیشه سالک طریق مراقبه بود و گاهی
شعری گفته و در موسیقی هندی مهارتی کامل داشت **کالبی** سرکاریست صاحب تحفة الغرائب آورده که در انجا
ستونی ساخته اند از روی و در پیش ستون چشمه آبی است که چون روز عاشورا شود آن بط بالها بگشاید و
منقار خود را در ان چشمه در آرد و آب آنرا فرو برد بعد از ان از ان عمود آب بیرون آید که تا یک سال
مردم را کفایت نماید محمد یوسف هروی نوشته که در حدود کالپی بزمینی رسیدم جماعتی دیدم سرها برهنه موها
ژولیده که هم بر طریق کفر بودند و هم بر جاده اسلام گاهی به بت و گاهی بقبله سجده میکردند هم تسبیح بر زبان
و هم زنار در میان داشتند اگر ایشان را با هم سوی مزاجی پیدا می شد هر کدام بخانه خود رفته آتش در خانه
میزدند و مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن میگزیدند و هرگز یاد دیار در دیار نمیکردند از مریدش
شیخ ابو سعید عابد مرتاض مرد با خدا از اکابر بوده شعری گفته صفائی اصلش ایرج اما در کالپی نشو و نما یافته
شاعر خوش فکر بود **قطب الاقطاب میر سید احمد** ولد سید محمد کاشفی تخلص میکرد حالتی داشت که طرف هر که میدید بوجد می افتاد
شاه لدها بلگرامی که مذکور شد مرید ایشان روزی در بلگرام حافظ ضیاء الله در خطبه خواند انکان جنة نصیب العاشقین بردن
جماله فواویلاه و ان کان النار نصیب العاشقین مع وصاله فواشوقاه نعره زده از هوش افتاد و باثر حالت وی
خطیب از منبر و جمع مردم بیهوش افتادند مگر بعد دیری که خود بهوش آمد همه را بیدار کرد عالمگیر بر قدر بیدارش
خواست قبول ننمود اکثر معانی و حقایق در لباس نظم کشیده **مخفی نماند** که هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض متوطنان
اهلش همه بت پرست و در میان ایشان هم اختلاف بسیار حیوانات عجیب الشکل از طیور و دواب و جانوران آبی در و بسیار من جمله
صاحب مجمع الغرایب نوشته که گوسفندی در هند است که شش دنبه دارد یکی در موضع معهود و یک بر سینه و دو در کتف و دو
بر دو ران و در انجار غیبت که فیل را بمنقار برداره و در آثار البلاد مذکور که از هند بجهت خلیفه حیوانی آوردند سر مانند آدمی تن
مانند زاغ بزبان فصیح تکلم می نمود در مسالک الممالک آورده که در بعض جزائر هند در رنگ حیوانیست با دو روی یکی چون سگ
یکی چون آدمی و باقی تن چون آدمی قامت طویل دارد و در نزهة القلوب آورده که در یکی از جزائر هند نوعی حیوانست رد

مانند آدمی تن چون سنگ‌پشت و او را دو پشت باشد و او را دو پر باشد در عجایب المخلوقات آورده که در یکی از جزائر دیگر
هند آدمیانند که اگر یکی از قوم ماردی شان ببیند خنده معرفا بر او غلبه کند تا باشد که در خنده بمیرد الیضاً در جزیره صنفی از
حیوانات بشکل آدمی رو در سینه الیضاً در بعضی جزائر هند مرغیست عظیم چون بمیرد بعض منقارش را مردم در دریا معبر کنند
و آمد و رفت بر او نمایند الیضاً در عجایب المخلوقات آورده که سیواس نام مرغیست در جزیره هند و سر مار در دو شعبه
میان همه مجوف و در هر یکی سوراخی چون باد در آن در آید آوازی نیکو و وقتی باشد که رفت آرد چنان حزین آوازی دارد که
طیور و حیوانات استماع نمایند الیضاً در آن کتابست که شاده نام حیوانی در یکی از جزائر هند است دوازده سوراخ در
منی دارد چون نفس زند آواز مزمار دهد پیوسته بر سرش مرغان و پیشش حیوانات جهت استماع آوازه جمع
باشند الیضاً ققنس نام مرغیست در هند بقول صاحب مجمع الغرائب با گردن دراز هزار سال عمر دارد و سر خورد و جثه بمقدار
اسب در گردن طوق طوق سرسم پیچیده چون کنندی بزرگ و در بال سیاه و منقارش سرخ دار و در منقار سوراخ تا از هر سوراخ آواز
دیگر برآید چون در صغیر شود مانند خوش آوازی هیچ جانداری از پیشش نتواند دوری گزیند آز توالد نیست بوقت حمل هیزم ماده
بسیار جمع کنند و منقار در هم بندند و پر از منقار زند صدمه پر افشان آتش در هیزم افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند باران
بر خاکستر بارد و گرمی از سکون شده بخوردن خاکستر بزرگ گردد ققنس شود گویند ساز ارغنون بر آواز او ساختند بعضی نام
آن مرغ موسیقار بیان کرده که ساز موسیقار بر آن وضع شده معادن و نباتات نافعه در زمین هند لا تعد و لا تحصی است
منقولست از عبدالله سلام که شادی را ده جزو آفریدند نه جزو بهندوستان و یک جزو بتمام جهان داده اند لهذا آنچه
جوانان هوا پرست را باید همه در هند میسر منجمله راگ و رنگ که در آن باب بر همه آفاق ترجیح دارد و عجایبات وی از حد
حصر افزون کشتن زنان زنده برای مردان خود را در کمال استقلال جز آنجا وقوع ندارد و خلیل وار آتش را بهار دانند
و پروانه وار گرد آن سر سپید سیغ نثار روح دلدار سازند بعضی از مرتاضان آنجا که با آئین خود ضبط انفاس را بتکمیل
رسانده اند گوی پیشی از سایر مجاهدت ایمان ربودند گویند در بنارس جوگیی باین صفت موصوف بوده
خانزمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت ثانی دوازده روز در آتش گذاشت
اصلا ضرری نیافت الیضاً در پنجاب شخصی از جماعه گوشه زمین را شگافته پهلوی چپ در آن شگاف نهاده
دست از خوردن کشیده بوده و چشم از غنودن پوشیده محمد یوسف هروی نوشته که من آن شخص را دیدم
از مردی که نزدیک او بودند شنیدم که بیست و دو ساله است تا هنوز درین نسق افتاده است و در بعضت زبان کشیده و نه دست
انگنده و از غذا بوی طعام قناعت کرده آورده اند که برهمه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اعمال و اقوال ایشانند میگویند که هر گاه [illegible] و رگ [illegible] چهار دست

دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف است ستجگ گویند درین دور اوضاع
جهانیان فرداً فرداً بر صلاح است و عموم ناس راستی پیشه صرف مرضیات الهی باشند عمر طبیعی شان یک لک است
و دور دویم مسمی به دواپر بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفی می باشد درین دور سه حصه
از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردمان این دور دوازده هزار سال باشد
دور سیوم که بنام تریتا اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است درین دور
دو حصه از چهار حصه روش جهانیان متضمن راست کرداری باشد عمر طبیعی مردمش هزار سال دور چهارم
مسمی به کلجگ مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال مردم حال تعلق باین دور دارند درین دور سه حصه
از چهار حصه اطوار جهانیان مخصوص ناراستی و نادرستی است عمر طبیعی مردم این دور صد سال این گروه جزم دارند
که پدید آرنده عالمیان بزرگی را که واسطه آفرینش همواست از ساعت غیب بچندی بجلوه گاه شهود می آرد نامش
برهما باشد عمرش صد سال که هر سالی از آن متضمن سیصد و شصت روز است و هر روزی مشتمل چهار هزار
دور مذکور و هر شبی بدستور روز محتوی هزار ادوار مذکور است و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمدند علم البشری
احاطه آن نمیکند و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما بما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است چون شرح
حالات بلاد هند که از حصر متجاوزند ما فوق احاطه خامه و نامه است محرر الحروف آنچه در کتب دیده بدان قناعت کرده
زیادتی را طالب نشد محمد یوسف هروی در رساله عجائب و غرائب هندوستان چیزهای چندی را نوشته
که باطالت موجب ملال سامع تواند شد از آن درگذشته بذکر ملوک هندوستان خصوص دهلی وغیره علی
الاجمال اشتغال مینماید ملوک هندوستان از غزنویان و غوریان وغیرهم غزنویان اول از بادشاهان اسلام
امیر ناصر الدین سبکتگین بعد فتح و بست قندهار بر جیپال والی هند ظفر یافته عهد بست که پنجاه زنجیر فیل
با چند لک تنکه سالیانه داده باشد چون امیر مراجعت کرده جیپال نقض عهد کرده آنگوجه نفرستاد امیر ناصر الدین
باز بجهة انتقام آمده مظفر گردید و تا لمغانات بتصرف آورده پس بمعاونت امیر نوح بن منصور سامانی
بخراسان رفته بعد معاودت در سیصد و هشتاد و هفت درگذشت پسرش سلطان محمود سبکتگین بر برادر
بزرگ امیر اسماعیل غالب آمده بادشاه شد و سیستان بضمیمه خراسان متصرف گشته در سال سیصد
و نود بر راجه جیپال در پشاور غالب آمد راجه با پانزده نفر از پسر و برادر اسیر و پنج هزار لشکر قتیل شد
در گردن راجه حمائلی بود مرصع قیمت یکصد و هشتاد هزار دینار کرت دیگر در نود و سه بهندوستان وارد گردیده

خلق کثیر را کشت و دویست و هشتاد پیل غنیمت گرفت حاکم ملتان از ملاحده بود بمحاصره تنگ آمده احکام شرعی را
تعهد نموده و توبه کرد و هر سال صد هزار هزار درم قبول نمود دیگر بار بهندوستان آمده آنندپال را هزیمت داده
سی زنجیر فیل با دیگر غنائم گرفته معاودت فرمود باز در چهارصد و یک بملتان رسیده متصرف گشت در چهارصد
و چهار بر ترو جیپال مسلط گشته در چهارصد و نه بر قنوج شتافت اهل بربرنه دو لک و پنجاه هزار روپیه
با سی زنجیر پیل پیشکش کردند از انجا بقلعه مهاون رفته هشتاد و پنج پیل با غنیمت موفور بستد از انجا بمتوره
رسیده شهر را غارت فرمود لشکر بتخانها را سوختند از یک بت زرین نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر آمد
و یاقوت کحلی یافتند چهارصد و پنجاه مثقال وزن چند راجای از راجهای معتبر هندوستان فیلی داشت بغایت
قوی هیکل سلطان آنرا بگرامی بهای گران خریداری میکرد راضی نشده آخر فیل بی فیلبان گرفته پیش سلطان آمد
خداداد ش نام نهادند چون بغزنین رسید سوای نقد و جنس پنجاه و سه هزار برده غنیمت بشمار آمد
پس در چهارصد و ده بر نندراجی متوجه هندوستان بر کنار آب جون ترو جیپال بمعاونت نندا لشکرگاه
ساخته هشت نفر از غلامان سلطان از آب گذشته بر ان لشکر ریخت و همه را پریشان ساخته شهری که در انحوالی
بود تصرف آوردند پس سلطان در ملک نندا آمده وی صف آرا شد روزی سلطان بر بلندی بر آمده لشکر نندا دید
و هراس یافته از آمدن پشیمان شد رجوع بحضرت الهی آورد شب خوفی در دل نندا افتاد با چندی از مخصوصان
گریخته عالم عالم غنیمت شد در بیشه پانصد پیل نندا غنیمت سلطان گشت پس مراجعت کرده باز در چهارصد و سیزده
بر ولایت نندا توجه فرمود حاکم قلعه گوالیار امان طلبید و کالنجر محاصره شد نندا سیصد پیل با فراوان نقد
و جنس داده زنهار جست و شعری در مدح سلطان بزبان هندی عرضه کرد سلطان مضمون آنرا پسندیده
حکومت پانزده قلعه دیگر را نوشته صله بوی فرستاد نندا زر و جواهر بسیار ایثار کرد سلطان بغزنین آمد
و بعد چند وقت با پنجاه و چهار هزار سوار و سیصد پیل بر تسخیر سومنات رفت و فتح نموده بعراق شتافته
ری و اصفهان را گرفته به پسر خود امیر مسعود داد وقت مراجعت بمرض دق در چهارصد و بیست و یک
در گذشت مدت سلطنتش سی و پنج سال از خواجه ابوریحان در مجمع الغرائب نوشته که در خزانه سلطان محمود
دری سه مثقال و دو دانگ وزن پیدا شده جوهریان ماهر صد هزار دینار قیمتش کرده بودند بعد از و
سلطان محمد بن محمود جانشین شد چون در ایام سلطنت او بهند نیامد از ذکر وی درگذشته شروع
در ذکر مسعود بن محمود مینماید او پس از ظلمبین جهات عراق و خراسان و خوارزم در چهارصد و بیست و چهار

بهندوستان

بهندوستان شتافته قلعه سرستی که در دره قلعه کشمیر واقعست گرفته در چهارصد و هفت باز قلعه هانسی را
گشاده به پانی پت شده امیر ابو المجد بن مسعود را طبل و علم داده در لاهور ماند و بغزنین رفت سلجوقیان
بر بعض خراسان مستولی شده بودند در چهارصد و سی و یک خواست که از هندوستان لشکر جمع کرده آنسو
رود برباط ماریکله رسیده بود که جمعی از امرای با جمله غلامان متفق شده در چهارصد و سی و دو بقتلش
رسانیدند و برادرش سلطان محمد را که در آنوقت از قلعه بر آورده همراه داشتند بسلطنت برداشتند در خزانه
سلطان مسعود عقدی پنجاه دانه از در شاهوار بود قیمت هر دانه مبلغ بیست هزار دینار مقرر کرده بودند مودود
بن مسعود عبد الرشید بن مسعود فرخزاد بن مسعود را فرصت آمدن هندوستان نشد نائبان ایشان در لاهور
و دیگر پرگنات حکومت میکردند تا نوبت بسلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود رسید وی با سلجوقیان صلح کرده
بهند آمد و بسیاری از بقاع و قلاع گرفته از انجمله شهری در غایت آبادی مسخر ساخت گویند افراسیاب در حین
گرفتن ایران جمعی از مردم خراسان را اخراج نموده بهندوستان فرستاده بود و ایشان در انمکان ساکن شده بودند
و ایشانرا خراسانیان میخواندند راه آن شهر از وفور تشابک اشجار مرئی نمی شد سلطان در اندک روز شهر
بگشود پس بغزنین شد و در چهارصد و هشتاد و یک فوت نمود و مدت حکومتش چهل و دو سال پسرش مسعود شاه
شانزده سال نشسته و لدش ارسلانشاه جمیع برادران را مقید نمود مگر بهرامشاه که گریخته نزد سلطان سنجر رفت
و بمدد وی بغزنین آمده ارسلان شکست خورده بهندوستان آمد و الولایت ببهرامشاه مقرر گردید پس ارسلانشاه
از هندوستان جمعیت کرده بهرامشاه را از غزنین برون کرد بهرامشاه باز بمدد سلطان سنجر آمده ارسلان را کشت
مدت سلطنتش سه سال پس بهرامشاه بکامرانی نشسته با فضلای صحبت داشتی شیخ سنائی حدیقه بنام وی کرده و
کلیله دمنه نیز بنام شه مزبل شد او چند کرت لشکر بهند کشیده ولایتی که اسلافش نگشوده بودند بدست آورد و یکی
از امرا اگذاشته بغزنین رفت بعد زمانی آن امیر بغی کرده بدفعش آمده و در حدود ملتان جنگی صعب شد
امیر باغی بقتل رسید و بشامتش عالمی ته تیغ شد پس مجدد ا هندوستانرا اضافی نموده در پانصد و هفت و [illegible] درگذشت
مدت سلطنتش سی و پنج سال آنگاه خسرو شاه بعد پدر بسلطنت رسید چون شنید که علاء الدین غوری متوجه
غزنی است گریخته بهندوستان رفت و در لاهور حکومت مینمود تا در پانصد و پنجاه و پنج درگذشت مدت حکومتش
هشت سال خسرو ملک بن خسرو شاه در لاهور فرمانروا شد بسبب عیش در ملکش خللی کلی رسیده چون
سلطان معز الدین محمد سام غزنین را تختگاه ساخت لشکر بهند کشید و خسرو ملک را در پانصد و هشتاد و سه

بدست آورده حکومت او بیست و هشت سال بود اکنون دولت غزنویان سپری گردید غوریان سلطان
معز الدین محمد سام المعروف بشهاب الدین به نیابت برادر خورد در پانصد و هفتاد بحکومت غزنین رسید
در پانصد و هفتاد و چهار اوچه را از قرامطه کشیده ملتان را بکشود پس خواست بگجرات شود رای بهیم او را منهزم
ساخته تا بجهت تمام بغزنین رسیده پس از یکسال بر لاهور آمده خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر فیل پیشکش
فرستاده مراجعت نموده سال دیگر بطرف دیول که عبارت از تته باشد سواری کرد و تمامش بضبط کشیده
در پانصد و هشتاد و دو باز بلاهور آمده خسرو ملک را گرفته نزد برادر خود بفیروزه فرستاد و غیاث الدین
او را در یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد که آنجا در گذشت در پانصد و هشتاد و هفت با رای اجمیر
جنگ داده شکست خورد کرت ثانی در همان موضع وی را با برادرش بقتل رسانید و اجمیر با سرستی و هانسی
و دیگر پرگنات بتصرف آورده ملک قطب الدین ایبک به نیابت در هندوستان گذاشته بغزنین رفت
در سن مذکور قطب الدین ایبک دهلی و میرت بدست آورده در پانصد و هشتاد و نه دهلی را دار الملک
ساخت ازین تاریخ دهلی تختگاه شده در همین سال معز الدین آمده قنوج را بعد محاربه و شکست والی او
مفتوح ساخته بغزنین رفت ملک قطب الدین در غیب او گوالیار و بداؤن را مسخر ساخته لشکر بنهروالہ
گجرات برد و انتقام سلطان از رای بهیم دیو کشید درین سال معز الدین سال خبر فوت برادرش غیاث الدین
که نام شاهی بر او بود شنیده سوی بادغیس رفت و ممالک برادر بر آل سام قسمت کرد در الوالا کهوکران نواحی
لاهور عصیان ورزیده بودند به تنبیه ایشان باز بهندوستان آمده مالش داده معاودت نمود در دمیک نام
دهی از توابع غزنین بدست فدای نام کهوکر شهید شد ایام سلطنتش از ابتدای فتح غزنین تا آخر عمر سی
و دو سال و چند ماه خزائن بسیار گذاشته منجمله پانصد من الماس در نگارستان هزار و پانصد من دیده شد
سلطان قطب الدین ایبک غلام برگزیده سلطان معز الدین بوده و از اینکه انگشت خنصر او شکسته بود
ایبک میگفته اند بعد از شهادت سلطان معز الدین سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد که سلطنت
یافته بود از فیروزه کوه جهت وی چتر و امارات پادشاهی فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت او بلاهور
در بخشش نام بر آورد و قطب الدین لک بخشش می گفته کارهای با نام و بسیاری از ولایات بضبط آورد در ششصد
و هفت از اسپ افتاده قالب تهی کرد حکومتش از ابتدای فتح دهلی تا آخر عمر بیست سال و ایام سلطنتش
چهار سال پس پسرش آرامشاه از عهده ملکداری بر نیامد جمعی ملک التمش را که بنده و پسر خوانده قطب الدین

بود از بداوان طلبیده سلطنتش دادند سلطان شمس الدین التمش شجاع با تدبیر بود در اوایل سلطنتش
تاج الدین یلدوز پادشاه غزنین بهوس تسخیر لاهور بهند آمده کشته شد و همچنین او را با ملک ناصر الدین قباچه
که داماد سلطان قطب الدین بود و سند و ملتان و اوچه و بهکر و سوستان را بتصرف داشت مکرر محاربه اتفاق
افتاده و هر کرت فتح یافته مستاصل ساخته ولایتش بضبط کشید پس لکهنوتی و بهار از تصرف غیاث الدین خلجی
برون آورده در ششصد و سی و یک اجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سیصد سال تعمیر یافته بود خراب
ساخته تمثال بکرماجیت راجه که هنود تاریخ از وی نویسند آورده در پیش جامع دهلی در زمین فرش گردانید
پس از آن در وقتی که متوجه ملتان بود بسال ششصد و سی و سه در گذشت مدت سلطنتش بیست و شش سال
پس پسرش رکن الدین فیروز شاه مالک تخت شد او را از عیش کار ملک باز داشته امرا بسلطان رضیه
دختر بزرگ شمس الدین التمش بیعت نمودند وی این را شنیده در حرکت آمد و بحبس افتاده مرد مدت سلطنتش
شش ماه و چند روز سلطان رضیه در همه باب تمام بود و پدرش نیز ولایت عهد وی را داده قبای مردانه در
و کلاه بر سر نهاده از پرده برون آمد جماعه مخالف شده انها را هزیمت داد ترک معز الدین بهرامشاه
بن شمس الدین التمش را بپادشاهی برداشته او را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس گردانیدند حاکم تبرهنده
او را بعقد خود آورده با زمینداران بسیار سوی دهلی شد بکرات جنگ داده بقتل رسید سلطان معز الدین
بهرامشاه در ششصد و سی و نه بر تخت جلوس نموده بعد یکسال فوج چنگیز خان بهند آمده لاهور را بتصرف
کشید و غارت کرد نظام الملک وزیر بدفع شان رفت وی در راه امرا را بر غلاینده بقصد سلطان بدهلی آمد
و بعد اندک بمحاربه بدست آورده کشت مدت سلطنتش دو سال و چهل و پنج روز پس سلطان علاء الدین
مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه بن شمس الدین التمش را که بقصر سپید محبوس بود بر آورده بر تخت نشاندند
نخست عدل پیشه ورزید و ولایت میان امرا قسمت کرد آخر از ان گذشته روش اخذ و قتل پیش گرفت ارکان
دولت سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین را که در بهرائچ بود و خوردترین همه بود طلبداشته او را مقید
ساختند تا در گذشت کامرانیش چهار سال و یکماه و یک روز ناصر الدین محمود عادل خیر صلحی و امرا علما را دوست
داشتی طبقات ناصری بنام او تالیف شده وزارت بملک غیاث الدین بلبن که بنده و داماد پدر او بود داد
خطاب الغخان بخشید در وقت تفویض مهمات وی را گفت کاری نکنی که در حضرت بی نیاز بجواب آن درمانی و مراد
خود را شرمسار گردانی سالی دو مصحف نوشتی و بهای آن بصرف خاص رسانیدی هیچ کنیز و خادم نگذاشت منکوحه اش

طعام پخته روزی بسلطان گفت از نان پختن دستهای من بر نجند اگر کنیزی بخری ثواب باشد گفت بیت المال حق
من نه صبر کن که در آخرت جزا یابی پس از نوزده سال و سه ماه سلطنت در ششصد و پنجاه و چهار رحلت فرمود
چون فرزندی نداشت و وارثی نماند امرا الغخان بلبن را که بعدل و داد موصوف بود بسلطنت برداشتند سلطان
غیاث الدین بلبن لقب یافته او کار مملکت را جز با کابر و دانا نسپردی و اراذل دخل ندادی همواره بمجلس وعظ
حاضر شدی و امر و نهی را کما ینبغی رعایت کردی مهابت و عظمت آنقدر داشت که کم کسی را تاب دیدنش بودی دو پسر
داشت یکی سلطان محمد قاآن خطاب ولیعهدی او را داده معه مضافات در اقطاعش سپرده دیگر ناصر الدین بقراخان
که در لکهنوتی حکومت مینمود سلطان محمد بکمال صوری و معنوی آراسته همه وقت با اهل فضل مجالست داشتی امیر خسرو
و امیر حسن نجال در خدمتش بسر بردند دو کرت بطلب شیخ سعدی کس فرستاد و مبلغها بشیراز ارسال داشت
شیخ بواسطه ضعف پیری نرسید و دیوان خود را بخط خود فرستاد امیر تیمور نام موغل با لشکری عظیم بهند آمده
سلطان محمد قاآن بمحاربه اش شد و در مابین لاهور و دیپالپور بشهادت رسید عمر سلطان بلبن از هشتاد متجاوز
بود این مصیبت علاوه ضعف شده عنقریب بجوار رحمت پیوست ایام سلطنتش بیست سال و چند ماه چون بقراخان
در لکهنوتی بود معز الدین کیقباد پسر وی را امر السلطنت برداشتند او بجوانی راغب حظوظ نفسانی شده بقراخان
آنرا شنیده اراده ملاقات نمود بعد رسل و رسائل شوق از طرفین متحرک شده هر دو لشکر بر کناره آب سرو
بر دو جانب فرود آمدند قران السعدین امیر خسرو داستان ملاقات این پدر و پسر است القصه سه روز در باب
چگونگی ملاقات سخنان گذشت آخر بر آن قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده پس چون
پدر سه جا شرائط زمین بوس بجا آورده برابر تخت رسید پسر را طاقت نمانده از تخت فرود شده پدر را در کنار گرفت
و گریه بسیار کرد بعد از ان با پدر بر زیر تخت بر آمده در غایت ادب نشست بعد زمانی سلطان بیارگاه خود رفت چند روز
پدر متواتر بخانه پسر آمد و هر دو بادشاه صحبتها کردند چون روز وداع شد پدر پسر را گفت برای آن آمدم که ترا نصیحت
کنم تا از هوای جوانی محترز گردی و کلیه آنکه شراب نخوری دیگر نظام الدین را بقتل رسانی مبادا ترا بقتل رساند موجب
فرموده پدر نظام الدین را از میان برداشت و شراب نگذاشت آخر بمرض لقوه و فالج مبتلا شده امرای بلبنی جهة دفع
فساد پسر او را که خورد سال بود سلطان شمس الدین خوانده بر تخت نشاندند و امرا باهم اختلاف رو داد بعد
سه سال و چند ماه از سلطنتش سلطان جلال الدین جلوس نمود چون مردم شهر بپادشاهی راغب نبودند
در کیلوکهری بساختن قصری اشارت کرد و امرا و ملوک نیز خانها ساختند در چند گاهی شهری شد موسوم

بشهر

بشهر نو دهلی نو عبارت از وست چون عدل و خدا پرستیش معلوم کرده شد مردم شهر آمده بیعت کردند و نوازشها
یافتند در سال دوم جلوسش ملک چهجو برادرزاده سلطان بلبن با بسیاری از ملوک بلبنی سوی دهلی حرکت کرده
ارکلی خان پسر خود را فرستاد وی ملک چهجو شکسته با بسیاری اسیر کرده مغول بر شتران نشانده نزد پدر فرستاد
سلطان بند از چند کس که نزد سلطان بلبن قدر و منزلت داشتند برداشته بحمام فرستاد و خلعتهای
سلطانی پوشانیده ملک چهجو را بملتان فرستاد تا او را بحرمت تمام نگاهدارند و اسباب عیش آنچه خواهد
مهیا کنند و باقی را در رفتن و ماندن مختار ساخت پس ملک علاؤ الدین را که داماد و برادرزاده او بود اقطاع
داده رخصت فرمود او بر بهیله رانده غنائم بسیار آورد و مورد مراحم شده ولایت او ضمیمه اقطاعش گشت
پس وی تا دیوگیر که عبارت از دولت آباد دکن است رفته رام دیو ضابط آنجا را مطیع ساخته از زر و نقره
و جواهر و اقمشه و پیل چندان غنیمت بهم رسانید که عقل از ضبط و حصر آن عاجز آید چون آنخبر انتشار یافت
ملک احمد چپ هر چند سلطان را نصیحت نمود که او را استیصال نماید و نگذارد تا خود را راست سازد صورت
نیافت علاؤ الدین بکره آمده عرضداشت نمود که فیل و مال بسیار آورده ام همچو اهم همه را بدرگاه آورم اگر امانی
متضمن تسلا رسد و بی دغدغه بیایم غرضش آنکه سلطان را فریفته استعداد رفتن لکهنوتی نماید سلطان
جلال الدین بلده لومی عهدنامه بخط خود نوشته با مردم معتبر فرستاد آنمردم را محافظت نموده
عرضداشت دیگر بسلطان نوشت و به برادر خود الماس بیگ که او نیز داماد سلطان بود نامه نوشت که
ابنای روزگار مرا متهم ساختند چون من سلطان را بنده و فرزندم اگر بایلغار آمده دست مرا گرفته
برد جز بندگی و خدمت چاره نیست و الا بزهر هلاک شوم یا در عالم سر نهم الماس بیگ آن نامه بسلطان
نمود فرمود تو زود رفته تسلیش نما که من بر اثر تو رسیدم چون سلطان را اجل رسیده بود گفته دولتخواهان
نشنوده با چندی از خواص و یکهزار سوار بکشتی در آمده روانه شد و احمد چپ را با باقی لشکر براه خشکی روان
ساخت چون سلطان بکره رسید علاؤ الدین برادر خود الماس بیگ بخدمت سلطان رسیده معروضداشت
که اگر علاؤ الدین سلطان را با اینجماعه مستعد ببیند قصد آوارگی کند سلطان فرمود تا مردمش سلاحها
دور کنند قصه کوتاه باین حیله سلطان و امرا او را بکشت و در عین برسات از کره متوجه دهلی شد خلق را بمال
و زر بفریفت رکن الدین ابراهیم که خوردترین پسران جلال الدین بود بتحریک دیگران صف آرا شده
شکست خورده جانب ملتان شتافت سلطنت جلال الدین هفت سال و چند ماه پس سلطان علاؤ الدین

درشش صد و نود و پنج بر تخت دهلی جلوس نموده بمراتب و اقطاع مردم افزود و غیر از مواجب تمام حشم را ششماهه
انعام فرمود برادر خود الماس بیگ را که الغ خان خطاب داشت بدفع پسران سلطان جلال الدین بملتان
فرستاد او با امرا ایشان را گرفته آمد چشم شان را میل کشیده در حصار هانسی محبوس کرد و امرای جلال الدین
که از بیوفائی بوی پیوسته بودند هم میل کشیده محبوس ساخت در سال سیم الغ خان را با نصرت خان
جالیسری بگجرات فرستاد ایشان آن ولایت را نهب و غارت نموده دختر رائی کرن ضابط نهرواله
دولت رانی نام با خزانه و پیل بسیار آوردند بعد چندی متوجه رنتهور که از قلاع مشهوره هندست شده
در راه روزی بشکار قمرغه با چندی در گوشه نشسته بود ناگاه اکتخان برادرزاده سلطان جلال الدین بر سرش
ریخت و چند تیر زد و خواست که سرش ببرد جمعی پایگان که در خدمتش بودند گفتند کار او تمام شد بقول
شان اعتماد کرده خواست بدرون حرم رود ملک دینار صاحب اختیار دروازه حرم از درون رفتن مانع
آمده درین ضمن سلطان از بیهوشی برآمده جانب سراپرده خود روان گردید مردم چون او را دیدند
اکتخان را گذاشته بخدمت پیوستند و سلطان بر تخت نشسته اکتخان را کشت درین سال برادرزادهای
سلطان در بداؤن بغی ورزیدند و کور شدند چون در مملکت بتواتر حوادث روداد سلطان فرمود تا
هر دیهی و پرگنه که در ادرار کسی باشد بخالصه ضبط نمایند و هر کس که زر داشت از بهر صورت اخذ کرده
در خزانه داخل و حکم نمود که امرا و دولت بهم اختلاط ننمایند و منع شراب در اطراف مملکت کرد و فرمود تا از روی
مساحت نصف محصول را از رعایا بستانند و چودری و مقدم را و باقی رعایا را برابر دانند تا تسلط چودری
و مقدم بر رعیت نماند و همچنین در قیمت غله ضابطه چند نهاد که با وجود امساک باران تفاوتی در قیمت غله راه نیافت
و در قیمت اسپ نیز ضابطه چند نهاد و هر چیز را که در بازار فروختندی سلطان آنرا ملاحظه فرمودی و نظر بحقارت
جنس مثل شانه و سوزن و کفش و موزه و کاسه نکردی بعد از انکه اسباب معاش و آلات انتعاش سپاه
ارزان شد نوعی ابواب در آمد مغول مسدود ساخت که هر که بعهد او در هندوستان آمدی بقتل رسیدی یا منهزم
گشتی چنانچه یک مرتبه علی بیک نبسه چنگیز خان با چهل هزار سوار بجانب کوه سوالک آمد و سلطان ملک نانک را
نامزد ساخته اکثر ایشان را بقتل رسانید و باقی را زنده گرفته با بیست هزار اسپ نزد سلطان آورد و مرتبه دوم
کیبک نام آمده او را نیز با اتباع بقتل آورده از سرهای ایشان مناره ساخت و ایضا قریب سی هزار سوار
در زمین سوالک آمده دست بغارت کشادند مردم سلطان راه بازگشت ایشان گرفته جمعی کثیر را عرضه تیغ

تلف گردانیدند و اولاد و اتباع شان را فروختند بعد ازین خوف او در مغولان افتاد پس شروع تسخیر بلاد
د درست نمود ملک نایب کافور هزار دیناری رفته رای دیوگیر را با پسرانش و مال کثیر روانه دهلی ساخت
پس از آنجا بارنگل رفته از ضابط آنجا صد زنجیر فیل و هفت هزار اسپ پیشکش گرفته هر ساله پیشکش بست
پس از ان بجناب معبر یقین شده از رایان آنجا پیشکش کلی گرفته با سیصد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ
و نود و شش هزار من طلا و صندوقها جواهر و مروارید و دیگر غنائم معاودت نمود آنقدر فتوح که او را میسر شد
کسی را از سلاطین دهلی دست نداده آخر بمرض استسقا درگذشت مدت سلطنتش بیست سال و چند ماه دویم روز
از وفاتش ملک نایب **سلطان شهاب الدین** را بر تخت نشاند چون خورد سال بود خود نیابت کردی و
هر روز یک دو ساعت طفل را بر تخت نشانده بحرم فرستادی و در بر انداختن خاندان سلطان علاء الدین
با خاصان خود مشورت نمودی شبی جمعی از پایگان بخرگاهش آمده پاره پاره کردند صباحش امرا صاحبزاده مبارک خان
را از زندان بر آورده بنیابت سلطان شهاب الدین نشاندند و شاهزاده امرا و ملوک را از خود کرده
سلطان قطب الدین بر خود لقب نهاد در هفتصد و هفده بر تخت دهلی جلوس نمود پس زندانها تمام خلاص
فرمود و حشم را شش ماهه انعام داده در اقطاع ملوک و امرا اضافه گردانید و علما و فضلا را در ادرار و وظیفه زیاده کرد در مدت سال
چهار ایام سلطنت او غیر از عیش و کامرانی و بخشش کاری دیگر نکرد آخر غروری بهم رسانیده در اجرائی احکام
و پرداخت امور بکس مشورت نکردی و اگر کسی بدولت خواهی سخنی گفتی اعراض کردی و دشنام دادی و اکثر
اوقات خود را بزیور زنان می آراست و در مجمع حاضر می شد و زنان هزاله را میفرمود تا با مرای کبار بطریق
مطایبه اهانت می رسانیدند و عریان شده برابر ایشان می آمدند و بر جامه ایشان بول میکردند حسن نام بچه را
خسرو خان خطاب و صاحب طبل و علم ساخته وزارت داد و مستقل شده اراده سلطنت نمود و جمعی مغلباخود
یار کرده شبی بدرون قصر آمد خواسته بحرم گریزد از عقب مویش گرفته بخود کشیده یکی از خویشان خسرو خان
بخنجرش هلاک کرد و سرش از بام قصر بزیر انداخت پس بحرم سلطان آمده فرید خان و منگو خان پسران سلطان
را گردن زدند و هر چه بود تاراج نمودند پس از ان امرای معتبر را به بهانه طلبیده خطبه خود خواند
و **بسلطان ناصر الدین** مخاطب گشت خویشان خود را بخطابهای ممتاز ساخته حرمهای
سلطان را در میان شان تقسیم نمود غازی ملک را که امیر دلیر خدا ترس بود غیرت در کار شده
با مرای اطراف نامه و پیغام نوشت و خود متوجه دهلی گردید آن کافر نعمت لشکر را ده و نیم ساله مواجب

پیشکش داده مستعد جنگ شد و بعد اندک کروفر هزیمت یافته روز دیگر اسیر گردیده پاره پاره اش
کردند و هر پاره بمملکتی فرستادند چون از سلطان وارثی نمانده بود اعیان مملکت غازی ملک را سلطان
غیاث الدین تغلق شاه لقب داده در هفتصد و بیست بر تخت نشاندند سلطان عدل و انصاف
پیشه گرفت خبر بدسلوکی حکام بنگاله شنیده بحرکت آمد توابع لکهنوتی را منقاد ساخت و بدهلی معاودت کرد
سلطان محمد که ولیعهد بود در سه روز قصری در دو گروهی تغلق آباد ساخت که سلطان در آنجا اقامت نمود
روز دیگرش در ساعت سعد کوکب بادشاهی بشهر آمد و چون بقصر رسید مائده کشیده شد مردم
منتظر آنکه سلطان من الفور سوار خواهد شد دست ناشسته برون آمدند و سلطان بدست شستن
مشغول بود که یک رکن خانه افتاده دست از حیات بشست ایام سلطنتش چهار سال و چند ماه **سلطان
محمد تغلقشاه** بر تخت جلوس فرمود غریب حالی داشت گاه خواستی سکندروار گرد اقالیم سبعه گردد و گاه
اراده کرده که سلیمان آسا جن و انس را بطاعت آرد و در قهر و سیاست بمرتبه بود که جهان از خلق خدا
خالی خواستی و سخاوت بحدی داشت که طرفة العین خزینه خالی نمودی وقتی سلطان بهادر سنارگامی را رخصت
میداد آنچه نقد در خزانه داشت بوی عطا فرموده ملک غزنین را صد لک تنکه داد و قاضی غزنین را هم
همینقدر بخشید و ملک سنجر بدخشانی را هشتاد لک تنکه داد این تنکه تنکه نقره است مولای هشت تنکه حال مولانا
جمال الدین ابن حسام قصیده جهت وی گفته مطلع این ست الهی تا جهان باشد نگهداری جهانبانرا * محمد شاه
تغلقشاه سلطان ابن سلطان را * چون مطلع خواند گفت پس طاقت صله ندارم فرمود تا بدره های زر آوردند و
در گرد او گذاشتند چون نزدیک سر او رسید برخواست و ایستاد سلطان را خوش آمد فرمود باز دیگر زر
آوردند و گرد اگرد او چیدند تا بقدر او رسید همه انعام کرد در سلاست کلام و لطافت بیان و انشا و
اختراع مضامین ضرب المثل بود و در علم تاریخ مهارت تمام داشت و بمطالعه معقولات اشتغال می نمود بسکه
سلیقه مخترعه می ورزید میخواست که احکام مجدده احداث نماید و ضوابط سلاطین سلف براندازد
و چون احکامش خلاف قرارداد سلاطین سلف شد موجب تنفر عام گردید و خللها در مملکت رو
داد خواست دیوگیر را وسط ملک و دار السلطنت گرداند دهلی را خراب نموده متوطنانش را امر
نمود تا آنجا روند و خرچ راه و بهای خانه هر یک را داده مبلغهای صرف شد اراده کرد که ربع
مسکون را بتصرف آرد و در خزانه کفایت ندید فرمود تا مس را مانند نقره سکه زده رواج

دهند و چون این حکم را پیش رفت ندیده فرمود هر که تنکه مس داشته باشد بخزانه داده عوض نقره
برد آن خود در رواج نیافت و خزانه تهی گردید بواسطه تسخیر عراق و خراسان سه لک و هفتاد هزار
سوار نگاه داشت و دو سال وظیفه داد چون فرصت آن نشد که حشم را کار فرماید در خزانه چیزی نماند
خواست کوه همال که مابین دیار هند و دیار چین است ضبط نماید و جهت این لشکر گران نامزد
فرمود چون مردم بدرون کوه در آمدند زمینداران تنگیها را مضبوط ساخته آنچه توانستند بقتل
رسانیدند و بقیة السیف را گذاشتند سلطان بسیاست رسانید چون روز بروز تکلیفات
شاقه میفرمود مردم از تحمل آن عاجز آمدند و ناچار ملک از نظام افتاد و فتنها پیدا شد هر کس
هر جا بود دم استقلال زد حسن کاکویه در دیوگیر چتر بر سر کرده و بتخت نشست و خود را سلطان
علاء الدین خطاب داده سالها سلطنت دران سلسله ماند چنانچه مذکور شد سلطان خواست برفع
حسن کاکویه بدیوگیر رود سببی پیش آمد بالضرورت متوجه سند شد در سی گروهی تته بیمار گردیده
در محرم هفتصد و پنجاه و دو فوت گشت مدت سلطنتش بیست و هفت سال پس موجب وصیت عمزاده اش
سلطان فیروز شاه بسلطنت رسید سکنه سوستان را بعنایات مخصوص ساخته متوجه هند
گردید و در راه شنید که احمد ایاز نایب سلطان در دهلی طفلی مجهول النسب را بادشاهی برداشته
مستعجل رفته او را بدست آورده بلکهنوتی شد از الیاس حاجی که سلطان شمس الدین خطاب خود کرده بود
پیشکش گرفته پس آمد و شهر فیروزآباد و دهلی را بنا کرد و جوی از آب جون جدا کرده هفت نهر دیگر
بهانسی و راسین برد و در آنجا قلعه بنا فرمود سوم بحصار فیروزه و نهر دیگر از آب کهگر جدا کرده از پای
حصار سرستی بگذرانید کرت دیگر بجانب لکهنوتی رفته باز بصلح برگشت در آن وقت تمام بلاد هند
در تصرف او بود الا لکهنوتی و دکن پس از آن سرهند را از سامانه جدا کرده پرگنه علیحده ساخت
در هفتصد و هشتاد و هفت بهفت گروهی بدرون حصاری برآورده فیروزپور نام درین
سال بنابر ضعف پیری شاهزاده محمد خان را وکیل مطلق العنان ساخته مهام ملک بدو سپرد
پس از چند روز بالبه باغوای جمعی مفسد رنجیده معامله بحرب انجامید پسر راه فرار
گزید دران زودی سلطان فوت کرد ایام سلطنتش سی و هشت سال و چند ماه بود
گویند سلطان فیروزشاه خراج موافق حاصل و قوت رعایا طلبداشتی و عمال ستدین

گماشتی و شریر را حاکم نکردی مسجدی که در فیروزآباد دهلی ساخته مثمن و بهر طرف آن بعضی از وقایع
احوال خود در سنگ نقش کرده از انجمله آورده که در ازمنهٔ سابقه بواسطهٔ اندک جریمه اقسام تهذیب
مثل بریدن دست و پا و کوفتن استخوانهای اعضا و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه
و کشیدن پوست و دیگر چیزها بعمل می آوردند من جمله را منسوخ کردم و دیگر بعضی وجوهات نامعقول را
که ظلمه داخل مال واجبی کرده بودند مثل چرائی و گلفروشی و ریسمان فروشی و ندافی و کوتوالی و دیگر چیزها
همه برطرف کرده و معذرت بر داشتم که هر مالی که خلاف سنت پیغمبر است نگیرند و جامه حریر نپوشند
و استعمال طلا و نقره که مردانرا عادت شده بود برطرف کردم و عورات که بمزارات و بتخانه
میرفتند و انواع فساد از ان میزاشید منع کردم جماعتی که مخدوم من سلطان محمد جهت سیاست
گشته من فرزندان و وارثان ایشانرا بانعام و ادرار خوشدل ساخته خط برائت ذمه گرفتم عماراتی که
سلطان فیروز ساخته بدین موجب است مسجد چهل مدرسه سی خانقاه بیست رباط دو ولیت شهر
سی حوض صد بند آب چهل کوشک صد چاه صد و پنجاه پل صد و پنجاه حمام ده دار الشفا پنج مقبره صد مناره
ده باغات از حد حصر زیاده طبع شعر نیز داشته چون وفات یافت **سلطان غیاث الدین
تغلق شاه** بن فتح خان بن فیروز شاه بسلطنت نشسته بعیش کار ملک مهمل ماند و از روی
بیخردی برادر حقیقی را محبوس کرد برادرزاده اش ابوبکر پسر ظفر خان از و واهمه گریخته
امرا را بخود کشیده بدهلی شتافت و آن بار دوباره دیگر بهزیمت پس رفته آخر بعضی
امرای ابوبکر و برا طلبیدند ابوبکر شاه دست پاچه شده راه فرار پیش گرفت مدت سلطنتش
یک سال و نیم **محمد شاه بن فیروز شاه** در رمضان هفتصد و نود و دو بدهلی رسیده
جلوس نمود اولا بدفع ابوبکر بکوتهٔ بهادر ناهر رفته بعد محاصره بدست آورده بقلعهٔ
میرت جهت حبس فرستاد و فوت کرد و بی موانعی سلطنت سپرد اند تا در سال هفتصد
و نود و شش وفات یافت پسر دویمش همایون خطاب را **سلطان علاء الدین
سکندر شاه** خوانده بر تخت نشاندند بعد یکماه و شانزده روز درگذشت پس
پسر خود محمد شاه سلطان محمود شاه را تتمه مقام نمودند **ناصر الدین محمود شاه** خطاب
کرد و هر یک از امرا را خطابی تازه داده اقطاعات مضاعف کرد خواجه سرور که خواجه

جهان شده بود ملک الشرق خطاب داده از قنوج تا ولایت بهار بدو داد سلطان الشرق
جونپور را دار الملک ساخته جمیع زمینداران نواحی را مطیع ساخت و از رای جاجنگر و
بادشاه لکهنوتی هدایا و پیشکش گرفت و از ان سلسله چند نفر کردند که بسلطنت مذکور شدند
و مقرب الملک را مقرب خان و ولیعهد ساخته بجای خود در دهلی گذاشت و خود با سعادت خان
بجانب گوالیار حرکت نمود ملوی افغان با چندی دیگر غدری اندیشیده چون سلطان بران
واقف شد ملو بپناه بمقرب خان برد سلطان بسرعت مراجعت کرد مقربخان از غبار خاطر اندیشیده
خود را بشهر انداخت و رایت مخالفت بر افراشته سلطان با سعادتخان محاصره فرمود مقربخان
فریبش داده با چندی از خدمتگار بشهر آورد سعادتخان مضطرب گردیده نصرت شاه بن فتح خان
بن فیروز شاه را از میوات طلبیده در فیروزآباد بر تخت نشانید آخر امرا از سعادتخان بریده نصرتشاه
را جدا کردند او سراسیمه شده نزد مقربخان رفت و بقتل رسید پس از دهلی تا فیروزآباد دو بادشاه
بهم رسید و امرای دوره دست هر ولایتی را که داشتند از خود کردند تا سه سال بر این منوال بود بتدریج
ملو اقبالخان خطاب یافته بود مقربخان را بقتل آورد و سلطان محمود را نمونه ساخته خود سلطنت
میراند درین اثنا صاحبقران امیر تیمور گورکان از آب چون گذشته بفیروزآباد نزول فرمود ملو روز
دوم بحرکت المذبوحی نموده در اول حمله ترک عیال و اطفال داده بقصبه برن رفت سلطان محمود نیز
با قلیلی از نزدیکان و مخصصان خود راه گجرات گرفت دو ماه دهلی خراب بوده سلطان محمود و ملوخان
یکجا شده بحرب سلطان ابراهیم روان گردیدند سلطان محمود از ملوخان واهمه کرده شبی تنها بلشکر سلطان
ابراهیم پیوست و بواسطه بدسلوکی از انجا فرار کرده بقنوج آمد و بدان ولایت قناعت نمود ملوخان
میان دوآب تا ولایت پنجاب بتصرف آورده عزیمت ملتان داشت که بر دست خضر خان که از طرف
صاحبقران حکومت می نمود بقتل رسید محمود را کرت دیگر از قنوج طلبیده بر تخت نشاندند خضر خان بعد
کشتن ملوخان بسیاری از ولایت محمود شاه بتصرف کشید و دو مرتبه آنرا محاصره کرده بی نیل مقصد
برگردید محمود شاه بدین نهج بود تا در هشتصد و چهارده فوت نمود ایام بادشاهیش که جز نامی نبود بیست سال
و دو ماه و پس از ان چون کسی قابل شاهی از ان سلسله نماند بخضر خان منتقل گشت **رایات اعلی خضر خان** در زمان سلطان فیروز شاه
حاکم ملتان بود و صاحبقران در حین مراجعت هم آن ولایت بدو ارزانی فرمود با وجود استعداد سلطنت

و اسباب ملکداری اسم بادشاهی بر خود اطلاق نکرده برایات اعلی مخاطب بود سکه و خطبه ابتدا بنام
امیر تیمور آخر بنام مرزا شاهرخ مقرر داشت در اندک ایام هندوستان را از معاندان پرداخته
بعدل و خداپرستی گذراند تا در جمادی الآخر هشتصد و بیست و چهار در گذشت ایالتش هفت سال
دو ماه و دو روز پس ولد ارشدش **سلطان مبارکشاه** شاه شد در ایام او از اطراف خللها
رو نمود و کارش بجنگ و پیکار ماند اول شیخا کهوکر بهوای سلطنت دهلی اکثر پرگنات را تاخت
و لاهور را خراب کرد بر اثر آن سلطان هوشنگ بقصد گوالیار از مالوه بحرکت آمد در ضمن سلطان
ابراهیم شرقی کالپی را متصرف شد مبارکشاه آنسو شتافت بعد از دو شبانه روز جنگ بی آنکه
کسی در میان آید هر یک مراجعت بولایت کرد بعد ازین قضایا شیخ علی بیگ که ایالت کابل
داشت بطمع دو لک تنگه که در غولا در ترکچه بدو قبول نموده بود بولایت سند در آمده از قتل
و غارت چیزی نماند سال دیگر حوالی ملتان تاخته سکنهٔ تلنبه را اسیری گرفته علم مراجعت
برافراشت و کرت اخیر لاهور را گرفته تاراج نمود چون مبارکشاه نزدیک رسید بگریخت
مبارکشاه درین یورش ملک کمال الدین را که ملک سنجیده کاردان بود مشرف دیوان ساخته
با سرور الملک وزیر شریک نمود وی بسلطان در نفاق زده بسال هشتصد و سی و هفت وقتی
که سلطان باتمام عمارت که در کنار جون بنا نهاده بود میرفت بقتل رساند ایام سلطنتش سیزده
سال و سه ماه و نیم پس **سلطان محمد شاه بن مبارکشاه** بر تخت نشست و در بی سری سودای
بهم رسانید سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات را متصرف شد و سلطان محمود خلجی از مالوه آمده
قصد دهلی نمود و چون شنید که سلطان احمد گجراتی قصد مالوه نموده حرف صلح درمیان آورده
معاودت کرد ازین صلح در نظرها سبک آمد بهلول لودی تعاقب نموده پاره اسپ و اسباب
غنیمت گرفت محمد شاه از خوشی شده بفرزندی خواند حکومت مالوه و دیپالپور انعام فرمود ملک
بهلول را هوای سلطنت بسر افتاد در اندک مدت جمعیت کرده محمد شاه را دهلی محاصره نموده روز بروز
سلطنت محمد شاه در تنزل گرائید تا در هشتصد و چهل و هفت در گذشت ایام سلطنتش ده سال و چند ماه
پس پسر او **سلطان علاء الدین** بر تخت نشست ملک بهلول ویرا سست یافته قوی شد
علاء الدین آب و هوای بداؤن را خوش کرده مقیم شد بعیش گرائید بسخن اهل فساد قصد حمید خان

وزیر

وزیر کرد وی گریخته بدهلی رفت و ملک بهلول را بسلطنت طلبید علاء الدین آنرا شنیده بملک
بهلول نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده و مرا سر و برگ سلطنت نیست بهمین بداؤن قناعت
کرده سلطنت را بتو گذاشتم ملک بهلول **سلطان بهلول** خطاب کرده علاء الدین در لهو و لعب
عنقریب فوت گشت مدت حکومتش سال و چند ماه **گویند** ملک بهلول قبل از امارت روزی
بسامانه رسیده سید این نام درویشی در ان پرگنه بود بزیارتش اشاره بجمع که او در ان بود کرده
گفت کسی هست که بادشاهی دهلی بدو هزار تنگه بخرد ملک بهلول یکهزار و هشتصد تنگه در خدمتش گذ
نهاد و قبول کرده گفت بادشاهی مبارک باشد ملک بهلول این اراده همیشه در خاطر داشت تا در
هشتصد و پنجاه و پنج بر سر حکومت نشست سلطان بهلول متابعت شرع در کل حال ورزیدی
و در داد و عدل مبالغه نمودی و بیشتر اوقات بمجالست علما و فقرا گذراندی و نقد حال محتاجان
و بینوایان لازم داشتی القصه چون سلطان بهلول بدهلی آمد حمید خان قوت و مکنت تمام داشت
بنابر صلاح بسلام او هر روز میرفت و بوی مدارا مینمود تا وقتی که او را بدست آورده سکه و خطبه بنام
خود کرد و او را گرفت با سلطان محمود شاه و محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده چون نوبت
بسلطان حسین شرقی رسید صلح بدین نسق قرار گرفت تا چهار سال هر کدام بولایت خود قایم باشند بعد سه سال
سلطان حسین با هزار پیل و لشکر عظیم بدهلی توجه کرد پس از نزاع جانبین باز مصالحه شد سلطان حسین اردو
را بخاطر جمع گذاشته ایلغار نمود سلطان بهلول تعاقب کرده چهل نفر از سران سپاه که از الجمله قتلغ خان
وزیر بود اسیر کرده با چند پیل پر بار زر معاودت فرمود سلطان حسین جهت تلافی با لشکر عظیم پیش آمده
منهزم رفت اموال بیقیاس بدست لودیان آمد سلطان بهلول سال دیگر بر سر وی رفته چند ماه
در کالپی مقابله گذشت آخر سلطان حسین منهزم بجونپور رفت تعاقب کرده از انجا هم بجاش کرده
تا قنوج پیش تاخت بعد جنگ سلطان حسین فرار گزید خاتونش دختر سلطان علاء الدین و نبیره خضر خان
با جمله اسباب و حشم بدست آمد سلطان بهلول جونپور را به پسر خود باربک شاه داده بدهلی روان
گردید چون نزدیک سکیت رسید در هشتصد و نود و چهار وفات یافت مدت سلطنتش سی و هشت
سال و هفت ماه و هشت روز شاهزاده نظام خان ارشد اولادش از دهلی خود را بقصبه جلالی
رسانیده بادشاه شد **سلطان سکندر** خطاب کرد ابتدا عالمخان برادر خود را که در

اثناء حصاری شده بود بدست آورده باز بآن ولایت مخصوص گردانید در سران بر سر برادر دیگر باربکشاه رفته بکارزار در جنگ آورده بدستور جونپور بدست او داده پس بضبط ولایت پرداخت دو کرت بواسطه استیلای زمینداران بجانب جونپور در حرکت آمد کرت ثانی که اسبان مردم ضایع شدند سلطان حسین جمعیت نموده باصد زنجیر پیل از بهار بر سر وی آمد در حوالی بنارس جنگ دست داده سلطان حسین هزیمت یافت سلطان سکندر تعاقب کرده ملک بهار بدست آورد و از انجا بلکهنوتی بر سر سلطان حسین شد و با سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله محاربه داد آخر صلح بدین شد که مخالفان یک دیگر را پناه ندهند و در مملکت یکدیگر مزاحمت نرسانند بعد صلح چند ماه در بهار توقف کرد بواسطه قحط بدهلی معاودت نمود در نهصد و سیزده قلعه نرور را که در غایت محکمی بود در هشت گرده طول آنست بدست آورده بجای بتخانهای مساجد بنا نمود پس بقلعه رنتهور رفته بی نیل مقصد بازگشت در حین معاودت بمرض خناق درگذشته ایام سلطنتش بیست و هشت سال و پنج ماه بجمال ظاهر و کمال باطن اراسته بود و هر روز بار عام داده خود داد و ستدی و هر سال دو باره اسم فقرا و ساکنین ولایت را نوشته بنظر او آوردندی و اوشش ماهه فراخور حال بهمه کس عنایت کردی و هر که بجهت ملازمت بنزد وش آمدی از نسبتش پرسیده فراخور آن بدو پرداختی و تعصب اسلامش بحد افراط رسیده در متوره کسی را مجال غسل نبودی و در هر زمستان جامها و سالها جهت فقرا فرستادی و هر روز طعام پخته و خام چند جا در هر شهر تقسیم نمودندی و خبرداری احوال سپاه و رعایا بجای رسانیده بود که خصوصیات خانهای مردم بالتمام بوی رسیدی و هر روز نامجات نرخ و واقعات پرگنات و ولایات بنظر او آمدی و همه وقت بسر انجام ملک و رفاهیت خلق مشغول بودی و شعر فارسی نیکو گفتی و گلرخی تخلص کردی بعد فوتش پسر بزرگ او سلطان ابراهیم بتخت سلطنت بر آمد و ولایت جونپور به برادر خود جلال خان داد وی در اندک ایام سکه و خطبه بنام خود کرد سلطان ابراهیم اطلاع یافته پنج برادر خود که پیشش بودند مقید بهانسی فرستاد خود جهت دفع جلال خان بحرکت آمد وی از کالپی با سی هزار سوار باستقبالش جانب اگره روان گردید سلطان ابراهیم ملک عادل را با چند امیر دیگر بضبط اگره فرستاد خود کالپی را محاصره کرده مسخر ساخت و تاراج نمود جلال خان در اگره کاری نکرده بجانب سلطان محمود

حاکم مالوه رفته و چون از انجا بولایت خود باز گشت در راه بدست گوندان گرفتار شده نزد سلطان ابراهیمش فرستادند تا بقتل رسید پس از چند وقت با امر سوء مزاجی بهم رسانده میان بهوه و اعظم همایون سروانی را که امیر الامرا بود گرفته معتقد نمود تا هر دو وفات یافتند ازین سبب دریاخان نوحانی حاکم بهار سر از اطاعت پیچیده لوای مخالفت بر افراشت در خلال حال دریا خان درگذشت پسرش بهار خان بجایش نشسته بسلطان محمد مخاطب گشت و قریب یک لک سوار جمع ساخته تا ولایت سنبل بتصرف آورد و دولتخان لودی حاکم لاهور نیز از قهر و سیاست سلطان ابراهیم واهمه کرده بکابل رفت و فردوس مکانی بابر پادشاه را بهندوستان آورد اگرچه در اثنای راه دولتخان فوت شد و اسباب تسخیر هندوستان بکلی مرتفع شود انکه اما حضرت بادشاه محض توکل بتائید الهی نموده رایت محاربه بر افراخت در حویلی پانی پت با سلطان ابراهیم جنگ داد سلطان ابراهیم با جمعی از امرا کشته گشته سلطنت هندوستان از طبقه افغان بدین دودمان انتقال یافت ایام سلطنتش هفت سال و چند ماه **ظهیر الدین محمد بابر پادشاه** بن مرزا عمر شیخ بن مرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن مرزا امیرانشان بن امیر تیمور صاحبقران بادشاهی بود بزیور فضائل و کمالات آراسته و بفرط سخاوت و شجاعت پیراسته وقتی در مجلس میفرمودند که تاریخ تولدا هشش محرم است شیخ زین العابدین خوافی بر سبیل بدیهه گفت که ششش محرم شش حرفست و لفظ ششش حرف نیز تاریخ است در دوازده سالگی بولایت فرغانه بادشاه شد میان او و میان میرزا بایسنقر و سلطان علی میرزا پسران سلطان محمود مرزا مخالفتها دست داد آخر سمرقند را بدست آورده در ان ضمن شنید که جهانگیر برادرش را امرا بادشاهی برداشتند از سمرقند بفرغانه شتافت و بخجند رسید و شنید که تسخیر آن مملکت ممکن نیست لاجرم متوجه کابل گردید چه درین وقت معاودت محمد شیبانی آمده سمرقند را محاصره داشت و محمد مقیم پسر امیر ذوالنون از کابل بر آمده بعد اندک نزد و هزیمت یافته رخصت قندهار طلبیده و کابل مسخر شد پس از چند وقت لشکر بقندهار کشیده از شاه بیگ پسر امیر ذوالنون مستخلص فرموده به پسر بزرگش کرد پس از معاودت قندهار جمعی از مردم خسرو شاه عبد الرزاق بن الغ بیگ کابلی را که پسر عم آن حضرت می شد بپادشاهی برداشته لوای مخالفت بر افراشتند بانکه در خدمت بادشاه زیاده از پانصد کس نبود بر ان جماعه مضاعف

از سه هزار فائق آمده خود با هیچکس مقابل شده هر یک را بطبعی از اسب افگند پس بواسطهٔ تسخیر ملک
موروثی خان میرزای حاکم بدخشان پسر عمش نزد خسرو ایران بخراسان فرستاد شاه اسماعیل میرزا
را سوز گرفته احمد بیگ صوفی اوغلی و شاه بیگ افشار را همراه داد خود پیش از ان با لشکر قندهار
و کابل ز ابلستان متوجه گردیده بود و حکام حصار با جنود موفور بکارزار آمدند در حوالی زخش برشان
رسیده حمزه سلطان و مهدی سلطان اسیر و قتیل شدند و حصار شادمان با ولایت ختلان و قندز و
بقلان ضمیمه گشت درین اثنای خان میرزا رسیده متوجه سمرقند گردیدند حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی
بخارا عبید الله خان مراکز دولت را خالی مانده جانب ترکستان شدند بدولت در سمرقند مستقل گردیده
احمد بیگ و شاه بیگ را رخصت فرموده و باقی سپاه را بجهات و لایات متفرق ساخت بعد هشت
ماه سلاطین اوزبک بتسخیر ماوراء النهر سوی بخارا شتافتند این را شنیده بیحوف وصوت با قلیلی
که حاضر بودند متوجه مخالفان گشت در حوالی بخارا شنید که سلاطین اوزبک چند منزل باز پس نشستند
دلیر شده عنان انجکامشی انعطاف داد و بعد طی دو سه منزل سپاهی بیکران پیدا شد طاقت تقابل ندیده
راه کابل گرفت کرت دیگر با امیر نجم بیگ بماوراء النهر در آمده بی نیل مقصد برگشت و عنان بتسخیر هندوستان
تافت از زمان فتح کابل چهار بار بهندوستان رسیده بنابر قلت سپاه مطلبش بحصول نه پیوست تا در مرتبه
پنجم بتاریخ نهصد و سی و دو چنانچه گذشت بر سلطان ابراهیم افغان مستولی گردیده چندان خزائن و
دفائن یافت که محاسب خرد در کمیتش عاجز آمده آنهمه را انعام لشکر کرده بعد یکسال اراده تسخیر بنگاله
نموده چندان زر در خزانه نبود که بعلوفه توجیهان وفا کند شاهزاده محمد همایون را با کرور فرستاده تا خزائن
انجا را ضبط نماید در آگره بکرماجیت از احکام گوالیار الماس پیشکش کرد هشت مثقال وزن جوهریان
قیمتش نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته اند و چون بآن منزل نزول بادشاهی گردید رانا سنگا
با سه لک سوار و پیاده آمده مصاف داد بعون الله تعالی ظفر یافته من بعد بخاطر جمع تمامی هندوستان جائی
نمود تا نهصد و سی و هفت بعد سلطنت سی و هشت سال که از انجمله پنجسال در هند سلطنت داشت در
پنجاه سال متوجه جهان باقی شد بعضی خصوصیات این بادشاه از غرائب امور است با موزه دو
پاشانه بر روی کنگرهای قلاع چون صبا و شمال میگذشته و گاه بود که دو کس را در بغل گرفته از بعضی
بر بعضی می جسته در علم هیئت بغایت ماهر بوده در موسیقی و ادوار سرآمد میرزائیه از مولفاتش رساله ایست

در

در عروض و رساله ایست در فقه حنفی و تاریخیست در وقایع احوال خود و صحبت علما و فضلا را بسیار دوست
میداشته و شعر پاکیزه می گفته چهار پسر ماند محمد همایون میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و هندال میرزا
بحکم وصیت از سنبل بآگره آمده بر اورنگ سلطنت متکی گردید خیر الملوک تاریخست **ابو الغازی محمد
همایون بادشاه** ولادتش نهصد و سیزده لفظ بادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد تاریخست ولایت
و پنجاب و کابل و غزنین بمیرزا کامران و سنبل بمیرزا عسکری و میوات بمیرزا هندال و او چون درازوز
بکشتی تقسیم میکرد کشتی نه تاریخ شد اول جانب کالنجر و جونپور که سلطان محمود بن سلطان سکندر با بسیاری امرای لودی
آنجا لوای استیلا افراخته بود شتافته بظفر معاودت فرمود و جشنی عظیم کرد دوازده هزار کس
بشرف خلعت رسیدند منجمله دو هزار بالاپوش زردوزی تنکه مرصع بود و میرزا محمد زمان بن میرزا بدیع
الزمان بن سلطان حسین میرزا فرار نموده بسلطان بهادر در گجراتی پیوسته بود لاجرم متوجه گجرات
شده هراول سلطان بهادر شکست خورد و لشکر بهادر شاه را دو ماه محاصره کرده آخر بهادر با هیچکس از
امرای معتبر مندو گریخت ذل بهادر تاریخست بعد چند روز سپاه ظفر دیده تهراتهر بر قلعه استیلا یافته
سلطان بهادر مضطرب گشته با شش هفت سوار بچاپانیر رفته بر جواهری که دران قلعه بود دربر داشته جانب
احمد آباد در رفت بادشاه از عقب وی رفته احمد آباد را بتصرف آورد و دبی انکه مضبوط سازد و بتکامشی وی
در حرکت آمد و سلطان بهادر را از کنبایت اسپان تازه زور گرفته به بندر دیب رفت بادشاه از کنبایت
مراجعت کرده چاپانیر بگشود و چندان زر و مال بدست آورد که دران سال احتیاج بتحصیل ولایت گجرات
نشد درین ضمن عماد الملک غلام سلطان بهادر با پنجاه هزار سوار آمده احمد آباد را متصرف گردید بادشاه
در حال چاپانیر بتردیک سپرده متوجه وی شد میرزا عسکری با چندی امرا که هراول بودند بحملهٔ اول
او را شکسته مجدداً بتصرف آوردند پس احمد آباد بمیرزا عسکری و نهرواله را بمیرزا یادگار ناصر و بهروچ
را بمیر هندو بیگ داده باقی ولایت را تقسیم کرده خود بمندو سکونت نمود پس از چند وقت مردم گجرات
اتفاق کرده میرزا عسکری را از احمد آباد به بیرون کردند بادشاه چون شنید که بخیال مخالفت گجرات را گذاشته
بجانب آگره در حرکت آمده متوجه آگره گردید در غیبت بادشاه شیر خان افغان ولایت بهار و بنگاله را
متصرف شده قلعه چنار را محکم کرده بود بادشاه دریغ او را اهم دانسته اول قلعه چنار فتح نمود پس سوی
شیر خان جانب بنگاله روان شد وی تاب نیاورده از جهارکند طرف رهتاس رفت آنحضرت بعد سه ماه بنگاله را

بجهانگیر بیگ سپرده باگره خرامید چه شنیده بود که میرزا هندال خطبه خود خوانده در آن یورش بواسطه
بدی هوای بنگاله و امتداد سفر اکثر اسپان تلف شده چون بچوسا رسیدند شیرخان بر پریشانی لشکر مطلع
شده با جنود نامعدود رسید بعد سه ماه شیرخان شیخ خلیل مرشد خود را نزد بادشاه فرستاده درخواست
بنگاله کرد تا دیگر آنچه گرفته بگذارد و آنرا پذیرفته شرائط احتیاط فرو گذاشته شیرخان غافل ریخته بسیاری را
بقتل آورده و پل را شکسته کشتیها را کشیده لشکر بر آب بود گذاشته بود تا هر که خود را با آب میزد بغیره
و تیر غریق بحر فنا میگردید بادشاه لاچار خود را بر آب زده نزدیک بود که غرق شود بمدد سقای از آن ورطه
برآمده باگره شد در آن وقت میرزا کامران در آگره و میرزا هندال در الور بود و بعد از شش ماه کنکاش میان
برادران نفاق بهم رسیده میرزا کامران با مردم خود جانب لاهور رفت و شیرخان دا گشته بکنار گنگ
آمد و بادشاه نیز قریب یک لک سوار بهم رسانیده متوجه وی گردیده متفرق می گشت تا آنکه محمد سلطان میرزا ابو الغازی
سلطان حسین میرزا که رکن رکین سپاه بود طریق بیوفائی مسلوک داشته با پسران راه فرار گرفت و بنابرین نقصان
کلی بلشکر راه یافت و چون برسات بود و بادشاه خواست بر بلندی مسکن گنبد در وقت کوچ شیرخان از اطراف بر لشکر
ریخت اکثر لشکریان مضطرب شده فرار نمودند کار از دست رفته بادشاه اسب را با آب گنگ رانده از اسب
جدا شد شمس الدین محمد غزنوی که ثانی الحال بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود بادشاه را برون آورد و بسیاری
از گردنکشان و مبارزان در آن ورطه غریق شدند بعد ازین قضیه ملک هندوستان چون نگین سلیمان در دست
افغانان ماند این واقعه در روز عاشورای نهصد و چهل و هفت روی داد چون بادشاه باگره رسید توقف را
صلاح ندیده متوجه لاهور گشت کرت دیگر برادران صلاح کردند صواب در رفتن بهکر و تته دیدند چون بنواحی بهیره
رسیدند میرزا کامران و عسکری جدا شده بکابل رفتند و در بهکر میرزا هندال نیز جدا گشته بجانب قندهار روان گشت
بادشاه در اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر کوشیده با آنکه بغیر از بهکر ولایتی نداشت آنرا نیز بوی عنایت نمود در
چون از مرزا شاه حسین ارغون والی تته غیر از نفاق ظاهر نشد قصد ولایت مالدیو نمود چه مکرر عرائض
وی رسیده بود چون بعد محنت بسیار بولایت مالدیو رسید شنید که شیرخان او را از خود کرده و
الحال قصد گرفتن او دارد و معاودت صواب دانست گویند در الولا اسب بادشاه سقط شده بود
چندوقت بشتر سواری نمود و با آنکه امرا اسپان متعدد داشتند مضائقه نمودند و سپاه درین
سفر بنابر کمی آب محنت بسیار کشید تا بولایت تته در آمد درین کرت مرزا یادگار ناصر طریق مخالفت

پیموده دیگر بادشاه راندید پس عزیمت قندهار صلاح شد میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که بقدم
ممانعت پیش آمده خیال گرفتن بادشاه کرد بادشاه مخبر گردیده با قلیلی رفقا سوار شد بتعجیل روان شد
شاهزاده اکبر شاه را که یکساله بود در اردو گذاشته میرزا عسکری بعد لحظه باردو رسیده بضبط اموال
کوشید در روز دیگر شهزاده را گرفته بقندهار شد بادشاه با بیست و دو کس بی تشخیص راه روان گردیده
بلوچی قائد شده بمحنت فراوان در سیستان رسانید از سیستان صورت حال بشهریار ایران شاه
طهماسب صفوی قلمی فرمود چون مکتوب وی بشاه ایران رسید اظهار بشاشت کرده فرامین و احکام
بسلاطین هر مرز و مقام نوشته بدست سرعان فرستاد تا بلوازم بندگی و خدمتگاری پردازند بادشاه
چون بهرات رسید سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب با محمد خان شرف الدین اوغلی که منصب
اتالیقی داشت باستقبال آمده در لوازم تعظیم و تکریم دقیقه فرو نگذاشت و محمد خان مایحتاج اسباب سلطنت
بادشاه را نوعی سامان داده که تا بوقت ملاقات شاه احتیاج بچیزی نشد و چون جمله باغات و منزهات هرات
که قابل تماشا بود بنظر حضرت در آمد متوجه عراق گردید و در هر شهر و مقام که میرسید حکام شرائط استقبال بجا
آوردند و خدمتگاری میکردند تا در ییلاق سوریق ملاقات واقع شد شاه ایران مقدم بادشاه گرامی داشته در
غایت تعظیم و تکریم در خورد نمود پس از چندگاه در مقام روانگی بادشاه آمده شاه مراد نام یکی از فرزندان
خود را که شیرخواره بود با تالیقی بداغ خان با ده هزار سوار بکمک آنحضرت تعیین فرمود بادشاه بعد از سیر
تبریز و اردبیل متوجه قندهار گردید قلعه را محاصره نمود در خلال حال جمعی از میرزا کامران جدا شده ببادشاه
پیوستند و از قلعه قندهار نیز چندی گریخته بپائین آمدند میرزا عسکری مضطرب شده بعد از سه ماه امان
خواسته ملازمت نمود بادشاه قندهار را گرفته ببداغ خان سپرد و چون الوس جغتای را در آن زمستان مامنی
نبود هر آئینه در بحر حیرت افتادند قضارا در همه روز شاهزاده مراد فوت کرد امرا اقرار بران دادند که قندهار
را از قزلباش بحکم ضرورت باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر باره بدیشان باید داد و بداغ خان چون
چاره نداشت قلعه را تسلیم نموده رخصت عراق یافت بادشاه قندهار را به بیرم خان سپرده متوجه کابل شد میرزا هندال و
میرزا یادگار ناصر و مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند و چون حوالی کابل مخیم جاه شد لشکر تمامی از میرزا کامران بریده
بملازمت شاه رسید میرزا کامران شبانه گریخته سوی تته رفت ع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی ع
بادشاه بشهر آمده دیده بدیدار شاهزاده جلال الدین محمد اکبر که در عمر چهار سال و دو ماه و پنج روز بود منور گردید چون

میرزا سلیمان باوجود طلب بملازمت نیامده بود عزیمت بدخشان تصمیم یافت بوقت کوچ میرزا یادگار ناصر
باز خیال خلاف بخاطر راه داده بقتل رسید وقتی که رایات شاهی از عقب هندوکش بگذشت میرزا سلیمان
لشکر بدخشان جمع ساخته در حملهٔ اول انهزام یافته بکوهستان دررفت گریخت میرزا کامران در غیبت
بادشاه آمده کابل را گرفت همچنین مکرر او را با بادشاه مقابله و مقاتله رو داده چنانچه مذکور گردد پس چون
میرزا کامران فراغت دست داد اراده هندوستان نموده آورده‌اند که روزی بادشاه سوار شده فرمود
چون عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته می شود
اول شخص دولتخواجه نام داشت دیگر مرادخواجه فرمود چه خوش باشد اگر نام سیوم سعادت باشد بعد ساعتی
شخصی پیدا شد نامش سعادت خواجه بود ازین قضیه عزیب تعجب کرده بشاشت نموده و بر فتح هندوستان
امیدوار شد پس در ذی الحجه نهصد و شصت و یک عازم هندوستان گردیده در پشاور بیرم خان رسیده
باتفاق خواجه خضر خان و تردی خان و اسکندر سلطان برسم منقلا روان شد و بادشاه کوچ بکوچ تا لاهور عنان
باز نکشیده اسکندر افغان از قضیه مطلع شده تاتار خان و حبیب خان را باسی هزار سوار از پیش روان ساخت
امرای منقلا در جالندر با نهار رسیدند افغانان فرار نمودند فیل و اسب بسیار بدست سپاه چغتا افتاد تا سر
هند بتکاسشی پرداختند آنجا رایات عالی بادشاه ملحق گردیده اسکندر افغان هشتاد هزار سوار و توپخانه بسیار
گرفته روان شد بعد محاربه شدید شکست یافت شمشیر همایون تاریخ است پس جمعی از سلاطین و خوانین بحکومت و
حراست ملتان و پنجاب تعین شد بادشاه متوجه دهلی گردیده کرت دیگر خطبه بنام همایون در اکثر سواد هندوستان
خواندند و چون سکندر بکوه سوالک گریخته جمعی بوی همراه گشته بود و لاجرم بیرمخان باتالیقی شاهزاده محمد اکبر بدفع
سکندر روان ساخت و بقیه آن سال را بعیش و فراغت پرداخت تا در جمعه نهصد و شصت و سه بر بالای
کتابخانه بلحظ در آمده بالیستاد در حین فرود آمدن موذن شروع در اذان نمود جهت تعظیم در زینه دویم
بنشست بوقت برخاستن پای مبارک لغزیده بعد دو روز جان بحق داد ع همایون بادشاه از بام افتاده
تاریخت دیگری گفته ع همایون بجا رفت اقبال وی ه چون این خبر بکلانور پیش بیرمخان رسید بعد تقدیم تعزیت
جشن جلوس ترتیب داده شاهزاده جلال الدین محمد را بر سند فرمانفرمای نشاند ایام زندگانیش پنجاه
و یک سال بود و بیست و پنج سال کسری سلطنت کرده چون ذکر تغلب شیرخان و سلیم خان در ایام حضرت
جلال الدین محمد اکبر مقدم است بالضرورت تقدیم زمانا منظور داشته شیرخان المعروف بشیرشاه فرید نام

از طائفه سور است جدش ابراهیم در زمان سلطان بهلول از روه مسکن اغاغنه بهندوستان آمده در
خدمت امرا گذرانیدی و پدرش حسن در نوکری جمالخان که در زمان سلطان سکندر را اقطاع جونپور داشته
بسر می برد سهسرام و خواصپور بجاگیر مقرر داشت او را دو از ده پسر بود مادر با فرید خوب بر نیامده
فرید از پدر رنجیده بجونپور شد بعد دو سال که حسن بجونپور آمد خویشان در میان آمده فرید را با پدر
خویش کردند حسن داروغگی جاگیر خود بدو سپرد با دو پیاده چند بود و مردم پرگنه متمرد و متفکر افتاده تا چه سازد
دو بیست زین ساخته از مقدم هر موضع اسب بعاریت گرفته پیاده ها را سوار کرده جمعی دیگر نگاه داشت
و هر روز سواری میکرد تا جمله را مطیع و منقاد ساخته با این نیکو خدمتی پدر جاگیر را از وستده بدیگر برادران
داد فرید ترک خدمت کرده ملازمت دولتخان را که از کبار امرای سلطان ابراهیم بود ملازم گرفت چون
حسن فوت کرد دولتخواهان اقطاع حسن بنام فرید کردند فرید بسرانجام سپاه در غیبت مشغول بود
تا خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بابر بادشاه رسید بملازمت بهادر خان لوحانی که خود را سلطان
محمد خطاب داده بود ملازم گردید روزی در شکار شیری از پیش سلطان محمد برخاسته فرید بزخم شمشیرش
هلاک کرد بخطاب شیرخان سرافراز شد پس از چندگاه رخصت جاگیر یافته از میعاد زیاده ماند سلطان
از و رنجیده حکم کرد که بعضی اقطاعش جدا کرده به برادرش سلیمان دهند محمد خان که از امرای بزرگ بود
و با وی نقار داشت خواصپور را از وکشیده حواله سلیمان کرد چون با وی پیشرفت ندید بخدمت سلطان
جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت کره مانکپور مینمود رفته ملازم گردید و پس از چندگاه فوجی
از مغول گرفته بر سر محمد خان آمد محمد بجنگ هزیمت یافته بکوهستان رهتاس متواری گردید و شیرخان
پرگنات محمد خان را با پرگنات خود بتصرف کشیده کومکیان را با تحف و هدایا نزد سلطان جنید فرستاد و بمحمد خان
پیغام داد که غرض من انتقام برادران بود شما جای پدرید از ننگی بر آمده پرگنات خود را متصرف شوید وی
مرهون منت گردیده جاگیر خود را متصرف شد پس از چندگاه برادر را بجاگیر مانده در خدمت سلطان جنید
رفت اتفاقا در آن ایام وی بخدمت بابر بادشاه میرفت او را نیز همراه برد و ملازمت فرمود شیرخان
داخل دولتخواهان شد و چون چند روز روش سلوک مغلی را مشاهده کرد با یاران گفت هندوستان از
مغولان گرفتن بغایت آسانست گفتند بچه دلیل گفت بادشاه ایشان بمعاملات کمتر میرسد و مهمات را بوزرا
میگذارد و ایشان بمقتضای رشوت حق سلطنت بجا نمی آورند القصه روزی در مجلس بادشاه طبق ماهیچه پیش

شیرخان نهاده بودند و او در خوردن آن خود را عاجز میدیده در کار خود کاردی کشیده آنرا ریزه ریزه
ساخته بکار برد بادشاه دیده به میر خلیفه گفت که این افغان عجب کاری کرد و بر فرد بزرگی او اشارت
کردند شیرخان ازان همزبانی آگاه گشته از واهمه که داشت همانشب بجاگیر خود در رفت و چون از جانب
مغول متواهم و مایوس بود بسر آمینه باز بپیش سلطان محمد رفت سلطان محمد او را نوازش فرموده اتالیق خود
پسر جلال خان ساخت درهمان ایام سلطان محمد فوت کرده جلالخان قایم مقام پدر شد و شیرخان بوالده اش
حکم میراند تا قضا مادرش را نیز هم آغوش پدرش ساخت و حکومت من حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت در
خلال آن حاکم بنگاله را بمخدوم عالم که حکومت حاجی پور میکرد نقار خاطری بهم رسید قطب خان نامی را با سپاه
موفور جهت استیصال وی فرستاد و مخدوم عالم ملتجی بشیرخان شده در صلح زد و ملایمت نمود فایده نکرد آخر
دل برگ نهاده چندان کوشش نمود که مظفر شد و قوت تازه گرفت نوحانیان از استقلال او در حسد بودند
جلال خان را بر داشته نزد سلطان بنگاله رفتند و ولایت بهار بدو پیشکش کرده خود را ملازم شدند
سلطان بنگاله ابراهیم خان بن قطب خان مذکور را با لشکر موفور همراه نوحانیان ساخته بر سر شیرخان
درین کرت هم فتح کرده ابراهیم خان را بقتل آورده تمامی افیال و توپخانه بنگالیان را متصرف شد در خلال
آن تاج خان حاکم چنار کشته شده قلعه چنار هم بوی منتقل گردید و بادشاه بعد شکست دادن سلطان محمود
بن سلطان سکندر رهنه و بیگ را پیش وی فرستاده طلب قلعه چنار نمود شیرخان قطب خان پسر خود را فرستاده
اظهار عبودیت و دولتخواهی کرد و چون استیلای سلطان بهادر گجراتی بگوش سامع عز و جلال همایون رسیده بود
درینوقت مدارا لائق دانسته زیاده درین باب گفتگو نمود و بادشاه بعد از مراجعت گجرات چنانچه نوشته بود
قلعه چنار را گرفته از عقب وی به بنگاله در آمد و شیرخان بنگاله خالی کرده بجهارکند رفت و براجه قلعه رهتاس
پیغام داده که چون مغولان از عقب من میرسند توقع دارم که نسای مرا در قلعه جا دهی و یکهزار دولی ترتیب داده
در هر دولی یکجوانی انتخابی افغان را با سلاح در آورده فرستاد و در چند دولی اول عورات را در آورد و چون
دربانان قلعه تفحص مشغول شدند چند دولی را که دران عورات بودند دیدند شیرخان پیغام داد که دیدن عورات
سبب کسر عزت ماست راجه منع التفحص فرموده بعد ازان که دولیها درون قلعه در آمدند افغانان حربها گرفته چندی
متوجه راجه گردیدند و چندی بدروازه آمده باقی سپاه را بدرون رسانیدند تا قلعه بدان محکمی را بدین آسانی متصرف
شدند پس از سه ماه که بادشاه در بنگاله گذرانید خواست باگره رود شیرخان در گذر جوسا سر راه گرفت چنانچه گذشت

کس بسیار را بقتل رسانیده بعد ازان به بنگاله رفت و جهانگیر بیگ را با پنج هزار مغول تیغ تلف ساخت در اثنای آن
با بادشاه جنگ کرده مظفر گردید و چون خاطر از جانب پنجاب جمع ساخته در نهصد و چهل و نه متوجه ڈهور گردید و آن
قلعه را نیز بصلح گرفته باگره آمد و همچنین بسیاری از ولایت را مفتوح ساخته بجانب قلعه کالنجر که محکم ترین قلاع هندوستان است
نهضت کرده در حینی که محاصره کرده بود می گفت که از اطراف حقهها را پر از باروت تفنگ کرده باندرون می انداختند
اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده در میان دیگر حقهها افتاد و آتش درگرفت شیرخان را با چندی از خصوصانش
بسوخت گویند که تا نفسی و رمقی در او بود لشکر را بر جنگ تحریص و ترغیب میفرمود و در آخر آن روز خبر فتح
شنیده جان داد و بساتش مرد تاریخست پانزده سال بامارت و پنج سال بفرمانروای هندوستان گذرانید از
اقصای بنگاله تا آب نیلاب که یکهزار و پانصد کروه است بر هر کروهی سرائی ساخته بود و چاهی و مسجدی از
خشت پخته بنا نهاده و مؤذنی و امامی مقرر فرموده و بر یک دوازده سرای آب و طعام پخته و خام
جهت مسلمانان و بر دوازده دیگر جهت هندوان مقرر کرده بود و در هر سرای دو اسب برسم ڈاک چوکی بسته
که هر روز خبر نیلاب به بنگاله میرسید و مابین هر دو سرا حکم کرده بود که خیابانی از درخت میوه وغیره نشانند که خلائق
در سایه آن آمد و شد میکرده باشند و همین طریق از آگره تا مندو در هر کروه سرا و مسجد ساخته بود و امنیت برینکرده
که اگر زالی سبدی پر از طلا داشتی و در صحرا تنها خواب کردی حاجت پاسبان نبودی چون آمینه دیدی گفتی حیف
که نماز شام سلطنت رسیدم بعد فوتش عادلخان پسر کلان و والی عهدش در قلعه رنتهور که در اقطاعش
بود اقامت داشت و جلالخان پسر خورد نزدیک بوده امرا چون دیدند که آمدن عادلخان دیر میکشد و
وجود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته در نهصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب
باسلام شاه گردانیدند اما در شهرت موسوم بسلیم شاه و سلیم خان شد سلیم خان چون قایم مقام پدر
شده مکتوبی از روی مهر بعادلخان نوشته طلب ملاقات نمود او در جواب نوشت که هرگاه قطب خان و
عیسی خان و خواص خان و جلال خان جلو آمده مرا تسلی دهند بملازمت می آیم وی هر چهار را فرستاده بعهد و
قول نزد برادر آمد بعد ملاقات بیانه مع مضافات در اقطاع یافته رخصت حاصل کرد و بعد دو ماه سلیمخان
غازی محلی را که از محرمان بود فرستاده تا عادلخان را مقید سازد وی ازان آگاه شده نزد خواص خان بمیوات
رفت خواص خان لوای مخالفت افراشته متوجه سلیم خان گردید بعد تقابل سلیمخان مظفر گردید عادلخان از
جنگ گاه بدرون رفته دیگر کسی از وی نشان نداد خواص خان با عیسی خان جانب میوات و در کت

آمد و سلیم خان لشکری بکاهشی تعین نمود منهزم برگردیدند پس سلیمان چهارده کس از امرای معتبر خود را
بمظنه آنکه در فتنه عادلخان داخل بودند گرفته در گوالیار محبوس کرد اعظم همایون نیازی حاکم لاهور رو هم
کرده سر از اطاعت بپیچید چون سلیم خان جانب وی در حرکت آمد خواص خان را با خود متفق نموده تا انبار
استقبال نمود و در شبی که صباحش جنگ می شد در باب نصب حاکم میان ایشان نزاع بهم رسیده خواص خان
بی جنگ راه فرار پیش گرفت و نیازخان حسب المقدور تردد کرده جانب رنکوت که نزدیک بر ده است
روان شدند و سلیم خان خواجه ادریس سردانی را از عقب ایشان فرستاده خود بدهلی مراجعت نمود در خلال
احوال شجاعتخان حاکم مالوه را زخمی رسانیده او آنرا باغوای سلیم خان حمل نموده بمالوه گریخت و سلیم خان
تا مندو تعاقب کرده چون اثری از وی نیافت عیسی خان را با بیست هزار سوار در مالوه گذاشته مراجعت
کرد و خواجه ادریس که بتعاقب نیازیان رفته بود شکست خورده برگشت کرت دیگر لشکر بدفع ایشان
نامزد گشته درین مرتبه شکست بر نیازیان افتاده پناه بگکهران بردند و سلیم خان بالشکر گران آمده مدت
دو سال با گکهران محاربه داشت و پس از آن ایشانرا مغلوب ساخته نیازیان بکشمیر آمدند و حاکم کشمیر در
تنگیها سر راه بر ایشان گرفته جمله را بقتل رسانید سلیم خان بجمعیت خاطر بدهلی رفت قرار گرفت درین اثنای خبر رسید که
همایون بادشاه بکنار نیلاب آمده گویند در انساعت سلیم خان حونان کشیده بود چون این خبر شنید فی الحال
سوار گردیده بجانب لاهور روان شد چون گاوان ارابه حاضر نبودند حکم کردند تا پیاده رجاله بجای گاوان
ارابه می کشیدند و چون بلاهور رسید و شنید که همایون بادشاه برگشته او نیز معاودت نموده در گوالیار قرار
گرفت و چندی از امرای خود را که بقوت و غلبه گمان برد گرفته مقید ساخت تا در نهصد و شصت دنبلی بر
مقعد او برآمد از شدت وجع آن درگذشت مدت سلطنتش نه سال و در همین سال سلطان محمود
گجراتی و نظام الملک بحری نیز وفات یافتند تاریخ آن زوال خسروان یافتند چون سلیم خان درگذشت
که خواهرش در خانه سلیم خان می بود در محل خواهر آمده قصد فیروز خان نمود خواهرش چند شفاعت پسر کرد
و زاری نمود بجای نرسید و آن طفل بیچاره را بتیغ وحشی کشته باتفاق وزرا و امرا بر سریر ایالت نشست
سلطان محمد عادل خطاب یافت عوام الناس عدلی خواندند روزی در دیوانخانه نشسته تقسیم
جاگیر می نمود بر سر جاگیر میان سکندر خان فرملی و سرمست خان سربنی گفتگو شده سکندر خان خنجری
بر سرمست خان زد که بهماندم از دست رفت پس از آن بر عدلی حمله کرده او خود را اندرون حرم افگند مانند

دیوانگان بهر جا که میرفت میزد و می کشت از اطراف و جوانب مردم در آمده بقتل رسانیدند در انروز
تاجخان کررانی از دیوانخانه برخاسته عازم بنگاله شد و برادر خود عماد و سلطان سلیمان و خواجه الیاس
که پرگنات گنگ داشتند ملحق شده در مقام مخالفت آمد عدلی از عقب در آمده بر کناره دریا تلاقی
فریقین دست داده در خلال احوال ابراهیم خان ولد غازی که از بنی عم شیرخان می شد و خواهر عدلی که
در حباله او بود واهمه کرده نزد والد خود به بیانه و هنداون رفت و در انجا مردم بسیار بدو جمع آمده بدهلی
رفته خطبه خواند و تا آگره بدست آورد عدلی از کررانیان قطع نظر کرده بر سر ابراهیم خان رفت
و چون در آب جون رسید ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاده که اگر رای حسن جلوانی و بهادر خان
سروانی را جهت عهد و میثاق فرستید بخدمت می آیم عدلی آنها را فرستاد ابراهیم خان آنها را
با خود متفق ساخته پس عدلی تاب مقاومت در خود ندیده بجانب چنار رشد درین اثنا احمد خان
که او نیز بنی عمام شیرخان بود و خواهر دوم عدلی در خانه داشت بمعاونت و امداد تاتار خان کاسی و
چند امرای دیگر خود را السلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد برپا کرده و بر سر ابراهیم خان
رفته در ده گروهی آگره مقابل شد و چون شنید که با ابراهیم خان هفتاد هزار سوار همراه است و جمیع
مردم وی بده هزار نمیرسید در صلح آمده التماس نمود که پنجاب را باو گذارد ابراهیم خان بر کثرت جنود
اعتماد کرده التفات ننمود عاقبت اسکندر غالب آمد و وی بسنبل گریخت سکندر آگره و دهلی متصرف شده
درینوقت خبر رسید که همایون بادشاه از کابل بهندوستان آمده سکندر با لشکر آراسته متوجه شد
در سرهند چنانچه مذکور شده منهزم گردید و ابراهیم خان در سنبل لشکری فراهم آورده متوجه کالپی گردید
درینوقت عدلی هیموی بقال ساکن میوات را که از شحنگی بازار بوزارت رسیده بود با لشکر
بسیار و پانصد فیل بجانب دهلی فرستاد و چون هیمو بنواحی کالپی رسید دفع ابراهیم خان را اهم دانسته
بمقابله او شتافت بعد از جنگ عظیم غالب آمده ابراهیم خان به بیانه گریخت و هیمو تعاقب کرده
بیانه را محاصره نمود و سه ماه کشید عدلی هیمو را جهت محمد خان سور حاکم بنگاله که با لشکری موفور متوجه تسخیر
جونپور و کالپی و آگره شده بود طلب داشته چون بشش گروهی آگره رسید ابراهیم خان از قلعه برآمده
بجنگ پیوست پس از اندک تردد شکست یافته دیگر کمر نبست تا آخر در اڈیسه سلیمان کررانی
بعهد آورده بقتل رسانید هیمو بعدلی پیوسته با محمد خان سور در پانزده گروهی کالپی صف قتال

آراسته محمد خان مقتول و عدلی بفتح مخصوص گشت و بجانب چنار رفت و هیمو را باگره و دهلی فرستاد
اسکندر خان اوزبک و قیاخان کنک و دیگر امرای حضرت شاهنشهی که در آگره بودند تاب مقاومت
نیاورده متوجه دهلی شدند و هیمو در دهلی با تردی بیگ خان که در سلک دولت اولیائی قاهره
انتظام داشت جنگ کرده غالب آمد و آخر بدست بندگان حضرت شاهنشهی بقتل رسید و عدلی
در نواحی چنار پسر محمد خان که سکه و خطبه بنام خود کرده بود و سلطان بهادر لقب نهاده رفته بقتل رسید
و دولت افاغنه سپری شده کوکب ابهت و عظمت شاهی ممالک هند را فرو گرفت ایام حکومت
سه سال بود پوشیده نماند که اگر جمیع حالات حضرت جلال الدین چون دیگر مورخان به بیان
آرد هر آئینه از مطلب اصلی که اختصار است باز ماند و تالیفی برابر صورت پذیرد علی الخصوص
در حالات سائر سلاطین این خاندان چه دفترها که سمت سیاق نیابند لاجار بقلیلی از روی
تبرک اکتفا میرود و بالجمله چون جنت آشیانی متوجه جهان جاودانی شد در ربیع الثانی نهصد و
شصت و سه بطالع جوزا در قصبه کلانور **جلال الدین محمد اکبر بادشاه** جلوس فرموده نصرت
اکبر تاریخست وی از کریوه هندوکش تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع گردنکشان و سرداران
را استقلالاً در ظل عاطفت آورده خصوصاً تنبیه افغانان سباع سیرت که در راه کابل و قندهار سنگ
راه بازرگانان و خار پای مسافران بودند و اعظم فتوحاتش استخلاص ولایت کشمیر است که از زمان
آبادی تا آن روزگار بجهت اشتداد طرق و تراکم اشجار و وفور کریوه و مغاک هیچ بادشاهی بر آن
ملک دست نیافته متوطنان هندوستان را از آفرینش جهان تا آن زمان این دولت و رفاهیت
رو نداده اهالی بمناصب ارجمند ممتاز شدند و سائر الناس از علت جزیه و زکوة و دیگر اخراجات
مرفه و فارغ البال گردیدند آنقدر شاهان و شاهزادگان و بزرگان و دانشمندان که بر این آستانه
گرد آمدند عشر عشیر آن سلاطین سالفه را نبود هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و مال بر لوح
ضمیر می نگاشت موافق نسخه تقدیر آمدی و هر اندیشه که در باب انهدام مبانی مقهور زندگانی اعدای
دولت بر ورق خیال تصویر نمودی مطابق اقتضای قضا افتادی در چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخر
سنه اربع عشر و الف درگذشت فوت اکبر شه تاریخست از علم تاریخ باخبر بود شعری گفت
ع دوشنبه بکوی میفروشان + پیمانه می بزر خریدم + اکنون ز خمار سرگرانم + زر دادم و دردسر خریدم

هرچند

هرچند اینجا ذکر اعاظم و امرای والاانعام حضرت شاهنشاهی الیق بود اما چون سلسله سخن را بانتها رسانیدن
اهم تر از آن دیده اول ذکر سلاطین این خاندان تا اختتام بانجام رسانیده بدان مقصد مطلوب رجوع
می نماید آنکه بعد از فوت حضرت شاهنشاهی خلف ارشدش **جهانگیر بادشاه** روز پنجشنبه بیستم
جمادی الآخر بر تخت نشست بادشاه کریم شجاع بلند حوصله بود و در احسان و اصطناع ید طولی
داشت پیوسته بسیر و شکار و عیش مولع بوده گویند او در سلوک کورکانیه چون خسرو پرویز است در
اکاسره احیاناً متوجه شعر می شد بیستم و هفتم صفر سنه سبع و ثلثین و الف درگذشت پسر اعلای
او **شاهجهان بادشاه** جلوس فرموده شهریار برادر را مکحول ساخت وی در حق خود گفته
منه ز نرگس گلاب از چه نتوان کشید + کشیدند از نرگس من گلاب + چو پرسد کسی از تو تاریخ من +
بگو کور شد دیده آفتاب + او بادشاهی عالیشان صاحب شوکت و اقتدار بود و ملوک طوائف دکن را
منقاد ساخته اورنگ زیب را ببلخ و بدخشان فرستاد تا آن ولایت را از نذر محمد خان در سنه خمسین
و الف انتزاع نمود و در اواخر عهد دارا شکوه را ولیعهد ساخته بر تخت نشاندی بفقر مائل بوده صاحب
رسائل کثیره در تصوفست قادری تخلص میکرد اورنگ زیب پدر را نشانید و او را برانگند
و خود صاحب اختیار ملک گردید و آخر چون شاهجهان درگذشت در سنه تسع و ستین و الف
اورنگ زیب **عالمگیر بادشاه** جلوس نموده ظل الحق تاریخست وی هر سه برادر یعنی دارا شکوه
و شاه شجاع و مراد بخش را برانداخت از اعاظم سلاطین با صاحب رای و اصابت تدبیر وجد
در صلاح و تقوی و امر معروف و نهی منکر معروف بود و ملوک طوائف دکن را استیصال نموده تمامی
آن ولایت باستقلال در تصرف کشید و در بیست ششم ذی قعده سنه ثمان عشر و مائة و الف
درگذشت از غرائب اتفاق آنکه تاریخ تولدش آفتاب عالمتاب بود و هنگام جلوس خود آفتاب
عالمتاب ام تاریخ گفته و در وفاتش میر عبد الجلیل فی آفتاب عالمتاب یافت بعد از خلف معظمش
بهادرشاه شاه عالم در غره محرم سنه تسع عشر و مائة و الف جلوس فرمود و در غره آفتاب
عالمتابم من خود را خود تاریخ گفته بادشاه سخی صاحب خیر بود و در فنون علوم خصوص
حدیث شان عظیم داشته هژده هزار حدیث با اسناد در حافظه اش بود و در اربع
عشرین و مائة و الف درگذشته بعد از وی پسرش **معز الدین جهاندار شاه**

برادران خود عظیم الشان و رفیع الشان و جهانشاه را بر انداخته بادشاه شد و نه ماه تمشیت مهمات
سلطان کرد پس در سنه فرخسیر بادشاه بن عظیم الشان مذکور بمعاونت سادات باربه لوای
مخالفت برافراخت و بعد از محاربه غالب آمده معزالدین را گرفته بقتل رسانید و در اربع عشرین
والف و مائه قابض سلطنت گردید او در آخر عهد خود در ازاله سادات باربه کوشیده سادات
از خوف جان متواهم شده شهیدش کردند و رفیع الدرجات بن رفیع الشان را در سنه احدی
و ثلثین و مائه والف بر تخت نشاندند او بعد چند ماه بقضای الهی در گذشت پس برادرش رفیع الدوله
را شاهجهان لقب داده بسلطنت برآوردند او هم بچند ماه باجل معهود در گذشت پس در سال مذکور
نیر اعظم حضرت ظل سبحانی محمد شاه بادشاه خلف الصدق شاهجهان مرقوم مرحوم طلوع نمود در
تهنیت جلوسش میر عبد الجلیل بلگرامی چند تواریخ از آیات قرآن برآورده اول انک علی صراط مستقیم
دویم والله یقضی بالحق سیم انا جعلناک خلیفة فاحکم چهارم له الملک فی الاولی والاخرة این بادشاه
سادات باربه را بر انداخت و سی سال سلطنت کرده خلیق کم آزار واقع گردید و عشرت دوست
افتاده امرا بهم یار شده رخنه در سلطنت انداختند تا انکه در پنجاه و صد و هزار نادر شاه بادشاه
از ایران آمده مسلط گردید و بعد تسخیر از لاهور تا سند بنام خود کرده تاج بخشی فرموده
پس رفت ده سال دیگر وی زیسته اکثر ولایتش بدست امرا وقف مانده آنگاه احمد شاه
پسرش در هزار و صد و شصت هجری بر تخت نشست بعد فوت نادر شاه احمد شاه درانی بر
او دست یافته جز نامی نماند بعد او در سال هزار و صد و شصت و هفت اعزالدین
عالمگیر ثانی نام جهانبانی یافته از ان باز سلطنت هندوستان در فترت و اکثر هندوستان
را افاغنه متصرف شده و امرا هر جا که هستند دم انا و لاغیری می زنند راجها بطور خود
کامرانی دارند والاگهر ولد اعزالدین که پدرش طرف بنگاله فرستاده بود از مدت سر شاهی
دارد و دوران سوا دست و پا میزنند بنفاق امرا هنوز کارش بر او نیست من بعد از هر چه
اراده حق باشد بعمل آید چون اینجا ذکر این خاندان باتمام رسید تتمه ذکر شاهزادگان
بابر و امرای همایون و اکبر وغیره بتحریر آورده رجوع بر تالیف بلاد که اصل مدعاست میرود از انجمله مرزا
کامران ولد بابر بادشاه در زهد و تقوی بمرتبه بود که فردوس مکانی بابر بادشاه در مرض امین بود

فرزند شیخ محمدی نوشت در حیات والد حاکم قندهار بود و باوجود قلت سال بخودی من حیث الاستقلال
بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت و در انحال آنجناب جنت آشیانی همایون بادشاه لاهور
را با کابل بوی عنایت فرمود و دو مرتبه جهت دفع لشکر قزلباش بقندهار رفته یکمرتبه با سام
میرزای پسر شاه اسمعیل صفوی جنگ نموده غالب آمد غزپور را که از امرای عظیم الشان بود
بقتل رسانید و کرت دیگر بداغ خان را بیرون کرده قندهار را متصرف گشت و چون امر ناگزیر
حضرت جنت آشیانی پیش آمد مخالفت را بموافقت بدل کرده از حوالی سیره بجانب کابل رفت
و چون شنید که قراچه خان میرزا هندال را طلبداشته سر مخالفت دارد بقندهار نهضت نموده
بعد شش ماه بر ان قلعه دست یافت خواجه حسین مروی تاریخ فتح را هفدهم جمادی الثانی
یافته پس از ان میرزا عسکری را در قندهار گذاشته میرزا هندال را با کابل برده جلال آباد
را باقطاع او داد و بجهت آثار خلافی که از میرزا سلیمان بظهور رسیده بود بدخشان را از وی
گرفته بپسرش میرزا ابراهیم عنایت فرمود چون جنت آشیانی از عراق آمده قندهار را
متصرف گردیده از انجا بجانب کابل در حرکت آمد میرزا اگریخته متوجه تته شد میرزا شاه حسین
ارغون دختر خود را بعقدش داده روزی چند آنجا بسر برده در وقتی که بادشاه جانب بدخشان
رفته بود بیخبر بکابل آمده آنشهر را متصرف گشت برین خبر بادشاه متوجه کابل شد میرزا شیر افگن
را برزم فرستاده او در دیه افغانان بقتل رسید بادشاه آمده محاصره کرد و میرزا کامران از روی
بیمهری می فرمود تا شاهزاده محمد اکبر را بر کنگره قلعه جای که توپ و تفنگ بسیار میرسید نشانیدند
حقتعالی وی را محافظت می نمود پس چون طاقتش طاق گردید دیوار قلعه را سوراخ کرده بیرون
رفت و پس از محنت بسیار ببلخ رسید پیر محمد خان حاکم آنجا بدخشان آمده غوری و بقلان را گرفته
بوی تسلیم نمود در اندک روزی باز جمعی بوی همراه شده تمام بدخشان متصرف گشت قراچه خان
و دیگر امرا که خدمات نیک بتقدیم رسانیده بودند مغرور شده و توقعات غیر معقول از بادشاه
نمودند چون بحصول نپیوست با دو هزار سوار ملحق میرزا کامران شدند بادشاه ببدخشان شد
میرزا کامران بطالقان گریخت و چون آنجا هم مامون نماند رخصت مکه التماس کرده ده فرسنگ
رفته باراده ملازمت پس آمد مورد مراحم شده کولاب را باز باقطاع یافت پس هم بکرات بنابر

ادا های نا ملائم نهاده از فتنه باز نماند آخر بادشاه نظر بر رفع شور و آسائش الوس چغتای دو چشم او را
میل کشیده پس بحج شده در نهصد و شصت و چهار در گذشت ع بادشا کامران بکعبه بمرد ٥ تاریخیست دیگری گفته
ع بکو شاه محروم در مکه مانده ٥ در مضمار شاعری کمیت فکرش خوش جولان بوده یک پسر مانده موسوم بمیرزا
ابو القاسم در غایت فطنت و ذکا در قلعه گوالیار ازین جهان غدار چشم پوشیده نماند از کامران نام و
نشان تاریخست بشعر گفتن میلش تمام بوده و شوکتی تخلص میکرده ٥ قضا مکشتن من اینقدر شتاب مکن ٥
بخواهم از همت مرد اضطراب مکن ٥ میرزا عسکری بن بابر بادشاه بوفور جلادت و تهور و سخاوت و
تکبر موصوف بود باتفاق میرزا کامران همیشه لوای مخالفت حضرت همایون می افراشت و چنانچه مذکور
در وقت توجه حضرت بعراق بقدم مخالفت بلکه مقابلت پیش آمده و ناکام شده چون آنحضرت از عراق
قرین فیروزی آمد و قندهار را محاصره فرمود بعد سه ماه مجرم وار متوقع عفو شرف ملازمت دریافته
مشمول عواطف گردید و مکرر عصیان ورزید مقید و محبوس شد و از انجا گریخته اراده حج نمود و در وادی
کز میان شام و مکه است درگذشت ع عسکری بادشاه دریا دل ٥ تاریخست سلیقه شعر نیکو داشت
میرزا هندال بن بابر بادشاه حمیدة الخصال بود بپیوسته در انقیاد جنت آشیانی مانده مورد
نوازشات می زیست وقتی که تمامی قبائل افغان مهمند و خلیل بمرافقت میرزا کامران بر عسکر جنت
آشیانی شبخون آورده بودند بتاریخ نهصد و پنجاه و هشت در موضع جربار بشهادت رسید مولانا امانی
ع سروی از بوستان دولت رفت ٥ تاریخ یافته شاعری دانشا خوب داشت الامیر الاعظم
میر محمد بیرم خان الملقب بخان خانان بنفائس خصائل انسانی آراسته و بشرائف محاسن روحانی
پیراسته از احفاد علی شکر بیگ بهارلوست بدین ترتیب محمد بیرم خان بن یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن
پیر علی بیگ بن علی شکر بیگ امیری بوده در غایت جلادت و شجاعت آداب لشکر کشی و سرداری را
نیک دانستی در زمان ارتفاع دولت بهارلو بر مسند دولت تکیه زده ولایت همدان و دینور
و کردستان و لواحق باقطاع او مقرر بود چنانچه آن ولایت تاحال بقلمرو علی شکر مشهور است و بهار
لو از اعاظم طوائف ترکمان قراقوینلو بوده و چندکس از ایشان بپادشاهی رسیدند چنانچه قرا یوسف و پسرش
قرا اسکندر و پسر دیگرش میرزا جهانشاه اند و در زمان شاه اسماعیل صفوی یار بیگ
با ولد یوسف علی بیگ جد و پدر بیرم خان از عراق بر آمده در بدخشان

سکونت نمودند و حوالی آنکه پیر علی بیگ در زمان حسن پادشاه بحصار آمده شادمان در خدمت سلطان محمود میرزا بوده
بسر برد و پس از آن در فارس او با حاکم شیراز محاربه دست داده منهزم برگشت و بر اثر آن بر دست امرای سلطان حسین میرزا
بقتل رسید یار بیگ بقندهار رفته با امیر خسرو شاه می بود و بعد او ملازمت فردوس مکانی لازم گرفته بیرم خان در بدخشان
متولد شد و بعد فوت پدر به بلخ افتاده و در آنجا تحصیل نموده در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده تربیت
یافته بمرتبه مصاحبت رسید چون جنت آشیانی بسند شدند وی در گجرات بوده و خود را از انجا در خدمت جنت آشیانی
رسانیده در رفتن و آمدن عراق ملازم بود شاه طهماسب لقب خانی با طبل و علم و کرامت فرمود و بعد معاودت
از عراق حکومت قندهار یافت و در تسخیر هند حاضر رکاب شده سپهسالاری عساکر باو متعلق گردید چون در فتح ماچیواره
و فتح سهرند نهایت مردانگی بظهور رسانید بخطابهای عالیه مثل یار وفادار و برادر نیکو سیر و فرزند سعادتمند
و خان خانان بابا شرف اختصاص یافت و برین نحو در کمال دولتخواهی روزگار گذرانده مکرر در اواخر ایام در بیستم
جمادی الثانی نهصد و شصت و هفت جهة بعضی امور منحرف شده ببهانه شکار بدهلی رفت شهاب الدین احمد خان
آنحضرت را بقلعه آورده در استحکام کوشید چون خاطرنشین مردم دور و نزدیک گردید که از اطراف خان غباری
بر خاطر شاهی رفته سپاه بکلی از وی جدا شده در دهلی گشتند خان مذبور نیز اسباب سلطنت از مصحوب حسین قلی بیگ
ذوالقدر روانه درگاه ساخته خود متوجه ناگور شد که تا از راه گجرات بمکه رود از راه باغوای جمعی کوته اندیش
مراجعت نموده خود را بدامن کوه لاهور کشیده بادشاه خان اعظم را با جمعی از امرا بسرش تعیین فرموده خود نیز از
عقب روان شد جنگی عظیم روداد همان جماعت که باعث این فتنه بودند کشته گشت خان مذبور با بعضی مخصوصان
بدرون کوه در آمد کسان شاهی رفته او را بملازمت خواندند بلا توقف بخدمت روان گردید حضرت جمیع امرا را باستقبالش
فرستاده بتمام اکرام شرف ملازمت دریافت بعد دو روز رخصت حج یافته چون بنهرواله که عبارت از پتن است
رسید روزی در کولی که بسهلنگ اشتهار دارد بر کشتی نشسته سیری نمود مبارک لوحانی که پدرش در یکی
از حروب بدست مغولان کشته شده بود انتقام را پیش آمده در وقت مصافحه خنجری بوی رسانید که بدان در
گذشت فی ثمان و ستین و تسعمایه شهید ع شد محمد بیرام تاریخست سلیقه شعر گفتن خوب داشت امیر اجل سپهسالار
عبد الرحیم میرزا خان المخاطب بخان خانان ولد بیرم خان پدرش چهار ساله گذشته محمد امین دیوانه و بابا زنبور
و چندی از خدمتگاران او را برداشته بدرگاه جهان پناه آوردند تربیت یافته روز بروز منظور نظر شفقت می شد
کارهای عمده کرده فتح گجرات بر پنج هزار مرد بمقابلت پنجاه هزار مرد باهتمام وی شده در ازای آن بخطاب

خان خانان و منصب پنجهزاری سرفراز شد و مثل تسخیر سند که مذکور شود بسیار کارهای گزین کرده محامد او
یارای خامه نیست با شعرا و فضلا مثل او از امرای هند کم کسی بجود و همت گذرانده کتاب مآثر رحیمی شاهد [illegible]
کافی است در شعر خوش دستگاه داشت علی قلی و محمد سعید مخاطب بخانزمان و بهادر خان دو برادر بودند بزیور شجاعت
و سخاوت آراسته ولدی حیدر اوزبک که در جنگ جام بقزلباش درآمده امارت یافت در حین
مراجعت جنت آشیانی از عراق اینها در رکاب ظفر لقب بهار آمدند و در جنگ هیمو که مذکور شد مساعی جمیله
بظهور رسانیده اند و بفتح هیمو ولایت سنبل باقطاع یافتند در آن ولایت با افغانان بکرات محاربه داده
غالب آمدند بجلادی این خدمت جونپور بجاگیر شان مقرر شد آنجا رفته با افغانان محاربات صعب داده
مستولی گشتند همچنین در قلع و قمع اعادی ساعی بودند بعد روزگاری مرغ فتنه در خاطر شان بیضه داد تا سالک
طریق بغی گردیدند جنت آشیانی بتادیب شان توجه فرمود مخبر شد والده را بشفاعت فرستاده اظهار ندامت
کردند پادشاه جرم بخش از کار شان اغماض کرده بعد چندی باز ادبار عائد حال شان گردید پادشاه کرت
دیگر سوی جونپور نهضت فرمود و از راه بیرونی ایلغار بر سر ایشان برده در موضع سکراول من اعمال الهاباد
که بفتحپور مشهور است هر دو برادر بدست آورده بقتل رسانیدند و خون شده تاریخ است هر دو برادر
شعر نیک می گفتند خانزمان سلطان تخلص میکرده **زین خان کوکه** تاش بعلو و قدر و رفعت شان بر بسیاری
از خوانین بلند مکان رایت امتیاز می افراشته بعنایت طبل و علم و صوبه کابل که جای یک پادشاه است سرفراز بود و در راگ
و کتب هندوی مهارت تمام بکار می برد و اکثر سازها را نیک می نواخت و شعر برجسته میگفت **قلیج محمد خان** از طائفه
جانی قربانیست آبا و اجداد وی در خدمت سلاطین چغتای صاحب نسبت بودند خصوص جدش که در خدمت
ابوالغازی سلطان حسین میرزا مرتبه بزرگ داشت این در سلک امرای عظام اکبری منسلک و در مرتبه قدم
بر مسند وزارت نهاده باوجود شغل وزارت و امارت هنگامه درس و بحث را گرمی داده بنقش افاده بر الواح
طلبه می نگاشت و گاهی شعر می گفته الفتی تخلص داشته **خان عالم** در سلک شجاعان زمان انتظام داشته
در اکثر معارک دلاوریهای شگرف بعمل می آورد در جنگ داود افغانان با نگه بشاملگی تیغ آبدار عروس معرکه
را از خون مخالفان گلگونه بخشیده خود بزخم تیغ یکی از مخالفان سرخروئی ابد اندوخت شعر در غایت سلامت
می گفت **ثانی خان** از بندگان قدیم الخدمت درگاه اکبریست آخر بمرتبه امارت رسیده بنابر لطف طبع
شعر می گفت **عشقی خان** از حفاد قدوة الاولیا اسماعیل نامی است که در میان اتراک شهرت تمام دارد چندی

بخشی

بخشی درگاه جنت آشیانی بوده بنابر لطافت طبع شعر میگفت **سقای چغتای** بخرد منشی بوده و غریب حالی
داشته در آخر عمر شوریدگی بهم رسانید متوجه سراندیب گردید و دران راه درگذشت از رفیقی که در آن سفرش همراه بود
نقل است که بعد رحلت وی شخصی بر جنازه حاضر شده گفت سه شب است که رسول صلعم در واقعه بمن اشاره نموده که در
فلان منزل یکی از دوستان من وفات یافته خود را بنماز جنازه او رسان چون نماز گذارده شد و از نظر غائب گردید در تسکی یاری
اشعارش میباشد **خواجه محمد رحیم احدی** اولا در سلک پروانچیان حضرت شاهنشهی انتظام داشته بعد از آن
از دلیران شمار رفته گردیده بدان نام برآورد و شعر هم گفت **بهروز محمد خان** بن قطب الدین محمد خان از امرای
اکبریست صاحب طبع بوده و همیشه با صاحب طبعان صحبت داشته **صدر الدین محمد مسیح الزمان** خطاب الهی تخلص
در حکمت و سائر علوم ماهر بدرگاه جهانگیر و شاهجهان منزلتی عظیم داشته بمکه رفته **میرزا احسن الله**
ظفر خان خطاب احسن تخلص از اعظم امرای جهانگیر و شاهجهان است ایالت صوبه کشمیر داشته میرزا
صائب چون بهند آمد پیش او آمده چندی بسر برد **میرزا محمد طاهر** اول عنایت خان بعد از آن
خان زمان خطاب یافته بسیار قابل بوده و پیوسته با ارباب فضل صحبت میداشت ابوطالب کلیم و غیره شعرای
وقت بخدمتش می رسیدند در صعوبت راه کشمیر مثنوی رنگین گفته **میرزا امان الله** امانی تخلص پسر
مهابت خان شاهجهانی اول عنایت خان بعد از آن خان زمان خطاب یافته شعر بغایت خوب می گفت
محمد احسن ایجاد از مستعدان زمان بوده در نظم و نثر سلیقه احسن داشت از فرخ سیر
بادشاه بخطاب معنی یابخان سرفراز گردیده **رفیع خان باذل** برادر زاده وزیر خان عالمگیر است
مولانا یادگار حالتی در سلک مستعدان زمان انتظام داشته شعر هموار می گفت **محمد حسین** ولد یادگار
حالتی بقائی تخلص میکرده هنوز از باغ زندگانی بر نخورده بود که خبط بر مزاجش غالب گشته منجر بجنون گردید
و پدر خود را بجرعه بهیمری مسموم گردانیده خود بعوض کشته شد مخفی نماند که بعد فراغ احوال هندوستان
ذکر شام و مصر میرود و ختم بلاد اقلیم سیوم بران مینماید **شام** ولایتیست وسیع است
حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده **مرویست** از حضرت صلعم که نیکوئی را ده قسم باشد نه قسم نصیب
شام و یک قسم بهره تمام جهان است از خواص شام یکی آنکه هرگز از ولی خالی نباشد و ابدالان که هفتاد
تن اند در شام می باشند **نقلست** در عجائب المخلوقات که یک ارش زمین در شام نباشد که جبرئیل
دران نزول نکرده و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از آن دیار برخواسته اند بهترین ولایت شام

فلسطین است و ابتدای شام هم از و دار الملکش **بیت المقدس** طولش سوله عرضش لان مهبط وحی مسکن
انبیای بنی اسرائیل بود آن شهر را بعبری ایلیا و اورشلم می گفتند در عجائب المخلوقات است که در آخر الزمان
تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه و بیت المقدس و حشر در آن موضع کنند بنی اسرائیل بعد از الذو داز کنعان هجرت
کرده آنجا توطن گزیدند داؤد علیه السلام در صدد آبادیش گردید و چنانچه مذکور شد پسرش سلیمان اتمام فرمود مسجدش اول مسجد است
که در عالم ساخته شده ابن عباس گفته که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین نیست که در آن پیغمبر نماز نگذارده باشد یا فرشته مقام
نکرده در عجائب المخلوقات است که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر در و نماز گذارده‌اند هفتصد فراش و پنجاه خم زرین و چهار صد
منبر داشت و در صحنش مصطبه و در آن قبه عظیم مثمن مسمی بقبة الصخره در و سنگی که اثر قدم پیغمبر بر یکطرف آن ظاهر
از آنجا آن سرور بمعراج رفته و یکطرف سنگ را از زمین برافتد برخاسته چون قف فرمودند بحال ماند محراب
مریم محراب زکریا و کرسی سلیمان ع که در و خدا را یاد میکردند در بیت المقدس است و محراب داؤد بیرون شهر و بهتر
ترین محرابهاست مقام خلیل در سیزده میل او صاحب صور الاقالیم آورده که در دو فرسنگیش دهی است مسمی بناصرة
الخلیل ولادت عیسی ع آنجا است از آن ترسایان را نصاری خوانند قتیل عیسی ع در بیت اللحم که بر شش میل بیت المقدس
واقع تولد یافته و از آنجا باسمان رفته قبر ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف ع و ساره آنجا است در عهد اسلام خلیفه اول
محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه درست ساخته در چهار صد و هفتاد و نه فرنگیان مستولی شده محرابهای اهل اسلام
خراب کردند و نود و یکسال در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار
مسلمانی آشکارا کردند از آن باز در تصرف سلاطین اسلام است حضرت داؤد و سلیمان و ادریس ع و شعیا و ارمیا ع
و دانیال ع و عزیر و زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام در بیت المقدس متولد شده‌اند در مجمع الغرائب نوشته
که در بیت المقدس یکدانه انگور پانزده مثقال یکخوشه انگور خرداری بود برای هارون رشید و یکه بر یک شتر یکخوشه
انگور آوردند و در عجائب المخلوقات آورده که دو کس را دیدم چوبی بر دوشها نهاده یکخوشه انگور می آوردند و آنجا
چشمه ایست مسمی بعین العقاب چون عقاب پیر شود با آن چشمه آید و شسته در آفتابش دارند بعد از
لحظه پرهای کهنه ریخته پرهای نو برآرد و بقوت جوانی باز آید در بیت المقدس بر در کنیسه سنگ چوبین است
اگر فاسق یا جادوگری آنجا رفتی بانگ بر وی زدی و هر که تیری سوی او انداختی بازگشته وی را کشتی گویند ملکی در آنجا
گوری یافت در و شخص خفته و دندان وی بر دو شتر نهاده نزد خلیفه فرستاده خلیفه در جوابش عتاب
کردی که ای کافر از خدا که چنین کسان را هلاک کرد بترس سیدی **دمشق** طولش ع عرضش لح نه دار الملک

بلاد شام است تخت ارم بن سام در آن حدود باغی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم همانست قیل دمشق بن قانی بن مالک بن
ارفخشد بن سام همت بر آبادی آن گماشته قیل پدر ابراهیم احداث نموده اسکندر در صدد معموریش
افتاد قیل از محدثات ضحاک پور است حضرت چند کرت از نزدیکیش گذشته قدم در آن شهر که نهاد و فرموده
که بهشت دنیا است قدم من آنرا نسپرد و در آن شهر هیچ منزل و برزن و اسواق بی آب روان نیست و عمارات
عالی و اسواق بتکلف و حمامات نیکو چندان دارد که بحساب در نیاید در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار
سرخ صرف آن عمارت شده و شصت هزار مثقال زر سرخ صرف بقول و خوراک استاکاران از عجائبش آنکه اگر کسی صد
سال در و ساکن باشد هر روز چیزی نو بیند قابیل هابیل را در آن زمین کشته بود اثر خون هنوز پیدا است و بر دروازه اش
یحیی پیغمبر را شهید ساخته بودند و سرش بر دار کرده و قبر هاشم بن عبد مناف در آنجا است در جامع دمشق خانه مربع
ساخته بودند بیست و چهار آبگینه در و نهاده خروس رویین بر روی آنها گردید ساعتی مهره در طاسی می افگند ساعات
شبان روزی از آن می شناختند از جمله عماراتش مسجد ولید بن عبد الملک است چنانچه مذکور شد بعد مسجد اقصا
مسجدی بآن عظمت در دنیا ساخته نشد بعضی بهشت سال و برخی هفت سال خراج شام خرجش نوشته‌اند و طبقه است و
تمام فرشش و ستونهای سنگ رخام سقف و جدار از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه و تصویرات عجیبه حاصل اوقافش
هر روزه هزار و دویست دینار سرخ بود و هر شب دویست دینار صرف روشنائی آن می شده در ظاهر دمشق
کوهی است از مقابر انبیا و اولیا پر است و در آنجا مغاره مسمی بمغارة الجوع گویند چهل پیغمبر از گرسنگی در آنجا مرده‌اند و
ایوب پیغمبر ع در یکی از مضافاتش بوجود آمده آن موضع بدیر ایوب شهرت دارد و چشمه که باثر قدمش ظاهر شده جاریست
محمد بن جریر الطبری آورده که وی در سال سیصد و سی بدان چشمه رسیده و خورده و آبش شفای هر بیمار است از مردمش
شیخ عبد الرحیم دارانی از غایت لطف ریحان القلوبش گفتندی و در تذکرة الاولیا از وی نقل است که شبی
حوری بربام از گوشه می خندید و روشنی رویش بحدی بود گفتم این روشنی از کجا است گفت شبی قطره چند
از دیده باریدی از آن آب روی من شستند این همه بهار کمال از آنست که آب چشم شما گلگونه حوران است
گفت چون آدمی سیر شود همه اعضای گرسنه گردد **گفت** رضا آنست که از خدا بهشت نخواهی و از دوزخ
پناه نطلبی **گفت** هر ساعت که در دنیا ذوق نه دهد در آخرت ثمره نبخشد **ابو عمر** از اجله مشائخ شام بود وی
گفت چنانچه فریضه است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه است بر اولیا پنهان کردن کرامات
تا خلق در فتنه نیفتد **ابراهیم بن داود** مقتدای اتقیا و قدوة اصفیا بود **نقلست** که درویشی در وادی

میرفت شیری قصد او کرد چون چشم شیر بر خرقهٔ او افتاد روی بر خاک نهاده برفت درویش بر جامهٔ خود نگاه
کرد پارهٔ از خرقهٔ ابراهیم دید که بر جامهٔ خود دوخته بوده دانست که برکت آنست گفت آنچه کفایت است
بتو میرسد اما جامه مشغول و رنج تو در زیاده طلبی است گفت راضی آنست که سوال نکند گفت توکل آنست
که آرام گیرد بر آنچه خدا ضمان کرده کهف شری بسیار بزرگ بود از وی نقلست که در تیه بنی اسرائیل میرفتم
مرا نان و باقلا آرزو شد آواز باقلا فروش شنیدم خواجه عبدالله گوید این نه کرامات است بلکه بخاره الیست که
در طریق تصوف از درویشی نقل کرده که روزی در بادیه نشسته بود و بیرانه آسمان قدحی آمد از زر و در وی آب
سرد بود درویش گفت بعزت و جلال تو که آب نخورم مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آبی
دهد و گرنه بگیرام تم آب ننمایم از بیم عذر که کرامات ظاهر از مکر ایمن نبود شیخ سلیمان ترکمانی اگرچه در رمضان
روزه نگرفته و نماز نگذارده اما از مغیبات خبر میداد و علمای ظاهر بخدمت او میرفتند و با دب بادی سلوک
میکردند شیخ علی کردی از عقلای مجانین بوده از وی انواع کرامات و خوارق ظاهر میشد اهل دمشق
همه مرید و معتقدش بودند داود بن احمد دارانی و احمد بن ابی الحواری در همه علوم عالم بودند
و در طریقت بیانی عالی داشتند ابو عبدالله مکحول هذلی عمرها بفتوای قضا مشغولی داشته
محمد بن حسن الشیبانی پسر خاله فرا بوده سالها منصب اقضی القضاتی داشته شمس الدین
عبدالله المعروف بابن اللسان مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشته جلال الدین محمود
نخست بخطابت بلده دمشق اشتغال داشته و در زمان ملک ناصر اقضی القضات شام گشته ابوالقاسم علی
بن الحسن بن عساکر محدث وقت بوده تاریخی نوشته هفتاد و دو مجلد ابوالمعالی محمد بن ابی الحسن
خداوند فقه و ادب و شعر و دیگر فضائل بوده قضای دمشق همیشه بوی تعلق داشته علاء الدین علی
بن الحرام القرشی در تمام مصر و شام بلکه تمام امصار جهان مثل او طبیبی نبوده از مصنفاتش موجز
متداول است طبریه طولش سح عرضش لب شهریست نزدیک بدمشق در آنجا حمامها
است که بر چشمهای گرم بنا کرده اند تا احتیاج بآتش نباشد در تحفة الغرائب آورده که در طبریه نهریست
عظیم نصفش آب گرم و نصفش آب سرد و عجب آنکه بیکدیگر آمیخته نشوند قبر لقمان حکیم آنجا است در مجمع
الغرائب نوشته که هر که چهل روز آنرا زیارت نماید حکیم شود در آنجا چشمهٔ ایست که هفت سال متصل در وی آب
باشد و هفت سال متصل خشک گردد موصل طولش عز عرضش لدل شهری معروف است

زمینش

زمینش هرگز مهود را بجوفه نگیرد و اگر دفن کنند بیرون افگند و زنان آن شهر بعد ولادت باز بکارت عود نمایند ابن
جوزی گوید که در شهور اثنی و خمسین و ثلثمائه نزد ناصر الدوله حاکم آنجا دو شخص توامان آوردند معده هر دو
بهم اتصال داشت و دیگر جوارح و اعضا هر یک علحده بودند پدر ایشان همراه بود یکی را هوای زنان در سر و دیگر
را مهر خویش پسران در سینه قضارا یکی مریض شده بمرد بعد چند روز بوی بد کرد و دیگری بحیات در عذاب آن
بوده تا آنکه عنقریب بمرد و همچنین در جامع الحکایات از تاریخ دیالمه مذکور که دو کس توامان نزد ناصر الدوله در موصل
آوردند قریب بیست و پنج سال عمر داشتند اکل و شرب و خواب و بیداری هر کدام مخالف هم بوده
نینوی شهر یونس نزدیک موصل بوده بنای اسود بن سام بعضی در اقلیم چهارمش نوشتند در آن
شهر آسیای بود چون کسی میگفت بنام یونس ع بگرد میگردید و چون میگفت خاموش شو خاموش می شد
غزه بلطافت آب و هوا و نضارت کوه و صحرا زیاده بر بسیاری از ولایات شام دارد از حضرت صلعم
نقلست که شمارا بشارت دادم بدو عروس یکی غزه دیگری عسقلان از مردمش ابو عبدالله محمد
بن ادریس مشهور بشافعی در سیزده سالگی بجزم گفته که سلونی ما شئتم در پانزده سالگی فتوی نوشته
احمد حنبل که سیصد هزار حدیث از بر داشت بشاگردیش میرسیده از ثوری نقل است که عقل شافعی را اگر وزن
کنند با عقل یک نیمهٔ جهان راجح آید هارون شنید که وی حفظ قرآن ندارد بنابر امتحان در رمضان امامتش
فرمود هر روز جزوی از قرآن مطالعه کرده در تراویح خواندی تا با تمام ماه حافظ شد بمذهب احمد
حنبل هر که نماز ترک کند کافر شود و در مذهب شافعی نه اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون
کسی نماز گذارد کافر شود چکنند تا مسلمان شود گفت نماز کند گفت نماز کافر چون درست باشد احمد خاموش
ماند گویند مادرش زاهده بود و مردم امانتها را بوی سپردندی دو کس جامه دانی بوی سپردند بعد چندی
یکی آمد بستد دیگری آمده طلبید و گفت شرط آن بود که هر دو یکجا آمده بستانیم وی شرمنده شد در حال
شافعی شش ساله از مکتب آمد گفت امانت بر جا است چون میگوئی هر دو یکجا آمده گرفتن شرط بود آن کا
بیار و بر عاجز خجالت زده پس رفت در صد و پنجاه روز وفات خلیفه تولد و در دو یست و چهار فوت
کرد حلب طولش عب عرضش لو از مشاهیر بلاد شام است چون ابراهیم خلیل ع در روزهای
جمعه گوسفندان خود را در آن موضع میدوشیده و شیر آن بفقرا قسمت می نموده بحلب موسوم شد چه در
لغت عرب حلب دوشیدن شیر است در نواحی آن شهر چاهیست که هر کرا سگ دیوانه بگزد و قبل از چهل

روزتان آب بیاشامد شفا یابد در ششصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده فرسنگ
از تف نفسش گیاه نمیرسید تا آنکه بقدرت الهی ابری پیدا شده آن اژدها را در هم پیچیده از نظر مردم غائب
ساخت **براق** قریه ایست از قرای شهر حلب در آنجا معبدی است که چون بیمار شبی در آن معبد باشد
در خواب بیند که کسی او را می گوید که شفای تو از فلان چیز است بسیار تجربه کرده اند مردم حلب است **موفق
الدین نحوی ابو البقا** کنیت از کمل فضلا بوده شرح مفصل زمخشری و شرح تفسیر ملوک از مولفات
اوست **منبج** میان حلب و فرات واقع شده بعضی از اقلیم چهارم شمارند طولش عب به عرضش لوه انوشیروان
همت بر بنای آن گماشته و هارون رشید نیز در تعمیر آن کوشید **ابو عباده ولید بن عبیدة الموصلی**
بحتری صاحب مناظر الانسان از و آورده که وقتی مدحی جهة ابی سعید محمد بن یوسف گفته بگذرانیدم خوش شده
تحسین بسیار فرموده مردی در حاشیه مجلس نشسته بود دم نزد بعد اتمام قصیده از اول تا آخر خواند از دست
شدم ابو سعید در صدد دلجوئی آمده گفت صله این شعر بتو خواهم داد گفتم یا امیر این کیست گفت ابن عم تست ابو تمام
بر خیز و طلا فاتش کن معانقه کردیم گفت من با تو مطایبه کردم پس وصف شعر من کرد بعد ازین در خدمت او می بود گفتی روزی
بینی چند از خود با ابو تمام خواندم در غور بگریه شد و پس از گریه گفت عمر من تا آخر انجامید گفتم حق تعالی ترا سالها دارد چرا
چنین میگوئی گفت عادت بنی تمیم است که هرگاه شعری تازه در شمار شاعری قدم زند مقدم البته بمیرد الحال
که همچو توئی برخواست زیستن من صورت ندارد و آخر چنان شد پس از ابو تمام ملک الشعرائی بحتری قرار گرفت
ابو علی مصری را پرسیدند که میان ابو تمام و بحتری و متنبی اشعر کیست گفت ابو تمام و متنبی حکیم اند و بحتری شاعر شعر
بحتری را شعراء عرب بسلسله زر تشبیه کرده اند بحتری بن قحطان طائی می پیوند و فوتش صد و هشتاد و شش **عسقلان**
طولش سول عرضش لب به بر ساحل بحر شام واقع بعضی گویند مشهد سر امام ابی عبد الله الحسین ع در انجا است
و آن مقام زیارتگاه خاص و عام است عبد السلام گوید تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر نقل است که هر که
از عسقلان به نیت غزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد **ابو یعقوب خراط
و شیخ ابو الخیر** هر دو از نیکان آن مکانند **طرسوس** بفتح طاء و راء مهمله و ضم سین مهمله و سکون
واو شهریست بساحل دریای شام بعضی از اقلیم چهارم دانند مهدی عباسی در صد و شصت و هشت
آنرا بنا نهاده از مردمش **ابو عبید القاسم بن سلام** است در مناظر الانسان است آورده
که اول کسی که در غرائب حدیث چیزی نوشته وی بوده طلال علائی گوید خدا تعالی بر این امت بچهار نفر منت

نهاد یکی شافعی که فقه را از حدیث پیغمبر اخراج کرده دوم احمد حنبل که در خلق قرآن محنت فراوان کشیده سیوم یحیی
بن معین که کذب را از حدیث پیغمبر دور کرده چهارم ابو عبید بن قاسم که غرائب احادیث را تفسیر کرده اسحق بن ابراهیم
آورده که ابو عبید در علم اوسع از من و در ادب اکثر از من و در جمیع تصنیف زیاده از من است **بعلبک** شهریست
از شهرهای شام طولش سه عرضش لو اهل آن اصل بعبادت بعل نام بتی قیام نمودی و بک بمعنی شهر لهذا
مجموع آن اسم شهر شده عمارت قلعه اش از سنگ کرده اند هر تخته بطول چهل و پنج گز و عرضش بیست گز عجب آنکه
سنگهای بآن بزرگی را بهم چنان وصل کرده اند که سوزنی در فرجه آن راه ندارد **مصر** طولش سج و
عرضش ل مصر بن ابیم بن حام بن نوح ع منسوب در عهد ابراهیم این شهر بر غربی نیل بوده از شهر تا نیل یک
فرسنگ بعد داشته اکنون آن شهر در ریگ پنهان شده مصر کهنه اش گویند قلعه حالا معمور که مردم نشین است
بقول صاحب مجمع الغرائب بتعمیر ملک صلاح الدین ابن ایوب در سن اثنی و ستین و خمسمائة می باشد دور باره
بیست و نه هزار و سی صد گز بشش هزار مسجد و یکهزار و دویست حمام دارد و در بعضی از مینش چون باران
بارد زراعت ضایع شود و در بعضی چون باران نبارد ضعیف گردد در تاریخ موزب مسطور که از عهد ابراهیم بر غربی نیل عزیز
مصر و دیگر حکام شهری کرده بودند آن مقام اکنون در ریگ است عمارت فرعون در آنجا بوده گویند مسجدی داشت
از سنگ مرمر و رخام که مقصوره آن از سنگ سفید بر آورده بودند و تمامی قرآن بر آن نوشته در آن مسجد چهار
هزار قندیل هر شب روشن میشدند ایضا در تاریخ موزب نوشته که در حدود مصر صحرای ریگ روان بوده بخوف
آسیب در زمان سابق طلسمی ساخته اند یعنی شکل مردی از سنگ رخام بسیار مهیب نامش ابو الهول حکمت
آنکه ریگ را از آمدن اینسو باز داشته والا نه اذیت مجال آباد اینها بوده اهل مصر را مقیاسی بوده که بآن مقادیر زیادت
و نقصان آب را معلوم کنند و آن در میان نیل موضوع است بخطی چند که از ان دستورکفاف اهل مصر معلوم میشود
چون بشانزده رسد خیر و نفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده هیزده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود بمصر خرابی
راه یابد گویند این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق ع است دیگر از نوادرش اهرام است که عبارت از سه گنبد باشد
که حکمای سلف ساخته اند در عجائب المخلوقات از ابن غفیر نقل است که اهرام را حکیم المتوفکی بنا نهاده در مدت
هفتاد سال که هفتاد هزار مرد در آن کار کرده با تمام رسید بعضی گفته اند ادریس ع را بوحی معلوم شده بود که در عهد نوح ع
طوفانی خواهد شد قبر چندی از آبا و اجداد خود را با زر و جواهر بسیار در آن مکان دفن نموده و بر زیر آن قبها ساخت
گویند هیچ چه آهن و فولاد در آن اثر نکند بادشاهی بطمع زر و جواهر سعی موفور در خرابی آن کرده فایده نبخشید

قبل آن طلسم است که هر کرا از آن بهره باشد بخش یابد گویند شخصی از بزرگ زادگان مصر را پریشانی رسید بمظنه آنکه شاید نصیبه بردهر روز به قبه‌ها رفتی و نظر کردی تا روزی لوحه یافت که از فلان طرف قبه کوچک چون هشت ذرع به پیمایند البته چیزی بیابند وی بدان سراغ صندوقی یافت از آهن چون سر آن باز کرد کاسه ظاهر شد که قرص طلائی در میان آن بود صندوق رها کرده کاسه را با قرص طلا بگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف داد و زر گرفت چون بخانه آمد طلا را در میان زر خود دیافت همچنین هر بار که فروختی باز بخانه یافتی و کاسه آن خاصیت داشت که اگر آبی در وی کردی شراب شدی که در مصر مثلش نبودی وی بر کنار نیل خانه ساخت و خمر فروشی اختیار نمود بازار دیگر خمر فروشان کساد افتاده در تفحص حالش آمدند و معلوم کرده بملک مصر گفتند ملک کاسه و طلا از وی بستد در آثار البلاد آورده که شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست آمد در حوالی قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر شد که هر که در آن افگندی چندین اثر ما بنظرش در آمدی او طلسم کشا در آن چاه افگند ناپدید شد پس با ده تن از خواص بدرون چاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در هر صفه دو خم زرین پر زر نهاده و بر سر هر خمی شیری از زر نشسته بر که دست بر آن بردی شیران به پنجه دستش مجروح ساختندی و در گوشه هر صفه خرمنی از جواهر بود شخصی جرات کرده ششدانه از آن برداشت در فور آ از نظر آنجماعت غائب گردید پس از ساعتی دیوار خانه سنگی بهم رسانیده بر اثر آن سر بریده مرد ظاهر شد آنجماعت چون طریق تصرف ندانستند بمحرومی باز گشتند صاحب تاریخ از ابن کثیر شامی نقل کرده که در عهد ملک عادل بانصد و شصت و هفت در مصر قحطی روداد که در عرصه یکماه دویست هزار کس از گرسنگی هلاک شدند و ملک عادل آنرا از مال خود کفن داد جمعی که احوال ایشان بملک نرسیده از قیاس بیرون بود آخر کار بجای انجامید که در مصر گربه و سگ نماند بعد از آن مردم فرزندان خود میخوردند و چون فرزند نماند شروع در خوردن اطبا نمودند چه بهانه بیماری هر طبیبی را که بخانه می بردند از اطراف و جوانب کارد کشیده هر عضو آن بیچاره را مانند گوشت قربانی از هم می ربودند در تمام مصر آب روان جز رود نیل نیست باران در و احیاناً بارد و هر گاه بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوشیده گردد در بعضی جا او روگیاهی است که در میان کشتیهای کلان اندازند و آن مانند شمع روشنائی بخشد و چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن گردد و ایضاً حوضی است و چشمه که آب آن چشمه بدان حوض آید هر گاه حائض و جنب دست بان چشمه کنند باز ایستد و آب حوض بد بوی گردد تا آن آب از حوض بیرون نکنند آب چشمه روان نشود و ایضاً در نواحی مصر مرغزاریست و چشمه موسوم بعین الفار اگر خاک

آن مرغزار بآب این عین گل کنند موش از آن گل بشکون بگردد نعمر باد یه عرب در آن درختیست که اوراق آن طیور باشند مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد می یابد بعد از آن منقطع می شود جبل طور کوه کنعان و مصر ش نیز گویند از انجا تا مصر هفت روزه راه باشد میان شام و وادی القری افتاده در عجالة الطالبین از شیخ جعفر بوکانی منقول است حدیث عبد القادر بن ابراهیم بن محمد بن ائمه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم سنه تسع و خمسین و ثمانمائة

المشرفة ان عماله جابر من جبل طور سینا من موضع مناجات موسی علیه السلام مورد بسجابة بحجر کلما کسرناه وجدنا فی داخله مکتوبا بالابیض

المخلقی علی لون احمر لا اله الا الله محمد رسول الله ففی قطعة الکبیرة وجدنا کلمة تامها و فی الصغیرة بعضها و انه قال ان احجار الموضع

المذکور جمیعها بهذه الصفة فقلت فلعل هذا من سر قول تعالی اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی گویند هفتاد هزار پیغمبر بر سر آن کوه بگرسنگی مردند و قبر هاردن آنجا است قسطاط بر شمائل نیل واقعست در صحرای آن مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده‌اند و کتانهای سطبر کفن دارند او بیمار و ران بالیده که پاره را پوسیده نشده گویند نوبتی جامه یکی از آن مردگان باز کردند که اصلا تغیر بدنش راه نیافته بود و اثر خضاب در دست و پاها باقی داشت در عجائب البلدان مسطور که مومیائی مصر از آن مردگان حاصل می شود و آن بهترین مومیائی‌ها است و در نزدیکی قسطاط کوهی است که آنرا مقطم خوانند و از آن کوه زبرجد حاصل شود در حضور مصر سنگی است نامش سبعض النحل چون او را لب که اندازند در اضطراب آید و خود را از سر که بیرون اندازد شهری از بلاد مصر بر شرقی نیل از قدیم بسبب اعمال بد همه سنگها شده است صورت زن که با زوج خود خفته و قصاب گوشت پاره می کند و کودک در گهواره و نان در تنور همه از سنگ مشاهده می شود السحال دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر آمده که در زمان المعز الدین الله اسمعیل جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سیصد و پنجاه و هفت مصر را بتصرف آورده میان قسطاط و عین الشمس شهری این شهر بنا نهاده و در سیصد و شصت و یک المعز لدین الله از افریقیه در رو آمده آن بلده را دار الملک ساخت و در وقت آمدن پانزده هزار شتر زربار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق از زر پیش بارگاه وی می نهادند که او لسکان آن شهر داد و چون نوبت بآل ایوب رسید در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار ساخته شد و قاهره بر کنار نیل واقع است عماراتش از رخام الوان در قرب پنج فرسنگ دیگر اسکندریه طولش سانه عرضش لح ل بخ بر کنار نیل بر یک دروازه اش درخت سدری در زمان سکندر مانده است در آن شهر بلیناس حکیم بفرموده ذو القرنین میلی ساخته بود و آئینه بقدر هفت ذرع در آن نشانده که هر کشتی که در قسطنطنیه حرکت کردی در آئینه پدید آمدی این بر مردم فرنگ بسیار دشوار بود تا عاقبت اعیان فرنگ

جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس تقوی در نظر خلق مقبول افتاده آوازه دادند که اسکندر در پیش آئینه گنجی نهاده عمرو عاص فرمود تا آئینه را ازان موضع برکندند چون بکرآن مردم معلوم شد باز آئینه را بران موضع نصب کردند آن خاصیت ندیدند در وندان شخصی یافته بودند سی من وزن داشته از مردمش قدوة العارفین شیخ **علی بن عبد الله الشاذلیست** از کمل علما و زهاد و صاحب کرامات و خوارق عادات نسبش با امام حسن رض بن علی میرسد در آواخر عمر باسکندریه اقامت داشت در صحرائی که آب شور داشته فوت کرد از ان پس آب شیرین شد **انطاکیه** که بعضی از اقلیم چهارمش دانند طولش عا و عرضش لو ل شهری با باغات بسیار است درخت نارنج و ترنج و غیره در خانها چون باغات ثمره دهند تفاوت همین که در باغات آب دهند و اینجا ندهند در آثار البلاد مذکور که در نواحی عراسیان انطاکیه اژدهائی بجبه منادی سیه فام بهم بود در آخر ربیع الاول سنه تسع عشر و ستمائه پیدا شده آتش از دهانش برون می آمد و بهر موضع که رسیدی سوخته شدی یکبارش گذر بر تاکه آنجا یافتاد و از آدمی و مواشی آن زمین اثری نگذاشت اهل دیار استغاثه بدرگاه الهی بردند ابری ظاهر شده که آنرا از زمین برداشته بهوا برد و نایاب گشت در اراضی انطاکیه عینی است که اگر چوبی در آن افگندی اکمال بسوز **و گویند** چون نوشیروان آنشهر را دید بصورت آنشهری در عراق موسوم برومیه بنا نهاده اهالی اینجا را کوچانیده خانهای رومیه چنان مشابه خانهای انطاکیه بود که هر یک خود بخود در خانه خود رفت و هیچ تفاوت نیافت مگر بر درخانه گازری در انطاکیه درختی بود و اینجا نبود **حمص** شهری است از دیار شام طولش عا مه عرضش لد اهوای نیک دارد و مار و کژدم در آن بسیار **گویند** بر در مسجد حمص صورتیست که در نصف اعلی الصورت آدم و نصف اسفل کژدم چون قطعه از گل پاک بر آن الصورت بنهند و آنرا در آب اندازند و کژدم گزیده ازان آب خورد شفا یابد **اخمیم** در بیابان واقع شده از واست **ذو النون مصری** پیشتر دیر اهل مصر زندیق میدانستند و بعضی در کارش متحیر بودند تا وفات نکرد کس واقف نشد وقتی در کشتی بود در رو گوهری از بازارگان گم شد همه اتفاق کردند که نزد اوست میرنجانیدند و استخفاف مینمودند چون از حد بگذشت دیدند که از دریا هزار ماهی اسر بر آورده هر یک گوهری در دهان ذو النون یکی ازانها گرفته بدان بازارگان داد اهل کشتی این را دیده بپایش افتادند و معذرت طلبیدند **گفت** در سفر زنی را دیدم سوال کردم که غایت محبت چیست گفت محبت را نهایت نیست گفتم چرا گفت ازانکه محبوب را غایت نیست **گفت** دوستی بکسی کن که بتغیر تو متغیر نشود **گفت** خوف آتش در جنب خوف فراق بمنزله یک قطره الیست که در دریا انداز ند پرسیدندش که عارف کیست گفت مردی باشد از انسان وجدا از انسان **گفت**

عبودیت آنست که بنده او باشی بهمه حال چنانکه او خداوند تست **گفت** توبه عوام از گناه است و توبه خواص از غفلت **گفت** توکل ترک تدبیر باشد گفتندش اندوه کرا بیشتر گفت بدخوی ترین مردمان را گفتندش دنیا چیست گفت هر چه ترا از خدا مشغول کند شخصی از وی وصیتی خواست گفت همت خود را پیش دل پس میفرست گفتند این را شرح باز گفت از هر چه گذشت و از و هر چه باید اندیشه مکن و نقد وقت را باش در روایت رحلش مائتین از عالم رفت آنشب هفتاد کس پیغمبر را بخواب دیدند که میفرمود امشب ذو النون خواهد آمد باستقبال او آمدیم و چون جنازه وی را بر داشتند گروهی مرغان پر و پر بافته بودند چنانچه خلق در سایه میرفتند و تا آنزمان کسی چنان مرغی ندیده بوده و در راه که جنازه او می بردند مؤذن بانگ نماز می گفت چون بکلمه شهادت رسیدند انگشت را بر داشت مردم را ظن شد که زنده است جنازه را بنهادند و انگشتی که بر داشته بودند هر چند خواستند فرو گیرد گرفته نشد چون وفات یافت بر پیشانی او بخط سبزی نوشته دیدند که هذا حبیب الله مات لحبیب الله قتیل حب الله در نفحات آمده که روز دیگر بر قبرش نوشته یافتند که ذو النون حبیب الله من الشوق قتیل الله هر گاه نوشته را تراشیدند باز نوشته یافتند **ابو طالب** در سلک مشائخ عظام انتظام داشت از ابو عثمان مغربی منقول است که وی همیشه با مرغان سخن گفتی و سخن مرغان فهمیدی در مناجات گفتی الهی اگر نه فرمان بودی کرا زهره بودی که نام تو بر زبان راندی **عین الشمس** که در جنوب فسطاط واقع دار الملک فرعون جای یوسف مصری که زلیخا جهت یوسف علیه السلام ساخته و پیراهن یوسف آنجا پاره کرده و درین شهر بود از عجائب آنشهر منار لیست از یک پارچه سنگ سرخ که نقطهای سیاه دارد طولش زیاده از صد ذرع و بر سر آن صورت انسانی از مس و بر بین و یسار دو صورت دیگر که پیوسته آب ازان نشانها ترشح کند و بهر جا که رسد سبزه روید و دیوان در زمان سلیمان ع این را ساخته اند درخت بلسان درین موضع واز چاهی که عیسی علیه السلام دران غسل فرموده بلسان آب میدهند **حمرا** از دار الملک احمد طولون آنجا نوعی خرما است که آنرا مرجوسی گویند یکی پیش از دیگر خرما یافته و درختش راست نبود و خم نخورد گویند مرجوس نام درویشی بود که از اثر ولایت او این صفات بهم رسانیده **فرما** شهری کوچک در نهایت خضرت است قبر جالینوس در رود واقع **تلمس** که شهری بر زمین رفیعی واقع شده و بر یکطرفش تلی که کوه نام است بر بالای همدگر مردم جا و مسکن کرده تا بدان مرتبه رسیده این رسم پیش از زمان موسی ع شائع بود **قیوم** شهری در غربی نیل زمینش مسطح افیون آنجا حاصل شود و خشخاش آن سیاه است **صعید** ناحیتی است از ولایت مصر و در جبال آن غارهاست که در آن موتی از آدمی و مرغ و سگ و غیران همه بحال خود بی هیچ تغیر

دران ظاهر نه در سنگها نقش سکه دراهم و دینار گویند بدعای موسی سنگ شده کما قال ربنا اطمس علی اموالهم مخفی نماند
که چون کربلا و مصر که بقدر رتبه مرقوم شده به بیان بعضی رجال اشهر آن اشتغال مینماید شیخ کامل عمر بن علی
المعروف بابن الفارض روزی از مدرسه برون آمده پیری را دید که بغیر ترتیب وضوی ساخت گفت
باین سن هنوز وضو ندانی پیر گفت ظاهرا ترا در مصر کشادی نخواهد شد ابن فارض را حالتی بهم رسیده گفت درکجا خواهد شد
پیر گفت در مکه ابن فارض گفت رسیدن من بمکه دشوار است گفت دشوار نیست و انگشتان خویش بکشاد و گفت اینکه
مکه برو ابن فارض در ساعت بمکه رسید و دوازده سال اقامت کرد کشاد کار بدر رو نمود و در علوم حقیقت درجه کمال
رسید پس از دوازده سال شنید که ای ابن فارض بر موت من حاضر شو ابن فارض بدم حاضر شد همان پیر مبلغی
داد که تجهیز و تکفین من کن و در فلان محل بنه و منتظر باش چون بجاهی که گفته بود مردی از هوا بیاید و با او نماز کرد ناگاه
هوا از پرندگان سبز پر شد یک پرنده بزرگ از میان شان شیخ را فرو برده بپرید او را دیوانیست مشتمل
بر فنون معارف از ان قصیده ایست لبی نکات حقائق دران درج تا حال کسی را چنان نظم دست نداده و بسیاری
از صوفیه بران شرح نوشته هر وقت که او را جذبه رسیدی روزها و هفتها کما بیش از حواس خود غائب شدی
و چون بخود باز آمدی بیتی چند املا کردی و باز ترک نمودی تا چنان حالت عائد شدی ابو علی کاتب از کبار
مشائخ است هرگاه چیزی بر وی مشکل شدی جناب رسالت را بخواب دیدی و حل نمودی ابو علی ستولی
یگان زمان خود بودی او گفته که شبی پیغمبر را بخواب دیدم گفت یا با علی درویشان را دوست میداری ترا
بوکالت مهم ایشان باز میداریم گفت یا رسول الله لب ما عصمت پس ازان هر کاری بر خلاف درویشان روی نهاد
شیخ معمر بنده بود حبشی جذبه اش رسید شش ماه نه طعام خورد و نه شراب دیوانه پنداشته بزندان کردند
بعد ساعتی بیرون دیدند بقدوم اعتذار پیش آمدند و چند مرغ بریان کرده آوردند اشارت بمرغان کرده زنده
شده پریدند ابو شعیب المقنع بفتاد حج پیاده گذارده هر حجی را از صخره بیت المقدس احرام بست و توکل
در بادیه رفته در حج آخرین سگی را دید که از تشنگی زبانش برون آمده فریاد می کند گفت کیست تا هفتاد حج بیک
شربت آب بخرد شخصی بکثرت آب بوی داد آن بسگ خوراند ابو الحسن قرانی یگانه دنیا بوده گویند ابو سلیمان
شلی بقرانی آمده بوی نگریست و گفت میان دو ابروی تو حکومت می بینم چندی بگذشت که بمنصب حاکم شد هم ابو بکر دبیق
بقرانی آمده وی را گفت یا ابا الحسن امروز در جهان اینقدر مجردی تری نیست اما زاد در گهواره می بینم بعد چندی زنی خواست و فرزندان آورد شیخ
بدر الدین در وقت خود قبله طالبان بوده در نفحات است که در خدمت شیخ جمال الدین یوسف کورانی و برادر کبیر او است روزگار بنظام رسیده و اجازت

ارشاد یافته و در اجازت وی برادر نوشته زیرا که معمر بود شیخ ابو العباس در نهوزی بسیار بزرگ بود وی می گفته که دریا بر
دست راست من است و بیابان در دست چپ من ابو عبید الله البرقی بزرگ وقت است وقتی بیمار بود شربت آبی
بوی دادند نخورده گفت در مملکت حادثه افتاده پس از ان سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم
افتادند و خلق را بکشتند و حجر الاسود را شکستند و باز گشتند بعد از ان خورد ابو جعفر حداد شاگرد
ابن عطا بوده در نفحات آمده که ابو جعفر حداد دو اند یکی کبیر که در بغداد بود و یکی صغیر که مصری است از ابو ایوب نقلست
که روزی ابو جعفر را بر سر چاهی دیدم نشسته بر آب می نگریست گفتم چه میکنی گفت شانزده روز است تا آب
نیافته ام الحال که رسیدم نشسته ام میان یقین و علم تا بر کدام غلبه کند بر ان جانب روم عارف باری گوید یقین آن بود
که اکنون نشسته ام تا آب حاجت نیست و صبر میتوانم کرد و علم آن بود که خدا تعالی را می باید پرستید و روا نبود که در
خون خود باشم آب بر باید گرفت شاید که آب نیابم ابو جعفر معاد گوید که از ابو جعفر حداد پرسیدم که تصوف چیست
گفت تصوف اشارت دست بر زمین گاه آشکارا کند و گاه پنهان سازد اخی علی در روم و شام بسیار بوده و مرید بسیار
داشته اما پیری و مرشدی ندیده چون آوازه شیخ علاء الدوله عالمگیر شد با مریدان خود رفت و در حلقه مریدان
وی داخل شد روزی حکایت منصور حلاج در افتاد اخی علی از حال وی استفسار نمود شیخ فرمود که مرا حالتی
گرم بود بزیارت وی رفتم چون مراقبه کردم روح او را در علیین یافتم مناجات کردم که الهی فرعون انا ربکم الاعلی گفت
و منصور انا الحق هر دو دعوی خدائی کردند تفاوت چیست ندا آمد که فرعون در خودبینی افتاد و همه خود را دید و ما را
گم کرد و منصور ما را دید و خود را گم کرد پس فرق بسیار است ابو بکر رقاق او استاد ابو بکر رقاق صغیر است و ابو بکر مغاربی
استاد سیروانی است و شیخ عمران ملثی که چیزی جز بای میهمان نخوردی از مشائخ آن دیار است ابو ابراهیم
اسماعیل بن یحیی المازنی در مصر مجتهد بوده در مذهب شافعی تصانیف وارد شافعی در حق وی
گفته که او ناصر مذهب منست از جمله مصنفاتش مختصر است ابو العباس شریح گفته که مختصر مازنی از دنیا بکر رفت
و او هر وقت که مسئله در آن کتاب درج کردی اول دو رکعت نماز گذاردی محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم
در فقه شافعی نهایت مهارت داشته ابو ابراهیم مازنی نقل است که هرگاه پیش شافعی جهة سماع حدیث
میرفتیم بر در می نشستیم تا هنگامی که بر می آمدیم بخلاف محمد که چون می آمد شافعی بدرون می طلبید و دیری
باهم می بودند و طعام با یکدیگر میخوردند و در وقت اسپش نزدیک طلبیده سوار کرده بعد ازان بشغل دیگر مشغول
می شد و همیشه می گفت که کاش مرا پسری چو محمد بودی و هزار دینار قرض بوجه داشتمی و لادتش صد و هشتاد

سال عمر داشت ابو یعقوب یوسف بن یحیی البویطی بعد از وفات شافعی در درس و فتوی قایم مقامش شد
شافعی را بوی عنایت خاصه بود و همیشه می گفت که سزاوار صحبت من بغیر از یوسف بن یحیی کسی نیست و امروز
در اصحاب من اعلم او ست در مناظرة الانسان آمده که الواثق بالله عباسی معتقد بخلق قرآن بود بویطی را از مصر طلبید
تا قرآن را مخلوق گوید او امتناع آورد خلیفه وی را بزنجیر چهل رطل آهنی در پا کرد از ربیع بن سلیمان نقل است که روزی من و
بویطی و مزنی در خدمت شافعی نشسته بودیم ناگاه شافعی بگریست اشاره کرد که در خدمت میری و مزنی را اگر شیطان
با وی منازعت نماید مقطوع گردد و بویطی در قید زنجیر بسته و آخر همچنان شد بویطی در دویست و سی و دو در
محبس بغداد وفات یافت ابو بکر محمد بن احمد بن جعفر کتانی المعروف با بن حداد الفقیه شافعی نظیر و عدیل نداشت
و عمرها قاضی و مدرس بوده سلاطین تعظیمش می دادند از مصنفاتش یکی کتاب الفروع است اندک حجم بسیار فایده که بسیاری
از فضلا مثل قفال مروزی و قاضی ابو طیب طبری و شیخ ابو علی سنجی بر آن شرح نوشتند عبد الملک
بن ابو القاسم المعروف بالمسبحی در خدمت حاکم بن عزیز اسمعیلی قرب عظیم داشته مقدار سی کتب تصنیف
کرده از آنجمله تاریخی متضمن سخنان غریب و عجیب بمقدار سیزده هزار ورق و کتاب الغرب والشرق دو بیست
ورق و قصص الانبیا هزار و پانصد ورق و کتاب الغایح والمناکح در اصناف جماع هزار و دویست ورق و لادتش
سیصد و شصت و شش فوتش چهار صد و بیست و سلیم بن یحیی قاضی مصر و زاهد عصر بوده در زندگی بی نظیر بیست و هفتاد و
پنج بحکم قضا از منصب معزول شده هبة الله بن علی در حدیث سماعات عالیه و روایات منفرده دارد در
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری از تصانیف اوست در هفتصد و سی فوت
کرده ابو الحسین بن یحیی بن ابی علی در خط و سیاق و انشا ید بیضا داشته و منصب انشاء ملوک مصر همواره
بدو متعلق بوده شعر در غایت جودت می گفته ابو المظفر بن ابراهیم غیلانی در سلک شعرای
مشهور انتظام داشته با آنکه امی بود در علم آداب و عروض شهرت زیاده از حد داشت در هشتصد و بیست
درگذشته احوال بعض سلاطین مصر آورده اند که پیش از زمان اسلام میان اهل فارس و روم بر سر مصر
مکرر محاربات روی دادی آخر بر آن قرار یافته که خراج آنرا بالمناصفه تصرف نمایند پس از چندگاه حاکم
روم مصر را من حیث الاستقلال متصرف گشت و مقوقس نام مردی را به نیابت خویش بمصر فرستادی تا زمان خلیفه
ثانی در آن دیار حکومت می نمود عمرو عاص در حوزه اسلام آورد چنانچه مذکور شد تا نوبت بخلفای بنو عباس
رسید روزی هارون رشید در تلاوت قرآن بآیه رسید که قال یا قوم الیس لی ملک مصر الی آخره ترک تلاوت

کرده بیارگاه آمد و اعیان مملکت را طلبیده گفت فرعون عجب دون همتی بوده که بمصر و رود نیل مباهات
کرده دعوی الوهیت نمود باید آنرا افروترین مردم دهم بعد تلاش تولون نام مردی آوردند که همیشه بانگان
همکاسه و همخواب بودی و هرگز ناخن نگرفته و سر و تن نشسته بحمامش فرستاد و خلعت ملوکانه
پوشانید با مهابت و متانت ظاهر شد نشان حکومت مصر بنام او نوشته او را بمصر فرستاد
مدتی حکومت آنجا کرده رسمهای نیکو بعدل داد نهاد پس از و احمد بن طولون بجای پدر نشست
امور ایالت چنانچه باید بجا آورد گویند او هر روز جامه پوشیدی که بهای آن هزار درم بودی و آخر روز
آنرا بخشیدی و کلا از سامان آن نوع جامه عاجز آمده از کسی که باو بخشیدی خریدندی اطلاع یافته انگشت
در دوات زده نقطه سیاهی بران جامه زدی تا آن کار نکنند پس پسرش ابو الجیش
نیز در زمان معتضد بالله سالها حکومت کرده در رعایت رعایا کار از پدر و جد گذرانید و چون
نوبت بالمقتدر بالله رسید محمد نام مردی را از متجنده خود ایالت ولایت دمشق داد و چون القاهر
بالله پای بر مسند خلافت نهاد حکومت مصر را نیز باقطاع او منضم ساخت و چون الراضی بالله رشد
امامت حرمین شریفین و مملکت جزیره را بوی داده اخشید لقب داد چه والد وی که طغج نام
داشت از ولایت فرغانه بود و اهالی فرغانه بادشاه خود را اخشید میگفتند یعنی بادشاه بادشاهان
حشمت و مکنتش بجایی رسید که هشت هزار غلام زر خرید پیدا کرد بعد شصت و شش سال
عمر بتاریخ سیصد و سی و چهار درگذشت دو پسر صغیر ماند یکی ابو القاسم و دیگر ابو الحسن بعد از وی
ابو المشک کافور که غلام حبشی الاصل بوده بمنصب اتابکی ابو القاسم سرفراز گشته در مصر متصدی
امور سلطنت گردید بنابر وفور کیاست و شجاعت جمله امرا منقادش شدند در سیصد و پنجاه و چهار
ابو الحسن نیز وفات یافت کافور بغایت مستقل گشته در جمله بلاد مصر و شام خطبه بنامش خواندند در
سیصد و پنجاه و شش درگذشت بعد از کافور در سیصد و شصت و یک مصر بنی فاطمه منتقل گشت در حبیب السیر آمده که چون خاطر
المعز الدین الله اسماعیلی از ضبط ممالک موروثی مغرب زمین فراغت حاصل کرد ابو الحسن جوهر بن
عبد الله را که بکاتب رومی اشتهار داشت تربیت کرده باقصای بلاد مغرب فرستاد جوهر
تا سواحل دریای اوقیانوس و جزائر خالدات که انتهای معموره جهانست و حکمای ابتدای
اقالیم را از آنجا گرفته اند رفته آن ولایت را تحت تصرف آورد پس بمصر فرستاد مصر را نیز متصرف

گشته نام عباسیان را از خطبه افکندند و اسماء ائمه اثنی عشر چنانچه در مجلد اول مذکور داخل خطبه نمود
و پس ازان لشکرها باطراف فرستاده تا اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه و فلسطین و
دمشق از تصرف عباسیان برون آورد در سیصد و شصت و یک المعز الدین الله از افریقیه بتجملی
که سابق مذکور شده بقاهره آمده چهار سال بدولت و اقبال بگذرانید و پس ازان پسر خود نزار را
ولیعهد ساخته فوت گشت و نزار بر سریر سلطنت نشست العزیز بالله لقب یافت بعد او الحاکم
بامر الله پس الظاهر بالله پس المستنصر بالله پس المستعلی بالله پس الآمر باحکام الله پس الحافظ الدین
الله پس الظاهر بالله پس الفائز بالله پس العاضد الدین الله چنانچه در مجلد اول ذکر یافته بمعاضدت ارکان
بخلافت نشست در ایام او کفار فرنگ قاصد تسخیر مصر گشتند عاضد از نور الدین بن عماد الدین زنگی
که والی شام بود طلب امداد نمود او اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار بجانبش فرستاد
فرنگیان شنیده پس رفتند همچنین توجه اسد الدین جهت فرنگیان مکرر گرداد نوبت سوم شیرکوه در پانصد
و شصت و چهار و سرانجام ملک و مال عاضد را از پیش خود گرفت اما زیاده از شصت و پنج روز دران مهم
دخل نموده در گذشت پس از وی صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ایوب که برادرزاده اسد الدین بود خلعت
وزارت پوشیده دران امر مستقل گشت در همین عاضد در پانصد و شصت و هفت فوت گشته صلاح الدین
بفرموده نور الدین خطبه و سکه بنام المستضئ بالله عباسی کرده بعد ازان صلاح الدین بر مملکت مصر مستولی
گشته هفت نفر از اولادش سلطنت کردند ایام ملک ایشان از پانصد و هشتاد و یک تا شصت
و چهل و هشت بود چنانچه بیاید و طبقه اسماعیلیه که در ممالک مصر و افریقیه و مغرب سلطنت کردند چارده نفر
بودند و مدت دولت ایشان دویست و شصت و شش سال امتداد داشته و ازین جمله دویست و
هشت سال خطهٔ مصر دار الملک ایشان بوده و اول کسیکه ازان طبقه بمالک زمام جهانبانی گشته
ابو القاسم محمد بن عبد الله است که در مجلد اول مذکور است او را مهدی می گفتند و مهدی خود را
منصوب باسماعیل بن جعفر صادق[۳] میداشت حمد الله مستوفی آسامی ابای او را بدینموجب نقل کرده
که المهدی محمد بن الراضی عبد الله بن المتقی قاسم بن الوفی احمد بن الوصی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق[۴]
و اکثر اهل سنت و جماعت و مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله ابن السالم البصری شمردند و زمره از اخبار ایشان
او را از عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کردند و زعم اسماعیلیه انکه مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله

مذکور است و از حضرت[۳] روایت می کنند که فرموده علی راس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و گویند لفظ
شمس درین حدیث کنایت از محمد بن عبد الله است و مهدی بقول یافعی در سنه تسع و تسعین
و مائتین و بروایت روضة الصفا در سنه ست و تسعین و مائتین در ولایت افریقیه خروج
کرده کماشتگان خلیفه را ازان ولایت اخراج نموده و مملکت اندلس و قیروان و طرابلس بلکه اکثر
دیار مغرب را مسخر ساخت و چون بیست و شش سال بدولت و اقبال بگذرانید در سنه اثنی و عشرین
و ثلثمائة در قلعه مهدویه که بنا کرده او بود بعالم آخرت توجه نمود اوقات حیاتش شصت و دو سال
بعد از فوت وی القائم بامر الله احمد بن محمد قائم مقام پدر گشته در ایام مکتب داری ابو یزید نام
جمعی را بخود متفق ساخته رایت مخالفت برافراخت قایم بمحاربه او قیام نموده منهزم بقلعه مهدیه شتافت
و ابو یزید از عقب رفته محاصره نمود در گزیده آمده که اسماعیلیه را عقیده اینست که دجال کنایه از ابو
یزید مذکور است و حدیثی روایت کنند که دجال بمهدی خروج خواهد کرد اما پیش ازانکه فتنه ابو یزید مندفع
گردد قائم در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائة فوت کرد اما امرا ارکان وفاتش را پنهان داشته با پسرش
اسماعیل بیعت نمودند مدت دولت قائم دوازده سال بود پس المنصور بقوت الله اسماعیل
بن القائم بامر الله چون علم حکومت برافراشت از قلعه برآمده با ابو یزید مصاف داده او را منهزم ساخت
و پس ازان او را بدست آورده در قفس آهنین با بوزینه اش قرین گردانید و بعد روزی چند
بنیاد حیاتش برانداخت و منصور حکومت میراند تا در سیصد و چهل و یک وفات یافته زمان
حیاتش سی و نه سال مدت خلافتش هفت سال بوده المعز الدین الله ابو تمیم بن المنصور
بقوت الله در روز وفات پدر بر تخت نشسته بسیاری از ولایات مسخر نمود و بعد از انتظار
کافور اخشیدی چنانچه قبل ازین نوشته آمد خورشید دولتش از افق مملکت مصر باعانت
جوهر خادم طلوع نموده در حبیب السیر آمده که جد ملک صلاح الدین شادی نام داشته و در
زمان سلطان مسعود سلجوقی کوتوال تکریت بوده و بعد از فوت وی پسر بزرگترش نجم الدین ایوب
بجای وی نشسته بواسطه خونی که کرده بود از تکریت گریخته با برادر خود اسد الدین متوجه موصل گردید
عماد الدین زنگی ایالت بعلبک او را داده نجم الدین و برادرش اسد الدین بعد از فوت عماد الدین
نزد پسرش نور الدین اعتبار بهم رسانیده هر یک بمنصبی لائق ممتاز گشتند و در حینی که عاضد التماس

امداد از نورالدین نمود وی اسدالدین را که منصب سپهسالاری داشت بمصر روان ساخت
و چنانچه گذشت اسدالدین در مصر مانده وزیر عاضد گردید و بر اثر او برادرزاده اش صلاح الدین بدان خدمت
قیام نمود تا وقتی که اقبال خلفای اسماعیلیه بنهایت انجامید وی بر سریر سلطنت تکیه زده در تاریخ امام
یافعی مسطور است که از جمله تنسوقات عاضد که بدست صلاح الدین افتاد عصای بود از زمرد و صد
هزار کتاب از کتب نفیسه در پانصد و شصت و نه نورالدین فوت شد صلاح الدین استقلال
تمام یافت در اندک زمانی مملکت شام بدست آورده پادشاه فاضل عادل باذل بود فضلا و علما را دوست
میداشته چند نوبت با کفار فرنگ محاربات نموده بیت المقدس و قدس خلیل را از تصرف باز کشیده
گویند در آن زمان زیاده بر شصت هزار مرد از نصاری در بیت المقدس اقامت داشتند چون آثار
فتح ظاهر شد صلاح الدین فرنگیان را امان داده مقرر گردانید که هر یک از رجال بیست دینار
هر فرد از نسا پنج دینار جواب گفته مطلق العنان گردد هر که از عهده آن بر نیاید در دست اهل اسلام
اسیر باشند و این نیازها در میان سپاه و علما صرف کرد برین نحو بود تا در پانصد و هشتاد و نه فوت
کرد در سخاوت بدان مرتبه صرف زرها کرد که با وجود آنهمه وسعت ملک وقت فوتش در خزینه زیاده از چهل و هفت درم موجود نبود وی را برادری
بود ابوبکر نام که حکومت در حلب می نموده و دیگر برادرش عمر نام ایالت حماه داشته سوم علی در دمشق چهارم عثمان در مصر بنیابت چون
وفاتش نزدیک رسید ازو وصیت خواستند گفت بعد از خود ابابکر و عمر و عثمان و علی سیکدام
پسرش ملک عزیز ابوالفتح عثمان چندروز بر مسند نشسته در پانصد و نود و پنج درگذشت او در ایام حکومت
دمشق را از برادر خود ملک افضل انتزاع داده حرصه را بوی عنایت نمود و ملک افضل بعد فوت برادر
بدمشق آمده بر مسند عزت متمکن گردید پس از ملک عزیز عمش ملک عادل ابی بکر با سپاه موفور
آمده او را از دمشق بشمیساط فرستاد تا در انجا عمرش سپری شد پس ازان مستقل شده بمصر را
بولایت دیگر ملک معظم تفویض نمود و مملکت جزیره را به پسر سیم ملک اشرف داد و مملکت
قسطاطرا به پسر چهارم اوحد که ایوب نام داشته سپرد و خود بفراغ بال سلطنت میراند تا در پانصد
و نود و هشت فوت نمود منقول است در تاریخ یافعی که در عهد وی بسال پانصد و نود
و هفت در دیار مصر و توابع بلای جوع بمثابه بود که چهار دانگ و نیم عرصه فنا گشتند و این قضیه
تا نیمه سال دیگر کشیده در قاهره مصر آنچه بقلم آمد صد و پانزده هزار بود سوای آنانکه در خانها و سراها

مرده بودند و کسی از عهده و فن آنها نتوانست برآمد و گوشت بمرتبه معدوم شده بود که چوجه مرغی بصد مثقال
نقره رسیده بود و یافته نمی شد و در شعبان این سال زلزله عظیم در اکثر روی زمین روی نمود چنانچه یافعی
از ابوشامه نقل می کند که در مصر جمعی کثیر در زیر عالات مردند و خرابی تمام شده فوجی در زیر خاک ماندند و چون
شماره خلقی که درین قضیه فرو رفته بودند کردند هزار هزار و صد هزار بحساب در آمد الحاصل بعد او ملک کامل
بن ملک عادل پادشاه شد با علما و فضلا نشستی در شبهای جمعه بنفس نفیس با آن طائفه
مباحثه و معارضه کردی در ششصد و بیست و پنج یمن را و حجاز را نیز ضمیمه مصر و شام دمشق را از ملک معظم
ناصرالدین بر آورده بملک اشرف عنایت نموده ولایت کرک و شوبک و نابلس باقطاع ملک
ناصرالدین ملک مقرر گردید ملک اشرف پادشاهی بود در غایت حلم و کرم واقع اساس عدل
قامع ستم سالها باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت تا در ششصد و سی و پنج مرکب بعالم
دیگر تاخت و ملک کامل نیز درهمین سال درگذشت پس ازو ملک عادل در مصر بسلطنت
رسیده بعد از یک سال امرا و اعیان مملکتش از طاعت متفرق گشتند و برادرش
ملک صالح را که ایوب نام داشت بپادشاهی نشاندند و ملک عادل را بقلعه فرستادند ملک صالح
از روی استقلال کار خود تمام کرده بجانب دمشق توجه نمود و عم خود اسماعیل را که ملقب بملک صالح
بود از بعلبک طلبداشت او اطاعت ننموده از مجاهد حاکم حمص استعانت جست و بامداد او از راه
غیر معهود غافل بر سر ملک صالح رفته او را هزیمت داد ملک صالح باقلیلی بجانب کرک توجه نمود جمعی
از ملازمان حاکم کرک بملک صالح باز خورده او را نزد ملک صاحب خود ناصر برده مقید ساختند
درخلال حال ملک عادل از حبس بر آمده کرت دیگر بمصر پادشاه شد و قاصد نزد ملک ناصر فرستاد
که اگر ملک صالح را بمن سپاری صد هزار دینار خدمت کنم ملک ناصر آن التماس را رد کرده بملک صالح
بیعت نموده با او بجانب مصر رو آورد امرای مملکت بملک صالح راضی شده نوبت دیگر عادل را محبوس
ساختند تا درگذشت و ملک صالح حکومت میراند تا در ششصد و چهل و هفت وفات یافت
پس ازوی پسرش ملک معظم را قائم مقام پدر ساختند غلامان ملک صالح بر ولینعمت زاده
خروج کرده بقتل رسانیدند و عزالدین نام ترکمانی را مقدمه سپاه ساختند ملک ناصر حاکم کرک
از قضیه واقف گشته لشکر بجانب مصر کشید و امرای مصر استقبال کرده بعد از جنگ هزیمت

یافتند ملک ناصر بقاهره آمده خطبه خواند و غلامان بعد از شکست بجانب شام گریختند و در اندک روزی
جمعیت بسیار بر سر ایشان جمع شده ملک اشرف بن عادل را که حاکم حمص بوده با برادرش
ملک صالح که حکومت دمشق مینمود از میان برداشته در انولایت مستقل گردیدند چون این اخبار بملک
ناصر رسید در مصر مجال اقامت ندیده بجدود بعض از ولایات شام شتافت و در سال ششصد و پنجاه
و دو امرای اعز الدین ترکمانی را که مملوک صالح ایوب بود بسلطنت برداشتند و ملک معز لقب دادند
ازان تاریخ بادشاهی تعلق بغلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب ازان دیار صفت انقطاع پذیرفت
و معز الدین و غلامی چند که بعد از و در مصر بر سریر حکومت نشستند با سلاطین چنگیزیه معاصر بودند و همیشه
با هلاکو و اولاد او مقاتله و مجادله می نمودند و ایشان از اتراک نیز گویند اول ایشان ملک اعز الدین ایبک
بوده و ابتدای ملک ایشان ششصد و چهل و دو و مدت ملک شان دویست و بیست و یک
بوده و سیزده نفر حکومت کردند منجمله ملک بندقدار **گویند** وی بمزید تهور و پردلی معروف بوده داعیه
تسخیر ممالک روم نموده تن تنها در آن مرز و بوم شتافته از روی بصیرت مداخل و مخارج اهالی و عساکر
آنجا را ملاحظه نموده بنابر تصدیق اینحال انگشتری خود در دکان طباخی مرهون ساخت بعد از مراجعتش
اینمعنی مشهور ادانی و اقاصی شده با بقاخان رسید بغایت ازو در حساب شده درین اثنای بندقدار
بالشکری بیشمار بصوب روم شتافته بعضی از امرای مغول را کوشمال داده بقاخان بعزم انتقام
بدانجا نهضت نموده معین الدین پروانچی باشی که سالهای دراز در انجا بحکومت گذرانیده بود بتیغ سعادت
شراب تمغای شهادت رسانیده عنان مراجعت منصرف گردانید و درحین انصراف فوجی از امرا را
بتسخیر قلعه بر دروانه داشت ایشان قلعه را محاصره نموده کار بر اهالی آنجا تنگ آوردند مردم آنجا مصحوب
کبوتر نامه مشتمل بر شدت احوال خود به بندقدار انها نمودند وی در جواب نوشت که در روز هفتم ازین
تاریخ منتظر موکب همایون ما باشید پس فرمود که دوازده هزار سوار مستعد پیکار گشته خود با هفت
غلام بر اسپان یام نشسته بر سبیل استعجال بتدارک آنحال قیام نمود **آورده اند** که از مصر تا بره بیست
و هفت مرحله یام بسته بودند اما وی در چهار شبانه روز طی مسافت نموده روز چهارم با دویست سوار
که از سپاهیان بدو پیوسته بودند در حوالی قلعه بر سر تلی که آب فرات در وسط بود بر آمده بنصب رایت اهالی قلعه را
که از شدت عسرت بتنگ بودند آگاه ساخت مغولان اگرچه نشنیده انستند اما متردد خاطر گشتند تا آنکه بعد از

شش روز

شش روز عساکر مصر و شام در رسید و چون عبور بی کشتی مقدور نبود فرمود که بیکبارگی پنجهزار شتر در آب انداختند
و لشکر از زبر آن گذر کرده لشکر مغول جنگ نادیده فرار نمودند بالجمله بندقدار در ذی حجه سنه ست و سبعین و ستمائه در دمشق وفات یافته
گویند وی در ایامی که بر سریر سلطنت می نشست شبی حضرت رسالت را در خواب دیده که بدو شمشیری عنایت فرمودند
و چون وفات میکرد هم دیده که آنحضرت شمشیر را ازو گرفته بسیف الدین قلاوق مشهور بالفی مکرمت نمودند بیدار
شده درحین صحبت بالفی را طلب داشته بسلطنت نوید داده باز مانده کار را سپرد نمود و عنقریب درگذشت و سیری چند دیگر هم نوبت
کامرانی خویش بپایان رسانیدند تا در نهصد و بیست سلطان سلیم بن سلطان بایزید در حوالی حلب با قانصو غوری
که آخرین سلاطین جراکسه است صف قتال آراسته قانصو با اکثری از امرای **کشته گشته** مصر و شام تصرف سلیمان سلطان سلیم
در آمد و تصرف آل عثمان باستقلال شد چنانچه در مجلد اول مذکور **صقلیه** جزیره بزرگ از جزائر اهل مغرب طولش سه ها
عرضش لزی معادن طلا و نقره و نحاس و از زبرواج و نوشادر و سیماب و در صحرائیش زعفران بسیار در انجا کوهی است
که بشب آتش و دود در روز از و ظاهر شود باوجود انکه قلعه آن هرگز از برف خالی نیست **مقاله رابع متضمن ذکر**
بلاد اقلیم چهارم منسوب بآفتاب این اقلیم وسط جهان افتاده مبداوان از موضعی است که آنها را طول آن چهارده ساعت و ربعی
باشد ساحت سطحش سیصد و هفتاد و هشت هزار و سی و شش فرسنگ ابتدائیش از مشرق از شمال بلاد تبت و خطا و ختن و بدخشان
و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان بگذرد
پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد شام گذرد و از انجا بحر روم را قطع کرده بر جزیره قبرس و سقلیه و شمال بلاد مصر
و اسکندریه و بلاد افریقیه و طنجه و نوبه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود طولش بحر از خالدات دو هزار و صد و شصت فرسنگ
و عرض و صد و هشتاد و پنج تا خط استوا بلاد بزرگ این اقلیم دویست و پانزده و کوچک چهارده هزار و پنج کوه عظیم و دو نهر
بزرگ درین اقلیم واقع منه **خراسان** در همه روی زمین عرصه ازان وسیعتر نیست در عهد میمون عباسی روم
را پیموده ثلث خراسان رسید **مرو شاهجهان** طولش صه عرضش لزم نام اصلش برجالوس از بلاد معظم
خراسان است آنشهر را سکندر ساخته قیل شاپور ذوی الاکتاف اصح انکه طهمورث بنا کرده در مجمع الغرائب مرقوم که قلعه
کهنه مرو را طهمورث بنا نهاده و قلعه نو را سکندر رومی ساخته دران غله بسیار نیکو شود در نزهت القلوب آورده که یک
من غله که انجا زراعت کنند در سال اول صد من در سال دویم انخود روی سی من و سال سوم ده من انجا کوه کمتر و ریگ
بسیار رود عام از انجا دوازده فرسنگ دور است ابو اسحق طالقان گفته یک کله در مرو یافتند که یک دندان
او دو من وزن بود اکثر دران شهر ارزانی باشد مدتها دار الملک سلطان سنجر بود چون حشم غز بر سلطان مستولی شدند شیلنه

روز آن شهر را غارت کردند و جهت طلب مخفیات اشراف و اعیان را امور فره نموده در تعذیب شکنجه کشیدند خرابی بسیار
بر وی راه یافت پس بتدریج رو بآبادی نهاده در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشته که دیگر بحالت اصلی نیامد در حبیب
السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت پسر خورد تر تولی خان را با هشتاد هزار سوار بطرف
خراسان روان ساخت و تولی نخست بمرو رفته محاصره کرد مجیر الملک که در سلک امرای سلطان محمد خوارزم شاه منتظم
بود ناچار با پیشکش بقیاس بملازمت تولیخان رفت لشکریان چهار روز متوطنان مرو را بصحرا رانده چهار صد نفر از محترفه
و پسران و دختران را امان داده بقیه را بلشکریان قسمت نمودند هر مغلی را چهار صد کس بحصه رسیده که بکشتند سید
عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرده هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد چنانچه
زیاده از چهار کس زنده نماند و بهمچنان خراب شده بود تا زمان میرزا شاهرخ فی الجمله جمعیت دست داده و سلطان سنجر در معموری
السعی موفور کرده و مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت دو مدینه شد یکی نو و دیم کهنه در بعضی جاهای وی مگسی میباشد برابر زنبوری
مردم از عذاب آن سه ماه تابستان به ییلاقات میروند از نیکان انجاست بشر حافی بشر از آنچه گفتند که از شدت مجاهده هرگز کفش
در پا نکرده عبد الله مبارک او را امیر قلم و بلارک و امام الاسلام نوشتندی روزی در مقامی میگذشت سفیان ثوری گفت تعال
یا رجل المشرق فضیل عیاض حاضر بود گفت و المغرب و ما بینهما وقتی بمنزلی فرود آمد اسپی گران مایه داشت در کشت زار رفته
همان جا گذاشته یکسال حج گذاردی و یکسال تجارت نموده منفعتش بر اصحاب صرف کردی گفت داروی اول در ربودن
از مردم ست فتح الله بن سنجرف وقت فوت چون در ایامی شستند بر پای وی برگ سبز دیدند بر خاسته که الفتح لله شیخ منصور بن عماد و شیخ
ابو علی سیاه و ابو علی شیوی و ابو العباس سیاری هر کدام در سلک اولیای آنجا انتظام دارند قفال مروزی در زمان خود افقه بوده
ابن خلکان در تاریخ خود آورده که سلطان محمود از قفال وقتی اختیار مذهب خواست تا آب پاکی کنند وضو ساخت و نیت غسل
وجه و یدین و مسح سر و غسل رجلین کرده دو رکعت نماز گذارد و در آنچه می بایست از نیت و جهر و قرات و اطمینان و تشهد و سلام مرعی
داشت پس اقل ما یجوز نبیذ خرما وضو ساخت و پوست سگ را که مدبوغ بود و ربع آن بنجاست آلوده و ملوث گشته بود مصلا گردانید و بی نیت
و ترتیب وضو ساخت چنانچه اول پا شست و بعد از آن دست و روی بجای الله اکبر الله بزرگ گفت و آیتی قصیر مثل مدهامتان
بترجمه خواند و در رکوع و سجود اطمینان نکرد و بی تشهد بادی رها کرده گفت اول مذهب شافعی و ثانی حنفی است هر کدام خواهی اختیار کن سلطان
مذهب شافعی گزید محمد بن نصر قدوه اهل فقه و ارباب حدیث نیز از آنجاست عباس مروی در تاریخ صبح صادق آورده که او اول کسیست
که بعد بهرام گور در زبان پارسی شعر گفته چون مامون عباسی بمرو رفت قصیده بعرض رسانید و بشرف ندیمی مختص گردید روزی در مجلسی
بمامون مزاحی کرده برنجید و فرمود تا بچوبی بسته شب رها کنند گفت این اول رفعتی از خلیفه بمن رسید آزار توان کرد خلیفه شنیده

او را بخواند و ده هزار درم صله بخشید ابراهیم بن احمد امام عصر بوده و بر مختصر مزنی شرحی نوشته عیسی بن محمد اللغوی امام علمای ادبیه عربیه
بوده ابو منصور عمارة بن احمد در دولت آل سامان و آل ناصر بقبول گذرانده و در شاعری مسلم بوده در مقامات شیخ ابو سعید ابو
الخیر مذکور که روزی قوالی این بیت خواند منه اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن ٭ تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی ٭ شیخ را رقت
شد پرسید شعر کیست گفتند از عماره فرمود برخیزید تا بزیارت وی رویم و با جمعی از مریدان بزیارتش رفتند حکیم کسائی در زهد و فقر یگانه
بوده اشعارش در موعظه و مناقب اهل بیت است معاصر سلطان غازی یمین الدوله محمود شده در احدی و اربعین و ثلثمائه تولد
و در احدی و تسعین و ثلثمائه فوت شده ابو نظر عبد العزیز بن منصور العسجدی در حضرت یمین الدوله اعتبار تمام داشته کان بلاغت
و اختر آسمان فصاحت بوده شیخ الاسلام حارثی نعمان ثانی و کان معانی بوده بکمال قدر و بزرگی او از آن برتر است که کس او را بالشعر
نسبت و بدیگری بنا بر تشحید خاطر گاهی از و نظمی وارد می شده فخر الدین مبارک شاه در حضرت سلطان غیاث الدین غوری از زمره
صاحب سعادت و منظوران لازم دولت میر سیته شاعر گزیده ست شمس الدین محمد دقائقی بلاغت با فصاحت در ذاتش چون
ریح با روح مؤانس بوده بختیار نامه و سندباد نامه را لباس عبارت او پوشانیده شعرش بدو نسبت حکیم محمود بن علی سیمانی سماد عالم
نظم و محور فلک نثر بوده در حضرت سلطان سنجر آسایش ها دیده و از شاعران لازم دولت میر سیته شهاب الدین ابو الحسن علیه
در سلک شعرای سلطان سنجر انتظام داشته سید ابو علی بن الحسین از نادره کلامان ست اثیر الدین الفتوحی از استادان نیکو
بیان ست با ادیب صابر و انوری مشاعرات و مناظرات داشته خواجه حسین در معقولات از تلامذه مولانا عصام الدین
ابراهیم بوده و در شرعیات از شاگردان شیخ بن حجر مفتی عربستان و حرمین شریفین در شاعری مشار الیه و در مصنوعات شعری
یگانه بوده مولانا شفقی اصلش از مرو اما در بخارا نشو و نما یافته در قصیده سلمان عصرش می گفتند در خدمت عبید الله خان
اوزبک بسر میبرده آخر در ست و ثمانین و تسعمائه بهند آمده همانجا در گذشت و اصلی درویشی مجذوب بوده بر سر راهها مرغان دانه
فشاندی و جهت اطفال میوه بردی و هر چه یافتی بمستمندان دادی وفاتش ثمان و ستین و تسعمائه ست در شاعری مسلم
گذشت نیرمی در ملازمت همایون بادشاه بوده با موسیقی آشنائی داشت و شعر نیکو می گفت عمنه ولایت مختصر بیست دشت
خاوران از مضافات او ست شیخ ابو سعید فضل الله بن ابو الخیر بادشاه عهد بوده در انواع علوم مرتبه کمال داشت اگر چه از مریدان
پیر ابو الفضل سرخسی بود اما نظر بوده پیر خرقه از دست شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده در تذکرة الاولیاست که یک مرتبه هفت سال
در کنجی نشست و پنبه در گوش نهاده شب و روز نخفت و الله الله می گفت تا وقتی در و دیوار با او موافقت کردند پس از آن
از خلق گم شد و در بیابان گل گز و خار میخورد و با سباع می نشست تا او را چندان قبول پیدا آمد که پوست خربوزه که از دستش
افتادی به بیست دینار خریداری نمودندی یکروز ستورش فضله انداخت مردمان بر سر و روی مالیدند از وی نقلست که چون

کار بدانجا رسید که کتابهای خود را زیر خاک کردم و جهت خود دکانی ساختم هر آئینه ما را بانمودند که ان ما نبودیم تا بدان وقت که اتهامی
شدند و بکافری بر ما گواهی دادند و زنان بر بام آمده نجاست بر ما ریختند لاجرم مرا تقاضای شیخ ابو العباس پدید آمد چه
ابو الفضل وفات یافته بود و بعد از خدمت بسیار دیدم آنچه دیدم گفت هر که بخلق عالمتر بحق جاهلتر گفت درویش
بنه که اگر درویش بود درویش نبود گفت درویش نه ایشانند اگر ایشان نه ایشان بودندی درویشان بودندی گفت شیخ
صوفی کیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی درویشی گفت او را کجا جویم گفت
کجاش جستی که نیافتی شعر بسیار دارد احمد شادان وزیر سلطان طغرلبیک بن میکائیل سلجوقی بوده اسعد مهنه از فحول علما و کمل
فضلا است دولتشاه در تذکره آورده که روزی در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با امام محمد غزالی مناظره
کرد اول سوالش این که تو مذهب حنفیه داری یا شافعی امام گفت من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات
مذهب قرآن نه ابو حنیفه بر من حقی دارد و نه شافعی بر من براتی اسعد گفت که این سخن خطا است امام گفت ای
بیچاره اگر تو از علم الیقین شمه دانستی نمیگفتی که من خطا میگویم اندر قید ظاهر مانده و معذوری اگر حرمت پیری تو
نبودی با تو مناظره کردمی و راه تحقیق نمودمی اوحد الدین انوری از دهی بود بدنه نام در جنب مهنه در عنفوان
جوانی همت بر کسب فضائل گماشت تا از امثال و اقران در گذشت و چون بمرتبه کمال رسید و رزی شعرا آمد
و ملازمت سلطان سنجر را ملازم گرفت و بجای رسید که سلطان دو کرت بمنزل وی آمده در شهور پانصد و هشتاد
و یک سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوائی است قران کردند منجمان گفتند در این سال بادی پیدا شود که تمام
عمارات خراب کند انوری از سایر منجمان مبالغه نمود مردم از بیم جان و مال سردابها ساختند و اموال خود را در ان
نقل کردند بنا بر مشیت حضرت عزت در ایام حکم ایشان چندان باد نوزید که چراغی را نخروشاندند از نیمه و نظر سلطان
خفیف افتاد فرید کاتب که از محسودانش بود این دو بیت نظم نمود ~ گفت انوری که از سبب بادهای سخت
ویران شود عمارت و کهسار سر بسری ٭ در روز حکم او نوزیده است هیچ باد ٭ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ٭ انوری
از انجا رفته در نیشاپور بسر میبرد بعد چندی فرمان طلبش رسید عذر کرد بعد چند سال عزیمت بلخ نمود اکابر انجا تهمت هجو
بلخش کرده معجر زنان بگردنش افکنده گرد بازار گردانیدند اقضی القضات حمید الدین شفاعتش کرد و عمر بهمانجا بگذرانید پس
در پانصد و هشتاد و قیل در پانصد و چهل و هفت در گذشت خواجه مؤید از اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر است همواره
بوعظ و ارشاد پرداخته شعر هم گفته شیخ ابو نصر هم از احفاد سلطان الطریقه شیخ ابو سعید بوده شعر را نیک سکفته ابیورد
باورد نیز گویند بانیش باورد طعام باورد اختراع اوست مشهور است مردمش فضیل عیاض از کبار مشایخ است اول در میان

مرو و باورد راهزنی کردی اما مروت داشتی زن و مرد کم مایه را مال نستدی و از هر که مال ستدی جزوی باو گذاشتی
تا آنکه حال بروی گشت و توبه نمود و خصمان را خوشنود گردانید بسیاری از اولیا را دریافت گفت مرو در
دوستی حق وقتی بکمال رسد که منع و عطا و ذم و ثنا برو یکسان بود عبد الله مهدی و شیخ احمد نصر که هیچ گذارده
بود و احرام را از خراسان بسته در سلک اولیای آن دیار انتظام دارند بابا سودائی ابتدائی دیوانه وار در دشت
خاوران بسر میبرده پس بخدمت میرزا بایسنقر منتظم گردید دولتشاه در تذکره آورده که روزی میرزا بایسنقر
بن میرزا شاهرخ در حمام چندی ندما را طلبیده منجمله بابا سودائی بود بعد ساعتی بگوشه رفته نسبت مشغول شد قضا را
میرزا بدانجا وارد شده از روی طیبت گفت که درویش عجب وصله داری بابا بی تامل گفت که شاه درویشان در نظر است
میرزا انفته طاسی که داشت بسرش زد بابا اشفته از حمام برآمد در گوشه نشست چون میرزا از حمام برآمد همان طاس طلا را
نزد او فرستاده عذر خواست بابا جواب داده که چون میرزا وصله ما را قبول نکرد ما نیز صله وی را قبول نداریم مولانا احمد
در عنفوان جوانی بماوراء النهر رفت در خدمت متجر منشان بخارا کسب کمال نمود پس عزم عراق کرده در کاشان اقامت
گزید و بفر بوده شهریار عصر تدریس انجا بوی متعلق گشت چون امیر الدین استرابادی بصدارت نشست
بنا بر اغوای اهل فساد منع وظیفه مولانا نموده بشیوه قناعت گذرانید روزی تاجری صره زر آورده نزد مولانا نهاد
و گفت نذر شاه اولیا کرده بودم سه شب است که در واقعه بمن میفرماید که چون وظیفه مولانا منع شده باید
این زر باو رسانی امیر جمال الدین چون دید که مولانا پروای منعش نشد متهم بامر قبیحی ساخته بحضی التعیین کرده مقید
بحضور آورد قضا را شیخ جان برضای ایزدی داده بود شعر بسیار از وی مرویست مولانا ابو الحسن ولد مولانا احمد
مذکور است در حل معضلات و توضیح خفیات و تلویح جلیات از مشهوران زمان خود بوده اند ما ان قدیم سیزده نکته از علم
ریاضی مانده بود خواجه نصیر شش را حل کرده باقی شیخ ابو الحسن باندک غوری حل نموده ما لا ینحل نام نهاده در
چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی افاده نموده در بیست و پنج سالگی درس مجسطی گفته در هر کتاب هر بار نظر
افکندی عبارت آن هرگز از خاطرش نرفتی از وی است که اگر جمیع نسخ متداوله از عالم برافتد عبارت انها را تمامی
چنان تقریر کنم یک حرف خلاف ظاهر نشود و با اینهمه بکمال زمزمه عشق و کیفیت عاشقی بوده تصنیفاتش
بسیار منجمله کتاب حسنی در علم طبیعی و کتاب بارق و کتاب مرآة الافلاک در حکمت ریاضی و حاشیه شمسیه و حاشیه
تهذیب در منطق و رساله واجب و شرح فرائض منه ~ سوزم چو بمن کرم که مبادا ٭ این مهر و وفا یادگری داشته باشی ٭
زاهد کس که با ما سر گران کرد ٭ زبار غم سبکباری نه بیند ٭ مولانا قنبری در سلک ملازمان عبد المؤمن سلطان ولد عبد الله خان

والی توران انتظام داشته باستعداد موفور بنیر بست و شعر پاکیزه می گفت ناطقی از سادات ابیورد است در سمرقند
تحصیل علوم کرده شاعر والاقریحت بآدنف مشهور است که دوازده هزار ولی از ان ولایت برخاسته اند در نفحات
است که در برابر خانقاه استاد ابوعلی دقاق گورستانیست که تربت چهار صد پیر است از کبار مشایخ بدین سبب شام
خوردش گویند امام ظهیر الدین شوی از فصحا نامدار و افاضل روزگار بوده قاضی امام مجد الدین از مشاهیر فضلا است
وقت احتضار گفته مثنه تعلیم حیاتم سبقی بیش نماند ٭ و در دفتر عمرم ورقی بیش نماند ٭ ای بیهی خبرت نیست مگر ٭
کز روح طبیعی رمقی بیش نماند ٭ شمس الدین محمد بو که در فضل و هنر یگانه و در وجود و کرم نشانه بود منه دلا همه گردان
دین گردد ٭ ونکه چو پیر و خویشتن بین گردد ٭ گفتم سخنی تلخ مگو گفت خموش ٭ آن خود چو بلب رسید شیرین گردد ٭ محمد
بن بدیع در عهد ملک الامرا عماد الدین دیوان انشای نسا بوده بعد چندی استعفا خواسته هر چند دیوان اعلی خوارزمشاهی
طلبش کرده قبول نموده همچنین ملک مازندران تلاشش کرد نپذیرفت بشیوه خدا پرستی گذرانده در گذشت با کمال فضل
گاهی متوجه شعر هم شدی مجد الدین محمد الباری از شعرای زمان سلطان سکندر است او را مثنویست موسوم بشاهنامه
در وقایع حالات خوارزمشاهیان مولانا سعد الدین مسعود عمر التفتازانی در سن شانزده سالگی آغاز تصانیف
کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم ساخت بعد از ان مطول را باسم ملک حسین کرت الکاه در خوارزم متوطن شده مختصر
تلخیص را بنام جانی بیک در انشا آورد امیر تیمور گورکان از خوارزم همراه گرفته بسمرقند آورد و خوش بیجوشید در وقت
وداع تا سر طناب پیشخانه مشایعت میفرمود در سنه اثنی و ستین و سبعمائه در گذشت قبرش در سرخس
عزیزی از روی طیبت بمولانا گفت مردم را مظنه آنکه ایشان از نسا اند جواب داد که آری الرجال من النساء
پس پسرش مولانا شمس الدین محمد بجای پدر تکیه زده در سلک علمای صاحبقرانی منتظم شد خلفش
مولانا قطب الدین یحیی افضل زمان خود بوده از اواخر دولت شاه رخ میرزا تا اوان استقلال سلطان میرزا
سلطان حسین میرزا الشیخ الاسلامی مباهات داشت سرخس طولش صد ال عرضش لو ها ما بین مرو و هرات
واقع شد بختی و نمک سرخ انجام مشهور محمد خان شیبانی حین فتح خراسان صد و هفتاد هزار خانه در سرخس بقلم آورده
چون شاه اسماعیل ماضی بتعاقب او جانب خراسان حرکت فرمود محمد خان مردم تیک آنجا را باوراء النهر کوچانیده
پایتخت رو بخرابی آورده بیست و پنجسال چنان ماند شاه طهماسب والی ایران چون بر عبید الله خان والی
توران مستولی گردید در صدد معموریش آمد و همان آبادی ماند مردم نیک از ان اولیا و فضلا در وبر خاستند
شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابوسعید ابو الخیر مرید ابونصر سراج بود آورده اند که وقتی از هوا در آمده بر درختی نشست

یکی آن

یکی آن بدید بوی گفت ترا این می باید گفت آری باید گفت از ان نمی یابی که می باید در تذکرة الاولیا آمده
که چون شیخ ابو الفضل از دنیا رفت یاران مرقع در روی پوشانیدند روز دیگر در مسجد نشسته بودند که کسی در
مسجد باز کرد و مرقع در مسجد انداخت و گفت مرقع بیگانه را نخواهم شیخ لقمان از عقلای مجانین بوده جمعی
ازوی پرسیدند که این چه بود و از چه سبب روی داد گفت هر چند بندگی بیش کردم بیش درماندم گفتم الهی چون
پادشاهان را بنده پیر شود آزاد کنند تو پادشاهی و من در بندگی پیر شدم آزادم کن ندا شنیدم که ای لقمان آزاد
کردیم نشان آزادی وی آن بود که عقل از وی برگرفتند شیخ ابوسعید همیشه میگفته که لقمان در امر و نهی آزاد کرده
خداست خواجه احمد حمادی از متمکنان آن مکان است احوالش در کشف المحجوب و نفحات بتفصیل مذکور سید
الاجل ظهیر الدین تاج الکتاب کان سیادت جان سعادت بوده با ملک تاج الدین خوش میگذرانید الصدر
الاجل تاج الدین از رؤسای سرخس و فضلای خراسان بوده شعرش مدون او ستاد ابو الحسن علی البحرانی از شعرا
آل ناصر است در زمان دولت سلطان محمود غازی آسایشها دیده خجسته نام نسخه بی نظیر در عروض از منشآت
اوست امام الاجل فخر الدین محمد الزرخالی شعر را در غایت جودت می گفت مولانا قطب الدین قطب فلک
فضل بوده شعر نیکو می گفته بلخ طولش قاها عرضش لو ما از ابنیه کیومرث است گویند کیومرث را برادری
بود بیک چشم زاده چون شهر بلخ بنا میکرد و هنوز ناتمام بود برادرش بدیدن آمد فرزندانش او را دیده دیو پنداشتند
کیومرث بحرب تیار گردیده تا نظر کرد شناخته گفت نه ابل اخ لی از ان باز نام شهر بلخ قرار یافته بعده
کیکاوس آب آورده تا از ان معمور گشت در زمان اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید نصر سیار
بموجب فرمان یکی از خلفای بنو امیه کرت دیگر آن شهر را عمارت نموده چون قلعه آن شهر را غلامان نصر تعمیر نمودند
هر آینه بقلعه هندوان موسوم گردید در مجمع الغرائب نوشته که بنای اولش در زمان قابیل ابن آدم
بود پس ایوب گشتاسب را فرمود که امر الهی است تا بلخ را بنا کنی او در ده سال قلعه اش تمام ساخته در تاریخ
مذکور که بیست و دو نوبت بلخ ویران شده و عمارت یافته این قلعه حال در زمان ابو مسلم مروزی شده
مشهور است بقلعه هندوان و دیوار شمالیش مانده بود امیر حسین گورکان در هفتصد و شصت و پنج آنرا
تعمیر فرمود و چون در تاریخ هفتصد و هفتاد و یک امیر تیمور سلطان حسین را کشته بلخ را مسخر ساخته قلعه قدیم
را از مردم تهی کرده قلعه نو آباد فرمود از جمله عمارات قدیم در وی ده ستون پیدا است از سنگ مرمر دورش پانزده
گز بلندی ستون چهل گز دیگر عمارتش بر این قیاس در شهور نهصد و پنج کیستن قرا سلطان اوزبک قلعه جدید ساخته

در تاریخ حافظ ابرو مرقوم که در تاریخ دویست و شش در بلخ ابر سرخی پدید آمد و از آسمان خون بارید
آب اسواران تا چهل روز سرخ بود گویند در کوههای بلخ دره ایست موسوم بدره کیومرث آنجا بجنگ
دیوان شده بود دیو برادر کیومرث دیوان آتش زدند کیومرث دیده گفت خود را برود افکن وی برود افتاده
برست دیوان بر او سنگی انداختند آن سنگ در آب ماند آب از یک سر سنگ داخل شده از سر دیگر خروج
می کند قبل آن زنی بود بادشاه هر شب مردی آورده کام خود گرفتی و صبحش بکشتی ایزد تعالی برو قهر کرده سنگش
ساخت آب بدهن او داخل شده از راه فرج براید از عمارات عالیه بلخ یکی نونهار است گویند برامکه از رؤسای
آن مملکت بودند بتخانه در مقابل کعبه نهادند و بر زبران قبها بسته علمها بر افراختند از ارتفاعش صد ارش در عهد
خلیفه ثالث خالد بن برمک که صاحب اهتمام آن خانه بود مسلمان گردیده خود را عبد الله نام نهاد و مردم را از
عمارت آن خانه مانع آمده لاجرم ملک ترخان بطیش آمده لشکر بسر وی کشید و او را با فرزندان بکشت
مگر یک پسرش برمک نام گریخته در کشمیر رفت و بعد از چند وقت آمده بر جای پدر تکیه زده برمکیان که گویند
از نسب اویند در یکجا از قرای بلخ سنگ است که بقدر یک سوار چون مردمان بیایند و از دو جانب سنگ نشینند
آن سنگ عربدین آغاز کند چنانچه اگر همه مردم فریاد و افغان کنند یا دهل نوازند صدای سنگ او از مردم یکطرف سنگ
بطرف دیگر سنگ مسموع نگردد در حبیب السیر آمده که چون چنگیز خان ببلخ رسیده در شهر و قرا هزار و دویست جامع
جمع می گذاردند و هزار و دویست حمام داشت از خواجه ابو نصر پارسا نقلست که در وقت استیلای چنگیز خان
پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند و با هدایا باستقبالش رفتند اما اطاعت فائده
نداد همه را خراب کرد بتدریج باز آبادانی یافت الفضا در حبیب السیر است که در هشتصد و هشتاد و پنج میرزا بایقرا از جانب
برادر خود سلطان میرزا ایالت آنجا داشته عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بابو یزید بستامی می رسید از کابل به
بلخ شتافته تاریخی ظاهر ساخت که آن در زمان سلطان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند در آن کتاب مرقوم بود که مرقد شاه
اولیا علی مرتضی در قریه خواجه خیران در فلان موضع است میرزا بایقرا با جمیع اکابر و اعیان آنجا که تا شهر سه فرسخ است
شتافته در آن موضع چنانچه در آن کتاب نوشته گنبدی ظاهر شد که قبر در میان آن موجود بود چون حفر کردند لوحی از
سنگ سفید پیدا شد بر او نوشته هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایقرا برادر نوشت علی الفور آمده
عمارتی بغایت رفعت و وسعت طرح انداخته و بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از آنهار اکه حالا
بنهر شاهی منسوب است وقف ساخته بتدریج آمد و شد خلایق بمنابر شد که هر سال قریب صد تومان کبکی نقد و جنس نذر

می آمد

می آمد تا غایت آن آستان مطاف طوائف از خلایق دور و نزدیک است امیر حسین یزدی گفت در بلخ گوسفندی دیدم
که هشت دست و پا داشت و لیکن چهار از آن کوتاه تر بود و بزمین نمیرسید از بلخ مردم نیک بسیار برخاسته اند شیخ ابو اسحق
ابراهیم بن ادهم جنید گفت کلید علمای این طبقه ابراهیم ادهم است خرقه از دست فضیل عیاض پوشیده روزی بر کوه قبیس
نشسته بود با اصحاب گفت اگر ولی کوه را بگوید روان شو روان شود گویند بمجرد این سخن کوه در جنبش آمد بعده پای
بر کوه زد که ساکن شو مثل منزلم ساکن شد در تذکره اولیا است که چون وی در چهارده سال بر هر قدم دوگانه گذارده نزدیک
مکه رسید پیران حرم استقبالش کردند ابراهیم خود را در پیش قافله افکند تا کسی نشناسد خادمان پیش از
پیران بوی رسیدند پرسیدند که ابراهیم ادهم نزدیک است که پیران حرم باستقبالش آمدند گفت
چه میخواهید از آن زندیق خادمان ویرا بسیلی گرفتند که زندیق توئی گفت من نیز همین میگویم گفت تا
عیال خود چون چوگان نکنی و فرزندان چون یتیمان و شب بر خاک چون سگان نخسبی طمع مدار که در صف
مردان نشینی گفتندش گوشت گرانست فرمود که ما از آن کنهیم گفتند چگونه گفت نخوریم گفت ابو علی شقیق
یگانه وقت و شیخ زمان بوده از ابراهیم پرسید که در معاش چه میکنی گفت اگر می یابم شکر و الا صبر میکنم گفت
که سگان خراسان نیز چنین می کنند ابراهیم پرسید تو چه می کنی گفت اگر می یابم ایثار می کنم و اگر نمییابم شکر میکنم گفت هلاک مردم
در سه چیز است گناه می کنند بامید توبه و توبه نمیکنند بامید زندگانی و توبه ناکرده می مانند بامید رحمت گفت مرگ را ساخته باید بود
که چون بیاید باز نگردد گفت من از گناه ناکرده بیش از آن میترسم که از گناه کرده چه میدانم که چه کرده ام اما ندانم که چه
خواهم کرد شعر هم ایشان مرو بیست حاتم اصم مرید شقیق و پیر احمد خضرویه است بعد از بلوغ یکنفس بی مراقبه
و محاسبه از و نیامده و یک قدم بی صدق و اخلاص برنداشته جنید گفت حاتم اصم صدیق زمانست روزی
زنی بیامد که از وی مسئله پرسد مگر بادی از وی جدا شد حاتم گفت آواز بلند کن نمیشنوم آواز بلند کرد همچنین میگفت
تا زن را معلوم شد که کر است گویند آن زن سی سال دیگر زنده بود حاتم درین سی سال خود را کر ساخت از نخست
او را اصم گفتند گفت هر چیز را زینت است زینت عبادت خوفست گفت چون عمل کنی یاد دار که خدا ناظر است
و چون سخن گوئی یاد دار که خدا شنواست و چون خاموش باشی یاد دار که خدا میداند که چگونه باشی احمد خضرویه هزار
مرید داشته که هر همه بروی آب میرفتند و در هوا می پریدند ابو حفص گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت پیدا نگشتی
شیخ ابو بکر وراق عمرهای از روی صحبت خضر داشت بدین نیت هر روز بگورستان رفتی و در آمدن و شدن
یکسیپاره قرآن خواندی روزی براه پیر نورانی را دید سلام کرد و باو روان شد تا گورستان در راه سخن گفتند و باز

کشتند چون بدروازه خانه رسید پیر بازگشت و گفت عمری خواستی که مرا ببینی من خضرم فائده صحبت من همین بود که از خواندن یک سیپاره
قرآن محروم ماندی نکته جوانمرد اهرکاه صحبت خضر چنین زیانکار باشد صحبت دیگران چگونه خواهد بود گفت زبده سه حرف است زاد کشیدن
ترک هوا و دل و ال ترک دنیا شیخ بهاؤالدین ولد صبیه زاده محمد است که عم سلطان محمد خوارزمشاه بود حضرت رسول وی را در خواب گفته که دختر
فلان خود را بجلال الدین حسین خطیبی خطبه نما بفرموده عمل نمود بهاؤالدین ولد از ان دختر متولد شده چون بتحصیل علوم دینی و معارف
یقینی مشغول گشت شبی حضرت رسول بخواب جمعی از اهالی بلخ آمده که من بعد بهاؤالدین را سلطان العلما می گفته باشند مرتبه
اش بجائی رسید که محسود همگنان گشت و سلطان محمد نیز ملاحظه کرده وی را عذر خواست سلطان العلما عزیمت حج نموده چون ببغداد
نزدیک شد شیخ شهاب الدین سهروردی استقبال نموده از اسپ پیاده گشته و زانویش را بوسید و در وقت فرود آمدن موزه
از پای وی بیرون کشید مولانا بهاؤالدین بعد از مراجعت مکه جانب روم توجه نمود و بقونیه اقامت فرمود و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا
جلال الدین محمد المشهور بمولوی الرومی در خلاصة المناقب آمده که چون سلطان العلما العارفین در ششصد و بیست و هشت رو
بخطه آخرت آورد سلطان علاؤالدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع آمده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانید
مولانا بهاؤالدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی که جوانی مرید شده بمراد رسیده در وقت هجرت غائب بوده بعد
از چندی وقت متوجه قونیه شد پیش از ان که یکسال مولانا از دنیا رحلت کرده بود چون بمولانا جلال الدین پیوست وی را در علم ظاهر کامل
یافت گفت اگرچه بظاهر جای پدر گرفته اما از علوم باطن بهره نداری ان از پدرت بمن رسیده اگر مرید شوی مراد یابی مولانا در حال
برغبت مرید شده نه سال در خدمت او بسر برد چون سید فوت نمود بعد پنجسال بشمس الدین تبریزی پیوست بعد ازان ملازمت صلاح الدین
زرکوب لازم گرفت پس در خدمت چلپی حسام الدین نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید تاریخ ولادتش ششصد و چهار
در ششصد و هفتاد و دو رحلت فرموده گفت آزاد مرد آنست که برنجانیدن کسی نرنجد و مستحق رنجانیدن را نرنجاند در
نفحات است که بخط مولانا ولد نوشته یافتند که جلال الدین محمد در بلخ شش ساله بود که در روز آدینه با چند کودک بر بامهای خانه ما سیر کردند
یکی از کودکان گفته که بیائید تا ازین بام بران بام بجهیم جلال الدین گفت امثال این حرکات از سگ و گربه و جانوران دیگر زشت
بیائید که سوی آسمان پریم و در حال از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد برآوردند بعد لحظه رنگ وی دگرگون شده چشم متغیر گشته
باز آمد و گفت آنساعت که با شما سخن می گفتم جمعی از سبز قبایان در رسیدند و مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و
عجائب ملکوت نمودند چون آواز فریاد و فغان شما برآمد باز مرا برین جایگاه فرود آوردند گویند دران سنه هر سه چهار روز یکبار افطار
میکرد وقتی که همراه والد بزرگوار از بلخ متوجه مکه بود در نیشاپور بصحبت شیخ فریدالدین عطار رسید شیخ باوجود کبر سن پاس عزت
و رعایت او که در غایت صغر سن بود بجا می آورد و هنگام وداع نسخه اسرارنامه خود را بوی داده

و بدر برکات سود مند گوش هوشش گرانبار ساخته مولانا سراج الدین قونیوی صدر زمان و بزرگ دوران بخدمت مولانا
خوش نبوده روزی پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته است که من با هفتاد و سه ملت یکی ام یکی از نزدیکان خود را گفت پیش
جمعی از وی بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را بکلان دشنام ده و بی حرمتی ساز آن کس بیامد و پرسید فرمود بلی و دشنام داد
و سفاهت آغاز نهاد و بخندید و فرمود با این نیز که تو می گوئی یکی ام آنکس خجل شده باز آمد **شیخ ابوعلی سینا** در مجمع النوادر
است که ولادت ابوعلی بن عبدالله بن سینا در قریه آفشنه که از قرای مشهوره بخارا است در سیصد و هفتاد و سه واقع
شده گویند وی چون باصفهان رسید در بازار شخصی را گرفته گفت در بخارا وقتی که من طفل در گهواره بودم گهواره
پوش مادر در روز غارت ترکان تو دزدیده بودی آن کس بعد تامل تمام معترف گردید از وی نقل است که چون از مادر
بزادم چنان دیدم که در ظلمتی رفتم و بعد ازان بروشنائی آمدم چون بمعلم آمد در پنجسال علم اصول و ادب و قواعد عربیت
را کما ینبغی ضبط نمود آنگاه در فن حساب و منطق و اقلیدس و مجسطی و فقه و علم طبیعی و الهی و طب مشغول گردید و در دوازده
سالگی فتوی داد در سیزده سالگی در جمیع فنون علوم مهارت کامل اندوخت در شانزده سالگی قانون تصنیف کرد در
بیست سالگی پدرش وفات نموده بخوارزم رفته نزد علی بن مامون خوارزمشاه اعتبار یافت سلطان محمود سبکتگین از
محمود دانش گفتند او بد مذهب بطلبش حسن بن میکائیل را نزد خوارزمشاه فرستاد و خوارزمشاه مطلع شده پیش از
آمدن حسن شیخ را مطلق العنان ساخت تا بجرجان رفته بطبابت مشغول گردید سلطان محمود تصویر وی را باطراف عالم
فرستاد قابوس شیخ را شناخته در غایت عزت سلوک نمود و حین آمدن و رفتنش استقبال و مشایعت بجا آوردی
بعد چندی رفته شیخ جانب عراق شد شمس الدوله بن فخر الدوله والی وزارتش داد بعضی سپاه راضی نشده در صدد قتلش
افتادند و خانه اش را غارت نمودند شمس الدوله ازان آگاه شده بالقدم اعتذار پیش آمد و کرت وزارت سپرد
همدران نزدیکی شمس الدوله وفات یافته پسرش هر قدر خواست وی وزارت نپذیرفت و در خفیه میگذرانید
تا بدست افتاده در یکی از قلاع محبوس گردید تاج الملک که از ارکان پسر شمس الدوله بود پس از چندگاه از محبس خلاصی داد
و زحمت یافته بصورت صوفیان باراده اصفهان برآمد چون بطبرستان رسید خواص علاء الدوله بن کاکویه استقبال کرده
بعز از تمامش در شهر آوردند باقی عمر در صحبت علاء الدوله بسر برده لیالی جمعه بمجلس وی رفته و دیگر ایام بوضع
خود بپایان آوردی تا در چهارصد و بیست و هفت بمرض قولنج در گذشت گفت در دبستان زمانه یکشنبه چون شمع اندر یکروزه
چون لاله و یک ساعت چون خوابند دگذرانده چون آب بر قند که بجنبند و تمانند و رعدند که بگویند و بنایند از وی پرسیده آنکه فلان کس
چگونه است گفت یک عیب دارد دیگر همه هنر است گفتند عیب کدام گفت آنکه هیچ عیب ندارد منه مائیم بعوذ تو تولا کرده

در طاعت و معصیت برابر کرده ـ آنجا که عنایت تو باشد، ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده **شیخ ابو الحسن شهید** جمله شعرا
بالخصوص رودکی بتقدیم او اعتراف نموده شعرش درین عصر حکم کبریت احمر دارد **ابو القاسم حسن عنصری** در عصر خود
ملک الشعرا بوده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که یمین الدوله محمود در مستی زلفین ایاز را دیده بخیال حفظ النفس افتاده بگا
گفت حق را بباطل ممزوج نباید کرد متنبه شده فرمود تا زلفین را ببرد و در سحرگاهی که بران اطلاع یافت بر خود بپیچید و بی
آرام شد گرچه از دستش بر آید کسی را یارای تکلمش نشد علی صاحب عنصری را گفت سلطان را اجمال از وی حاضر شد این
رباعیه برسانیده ه گر عیب سر زلف بت از کاستن است ٭ چه جای بغم نشستن و خاستن است ٭ جای طرب و نشاط و می خاستن
است ٭ کار استن سرو به پیراستن است ٭ سه بار دهانش پر جواهر کردند و مطربان رباعی را بترانه سرودند او را چند مثنوی
است چون نهر عینین و وامق و عذرا و خنگ بت و سرخ بت و دیگر اشعار مدون از بهرتم **القاضی الامام حمید**
الملة والدین عمر بن محمود در بلخ متصدی قضا چون شریح و ایاس و در نظم و نثر چون صابی و بونواس بوده چند
رسائل در نثر پرداخته منجمله مقامات الوری در صفت مقاماتش گفته ه هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی ٭ از
مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات ٭ اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع ٭ پیش آن دریای مالامال از آب حیات ٭ عقل کل
لحنی تامل کرد و از دگفتی عجب ٭ علم اکسیر سخن دارد دیگر افضل القضات ٭ میان الوری و وی همیشه مشاعرات بوده و چون الوری
در بلای اهل بلخ گرفتار گردیده بود بدستیاری وی رهائی یافته بود **ملک الکتاب رشید الدین وطواط**
عمری صاحب دیوان اتسز سلطان الت بوده بعد از نزدیک ارسلان پسر اتسز بسر برده مشهور است که تدوین
علم معانی از پیش او شده و در معانی بیان تصانیف دارد و حدائق السحر نیز از وست اولست سال عمرش بود و هفت در
پانصد و هفتاد و هشت در گذشت **شمس الدین** الباقلانی در فضل از اقران گذشته و فصاحت او بساط ذکر
حسان در نوشته وقتی صاحب اجل خواجه نظام الملک را علت حرب حادث بود این رباعی بگفت و او ران جمله شعرا
بشست منه دست تو که ابر نوبهار کرم است ٭ زو گردن چرخ زیر بار کرم است ٭ بر دست تو گر نیست بگویم آن چیست ٭
آن گلبن جود و خار خار کرم است **سراج الدین** در حضرت خوارزمشاه نیکو حال عالیجاه بیز بسته
اشعار نیکو دارد **ظهیر الدین** علم هیئت و حکمت را نیکو میدانسته چنانچه او را صدر الحکما نوشتند در اوائل مدح ملوک
مازندران می گفت پس ملازمت جهان پهلوان محمد ابن ایلدگز را ملازم گرفت بعد از ان منظور نظر قزل ارسلان گشت
و روزگاری با وی بسر برد در آخر از وی گریخته با اتابک ابوبکر پیوست و قزل ارسلان بر غم وی مجیر را که
محسود او بود تربیت داد در آخر عمر استعفا از ملازمت نموده بطاعت و عبادت روزگار میگذرانید تا در شهور

پانصد و نود و دو مرکب حیاتش بسر بر آمد قبرش در گورستان سرخاب تبریز در جنب تربت خاقانی واقع است شعرش
بسیار است اول باقی اصل نامش باقر چون مخرج راند اشت **باقی** قرار یافت در علوم دانشمند بوده در عشقبازی
میگذرانید **ترابی** شاعر موزون بوده امام قلیخان والی بلخ او را بزرگ کرده بود **حکیم لائق** شاعری فایق بوده
ملا مغنیه بهند آمده مدتی در ملتان گذرانید شاعر خوش فکر بود **نظمی** از نواحی بلخ است شاعری خوش تلاش بود
کل بابا شاعر نامدار بلخ است در معاد عروض و قافیه بهره تمام داشت **اندخود** ولایتی پرمنفعت است براهاراز
تمتع بسیار از مردمش **سید جلال الدین** برکه است که پیر و مقتدای امیر تیمور گورکان بوده **الامام الاجل افتخار**
الائمة مسعود بن محمد بن علی از اکابر و اعیان آن مکان است شعر برجسته بسیار دارد پسرش **محمود بن مسعود**
زینت الزمان است و ملفات او است که داد سخن از پارسی و تازی در داده **بیخودی** از شعرای آنجا است **ترمذ** قصبه
بنا کرده داخل ماوراء النهر است و در اطراف جیحون واقع چون از مضافات آن اقلیم است دران درج شده در زمان سابق
شهری بانام بوده چون چنگیز خان استیلا یافت ویران گشت الحال بقدر شهرچه آبادی دارد از مردمش است **شیخ**
محمد علی حکیم در شرح معانی قرآن و احادیث دران عصر کسی مثل وی نبوده و ترمذیان جماعتی اند منسوب که ابتدا بدو
گرویده وقتی اراده سفری نمود که طلب علم نماید مادرش رضا نداد از ان غمگین شده روزی در گورستان زار میگریست پیری
پیش وی آمده گفت دلگیر مباش من ترا هر روز سبق گویم آن پیر هر روز آمده او را سبق گفتی تا سه سال بگذشت بعد از ان
معلوم شد که خضر بود **گفت** تقوی آنست که در قیامت هیچکس دامن تو نگیرد و جوانمردی آنکه تو دامن هیچکس نگیری
گفت عزیز آن کسی است که او را معصیت خوار نکند و آز او را بنده نسازد **ابوبکر وراق** توریت و
انجیل و زبور را نیک میدانسته و شعر خوش میگفته **گفت** فرخ آن کسی که سلطان را در دنیا بر وخراج نیست و سبحان
را در عقبی با او حساب نه **گفت** صاحب وقت باید تاسف نخورد بر ماضی و امید ندارد در مستقبل تا حال را ضایع نکند
اگر سلطان در پهلوی تو نشسته باشد کس را از خود دور مکن که مبادا از تو بر خاسته برا و نشیند گویند جهت آن اکثر وقت
گوشه نشین بود و کسی نشسته ندیدند **قدوة الشعرا ابو الحسن المعروف بمنجیک** در شاعری لقمه زمان و
در لطف طبع خلاصه دوران **شهاب الدین ادیب** صابر در ترمذ و مولودش اختلاف کرده اند اصح ترمذ است
سلطان سنجر پیوسته مشمول عواطف خسروانه اش و داشتی با ضاعت چراغ دولت امید دارش میداشت دران ایام
که اتسز با سلطان سنجر مخالفت ورزید و دو سفاک بیباک را بقتلش گماشت اطلاع یافته عریضه بسلطان کرد و صورت
حال را وانمود تا هر دو را کشتند ادیب در خوارزم پیش اتسز بود این را شنیده ادیب را دست و پا بسته در پانصد و چهل

در آب جیحون غرق شود ادیب را مجملاً شعر پسندیده اند **شاه ناصر خواجه** در اوائل جوانی بسبب کند آمده صاحب
علم و حشم گردید و با خان زمان در هنگام عصیانش حق تربیت حضرت شاهنشاهی فراموش کرده همراه گردید بعد روزی
چند که خان زمان بمکافات رسید او کشته شد **میر سید علی مصور** جدائی تخلص از اهل بلده زبان بوده در حضرت جنت آشیانی
بخطاب نادر الملک همایون شاهی ممتاز گشته و در خدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه هم بدان آب و رنگ گذرانده رخصت
حرمین یافته در مکه معظمه برحمت ایزدی رسید شعر پاکیزه دارد **میر ابوالمعالی شهیدی** تخلص سید ترمذی الاصل
از امرای اکابر عهد همایون بادشاه و اکبر بادشاه است در عهد اکبر بارها فساد انگیخته بنابر آن در کابل بسال احدی و سبعین
و تسعمائة بقتل رسید **حصار** کوهستان با نزهه و طراوت است دار الملک حصار شادمان **مولانا عیشی** از
ده نو است که بدان فیض و هوا در تمام حصار جای نیست ابتدا محنتی تخلص میکرد چون بشرف کورنش جلال الدین محمد
اکبر بادشاه مشرف گردید آنحضرت فرمودند ما ترا ازین محنت خلاص داده عیشی تخلص دادیم و فضای سپهر بدر ابتوار زانی
داشتیم بعیش و عافیت آنجا گذرانید تا فرمان عزلش از بارگاه قضا صادر شده بجگر آن سرا خرامید **فتحی** پاره از سند اولاد
سطالعه شاعر خوش برآمد میلی سمارنیک میدانست گاهی شعر هم می گفت **عزبتی** بهند آمده در آگره آمده فی سنه تسع
تسعین و تسعمائة وفات یافت **ختلان** مردمش در شجاعت و پیکار ثانی رستم و اسفندیارند دار الملکش **کولاب**
است که حصارش در غایت حصانت واقع مزار فائض الانوار میر سید علی همدانی در جوار کولاب است در جواهر نامه
مرقوم که در قدیم الایام کان لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر نام و نشان بود تا آنکه در ختلان در زمان یکی از بنی عباس
زلزله تندی دست داده در یکی از جبال آنجا که آنرا شکسته گان خوانند سنگ سفیدی که ادعای لعل است بصیغه ظهور افتاده
بعد تفحص کان لعل عیان گردید از مردمش **مولانا عالی** و **مولانا باقی** شاعر شیرین زبان معروفند **بدخشان**
طولش قند کو عرضش لوی صاحب صور الاقالیم آورده که شاه ناصر خسرو وقتی که درین مکان من اعمال بدخشان بسر
میبرد حمامی ساخت از عجائب عالم چنانچه جامه کن آن خانه مربعی بوده که بیست و چهار حلقه داشت هر حلقه را که می کشیدند
دری باز می شد و قبه ای آمد بر شال جامه خانه اول الا آنکه بر دیوارهای هفت حلقه بوده و باز هر حلقه را که ازین هفت حلقه
می کشیدند در حمام پیدا می شده و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر حامی دیگری آن هفت حلقه را می کشیده خود را در
جامه خانه اول میدیده و عجائب دیگر آنکه همه خانه هائی این حمام بیک چراغ روشن بوده **گویند** هنوز آثار آن عمارت باقی است
نسبت شاهان بدخشان باسکندر فیلقوس میرسد و سالها حکومت در آن سلسله بود و هیچ یک از سلاطین مزاحم احوال
ایشان نمی شدند و بقلیلی خراج و باج از ایشان قانع گشته مرزبانی آن ولایت را با ایشان مسلم میداشتند چون سلطان

ابو

ابوسعید خان گورکان بر تخت سلطنت جلوس فرمود و نزهت و لطافت بدخشان را احساس نمود و در صدد استیصال
بنای شاهان بدخشان گردیده سلطان محمد را که آخرین سلاطین آن مملکت بود بدست آورده مع اولاد و اقربا بالقتل
رسانید در همان زودی عازم آذربایجان گردیده در عوض القتل رسید مردمش **علی بن اسد** از کمل شعرا است
مولانا شمس الدین از مستعدان زمان خود بوده و آثار بسیار بیادگار گذاشته در حبیب السیر آمده که مولد مولانا
از موضعی است که آنرا انجمن گویند در شاعری اشعر بوده **میرزا ابراهیم** ولد میرزا سلیمان در شجاعت تمام
و در سخاوت رشک غمام بوده شعر برجسته می گفت **محمد قاسم خان** موجی از اوان صبی تا زمان نشو و نما با جنت
آشیانی بسر برده بتدریج بخطاب خانی سرافراز گشته بشعر گفتن رغبت تمام داشت در سن تسع و سبعین و
تسعمائة در آگره فوت کرده مثنوی یوسف زلیخا موازی شش هزار بیت از و مشهور **میرزا علی بیگ** در درگاه اکبری
بمرتبه ایالت رسیده احیاناً شعری گفته **حافظ خطیب** بوفور فضیلت و حسن محاورت موصوف شعر خوش می گفته
مولانا ابتری بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشته بالتصوف آشنا شده بعض اقوال شیخ محی الدین عربی
که نزد فقها تاویلات وارد دیده و بظاهر آن رفته در ایمان فرعون مبالغه بحدی رسانیده که خوش طبعان وکیل
فرعونش لقب داده بودند **مولانا بدخشی** از قریه اشکمش بوده و شعر رانیک می گفته **مولانا نیازی** از
شجاعت بخشی تمام داشت ابتدا در بندگی حضرت اکبر منتظم بوده آخر بنابر سوء اختر اقبال بگجرات رفته با میرزایان که لوای
مخالفت برافراخته بودند همراه گشت و بقید افتاده سالها در زندان محبس عبا بود و پس از نجات در کابل بسر می برده
تا در وقت میرزا شاهرخ چندی با وی بود پس از و با یوسف خان همراه شده بکشمیر رفت شعر خوب می گفت
مدامی بدخشی تنبور خوب می نواخت در اوائل بخدمت همایون بادشاه بسر می برد و در عهد اکبر خدمت میرزا
عزیز کوکه لازم گرفته **ندیمی** ایضاً از شعرا است **ملا شاه بدخشی** از خلفای قدوة الاولیا شیخ میر قادری است
دارا شکوه بوی اعتقاد مفرط بود پیش از انتقال میر زمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذرانید از آن باشاره
مرشد در کشمیر رحل اقامت افگند و برعایت دارا شکوه عمارات عالی طرح انداخته شاه جهان بادشاه یکبار بخانه اش
رفته او اخر عمر بلاهور آمده در چهارم جلوس عالمگیری درگذشت و در مقبره پیر خود مدفون گردید اشعار عارفانه دارد
نقابی بدخشی در تبریز بسر میبرده **کابل** از شهرهای قدیم جهان است بعضی از ولایت هند شمرند و بعضی از
ولایت زابلستان در تاریخ نهصد و چهار میرزا کامران ابن بابر بادشاه قلعه جدید گرد قلعه قدیم بنا نهاد و
از جانب شمال تا نیک فرسنگ حوالی منازل اجلفستان شد و لایتش طولانی افتاده اطرافش تمام کوه است ازو بیک فرو

جای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نباریده و از آنجا بدو ساعت جای میتوان رفت که هیچوقت برف نباشد در ضحاک و بامیان
سرحد کابل کوهی است مدفن خواجه تابوت دران از غرائبات است در سال دوم جلوس جهانگیری وقتی که پادشاه در کابل
تشریف داشت راقم اقبالنامه جهت زیارت وی نامزد شده در کوه روزنی دید مقدار دو زرع و نیم از زمین بلندتر
مردی را برفراز آن کرده تا او دست دیگران گرفته بر شده در دهن آن دالانی سه زرع در طول و یکنیم در عرض و چون
آن دری دران خانه مربع چهار زرع در چهار زرع صحن و سقف و دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و میان خانه دری
یک لخت چون آن در برداشته شد تابوتی بنظر درآمد چون تخته از تابوت برگرفت میتی رو بقبله خوابیده بود دست چپ
جهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم زرع کرباس بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوست پوسیده و آنچه
جدا بوده موی سر و مژه و ابرو تمام ریخته بلندی بینی و پرهای بینی درست چشمهای برهم از میان لبها دو دندان نمایان
انگشتها و ناخنها درست پوست خشکی به استخوان کشیده خط زنگاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان
آن درست بنشیند از دیرینه سالی که ناقل از اسلاف بود مسموع یافت که وی در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین
منکبرنی شهید شده بود چهارده تومان دارد و معظم ترین تومانات نیک نهار است دیگر تومان علیشنگ قبر پدر نوح ع
آنجا واقع در واقعات بابری است که او را ملک لمکان نوشته چون مردم آن ناحیه عین را کاف تلفظ می کنند ازین جهة
آنولایت را لمغان گویند دیگر از تومانش کنر نورکلست و در سرحد کافرستان واقع شده ازین تومان ترسر حد سواد
و بجور رسم است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته انداخته از چهار طرف بردارند اگر ازان زن عمل بدی صادر شده
باشد آن جماعت بی سعی و خواهش در حرکت آیند والا حرکت نتوانند مگر بدشواری و دیگر تومان نجراو است چراغ
مردمش از چوب چلغوزه است که چون شمع همیشه نور میدهد و درین کوهستان روباهی است که در میان سر دو دست و پاوران
او پرده ایست بر شبه بال شپره که از درختی بدرختی قریب بیک گز انداز می پرد و آنرا روباه پران میگویند اگر بذکر جمیع
تومانات آن پردازد سخن بطول انجامد لاچار اختصار کرده آمد از مردمش **ابو حنیفه نعمان بن ثابت**
کابل الاصل است بکوفه واقع شده ابوحنیفه آنجا تولد یافت بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و
با امام جعفر صادق ع صحبت داشته فوائد بسیار اخذ کرده بتدریج منتهی گردید و در تذکرة الاولیا آمده که وی
استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طائی و بشر حافی ابوجعفر منصور خواست که از چهار کس یکی را قاضی کند
ابوحنیفه سفیان ثوری مسعر بن خرام شریح هر چهار را طلبیده در راه میرفتند ابوحنیفه گفت که من در هر یکی از شما فراستی
بکار برم گفتند صواب باشد گفت من بحیلتی قضا از خود دور کنم سفیان بگریزد و مسعر خود را دیوانه سازد و شریح قاضی

شود

شود چون اندک راه رفتند سفیان بگریخت و آن سه پیش منصور رسیدند اول ابوحنیفه را تکلیف قضا کرد جواب داد که من
مردی ام نه از عرب سادات عرب بحکم من راضی نشوند گفت کار بنسبت نیست ابوحنیفه گفت من نشایم و درانچه گفتم نشایم اگر راستمیگویم
نشایم و اگر دروغ میگویم قضای مسلمانان را نشایم و تو که خلیفه خدائی روا دار که دروغ گوئی را خلیفه خود کنی این بگفت و نجات یافت
و مسعر پیش رفت و دست خلیفه بگرفت و گفت چگونه و فرزندانت چگونه اند منصور گفت دیوانه است پس شریح را گفت ترا
قضا باید کرد گفت من مردی ام سودائی و دماغ من ضعیف شده گفت معالجه کن پس شریح قاضی شد نقل است که ابوحنیفه هر شب سیصد
رکعت نماز گذاردی روزی از راه میگذشت زنی با زنی می گفت این مرد پانصد رکعت نماز میگذارد امام بشنید نیت کرد که
هر شب پانصد رکعت نماز بگذارد روز دیگر شنید که کودکی بکودکی می گفت این شخص است که هر شب هزار رکعت نماز میگذارد
بعد ازان هر شب هزار رکعت نماز گذاردی وقتی شاگردی با وی گفت که مردمان میگویند که ابوحنیفه در شب نمی خسپد گفت
نیت کردم که دیگر نخسپم بعد ازین سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن گذاردی روزی توانگری را تواضع کرد بکفارت آن
هزار ختم قرآن گذارد از داود طائی نقل است که بیست سال پیش ابوحنیفه بودم و درین مدت در خلا و ملا برهنه نشسته از برای
استراحت پا دراز کرده گفتم چه شود اگر در حال خلوت پا دراز کنی گفت با خدا ادب بجا آوردن در خلوت اولی است روزی در گرما
شخصی را دید بی ازار در لنگی در پور چشم برهم نهاد آن مرد گفت یا امام روشنائی از تو کی باز گرفتند گفت آنگاه که ستر از
تو برداشتند تولدش سال هشتاد عمرش هفتاد وفات صد و پنجاه **ضیاء الدین محمود** فاضلی بوده که شعل خورشید
پیش اضاءت علم او چون سها کم نما بودی شعر برگزیده دارد **حاجی محمد** از تربیت یافتهای همایون بادشاه
بود شهامت و نصفت تمام داشته و بتدریج مرتبه ایالت یافته در هند خدمات نیک بهم رسانید طبع موزون داشت
مولانا عالم ابتدا در کابل بر مسند مولویت تکیه زده در آخر عمر بهند آمده در بندگی اکبر بادشاه روزگارها بهم
آورد شعر خوب دارد **اصلی** خالی از درویشی و شورشی نبوده هرچه بدست آوردی بدرویشان و مستحقان
دادی و همواره بر سوراخهای مور حبوبات افشاندی و بمکتب خانها رفته حلاوه و اثمار بصبیان دادی و جمع
کردن شعر و گفتن آن رغبت تمام داشتی **غیوری** در سلک ملازمان محمد حکیم منخرط بود بعد فوت او بهند آمده منظور درگاه
اکبری شده بمنصب یوزباشی امتیاز پذیرفت در یکی از معارک بسر در آمده ساکن وادی خاموشان گردید شاعر
نیک سلیقه بود **میر امانی** در شعر و تاریخ گوئی تمکین کلام بوده در نهصد و هشتاد و یک در جونپور از اسپ افتاده
درگذشت **خواجه زاده** در ماوراء النهر و کابل رسم بود که اختر حسن هر که بدرجه کمال میرسید ظرفا بدو گرویده
بپادشاهیش برمیداشتند و هر یک بر خود منصبی و خدمتی مقرر ساخته فرمانش را بر خود مستحب بلکه واجب

سیدا شتند مرتبه حسن او در عنفوان جوانی بدانجا رسیده بود که او را با پادشاهی بر داشتند چون مرتکب این امر
مردم بفهم می شوند هر آئینه آن منزلت را غنیمت دانسته در صحبت ایشان کسب کمال نمود و در اندک زمان از دهکوه
جاهلیت بشهرستان قابلیت رسیده اشعار نیک بمنصهٔ ظهور رسانید و در سلک مستعدان وقت انتظام یافت و میری ابراهیم بیلین
نام مقرب شاهزاده پرویز بود که خوشخبر خان خطاب داشت بعد فوت شاهزاده بدرگاه شاهجهان پیوست و رحمت خان
خطاب یافته در اربعین و الف درگذشت سرو سری علی بیگ در اردوی جهانگیر پادشاه لب میرد کشمیر
از شاه میر بلاد عالمست از بهار و هوایش چه نویسد در وموضعی است سندبراری نام و دران موضع حوضی از سنگ
بسته شده و مقعری مثل کاسه در آن که اصلا منفذی و رخنه دراو محسوس نیست چون آفتاب بنور آید هر روز پیش
از طلوع صبح اثر ترشحی از وظاهر میشود و بتدریج غلیان کرده از زیر آن سیلان نماید و بعد پنج و شش ساعت در
تخفیف میکوشد تا وقتی که هیچ آب دران نماند قریب یک ماه چنین عجائب در آنجا مرعی است مینود در آن ایام آمده غسل
می کنند و مجمعی غریب میشود و دیگر دیوسر از محال معتبر آن کشور است و در آنجا چشمه ایست در غایت وسعت هر که مطلبی
باشد پاره برنج را در ظرف کرده سر آنرا محکم ساخته دران چشمه اندازد اگر مقصود حاصل است آن ظرف بعد چند روز
پخته بر آید قابل خوردن و الا متعفن بیرون آید و گاهی بجای برنج گل ولائی ظاهر گردد و دیگر جایی است موسوم بکیله
دموله دوران قطعه زمینی است که هر حاضری که آنرا حفر کند و بآب رساند هر قدر که خواهد ماهی صید نماید و دیگر درختان
توی در سال هست که هر که باستگی عضی از اغصان آنرا حرکت دهد تمام آن درخت متحرک گردد و در زمانی که حسین بیگ
خان خویش علی مردانخان حکومت آنجا داشت قطعه برف بطول و عرض بیست ذراع و ارتفاع دو یا چهار گز از هوا
در زمین افتاد ایضاً در حوالی سندبراری در کوه دالانی است و صفه مطبوع از سنگ کنده از سقفش در ایام تموز
قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بمجرد رسیدن بزمین یخ می بندد و بشکل انسان کامل با دست و پا و دو چشم و
بینی و گوش و سر و موی انگشت و ناخن صورت می یابد و این جماد در عرض هژده روز وقوع پذیرد و هم چنین بتدریج
در فرصت هژده روز اندک اندک آب شده اثری از آن تمثال نماند و در مجمع الغرائب مرقوم که در حد کشمیر و ترک دو
کوهست بر یکی بتی نهاده اند آنرا خنگ بت گویند و بر کوه دیگری بتی نهادند آنرا سرخ بت گویند هرگاه آفتاب
بر آید بخندند و چون آفتاب غروب شود بگریند بعضی کشمیر را آباد کرده حضرت سلیمان میدانند و برخی میگویند که عابدی بوده کاش نام
جای عبادت کردن خود بخلوت از باری تعالی طلبید و ایزد تعالی فرشته را فرستاد تا زمین کشمیر را که زیر آب بود خالی
کرده بوی داد و به نسبت نام وی بکاشمیر موسوم گشته بعد چندی هندوان بران مستولی شدند و چهار هزار سال بعدها

در کامروا بودند در سنه اربع و خمسین و ستمائه بعهد سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش که پادشاه دهلی بود شعار
اسلام دران دیار شایع گشت و ازین حسن نام مردی بران دیار دست یافت و ده کس از اولاد او در مدت صد و
شصت سال پادشاهی کردند و یکی از ایشان سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال پادشاهی کرد و هیچوقت کشمیر بلطافت
و معموری زمان وی نبوده گویند او هیچ نظر بر کفر و اسلام نمیداشت و کسان باطراف و جوانب فرستاده مردم هنرمند را
طلبداشته و بعضی بر آنند که همیشه اوقاتش بخدا پرستی مصروف بوده و بهاتش لبس و کلام تشبی می گشته و برخی بر آنند که وی دین
جوکیان داشته بهر تقدیر بعد از فوت او مردم آنجا بار جمعی حکومت مینمودند تا در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه بتصرف بندگان حضرت اکبر
شاهی در آمد و در روضة الصفا مسطور است که محمد بن بختیار خلج که رستم وقت از معارف ملازمان سلطان شهاب الدین غوری
بود لشکر بر سر رای کشمیر که مدت هشتاد سال بحکومت شرقی آن ولایت گذرانیده کشیده آن ملک را از تصرف شان بیرون آورد
گویند رای مذکور را مادر چون اثر وضع حمل خود مشاهده نمود منجمان را طلبداشته پرسید گفتند اگر در فلان ساعت تولد یابد
بادشاهی باستقلال و پایداری یابد آن شیر زن فرمود تا هر دو پایش در هم بسته سرنگون آویختندش و چون منجمان وقت را خبر
دادند بمجرد فرود آوردن پسر زائیده خود درگذشت رای مذکور هشتاد سال سلطنت بعدل و داد فراوان کوشیده عطایش
هرگز کمتر از لک نبودی میرزا حیدر در تاریخ خود آورده که شمس الدین نام مردی در زی قلندران بکشمیر در آمد و آنزمان
زنی فرمانروا بود شمس الدین خود را در سلک ملازمانش منخرط گردانید بتدریج کارش بجائی رسید که آنزن بعقد ازدواجش
در آمد و کارش بالا گرفت سرکشان آنمرز و مقام بآرام ساخت و بعد وی پسرش علاؤ الدین پس از ان سلطان قطب الدین
بر سریر سلطنت متمکن گردید در زمان او سید علی همدانی در آنجا وارد شد و چهل روز توقف کرد و بعد از قطب الدین سلطان
سکندر بر مسند پدر تکیه زده او دین اسلام را بسیار رواج داده اکثر بتخانها را ویران ساخت از عقب وی سلطان زین العابدین
بحکومت نشست و در آبادانی بیش از پیش کوشید چنانچه نوشته آمد بعضی گفتند شانزده تن مدت دویست و هشتاد و دو سال
در آن حکومت کردند اول شمس الدین شاه سه سال سلطان جمشید یکسال و دو ماه پس سلطان علاؤ الدین علی شیر برادرش
دوازده و نیم سال پس سلطان شهاب الدین شیر آشامک بیست سال پس قطب الدین برادرش پانزده سال و پنجاه پس سلطان سکندر
پسرش بیست و دو سال و نه ماه پس سلطان علیشاه پسرش شش سال و نه ماه پس زین العابدین شاهیخان برادرش پنجاه
و دو سال پس سلطان حیدر پسرش یکسال کسری پس سلطان حسن پسرش چندی پس محمد شاه بن حسن ده سال و هفت ماه
پس فتح خان نبیره سلطان زین العابدین دو سال پس ابراهیم شاه بن محمد شاه یکسال پس سلطان شمس الدین محمد شاه
پس میرزا حیدر قریب ده سال پس بتصرف درگاه اکبری آمده از اهل نظم آن خطه این چند نفرند یوسف خان از طبقه چکان

النشهر و مکان است گویند از چکان آن ولایت چند کس با بالت رسیدند یوسف خان نیز سالها حکومت کرده در حینی که بندگان
جلال الدین محمد اکبر شاه متوجه تسخیرش شدند از روی صدق اخلاص رو باستان نیاز آورده مشمول عواطف پادشاهی شد در
موسیقی مهارت کلی داشت و ساز تار را نیکو می نواخت و شعر پاکیزه می گفت مولانا صیرفی نامش یعقوب سخنش مرغوب از علم
تصوف چاشنی خوب داشته مولانا محمد امین از روشن طبعان آنجا است مولانا مظهری ابدفتح کشمیر بسر بکری آن دیار که
معظم ترین مهمان آن خطه است سرافراز گشته حمیدی و اوجی و ناهری و مولانا نامی از نامداران حمیدة الاوصاف ماهر
عروج سخنوری آنجا اند مستغنی شاعر مستغنی الوصف معاصر اکبر پادشاه است در لاهور سکه رانید جامع خواجه معصوم شاگرد مرزا
عبدالغنی مقبول اکثر ایام در جهان آباد بسر برده جویا مرزا داراب نام از معروفان آنجا است دو برادر بودند جویا و گویا تخلص از
کسی پرسید در کشمیر شاعری هست گفت بلی دو کس جویا و گویا پرسید دو برادر پرسنده گفت گویا طالب کلیم را دو پاره ساخته این
دو برادر پدید آورند چه معنی طالب جویا و معنی کلیم گویا است کم گو مرزا کامران نام برادر مرزا داراب جویا است گرامی پسر مرزا
عبدالغنی مقبول در شاعران معقول و گرامی بوده دست محمد در ملازمت بعض ملازمان شاهجهانی بسر میبرد در شطرنج باختن
مهارت کامل داشته غنی از شعرا و عالی مقام و فصحای بلاغت نظام است شاعری باین فصاحت و بلاغت بعد مرزا صائب کم
برخاسته تمام عمر در شهر خویش گذرانید و دست احتیاج بدامن ارباب دول دراز نکرد فانی شیخ محمد محسن نام از اهالی کشمیر
مصاحب دارا شکوه بوده و مشرب صوفیه داشته ملا ساطع از خوشگویان آنجا است طلوعی محمد ابراهیم نام شاعر خوش فکر است
فروغی از روشن طبعان کشمیر معاصر پادشاه عالمگیر است فرحت و نافع هر دو شاعر نامی آن دیارند **غرجستان** ولایتی معروف است
اهل آن کوه جان سخت و رو درشت خوانند از نیکانش بدیع الزمان عبدالواسع جبلی است وی از کمل شعرا می باشد چون بسن شعور
رسید جهت کسب و کمال بهرات رفته پس از کسب و کمال در غزنین ملازمت بهرامشاه را ملازم گرفت بعد از چهار سال که
سلطان سنجر بمحاربت بهرامشاه بغزنین رفت قصیده جهت سلطان گفته در صحبت اول مزاج سلطان بخود کشید تا که حین مراجعتش
بخود در مرو آورد اما حمدالله مستوفی آورده که عبدالواسع برزگر دهقانی بود روزی سلطان سنجر را گذار بر پنبه زاری
افتاده دید که عبدالواسع شتران را از خوردن پنبه مانع می آید و این بیت میخواند منه اشتر دراز گردنا دانم چه خواهی کرد تا
گردن درازی میکنی پنبه بخواهد خورد نامه سلطان ازین گفتار لطف طبع فهم کرده ویرا ملازم گرفت و بتدریج کارش بجائی رسید که
محسود همگنان است در بهارستان آمده که شعرا را اتفاق است که هیچکس از عهده جواب قصیده مشهوره که در عنوان دیوان وی
واقع شده بر نیامده مطلع آن اینست منه که دارد چون تو معشوقی نگار چابک دلبری بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله روی و نسرین بر
غور در قدیم الایام عظیم معموره آبادان بوده عمارات رفیع و قصور بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز از آنجا مستدعی و

بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار در زمان خلافت امیرالمومنین علیؑ مسلمان شدند و حاکم ایشان از نژاد ضحاک بوده
و منشور حکومت را بخط امام عالیمقام حاصل کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن منشور در میان ایشان بود و در بنی امیه در جمیع
ممالک اسلام بر منابر اهل خاندان رسالت را ناسزا می گفتند الا مردم غور که بدان راضی نشدند و والیان بنی امیه بدان
ولایت راه نیافتند از عجائب غور چشمه ایست مسمی بچشمه بانگ نماز آب آن ایستاده است هرگاه کسی بانگ نماز
میگوید روان می شود و نزدیک بیک سر تیر میرود و چون بانگ نماز تمام می شود می ایستد و ایضاً مسجد ارباح عجائبش
آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست ببام میرسد و از درون پنج گز ارتفاع ظاهر می شود حال آنکه زمین بیرون و اندرون
برابر است و ستونهایش هر قدر بشمارند از چهل یکی کم یا زیاده می شود و هرگز عدد آن مشخص نشده و همچنین در یکی از
مضافاتش چشمه ایست سالی یک بار اهل حاجت میروند و در شب هر یک بر تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند
و صبح میروند هر کرا مطلب می برآید بر سر پیکان تیرش ماهی یا حیوان دیگر چسپیده می شود و الا لا در مجمع الغرائب اعجاب
المخلوقات نوشته که در یکی از بلاد غور میان دهی ترکان ساکن اند آنجا چون زن و مرد پیر شوند گرگ شوند و پشتهای ایشان
خم گردد این سخن را پیش ملک خراسان گفتند ابوالعباس گفت بلی چنین است در یخد و در کی ماده یافتم در دست او دستوانه
طلا بوده ایضاً در حد غور کوهی است چون آفتاب برآید سیاه نماید و چون فرو رود صد هزار صورت نیکو نماید بامداد
که آفتاب برآید ناپدید شود بانه فردایش اعمی روز در میان نماید از قلاع منیع آن قلعه چنار بوده در تاریخ مبارکشاهی آمده که از
زمان سلیمان مرهیچ صاحب سریری بر فتح آن کامیاب نگشته جهت آنکه راهی دارد بس باریک و رفعتی بس رفیع غور میان غزنین
و خراسان واقعست از نیکانش فخرالسادات و العارفین حسین بن حسن الحسینی است بعض مرید شیخ رکن الدین سهروردی اند
وجه توبه اش اینکه روزی تیری با هوای انداخت آهو بسخن آمده که ای حسینی تیر برمن می افگنی خدا تعالی ترا از بهر معرفت و بندگی
آفریده نه بهر اینکار و در همو را از نظرش غائب گردید متنبه گردید از هر چه داشت بیرون آمده شد آنچه شد و فاتش سبعصد و
هفت در نفحات الانس ثمان عشر و سبعمائة است مطابق و در شاه در هرات بیرون گنبد سید السادات مدفون از وارداتش
کنز الرموز و سی نامه و نزهة الارواح و زاد المسافرین و طرب الارواح المجالس و صراط المستقیم و دیوان غزل مملو اشعار
عارفانه و عاشقانه ملک شمال الدین از بنی اعمام ملوک کرت است در فصاحت و سخنوری ثقه زیسته **بادغیس** ولایتی است
بغایت وسیع و عریض در صحرا ئیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ که همه درخت پسته است عجائب آنکه اگر کسی پسته چیده و دیگری
بدزدد و در آن شب مراو را اگر گرگ خورد **گویند** در ان صحرا سلطان محمود بشکار بود ناگاه از لشکر جدا مانده بخانه پیرزالی افتاد
پیرزال پسر را گفت تا بزی را کشت و آشی پخته مهمانی سلطان کرد چون لشکر از اطراف رسید سلطان پیرزن را گفت

پسر را فردا نزد من بفرستید تا تدارک حالش کنم پسر دزد دیگر صبح بر در سلطان رفت سلطان بهواب نشان داده بود که چنین کس را
چون بیاید بنظر آرید اتفاقاً در آن وقت سلطان بوظائف و مناجات مشغول بود بواب گفت ساعتی باش تا سلطان از دعا و
مناجات فراغت یابد پسر بخود گفت کسی که در تمشیت مهام خود محتاج در الٰهی باشد از وی چه گشاید به انکه بهمون خدا التجا برم
پس نزد مادر آمده همان را گفت و تیشه برداشته نجار کنی که شغلش بود شتافت تیشه اش بر سنگی خورده تا بر داشت گنجی
نمایان شده پسر بصلاح مادر آمده سلطان را آگهانید سلطان امینی را گماشت تا خزینه تمامه وقف پسر و پیر زال کردند از مردمش
صاحب چاه نخشب و رافع بن هرثمه اند که هر دو مذکور شدند و حنظله از شعرای آل طاهر است و آل طاهر صاحب جود وافر بودند
اما ایشانرا از لغت پارسی و دری ذوق نبوده و در ان عصر شعر و شعر پارسی کمتر خوض میکردند و بغیر از حنظله که بزبان پارسی
شعر می گفته کس دیگر در خراسان نبوده **اسفزار** صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان ولایت
اسفزار بوده کلاغی را رسانیده بود که کلنگ و آهو را شکار میکرد مردمش امام رشید الدین محمد بن محمود قدوة عشائر و آل
و عمدة اقران و امثال بوده گاه گاهی شعر می گفت مجد الدین الرشدی العزیزی ناظم سلک کلام و سالک مسالک هنر و کمال بوده
مهذب الدین سید الکتاب منصور بن علی از افاضل خراسان و اماجد دوران بوده شاعر نیک سخن نامدار است **فوشنج**
از انبهای قدیم است پشنگ بن افراسیاب بهمت بر آبادانی آن گماشته و رباطی و مسجدی دران قصبه است که آنرا
از انبیه ابراهیم خلیل علیه السلام دانند و هر سال مردم از هرات و خراسان بزیارت آن رباط و مسجد آیند و کوهی بر جوار رباط
واقعست که دران نشانهای قدم آدم است از مردمش شیخ ابو الحسن از جوانمردان خراسان بوده کسی از وی پرسیده
که چگونه گفت وندانم فرسوده شد از نعمتهای خدا و زبانم از کار رشد چندانکه از حقتعالی شکایت کردم از وی پرسیدند
که مروت چیست گفت دست باز داشتن از آنچه بر تو حرام است تا مروتی بکرام الکاتبین کرده باشی **گفت** تو به آن
بود که چون ذکر گناه کنی از ان ذکر هیچ حلاوتی نیابی از وی پرسیدند که توکل چیست گفت انکه از پیش خویش خوری و لقمه را
نیک بخایی و بدانی که آنچه تراست از تو نشود و شیخ ابو اللیث بسیار بزرگ و عارف بوده از محمد بن عبد الله گاذر نقلست
که باینهمه نیکویی که در خود می بینم سبب آنست که لیث فوشنجی بمن نظری کرده مظهر الدین شاعر متین بوده **هرات** طولش صد و
عرضش لدل و در مفاخرت بلده و دیگر صفات ترجیح بر باقی جهات دارد و همیشه باد شمال در وزد و شیخ عبد الرحمن فامی که
تاریخ قدیم هرات از جمله تالیفات اوست چنین آورده که ابو العباس عمری روایت کرده است باسناد تا حذیفة
بن الیمان که حضرتم فرموده که بهترین خراسان هراتست و هفتاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کردند و ابو علی بن زرین متصل بسناد
خود تا انس بن مالک روایت کرده که بهترین خراسان هراتست و بدترین سجستان و در بنا و اسم بانی آن اسم اختلافست

بسیار

بسیار تفصیلش موجب تطویل دیده باین رباعی اکتفا کرده **ع** لهراسب نهاده است هری را بنیاد گشتاسب دگر در و بنائی بنهاد
بهمن پس از ان عمارتی دیگر کرد اسکندر رومیش همه داد بباد + شهر بندش مشتملست بر پنج دروازه و دو فصیل فاصله
میان هر دو ده گز صد و چهل و نه برج دارد و دورش هفت هزار و سیصد قدم قطر شهر از درب ملک تا فیروز آباد و از درب
خوش تا عراق هزار نهصد و هزار نهصد قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز عرض دارد و در درون شهر چهار بازار است
از هر دروازه تا چهارسو یک بازار که بنام همان دروازه منسوبست الا دروازه قبچاق که بچهارسو بازار نمیرود و مسجد جامع در
ما بین دروازه خوش و قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین جانب شمال سر باوج
فلک کشیده در درون بلده بغیر از یکجوی آب دیگر آبی نیست در بیرون قریب سه چهار فرسنگ تمام باغ و بستان دارد **مرویست**
از صاحب نزهة القلوب که هرات در زمان سلاطین غور چنان معمور بوده که دوازده هزار دکان و شش هزار حمام و هزار کاروانسرا
و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتشخانه داشت و درو چهار صد و چهل هزار خانه مردم نشین بودند و در زمان بادشاه
مغفرت نشان سلطان حسین میرزای بایقرای آن جمعیت بحد کمال رسید از انجمله در اندرون شهر بکمر بنت جنازی بمرتبه بود که
بقول رواة ثقات هر روزه موافق بیست و یک خروار تخم برروی نان میکردند و یازده هزار طالب علم موظف بودند از عمارت
نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاهی است که بفرموده ابو الغازی سلطان حسین میرزا ساخته شده دیگر خیابان و گازرگاه است و
ذکر باغات و عمارات دیگرش موجب اطناب کلی است در روضة الصفا است که در ایام عبد الله بن طاهر ذو الیمینین و اعظم
در قریه مالان هرات مردم را بران آورد که در پرده شب از جوار مسجدی آتشکده مجوسان منهدم کرده داخل مسجد کردند و چون
عبد الله مطابق استغاثه مجوس در صدد مبالغت مسلمین آمد چهار هزار نفر از مسلمانان ریش سفید از شهر و بلوکات ادای شهادت
نمودند که هرگز در اینجا آتشکده نبود **منقولست** از میر حسین یزدی که در اوائل ست عشر و سبعمائة در هرات بسری متولد شد
که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در سر دهان دو دندان رسته و بر پشت پاره زیادتی چو کوهان شتر بوده راوی گوید
در مجلس شیخ الاسلام بودم طفل را بعد از انکه مرده بود آوردند او متغیر شده گفت وقوع امثال اینها دلالت بر انتقال
ملک **ایضاً** وی گوید که در آخر رجب سنه مذکور در محله خواجه مذکور ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورده سه دختر
و یک پسر **ایضاً** وی گفت که در زمان سلطان حسین میرزا گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کرده بودند بیرون آمد چشمهای در
حلقوم او بوده و در مجمع النوادر آورده که در یکی از صحاری هرات درختیست در پهلوی هم یکی را ایران خوانند و دیگری را
توران هر سال که لشکر از ایران بتوران خواهد شد سنگی از شاخه توران بگسلد و غلطان شود و چنانچه بر پشت ایران زند آمادش
اکثر ساکنان آنجا دو کشته اند از مشایخ آن دیار ابو اسماعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری است شیخ الاسلام بوده

در نفحات هرجا که شیخ الاسلام مطلق بیان کرده کنایت از انجناب است از فرزندان ابو منصور مت انصاری صاحب رحل رسول
صلعم بوده در نفحات از وی آورده که مرا سی هزار شعر تازیست و صد هزار بیت از اشعار عرب بخاطر دارم وحق سبحانه
مرا حفظی داده که هرچه قلم من نوشتی مرا حفظ شدی و سیصد هزار حدیث یاد دارم و سیصد هزار هزار اسناد و آنچه من
کشیدم در طلب احادیث هرگز کسی نکشیده بود در مجالس العشاق آمده که خواجه عبدالله مرید شیخ ابوالحسن خرقانی بوده شیخ
فرموده که عبدالله مردی بوده بیابانی در طلب آب زندگانی ناگاه رسید بابوالحسن خرقانی چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله
ماند و نه خرقانی و از خواجه عبدالله نقل است که چون بخدمت رسیدم از صباح تا پیشین اقتباس انوار از مشکات جمعیت او نمودم
اگر تا شب این صحبت برداشتی امر منعکس گشتی و او از من فیض گرفتی از تصانیف وی یک تفسیر قرآن است و دیگر کتابی
موسوم بمنازل السائرین محمد چرخ گر از ابدالان بوده در نفحات آمده که روزی در مسجد خفته بود کوزهٔ آب ریخته شد
خادم بول پنداشته دیوار نگاهید چرخ گر آهی زده برفت در تنور آتشی پیدا شد و مسجد بسوخت و از آنجا بازاری که جمله
فروشان گفتندی افتاد سلطان مجد الدین طالبه را که یگانهٔ عصر بود خبر کردند از عقب وی روانه شد و چون بدو رسید گفت
ای چرخ گر شهر مسلمانان را چرا می سوزی چرخ گر باز گشت آب چشم خود بر آتش افگند آتش فرو مرد این رباعی بخواند
رباعی آن آتش دوشین که برافروخته بود + او سوختن از دل من آموخته بود + گر آب دو چشم من ندادی یاری + چه جمله
فروشان که بری سوخته بود + شیخ عمو مشائخ بسیار دیده بود و خدمتهای نیکو کرده شیخ ابو العباس نهاوندی او را
عمو لقب نهاده بود دیگر خواجهای چشت که همه خداوندان ولایت و کرامت بودند احوال ایشان ترک ریا بود و هیچگونه
سستی در شرع روا نداشتند و تا ایشان حیات بودند از قسم ترک هیچکس بخراسان نیامده اول ایشان خواجه ابو احمد ابدال است
که پسر سلطان بوده آورده اند که پدرش را حمّامی بوده روزی فرصت یافت و بد انجا در آمد و از غایت غضب سنگی بزرگ
برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آن روزنه نه فراهم آورد و سنگ را بگرفت چون پدرش آنحال مشاهده کرد
بر دست وی توبه نمود و از خمر خوردن باز آمد ابو الولید احمد بن الرجا بخاری در صحیح خود از وی حدیث بسیار روایت کرده
یکی از دوستانش بچهار هزار درم محتاج شد آن وجه را در صره کرده بوی فرستاد بعد چند وقت دوستش آن چهار هزار درم باز
فرستاد با وجود پریشانی نگرفت روز دیگر آن دوست پیشش آمده سلام کرد گفت اگر نه رد سلام واجب بودی جواب ندادمی
چهار هزار درم چه بود که باز فرستادی ابو عبدالله مختار از بزرگان زمان خود بوده **گفت** طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو خوری همه نور شوی و اگر او ترا خورد همه دور گردد حکیم شرف الزمان ابو المحاسن ابوبکر ازرقی
از کمل فصحا و فحول شعرا بوده از مخصوصان شمس الدوله والدین طغانشاه از ملوک آل سلجوقست که معاشرتش همه با شعرا و ندیمانش

همه شاعر بودند چون عبدالله قرشی و شجاع نسوی و احمد بدیهی و ازرقی و حقیقی و نسیمی در چهار مقاله آمده که روزی طغانشاه
سه مهره در شش گاه داشت و احمد دو مهره در یک گاه و کعبتین در دست طغانشاه بود انداخت تا شش آید دو یک
آمد سخت تیره شد هر ساعت دست به تیغ می برد و ندیمان چون بید می لرزیدند ازرقی این رباعی بگفت و بنزدیک مطربان
رفته بساز و نوا آوردند رباعی گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد + تا ظن نبری که کعبتین داد نداد + آن شش چون
بگریست عظمت حضرت شاه + در خدمت شاه روی بر خاک نهاد + طغانشاه در اثنای خشم بنشاط آمد و فرمود تا پانصد دینار
آوردند و دهن او را پر زر ساختند گویند طغانشاه را علتی حادث شده که بسبب آن فتوری در قوت مباشرت یافت
و چندانکه اطبا معالجه کردند مفید نیفتاد ازرقی الفیه و شلفیه را بنظم آورده فرمود تا آنرا مصور کردند و غلامی را با کنیزکی
صاحب جمال عقد بسته نزدیک حرم سلطان جای دادند و منظری مشبک گردانیدند و بادشاه را فرمود که صحبت ایشان
را بنوعی که آگاه نباشد ملاحظه نماید و آن کتاب را پیش ایشان نهاد تا با نواع مختلفه داد معاشرت بستانند بادشاه را
بنظاره آن حرارت غریزی ماده فاسده را منقطع گردانید و آن زحمت بکلی زائل شد فخر الدین خالد از ندمای سلطان سنجر بوده
ابو منصور عبد الرشید از معارف خراسان و مشاهیر زمان بوده عبد الرافع بن ابی الفتح بهان فضل بحر علوم از ندیمان محمد سام بود
ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عثمان الدامی در عهد اباقا خان بوده و در کرمان اکثر بسر میبرده مجد همگر که ملک الشعراء زمان بود
وی را در شاعری مسلم داشته مولانا سعید در تذکره دولتشاهی آمده که وی مداح خواجه عز الدین طاهر فریومدیست که در زمان
سلاطین چنگیزیه سالها وزارت خراسان داشت مولانا رکن الدین المشهور برکن صاین معاصر امیر مظفر بوده بخدمت طغاتیمور خان
پیش نمازی کردی و در شاعری بشار الیه است ابو الفضل عثمان از نکته سنجان مشاهیر است مسعودی شوری در غایت خوب
می گفته مولانا حسن شاه شاعری شیرین کلام بوده در حبیب السیر آمده که مولانا در ابتدا ملازمت سلطان محمد بن بایسنغر میرزا
میگذرانید روزی ذکر مناصب ملوک رسید مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعیبی منسوب گردانید میرزا در آخر مجلس
گفت که من چه عیب دارم مولانا گفت در مشاهیر کاملی عیبی نیست میرزا گفت از کجا بر تو ظاهر شد گفت از آنجا که میتوانی گفت
تا ده هزار دینار بمن دهند و بشگونی در خنده افتاد و پنج هزار دینار بوی بخشید مولانا گفت این یک کاملی دیگر که ده هزار دینار
فرمودی اشعارش بیشتر در غزل و طیبت است مولانا بنائی پدرش معمار بود بنابران این تخلص داشته بنا بر طیبتی که جبلی
طبیعتش بود امیر علیشیر با وی خوش نبوده نوبتی قصیده برایش گفت و صله نیافت از انعام سلطان احمد میرزا کرده این قطعه
بگفت قطعه دختران که بکر فکر منند + هر یکی را بشوهری دادم + آنکه مردی نداشت عنی بود + زو کشیده بدیگری دادم +
امیر علیشیر شنیده در صدد آزارش آمد سفر کرد که شاید متوجه شده پس طلبید چون آن نشد در میان تبریز ملازمت سلطان

یعقوب لازم گرفت و بعد فوت وی بجانب وطن شد هنوز نقار امیر علی شیر باقی دیده بماوراء النهر رفت و در خدمت ملوک آن مملکت روزگار گذرانید و در نهصد و هژده قتیل در ثمان و عشرین و تسعمائه در استیلای نجم ثانی و قتل عام قراشی بنائی هستیش منهدم گردید اورا کتابی است گلستان ارم نام که برخی حقایق و احوال خود در نظم کرده بیرم سیاه مرد وارسته نیک نهاد پاکیزه اعتقاد بود و گفتن اشعار هزل آمیز میل داشت ؎ خلق علم کبر برافراخته اند • آنگاه بکون کس در انداخته اند • این کیر حرامزاده سخت سر را • گویا به شاشه گردنش ساخته اند • باباعلیشاه از ابدالان زمان بوده عجیب حالتی داشت در اوان سلوک بنا بر جذبه حالت رجولیت خود بر سنگ نهاده و سنگ دیگر بران چندان زد که ریزه ریز شده بعد ازان آنرا اشاره کرده روزی سلطان حسین میرزا را بر تخت روان دیده گفت این چه مرغست که در قفس کرده اند گفتند پادشاه خراسان سلطان حسین میرزاست جواب داد مگر شاهرخ میرزا مرده ازین معلوم شد که بابا از زمان میرزا شاهرخ تا ایام میرزا سلطان حسین در استغراق بوده روزی مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ الاسلام و چند علمای دیگر در مجلس بابا حاضر بودند وقت نماز شد بابا بالقصد اقامت پیش رفت این مصرع خواند ع ای پری گرمی پری بر بام قصر او پری • جامی بلا توقف اقتدا کرد و شیخ الاسلام تخلف نمود و لیکن میگفت که از نمازهای مدت عمر اینقدر امید قبول نداشتم از ان دو رکعت مراعات کردن احکام شریعت ظاهر پسندیده تر است میر نازی حجازی نوشته که باباعلیشاه نیت نماز باین بیت کردی ؎ ای کبوتر گر پری بر بام قصر آن پری • میتوانیم نامه در گردنت کانجا پری • و بجای فاتحه افتتاح باین رباعی میفرمود رباعی

راه تو بهر قدم که پویند خوش است • وصل تو بهر صفت که جویند خوش است • روی تو بهر دیده که بینند نکو است • ذکر تو بهر زبان که گویند خوش است •

شیخ عبد الواحد فارغی سالکان طریقه زهد و تقوی و طالبان رشد و هدی با وی و غایت ارادت سلوک مینمودند احیانا بنظم رغبت مینمود میر سید محمد جامه باف معروف بمیر رباعی در اختراع معانی و افترای الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشت لیکه اغلب فکر رباعی کردی بمیر رباعی مشهور شده در نهصد و شصت در حضرت اکبری اعتنائش داشت در نهصد و هفتاد و سه درگذشت معزی از سادات طباطبا است در طفلی هم مکتب میرزا کامران بوده در هند قریب پنجاه سال بسر برده در رجب اثنی و ثمانین و تسعمائه فوت شد میلی میرزا قلی نام از قبیله اتراک است در تسع و سبعین و تسعمائه بهند آمد بعد چندی درگذشت وقوعی مشهور بمیر واعظ از طبقه اعیان سادات تولدش در هرات است و در [illegible] توطن گرفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده درگذشت شاه طیب از سادات نجیب مرید شیخ زین الدین خوافی است تاریخ تولدش رهبر عشق در هرات دهم صفر سنه تسع و خمسین و تسعمائه درگذشته دیوانش پر از اشعار محققانه یادگار —

رجای حسین علی خراسی لقب بطرف پسری که کانش بر در خراسی بود میل داشت بنابران باین لقب اشتهار یافته

از اعیان فضلا و شعراست بخدمت مولوی جامی وغیره اکابر رسیده علم حدیث از میرکشاه محدث آموخته آخر عمر قصد بیت الله کرده بقزوین وارد شده با میرزا شرف جهان صحبتهای رنگین نموده ببلده زنجان رسیده در خمس و ستین و تسعمائه متوجه عالم عقبی شد قبرش در جوار مزار شیخ ابوالفرج زنجانیست صاحب نفائس المآثر گوید مولانا در خواب باشاره شیخ نظامی این تخلص گرفته صالحی منشی خوشنویس از نبائر خواجه نظام الملک وزیر بوده بدرگاه اکبری منصب انشا داشت اشعار بسیار در مدایح شاهی گفته میر دوری در تحریر نسخ و تعلیق ید بیضا داشته در حضرت اکبر شاه بخطاب کاتب الملکی ممتاز گردیده این بیت ازو مشهور ؎ تا از نظر آن یار پسندیده برفت • خون دلم از دیده غمدیده برفت • از نظر و ز دل نرفت این غلط است • کز دل برود هر آنچه از دیده برفت • غزالی جنگ از نقادان رشته لطافت بوده همواره با همگنان مشاعرات و مناظرات داشته در تحفه سامی گفته که با آنکه هیئت بوزنه داشت خود را غزالی نام کرده نوری وندائی مولانا حسن شاه است که مذکور شد بجبر ارث مالک ممالک مزاج گشته از غایت ظریفی الضاف را بکار برده بهجو خود کرده ؎ بزرگوار خدایا بسی پریشانم • که وضع صورت خود را نکو نمیدانم • بیقین شدم چو در آئینه روی خود دیدم • اگر کس به بنده و بنده بکس نمیمانم • مرا نه صورت حیوان نه سیرت انسان • چه مظهرم که نه انسانم و نه حیوانم • وصیتی است که بعد از مزار من یاران • کنند لوح مزارم زبهر دو دندانم • بود لشهر من بیتیم چون سنگ انداز • که من به پشتی این شهر را نگهبانم • دو کفش من چو دو کشتی بود دلی سی سال • بود زیاده که کشتی بخشک میرانم • سخن چگونه کنم پیش خلق کین دو لبم • بکدیگر نرسد که بلب رسد جانم • مولانا خاتمی از آغاز جوانی تا انجام پیری بسیاحت گذرانده آخر احرام حرم بسته اراده نمود که بقیه عمر آنجا گذارد در راه درگذشت مولانا فتح الله لطیف طبع موصوف ویرا با شفقی مواد نزاع در میان بوده مولانا نانی شاعر نیکو طبیعت قریب شصت سال در کشمیر بود مولا فرقی تتبع اشعار سلف کرده شعر بسیاری در خاطر گرفته تلاش طبابت میکرد مقصود تیر گر شورش نهایت ذوق و جزالت داشته شادی رمال در ضمیر دانی و جنی گوئی مهارت تمام داشته شعر هموار میگفت اسمی در شاعری همین اسمی داشته میر جعفر از سادات با نام ست در خدمت بعض امرای اکبری بسر می برده در شعر و معما سلیقه نیکو میداشت خصالی حیدر نام بهند آمده خدمت مهابتخان خانان جهانگیری گزید آخر در سلک ملازمان شاهجهان منسلک گردید فصیحی از اعیان سادات هرات و مشاهیر فصحای بلاغت آیاتست بخدمت حسنخان حاکم دیار خود تقرب داشته چون شاه عباس ماضی در احدی و ثلثین و الف در هرات نزول نمود وی ملازم رکاب گردیده ولی قلی بیگ از شعرای شاه عباس ماضی است حالات شاهی بنظم آورده و مثنوی در محاربه افواج ایران با قندهار گفته وفای فرخی در عهد شاهجهان از بنگاله بهند آمده رسای سعد الدین نام از نبائر شیخ زین الدین خوافی بود طبعی بنظم موافق داشت

میر حسن شیخ در آغاز شعور به هندوستان آمده بخدمت ملا عبد السلام لاهوری در لاهور کتب متداوله دید و بحرمین شریفین
رسیده علم حدیث سند نمود پس مراجعت کرده در حضرت شاهجهان بتعلیم پادشاهزاده محمد دارا شکوه رسید و منصب دو هزاری
یافت و بصدارت کل ممتاز گردید در هزار و هفتاد در گذشته **اعجاز ملا عطا** نام از شعرای اعجاز کار است عینی از شعرای
نامی است این بیتش بغایت مشهور است ه نکند رحمت عام تو در آمرزش ما * آن قدر صبر که از کرده پشیمان گردم **میر امانی**
اکثر ایام در کابل بسر برده **باخرز** مزارع دلکش دارد از مضافاتش نابیالست که هر سال دوازده هزار من انگور در صرف
دوشاب می شود منه **مولانا زین الدین ابابکر** وی از مکان آنمکان بوده در نفحات ویرا اویسی نوشته که تربیت
از روحانیت شیخ الاسلام احمد النامق الجامی یافته و دیگر کاریز است که جزیره بانام دارد **شیخ سیف الدین** از
مشاهیر زمان خود بوده بعد تحصیل و تکمیل علوم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفته مرید شد در اربعین دوم شیخ انگشت بر در
خلوت وی زده گفت برخیز و برون آی وی پس از چندی وقت خلیفه اش ساخته جانب بخارا فرستاد بعضی گفتند
شیخ در عصر هلاکو خان بوده و در ششصد و چهل و هشت در گذشته و برخی بر آنکه با منکو قاآن معاصر بوده و والده منکو قاآن
با آنکه متابعت ملت مسیحا نموده در ایام دولت پسر خود هزار بالش نقره به بخارا فرستاده تا در آنجا مدرسه ساختند
و تولیت آنرا بشیخ تفویض فرموده شعر باذوق بسیار دارد **ابو القاسم علی بن الحسن بن ابی الطیب** کاتب
حضرت سلطان رکن الدین طغرا بیگ بوده و بعد چندی عزلت گزید و در آخر حیات با والی انجا که نام او ماه بود بعاشقی دل
داد و عاقبت سر در کار دل کرده اشعار عاشقانه دارد **تاج الدین اسمعیل** تاج افاضل بوده اشعار نیکو مانده **خواف**
همیشه منشای سلاطین باداد و محول مشایخ علماء و وزرا بوده در تاریخ هرات منقول است که شیخ ملاحده حسن صباح پیش از
ظهور عقیده نکوهیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بر موزن رسید و در آن موضع
اشجار کمست از کنیزکی پرسیده که اشجار کم چرا است در جواب گفت که رجال ما اشجار ناموضع دیگر رسیده بکودکی گفته
که چهار آنچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت من حاصل شود و بقیه را بعلف رشم همان چهار آنچه حاصل برم کودک گفت که
شکنبه بخر و حشوهای آنرا بخور و باقی را بعلف فروش بعد از آن بر کمال دانش و فطنت آن مردم استدلال نموده از آن دیار
هجرت کرده و منهای معتبر بسیار دارد مثل هرآباد و تهیدان و خرجرد و زوزن مسجدی است از محدثات ملکان آنمکان
و در پیشطاق آن سنگ کنده اند که هنگام ربیع وقت کوفتن خرمن صاعقه پیدا شد و برق باریدن آغاز نمود که هفتاد جفت
گاو که خرمن می کوفتند از شدت سرما مردند و روز دیگر بیوعی غلبه کرده که همه آن مردگان متعفن گشتند و دیگر سنجان است
که شهبازی چون **شاه سنجان** از وی ظهور نموده و از لطائف ساکنان آن زمین در جاکه افتادند علو همت و سمو بست

و انفاذ امر و ارتفاع قدر ممتاز بودند از انجمله سلاطین آل مظفر اند که در خاتمه مجلد اول بیان رفت **شاه سنجان** لقب
رکن الدین محمود نام تربیت از خواجه مودود چشتی یافته خواجه مودود فرموده که او را شاه سنجان می گفته باشند مراتب
و معارف او عظیم مشهور و اشعار و فصاحت شعارش در نسخ صوفیه مسطور **شیخ زین الملة والدین** طنطنه هیبتش از
هفتم فلک گذشته و غلغله مرایش در همه روی زمین سایر **امیر قوام الدین** دست خود را وقف مسلمانان کرده
بر کس کاغذی باو دادی کتابت فرمودی در مجالس معارف سخن بسیار گفتی وقتی خاشاکی از زمین برداشت در شبانه روز
در باب آن سخن گفت **خواجه غیاث الدین پیر احمد** مدت چهل سال وزیر صاحب اختیار شاهرخ میرزا بود و پس از آن
وزارت علاء الدوله و میرزا سلطان محمد کرده در ایام سلطنت میرزا بابر فوت شده **خواجه مجد الدین محمد** ولد خواجه
غیاث الدین در زمان سلطان حسین میرزا بوزارت رسید حکم شد که مهر بر ظهر احکام و منشورات زند و هرگاه که بادشاه
بر تخت بر آید خواجه در پایان تخت نشسته مهمات ملکی و مالی معروض دارد و این نشستن از وزرا مخصوص باوست **مولانا مجد**
از نیکو طبعان است کتاب روضة الخلد در معارضه گلستان از مصنفات اوست مجواهر اللغت جار الله علامه را نیز نظم نموده
مولانا مظفر در زمان ملک غیاث الدین کرت بوده مولانا معین الدین در دربار کشاهی آورده که وی وقتی از ملک رنجیده
بجانب شاه شجاع رفت او تجملا جمعی کثیر از فضلا را جمع کرده جهت مولانا مکانی معین ساخت مولانا بدان التفات نکرده
بر کنار دیلوچه شاه بنشست و در میان شاه و وی دیلوچه و تکیه ماند شاه گران خاطر شده پرسید میان خر و خراسانی فرق
چیست گفت دیلوچه و بالش شاه از کمال بگذرانیده گفت تا آش کشیدند اکثر ظروف زرین و سیمین بود شاه از مولانا
پرسید که ملک خراسان را مثال این تکلفات رسم هست یا نه گفت اگرچه این تکلفات از قسم طبق و کاسه نیست اما در
کاسههای آنجا آش بیشتر می باشد شاه را این سخن که خوش آمد نگفت خوش آمد بعد از عنایت و رعایت بسیار رخصت
معاودت فرمود مولانا مظفر در خراسان اعتبار تمام داشته او را خاقانی دویم می گفتند دیوان خود را وقت مردن در
آب انداخته که بعد از مظفر کسی قدر سخن مظفر نخواهد دریافت **خواجه مجد الدین** بمکارم اخلاق اتصاف داشته در دولت
حضرت جلال الدین اکبر بجذبات متفرقه مفتخر و مباهی میگردیده تا در گذشت ه مجنون بزبان حال هایم در دشت
لیلی گویان بگرد وادی میگشت * می گشت همیشه بر زبانش لیلی * لیلی گفت تا زبانش می گشت * ه پیوسته
بیاد لعل شیرین فرهاد * میکرد ز تلخ کامی فریاد * جان داد نیافت کام دل از شیرین * شیرین میگفت جان بتلخی میداد
قاسمی چند وقت در هرات بسر می برد پس متوجه سیستان گردیده در صحبت ملوک آنملک آسایشها دیده و هم در آن
ایام مولانا والی بان دیار وارد شده در جوش گفت ه بیچاره ولی چو نقل بر موزون کرده انه فرش غاره همه مضمون کرد

چون مهره حقه باز هر نکته که دید + در گوش نهاده و از دهن بیرون کرد + جمعی از معتقدان مولانا دل شبی سر راه بروی
گرفته بزخمی چند مجروحش ساختند چون رمقی چند داشت فرار کرده رو بفراه آورد و در آن ولایت روزگار رحلت یافت و
باجل طبعی درگذشت ابن احسام در تذکره دولتشاه گفته که او از خواف است و در هرات مسکن داشته تاریخ جلوس ملک
شمس الدین کرت خلد ملکه یافت طرفه آنکه وی پیش از دو ماه نماند جام مقامی یا نام است در یکی از کوههای وی
چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در زمستان آبش در غایت گرمی است از فرنگان امکان است شیخ
الاسلام احمد جامی قطب عارفان بوده شیخ ظهور الدین عیسی که در سلک فرزندان آنجناب انتظام داشت در کتاب
رموز الحقایق آورده که بر دست پدرم ششصد هزار کس توبه کردند و او را ایزد تعالی چهل و دو فرزند کرامت کرده بود سی و نه
پسر اکثر ایشان بصفت علم و عمل آراسته با آنکه امی بود چهار صد کتاب تصنیف کرده مشتمل علوم شریعت و طریقت مثل
رساله سمرقندی و انیس التائبین و سراج السائرین و مفتاح النجات و کنوز الحقیقت و کتاب الاشعار و اینجمله در میان
درویشان و صوفیان موجود باقی در فترت چنگیز خان فوت گشته شیخ در سراج السائرین آورده که من در بیست و
دو سالگی الحمد را راست نمیتوانستم خواند خدا تعالی از فضل و کرم خود چندان علوم کرامت کرد که در عصر خویش هیچ عالم
بر من حرفی نمیتوانست گرفت و سیصد تا کاغذ تصنیف کرده ام که در پیش هیچ استاد ورقی نخوانده ام از اخی علی اصغر
عابدی نقلست که شیخ الاسلام وقتی بکوه پایه نامق بود پدر روی خواجه ابو الحسن ناتوان شد خبرش گردند تا آمد فوت شده
بود در عوز وضو تازه کرد و نماز پیشین بگذارد و بر بالین پدر نشست و حالش متغیر گشت و در مناجات ایستاد و گفت
خداوندا از درگاه تو مرا این توقع نبود که پدر مرا در غیبت بری و حال او بر من ظاهر نباشد و در مناجات تا نماز دیگر همچنان
بود و بعد از آن دست دراز کرده زنخ پدر باز کرد بنشست و بسخن گفتن آمد گفت بدیدم احوال آنجهان و کار بر همه آن باید
کرد که پسر میکند و گفت ای پسر چه باید کرد گفت اول توبه کن و کلمه شهادت بگو خواجه چنان کرد شش روز دیگر
زیسته درگذشت پور بها شاعری باقدر و بها بوده آغاز کار در خدمت خواجه وجیه الدین طاهر فریدوندی بسر برده
احوال مائل بوسطی داشت بتدریج از منظوران خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گردیده و آسایشها دیده اشعارش
اکثر در طیبت واقع الامام الاجل نظام الدین الکتاب باوجود فضل همیشه ریاض فصاحت از زلال قریحت
او نضارت یافتی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی پس از وصول بسن رشد و تمیز بتحصیل کمال مشغول گشته
در اکثر علوم لوای مهارت برافراخت و بنا بر لطف طبع ریاض فصاحت نظم را صاحب نضارت گردانیده مقامی از آن
بالاتر تلاش می نمود تا در طلب دامنگیر متعطش شده دست ارادت بشیخ سعد الملة والدین الکاشغری داده مرید گردید

دریاضات شکرف کشیده ببرادر رسید صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده
منسوب بمحله دشت اصفهان بنابر نوائب زمان از وطن برآمده در جام توطن گزیده مولانا در خرجرد جام متولد گشت
و در سن هشتاد و یک سالگی بسال هشتصد و نود و نه انتقال نمود مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف
کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و ارادت مولانا از آن بیشتر است که درین مختصر گنجد مولانا عبد الله هاتفی
خواهرزاده مولانا نور الدین جامی بوده در نظم مثنوی از شاعران عصر گوی سبقت ربوده تمام خمسه را تتبع نموده در برابر
سکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورده در هشتصد و بیست و هفت نموده تاریخش عزیزی چنین گفته ع تاریخ فوت
او طلبیدم ز عقل گفت + از شاعر شهان وشه شاعران طلب + دیگری جامی ثانی چه شد یافته مولانا ذوقی شاعر
با ذوق مائل بواسطی است تربت حصاریست در غایت حصانت بصفا فائق و در نهایت نیکوئی است مثل زاده و
جنید که همواره مردم نیک از آن دو مکان برخاسته اند شیخ قطب الدین حیدر قطب وقت بوده حیدریان
بوی منسوب اند ابدال سبحان شاه سبحان این رباعی در حق وی انشا نموده ع رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر نه اسلام و نه دنیا و نه دین + نه حق نه حقیقت نه طریقت نه مجاز + اندر دو جهان کرا بود زهره این + در تاریخ
مبارکشاهی است که ویرا شاه ابدالان می گفته اند مظهر آثار عجیبه و امور غریبه بود در تابستان با آتش در می آمده و
در زمستان میان برف می نشست گاه ویرا بالای قبه یا شاخ درختی می دیدند که صعود طیور بران مشکل بودی از شیخ
نظام اولیا نقلست که شیخ حیدر با یاران خود می گفته که ای عزیزان از مغلان بگریزید که با چنگیز خان درویشی است
از درویشان خدا که مرا با و تاب مقاومت نیست و این مغلان بحمایت وی بسیاری از ولایت خواهند گرفت
و چون این سخن بگفت در ششصد و هژده ناپدید گشت ابو عبد الله محمد بن عبد الله الجندی در سلک افاضل
عصر انتظام داشته و از کمل فصحای دهر میز بسته شمس الدین جندی شمس فلک بلاغت قمر آسمان سعادت بود
ریاضی و رجع شعرا با نام ایام ابو الغازی سلطان حسین میرزا منخرط بود و باشاره اش وقایع زمان او را نظم کرده
در حینی که ابو المظفر شاه اسماعیل صفوی فتح خراسان نمود تاریخ را امیر المومنین حیدر علی بن ابی طالب یافته و فتوحات
زمان ایشان را نظم آورده فردی بغایت کرم سخن و چرب زبان بوده وقتی تتبع خواجه حافظ کرده نابینا شد نویدی
همیشه بسیاحت گذرانیدی و ملازمت عاقلی ان لازم گرفتی ظهوری باوصاف حمیده متصف و شاعری خوش قریحت بود
بعضی رشیزی نوشته اند از مشاهیر شاعرین در وادی نظم و نثر سحر آفرین بدکن آمده در خدمت ابراهیم عادلشاه قربتی
عظیم یافت او و ملک قمی برادر خواجه تاش بودند و باهم بکمال موافقت داشتند و اکثر کتب بمشارکت یکدیگر تصنیف

کردند چنانچه مولانا ظهوری در دیباچه خان خلیل سهیم و عدیل ملک الکلام است و این هر دو نسخه منشآت بنام
ابراهیم عادلشاه است و ساقینامه بنام نظام شاه والی احمد نگر گفته و چندز بخیر فیل پربار از نقد و جنس صله یافته گویند
وقتی نظام شاه صله با ورسانیدند در قهوه خانه بود در رسید طلبیده اشته قلم برداشته بر شقه کاغذی نوشت تسلیم کردم
تسلیم کردم وفاتش در دکن است **امیر حسین کفری** در شکسته نویسی هنگامه بسیاری از شکسته نویسان درهم شکسته در
شعر نیز مضامین تازه بکار برده **مولانا سلطان حسین** در سلک مردم صاحب ادراک انتظام داشت و گاهی
شعری می گفت **مشهد مقدس** از اعظم بقاع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است این ولایت در ازمنه سابقه به **طوس**
اشتهار داشته طوس اصل عرضش لو مادر مجمع الغرائب مرقوم که بنواحی طوس بر قله کوه چشمه ایست شب جمعه آوازهای هائل
از آن برآیند درویشان شب جمعه آنجا احیا کنند بعضی شتر و گاو و اسپ آبی را دیدند که از آن چشمه برمی آمده و باز درو میرفته
و الفقا در حد مدطوس زمینی است که یکصد و پنجاه و صد و پنجاه من ثمر دهد باعث آبادانی طوس طوس ابن نوذر بوده چنانچه در شاهنامه
منظوم ست و امروز آنجا که مشهد منور امام است شهری بود **سناباد** نام از توابع طوس در احادیث آمده که هر کس از
سر ارادت زیارت آن مرقد معطر کند ثواب هفت حج دریابد در جوار شهر مزار فیض آثار میر علی آموست که هر کس بران مرقد
سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد منقسم بدوازده بلوک است منجمله بلوک **اخلومد** و **البشاران** نیز از جاهای نیک آنجا ست
از مردمش **احمد بن مسروق** از اقطاب بوده و با قطب المدار صحبت داشته **گفت** تقوی آنست که بگوشه چشم لذات
دنیا ننگری و بدل نیز تفکر نکنی **ابونصر سراج** در اطاوس الفقراء می گفتند در فنون علوم کامل بوده از وی نقلست که هر جنازه
از پیش قبر من بگذرانند مغفور باشد بحکم این اشارت اهل طوس جنازه را پیش خاک وی آورند و زمانی بدارند آنگاه ببرند
معشوق طوسی از عقلای مجانین بوده و نماز نمیگذارده امام محمد غزالی میفرمود که روز قیامت صدیقان را این تمنا بود که
کاشکی خاک بودندی که محمد معشوق قدم بران نهادندی روزی در جامع طوس آمد شیخ ابوسعید مجلسی میداشت بندی بر قباداشت
شیخ ابوسعید خاموش ماند بعد از ساعتی گفت ای سلطان و ای سرور بند قبا بگشا که بند بر آسمانها و زمینها نهاده ای
شیخ ابوبکر بن عبد الله النساج از اصحاب شیخ ابوالقاسم کرکانیست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه
توان دید گفت بدیده صدق در آئینه طلب **گفت** توکل آنست که منع و عطا را جز از خدا نبینی **حجة الاسلام محمد بن
احمد الغزالی** شافعی مذهب بوده اوحال پیش شیخ احمد رادکانی کسب علوم نموده پس از آن صحبت امام الحرمین ابوالمعالی
جوینی را لازم گرفت تا در جمیع علوم کامل گردید چنانچه وقتی کتاب منخول تصنیف کرده با امام الحرمین عرض کرد گفت مرا زنده
در گور کردی چه تالیف تو تصنیف مرا پوشید و چون آوازه منتشر شد خواجه نظام الملک وزیر وی را باعزاز تمام

طلبیده تدریس مدرسه نظامیه تفویض نمود و آخر ترک همه گفته سالک زهد و تفرید گشت آورده اند که او هفتاد و دو نوع علم خوانده
بود که شاید کشاد کارش در یکی از آنها باشد و چون از همگی آنها مطلبش بحصول نانجامید رجوع باهل التصوف کرده در خدمت
ابوعلی فارمدی یافت آنچه یافت پس عازم حج گردید در حین معاودت بدمشق چند وقت بسر برده و احیای العلوم و جواهر
القرآن را تصنیف آنجا کرده و به بیت المقدس شد و قصد مصر فرمود و بعد از آن بوطن خویش آمده مدرسه جهت طلبا و
خانقاه بواسطه صوفیه بنا کرده روزگار خود را بمثوبات اخروی صرف مینموده تا در پانصد و پنج هجری از معرفتا بدار البقا رحلت
فرموده تاریخ ولادتش چهار صد و پنجاه بود آورده اند که وی را نه صد و نود و نه تالیف و تصنیف بوده و گاهی بنابر جودت طبع شعر میگفته
شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابوبکر نساج تصانیف معتبر و رسائل بسیار دارد یکی از آنها سوانح است که لمعات شیخ
فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع یکی از فصول سوانح این است که معشوق بهمه حال خود معشوق است و هیچکس درنمی یابد که
خود را دارد لاجرم صفت او استغنا باشد و عاشق بهمه حال خود عاشق است و همیشه معشوقش دریابد بی افتقار صفت
او بود در شرح دیوان آمده که بامام احمد گفتند تو خود را درویش پنداری و چند طویله اسپ و اشتر داری فرمود راست
اما میخ طویله را در گل زده ایم و نه بدل آورده اند که اگر اولیا میل مال کنند برای راحت فقرا است چنانچه آبی که بعوت از چشمه
جوشد و گاهی که بر او افتد آن آب کی گذارد که گاه بچشمه راه یابد نور یقین بمثابه آب است و دل عارف بمثابه چشمه و دنیا
بمنزله گاه گاه مجاری احوال خود را بنظم بیان می فرمود **ابوعبد الله ترغیدی** از اجله مشائخ طوس نام وی محمد بن
محمد بن الحکیم با ابوعثمان حیری صحبت داشته پس در سنه خمسین و ثلثمائة فوت کرده **قال** طوبی لمن لم یکن له وسیلة الیه غیره
قال ترک الدنیا للدنیا من جمع الدنیا **قال** الله تعالی بنده خود را از معرفت خود چیزی بدهد و بآن مقدار بلا بر وی
گمارد تا بقوت آن معرفت بلا را بر می دارد **گفت** دور باش از تیز در خدمت کسانی که ایشان را در خدمت ممتاز گردانی
ظاهر خانه اندیش همه از خدمت کن تا مراد حاصل شود و مقصود فوت نگردد **بابا محمود طوسی** از مریدان شیخ
عبد الله بوده وقتی شیخ عبد الله جمعی درویشان را در اربعین نشانده بود یکشب خادم خانقاه را گفت که امشب دو
درویش را در وی قوی خواهد رسید واقف باش که بیخودی نکنند و از خلوت بیرون نروند خادم حاضر بود ناگاه
بابا محمود نعره زنان بیرون جست و یک درویش دیگر که نام وی هند و الیاس بود در عقب وی بیرون جست خادم
در پی ایشان دوید و هند و الیاس را رسیده گرفت و بابا محمود در کوه و صحرا افتاد و هند و الیاس بحسن تربیت و سیاست
شیخ فی الجمله بحال آمد و بابا محمود همچنان مجذوب ماند از وی خوارق بسیار ظاهر شد **خواجه نظام الملک** از کافیان
زمان و دهاقین دوران بوده در یازده سالگی حفظ قرآن کرد و بابن شادان روزی چند بپایان رسانید آخر

ازو رنجیده بخدمت چغربیگ سلجوقی پیوست وی بشیر صاحب تدبیر الب ارسلان که برادرزاده اش بود گردانید
الب ارسلان چون شاه شد امیر الملک کندری را کشته وزارت باو داد تا مدت سی سال بدان قیام داشت
منقول است از خود خواجه که گفت در بدو حال که ملازم الب ارسلان گشتم ادرا سفری پیش آمده مرا که استطاعت
استعداد سفر نبود ماندم و درحین غلبه فکر وضو کرده بمسجدی که در آمدم کوری فریاد بر آورد که درینجا کیست من مشغول
نماز بودم جوابش ندادم ویرا چون خاطر جمع شد که کسی نیست بنزدیک محراب آمده کوزه مملو از دراهم بیرون آورده
دری چند بران افزوده باز درانجا دفن کرد بعد از لحظه که بیرون رفت من آن نقود را بر داشته در وجه خرج رایات
سفر بکار بردم چون بوزارت رسیدم روزی در بازار کور مذکور را دیدم گفتم تا بخانه اش برند پس بخلوت طلبیده
بتقریب پرسیدم که زر گم کرده را یافتی یا نه گفت حالا یافتم گفتم چگونه گفت واقف آن زر جز خدا کسی نبوده
که من باحدی نگفتم چون ایشان حالا یاد داوند یقین ست که اطلاع داشته باشند پس یافتم آنچه گم شده بود و زر گفت
آنوجه او را بزو داد اند دادم القصه در اواخر خاتون سلطان ترکان خاتون بنا بر نقار در خفیه سلطان گفت نظام الملک
دوازده پسر دارد و ولایت بایشان داده مزاج سلطان برگردید پیغام داد که اگر ترا در مملکت شرکتی باشد باز نما والا بل
اجازت من بعض ولایات به پسران چرا دهی اگر ازین شیوه بگذری منهاد الادوات از پیش و دستار از سر بردارند
خواجه جواب داد که وزارت من بسلطنت سلطان وابسته است سلطان در غضب آمد فرماند اد که دیوان خاتون
تاج الملک قمی بتحقیق مهمات خواجه بر دازد مقارن آن حال سلطان از صفاهان جانب بغداد در حرکت آمد و خواجه
نیز از عقب وی توجه نمود در اثنای راه یکی از فدائیان حسن صباح زخمی جان گزای بوی رسانیده در بیست چهارم
رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه که سلطان ببغداد رسید از فوت خواجه خبر یافت زمام امور وزارت را بخواجه
تاج الملک داده خود بشکار رفت و در سیوم شوال سال مذکور مریض گشته ببغداد معاودت نمود و در منتصف ماه
بعد از شهادت خواجه بهجده روز در گذشت معزی در آن روز این قطعه گفت ع رفته در یک مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر ٭ کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار ٭ قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر ٭ فردوسی
از دهی بوده شاداب نام و منصور اسم داشت کنیتش ابو القاسم چون متولد شد پدرش فخر الدین احمد بخواب دید که منصور
بر بامی بلند بر شد و بر چهار طرف نعره زد و از هر طرفی آوازی شنید که تعبیرش این کردند که آوازه بچهار رکن عالم
رسد و در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی بنظم شاهنامه پرداخته کشته گردید چون نوبت بآل ناصر رسید و نوبت
بسلطان محمود آمد بنظم آن کتاب میل فرموده عنصری بتکلف و تکلیف هر چند وقت حکایتی انشا میکرده چون آوازه خواهش

سلطان بهر جهت رسیده فردوسی از جنگ فریدون و ضحاک ابیاتی چند بنظم آورده همه کس پسندید سلطان شنیده
فرمان طلب فرستاد فردوسی چون بشهر در آمد قضارا به ماهک ندیم سلطان باز خورده بمنزل او فرود آمد و در همانشب
داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد سلطان دیده پسندید و باحضارش فرمان داد چون بمجلس رسید در بدیهه
گفتن امتحانش فرموده مورد قبول گردید حکم شد تا در پهلوی قصر سلطان جای برای فردوسی بپا ساختند هر داستانی که بنظم می آورد
بنظر سلطان می رسانید نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فردوسی شاهنامه را در طوس گفت و صله آنرا همین خواست
که جهاز دختر خویش سازد آن کتاب را بغزنین آورد و بپای مردی خواجه بزرگ احمد حسن آنرا بگذرانید سلطان جهت
صله آن با دشمنان خواجه اندیشیده حیله گفتند که پنجاه هزار درم کافیست نیز انکه فردوسی مرد رافضی و معتزلیست
چون سلطان تعصب عالی داشت این تخلیط در وگرفت و از پنجاه هزار درم سی هزار موقوف کرده فرموده بیست هزار
درمش فرستاد او آن مبلغ را بحمامی و فقاعی داده چنانچه در اکثر کتب مذکور ابیاتی چند در هجو بگفت و بطبرستان شد
و سپهبد شهریار را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت این کتاب بنام تو کنم چه همه آثار و اخبار اجداد تست شهریار
ویرا بنواخت و گفت محمود خداوند منست شاهنامه بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد
و گفت هجو او بمن بفرست و دل خود با وی خوش کن پس آن هجوها را بشست فردوسی چند بیت در عذر خواهی گفت
اکثر شعرا ویرا ستوده اند زیاده شرح حالش موجب اطناب دیده از اقوال دیگر مختلف احتراز کرده برینقدر اکتفا نمود
اسدی بعضی استاد فردوسیش میدانند و میگویند که چهار هزار بیت آخر شاهنامه متضمن حال استیلای عرب بر عجم
وی باشاره فردوسی گفته اما چندان بصحت نه پیوسته شاید وی شاعری اسدی مثل شعر گرشاسب نامه نیست که
از نخست تا انجام چیده و سره است خواجه منصور در سلک کافیان زمان انتظام داشته و در خدمت امیر خدائی
داد بسر برده بعلت مصادره مقید گشته در حینی که محبس موت براو عارض گردید این بیت بدو فرستاد ع
رمقی پیش نمانده است ز بیمار غمت ٭ قدمی رنجه کن ای دوست که در میگذرد ٭ آمیر بنا بر رقت بدیدنش شد صاحبش
بر سر دیوان احوالش از عزیزی پرسید این بیت وی خواند ع منصور ز غم برست و وارست ٭ از جور تو و
جفای مردم ٭ مولانا سلطان علی در خط نسخ و تعلیق از مشهوران جهان بوده گاهی بشعر گفتن میل میکرده مولانا
عبد الصمد اکثر خطوط او را در غایت جودت تحریر مینمود و شعر را نیک می گفت میرزا صغر خواجه نامش نظم و نثر
بوده مولانا مانی از منظوران ابو المحسن میرزا پسر سلطان حسین میرزائی بایقرای بوده نظم خوشی می بست
اشرفخان میر منشی نامش محمد اصغر از سادات حسینی ست بدرگاه اکبری منسلک در هند در گذشته در خوشنویسی

مهارتی داشته وگاه گاهی شعر گفتن را علاوه کمالات کرده **احمد میرک صالحی** از نیکو طبعان آن شهر و مکان بل از
اعیان خراسان بوده در سلک ملازمان شاه طهماسب رسیده اوائل حال مائل بوسطی داشت تا آنکه مکتوبی از ملک
روم رسید ممزوج بعبارات مشکله تازی و ترکی هیچیک خواندن نتوانست مشارٌ الیه بی غور از بر خواند پس بیکتایی خاص
ممتاز گردید پس از چند وقت بوزارت ولایت خود سرفراز گردید احیاناً تا بشوبر داخنی **محمد میرک صالحی** برادر اعیانی
احمد میرک است در مدرسه آدمیت تکرار درس مردمی کرده گاهی بشعر هم تلاش میکرد **مولانا غزالی** ابتدا بدکن وارد شده
چنانچه باید اختر مرادش صعود ننمود علی قلیخان زمان ننخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه بوی فرستاده مصاحبتش
درخواست نمود و این قطعه که عین سر غزالی اشاره بهزار بیت نوشت ؎ ای غزال بحق شاه نجف • که سوی بندگان
بیچون آئی • چونکه بیقدر گشته آنجا • سر خود گیر و زود بیرون آئی • پس سالها بادی بود نقش بدیع را در زمان نظم
آورده در عوض بهر بیتی یک علاقی صله یافت وقت گشته شدن خانزمان بدست ملازمان اکبرشاهی افتاده از
منظور انشد و بخطاب ملک الشعرائی رسید بعد چند بمرگ فجاءة درگذشت در سرکنج گجرات مدفون است ؎
بود کنجی غزالی از معنی • مدفنش خاک پاک سرکنج است • بعد یک سال سال تاریخش • احمدآباد و خاک سرکنج است
عدد اشعارش هفتاد هزار بیت از منشورانش اسرار مکتوم و رشحات الحیات و مرات الکائنات **مولانا ابن علی**
واقفی تخلص در دکن آمده بابالت رسید ؎ شد مکرر همه اوضاع جهان پیش نظر • جز غم عشق که تا حشر مکرر نشود •
شیخ رباعی بکمالات صوری و معنوی محلی بوده کلامش از نظم و نثر در نهایت عذوبت واقع **میر عرشاه** لب برضیه
و شیم مرضیه موصوف بنا بر موزونی طبع شعر میگفته **میر باقر** ولد **میر عرشاه** بر مطالعه بعضی متداولات گذشته حسن کلام
استعداد تام در نثر و نظم بهم رسانیده **مولانا عبد العلی** نجاتی در سلک خوش طبعان زمان انتظام داشته در اشعار کر
مطائبات خوش بکار میبرد منه ای کاسه تو سیاه دیگ تو سفید • از آتش و آب بریده امید • آن شسته
نمی شود مگر از باران • وین گرم نمیشود مگر از خورشید • ؎ ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است • برخوان
تو هرگز بکسی ننشست است • نان مگر لشکر چنگیز خان است • کازا همه عمر کسی نشکست است • **درویش نظام**
از مردم بانام آن مقام است بشیوه درویشی روزگاری گذرانید گاهی شعر هم میگفت **قاسم ارسلان** از مستعدان
زمان بوده در دقائق خط نویسی و خوشنویسی فائق بر همگنان و در شیوه تاریخ گوئی و شعر رائج بر اقران وجه
تخلصش آنکه پدرش ارسلان نام داشت یا از اولاد ارسلان جاذب ست که از جانب سلطان محمود حاکم
طوس وغیره بوده این از ملازمان درگاه اکبر است **محمد هاشم مردمی** مردم دیده هنر و دیده مردم صاحب نظر بوده

گاهی زبان بشعر آشنا میکرد **مولانا محمد رضا** الطبع سلیم لوای شاعری خوش افراشته **اقدسی** بلطف طبع و دقت سخن
ممتاز از همگنانست **تقی پیرزاده** مزاح دوست شیرین گفتار بود در هند بروش ملازمت و تجارت بسیار گذرانده
میر عزمی و **نسبتی** و **میر عرب** بدیهی از سادات رضوی **والفتی** و **نادری** که در عهد اکبر بهند هم وارد شده
از جمله شعرای آن دیارند **شنائی** خواجه حسن نام بصفات حسنه اتصاف داشته در اختراع مضامین دقیقه بطور
قصائد انگشت نمای روزگار بوده حکیم ابو الفتح از روی ظرافت او را نیکی مادرزاد می گفت در اوائل بخدمت سلطان
ابراهیم میرزای صفوی متخلص بجاهی لسر میرزا بس بهند افتاده از درگاه اکبر بادشاه نوازش یافت **مشرقی**
میرزا ملک نام شاعر کامل مترسل بود چندی با حسن خان شاملو بسر برده آخر باصفهان در خدمت شاه عباس
ماضی انتظام یافته **حاصل شاه** باز نام از اعیان سادات مشهد است خادم روضه رضویه بوده در عهد جهانگیر
بهند آمده اعتبار بهم رسانید **حسینی محمد حسین** از اکابر سادات مشهد است نوکر شاهجهان بادشاه بود در بنگاله سگذرانید
با میرزا صادق مصنف کتاب صبح صادق اخلاص داشته **دانش میر رضی** نام زبانی ملیح و کلامی فصیح داشته بهند
رسیده از شاهجهان بادشاه و بادشاهزاده دارا شکوه نوازشها یافته صد تومان صله این بیت یافته ؎ تاک را سیراب
کن ای ابر نیسان در بهار • قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود • بعد چندی در دکن بخدمت قطب شاه پیوست و
آخر بایران مراجعت نمود **راقم میرزا سعد الدین محمد** نام پدرش حاجی غیاثا بهند بتجارت میکرد و میرزا سعد الدین محمد
بخدمت اسلامخان شاهجهانی حاکم بنگاله در غایت اعتبار و حرمت بسر برده بعد مدتی بخراسان رفته وزیر هرات گردید
میر سیری ملقب نیافته از سادات رضوی مشهد است ابراهیم خان صاحب شیراز او را ملک الشعرا کرده بود مولانا
حسین کاشی روزی مطلعی پیش میر خواند میر گفت این چیزی نبود که ما را از جا در آرد مولانا گفت چیزی شمارا از
جا در آرد و ... ال چوب ساربان است **تمثیل** عزیزی شعر پیش ممدوحی خواند وی بنا التفاتی گفت این کلام ناخنی بدل
نزده گفت من شعر برای شما آورده ام نه ببر و پلنگ که ناخن زند **حجت میرزا مهدی** نام شاعری معروف صاحب
دیوان است صالحا مشهدی شاعری بوده که دیوانه وش میگذرانید **میر عرفی** شاعر معروف انجاست **قسمت** که محمد
قاسم نام در فن طلاگوئی ماهر بود **قاسم دیوانه** شاعر پر جودت شاگرد میرزا صائب است **احسان** مقیما نام از
فصیح البیان آنجا است **رضا صالح** منتقی شاعر نیک طبع بود **رازی** در اصفهان متوطن بوده زبانی ملیح داشت
مسافر ملتی در صفاهان بکسوت درویشان گذرانده **میرزا صالح** شاعر صافی طبیعت بعلاقه تجارت وارد هند شده بود
طغرا از مستعدان زمان و منشی سرکار شاهزاده مرادبخش بن عالمگیر بادشاه بوده در وادی نثر ید بیضا داشته

مقالاتش عالمگیر و اشعارش دلپذیر عارف از شعرای مشهور مشهد است نظیری از بی نظیران آنجا است و اصف
ملا ابراهیم نام از شاعران نامی است هنر زاهد آیت الله در مشهد بامر قضا قیام داشته و شعر نیکو میگفته نیشاپور
طوسش صبا عرضش لولا از شهرهای مشهور خراسان است بعضی از ابنیه طهمورث میدانند اما اشهر آنکه شاپور بن
اردشیر بنا کرده صاحب گزیده آورده که اردشیر شهر را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور بحکم رغبت آنرا
از وی درخواست او مضایقه نمود و فرمود که تو نیز شهری بنا کن نشاپور ساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور
میگفتند تا بمرور ایام نشاپور شده بزبان فرس شهر است در عجائب المخلوقات آمده که نیشاپور را ایران شهر خوانند
و صاحب عجائب البلدان آورده که در ازمنه سالفه آنرا ابهات البلاد میگفته اند چه بسبب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا
در تمام خراسان مثل او جائی نیست سه کرت بزلزله خراب گردیده در مجمع الغرائب مرقوم که درینجا آسیائی بوده که پیوسته
بادش میگردانید و هیچ استاد در صلاح محتاج نبود و هر گه گفتی بحق یونس ع نایست نایستادی تا مقصودش حاصل شدی و چون
باز گفتی بحق یونس ع بالیست ایستادی در مسجد جامع آن حوض سنگین ساخته بودند که چهار صد کس گرد آن می نشستند و وضو
می ساختند در پانصد و پنج از دست حشم غز فتور عظیم دران شهر راه یافته در ترجمه یمینی مذکور است که بسال چهار صد و یک
در ولایت قحط شد که صد هزار آدمی از پیر و جوان بگرسنگی گذشته یکی از معارف پیر شیخ ابو طیب که یکی از دانشمندان
آن بلده بود در آمد و گفت دران ایام شب هنگامی از فلان کوچه میگذشتم ناگاه حلقه کمندی در حلق من بند شده کار
بسر حد اختناق رسید یکبار عجوزه دویدم و زانوی خود را چنان بر خصیتین من زد که مدهوش شدم آنوقت بهوش
آمدم که جمعی بر سر من آمده آبی بر رویم پاشید ظاهر آنجماعه سر وقت من رسیده بودند بیست روز صاحب فراش بودم
چون بقدری صحت یافتم بقصد ادای فریضه صبحگاهی سوی مسجد شدم و بنابر اقامت اذان بر منار بر آمدم نگاه بکمندی
گرفتار شدم و دستارم وقایه حیات شده عوض سر دستار داده جان بردم در غلبه چنگیزخان چنان خراب شد که دیگر بحالت
اصلی نرسید دوازده روز شماره مقتولان آن شهر کردند هزار هزار و هفتصد و چهل هزار کس بحساب آمد از نفائس آن شهر کان
فیروزه است دیگر ریواجی که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند مولانا معین اسفزاری در تاریخ [illegible]
آورده که وقتی جهت از خلفا بنو عباس ریواجی از ده برده اند که بوزن هفده من بود در یکی از کوههای نیشاپور چشمه ایست
شیخ ابو القاسم گرگانی روزی بر مادیانی سوار شده بر ان چشمه رفت و مادیان را بسته بنماز مشغول گردید اسپی
از چشمه بر آمد با مادیان جفتی خورد و از ان بعد معهود کره عجیب بی نظیر بوجود آمده شیخ بآن طمع دیگر باز مادیان را
بر ان چشمه برد یک تا که اسپی از چشمه بر آمده کره را با خود رانده بچشمه در رفت و ناپدید شد شیخ هر چند کره را فریاد

فائده

فائده نبخشید با ینوجه بقبض کره کامی مانده مردم نیک نیشاپور از حد و عد بیرونند بنابر التزام فائده بذکر چندی که عظیم
مشهور ترند شروع می کند ابو حفص حداد بادشاه مشائخ بوده گفت خوف چراغ بود که خیر و شر آن توان دید
گفت فقر درست نیاید تا دادن دوستر از گرفتن نداری گفت از معصیت کفر آید همچنان که از تپ مرگ
گفت معاصی برید کفر است چنانکه زهر برید مرگ عثمان حیری اهل طریقت گفته اند در دنیا چهار مرد ند که بجم ندارند
ابو عثمان حیری در نیشاپور جنید در بغداد ابو عبد الله جلا در شام عبد الله در ری گفت مرد تمام نشود
تا در دل او چهار چیز برابر نگردد منع و عطا و عز و ذل گفت عاقل آنست که از هر چه میترسد پیش از انکه دران افتد
کار آن بسازد حمدون قصار در تقوی چنان بود که شبی بر بالین دوست بود در حالت نزع چراغ بنشاند و گفت
این ساعت از وارثست روا نباشد سوختن آن گفت من نیکو خوی را ندانم الا در سخاوت و بد خوی را نشناسم
الا در بخل ابو علی دقاق امام وقت خود بوده آورده اند که امیر علی حاکم کرمان از وی پندی درخواست گفت تو
مال دوستر داری یا دشمن خود امیر گفت همه کس مال را دوست دارند شیخ گفت چرا مال خود را در دنیا گذاری و مظلمه
که دشمن تست با خود بآخرت بری ابو القاسم نصر آبادی شیخ اهل حقائق بوده گویند چهل حج بر توکل کرده بود
یکروز در مکه میرفت سگی را تشنه و گرسنه دید گفت که میخرد چهل حج بیک نان یکی آمده نانش داد و حجها بخرید گواه
گرفت وی آن نان پیش سگ انگند صاحب واقعه آن بدید از گوشه بر آمد و مشتی چند بر شیخ زد و گفت ای
احمق پنداشتی که کاری کردی گفت پدرم بهشت بدو گندم بفروخت و در یک نان هزار دانه بیش است
گفت هر که شکر نعمت زیاده کند نعمت او زیاده کنند و هر که شکر ستم بجا آورد محبت سوختنش افزون کنند احمد
حرب زبده زهاد و قبله عباد بوده یحیی معاذ رازی وصیت کرده که مادرش وقتی مرغی جهت وی بریان کرده بود احمد
گفت این مرغ روزی بر بام همسایه که لشکری بوده رفته و دانه چیده حلق مرا نشاید ابو احمد مرتعش از اکابران
اهل تصوف بوده روزی اصحاب از وی وصیتی خواستند گفت بر کسی روید که او شما را بهتر از من باشد و مرا بکس
گذارید که مرا به از شما بود از وی پرسیدند که بنده بچه چیز دوستی خدای تعالی حاصل کند گفت بدشمنی آنکه خدا دشمن
داشت گفت تصوف حسن خلق است ابو حمزه در تذکرة الاولیا آمده که روزی جنید ابلیس را دید که برگردن
مردم می جست گفت ای مرتد شرم نداری ازین مردمان ابلیس گفت مردمان کدامند مردم آنهااند که در شونیزیه
بخلوت نشسته اند که جگرم بسوختند گفت بیامدم تا شونیزیه ابو حمزه آواز داد که کذب الملعون زیرا که اولیائی خدا
از ان نزدیکترند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع افتد گفت توکل آنست که بامداد برخیزی از شب یاد ت

نیاید و چون شب شود روز از یارت رفته باشد گفت عزیب انگه از الفت متوحش باشد ابوبکر فرا از اجلهٔ
مشائخست شیخ عمر گفت اگر من ابوبکر را ندیده بودمی صوفی نبودمی ابو عمرو نجید از اکابر مشائخ بوده گفت
هر که راست با لیستاد هیچکس باو کژ نشد گفت تصوف صبر کردن است در تحت امر و نهی میره نیشاپوری پیری بود
بزرگ از صوفیان ملامتی با خادمی جای رفت و در آنجا قبول عظیم شد و مریدان بسیار پدید آمدند از آن بیخ آمد
بسر بالائی شده بند آزار بگشوده بول آغاز کرد و چنانچه جامه اش و جامهای آنجمع بیالود همه از وجد اشد نمود و
انکار کردند پس بچشمه رفت و خود را شست و آنخادم را گفت که انکار نکنی که بیک بول آنهمه هجوم را از خود رفع
کردم که موجب رعونت شده بود خالوی نیشاپوری احمد نام و برادرزی بود محمد بن حسن نام همه دنیائی خود را پوشیده
پاشیده بود وقتی که از دنیا میرفت کارسازی کفن وی کردند گفت من کفن شما را نخواهم که او خود مرا در کنار
عنایت گرفت این بگفت و جان داد حسین بن محمد بن موسی السلمی از کبار مشائخست باعبدالله منازل
و ابوعلی ثقفی صحبت داشته و شبلی را دیده بود و مجاهده دائم داشت هرچه داشت بفروخت و بصدقه داد گفتندش بسرای
پسر هیچ نماندی گفت اگر صالحست هو یتولی الصالحین و اگر مفسد من آلت فساد نگذارم شیخ ابوعبدالرحمن سلمی
نام وی محمد بن حسین بن محمد موسی السلمی است مصنف تفسیر حقائق و طبقات مشائخست و غیر آن مصنفات بسیار
دارد و مرید شیخ ابوالقاسم نصرآبادی و خرقه از دست وی دارد صاحب کتاب فتوحات مکیه گوید در محرم سنه
سبع و تسعین و خمس مائه بر من وحشتی تمام طاری شد بخانه دوستی رفتم شاید موانست یابم از آن حیرت و وحشت
با وی سخن میگفتم ناگاه دیدم سایه شخصی ظاهر شد از جای خود برجستم که کسی باشد که مرا از دیک وی فرجی حاصل
آید مرا معانقه کرد چون تامل کردم که شیخ عبدالرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسدانی متمثل شده است
با وی گفتم که ترا در این مقام می بینم گفت در این مقام روح من قبض کردند توفی اثنی عشر و اربعمائه ابوعلی ثقفی نام
وی محمد بن عبدالوهاب است ابوحفص حداد و حمدون قصار را دیده بود در نیشاپور امام و مقدم زیسته اکثر علوم
شرعی را فرو گذاشته بعلم صوفیان مشغول گشت وفاتش ثمان و عشرین و ثلثمائه شیخ فریدالدین عطار
در نفحات است که وی ابتدای عطاری کردی روزی درویشی از او طلب چیزی کرده عطار ملتفت نشده گفت ای
خواجه با این ولوع خواهش و تعلق چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانچه تو درویش گفت تو همچو من نخواهی مرد و بر فور
کاسه چوبین که داشت بزیر سر گذاشته الله گفته جان بداد از مشاهده الصورت عطار را حالت حاصل آمد از سر دکان
برخاست و هرچه داشت ایثار نموده ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال گذرانید پس بزیارت بیت الله رفته

بسیاری از مشائخ را دید و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا مجدالدین بغدادی پیوست و خرقه پوشید صاحب مجالس
العشاق آورده که شیخ در اوان طفولیت نظر تربیت از شیخ قطب الدین حیدر یافته و حیدر نامه بنام وی نظم نمود
بعد از کسب کمال قریب هفتاد سال بجمع ساختن حکایات صوفیه پرداخت هیچکس از اهل طریقت را این مرتبه دست نداده
شخصی از بزرگی که عارف طریق طریقت و واقف وادی حقیقت بود پرسید که در شیوه مجاهدت و معاملت فرق
میان شیخ عطار و مولوی روم چه بود گفت مولوی چون شهبازی بوده که بیک طرفة العین خود را از تحت طریقه بقلهٔ
حقیقت رسانیده و شیخ عطار مانند موری باهستگی آن طریقت پیمودی و بر جزو جزو حقیقت آن راه رسیده آورده اند
که وی را چهل رساله نظم است از مثنوی و غیره و دیوانش چهل هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و آنقدر اسرار توحید
و اذواق مواجید که در اشعار وی اندراج یافته معلوم نیست که در سخنان هیچیک از طائفه یافته شود و کلام او در تازیانه
اهل بیت سلوک گفتند کتب مثنوی وی بدینموجب است که الهی نامه اسرار نامه مصیبت نامه وصلت نامه بلبل نامه هند نامه
جواهر نامه پسر نامه خسرو نامه ولد نامه حیدر نامه اشتر نامه جواهر نامة الذات مظهر العجائب منطق الطیر کل و هرمز شرح القلب
و از منثوراتش تذکرة الاولیا و اخوان الصفا امروز مشهور اول فوتش در قتل عام نیشاپور هنگام چنگیز خان در تذکره دولتشاهی
آمده که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را مکش که خون بهای وی هزار درم میدهم
شیخ گفت مفروش که بهتر از این خواهند خرید دیگری گفت این مرد را مکش که بجو بهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت
بفروش که بیش از این نمی ارزم مغل بقهر رفته شهیدش ساخت در ششصد و بیست و هفت قتیل ست و ثمانین و خمسمائه
مطابق این قطعه تاریخ ~ شیخ عطار آنکه بد روزگار مرشد شاهان و شاهنشاه فقر ~ شد شهید راه فقر آن رهنما
سال تاریخش از آن شد راه فقر ~ عمر شریف صد و چهار و سال ولادتش در روزگار سلطان سنجر ثلث عشر و خمسمائه
نوشته اند بر تقدیر صدق این قول قول اول در وفات اصح مینماید والله اعلم بالصواب و در نفحات از مولوی روم نقلست
که نور منصور بعد صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرده مربی او گشت امام الائمه محمد بن یحیی بخاری و مسلم
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از وی حدیث روایت کرده اند سلطان سنجر در همه موادرای صواب او را
مصیب دانسته از نزد مودش تجاوز ننمودی در حینی که حشم غز از اطاعت سلطان تجاوز نموده مخالفت ورزید
محمد یحیی فتوی در باب قتل شان نوشته غزان بعد مستولی شدن دهان اش بخاک هلاک کردند گاهی زبان بشهد سخن
می آلود امام العالم محمد بن احمد ولدش احمد بن محمود در زمان خود عدیل نداشت و در معنی آیه و فی انفسکم
افلا تبصرون صد دفتر تالیف کرده پنجاه در خلق و پنجاه در خلق انسان در حینی که سلطان سنجر بقصد تادیب بهر اتسز شاه

متوجه غزنین گردیده و بهرامشاه را طاقت مقاومت نبوده برآئینه امام محمد را برسم رسالت نزد سلطان فرستاد
وی بعسکر رسیده بعد تقدیم آداب خدمت بعرض رسانید که بهرامشاه که شاهی ازین درگاه یافته مقام خدمت می بوسد
و میگوید ؎ گر آب دهی نهال خود کاشته ؛ ور پست کنی بنای خود افراشته ؛ من بنده همانم که تو بنداشته ؛ از دست
میفگنم چو بر داشته ؛ سلطان را وقت خوش گشته بسبب رسالت وی از سر آن اراده در گذشت تفسیر العبارتین ورای
ارای که ترجمه غرر و سیر است و صحیفة الاقبال که معارضه تیغ و قلم است ساخته و پرداخته اوست **محمد بن عبد الله المشهور**
با بن البیع امام اهل حدیث بوده و عمرها سفر کرده و بسیاری از فضلا را ملازمت نموده چنانچه عدد مردانی را که دیده
و اخذ کمال کرده بهزار نفر رسیده و تصانیفش از هزار و پانصد جزو زیاده بوده که یکی از انجمله صحاح است **مسلم**
بن حجاج القشیری در حدیث و قرئت بر اقران و امثال غالب بوده صاحب تاریخ یافعی آورده که مسلم
صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموعه تصنیف نموده و در باب علمای سنت در باب تفضیل صحیح بخاری و
مسلم اختلاف است مشهور آنکه کتاب بخاری افقه و از آن مسلم احسن است **ابونصر اسماعیل بن حمادی الجوهری**
صاحب صحاح اللغت است و خطوط را در غایت جودت تحریر مینموده **اسحق بن راهویه حنظلی** هفتاد هزار
حدیث بخاطر داشته و گفته است که هیچ نشنیدم که یاد نگرفتم و هیچ یاد نکردم که فراموش کرده باشم **ابواسحق**
ثعلبی تفسیری نوشته که بر سائر تفاسیر مرجح است و قصص الانبیا نیز از تالیفات اوست از ابوالقاسم
قشیری روایت است که حضرت عزت را بخواب دیدم و با او سخن میکردم تا آنکه از آنجناب که آوازی شنیدم
که مردی صالح آمد چون نگاه کردم احمد ثعلبی بود **ابوالمعالی سعد بن محمد** صاحب کتاب الحاوی و **محمد بن**
سیب الاعیانی و محمد بن ابراهیم فقیه و ابوالحسن علی بن احمد صاحب تفسیر بسیط و واسطی و شرح
اسماء الله و **عبد الملک** صاحب یتیمة الدهر در سلک فضلای آن دیار انتظار داشتند **استاد الائمه** ؓ
رضی الدین از فحول رجال بوده چه از ابتدای وجود آدم و حدوث عالم تا اینده بر فلک عالم خورشیدی
از و تابنده تر ننمایده و چون طبع لطیفش را بواسطه استنباط دقائق فقه و استخراج نکات و حل
معضلات سلامتی رو داده ای جهت تشحیذ خاطر قصیده گفتی یا قطعه پرداخته در طبقات محمود شاهی آمده
که روز درس رضی الدین از غایت کثرت هفت صف راست شدی و هم همه ساختی قلیچ طمغاجخان
بادشاه سمرقند همواره غریق بحر انعام و اکرام گردانیده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمودی اکثر
اشعار وی مدح آن خسرو عادل است **ملک الشعرا افتخار السادات امیر معزی** در خدمت

سلطان ملکشاه و سلطان سنجر بغایت محتشم و محترم بوده در چهار مقاله آمده که معزی پسر برهانی است که در زمان الب ارسلان
امیر الشعرا میزیسته معزی بعد فوت پدر سالها بی ادرار در کلفت می گذرانید روزی التجا بامیر علی که داماد سلطان می شده
برده که از سلطان دستوری خواهد تا به نیشاپور رود وی متوجه گفت نماز شام بدرگاه آی چون شب عید است
شاید هم تو کفایت شود چون آفتاب زرد شد سلطان ماه می جست اتفاقا اول کسی که ماه دید سلطان بود عظیم
شادمان شد درینوقت وی آمده گفت ای پسر برهانی درینوقت چیزی بگوئی که بدان وسیله حرف تو مذکور سازم
این رباعی گفت ؎ ای ماه چو ابروان یاری گوئی ؛ در گوش سپهر گوشواری گوئی ؛ نعلی زده از زر عیاری گوئی
یا نه چوگان شهریاری گوئی ؛ امیر علی تحسین نموده بهر سلطان خواند خوش شده گفت بر اسپی که دلت بخواهد از طویله
باز کن اسپی بی بها برد و این رباعی گفت ؎ چون آتش خاطر مرا شاه بدید ؛ از خاک مرا بزبر ماه کشید ؛
چون آب یکی ترانه از من بشنید ؛ چون باد یکی مرکب خاصم بخشید ؛ هزار دینار صله یافت و ترقی آمد و همنام سلطان
معز الدین معز لقب یافت بملک الشعرای ممتاز شد و در عهد سلطان سنجر از سابق بر افزود گویند از شعرا سه کس در سه
دولت آسایشها دیدند رودکی در عهد سامانیان عنصری در دولت آل ناصر معزی در خدمت سلجوقیان روزی
در گوی باختن سلطان سنجر از اسپ خطا شده معزی حاضر بوده گفت ؎ شاها ادبی کن فلک بدخو را
کاو چشم رسانید رخ نیکو را ؛ گر گوی خطا کرد بچوگانش زن ؛ ور اسپ خطا کرد بمن بخش او را ؛ سلطان اسپش بخشید
بر فور گفت ؎ رفتم بر اسپ تا بگیرمش بکشم ؛ گفتا که نخست بشنو این حرف خوشم ؛ نه گاو زمینم که جهان برگیرم
نه چرخ چهارم که خورشید کشم ؛ روزی سلطان سنجر در خرگاه تیری انداخت معزی متوجه ملازمت بود قضارا تیر از جاده هدف
خطا خورده نشانه از جگر وی ساخت که در زمان جان داد و **سید الاجل صدر الدین** افاضل خراسان بتقدیمش اعتراف
داشتند تاریخ خوارزمشاهی که هیچکس انگشت قدح بران نگذاشته از وست شعر را در غایت جودت می گفته **امام**
شمس الدین محمد الذاقی از فحول رجال است شعر در غایت عذوبت میگفته **حجة الحق امام عمر خیام** از اعاظم حکمای
اسلام است بعضی او را نظیر بو علی سینا گفته اند سلطان سنجر سلجوقی و شمس الملوک خاقانی والی بخارا او را برابر خویش
برتخت می نشانیدند در حبیب السیر آمده وقتی که نظام الملک در پیش امام موفق بتحصیل علوم دینی مشغول بوده امام عمر و
حسن صباح هر دو همدرسش بودند چون شهرت عظیم داشت که شاگردان امام موفق البته بدولتی میرسند با یکدیگر عهد کرده
بودند که هرکدام ازین سه کس بمراد رسد دولت مشترک باشد و صاحب دولت خود را مرجح نداند دران هنگام که
خواجه نظام الملک بوزارت رسید خیام از نیشاپور بملازمتش آمده خواجه مقدم او را گرامی داشته مراسم حسن وفائی

عهد بجا آورد و بنا بر معاهده که در میان بود خواست در خدمت ملک شاه او را بمنصب رساند امام ابا نموده گفت خواهم
فراغبال در گوشه وطن بنشینم هر ساله هزار و دویست مثقال طلا بر املاک نشاپور نوشته دیا رخصت کرد از وجز رباعی
شعر دیگر مسموع نیست فوتش ثمان عشر و خمسمائة صاحب مجمع النوادر گوید که در شهور سنه خمس و خمسمائة حکیم خیام و حکیم
مظفر اسفزاری ببلخ تشریف آورده در کوی برده فروشان در خانه ابوسعید حمزه فرود آمدند و من بملازمت شان
بهره مند شدم روزی در اثنای محاورات از حکیم خیام شنیدم که گفت قبر من در موضعی خواهد بود که هر بهار نسیم
شمال ازهار بران ایثار کند من تعجب داشتم بعد مدتی مدید در سال پنجصد و سی بهاری به نیشاپور رسیدم بزیارت
حکیم شدم قبرش در پای دیوار باغی یافتم درختان شگوفه دار سر در هم آورده چندان برگ شگوفه ریخته بود که مزارش
در پنهان شده بود شاهفور اشهری تخلص بغایت نیکو سخن و خوش آرا بود در عالم انشا و استیفا ید بیضا داشت
رساله شاهفور رسیده در علم انشا و استیفا بوی منسوبست اول منشی سلطان محمد خوارزمشاه بود پس بخدمت جلال الدین
منکبرنی پیوسته فوتش سبعین و ستمائة در تبریز خبازی نان سخن را در تنور بلاغت خوب می پخت کاتبی در خوشنویسی
مهارت داشته بنا بران این تخلص گزیده شاعر قوی گفتار بود لاجرم پهلوان سخن لقب یافته اول حال در خدمت بایسنقر
میرزا ابن شاهرخ میرزا بسر میبرد و قصیده زلف نرگس حسب اشاره گفت وقت گذرانیدنش معاندان بسخریه
انگیختند استغنا جسته سفر شروان کرد سالها در خدمت امیر ابراهیم بسر برده رعایت یافته پس از معاودت در
استرآباد بمرض طاعون در گذشت ابن جلال با فضیلت بسیار مشرب وسیع داشته و گاهی شعر می گفته جلال الدین
طبیب در نظم و نثر طبع عالی داشت مولانا لطف الله صنایع شعری را هیچکس چون او رعایت نکرده و از لغو تحاشی
تمام داشته در مدح میرانشاه بن صاحبقران اشعار بسیار دارد در آخر عمر از خلق انقطاع گزیده در اسویرا اقامت
گزیده در گذشت فی سنه عشر و ثمانمائة روز وفات تنها بود این رباعی در کاغذ پاره نوشته بدستش یافتند ـ
دی شب ز سر صدق و صفای دل من در میکده آن روح فزای دل من جامی بمن آورد که بستان و بنوش گفتم نخورم
گفت برای دل من حسینی از شعرای تکش خوارزمشاه است عنبری امی بوده و شعر پاکیزه میساخته مولانا
امیر حسین با وفور فضیلت در فن معما بغایت ماهر بود مولانا جامی گفته اگر میدانستم که اینچنین شخص در معما پیدا خواهد شد
هرگز فکر نمیکردم میرزا جان بزیور استعداد محلی در سلک منتسبان حضرت اکبر شاه منسلک شعر بجودت دارد خواجه
حسین ثنائی بشرف ذات و محاسن صفات متصف در فراهم آوردن الفاظ غریب و معانی دقیق نظیر نداشت
محمد مومن علم موسیقی را نیک میدانسته خصوص در فن راگ و کبت هندی شعر هم بغایت عذوبت دارد

امیر

امیر محمد شریف وقوعی بحسن خط و لطف طبع موصوف در فن تاریخ لوای مهارت می افراشته شعرش غایت
عذوبت داشته بهند وارد شده ملازمت شهاب الدین احمد خان گزید پس از وی با سپه سالار عبد الرحیم خانخانان
همراه شده آخر بنظر پادشاهی رسید و روزگاری بزرگ یافت میر صفی در امر معروف و نهی منکر غلوی تمام داشته
سالها لوای احتساب ولایت کرمان می افراشت نویدی بجودت طبع نوید تشحید خاطرهای سخن سنج بوده
بهند آمده بعد چندی قصد بیت الله کرده در اجین رسید و شب جمعه بستم رمضان ثلث و سبعین و تسعمائة در گذشته
و الهی نیکو بیانست همیشه اشعار بزبان دیار خود گفتی و باعث انبساط خاطرها شدی آگهی نیز بلطف طبع اشعار بزبان
دیار خود می گفته محشری استاد نظیر است نظری استادی بی نظیر وقت بود بهند آمده با عبد الرحیم خانخانان بسر برد
و در تسع عشر و الف در گذشت مذاقی نظام نام در جوانی ملازم سلطان حسین میرزا بوده در تهذیب و صحافی
دستی تمام داشته بیگانه میرزا ابو الحسن نام و موجی و لطفی داماد ملا تقیدی که ظاهرا در هند آمده با وی صحبت داشته
بوده و الفی که هم از وطن بهند آمده با وی صحبت آمده از شعرای نامدار نیشاپور اند سبزوار طولش صاع عرضش بوده
پیکار رستم و سهراب در موضع واقع که الحال در عین شهر به یوسفید مذکور است در تاریخ جهانگشای آورده که متوطنان
آنمکان بمذهب شیعی شهره سلطان ملکشاه یا سلطان محمد خوارزمشاه وقتی متوطنانش را در رفض مخاطب و معاتب
ساخت و ایشان انکار کنند فرمود در صدق قول خود ابو بکر نام کسی از ولایت خود پیدا سازند بعد جستجوی فراوان
ابو بکر نامی در غایت ضعیفی و نحیفی یافتند در زنبیل نهاده پیش سلطان آمدند سلطان در خشم شد و گفت این چیست
نه مرده نه زنده گفتند معذور فرمائی که در ولایت ما ابو بکر بهتر ازین نمیشود مولوی رومی در این باب سخت مطبوع
بیانی فرموده امیر یمین الدین طغرائی مردم معتبر ترکستان بوده بنا بر تصاریف ایام با مکنت تمام بخراسان آمده فریومد را
متوطن گزید با خواجه علاء الدین محمد که در زمان سلطان ابو سعید وزارت فریومد مصاحبت می نمود تا در گذشت شعر
خوب می گفته امیر محمود بن امیر یمین الدین که عبارت از ابن یمین بوده باشد جز دوان کلست بنظافت ذهن سلیم
و سلامت طبع مستقیم اتصاف داشته پیوسته همت بر نظم قطعه می گماشت و در انواع علم تفوق می افراشته امیر
شاهی دولتشاه در تذکره خود آورده که نسبت امیر شاهی بملوک سربداریه منتهی می شده وقتی که آفتاب دولتشان
در خسوف و بال آمد املاک و رقبات آنجماعه بتحت تصرف سلطان عصر در آمده چون نوبت بمیر شاهی رسید بوسیله
خوبی و شیوه شاعری ملازمت میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را ملازم گرفته منظور نظر گردید روزی بوقت خاص توجه
التماس پاره از املاک موروثی نمود و جمیع املاک سربداریه بوی عنایت شد پس بعافیت گذرانده در گذشت

امیر سلطان مسعود بجودت طبع و وفور سخاوت و کثرت شجاعت اتصاف داشته احیاناً مرتکب شعر گفتن می گشته امیر
سلطان مسعود بن امیر شمس الدین نبیرهٔ شمس الدین علی النقیب النخعی الکوفی است بکثرت خیل و خدم وی دیگری از عراق
بر نیامد و والده اش صبیهٔ مرزا محمود پسر عم سلطان ابوسعید خان بوده این سلسله از سادات مختاریه اند که نسبت ایشان
بامام زین العابدین ع امیر شمس الدین علی ثانی بعلو قدر و رفعت شان بر تمامی اکابر آن شهر بل جمیع اعیان خراسان
رجحان داشته قریب چهار دانگ سبزوار ملک زر خرید وی بود پس از آن صاحب طبل و علم گشته تمام الولایت مع
شئی زائده باقطاعش مقرر گردیده بر نوجه که چون عبید الله خان والی توران بر هرات مستولی گردید اکابر و اهالی
جمیع خراسان گردن باطاعت او دادند مگر امیر شمس الدین علی که انقیاد ننمود و خان مذکور فرمان مشتمل استمالت فرستاد
و این بیت نوشت ~ درختی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ٭ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ٭ میر مزبور بی اندیشه
جوابش باین بیت حسن مطلع آن غزل فرستاد ~ چو رندان خراباتی بعزت باش با رندان ٭ که درد سر کشی جانان
گزین مستی خمار آرد ٭ عبید الله خان را جرات وی پسندیده آمد مزاحم وی نشد خسرو ایران شاه طهماسب صفوی
این را شنیده بخطاب سلطانی سرفرازش ساخته ولایت سبزوار را بدو ارزانی داشت امیر محمد کسکنی در سلک
سادات رفیع الدرجات انتظام داشته باختیار نظر بر مال و ست از مهمات دنیاوی کشیده بطاعت و عبادت
اخروی اندوخته درگذشت در نظم خوش سلیقه داشت امیر حسین کربلائی والد اجدادش از نقبای کربلا است بنابر
نقصار لیف زمان بخراسان وارد شده در سبزوار توطن گزید میر مزبور در انجام حیات بنابر توجهی که حاکم هرات محمد خان
را بدو رسید از سبزوار بدان نقل فرموده رعایت و اعتبار کلی یافته بعد مدت درگذشت میر علی فکری عرب
برادر امیر حسین قدسی بوده همگنان در خوش سلیقی او معترف و ارادت خود بمیزان طبع او سنجیدندی شعر بسیار گفته
نوائی میر محمد نام شریف نام برادر زاده قدسی کربلائی است بهند آمده در درگاه اکبری راه یافت و همانجا
درگذشت فکاری خواهر زاده امیر حسین کربلائی است بحسن خلق و لطف طبع موصوف بوده بنظم نیکو مهارت داشته
شهودی باجودت طبع و عذوبت بیان از می عشق خوبان مدام چشم گریان و دل نالان داشته برباعی بیشتر
متوجه بوده محمد تقی جوان خوش صورت بوده در عین جوانی بچشم زخم اجل درگذشته شعر صاف می گفته کامی
بلطف طبع و حدت ذهن متصف در خدمت عبد الرحیم خانخانان بمنزلهٔ اعتبار گذرانیدی اشعارش پاکیزه است
کمالی ـ المشهور بافصح در قصیده بر همگنان راجح و در شعر فهمی مشاراً الیه زمانه کفری میر حسین نام از منسوبانش
عباس نامی مشهور است حاجی محمد کمال خوش طبع و نیکو تربیت بود بطیبت بسیار میل داشت نوائی مشهور

بپیرزاده در شعر و موسیقی دستگاهی داشته از موائد دولت اکبری بهره مند بود در آخری چهارشنبه صفر سنه خمس
و سبعین و تسعمائة در لاهور دیواری ابر سرش افتاده پیرزاده از جهان رفت تاریخ گشت مقیمی بخدمت خان اعظم اکبری
بسر میبرده ناطقی وحیدری از شعرای نامدار آنجا اند سید محمد از ممر کله پزی معیشت کردی و بوسعت مشرب اتصاف
داشتی از نادره گویان معروف بود بسملی کله پز سبزوار بوده در قزوین توطن داشت و صحبت درویش و بکی یافته صاحب
دیوانست مرزا بدیع از سخنوران بدیع الفکر است سید علی تخلص شاعر پرکار عمری در صفاهان بسر برد بهندوستان گذرانید
و مشهوری عالم رسل بود پیوسته بتختهٔ عشق خوبرویان قرعه میزدی میرزا امیر ؟ شاعری خوش بیان
در هند هم آمده نقیب مرزا محمد نام از شعرای نامی است اسفرائن ولایتی از غایت وسعت چه در تمام خراسان دو
سرکار است یکی اسفرائن و دیگر فائق در اصل شهر چنارهائی دیرسالند که از غایت سالخوردگی مجوف شده چنین شهرت
دارد که از زمان نوشیروان آن چنارها را نشانیده زمین لطیف میان جرجان و اسفرائن است آب بسیار از در برآید
بعضی اوقات که منقطع گردد جمعی کثیر آنجا رفته باسباب ملاهی رقاصی کنند تا جاری شود مزار فیض آثار شیخ سعد الدین
حموی و شیخ علی لالای غزنوی آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آن شهر واقع از مریدش شیخ نور الدین عبد الرحمن
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی فرموده که اگر در آخر الزمان وجود شیخ نبودی بنای سلوک بکلی محو گشتی اما چون
حقتعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت بذات وی مجدد گردانید الصدر الاجل عماد الدین مؤید بن احمد
کاتب از افراد عهد و امجاد دهر بود چه در کمال فضل و بزرگی در رفعت منزلت بشابه بود که امرا و وزرای اطراف بعنایت
و رعایت وی احتیاج داشتند شعر پاکیزه گفتی شیخ آذری حمزه نام ولادتش در آذر ماه لهذا آذری تخلص
کرد والدش خواجه علی ملک در هنگام حکومت ملوک سربداریه در اسفرائن صاحب اختیار و اقتدار بود شیخ کسب و کمال
کرده در شاعری سرآمد زمان گردید میرزا شاهرخ ملک الشعرائش نموده در غایت اعزاز و احترام می داشت در آخر بطلب
الهی همه را سوخته در خدمت شیخ محی الدین طوسی ریاضتها شگرف کشید پس از فوت وی لبسید نعمت الله پوست و خرقه
پوشید و بسیاحت اتفاد بسی اولیا خدا را دریافت دولتشاه در تذکره آورده که چون شیخ از بیت الله معاودت نموده
بدیار هند رسید سلطان محمد جونه پنجاه هزار دینار در صحبت اول عنایت فرمود چون وکلای سلطان خواستند که وی
مانند سائر مردم بتعظیم و تواضع که رسم آن دیار است مبادرت نماید آن خفت گران دیده زر را برگردانیده در قصیده
اظهاری بدان کرده ~ من ترک هند جیفهٔ جیپال گفته ام ٭ بادی برو دجونه بیک جو نمیخرم ٭ اما در طبقات اکبری
آمده که چون احمد شاه بهمن شهر بیدر را بنا نهاد جهت دار الامارة قصری عالی طرح انداخت بعد اتمام شعرای

همراهی بواسطهٔ کتابش اشعار ابدار گفته اند شیخ آذری در مدح سپهر ده بیتی چند بگفت منجمله ۵ چندانکه فقر رشید که
ز فرط عظمت * آسمان سدهٔ از پایه این درگاه است * آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است * فقر سلطان جهان
احمد بهمن شاه است * از مولف تاریخ بهمنی نقلست که سلطان بصله آن دوازده هزار تنکهٔ قماش بشیخ عنایت فرمود
بعد از سفر هند پای در دامن همت پائی کشیده سی سال بر سجاده طاعت نشست تا در هشتصد و شش و شصت
بعمر هشتاد در قصبه اسفراین واصل راه ابرار گردید از بزرگی نقلست که گفت شبی حضرت رسالت را بخواب دیدم که
با اصحاب بجائی میرفت خواستم از شخص سبب توجه استفسار نمایم ناگاه حضرت خود متوجه شده فرمود بزیارت آذری
میروم جهت صلهٔ بیتی که در مرثیه فرزندم گفته ۵ سوراخ می شود دل ما چون گل حسین * هر جا که ذکر واقعه کربلا رود *
شیخ معز الدین پور حسن موحد روزگار بوده و گاه گاهی بخوارق متنقیض بگشته و شعری گفته عز الدین رافعی
از معارف خراسان در هر هنر ماهر و رنگین شاعر بوده سیف الدین شاعری پاکیزه فکر است امیر همایون و قاضی احمد
غفاری از صاف طبعان آن ملک اند جوین در زمان سابق داخل بیهق بوده اگر به خود و لایق است همواره مردم نیک
از و بر خواسته اند احمد بن حمویه در نفحات از عین القضات آورده که کم کسی از ین طائفه علوم ظاهری داند مگر
ابو بکر حامد غزالی و برادرش احمد و خواجه محمد حمویه که از این جمله است او را کتابی است موسوم بسادة الطالبین در انجا
بسی حقائق و دقائق جمع ساخته شیخ سعد الدین حموی در علوم ظاهری و باطنی یگانه بوده مصنفاتش بسیار چون
کتاب محبوب و سجنجل الارواح و غیر آن و در ان تصنیفات سخنان مرموز و کلمات مشکل که عقل و فکر آن از کشف عاجز آید
بسیار درج کرده و گاهی بیتی و رباعی هم گفته ابو المعالی المشهور بامام الحرمین از بزرگان زمان خود بوده سلطان
ملکشاه سلجوقی بوی عنایت بسیار اظهار کردی میان او و امام قشیری مواد نزاع در هیجان بوده در عجائب المخلوقات است
که وقتی امام قشیری بر بام خانه ابو المعالی برآمد دید که چنگ را ساخته میدهد و تار را بر یکدیگر وصل می سازد
چند کس را آورده گواه گرفت روز دیگر در مجلس سلطان پرسید که چنگ زدن حلال است یا حرام گفت حلال گفت
چگونه گفت چنانچه میان دو چنگی اختلاف افتاد یکی به طلاق سوگند خورد که تو خطا نواختی و آن دیگر نیز سوگند خورد که
راست نواختم رجوع بمفتی کردند اگر مفتی بخطا و صواب ایشان نداند چگونه حکم کند سلطان بخنده افتاد این قضیه بدین لطیفه
بگذشت و قشیری را جای سخن نماند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان سالها بوزارت هلاکو خان من حیث الاستقلال
پرداخت اباقا خان سیورغامیشی بیشتر از پدر بوی عنایت کرد و الیغار تق و فتق مهمات سلطان احمد برای زرین
ملک مربوط بود تا آنکه شاهزاده ارغون بعد ابوقا که بنهایت رتبت و عزت در خدمت سلطان احمد داشت از قید بیرون آمده

سلطان احمد را بقتل رسانید و صاحب دیوان را نیز باغوای بوقا در سال ششصد و هشتاد و سه شربت احمد وار چشانید گاهی بنابر
تشحید خاطر شعر گفتی مولانا معین الدین مرید شیخ سعد الدین حمویه است از مولفاتش یکی نگارستان است که بر طراز
گلستان نگاشته شده و در انجا سخنان حکمت آمیز بسیار درج کرده جنوشان از جاهای نیک خراسان است
هلاکو خان بتجدید در صدد آبادانی آن گردیده و نبیره اش ارغو خان نیز بران عمارت افزود در نزهة القلوب آمده که خبوشان
را در زمان قدیم استوی خوانده از مردمش ابو البرکات الملقب بنجم الدین با وفور ورع افقه زمان
خود بوده سلطان صلاح الدین بنابر اشاره وی مدرسه در جوار قبر امام شافعی بنا فرموده تدریس آن بوی مفوض
گردانید بعد موت در قبه شافعی مدفون شد الصدر الاجل زین الدین ساعد از غایت سخاوت در خراسان
ملقب حاتم الزمان نام بر آورده آثار نیک بیادگار گذاشت و شعر برجسته می گفت شیخ حاجی محمد نسبت ارادتش
بچهار واسطه بمیر سید علی همدانی می پیوند و سی و هفت خلیفه صاحب ارشاد داشت منجمله یکی شیخ عماد الدین فضل الله
مولانا دیگر محمد زاهد که سالها در بلخ بارشاد فرق عباد پرداخت و همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ باز ارشاد فرق
عباد پرداخت و همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ باز ارشاد کرم داشته و شیخ نور الدین محمد خوافی که بکثر عبادت
بر اسوار جان داشت و نبیره ایشان شیخ عبد اللطیف که در خوارزم جمیع سلاطین غاشیه مریدی او بر سیداشتند
گاهی شعری گفته مولانا نوعی بلطف طبع و حدت فهم متنوع کامل القافه داشت در سلک ملازمان شاهزاده دانیال
منتظم بوده در شعر مطبوع همکنان زیسته ترشیز طوس صدها عرضش لوهاسپ بن اسفندیار آباد کرده از مضافاتش
یکی از قندست که انار طیبی آن بانام ست دیگر کشمیر که در زمان سلف سروی در انجا بوده که وقت فرو رفتن
و برآمدن آفتاب بکفرسنگ سایه آن میرفته حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانده
قبل زردشت و مهران کتاب آورده که در کشمیر هرگز زلزله بوقوع نپیوسته از مردمش خواجه شیر علی در خدمت
محمود جوکی بهادر بن میرزا شاهرخ بسر میبرده اشعارش جمله مزیل بنام نام او گردیده اهلی از اهالی آن دیار بوده اما همواره
قدم در کوی عاشقی داشته تا بتدریج سلطان عشق بر ولایت وجودش تاخته از مهر روی فرزند حسین میرزای ابن
سلطان حسین میرزای بایقرا از پا افتاده بعد انقراض دولت بایقرائی بتبریز رفت و وفات یافت مولانا طوطی
در زمان دولت ابو القاسم بابر از جمع خوش طبعان و نکته پردازان میزیسته وقت نزع مرثیه خود گفته از انجمله ۵
وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد * طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد * امیر علی شیر تاریخی گفته ۵
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود * که تاریخ شد موت او را خروش جنبا باد و بعضی بجنباید برخی بگوناباد اعتبار کرده اند

ازانجمله پیرکود رست مسعود النوکی شاعری نام آور حضرت بهرامشاه است میرزا قاسم از معارف سادات
آن دیار است آبائش کلانتری آن ولایت داشتند این آن شغل به برادر گذاشته قریب دو هزار تومان املاک موروثی
وقف روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا نموده با وجود شوکت اخروی می پرداخت تا لواء عالم خلافت افراخت شاهنامه در حالات شاه
اسماعیل صفوی خوش گفته و ایضاً شاهرخ نامه از منظومات وی است مولا عبیدی از مشاهیر خراسان بود و اقسام شعر
خصوص مثنوی برجسته می گفته میر عبدالباقی با وفور فضل و نجابت ذات موصوف است از اقسام شعر رباعی
بیشتر تلاش داشته شبابی شاعری بجودت طبع و وسعت مشرب نامی است تون ولایتی معمور است مردمش
مولانا معین علامه اشرف فضلای خراسان و الطف علمای زمان است بعد کسب کمال بوطن مألوف مدرسه
و خانقاهی ساخته بافاده عموم می پرداخت مولانا حسن گویند در عین امل و ولوع به امور دنیا اشاره بدو شده که بالکلیه
از همه بریده بشیوه عزلت و ریاضت ایام بپایان رسانید شعروی اکثر در نعت و منقبت است بعد فوتش حین غسل
برنگ کبود نقش یا علی بر سینه او دیدند میر حاج در ایام خود مقبول انام و منظور خواص و عوام بوده چهل سال تبرا از
خلق کرده باعث آنکه روزی گذر امیر علیشیر بر مسکن وی افتاد جای بی رونق دیده فرمود تا جایش بصفا ساخته اند چون
میر حاج منزل خود را نه بر قانون پیش دیده در ساعت رو بصحرا نهاده بکوهی در غاری خزیده همانجا توقف کرده تا
هنگامی که جان بقابض ارواح سپرد اشعارش عالی بسیار دارد مولانا حیرتی بفصاحت بیان و طلاقت لسان
موصوف از وطن بعراق آمده غزلی گفت این بیت از وست ؎ از حسد امرد زاهد منع ما از باده کرد ٭ ورنه کی
آن نامسلمان زاغم فردای ما است ٭ شاه طهماسپ در امر و نهی غلو داشت جمعی این را برمز عرضش کردند تا مبرده به
ترس فرار نموده خود را بگیلان رسانید و بعد از چند سال قصیده در منقبت گفته روح مطهر آنحضرت را شفیع
آورده عرض نمود تا ویرا طلبداشت بعضی گفتند امیر مومنان را بواقعه دیده که بتحریر قصیده حیرتی مشغول دارند
او را طلبیده بعلم سیر آل محمد مخاطبش گردانیده لوای عزتش باحسن وجهی برافراشت موالی در طبابت بحذاقت
نام برآورده اکثر اوقات در یزد بمصاحبت شاه نعمت الله باقی بسر گذرانید و احیاناً شعر هم گفته مولانا نثاری در
علم نجوم و هیئت بیشتر از علوم دیگر مهارت می نمود ما را دلش مثنوی است سرو و تذرو نام و دیوان هوائی
طبعی در غایت درستی داشته ؎ هر روز که میرسد شبی در دنبالش ٭ چون نیک ببین کی تفحص احوالش ٭ هر گشت
که میرسد ز اقلیم وجود ٭ عمری است که میرود باستقبالش ٭ ذوقی شاعری باذوقست اسمش محمد امین طالب العلم مستعد
بود در خمس و سبعین و تسعمائه بگیلان وفات یافت آفتی شاعری بوده بشیوه قناعت معروف ملکی طونی سرکانی

در وطن بکسب زراعت بسر گذرانید آخر بهند افتاده چندی در بنگاله بمنشیگری وزراء و در کشمیر بدیوانی یافته در اربعین و الف
درگذشت مشتاق تونی سرکانی اسمش نصیر و زبانش خوشتر تقریر بوده قهستان ولایتی وسیع است مردم
کامل بار تبت از انجا بسیار برخاستند اگرچه بعضی را بالحاد منسوب دارند اما مردمش نیک بسا نیک اند مضافاتش نیکوست
منجمله بیرجند و دشت بیاض افضل شهرهای قاین طولش صح عرضش لح قال آنشهر بانام است مزار ابوذر غفاری
در بیرون شهر بردامن کوهی واقع هفته یکروز خلایق بنذر در آنجا روند و دریکی از مواضع قاین کوهی موسوم بجشت است
و غاری در آن که هیچکس بغور آن نرسیده و در پیشگاه غار صفه ایست که در زمان سلف چندی از سادات را بکافران معامله
دست داده در حین هزیمت رفته درین غار مخفی شدند و از ان باز بهمان نوع ماندند که اصلا اثر پوسیدگی در هیکل ایشان
مفهوم نمیشود چنانچه بعضی نشسته و بعضی خوابیده اند و یکی از ان برسر زخمی دارد که هرگاه دستارچه بران زخم بسته اند
باز می کنند خون در سیلان می آید الحال آن موضع بغار سادات مشهور است جمعی مجاوران آنجا می باشند که سالی یکمرتبه آنها را
لباس می پوشانند مردمش شمس الدین امین الدین از مشایخ کبار و اولیاء روزگار بوده در هرات بجوار رحمت
حق پیوسته است ؎ خلق خوش تو بهار باغ تو بس است ٭ تسلیم و رضا چشم و چراغی تو بس است ٭ ور زانکه نعوذ بالله آن
وصف تو نیست ٭ محرومی ازین صفات داغ تو بس است ٭ نزاری نسبتش بعلاء الدین والی حضرموت میرسد
بعضی موحد و عارفش شمارند و بعضی از طبقه اسماعیلیه اش میدانند چنانچه در حبیب السیر است که المنتصر بالله اسماعیل
نخست پسر بزرگ خود المصطفی لدین الله نزار را ولیعهد خود گردانیده بود و بعد از چندگاه از وی رنجیده وصیت فرمود
که برادرش المستعلی بالله قایم مقام باشد بنابران بعد فوتش دو فرقه شدند زمره بامامت نزار قائل گشتند و بنام
او خلق را دعوت کردند مثل حسن صباح و اتباعش و نزاری نیز آن مذهب داشته و اینکه نزاری تخلص کرده باعث این بوده
بهر تقدیر در شاعری بساحری نام برآورده از نیکو طبعان این طبقه است و شعرش جلد در تصوف و موعظه مولوی
در بهارستان در ترجمه خواجه حافظ گفته که سلیقه شعر وی نزدیک بسلیقه نزاری قهستانی است وفاتش احدی و عشرین
و سبعمائه کوشکگی از ندمای سلطان سنجر بوده همواره بسخنان لطیف و نکتهای غریب زنگ کدورت از خاطرش میزدود
در حینی که بار دوم سلطان از جماعت غزان شکست یافته گفت ؎ بار دیگر از برای جنگ غز ٭ لشکر سلطان علم
بر افراختند ٭ چون مجال تیر نشان یکیک نبود ٭ همچنان با کیش می انداختند ٭ رئیس حسن صباح برجندی از بزرگان
ارباب فضیلت می زیسته گاه گاه را شعر گفتن علاوه کمالات گردانیدی مولانا محمد بن حسام مشهور بابن حسام از اخیار
انام بوده منظوماتش یکی خاورنامه است که حالات و کرامات مظهر العجائب علی بن ابیطالب را بیان فرموده دیگر دیوان

متضمن اقسام شعر و فاتش خمس و سبعین و ثمانمائة مولانا فصیح الدین نظامی در علم ریاضی و هیئت سرآمد علامات شرح بر
چغمینی نوشته مولانا جلال محمد واعظ و مولانا جمشید در سلک صدور ابوالغازی سلطان حسین میرزا انتظام داشتند
مولانا عبدالعلی برجندی جامع معقول و منقول بوده در نجوم مهارتی کلی داشت جهت معیشت اولاد خود هشتاد ساله
تقویم اخراج نموده مولانا فضل از فحول علمای عصر بوده آصفی ولد خواجه نعمت الله است که چندگاه وزیر سلطان
ابوسعید بود مشارٌالیه ذهن سلیم داشت در سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسر می برده وگاهی همت بر ملازمت بدیع
الزمان میرزا می گماشته دیوان غزلش مشهور است در سنه ثلث و عشرین و تسعمائة فوت شده در گازرگاه هرات دفن
گردید این رباعی که هنگام احتضار و تاریخ وفات خود گفته بود بر قبرش نوشتند ه سالی که رخ آصفی هفتاد نهاد ه هفتاد
تمام کرده از پا افتاد ه زین مرحله رفت گشت تاریخ وفات ه پیموده ره بقا بگام هشتاد ه مولانا ولی مردم
خراسان خصوصاً اهل سیستان از نزار تائبین در مقام اعتقاد وی بودند دیوانش مشهور است خسروی در سلک ملازمان
شاهزاده سلیم منخرط گردیده اکثر خطوط در غایت جودت می نوشت و در تیراندازی مهارت تمام داشته شعر برجسته می گفت
بقائی در اشعارش معانی خاص بسیار بسطام طولش مثال عرضش لزی شهر مختصر است از خواصش آنکه کس در وعاشق نشود
و درد چشم نه بیند و در آن ولایت آب تلخیست که کندوین و بواسیر را زایل کند و از آن شهر همیشه بوی خوش بشام
رسد و در یکی از مضافاتش چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند البته باعث باد و طوفان گردد تا مادام که برنیاورند
تخفیف نه یابد از عجائب بسطام درخت خشک قبر شیخ المشایخ ابوعبدالله دستانی است چون فرزندی از فرزندان
شیخ را اجل در رسد شاخی از درخت شکسته شود فرزندان شیخ بان معاینه در وصیت و تهیه وداع شوند
گویند عصای رسول ص دست بدست بامام جعفر صادق ع رسیده بود آنحضرت بایزید وصیت فرمودند که بعد از دو
بد و بیست سال درویشی از دهستان خیزد عصا بدو دهید چون شیخ ظهور کرد عصا بدو رسید شیخ وصیت کرد تا در پیش
روی مدفنش بزمین نشاندند درختی شد و شاخهای کشید در فترت مغول شاخی از و بریدند هم در روز هلاک شدند
گردش شیخ ابو یزید طیفوری بن عیسی بن سروسان جنید گفت بایزید در ما چون جبرئیل ع در ملائکه است
شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت هژده هزار عالم را از بایزید پر می بینم و بایزید را در میان نمی بینم گویند روزی
از بازار بگذشت طبیبی ندا زد که داروی هر درد دارم فرمود داروی درد عصیان داری گفت بلی لیکن بشنو تلخست
بیخ درویشی برگ صبر بلیله حلم بلیله علم هر چهار را در هاون معرفت با دسته توفیق بکوب و از پارچه ستی صاف کن و در دیگچه دل
بلند از دیگچه عشق بگردان و بر آتش شوق بجوشان چون بقوام وحدت آید در کاسه تسلیم بینداز و بنوش تا شفا یابی

شنیده ذوق عظیم یافته چون مرحله چند از عمرش بگذشت بود در راه ریاضت گرفت و سی سال در بادیه شام بی خوابی و
گرسنگی کشیده و صد و سیزده پیر را خدمت کرده بعد از آن بملازمت امام جعفر صادق ع رسید و هرچه یافت از آنحضرت یافت
چون بروضه مطهره رفت گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد که علیک السلام یا سلطان العارفین وقتی که کارش
بلند شد و سخنش در حوصله اهل ظاهر نگنجید هفت بارش از بسطام بیرون کردند شیخ گفت چرا مرا بیرون کنید گفتند تو بد
مردی گفت نیکان آن شهر که بدش بایزید بود یکبار در خلوت بر زبانش رفت سبحانی ما اعظم شانی چون بخود آمد مریدان
گفتندش گفت خدا تان خصم و بایزید تان خصم اگر دیگر بار از من چنین بشنوید مرا پاره پاره سازید مریدی کارد بوی جهت
آماده لیکن چند وقت چنان گفت اصحاب قصدش کردند خانه از شیخ پر شد اصحاب خشت از خانه باز می گرفتند و کارد
میزدند کارد چون زخم می گشت بعد ساعتی الصورت خورد شد و بایزید پدید آمد در محراب چنده صومعه گشته دیدند چون
حال گفتند گفت بایزید این است که می بینید آن بایزید نبود نقلست که هزار مرید با احمد خضرویه بود که هر هزار
بروی آب سیر کنند و در هوا می پریدند با این جماعت بدیدن بایزید رفت بایزید گفت ای احمد تا چند سیاحت کردن
احمد گفت آب که یکجا ماند گنده شود گفت چرا دریا نباشی پس بایزید در سخن آمد احمد گفت فروتر آی تا فهم کنم و این تا هفت
بار گفت آنگاه فهم کرد شخصی از امر معروف و نهی منکرش پرسید گفت در ولایتی باش که اینها نباشند و این هردو در ولایت
خلق است نه در حضرت خالق گفت بنده را هیچ به از آن نیست که بی هیچ باشد چون بی همه باشد گفت سوار و لباش
و پیاده تن گفت آتش دوزخ با کس آن نکند که غفلت کند ه گر قرب خدا می طلبی دلجو باش ه و اندر پس و پیش
خلق نیکو باش ه باید که چون صبح صادق القول شوی ه خورشید صفت با همه کس یکرو باش ه شیخ ابوالحسن خرقانی
دوازده سال در خرقان چون نماز خفتن بگزاردی ببسطام رفتی و بر سر تربت سلطان العارفین رو بر خاک نهادی و
گفتی بار خدایا از آنچه بایزید را داده ابوالحسن را نیز قلیلی ده و بازگشتی و نماز صبح را باصحابه گذاردی بعد از دوازده سال
از تربت بایزید آواز آمد که ای ابوالحسن گاه آن آمد بنشینی گفت ای بایزید همتی بکمار که مردی امیم و قرآن نیاموخته ام
آواز آمد که ای ابوالحسن آنچه ما را دادند از برکات تو بوده تو بدویست و نه سال پیش از من آمدی گفت آری ولیکن
چون بخرقان گذر کردمی نوری دیدمی که از خرقان بآسمان می شد و سی بود تا با خداوند کاجتی در مانده بودم بسرم
ندا کردند که بایزید آن نور را شفیع آور که حاجت برآید گفتم خداوندا آن نور چیست هاتفی آواز داد که آن نور بنده ایست
خاص که او را ابوالحسن گویند آن نور را شفیع کردم مقصود حاصل شد شیخ گفت پس چون بخرقان رسیدم در بیست و
چهار روز جمله قرآن بیاموختم و در روایتی آنکه بایزید گفت فاتحه آغاز کن چون بخرقان رسیدم قرآن ختم کردم که چون

ابوسعید بصحبت شیخ رسید گفت دستوری هست تا چیزی برگویم شیخ گفت مرا پروای سماع نیست ولیکن بموافقت تو
بشنوم چون چیزی بگفتند شیخ سه بار آستین بجنبانید و هفت بار قدم بر زمین زد چله دیوار خانقاه بموافقت در جنبش
آمدند ابوسعید گفت باش تا بناها خراب نشود پس گفت بعزت الله اگر منع نکردی آسمان و زمین موافقت را
در رقص می آمدند نقلست که چهل سال سر شیخ ببالین نرسید و درین چهل سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن گذاردی
آورده اند که شبی نماز میگذاردی آواز شنید که هان ابوالحسن خواهی آنچه از تو میدانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند
شیخ گفت بار خدایا میخواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا هیچکس دیگر سجودت نکنند
آواز آمد که یا ابوالحسن نه از تو و نه از ما گفت آنچه در دل من است اگر قطره بیرون آید جهان چنان پر شود که در عهد
نوح پر شده بود نقلست ابوعلی سینا باوازه شیخ عزم خرقان کرده که چون بوثاق شیخ رسید شیخ بصحرا رفته بود
پرسید که شیخ کجاست زنش در جواب آمد که آن زندیق کذاب را چه میکنی و همچنین بسی جفا بگفت چه زنش منکر وی بودی
ابوعلی عزم صحرا کرد شیخ را دید می آمد و خرواری درمنه بر شیری نهاده ابوعلی از دست برفت گفت شیخا اینچه حالتست
گفت تا بار چنان گرگی که زنست نکشی چنین شیری بار نکشد پس بوثاق آمدند و بوعلی بنشست و سخن آغاز کرد چون
پاره بگفت شیخ گل در آب داشت گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت کنم چون بر سر دیوار رفت تیشه از
دستش بیفتاد ابوعلی برخاست تا تیشه بوی دهد تیشه برجسته بدست شیخ شد ابوعلی یکبارگی از دست رفت و مایل طریقت
شد **ضیاء الدین عمر بسطامی** با بزرگی ظاهر بحر فضل او بس عامی بود و خال خال بنابر علاوه فضل و کمال گل نظمی
از بوستان طبع می شکفانید **دامغان** طولش فج نه عرضش لوک در جوار بسطام واقع شده بنای هوشنگ و در
ره یالش هشت هزار گام هوایش بگرمی مایل در انجا چشمه ایست بادخانی نام که هرگاه رکوی را چون حیض آلوده ساخته
در ان چشمه اندازند هوا در حرکت آید و هر که از ان آب بخورد شکمش منفتح گردد بعضی گفتند که چاهی است باین خاصیت
الصفا در یکی از مواضع او چشمه ایست اگر زنبور در آبش افگنند سنگ منقش و لطیف می شود و همچنین چشمه ایست در
نواحیش که چون آبش دور برند سنگ شود مردمش **ابوجعفر** از بزرگان صوفیه در نفحات آمده که یکی از اولیا گفته
در مدینه بودم ناگاه مرد عجمی بزرگ سر دیدم که وداع حضرت پیغمبر کرده بیرون رفت من نیز از عقب وی بیرون
رفتم چون اندک راهی برفت مرا دید گفت چه میخواهی گفتم اراده آنست که با تو همراهی کنم گفت ممکن نباشد الحاح
بسیار کردم التفات فرمود و گفت چون لابد است در پی آی باید که قدم ننهی الا جائی که من می نهم گفتم چنین باشد
و راه غیر متعارف پیش گرفت چون پاره از شب بگذشت روشنائی ظاهر شد گفت این مسجد عائشه است تو پیش

میروی یا من گفتم هرچه فرمائی بعد از ان وی برفت و من بخواب شدم سحر بمکه درآمدم و طواف کردم و برگشتم و
بخدمت ابوبکر کتانی رفتم جماعتی از مشایخ پیش وی نشسته بودند بدایشان سلام کردم شیخ ابوبکر مرا گفت کی رسیدی
گفتم همین ساعت گفت از کجا می آئی گفتم از مدینه گفت چند وقت است گفتم دوش آمدم ایشان در یکدیگر نگریستند و
من احوال را با شیخ گفتم گفت او شیخ ابوجعفر دامغانی است و این در جنب حال وی اندکیست **منوچهری** از شعرای
زمان یمین الدوله سلطان محمود غازی بوده و چون از فرط ثروت رمه و گله بسیار داشته بشصت گله اشتهار داشته
دیوانش متداولست **بسمل** حاجی محمد تقی نام در قطعه گوئی سلیقه عالی داشت **نهاوند** طولش فح م عرضش لوله شهر بزرگ
است آباد کرده نوح و در بعضی آن جبال سنگ بزرگست چون کسی را غایبی یا مریضی یا دزده باشد شب نزدیک آن سنگ خواب کند احوال همه در
خواب ببیند و نزدیک وی در شعبه کوهی چشمه است چون کسی محتاج آب شود در شعب آن کوه در آید و باواز بلند احتیاج
خود وا نماید و بجانب زراعت برگردد آب همراه وی جاری شده و تا زراعتش آید پس چون بقدر کفاف رسیده
باشد باز آمده بگوید که بس کن کار من شد پس شود **نصیبین** شهر معمور معروفست از خواص وی انکه در عادلی بیاید
بتاثیر زمین ظالم شود مخفی نماند که آنهمه که در ذکر رفته تعلق بخراسان داشت مگر چند شهر که درین اقلیم واقع شده اند
بمناسبت آن اقلیم در جنب آن مذکور من بعد هرچه نوشته می شود اکثر تعلق به **عراق عجم** دارد **اصفهان** طولش
فوم عرضش لب له از بلاد معظم ایران است اگرچه بعضی از علمای انجیب طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اما اصح
اقلیم چهارم است چنانچه شیخ اوحد الدین بدان اشاره فرموده بعضی گفته اند که اصبهان بن فلوج بن لوطی بن یونان بن یافث بنا کرده
و برخی از ابنیه اصبهان بن سام بن نوح میدانند خاکش مرده را دیر پوساند مردمش خوش صورت و خوش فهم باشند
در مجمع الغرائب نوشته که در اصفهان مسجدیست که هر که دران سوگند دروغ خورد عضوی از اعضای او خلل کند در صبح صادق
افتادن مار از بهشت انجام مقوم ابن درید گفته اصبهان لفظ مرکب است از اصب که بمعنی شهر است و از هان بمعنی
سواران یعنی این شهر سواران جبی اصبهان نام تمام کشوریست در عجائب البلدان آمده که این شهر را در قدیم یهودیه خوانده اند
باعث آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برداشته گرد عالم میگردیدند چون خاک
بیت المقدس یافتند در روز شهری بنا کرده موسوم بیهودیه ساختند صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را اسکندر
بنا نهاده و صاحب نزهة القلوب آورده که صفاهان ابتدا چهار دیه بوده کران و کوشک و جوزباره و دردشت و چند
مزارع نیز داشته که بعضی از ان طهمورث پیشدادی و چندی را جمشید ساخته بود چون کیقباد که اول کیانست آنرا
دار الملک ساخت آن چهار ده دست بهم داده شهری بحصول پیوست و الحال آن دهها هر کدام بکوچه موسوم گردیده چون

رکن الدوله حسن بن بویه بران شهر استیلا یافت فرمود تا روزی که قمر در قوس بود آن را بار کشیدند و آن بجالست
نیکان آنجا بیرون از حد نه بعضی عظیم مشهور اکتفا رفته سلمان فارس رضی از موالی حضرت رسالت صلعم و آن حضرت در حقش
فرموده که سلمان منا اهلبیت نسبتش بمنوچهر میرسد نامش ماهیه بن بوخشان بن آذرخشس در یکی از مضافات فارس بسر می برده
عبد الله روایت کند که سلمان با من گفت که من نزد دهقان بودم که به پرستش آتش قیام می نمود روزی متوجه ضیعی از
ضیاع پدر خود بودم بکنیسه رسیدم دیدم که جمعی بعبادت حق مشغولی دارند اطوار شان پسندیده دران ملت در آمدم پدرم
واقف شده مرا مقید ساخت بحیله خود را خلاص کرده با کاروانی متوجه شام شدم در کنیسه بجانب اسقفی قیام نمودم او وقت
فوت مرا براهبی که در موصل بود نشان داد وقتی پیش او رسیدم که در نزع بود او هم راهبی که در عموریه بطاعت قیام
داشت حواله فرمود مدتی پیش او بودم چون وقت گذشتنش رسید از وسراغ پرسیدم گفت آن ظهور پیغمبر آخر الزمان در
عرب نزدیک است باید که باو رسی پس بعد او همراه کاروان حجاز شدم پس از وصول بوادی القری کاروانیان مرا
بیهودی فروختند آن یهودی بعمش فروخت با او بمدینه رفتم دران ایام ورود پیغمبر درآن زمین وقوع یافته در محله قبا نماز
شامی بخدمت آنحضرت رسیدم و کلمه توحید بر زبان راندم و سرگذشت خویش معروض داشتم فرمود که خود را از ان یهود
باز خر از مالک خود التماس نمودم گفت سیصد نهال خرما نشان و بپرور و چهل اوقیه طلا تسلیم نمائی این را عرض حضرت کردم
سیصد نهال از اصحاب گرفته بدست مبارک نشاند جمیع آن در همانسال بار آورده بجز آن اثنا از اموال غنیمت بمقدار بیضه
زر سرخ بنظر انور آوردند حضرت مرا طلبداشته فرمود این طلا را بان نخلستان بدان یهودی داده خود را از وی
خلاص کردان آنرا به یهودی داده نجات یافتم در ملازمت خواجه کونین آمدم آنحضرت بهار و زبامیر مومنان علی
علیه السلام فرمود تا آزادنامه من بقلم آورد در عمر سلمان بروایت اقل دویست و پنجاه سال و بروایت اکثر سیصد و
پنجاه سال گفته اند در سال سی و شش هجری وفات نموده شیخ علی سهل اصبهانی بزرگ بوده و سخاوت تام داشت وقتی
عمر و عثمان یکی در صفاهان شدند سی هزار درم وام داشتند وی پیش از انکه با ایشان خبر کنند جمله وام ایشان بداد گفت
توانگری در علم دیدم و عز در فقر و عافیت در زهد و راحت در نومیدی یافتم شیخ نجم الدین سالها مجاور مکه بوده از عالمی
نقل است که پدر خود را بیمار گذاشته بحج رفتم چون بمکه رسیدم خاطرم از جهت پدر پریشان بود با شیخ گفتم چه شود اگر در
وقت مکاشفه براحوال او مطلع گردی در حال نگریست و گفت از بیماری صحت یافته است بر بالای سریر مسواک می کنند و کتابهای
خود را گرد خود چیده و صورت لباس او جمله گفت و نشانهای راست داد و هرگز او را ندیده بود ابراهیم بن عیسی
که بر روی آب میرفته و ابو عزیب که صاحب خوارق عادات بوده و ابو عبد الله که چهل سال سر از زمین

برداشته

برداشته آسمان را ندیده در سلک اولیا آنهار انتظام داشتند ابو جعفر محمد بن علی الملقب جمال الدین ابتدای
ملازمت درگاه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه را ملازم گرفته پس از وی چون اتابک زنگی بن آقسنقر والی موصل و مضافات
آن گشت وی را وزیر ساخته همراه خود بدیار بکر برد و بعد او پسرش سیف الدین غازی بوزارت خویش ممتازش ساخت
دست بخشش و عطا چنان کشود که بجواد ملقب گشته وقتی در موصل قحط و غلا افتاد آنچه داشت ایثار نمود تا روزی شخصی
از وطلب چیزی نموده چون هیچ نداشت دستار خود را بخادم داد تا فروخته بدو رساند گفت صاحب را بغیر این دستاری
نیست چه فرمایند تا جهت او چیزی سامان کرده شود گفت دستار بیار شود و اینوقت بدست نیفتد در سال چهار
صد و شصت و شش اراده نمود که خانه کعبه را جامه پوشاند دران سفر مقرر نمود که آنچه خرج اهل حاج شده باشد از
سر کارش سامان نمایند و در مکه و مدینه چندان زر بمستحقان تصدق فرمود که سنجیدن آن بمیزان بیان محال می نمود خاقانی
دران سفر همراه بوده اظهار شکر کرمش در تحفة العراقین بسیار نموده بعد از ان در دروازه در کمال تکلف و زینت ساخته در
کعبه نصب نموده دروازه کهنه را بمدینه برده جهت خود تابوت ساخت و وقت فوتش دران نهادند در زمان سیف
الدین غازی عشر حاصل از جمیع موصل بوی تعلق داشت بعد غازی برادرش قطب الدین مودود را اقطاع
جمال الدین گران آمد بنا بر تقصیری وی را مقید ساخت تا بعد یک سال در پانصد و پنجاه و نه میان محبس در گذشت پسرش
ابو الحسن الملقب بجلال الدین نیز نسبت والد خود عمل نموده تخم احسان در مزرع خواطر طوائف انسان می کاشت
تا لوای جهانبانی برافراشت ابن اثیر کاتب کتاب الجواهر و اللآلی را در انشا بنام او نوشته ابو عبد الله محمد بن
صفی الدین الملقب بعماد الدین کاتب در ایام جوانی ببغداد رفته کسب و کمال نمود چون در همه علوم ماهر گشت
ملازم وزیر عصر یحیی بن هبیره نمود و یحیی او را ناظر بصره و واسط گردانید بعد یکسال بدمشق شده منشی ملک العادل
نور الدین گشت و در آنجا وی تام بر آورده چندین رسائل نوشت بعد فوت او استعفا گرفته در موصل ماند
در خلال احوال سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت شام از مصر در حرکت آمد عماد الدین در حلب بملازمت
رسیده قصیده که گفته بود بگذرانید او در اندک روزی بمنشیگیش پرداخته مشرف دیوانش گردانید چون هر دو
پیری بر دستولی شده بود بعد فوت صلاح الدین در ملازمت ندیده بتصنیف و تالیف پرداخت نادر کتب
مصنفاتش کتاب جریدة العقود و کتاب جریدة العصر و کتاب البرق الشامی در هفت مجلد کتاب الفتح در دو
مجلد کتاب السیل علی الذیل کتاب النظرة الفترة در اخبار دولت سلجوقیه دیوان رسائل دیوان شعر چهار مجلد لیث بن
سعد الفهمی در حدیث ثقه بوده از شافعی منقول است که لیث از مالک افقه بوده گویند هر سال حاصل لیث هشتاد هزار

دینار بوده وهرگز زکوة بروواجب نشده چه بحد نصاب نرسیده ایثار مینموده هرروز سیصد وشصت مسکین را طعام
خورانیدی بعد ازان خود طعام بخوردی **ابوسهل بن سلمان بن محمد المعروف بصعلوکی** در عصر خود افقه بوده ودر
لغت ونحو وکلام مستثنی میزیسته صاحب عباد گفته که مثل ابوسهل دیده نشده ولادتش در دویست ونود وشش فوتش
در سیصد وشصت ودو **حافظ ابونعیم** در اجرای شرع بر دری مساعی جمیله بتقدیم رسانیده واحادیثی که درباب فضیلت
اهلبیت واقع شده نسبت بصحتش بوی میرسید **ابوعبدالرحمن نافع** یکی از قرای سبعه بوده وفضیلت تمام داشته در
سال صد وشصت درگذشته **داود بن علی الطاهری** از محدثان زمان بوده در طبقات محمود شاهی آمده که چهارصد
نفر با طیلسان اخضر هر روزه در مجلس افاده او مستفید شدندی **ابوبکر بن داود** فقیهی کامل بوده شونازیرا در غایت
عذوبت انشا می نموده گویند چون خبر فوت او بابن شریح رسید در کتابت بود در حال کاغذ وقلم از دست بیفگنده گفت
مرد کسی که من بجهت مناظره او کوشش میکردم کتاب الزهره وکتاب الوصول الی معرفة الاصول وکتاب الانذار وکتاب الاعتذار و
کتاب الابصار از تصنیفات اوست **یحیی بن عبدالله** یگانه روزگار بوده صاحب مناظرة الانسان ویرا محدث بن المحدث
بن المحدث نوشته از تصنیفات او تاریخی است در احوال اصفهانی شهرت یافته فوتش چهارصد وچهل وپنج **شمس الدین**
محمود در سلک اعاظم علما انتظام داشته از مصنفاتش شرح مختصر ابن حاجب سنت وشرح مطالع وشرح تجرید
وشرح منهاج البیضاوی وشرح طوالع **ابوالفرج علی بن الحسین القریشی** در نحو ولغت وطب ونجوم وشعر وموسیقی و
اخبار وآثار وحدیث نظیر وعدیل نداشته از جمله مصنفاتش یکی کتاب اغانی است که در مدت پنجسال جمع کرده **احمد بن**
عبدالله از مشایخ حجاز وخراسان راوی بوده وفضیلت بسیار داشته کتاب حلیه اولیا از تصانیف اوست
وتاریخ اصفهان را هم او نوشته فوتش چهارصد وسی وشش **ابوعمر موسی بن عبدالملک** از روسای
اهل کتاب است ابتدای در خدمت خلفای بنی عباس بمناصب مناسب ممتاز بوده وبعد ازان در ولایت
مغرب نزد امیر تمیم معزالدین الله بغایت معزز ومحترم گشت وهمه را انجا در سنه ست واربعین ومائتین درگذشت
محمد بن عمر الفراشی علوم غریبه را نیک میدانسته وصاحب حشمت میزیسته **حکیم ناصر خسرو** از دانشمندان
زمان بوده بعضی عارف موحدش دانند وبرخی طعن کنند که مذهب تناسخ داشته در رساله از خط خودش مرقوم
بود میگوید ابوالمعین ناصر بن خسرو بن حارث بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ع که در اوان طفولیت در سن تمیز چند مدت مشعوف بودم بتحصیل انواع
کمالات تا مشرف شدم بحفظ قرآن در نه سالگی بعلوم لغت وصرف ونحو وعروض وحساب وسیاق متوجه شدم

وپنجسال در انها مشغول بودم بعد ازان بعلوم نجوم ورمل وهیات واقلیدس درامدم ودر تتبع طرق مختلفه یهود
وروم وهند ویونان وبابل قریب سه سال اوقات صرف نمودم بعد ازان بفقه واحادیث نبوی روزگار گذرانیدم
وقرأت کردم کتب متداوله را در فقه واحکام وتفسیر قریب بهفتصد مجلد ودر پانزده سال بدانستم آنچه بایست از توریت
وانجیل وزبور وشش سال بعد ازان بعلم ایمان واسلام وشرایع ومذاهب ومنطق وحکیمان جاماسبی والهی وطبیعی و
قانون اعظم وریاضیات وتسخیرات وسحریات وآنچه متعلق بدین علوم است به اختلافات حکمای اهل عالم اولین وآخرین و
گذشت از عمر من درین علوم شش سال وبغایتی رسید که در خاطر گذشت که هیچ علمی نماند که نخواندم وندانستم
بعد از چندگاه وزارت عزیز مصر القائم افتاد ودر فتوی وتذکره علوم با فقهای عصر وصلحای ومجادلان مدارس
در هر مباحثه نقلی وعقلی سبق بردم وگوی از میدان اکابر ومشاهیر زمان ربودم تا آتش حقد وحسد در خرمن
جمعی ناصواب افتاد ودر غیبت من بعداوت برخاستند ونزدیک عزیز مصر تکفیرم کردند وبقتلم فتوی نوشتند
یکی از معتقدان رسولی فرستاده خبرم کرد وبا برادرم سعید در دل گفتم وبتوکل عزیمت بغداد کردم وملازمت
مستنصر بالله نمودم ودر اندک فرصتی وزارتش یافتم آنگاه برادرم همراه داده بدیار ملاحده فرستاد تا
بیعت ازان بستانم نمیدانستم که ایشان طالب من بودند حاکم ملاحده نامم پرسید گفتم نام گفت نه پسر خسرو علوی
گفتم نه کتابی حاضر کردم از تصنیفات من اکسیر اعظم نام در منطق آنچه توانستم گفتم شخصی از در درآمده نعره زده
مدهوش شد ناموس مغربی بود که در بابل مرا تلمذی کردی چون بهوش آمد بجا کم گفت این ناصرخسرو است حاکم
برخاسته دستم بوسید وشرائط خدمت بجا آورد وگفت الحمدلله که طالب بمطلوب رسید چون جواب
سوال مستنصر واجازت مراجعت خواستم نامه را پاره کردند وتکلیف وزارتم نمودند چون چاره نبود تن
دادم تصرفات مال وملکی حواله من وبرادرم سعید شد میخواستم کناره گزینم میسر نشد آخر فرار نمودم بعد چندی
مرا یافتند بندی بر دست وپایم نهادند وبزندان دادند مدت نه سال زندانی ماندم پسر حاکم در خدمت شاگرد
من بود وکمالی حاصل کرده گفت کتابی در مذهب پدرم تصنیف نما تا خلاص یابی برعایت نفس با آنکه اعتقاد
من چنان نبود تصنیف کردم موافق رای ایشان آن خود سبب خلاصی نشد وکتاب در آفاق منتشر گشته
علما وفقها مطالعه کرده مرا بزندقه نسبت کردند حق گواه که اعتقادم آن نبود وبصحبت حاکم راضی نبودم لاچار راه چاره
برادرم سعید گفت از علوم تسخیرات وطلسمات چیزی بکار آر درین فکر بودم روزی نزد حاکم رفتم وگفتم یا امیر من پیر
شدم مرا آزاد کن وبرادرم سعید عوض من بند کن موجب دعاگوئی گردد بترحم بند از من برگرفت بروحانیات

رجوع کردم گفتند حاجت بقتل است یا بتعریض گفتم تعریض حاکم را مرضی حادث شد و روز بروز برافزود و از من علاج
پرسیدند گفتم در زمین وخش گیاهی است که دوای مرض حاکم است من و برادرم برویم آنرا بشرطی اخذ کنم پنجاه سوار از
ملاحده همراه دادند بعد از انکه سیزده منزل رفتم عملی از اعمال نیرنج ظاهر کردانیدم آتشی آمد و سواران را با دواب
سوخت با یکی از شاگردان و برادرم سعید بنشاپور آمدم و پای افزار خود در اگرفتم بدکان کفش دوزی رفتم که پاره شده بود برادرم و شاگرد که با من
بودند ازین حال وقوف نداشتند ناگاه شور و شغف در بازار پیدا شد و برادرم تنهایی آمد کفش دوز بتعجیل از
دکان برآمده بر سر دوش پاره از گوشتی آورد گفتم این چه شورست و این گوشت چیست گفت جوانی از شاگردان
ناصر خسرو با فقیهی بحث کرده بود فقها از جهت ترویج دین او را پاره پاره کردند و هر یک وصلا از گوشتش بتبرکی بردند
من نیز وصلا گرفتم تا ثوابی یابم گفتم ای برادر کفش مرا بده که میروم چه جای که نام خسرو بر زند و شود او خوانند خیر و خبریت
او نخوانند پس عزم بدخشان کردم و در بدخشان ده سال وزارت نمودم مردمش اهل مروت و دوستدار اهل بیت
بودند مگر جمعی فقهای متعصب که دعوی ایمان میکردند و بهره از ان نداشتند بهتانی در حق من گفتند تا حالم باضطرار
رسید از ان بقریه یمکان آمدم و اهل این قریه بمن بگرویدند مگر اندکی از حساد باخود اندیشه کردم که مبادا مکر ایشان
بمن آسیبی رسد بدین غار را اختیار کردم و بطلسماتی که دفع دیدن و ملاقات ایشان باشد مشغول شدم و بیست سال درین
غار بسر بردم و خدای واحد را عبادت کردم تا حال بجائی رسید که ببوی از طعام قانع شدم و در بیست و پنج روز یک
نوبت طعام خوردم الحال یکصد و چهل سال از عمر من گذشت و عمر بانجام رسید و امل کوتاه شد و عقل نقصان یافت و تقصیرات
در عبادات واقع گردیده ای برادر صباح روز جمعه دوازدهم ربیع الاول ازین غار بمکان زمانی که مرا هیچ نگهبانی غیر از کرام
الکاتبین و هیچ مونسی جز رب العالمین نباشد روح از بدن من مفارقت میکند با یمان انشاء الله و در ان زمان
باید که هیچکس از علما و حکما و عوام الناس را خبر ندهی تا وقتی که غسلم داده باشی و چون مشغول باشی در لفز از علمای
جن بعد زنند و تو حاضر شوند تو امامت کنی بعد از نماز عذرخواهی نمائی تا بروند و بعد از ان برگیر و دفن کن و بگو بسم الله
و علی ملة رسول الله بنده گناهگار ترا آوردم بر در رحمت بعد از من درین غار مباش چون خواهی که بیرون شوی آن
قاروره را بگیر قدری آب از و بر در غار بپاش و مرا بجو بسیار موجب وصیت عمل نمود و بعد دیگری جنبیان برفت تا ناپدید شدند
چون باز آمده دیدم که در غار سنگ عظیم محکم شده دانست که خاصیت آن آب پاشیدن این بود گفت یا ناصر خسرو این
توئی که در همه چیز حیله و چاره پیدا آوردی چه حاصل که موت را چاره نکردی اشعارش بسیار مشهور ابو المعالی نحاس
کان کاروان صاحب فراست نیکو فراست بوده بعد محمد غیلان وی نائب عرض سلطان ملکشاه شد و در آخر ایام

سلطان ملکشاه عارض سپاه سلطان برکیارق و سلطان محمد گشت لبعد نزاع برادران بجلا رفت حاکم ترسیتش کرده
زمام مهام ملک و مال المستنصر بالله را بکف کفایت او نهاد لبعد چندی معتمد گردیده از محبس گریخته بمعسکر سلطان بر
کیارق رفته بی مهم روزگاری گذرانید تا باجل طبیعی درگذشت اشعار خجسته دارد صدر الدین خجندی از رؤسای
اصفهان بل از صدور دوران بوده خاندان خجندیان در صفاهان ملاذ ارباب فضل است و مجمع کاملان جهان بوده اول ایشان
ابو المظفر ست نسبتش با بی مهلب بن صفره می پیوندد و صدر الدین قضا القضات اصفهان بوده دولتشاه در تذکره آورده
که چون آوازه رفعت و جلال صدر الدین مسموع اهل کمال گردید ظهیر بقصد صحبتش بجانب عراق در حرکت آمد و پیش از انکه
کسی گذارش او نماید بمجلس صدر الدین آمد وی چنانچه باید بدو نپرداخت لهذا آزرده برخاست و قطعه هجو گفت از
اشعار صدر الدین است ؎ زلف سیهت که مشک باو دم زد ٭ مشاطه فطرتش خم اندر خم زد ٭ یکره بمنش سپار
تا یکباری ٭ بر هم زنمش که عالمی بر هم زد ٭ دلدار شدش جمال الدین خجندی بهمه وجوه مصداق معنی الولد سر لابیه
بوده امام العالم شرف الدولة و الدین محمد بن شهزاده در حضرت سلطان ارسلان بن طغرل بزیادی مکنت و جاه
از سایر فضلا درگاه برسر آمده بالتماس سلطان بر روز جمعه تذکیری در غایت تاثیری میگفته و گاهی بنظم صافی می پرداخت
و داد لطافت و عذوبت میداد ظهیر الدین عبد الله شهزاده پسر عم شرف الدین است و اسادتش بجودت کلی مذکور
جمال الدین عبد الرزاق از اکابر طبقه شعرا است بغیر نثر و نظم صفات نیکو بسیار داشته اشعارش جمله در موعظه
مگر چند قصیده در مدح صاعدیان دارد و در دودمان صاعدیان مردم عالیشان صاحب ثروت و سامان بسیار بوده
اند و صلهای شگرف بمداحان خود میدادند کمال الدین اسمعیل خلف الصدق جمال الدین عبد الرزاق است دولتشاه
در تذکره آورده که جمال الدین عبد الرزاق را دو پسر بوده یکی معین الدین عبد الکریم و دیگر کمال الدین اسمعیل معین الدین فاضل کامل بوده
کمال الدین شاعر ماهر و کمال الدین صاحب ثروت و مکنت بوده همیشه محتاجان را امداد نمودی جمعی ناخلف وعده کرده این
را بیاز ز روندا این چند بیت گفت ؎ ای خداوند هفت سیاره ٭ ظالمی افرست خونخواره ٭ تا در دشت را چو دشت کند
جوی خون آورد ز جوباره ٭ عدد مردمان بیفزاید ٭ هر یکی را کند لبعد پاره ٭ بعد از ان ایام لشکر او کتای قاآن مستولی شده
اصفهان را غارت کرد و اهل آن دیار را از پیر و برنا و عاقل و رشید اعلف تیغ ساخته کمال الدین را نیز بشهادت رسانیدند
بر نهوجه که وی دران ایام گوشه اختیار کرده بوده و پیش از انکه مغولان رسند جمعی از متمولان اموال خود در میان
چاهی که در صحن مدرسه واقع شده بود جای داده قضارا انگشتری یکی از مغولان در میان آنجا می افتد و آن مغل بان سبب
بران اموال ره می برد جهت اخذ دیگر دفینه بشکنجه اش هلاک ساخت و این رباعی دران حین میگوید ؎ در حضرت او کمینه بازی ایستم

دل خون شد و جان گدازی اینست ❊ با اینهمه هیچ نی یارم گفت ❊ شاید که گر بنده نوازی این است ❊ رفیع الدین مسعود
لبنانی از اقران کمال الدین اسماعیل بوده در عنفوان جوانی در گذشته اشعارش بلند رتبه رفیع بر صفحهٔ روزگار
مثبت فرید احول از میان اقران و امثال بوده و در سلک مداحان صاعدیان انتظام داشته شیخ اوحدی موحد
و عارف بوده بعضی وی را از مراغه دانند اما اصح آنکه از اصفهان مرید شیخ اوحد الدین کرمانی از منظوماتش یکی مثنوی
جام جم است بتتبع حدیقه دولتشاه در تذکره خود آورده که چون آن نسخه باتمام رسید چنان مرغوب خاطرها گردید که در
یک ماه چهار صد نقل ازان کتاب بگرفتند و دیگر دیوان شعر ظهور شیخ در روزگار ارغون خان بوده وفاتش در اصفهان
بعهد دولت سلطان محمود ابن غازان خان در سنه سبع و ثلثین و سبعمائة قاضی نوری از موضع اندنان من اعمال بر آن
اصفهان است علم از خواجه افضل ترک و میر فخر الدین سماکی اکتساب نموده در شیوه نظم عطارد طفل مکتبش بود و مشتری
جنس بلاغت او را خریداری آرزو کردی ظهیر الاسلام صاعدی بلطف کردار و حسن گفتار سرآمد خویش تبار
بوده امیر جلال الدین صلاحی از اعیان آن شهر و مکان طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته مولانا تقی الدین محمد
الخزلی بوفور علم و حدت طبع و جودت ذهن و وسعت مشرب بر تمامی ظرفا و هنرپرور و فضلای آن کشور فایق می بود چون
سنین عمرش از خمسین در گذشت خاطرش را بحرکت انتعاشی پدید آمده در موضع رسول آباد من اعمال پنجاب در گذشت
مولانا ضمیری شاگرد میر غیاث الدین منصور در کبر سن موفق بتحصیل خواندن گردیده از طب و ریاضی نصیبی وافر
اخذ نمود پس ازان در شعر گفتن ساعی شده سرآمد گردید بنا بر آنکه والدش معمار باغ نقش جهان بود ابتدا باغبان تخلص
می نمود و بعد چندی حسب الامر شاه طهماسب بسبب کشیدن رملی ضمیری تخلص نموده دارالدولش صد هزار بیت است
منجمله هفت هزار در غزل و دوازده هزار در قصیده که تمامی مزیل بمدح ائمه معصومین گردیده و تتمه مثنوی ناز و نیاز و
وامق عذرا و بهار و خزان و لیلی مجنون و سکندرنامه و جنة الاخبار و دادین اکرمی از متاخرین را تتبع نموده هر کدام را
نامی نهاده و دیوان شیخ سعدی را صیقل ملال و دیوان امیر خسرو را معشوق لایزال و دیوان خواجه حسن را حسن مآل و شیخ
کمال را احیای کمال و خواجه حافظ را عیون الزلال و مولانا عبد الرحمن جامی را معراج الآمال و بابا فغانی را آئینه
خیال و شاهی را سحر حلال و بنائی را از اقبال و صالح را در رشال و آصفی را سحاب جلال و شهیدی را خجسته فال و همایون
را لوامع خیال و میرزا اشرف جهان را ترانه وصال مولانا محمد شریف سرمدی من الهکنان از نیکو طبعان است
بهند آمده سالها ملازم درگاه اکبری شد و بدرجه امارت رسیده با راجه مانسنگ بعهده بخشیگری بنگاله قیام نمود و در سنه
عشر و الف در گذشت امیر روزبهان صبری شطرنج خوب میدانسته و شعر نیک می فهمیده و صاحب عیار علم موسیقی

وادار بوده از شباب تا شیخوخت بصحبت فضلا گذرانده در اختتام همه را ترک داده در جامع صفاهان بافاده و
قرائت کلام الله مشغولی ورزیده تا در گذشت شعر برجسته دارد مولانا شکیبی اعیان و مسلم همگنان است برسم
سیاحت در هند آمده سپه سالار عبد الرحیم خانخانان قدرش در اجبی شناخت ساقی نامه در مدح خان مذکور گفته ده هزار
روپیه صله یافته آقا شاپکی تتبع پاره از متداولات کرده بجودت ذهن و صفای طبیعت برآمد و شعر را خوب رسانید
شفائی شرف الدین حسن نام ولد حکیم مولانا است که طبیبی حاذق بوده و نسبت پدر از طبابت بخشی وافی
اندوخته شعر در غایت عذوبت می گفت میر باقر داماد می گفت که شاعری فضیلت شفائی پوشیده است و تنها بخدمت
شاه عباس ماضی و ارکانش عمر بسر گذرانیده در رمضان سنه سبع و ثلثین و الف در گذشت کاشف آقا اسماعیل نام
اسلافش همواره درگاه سلاطین صفویه بودند وی باستانه شاه عباس ماضی ملازم بود در هجو گوئی سلیقه خوب داشت مولانا
بابا شاه کاتب کتابت نسخ تعلیق در غایت عذوبت تحریر می نمود و هزار بیت را سه تومان که صد روپیه باشد اجرت میگرفت
و احیاناً شعر می گفت بابا طالب قریب سی سال در کشمیر توطن داشت شمیم عافیت از احکام آن دیار بمشام جانش کم
میرسید تا بنظر تربیت حضرت اکبر رسیده در عهد جهانگیر هم موزمانده در ثلثین و الف در گذشت ابو القاسم که
امری از علوم غریبه بخشی تمام داشته باتهام تناسخ شاه طهماسب صفوی وی را معتقد ساخت و چشم جهان بینش از
نور عاری ساخته این رباعی گفته منه شاها ز لباس نور عورم کردی ❊ وز درگه خود بجور دورم کردی ❊ سی سال که
مداح تو بودم شب و روز ❊ این جایزه ام بود که کورم کردی ❊ بعد از آنکه در حبس مایوس گردید قطعه در ظرافت و من
کرده خلاصی یافت منه تحمل قدم است بار سبیش ❊ بر سر سوی او هزار سبیش ❊ آستین را اگر برافشانم ❊ میرود تا بقندهار
سبیش ❊ امینی وصفیا که از دل آگاه بود و مولانا دفا و مولانا غیاثا و مولانا دخلی و داعی ولد مولانا
ضمیری و حرفی خواهرزاده نیکی هر همه از شعرای صافی روانند ابو علی شاعری صاحب طبیعت بوده در حق والدش
حکیم خباز گفته منه گفتم از روی نصیحت بحکیم خباز ❊ جهد کن تا که مریض از تربت آزاد رود ❊ نه که هر عاجز بیمار بامید شفا
شادمان آید و ناشاد ز درگاه رود ❊ گفت بابا تو ندانی که گناه از من نیست ❊ صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ❊
وفائی کور شاعری با فطنت و شعور است میر امانی نامش میر شریف در عهد اکبر بادشاه بهند آمده قریب سی سال
گذرانیده در گذشت مولانا مذاقی از پاکیزه گویان است مولانا علی صورت خان اول حال همت بصنعت چرمگری
می گماشت پس ازان بسبب همصحبتی اهل درک خلع صنعت کرده و بتحصیل خواندن گرائیده و شاعر برآمد در فوت پسرش
رضا نام گفته منه پسر داد ایزدم ز قضا ❊ هم قضا نام او نهاد رضا ❊ عاقبت هم قضا رضا را برد ❊ چه کنم داده ام رضا بقضا ❊

میر نظیر زمانی مردِ هموار و موزون طبع * موصوف در حق شمس ورده گفته منه شمس ورده انگه گرد پستی پستیش * دار در فلک از شراب مستی ستش * یکرو به گر بدست پیش افتد * چون ملکه بس نزد دار دستش * **میر علی نجار** از مردم هموار آندیار است او نیز از روی ظلیبت این رباعی جهت شمس ورده گفته منه شمس ورده را دیدچو شیطان در راه * برگشت ز راه تا نگردد گمراه * شمس از پی او دوان و شیطان میگفت * لاحول ولا قوة الا بالله * **کلامی و سلامی** دو برادر بودند که همیشه رخسار بیان خود را به گرد طبع تیره و دیده فصاحت را بغبار قباحت تیره می داشتند خواجه محمد شریف هجری در حق شان گفته منه دو چیز نیست بدتر ز تیر حرامی * سلام کلامی کلام سلامی * **مولانا بذلی** با وجود همراهی خاطر کمال بی تعلق داشت گاهی شعر هم می گفت **کمال الدین** زیاد از صاحب کمالان زمان بوده شورش جمله در مذمت دنیا و نکوهش جهانست **شمس الدین فخر الدین** در عصر خود شمس فلک افتخار و قمر آسمان همگنان بوده بنام شاه ابو اسحق انجو فرهنگی نوشته شعری که در مدح شاه مذکور گفته قافیه آن لغات غیر مشهور آورده **حمزه اصفهانی** شهسوار مضمار نکته دانی از فحول رجالست اگرچه بنهایت علم و فضل داشته اما بنابر آنکه تاریخی در غایت لطافت و بلاغت نوشته اهل خبر در سلک تاریخ و سیر نویس میشمارند و بغیر آن تصانیف دارد گفت دنیا بچهار چیز خوش گذرد ایمنی و توانگری و صحت مزاج و فراغدستی و بچهار چیز ناخوش گذرد ترس و فقر و رنجوری و صبوری **خواجه امین الدین حسن** از بزرگان آن شهر و مکان بوده حافظ در وصفش گفته منه بر بلند شهره شد حافظ پس از چندین وریغ لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * **میرزا یار احمد** مشهور به **نجم ثانی** ابتدا مصاحبت امیر نجم گیلانی که وکیل السلطنت بود در روزگار میگذرانید بعد امیر نجم شاه اسمعیل صفوی وی را وکیل ساخته بنجم ثانی ملقب گردانیده و بر جمیع وزرا و امرا الفوق بخشید در حبیب السیر است که قرب صد گوسفند غیر دیگر جانور هر روز صرف شیلان او می شده در سفر ماوراء النهر با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب جیحون نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار می شد و ده دار چینی و زعفران و فلفل و غیر آن در آن سفر هر روزه بکار میرفت چون کوکب جاهش بدرجه عالی ترقی نمود بکثرت حشم مغرور گشته بی رخصت شاه متکفل فتح ماوراء النهر گردید و پس از عبور آب آمویه ابتدا بجانب قرشی نهضت فرموده بعد از دو سه روز قهر اقتدار دران بلده استیلا یافته شیخم میرزا با متابعانش قرب پانصد کس بقتل رسانیده عازم بخارا گشت و در غجدوان سلاطین اوزبکیه جمع شده صباحش اراده جنگ نمودند و چون سپاه توران در میان کوچه بند و حصار بودند و میدان جولان قزلباش نبوده اوزبک زور آوردند و بلکه امرای کوکی نسبت بوزیر سوء مزاجی داشتند در معارک تساهل ورزیدند نجم پای ثبات افشرده گرفتار گردید و در سیوم رمضان نهصد و هژده هجری بفرموده

عبیدالله خان بقتل رسید **میرزا کمال الدین شاه حسین** چون نجم ثانی از عالم فانی درگذشت خلعت وزارت بقامتش آراسته روز بروز مواد جاهش برافزود جمعی از حساد بعرض شاه رسانیدند که وی مبلغ پنجاه هزار تومان از عین المال برداشته در ضروریات خود صرف نموده ما متعهد می شویم که هر چه را خاطر نشان نسازیم مضاعف بوجه تقصیرانه بدهیم شاه سخنا پیشه شنیده مسرور و مبتهج گردید که الحمد لله مرا چنین وزیریست و همان ساعت جهت اطمینان خاطرش آنچه پوشیده بود برآورده بوی فرستاد القصه بعد از آن عرض بیوتات گرفته بر مهتر شاه قلی تحویلدار رکابخانه هفت هزار تومان باقی کشیده وی استیصال نهال زندگیش در دل کرده وقت مصاحبت شبی در اثنای معاودت از خدمت شاه خنجری بپهلویش رسانیده فریاد برآورد که حکم شاه چنین است که وی را پاره پاره سازید در یک نفس آن حاوی فضائل انسانی را از دار فانی وابر بردند بادشاه فیض بخش قاتلان و ساعیان را بیاسا رسانیده تا بوتش بکربلا معلی فرستاده دو پسر عالی گوهر بماند یکی **میرزا اسمعیل** که همیشه در اصفهان بوده بعیده و شکار زیاده بر دیگر مستلذات اشتغال داشته و دیگری **میرزا ظهیر الدین ابراهیم** که همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می نگاشت و اکثر اوقاتش بتنگدستی و پریشانی میگذشت اما اظهار نمی نمود خط نسخ و تعلیق را پاکیزه می نوشت و احیاناً شعر بطبیعت می گفته **میرزا سلیمان** از کفات صفاهان بود به نور عقل و فراست اتصاف داشت در فن انشا و سیاق علم برتری می افراخت ابتدا بنظارت کل کارخانجات شاه طهماسب صفوی ممتاز گردید چون شاه اسمعیل ثانی بانی جهانبانی گردید بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز گشته پس از آنکه شاه سلطان محمد شاه شد من حیث الاستقلال بسرانجام ملک و مال پرداخت و رفته رفته تهیهٔ یورش خراسان پیش نهاد همت ساخت چه در آن زمان علی قلیخان مردم را به بیعت شاه توفیق اساس شاه عباس ترغیب مینموده چون اطراف هرات مضرب خیام عساکر شاهی گردیده میرزا سلمان در چاره مخرج مخلص قلعه منطقه جد و جهد بر میان بسته نزدیک بود که قلعه را مفتوح گرداند که بعضی از امرای که بفتح قلعه راضی نبودند بقتلش رسانیدند قرب ایام قتل خود غزل گفته مقطعش این منه خوبرویان جو سر کشتن سلمان دارید * بهتر آنست که اندیشه او ز دل کنید * بجودت طبع و لطف بیان اتصاف داشته منظوماتش در غایت عذوبت و همواریست او را دو خلف ارجمند بود یکی میرزا عبدالله که جمال صورتش بکمال لطافت آراستگی داشت گاهی بموزونی طبع اشعار رنگین میگفته دیگر میرزا نظام الملک که در تحصیل کمالات و اسباب بزرگی از اقران و امثال مستثنی بوده رجاهی **سیف الدین** نام از عشیره بکمال اسمعیل است مردی ظریف و لطیف در حساب و هندسه ماهر از هزلیاتش ایرنامه در مشهد لسبال اثنی و ستین و تسعمائه بدست رنود و اوباش بقتل رسید **خواجه فضل الدین محمد** ترکه ابتدا در کاشان بخدمت

مولانا ابو الحسن کسب علوم کرد و بعد از ان در مشهد عزویه عبد الاسم الصحیح عقاید دینیه و تنقیح مسائل یقینیه مشغولی فرمود پس
از تجرمنشان شام و حجاز اخذ فوائد کرده بوطن آمد شاه طهماسب صفوی قضای عسکر حواله اش نمود پس از ان تولیت مزار
فیض آثار امام علی بن موسی الرضا قریب دو سال نموده در زمان دولت سلطان محمد کرت دیگر منصب نظارت سرکار مع
تدریس یافت و تا زمان استیلای لشکر توران بر ایران دران دیار گذرانید پس اوقات آخر در عبادت و طاعت صرف
نموده شعر هم نیکو میگفت **خلیفه اسد الله** از سادات صاحب سعادت است مدتی بتولیت مشهد مقدس سعادت اندوز بود
در سن تسع و ستین و تسعمائة در گذشت **خلیفه سلطان** نبیره خلیفه اسد الله وزیر شاه عباس ماضی بوده و از مصاهرت شاه
ممتاز گردیده بعهد شاه صفی از منصب وزارت معزول گردید رباعی بیشتر میگفت **امیر شجاع الدین** بن خلیفه اسد الله
والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر صاحب آن دیار انتظام داشته شاه طهماسب ویرا بخلیفه سلطان مخاطب ساخته صاحب طبل
و علم گردانید **امیر تقی الدین محمد الشهیر بمیر شاه** در بدو حال بکسب فضل و کمال توجه فرموده بهند و دکن وارد گردید و نزد
ابراهیم قطب شاه بوکالت رسید و مدتی بآن گذرانیده چون محمد قلی قطب شاه بانی مبانی ملکداری شد بسعایت معاندی معزولش
گردانید پس رخصت بیت الله گرفت و دران سفر در گذشت نظم برجسته علاوه و فور فضل می گفت **امیر شمس الدین**
در بیجا پور وارد گشته بخطاب صدر جهانی مخاطب گردید و بواسطه موزونی طبع گاهی در صدد انتظام نظم در آورده هاشمی
تخلص میکرده **خطائی تخلص شاه اسماعیل** بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن
شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین علیه الرحمه که در اردبیل مذکور شود هرچند در سابق سطور میان مجلد اول
تحت ذکر سلاطین عالم این طبقه مذکور شده مگر جهت مزید فایده و بتقریب ذکر اهل کمال تبرک بذکر آن خاندان برگزیده
آل مینماید شاه معز الیه در سن اثنی و تسعین و ثمانمائة متولد شده و در خمس و تسعمائة خروج کرده ممالک شروان
و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس وغیره مسخر ساخت دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلث و ثلثین که
درگذشت ظل سبحه تاریخ است بادشاه قابل بوده در فارسی و ترکی شعر میگفت بعد از وی پسرش **شاه طهماسب**
جلوس نموده باحسن وجهی ملک راند رعایا و برایا در عهد او آسودگی تمام حاصل آمد در شب سه شنبه پانزدهم شهر صفر
سنه اربع و ثمانین و تسعمائة در گذشت پانزدهم شهر صفر تاریخ گشت گاهی متوجه شعر میشد بعد از وی پسرش **اسمعیل ثانی**
جلوس نمود شهنشاه روی زمین تاریخ گشت در سال دیگر وفات کرد شهنشاه زیر زمین تاریخ شد او بادشاه قابل
دوست بود عادل تخلص میگرد بعد از وی برادرش **سلطان محمد** بن شاه طهماسب جلوس نمود چون در بادی امر اش
فتوری راه یافته بود کار سلطنت خوب تمشی نمیشد تا در سن خمس و تسعمائة پسرش **شاه عباس** ماضی از خراسان

خروج کرده بقزوین رفت ناچار سلطان محمد از اصفهان بقزوین در خدمت فرزند آمد و تاج از سر خود برگرفته بر سر او
نهاد شاه عباس هشتم ذی حجه سنه مذکور جشنی عظیم کرد و او از اعاظم سلاطین روزگار بوده در ایام خود کارهای بانام
کرد و در ثمان و ثلثین و الف در گذشت گاهی متوجه نظم می شد بعد از وی فرزندش **سام میرزا بن صفی میرزا بن شاه**
عباس جلوس نمود و بنام پدر خود شاه صفی ملقب گشت ظل حق تاریخ گشت **بدیع الزمان میرزا بدیعی تخلص ابن شاه اسمعیل**
صفوی در عهد شاه طهماسب حکومت سیستان داشت شاه اسمعیل ثانی کس فرستاد تا آنجا مقتولش کردند **میرزا**
داؤد از شاهزادهای صفویست کلامش بلطافت مخصوص **زین العابدین میرزا** از شاهزادهای صفوی سلیقه
شعر خوانی داشته **عرفان میرزا عبد الله** نام از شاهزادهای صفوی **سلطان مصطفی** و میرزا علاء الدین محمد
فائض تخلص **و میرزا ابو القاسم قاسم تخلص** که چون شاه صفی او را مکحول کرده این رباعی گفت منه آزرده ز نادیدن
روی پدرم ٭ ورنه بخدا اینکه زمان شادترم ٭ قطع نظر از مردم چشم کردند ٭ تا منت مردمان نباشد بسرم ٭
هر یک دوحه آن حدیقه مثمر ثمرات فضل و شاعری بودند **میرزا ابراهیم** پسر میرزا شاه حسین وزیر شاه اسماعیل بوده
بفنون قابلیت اتصاف داشت در علم لغت لوای مهارت می افراشت فرهنگ میرزا ابوی منسوبست **اعظم علی قلی خان**
نام از اعظم امرای شاه عباس است صاحب دیوان بوده **اسیر میرزا جلال** نام از سادات معتبر شهرستان من اعمال
صفاهان است شاه عباس ماضی بمصاهرت خویش او را اختصاص بخشیده بود از اجله شعرای وقت آخرین است **میرزا باقر**
وزیر قورچی از منتسبان صفویه است شاعری خوشگو بود **اوجی** از شعرای بلاغت آئین است چندی در خدمت حسن خان
که در عهد شاه عباس ماضی حاکم هرات بود بسر برده **شمس الدین** هاشمی تخلص بولایت دکن آمده در خدمت عادلشاه
اعتباری یافت و بصدر جهان مخاطب گشت **منصف غیاثا** نام از وطن بهند افتاد و چندی بخدمت امرای عهد بسر برد
آخر بخدمت رستم میرزای صفوی که در مجلد ثالث مذکور شود ملازم گردید بسببی خود را بزهر مسموم گردانید **احمد بیگ**
در سلک ملازمان شاهجهانی منسلک بوده شعر نیک می گفت **ابراهیم** از شعراست در سلک ملازمان شاهجهان منسلک
و با بعض امرای گذرانده **محمد علی بیگ افسر تخلص** در عهد عالمگیر بهند آمده معز زخان خطاب یافت و در بنگاله
فوت شد **محمد ابراهیم فارغ تخلص** برادر عشرتی در عهد شاهجهان بهند آمده کامیاب گردید **باقیا** از نائین من اعمال
صفاهان است در عهد جهانگیر بهند آمده در بنارس اقامت نمود پس پیش شاهجهان آمده نوازش یافت
آخر عمر بحرمین رفته بایران بازگشت شاعری لطیف طبع بوده در موسیقی ساز مهارت می نواخت **فتحا** که بهند هم آمده
و قدری که هم بهند وارد شده **ولوحی** که مداح حضرات ائمه بوده و **حاجی محمد علی** که ایضاً بهند آمده مراجعت کرد

وست علی کوچک درویش که اصلا سواد نداشت و بسلیقهٔ طبعی شعر خوب می گفت بشابه که با حکیم شفائی همطرح می شد
و بهند آمده مراجعت میکرد و مکی صفاهانی حاجی محمد نام که بهند آمده و باعتقاد خود مثنوی مولانا روم را جواب گفته
و آقا رضی و زمانا زرکش قریبی تخلص که در وطن خود زرکشی میکرد و بهند آمده مراجعت نمود و سکونی اسماعیل
نام که اصلش صفاهان و در هند نشو و نما یافته از اقربای مصنف کتاب صبح صادق است و در خوشنویسی هم دستگاه
داشته و شوکتی که دو مرتبه بهند آمده کرت اول با ظفر خان بسر برده مراجعت نمود و کرت دوم عاشق راجپوت
پسری گردیده ظاهر القتل رسید و شفیع الله و صلائی از اعیان سادات و صادق مشهور بکاو و صباحت
حاجی صادق نام که دو مرتبه برای تجارت بهند آمده و طبعی از نواحی صفاهان که نامش عبدا بود و باین مناسبت
اول عبدی تخلص میکرد و عشرتی که از وطن بهند آمده بعد چندی بعزم مشهد راهی شده بدست قطاع الطریق
شهید شد و ملا علی رضا که در قطعه گوئی مهارت تمام داشت و آقا علی و عارف میرزا ابراهیم نام که بسیر هند
هم آمده و غازی قلندر و فائق اصفهانی نام و عرفانی زرکش دوز و نصیرا و میرزا نور الله از نواحی صفاهان
و نصیب حاجی طالب نام که بولایت هند هم آمده و صابرا از اقارب میرزا سلیمان مذکور و ملا باقر از بعض قرابات
ماهر بلغز و معما و آقا تقی و تجرید شریف نام و تقی بیگ و حفظی حاجی محمود نام که بسیر هند هم آمده و حسین صراف
و میرزا حسین و خصمی که بهند آمده قلندرانه گذرانده مراجعت نمود و راهب که ایضاً بهند آمده مراجعت کرده و شیدا
از تبارزه عباس آباد که در فن زرگری و میناگری ید علیا داشت و بسیر هند آمده مراجعت کرد و هر یک از صاحب طبعان نامی
آن خطهٔ گرامی اند مشرب حکیم میر عبد الرزاق نام از اعیان سادات صفاهان است و در جمیع علوم خصوص علم جفر
و اعداد شانی عظیم داشته و در طبابت بقراط زمان زیسته در عهد عالمگیر بهند آمده در مقام بریلی توطن گرفت و با سادات
آنجا خویشی کرد و چندی در لکهنو گذرانده و زمانی بخدمت نوازشخان رومی صوبدار کشمیر و آخر عمر بولایت سند
نزد داود خان ولد میان یار محمد المخاطب بخدایار خان روزگاری گذرانده در سبع و عشرین الف و مائة در گذشت
میرزا عبد الهادی حکیم از ولایت بتته رسیده محمد خداداد خان ولد میان نور محمد المخاطب بخدایار خان والی سند
خریدار کمالش شد بتعظیم ماند پس از رفتن او بهندوستان در سرکار نواب خدایار خان مذکور با عزاز مافوق از
سابق ممتاز گردیده چون وی در اوائل سال هزار و صد و شصت و هفت در گذشت تا سال هزار و صد و
هفتاد و پنج ظرف هندوستان گذرانده بنابر خواهش نواب غلام شاهخان ولد نواب مسطور باز بسند وارد گردیده
در کمال تحریر السلاک یافت و اعزازش در آن سرکار عدیلی نیست در طبابت علم حذاقت نیکوئی افزاید خصوصیات

قربت این سرکار بوجه اتم مختص میرزا محمد معز بسال هزار و صد و شصت و شش از ولایت وارد ته شده در علوم
غریب و جامعیت محامد انسانیت نادر روزگار بوده احمد یار خان ولد میان نور محمد بخت خواهش وی کرده اما چون در
تازگی محمد مراد یابخان بعد فوت پدر بسند ایالت جلوس نمود ویرا باعزاز ما لا کلام خوانده قضا را او را با مولوی محمد
جعفر شیرازی که مذکور بواسطهٔ شخصی مواد نقار دست داده بعد از انکه مولوی مسطور بدست انداز بیمهری روزگار خاک گردید
این را هم دل از اقامت این دیار رو السلاک آنسر و شده عنقریب رخصت یافته از راه بندر تبتی متوجه طرف
دکن شد و آن نظر تا الحال اختر اقبالش در کمال ترقی اجلال سوع میرزا محمد علی جوانی دعویدار اکثر کمال
بسال هزار و صد و هفتاد و نه وارد ته گردیده نوع استعدادش مذکور در بار محمد سرفراز خان ولد نواب
میان غلام شاه خان والی سند گردیده بطلب آنفره باحره ایالت روانه و باعزاز در زمرهٔ ندمای منخرط
گردیده در علوم اکثر موقوفی وارد و بشاعری هم خود را شاگرد مشتاق صفاهانی میخواند رهی تخلص و از چندگاه
نسبت خود بخاندان آل میر سانده میرزا عبد الله از ولایت وارد سورت بندر بوده و کلای سرکار والی سند ویرا بمعاینه
فرط جامعیت علوم بتخصیص طبابت و نجوم بنابر خواهش سرکار عرض کرده بسال هزار و صد و هشتاد با ندرگاه السلاک
یافته الحق ذات مستجمع الکمالات بود و اکنون در دربار ثانی میرزا عبد الهادی مذکور است نطنز ولایتی منزه و باطراوت
قرب ستی پاره ده دارد از مردش شیخ نور الدین بن عبد الصمد از نجیب الدین علی بن بزغش تربیت
یافته و شیخ عز الدین محمود و شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی مریدی بودند خواجه امیر بیگ از حفاد شیخ
محمد یحیی تبریزی و از خویشان امیر زکریاست که سر دفتر ارباب سیاق بوده والد وی از تبریز و مشارٌ الیه در نطنز
متولد شد در علم ترسل و شیوه نویسندگی در رسم کفایت شبیه نداشت در زمان شاه طهماسب صفوی چندگاه بتولیت
آستان رضویه پرداخت و وزارت در نفس متعلق وی بود بعد چندگاه معزول گشته در غایت عزت و اعتبار جهان
ناپایدار ماندگاهی شعر هم پاکیزه گفتی میرزا حسابی از اعیان است از هر هنر و هر علم نصیبی داشته و بکمال رسانیده
از آن ظرافتش دکان لیس کوچه گفته اند در فن موسیقی و ادوار مهارت بکمال داشته چند صوت و عمل و کار از او
انتشار یافته اشعارش هم صاف است آشوبی شاعر مائل بوسطی است در خط نسخ تعلیق بسیار جودت داشت زواره
سی پاره دیه دار در زواره برادر رستم آباد دش کرده مردش مولانا محمد مرشدی در الهیات و هیات
و اعداد بخشی تمام داشته هفته دو روز در اردستان بمقعه پیر علی عراقی هنگامه افاده گرم داده شعر پاکیزه میگفت
میر سبهی بین الاقران از مستعدان بوده شعر نیک میگفت صابرا از سادات زواره در عهد عالمگیر

بادشاه بهمن آمده از اهل اعتبار گردیده رباعی بیشتر می گفت اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره
ده حمدالله مستوفی گوید که بهمن بن اسفندیار در آنجا آتشخانه ساخته بود که عالمی از اطراف به پرستش آنجا آمدی
از مردمش **مولانا محمد** از عجائب جهان بوده در علم نجوم و رمل و هیأت و ریاضی مهارت تمام داشته در روضة
الصفا از مولانا علی قوشچی منقول است که روزی من و مولانا محمد بخدمت سلطان شهید میرزا الغ بیگ بودیم میرزا بمولانا
گفت که رملی کشیده از ما فی الضمیر اعلام ده گفت نیتی از جانب حرم در خاطر دارید دیگر پرسید گفت یک خاتون را
شحنهٔ قهر شاهی بکشد و دیگر یرا که دختر بادشاه ترکستان است حضرت میرزا اطلاق دهد میرزا از طلاق دادن
که بغایت عفیفه بود استبعاد نمود بعد از چند روز یک خاتون را بکشت و دختر خان چندان شناعت کرد که
بضرورت او را طلاق داد همچنین نوبتی میرزا ایلچیان بجانب خطا فرستاده بود و بنابر دیر شدن میرزا
از مولانا پرسید گفت مضمر آنست که بادشاه نگران فرستادگان خطا دارد ایلچیان در فلان وقت می آیند و خان
خطا چندین شغار فرستاده چندین زنده اند و چندین مرده الا آنکه زندگان چنین و الوان مردگان چنان و چنانچه گفته بود وقوع
یافت هم در کتاب مذکور از عبدالباری است که وقتی از سمرقند جهت ترس طاعون با خویشان و متابعان
باتفاق دیگر مردم مهاجرت اختیار کرد در راه مرا بمولانا ملاقات دست داد گفت از خوف وبا گریخته
میمانی بتو هیچ ضرر نرسد اما مردم توابعت سیزده نفر بعلت هلاک خواهند شد **قاسمی** اصفهانی ذهن شوخ
رنگین می گفت **مولانا غباری** بلطف طبع موصوف بوده **کاشان** طولش نوعا عرضش لا ما شهریست
آراسته از شهرهای جدید زبیده خاتون منکوحه هارون رشید از ابطالع سنبل بنا نهاده بود مردمش بر هفته سه
روز حرف سیر و صحبت میدارند و در هر سال دو سیر مخصوص دارند یکی سیر ربیع و دیگر سیر کلفین و در فین چشمه ایست
عظیم که از یک سنگ بر می آید اکثر زراعت و باغات کاشان برین آبند از حشرات عقرب قتاله دران شهر
بسیار عجب اینکه بموجب معرفت زیانند مردم نیک از و بسیار بر خواستند **شیخ عز الدین محمود** صاحب ترجمهٔ
عوارف و شرح قصیده تائیه فارضیه پیسی حقائق بلند دران هر دو کتاب درج کرده و قصیده را شرحی مختصر نوشته
و کشف معضلات و حل مشکلات آن بمقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود کرده بی آنکه رجوع بشرح دیگر
نماید منه دل گفت مرا علم لدنی هوس است ❊ تعلیم کن گرت بدان دست رس است ❊ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ❊
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ❊ **شیخ کمال الدین عبد الرزاق** جامع بوده میان علم ظاهری
و باطنی و یرا مصنفاتش بسیار است چون تفسیر تاویلات و کتاب و اصطلاحات صوفیه مثل شرح فصوص الحکم و

شرح

شرح منازل السائرین وغیر آن با شیخ رکن الدین علاء الدوله معاصر بوده میان ایشان در قول بوحدت مخالفات
و مباحثات واقع و دران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند چنانچه بعضی از آن در نفحات مذکور است **ناصح الملوک
عزیز الحضرت ابو طاهر** اسماعیل در زمان سلطان ملکشاه ولایت کاشان با تمام بسیور غال داشت چهار
ساله خراج برعایا بخشید و اصحاب بیوتات قدیم را الصلات و تفقدات گرانمایه منواخت و قروض را از وام
داران ادا کرده و در کاشان و ابهر و زنجان و گنجه و غیره ابواب البر بسیار بنا کرده در زمان سلطان برکیارق
ایاز بطمع اموال کاشان و یرا بجوار حضرت رحمان فرستاد **معین الدین ابو النصر** احمد انشی مستوفی سلطان
محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده چون سلطان سنجر از عراق بازآمد حکومت بلده ری بوی داد و بعد عزل سلطان
محمد بن سلیمان تکفل امر خطیر وزارت بوی رسید آخر فدائیان حسن صباح بزخم کاردش هلاک کردند **فخر الدین
طاهر بن معین الدین** در ایام سلطنت الب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بر مسند وزارت تکیه زده در
عنفوان جوانی باصابت عین الکمال جهان فانی را وداع نمود **شرف الدین نوشروان** الخالدی چنانچه مذکور
وزیر اول مسترشد عباسی بوده بعد نوبتش بخدمت سلطان محمد سلجوقی رفته هفت سال وزارت کرده صدر
دیوان از برای هر کس بی تحاشی برخاستی یکی از ظرفا درین باب گفته مصرع مرا ایراد نیست بی نظم و معانده ولی را
باز نشناسد ز حاسد ❊ برای هر کسی بر پای خیزد ❊ تو گوئی هست نوشروان خالد ❊ **صدر الامام الاجل الفاضل
افضل الدین محمد** محمد عوفی آورده که چون سلطان یمین الدوله محمود غازی بر ولایت ایران دست یافته خواجه
افضل را بقربت مخصوص ساخته همراه برد بعد چندی بنابر سخن حاسدان در حبس افتاد قصیده در مدح سلطان
بتوقع اخلاص ایاز گذرانده آزاد شد پس با یافتن رخصت وطن بافته عمر صرف ادخار مثوبات اخروی کرده در
گذشت ترجمهٔ مدار الکمال و انجام نامه و جاودان نامه و عرض نامه و انشا نامه و غیره از واردات اوست از اقسام شعر برباعی
بیشتر میل داشته **السید الاجل شمس الدین محمد بن علی** از دودمان سیادت است و یرا در اقسام شعر ابیات است
که حاکی سحر حلال است **راس الائمة ناصر الدین** در زی اصحاب طریقت زندگی مینموده با وفور علم و کثرت استعداد
همواره دل شکسته میزیسته از افراد عصر و حسنات دهر است اشعار بحال دارد **اقضی القضات مولانا عماد الدین**
در نگارستان است که وزیر غیاث الدین محمد دستور سعید شهید خواجه رشید بوده بنابر علاوه علم و کمال گاهی بشاعری
مائل می شده **سید الکلام سید اشرف** جامع فضائل صوری و معنوی بوده نثر و نظم بغایت پر فصاحت داشت
افضل الشعرای رضی الدین الخشاب شاعری رفعت نصاب بوده اشعارش جمله مطبوع و مقبول **سید جمال الدین**

ساحر القابی خان بوده تتبع اشعار سعدی بسیار کرده مولانا کمال الدین از صاحب کمالات است نثر و نظم که
بلند بسر رسانید مولانا کمال الدین حسن از جمله مداحان شاه ولایت م بوده و بعض نعت و منقبت شعری نگفته وقتی
بعتبه بوسی شاه اولیاء رسیده منقبتی گذرانیده هم آنشب در رویا دید که آنحضرت پیش وی آمده بر زبان الهام بیان
گذرانید که ای کاشی مسعود بن افلح صره زر نذر ما کرده آنرا بصله منقبت بتو دادیم گویند هنوز صبح ندمیده بود که
مسعود در یزد و آن صره تسلیم نمود مولانا شمس الدین صاحب تاریخ غازانست در مدح خواجه بهاء الدین ولد
دیوان قصائد گفته فاخته زین الدین نام کتاب نصائح الاولاد از منشآت اوست در سلک شعرا انتظام داشته
مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین در علم هیئت و نجوم و ریاضی بی نظیر خود بودند چون مرزا الغ بیگ
گورکان همت بر بستن رصد گماشت مولانا جمشید را باحترام طلبیده مصاحب گرفت با آنکه مولانا از رسوم ادب عاری
بوده بنابر آنکه معامله زیج بی وجودش اختتام نمی پذیرفت در تجرع سخنان تلخش صابر بود و همیشه میگفت که کی ازین
کار فارغ شوم تا از اطوار گفتار ناهنجار مولانا خلاص شوم و بعضی باعث فوت مولانا میرزا الغ بیگ میدانند مولانا
محتشم از شعرای معروف اشعار بهترش بخصوص قصائد در غایت جودت و هموار یست در تاریخ عالم آرا آورده که
مولانا محتشم قصیده غرا در مدح شاه طهماسب و قصیده دیگر در مدح پریخانم صبیه شاه گفته از کاشان باصفهان فرستاد
که بوسیله پریخانم از نظر شاه گذشت فرمود من راضی نیم که شعرا زبان بمدح من آلایند اول انکه مدح ائمه گویند و اول از
روح مقدسه بعد از ان از من توقع جویند مولانا هفت بند مشهور گفته فرستاد و جائزه لایق یافت امیر
محمد تقی مرواریدی جوانی پر استعداد در اقران بی مثل بود خط نسخ تعلیق در غایت عذوبت می نوشت و شعر چستی
می گفت عمرها در دکن اقامت داشته مولانا ضیاء الدین فاضلی بجود نشست نزد حکام و عامه موقر بود و پیوسته
بلوازم درس و بحث پرداخته گاهی قطعه و رباعی گفت رکن الدین مسعود در شعر و طبابت از مستوفان است در کنف
دولت شاه عباس معزز بود میر حیدر رفیقی بمتانت طبع و لطافت کلام فائق و در فن تاریخ و معما با اشعار خوش میگفت
با میرزا جعفر قزوینی که دران ایام وزیر انجا بود ارتباط داشت و چون وی بهند آمده در درگاه اکبر بادشاه بمرتبه
اصفهانی رسید وی بدیدنش شتافت در وهله اول سی هزار روپیه رعایت یافت و در سلک بندگان اکبری منتظم گشته
جهت تفسیر غیر منقوط فیضی سوره اخلاص تاریخ برآورده ده هزار روپیه صله یافت بعد ازان بحج رفته بکاشان مراجعت نمود
از شاه عباس ماضی رعایتها یافت تا در گذشت عمرش قریب صد سال الفاظ متساوی الاعداد استخراج کرده میر
حیدر مشهور اند ۵ رحمن مهربان - رسول رهنما - عالم فانی - خواب راحت - محبوب ناز - شاه قهار - طهماسب جهان پناه

شاه عباس شاه نجف - مست شر - عاشق عاصی - یسقری شیطان - میر غلامی آزاد - باگر این الفاظ یافته - چمن صبا - روضه باغچه
غنچه حرم نشین - صباح سا - هندی سبز - مژه ملک - محبوب دل اویز - سران پروانه - کاس کلال - فرهنگ دانش
بزید بیحیا - مشرک لعنتی - آفاق اقالیم - قلعه برج - والدام - اهل هوس - توقف تعویق - تطویل تمادی - دریا جواهر
صلح نزاع - سنگ لعل - نیشکر شیرینی - آتش شرار - مالوف مانوس - عشرت خوشنودی - امیر محمد هاشم
سنجر تخلص ولد میر حیدر رفیقی است در تاریخ و معما براه پدر رفائق و در اشعار بر پدر رائج افسر خلف میر سنجر کاشی مذکور
میر حسینی خواهر زاده میر حیدر رفیقی بمضمون الولد الحلال یشبه الخال عمل نموده شعر هموار می گفته حکیم رکنا مسیح
تخلص مسیحا و مسیحی نیز تخلص میکرد شاعر کامل طبیب حاذق بوده سالها بخدمت شاه عباس ماضی بسر برده کم توجهی دیده
آخر بهند آمد و در ملازمت اکبر بادشاه منخرط گردید چندی بالهآباد و پس بگولکنده شد میر محمد مومن استرآبادی بدینش
آمد حکیم جامی گلاب می لبریش از غلطا یکنه از ان انفعال به بیجاپور آمد و باز بجهانگیر بادشاه پیوست و با جهانیان ملازم
گردید چون شاهجهان در آگره جلوس کرد بعد چندی بمشهد از انجا بحج رفته باز بمشهد مراجعت نمود اشعارش قریب
صد هزار بیت است میر رفیع الدین مرد آهسته نیکو اطوار بود بنابر امتحان شعری میگفت مولانا طیفور بسعت
فهم و سعت مشرب بین الجمهور مشهور بود خود را از ناظران سلطان مصطفی میرزای صفوی می انگاشت و بعض مسوده
شهزاده اشعار آبدار می نگاشت داعی برادر ملک است محلی بزیور استعداد بوده مشار الیه مجاز لیست و شعر را
نیک می گفت مولانا فهمی بجودت بیان و عذوبت کلام موصوف و شاعری معروفست مولانا حاتم از نیکو طبعان
غزل با بستگی میگفت و یک هفته بل زیاده ازان میگذراند بسکه سبز چهره بود ظرفاش هندو گفتندی و ازین شورش
آمدی شجاع بر همگنان در شاعری تفوق داشته بنابر هجوی که حاکم کاشان را کرده بود بجانب اصفهان فرار کرد
و در انجا خفیه میگذراند تا رخت بوادی خاموشان کشید مولانا حیدر ذهبی عمرها در دکن اقامت نموده در اقسام
قمار خصوصا بازی نرد بغایت مولع مکررا مالوف خود را در داو ختین باخته و هرگز منفعل نشده شعر نیکو می گفت
رضائی تمام عبارت را بمخرج میخواند چنانچه قاری روز مرش می گفته اند بدست لشکر توران مقتول شده
۵ ز گریه های دوشین تو اشب یاد میکردم ٭ سپند آسا ز جا میجستم و فریاد میکردم ٭ ادهم در شطرنج بازی مهارت تمام
داشت گاهی شعر هم میگفت شریف قدرت بر شعر گفتن بسیار داشته اما مزاج بر طب و یابس بودی مقصود در سلک
بزه گران و بی باکان منخرط بوده و شعر می گفت میر محمد قاسم کسری نبیره اهلی شیرازی میشود بحکم ارث شعر می گفته
حیاتی بزبان کاشان شعر بسیار گفت و در شعر مروج هم دستگاهی داشته صانعی از ستمگران زمانست اما از

دنیا بهره برنداشته شعر نیکو میگفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده در لاهور درگذشت **باقر خورده** کاشی بدکن آمده
در خدمت عادلشاه قربت یافت بعد چندی بزیارت بیت الله رفت و در ثمان و ثلثین و الف در شهر
برهانپور مراجعت کرده درگذشت **میر عزوری** از سادات کاشان است اولادش در ته مذکور شود
میر یحیی در سلک ملازمان شاهجهان بادشاه منسلک بوده دارغگی کتابخانه داشت **سرمد محمد سعید** نام پدرش
یهود بود این مسلمان شده بدرجه عرفان رسید در عهد شاهجهان بهند آمده در ضمن سفر بکچند بسته بود چون بجهان آباد
شد داراشکوه را بوی عقیده کلی رو آورد آخر علما بجنون آنمنصور وقت فتوی دادند و در سبعین و الف بقتل رسیده
سه بود مقبول سرمد مقتول ه تاریخست **تجلی** کاشی محمد حسین نام که در گجرات وارد شده درگذشت **باقیا** و
تشبیهی میر علی اکبر نام بهند وارد شده درویشانه میگذراند و **یقینی** جلال نام که بهند وارد شده گذرانیده
و **حافظ تقی** کاشی که در فن موسیقی قانون مهارت می نواخته بعندلیب کاشی اشتهار داشته و **ثابت** و **حلمی** ملا تقیا
نام که بهند آمده ملازم داراشکوه گردیده و **خلیل** که نامش باقر بوده و **رمزی** محمد هادی نام و **سروری** محمد قاسم
نام که بهند آمده بسر برده شرح عربی بر گلستان شیخ سعدی نوشته و فرهنگ مسمی مجمع الفرس از مولفات اوست و در
بسیار غلطهای نوشته چنانچه صاحب رشیدی متعرض آن شده و **شعوری** و **صاحب** که در نظم عربی سلیقه عالیه داشت
و در شعر فارسی درجه وسطی و **علوی** محمد طاهر نام که در کشمیر وارد شده وفات یافت و **میرزا کاظم** که ملازم عالمگیر
بادشاه بوده و **فهمی** که پاس عزرش و **ملا فاضل** و **قانع** آقا سیب نام که باصفهان رفته مدتی گذرانید و **قانعی**
میر سید علی نام که باصفهان رفته در غایت اعتبار گذرانید و **کامل** خواهرزاده تقی که تذکرة الشعرا جمع کرده و **گرجی**
که از اتراک است و خمسه را جواب گفته و کلیاتش پنجاه هزار بیت است و **مظفر** مظفر حسین نام که درویش وضع بوده
و **نقاش** که صنعتش از تخلص ظاهر است و **نجیب** لور را نام که کسب بزازی کردی هر یک شاعر نامدار آن خطه مسکن
ابرار است **جرباذقان** از ابنیه های بنت بهمن بن اسفندیار است که حمد الله مستوفی گفته که چون همای آنشهر
را باتمام رسانیده موسوم بسمره گردانیده چه نام همای سمره بوده و کثرت آخر که آبادان گشت بگلبادگان اشتهار
یافت عرب معرب ساخته جرباذقان خوانند ندا از مردمش **نجیب الدین** به نجابت ذات شاعری معروفست صاحب
گزیده آورده که وی ملاح امرای قلعه وساق بوده و در ایام سلاطین سلاجقه درگذشت **میر محمد یوسفی** یوسف
تخلص یوسف مصر استعداد خوش اندیشه بود شعر لفصاحت می گفت از شعرای شاه عباس ماضی است نقلست که
چون بادشاه شانی تکلو را بزر کشیده یوسفی بدالتماس افتاده قصیده گذرانید که بادشاه در طویله بود فرمود ما در خزینه

بودیم که شانی قصیده خواند بزر کشیده شده اکنون که در طویله هستیم مگر تر الب کمین وزن کرده آید **سید اسمعیل**
غیر از رباعی دیگر قسم شعر نگفته **افسری** از نواحی جرباذقان شاعر نیکو بیان است **شکوئی** و **طایف** محمد علی نام
و **میر عین علی** که مردی درویش بوده و اکثر رباعی میگفت و **علیخان** و **فضلی** شاگرد شفائی و **کحجی** هر یک شاعر نامدار
جرباذقانند **ملکره** محضر جای است از مردمش **مولانا علی نقی** از مستعدان با وفور فضل و شعر در جودت انشا کردی
الفتی برادر علی نقی در غایت درستی سخن گفتی و بنهایت آراستگی موصوف بوده **خوانسار** دره ایست قریب چهار
فرسنگ تمام باغ و باغچه از مردمش شاه کرم الله از طبقه سادات صاحب کرامات طایفه اکراد را با آن سلسله
اعتقادی موفور است **شاه کرم الله** با وجود آنکه از قیود عاری بود و مضمار شرش وسیع افتاده شعر را نیک
میگفت **زلالی** در اختراع عبارات و خیالات بطرز مثنوی مسلم فیه ارباب فن است سبع سیاره او مشهور در مدت بیست
سال آن مثنویها باتمام رسانیده و ترتیب نا داده درگذشت شیخ ابو الحسن در هندوستان ترتیب داده و
ملا طغرا دیباچه نوشته بگذشت میر حبیب الله صدر شاه عباس تقرب داشت **تابعی** با درستی اندیشه درویشی زیاده
بر دیگر صفات بود شعر نیک می گفت **طاعتی** در طاعت مولع پس موقع بود **سروری** در موسیقی داد دار مهارت بسیار
داشته و تصانیف نیک از صوت و کار بر صفحه روزگار بیادگار گذاشته **بابا شوقی** خالی از خبطی نبوده اما از صنایع
نکته سنجی تمام داشته خصوصا در سنگتراشی که آثار بسیار در سان کهسار بیادگار گذاشته بر شیشه بربط سازی اختراع
کرده بهشتی می نواخت و شعری میگفت **شاه مراد** گوینده نیک بود و تصنیفات نیک مانده و شعر نیک گفته **تاجی** ولد مولانا
حسن که مذکور و معتقد فیه اهل کاشان بوده در زمان فرمانروائی سلطان محمد صفوی طبقه قزلباشیه ملوک الطوایف شده
بودند ولی جان بیگ ولد محمد خان ترکمان کاشان با قطاع داشت با جمعی از قزلباش که در کاشان بحراست بود ندخواست
باو دیزد و مستخلص نماید مولانا حسن بکاشانیان و قزلباش گفت من دعای دارم و بخوانم که بزمیت بخورید مردم ساده
کاشان باآن فریفته بجنگ برون شدند قضا را دعای وی موثر نشده و معتقد نفر چهار صد کس از ان بزیور شهادت
محلی بودند شهید گردیدند تاجی در هجو پدر خود گفت سه بابا که همیشه هرزه کاری فن اوست ه حسبی که ز عقل دور باشد فن اوست
بر گردن اوست همچو بر گردن سه ه خون شهدا تمام در گردن اوست ه با باتور را اگر دن افراخته ه دائم علم شید را
برافراخته ه مانند بنی امیه بر منبر وعظ ه صد نقل دروغ بر نبی ساخته ه **تصنیفی** ماهر موسیقی و با صنعت تصنیف از
هنرخوشی داشته خود گفته منه تصنیف به بزم دوست محرم نشدی ه القصه قبول اهل عالم نشدی ه خوانند و شاعر و
مصنف نقاش ه این جمله شدی ولیک آدم نشدی **خضری** میان او زلالی ابواب ظرافت مفتوح بودی درویش

احمد از شعرای نامدار است **بابا شفیعی** سنگتراش معروف خانسالار است آثار نیک در کهسار آن ولایت بیادگار مانده شعر
خوب میگفت **شعیبا** و**صبوری** محمد هاشم نام و**صبوحی** حسین نام که اول درویش و آخر حال مانند تعلق گردیده شاهنامه
خوب می خواند و در شعر و موسیقی مهارت داشت و هفت مثنوی در سلک نظم کشیده و**طلوعی** و**کوثری** و**محشری**
و**یوشقا** و**قاضی امین** و**احسنی** که بکسب خیاطی اشتغال داشت و**جنابی** و**حقی** که بخطاب آنجا مشتهر و
حشمتی ملا علی بیگ که متقی پرهیزگار بود و اقا حسین و**حسین قاضی** هر یک شاعری نامدار آن دیار بوده **تفرش**
ولایتی است اطرافش کوهستان از هر طرف که در رود گر بود از ده یکی از کوههای او مغاریست که کسی بنهایت آن
نرسیده وقتی گاوی بر ولش رفته و از فرمان بر من آمده لهذا نامش گاو خل نهادند خل بزبان شان سوراخ را گویند از مردمش
امیر قدسی از سادات رفیع الدرجات بوفور فضیلت و حدت طبع مرجع اکثر **میر عبد الغنی** بمکارم اخلاق و وفور فضیلت
و حدت طبع بر همگنان رجحان داشته شعر نیک می گفته **مولانا وجیهی** در سلک احدیان درگاه اکبرشاهی منتظم بوده و شعر
هموار می گفته **تائب** محمد نام در عهد شاهجهان بهند سفر رانیده در همین جا درگذشت **غنی میر عبد الغنی** نام
از سادات نامی با اخلاق در درویشی موصوف بوده اشعار بسیار گفته **ظهیر** از شعرای تفرش با نام است **قم** میان ساوه
و کاشان طولش قدم عرضش لدم از شهرهای معظم عراق بوده اکنون چندان آبادی ندارد از چهار شهر که طول
و عرض آن را صد در صد گرفتند یکی قمست صاحب عجائب البلدان آورده که حجاج آنرا آباد کرده است قم را خاک
فرخ میخوانند تربتی لیس مبارک دارد چهار صد و چهل و چهار امام زاده و ولی دران دیار آسوده اند منجمله مزار فائض الانوار
ستی فاطمه است که همشیره امام همام علی بن موسی رضا است گویند دران ولایت عود بود در عجائب المخلوقات
آمده که در قم آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب خاک را عجین کرده طائری ساخت بعد ران خاک مرده زنده
گردانید از مردم آنجاست **شیخ نظام الدین** در نفحات آمده که شیخ از بدایت ایام شباب تا نهایت شیب بقناعت
و عزلت گذرانیده و هرگز چون شاعران پیرامن اصحاب جاه و سلاطین نگردیده بلکه پیوسته ارباب حکم و فرمان بملازمتش
میرفتند خمسه دلپذیر گفته مخزن الاسرار بنام سلطان بهرامشاه رومی تصنیف نموده بهرامشاه رومی از طبقات
حکامی است که سلاطین سلجوقیه معزز کرده بودند از آنجا یک طائفه منکوجکیه اند که حاکم آذربایجان و کماخ و کوغونیه
و بعضی از دیار بکر و ارزن الروم بودند بجائزه مخزن الاسرار پنج هزار دینار زر رکنی که چهار صد تومان عراق باشد
و یک قطار استر و انواع پارچه و اقسام امتعه جهت شیخ فرستاد و شیخ اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهرا تولدش
در قم بوده چنانچه خود بآن اشاره فرموده ۵ چو در گرچه در بحر گنجه گم + ولی از قهستان شهر قمم +

حکیم

حکیم تقی الدین از مشهوران عراق در فضل و کمال شهرهٔ آفاق بود گاه گاه مائل نظم گردیدی **خواجه مسعود** از
صنادید آنجا است در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته در احوال ان قریب ده هزار بیت گفته پس
از ان مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم منظوم گردانید و دیوان غزل ترتیب داده **شهیدی** در خدمت سلطان یعقوب
مرتبه ملک الشعرای داشته چون دیگر امرا بخود پرستی وقری نمودی بعد سلطان مزار کرده بهند افتاد و در دکن بخدمت
اسمعیل عادلشاه تربت یافت بعد چندی بگجرات شد و در خمس و ثلثین و تسعمائة رخت بعالم باقی کشید عمرش قریب
صد سال بوده **گلخنی** خواهر زاده شهیدیست بوفور استغنا و عدم تعلق و بیباکی عدیل نداشته روزی ابو المغازی
سلطان حسین میرزا بنابر عارضه بر محفه نشسته سیر خیابان هرات می نمود در راه بگلخنی رسیده پرسید آخوند در چه کاری
گفت الحمد لله که دو پای روان دارم و سیر میکنم و چون مرده نیم که بر چوبم به بندند میرزا از غایت خلق بشگفتگی گذرانده
دیوانش متداولست **وحیدی** از مستعدان است در آغاز پیری بگیلان رفته در خدمت حکام آنجا بسر برده
تا در گذشت فی اثنی و اربعین و تسعمائة شعر نیکو گفتی معارض حیرتی بوده **قاضی زاده های کره رود** از بی نظیران
عصر اند **قاضی علاء** که درة التاج فضلای آنجا بوده شجر آن دو ثمر است احیاناً بشعر گفتن پرداختی و ان دو در جنس
در اندک روزی از افاده علوم فراغت یافتند بعضی حساد بعرض شاه طهماسب رسانید که برادر بزرگ موسوم
بقاضی جهان نسبت بشاه اولیاء بی ادبی نموده حسب الحکم از هرات بقزوین آوردند چون بتحقیق نه پیوست
از سر خونش گذشته در یکی از قلاع محبس افتاده در آنجا درگذشت برادر کهتر قرار بر فرار اختیار کرده متوجه نجف
اشرف گردید قصیده در شکایت روزگار نوشته بعراق عجم فرستاد **امیر حضوری** ولد سید علی محتسب از علائق
دنیوی بری بوده مدت سی سال در عتبات عالیات بطاعت گذرانید در ایام جلوس شاه اسمعیل ثانی در
قزوین آمده جهت امضای فرمان وظیفه خود این رباعی که مشتمل ست بر بیت و چهار تاریخ از نظر انور گذرانیده
منه الحمد آبا طبع و خاکستر باد + کامد مه یوسف منش آن دلبر باد + شاه اسمعیل نام و الطاف بعلم + طهماسب منش سر
همایون فر باد + **میر اشکی** برادر حضوریست آوازه ترقی مولانا غزالی دوبار او را بهند آورده اما میان ایشان
ملاقات واقع نشد در آگره رسیده درگذشت اشعارش از دوازده هزار بیت متجاوز لیکن در مرض موت
دواوین خود را به جبرای داده که مربوط سازد و بعد فوتش میر مذکور آنچه خوب دید بنام خود کرده باقی را در آب
انداخت طریقی ساوجی دران باب گوید ۵ اشکی نامراد را کشتی + عقل حیران خون خفته اوست + بتو وا ماند
چار دیوانش + شود وا مانده تو گفته اوست + **مولانا ملک** در آوان جوانی بی تعلق و آزاد برآمده در ملک دکن

افتاده در خدمت ابراهیم عادلشاه قربتی یافته وی و مولانا ظهوری یکجان و دو قالب بودند اکثر لشهها بشرکت
گفتند بجری شمشیرگر شاعری باکروفر بوده اقا محمد ولد میرکی جوانی شجاع خوش خلق نیکو طبع موزون شاعر بوده
غضنفر کره جاری کنام معارضه و مشاعره را غضنفری کره جاری بقدرت بوده دیر امثنویست موسوم به پیر و جوان قریب
چهار هزار بیت و دیگر دیوان غزل و کتاب پیش آمد احول میر داهی ذهن سلیم و طبعی مستقیم در انتظام شعر دارد بهاری
شاعر هموار بیت حسن و یلمی از منظوران جمیع ایران منظوماتش مفرح غمگینانست حیرانی قمی بهدانی اشتهار یافته
از ندمای سلطان یعقوب بوده رکن الدین دعویدار پیوسته با اقران خود در مقام بحث بوده لهذا این لقب یافته
صرفی قاسم نام پدرش صراف بوده لهذا این تخلص گرفته با حکیم شفائی ارتباط داشت عبدالحق از سادات قمست با ملا
مشفقی همطرح بوده لوای بابا سلطان نام قلندر مشرب بود وقتی که سلاطین اوزبک بر خراسان استیلا یافتند
و آخر تیم خان و باقی خان از شاه عباس گریختند و در راه تیم خان بهت ادیان قبچاق بقتل رسید گفته معنه صد شکر که نسل اوزبکان شد معدوم
از باطن فیاض امام معصوم گویند یگی ماند از ایشان باقی باقی معلوم قدریابی بعلوم میر یحیی پدر میرهاشم از سادات
موسویست در عهد جهانگیر دیوانی و بخشیگری اودیسه و در عهد شاهجهان دیوانی و بخشیگری کابل داشت و همانجا درگذشته
میرهاشم ولد میریحیی ایضاً از قم در هند بسال نلشین والف درگذشت امین که بحسب بزازی اشتغال داشته
اطلس سخن را بر دگان بیان خوب می کشید و آصف محمد قلی نام که از اتراک بوده در هند می گذرانید و بسمل حاجی
محمد نام و ملا پره که بوالعجب خیالات می تراشیده و سامعان را بشگفت می آورده و تنها مرزا سعید نام
و تابع میر محمد باقر نام و درکی که در بدو حال باصفاهان رفت و باز بوطن شد و دیوانی قریب بیست هزار بیت
دارد و سید عبدالرحمن و قسمت ملا علی نقی نام که معمار قم بوده و بدست چپ کار میکرد کاظم و مشرب از سادات
آنجا مردی بتقوی و صلاح موصوف بکاشی بوده و معزد و مستقفی و مرزا عبد شانع و نافع طباخ و الهی از سادات
آنجا که در موسیقی ماهر بود و واحد که مشرب وسیعی داشت بریک از نازک بینان سخن کاران تیار نند فطرت مرزا معزنام
مخاطب بموسیخان از سادات موسوی قمست معز و موسوی هم تخلص کردی از امرای عالمگیر بود در فضیلت درجه علیا داشته
شاعری دون مرتبه او بود گویند چون عالمگیر مولوی عبدالله بن مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی را طلبداشت روزی موسی خان
در حضور پادشاه بادی در مقدمه علی الزام خورده بآن عالم درگذشت آقا تعظیما شاگرد بلا واسطه مرزا صاحب
بوده در هند آمده مدتی گذرانیده حین مراجعت بتته وارد گردیده چندی نزد میر کمال الدین خان احمد رضوی گذرانیده
بوطن شتافت فراهان طولش چهل عرضش لز ما ولایتی آباد است در زمان سابق از منسوبات قم بوده المحال جانی

لب خود است در حوالیش بحیره چهار فرسخ است در ایام خزلیف که مردم آن قریه مستغنی از آب باشند آب دران بحیره
سر دمند و چون در بهار محتاج شوند آب را ازان باز دارند آب آن نمک شود عجب آنکه اگر از نمک منع کنند آب بر زمین
فرو رود و نمک نشود از مردمش جلال الدین بن جعفر نزد سلاطین و عامه معزز بودی بار دهقنت گذرانیدی و حاصل
را صرف اهل فضل و فهم کردی و بشعر و شاعری میل داشتی میر ابوالحسن از سادات فراهان و علمای زمان بود بخدمت
امام قلیخان و لاالله وردی بیگ خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم فارس بود منزلتی عالی داشت آخر در اربعین و الف
بعلت گناهی مقتول شده عینی عبدالقیوم نام بخدمت قاسم خان جهانگیری بسر میبرد امینا اصلش فراهان اما در نجف
توطن داشته شاعر نیکو بیان بوده ساوه از شهرهای قدیم است طهمورث بنا کردی از جاهای متبرکه اش مزار فیض
آثار سیدی اسحق بن امام همام موسی کاظم است و در چهار فرسنگی وی جانب مغرب مسجدی باشموئیل پیغمبر منسوب است
در سوابق ایام برکنار شهر بحیره بوده که الحال علامتش پیدا در شب ولادت پیغمبر خشک شده و در مضافاتش کوهیست
دران کوه غاری بر مثال ایوانی و در سقف آن چهار سنگ بسان چهار پستان آدمی برون آمده که همیشه آب از آنها
متقاطر مگر یکی وقت کافری بمکیده ازان زمان خشک شده مردمش شیخ عثمان چاوچی از رسوم عبودیت
بهره وافی و در کرامات و خوارق بهره عالی داشته بعهد غازانخان در سال ششصد و نود و پنج دعوت حق را اجابت
کرده قبرش بمشهد مقدس سیدی اسحق جای بانام است استاد ابوالبشر عقل حادی عشر خواجه نصیرالدین
ابوجعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود ساوه اما چون در طوس متولد گشته بطوسی مشتهر در حکمت شاگرد فریدالدین
داماد است و او شاگرد صدرالدین سرخسی و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بی واسطه شیخ ابوعلی سینا و در رفتنی که امام
فخرالدین رازی از عالم گذشته خواجه نصیر سه سال و پنج ماه بود ولادتش یازدهم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمائه و در
قلع الموت وزارت اسماعیلیه روزی چند بزجر و عنف کرده و در قهستان مدتی محبوس بوده موجب آنکه در زمان مستعصم
عباسی روزی چند در قهستان ساکن شده حاکم آن خطه ناصرالدین محتشم بادی خوش بود اخلاق ناصری بنامش نوشته
در خلال احوال قصیده عربی در مدح مستعصم ببغداد فرستاد ابن علقمی در پشت قصیده بناصرالدین محتشم نوشت که
مولانا نصیرالدین بخلیفه آغاز مکاتبات نموده ازین اندیشه غافل نباشند ناصرالدین دیده خواجه را بقلعه میمون در حبس
نمود تا در شهور اربع و خمسین و ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع ملاحده تخصیص الموت فارغ گشت بولایت قهستان
رفت خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان شتافت بمزید عنایات اختصاص یافته حکم شد که لازم اردو باشد
هلاکو خان در سوانح مملکت از رای خواجه استشارات می نمود و او جوابی بر قانون حکمت و مصلحت ملک و دولت میداد

تا در حضرت ایلخانی مرتبهٔ رفیع یافت منطقه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفهٔ بغداد بتحریک خواجه بود در مراغه که
حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرد و حکما و فلاسفه و متکلمین وغیر ذلک را در آنجا جمع آورده هنوز باتمام نرسیده بود که در اثنی و
سبعین وستمائه درگذشت در روضهٔ امام موسی بن جعفر ؑ که آنرا کاظمیه میگویند مدفون شد از مصنفاتش شرح اشارات
ومتن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و زیج خانی و معینیه و اوصاف الاشراف در سلوک و منسوقنامه ایلخانی
و اخلاق ناصری در میان مشهور است در جامع رشیدی مسطور که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار موسی
کاظم ؑ دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد آغاز حفر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شده بعد تفحص معلوم گردید که ناصر
خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر خلاف وصیت پدر را در رصافه دفن نموده از عجایب حالات آنکه آن سردابه
در روز شنبه پانزدهم جمادی الاول سنه ثمان وتسعین وخمسمائه تمام شده بود و خواجه نصیر همان روز تولد نموده احیاناً بشعر
میل می فرمودی ه موجود بحق واحد اول باشد ه باقی متوهم متخیل باشد ه هر چیز جز او که آید اندر نظرت ه نقش دومین
چشم احول باشد ه **خواجه سلمان** ولد خواجه علاء الدین محمد که در علم سیاق مرجع همگنان بود بمضمون الولد سر لابیه
عمل نموده عامل خوش تقریر کاردان نیکو تدبیر میزیسته و بتحصیل فضائل نمود و شاعری را علاوه کرده سرآمد شعرای عصر گردید
در خدمت سلاطین از مخصوصان سلطان اویس ایلکان در دلجوئیش زیاده بر دیگر ندیمان کوشیده چنانچه بثروت
وی کم کسی از متاخرین پهلو زد آخر عمر از نزد اگزید سلطان دری و ساوه سیورغالش مقرر فرمود یکی از قربات التماسی
خواجه سلمان این است و سلطان در حاشیهٔ عریضه این بیت نوشته ه ده این که در حدود ری است ه
بمیدش که التماس و بست ه **مولانا جامی** در بهارستان آورده که وی در سلامت عبارات و دقت اشارات
بی نظیر افتاده اگرچه بسیاری از معانی استادان خصوص کمال اسمعیل را در اشعار خود آورده اما محل طعن نیست و این
ابیات باشتهار آورده ه مه سمن بنگ بود شاهد پاکیزه بدن ه که بهر وجه در و جامه دگرگون پوشنده کسوت عار بود
بازپسین خلعت او ه که نه در خور بیش از بیشتر افزون پوشند ه هنرش آنکه اگر خرقه پشمین زبرش ه بدارند و در و اطلس و
اکسون پوشند ه و مثنوی ورا در جمشید و خورشید و فراقنامه و دیوانش متداول **منتخب الدین** اهل شهر بوده
اشعار خوش میگفته **قاضی مسیح الدین عیسی** صدر و استاد سلطان یعقوب بوده پیوسته بادشاه و امرا را
بامر معروف و نهی منکر ترغیب مینموده در گفتن کلمة الحق از هیچکس نمی اندیشید مشهور است که نوبتی ایلچیان سلطان
مصر و روم بتبریز آمدند سلطان یعقوب روز بار شان مجلس را بغایت حشمت آراسته و کلهٔ زر دوزی پوشیده
بر سریر نشست و ایلچیان را طلبید چون در محل خود نشستند قاضی بمجلس آماده گفت پوشیدن کسوت زر دوزی

حرام است

حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کلاه را از کتف سلطان برگرفت سلطان طریقهٔ اطاعت
مرعی داشت صاحب مجالس النفائس آورده که هیچ بادشاه اهل علاقه را اینقدر تعظیم که آن بادشاه او را کرده نکرده
بعد فوت سلطان صوفی خلیل که امیر الامرا میرزا بیت او بکفر متهم ساخته بقتل رسانید در سال ست وتسعین وثمانمائه
احیاناً طی وادی شاعران نمودی طریقی در آئین مجالست طریق نیکو داشته قریب پانزده سال ملازم حضرت اکبری مانده
در انجام رخص بیت الله گردید و بمقصد رسیده آنجا رحلت نمود و احیاناً شعر میگفت **حرفی** در شعر گفتن تمام قدرت داشت
در هر نوع سخن که امتحانش میکردند در عوض بگفتی و در تاریخ مهارتی داشت که هرچه در مجلس بر زبان گذشتی در حال
تاریخی از آن بر آوردی بدکن شد و از آنجا بلاهور آمده قصیده در مدح حضرت اکبر شاه گفت اما فرصت گذرانیدن
نیافته باز بدکن مراجعت نمود و از آنجا باحرام بیت الله البته متوجه الطرف شد و آنجا بود تا درگذشت صاحب
دیوان است **معقصدی** و **عهدی** و **حریفی** که نامش علی فراش داول معرعی تخلص کردی و آخر بذی فنی آمده بشیر
بطیب سخن زدی **والفتی** که در ولایت دکن بملازمت قطبشاه روزگار جهتاد اشت و رساله در فن عروض نام بنام
او تالیف کرده و جعفر بر کدام سخنور رااهر آن دیار زند **همدان** طولش نح ما عرضش لدی در آثار البلاد آمده که همدان بن
سام بن نوح ؑ آنرا بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهة القلوب آورده که جمشید بطالع حمل ساخته گویند بر عقیقین که
دران شهر رود شاد مان گرد ولیکن مردش بلاهت نامی اند خاقانی در تحفه بسیار ستوده نزدیک همدان موضعیست
که اهل تواریخ گفتند آنجا قباد بن فیروز تختی بنا کرده صد گز در صد گز ارتفاعش بیست گز از سنگ تراشیده و سنگها را
بمیخهای آهنین ترکیب کرده بر وجهی که مفصل محسوس نشدی گفته اند که از مطبخ کسری تا این تخت چهار فرسنگ بوده
غلامانش از مطبخ ایموضع صفت برکشیده طبق بدست یکدیگر میدادند و بپای تخت میرسانیدند **کوه الوند** بیک فرسنگش
واقع و دورش دوازده فرسنگ گویند دوازده هزار چشمه از اطرافش جریان دارد و هیچوقت برف از زیر آن خالی نباشد از ابو عبد الله
جعفر طیار نقلست که در جبل الوند چشمه ایست از چشمهای بهشت **جوشه** قریه از قرای همدانست قصر بهرام گور آنجا از
غرائب دنیاست آن قصر از یک سنگی است متضمن حجرات و بیوت و غرف بسیار معمار هوش بدیدنش حیران شود
شهر روز موضعی است بهمدان آنجا باغهاست که یکسال انگور بار آرند و یکسال میوه دیگر هر دانه او مقدار جوزی
باشد بغایت سرخ مردش **خواجه همدانی** در بغداد ملازمت شیخ ابو اسحق شیرازی کرد تا کار وی بالا گرفت و بر
اقران در علم فقه و غیر آن فائق آمد شیخ ابو اسحق در صغر سن ویرا بر بسیاری از اصحاب خود تفوق میداد پس از آنکه منتهی شد
بطریق صوفیان گرائید و راه ریاضت گرفت و رسید بجای که رسید خانقاه ویرا کعبهٔ خراسان می گفتند نسبت بسیاری از اولیا

بوی می پیوندد و در خمس و عشرین و خمسمائة وقتی که از هرات بمرو میرفت در گذشت ؛ در مرو مدفونست **عین القضات**
ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی از وی در نفحات است که پدرم و من با جماعتی از ائمه در خانه صوفی رقص
میکردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی می گفت پدرم بنگریست و گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و نشان
لباس او میداد ابوسعید گفت مرگم آرزوست من گفتم بمیر در حال بیفتاد و بمرد و مفتی وقت حاضر بود گفت چنانچه
مرده را زنده میکنی مرده را زنده می توانی کرد گفتم مرده کیست گفت ابوسعید گفتم خداوندا اسعد را زنده گردان در حال
زنده شد در حبیب السیر مسطور است که قوام الدین ابوالقاسم درگزینی وزیر سلطان سنجر بقتل عین القضات مبادرت
نمود بسبب اندک سخنی که در باب فساد اعتقاد از وی نقل کردند جمعی از فقهای حیل بر ظاهر کرده فتوی دادند علی الفور
فرمود تا در پانصد و سی و سه از مدرسه که در و درس میگفت از حلقش آویختند و بعد از ان جلدش را سوخته
بباد دادند آورده اند که عین القضات پیش از قتل خود کاغذی را مهر کرده باصحاب سپرد که بعد از نماز جمعه فلان تاریخ
باز خواهید کرد اتفاقاً همان روز بدرجه شهادتش رسانیدند چون مهر از کاغذ برداشتند این رباعی دیدند سه
ما مرگ شهادت بدعا خواسته ایم ٭ وانگه بسه چیز کم بها خواسته ایم ٭ گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم ٭ ما
آتش و نفط و بوریا خواسته ایم ٭ **گفت** هرچه دل پسندد تو است خداوندت است و هر جای تو خدائیت **گفت** گفتن
و دانستن که الله یکیست چه سود که تو پیش هزار رب سجده می کنی **گفت** نشان همت آنست که هرگز در حاصل و خاص
نظر نکند بلکه نظر او مقصود بود بدانچه ندارد و آسایش جز در قناعت نیست **گفت** صاحب همت را درد
چنانچه ابوالحسن خرقانی گفته است محال جو را دردیست که تا فدای او بر جا خواهد بود این درد بر جاییست جوانمرد
را ابدالاباد چندان استعداد باید کردن که زمستان را کنی بکر لیف مان و مان تا ترا افزودانی الله نظر ببید که خواندن
ایشان هم از برای راندن بود اشعار پر ذوق و حالت بسیار دارد دیگر کمالات از مصنفاتش ظاهر چه آن قدر
کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده دیگری نکرده **شیخ فخر الدین ابراهیم المشتهر بالعراقی** در صغر سن
حفظ قرآن کرده چنان میخواند که جمله اهل همدان شیفته آواز او بودند پس بتحصیل گرائید در سن هفده سالگی مدرسه آراست
جمعی قلندران بهمدان رسیدند با ایشان پسری بود صاحب جمال عراقی دل باو داده همراه قلندران وارد هندوستان
شده شیخ بهاؤالدین زکریا ویرا از انجماعه جدا ساخته در خلوت نشانید چون یک عشره از اربعین گذشت غزلی گفت
مطلع این ٭ نخستین باده کاندر جام کردند ٭ ز چشم مست ساقی وام کردند ٭ و همیشه آنرا باواز بلند میخواند
و میگریست چون طریقه ایشان در خلوت ذکر و مراقبه بود جمعی آنرا از روی انکار بشیخ رسانیدند فرمود شما را ازینها

سخ است این را نه بعد چند روز یکی از مقربان شیخ را گذر بخرابات افتاده شنید که آنرا اهل خرابات با چنگ و چغانه
میخوانند او نزد شیخ رفته تمام غزل خواند چون باین مقطع رسید ٭ چو خود کردند راز عشق را فاش ٭ عراقی را
چرا بدنام کردند ٭ فرمود کار او تمام شده پس برخاسته بدر خلوت عراقی آمده گفت مناجات در خرابات می کنی
بیرون آی عراقی بیرون آمده سر در قدم شیخ نهاده شیخ سرش را برداشته خرقه از تن کشیده بپوشانید بعده صبیه
خود را بوی نکاح کرده پسری زائید کبیر الدین لقب بعد از بیست و پنج سال شیخ خلیفه خودش کرد حاسدان سر روز
سخن وی بحاکم آن شهر رسانیدند لاجرم عزیمت حرم نموده بعد زیارت بجانب روم توجه کرد و بصحبت شیخ صدر الدین
قونیوی رسیده در خدمتش استماع نموده در اثنای ان لمعات را نوشت معین الدین پروانه که از امرای عظام والی
روم بود مرید وی گشته خانقاهی بساخت شیخ در انجا بحسن قوال میل بهم رسانده پس از فوت معین الدین متوجه مصر شد
سلطان مصر نیز معتقد گردیده شیخ الشیوخ مصرش گردانید در انجا نیز بر سر کفشدوزی عشقبازی آغاز نهاده و
مدتی با اصحاب بر دکان او نشسته اشعار خواندی و گریه کردی بعد از ان بجانب شام روان گشت چون در دمشق شش ماه
بگذرانید پسرش کبیر الدین از ملتان بیامد و مدتی در خدمت پدر بسر برد تا در سال ششصد و هشتاد و هفت یا در هفتصد
و هفت عارضه بر مزاجش استیلا یافته پسر را با اصحاب خوانده وصیت ها فرمود و این رباعی بر زبان آورده جان بجانان
داد ؛ در قفای مرقد شیخ محی الدین عربی مدفون است منه رباعیه چون قرار عالم دادند ٭ مانا که نه بر مراد آدم دادند ٭
زان قاعده و قرار کان روز افتاد ٭ نه بیش بکس قسمت و نه کم دادند ٭ در نظم و نثر سخنان عارفانه دارد دیوانش متداول
امیر سید علی بن شهاب بن محمد در اوائل ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی مینمود اما از شیخ
تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت مینموده بعد فوت تقی الدین باز رجوع بشرف الدین کرده و گفت فرمان
چنین فرمود در اقصا بلاد عالم بگردم سه نوبت ربع مسکون را گردید و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسید بنجمله چهارصد
ولی را در یک مجلس دید مصنفات بسیار دارد از انجمله کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح
قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک اشتهار دارد وفاتش هفتصد و هشتاد و شش بولایت کابل در ختلان مدفون
گردید آورده اند که الجایتو سلطان چون در سلطانیه مضجع خود را بساخت امر عالی باحضار افاضل و اکابر و اهالی و علما و
سادات و مشایخ نافذ گشت تا از ممالک جمع آیند و در ان روضه هر یک آنچه در گنجینه خاطر دارند بر منصه ظهور رسانند
تا آن افادت موجب زینت آن محل عالی گردد امیر سید علی در انوقت هفت ساله بوده و خالش بر دوش گرفته در ان
مجلس حاضر ساخته هر کدام از مخادیم که احادیث و آیات نقل میفرمودند آنجناب جمیع آنها را در ذکر گرفته و بعد از ان

بهم ترتیب داده موسوم باوراد فتحیه گردانیده از انجناب اشعار بسیار مذکور شیخ ابو بکر که بزرگ وقت بوده عین
القضات آورده که بر که جز فاتحه و سوره چند نداند و آن نیز بشرط نتواند خواند لیکن میدانم که قرآن او درست
میداند و من نمی دانم الا بعضی و آن بعض هم از راه خدمت او دانم ابو بکر بسیار بزرگ بوده گفت که طمع بچیزی
مکن و چون بستانی جمع مکن و اگر چیزی بتو آید منع مکن ابو عبد الله حاده پاره صوفی از بزرگان این طبقه است
گوید از شیخ ابو بکر دقاق پرسیدم که صحبت با که دارم گفت بانکس که برحمه الله تعالی باوی بگوئی از تو نزد احنف
از کبار مشائخ بوده وی آورده که در بادیه مانده شده دست نیاز بر داشتم و گفتم خدایا ضعیفم و برجای مانده بر نور دیده
که اعرابی بر شتر سوار از پس پشت من در رسید و گفت ای عجمی توان این شتر را غمخواری کنی گفتم آری از شتر فرود آمده
زمامش بمن سپرد و از نظر غائب شد شیخ حافظ ابو العلی حسن بن احمد عطار از گزیدگان طبقه صوفیه بوده خاقانی در تحفه
وصف کرده بدیع همدانی از بدایع آسمانی و دست پرور حضرت سبحانی بوده گفت مرد را بلباس نتوان شناخت
چنانچه شمشیر را در غلاف ابو الحسن بن الجهضم از مشائخ نیک آنذیار و صاحب کتاب بهجة الاسرار است زیاد الکبیر مستجاب
الدعوات بوده جهمس بسیاری از مشائخ دیده بود حافظ تیمی در حدیث از صاحب کمالات است بر قبرش دعا مستجاب
میشود مسروق بن الاجدع در فقاهت و عبادت از همه اعلی و اعلم بوده ابو الفضل جعفر بن علی الاسکندرانی در
فتوی و حدیث عدیلی نداشت العمید الاجل سعد الدوله مسعود بن سعد سلمان از نوادر ایام و افاضل انام است
در جوانی با ولد متوجه غزنین گردیده بتدریج در خدمت سلاطین آل ناصر مومن گشت و عمرها در ولایت هند رایت ایالت افراخته
زندگانی به نیکنامی و دوست کامی گذرانده اکثر وی را از غزنین خوانند اما غیر واقعست چنانچه خود در قصائد اظهار بدان کرده
منه گر دل لطیع بستم شعر است صناعت منه و را حمق کردم اصل از همدانست محمد عوفی در تذکره آورده که اگرچه مولد وی
همدان بود اما کارش در ولایت شرق طراوت یافت در حین جهم و کفایت بیک رباعی و قطعه کار را انهای اسباب نعمت
بمردم دادی و رعایت فضلا و فصحای بسیار نمودی با سیف الدین محمود بن سلطان ابراهیم که شاهزاده عادل باذل
نیکو طبع بود بسر میبرده در چهار مقاله آمده که در پانصد و دو صاحب غرضی بسلطان ابراهیم که رسانید شاهزاده نیت کرده
که نزد سلطان ملکشاه بعراق رود بدین تهمت پسر را محبوس کرد و مصاحبانش را هم بقید آورد از انجمله مسعود سعد سلمان القلعه
نامی فرستاد بعد چند وقت این رباعی گفت ؎ در بند تو ای شاه ملکشه باید تا بند تو پای تاجداری شاید آنکس
که زپشت سعد سلمان آید گر مار شود ملک ترا نگزاید و چند قصیده دیگر در سوز و حزن فرستاد فائده نشد تا آنکه
سلطان فوت کرد و آن آزاد مرد را در حبس دوازده سال کشید چون سلطان مسعود زمام فرما گشت هشت سال دیگر

درحبس داشته این قصائد غراش در استدعا عاش خلاصی نشنید بعد بشفاعت بیست سال حبس ثقة الملک طاهر شکاتی او را
بیرون آورد و این بد نامی در خاندان ایشان بماند از سلطان غیاث محمد ملکشاه نقلست که خصم را در حبس
داشتن نشان بددلیست زیرا آنکه از دو حال بیرون نیست یا مصلح یا مفسد مفسد را زنده ماندن ظلم و مصلح را در
حبس داشتن از ان ظلم تر مسعود با ابو الفرج رونی معاصر بوده و ابتدا ابین الجانبین اتحادی محکم بود بعد چندی
برعکس افتاده حکیم ثنائی و ادیب صابر و جمال الدین عبد الرزاق و پس شعرای دیگر وی را ستوده اند در مدح سیف الدوله
محمود بن ابراهیم قصیده گفته و با دیم حذف نکرده وقت خواندن لب بلب نخورد در تذکره محمد عوفی آمده که او را
سه دیوان بوده تازی و پارسی و هندی ابو سعد بن مسعود بن سعد سلمان جزوی آن گل و برگ آن گل است
هنوز صغر سن داشت که در مجلس بهرامشاه شاعرانش را امتحان کردند بر بدیهه رباعی پاکیزه گفت سلطان فرمود تا دهنش
پر زر کردند الاجل الکافی ظفر الدین در فضل و کمال معروف در عهد ملکشاه سر آمد زلیته اشعارش بهر جستگی
مشهور ایثر الدین اومانی اومان قریه ایست از نواحی اعلم و از پنج ناحیه همدان یکی اعلم است قبل از استیلای هلاکو خان
بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر میبرده در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ
گزیده مسطور که ایثر الدین او اخر در اواخر ایام زندگانی از قاضی الدین همدان مجد الدین طویل بر نجید و هجو کرد قاضی
که مرد متقی بود چهل نوبت سوره انعام خوانده نفرین کرد هم در ان نزدیکی ایثر الدین درگذشت صاحب دیوانست
بیت الله بن ابراهیم صاحب ذهن درست و طبع مستقیم بود شعر بعذوبت می گفت میر مغیث محوی در درویشی
آزادی بی تعلق گذراندی همواره صحبتش و در تحصیل و تحصیلش صحبت بود اقسام شعر رباعی بیشتر گزیده در بعضی نسخ نوتش بهند
مذکور است ضمیری ولد حیرانی چند حیرانی چند مثنوی دارد مثل ناهید و بهرام و شمع پروانه و آسمان و زمین هلاکی
در اقبال عمر بملازمت سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای را ملازم گرفته با وجود عدم سوادی بسلیقه طبع
اشعار گزیده گفتی و بدان فن چند مایه از انعامش بر گرفت که باقی عمر را بخوشی وقتی گذرانده دیوانش متداولست
صبوری در عهد اکبر بادشاه در هند آمده بخدمت خانخانان بسر می برد چون وی کشته شد نیم جانی بکنار برد در شکی که
اگرچه شعر بجودت می گفته اما بخلاف تنز خود را عیب کرده خواجه آقا میر از نیکو طبعانست شعر بسلاست می گفت
عبد الغنی صاحب نشئه ی استعداد بود عمرها در هند بتجارت و ملازمت گذرانده شعر بجودت تمام می گفته ملکی نوائی
سرکانی با وفور قابلیت همت بر کسب زراعت از امر معیشت میداشت و شعر نیز هموار انشا می نمود قیصری بلطف طبع
موصوف بوده سخن نیک میسرسید و از طیبت بخشی داشت مدتی در هند گذرانیده شراری خواهرزاده هلاکی است چندگاه بدرگاه

اکبری ملازم شده آخر از خواهش نفس دامن بریده در زی درویشان بر سیاحت مشغول گردید حیدر ری در دیار خود رامی
تخلص می کرد در عهد اکبر بهند آمده ابتدا بنده میر محمد خان انکه را ملازم گرفت و روزگارها یافت بعد فوت خان بوطن
رفته رخت بدار القرار کشید شعر هموار میگفت مشربی شاعر مائل بوسط بود و بنا بر تقلید راه شوابی پوئید و بنا بر اخذ اجری
شوری گفت صبحی بخدمت مهابتخان جهانگیری بسر میبرد پس بعلتی از دکن بدرگاه شاهجهان پیوست میر الهی از اسدآباد
مضافات همدانست سیدی پاک نژاد درویش نهاد بود در عهد شاهجهان بهند آمده بغایت اعتبار روزگار گذرانید اشعار
برجسته دارد ادهم میرزا ابراهیم نام از ارتیمان مضافات همدان است در عهد شاهجهان بهند آمده سودای بر مزاجش
طاری اکثر حرکات ناموزون میکرده حکیم داود حبسش کرد تا درگذشت کلیم همدانی نامش ابوطالب دوبار بهند آمده
کرت اول با شاهنواز خان و بعد فوت او با میر جمله بسر برد و کرت ثانی مشمول عنایات شاهجهان شده ملک الشعرا
خطاب یافت و ظفرنامه شاهی بنظم آورد در موازنه آن بزر سنجیده شده گویند خوندکار روم بپادشاه نوشته که تو
پادشاه یک اقلیمی شاهجهان چرا لقبت باشد کلیم گفت هند و جهان ز روی عدد مساویست پادشاه محظوظ شده جائزه نوشت آخر
ایام برخصت در کشمیر توطن گرفت و از انجا درگذشت کلیاتش بیست و چهار هزار بیت است رونقی از وطن بهند آمده
با کلیم داختری مشاعره کرده بوطن مراجعت نمود مرتبه دویم بهند آمده درگذشت نصیرا در فضائل و کمالات درجه
عالی داشته از شیخ بهاء الدین وغیره علما کسب فضائل کرده شاعری دون مرتبه او بود ملا مع میرزا نورا نام پسر نصیرا جراحی
که بخدمت امرا عهد تقرب داشت محشری و موسی رضا و آشوب از سادات و میرزا ابراهیم و ملازکی
و شکوهی شاگردان میرزا ابراهیم و ایماشاه میرزا نام و میر جمال الدین و حسبی و رونقی و وشتی و عزیز که در
موسیقی دستگاهی داشته و کوثری که ابتدای زری تخلص داشته میر عقیل نام صاحب مثنوی شیرین و فرهاد و همایون
پسر ملا شکوهی و میرزا ملک هر یکی نکته پرداز صاحب اعجاز آمده اند مادرستان موضعی نزدیک حلوان انجا ایوان عظیم
و در پیش ایوان اثر باغ عظیم محسوس است گویند این باغ بهرام گور بوده و مقصورهٔ هفت پیکر آنجا بوده از عجائب آنکه
یکنصف ایوان جانب کوهی که برف بسیار در وی می افتد واقع و در نصف دیگر هرگز برف نیست عبد الله آباد
موضعی است میان قزوین و همدان در ان چشمه آب گرم که از ان آب میجوشد بمقدار قدمی و چون تخم مرغ بر سر عمود برآب
نهند و بایستد و پخته شود بیماران از ان غسل کنند و شفا یابند نهاوند شهریست نزدیک همدان طولش فح مح عرضش
لوله در کوهش چشمه ایست موسوم بعین نهاوند هر کسی را حاجت آب جهت زراعت شود گویند مرا آب باید آب
جاری گردد و باز چون گوید بسته شود ری طولش فوا عرضش لد ما در مسالک و ممالک آمده که از خراسان

دعراق بغیر بغداد هیچ شهری بزرگ و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عرض بیشتر واقع اصمعی آورده که ری
عروس الدنیا بعضی گویند ری را رازی بن تعلان بن اصبهان بن فلوج بنا کردی و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته
و بعضی از هوشنگ نیز دانند احمد الله مستوفی گوید شهر ری شهر شیث پیغمبر است علیه السلام در زمان المهدی بالله
عباسی مدارس و خوانق ششصد و هزار و چهارصد طاحونه هزار و دویست کاروانسرا و دوازده هزار و هفتصد مناره
پانزده هزار و سی و پنج یخچال هزار و چهارصد و پنجاه عصار خانه دو هزار و هفتصد قنات جاریه سیزده هزار و نود و یک
رود خانه نیز بسیار بوده محلات نود و شش در هر محله چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار
مسجد که در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره وغیره بود که هر شب روشن میکردند مجموع خانهای هشت بار هزار هزار
و سیصد و نود و شش بوده که مردم در وی می نشستند در معجم البلدان آمده که ری در زمان بهرام چنان آباد بود باغستان ری
و اصفهان پیوسته بیکدیگر بوده و اصحاب تواریخ آورده که بکرات آن شهر بقتل عام و زلزله خراب شده و باز عمارت
یافته تا آنکه در زمان خلافت ابوجعفر منصور دوانقی عمارت بر اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادانی آن می افزودند تا
حادثه چنگیز خان بوقوع پیوست و کرات بقتل عام ویران گردید شیخ نجم الدین دایه در کتاب مرصاد العباد از تالیفات
اوست آورده که درین فتنه از شهر ری که مولد و منشأ این فقیر است هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت
رسیدند ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده ۱ غار ۲ فشابویه ۳ بهنام ۴ سیورج ۵ خوار زرند ۶ اسفجان ۷ شمیران ۸
شهریار ۹ ساوج ۱۰ بلاغ در نزهة القلوب آمده که رودبار قصران نیز از توابع ری بوده در عهد غازان خان بولایت
رستمدار گرفت و درین ایام بلوک چهار نخستین را ری اعتبار کرده باقی را علیحده ساختند چنانچه بتقریبات احوال بعضی نوشته
خواهد شد حق تعالی آنقدر خیر و برکت بان ولایت داده که او مام تفهیم آن تا حال اکثر شهر و دیهات قزوین که قریب چهل
سال محل اقامت سلاطین صفویه بود از ان ولایت بحصول می پیوست و الیضا غله و شاهان خلاده مردم کاشان از ری
بحصول می پیوندد و اهل رستمدار و ساوه و قم هم از ان شهر بخشش دارند در فصل خریف مردش را تب و لرزه می شود
اما روزی زیاده از دو سه ساعت نیست هر چه میخواهند میخورند و هر جا که میخواهند میروند مشهور است که جمعی از دوستان
با یکدیگر براهی می رفتند یکی را تب آمده از یاران التماس نمود که ساعتی توقف کنید تا رفته بلرزم و بیایم و این بنا بر
افراط میوه است که نار میخورند وقتی خاقانی آنجا وارد شده است باین حالت افتاد قصیده در هجو گفته در نزهة القلوب
از روی ظرافت آورده که اصفهانی و رازی را در خوبی شهر با هم نزاع افتاد هر یک هنر شهر خویش اظهار میکرد اصفهانی
گفت خاک اصفهان مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک مرده را چهل سال بر در دکان و ردا دو ستد دارد

صاحب گزیده از نزهة القلوب آورده که در عهد سلطان ابوسعید خان در بلاد ری زنی پیدا شده که رو و دستهایش پر مو
بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت کلامش را کسی نفهمید لاجرم می گفتند که خرس با مادرش جمع شده و در اکثر کتب است
که اهل ری همیشه مخالفت همدیگر باشند و بدوستداری پیغمبر و خاندان او مبالغه بکار برند اصل شهر ری چنانچه مذکور در
حادثه چنگیز خان چنان خراب شد که نقش آبادی بالکلیه از و زائل گردیده امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگر
ورامین است که مذکور گردد طهران در زمان شاه طهماسب صفوی بزینت باره و زیور اسواق محلی گردیده بسمت
شهرت پذیرفت بر شمالیش کوهستانی است موسوم بشمیران که در ایام سابق شمع ایران می گفتند مرقدش شیخ
العارفین ابو زکریا یحیی بن معاذ از نیکان اهل طریقت و در حدیث یگانه اهل ری و همدان و خراسان از وی روایت کردند
در مناظر الانسان است که خطیب در بغداد بتاریخ آورده که چون یحیی به بغداد آمد مشائخ صوفیه التماس نمودند که مر ایشان را سخنی
گوید بر کرسیش نشانده خود دست بسته ایستاده سخن می شنودند جنید در آن مجلس حاضر بود در رفت حرفی بگوید یحیی گفت
خاموش باش جائی که مردان سخن کنند ترا می رسد که سخن کنی و باز بر سر سخن رفت آورده اند که وی را در ری وام بسیار
بهم رسیده قصد خراسان کرد ابتدا ببلخ رفت و آنجا مدتی سخن گفت پس از آن بهرات افتاد دختر امیر هرات بمجلس او آمده بسیصد
هزار درم داد التماس نمود که چهار روز مجلس نهد یحیی ملتمس را مبذول داشته روز اول صد جنازه روز دوم بیست و پنج
جنازه روز سیوم چهل جنازه روز چهارم هفتاد جنازه برداشتند روز پنجم از آن شهر سفر کرده جانب ری در حرکت آمد
و چون از طوس بگذشت هر چه داشت دزدان گرفتند او مجرد بنشاپور آمد در همه حال عزیز می بود تا دویست و پنجاه و هشت
درگذشت حسین بن یوسف رازی گفته که در صد و بیست بلده بخدمت علما و حکما و مشائخ رسیدم هیچکس را قادرتر در سخن
از یحیی ندیدم صاحب کشف المحجوب گفت من کلام وی سخت دوست دارم که اندر طبع رقیق و اندر اصل دقیق و اندر سمع لذیذ
و اندر عبادت مفید است گفت عجب دارم از آنکه پرهیز کند از طعام جهت علت و پرهیز نکند از گناه بیم عقوبت
گفت زهد سه حرف دارد ترک زینت با ترک هوا و ترک دنیا گفتندش مرد بتوکل کی رسد گفت آنگاه که بوکیلی
حق تعالی رضا دهد گفت نشان محبت آنکه به نیکوئی زیادت نشود و بجفا نقصان گیرد شاه ابا ذکون من قطب وقت
یوسف بن حسین از کبرای همه وقت و مشائخ زمان بوده از شاگردی ذو النون کسب کرده در تذکرة الاولیاء آمده که
بازرگانی کنیزکی بهزار دینار بخرید و عزم تجارت نمود در نیشاپور بر کسی اعتماد نداشت که کنیزک پیش وی گذارد در پیش ابوعثمان
حیری آمد وی بعد از شفاعت بسیار قبول نموده بازرگان برفت ابوعثمان را روزی نظر بر کنیزک افتاد و از دست بشد
شیخ نزد ابوحفص حداد رفت و ماجرا گفت فرمود ترا بری می باید رفت پیش یوسف بن حسین در حال روان گردید بری

رسیده مقام یوسف بن حسین پرسید گفتند آن زندیق اباحی را چه می پرسی تو اهل صلاح مینمائی و ترا صحبتش زیان ابوعثمان
بازگشت ابوحفص گفت یوسف را دیدی گفت نه و حال باز راند فرمود باز گرد و او را ببین که این مشکل تو در پیش او
حل شود ابوعثمان کرت دیگر باز بری آمد و هر که هر چه گفته نشنید در خانه اش رسیده پیری دید با پسری صاحب جمال نشسته
و صراحی و پیاله پیش خود نهاده ابوعثمان در آمد و سلام گفت و بنشست شیخ در سخن آمد و چندان سخنان عالی بگفت که
ابوعثمان متحیر شد پس گفت ای خواجه از برای خدا با چنین کلمات و چنین مشاهده اینچه حالت که تو داری گفت این امرد
پسر منست قرآنش می آموزم و درین گلخن صراحی افتاده بود برگرفتم و پاک بشستم و پر آب کردم تا هر که خواهد از و آب
بخورد که کوزه نداشتم ابوعثمان گفت از برای خدا چنین سبکی یوسف گفت از برای آنکه هیچکس بر من اعتماد ننماید و کنیزک
بسپرد ابوعثمان چون این بشنید در پای شیخ افتاد و دانست که هر که بصلاح مشهور زیست در کار او رگی از ملامت است
وفاتش دویست و پنجاه و هشت شیخ نجم الدین المعروف بدایه از تربیت یافتگان شیخ مجد الدین بوده در کشف
حقائق قوت و قدرت بسیار داشت در واقعه چنگیز خان از خوارزم بروم آمد و مدتی ماند و صحبت مولانا جلال الدین
و شیخ صدر الدین قونیوی را دریافت وقتی در یک مجلس جمع بودند که نماز شام قائم از وی التماس امامت کرد و شیخ
در هر دو رکعت سوره قل یا ایها الکافرون خواند چون نماز تمام شد مولانا جلال الدین با شیخ صدر الدین بر وجه طیبت
گفت که ظاهرا یکبار برای شما و یکبار برای ما خواند وفاتش در ششصد و پنجاه و چهار بوده و در شونیزیه بغداد بیرون
مقبره سری سقطی مدفون گشته از تالیفاتش مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقائق در میان صوفیه متداول است و خال خال بواسط
احوال شور می گفت ابوبکر بجلی از نیکان زمان بود وقتی در کار کودکی مبتلا شد و بر مهجور ساختند آخر چون معلوم شد که
خلافت باز او را قبول جامع نشسته بود شیخ بند از صرف بادی گفت ایها الشیخ اینچه بود که واقع شد گفت ای پسر اگر عزم
ابراهیم و صدق موسی و عصمت عیسی و صبر احمد عربی کسی را بود و نگاه داشت وی نبود چون باد فتنه بجهد همه را ببرد
و مرد در میان آن بود ظاهرا شوری نیز می گفت چنانچه در مرصاد العباد و صاحبش دو رباعی از و باستشهاد
آورده شیخ ابوبکر در میان مشائخ وقت کسی از و گریان تر نبوده شیخ ابو القاسم چهار چیز در و بود که در هیچ کس
در آن زمان جمع نبود جمال تام زهد بکمال سخاوت زوال ابو عبد الله بن حداد از بزرگان وقت خود بوده عبد الله
بن عبد الرحمن ریاضت سترگ کشیده گفت دنیا آنست که ترا محجوب گرداند از خدا تعالی عبد الله بن محمد
خراز از کبار مشائخ بوده سالها در مکه مجاورت نموده یوسف بن الحسین گفته که من مثل عبد الله ندیده ام و عبد الله نیز مثل
خود ندیده شیخ ذرعه همیشه طیبت کرده و می گفته که من هیچ مایه ندارم الا آنکه درویشان از سخن من خندیده باشند

از جمله مشائخ مشهور ست ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم حنظلی امام حدیث و تفسیر و عابد و صالح بوده گویند در زمان
او حصار طرطوس بفتاد هزار دینار جهت مرمت آن می بایست ابو محمد با اهل مجلس خود فرمود که هر که این حصار به هزار دینار
راست سازد من ضامن میشوم که خدا تعالی قصری در بهشت جهت وی بنا کند مردی عجمی برخاست و گفت این هزار دینار بگیرو
خط ضمانت برای من بنویس شیخ خط ضمانت بنوشت اتفاقاً پس از چند اوقات وفات یافت بموجب وصیت آن
خط با وی در گور نهادند قضا را در آن شب باد برخاست و آن نوشته را از گور برآورده نزد ابی حاتم انداخت چون مطالعه
نمود بر پشتش نوشته بود که بدانچه ضامن شده بودی وفا کردیم اما باید که دیگر این اراده ننمائی ابو زرعه عبد الله بن
عبد الکریم القرشی در طبقات محمود شاهی آمده که ابو زرعه در عهد خود اعلم اهل مشرق و مغرب بوده ابو مسعود احمد بن الفرات
در حدیث ماهر چنانچه اهل فرات بروایت شیخ جزری هزار هزار و پانصد هزار حدیث لقید آورده در سال دویست و
پنجاه و هشت ازین مطموره فنا بمعموره بقا خرامید صاحب کافی اسمعیل بن عباد ابتدا وزارت مؤید الدین بن
رکن الدوله حسن بن بویه پس فخر الدوله کرده و بجانب طبرستان آمده بفتح چند قلعه معتبر قیام نموده مراجعت کرده در جرجان
فرمود تا زری که بوزن هزار مثقال طلا بود زدند و در یک جانب آن هفت بیت و بر جانب دیگرش سوره اخلاص
و لقب فخر الدوله نقش نمودند در سال سیصد و هشتاد و پنج یا سیصد و نود بمرض موت افتاد فخر الدوله بعیادتش رفته
معروض داشت که اگر پادشاه بدستور معهود بعد من عمل نماید به نیکنامی اشتهار یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد نزد عالمیان
بوضوح پیوندد که این قواعد من بوده و اساس دولت را زبان دارد فخر الدوله اگرچه در آن وقت قبول نمود اما از پیش
نتوانست برد فخر الدوله با تمامی اعیان دیلم بمشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفته گریه و زاری می نمود و در
ری کسی نماند که با جنازه اش نرفت چند روز دکانها باز نکردند و مردم بسوگواری نشستند پس از آن تابوتش باصفهان
بردند و دفن نمودند و قبه عالی ساختند در نسخه بنظر آمده که وی اثنا عشری در اصول معتزلی بوده و در چهار مقاله ویرا
عدلی مذهب نوشته و عدلی مذهبان لغایت متقی می باشند از جمیع علوم بهره مند بوده و شعر عربی در غایت جودت
نظم می نموده چهار صد شتر کتابخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک در هر علمی دارد صاحب مناظر الانسان آورده که
اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که او بصحبت ابن العمید پیوسته رسیدی و ابن العمید وزیر رکن الدوله بن
بویه بوده و در شیوه انشاء عدیل و نظیر نداشت چنانچه ثعلبی آورده که انشاء از ابن العمید شهرت داشت و لعبد الحمید وزیر
بهرامشاه ختم گشت نقل ست که از قبل وی قاضی در قم بود بنابر تقصیر بوی نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم در قابوس نامه آورده که ربیع ابن طاهر کاتبی محتشم بود و در دیوان صاحب خط مزدوری

کردی صاحب برعایت فضلش نتوانست بروی پیش گفتن و معزول نمودن هم دشوار دانست اتفاقاً در آن خلال مریض گردید
ربیع طاهر بعیادت آمد پرسید چه چیز میخورید فرمود آنچه تو می کنی دریافت که دریافته است گفت ای خداوند بر تو که دیگر
نکنم هم در قابوس نامه است که وقتی دو روز بنشست و لباس انبساط و کس را بار نداد فخر الدوله کس فرستاد که خبر دلتنگی تو شنیدیم
مشغول گشت اگر از مملکت مشغول داری باز نما تا مصلحت آن کار بر دست گیریم و اگر از ما دلتنگی رسیده بگو تا عذر آن بجوئیم گفت
معاذ الله که از خداوند بنده را دلتنگی باشد و حال مملکت بدولت خداوند بنظام ست اما از کاشغر منهی من نوشت که خاقان با فلان
امیر سپهسالار سخنی گفت نتوانستم فهمید که چه گفت مرا نان بگلو نرفت که چرا باید خاقان ترکستان سخنی گوید و من از آن آگاه
نباشم امروز ملاطفه دیگر رسید که آن چه حدیث بود دلم خوش گشت افتخار العلماء المتکلمین امام فخر الدین ابو عبد الله محمد
بن عمر بن الحسین القریشی التیمی البکری در سال پانصد و چهل و سه یا پانصد و چهل و چهار در ری متولد گشته و نزد والد
خود بتحصیل علوم مشغول گشته چون پدرش فوت شد پیش کمال سمنانی کسب کمال کرد آنگاه بخوارزم شتافت ویرا با علمای
آن دیار در باب اختلاف مذاهب مناظرات بوقوع پیوست از آنجا بما وراء النهر رفته با علمای آن دیار نیز او را مباحثات اتفاق
افتاد چنانچه در بخارا وقتی هزار دلیل در ابطال مذهب اشعری و هزار دلیل بر ابطال مذهب معتزلی بگفت که هیچکس را قدرت جواب
نماند جمعی بهم برآمده خواستند که فتنه انگیزند بعضی از دانشمندان بایشان گفتند که وی اظهار قدرت خود کرده والا در نفی و
ابطال سخن ندارد و هزار دلیل بر اثبات جزء لایتجزی وی هزار دلیل بر نفی آن گفته و ایضاً هزار دلیل در تفسیر سوره فاتحه از ایشان
بوقوع پیوسته پس از آن بهرات رفته مقیم شد تا در ششصد و شش وفات یافت نزد اصحاب منطق و کلام و حکمت ملقب بامام ست
بغایت با وقار و محتشم بوده هرگاه سوار شدی سیصد نفر از طلبه در رکابش پیاده رفتندی در اصناف علوم و انواع فنون
تصانیف وارد مانند تفسیر کبیر و مطالب عالیه و نهایت المعقول و کتاب الاربعین و محصل و کتاب اللسان و البرهان و مباحث مشرقیه
و مباحث عمادیه و تهذیب الدلائل و عیون المسائل و ارشاد النظائر و اجوبه المسائل النجاریه و تحصیل الحق و کتاب الزبده و معالم
و ملخص و شرح اشارات و شرح عیون الحکمة و شرح اسماء الله و شرح مفصل و شرح وجیز و شرح کلیات قانون و غیر ذلک
من الکتب و الرسائل و گاه گاه قطعه یا رباعی گفتی محمد بن ذکریا از مصنفاتش یکی کتاب حاوی ست که از نفائس جهان ست و دیگر
کتاب الجامع و کتاب الاقطاب کفایت المنصوری که بنام ابو صالح منصور بن اسحق برادر زاده امیر اسمعیل گفته قیل بنام ابی صالح
منصور بن نوح بن النصر بن اسمعیل نوشته در مناظر الانسان آمده که محمد ابتدا در علم موسیقی داد دار خلاصه روزگار و در عود
نوازی مهارت تمام داشته بعد چندگاه میل بخواندن کتب طب نموده در خدمت حکیم ابو الحسن علی بن زین طبری مصنف فردوس
الحکمة سالها ریاضت کشیده تا از همثلان زمان خود گردید گفت اگر توانی بغذا معالجه کنی زنهار با دویه مکن و اگر بداروی

معزو توانی بمرکب بکن و از حذاقت و فراست وی سخنان غریب بسیار است در چهار مقاله مسطور که امیر منصور بن نوح بن نصر
سامانی عارضه افتاد که مزمن گردید و برجای بماند اطبا عاجز آمدند محمد زکریا را بخواندند تا به آمویه رفت جیحون دیده برگشت وگفت
در کشتی ننشینم که دیده و دانسته خود را در تهلکه افگندن است و حکیم چنین روا ندارد آخر بامر امیر بسته در کشتی انداختند و از دریا چون
عبور کرد عذر ساخته اسپی با ساخت از لبوا ایش دادند آمده بمعالجه امیر پرداخت فایده نداد گفت معالجه مفید کنم بشرط آنکه فلان
اسپ و استر را بمن بخشی و آن دو مرکب موجود نمودند و چهل وسی فرسنگ بدو میدویدندی پس دیگر روز امیر را بگرمابه برد و آن
مرکبان بر در گرمابه واداشتند و حکم شد که از خدم و حشم احدی نماند حکیم شربتی که کرده بود بامیر داد تا بخورد و چندانی بداشت
که اخلاط را در مفاصل نضجی پدید آمد پس رفت و جامه در پوشید و برابر امیر بایستاد و سقطی بگفت که یا فلان تو فرمودی که مرا
ببستند و در کشتی افگندند اگر مکافات آن از بر نیاورم پسر زکریا نباشم امیر بغایت خشمگین گشته حکیم اثری پدید آمد در
دشنام افزود امیر از جای خویش برآمد تا بسر زانو نشست محمد زکریا کارد برکشید و تشدید پیش کرد امیر یکی از خشم و دیگر از
بیم جان برپا خواست حکیم چون امیر را برپا دید برگشت و از گرمابه برون آمد و با غلام بر اسپ و استر سوار شده رو بآموی
نهاد و نماز عصر از آب بگذشت و تا مرو هیچ جا نایستاد و بعد از آن نامه بامیر نوشت که زندگانی پادشاه بصحت بدن و نفاذ حکم
دراز باد چون بعضی بی ادبی در حین علاج از بنده نسبت بپادشاه صادر شد صواب نه دید که دیگر میان من و پادشاه صحبت باشد
اما چون امیر برخواست و محمد زکریا بیرون شد بنشست و حالی او را غشی دست داد چون بهوش آمد خدمتکاری را آواز داده
گفت طبیب کجا شد گفتند از گرمابه سوار شده با غلام بیرفت امیر دانست که مقصود چه بود بپای خویش از گرمابه برون آمد
خبر در شهر افتاد خدم و حشم شادیها نمودند در هفتم روز غلام محمد زکریا برسید و اسپ و استر باز آورد امیر تشریف بسیار از
اسپ و غلام و کنیزک بدو ارزانی فرمود و چند موضع در ری لسیورغالش مقرر فرمود **ابو بشر محمد بن حماد انصاری
رازی دولابی** عالم بحدیث و اخبار و تواریخ بوده و تصانیف مفیده در تاریخ موالید و وفات علما دارد و ارباب این
فن را بر او اعتماد بسیار است دولاب قریه ایست از اعمال ری متصل طهران که الحال شهر ری عبارت از آنست و
ایضا دولاب شهریست در یمن که آنرا سوق الفرج خوانند و نیز قریه ایست در نواحی طائف که عبدالله بن عمر بن عثمان شاعر
منسوب بدانست و دیگر قریه ایست میان مکه و مدینه و همچنین دهی است در ولایت اهواز در بغداد او نیز محلتی بوده فوت
محمد بن احمد سنه عشرین و ثلثمائه **افضل المتقدمین ابو زید محمد الغضایری** امیر شعرای عراق و قدوه فضلای آفاق بوده
بعضی وی را غضائری تصحیح کرده که پدر وی کاسه گر بود و غضائر کاسه گر را گویند بهر تقدیر وی اول در ملازمت بهاء الدوله
دیلمی تربیت یافته و هر سال قصیده در مدح سلطان محمود گفته از ری بغزنین ارسال داشتی و سلطان صله هر قصیده هزار دینار

بوی بفرستاد آخر بغزنین آمد و قصیده گذرانید که صله آن هفت بدره زر شتلی چهارده هزار درم یافت **املح الشعرا
عمادی الشهریاری** اکثر تتبع کنندگان برینند که عمادی غزنوی الشهریاری یکی است و اعتقاد بعضی اینکه غیر
عمادی غزنویست محمد عوفی در تذکره خود عمادی را در سلک شعرای غزنین انتظام داده و بذکر عمادی شهریاری نپرداخته
اما اشعاری که در تحت اسم او نوشته در بعضی نسخ معتبر باسم عمادی شهریاری یافته شده **شهریار** بلوکیست از بلوکات
ری متضمن قریات معمور آبادان از اشعار عمادی چنان مفهوم که در زمان سلطان طغرل سلجوقی بوده **امام الاجل
علاء الدین خواری** کل فضلای عراق در مقابل او بقصور اعتراف نمودندی نظم کم گفته در نثرش هر نکته عالمی الکیت
ملک الکلام فضل الله الخواری بزرگی بوده که وصفش هر قدر نویسند کم است معاصر خوارزم شاه می نماید چنانچه در
ستایش قصائد دارد تکش خان چون بر ری مستولی گردید وی جوش گفته رعایتها یافت **بندار رازی** از مشاهیر
متقدمین در زبان عربی و پارسی و دیلمی اشعار گفته صاحب بن عباد وزیر به سپرد گویند او مردی متوسط الحال بوده ناگاه
گنجی یافت شب بر خانها اهل زر افشانده مردم خیال کردند که از آسمان باریده جمیع را باین سبب سرمایه بدست رسید و بندار
بفراغ بال زر خرج کردن گرفت و ضیاع و عقار بسیار خرید و بنه دار ری شد بنابران باین لقب اشتهار یافته **مفخر الشعرا
ابو المفاخر رازی** در عهد سلطان محمد بن ملکشاه بوده میان وی و خاقانی مراسلات اتفاق افتاده از شعرای با نام است
در صناعت تمام در مدح سلطان الانس والجن ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع قصیده گفته در غایت دقت و صنعت که
درک همه کس بآن نرسد **شرف الشعرا بدر الدین القوامی** چون بقوام الدین طغرائی مختلط و مربوط بود از ینسبت قوامی تخلص
کرده شاعر عالیقدر مفخر همگنانست **مسعود** از مداحان سلطان محمود غزنوی بوده و حرمت وافی داشته **ده خدای
ابو المعالی** بو فور فضل و ذکا در عهد خویش دیگری چون او نبوده بلکه چنینش دیگر آزاد مستال کمال شدی از شعرای
آل سلجوق است و در ان دولت از جمله مخصوصان بمنزله **مولانا قطب الدین** در عصر سلطان ابو سعید بهادر خان
بوده شرح شمسیه بنام وزیر صاحب خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید
خواجه رشید نوشته **سید محمد نوربخش** از سادات عالیقدر جالست در ایام شباب بری در قریه سلطان از اعمال
ری توطن گزیده بسیاری مردم از آنجا بر متابعت وی داده مرید شدند تناسل و توالد بسیار نموده در ان دیار
شیوع یافت **سید جعفر** پسر بزرگتر سید محمد نوربخش بوده در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته امرای
عظام و صدور کرام جهت مدد معاش وی مبلغ پنج هزار دینار کبکی و دو صد خروار غله مقرر ساختند سه بآن نیا و رده
عزیمت عراق بنمود و در آن ولایت بادخار مثوبات اخروی کوشید تا بعالم مخلد توجه نمود بنابر موزونی طبع شعر هم گفتی

شاه قاسم نیز جزو آن کتاب در زمان سلطان حسین میرزا بخراسان تشریف برده بادشاه در تعظیمش اقصی غایت
کوشید پس از چندگاه رخصت معاودت حاصل کرده شاه اسمعیل ماضی نیز از تمامی سادات بمزید انعام و اکرام با وی سلوک
کرد از وی دو پسر نیکو سیر بوجود آمدند یکی **شاه شمس الدین** و دیگر بهاء الدین **شاه بهاء الدوله**
بمزید علم و دانش از سائر سادات ممتاز بوده ابتدا بجانب هرات تشریف برده منظور نظر سلطان حسین میرزا گردید
پس از وی در ملازمان شاه اسمعیل صفوی منسلک گردید **شاه قوام الدین** بن شاه شمس الدین ابن شاه قاسم
بعد از فوت جد خود بر وساده بزرگی تکیه زده مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت بتدریج خلق کثیری مریدش
گردید **مولانا امیدی** بواسطه باغی که داشت موسوم بباغ امید شاه نامی را از پا درآورد چون شاه اسمعیل
در آنوقت فوت کرده بود باز خواست آن خون بتعویق افتاد پس شاه طهماسب شنیده که مولانا امیدی قلعه در
کمال حصانت بنا نهاده بصدد برانداختنش شد عنقریب برانداخت اغلب بشر گفتن میل میفرمود **شاه**
صفی الدین پسرزاده سید محمد نوربخش رازی و برادر شاه قوام الدین محمد در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف
گفتار سرآمد اهل دیار زیسته در کبرسن نذر فرموده بود که از طرشت پیاده بزیارت مشهد مقدس رضویه رود
بمواطی بوفون بالنذر دیکا فون وفا بنذر نموده هنوز چند منزل طی نشده بود که متوجه مرحله والیه یعود شد صاحب دیوانست
شاه قاسم بن شاه قوام الدین بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بعد از قضیه والد خود در طرشت رحل
اقامت افگنده روز بروز سواد جاه و جلالش بیفزود تا هنگام که درگذشت در انشا نهایت صنعت بکار بردی
و شعر پاکیزه گفتی **امیر سید محمد** ولد شاه قاسم جوانی بود بانواع هنر موصوف بحسن خط و لطف گفتار معروف در عین
شباب درگذشت اشعار آبدار دارد **امیر شاه رضا** منتسب بسلسله نوربخشیه است بنهایت خوش صحبت و نیکو
قریحت بود در شطرنج ماهر و شعر هم نیکو گفتی **فکری** از سادات نوربخشیه در زمان شاه طاهر بدکن رفته منفعت
بسیار یافته در ابنار مبالغی نکلی داشته طبع شعر خوب داشت **قاضی محمد** از سادات ورامین است **ورامین**
در زمان سابق حاکم نشین بود و قلعه در غایت حصانت داشته بعد از طهران دررری محلی از آن شکرف نیست مضافات
نیک دارد مثل **خاوه وحسن آباد** قاضی چند سال باستقلال کلانتری آنجا را داشته بعد از آن در خدمت سلاطین
صفویه مقداری عظیم یافت بحسب لطافت طبع و طلاقت لسان و علم بر تاریخ و قوت بدیهه انیس مجلس می بود **قاضی**
عطاء الله برادر قاضی محمد بذله گو شیرین کلام بوده در حینی که میان شاه طهماسب و خوندکار روم مصالحه شد
الصلح خیر تاریخ یافته وقتی که امیر تقی الدین صدر سبی علتی از صدارت معزول گشته تاریخ گفت ع برون کن از شریعت حرف علت

قاضی عبدالله ولد قاضی محمد در فنون فضل و شعر و موسیقی عدیم المثل بود ابتدا بشیراز شتافته استفاده علوم نمود پس
متوجه مسکن اصلی گشته بنابر توارث شعر می گفت **قاضی سعد** نیز ولد قاضی محمد است بشگفتگی طبع وسعت مشرب
و حسن کردار و لطف طبع متصف بود **میر رکن الدین** در تحصیل و تکمیل کمالات ممتاز همگنان است گاهی بنظم هم رسیدی
میر محمد قاسم اصفهانی ذهن شعر پاکیزه می گفت زمانی با آصف خان وزیر بوده مراجعت کرد **قاضی عهدی** از شیخ
سنداوله گذر کرده مردی مستعد برادر شعر سلیقه می گفت **امیر عنایت الله** اباعن جداز متولیان مزار امام زاده
عبدالعظیم بوده در شعر از ممتاز انست **امیر علیشاه** ولد امیر غیاث مستجمع صفات کمال بوده شعر خوب می گفت **امیر**
نورالله در تولیت و مزار امام زاده عبدالعظیم صاحب دخل بود همواره سفره ضیافتش گسترده بودی بوفور عزت
و مکنت بر همگنان راجح شعر بجودت می گفت **امیر ظهیر الدین** ابراهیم بمزید علم و رفعت بر سائر سادات آن
آستان مختص زیسته همیشه خوان نوال گسترده داشتی **امیر مجد الدین** اسمعیل ولد امیر ظهیر الدین ابراهیم از افراد
عهد است مجدی تخلص میکرد و لسبت بزرگان هرچه می یافت صرف ضیافت می نمود **شیخ شهاب الدین**
علی اباعن جداز متولیان امام زاده ابوالحسن است که در قریه اندرمان آسوده است و از نبایر امام همام موسی
کاظم ع می شود شیخ شهاب الدین علی در اصناف فضل و کمال مشار الیه محفوظاتش از شعر پارسی و تازی بر صد هزار
بیت زیاده بود گاهی شعر شگفته **شیخ ابوالقاسم** ولد شیخ شهاب الدین علی موضع اندرمان مکان آبا را بشغل
نیک نامی روشن داشته گاهی شعر شگفته **آقا غیاث** گل آن چمنست هنوز رنگبوی از گلشن عمر نیافته بود که بصرصر
اجل پژمرده شد شعر می گفته **قاضی مسعود** در سلک سادات سیفی انتظام داشته والد ماجدش **قاضی عبدالله**
از قزوین بری آمده قاضی شد قاضی مسعود بعد فوتش قائم مقام گردیده در طهران نه پسر آورد هر یک ماه آسمان
هنر بود چنانچه مذکور شود دانه و کتاب اشهرت موسوم بدستور قاضی منظوماتش بنهایت نیکو **قاضی بیگ** پسر بزرگ
قاضی مسعود است منظور نظر شاه طهماسب گردیده بعد از آن باحمدنگر دکن رسیده وکالت یافت و آخر بوطن رفته در بلده
لار وداع جهان ناپایدار نموده بوفور فضل و دانش متصف بود **امیر عبدالقادر** نیز برادر توامست بصفت تقوی
موفق گشته در زمان سلطنت شاه طهماسب پنج سال قاضی احداث تبریز بوده هرگز ابواب آزار بر رخسار آن
دیار نگشود تا حدی که رنود و اوباش غلو آورده حاکم خود را بکشتند و بوی اصلا مزاحم نشدند فضیلتش در نحو و
اصول درجه داشت که مدت پنج سال من حیث الاستقلال در شب غازان تبریز رایت افاده می افراخته و آخر
بغلط در ری بدست جمعی شربت شهادت چشیده آه شهید میر عبدالقادر تاریخ است **امیر معز الدین** ملک شجاع کر

آن چراغ بوده چه در یکروز هم غنی و هم محتاج و هم مستغنی بودی سالهای قضای آن ولایت داشت **امیر تاج الدین**
حسن نیز گل آن چمن است ابتدا در شیراز بتلمیذی مرزا جان بهره اندوخت بعد از آن کربلا و نجف در خدمت مولانا احمد
اردبیلی اخذ علم نحو و اصول نموده منتهی شده بوطن رسید و با فاده عوام پرداخت از مولفاتش حاشیه ایست بر علم هوالی
امیر جعفر هم ثمره آن شجره است خرقه تلمذ از علامه دوران مرزا جان داشت و در حفظ و اعداد لوای مهارات
می افراشت اسیری **امیر قاضی نام** ولد قاضی مسعود از هر علم بخشی داشته بهند وارد شده در درگاه اکبری
مفتخر گردید و بعد چندی بصوب دکن شد برادر اعیانیش قاضی بیگ چنانچه گذشت پیشوائی آنجا بود و بعد چندی
از آنجا با برادر متوجه وطن شد احیانا شعری گفت **امیر زین العابدین** ولد قاضی مسعود اگرچه استعدادش
بخلعت فضیلت محلی نگردیده اما از امور دنیوی بخشی وافر داشته گاهی شعری گفته **امیر شمس الدین علی**
ولد قاضی مسعود ابتدای جوانی اوقاتش بعشق و عاشقی صرف شده اواخر ایام بخداشناسی راه طاعت گزیده شعر
هم می گفت **مولانا امیدی** ابتدا الشیراز آمده فنون فضائل از فحول افاضل بخصوص علامه دوانی اخذ نموده منتهی
گردید و بشعر گفتن افتاد بسبب میلان خاطر امیر نجم ثانی پایه اش از اقران گذشت صاحب ثروت گردید در سال
نهصد و بیست و هفت دو رییش خان بدار الملک خراسان رفته با اصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوک نموده
بعد دو سال حرکت بری کرد از یخ راه بیاسوده بود که بدرجه شهادت رسید چنانچه در احوال شاه قوام الدین
مذکور مولانا نامی شاگردش آه از خون ناحق من آه تاریخ یافته **خواجه محمد طاهر** ولد مولانا امیدی همواره
همت بسرانجامی امور نویسندگی می گماشت و گاهی شعر هم گفته **خواجه محمد شریف هجری** ابتدا بخراسان آمده
بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان کشرف الدین اوغلی مخصوص گردید و مطلق العنان بانی مبانی ملکداری
شد پس از فوت محمد خان ولد ارشدش عزاق خان بجالیش مانده بعد او منظور نظر شاه طهماسب صفوی گردیده
بولایت هفت سال یزد و ابرقوه و بیابانک سر افراز گردیده پس بوزارت اصفهان رسیده بود مادر گذشت
صاحب دیوان شعر است و دو پسر مانده خواجه محمد طاهر و **خواجه غیاث الدین محمد** خواجه غیاث الدین محمد گاهی
از بحر اندیشه در آبدار نظم می کشید اما بسلک تحریر نمی آورد و جواهر نثر بسیار بروی روزگار رانده و خط پاکیزه
داشت صاحب رتق و فتق معاملات شاهی بود و مهمات بیوتات را خوب بانصرام رسانیده **خواجه محمد طاهر**
وصلی از علم سیاق و وسعت مشرب بهره کافی یافته اگرچه در دبستان وقوع چندان تعلیم ندیده اما در سلاست
و متانت بنهایت لطافت دارد و شورش برجسته است **خواجه مرزا احمد** برادرزاده مولانا امیدی برادر

خواجه محمد شریف هجری پدر امین احمد رازی مصنف هفت اقلیم شاه طهماسب صفوی را بوی عنایتی خاص
بوده چند سال کلانتری مع تصدی خالصات بدو تفویض داشته شاه سلطان محمد نیز نسبت سلف عملکرده مهمات
مذکور را بحواله داشت بنابر تقریب گاهی شعری گفته **خواجه خواجگی** برادر خواجه محمد شریف بوده در شیرین
مقالی و بذله پردازی یگانه زیسته احیاناً بوادی شعر خوب پویه داشت خواجه شاپور ولد **خواجه خواجگی**
طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشته در موکب نظم فارسی قوی قدرت بود و فریبی هم تخلص میکرد بواسطه قرابتی که با اعتماد الدوله
جهانگیری داشته بهند آمده کامروا شد و مراجعت نمود **خواجه عبد الرضا** همشیرزاده **خواجه محمد شریف**
بوده بجودت خط و لطافت طبع از امثال امتیاز داشته در سیاق و ترسیل نیز لوای مهارت می افراشت شعر
خوب می گفت تاریخ وفات شاه قاسم را وفات شاه قاسم یافته و تاریخ عروسی محمد بیگ نامی را الهی عاقبت
محمود گردان یافته **خواجه محمد رضا** ولد خواجه عبد الرضا بخصال حمیده اتصاف داشت دار دارش خیلی و لاویز
از جوانی برنخورده آنجهانی شد **خواجه محمد حسن** همشیرزاده خواجه محمد رضا است محلی بزیور بلاغت و الفاظ
بوده شعر پاکیزه می گفته **خواجه نظام الملک** که از اعیان آنجا بوده بلطف طبع و حسن خلق موصوف گاه گاه
در سخن را بسلک نظم انتظام میداده **خواجه جعفر** از فنون کمالات بخشی داشته خصوص در طبابت و
سیاقت پاره از متداولات دیده در معما مهارت کافی داشت شورش بی قصور بوده **مولانا افضل نامی**
طبعی بنهایت راستی و درستی داشته از عنفوان جوانی تا هنگام پیری در خدمت **مولانا امیدی** بسر برده
صاحب دیوانست **خواجه هدایت الله** شرف از معززان شاه طهماسب صفوی طبعی رنگین داشته اما بیشتر
اوقات در نظم اشعار سلوب المعانی همت می گماشته بدین شیوه تتبع چند کتاب نموده **مرزا اعلی خلقی**
در مهمات کدی و جدی بلیغ داشت هر گرا انشکل رودادی بدر دلها دویدی و کار او بساختی گاهی شعر هم می گفت
مولانا فهمی در نثر و نظم سلیقه لائق داشته همواره میان او و سهمی بخاری مواد معارضه و مشاعره در هیجان بوده
مولانا محمد سیری عم زاده مولانا فهمی برسم تجارت معیشت داشته منه رقیب تا بزدی بوادی وصلش هم
بجای پا بمه جا سر نهاده آمده ام **مولانا غفوری** باواز خوش و لحن دلکش موصوف بوده و شعری گفته **مولانا**
حاجی مرد همواره کم سخن بوده آنانکه دل بغیبت من شاد می کنند، باری باین خوشم که مرا یاد میکنند **مولانا حسابی**
بنهایت مضحک و طرفه گو بوده و شعر موزون هرگز بر زبانش نگذشت مگر گاهی که غلطا می کرده **رضائی نور بخشی**
رازی مرد قابل بود شطرنج خوب می باخت **میر رکن الدین رازی** مردی پاکیزه روزگار سنجیده اطوار بوده

سلیمان طهرانی چون در وطن پریشانی کشیده بهند آمد **میر صیدی** از سادات طهران شاعر یگانه صیاد
معنی بیگانه بوده در عهد عالمگیر بهند آمد مقبول طبایع شد **ضیا** از روشن طبعان طهران است **طرزی** از طرشت ری
بوده بشوخ طبعی اشتهار داشت **میر عرفان** از سخن سنجان طهران است **فدائی** طهرانی محمود بیگ نام از ادیبان
تکلو بوده باخلاق درویشی اتصاف داشته **منصف** طهرانی شاعری رقیق الخیال رشیق المقال بوده بهند آمده
مراجعت کرده **مهینی** طهرانی نامش میر عطاست **دماوند** جای نزهت باطراوتست اول شهری که در عالم بنا
شده دماوند بوده کیومرث در ایام خود سه شهر بنا نهاده اول دماوند دویم اصطخر سیوم دماوند کوهستانست و
پنج منزلش بی آب روان و سه آبستان غیبت جبل دماوند کوهیست در غایت بلندی که هرگز برف از سر
آن خالی نشود و از صد فرسنگ پدیدار بود بعضی گفته اند که سلیمان صخر جن در انجا محبوس کرده برخی گویند که فریدون
ضحاک را در انجا مقید ساخت گویند بر ذروه وی معدن کبریت احمر است در عجائب البلدان از محمد بن ابراهیم
ضراب نقل می کند که پدرم خواست که چیزی ازان کبریت احمر بردارد مغزهاست که دنبال آن دراز بوده چون
مغزها آهن نزدیک آن می رسید گداخته می شد و گفت شنیدم که مردی از خراسان بیاید با دمغزها بود
بدار و نا انده وه ازان کبریت چندان که خواست برگرفت محمد بن ابراهیم گوید در خدمت امیر موسی ابن
حفص بودم قاصد مامون عباسی رسیده گفت حکم خلیفه است که بکوه دماوند شوی و احوال محبوس دماوند را
معلوم نمائی امیر برخواست و بدانموضع رفت و از احوال آن محبس پرسید پیری بیامد که سال از صد ش افزون
بود گفت این محبوس را نتوان دید اما اگر خواهی دستی آن شما را معلوم کنم امیر را سخن آن پیر پسندیده آمد
آنکه چیزی پیر بر کوه می رفت و مردم از پس وی تا بجائی رسیدند گفت این مکان را حفر کنند حفر کردند خانه
پیدا شد از سنگ کنده در انجا مثالی بر صورت عجیب دیدیم بر دست او مطرقه در پیش او سندانی و تا
بعد وقت آن مطرقه را بران سندان میزد انگه گفت تا آنرا باز بطریق اول ساختند و گفت این
طلسمی است و بجهت همین ساخته که مادامی این طلسم باقی باشد شر این محبوس مندفع شود بعد ازان فرمود تا
نردبانها بیاورند و بر یکدیگر بستند تا مقدار صد گز شد انگه آنرا برافراشتند و بران بر رفتند دری از
آهن پدید آمد و بران در نوشته یافتند که بر قله این کوه هفت در است و بر هر دری چهار قفل و بر عصاره
نوشته بود که در اینجا حیوانیست که شرح آنرا نهایت نباشد باید که در را نکشایند و الا هر گاه این در
کشوده شود این اقلیم را آفتی رسد که رفع آن ممکن نبود امیر گفت همچنین بخلیفه باید نوشت مامون منع کرد تا دیگر

سترخن نکرد مردمش **امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف** از **شکر آب** و شکراب موضعی است
از مضافات دماوند میر مذبور ابتدا نزد عم خود فخر الدین بعضی متداولات را دیده پس در خدمت ملانا
سیف الدین تفتازانی آمد شد کرده تا سر آمد علما گردید در زمان میرزا تدریس یک صفه از مدرسه باو مفوض گردید
پس از فوت وی محمد خان شیبانی در ترتیب وی کوشیده شاه اسمعیل صفوی نخست زمام قضای شرعیه تمام ممالک
خراسان بوی سپرد پس ازان امارت بر صدارت افزوده صاحب طبل و علم ساخت امیر خان امیر الامرای خراسان
حسد برده بقلو اختیار الدین فرستاده متعلقانش را مصادره نمود و روز دیگر شخصی را فرستاد تا هلاکش نمود
ضیاء الدین میرم در تاریخش گفته ع چون میر محمد خلف آل عبا زین دار فنا رفت بدان دار البقاء تاریخ شهادتش
رقم کرد ضیاء والله شهید و هو یحیی الموتی ه از غایت حسن خلق خلق تخلص میفرمود عمرش پنجاه و شش سال **مولانا سائل**
از موضع آه است من مضافات دماوند در آغاز جوانی از وطن برآمده بهمدان ساکن گردید و انجا در اربعین تسعمائه
فوت گردید میان حیرتی و مولانا سائل همواره معارضه و مناقشه رو میداد و جمله در شاعرات طیبت و ظرافتی میگذشته
مولانا سیف الملوک شجاعی تخلص دماوندی اهل سخنان مزاج امیر فرح انگیز بسیار داشته در طبابت بوی
حذاقت می برد **مولانا قرونی** مرد آهسته از تکلفات وارسته مائل مجالست دوستان بوده در شعر سلیقه درست
داشت **فکری** دماوندی در عهد اکبر بهند آمده بملازمت بعض امرا گذرانید **نوروس** محمد حسین نام که چندی بخدمت
مرزا صاحب بسر برده **و نشاطی** حاجی محمد نام از نامداران سخن گذاران دیار رند **سمنان** طولش فج ما عرضش لوما
مردمش سکاک از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی بوده و خانقاه سکاکیه در سمنان جائی با نام است **شیخ العارف رکن
الملة والدین علاء الدولة** از اجلاء اولیاست بعد جنید اوست در نفحات است که وی در ابتدا بحضرت پادشاه
وقت شغلی داشته در یکی از حروب جذبه بوی رسیده که ترک همه کرده بسلوک گرائید در ششصد و هشتاد و نه از سفر
حجاز مراجعت بوطن اصلی نمود در سکاکیه مدت شانزده سال صد و چهار اربعین برآورده و در سائر اوقات صد و
سی اربعین دیگر بسن هفتاد در هفتصد و هشتاد و شش درگذشت در آخر حیات در واقعه دیده که روز قیامت
شده و همه اعمال و اذکار و توجهات و مراقبات ایشان را سنجیدند اعانت مظلومی که در ایام وزارت نموده بود از همه
راجح آمد مولانا نظام الدین هروی از دانشمندان زمان شیخ را تکفیر کرد و نوشت که تو کافری رقعه دیده زار بگریست
و بخود نگریسته گفت ای نفس دون هفتاد سال ترا گفتم کافری باور نکردی اکنون هیچ شبه نماند که امام مسلمانان و
مفتی جهان بکفر تو حکم کرده گردن بنه و مرا بعد ازین مرنجان و این رباعی گفته ع نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست ه

وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست * ایمانش هزار بار تلقین کردم * این کافر را سری مسلمانی نیست * **ابو البرکات تقی الدین** علی الدوستی از اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدوله بوده روزی شیخ باصحاب میفرمود که حق تعالی امسال یک نوبت بر تقی الدین علی دوستی در صورت کل موجودات تجلی کرد بعد از ان بخوبی خود از وی پرسید که مرا دیدی گفت نه مرا آمد اینها که دیدی چه بود گفت آثار و افعال و صور و صفات تو و تو از همه صور منزهی حق تعالی وی را ثنا گفت و اینمعنی از وی پسندیده داشت **خواجه عماد الدین** مسعود مدتی بوزارت امیر تیمور گورکان قیام نمود **خواجه غیاث الدین** سالار در زمان امیر تیمور متصدی عظام امور دیوانی بود دار الفتح یزد بنا کرده اوست **خواجه شمس الدین** علی وزیر شاهرخ میرزا بود **خواجه قطب الدین** طاوس در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان سعید مدتی بامر وزارت قیام نموده **خواجه قیام الدین** بختیار در اوائل دولت سلطان حسین میرزا در امر وزارت دخل نمود **نجم الدین** نجم فلک فصاحت بوده گاهی متوجه نظم شدی امیر یمینی از شیوه مردمی نصیبی وافی داشت و شعر را نیک می گفت **امیر سید علی** با وفور حسن خلق و لطف طبع از هر کمال بخشی داشته حسب تکلیف اکبر پادشاه تاریخ دکن تصنیف نموده **فریبی** شاعری خوش سلیقه بوده **میر فزونی** از شیرین سخنان سمنان است **استرآباد** و طولش مقاله عرضش لوئه در زمان سابق هفت تومان داشته الحال نه بلوکست مثل کبود جامه دسدن رستاق و فخر عماد و غیره و کشش راه دار و حیله جهت تراکم اشجار و در غور کریوه و مغاک بنهایت شدت و محکمی دارند در سوابق ایام تختگاه جرجان بوده که بعضی از اقلیم خامسش دانند طولش صه عرضش لوهه در انطرف رود گرگان الحال از ان شهر خرابه باقی نه تربت حضرت امام محمد جعفر صادق در جرجان بگور سرخ اشتهار دارد اهل جرجان بی حرب اسلام آوردند و بنای دار الملک حالا که موسوم باسترآباد دست یزید بن مهلب نهاده احوالش بجای مذکور شده منقولست از شیخ ابو علی در تاریخ قوام الملکی که روزی در حوالی جرجان آهن پاره که وزن آن یکصد و پنجاه من بوده از هوا در افتاده اهالی آنحوالی آوازی عظیم شنیدند چون نزد والی جرجان بردند سلطان محمود شنیده قدری طلبداشت هر چند خواستند چیزی جدا نشد آخر تدبیر آهنگران ما هر قطعه از ان جدا ساخته نزد سلطان فرستاد وی خواست تیغی از ان ترتیب دهد صورت نبست چه اجزای آن لبان دندان جادرس بهم اتصال یافته بود در غایت صلابت ابتدا از مردم استرآباد بقابوس که صاحب سریر ان مملکت بود میتوان **شمس المعالی قابوس** بمکارم ذات و محاسن صفات از امثال و اقران مستثنا بود هر گاه چشم صاحب بر سطری از خطش افتادی گفتی هذا خط قابوس ام جناح الطاوس رسائل تازی و قصائد عربی که او پرداخته دیباچه دفتر فضائلست مشاعرات با بوبکر

خوارزمی مشهور در یتیمة الدهر ثعالبی ذکر او بسیار کرده و شعر پارسی از و بسیار نوشته از تصانیفش کمال البلاغه مشهور اگرچه بفضائل موصوف است اما نسبت بامرا و لشکریان بسیار درشتی مینمود امرا و اعیان جرجان وی را محبوس ساخته پسرش منوچهر را بر تخت نشاندند در اثنای راه قابوس از ان کسان که وی را می بردند پرسید که موجب خروج شما چه بود گفتند از آنچه تو در قتل ما افراط میکردی با هیچکس اتفاق کرده ترا گرفتیم گفت این سخن غلط است بلکه این قضیه بسبب قلت خون ریختن است اگر شما را می کشتم بدین روز نمیرسیدم مدفنش گنبدیست نزدیک استرآباد که خود ساخته بود از افاضل جهان ابو منصور ثعالبی معاصرش بوده کتاب سیر الملوک از تصانیف اوست گویند قابوس از اولاد زیارست و زیار را عیش که در زمان کیخسرو والی گیلان بوده ملحق میشود اول کسی که از اولاد زیار بسلطنت رسیده مرداویج است چنین مشهور که مرداویج چون بر سریر استقلال متکی شد از کمال غرور می گفت روح سلیمان بن داود در من منتقل شده و دیالمه که شیاطین اند در تحت حکم من اند لهذا بتاریخ ثلث و عشرین و ثلثمائة او را بقتل آوردند و گفتند که ما شیاطینیم احیانا چنین حرکات نیز از ما صادر می شود و آخرین ایشان گیلانشاه است که ولد کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بود و جمعی از آل زیار بادشاه شدند هشت نفر مدت دولت ایشان صد و پنجاه سال بوده **امیر عنصر المعالی کیکاوس ابن اسکندر** بن قابوس بادشاهی بود در بزرگی اقتدار بجد خود کرده در تربیت افاضل کوشید گاه گاه شعر نیز گفتی او را تصنیفی است در اخلاق که جهت فرزند خود نوشته نکات متین و فقرات دلنشین در ان جمع نموده **امیر المعظم نصرت الدین** کبود جامه در شجاعت و سخاوت عدیم المثل بوده و در فضائل و کمالات بی نظیر در حضرت سلطان تکش درجه علیا داشت و چند سال من حیث الاستقلال فیروزه کوه با چند محال دیگر در اقطاعش مقرر بوده و فتوحات موفور از و بظهور رسید بموجب حسادان در حضرت سلطان چند گاه تخلیط کردند که کسان بقتلش فرستاده و فرمود سرش بیارند وی آنجماعه را با موال فریفته زنده آمد و آنروز سلطان جشنی عظیم داشت وی را دیده خواست موکلان را سیاست فرماید کدرامش چرا تاخیر کردند این رباعی بدیهه بعرض رسانید * من خاک تو در چشم خرد می آرم * معذرت نه یکی بنده که صد می آرم * سر خواسته بدست کس نتوان داد * می آیم و بر گردن خود می آرم * عفو فرموده نزدیکش ساخت و سرو رویش بوسید رخصت مراجعت داد **الامیر الکبیر فخر الدوله** منصور بن نصرت الدین نتیجه اسپهبد کبود جامه بوده در تازی و فارسی شعر برجسته گفتی **ابو علی جرجانی** از جوانمردان طریقت بوده **گفت** بخل سه حرفست بای او بلاهای آخران لام او لوم پس بخیل بلائیست بر نفس خویش و خاسریست در نفاق خویش و ملومی است در بخل خویش **شیخ ابو القاسم کرکانی** عالمی بوده صمدانی عابدی عدیم الثانی در دار الملک معانی **گفت** از ارتکاب سائر معاصی عقل بهوش کر

خود است الا در خمر که چون خورده شود سلیمان عقل را از تخت فرود آورده معزول نماید همچنان که چون سلیمان معزول گشت دست نهب و غارت دیوان مملکتش دراز کردند و در هرج و مرج افگندند همچنین عقل که در بدن بجای سلیمان است چون بسبب شراب زائل می شود از تخت و باغ بزیر می آید دیوان قوای غضبی و شهوانی که در جوش و خروش می آیند و تمامی ولایت انسانی را خراب می سازند **سید الحکما سید اسماعیل** از فضلائی روزگار بوده کتاب اغراض و خفی علائی از تصنیفات اوست که بنام اتل ارسلان خوارزمشاه نوشته و در طب کتاب فارسی مفیدتر از اغراض نیست و اغراض انتخاب ذخیره خوارزمشاهیست **حکیم بالیت** از ناظمان مناظم سخندانی بوده اینکه در مدح که شعر گفته و در چه عصر بوده معلوم نگشته **ابو زراعه** امیر خراسان با دگفت که چون رودکی شعر توانی گفت گفت سخن نظم من از ان بیش است اما احسان و بخشش تو در می باید **فخر الدین اسعد** فخر روزگار بوده فوت فضل و ذوق شوقش از کتاب ویس و رامین ظاهر لامعی شاعری بوده روشن طبع **فصیحی** از جمله ملازمان عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بوده او را مثنویست موسوم بوامق و عذرا **امیر سید شریف الدین** علی بعد از ترک لهو رشد و تمیز آغاز تحصیل نموده در اندک زمانی سر آمد محققان عالم گردید در سال هفتصد و هفتاد و نه بصحبت شاه شجاع رسیده منصب تدریس دار الشفای شیراز باو مفوض گردید و قریب ده سال در فارس بافاده پرداخت دران ایام حواشی بر مطول نوشت و در هفتصد و هشتاد و نه که امیر تیمور شیراز را کشود وی را بسمرقند تکلیف کرد تا زمان فوت صاحب قران در ما ورا النهر بسر برد میان او و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات رو داده بعد فوت صاحبقران دیگر بار بشیراز آمد تا در هشتصد و شانزده درگذشت تولدش در قریه طاغون من اعمال استرآباد در هشتصد و چهل و عمر و هفتاد و شش بر اکثر کتب متقدمین و متاخرین حواشی نشست بدین تفصیل حاشیه شرح کشاف و شرح مفتاح و حواشی شرح هدایه حکمت میرک و حواشی شرح حکمت العین میرک حواشی تلویح و شرح مواقف حاشیه شرح تجرید اصفهانی و حواشی شرح طوالع اصفهانی و حاشیه بر شرح مطالع مولانا قطب الدین رازی و حاشیه بر شرح شمسیه مولانا قطب الدین رازی و حاشیه شمسیه مولانا و شرح تذکره و شرح چغمنی و حاشیه شرح اشارات حواشی راضی حواشی متوسط فارسی بر کافیه و منطق و حرف هر دو فارسی و این همه در سمرقند تصنیف نمود و بعد مراجعت از و حاشیه شرح مختصر ابن حاجب و شرح فرائض سراجی را در شیراز نوشت **امیر جمال الدین** در سلطنت شاه طهماسب صفوی بامر صدارت قیام می نموده **امیر سیف الدین محمد** ثمران شجر است و وفور علمش بنهایت که هر گاه در مجلس شاهی در آمدی شاه بجهت تواضع قیام نمودی برادرش **امیر امین الدین حسن** استعفا از خدمت خواسته همت بادخار مثوبات اخروی

می گماشت

می گماشت ولدار شدش **امیر تقی الدین محمد** در صفت جود عدیم النظیر بود و بتدریج بر لباس حکومت استرآباد متکی گردید **امیر فخر الدین سماکی** تخت تدریس و شیخ الاسلامی سبزوار ممتاز بود و پس از ان لوای صدارت شاه طهماسب بر افراخت تصانیف مثل حاشیه هدایت حکمت و حاشیه بر حاشیه تهذیب و حاشیه بر تجرید دارد **مولانا عماد الدین قاری** از اجله دیار بهفت قرات میکرد **مولانا نظام** از شاعران بانام است چندی با سلطان حسین میرزا بسر برده و در مدح سلطان و امیر علی شیر اشعار گفته آخر عزلت اختیار کرده بغیر مدح اهلبیت شعری نگفته در تاریخ صبح صادق است که وی در احدی و عشرین و تسع مائة درگذشته صبیه مولانا بعد از فوت پدر خود از ابو الغازی سلطان حسین میرزا طلب سنگ قبر نمود و این قطعه انشا کرد

ق

سر فراز ا نظام سحر کلام * داشت در جان و دل محبت تو * از چه رو ماند قبر او بی سنگ * عجب آید از مروت تو * در زمان حیات چون نکشید * منت دیگران بدولت تو * ورته خاک نیز آن بهتر * که بود زیر بار منت تو *

هلالی اصلش ترک اما در استرآباد تولد یافته در غره جوانی بعد خروج از تحت الشعاع نادانی سوی خراسان شتافته از افق شهر هری طلوع نمود پرتو همتش بر مطالع متداولات تافته بروشن طبعی در شعر انام بر آورد از نتایج افکارش شاه و درویش و لیلی مجنون و دیوان غزل متداول چون عبید الله خان اوزبک هرات را تسخیر آورد بوسیله قصیده وی را ملازم گرفته مولانا کالقائی لنگ و مولانا شمس الدین قهستانی که در خدمت خان بودند حسد کرده بعلت رفض بقتلش رسانیدند بعد شهادت هلالی خان را یقین شد ناحق کشته پشیمان شده دیوانش بگشود این غزل بر آمد

ق

مارا بجفا کشته پشیمان شده باشی * خون دل ما ریخته حیران شده باشی *

مولانا سحابی سالها جاروب کش نجف اشرف در مسجدی که محاذی ضریح مبارک می بود عمری کوچه و بازار ندیده و بوریا و خشتی و ابریقی قانع گشته از اقسام شعر برباعی اکتفا نموده نوبتی بآب رسید خواست بگذرد بالش فرو رفت با خود گفت ایمنی از تعلق است و مرا هیچ چیز جز دیوان شعر خود تعلقی نیست دیوان خود را در آب انداخت و چون یک صابر ساحت دریا بگذشت هفتاد هزار رباعی گفته بود و منجمله قریب بیست هزار در سفینهای مردم باقی ماند در حدود عشرین و الف درگذشته **میر محمد مومن** خواهرزاده علامه زمان میر فخر الدین سماکی بوده بشرف ذات و محاسن صفات اتصاف داشته در لباس از فضائل لوای مهارت افراخته تا در ایران بود منظور نظر بادشاه زمان و شاهزادهای ایران بوده و چون بهند دکن وارد گردید ابتدا در خدمت ابراهیم قطب شاه بنهایت عزت بسر برد پس در ملازمت محمد قلی قطب شاه بیشتر از بیشتر بسر برد گذشته شاعر عالی قدر است **مولانا محمد صدیق** سالها در کاشان توطن گزیده بقلم فضیلت

نقش افاده بر الواح خواطر طلبه می نگاشته در شیوهٔ شاعری ذوقی تمام داشته وقتی در محاذی صندوق امام الجن والانس علی بن موسی الرضا در بدیهه قصیده گفته مطلعش اینست ع غیبت در دلم از روزگار سفله نواز که شرح شمهٔ آن قصه ایست دور و دراز * در اثنی و خمسین و تسعمائه در گذشت مولانا علی کل در سلک فضلای زمان انتظام داشته ماحصل اوقات صرف طاعت نموده داغ جان بر داغ دوستی اهلبیت مطهر میداشت و سر بر خط ملازمت سلاطین دکن نهاده عافیتی گوارا داشت تا درگذشت مولانا معین لذت بمشهد می نشست بغایت خوش محاوره نیکو بیان بود همواره بکلمات هزل آمیز و سخنان فرح انگیز زنگ کلفت از خاطرها زدوده در نظم بطرفگی و طیب کارها کرده در نثر هم اختراعات غریب بکار آورده رساله در آن باب ترتیب داده موسوم بلذت گردانید محمد امین فروقی با وفور فضل و کمال در شاعری بیهمال بوده در حینی که والی گیلان مولانا میرزا جان را طلب نموده فروقی بملازمت مولانا رفیق راه شده هنوز ابنان از نوشته نپرداخته بود که قاصد اجل آنکوی عدمش صلا زد سید عبد الحق سید خوش طینت بوده شعر هموار می گفته میر مرادی خاطر لبریز در معانی داشته شعر در غایت عذوبت انشا میکرد در عهد اکبر بهند آمده قصد بیت الله نموده و مرحله چند طی کرده آهمین جا در اثنی و سبعین و تسعمائه در گذشت روغنی پدرش روغنگر بود لهذا این تخلص گرفته شاعری بود کرم با نمک طبیعتی جوشیده ناموس همگنان بباد هیچ دادی از غایت ناسازی قطع از ایران کرده بهند در عهد اکبر افتاد روزی چند بی نسق کام رانده در ثمانین و تسعمائه رخت بزندان خاموشان کشید مولانا طبقی بعد تحصیل کمال رو بادخار مثوبات اخروی آورده بر اماکن شریفه بسر برده در کبر سن اراده هندوستان نموده در حین مراجعت هنوز مرحله چند نسپرده بود که رحلت بمنزل البقا نمود این رباعی حین احتضار گفته ع ای کاش ز خانه در نبندید استم * در خویش برون سفر نبندید استم * چون چند نهان بکنج ویرانه خویش * می مردم و بال در نبندید استم * امیر شمس الدین علی با وفور فضل بلطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشته از خوش طبعان زمان خود بوده محمد مقیم ولد سید محمد دانیال است که از مردم صاحب کمال آندیار بوده نامبرده روزگاری بهند آمده بملازمت گذرانید شعر صاف می گفت نسیم در چمن بلاغت روائح کام مشام حال حاصل داشته شورش چون نسیم باطراف دویده قسمتی عمرها با خواجه حسین ثنائی بسر برده از اهل بیت بخشی داشت ناگاه خبطی بر مزاجش استیلا یافته سیاحت آغاز نهاد شعر بسلیقه می گفت میر محمد باقر داماد اشراق تخلص پدر سید محمد داماد علی بن عبد العالی مجتهد که امامیه بوده این از اعاظم علمای متاخرین است در سایر علوم خصوص معقولات شانی عظیم داشت چنانچه دیرا

ثالث المعلمین می گفتند در اثنی و اربعین و الف فوت شده در نجف اشرف مدفون است تصانیفش عالمگیر و گاهی متوجه بشعر هم می شد میر ابو القاسم از میر محمد باقر داماد علم آموخت و مستعد گشته مدتی درس گفت و چند بار بهند آمده رجعت نموده فانی شاگرد غزالی است در هند میگذرانید هادی فاضل مدرس بود اکثر تتبع اشعار حیرتی میکرد روزی شعر خود بر حیرتی خواند گفت این مضمون نیست گفت بر تقدیری که چنین باشد خوب بسته ام حیرتی گفت که اگر دستار را خوب بندی از تو میشود مصلح محمد صالح نام در عهد شاهجهان هر کن لب سبز و ناطقی فاضل و شاعر بوده سالها باماکن شریفه بسر برده در کبر سن بهندوستان آمده حین مراجعت درگذشت بیاضی در هجو گفتن دستگاهی داشت تسلی میر معصوم نام در علوم خصوص رمل مهارتی عالی داشت چنانچه رساله درین فن نوشته خضری اگرچه امی بود اما بسلیقه طبعی چهار دیوان ترتیب داده دیوان غزل دیوان مدح دیوان اطعمه دیوان هزل مازندران ولایتی نزه با طراوتست طبرستان هم گویند در مجمع الغرائب نوشته که یکی از ملوک عجم را در زندان گناهکاران بسیار شدند گفت رفته جنگل را شگافته آبادان سازند بهر یک تبری داده این زمین را صاف کرده شهری بستند این اسم یافته گویند در آنجا درختی است چون قطعه از آن در آب اندازند ماهی که در رو بود بمیرد از آنکه و بعضی چیزها مشابهتی بهند دارد در هند سعیدش می نامند و از منه سابقه شهرها نیک داشته مثل طمیش که الحال ویرانست و آنچه امروز معموره شهرست که بر یک ثانی ندارند یکی ساری دیگر بادفروش شهری با طراوت است و بیانش در نزدیکی شده روحی روح الله نام در علوم خصوص ریاضی کسب کمال کرده در عهد جهانگیر و شاهجهان در هند بسر برده میرزا شفیع از سادات مازندران بوده تاریخی جمع کرده مشهور بعلاقه بند حاوی اخبار انبیا و اولیا و سلاطین و وزرا جهان احیاناً شعر می گفت دانش ملا علی اسم نسبتش ببلال میرسد در اوائل جاوید تخلص میکرد میرزا تقی از نیکو طبعان است ملا حسین بهند آمده بسر برده شاعر نامی است سرعت محمد حسین نام صاحب ذهن صافی بود سابق ملا علی نقی نام در هند آمده ملازم درگاه عالمگیر شده مثنوی در غزوات سلطان بنظم آورد کورسا نام قلعه ایست در ولایت طبرستان هر چند برخی واقع اقلیم سیوم دانند اما چون تعلق باین ولایت دارد در مجمع الغرائب از مولانا عبد العلی برجندی صاحب عجائب البلدان مرقوم که بلندی آن بمرتبه ایست که مرغ بطیران بالایش نمیرسد و درون قلعه باران نبارد و بیرونش بارد و هم در مجمع الغرائب مرقوم که در ولایت مازندران صحرائیست بی تخم افشاندن بمجرد شورانیدن زمین سبزه دانه شیرین دهد آمل قصبه طبرستان طولش مج ا عرضش لومه از جمله بلاد قدیم است برخی گفتند جمشید بنا نهاده و بعضی بفریدون نسبت دهند صاحب نزهة القلوب از ابنیه طهمورث

میداند و دولتشاه از کتاب مسالک و ممالک علی بن عیسی کحال آورده که از روزگار افریدون تا زمان بهرام گور تختگاه
ربع مسکون آمل بوده و در اصل شهر گنبدیست اقسام اشجار بران روییده گویند قبر ایرج بن فریدون بست مردمش
ابوالعباس القصاب شیخ آمل و طبرستان بوده بانگ جبرئی نخوانده نکتهای عالی از وی سر میزد چنانچه یکی از ائمه طبرستان
گفته که یکی از فضائل حق تعالی این است که کسی را بی تعلیم و تعلم چنان سازد که هرچه ما را در اصول دین و دقائق توحید
مشکل شود آسان سازد و در نفحات آورده که ابوالفوارس کرمانشاهی کس نزد شیخ ابوالعباس فرستاده که افتاده است
اینجا متحطی دعا کن شیخ سیبی در دست داشت بوی فرستاد باران بارید و قحط برخاست **شیخ محمد قصاب**
مرید شیخ ابوالعباست همیشه در دامغان نشسته ذکری کردی چون سال بران بگذشت شیخ ابوالعباس ویرا از مجلس ماشق
باز داشت چه سخن وی عال گردیده بود و فهم کس بدان نمیرسید **ابوجعفر بن جریر الطبری** صاحب تفسیر کبیر و حدیث
و فقه و تاریخ است تاریخ او را صحیح ترین تاریخها گفته اند شیخ ابواسحق شیرازی در طبقه فقها او را از جمله مجتهدان نوشته
محمد بن محمود آملی همیشه بتوالیف و تصانیف پرداخته شرح بر کلیات قانون و نفائس العیون در معارضه درة التاج
نوشته **شیخ عزالدین آملی** بصلاح و سداد موصوف مدتی در جبل آمل فنون فضائل از فحول افاضل اخذ نموده تا حدی
که شیخ علی عال که مجتهد زمان بود کرات مراسلت کرده که اگر دعوی اجتهاد خواهی کرد اشاره نما که من طریق موافقت
دارم از مصنفاتش یکی حسنه است که بنام حسن نامی از ملوک مازندران نوشته **ابوالفتح** از استادان زمان بوده
اما تاریخ وجود و عدمش بنظر نیامده که در چه عصر بوده و مدح کرگفته **مولانا محمد صوفی** اکثر ایام با کتاب فضائل علمی صرف نموده
و تتبع بسیاری از کلمات صوفیه کرده و بخواندن و جمع کردن اشعار و سخنان سلف و لوع بود شعرش در غایت جودت
واقع **مولانا قاسمی** عمرها بهوا و هوس پشت داده رو در معموره عبادت داشت صاحب مثنوی و دیوان است
رفیقی شاعری هموار بوده اعجازی از مداحان طول ارسلان است **بهائی** تخلص شیخ بهاءالدین در عجائب و
غرائب علوم مهارت وافی داشته جهت طلب علم بعراق عرب و شام و حجاز رفت و بزیارت حرمین مستعد گردیده معاودت
نمود و در خدمت شاه عباس ماضی منزلتی یافت اکثر شاه بوثاقش رفتی نعشش بمشهد بردند وفاتش ثلثین و الف
تصانیفش در انواع علوم مشهور اشعار عربی و پارسی بسیار دارد **طالب آملی** از شعرائی بلاغت آئین و فصحای
نزاکت آفرین است بهند آمده خدمت میرزا وقاری غازی نام ولد میرزا جانی بیگ والی تهته که مذکور شود لازم
گرفت و بعد چندی بگجرات رفته ایامی با عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بسر برد و از انجا بدرگاه جهانگیر شتافت ملک الشعرا
خطاب یافت در اواخر جنونی بر مزاجش طاری شد در عین جوانی در ست و ثلثین و الف در گذشت **آشوب** محمد حسین نام

بهند آمده در ملازمت ظفرخان میگذرانید **اشرف** محمد سعید نام از وطن بهند افتاده معلم زیب النساء بیگم صبیه عالمگیر شد
اثر محمد زمان نام از صاحب بیانانست **مهری** سید علی نام بهند آمده شنید که اینجا زن را مهری میگویند از تخلص بیزار شده
مثنوی او در تعریف سراپای محبوب مسمی بآئینه بدن نما شهرت تمام دارد **رستمدار** قرب صد پاره ده دارد **مولانا**
محمد سالها در مشهد مقدس نقش افاده بر خاطر الواح طلبه می نگاشت در منطق و حکمت ماهر برای استجماع کمال گاه گاه
بشعر گفتن خیال می آورد **جاجرم** شهری نامی است در حوالیش دو روزه راه زهرگیاست باین سبب لشکر بیگانه
باو نرسد در آن شهر افتاده ایست در پای آن دو درخت چنار گویند هر که هر صباح چهارشنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز
او را درد دندان نشود **جشت** پنجاه ده دارد و سیب بزرگ انجا بسیار شود **جرو** شهری معروف در زمین او
زعفران خود رو بسیار اصحاب تواریخ گویند در قدیم لشکری بران شهر آمده چون صباح شد حضرت حق سبحانه همه را
سنگ ساخته بود آثارشان تا این زمان باقیست **گیلان** ولایتی است نزدیک قزوین دختران انجا خود را ببازار در
بر زنان جلوه میدهند تا کسی بنظر قبول در آرد و هر گاه یکی نظر خواستگاری بیکی از انها افگند دیگر برنمی آید مردمش
شیخ محی الدین عبدالقادر را از قرار نقل نفحات بهشت پشت بامام حسن ع میرسد تولدش در چهار صد و هفتاد
یا هفتاد و یک در سن هژده سالگی ببغداد رفت و بدرجه کمال ترقی نموده خوارق عادات از وی بظهور آمد از جدش
عبدالله صومعی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که ویرا هرگز ندیده بودم در طفلی بروز رمضان هرگز
شیر نخورده و یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده ماند از مادر وی پرسیدند گفت عبدالقادر شیر نخورده هر آئینه امشب
از وی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که هرگز ویرا ندیده بودم گفت صحبت میخواهی گفتم آری گفت بشرط
آنکه مخالفت نکنی گفت اینجا باش تا من بیایم بعد از یکسال بیاید همانجا بودم ساعتی نزدیک من بنشست و برخاست
و گفت از اینجا نروی تا من باز آیم بعد از یکسال باز آمد و ساعتی دیگر بنشست و باز برخاست و گفت نخواهی
رفت تا من بیایم بعد یکسال باز آمد و با خود نان و شیر آورد و گفت من خضرم مرا فرمودند که تا با تو طعام خورم بعد
ازان باتفاق در بغداد آمدیم خوارق آنحضرت کتبها علیحده باید بنابر اختصار ازان درگذشته بذکر گوهران آن
کان و گلهای آن گلستان بتبرک میپویده در درج کرامت داشت **شیخ سیف الدین عبدالوهاب** بزرگترین فرزندان
علوم ظاهری و باطنی از خدمت پدر بزرگوار کسب نموده بعد پدر در مدرسه وعظ میفرمود و ابواب رشد بر طلبه می کشود
گفت شجاعت صبر یکساعت است در سال ششصد و سه فوت نموده **شیخ شرف الدین عیسی** علم از پدر
آموخته بعد پدر درس حدیث و فقه میفرمود حضرت غوث کتاب مفتاح الغیث را برای ایشان تصنیف کرده

از تالیفاتش کتاب جواهر الاسرار است ۴ شیخ شمس الدین عبد العزیز ابو بکر کنیت از صحبت والد بزرگوار
فیض تمام یافته جانب سنجقار رفته توطن گزید ۴ شیخ سراج الدین عبد الجبار کنیتش ابو الفرج از پدر کسب کمال
نموده مفتی عراق بوده ۵ شیخ تاج الدین ابو بکر عبد الرزاق از کمل اولیا بوده علوم ظاهری و باطنی از پدر استفاده
کرده ۶ شیخ عبد الحق ابراهیم از پدر کمالات صوری و معنوی یافته ۷ شیخ ابو الفضل ۸ شیخ ابو عبد الرحمن
عبد الله علم فقه و حدیث از پدر دیده ۹ شیخ ابو زکریا یحیی فاضل کامل بوده ۱۰ ابو نصر موسی در حیات
پدر کسب کمال کرده بدمشق رفته توطن گزید عین الزمان جمال الدین گیلی گیلکی نام موضعیست وی از خلفای شیخ
نجم الدین کبری است در قزوین می بود یکی از سادات قزوین را عزیمت شیراز شد از شیخ التماس سفارش بادشاه شیراز
که معتقدش بود کرده شیخ پاره کاغذ طلبیده بران نوشت که عسل درازیانه بوی داد چون بشیراز رسید و قصد ملازمت بادشاه
کرد گفتند وی درد شکم دارد در حمام است و عظیم مشوش است پیش رفت و سلام کرد گفت از کجا می آئی گفت از
قزوین حال شیخ پرسید کاغذ حواله کرده بگشاده دید که عسل درازیانه در و مندرج است گفت شیخ بنور کرامت بما علاج
ما کرده در حال بخورد و شفا یافت و آن سید را رعایت کرد و علاء الدوله که از ملاحدهٔ الموت بود بشیخ اراده تمام داشته
چنانچه در وقت مستی شخصی مکتوب شیخ بوی داد در غضب شده فرمود تا آن شخص را صد چوب زدند و گفت ای جاهل صبر
می بایست کرد تا من هشیار شده بحمام میرفتم و غسل میکردم تا آن مکتوب بمن میدادی دائم علاء الدین بمردم قزوین گفت که اگر
شیخ دران بلده نبودی من خاک قزوین را در توبره کرده به الموت می بردم و هر سال علاء الدین پانصد دینار سرخ برسم
نذر در خدمت شیخ فرستادی خواجه تاج الدین علیشاه وزیر سر بسر در شرح بوده ابتدا الجایتو خان منصب
وزارت بشرکت خواجه رشید باو تفویض فرمود و سالها آن دو وزیر بمشارکت گذراندند در زمان سلطان ابو سعید خان
خواجه رشید شهید گردید وی من حیث الاستقلال ماند در سال هفتصد و بیست و سه از دنیا گذشته در عهد مغل
غیر از وی وزیری متوفی نشده از آثارش رشیدیه است در تبریز خواجه نجم الدین محمود المشهور بخواجه
جهان در جوانی سیاحت را بر اقامت تفوق داده بسیاری از شهر و کشور گردید تا در خدمت سلطان محمد
لشکری سریر آرای دکن در اندک روزگار اعتبار کافی بهم رسانیده بخطاب خواجه جهانی رسید و بتدریج محسود همگنان
گشت خط مزوری بنام حاکم اوڈیسه مضمون ساخت بادی بسلطان نمودند سلطان بر آشفته ویرا طلبید و
هوا خواهان حال گفتند و مانع رفتن شدند گفت سالهاست تا درین دولت کامرانیها کردم بجود بدگمانی به
بیوفائی منسوب نکردم پس تنها بدرگاه رفت سلطان تحقیق ناکرده بقتلش فرمان داد گفت قتل من موجب خرابی

ملک

ملک بود والا کار من که به پیری رسیدم سهل است تامل درین کار اولی سلطان گوش نفرموده بقتلش رسانید قضارا
آنچنان کرد که گفت بعد از وی مملکت از نسق رفت و سلطان زیاده بر سه ماه نماند ازان وزیر صافی ضمیر
رساله ایست در انشا در طبقات اکبری آمده که خواجه محمود در ایام دولت خود افاضل عراق و خراسان را همیشه هدیه
و تحفه میفرستاد از انجمله بود مولوی عبد الرحمن جامی امیر نجم الدین مسعود از اشراف و اعیان رشت بود در
حینی که شاه اسماعیل صفوی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم مراسلت بر باعث مرح کرده و چون موکب شاهی ازان
مملکت در حرکت آمد بدرگاه شتافته منظور نظر وکیل مطلق گردیده بابا نصیبی از نیکو طبعان گیلان بوده ابتدا به
تبریز رفته بابا فغانی بپرورش خوش شده بمجلس سلطان یعقوب بره آشنا گردید تا بتدریج از مخصوصان گردید و هم انجا
در گذشت کار کیلان احمد بصنوف قابلیت و استعداد موصوف بوده در سلک افراد سلطان الفرز انتظام داشت
بعد سی و یک سال از سلطنت شاه طهماسب صفوی در نهصد و هفتاد و چهار ولایت راسخر و ویرا در قلعه قهقهه محبوس گردانید
سلطان محمد پس از دوازده سال حبس آزاد کرده باز گیلانش داد رعیت بعادت دیرینه بمطالبه رنجانیده شاه
عباس ویرا طلب نمود توقف کرد و اظهار عبودیت در عرایض بخوندکار روم وا نمود لاجرم شاه عباس بر آشفته بر انجانب
حرکت نمود وی با چندی مخصوص در کشتی نشسته جانب شروان در حرکت آمد و با خوندکار روم هم آنجا راهش نماند
در نجف اشرف و کربلا معلی اوقات آخرین حرف او خار شوبات اخر وی کرده این رباعی از قلعه قهقهه بشاه فرستاده
بودمنه ازگردش چرخ و از کون حی کریم ۰ وز جور زمانه بین که چون میگریم ۰ با قد خمیده چون صراحی شب و روز ۰
در قهقهه ام ولیک خون میگریم ۰ شاه این رباعی در جوابش نوشت ۵ آن روز که کارت همگی قهقهه بود ۰ وز رای
تو بر مملکت صدمه بود ۰ امروز درین قهقهه تو با گریه بساز ۰ کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود ۰ شیخ زاده مذاق
تخلص خلف الصدق شیخ محمد لاهجی است که از مولفاتش یکی شرح گلشن راز است شیخزاده در خدمت بحر نشان
شیراز کسب کمال نموده از هر علمی بهره گرفت و پس بشعر رغبت کرده آن شیوه را بکمال رسانید قاضی عبد الله
یقینی از جانب پدر بسلسلهٔ نور بخشیه میرسد و از جانب مادر خواهر زاده شیخ احمد لاهجی میشود در فضل و هنر مرجع
آن شهر و شوکت اشعار خوب دارد ۰ قاضی یحیی برادر زاده قاضی عبد الله یقینی ورای فضیلت و طور شاعری
حالات پسندیده و صفات سنجیده دارد در عنفوان جوانی بزی اهل تصوف آمده چند اربعین و ریاضات شگرف
کشید مولانا یحیی خان طالب تخلص ولد مولانا احمد طبیب است که در زمان شاه اسماعیل ماضی یک خروار زر برسم
حق العلاج در یک مجلس گرفته مولانا یحیی خان سالها در عهد خان احمد بمنصب صدارت گیلان قیام داشت و در سال

نهصد و شصت و هفت از جانب خان احمد برسالت قزوین رفته بنابر خبطی که در معالجه بکار برده بود نقد حیات
بمقراض اجل در باخت اشعار خوش دارد **قاضی شمس الدین** ابتدا معلم شاه اسماعیل ماضی بود و در زمان شاه
طهماسب صدر گردید **مولانا نظام الدین احمد** از مشاهیر خوانست **حکیم نعمت الله ویلمانی** در ازالهٔ علل برایا
خاصیت مسیحا ظاهر می ساخت سیصد غلام ترک و هندی داشته و بعلیه فقیه از افاضل زمان چند سال صدارت
گیلان داشته **حکیم صدر الشریعت** در سلک حکمای حذاقت دستگاه و علمای فضیلت پناه انتظام داشته
مولانا لطف الله حکمت و منطق ازو در گیلان انتشار یافته **مولانا محمود** سر برهنه در معقول سرآمد بوده
حکیم شمس الدین در خدمت بادشاه اکبر بخطاب حکیم الملکی ممتاز گردیده **حکیم علی** در فنون علم خصوص طب و ریاضی
مهارت نامحصور داشت قرب دو بیست تومان هر ساله صرف ادویه کردی و بسبیل راه خدای ساخت **حکیم**
علاء الدین بافزا فضل در طبابت ید بیضا داشت **مولانا عبد الوحید** فرید وحید زمان خود بوده در
گیلان با مولانا میرزا جان لوای معارضه برافراخته **نور الدین محمد قراری** برادر حکیم ابو الفتح ولد مولانا عبد الرزاق
که در علم طبیبی مداهی سر آمد آن شهر و زمان بود و سالها صدارت آن ولایت کرده برادران وی یکی **حکیم مسیح الدین**
ابو الفتح است که در حضرت اکبری سخن همه کس عرض کردی و مهم جمله بواجبی بساختی و هر چه از و ظهور یافتی بمیزان عقل
سنجیده بودی و دیگر **حکیم همام** که از محسنات روزگار بوده و در استعداد کمالات مثل خطاشناسی و شعر فهمی و دیگر
صفات ثقه میزیسته **حکیم حاذق** ولد حکیم همام از اکابر امرای بادشاه جهانگیر بوده در شاعری رتبه بلند داشت
دیوانش متداول **حکیم دوائی** بلطف طبع و حسن خلق موصوف عمرها در کة معظمه صرف تحصیل مثوبات اخروی
گذرانده آخر ایام برفاقت خان اعظم کوکلتاش بدرگاه اکبری رسیده مخصوص سلک بندگان شاهی شد
گاهی شعر می گفت **مولانا حیاتی** بلطف طبع و شگفتگی خاطر و وسعت مشرب و گرمی هنگامه متصف ابتدا
مسیح الدین حکیم ابو الفتح بگرد دلجوئیش برآمد پس ازان پرتو التفات حضرت اکبری بر وجنات حالش تافت
در خدمت شاهزادهای عالیقدر و امرای والاشان خصوص عبد الرحیم خانخانان روزگار مهنا انداخته
اشعار لطیف می گفته در حدود عشر و الف درگذشته **بابا عبدی** پاره از مراتب و مقامات صوفیه
تتبع نموده در زی درویشان روزگار گذرانید بعد سی سال سیاحت در قندهار بر سر قبر باباحسن ابدال
اقامت نموده باقی حیات بسر آورده در عروض و قافیه و معما بخشی تمام داشته و شعر بعذوبت می گفته
حالتی در سلک سادات منتظم در تحریر نسخ تعلیق مهارت تمام داشت احیاناً شعر هم گفتی **قربی** بجودت

طبع و حدت فهم مخصوص شعر هموار می گفته **قابلی** از انچه نبود خود را افزون می دانسته در سن الف بهند آمده
حسب الاشاره حکیم همام غزلی گفت فدای همیشه در شیراز بسر میبرد و انجا درگذشت طبیعت بجودت داشت
و شعر بعذوبت می گفت **عنایت** زرگر از منظوران قاضی یحیی بوده **میر محمود** در زمان اکبر بادشاه بهند آمده مراجعت نمود
صاحب طبع صافی بود **بابا نصیبی** از وطن خود به تبریز رفته حلوا فروشی میکرد **بابا فغانی** از چاشنی سخنش محظوظ شده
بملازمت سلطان یعقوب رسانید ازان باز در سلک مقربان منتظم گردید در اربع و اربعین و تسعمائه درگذشت **نجاتی**
از شعر و معما بهره مند بود در عهد اکبری بهند بسر میبرد **مولانا عبد الخالق** از ارشد تلامذه مولانا عبد الله یزدیست
در اوائل اثنی و سبعین و تسعمائه از قندهار بهدار آمده بعد مدتی در تتبع طلبه را بهره مند کرده در او آخر ایام بدکن شده و آنجا
عمر بآخر رسانید **عشرتی** بهندوستان آمده در خدمت محمد امین خان پسر میر جمله بسر برد **میر هاشم** دوازده سال
در حرمین کسب علوم نموده بهندوستان مراجعت کرد و علم طب و ریاضی پیش حکیم علی ریاضی پیش حکیم علی گیلانی دیده در
احمد آباد گجرات اقامت در زید شاهجهان بادشاه ویرا در غیبت بصدارت و طبابت احمد آباد سرفراز فرموده بعد زمانی
بتقریب در حضور رسید و بتعلیم بادشاهزاده اورنگ زیب امور رشد دران ایام حاشیه بر بیضاوی نوشته بنام شاهجهان
بادشاه مطرز گردانید و با بادشاه زاده در سفر دکن همراه رفته در اورنگ آباد بعمر ما فوق هشتاد در هزار و شصت
و یک درگذشت **نامی** از نواحی لنگرود من اعمال گیلانست **عارف** شاعر معروف آنجاست **آقا علی** و **ملا**
حاجی محمد و **راهب** و **شفیقی** هر یک سخن طراز و الا دستگاه آن خطه است **قزوین** طولش فه ما عرضش لو لا ز
شهرهای قدیمست صاحب گزیده از کتاب البیان نقل می کند که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است
اما در لب التواریخ آمده که چون شاپور ذو الاکتاف از زندان قیصر بمدد کنیزکی که برو عاشق شده بود بگریخت تا زمین
قزوین هیچ جا آرام نگرفت در انوقت بائی کوچک و صومعه یزدان پرستی بود چون در آن زمین لشکر باو پیوسته مبارک
دانسته فرمود تا شهری بنا نهند آغاز عمارت قزوین در ماه ایار چهار صد و شصت و سه سکندری بوده بطالع جوزا و
حمزه اصفهانی در زمان بهرام گفته و بعضی گفته اند که یکی از اکاسره لشکری بجنگ دیلمان فرستاده بود و در صحرای
قزوین صف قتال دست داده سپهدار اکاسره در صف لشکر خود خلل دیده بایکی از اتباع خود گفته که آن کش وین
یعنی آن گنج نگر و لشکر راست کن چون از انجانب فتح رو داده در انموضع شهری بنا کرده موسوم بکشوین گردانیده
عرب معرب ساخته قزوین گفته اند در مجمع الغرائب مرقوم که آن شهر دو سور دارد اصغر و اکبر اصغر بنای شاه پور اکبر
بنای هارون رشید آنجا مساجد بسیار خصوص چهار مسجد که در آنها دعای مستجاب میشود دران فضای مقابر یهود

و دران اثر قبری هر چارپا را که درد شکم شود تا بر و گردانند به شود مقابر شهدا و علما آنجا فراوان آنان که شب بزیارت
آیند نوری ببینند که ازان قبور بر آید و باز فرو رود و در سه فرسنگیش چشمه ایست در تابستان یخ بندد و در زمستان
نه چون یخ شهر تمام شود ازانجا آرند در زمان خلیفه سیم ولید بن عقبه والی عراقین سعد بن عاص را فرستاد تا تعمیر
آنشهر نمود و کس بسیاری ساکن گردانید هادی عباسی شهر دیگر در جنب آن بساخت و مدینه موسی نام کرد الحال
آنشهرستان داخل محله دیج و جوسق گردیده هارون نیز جدی در آنشهر بساخت و باره و بنیاد نهاد اما بسبب فوت او موقوف
گردیده وزیر سلطان ارسلان سلجوقی صدر الدین محمد باره را بآخر رسانید اما در فترت مغول ازان اثری نمانده در گزیده
آمده که در زمان سابق بعضی از ولایت همدان و ری و تمام ابهر و زنجان و طارم و رودبار و ساوه و آوه و جهرود
تعلق بقزوین داشته و بهترین آبهای قزوین آب خانای تاشی است و خانه تاش زاهدی متوکل بوده و در جنای تاش
بنای این کاریز نهاده شاه طهماسب صفوی قریب سی سال آنشهر را دار الملک ساخته آبادی تمام دران عصر یافته
و اسواق و حمام و دیگر تکلفات بحصول پیوست شاه عباس کاریزی بران افزوده که آبش الحال درمیان برزن و بازار
جریان دارد هم موضعی در سه فرسخی قزوین است در مجمع الغرایب مرقوم که در انجا کوهی است صور کثیره در و پیدا
گویند آنشهری بود بغضب الهی ساکنانش از انسان وغیره حیوانات مسخ یافته سنگی گردیدند عین ارد سنگ از ضیاع
قزوین است آبش را منع اسهال نوشتند چون از انمکان نقل کنند آن خاصیت نه بخشد مردمش در روش مصاحبت
و گرمی هنگامه می انبازند و اکثر از علم موسیقی با خبر مقابر اولیا و اتقیا و علما در آنشهر از حد و عد متجاوز مثل نبیره ماجه محدث
و خیر النساج و شیخ احمد غزالی و ابراهیم ستنبه و ابوبکر شادان و شیخ نور الدین و امام الدین رافعی و جمال الدین عبد الغفار
و امام جمال الدین بابویه و بر طرف یمین امام جمال الدین تربتی است که هر که بصدق درمیان آن دو گور حاجت خواهد حاجتش
روا گردد و قبر شیخ علک در محله جوسق و دران مقبره موضعی است مسمی بقبور الشهدا که دعا دران مستجاب شود و همچنین مقبره
خیر النساج و شیخ رضی الدین طالقانی و نجم الدین عبد الغفار صاحب حاوی و مولانا نجم الدین کاتبی و در درون شهر مشهد
حسین بن علی بن موسی رضا است مشهور بشاهزاده حسین صاحب نزهه آورده که در قزوین شخصی خربزه پاره کرد که نوری
ازان بر آمد چنانچه آن خانه روشن شد و تا سه شبانه روز نور آن خربزه می تافت و مردم فوج فوج زیارت میکردند
ایضا در قزوین دختری زنی دختری آورده که نیمه زیرین بر شکل دختران و نیمه بالای از ناف دو پیکر شده چهار دست
داشت و دو سر همه متحرک بود و یکسر یک ماه پیش از سر دیگر بمرد و قریب به پنج و شش ماه آن بچه در حیات بود و صاحب تاریخ
قزوین گوید که مردم زهراد در قزوین بمرتبه در تشیع غلو دارند که یک نوبت غریبی برایشان رسید چون شنیدند که

عمران است آغاز آزارش کردند فریاد برآورد که ای عزیزان من عمران نام دارم نه عمر چرا میزنید گفتند تو عمری با الف
و نون عثمان ابو علی شرف شاه از اولاد جعفر طیار اجدادش قریب شصت سال حکومت قزوین داشتند این را
ثروتی کلی ازشان مخلف بوده حاصل باغات و قصبات وغیره وجوهاتش هر ساله سیصد و شصت و شش هزار دینار زر
سرخ می شد راتبه مطبخش هر روز سیصد من نان و یکصد و بیست من گوشت بوزن قزوین بود با وجود اینهمه قدرت در لباس
تکلف نفرمودی و وفاتش اربع و ثمانین و اربعمائة جز یک دختری نمانده عجب آنکه اسباب و املاکش که مخلف بود غیر شدند
در اندک روزگاری تلف گردیده او وفاتش بکدای رسانید شیخ ابوبکر شادان قطب وقت بوده پیوسته بصوالح
اعمال و حسنات افعال مبادرت می نموده امام الدین رافعی در تدوین آورده که شبها از پس گردن او نوری تافتی چنانچه
اطراف خانه روشن شدی وفاتش پانصد و سی و یک شیخ نور الدین محمد بن خالد از عظمای مشائخ بوده صاحب
آثار البلاد آورده که شیخ بنهایت مهیب بوده وقتی در اسفار برباطی رسید مردم آن حوالی گفتند که آمدن شیخ درین
سرا نباید چه شیری هر شب درین می آید و جاندار را زنده نمیگذارد شیخ توکل کرده در آمد و بنماز مشغول گشت
بعد ساعتی شیر آمد تا نزدیک شیخ رسید بخوابید شیخ علک با وفور فضل و فرط کمال بسیار بی قید و بی تکلف بود گفت
چهار گروه بهترین مردمند عالم عامل حکیم گویا عابد مجرد و اعطابی طمع شیخ ابو علی ابو بابان و در گزیده مسطور که در
دمشق یکی از فدائیان نهال عمرش از پا در آورده مردان حق کالبدش بقزوین رساندند و مردم قزوین بر آنموضع
که در واقعه دیدند مزاری ساختند شیخ سعد الدین قتلق خواجه خالدی بسیار بزرگ بوده و برکت او خلق بسیاری
از بت پرستی باسلام آمدند شیخ شرف الدین طویل ابتدا عامل بوده در خلال احوال بصلاح و سداد و تقوی موصوف
گشته مقتدای جهان گردید ابو سعید بهادر خان را بوی ارادت تمام بهم رسیده همیشه بزیارتش رفتی و از صوابدیدش
تجاوز ننمودی ابو الحسن زاهد سی سال صائم الدهر بوده افطارش نان و نمک در سیصد و چهل و پنج رخت بعالم بقا کشید
محمد بن زید بن ماجه در علم حدیث تفسیر و تاریخ ماهر بوده سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته است شیخ نجم الدین عبد الغفار
الشافعی مصنف حاوی فقه و لباب و شرح لباب در ششصد و شصت و سه درگذشت عبد السلام بن
محمد از اعظم علمای معتزله بود تفسیر کبیر در سیصد جزو تالیف نموده در چهار صد و هشتاد و هشت بجهان جاودانی شتافته
امیر الدین نصیر بن عزیز الدین در عهد سلطان محمود سبکتگین بشغل استیفا مشغول داشته و استیفای عراق بدو
مفوض بوده مستوفیان قزوین بدو میرسند آخر استعفا خواسته بحج رفت و روزگار بطاعت گذرانید تا در استیلای
مغول بقتل رسید امام الدین ابو القاسم عبد الکریم از فضلای زمانست از تصنیفاتش شرح کبیر و صغیر و محرر و

تدوین بین الجمهور مشهور است سدید الدین عالمی متبحر بوده نسبتش بقبیله مرزبان می پیوندد در تدوین مسطور که شبی از منارکه در جوار خانقاهای ایشان بود آوازی برآمد که رحلتی با اهل المرز چهل دانشمند معتبر در آن شب از قبیله ایشان درگذشتند و بعضی ابن ماجه را از نسل وی میدانند امام سعید بابویه رافعی بسیار بزرگ عالیقدر بوده فاقانی مدح وی کرده در تازی و فارسی اشعار بسیار دارد مولانا نجم الدین عمر کاتبی در حینی که خواجه نصیر بر صد بستن مشغولی داشت او را بمراغه طلبید تا امداد کند و صحبتش خوش کرده در دیباچه پنج نام وی را در غایت احترام ذکر کرده از تصنیفاتش متن شمسیه است که بنام خواجه شمس الدین محمد نوشته و حکمت عین که کشف است که شرحی است بر ملخص امام فخر و جامع الدقایق افتخار الدین محمد بکری فاضل صاحب ورع بوده از احفاد ملک سعید محمد ابی نصر چون در ترکی مهارت تمام داشت هر آئینه در دولت موغل بسیار بزرگ گشت و کتاب کلیله و دمنه را بزبان موغلی و سندبادنامه را بزبان ترکی نقل کرده بخدمت اوکتائی قاآن شد و در آنحضرت منکوقاآن با برادران و عمزادگان پیش او تعلیم گرفتند چون بادشاهی بمنکوقاآن رسید حاکم تمام قزوین شده املاک معرظ بهم سانیده از برادرانش امام الدین یحیی ابتدا حاکم تومان قزوین گردید پس بر تمام عراق عجم حاکم شد آخر قرب ده سال بر عراق عرب نیز حاکم گردید و برادر دیگرش عماد الدین چند سال حکومت مازندران نمود و برادر دیگرش رکن الدین در گرجستان سالها حکومت نمود ملک رضی الدین بابا باوفور فضل و شجاعت در حضرت ابقای خان لبسی موز زلیته سالها حکومت دیار بکر کرده بعد چندی معزول شده امیر جمال الدین اخفشی بجایش رسید شاعر پرکار بود جمال الدین رشق القطنی در ایام سلطنت اباقاخان بسن نود سالگی وفات یافته منه

ای زرتوی آنکه جامع اللذاتی ٭ محبوب خلایق همه اوقاتی ٭ بیشک نه خدای تو ولیکن بخدا ٭ ستار عیوب قاضی الحاجاتی ٭

قاضی نظام الدین عثمان در عهد ارغوخان احوالش بطراز فهم و فضیلت مطرز بوده شور انیک می گفته فخر الدین فتح الله مستوفی در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین و ولدش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و گاهی شعر می گفته حمد الله مستوفی برادر فتح الله فخر الدین اباعن جد این سلسله یعنی نویسندگی و سیاق دانی نام آور است از تالیفاتش تاریخ گزیده است که بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر نوشته و سور خان او را باستشهاد آورده و دیگر نزهت القلوب است احیاناً شعر نیز گفته سراج الدین قمری اغلب سراجی هم تخلص میکرد اند در سلک ملازمان ملوک خراسان و ما ورای النهر منخرط بوده چون بوطن مراجعت کرد از ندیمان محفل سلطان ابو سعید خان گردید دیوانش

متداول بهاء الدین شاعریست که نزد بهای سخن او کالای سخن دیگران بی قدر و اقع عماد الدین عماد شاد روان نثر و نظم بوده عبید زکانی دولتشاه در تذکره آورده که وی ابتدا رساله در علم بیان بنام شاه ابو اسحق انجو تالیف نموده خواست که بگذراند میسر نشد کرت دیگر بدین قصد متوجه گردید صورت گذراندن ندید بنابر رواج بهزل گفتن رجوع آورد منه

بکس چون همی بردم این کیر راست ٭ به وکس همی گفت ای یار چیست ٭ سرت سیر باد و تن و جان درست ٭ سعادت کیانی کمرگاه سست ٭ بکس گفت که کیر را خوش انگیخته اند ٭ وآن خایه بزیر او خوش آویخته اند ٭ کون گه مگر زرق سرتا پایش ٭ در قالب آرزوی ما ریخته اند ٭ گیرم که ز در دکون شده تاب زده است ٭ سر خوش زده است و باده ناب زده ٭ در حجره کس همی برش کان خلوت ٭ جائی است فراخ و خنک آب زده ٭ ایضاً در شعر

سخنان شیرین و نکات نمکین دارد که مذکور نسخ است مولانا مجد الدین کرجی جامع فضائل صوری و معنوی بوده بنابر راستی سلیقه و درستی اندیشه شعر می گفته درویش دهکی دهک محالیست از قزوین اگرچه بخت مال شغلی داشته اما شعرش در غایت جودت بوده امیر نظام الدین علی شیر در مجالس النفائس آورده که تا مرا مجال شعر و شاعری شعور واقعست از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام مولانا عزیز الدین سامی قزوینی با پدرش ملا احمد ترک شعر گفتن کرده که از سبب آن استفسار کردند گفت در جوار استاد خشت مال است شرم می آید که از شعر کمتر گویم سلطان یعقوب آوازه اش شنیده طلبداشت و بتقریب و ندیمی مخصوص گردانید در تاریخ صبح صادق آورده که وقتی درویش بهرات رفته سلطان حسین میرزا با عالی مجلس داشت درویش از عمر آب خود را ابلاغ رسانید و پنهان بایستاد سلطان گفت کیستی گفت آبم گفت آب متحرک می باشد گفت چون شما را دیدم یخ بستم مرزا اشرف جهان شرف سیفی حسینی قزوینی ولد قاضی جهان که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی در کف او بود آثار بر او یکی جریان نهر کربلا است که ابو نصر حسین بادشاه قرب ده هزار تومان صرف نمود و بدان موفق نشد مرزا اشرف جهان شرف جهان بوده از فنون فضائل واقف ولادتش صبح چهار شنبه هژدهم ربیع الآخر نهصد و و در شام یکشنبه هفدهم ذیقعده نهصد و شصت و دو وفات یافت آه آه شرف از جهان شده تاریخش شده خلف الصدق امیر صدر الدین محمد مکان آبا و اجداد بشموع نیکنامی روشن داشته بعز قابلیت خصوص در علم موسیقی داد و ارماهر بوده در شاعری خوش دستگاه زلگیته قاضی روح الله برادر قاضی جهان باوفور دانش و کیاست در قزوین مشهور و ملجا صغار و کبار بوده گاهی شعری گفته میرزا قوام الدین جعفر المخاطب با صفخان پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در آغاز شباب بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی بسعادت زمین بوس عرش آشیانی منصب دو بیتی یافت و راضی شده

نزک آمد شد درگاه نمود استغنالیش بر خاطر اقدس گران آمد بجال نباه رخصت بنگاله اش فرمودند چون باکبرآباد رسید
بخدمت مولانا قاسم گاهی شتافته مولانا پرسید از کجا می آئی و کجا میروی ماجرا را گفت قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله
موسوم بود کسی را گناهگار بود به بنگاله میفرستادند مولانا گفت تو جوانی حیفم می آید که به بنگاله روی گفت چاره ندارم توکل
برخدا کردم از روی طیبت فرمود زنهار توکل بخدا مکن این همان خداست که جگر گوشهٔ پیغمبر را در دشت کربلا شهید ساخت
بالجمله چون وی به بنگاله رسید خانجهان حاکم بنگاله رسید خان جهان حاکم بنگاله بجای وی درگذشت و مظفر خان بجایش منصوب گردید
شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بمیان آمد مظفر خان را شهید ساختند میرزا جعفر و خواجه شمس الدین محمد خوافی و
اکثری بندهای درگاه بمخالفان موافقت نمودند و رخت حیات بساحل سلامت کشیده در فتحپور اسلام قدسی آستان
دریافتند از انکه بخواری او را از درگاه رانده بودند و باز خود را بدرگاه رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد در اندک
مدتی بخطاب آصفخانی رسیده در حضرت اکبر کارهای بزرگ کرده یکمرتبه بر سر رانا که خود را از نسل کسری شمردی لشکر برده
مظفر شد کرت دیگر بر سر افغانانی که میان پشاور و جلال آباد و سد راه بازرگانان شده بودند شتافته مستاصل گردانید و چند
سر رستم مثال اسفندیار بهال را اسیر آورده و همچنین بصدد فتوحات عظمی میگشت و باقطاع ارجمند ممتاز میگردید تا بر مسند
وزارت صعود نمود و معرفت مقادیر او صافش ماورای اندیشه اندیشه ازوست که می گفت هرچه من در بدیهه بفهم تر دقیق و مبینی است
مثنوی در بحر خسرو شیرین و اشعار دیگر بعذوبت تمام گفته آقا ملا اصفهانی خاطر و تزکیهٔ نفس و نجابت و لطافت ذات و صفات
متصف در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل اسباب بزرگی عدیم المثل زیسته با آنکه از علوم متداوله بهره نگرفته آن قدر بهره از شعور
داشت که آن نقصان را این مزیت تدارک و اتفاق کرده گاهی بدیهه اشعار نیکو ازو وارد میگردید میر یحیی از سادات
سیفی قزوین است از علوم عقلی و نقلی بهره و کتبی داشته در فن تاریخ زبدهٔ عصر زیسته از ابتدای عهد حضرت ختم المرسلین تا زمان
اش که نهصد و شصت و دو بوده از وقایع هر سال که ازو پرسیدندی خبر میدادی و تاریخ تولد و وفات اکثر سلاطین و وزرا
و مشایخ و علما و شعرا در ذکر داشته کتاب لب التواریخ از مؤلفات اوست هفتاد و هفت سال عمر داشت بواسطه
تسنن حسب فرمان شاه طهماسب یکسال و نه ماه محبوس مانده هم دران حال شب یکشنبه بیست و سیم رجب در نهصد و هفتاد
و دو درگذشت گاهی بشعر هم می پرداخت امیر غیاث الدین علی ولد امیر یحیی در حضرت اکبر بخطاب نقیب خانی
سرفراز شده در تاریخ دانی و خط شناسی و دیگر صفات گزیده همان طرز داد قاضی حسن با دمنور فضل بشرف ذات
و محاسن صفات موصوف سالها منتسب سدهٔ علیهٔ اکبری مانده در عهد جهانگیر بایالت گجرات رسیده آنجا درگذشت
احیاناً چهرهٔ معانی را بحلیهٔ نظم باحسن وجهی آراسته عزیزی بزیور فضل و لطف خصایل عزیزی خواطر اندوخته

صاحب

صاحب دیوان و چند نسخه است مثل گل و مل و وجه القناعت و صحیفة العشاق و رسالهٔ منظومه رمل در عهد اکبر بهند آمده
متصدی اشتغال دیوانی شده بسبب آن سالها محبوس مانده درگذشت **میر عزیز عزیزی** در قزوین معیار شعر میگفته
مدتها از مخصوصان و مجلسیان میرزا اشرف جهان میزیسته باد رویش دهکی صحبت کرده نوتش تسع و ستین و تسعمائه **قاضی احمد**
غفاری از فرزندان امام نجم الدین عبدالغفار صاحب حاویست که مذکور شد ازین سلسله همیشه مردم فاضل نیکو طبع
برخاسته اند نامبرده فاضل و مورخ خوش طبیعت بوده کتاب نگارستان و جهان آرا ازوست در پایان عمر سفر حجاز
نموده بعد از مراجعت بسال نهصد و هفتاد و پنج در بندر دیبل متوجه عالم باقی گردیده احیاناً بشعر پرداختی **شاه قاسم**
فهمی خلف الصدق مولانا عزیز الدین جبلیست که آثار فضلش که چون شعاع آفتاب تابان بود طائفه جبلیه از اولاد
قزوین از اولاد مرشد السالکین شیخ نورالدین محمد بن خالد اند که ذکرش گذشته مولانا عزیز الدین در اقبال عمر شعر
می گفته و پس ازان تارک شده بعضی سبب ترک را پرسیدند جواب داد که استاد خشت مال در جوار من از من بهتر شعر
میگوید مرا شرم می آید غرض درویش دهکی بود در تسع و سبعین و تسعمائه درگذشته **مولانا او هم منشی** از موضع خیارج مضافات
قزوین در سلک اهل انشا منتظم بوده در اکثر خطوط غایت جودت داشت گاهی شعری گفت منشی درگاه شاه اسماعیل ماضی بوده
در دست قزلباش بمظنهٔ تسنن مقتول شد **مولانا هلال** بدری بوده بر آسمان کمال برخی اشعار بطیبت و هجو ملیح خوب
گفته **مولانا اسماعیل** بخشی تخلص بوفور فهم و حسن قریحت مخصوص بوده از مستعدان زمانه است شعر هموار می گفته
میر محمد کر بطلاقت لسان و حدت طبع اتصاف داشته روزگار بفراغت گذرانده اشعار بغایت جودت انشاء نمود
و راه طیبت هم میرفت **اسد بیگ** بلطف طبع و شگفتگی خاطر مولع مجالست اهل طبع و اصحاب فهم بوده اشعار برجسته میگفت
در هند آمده سالها بدرگاه اکبری ماند و در سلک ملازمان جهانگیر انخراط یافت و در اواخر حال بشیرو خان خطاب یافت
مولانا مراد درویش نهاد بوده در حق هر که هر چه گفته تیر بهدف خورده در حق مولانا احمد سعیدی که در مجلسش قیام
نموده گفته مصرعه ای مولوی از کبر و مباهات کنده ه هر که کند بر تو سلام این بنده ه چندان حرکت بکن که از روی قیاس
معلوم شود که مرده یا زنده ه **سید نورالله** متقی و پرهیزگار بوده بحکم ارث شعری گفت **خواجگی** بلطف طبع و حسن
محاوره مخصوص بوده همواره نکات شیرین میزد **خضری** بجودت طبع سلیم شاعری با نام است **فروغی عطار** شاعر است
روشن ضمیر پیش دکانش مجمع ارباب نظم می شد **جذبی** از شاعران مشهور است گاه گاه شعری در غایت عذوبت انشا
میکرده **حافظ صابونی** بزبان قزوین اشعار بسیار گفته **محمد شریف ایزدی** الهیتی داشت و بنظم اشعار
می پرداخت **سک لوند** از اهالی قزوین اسمی با مسمی داشته گویند خالی از حالتی هم نبود با وجود بروت نهایت

گرمی دارد و گاهی غلطا کرده لوازم فصاحت را بجا می‌آورد آنقدر لطیفه ظرافت در مجلس شاه عباس ماضی راه می‌یافت
روزی عیسی خان قورچی باشی اندر خانه‌اش گذشت حسب تکلیف بنشست سگی بیک طرف دروازه خوابیده
بود عیسی خان پرسید این سگ چه منصب دارد گفت قورچی باشی است ۵ من آدم بگویت تو شکار رفته بودی اما
تو که سنگ نبرده بودی بچه کار رفته بودی ۵ **نظام کلاغ** بشیوه مسخرگی و هرزه گوئی با خاص و عام هر شهر و مقام
مربوط بود بنا بر موزونی طبع گاهی ارواح شعرا را در شکنجه می‌آورد **مولانا مکارم** بسیار گرم سخن است بتقریب
شعر می‌گفت **فهمی قزوینی** ملقب با میر محمد مردی لاابالی ازرق چشم بود در باب میر امکان لب میر در روزی بر جوانی
سبزه خطی نگریست خان گفت این خرمهره را چرا بر روی زبان جوان دوخته گفت بجهت دفع چشم زخم خان را خوش آمد
صلائی واد **معصوم بن فضل الله** صاحب دیوان است در هند آمده تجارت میکرد در سبع و سبعین و تسعمائه
میان آگره درگذشت **نورس** قزوینی نامش رشیده است بولایت دکن آمده در خدمت شهسوار خان از امرای
عادلشاهیه بسر برد **وحید** میرزا طاهر نام از اعزه قزوین در جمله شعرای متاخرین است در سلک ارباب اعتبار بوزارت
و مجلس نویسی خلیفه سلطان قیام می‌نمود کلیاتش قریب سی هزار بیت است **میرزا رضا** از نواحی قزوین بود
در خدمت شاه عباس ماضی تقرب داشته **عزیز الدین سامی** ولد شاه قاسم نهی از طائفه جبلیه قزوین است
فاضل مدرس شاعر صاحب دیوان بود در ست و خمسین و تسعمائه وفات یافت **سلطان فقرا** ایامی در کسوت اهل
فقر بولایت هند سیر کرده با یاران بازگشت و از شاه عباس ماضی وظیفه یافت اراده توطن مشهد مقدس نمود
اما بمطلب نارسیده وظیفه عمرش منقطع گردید در شعر متتبع خواجه حافظ میکرد و داعیه همسری میداشت **سیرتی محمد حسین**
نام غفاری قزوینی شاعر خوشنویس بوده بهند آمده در ملازمت شاهزاده پرویز بن جهانگیر بمنصب سرافراز گشت
و بعد فوت او چندی به بنگاله و چندی به پتنه اقامت گزید و پس از مدتی بزیارت بیت الله رفته **سالک محمد ابراهیم**
نام سالک مسلک سخندانی بوده مدتی در صفاهان گذرانید آخر بهند آمده بواسطه رابطه کلیم و قدسی جمعیتی بهم رسانیده
بوطن شد **میر عماد** از مشاهیر خوش نویسان است بعضی او را در نستعلیق بر میر علی ترجیح دهند شعر هم خوب گفتی **مطلعی بابا**
حسینی نام حریف ظریف بود لوبتی زنی جمیله بحرکتی ناشائسته گرفتار آمد حاکم فرمود تا او را از منار بلند بیندازند
مطلعی حاضر بود گفت زن مرا بجای او سیاست کنید و او را بمن بسپارید **واعظ** میرزا رفیع نام از مستعدان زمان
بوده در نثر و نظم یگانه زیسته شاهد استعدادش کتاب ابواب الجنان است و بس **هاتفی و یارک** عماد نام که از
طبیب زاده‌های قزوین بود و بهرات سکونت داشت و **موجی** ضیاء الدین نام و **میرزا اکبر** و **پیرجی موصلو**

قزوینی صاحب دیوان معروف که تصویر خوب می‌کشید تبلاش تماشای تصاویر پری طلعتان فکر معنی میکرد در رساله ترتیب
داده نامش صورت و معنی کرده و **جعفر** و **حیرتی** و **سالم بیگ** که در شیراز تحصیل کرده به تبریز می‌نشست و مثنوی
مهر و وفا و یوسف زلیخا و شاهنامه گفته و **شرمی** که خیاط پسری صاحب جمال بوده و بمقتضای حیا شرمی تخلص می‌کرد
و معاصر شاه عباس است و **شفیع** و **طبخی** که طباخ بوده و شاعران مفلس را اکثر کاسش میرسیدند از دست رنج طباخی خود
بهره میرسانید و **طبقی** شاگرد حکیم شفائی هر یک از بلیغ کلامان نمکین بیان آن زمین رنگین اند **ابهر** طولش فال عرضش لو
شهر قدیمی است کیخسرو بن سیاوش آباد کرده قیل شاه پور ذوالاکتاف سمت بنا نهاده دارای بن داراب قلعه از
گل بنا کرده ما اسکندر با تمام رسانید و ولایتش بیست و پنج پاره ده دارد مردم خوب ازو برخاسته اند **ابو بکر**
بن طاهر از اقران شبلی و کبار مشائخ است ازوی پرسیدند که حقیقت چیست گفت همه آن علم است پرسیدند
علم چیست گفت آنهمه حقیقت ست هم ازوی پرسیدند که درین راه بچه طریق زیم که رستگار باشم گفت آنچه گفتند
مکن مکن و آنچه گفتند بکن بکن وفاتش سیصد و سی **کمال الدین ابو عمره** بطهارت اصل و نسب و وفور فضل و ادب
مشهور بوده سالها وزارت سلطان ارسلان و ولدش سلطان طغرل سلجوق نموده **نظام الدین بن سعد الدین**
باصابت رای و صفای ضمیر مخصوص وزارت سلطان تکش گردیده **سعد الدوله** یهود وزارت ارغون خان نمود
اثیر الدین فاضلی بوده که از رشک حدت طبعش فلک اثیر چون گندم در تابه تفتیده اشعار روشن دارد **رفیع الدین**
در سلک اعاظم علما منتظم همواره بتالیف پرداخته متن اقلیدس و رساله حساب از تصنیفات اوست در گزیده آمده
که وی چندی مخصوص مجلس غازانخان بوده آخر استعفا نموده بعافیت و عزلت بکرمان عمر بسر آورد و بشعر گفتن و
شنیدن مولع زیسته **کمال الدین** نیکو تربیت بوده جمال فصاحت از مشاطه استعارات او زینت وافی می‌یافته
نرگسی بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف همیشه در هرات بخدمت احتساب همت بر تشیید امر معروف و نهی منکر
می‌گماشته و گوهر نظم خوش می‌سفته آخر بهند بار رفته در ثمان و ثلثین و تسعمائه در گذشت مولف گوید چون ابهر نام نرگس
آمده اگر این صاحب طبع بآن نسبت بر تخلص گزیده باشد زهی موافقت **تذروی** خواهرزاده نرگس است و بدایت
حال بروم شد و با خوندکار موافقت افتاده عمرها بسر برده پس بهند وارد شده با خانخانان بیرم خان در حضور پس از و
منظور نظر خان اعظم شده بدرگاه اکبری پیوست مدح خان اعظم و اولاد امجادش بسیار کرده مثنوی در تتبع ده نامه ابن
عماد بنام اعظم خان کوکلتاش و دیگر حسین یوسف بنام یوسف محمد خان گفته **فائض** از خوش گویان آنجاست
زنجان نخست شهری با نام و نشان بوده اردشیر بابکان بنا کرده در استیلای مغل خراب گردید الحال

شهری کوچک است او صد پاره ده دارد از مردمش **اخی فرج** مرید شیخ ابو العباس نهاوندی بوده در سال
پانصد و پنجاه از دنیا رفته قبر وی در زنجانست گربه داشت هرگاه جمعی مهمانان بخانقاهش آمدندی بعدد هر یک بانگ
کردی خادم خانقاه بعدد هر بانگ کاسه آب در دیگ انداختی یک روز عدد مهمانان یکی از عدد بانگ زیاده
بر آمد تعجب کردند گربه در مجلس آمده یکیک را بو میکرد پس بر یکی از انها بول کرد چون تفحص کردند از دین بیگانه بود
گویند روزی خادم مطبخ مقداری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیر و برنج پزد ماری از راه دود کش
در دیگ افتاد گربه آنرا دیده گرد دیگ میگشت و بانگ میکرد و اضطراب می نمود خادم بیخبر زجر میکرد و دور می انداخت
چون خادم بهیچ وجه متوجه نشد گربه خود را در دیگ انداخته بمرد چون شیر و برنج برکشیدند ماری سیاه از دیگ بر آمد شیخ فرمود
چون این گربه خود را فدای درویشان ساخت وی را در قبر کنید و زیارتگاه سازید صاحب هفت اقلیم گفته که هنوز قبر آن گربه
ظاهر است و مردم زیارتش می کنند **خواجه صدر الدین** از قاضی زادگان آن ولایت است در اوایل ملازمت
طغاچار نویان نموده هر چه بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف می نمود چون گیخاتو بر صدر
دولت نشست وی را بعالی منصب صاحب دیوان و صدر جهان مخصوص فرمود و انعام آل طغا زرین و توق و کورکه و
یک تومان لشکریان منصب افزوده وقتی جمعی از بدگویان بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال بمقتضای
رائی خود صرف می کند آن پادشاه ذو العاطفت آنرا نشنوده بتازگی حکم برلیغ نفاذ یافت که از کنار آب آمویه تا حدود
مصر باختیار صدر جهان باشد **قطب الدین احمد** برادر صدر جهان بوده در زمان گیخاتو بمکان اقضی القضات و تولیت
موقوفات ممالک محروسه بدو حواله رفته گیخاتو بمکان سبحی تزین اولاد هلاکو بوده سه سال سلطنت کرده **قاضی بهاء الدین**
با فراط فضل رای رزین و شعر مانند شیر انگبین داشته **کمال الدین** از صاحب کمالان آن مکان است از قصیده که در مدح
خواجه نصیر الدین طوسی گفته مفهوم میشود که معاصرش بوده **سجاس و سهرورد** که طولش فخ اله و عرضش لزم
می باشد در اول دو شهر معمور بوده در فترت مغل خراب شده اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده قبر ارغون خان
در کوه سجاس بولایت انجرود واقع و چنانچه عادت مغل بوده پنهان کرده بودند دخترش زن الجایتون خان گور
پدر آشکارا کرده آنجا خانقاه ساخت **انجرود** از مضافات سهرورد است در جنوبی سلطانیه بیک روزه راه
و مغول آنرا سقورلق نام کرده گیخاتو همت بر بنای آن گماشته و در آن موضع سرای است و در صحن سرا چشمه ایست
بقدر دریاچه هر قدر سعی کردند بقعرش نرسیدند و در جوی آب بزرگ هر یک بمقدار آسیا گردی از انجا بیرون می آید
چون پیش آنرا می بندند آب حوض زیاده میشود و چون میگشایند بر قرار خود جاریست و در هیچ موسم کم و زیاد

می باشد

نمی باشد مردمش **شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر سهروردی** در ظاهر با وطن تمام بوده نسبتش
در طریق بامام احمد غزالی میرسد از اصحاب وی نقلست که روزی با شیخ در بازار بغداد بدر دکان قصابی
رسیدیم گوسفندی آویخته بود شیخ ایستاده گفت این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب از آن سخن بیفتاد
و بیهوش شد چون بهوش آمد بپای شیخ افتاده توبه نمود **عمدة السالکین شیخ شهاب الدین ابو حفص
عمر بن محمد البکری السهروردی** از بزرگان اولیا بوده در انتساب وی بعمش ابو النجیب میرسد بسیاری از مشایخ
را دیده و مدتی با ابدالان در جزیره عبادان بسر برده و در انجا بصحبت خضر رسیده شیخ عبد القادر گیلانی وی را گفته
که انت آخر المشهورین بالعراق او را تصانیف بسیار است مثل عوارف و رشف النصائح و اعلام التقی وغیره وی
در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بوده و ارباب طریقت از بلاد دور و نزدیک بوی آمده کشف مسائل مشکله مینمودند گزیده
آمده که مستعصم خلیفه را گفتند که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز ختم قرآن می کند و هر روز چهار ختم وظیفه دارد
خلیفه استاد آن قرات حاضر ساخت و از مودن وی نمود در کم از سه ساعت ختم قرآن کرده چنانچه از شرائط قرات
هیچ فرو نگذاشت تاریخ ولادتش رجب پانصد و سی و نه وفاتش ششصد و سی و دو اکثر شعراء در مدائح وی قصائد پرداختند
شیخ شهاب الدین المقتول سهروردی یحیی بن حسین نام در حکمت مشائیان و اشراقیان کامل بود
و در هر یک تصانیف لائقه دارد از دست مثل تنقیحات در اصول فقه و تلویحات و کتاب هیاکل در حکمت اشراق بعضی
وی را منسوب بسیمیا داشتند چنانچه حکایت کنند که روزی در سفری بترکمانان رسید خواست گوسفندی بخرد بمصالحه کرد
اصحاب را گفت شما گوسفندی ببرید چون یاران رفتند وی عزم دویدن کرد ترکمانی دستش گرفته کشید دستش از شانه
جدا شد و در خوان روان گردید ترکمانی دست با چه شده دست را انداخته بگریخت شیخ با دست درست برفیقان
پیوست در تاریخ امام یافعی آمده که وی را باعتقاد حکمای متقدمین متهم داشتند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی
دادند و کشتند قتل وی را در حبس بخناق جان گرفتند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و قولی آنکه طعام از وی باز گرفتند
تا جان داد عمرش سی و شش یا هشت بوده در سنه خمس و ثمانین و خمسمائه **شمس الدین طاهر سجاسی** شمس فلک
هنر و عجائب چرخ اخضر بوده اشعارش پر عالی و از عیوب ابنای جنس خالی **طارم** محلی نزه باطراوتست بر جانب شمال
سلطانیه بیکروزه راه صد پاره ده دارد **مولانا علی طارمی** تخلص برادر زاده **مولانا صادق محدث** که
صیت او بر صبا سبقت داشته مولانا علی در ابتدای جوانی از وطن بر آمده عمرها در هند و کابل بسر برد و بس بوستان
رفته نه سال در اماکن شریفه کسب علوم نموده و از استاد عالیه حاصل کرد کرت دیگر مراجعت بهند نموده در

همایونی روزگار بکام گذرانیده و درگذشت **میر دوست** نیز طارمی تخلص میکرد بهمایون بادشاه بوی عنایتی خاص
بود **قاضی محمد دوست** نام پسر میر دوست طارمی است از مداحان اکبر بادشاه بوده **سنجار** از عجائب
البلدانست که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بآنموضع رسید کنیزک داشت حامله و بوقت نزع رسیده منجمان گفتند
امروز نظرات بدینه اگر ولادت فردا شود فرزند بادشاه عظیم القدر باشد سلطان فرمود تا کنیزک را معلق داشتند
روز دیگر بوقت معهود سلطان سنجر بوجود آمد لهذا آنجا مسمی بسنجار شده در آنجا حمامها اند که هیچ جا حاصل مثل آن
نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک آنست **سلطانیه** از ابنیه الجایتو خانست آنرا مربع وضع
کرده حول هر دیوارش پانصد گز قرار داده و دیوار قلعه از سنگ تراشیده چنان عریض گردانید که چهار سوار
بعز اقبال تردد بر دیوار توانند مقبره آن بادشاه گنبدیست بر همان صورت قطرش صد گز ارتفاعش صد و بیست
گز همچنین گنبد بانهایت تکلف در عرض چهل روز باتمام رسیده بعد اتمام عمارت گفت تا اکابر و افاضل و سادات
و مشائخ هر بلاد از ممالک محروسه جمع آمده در مجلس سازند که بسبب قدوم و نفوس شان آن عمارت را شرفی
حاصل شود شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ علاء الدوله سمنانی از اجلا بودند چون طعام کشیدند شیخ علاء الدوله میل
فرمود و شیخ صفی الدین تناول نکرد بعد فراغ گفت در بزرگی هر دو تان شک نیست ان ضلالت است اگر طعام من
حرام بود علاء الدوله چرا میل فرمود و اگر حلال صفی الدین چرا نخورد شیخ صفی الدین گفت ایشان بحر اند و بحر بملاقات
هر چیز از نجاست نزود شیخ علاء الدوله فرمود که حضرت ایشان شهباز اند شهباز بر طعمه نمی نشیند بادشاه از اعتقاد هر دو
بهره دیگر خیلی محظوظ گردید **شاه طاهر** از سادات خواندیه سلطانیه است بخدمت شمس الدین خفری علم آموخت
از نیکان عصر بوده آبا و اجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه معزز بودند و حسب فرموده بادشاه آن وقت
در سلطانیه اقامت گزیدند شاه طاهر در سلطانیه متولد شده در مبادی رشد بکاشان آمده در اندک زمان جامع
علوم ظاهری و باطنی گردید شاه اسمعیل خواست که صدارت بوی تفویض فرماید جمعی حسد کرده بمذهب باطله اش متهم
ساختند بادشاه بحال وی متغیر گردید خواست بیحرمت نماید وکیل السلطنت میرزا شاه حسین که از معتقدان بود ویرا
خبر کرده در سال نهصد و بیست و سه از کاشان بدکن آمد و در خدمت برهان نظامشاه بتدریج منصب وکالت یافته
و خطاب نظامشاهی از جانب سلطان بهادر گجراتی هم بسعی او بحصول پیوسته بآن شغل از صحبت فضلا و اهل کمال خود را
معطل نماند نظم و نثرش چون نظم جوزا و نثر نثره روشن آفاق است در اثنی عشر حسین دلتسمانه در گذشته **آذربائجان**
ولایتیست مشتمل بر بلاد مشهوره منسوب بملک آذرین ایران بن اسود بن سام صاحب گزیده از حمزه اصفهانی

آورده که بعهد شاپور ذو الاکتاف مردی آذرباد نام در آذربائجان دعوی پیغمبری کرد و کس بسیاری از اهل دیار
بدو گرویده متابع گشتند شاپور او را بگرفت و بعضی از فلزات بر سینه او گداخت ضرری باو نرسیده بیشتر از پیشتر
مردم معتقدش شدند او مردم را بر سیاست تحریص میداد و اباحت میفرمود بعضی آبادانی آذربائجان بنام
او واداوند بهزار پس در میان ولایت آذربائجان جریان می یابد آورده اند که هر کس پیاده از آن نهر بگذرد و پای
خود بر شکم باردار نهند وضع حمل بر او آسان شود ایضاً در نواحی آذربائجان چشمه ایست آب صاف از آن بیرون
می آید و چون کسی را حاجت بخشت سنگی افتد قالب خشت آنجا برده آب در قالب می کند خشت سنگی تکون گیرد
دار الملک آذربائجان اول مرقه الحال تبریز است **تبریز** طولش فب ما عرضش لح ما معظم ترین شهرهای آذر
بائجان است و ملک ایرانست چنانچه مذکور زبیده خاتون زن هارون رشید و دختر ابوجعفر منصور دوانیقی
در مشهور سنه تسع و مائه آنشهر را بنا کرده و بعد از چند که بسبب زلزله خراب گشته در زمان متوکل عمارت یافت
و باز رو بویرانی نهاد و همچنین چند کرت می ساختند و خراب می گشت تا در عهد الواثق بالله بقرار داد حکیم معری بطالع عقرب آنشهر
را بنا نهادند از آن باز تا حال از زلزله خراب نگشته بعضی گفته اند چون کاریز بسیار در اطراف شهر احداث
شده و منافذ زمین کشاده گشته بخار آتش محتبس نمیگردد که زمین را بحرکت آرد در نگارستان نوشته که ابوطاهر
منجم شیرازی در ایام حکومت امیر سودان ابن محمد البراوندی که از طرف القائم بالله بود در تبریز وارد شده
حکم کرد که شب آدینه چهارم صفر ثلث و ثلثین و اربعمائه میان شام و خفتن زلزله عظیم می شود و این شهر خراب میگردد
اکثر مردم در آنشب بکوه سرخاب رفته نظاره شهر میکردند که بیکبار در آن وقت معهود زلزله شد امیر ناصر خسرو
در سفرنامه خود آورده که وی در آن تاریخ در تبریز بود و جمعی بر دن نرفته اند زیاده از چهل هزار کس تلف شدند
پس از سن اربع و ثلثین و اربعمائه تا خمس بطالع عقرب آنشهر را بنا کردند حکیم مذکور گفت تعهد خرابی زلزله میکنم
اما تعهد سیل نمیتوانم تا حال همان بناست در تبریز در عهد سلاطین چنگیزیه دار الملک گشته بتدریج چندان عمارات
از مساجد و مدارس و اسواق و حمام و غیر ذلک در و ساخته شد که خامه در کیفیت آن عاجز است غازان خان
عمارتی عظیم جهت مضجع خود در آنشهر ساخته و خواجه رشید الدین بموضع ولیان میان کوه ابنیه رفیعه پرداخته و
پسرش خواجه غیاث الدین محمد دیگر عمارات بر آن افزوده و خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی نیز مسجدی در غایت
تکلف ساخته و دیگر عمارات بسیار دارد مثل مسجد حسن بادشاه و مسجد جهانشاه و قیصریه و دولتخانه وغیره که هر کدام
در خوبی تمام اند آورده اند که چون سلطان سلیمان بادشاه روم را تبریز مسخر کرده او ضلع تبریز و دیرا خوش آمده

مردم را از قتل و غارت منع فرموده چه در میان آل عثمان رسمیست که بر هر ملکی که مسلط گردند
لشکر ینکچری سه روز آن شهر را غارت نمایند ازین جهت بادشاه مبلغها بدان جماعت داده تبریز را از ایشان خریداری
نمود تا خراب نشود و باین احسان تبریزیان هر کسی را که در خلوت می یافتند بقتل میرسانیدند چون مذکار بر اوضاع ایشان
اطلاع یافته در روز کوچ کرده مراجعت نمود که مباد اکثر شم رفته حکم بقتل و تاراج نماید آن بادشاه از جمیع سلاطین
آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت چنانچه مذکور شده از شهرهای ایران شاه طهماسب صفوی نقلست
که سلطان سلیمان جای هفده بادشاه صاحب سکه و خطبه امتصرف بوده و هفصد هزار علوفه خوار داشته در
مقابر تبریز مزارات اولیا و اتقیا و فضلا بسیار است چنانچه بتقریبات مذکور شود **مولانا شمس الدین محمد بن
علی بن ملک داد** در نفحات ازوی نقلست که هنوز در مکتب و مراهق بودم که از عشق سیرت محمدی مرا از روی
طعام نبودی و بعد چهل روز اندک طعام خوردمی مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریز است قبل مرید شیخ رکن الدین
سنجاسی یا مرید اوحد الدین کرمانی بابا کمال جندی و می شاید که بصحبت همه کس استفاده گرفته باشد در آخر حال
پیوسته سفر کردی و نمد سیاه پوشیدی و هر جا که رفتی در کاروانسرا فرود آمدی چون بخط بغداد رسید و شیخ
اوحد الدین کرمانی را دریافت پرسید در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم مولانا شمس الدین فرمود
که اگر بر گردن دمل نداری چرا بر آسمانش نمی بینی گویند در آنوقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال بوده شیخ
فرید الدین عراقی نیز بموجب فرموده شیخ بهاء الدین زکریا آنجا بوده است و هر فتحی و کشفی که او را روداده در لباس
نثر و نظم اظهار میکرد و بنظر بابا کمال میرسانید و شیخ شمس الدین از آن چیز هیچ اظهار نکرده روزی بابا کمال
گفت فرزند شمس الدین از آن اسرار حقائق که فرزند فخر الدین ظاهر میکرد بر تو هیچ لائح نمی شود گفت بیش از آن
مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی مصطلحات ورزیده میتواند که آنرا در لباسی نیکو جلوه دهد و مرا آن قوت
نیست بابا کمال فرمود که حق تعالی ترا مصاحبی روزی کند که معارف حقائق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کند
آورده اند که مولانا در اثنی و اربعین و ستمائه در اثنای مسافرت بقونیه رسید و در خان شکرریزان فرود آمد مولانا
جلال الدین رومی در آنزمان بتدریس علوم مشغول بود روزی بجماعتی از فضلا از پیش خان شکرریزان می گذشت
شمس الدین پیش آمده عنان مرکب مولانا بگرفت و گفت یا امام المسلمین بایزید بزرگتر است یا محمد مصطفی صلعم مولانا گفت
از آن کلام هیبت عظیم بر من رسید پنداشتم هفت آسمان از هم جدا شده بر زمین ریخت و آتشی عظیم از باطن
من بر دماغ زده و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمد بعد از آن جواب دادم که محمد مصطفی بزرگترین عالمیان است

چه جای بایزید گفت پس چه معنی دارد که مصطفی میفرماید ما عرفناک حق معرفتک و بایزید میگوید سبحانی ما اعظم شانی
و انا سلطان السلاطین نیز گفته است گفتم که ابو یزید را تشنگی از جرعه ساکت شد و از سیرابی شد و محمد مصطفی
را تشنگی در تشنگی بود سینه بشرح الم نشرح لک صدرک ارض الله واسعة گشته لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در
استدعای زیادتی قربت بود مولانا شمس الدین نعره زد و بیفتاد مولانا فرود آمد و شاگردان را فرمود تا او را
بر گرفته بمدرسه بردند و سر وی را بر زانو نهادند تا بخود باز آمد بعد از آن دست او بگرفت و روانشد مدت
سه ماه در خلوت لیلا و نهارا بصوم وصال نشستند که اصلا بیرون نیامدند و بعضی گفته اند که چون مولانا بقونیه
رسید و بمجلس مولانا در آمد مولانا جلال الدین بر کنار حوضی نشسته بود و کتابی چند پیش خود نهاده پرسید که این
چیست گفت این را قیل و قال گویند ترا با این را چه کار دست فراز کرده همه را در آب انداخت مولانا بتأسف
گفت ای درویش چه کردی بعضی از آن فوائد و الدین بود که دیگر یافته نمی شود شمس الدین در آب کرده یکان یکان
کتابها را بر آورد آب هیچ اثر نکرده بود مولانا گفت اینچه سر است شمس الدین گفت این ذوق و حال است ترا ازین
چه خبر بعد از آن بایکدیگر صحبت کردند چنانچه گذشت شبی مولانا شمس الدین با مولوی در خلوتی نشسته بود
شخصی از بیرون در شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید فی الحال برخواست و با مولانا گفت برای کشتنم می خوانند
در آنوقت هفت کس در کمین بودند و کاردی راندند شیخ نعره زد آنجماعت بیهوش بیفتادند یکی از آن علاء الدین
محمد بود فرزند مولانا که بداغ انه لیس من اهلک اتسام داشت و چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره
خون هیچ ندیدند از آن روز باز نشانی از آن سلطان معنی پیدا نیست کان ذلک فی شهور سنه خمس و اربعین
و ستمائه و آن ناکسان در اندک زمانی هر یک مبتلا بلائی شده هلاک گشتند علاء الدین محمد را علتی پیدا شده همدران
ایام وفات یافت بعضی گفته اند که شیخ شمس الدین در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است قیل بدنش
را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد در خواب دید که شیخ شمس الدین اشاره کرد که در فلان چاه خفته ام
نیمشب یاران را جمع کرده او را از آن چاه بر آورده در جائی مناسبی دفن کردند **شیخ محمود شبستری** در مجلس
العشاق آمده که شیخ یکی از اقربای شیخ اسماعیل سیستی علاقه خاطری بهم رسانیده رساله شاهد را بنام او نوشت و
در وقتی که گلشن راز انشا می نمود مطمح نظرش که آنجوان بوده و لغایت درد داشته در همان درد بسال هفصد و بیست
در گذشت قبرش در شبستر من مضافات تبریز شیخ کبیر موحد و سالک مدقق بوده در روزگار سلطان حسین
ولد ارشد ش سلطان اویس شیخ الاسلام آن دیار بوده و پس ازوی تا زمان دولت امیر تیمور گورکان آن منصب

علیه با ولادوی متعلق بود بحکم لطف طبع گاه گاهی در نظم از بحر خاطرش بغواصی اندیشه برمی آمد شیخ ضیاء الدین
مستجاب الدعوات بود وبا وفور زهد وتقوی گاهی بزبان اشهد شعر شیرین می ساخته شیخ بابا فرج مبتولی
وافر داشته بسیاری از سرگشتگان ادبار را بزیارت گوری برده که در و ... مرده نبود بنور کرامت دریافته
گفت بر سر گور بهتی مبش ازان نتوان نشست شیخ ابو اسحق ابراهیم بن یحیی شیخ امام جعده نیز از نیکان
انشهر و مکان بودند امیر سید قاسم انوار از سراب تبریز است در حبیب السیر آمده که وی باجازت صفی الدین
اردبیلی تشنگان طلب را بزلال عرفان میرسانیده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا آورده که وی مرید قطب
الاولیا صدرالدین موسی ابن شیخ صفی الدین بوده ونام اصل او معین الدین علیست چون در خواب دیده بود که قسمت
انوار می کنند وصورت واقعه را بعرض شیخ صدرالدین موسی رسانیده بموجب اشاره بقاسم انوار مسمی گشته در نفحات
ویرا از مریدان شیخ صدرالدین اردبیلی نوشته بعد ازان بصحبت علی یمنی مرید شیخ اوحدالدین کرمانی رسیده بهر تقدیر
در زمان دولت میرزا شاهرخ سالها در هرات بارشاد عباد مشغول میبود و دوبار پیاده بحج گذارده بنابر ذخیره
خاطر میرزا بایسنغر بماوراء النهر رفته ایامی در سمرقند بسر برد و پس از معاودت در موضع خرجرد نام رحل اقامت افگنده
بتاریخ هشتصد و سی و هفت رحلت نمود و دیوان اشعار مشتمل بر اسرار مانده حکیم بن الاجل قطران بن منصور الجلی
از کمل شعرا آنشهر و دیار بوده اکثر از شعرای ویراستودند رشیدالدین وطواط گفته که من در روزگار خود قطران را در
شاعری مسلم دارم قوسنامه یکی از منظومات اوست که بنام امیر محمد بن امیر قماج والی بلخ انشا نموده در ایام شیخوخیت
استعفا از ملازمت خواسته حین مراجعت در یکی از دیهای عراق هادم اللذات برسرش تاخت آورده ویرا چند
مثنوی دیگرست امین الدین هراوی طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت خواجه همام در علم شعر و حسن کلام تمام با شیخ سعدی
معاصر بوده و تتبع روش وی کرده ایرج در مملکت بیان کوس انا ولاغیری میزده قطب الدین عتیقی قطب
سپهر فطنت محور آسمان عزت بوده از سرچشمه ضمیر همیشه اشعار لطافت آثار منشرح می ساخته جلال الدین
عتیقی باوفور فضل ولطف نظم همواره نقش تالیف وتصنیف بر الواح روزگار می نگاشت در خدمت دستور سعید
خواجه رشید اعتبار واختیار بسیار داشته بدیعی از شعرای خوش فکر است خواجه غیاث الدین با فنون فضایل
شعر چند می گفته ملک محمود ولد ملک مظفرالدین که از اعیان آنمکان بوده و خود با صفت عقل وکیاست طبعی در گفتن
وفهمیدن اشعار نیکو داشته شمس الدین عبیدی با فضایل علمی وعملی آراسته بود خواجه علی حافظ ومحدث
بوده مولانا معین الدین با صنوف علوم صدارت میرزا سلطان ابوسعید داشته مولانا میر علی واضع خط نستعلیق

بود مولانا جعفر در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل نموده داشته امیر عبدالوهاب در زمان سلطان یعقوب
بوده قاضی عبدالرحمن در دولت شاه اسمعیل صفوی سی سال انفصال القضات تبریز بدو رجوع بوده شیخ صنع الله
از اوایل دولت سلطان یعقوب تا زمان سلطنت شاه اسمعیل ماضی بر سجاده تقوی و پرهیزگاری متمکن بوده جمعی کثیر از
درویشان طلب ارشاد از وی می نمودند مولانا عبدالصمد بجودت طبع سرآمد علمای آذربایجان بوده مولانا
میرک کتابی در علم تفسیر ومعانی بیان مهارت کامل حاصل داشته شریف شاگرد مولانا لسانی بوده اما بعضی ابیات
لسانی را برآورده نسخه ساخت وسهو اللسان نام نهاده استاد رنجیده نفرینش کرد بجودت طبع وحدت ذهن موصوف
در عنفوان شاعری جهت غیاث کهره که در سلک مستوفیان شاه طهماسب صفوی انتظام داشته قصیده گفته چون صله
نیافت ترکیبی در هجو وی انشا نمود شاه ماجرا شنیده بقتلش فرمانداد این اماده فنا شده بعرض رسانید که مستوجب قتلم که
ازان سر نکشم اما از مرحمت شاهی امید دارم که یکبار بشنوند حکم خواندن یافته بخواند بادشاه محظوظ شده فرمود که شریف
رفته از خواجه غیاث عذر بخواهد واو سی تومان صله بدهد بعد اخذ صله قصیده در معذرت گفت در تحفه سامی هم چنانچه
مذکور او را شاگرد لسانی نوشته حیدر بیگ انیس از مستعدان زمان خود بوده بشیوه انشا بازی مهارت داشته
بر الوجه از مخصوصان شاه طهماسب صفوی گردیده بانیس مجلس خاص مخاطب گردید چون قاضی محمد مسافری که باعانت وتقویت
انیس وزارت تبریز می نمود دلوائی جور واعتساف برافراخت ویرا بامر پی که عبارت از حیدر بیگ است بقهر قهرمان
در قلعه الموت محبوس کرد بهمانجا درگذشت شعر هم می گفته حسن بیگ شکر اغلی از جانب پدر بنبیره زاده علی شکر است که
از اعاظم بهارلو بوده است واز جانب مادر بسلسله جهانشاه بادشاه می پیوندد بلطف طبع وحدت ذهن موصوف در
شعر فهمی وخط شناسی وعلم موسیقی ودیگر صفات از تعریف بی نیاز شعر می گفت ومقیمی تخلص می نمود کمال الدین
چلبی بیگ فارغ تخلص در غره ماه جوانی جهت کسب فضایل نفسانی بقزوین رفته مدتها در خدمت خواجه
افضل الدین ترکه استفاده نموده پس بشیراز در خدمت مولانا میرزا جان رسیده در همه علوم تفوق حاصل کرده خصوص
در علم حکمت وبخطاب علامی ممتاز گشته اشعار بکمال جودت می گفته بخدمت شاه عباس ماضی رفته قربت یافته آنگاه بهند آمده
ملازمت اکبر بادشاه گزیده ودر عشر الف چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید محمد بیگ فنونی اصل شیرازی نشو
نما اینجا کرده بلطف طبع وحسن خلق یگانه برآمده در خط وشعر ونجوم وعلم سیاق بخشی وافر اندوخته مولانا محمد علی
نتیجه برگزیده مولانا عنایت الله است که مدتها شیخ الاسلام آذربایجان است بوده این نیز بپیروی پدران وساده تکیه
زده همواره پرهیزگاری مطمح نظر میداشته وگاهی شعر می گفته مولانا محمد حسین ولد مولانا عنایت الله بوده باوفور

فضل و لطف طبع خط نستعلیق را بجای رسانیده که بر همه گوی تفوق میبرد گاهی بانشاط طبع شعر گفتی **مولانا نثاری**
وقتی که قاضی محمد مسافری در تبریز رایت وزارت بر افراشته قصیده جهت وی گفته چون صله نیافت بهجوش کرد
و قطع نظر از منشا و مولد نموده بعراق شد و با اکابر آن دیار مختلط میگذراند تا درگذشت **امیر عبدالباقی** از تلامذهٔ مولانا
میرزا جان است چون مولانا بتوران توجه فرمود همراهیش گزیده پس بهند وارد گردید و در خدمت عبدالرحیم خانخانان بود
در اکثر علوم خصوص عربیت و کلام ماهر بوده گاهی متوجه شعر شدی **مولانا حیدری** در بدو جوانی بهند وارد شده
از محمد خان نیشاپوری رعایت وافی یافت و پس رفته کرت دیگر آمد مدح خان اعظم کرده بوسیلهٔ میر محمد خان انکه بارگاه
اکبری راه یافت و قصیده گذرانده اکرام یافت بطلاقت لسان و گرمی هنگامه زیسته دیوان غزل دارد و مثنوی
در تتبع بوستان گفته **سامری** ولد حیدری بشیوهٔ تجارت معیشت می نمود و بلطف طبع شعر درستی می گفت
وقوعی ولد حدادی ست بعد کسب کمال بسیاحت بر آمد و جاروب کشی عتبه علیه ابا عبدالله الحسین اختیار
می نمود و شعر پاکیزه می گفت **فصیحی** سخن بنیک میرسیده و شعر را فصیح می گفته **صبوری** ولد قرا بیگ زرگر در نثر
و نظم والاسلیقه بوده **مولانا عرفی کمانگر** قصیده در مدح شاه طهماسب گفته و بواسطه گوی و چوگان که هم بنام نامی
آن بادشاه مزین گردانیده صله وافی یافت **مولانا لطیفی** ولد مولانا کمانگر است بلطف طبع همواره نکات شیرین
و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت **مولانا طوفی** سراج بسر بوده ما حصل
اوقات صرف هوس کیمیا نمودی منظوماتش در غایت هموار یست **خواجه فانی** درویش وش خوش زندگانی بوده
گاهی شعر می گفته **حقیری** بورع و تقوی مولع بوده گاهی شعر هم می گفتی **فقیری** خیالات نیک داشته در اسالیب
نظم طبعش موافق افتاده بهبوی خط نسخ تعلیق خوب می نوشت و شعر هموار می گفت **نظمی** در سلک ناظمان مناظم
سخنوری انتظام داشته **جعفری** در علم استخراج و رمل بخشی داشته گاهی شعر نیز می گفته **ظریفی** همه بر کسب بلیه وری
می گماشت و شعر می گفت **حشری** از شعرای شاه عباس ماضی است فتوحات شاهی بنظم آورده **شکیبی** ترکزاده
بود در عهد شاه طهماسب بقزوین آمده مایلی در شعر و سیاق مهارت کامل داشت در عهد شاه طهماسب میرزا احمد متصدی
خالصات فارس دست تطاول دراز کرده **مایلی** باطائفه رعایا بدرگاه آمده قصیده متضمن اظهار ظلم بعرض رسانید
شاه سی تومان صله از میرزا احمد دمانید و وجوهات رعایا مسترد فرمود **ملهمی تبریزی** شاعری برجسته بوده و نظربازی
اماده فریفتگی داشت حاکم تبریز از صحبتش بسیار محظوظ بوده اما چون در حضور او با ساده رویان شوخی میکرد ناچار هنگام
مجلس پوست بر ریش می کشیدند از ین مسخ شدن عاجز آمده بشیراز گریخت و از امام قلیخان حاکم فارس التفات یافت

حدادی آهنگر بود لهذا این تخلص گرفته والد وقوعی ست که مذکور شد سخنش در تمامی محکمی بوده **صالح** در عهد
شاهجهان بهند آمده بخدمت مقیم خان که از امرای متعینهٔ بنگاله بود بسر برده **صائب میرزا محمد علی** نام سلطان
اصحاب فصاحت و برهان ارباب بلاغت بوده از ابتدای ایجاد سخن مثلش کم برخاسته در عهد شاه جهان بهند آمده بخدمت
ظفر خان بن خواجه ابوالحسن تربتی صوبه دار کشمیر رسیده و باعزاز کلی ماند احوالش معروض حضرت شاهی شده از روی
بادشاه بر احضارش بسیار رفت وی استدعای خطاب ملک الشعرای نمود چون کلیم از ان پیش بان لقب مستثنا
شده بادشاه را تبدیل خطاب کلیم دشوار آمده فرمود تا ماورای ملک الشعرائی هر خطابی که صائب گزیند کرم شود
درین اثنا بعد هفت سال سعز پدر میرزا صائب آمده ویرا بعراق برد تا آخر عمر پیش سلاطین و امرای صفویه بکرم
زیسته **عارف** از یاران میرزا صائب بوده عنایت بهره از فضیلت داشت در عهد شاه طهماسب مدتها
شیخ الاسلام تبریز بوده **ساکت تبریزی** نامش میرزا امین بهند آمده در سلک نوکران عالمگیر بادشاه انتظام
یافت و همراه شائسته خان در بنگاله بسری برد **ارفع** شیخ محمد نام و **احمد بیگ** و **ایمان** ملا مومن نام که
صوفی مشرب و سیری بفقر بود و **افلاکی** که پیوسته بعشقبازی گذراندی و **میرزا باقر** قاضی زاده تبریز و
خروشی حسن بیگ نام و **خازن** محمد امین نام ملقب با قاشیخ و **درویش کاهن** که بوقت شرب موصوف بوده
و **راغب** کلب حسین نام و **راضی** محمد رضا نام که دو بار بسیر هند آمده و **رفعتی** میرزا ابراهیم نام که بهند آمده و **شاکر**
محمد قلی نام که بشیوه زرگری و نقاشی کسب معاش میکرد و **میرزا طالب** و **ملا عصری** که در اصفهان بکسب
زرگری گذراندی و **عنوان** محمد رضا نام و **عجزی** حسن بیگ نام و **قاسم خان** که از نجبای اهالی است و بهند هم
آمده بود و **کاظما** که در کاشان نشو و نما یافته و **واحد** ملا رجب نام و **میرزا مقیم** و **مثال** لطفی نام و **مبدع**
و **میرزا محسن** و **مطیعا** که مردی تاجر بوده و بهند هم آمده و **ناظم** صادق نام که هر یک روشن بیانان سخن پردازان
خطهٔ ممتازند **قوسی** که در قامتش خمی شده بود و لهذا این تخلص گزیده و **معلوم** محمد حسین نام که بهند هم آمده
و **نظمی** که پاره طالبعلمی داشته و **ناجی** که شاعر کم بود الیضاً بلبلان آن بوستانند **اردبیل** طولش فب ل عرضش
لح با کثرت درختان و آبهای روان و لطافت اسواق و نزاهت حمام ممتاز از بسیار شهر و مقام است
جبل سبلان که از اعاظم جبل های جهانست بر جهای گروهی از وی واقع بر زبر کوه قلعه سوم بدژ بهمن که بعضی بر زمین
ور باش اعتبار کرده اند چون میان کیخسرو و فریبرز برادر کیکاوس جهت سلطنت نزاع افتاد بدان قرار دادند
که هر کو فتح دژ بهمن نماید بادشاهی یابد چنانچه در شاهنامه مذکور فریبرز با نوذر و طوس رفته بعد هفت روز ناکام

برآمده خسرو فتح نموده بادشاهی یافت فرمود تا اردبیل را عمارت کردند از ان زمان آباد است قریب صد پاره
ده توابع دارد در عجائب المخلوقات آورده که بر کوه سیلان چشمه ایست و یک سین بران ساخته اند سطری
دیک یک ارش مردمان چون کشت را آب دهند گرد بر گردوی رقص کنند تا بانگ رعد از ان بر آید و در جوبهای
آب روان شود بعد سیری کشتها رئیس ولایت آید و گل سرخ بر سر آن نهد و بگوید تمام شد آب بایستد در معجم البلدان
آورده که در سال دویست و هفتاد و هشت در ولایت اردبیل شب چهاردهم ماه گرفت آخر شب روشن شد بامداد
دنیا تاریک بود تا وقت نماز دیگر پس باد سیاه بر آمد تا دانگی از شب برفت پس زلزله بر آمد شهر بر گردید کس نماند کا
صد هزار کس دفن کردند باز زلزله دیگر آمد صد و پنجاه هزار کس را از زیر گل بر آوردند مضجع شیخ صفی الحق والدین مع اولادش
دران مکانست در زمان سلاطین صفویه هر که گناهی عظیم و خیانتی وخیم کرده التجا بدان حضرت بردی از باز خواست سلطانی
معفو گردیدی **شیخ صفی الحق والدین ابوالفتح اسحق** نسبتش بامام هفتم موسی کاظم ع به بیست و یک پشت بموجب
سیر سلسله شیخ صفی الحق والدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن
محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن
محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم حمزة الامام الهمام موسی کاظم ع چون محبت الهی درو اثر کرده طلب مرشد
نموده به بهانه ملاقات برادرش صلاح الدین رشید بشیراز رفت در خانقاه شیخ ابو اسحق ابو عبدالله خفیف
نزول فرمود هر چند برادرش خواست بخانه برد نپذیرفت دران بلده بصحبت شیخ سعدی و بسیاری از مقربان
بارگاه احدی رسیده آخر القاعدی امیر عبدالله فارسی بخدمت شیخ زاهد گیلانی رسیده آنجا همتش بجای رسید که
در ماهی زیاده از یک کرت چیزی از ماکول و مشروب نچشیدی پس در اندک زمانی بمقامات علیه رسید و بفرموده
شیخ زاهد در اردبیل بتلقین سالکان پرداخت تا حدی معتقد علیه شد که روزی امیر چوپان از انجناب پرسید که
مریدان شما بیشتر اند یا لشکریان ایران گفت در ایران تنها برابر یک اصحاب جلادت صد نفر از ارباب ارادت
بوده باشد در صفوت الصفا از پیر محمد داردری منقولست که در یکروز قریب بیست هزار کس بر دست
ایشان توبه کرده در سلک سائر مریدان دست انتظام یافتند و از مولانا عبداللطیف که پیش نماز وی بوده
نقلست که وقتی میفرمودند که مرا اکنون دوازده هزار مرید صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کردند و قریب سی
سال عتبه آن قدوه اولیا خیر البریه مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال و مطاف طوائف مجد و جلال بوده در تاریخ
هفدهم ذی حجه هفتصد و سی و پنج منصب ولایت عهد ارشاد عباد بولد ارشد خود صدر الملة والدین موسی به شیخ

زاهد

زاهد بود داده متوجه جهان جاودان گردید **شیخ صدر الدین موسی** بعد والد بر سجاده تقوی و طهارت متمکن
گردیده سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و پسرش تردی بیگخان و امیر تیمور گورکان بقدم نیاز از آنجناب تیمن
و تبرک می جسته اند در صفوت الصفا مسطور است که در انروز که شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله
نکاح شیخ صفی در می آورد در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند
فرمود که فرزندی از بی بی فاطمه بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم چون
شیخ صدر الدین رحلت میفرمود **شیخ خواجه علی** را قائم مقام کرد شیخ خواجه علی در اواخر ایام زندگانی
عازم حج شده **شیخ ابراهیم** را بر مسند ارشاد نشاند و با طائفه صوفیه قدم در راه نهاده بعد ادای حج در راه
مریض شده رحلت فرمود شیخ ابراهیم منصب خلافت بپسر خود سلطان جنید داده درگذشت **سلطان جنید**
چون بر صدر ارشاد بر شد در اندک روزی از دحام خاص و عام بر سده اش چنان شد که میرزا جهانشاه فرمانروای
عراقین و آذربائیجان از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم کرد که آنجناب ترک وطن نماید سلطان جنید بجانب دیار
بکر توجه فرموده ابونصر حاکم دیار بکر دختر خود خدیجه نام ازدواجش داده بعد چندی وقت طائفه از صوفیه را
بخود متفق ساخته جهت غزا جانب گرجستان حرکت نمود چون بولایت شروان آمد امیر خلیل الله والی شروان
سر راه بروی گرفته مهم بجدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت صفویه را هنوز مهلتی بود آنجناب بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید چون از ان صوفیه دست متابعت بدامن **سلطان حیدر** که ارشد اولاد سلطان جنید و
خواهر زاده امیر حسن بیگ بود زده وی را بر مسند خلافت نشاندند سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل
دوازده ترک بوده بر تارک می نهادند هر که بارادت باو می پیوست از همان جنس افسر باو میداد چون امیر
حسن بیگ بر میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله حسن عقیدت که نسبت باین دودمان
داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید و سلطان حیدر را از وی سه پسر
عالی گهر حاصل شد از انجمله شاه اسمعیل ماضی است بسبب رحلت امیر حسن بیگ هوای جاهش برافزود در
بر سنت والد مثوبات ارباب جهاد مطمح نظر همت داشته تا در اواخر اوقات بجانب دربند شروان رایت
برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آنزمان شروانشاه بود مدد سلطان یعقوب والی آذربیجان
در حرکت آمده بعد تلاقی فریقین در وقتی که شروانشاه بنابر عجز قصد گریز داشت قضا را بزخم تیر جان
فرسا درگذشت پس ممالک شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس وغیره مسخر ساخته در روز

دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین وثلثمائة درگذشته ذکر طبقهٔ اولادش سابق مذکور شده **شیخ ابوزرعه** با شیخ
عبدالله خفیف در راه حجاز تا مدینه همراه بوده در نفحات آمده که شیخ عبدالله وقتی عازم سفری بوده نزد ابو زرعه
آمده ابوزرعه مقداری گوشت پخته بوی گرفته آمده شیخ نخورده چون بسفر بیرون رفت در بیابان راه گم کردند و
وچهار روز گرسنه ماندند شیخ اصحاب را گفت طلب کنند شاید صیدی بیابند ناگاه سگی دیدند جلدی و تردد بسیار کرده
وی را گرفتند و بکشتند و بر مذهب امام مالک قسمت کردند سر وی پیش شیخ افتاده بود هر کس نصیب خود بخورد
شیخ در خوردن آن تفکر بسیار کرده تا شب بگذشت چون سحر شد سر آن سگ بسخن آمد و گفت این سزای آنکه گوشت بوی
گرفته شیخ ابوزرعه نخورد شیخ برخاست و اصحاب را بیدار کرده گفت بیائید که پیش ابوزرعه رویم پس بشیراز بازگشت
واز وی عذری خواست آنگاه بسفر بیرون آمد **مولانا حسین** از منتقیان عتبهٔ سلطان حیدر بوده و باشارهٔ آنجناب
جهت تحصیل علوم متوجه خراسان گردیده و پس در خطهٔ بافاده مشغول داشته تا فوت نمودگاهی بروش صوفیه شعر میگفته
مولانا احمد لوبکب وفضل وکمال در عتبات عالیات توقف نموده واز همه چیز درگذشته بعبادت پرداخته
خان میرزا در اکثر علوم خصوص فقه قصب السبق از همگنان می ربوده گاهی شعری گفت **رازی** شاعر نیکو
طبیعت بوده چون همواره طیبت بر مزاجش استیلا داشته نر و مصاحبت با هر کسی می باخته و اشعاری گفته
مولانا یعقوب با وفور فضیلت آداب سپاهیگری نیک میدانسته و بچند زبان شعری گفته **وارثی** شاعر
مائل بوسطی بوده **فردی** هم شاعری بوده **والهی** شاعر معروف **همت محمد زمان بیگ** نام از طبقهٔ ابراکست
خلخال اگرچه شهرش چندان نیست اما ولایتش در کمال آبادانی بحد دیده کوهی چشمه ایست که آبش در تابستان
یخ می بندد و بر طرف قاره که قزاوان نساخوانند نیز چشمه ایست که در آبش بیضه می پزد و در یک فرسنگی خلخال کوهی است
همچون دیواری دولیست گز ارتفاع که بر فرازش بشکل مخروطه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمده و از آن مخروطه
لایزال قطرات فرو میریزد **مولانا شیخ احمد فنائی** نبیرهٔ شیخ ابوزید خلخال که وحید عصر بود مولانا احمد در خدمت
علامه امیر غیاث الدین منصور و مولانا احمد ابیوردی و مولانا شمس الدین محمد خفری و مولانا کمال الدین حسین لاری
کسب کمال نموده در انواع علوم درجه والا حاصل کرد و پس در قزوین بافادهٔ طلبه پرداخته تا در نهصد و هفتاد و پنج
درگذشت گاهی بجودت طبع شعری گفت **مولانا فضل** برادر مولانا شیخ احمد بحلیهٔ کمالات صوری و معنوی محلی بوده
گاهی شعری گفته **مولانا ملک سعید** در طالبعلمی تمام بوده خصوص در معقولات نصاب کامل حاصل داشته در اواخر
در یکی از منزهات شیراز رحل اقامت افکند اما در آخر خبطی بر مزاجش مستولی شده ذوق شعر گفتن بیشتر داشته

امامی در سلک اهالی منتظم در شعر گفتن وجمع کردن ولوعی تمام داشته **مولانا حسین** از دانشمندان زمان است تصانیف
مستحسنه مثل حاشیه بر تهذیب و حاشیه بر اثبات واجب پرداخته **اردوباد** از شهرهای نزده آذربایجان است
سیب سلطانی آنجا می شود پیش از بر آمدن سهیل اشعار مناسب بران نقش کرده میگذرانند چون سهیل بر می آید متن آن
سپید مینماید وباقی سرخ می شود آنرا برسم هدیه ببلاد میبرند از مردمش **میرزا کافی** منشی الممالک بوده همیشه توقیع
افضالش بطغرای سعادتمندی مزین **خواجه حاتم بیگ** عم زاده میرزا کافی در مبادی حال بوزارت یکتاش خان
حاکم کرمان معزز بوده چون شاه عباس رفع او کرد استیفای ممالک محروسه باو سپرد و بعد عزلش میرزا لطفی بخلعت وزارت
قد افراخت **میرزا صادق** برادرزاده میرزا کافی بلطف طبع ومحاسن بزرگی آراسته بود و قرب ده سال احوال
مائل بوسطی داشته پس ترقی کرده چون صلابت خان رایت وکالت مرتضی نظام شاه برافراخت بمناصب و
اقطاع لایق ممتاز شده چندی افسر وکالت هم بر سر نهاده عنقریب معزول گشته در قضیهٔ غریب کشی علف تیغ
تلف شد مولانا ظهوری از مخصوصانش بود گاهی شعر هم گفتی **قاضی محمد** بلطف طبع وحدت ذهن مخصوص شعر اینک
می گفته **فکری** تتبع پاره از متداولات کرده از نیکو طبعان برآمد **میرزا ابراهیم** از مشاهیر آنجاست در عهد شاهجهان
بهند آمده در سرکار جعفر خان بعلمی گذرانید و آخر همه را گذاشته فقیر شد شعر نیکو می گفت **مراغه** طولش منه ما عرضش
نزال در هفت اقلیم نوشته که در مراغه چشمه ایست چون آبش اندک راهی جریان یابد سنگ شفاف انعقاد یافته
آنرا مرمر خوانند بجسب وسعت فضا و لطافت کوه و صحرا بر ماسوی رجحان دارد و در تمام ایران جهت رصد بستن جای
بهتر از مراغه یافته نشد که خواجه نصیر چنانچه مذکور شد دران رصد بسته لطیف الدین زکی لطیف کیهان بوده اصلش از مراغه است
اما مولد و منشاش کاشغر اشعار خوشی گفتی ورد او زکاوادی **طمغاج** از بلاد ترک شهری بزرگ میان دو کوه واقع
در عجائب البلدان آورده که درمیان دو کوه یکراه تنگ دارد که بضرورت ازان باید گذشت زنان و مردان آن
ولایت در بدن موندارند و بهر صحبت زنان تازه بکثرت پیدا کنند در انجا دو چشمه ایست یکی شیرین دیگر شور هر دو
در یک غدیر جمع می شوند واز غدیر دو جوی آب روان میگردد یکی شیرین دیگر شور **کرکان** در قدیم الایام کژدم آنجا
بسیار بوده اند بلیناس حکیم بفرموده بادشاه آنجا طلسمی ساخته بعد ازان آنجا کسی کژدم ندیده اگر خاک آنجا را
کسی بجای دیگر نقل نماید و دیوار خانها بان بیالایند کژدم گرد آن نگردد و هر که آنخاک با خود داشته باشد اگر همه کژدم بدست
گیرد ضرر نیابد **غزنه** ولایت وسیع از اقلیم چهارمست آب و هوای نیک دارد آنجا عقبه ایست که یکجانب گرم و جانب
دیگر هوای سرد آنجا مرض کمتر باشد و مار وموذیات دیگر از حشرات دران نباشد آنجا چشمه ایست که اگر نجاست دران

افتد برف و باران شود تا برون نکشد تا لیته **مقاله خامس مشتمل بر ذکر بلاد متعلقه اقلیم خامس** که مربیش
زهره است مبدا این اقلیم موضعیست که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت سطحش دو لک و بیست و نود و نه
هزار و چهار صد و نود و ست فرسنگ ابتدا از جانب مشرق از بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذرد و آب جیحون را قطع
کرده بر شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینه
و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس از بلاد اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و طول این اقلیم تا جزائر خالدات
دو هزار و دو صد و پنجاه و پنج و عرض تا خط استوا یکصد و هشتاد فرسنگ و درین اقلیم دو بیست و پانزده شهر بزرگست
و دو هزار و هفتصد شهر خورد و سی کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد **شروان** بفتح نام شهری بوده حالا بالحاق چند
شهر نام ولایتیست از کنار آب کر تا دربند باب الابواب انوشروان بمصالحه با خاقان باب الابواب بسنگ رخام
عمارت کرده در آهنین بران ترتیب داده جمعی بمحافظت گماشته تا سد آمد شدن لشکر بهدیگر باشد و بعضی کتب اصل
شهر شروانرا که از ابنیه انوشروان است و بقرب باب الابواب واقع از اقلیم ششم شمرده اند و باقی توابع او را
اقلیم پنجم چون الحال آنچه از شروان شهرت دارد باکو و شماخی و ارش وغیره است هر آئینه شروان را از اقلیم پنجم گرفته‌اند
باکو از شهرهای مشهور شروانست بر کنار رود دریای خزر واقع اطرافش قریب ده فرسنگ یک شغال خاک هم
نرسد و گیاه و درخت در آن زمین نروید هرگاه دو گز حفر کنند بخاک سیاه برسد و در بعضی جاهاش سنگ را بجای هیزم
بکار برند از مضافاتش فیلان است که قریب پانصد چاه دارد از جا نفت سیاه و سفید حاصل شود و درین موضع
زمین است که هر جای آن از جهت طبخ حفر نمایند و دیگ بران گذارند و بعد ساعتی با کثر طعامی پخته بحصول پیوندد **سید ذوالفقار**
از اعیان سادات شروان و افاضل زمان بود قصیده مصنوعه در مدح وزیر شروان گفت و هفت خروار
ابریشم صله یافت آخر بعراق شد و از سلطان خوارزمشاه رعایت یافته بنظم وقایع خوارزمشاهیان مامور گشت
عنقریب درگذشت **عبیدی** از دیار خود بسیر کابل آمده مراجعت نمود و از خان احمد گیلانی رعایت یافت
و در خمس و ستین و تسعمائه بقزوین رفته درگذشت در شعر و خط نستعلیق و بازی شطرنج مهارت داشته **ارش**
از ابنیه انوشروان است در مجمع الغرایب نوشته که هر که آنجا بمیرد تا تکبیر نگویند جنازه‌اش روان نشود قلعه
گلستان از توابع آنجاست **شماخی** قصبه شروان طولش فدل عرضش ده با مختصری نهایت آبادی دارد قریب
بیست هزار خروار ابریشم هر سال آنجا بیع و شراء شود **قبیله** از ابنیه قباد بن فیروز ساسانیست آب و هوای
نیک دارد از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و آبی دارد در حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گدازنده

و سوزنده است چون قومی چند چرایان بدیده در منافذ احجار فرو روند بمقدار یک تیر پرتاب باز ظاهر شود و در نهایت خنکی و
گوارندگی شود **سلطان الشعراء** حسان العجم افضل الدین بدیل الخاقانی نام وی افضل الدین ابن علی الشروانیست
هر قصیده که بحضرت بادشاه فرستادی هزار دینار صله آن بودی و تشریف و انعام آن فراخور یافتی مبدء
سخنت طراز کلام وی خاص است پیش از وی کسی برین روش نرفته مولوی جامی در نفحات می آرد که چند گاه
بشعر شهرت یافته اما ورای طور شاعری و سیاطور دیگری بوده است که شعر در جنب آن کم باشد وی در حضرت
خاقان کبیر منوچهر نسبتی قوی داشته و از جمله مخصوصان میز بسته چون سالی برین نسق بگذرانید ناگاه ذوق فقرش
از هم کشید بی رخصت شروانشاه اراده بیلقان نمود گماشتگان بادشاه از سر راه گرفتندش بادشاه هفت ماه بقلعه
شابران حبس کرد آخر بوسیله والده خاقان خلاص یافته عازم مکه گردید و در آن سفر فتوحات کلی دید و صحبت خضر ع
و بسیاری از مشائخ دین رسیده چنانچه در تحفة العراقین اظهار بعضی از آن نموده پس از معاودت در تبریز
بشیوه عزلت اقامت اختیار نمود و همت بر کسب مثوبات اخروی گماشت تا در پانصد و هشتاد و دو سوی
عالم بقا شتافت در سرخاب مدفون گردید خاقان کبیر منوچهر که خاقانی مدح وی بوده بکثرت فضیلت و هنر
پروری از جمیع بادشاهان شروان امتیاز داشت در نظام التواریخ آورده که ملوک شروان از نسل بهرام
چوبینه اند و او بچند پشت باردشیر بابکان میرسد اما در تاریخ جهان آراست که نسبت ایشان بانوشروان
می پیوندد و ابو المظفر منوچهر بن کسران بن کاوس بن شهریار بن گرشاسف بن افریدون بن فرامرز بن
سالار بن زید بن حون بن مرزبان بن هرمز بن انوشروان و بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی
در شروان حکومت نمودند **سلاطین شروان** بعد از منوچهر مذکور ولد **فرخ زاد پس گشتاسب**
پس ملوک کشتاسبی بدو منوبند بر اثر او **فرامرز بن کشتاسب** پس از وی **فرخزاد بن فرامرز** از عقب او
کیقباد پس ولدش **کاوس** در هفتصد و هشتاد و چهار درگذشته پس **هوشنگ** بن کاوس او در هفتصد و هشتاد
و چهار درگذشت هوشنگ ایالت **بشیخ ابراهیم** بن سلطان محمد داد این با میر تیمور گورکان معاصر بوده و در اکثر
معارک همراهی کرده در هشتصد و بیست وفات یافته **سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم** بعد پدر نشست بحسب اتفاق
کلمه سلطان خلیل تاریخست او نیز بر روش پدر با مهر تیمور مصادقت ورزیده در تبعیت کوشید لهذا قرا اسکندر
ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک لشکر بشروان کشیده جمیع شروانات را تا دربند تاراج
نمود و در هشتصد و سی برادرانش کیقباد و اسحق و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش رسانیدند آخر بمعاهدت

میرزا شاهرخ شر الشان مندفع گردانیده در نهصد و شصت و هفت در گذشت پس سروانشاه المشهور
بفرخ یسار بن سلطان خلیل بر تخت نشست شروانشاه تاریخت در عهدش سلطان ابوسعید از خراسان بقصد
آذربایجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروانشاه طریق مصادقت می پیموده جنود خراسان
از ممر خوراک و علیق چهارپا مرفه الحال بودند چون بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب
ویران و پریشانی آن لشکر گردید ملخص کلام انکه در نهصد و شصت و شش بدست شاه اسمعیل چنانچه
گذشت کشته گردید **بهرام بیک** بن فرخ یسار متمکن شده در ثمان و تسعمائة فوت نمود آنگاه **شیخ ابراهیم** مشهور
بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت در ملازمت شاه طهماسب صفوی
آمده نوازش یافت در نهصد و سی فوت گردید پس **سلطان خلیل** بن شیخ شاه بزت مصاهرت شاه
طهماسب من حیث الاستقلال با مور ملک پرداخته در نهصد و چهل و دو وفات نمود پس **شاهرخ** بن سلطان فرخ
بن شیخ شاه بعد فوت عم بحکومت نشسته در وقتی که شاه طهماسب فتح شروان عزم کرد بتقدیم مخالفت پیش آمده
در نهصد و چهل و پنج بدست افتاد و آن سلسله منتهی گردید **افضح الدین فلکی** حمدالله مستوفی وی را استاد
خاقانی میداند اما شیخ آذری در جواهر الاسرار آورده که خاقانی و فلکی هر دو شاگرد ابوالعلا گنجه بودند از
کلام خاقانی مفهوم است که شاگرد فلکی باشد بهر تقدیر شاعر استاد است و شورش بمتانت مطبوع عموم عباد
عزالدین شاعر معجز بیان سحر آفرین بوده با وفور فهم و ذکا فصاحت فضیلت بسیار داشته **ابوطاهر** از نیکو
طبعان در فضل و کمال قدوة همگنان بوده **سید حسن** واعظ باکثرت فضیلت خطوط را در غایت جودت
تحریر می فرمود و بسخن نیک میرسید **مولانا مستی** از شعرای ابوالغازی سلطان **حسین عبیدی** مردی
ظریف طبع پاکیزه اعتقاد بوده و با جودت طبع خط و شعر و شطرنج خوب میدانست منه زبان از سوز دل شد
همچو آتش در دهان من مکن انکار این کاری که افتی بر زبان من ✤ **امیر جلال الدین** وزیر امیر علی بادشاه
ومولانا کمال الدین مسعود که در کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان بوده و حاشیه بر شرح حکمت
عین نوشته **ومولانا پیر محمد** که باکثرت فضل سخاوت بسیار داشته و در خدمت اکبر بادشاه صاحب طبل
و علم و خیل و حشم گردیده هر روزه صد صحن طعام می کشیده و مکرراً در یک روز با لفها است بخشیده از نیکان
وسخن پردازان آن خطه اند **بدر شروانی** معاصر کاتبی بودی **وبادی** شاعرات در زیده **اران** ولایت
مختصر ایست در برابر موغان واقع در عجائب المخلوقات آمده که دران گیاهی است بر شکل آدمی که گیسوها دارد

وحکما آنرا از اخل سمیات شمرند حدودش تا ولایت ارمن و آذربایجان دیگر ارمن و خزر پیوسته صاحب مسالک
و ممالک شروان و انجاز را نیز داخل آن شمرده در اران چند شهر است مثل **تفلیس** و **بیلقان** و **شابران**
و **گنجه** و **برذع** اما دار الملکش برذع بوده برذع طولش فح ما عرضش م ل از ابنیه اسکندر رومی است و قباد بن
فیروز نیز مجدداً آنرا عمارت کرده **شیخ عباس** که نام وی احمد بن محمد هارون الصوفی بود از آنشهر است
تفلیس از شهرهای مشهور ارانست بانی آن نوشیروان بوده دران شهر چشمهای آب گرم بسیار است و حمامی
بر سر چشمه بنا یافته بغایت گرم احتیاج بآتش ندارد در عجائب المخلوقات آمده که یکی ازان چشمها را خاصیتی است که
اگر ده بیضه در وی اندازند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود **گنجه** شهری نزه و خطهٔ دلکشا است مردمش **ابوالعلا** در
روزگار شروانشاه کبیر جلال الدنیا والدین احستان منوچهر ملک الشعرای شروان بوده و در فرامین و منشا
شیروی را استاد الشعرا می نوشتند حمدالله مستوفی در گزیده آورده که چون ابوالعلا دختر خویش بخاقانی داد
فلکی را نیز هوای مصاهرت استاد در سر افتاده چون مطلبش صورت نیافت بر عزیمت سفر عراق مصمم
گردید ابوالعلا بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت این بهای چندین کنیزک است که هرکدام بهتر از
دختر ابوالعلا تواند بود فلکی آنوجه گرفته عزیمت نمود چون درجهٔ خاقانی عالی گردید بر نسق سابق بادی سلوک نکرده
ابوالعلا ازان خفت بهجوش گفت **ابن خطیب** معاصر سلطان محمود غازی بوده و مناظرات وی با **مهستی**
که معشوقهٔ وی بود زبان زد جمهور است آورده اند که ابن خطیب مهستی را پیش از خواست بمعاشقت دعوت نمود
مهستی اجابت نکرده رباعی بدیهه بوی فرستاد بعد چند وقت ابن خطیب بکر و حیل بنام دیگر خوانده مراد
خود ازو حاصل کرده مهستی بعضی وی را نیشاپوری میدانند اما اصح آنکه از گنجه بوده در لطف طبع و حسن معاشرت
و سعت مشرب یکتای موفور داشته و شعر را خوب می گفته **بیلقان** طولش فح ل عرضش لطاهر از ابنیه قباد بن
فیروز بوده و قلعه در نهایت حصانت داشته هلاکو خان بران دست یافت و مردمش را هلاک ساخت عمرها
آباد نگشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره فرمود یکسر مو صورت فتح چهره ننمود چه جهت
منجنیق سنگ یافته نمی شد با خواجه نصیر که همراه بود استشاره نمود گفت تا درختان شهر را بصورت سنگ تراشیده
درون او را از آن زبر پرساخته بدرون قلعه انگندند و فتح نمودند در روضة الصفا است که صاحبقران بعد رجعت
از روم در صدد آبادانی بیلقان گردیده نهر برلاس را اخراج نموده در حبیب السیر است که میرزا شاهرخ خواست
که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمدند و وجوهات گفتند هر آئینه بکفر جوئی اشارت فرموده که تا حال جاریست

و آبادانی بیلقان از ان بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز بقدر دهی آبادانی دارد **مجیر الدین** از منشیان اتابکان آذربایجان بوده قزل ارسلان زیاده بر دیگران شفقت باو نموده پس از چند وقت از ملازمت استعفا خواسته سده سینه سلطان طغرل را ملازم گرفت و قزل ارسلان برغم وی اثیر الدین اخسیکتی و جمال الدین اشهری را ملازم ساخته ارباب عنایات بر وجنات احوال ایشان کشود مجیر از رشک قطعه بحضرت سلطان عرضه کرده پس در آخر عمر بنابر التماس وی او را جهت تحصیل وجوه دیوانی باصفهان فرستادند در هوای دلکشایش و کاردانی باکابران دیار نقشش ناگوار نشست باعانت سلطان تنگی شده در صدد هجو ایشان افتاد شرف الدین شفروه بنابر اغوای مردم دیار بمعارضه اش رباعی گفت و بر سر آن جمال الدین عبد الرزاق هجوش کرد پس از قیل و قال بسیار روزی که مجیر بحمام رفت رنود دادباش غلو آورده او را بالقتل رسانیدند قیل پوست خربزه او را اهلاک کرده هزار تومان کنکی عوض خونبهای جواب کردند امیر خسرو در دیباچه غرة الکمال او را ترجیح بر خاقانی داده و اظهار کرده که خاقانی طرز سخن از و اخذ نموده **خوارزم** اسم ولایت است گویند یکی از ملوک باستان بر جمعی غضب کرده فرمود تا در تیه از آبادی بغایت دور شان را بگذارند آن جماعه را درین مرز گذاشتند نقد عافیت را غنیمت شمرده از انجماعه بر یکی غریبانه رو بکاری آوردند بعد چندگاه ملک از احوال ایشان یاد نمود و کسان تفحص فرستاد چون بدانمکان رسیدند دیدند که جهت خود خانها ساخته و هیزم بسیار جمع کرده اوقات بگوشت ماهی میگذرانند چون بزبان آنجماعت خور نام گوشت و رزم نام هیمه بوده بهر آئینه بخوارزم اشتهار یافته ملک رقت کرده بعد در آنجماعه چهار صد زن ترک فرستاد از ایشان توالد و تناسل از حیز شمار بیرون آمد اهل خوارزم اکثر لشکری اند و از شجاعت بخشی تمام دارند چه مشهور است که وقتی سلطان محمود بن تکش شکست یافته بشهر در آمد صباحش هزارها هزار سوار بوی همراه شده هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر صباحها از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پا و بینی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود در هرکس پاره زمینی را که خار شتر خار دران باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده شگاف نموده تخم خربوزه دران شگاف گذارد و خربزه در غایت شیرینی و پاکیزگی و تازگی حاصل آید و این نوع خربوزه احتیاج باب ندارد در عجائب المخلوقات آمده که شجره ایست در حدود خوارزم که چون سوراخ دران کنند صمغی از وی بر آید مانند عسل که از بسیاری خوردن سستی بدن و بنیه حاصل شود و قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از ملک علمای دوران جمال الملة والدین صاعد بن محمد بن مصدق السعد بن الاصیل الکاشغری که معروفست بجمال الدین ترکستانی روایت کرده که از وی استماع نمودم که از شیخ نجم الدین خیقفی که از علمای خوارزم بود فرزندی تولد نمود

که سرش بطریق سر آدمی و بدنش مانند بدن مار بوده یکدو ماه که حیات بود نزد مادر آمده شیر خوردی و بعد ازان خود را در برکه آبی که در حوالی خانه بود انداخته شناوری کردی و باز چون گرسنه شدی نزد مادر آمدی و شیر خوردی آخر بفتوی علما مقتول شد از مضافات خوارزم یکی **اورگنج** کبریست که دار الملک بوده و الحال شهر خوارزم عبارت از انست و دیگر **اورگنج** صغری که از اجرجانیه خوانند **جرجانیه** طولش صه عرضش لوه از امهات بلاد جیحونست ابن مسعود رض روایت کرده که رسول ص فرمود شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم در حوالیش قنادیل نور آویخته از جبرئیل ع پرسیدم گفت این شهریست نزد جیحون که امت تو در انمقام خواهد کرد پرسیدم جیحون کدام است گفت نهریست در خراسان که هر کس در گرد آن بر فراش میرد روز قیامت شهید برخیزد در جبل آنجا غاریست که آب از سقفش میچکد و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشد بقدر کفاف ایشان متقاطر گردد ایضاً بر اهش چشمه ایست و نزدیکش بیک تیر پرتاب غدیری و در رود درختی که هر سال چهار ماه غایب گردد یکی از ملوک فرمود تا درخت را بمسامیر و سلاسل استوار کردند چون ایام رسید همه را شکسته ناپدید شد غواصی را جهت تحقیق در قعرش فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت هرگز در آب فرو رفتم بر حقیقت درخت اطلاع نیافتم آخر در ایام معهود بر سم مستمر ظاهر شده و دیگر **کات** و **زغان** و **خیوق** که مقام قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری بوده دیگر **هزار اسب** هزار اسب شهریست در غایت محکمی طولش **صه ما** آب آمو انرا احاطه کرده یک راه بیش ندارد اتسز خوارزمشاه عمرها آن حصن حصین را مامن خود ساخته سلطان سنجر مخالفت ورزید و لشکر مغل پنج ماه محاصره نمود تا دست یافت و در حبیب السیر آمده که لشکر مغل زیاده بر دویست هزار بودند چون فتح نمودند هر نفر را بیست و چهار کس حصه رسیده بود تا بقتل رسید **حکایت** از ابو العباس عیسی المروزی نقلست که من قصه دختر ابراهیم رحمت نام هزاراسپی شنیده بودم بآنشهر رسیده زیارتش کردم زنی نیکو روی خوب خوی بود استفسار حال نمودم گفت من زن بکاری بودم در قتل عام هزار اسب شوهرم کشته شده جزع کردم و گفتم بار الها تو میدانی که شوهرم کاسب بوده و قوت هر روز سرانجام می نموده اکنون کشته شد رزق مرا که رساند درین اثنا بانگ نماز شنودم برخاسته نماز گذارده و تضرع کنان سر بسجده نهادم خوابم در ربود دیدم که در زمین درشتی ام افتان خیزان طی سنگلاخ می کنم و شوهر خود را میجویم ناگاه ندا شد که چه میجوئی گفتم شوهر خود را دست دراز کرده گفت دست من بگیر و مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصرها دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی انکه کنده باشند مردم حلقها

بسته نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده و از سر وق حلهای نور زبانها کشیده و سفرها در پیش نهاده
طعام میخوردند چون نیک نظر کردم جمعی را دیدم که دران قتل شهید شده بودند نزدیک ایشان رفته در روی
هر یک میدیدم از شوهر خود آوازی شنیدم که یار حیمه دیدم با جماعه طعام میخوردند بعد از ان رو بمجلسیان کرده
گفت عورت گرسنه را اگر رضا باشد قدری ازین طعام دهیم اجازت دادند مرا پارچه از ان نان که در دست
داشت داد و نان بود در غایت سفیدی و نرمی بطعم از عسل شیرین تر و بچربی از مسکه چرب تر آن نان بخوردم گفت برو تا
در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و شراب و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را اسیر یافتم و از ان
روز تا حال که سی سال گذشته مرا بآب و نان حاجت نیست از بوی طعام آزرده می شوم **تمثیل** در تاریخ گزیده
از مولانا جمال الدین ترک که عالمی مقبول القول بود نقل می کنند که در سال وفات سلطان محمد خوارزمشاه از شهر
سیکی مردی قراابهادر نام بجنگ کفار شهید شده بعد مدتی ناگاه از گوشه خانه که فرزندان او در انجا بودند آوازی آمد
که منم قراابهادر مرا در فلان روز در فلانجا شهید کردند و مرا انجا حالی خوش است و با هفتاد هزار روح باستقبال
روح که درین دو سه روز خواهد مرد آماده ام چون خاطر متعلق بشما بود آمدم تا بنگرم که حال شما چیست اکنون باید که
اهل شهر را بگوئید که آفت و بلای عظیم متوجه این شهرست برای دفع آن بلا صدقه بدهید اهل قراابهادر فی الحال متوجه
آنگوشه شده بنیاد شگافتن کردند هیچکس را انجا نیافتند ناگاه از گوشه دیگر همان آواز آمد مردش گفتند که اهل این
شهر از ما باور نخواهند کرد گفت با ایشان بگوئید که در میان میدان چوبی نصب کنند که من از انجا با ایشان حکایت
کنم چون این خبر بمردم شهر رسید در میان مجتمع گشتند از چوبی که در انجا نصب کردند آوازی بر آمد که تصدق کنید
و این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال وکفی کرمک عن السوال و تا سه روز آن آواز را از ان موضع مختلف
شنیدند **قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری** کنیتش ابوالجناب و نام احمد بن عمر کبری از ان جهت لقب یافته
که در اوان جوانی بمباحثه بر همه کس غالب آمدی و ولی تراش هم لقب داشته هم از آنکه بر هر که در غلبات وجد نظر
افتادی ولی شدی روزی بازرگانی بسبیل تفرج بخانقاه در حالت حالتش در آمد بمرتبه ولایت رسید اجازت
ارشاد گرفته بمقام خود رفت روزی در هوای باز صعوه را دنبال کرده ناگاه نظر شیخ بر صعوه افتاد برگشته باز را
گرفته پیش شیخ افتاد روزی سخن از اصحاب کهف میرفت یکی از مریدان بخاطر آورد که آیا اکنون کسی باشد که صحبت
وی در سگ اثر کند شیخ دریافته بدر خانقاه شد ناگاه سگی بگذشت نظرش بوی افتاده بایستاد و دم جنبانیدن گرفت
پس بیخود شده رو از شهر بگردانید و بگورستان رفته سر بر زمین می مالید هر جا میرفت و می آمد از عقب او سگان

دیگر

دیگر متابعش بودند و در گرد وی حلقه زدندی و دست پیش دست نهادندی عاقبت در نزدیکی بمرد و شیخ فرمود تا
ویرا دفن کردند و بر قبرش عمارتی ساختند نقلست که در خواب از حضرت رسول ع التماس کنیت کرده ابوالجناب
ارشاد اول حال در همدان رفته اجازت حدیث حاصل کرد و در اسکندریه از محدثی هم اجازت یافت حین معاودت
بخوزستان وارد شده شیخ اسماعیل قصری را ملازمت نموده وی بخدمت شیخ عمارش فرستاده چون در علم ظاهر
کامل بود شبی بخاطر گذرانید که علم من زیاده از علم شیخ است از وجه حاصل شود صباحش شیخ عمار فرمود بمصر رو که این
هستی را روزبهان از سر تو بسیلی برد بمصر رفته شیخ را دید که بآب اندک وضوی میسازد از وی نقلست که مرا در
خاطر گذشت که آیا شیخ روزبهان نمیداند که ازینقدر آب وضو جایز نیست چون وضو ساخته دست بر روی من افشاند از خود رفتم دیدم
قیامت قائم شده و دوزخ نمایانست مردمانرا گرفته بآتش می اندازند و دران مابین پشته ایست و شخصی بر سر
آن پشته نشسته هر که میگوید من تعلق بوی دارم رها می کنند من نیز گفتم که مرا رها کردند بر پشته بالا رفتم و دیدم شیخ روز
بهانست در پایش افتادم و عذر خواستم سیلی سخت بر قفای من زد چنانچه از شدت آن بر رو در افتادم دران افتادن
از غیب باز آمدم شیخ سلام نماز داده بود در پایش افتادم در شهادت نیز سیلی بر قفای من زد و فرمود اهل
حق را انکار مکن بعد از ان امر کرد که باز گرد و بخدمت شیخ عمار رو و مکتوبی نوشت که هر چند مس داری بفرست
تا زر کرده بفرستیم پس بخدمت شیخ آمده مدتی بودم چون سلوک تمام کردم رخصت خوارزم فرمود نقلست که چون
کفار تتار اراده خوارزم نمودند شیخ بعضی اصحاب مثل سعد الدین الحموی و رضی الدین علی لالای غزنوی را طلب فرمود
و گفت برخیزید و ببلاد خود روید که آتشی از جانب مشرق بر افروخته اند که تا نزدیک مغرب خواهد سوخت و
این فتنه ایست که درین امت مثل آن نشده اصحاب عرض کردند که شیخ هم با ما موافقت فرماید فرمود مرا اذن نیست
چون لشکر بکنار شهر آمد شیخ خرقه در پوشید و میان را محکم بربست و بغل خود از هر دو جانب پر سنگ کرد و نیزه در دست
گرفته برون آمد و سنگ در ایشان انداختن گرفت کفار رو برا تیر باران کردند تا بزخم تیر از جهان رفت گویند در وقت
شهادت پرچم کافری را گرفته بود و بعد از شهادت خلاص نتوانستند کرد آخر پرچم را بریدند این قضیه در ثمان عشر و
ستمائه واقع شد شیخ مجد الدین بغدادی و سعد الدین حموی و کمال جندی و رضی الدین علی لالای و سیف الدین باخرزی
و نجم الدین رازی و جمال الدین گیلی و مولانا بهاء الدین ولد از تربیت یافتگان شیخ اند در گزیده مسطور است که
لشکر تاتار چون بحوالی خوارزم رسیدند کس نزدیک شیخ فرستادند که تو از میان این جماعت برآی مبادا آسیبت رسد
جواب داد که هفتاد سال در زمان خوشی با ایشان بودم الحال در وقت ناخوشی چگونه گذارم که از مروت دور است

همدران کتاب مذکور است که قبر شیخ ناپدید است احیاناً در غلبات رباعی چند بر زبانش جاری می شد منه
صافی شده یکشبی عزیوان گریان ٭ برخیز بحضرت خداوند جهان ٭ اشکی بده آلوده و گنجی برگیر ٭ آهسته بزن آهی
وملکی برگیر ٭ **شیخ مجد الدین بغدادی** کنیتش ابوسعید و نامش مجد الدین شرف بن المؤید است بعضی گفتند
اصل وی از بغداد است و سلطان محمد خوارزم شاه از خلیفه پدر ویرا که طبیبی حاذق بود التماس نموده و بعضی ویرا
از بغدادک خوارزم میدانند شق ثانی اقرب بوقوع است محمد عوفی در تذکره آورده که مجد الدین نخست خدمت
ملوک کردی و در حضرت خوارزمشاه قربت تمام داشتی ناگاه بطلب حق همه را هشته خدمت شیخ نجم الدین لازم
گرفت ریاضتهای شگرف کشیده بعد پانزده سال شیخ الشیوخ خوارزم گردید و با آنکه پانصد هزار دینار وقف
صوفیه کرده بود هر سالی خرج مائده خانقاهش دویست دینار زر سرخ بوده در نفحات مسطور است که روزی شیخ
مجد الدین با جمعی نشسته بود سکری بر وی غالب شد گفت ما بیضه بط بودیم بر کنار دریا نجم الدین مرغی بود بال
تربیت بسر ما فرود آورده تا از بیضه برون آمدیم ما چون بچه بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ بر کنار دریا بماند شیخ بنور
کرامت آنرا دریافت بر زبان آورد که مجد الدین در دریا میراد شیخ مجد الدین آنرا شنیده ترسید پیش شیخ سعد الدین
تفرع نمود که شیخ را چون وقت خوش بینی مرا خبر کن وی در وقت سماع و حالت مجد الدین را خبر کرد پای برهنه
طشتی پر آتش بر سر آمده بجای کفش بایستاد شیخ دیده گفت چون بطریق درویشان عذر میخواهی ایمان و دین بسلامت
بردی اما سرت برود و در دریا میری و ما نیز در سر تو شویم و سرهای سرداران و ملک خوارزم در سر تو شود
و عالم خراب گردد باندک فرصتی سخن شیخ بظهور آمد گویند شیخ مجد الدین هر جمعه مجلس وعظ نهادی مادر سلطان محمد
گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی در حین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب حنیفه در نکاح
شیخ آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته حکم کرد تا شیخ را بدجله انداختند چون خبر شیخ نجم الدین رسانیدند متغیر شده
سر بسجده نهاد و بعد از زمانی سر بر آورده گفت از حضرت درخواستم تا بخونبهای فرزندم ملک از سلطان بازستانند
سلطان چون ازان خبر یافت پشیمان شده پیاده بحضرت شیخ آمد و سر برهنه ساخته در صف نعال بایستاد و طشتی پر زر
کرده و شمشیر و کفن بر سر آن نهاده گفت اگر قصاص می فرمائید اینک شمشیر و اگر دیت می ستانید اینک زر شیخ در جواب
فرمود که دیت فرزندم جوله ملک تست و سر تو برود و سر بسی خلق و سر ما نیز در سر او شود سلطان نومید شده بازگشت و
عنقریب چنگیز خان خروج کرد و رفت آنچه رفت شهادت شیخ مجد الدین بقولی در سبع و بقولی در ست عشر و ستمائة این رباعی
پیش از شهادت فرموده منه در بحر محیط غوطه خواهم کردن ٭ یا غرق شدن یا گهری آوردن ٭ کاری بمخاطره است خواهم کردن ٭

پاسخ

پاسخ نکنم روی ز تو پاکردن ٭ **شیخ علاء الدین** از امام یافعی در نفحات است که وی دوازده روز بیک وضو نماز
گذارده و پانزده سال پهلو بر زمین ننهاده همیشه روزه داشتی و بعد چند روز باندک جو شانیده افطار کردی **نصیر الدین**
محمود در فنون عقلی و نقلی خصوص در فقه شافعی متبحر بوده و بدانستن فن استیفا و سیاقت مباهی و مفتخر زلّه پیوسته برعایت
اهل فضل و کمال اقدام می نموده قاضی عمر بن سهلان ساوجی بصائر نصیریه را در علم حکمت و منطق بنام او تصنیف نموده در جامع
التواریخ مسطور که نصیر الدین در اوائل حال بامر اشراف مطبخ و اصطبل سلطان سنجری می پرداخت و بتدریج وزارت یافت
و بواسطه مشرب طالب العلمانه مهام وزارت را متمشی نتوانست ساخت پس مشرف جمع و خرج ممالک گردید در خلال احوال
میان او و جوهر خادم غبار نقار برخاست آخر جوهر مزاج شاه برگردانیده بموجبات چندی با پسرش شمس الدین علی
بحبس زندان گرفتار گردانید **صاحب محمود یلواج** در زمان دولت اوکتائی قاآن و کیوکخان و منکو قاآن در
ولایت ماوراء النهر و ترکستان اسم حکومت داشت چون الغو نبیره جغتای خان بران مملکت استیلا یافت وزارت
بوی تفویض نمود و بعد الغو براقخان رایت ایالت برافراشته بدستور معهود ویرا ماند در سنه ست و ستین و ستمائة
براقخان ویرا برسالت نزد اباقاخان ارسال داشت تا بحسب ظاهر مخالفت کرده ضمناً تحقیق کمیت لشکر نماید او در وقت رفتن جهت حزم دو اسپ
صبا رفتار گذاشته بود چون بمقصد نزدیک رسیده خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باتفاق امراء و تومنیان برسم
استقبال استعجال نموده خواجه جهت آنکه مرکب سرکشی در زیر ران داشت در حین ملاقات وظائف آن نیت را بتقدیم رسانیده
پیاده شد و مسعود بیگ همچنان سواره او را در کنار کشیده بسبیل استخفاف گفت صاحب دیوان توئی خواجه که بر حال خود را
بمرتبه آصف برخیا می پنداشت ازین معنی بغایت آزرده گشت و مصلحت وقت دم درکشید چون مسعود بیک بمجلس
اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت گشته بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب ادای رسالت بجای آورده
بر بنای آنکه مهم او مبنی بر حیله و دستان بود بعد روزی چند اثر بدگمانی در خود مشاهده نموده رخصت طلب عزت
کرد و اباقاخان شرف اجابت بخشیده مسعود بیگ بی توقف و مهال بر گاو در برق رفتار سوار گشته در عرض چهار روز
بکناره جیحون رسیده چون ابر و باد از آب گذشته بخدمت براقخان پیوست و هر چه مشاهده نموده بود معروض داشت
براقخان خیال فتح عراق و خراسان را در خاطر قرار داده خواست که جهت احتیاج لشکر و ضروریات سفر سمرقند
و بخارا را غارت کند مسعود بیگ گفت ولایت خود را بتصور تسخیر مملکت موهوم تاراج کردن از خرد دور است که اگر
نعوذ بالله چشم زخمی رسد باری آنقدر باشد که رعایا بر ترتیب نزول قادر باشند در غضب شده فرمود تا سفت چوب
زنند لیکن ازان عزیمت متقاعد گشت بعد از آنکه میان براقخان و اباقاخان محاربه شد و براق شکست یافت

سعود بیگ ازو روگردانده نزد قیدو خان رفت و بالاخره براقخان نیز نزد قیدو خان رفته کشته گشت
آنگاه میان قیدو خان و اولاد براقخان نزاع خواست بدان سبب ولایت ماوراء النهر خراب گشته خواجه شمس الدین صاحب
دیوان بنابر غباری که از سعود بیگ داشت بادشاه را برآن آورد که جمعی سپاه را بماوراء النهر فرستد آقابیگ نامی
با فراوان لشکر از آب آمویه گذشته آتش بیداد بخطه بخارا برافروخت و مدرسه سعود بیگ را که معظم ترین بقاع
بخارا بوده با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی آن ولایت بمرتبه رسید که مدت هفت سال کسی دیار نبوده آنگاه
قیدو خان سعود بیگ را اینجا فرستاد تا در تعمیر بلده سعی نماید او بکفایت و درایت رعایای متفرق را جمع
آورده استمالت داد بار دیگر بخارا مجمع اشراف و منزل علما گشت **افتخار الافاضل ابوالقاسم محمود بن عمر جار الله**
الزمخشری زمخشر دهی است از اعمال خوارزم در جوانی تحصیل فضائل نفسانی نموده بزیارت بیت الله شده
علماء آنجا کسب کمال نمود و اکمل زمان گردید ازانجهت که در مکه مجاور گشت جار الله لقب یافت پس از تحصیل آغاز
درس کرده تصانیف عالی پرداخت مثل کتاب مفصل در نحو و اساس البلاغت در لغت و ربیع الابرار و فصوص
الاخبار و الرائض در علم فرائض و رؤس المسائل در علم فقه و شرح ابیات سیبویه و مستقصی در امثال عرب و دهم العربیه
و سوائر الاسلام و دیوان التمثل و شقائق النعمان و القسطاس در عروض و معجم الحدود و منهاج در اصول و مقدمة
الادب و دیوان الرسائل و دیوان الشعر و غیر ذلک و کشاف که عمده تصانیف اوست در مکه بنام یکی از سلاطین آنجا
نوشته گویند سابق ازو در تفسیر آنچنان تصنیف نشده بود و چون از حجاز معاودت نمود ببغداد آمد اهل بغداد را
دید که عجمیان استخفاف می ورزند و در عربیت ناقص می شمارند روزی در مجلسی که جمعی از فضلای عرب حاضر بودند
زبان برگشوده عجمیان را بستود و بعد ازان گفت من کثیر الشاتم و دعوی میکنم که در تمام عرب کسی در عربیت برابر
من نباشد الله اگر کسی را در خاطر خدشه است اینک حاضرم هیچ کس را مجال نطق نماند و در بحث حرف نزدند ولادتش
سبع و ستین و اربعمائة بموضع زمخشر و فوتش ثمان و ثلثین و خمسمائة هم در زمخشر او مذهب اعتزال داشت و آن مذهب
آشکارا می ورزید چنانچه در خطبه کشاف الحمد لله الذی خلق القرآن نوشت گفتندش این لفظی است که ترا و مردم
جهت همین رغبت ننمایند بجای خلق القرآن جعل القرآن نوشت و جعل و خلق نزد ایشان یکی ست و اینک بعضی
نسخ انزل القرآن نوشته اند تصرف دیگران است گویند وی یک پای نداشته و باعانت عصا مشی میکرد وقتی فقیه دامغانی
ازوی باعث قطع پرسید گفت در ایام کودکی گنجشکی گرفته در پای او رسنی بسته بودم و گنجشک از من بریده
بسوراخی رفت و من رسن را بخود کشیدم پای او جدا گشت مادرم را دشوار آمد گفت پای تو بریده باد چون

بسن رشد و تمیز رسیدم و بجهت طلب علم سوی حجاز میرفتم در راه مرکب من رمیده از اسپ بر زمین افتادم و پای من
شکسته شد چنانچه بغیر از بریدن علاجی نبود **ابوالفتح ناصر بن المکارم مطرزی** در فقه و نحو و لغت و شعر معرفتی
تمام داشت و در اعتزال داعی خلق بوده در سنه عشر و ستمائة بخوارزم وفات یافت گویند شعرا در مرثیه او زیاده بر
سیصد قصیده گفتند و اهل خوارزم او را خلیفه زمخشری میخواندند شرح مقامات حریری و کتاب المعرب در لغت و
کتاب ازهری از مصنفات اوست **ابوبکر محمد بن عباس** خواهرزاده ابوجعفر محمد بن جریر الطبری است پدرش
خوارزمی و مادرش طبرستانی بوده بعراق برای دیدن صاحب عباد رفته بدروازه اش رسیده یکی از بواب را گفت
بصاحب عرض نمای که شاعری از راه دور بملازمت آمده حاجب چون آنها کرد صاحب فرمود بشرطی نموده ام که هر که
هزار بیت از عرب یاد داشته باشد با صحبت کنم ابوبکر شنیده گفت که هزار بیت از شعر مردان میخواهد یا ابیات زنان
صاحب عباد از قیاس دانست که ابوبکر خوارزمی است او را طلبیده تفقدات بسیار نمود گویند صد هزار بیت در ذکر
داشته فوتش سیصد و هشتاد و سه **امام الدین** مذکری شیرین سخن بوده **خواجه ابوالوفا** از کبار اولیاست و علوم
ظاهری و باطنی بخشی تمام داشته مردم خوارزم بسیار معتقدش بودند و از غایت صفات ملکی بر فرشته اش می گفته اند
در تصوف تصنیفات نیکو دارد و از علوم غریبه نیز باخبر بوده فوتش در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائة شعر هم
بلطافت گفتی **مولانا حسین** از مریدان خواجه ابوالوفاست مقصد اقصی تصنیف اوست شرحی بر قصیده
برده نوشته که پسند جمله فضلا گشته بنابر تتبع مرشد گاهی بنظم متوجه شدی **پهلوان محمد بوریا** در سلک اولیا انتظام
داشته بنابر ستر احوال بشیوه کشتی گری اشتغال مینمود صاحب مجالس العشاق بعضی سخنانش نوشته از تصنیفاتش
کنز الحقائق است **حسامی قراکولی** اصلش از خوارزم است اما در قراکول بخارا نشو و نما تمام یافته زلالی در هرات
بار سر که فروشی اشتغال می نمود و شعر می گفته گویند سلسله زلالی بکاد ملقب بوده عزیزی تاریخ تولدش کادکر
خوارزم یافته **قونیه** شهری بزرگ است قلیج ارسلان در آنجا قلعه از سنگ تراشیده ساخته اندک خرابی یافت علاء الدین
کیقباد سلجوقی فرمود تا عمق خندق را بیست گز رسانیده از قعر خندق باروی سنگی برآوردند ارتفاعش سی گز و دورش
زیاده از هزار گام ارکان دولت عمارات بلند دران بنا کردند دوازده دروازه شد بر فراز هر دروازه کوشکی
عالی هوایش مائل باعتدال ارتفاعش بسیار باغ و بستان و رود فراوان انگور و زرد آلویش در غایت شیرینی مولانا
جلال الدین رومی دران دیار آسوده است مزارع و بساتین وی آنچه بجانب کوه واقع الی حال معمور و آنچه
بطرف صحرا بود رو بخرابی نهاده **ماوراء النهر** ولایتی است در غایت معموری چون جانب غربی او جیحون است

در جانب شرقی او سیحون واین ولایت ودریا ماوراالنهر بریک نهر موسوم باین اسم گشته شرقیش فرغانه
کاشغر غربیش خوارزم شمالیش تاشکند جنوبیش بلخ در عجائب البلدان آمده که بدریای جیحون از ارض ماوراالنهر آیت
وبر ان دوحه که مهرگان برگ آن فرو ریزد وروزی بر زمین بوده بعد ازان بقدرت الله مرغی شده
طیران نماید دار الملک ماوراالنهر سمرقند است لهذا ابتدا ازو مینماید **سمرقند** طولش صط عرضش لط لز از بلاد
معظم تورانست در آثار البلاد آمده که اول آنشهر را کیکاوس بن کیقباد نهاد وپس ازان سکندر سوری محکم بران
ساخته در صدد معموری آن خطه گردیده در روضة الصفا است که در زمان سابق سمرقند قلعه داشته که مسافت
دورش پنجاه هزار گام بوده وبمرور منهدم گشته چون گرشاسب آنجا رسید گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن قلعه را
ساختند پس ازان گشتاسب بن لهراسب بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته ودیواری درمیان ولایت ماوراالنهر
وترکستان کشیده وچون نوبت باسکندر رومی رسیده در وسعت آن افزوده تا شمر نام ملکی از تبع یمن آنشهر را
ویران کرده اثری نگذاشت پس بشمرکند اشتهار یافته عرب معرب ساخته سمرقند گفتند وبرخی گویند که چون ابوکرب
شمر بن افریقیش بن ابرهه بجانب مشرق نهضت نمود وتخریب بلده سغد که درانوقت آبادانی تمام داشت امر
فرمود ودر برابر آن شهر دیگر احداث نمود ترکان آنشهر را شمرکند گفتندی یعنی ده شمر چه کند بزبان ترک نام
ده است بمرور ایام سمرقند گردید در حبیب السیر آمده که در زمان ولید بن عبد الملک قتیبة بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده وبعد از پنج ماه غورک حاکم آنجا طالب صلح شده قبول نمود که هر سال دو بار هزار
هزار درم وسه هزار برده ارسال نماید قتیبه بعد مصالحه بسمرقند درآمده مسجدی ساخت وهر بتی که یافت
در آتش انداخت اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند در زمان خلیفه ثالث مسلمان شده اند واز تابعین
قثم بن عباس برآن ولایت دست یافته وبعضی قثم را داخل صحابه شمرده اند قبرش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین
بمزار شاه شهرت دارد در زمان صاحبقران لوعی آبادی یافت که بر جمیع بلاد اعظم ایران وتوران رجحان
پذیرفت بعد ازان الغ بیگ گورکان در آبادی آن باقصی غایت کوشیده در وسط شهر مدرسه رفیع وخانقاهی
منیع بنا فرمود ودر ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورکانی ازان بحصول پیوسته والحال تقاویم را ازان
استخراج مینمایند چه قبل ازین زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که ابتدا بطلیموس حکیم در رصد
رصد بستن شده وپس در هند بزمان راجه بکرماجیت در اجین ودهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوان
آن زیجست ودر زمان اسلام اول رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بوده وزیج مامونی ازان

نوشته

نوشته آمده وبعد ازان

نوشته آمده وبعد ازان تا زمان هلاکو دیگر رصدی نبسته بود در خاتمه روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر
سمرقند جائی است که آنرا دشت قطوران خوانند روز قیامت هفتاد هزار شهید ازانجا برخیزد که هر شهیدی هفتاد
هزار کس را شفاعت کند چون دران همیشه کفار می بودند حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه می بود تا سلطان
سنجر را با کفار قراختائی درآنموضع محاربه دست داده خلق کثیر وجمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند
ودر زمان تاتار نیز بسیاری از مسلمانان درآنمکان شهید شدند **ابو القاسم بن سماش** از بزرگان وقت خود
بود یکی ازوی پرسید که ادب چیست گفت آنکه خود را بشناسی **ابو القاسم الحکیم** در سوالات وعیب نفس وآفات
اعمال سخنان نیک ازو بسیار است معتقد ابوبکر وراق بوده تا غایتی که گفته اگر پس از مصطفی صلعم پیغمبری بودی
ابوبکر وراق بودی **ہاشمی سغدی** از مریدان ابوبکر وراق بوده گوید که با شیخ در راهی میرفتم بر یکسوی
ردائی او حرف خا دیدم ودیگر سو حرف میم یکی پرسید گفت ازانجهت نوشته ام که هرگاه خامیم اخلاص بخاطرم گذرد
وهرگاه میم مروتم یاد آید از خواجه عبد الله انصاری نقلست که اخلاص آن بود که در معاملت با او کس دیگر نه بینی
وبا خلق مروت برای آن باشد که ناگوار نباشی **حافظ ابی عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بدار**
الدارمی از کمل فضلاست ودر علم حدیث مرتبه داشت که در یازده حدیث میان او وحضرت صلعم زیاده از
سه کس واسطه نبوده وصحیح دارمی داخل صحاحست در سن احدی وثمانین ومائة بوجود آمده ودر خمس وسبعین ومائتین
در سمرقند درگذشته **شیخ ابو منصور ماتریدی** از ائمه کلامست وفرقه ایکه ماتریدی ودیگر اشعریه ماتریدیه بشیخ
ابو منصور منسوبند وماترید محله ایست از محلهای سمرقند **فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی** از نوادر فلکی
بوده در زمره انام از عجائب ایام اگرچه اکمه بوده اما خاطرش غیرت خورشید ومه بوده اگرچه بصر نداشته اما بصیرت
داشته تولد وی از رودک سمرقند است از مادر نابینا زائیده در هشت سالگی قرآن را اتمام حفظ نموده بعد ازان
بشعر رغبت کرده ولوای آن بخوبترین وجهی بر افراخت ویرا حقتعالی آوازی خوش داده بود ودر آخر مطربی افتاد
ودر بربط بیاموخت وکارش بکمال رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان وماوراالنهر بود بقرب خویشش
مخصوص گردانید شهر دقی اندوخت که دویست غلام زرین کمرش بوده چهار صد شتر در زیر بنه او میرفته اگر در زمان
آل طاهر وآل لیث شاعری چند مثل حنظله بادغیسی وحکیم فیروز مشرقی وابو سلیک گرگانی برخاستند اما چون نوبت بآل
سامان رسید رایت سخن بالا گرفت قدوة الشعرای آن دودمان رودکی بود واول کسیست از عجمیان که دیوان شعر
ترتیب داده در ترجمه یمینی مذکور که اشعار وی بهزار هزار وسیصد بیت رسیده بود ودر بعض نسخ آمده که اشعار وی

صد و فنر بوده از شعرای عهد آل سامان عدل پرور فضل گستر بودند همواره نام نیک را خریداری میکردند ملک
ایشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بوده و اکثری از اهل تواریخ برین اند نه نفر بوده مدت ملکشان
صد و سال و شش ماه چون شمه از ان در طبقهٔ سلاطین میان مجلد اول مذکور اینجا باین دو بیت اکتفا رفته سه
نه تن بودند ز آل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور اسمعیل و احمدی و نصری سه دو نوح و دو عبدالملک
دو منصور و بعضی کرده نفر شمرند ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را که بمنتصر اشتهار داشته داخل بادشاهان بشمار
آورند که چون ایلک خان از کاشغر آمده بر عبدالملک مسلط گشت منتصر برادر وی را گرفته مقید ساخت وا و از
حبس گریخته چند سال در اطراف ماوراءالنهر و خراسان تک و پو کرده با ایلک خان جنگ نموده یک مرتبه
مظفر گشت اما آخر بدست ابن بهیج اعرابی که از جانب سلطان محمود بقتل رسید از ان دودمان کسی که شعر گفته وی بوده
آورند که او همیشه بربالای اسپ بسر می برده و پیوسته باز ره می خوابیده **ظهیر الدین الکتاب محمد بن علی الکاتب**
سوار مرکب بلاغت بوده از مولفاتش سندباد نامه است و اعراض السیاسة و سمع الظهیر در نظم خوش دستگاه بود
ملک الکلام عمر بن محمد الغزالی الجرنابادی مذکری نام آور است از سمرقند بخارا آمده و در بلخ سکونت نمود
و در انجا دولتها دیدگاهی بشعر توجه فرمودی **ابوسعید احمد بن محمد المنشوری** در زمان سلطان یمین الدوله لوای
فصاحت می افراشته شاعری بنامش نیک توشیح داشت **سعید الشعرا استاد ابو محمد الرشیدی** رشید
قوم و استاد سخنست با مسعود سعد سلمان مکاتبات و مشاعرات داشت در چهار مقاله آمده که وی در خدمت
سلطان ابراهیم خاقان عظیم محترم بوده معمق در آنحضرت ملک الشعرا بوده با لفرورت شعرای آل خاقان مثل
لولوی و کلامی و نجیبی و سپهری و جوهری و سعدی و علی شطرنجی و علی تاتیدی و پیسی زغاق و نشاری ساغرجی تمام
خدمت وی مینمودند رشید لبسر خورد بوده و توجه بادشاه رخیل و خدم بر وزید داشته سید الشعرا لقب یافت
از مولفاتش یکی زینت نام است که در علم شعر آنرا بزینت عبارت فصیح آراسته **نظام الدین احمد بن علی
العروضی** در مثنوی از متقدمان صنعت است و چند تالیف دران پرداخته مجمع النوادر و چهار مقاله در نثر از
مصنفات اوست نور الدین محمد عوفی در تذکره خود وی را در سلک شعرای سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی نوشته
اما در چهار مقاله خود را از منتسبان ملوک غور شمرده چنانچه در جای می آرد که بنده مخلص احمد بن علی النظامی چهل
و پنج ساله است که در خدمت این خاندان به بندگی موسوم است و خداوند ملک الجبال علاء الدین ابو علی بن حسن
بن الحسین که زندگانیش دراز باد در حق من بنده اعتقاد تمام داشت **حمید الدین الجوهری المستوفی**

از صناوید آن شهر بل اعیان تمام ماوراءالنهر بوده همواره میان او و حکیم سوزنی مشاعرات **مؤید الدین** استاد
زمان و قدوه دوران است سخندان بفضیلتش اعتراف نمودندی از منظوماتش پهلوان نامه است ممدوحش پهلوان
جلال الدین بوده **اجل الافضل شهاب الدین احمد بن المؤید** شهاب سمای معالی و خلاصه ایام و لیالی بوده
جهان فصاحتش فسحتی داشته که پای کمان آنرا نسپردی **اجل المحترم بهاء الدین الکریمی** از اعیان سمرقند
و نتایج ضمیرش همچون شکر و قند از وطن بخراسان توجه کرده در مملکت نیمروز کمال یافت ملک شمس الدین ملک آنجا عنایت
موفور بحالش مبذول فرمود روز ورودش جنیبت خاص جهت سواریش فرستاده دیگر مراحم ازین قیاس توان کرد
ملک الکلام سید حسن اشرفی در لطیفه گوئی و لطیفه پردازی همال نداشته باآنکه سبکروح وا بسته بوده
صدای صیت فضلش بمجامع سماع رسیده اشعارش عالمگیر شده **اجل الحکما ابو علی شطرنجی** چون در شطرنج ماهر بوده
این تخلص گزیده از شعرای آل خاقان بوده و در آنحضرت رونق تمام داشت محمد عوفی در تذکره خود آورده که در ایام
روز تحویل حوت البته بلک دران دیار آید و خلق بآمدنش شادی کنند چه او را ببشر قدوم بهار دانند وزیر عصر دهقان
علی را امتحان کرد که قصیده بگوید که ردیف آن بلک باشد حسب الامر دستور قصیده غرا ببدیهه گفت **افصح
الکلام امیر روحانی** از سالکان مسالک سخندانی بوده ابتدا در خدمت سلطان بهرامشاه غزنوی بسر برده
بعد از ان ملازم اتسز خوارزمشاه ملازم گرفته بامر کتابی مشغول داشته تا درگذشت در تاریخ صبح صادق نوشته
که در ثلث و عشرین و ستمائة سلطان شمس الدین التمش صاحب دهلی رنتهور کرده بگرفت پس بمندور رفت و استیلا
یافت حکیم روحانی از بخارا بخدمت او پیوست و قصیده گذرانیده صله جزیل یافت **مولانا جمالی** در فضل کمالی داشته
و در هنر جمالی **خواجه کریم الدین** در سلک مریدان و مخصوصان شیخ نظام اولیا انتظام داشته و بعد از فوت شیخ
سلطان محمد تغلق وی را بخطاب انوار الملکی مخاطب ساخته شیخ الاسلام ممالک محروسه گردانید **مولانا ناصر الدین
ابراهیم** که چندگاه رایت صدارت میرزا شاهرخ می افراخت **و خواجه عبد الملک** که بر هدایه حاشیه نوشته
و بر اتمام آن موفق نگشته **و مولانا فاضل** که بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف کرده **و خواجه فضل الله** که در فقه
ابوحنیفهٔ ثانی و در عربیت ابن حاجب دوم بوده **و مولانا کمال الدین عبد الرزاق** که کتاب مطلع السعدین گفته
از نیکان و بزرگان آنشهر و مکان بودند **لباطی** حصر بات بوده اول حصیری تخلص میکرد از ندماء سلطان خلیل بن
میرانشاه گورکان بوده هزار دینار صله این بیت یافته **مثنه** دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش مستند مبادا که
بناکشکنندش **ریاضی** اگرچه نیکو ضمیر صافی طبیعت بوده اما بنابر فرط عجب از نظرها افتاده میر لسیت **جوهری**

عروض و قافیه را خوب میدانسته سیر النبی بنظم آورده امیر قریشی از عم صحاب همت بر کسب معیشت می گماشته و شعر می گفته خواجه حاجی محمد از خوش طبعان آن مملکت در آخر عمر کر شده این بیت گفته منه از شوق نرگس تو که بستیم دست از دو چندان گریستیم و شستیم دست از دو مولانا ابو الخیر در انواع فضائل نصاب کامل داشته در حکمت ارسطوی اول و در طبابت بو علی ثانی بوده در آخر سلطنت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته تا زمان استیلای محمد خان شیبانی آنجا بود محمد خان بعد مراجعت وی را بماوراء النهر آورده در غایت تعظیمش داشت چون کرت ثانی یورش خراسان دست داده کسکنر اسلطان والی بلخ بشفاعت تمام مولانا را از خان مذکور طلب داشت در آخر نامش باسلطان بجای رسید که هرگاه مولانا را رجوعی بودی کس بطلب سلطان فرستادی اشعار گزیده دارد مولانا یونس سمرقندی قدوه ارباب علم و عرفان است از ماوراء النهر بسند آمده درس شرح مواقف و علوم دیگر بمرزا شاه حسن داده در سنه احدی و خمسین و تسعمائة در گذشته مولانا قاسم کاهی از اعیان سادات نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم بوده در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی دریافت پس از آن در بهکر بصحبت هاشمی کرمانی که مذکور شد و شاه جهانگیر نام داشت رسیده منفعت بسیار یافته حق تعالی وی را چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی پسند نمودی با وجود علوم ظاهری از ابطال رجال بودی چه مکرر با یک تنه با جمعیت مرد و بیشتر مجادله کرده فائق آمدی و در دیدن بر بسیاری از جلوه دوان سبقت بردی هیچ روشی و نسقی اختیار نکردی اگر برهنه داشتندی برهنه بودی و اگر پوشانیدندی پوشیدی در بدخشان مرزا عسکری هژده کرور خزانه خود را بوی بخشید نظر نکرده اشیاء درویشان و مستحقان نمود طریق خواجها داشت و آن چهار کلمه است هوش در دم نظر بر قدم خلوت در انجمن سفر در وطن در زمان اکبر بادشاه از راه بهکر بهند افتاده تفقدات و انعامات بسیار یافته بواسطه یک قصیده یک لک تنکه یافت و حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پای مرده دهند دیگر بدان مجلس مدار داشته در بنارس بتیغش بهادر خان زمان بسر برد و پس از آن باگره افتاد و عمر بپایان رسانیده مدفنش در جوار دروازه مدار جای بانام است عمرش مشهور صد و ده ساله بوده از روی ظرافت می گفته که من از خدا ده سال خوردم شیخ فیضی تاریخ فوتش ددوم از ماه ربیع الثانی یافته مولانا قاسم بخاری از شاگردانش رفت ملا قاسم گاهی یافته میر یوسف استرآبادی خوش طبع گفته مولانا در فن موسیقی وادوار فائق بر نادره طبعان روزگار بوده چند صوت و عمل و کار از وی شهرت یافته مولانا صادق حلوائی فاضل چرب سخن شیرین گفتار است بنابر انکه از ابنای شمس الائمة حلوائی بود بحلوائی شهرت یافته از اکمل تلامذه احمد جنیدی است بعد تحصیل فنون فضیلت

ببزم بیت الله وارد هند شده بسایه تربیت بیرمخان مدتها در لاهور بدرس و افاده پرداخته بکر بزیارت بیت الله رفت و پس از معاودت نیز روزی چند بعلی خان اعظم میرزا عزیز کوکه بپایان آورده عزیمت سمرقند نمود محمد حکیم میرزا نگذاشت و بعضی تبادلات در خدمتش بگذرانید و بتدریج زمام مهمات مالی و ملکی باو سپرد مولانا سالی چند بران نسق گذرانده بوطن مراجعت نموده در گذشت گاهی متوجه شعر گردیدی بدیعی مشهور بمولانا زاده در وسعت مشرب و اطلاع بر علم تاریخ و وقوف در علوم غریبه از مستعدان آن خطه و مکان بوده گاهی بگفتن شعر پرداختی تروی رووده پدرش در هرات بزمره نویسندگان سلطان حسین میرزا انتظام داشته وی بهند آمده ممتاز ماند در شعر نیکو طبیعت بوده فنگاری از زمان عبد الله خان تا ایام عبد الله خان مشار الیه میرزا بسته بوفور فضل شعر می گفت اما درویشیش ترجیح بر دیگر صفات داشت منظری منظور نظر بیرمخان بوده و در ضمن مهر خان انخراط داشته شعر هموار می گفت میر هاشم محترم در هند دارد باد او مست انیون حافظ ابیات داشت که تمام کتاب بهارت را که مستجمع اسامی غریبه و حکایات عجیبه است در ذکر داشت و شعر صاف می گفت صانع ندائی باشاره قل بابای کوکلتاش عبد الله خان مثنوی موسوم بعبد الله خان نامه در سلک نظم کشیده افکار سخن گذار سمرقند است اعلی شاعری از ولایت ماوراء النهر است ملا بدیع از اکابر آن دیار و شعرای روزگار بوده سهائی از سادات ماوراء النهر در شعر و تاریخ گوئی مهارت داشته کش طولش صطل عرضش لعال در جنوب سمرقند واقع شده بنابر اینکه اطرافش در غایت خضرت و سرسبزی می باشند فتنه المغفر ادرا شهر سبز ش نیز میخوانند مضافات فیض بسیار دارد از انجمله کتاب ترغائی که مسقط الراس امیر تیمور گورکان است امیر تیمور سعی موفور نمود که آنرا دار الملک سازد بنابر جوار سمرقند بحصول نه پیوسته اصل امیر خسرو نیز از شهر دلکش کش بوده مردمش ابو اسحق بجود و احسان معروف جهان بود یکی از دوستانش را گرفتاری و محن پریشان ساخته بود باوی عرض کرد چندان داد که آن وام هم ادا شد و باقی معیشت عمرش ماند از ان پس خود را ملامت کردی و گفتی چرا از حال دوستان چنان غافل باید بود که بنا حاجت بسوال افتد خواجه ابو البرکه از مستعدان آن شهر بل تمامی ماوراء النهر بود و شعر برجسته میگفته دو پسر داشته یکی خواجه بهاء الدین که بسیار با قدر و بها بوده و شعر بی بها گفتی و دیگر خواجه ایوب در وفور استعداد و وسعت مشرب و لطف قریحت و حسن طبیعت عدیل و نظیر نداشته اشعار بلطافت گفتی نسف در زمان سلف معموری موفور داشت بواسطه حوادث خراب شده بتدریج باز رو بآبادی آورد و بنابر استیلای نجم ثانی خراب شد عبد الله خان چندان آباد کرد

که تا حال همان آبادی است نسف را بعضی نخشب و قرشی نیز گویند ظاهر این اسم بعد از تسلط چنگیز خان یافته
و بعضی آن هر دو بلده علیحده دانند نخشب بهر دو تقدیر عطا ابن مقنع خراسانی که در مجلد اول مذکور در انجا
بچاهی ماهی مصنوع ساخته که چهار شهر بر تواش رسیدی قراشی بر جنوب سمرقند واقع شده تا سمرقند هیزده
فرسنگ است در ما وراء النهر طائریست که ترکان آنرا بازی قراسیگویند چون قراشی آنمرغ بسیار
می باشد بر نمک قرشی نام بر آورد مردش الصدر الامام شرف الملة والدین حسام الائمه محمد بن ابی بکر
در فنون فضائل یگانه دوران شیون بزرگی و جلال یکه بوده هر بامداد آدینه در بخارا المجلس وعظ نهادی و تشنگان زلال
طلب را سر خوش کیفیت مالامال علم و الیقان ساختی قصیده ردیف نشکند که در آغاز گفته بود شهره آفاق است محمد عوفی
در تذکره خود آورده که شرف الدین حسام در انوقت که بعز قبله رفته چون بری رسید خاقان هم آنجا بود بدیدنش
رغبت فرمود عمر نوقانی هم آنجا بوده چون بمجاوره یکدیگر انسی گرفتند خاقان پرسید که مولانا را لقب چیست عمر نوقانی
گفت مولانا شرف الدین حسام که بحسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند گفت صاحب نشکند اشاره بهمان
قصیده است مولانا ازین سخن سخت بشکست چه او در انواع علوم دینی استاد بود و بر الشعر پارسی نسبت کردن لائق
منصب نبوده گفت در اوائل ایام جوانی خاطر بان شیوه رغبت داشته اما دیر مدت است تا ازان استغفار میکنم
خاقان گفت ای مولانا بایست که تمام دیوان من ترا بودی و آن یک قصیده تو مرا چه انگه اکثر عمر من برین شیوه
مصروف تا یک بیت بآن نسق بگویم خاطر مساعدت نکرد پس از سائر غلامان از در در آمد و پیش هر یک یکتاس
اطلس و یک مهر زر بود پیش حسام الدین بنهادند وی معذرت خواسته **افلج تمغاج خان ابراهیم بن الحسین**
ممدوح شرف الدین حسام بوده از خانان ترکستان است چون در مملکت مستقل شد باد نور جنود بسمرقند آمده تصرف
کشید و سالها دران دیار بسر برد و علما و فضلا را رعایت نمود گویند قوتش از کتابت بود و پیوسته مصحف نوشتی
و بدست مجهول دادی تا بفروختی و خوراک خود ازان ساختی در اول جوانی گاهی هم در رباعی التفا میکرد **السید
الاجل مفتی العصر شمس الدین الحسینی شیخ الاسلامی** نخشب همیشه بآن سلسله تعلق داشته در عصر خود
مرجع آن شهر و کشور بود احیاناً بنظم پرداختی **تاج الشعرا محمد بن علی السوزنی** فاضل لطیف طبع شیرین سخن
بوده همکنان در حد هزلش ممتاز داشته اند وقتی جهت تحصیل علم به بخارا رفته خواست معاودت نماید ناگاه نظرش
بر در دکان جوان سوزنگری افتاده عاشق شد با آن فضل و کمال چون سوزن عشق در دامن دلش خلید رفته
شاگرد استاد سوزنگر شد بدان مناسبت این تخلص گزیده اول بهزل مائل بود آخر ازان انابت نموده در تتبع

وستین وخمسمائة درگذشت **حکیم حسینی** در عصر خود بر ملایت بیان مهربان و بر خط فصاحت نافذ الفرمان بوده
معاصر و زیر عصر علاء الملک **بخارا** طولش صدل عرضش لط و از شهرهای معتبر توران است در صور الاقالیم آمده که
در زمان قدیم بخارا دیواری داشته که قطرش دو فرسنگ بوده بعد ازان یکی از جبابره آن قلعه قدیم را که شهر است
ویران ساخته در شهور نهصد و پنجاه و یک عبد العزیز خان ابن عبید الله خان قلعه جدید گرد قلعه قدیم محیط ساخته از حدیقه
نقلست که حضرت ؐ فرمود زود باشد که در ما وراء النهر شهری مفتوح شود که مردمش مستوجب رحمت الهی باشند و بخارا را
ازان فاخره گویند که روز قیامت بکثرت شهدا فخر بدیگر شهرها کند ازان شهر چندان اولیا و فقها و فضلا برخاستند که
بتحریر در نیاید چنانچه در یک عصر چهار هزار فقیه در آنشهر بودند که هر یک لوای فضیلت می افراشتند بنابر التزام این
چند نفر که از هزار یکیست و از بسیار اندگی اختصار می نماید شیخ المحدثین **ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم** در ده
سالگی قدم در وادی استفاده نهاده جمیع بحر منشان عراق و حجاز و مصر و شام را دریافت و در اندک روزی رایت
رجحان بر اقران افراخت گفت صد هزار حدیث یاد گرفتم و صحیح خود را در شانزده سال تصنیف کردم و حدیثی ننوشتم
که پیش ازان غسل نکردم و دو رکعت نماز نگذاردم گویند او همچنان که بدست راست می نوشت بدست چپ نیز کتابت
میکرده ولادتش در اربع و سبعین و مائة فوتش در ست و خمسین و مائتین در تنگ از مضافات سمرقند مدفونست **ابو خالد
یزید بن هارون** همیشه بوضوی خفتن نماز صبح گذاردی یکی از ثقات گفت وی را در خواب دیدم پرسیدم حق تعالی
با تو چه کرد گفت اگرچه مرا بیامرزید اما از عتاب نیز بسیار فرموده گفتم بچه سبب گفت از من پرسید که تو از جریر بن عثمان
روایت کردی گفتم بار الهاء من او را نیک میدانستم گفت بغض علی بن ابی طالب ؑ داشت نیک نباشد و هر که او نیک
داند نیک نباشد **ابو بکر محمد بن عبد الله اودنی** زاهد ترین وقت خود بوده در فقه شافعی امام بیزلیته فوتش
خمس و ثمانین و ثلثمائة بکلاباد محلتی از بخارا **حافظ ابو نصر احمد بن حسن** یکی از ائمه حدیث است متوطن کلاباد بود
جمال الدین محمود بن احمد بصیری از حقائق علم و علوم حقائق بهره موفور داشته در دمشق مدرس مدرسه نوریه
بوده و هم دران دیار بسال ششصد و سی و شش درگذشته **دقیقی** از قدمای شعراست در عهد امیر نوح بن منصور
سامان پیشوای آن طائفه بود در اکثر کتب مسطور که چون خراسان و توران بآل سامان رسید خواستند احوال
سلاطین عجم منظوم شود چون هنوز در انوقت مرتبه نظم عال نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته
از حیز قوه بفعل نیامده امیر نوح بن منصور سامانی در زمان خود دقیقی را باین کار بر گزید بقول اول بیت
هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب بنظم آورده بود که بر دست غلامی کشته گردید چنانچه در شهنامه

فردوسی بان اشاره کرده امیر ابوالحسن علی الاغاجی ممدوح شعرا محمود و فضلا بوده محمد عوفی در تذکره خود آورده
که دقیقی و وی هر دو همعصر بوده‌اند تفاوت آنکه دقیقی شاعر مادح و این شاعر ممدوح میزیسته و اینکه من حیث الاستقلال
حکومت میکرده یا از جانب سلاطین سامانیه بر مسند امارت متمکن بوده بنظر نیامده الشیخ الاجل سعد الدین اسعد
بن شهاب شهاب ثاقب علمش دیو جهل سوختی و اختر سعد فضلش شمع هنر همگنان برافروختی در پیری بالکل
از طمع دنیا بریده شاعری با ولایت توام و ولایت شاعری منظم داشته الصدر الکبیر برهان الاسلام تاج الملة
والدین عمر بن مسعود آسمان مجد و آفتاب احسان بوده معاصر سلطان ابراهیم و پسرش ارسلانخان بوده در مدت
آن جلوس این اشعار غرا گفت الصدر الاجل نظام الملة والدین محمد بن عمر بن مسعود در ان درج است
در دقائق مشکلات فتوی بر مشائخ کبار فائق آمده بود و در غوامض علوم حساب و هندسه در مقابله کس با او
مقابله نتوانستی و در معضلات اقلیدس افلاطون پیش او چیره نگشتی با این فضل و هنر از دولت پدر نابرخوردار
روزگار بوده است بسبب آنکه پدرش زنی از معارف خواست و وی بدی وی اکثر با و گفتی و بجان رسانید که از
پسر بیزار شد آخر بجائی وقت یافته در حینی که پدر نبود و زنش هم نبود صندوقچه زرین بدست آورده تمامی زر این
ببرد و آلتی مجوف ساخته جای داد و این ابیات نوشت و بگذاشت مشعر غافل ز جفای چرخ گردیده هر بدکه
به بیند آن ز خود بیند هه این واقعه را اگر نپسندد هه آنکس که بدیدهٔ خرد بیند هه صد نیر برش انکه بد گوید هه صد
ابر بکون انکه بد بیند هه پس از انجا بمرو رفت فخر الدین ملک آموی او را طلب نموده چند وقت آنجا بسر برده
عریضهٔ منظومه در معذرت و بندگی به پدر فرستاد وی خوانده لب برضا آمد و بخط خود استعفانامه نوشته پسر را
طلبید سلطان العلما صدر الشریعة از اعیان و صنادید آن شهر و دیار بوده بنابر علاوه فضل و کمال متوجه
عالم خیال شده گاه وقتی اشعار در رشتهٔ سلک میگفت الاجل شهاب الدین عمعق بر سریر فصاحت سلطان
و بر ولایت بلاغت فرمان بوده جزالت عرب را با لطافت عجم در نظم خود فراهم آورده و معانی دقیق را با الفاظ
رقیق امتزاج داده قصهٔ یوسف زلیخا را انخت او در نظم کشیده و آنچه ذوکرین واقع رشید الغایت معتقد
وی بوده در حدائق السحر سخن او را باستشهاد آورده محمد عوفی در ابیات شعرای آل سلجوق نوشته
اما نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که وی از شعرای آل خاقان است در روزگار سلطان خضر بن ابراهیم
که بادشاه عاقل خردمند ملک آرای بوده بسر می برده او ساحله ترکستان و ماوراء النهر مسلم بوده از جمله
تجمل او یکی این بود که در هنگام سواری نه گرز زرین و سیمین بغیر از دیگر سلاح پیش اسپ او بردندے

واد شاعر از اعظم داشتی استاد رشیدی یحیی فرغانی و علی سپهری جیحی دیگر در حضرت وی بسر بردندی و
عمعق ملک الشعرا بوده و از آن دولت صاحب چندین غلامان زهره جبین و کنیزکان چون حور عین و اسپان
رهوار و دیگر تجملات گردیده بهر دو تقدیر میتوان بود که عمعق در هر دو حضرت خدمت کرده باشد امیر عمید
کمال الدین جمال الکتاب دهر و نادرهٔ ماوراء النهر بودی چون خط انبشتی دبیر فلک شرمسار شدی و چون
بربط نواختی زهره از چنگ رفتی در سلک ندمای سلطان سنجر انتظام داشت و شعر نیک میگفت معزوی از متقدمین است
و اشعارش مانند شیر و انگبین الاجل سعد الدین شرف الحکما کافی البخاری علمی وافی و فضلی کافی داشته اگرچه
در زمان خوارزمشاهیان بود اما به تحقیق نه پیوست که در خدمت کدام از سلاطین آن طائفه بسر برده شعرش بغایت
عذب و جزیل سعد بن الدین اسعد از مستعدان زمان خود بوده و شعر در غایت همواری می گفته حکیم شمس اللجـ
از لطیف طبعان بوده در نظم طیبت و معارضه و مشاعره لوای زیادتی همگنان برافراشته بهای بخارائی در ضمن شعرای
نیکو بیان مذکور جوهری اگرچه بخاری بالاصل و از اقران اثیر الدین اخسیکتیش نوشته اند اما در عراق نشو و نما یافته بدولت
آل سلجوق استشهاد دیده باشاره سلیمان شاه سلطان محمد بن سلطان ملکشاه حکایت امیر احمد و مهستی را بنظم آورده
سلطان سلیمان بعد از فوت سلطان محمد بن محمود در سال پانصد و پنجاه و پنج بر تخت نشست بنابر افراط شرب مدام و ولوع
بر صحبت جوانان گل اندام از سلطنت متخلع آمد ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بجایش نشست سلیمان شاه شش ماه و
کسری بوده سعد الدین مسعود و ولینار از شاعران نیکو گفتار بوده والدش اگرچه در ملت زردشت بسر می برده و
مردی با نام و نشان بود اما این را خدا بدایت کرامت کرد تا مردی لطیف طبع نیکو بیان گردید جمله اکابر و اهالی بجا دره
او مو انست جستندی رو رفتی طبعی صافی داشته شعر پاکیزه میگفت و با میرزا کامران بسر می برد و بعد از ان بخدمت
مرزا ابراهیم بخشان پیوست در رابع و ستین و تسعمائه در گذشت مجد الدین فهمی اگرچه امی بوده اما قدرتی در شاعری
داشت که هیچکس انگشت بر سخن او نتوانست نهاد شاکری از متقدمین است هندوشاه در فرهنگ خود شعرش باستشهاد
آورده خواجه عبد الخالق غجدوانی سر دفتر طبقهٔ خواجگانست والد ایشان عبد الجمیل نام در علم امام و مقتدای
عصر بوده بنابر نوائب در غجدوان اقامت گزید خواجه آنجا تولد یافت در رشحات آمده که عبد الجمیل با حضرت خضر علیه السلام
بکرر صحبت داشته و او را بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نامی است که وی نهاده و نیز آورده که خواجه را در جوانی
سبق ذکر دل از حضرت خضر بوده و چون خواجه یوسف همدانی ببخارا وارد شده صحبت ایشان را ملازم گرفته بعد
ریاضات کارش بجائی رسید که در هر وقت نماز بکعبه میرفت و می آمد خواجه عبد الخالق را چهار خلیفه بوده ا. خواجه

احمد صدیق ۲ خواجه اولیای کلان ۳ خواجه سلیمان کرمینی ۴ خواجه عارف ریوگری که نسبت ارادت خواجه بهاؤالدین بدو میرسد ریوکر دهی است در شش فرسنگی بخارا و او را نیز چهار خلیفه بوده که یکی ازان خواجه **علی رامینی** است که لقب ایشان عزیزان بوده و عزیزان از صنعت بافندگی همت بر کسب معیشت می گماشته آورده که روزی سید آتا که از اجل اولیاست نسبت بخواجه منافی طریق سلوک کرده اتفاقا دران ایام جمعی از ترکان آمده یکیک سید آتا را باسیری بردند متنبه شده معذرت نمود و ترتیب سفره کرده عزیزان را خواند چون سفره آوردند و نمکدان نهادند فرمود علی انگشت بر نمک نزند تا فرزند سید آتا بر سفره حاضر نشود حاضران منتظر ماندند تا یک پسر سید آتا از در خانه بدرون آمده چون پرسیدند گفت پیش ازین مرا جاعتی بسته بدیار خود می بردند اکنون که می نگرم پیش شما حاضرم من شریف عزیزان یکصد و سی سال بوده مرقدش در خوارزم جائی بانام ست **گفت** درد و وقت خود را نگاهدارند وقت سخن کردن و هنگام خیر خوردن **گفت** مرشد چون میر شکار میباید که حوصله هر مرغی را دانسته طعمه در خور آن میداده باشد گاهی شعر هم سگفتی **خواجه محمد بابا سماسی** خلیفه عزیزان است و خواجه بهاء الدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بوده و بارها که بر قصر هندوان گذشتی میفرمودی که ازین خاک بوی مردم می شنوم تا روزی بانطرف متوجه بودند فرمودند که آن بوی زیاده گشته چون تحقیق نمودند از ولادت خواجه بهاؤ الدین سه روز گذشته بود جد ایشان بخدمت بابا برده فرمودند این فرزند ماست و توجه باصحاب کرده گفتند که این آن مردست که بوی آن همیشه می شنودم عنقریب مقتدای روزگار شود و امیر سید کلال را فرمودند که در حق فرزندم بهاؤ الدین می باید که شفقت دریغ نداری سید **امیر کلال** خلیفه خواجه محمد باباست و کلال ازانجهت گفتندی که والدش بدان کری اشتغال داشتی و اهل بخارا اوش کرا کلال گویند والده اش میفرمود که تا امیر کلال بسن شباب رسیده کشتی میگرفت دگر دوی معرکه می شده روزی در انمعرکه شخصی را بخاطر رسیده که چه لائق دارد که سید زاده را در بازار رفته بکشتی گیرد دران اثنا دیرا خواب ربوده دید که قیامت قائم گشته وی درمیان گل ولای فرو رفته ناگاه امیر کلال پیدا شده هر دو بازوی او را گرفته از گل ولایش بر آورد چون بیدار شد امیر در انمعرکه روبوی کرده فرمود که ما از در آزمائی برای چنین روز میکنیم گویند روزی خواجه محمد بابا از کنار معرکه میری گذشته بجانب وی نظری افگنده روان گردید میر بطاقت شده از عقب وی روان گردید و مرید شد پس ازان خواجه وی را بفرزندی قبول نموده سالها بخدمت محمد بابا بوده و خواجه بهاؤ الدین را تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر از ایشان است **خواجه بهاء الدین** فرید روزگار و وحید لیل و نهار بوده در نفحات آمده که اگرچه تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر سید محمد کلال گرفته اما بسبب حقیقت تربیت از روحانیت خواجه عبد الخالق عجدوانی

یافته

یافته از خدمت مولانا جلال الدین خالدی پرسیدند که نسبت سلوک و طریقه خواجه بهاؤ الدین از متاخرین مشائخ طریقه که مناسبت دارد فرمود که سخن متقدمین گویید چه دویست سال زیاده است تا این نوع ظهور آثار ولایت که بر خواجه بهاؤ الدین بعنایت آلهی شده است بر هیچکس از مشائخ طریقت نشده از وی طلب کرامات کردند فرمود که کدام کرامت زیاده برین است که با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت دیگر فرمودند که حضرت عزیزان من گفته اند که زمین در نظر این طائفه چون سفره ایست و ما میگوئیم چون روی ناخنی که هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست از انجناب شعر هم مرویست **خواجه علاؤ الدین عطار** از کبار اصحاب خواجه بهاؤ الدین بوده در ایام حیات خود تربیت بسیاری از طالبان حواله بایشان میکرده که بکمال میرسیدند **خواجه حسن عطار** فرزند خواجه علاؤ الدین عطار بوده جذبه قوی داشته چنانکه در هر که میخواسته تصرف میکرده **خواجه محمد پارسا** ایضا از اصحاب کبار خواجه بهاؤ الدین بوده و خواجه در حق وی فرموده که حق و امانتی که از خلفای این خاندان باین ضعیف رسیده آنرا بشما سپردیم می باید قبول نمائی که از انخلق رسانی و در مرض اخیر بحضور اصحاب و احباب فرمودند که مقصود از ظهور ما خواجه محمد است از مؤلفات خواجه محمد پارسائی فصل الخطاب که بسی نکات لطیفه دران درج **خواجه ابو النصر پارسا** ثمره آن شجره ایست در نفی وجود و بذل موجود کار از حد در گذرانیده بود **سید برهان خاوندشاه** بهیچ واسطه بسید اجل انتظام می یابد بعد فوت والد خود به بلخ آمده تحصیل فرمود تا در سلک اعاظم دانشمندان انتظام یافته پس بسلوک راه آخرت مشغول گشته بسیاری از مشائخ هرات را ملازمت نموده شیخ بهاؤ الدین عمر را بوی محبت بنهایت شد چنانچه در علین مرض فرمود که امیر خداوندشاه بر من نماز گذارد پس از فوت بهاؤ الدین عمر از هرات به بلخ آمده در سن هشتصد و هفتاد و یک وفات یافته در پیش روی احمد خضرویه مدفون شد از وسه پسر ماند نخست **امیر خواند محمد** و امیر خواند محمد جد مادری خواند میر صاحب حبیب السیر است دویم صدر نظام الدین که صدر بدیع الزمان مرزا بوده سیم سید نعمت الله که مجذوب از مادر متولد شده امیر خواند محمد از باقی اولاد بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و با فرط فضل و کمالات نفسانی در فنون تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود کتاب روضة الصفا شاهد پس در آخر حیات از اختلاط خلائق و امن درچیده در سنه نهصد و سه درگذشته **خواند میر** چنانچه گذشت نبیره میر خواند بوده شاهد کمالش تاریخ حبیب السیر پس از زمان الغازی ابو سلطان حسین میرزا تا زمان ایالت دورمش خان در هرات بسر میبرده پس در هند بخدمت همایون بادشاه روزی چند گذرانده بگجرات رفته آنسوی عدم شتافت **ناصر بخاری** اگرچه در زی شعر گفتن ایام روزگار می گذرانید اما از عال هنان درگاه الهی بوده چنانچه خواجه محمد پارسا در راه ریگی از بخارا صحبت دیده تعظیم کرد

اصحاب تعجب نمودند فرمود بر سستی او ببینید که بنفاد نوبت منصب ولایت را باو عرض کردند قبول نکرده در مرتبهٔ خویشتن
که فوق آن متصور نیست صاحب دیوانست وقتی ببغداد رسید سلمان را در کنار دجله دریافته سلمان حالش پرسید گفت
شاعرم بر سبیل امتحان مصرعی گفته پیش مصرع خواست نامبرده بدیهه مصرع رسانده محظوظش ساخت و چون معلوم کرد که او
ناصر است تعظیمش اقصی غایت بعمل آورد **خواجه عصمت** ولد خواجه مسعود است که از اعیان آنمکان بوده نسبش
بجعفر بن امیر المؤمنین علی میرسد بحلیهٔ فضل و کمال محلی بوده بر شاهزاده خلیل سلطان بن میرانشاه کورکان شغف باطنی داشته
سلطان رعایتش بسیار کردی آخر ارباب حسد خواجه را از شهزاده بریدند وفاتش تسع و عشرین و ثمانمائه مولوی
جامی فرموده که وی در غزل تتبع میر خسرو می کند **مولانا برندق بهاؤ الدین** نام از تربیت یافتگان میرزا بایقرا برادر
سلطان حسین میرزا بوده شعر بتمام فصاحت گفتی **مولانا خیالی** از مستعدان عصر است شاگرد خواجه عصمت بخاری
میشود اشعار برجسته دارد **مولانا سیفی** جهت تحصیل بهرات رفته در ظل تربیت امیر علی شیر قرار گرفت پس از سعادت
بشرف استادی میرزا بایسنغر بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید ممتاز گشت بعد شهادت میرزا در بخارا
همت بر کسب مثنویات اخروی گماشت تا رحلت کرد شعر نیک می گفت **فاضلی** از نیکو طبعان آنشهر شاعر نیک بیانست
خواجه هاشمی نتیجهٔ خواجه عصمت و نبیرهٔ خواجه محمد پارسا اجداد امجاد ایشان همیشه شیخ الاسلام و صاحب سجاده و فقیه و
محدث بودند این نیز اوصاف مستحسنه بسیار داشته اشعار پاکیزه می گفته **نیازی** ابتدا گذارش بهرات افتاد باستاد
شاه محمد سرنائی که از مهرهٔ فن موسیقی و ادوار بوده استیناس بهم رسانید پس از و شکسته بچوگفته متوجه بلخ گردید مصرع بلخ بینی چند
گفت که اهل دیار باستیصال بنائش ساعی شدند گریخته بکولاب شد آنجا نیز بنا بر اظهار تعشق میر حیدر علی بن سلطان
اویس بودن را صلاح ندیده ببدخشان گشت از انجا هم رو نندیده بکابل افتاد و در نفس هم گردیده خود را بقندهار افکند
در صحبت اول بیرمخان خاطر از وی بد کرده پس ابتدا رسید مرزا شاه حسن ارغون جهت بار دادن وی بدیوان جامی
که در پیش داشت تفاول نمود این بیت بر آمد ٥ چرخ را جامی نگون دان کز می عشرت تهی است * باده از جام نگون
جستن نشان ابلهیست * و لهذا بار نداد آخر کام ناکام باسکنهٔ آنمقام در ساخته اوقاتی در غایت عسرت بسر گذرانید
بعد شاه حسن و میرزا عیسی ترخان میرزا باقی بانعام افلاس از وی برداشت شاه خواجه ولد دوست خاوند پس
از سعادت مکه متبرکه بسند وارد شده از احوال او آنچه یافته در وقت عتبه بوسی حضرت همایون اکبر بادشاه
مجملی از احوال وی معروض داشته فرمان طلبش بتحریر آمد قضا را پیش از ان فرمان تقضا باشش صادر شده متوجه
آنجهان گردید در علم معما و عروض نصیبی وافر داشته از هر شعری نامی بطرز معما بر آوردی و از آیات قرآنی اسماء

استخراج نمودی چنانچه اسم عرب را از آیه انما حسابه عند ربه بر آورده **کشیری** شاعری نیکو طبیعت بوده بتجارت
معیشت کردی **درویش مقصود** تیرگر از مردم نیک آنشهر و کشور است همواره دستی بکار و دل بنیستی حایل
و خاطری بذکر حق مائل داشتی در قال خال بواسطهٔ ستر احوال زبان بشهد شعر شیرین ساختی **مولانا عهدی**
ترا گویی بسیار صاحب فطنت تیز بحث زیرک بود شعر را خوب می گفت **رحیمی** شاعر ندیم شیوه عاشق پیشه بوده
هاشمی از اعیان بخارا و شیخ الاسلام آنمقام بوده در خدمت عبید الله خان منزلتی عالی داشته وفاتش خمس
و اربعین و تسعمائه **جانی** بخاری بکابل در خدمت همایون بادشاه اعتبار یافت غلامش زهر در طعام داده تا در
گذشت فی خمس و تسعمائه **سهی** پدرش تیرگر بود لهذا این تخلص اختیار کرده در سن ده سالگی شعر گفته در رسالهٔ بطرز
سبحة الابرار ترتیب داده بهند آمد و بعنایت خان اعظم میرزا عزیز کوکه کارش رونق یافت **حاجی بهرام** جامع
فنون کمالات بود از سلطان عصر خطاب ملک الشعرائی داشت **والی** میرزا فضل نام منشی امام قلیخان بادشاه بود
تخلی بخدمت امام قلی خان بسر میبرد **موالی** بخدمت بادشاه عهد خود بسر میبرده **مقیما** از ملازمان عبد العزیز خان
بوده باتفاق ایلچی سوی صفاهان شده غزلی در تعریف عراق گفته **شوکت بخاری** باستقامت طبع و باریکی اندیشه
موصوف در لطافت عبارت و نزاکت معانی و صنعی خاص تراشیده از وطن بخراسان آمد و مدتی با مرزا اسعد الدین محمد
ناظم طوس بسر میبرد و آخر بدیار شده بوطن مراجعت نمود **تسکین** و **مانع** و **منظور** و **ناکام** و **مانوس** و **آگاه**
ملاندرت نام و **یوسف** خواجه از سادات جویباره بخارا و **شریف** و **شفیع** و **کرام** **مرزا عبد اللطیف** نام
و **واهب** هر یک سخن طراز سحر بیان آن خطه و مکانند **فرغانه** در کنار معمورهٔ عالم واقع شده بعضی داخل اقلیم
ششم دانند شرقیش کاشغر غربیش سمرقند جنوبش کوهستان بدخشان شمالیش سابق آبادانی داشته مثل **المالیغ**
هم باعتقاد گروهی واقع اقلیم ششم طولش قبل عرضش مه. **المالیغ** ایضا بقرار داد جمعی داخل اقلیم ششم و بالکیه
در تواریخ آن را **اطرار** می نویسند مذکور شود در واقعات بابری آمده که برج الصنم که آنرا مهر گیا خوانند در فرغانه
می باشد اما دیده نشده از فرغانه مردم نیک بسیار برخاسته اند بعضی از ایشان را که مولد و منشا معلوم نشده ابتدا
در تحت فرغانه مذکور می سازد پس شروع در مضافات نموده مردم هر بلده را در ذیل آن درج می کند **شیخ محمد ساحری**
از ابدال جهان بوده در نفحات آمده که روزی **بحرم** مدینه در آمد و گفت مهمان توام یا رسول الله مرا سیر سازند الآفنیا بیا
در هم شکم بر خورزی بوی خواند خورد آنکه ساخته بود و خورانید پس از خورانیدن گفت شب حضرت را بخواب فرمود
فردا مارا مهمانی رسد او را سیر سازند بگو اینجای آرزو نیست **احمد جو الکر** از یاران شیخ محمد بود شیخ الاسلام

از شیخ عمو گوید که وقتی بمکه تنگی افتاده بود از صوفیان قومی متاهل شدند و لیکن پیدا نشد تا حال فراخ گشت شیخ
جوالکر هم زن خواسته چون گذشت روز دیگر بصوفیان بطیبت گفت نه بحل آید از جانب من که این کار چنان خوش
نبوده و چندین گاهها با من نگفتید وی تنها نان خوردی گفتندش چرا تنها خوردی گفت برای آنکه روزی با پیر هم کاسه
بودیم پاره گوشت بر داشتم پسند نیامد بر جای نهادم وی بانگ بر من زد گفت چیزی را که برای خود نه پسندی چرا دیگری را
پسندی در دهن نه از آن باز تنها طعام میخورم تا بادب شوم **باب فرغانی** صاحب کرامات بوده اهل آن دیار
مشایخ کبار را خواندندی در نفحات از شیخ عمو نقلست که روزی جمعی پیش وی آمدند و گفتند که سرکب بار اراده آمدن
نموده سرکب امیری ظالم بوده که هر چند وقت آمدی و اطراف آن ولایت را غارت کرده رفتی باب بر کنار آتش
نشسته بود و آفتابه در پیش او نهاده پای بر آفتابه زد و گفت افگندمش چون سرکب بدر شهر رسید فی الحال از اسب
بیفتاده گردنش بشکست صاحب کشف المحجوب آورده که بقصد زیارت وی کردم پرسید که بچه سبب آمده گفتم بدیدن
شیخ آمده ام گفت از فلان روز من ترا می بینم آن روز را حساب کردم روز ابتدای توبهٔ من بود **شیخ سعد الدین**
از کمل ارباب عرفان بوده مناهج العباد الی المعاد از وی مشهور است **عبد الله محمد العبیدی** در فقه حنفی و
شافعی مهارت تمام داشته پیوسته بتالیف و تصنیف می پرداخته شرح طوالع مصباح و منهاج قاضی ناصر الدین
بیضاوی از مؤلفات اوست **پوشیده نماند** که در فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد هست از انجمله پنج بجانب جنوب
و دو بطرف شمال دریا واقع شده از شهرهای جنوبی یکی **اندجان** است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش
در غایت حصانت و محکمی است مرغ دشتی که ترکان قیرغاول و فارسیان تذرو گویند در اندجان بسیار می باشند در
واقعات بابری آمده که در اندجان از آشکنه یک مرغ دشتی وقتی چهار کس سیر شدند آشوب چشم در آنملک بسیار بوقوع
می پیوندد و آن علتی است که اطبا آنرا اقرب گویند از مردمش **سید شمس الدین محمد** ملقب بمیر سر برهنه
حسن کردار و لطف گفتار از سائر فضلا امتیاز داشته در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا
بهرات آمده منصب تولیت مزار شیخ لقمان پرنده منسوب بوی گشته و مدت بیست سال در انجا مانده آخر معزول
گردیده منصب صدارت یافت بعد چندگاه استعفا خواسته بعزلت در گذشت **امیر نظام الدین کلان خواجه**
طبعی در غایت شگفتگی داشته در مجلس وی بغیر از سخنان خوب و لطیفه نامی و عود نبود در مردی رستم ثانی و در سخاوت
حاتم زمانی زلیته شعرهم پاکیزه گهری **سپاهی نبیره خواجه** کلان در هنر تمام و در شجاعت پسندیده خاص و عام
در عین بهار جوانی بصرصر اجل پژمرده گردیده فی ثمان و تسعین و تسعمائه احیانا شعر می گفت **صفائی** در اکثر از کملات

بخشی

بخشی داشته و شعر هموار می گفته **هجری** عروض و قافیه را نیک میدانسته و شعر می گفته **قاضی عبد السمیع** از شاگردان
مولانا احمد جند است نسبتش بصاحب هدایه منتهی میشود و شرح مواقف و حاشیه مطالع را نیک میدانسته در درگاه اکبر
بادشاه اقضی القضات عسکر ظفر اثر بود **ناجی محمد حسین** نام اصل از اندجان و مسکن و مولد هندوستان شاگرد
ناصر علی بوده وارد بلگرام شده از حضرت میر عبد الجلیل علامه بلگرامی استفاده بر داشت **اوش** طولش قو ل
عرضش مد با بعضی از اقلیم ششم واند ما بین شرق و جنوب اندجان واقع چند حدیث در فضیلت آن شهر وارد
شده اند از مردمش **خواجه قطب الدین بختیار** خلیفهٔ خواجه معین الدین سنجری بوده و در سلک اکابر اولیا
انتظام داشته از وی می آید که با یکی از عزیزان مسافر بودم تا بکنار دریای رسیدیم گرسنگی در ما اثر کرده گوسفندی
دو نان جوین در دهن کرده پیدا شد چون بپیش ما رسید بنهاد و بگذشت و هم بر اثر آن گرسنگی ما رسیده خود را در
آب انداخته با یکدیگر گفتیم که درین حکمتی خواهد بود بیائید تا ما نیز دنبال برویم چون دست دعا برداشتیم بفرمان حق
تعالی دریا شق شده زمینی خشک پیدا گردید تا بگذشتیم زیر درختی مردی خفته دیدیم ماری در آمد تا او را در هلاک
کند این کژدم از جا بر جست و مار را هلاک کرد و از پیش ما ناپیدا شد نزدیک شدیم تا آنمرد را دریابیم که البته
بزرگی خواهد بود دیدیم مستی خرابست قی کرده و افتاده ما متحیر شده شدیم که این مرد را چنین بعز ما لنت خدا تعالی
چنین نگاه داشت ناگاه هاتف آواز داد که ای عزیزان اگر ما همین مصلحان و پارسایان را نگاه داریم مفسدان و گنهگاران را
که نگاه دارد هم درین بودیم که آنمرد بیدار شد کیفیت با وگفتیم نادم شد و توبه کرد و از واصلان گشت از
شیخ فرید شکر گنج نقل می کنند که وقتی بخدمت شیخ قطب الدین مردی از بینوائی شکایت کرد شیخ فرمود که
اگر بگویم که نظر من در عرش خدای افتد استوار داری گفت آری فرمود چون این مقدار میدانی آن هشتاد
تنگه نقره که در خانه داری بخور بعد از آن شکایت کن آنمرد شرمنده شد و رو بر زمین نهاد عذر خواست آورده اند
که هر چند وقت هر شب بزیر مصلای وی یک نان قرص که همه خانهٔ شیخ را کافی بودی پیدا شدی چون مردم خواجه آن سر را
آشکارا کردند دیگران بوقوع نه پیوست در سیر الاولیا آمده که روز عیدی شیخ قطب الدین از نماز باز گشت چون
بمکانی که در آن مدفنش شد رسید بایستاد و متامل شد و گفت ازین زمین بوی دل می شنیدیم و در زمان صاحب زمین
را طلبداشت و قیمت زمین داده فرمود که این موضع مدفن من خواهد بود صفه درمیان حقیقی وی ابا زید پس بخانقاه
شیخ علی سگزی رسید و در انجا سماع بود و قوال این بیت میگفت ع کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است
شیخ را آن مضمون در گرفت و بخانه آمد مدهوش و متغیر گشته فرمود که همین بیت بگوئید قوالان این بیت می گفتند

واو در تبریز بود تا چهار شبانه روز شب پنجم در سنه ثلث و ستین و ستمائة رحلت نموده احیاناً بطریق نظم هم پویه می فرمود
بهاء الدین از معارف آن خطه بوده بفضل و دانش معروف اکثر ایام در هندوستان گذرانیده و در سلک مجلسیان
سلطان قطب الدین ایبک انتظام داشته گاهی شعر هم میگفته امنیا از شعرای نامی آنجاست مرغینان در غربی اندجان
واقع مردمش اکثر جلف و زشت زن باشند و بعضی که نیک بر آیند بنهایت باشند از انجمله شیخ ظهیر الدین ابو العلاء
شعرا از نسب سید ابو العلاء محدث میرسد در عصر خود بر جمیع فضلا ششتی داشته ولادتش پانصد و یازده و در پانصد و
هفتاد و سه فوت کرده هدایه در فقه حنفی از وست ملک الکلام بهاء الدین درهای آبدار نیز در گفتهای
او بی بها بوده احوالش دیگر یافته نشد اشعارش خیلی با بها واقع اسفره کوهستانست مابین غروب و جنوب مرغینان
واقع و تا مرغینان نه فرسنگست در کوهستانش جانب جنوب پارچه سنگیست ده گز عرض و ده گز ارتفاع که همه چیز در
منعکس و منقش میگردد مانند آینه و بدین سبب بسنگ آینه موسوم است از مردمش ملک الکلام سیف الدین
در جوانی عزم خوارزم نموده در خدمت ایل ارسلان خوارزمشاه مدتها بسر برده و آسایشها دیده و راول بصحبت شاه
طهماسب بنابر امتحانش گفت قصیده در تتبع خاقانی گوید وی تغیر قافیه گفت دولتشاه در تذکره آورده که شاه
نپسندید که چرا موافقت قافیه خاقانی نگفته پس قصیده دیگر بقافیه خاقانی رسانید که مطبوع شد خجند طولش نزد
عرضش ماهر بجانب غربی اندجان واقعشده و تا اندجان پنج فرسنگ است صاحب صور الاقالیم این را عروس عالم نوشته
بر شمال رودیه اش جبلیست موسوم بموغل که فیروزه و دیگر چیزها دران یافته می شود از مردمش شیخ کمال در
نفحات آمده که وی بسیار بزرگ بوده و اشتغال وی بشعر جهت ستر حال است در بهارستان آمده که شعر شیخ در لطافت
سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که زیاده بران نباشد بحرهای سبک و قافیهای و ردیفهای غریب که سهل ممتنع
نماست تتبع حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف آورده که در اشعار حسن نیست و اینکه وی را دزد حسن
میگویند بنابر تتبع است مشهور است که کمال التزام سگ بسیار نموده و حسن دلبند تخلص هر دو دیوان را در یک جلد
دیاری دیده گفت اینها را از یکدیگر جدا کن مباد سگان کمال دلبندهای حسن را بخورند شیخ از وطن مالوف بمکه شده
در تبریز اقامت کرد توقتمش خان از راه دربند قصد تبریز کرده شیخ را همین معاودت بدشت قبچاق برده بشهر سرای
جای داد بعد چهار سال رخصت معاودت گرفته تبریز آمد سلطان حسین بن سلطان اویس جهت وی عمارتی طرح انداخت
و جهت مریدان وظیفهای تعین ساخت و املاک وقف نمود گویند خواجه حافظ بوی عقیدتی موفور داشته بهمه وقت
مکتوبات نوشتی و استدعای اشعار نمودی شیخ اشعار باو فرستادی عارفان که بصحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده اند

گفتند که صحبت شیخ کمال به از شعرش بوده و شعر حافظ به از صحبتش وفات شیخ کمال در ثلث و ثمانمائة در تبریز بر لوح قبرش
این بیت مرقوم است منه کمال از کعبه رفتی بر در یار ٭ هزارت آفرین مردانه رفتی عجیبی بنهایت نیکو طبیعت بوده
و شعر پاکیزه می گفته دیگر احوالش معلوم نشد شهابی غزالی شهاب آسمان فصاحت است اخسی در شمال دریای
سیحون واقع در تمام فرغانه بعد اندجان از ان وسیعتر جائی نیست افضل المتقدمین اثیر الدین دولتشاه
در تذکره آورده که چون وی برخاست و آوازه خاقانی شنیده آهنگ عراق نموده در همدان سلطان ارسلان بن
طغرل را ملازمت نموده از ندما گردید میان او و خاقانی مناظرات بسیار واقعشده و در آخر انقطاع از همه گزیده
در خلخال پای اقامت افشرده بکسب سعادت اخروی اشتغال ورزید تا در گذشت شاش از شهرهای قدیمست
و به بناکت نیز اشتهار داشته اما امروز بتاشکند و تاشکند موصوف در آن ولایت چاهی است که هر که آب آنرا
بیاشامد هر خلط فاسد که در معده اش باشد دفع شود و اگر آن آب را بجای برند خون شود و اگر مسافتی بعید برند سنگ
شود و اگر کوئی بخون حیض آلوده ساخته دران چاه افگنند صاعقه پدید آید که دیوارها
بیفگنند و عمارات ویران سازد و چشمه ایست که همیشه بی آب باشد چون اندک سحابی بروی هوا ظاهر گردد در فور از ان
چشمه آب در سیلان آید و در انتهای آن ولایت جبلیست که از ان جبل اسفر گویند آهن و فیروزه از وحاصل شود و
همچنین قریب همان کوه کوهیست که سنگش چون انگشت آتش در خود گیرد و بسوزد و خاکسترش بجای صابون بکار آید
از مردمش حسین بن علی بن اسمعیل القفانی فقیه و محدث و شاعر و امام عصر بوده و از فقهای کسی که بتصنیف اول
پرداخته وی بوده و فقه شافعی را در ماوراءالنهر و شاش او انتشار داده شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات فقهای
صفتش بسیار کرده فوتش در سیصد و سی و ولادتش در دویست و نود و یک نوشته ابو بکر محمد بن احمد بن حسین
بن عمر المعروف بالمستظهر الملقب بفخر الاسلام از فقهای شافعی است ابتدا پیش عبد الله گازرونی و ابی
منصور طوسی فقه خوانده پس ببغداد در خدمت شیخ ابو اسحق آنچه خوانده بود روان نمود و کتاب الشامل را در فقه ا
نزد مصنفش ابی نصر بن صباغ بگذرانیده و بعد از شیخ ابو اسحق ریاست شافعی بدو رسیده تصانیف نیک از وی
بحصول پیوست از انجمله یکی کتاب حلیة العلماء است در مذهب شافعی و آن کتاب را مستظهری نیز گویند از انجمله
که بنام المستظهر بالله عباسی تصنیف نموده بعد از ان در بغداد مدرس مدرسه نظامیه گردید ولادتش در چهارصد و بیست
فوتش در پانصد و هفت فخر الدین بناکتی در سلک فضلا انتظام داشته و بعز سود سلطان ابو سعید خان
تاریخی نوشته که در انساب سلاطین خطا و احوال یهود و قیاصره سخن بسیار کرده گاهی شعر نیز می گفته

بدرشاشی بدری بود در سپهر فضیلت و لطافت شعرش نهایت دقت دارد خواجه ناصرالدین عبیدالله
از تمام مشائخ ترکستان و ماوراءالنهر مزید جاه و جلال میز سیه در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین
خاموش ارشاد یافته کارش بجائی رسید که معتقد فیه ترکستان و فرغانه و ماوراءالنهر گردیده و در خراسان مستثنی
بوده سلاطین زمان منقادش بودند بتخصیص مرزا سلطان ابوسعید که در سرایش پیاده میرفته در هشتصد و نود و شش
فوت کرده امیر علی شیر تاریخ فوتش را خلد برین یافته کمال شیخ از متوکلان زمان خود بوده و بتذکاره مشغولی
داشته و تذکاره در سلسله مشائخ ترک رواج داشته در رشحات مسطور که خواجه احرار وقتی بوی تکلیف این
ذکر کرده و کمال شیخ بقوت هرچه تمامتر هفت هشت بار اره گفته خواجه بطاقت گشته فرمود بس کن که عرش
تا فرش سوخته شد پس از آن این بیت را خواندند ؎ مرغان چمن بهر صباحی * خوانند ترا باصطلاحی عبدالغفار
مشهور بمولانا زاده همواره بیشتر همت بر قواعد علمی میداشته و گاهی شعر هموار می گفته قاضی غضنفر
در سلک علما انتظام داشته و شعر مائل بوسطی می گفته ضربتی از مریدان و معتقدان قاسم گاهی بوده و شعر می گفته
افسوس شهر دقیانوس معروف داخل بلاد روم اصحاب کهف چنانچه در مجلد اول مذکور از انشهر فرار نموده اند
میان شهر و کهف دو فرسنگ مسافت است در کوه رقیم از حدود عموریه روم بر در کهف مسجدیست دعا در آن
مستجاب شود و شب در بالای آن مسجد نوری عظیم مرئی میگردد چنانچه مردم از دور می بینند قیصریه شهریست
عظیم از بلاد روم بلیناس حکیم در آن حمامی ساخته بچراغی که در حمام روشن است گرم می شود اندکس شهریست
معروف در بار دی او چهل فرسنگ بلندیش پانصد ذراع از آدمیان کسی درین شهر نتواند آمدن که بادهای
توم حبه است در جامع الحکایات و تاریخ مغرب آورده که در ولایت اندلس بر سر بیابان وادی النمل مردی
اسپی ساخته اند رو بآبادانی کرده ان جانب صحرا مورچگان اند که هر که آنطرف شود چه آدمی و چه غیر ذلک
جان بر نشود و لهذا آنمرد باشاره منع رفتن آنطرف می کند حکمت آنکه مورچگان از ان آدم و اسب نمیتوانند گذرانید کردن در
عجائب الاخبار مذکور که در زمین مغرب بلاد اندلس در وادی ریگ روانست که چون آب می رود هرکه در آن در آید هلاک شود
طرطوس شهریست از بلاد اندلس بعضی در اقلیم چهارم شمرده اند گویند در آن شهر اصلا اثر نباشد و در بیرون شهر بسیار در حوالیش
غاریست اصلا در و آتش وجود ندارد عجیب آنکه چون چوب یا هر چیز در و افتد مانند مشعل افروخته شود طلیطله شهر بزرگ
بلاد اندلس هوای او در غایت لطافت در قرب آن سنگیست که چون آنرا قائم سازند باران پیدا شود و چون بیندازند باز ایستد
مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس و دقق چهل فرسنگ بلندی سور پانصد گز ماجرای رفتن موسی نصیر حاکم بلاد مغرب بامر

عبدالملک

عبدالملک بن مروان بتحقیق آنشهر در ذکر عبدالملک در جلد اول مرقوم خلاصه آنکه ساکنان آنشهر قوم جن است هرکه
بالای آنشهر میرود در آنجا خود را میکشند در عجائب المخلوقات آورده که در آنجا کوه سنگی است سفید مانند مرقشیشا فضی چون نظر
آدمی بران سنگ افتد از خنده هلاک شود شهر بدان سبب بی در برآورده و در حوالیش دیوارها مانند کوه کشیده تا آن سنگ
از نظر مردم محجوب ماند و مغربی نیز ساخته جنیان از ان سنگ لنق عظیم یابند سیاوش شهر بزرگ در قدیم معمور بود آنجا کوهیست
معدن زر و فیروزه و آهن و کوهی دیگر دارد که سنگش سیاه است و مانند انگشت می سوزد خاکسترش بغایت سفید برآید بآن جامه
بشویند اخلاط طولش عه ج عرضش لط الف از بلاد ارمنیه آنجا بحیره ایست که ده ماه ماهی و هیچ حیوان درو نباشد و دو ماه چندان
ماهی شود که بدست گیرند که بلاد بازند مقاله سادس هم در ذکر بلاد اقلیم ششم متعلق عطارد مبدا آن موضعی است که اطول
نهار آن پانزده ساعت و ربعی باشد و مساحت سطح این اقلیم دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسنگ است ابتدا از شرق
از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد کیماک سنجاب گذرد پس بر بعضی از بلاد خوارزم حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد
قسلقان بگذرد و از شمال اندلس گذشته بحر اعظم افتد طولش بجزائر خالدات دو هزار سه صد و نود و چهار عرض تا خط استوا
یکصد و هفتاد فرسنگ بلاد بزرگ این اقلیم دویست و چهل کوچک دو هزار و بیست و دو کوه عظیم و سه نهر دارد ترکستان اسم
جامعیست جمیع بلاد ترک را از اقلیم اول تا سابع صاحب هفت اقلیم نوشته که در یکی از نسخ بنظر آمده که یکی از ملوک ترکستان با پدر خود نزاع
کرده با خیل و خدم جانب مشرق رفته بعد طی منازل بسیار بجای رسید که از ان بیشتر نمی توانست رفت اهل آنمرز از شدت
گرما در زیر زمین می بودند و شبها تردد میکردند چه آفتاب بر هرچه تابیدی می سوخت و حوش دید پرسید که اینها از خدا اشتعال
چون نگاه میدارند گفتند درین کوه سنگ ریزها است که ایشان می شناسند هر کدام را که حرارت غلبه می کند از ان سنگ ریزها
در دهن میگیرند و سر سوی آسمان می کنند ابری پدید میگردد ملک زاده از ان سنگ پاره پاره همراه برداشت و بولایت خود
آورده هرگاه که بباران احتیاج افتادی سنگها را بکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بآن ضم می ساختند و چیزها بزبان
ترکی میخواندند که برف و باران می بارید برخی گویند سنگ یده وجود آنش که مذکور شد اینست فاراب اسم ولایتیست و
مدینه آن کدر نام دارد صاحب مسالک و ممالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزلست و جابجا آن اسوار بسیار دارد
بعضی گفتند فاراب شهریست بالای شاش نزدیک بلاد صاغون طولش صط عرضش لو مردمش شافعی مذهبند از مردمش
ابونصر محمد ترخانی ترکی گویند حکما چهار اند قبل از ظهور شریعت مطهره لقمان و ارسطو و بعد از اسلام ابونصر و ابوعلی
و باتفاق جمهور معلم اول ارسطو قرار داده اند و معلم ثانی ابونصر را شیخ ابوعلی سینا گفت نومید بودم از علم عرض مابعد
الطبیعة تا کتابی یافتم از شیخ ابونصر و معرفت آنچه از و نومید گشته بودم رسیدم شکر خدا بجا آوردم و بقدر استطاعت صدقه

دادم اصل ابونصر ترک در اول حال عربی نمیدانست ببغداد رسیده زبان عربی آموخت و دران فن بکمال رسید و در پیش
ابوبشر بن یونس کتاب ارسطاطالیس بخواند و بخط خود بران کتاب نوشت که این کتاب را دویست بار خواندم و همچنین کتاب
سماع طبیعی که اهم از تالیف ارسطاطالیس است چهل بار خواندم هنوز بقراءت دیگر محتاجم از وی پرسیدند که تو عالم تری
یا ارسطاطالیس گفت اگر او را دریافتمی بزرگترین شاگردان او بودمی در کتاب اخلاق الحکما مسطور که کافی الکفات
صاحب الاعظم اسمعیل عباد را هوس ملاقات او استیلا آورد هدایای وافر و صلات متکاثر نزد او فرستاد ابونصر در لباس سپاهیان
در شهر ری رسیده در مجلس عباد منکروار در آمد چون هیات لباس صفائی و تکلفی نداشت حکما و ندمای حقیر مجلس شمرده زبان باستهزا
گشودند بر ایذای ایشان تحمل نمود تا مجلس شرب اقداح ممهد گردید ابونصر آلت غنا از آستین بر آورده لحنی آغاز نهاد علی الفور همه
بخواب رفتند بعد از ان بر کاسه بربطی که در آن مجلس بود نوشت که ابونصر فارابی آمد شما استهزاش گردید رفت و ایشان را در خواب
ماند و عزیمت شام نمود چون صاحب عباد و حریفان بزم سکر بکمال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند عظیم مضطرب شدند
و صاحب بیش از همگنان متاثر شد تا حدی که جامه خود چاک زد و سر عنان در عقب فرستاد پس آمدند صاحب تتمه الیتیمه اسف
گذرانیدی در بعضی از تواریخ مسطور که ابونصر چون بعزم حرمین بدیار شام رسید بمجلس سیف الدوله بن حمدان حاکم آن دیار که
فضلا باهم مباحثه داشتند ابونصر ایستاده تفرجات بلیغ نمود سیف الدوله بجلوسش اشاره فرمود گفت کجا نشینم گفت هر جا که
لایقت باشد بر گوشه تخت نشست متغیر شده بزبان خاص یکی از غلامان را گفت این ترک بی ادبی کرده چون برون شود او را بکش
اصبر لها الامیر فان الامور مرهونة باوقاتها سیف الدوله گفت مگر لغت ما میدانی گفت من همه لغات عارفم پس با فحول علما مناظره
کرده بر همه غالب شد سخنان او را بر جرائد نوشتند و حرف البصر با تفرد تلمذ مباهات نمودند سیف الدوله مقدمش غنیمت دانسته خلوت
نمود و همت بر خطاره حالی گماشت دران وادی دخلها بکاو فرموده سازندها را لازم ساخت و خریطه از میان کشاده قطعه آلات
غنا بر آورد و بر وجهی نواخت که هر همه بهابهای گریستند پس آن موضع را گذاشته وضع دیگر گرفت همه بی اختیار بخنده افتادند مرتبه
ثالث نوائی زد که همه بخواب شدند سیف الدوله شیفته اش شده چندی ماند و وداعش کرد و همیشه مفتون وی بوده در راه
جمعی از قطاع الطریق بوی باز خورده تا اثر در ترکش داشت جنگ کرد بعد از ان تیری بقتلش رسید از پا درافکند قبل چون دزدان
تمام اسباب او بردند بناه بکوهی برده فریاد بر آورد که آنچه بردید بهلت من هرچه دارم بسینه دارم و هائی من حاصل است غرضش
علم بوده دزدان بگمان انکه مگر جوهری نفیس در سینه اوست هر چند آنرا بتصریح گفت قبول نکرده سینه اش بشگافتند فی
ثلث واربعین وثلثمائة در زمان طایع عباسی **ظهیر فارابی** شاعر شیرین تقریر در فصاحت و سلاست سخن عدیم النظیر است افاضل
سلف ترجیح وی و انوری اختلاف کردند علم حکمت و هیئت خوب میدانست حکما صدر الحکماش میخواندند در مبادی حال

بنیشاپور آمده از طغانشاه بن موید نوازش یافت پس بمازندران شتافته ملوک آن دیار را مدح گفت و از انجا باذربایجان
رفت جهان پهلوان محمود بن ایلدگز او را تربیت کرد بعد فوت وی منظور نظر قزل ارسلان گردید و در اواخر از رنجیده باتابک
ابوبکر بن جهان پهلوان محمد پیوست و اعزاز و اکرام یافت در صله یک رباعی هزار دینار سرخ بر او ایثار کردند در تاریخ صبح صادق
رفتن ظهیر بشیراز و این حکایت بنسبت باتابک ابوبکر والی آنجا نوشته و از دیگر تواریخ چنان ظاهر میشود که این اتابک
متاخر العهد ممدوح شیخ سعدی بوده و در ثمان و خمسین وستمائة درگذشته والله اعلم ظهیر آخر عمر دامن از ملازمت کشیده به تبریز
گوشه اطاعت و عبادت گزید تا در ثمان وتسعین وخمسمائة درگذشت **اسمعیل بن حماد الجوهری** صاحب صحاح اللغة و
اسحق ابن ابراهیم ائمه علمای عربیه بودند جند بفتح جیم و سکون نون شهر معروف بوده و خراب گشته **باباکمال** از مریدان شیخ
نجم الدین کبری و شیخ موید شاگرد شیخ صدرالدین جامع میان علوم ظاهری و باطنی از انشهرند **کاشغر** طولش قطاع عرضش
مطول ولایتی است بر نضارت و در میان شهر مزاریست موسوم بحسین فضل خواجه اهل آن دیار را بان مزار اعتقاد
بسیار است و در محاذی آن مزار قبریست و سوراخی دران گذاشتند که اهل دیار صاحب قبر را بنظر در می ارند گویند در
جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته میرزا حیدر در تاریخ خود آورده که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت
را نوشته دران سوراخ گذرانند و روز دیگر که کاغذ بیرون آرند جواب را در حاشیه یا ضمن نوشته یابند بارکند شهر یست
بتدریج رو بخرابی کلی آورده بود میرزا ابوبکر که یکی از سلاطین آن ولایت است هوایش خوش کرده دار الملک ساخت
عمارات عالی و جوهای جاری بنا کرد گویند در زمان وی در اصل شهر و مضافاتش دوازده هزار باغ احداث شد و حصاری
ساخته ارتفاع دیوارهاش سی ذرع در تمام کاشغر بهتر از بارکند جای نیست و آبش بهترین آبهای آن دیار از عجائب و
آب آن یکی آنکه اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبهاست بنهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب باسد میرسد بغایت
غلبه و شدت پیدا کند **ختن** طولش قو عرضش مه از جمله بلاد مشهوره است جز نامی نمانده در زمان از ختا بختن
در عرض چهارده روز میرفتند و آن راه نوعی آباد بود که احتیاج همراه و محافظ نداشت احشام قلماق آن راه بسته اند الحال
صد منزل است سنگ یشم از انجا باطراف برند از غرائب آن زمین شتر صحرائیست که اگر بنوعی رام کنند بار برداری شود
و دیگر قوتاس است که فرد او بیش از دیگر حیوانات ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام
مهلک است میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که از تبت ببدخشان میرفتم بیست و یک کس بودیم در راه قوتاسی را کشتیم
که چهار کس بسعی بسیار معاونت شکنبه او بیرون آوردند و بعد از ان جماعت چندانکه توانستند از گوشتش برداشتند هنوز
ثلثش باقی مانده بود **سلاطین کاشغر** از نسل افراسیاب ترک بودند از انجمله ساتوق بغراخان در صغر سن

بشرف اسلام مشرف شده و چون بسلطنت رسید تمام کاشغر را مسلمان ساخت چند نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراء النهر
سلطنت نمودند و ساتوق جد یوسف قدرخان است و این حدیث در باب او مرویست اول من سلم من الترک ساتوق پس
ازان کورخان قراختائی آن ولایت را از کماشتگان ایشان بیرون آورده و پیش از استیلای چنگیز خان کوشلک پسر
تاتانکخان از چنگیز خان گریخته آن ملک را از اولاد کورخان قراختائی انتزاع نمود و بخاطر دختری بت پرستی اختیار کرد و
خواست که جبراً اهل مردم ختن را بت پرست سازد و خرابی موفور کشت راه یافته چنگیز خان جبه نویان را بدفع وی نامزد ساخت
کوشلک جنگ ناکرده از کاشغر گریخت در کوهستان بدخشان تعاقبش کرده کشتند جبه نویان منادی کرد تا هر کس
بهر دین که خواهد باشد در اندک باز آبادی شد در تاریخ رشیدی آمده که از زمان چنگیز خان تا ایام دولت توغلق تیمور خان
حکومت کاشغر هر چند وقت ملکی از زمان ملازمان آن سلسله مقرر بوده توغلق تیمور خان از سلاطین موغل در ایام خانی امیر
تولک را منصب الوس بیگی داده ولایت کاشغر سپرد او با سپاه صاحبقرانی بکرات محاربه کرد چنان قوی هیکل بود که
در کفش موزه اش طفل هفت ساله جا میگرد و بعد فوتش برادر او امیر بولاجی و چون او نماند جای او به پسر او امیر
خدائی داد تفویض گردید اما چون توغلق تیمور خان درگذشت امیر قمر الدین مستقل شده فرزندان توغلق تیمور خان را
کشت امیر خدای داد یکی از فرزندان خان را که شیرخواره بود و خضر خواجه نام داشت با والده اش گریزانیده در کوه
بدخشان پنهان ساخت و بعد فوت امیر قمر الدین بر تخت خانی جلوسش داد وی بسن رشد رسیده امیر خدائی داد را [illegible]
امیر خدائی داد نود سال امارت کرد و تمام کاشغر و ختن و اقسو و تای و کوس بوی تعلق داشته چار نفر از خانان موغل اول
خضر خواجه خان دوم محمد خان سیوم شیر محمد خان چهارم اویس خان در خدمتش بودند و شصت و چهار هزار خانه را در
ظل اطاعت داشت با اینهمه گاهی اسپ سواری نداشته چه همه آنچه او را میآمد براه خدا ایثار مینمود در زمان مردم موغل
اطراف ترکستان و فرغانه و شاش را می تاختند و مسلمانان را باسیری می بردند امیر خدای داد مسلمانان را ازیشان خریده زاد و
راحله داده رخصت میداد در تاریخ رشیدی آورده که او در آخر عمر اراده سفر حجاز نمود و پس از طوف مکه بمدینه رسید بعد از طوف روضه
تغیری در احوالش پیدا شده در همان شب فوت کرد صباحش اشراف مدینه با خلق کثیری رفته پرسیدند که امشب از غریبان
که فوت نموده که حضرت صلعم در واقعه خبر داده که مارا مهمانی از راه دور رسیده و فوت گشته باید که او را برده در زیر زمین قبر عثمان
جائی که اثر خط نموده است دفن نمایند بعد تجهیز و تکفین باتفاق آنجماعه که اشاره شده بود و بر اثر خط او را دفن نمودند پس از وی
امیر محمد شاه بجای والد نشسته اما کاشغر و ختن را امیر تیمور از دستش برده پس ازوی ولدش امیر سید علی بدان منصب رسید یکبار
بر کاشغر تاخته حاجی محمد را که از قبل مرزا الغ بیگ آنجا بود هزیمت داده پس آن دو سال دیگر بر پیر محمد برلاس که بعد حاجی محمد

آنجا رفته تاخته مراجعت کرد و کرت سیم رفته جنگ کرده پیر محمد را کشته کاشغر را بتصرف کشید در آبادی ملک کوشیده اضعافاً مضاعف
مامور گردانید وی بغایت شجاع تنومند بوده میرحیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی امیر سید علی در خدمت اویس خان
با جنود قالیماق بمحاربه رفت در اثنا گیر و دار اسپ اویس خان از رفتار ماند اسپ خود با و داده در میان کشتگان پنهان شد
چون بر سرش آمده خواستیدی برهنه کنند بر جسته یکی از اعیان قالیماق را گرفته چون کفار بر وغلبه کردند قالیماق را بجای سپر
در برابر تیغ و تیر داشته قرب یک فرسنگ در یکدست قالیماق و بدست دیگر جنگ کرده تا آب ایله رسیده قالیماق را در آب
انداخته بشنا از آب آمد بالجمله بعد فوتش پسرش سانس میرزا بجا ماند او هفت سال بعدل و داد گذرانیده در هشتصد و نه
درگذشت بعد او برادرش میر حیدر میرزا بیست و چهار سال حکومت نمود و پس ازو میرزا ابوبکر برادر زاده اش قرب
چهل و هشت سال ملک راند و مصدر فتوحات کلی گردیده تبت تا سرحد کشمیر و هزارجات بدخشان گرفت در زمانی که محمد خان
شیبانی کار بر اهل ماوراء النهر و خراسان تنگ ساخته بود همیشه مرد کش مردم او را در تاشکند و اندجان کارد باستخوان میرسانید
و همچنین تمام مغولستان چنان ساخت که هیچ موغل در مغولستان بفراغت نتوانست بود و بسیاری از ایشان کوچانیده بکاشغر
آورده مردم قطع اوطان نموده سلطان ابو سعید خان ولد احمد خان و برادر انداخت قالیماق و برادر حاجی خان هم خوانده یعنی
قتال کشنده با نواع فضائل آراسته بوده و باخلاق حمیده پیراسته از غایت همت و خلق بخرج کفایت نمیکرد و در تیراندازی هیچ
نظیر نداشت و خط نستعلیق را خوب می نوشت و در املا و انشا ترکی و فارسی مهارت تمام بکار می برده و از سازهای عجک و چهار
تار را نیک می نواخته و در استخوان تراشی و جلد دوزی و دیگر صنعات نیز بخشی داشته در نهصد و سی و نه وفات یافت پس از وی
عبد الرشید خان در نهصد و پنجاه و بر سریر سلطنت متمکن گردید خوش محاوره نیکو روی بوده و از همت و شجاعت بخشی تا
محصور داشته در تیر اندازی آرش از انکه شاگرد انش بوده از آثار جلاوت او استیصال ادر بکان قزاق بوده که بیچاره موغل
برادر رنگ قزاق مستولی نشده بلکه معامله برعکس بوده و وی در جنگ صف آنجماعت را منهزم ساخته اکثر خطوط و ساز تار انیک
تتبع کرده در نثر و نظم ماهر بود پسر کنبر وی بعد وی عبد اللطیف خان قائم مقام گردید وی بغایت شجاع سیر طبیعت چند گاه
در مغلستان حکومت نموده مکرر گاه او را با قرغیز و قزاق محاربه دست داده مظفر و منصور گردید و آخر الامر بقتل رسید پسر دویم
عبد الرشید خان عبد الکریم خان قائم مقام شد بر سنت آباء تتبع اکثری از صنعتهای و هنرها نموده خصوصی در علم رمی و ادوار و
موسیقی مهارت کلی یافت عبد الرحیم سلطان پسر سیوم رشید خان بی رخصت والد بولایت تبت رفته حکومت نمود و عبد العزیز
پسر چهارم عبد الرشید خان در سن چهارده سالگی درگذشته پسر پنجم عبد الرشید خان ادهم سلطان که بصوفی مشهور است بحکم پدر
شانزده سال حکومت کاشغر نموده ششم پسر عبد الرشید عبد اللطیف خان محمد سلیمان در کاشغر حکومت نموده هفتم محمد باقی هشتم قریش سلطان

که از عبدالکریم خان رنجیده بهند آمده و در حضرت اکبر بادشاه منظور شده در منصب پنج پسر ماند نهم ابوسعید سلطان دهم عبدالله
سلطان او نیز بهند آمده رعایت بسیار یافته از و نیز دو پسر باقی ماندند یازدهم الوس سلطان دوازدهم عارف سلطان سیزدهم
عبدالرحیم سلطان الحال آن ذکر بزرگان آنجا سیده جمال الملة والدین صاعد بن محمد المودودی مولانا **جمال الدین ترکستانی**
زبدهٔ علمای دوران و قدوهٔ حکمای زمان بوده در حق مولانا ابویزید گفته که ویرا بجز اشتغالی کاری نیست سرکاری که هست
خدارا بالوست و در حق شیخ بهاؤالدین عمر فرموده که آئینهٔ وی محاذی ذات افتاده است غیر ذات هیچ چیز مشهود نیست
و شیخ زین الدین را بکمال شرع ستایش کرده **مولانا علاؤالدین** از کبار آندیار بوده میرزا حیدر بن میر حیدر میرزا که ذکرش
در سلاطین کاشغر گذشته با وفور لطف طبع و درستی املا سنجیدگی انشا و حسن نظم بغایت شجاع و مردانه بوده و اب سپاهیگری را نیک
میدانسته چنانچه یکمرتبه باشارهٔ سلطان ابوسعید خان از راه کاشغر و تبت بکشمیر در آمده رایت استیلا برافراشت و کرت دیگر از راه
هند بدانولایت درآمده قرب هفت سال من حیث الاستقلال حکومت نموده و آخر در شهر کشمیر بقتل رسید تاریخ رشیدی که بنام رشید خان
حاکم کاشغر نوشته از دمن الجمهور مشهور است **امیر احمد حاجی** المعروف بفضائل صوری و معنوی محلی بوده چند سال در دارالسلطنت
هرات بفرموده ابوالغازی سلطان حسین میرزا حکومت نموده و در سمرقند نیز لوای ایالت برافراشته و بعیش و نیکنامی در گذشت
گاهی بنظم هم می پرداخت طراز طبعش صاحب عرضش مدلاشهری با نام بوده و آنرا بابکی نیز خوانده اند پس بواسطه عبور جنود
اوزبک خراب شده از مرومش **تغاربیگ بن محمد سلیمان** اول حال در بلاد ترکستان تجارت کردی بعد از آن بوزارت یکی
از حکام رسید پس بتدریج خلعت وزارت سلطان سنجر در پوشید و لشکرانهٔ آن هزار هزار دینار پیشکش نمود تا بر در خانه او نقاره
زنند در آنوزارت کثرتی از شوامخ وی کردند بعد دو سال معتقد گشته مبلغی برسم مصادره جواب گفت پس از آن بضبط اموال بعضی
از ولایت ترکستان تعیین یافته در راه فوت کرد **مولانا سعدالدین** ابتدا بتحصیل علوم اشتغال داشت و تتبع بسیاری از کتب
متداوله کرده پس صحبت مولانا نظام الدین خاموش را ملازم گرفته باشارهٔ ایشان بخدمت شیخ زین الدین خوافی رسیده از آنجا
سفر حجاز اختیار کرد و بسیاری از نیکان راه را یافته و در آن سفر با چند نفر شعرا مرافقت بجا آورده مثل قاسم انوار و بوزیر
بوراتی و شیخ زین الدین خوافی و شیخ بهاؤالدین عمر **چیکل** بکسر جیم و کاف مسکن ارباب حسن و ملاحت بوده چنانچه در افواه
ناظمان مناظم سخنوری شهرتی سکانش سهیل وجود و بنات النعش را معبودی پرستیده اند و خواهر و دختر نزد ایشان حرام نبوده اما
خلخ اندک جماعتی بوده اند خواهر را زن میکردند و زن زیاده بریک شوهر نمیکرده مهر زن جمیع مملوکات شوهر بوده پادشاه ایشان را
زن نبوده اگر زن میکرده برفور بقتل میرسیده **تاتار** در شرق این اقلیم باشند در جلادت و خصومت مشهور و انکنند حلال و حرام
را معتقد نیستند و آفتاب را می پرستند و زبان مخالف ترک دارند تاتار چنانچه مذکور شد بایافث اغلان می پیوندد که عبارت از

ترک بن یافث باشد او بعد از دویست و چهل سال که فوت نمود النجه را قائم مقام گردانید وی بعد خود دیب یاقوی
را بر سریر نشانید و دیب جاه و منصب دیاقوی بزرگ را گویند بعد از کیومرث او پسر خود النجه خان را بجا ماند در زمان این
ترکان بجور کثرت نکبت و سامان دین و ملت خود گذاشتند از کیومرث دو پسر متولد شد تاتار و موغل و ولایت
در میان هر دو قسمت نمودند برادرانه سلوک کردند بعد تاتار پسرش بقو خان قائم گردید بعد از و یلنجه خان پس پسرش
ایلخان پس اتسز خان پس ارود خان پس سریر خانی برآمده تا حکومت ارود خان میان تاتار و موغول
موافقت بود چون حکومت بایدو خان پس بر دو خان رسید میان او و دیوس موغل مخالفت ظاهر شد در زمان سلطنت سونج
خان بن ایدو خان که هشتم سلاطین تاتار بوده آتش فتنه و فساد ایلخان التهاب پذیرفت که دیگر باب صلح انطفا نیافت **سوس**
گروهی عظیمند زنان شان بقدر استطاعت حقها از نقره و چوب سازند و از طفلی بر پستانها بندند تا بحال خود مانند و کلان
نشوند و هر که هزار دینار دارد زنش طوق از طلا در گردن اندازد و تا هر قدر هزارها دارند طوقها اندازند گوشت خوک
عزیز دارند جمعی که مسلمانند هم تبعیت شان می کنند ملک ایشان همیشه در قصری مرتفع میگذارد چهار صد مرد لشکری همواره
ملازمش باشند و هر یک با کنیزک خود در پایان سریرش میخوابند و معاشرت می کنند و ملک را نیز چهار جاریه است بر تختی
کلان مرصع مکلل بجواهر با آنها می نشیند و مجلس میدارد و در حضور اصحاب بهر که میخواهد رغبت میورزد و هرگز از تخت
فرود نیاید هرگاه سوار شود اسپ پیش تخت آرند تا سوار شود دیگر بجز از صحبت و می خوردن و نشاط کردن کاری ندارد
از شهرهای مشهور **حرمک و حرقه** است هر که از ایشان بیمار شود از آبادانی بیرون برند و قدری آب و نان پیش
گذارند اگر صحت یافت پیش شان آید و الا قوت سباع و طیور می شود و اگر خویشان و ملازمان دارد هر چند روز مردم
بیرون از وخبری می گیرند و چون بمیرد بسوزانند بدین نوع که اول ده روز در فکر گذرانند و مالش سه قسم نمایند قسمی برای
دختران و زنان و قسمی جهت پوشش و قسمی بهای شراب که درین ده روز میخورند و صحبت میدارند و ساز می نوازند و کنیزکی
که خود را با او خواهد سوخت درین ده روز شراب میخورد و بحور و زینت بر مردم جلوه میدهد روز نهم کشتی آورده در کنار دریا نگاه
میدارند و در میان کشتی گنبدی از چوب می سازند و با نواع اقمشه قبه را می پوشند و در روز دهم مرده را بیرون آورده در میان
قبه میگذارند و اقسام گل و ریاحین پیشش میریزند و خلائق بسیار از مرد و زن جمع می شود و سازها می نوازند و هر یک از
خویشان قبه در اطراف قبه وی راست می سازند و آن کنیزک خود را آراسته بقبه خویشان مرده رفته از هر صاحب قبه
صحبت میگیرد و بعد مباشرت بآواز بلند میگوید که بصاحب خود خواهی گفت که من حق یاری و دوستی بجا آوردم پس از
زاغ سگی را دو نصف کرده در میان کشتی می اندازند و خروسی را نیز سر بریده بر یمین و یسار کشتی می انگنند بعد از آن

جمعی که با کنیزک صحبت داشته اند دستهای خود را فرش راه کرده کنیزک را بران برکشتی میرسانند و ماکیان بدستش میدهند
سراو را کنده در میان کشتی می افگند و قدحی شراب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پائین می آید و همچنین پا بر کف آنجماعت
نهاده و بالای کشتی میرود و چیزی چند میخواند و دران قبه که شوهرش را گذاشتند میرود و شش کس از خویشان به نزدیک شوهرش
درون قبه با کنیزک مجامعت می کنند پس پیرزالی که باعتقاد شان ملک الموت است رفته آن زن را پهلوی شوهرش می خوابانند
و از شش کس دو کس دو پا و دو کس دو دست کنیزک میگیرند و پیرزال چادری را تاب داده در گردن او می افگند و بدست
دو نفر دیگر میدهد چندان تاب میدهند که جان از بدن کنیزک میرود و پس دو کس از خویشان آتش گرفته در کشتی میزنند
که آن مرده و کشتی خاکستر میشود اگر در آنوقت بادی پیدا می شود و آتش را تیز کرده خاکستر را پریشان سازد آن مرد
بهشتی است والا لا و هرگاه میان دو کس خصومت قائم شود و ملک ایشان از صلاح عاجز آید حکم میفرماید که بشمشیر با یکدیگر
جنگ کنند هر که غالب حق بجانب اوست بقراج قومی بزرگند اصل اهل دیار را ریش و سبلت نباشد بلاد شان
یکماهه راه است وقتی آن قوم را ملکی بود از اولاد یحیی بن زید و اولاد او را پادشاه میدانند و نهایت اخلاص و اعتقاد
بآن سلسله دارند و حضرت علی ع را بخدائی می پرستند علامت پادشاهی ایشان ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای
کلان است از رعایا هر چه باشد خراج ده یک گیرند بز و گاو در ایشان نباشد و نزدیک کیماک قومی اند از اتراک
ایشانرا کیماس نیز گویند وسعت ملکشان از یکماهه راه زیاده است پوست حیوانات لباس ایشان است علم بیده را
خوب میدانند و طلا دران دیار بسیار و الماس هم در رودخانهای آنولایت بهم رسد معبدی ندارند و پادشاهی
درمیان ایشان نیست هر که از هشتاد سال در گذرد مرشد و پیر دانند و او را می پرستند و در آنولایت سنگیست که
چون در آب اندازند البته باران آید و در یکی از برزنهای آن دیار حفره ایست که مقدار یک شبر آب دارد اگر لشکری
ازان بخورد کم نشود و خرزیم از بلاد ترکست مردش بنجابت حسین و جمیلند چون پادشاه شان از چهل سال بگذرد بکشند
و اعتقاد شان آنکه روز و شب و زمین و آسمان را معبودی علیحده است و معبود آسمان از دیگران بزرگتر باشد
اسفیجاب از شهرهای مشرق و ثغور ترکستان طولش صط و عرضش مح لو دران شهر طائفه از خداوندان عقل و دانش می باشد
همیشه بران شهر نصاری استیلا داشتند بدست سلطان محمد رومی آن شهر بعد از ان جهد مفتوح گردیده قسطنطنیه
شهری مشهور است بعظمت آن شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده و پس دار الملک
سلاطین عثمانیه شد باستنبول شهرت دارد و بنایش مدور بنا دو حصاری استوار دارد سه باره بر روی یکدیگر کشیده اند
و میانش بجا کی نباشد چندان عمارات دارد که محاسب عاجز آید نزدیک بدار الامارتش مسجدیست بنا کرده حضرت

سلیمان

سلیمان ع و در اطراف آن عمارتست موسوم باسم باباصوفیه عظمت شهر چه نویسد گویند درون شهر هفت کوه است بجهت
تضییق مردم بالای کوههای منزل ساختند هیچ از آن کوهها جز بلند پیدا نیست از شخصی که در سنه الف دیده روایت کرده اند
که هفت هزار دکان قهوه فروش داشت از ابنیه قسطنطین ابن متوربوس میدانند قبل بانیش سام بن نوح ع در عجائب
البلدان آورده که آنجا مناره از آهن دارد زیر ساخته اند چون باد عاصف شود آنرا بجنوب و شمال و مشرق و مغرب
میل دهد و آنجا بجهت معرفت ساعات موضعی ساختند که دوازده دروازه دارد هر ساعتی از شب و روز که بگذرد یکدر
باز شود و شخصی برون آمده بر پا ایستد بر همین مثال دیگر ابواب باز شوند و کسان بدر آیند قبر ایوب انصاری آنجا است
قبه او را چون باران نباید سقف واکنند بدعا باران شود و در قدیم قسطنطنیه دویست و شصت و شش دروازه داشته
یکی زرین یکی سیمین یکی برنجی یکی آهنی صاحب تحفة الغرائب آورده که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و دران قریه خانه
از سنگ که در و تمثال رجال و نسوان و بتول و بغال و حمیر افتاده هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود عضو او نظیر
بر عضو صورتی مشابه بمالد بزودی صحت گراید از عقب قسطنطنیه بیابانی است از عبدالله بن عمرو عاص مرویست که بر سر
بیابان اسپی از مس و بر او صورت آدمی ساختند انگشتان خود باز کرده بر کف دست او نوشتند که هر که ازینجا بگذرد
به بیابان مور افتد و هلاک گردد این بیابان اندلس مذکور است روم شهر بزرگست قلعه او یکهزار و دویست و پنج
برج دارد بازار مرغ او یک فرسنگ در قدیم شصت حمام درین بازار بودند نهر آن بتخته های سیمین پوشیده اند عدد تخته ها
دو هزار عمق نهر نود و شش ذراع بعضی جا چشمه ایست که اگر نی در وی اندازند بسوزد و شابر از بلاد روم در مجمع الغرائب
که دور محیط آن سیزده فرسنگ و در هر فرسنگ سه در و در وی نهری که در تمام خانها در آن می کنند عرض نهر بیست و سه گز از درها
دری باب الذهب و دری باب الملک و مابین آن بازاری که ستونهای آن همه مس و سقف نیز مس بالای بازار
بازار دیگر و در و کنائس عالیه از جمله کنیسه است که در وی هزار و دویست ستون از روی و هزار و دویست ستون از مرمر ستون
روی را مذهب ساختند و چهل در از زر سرخ و دیگر از عاج و آبنوس صد هزار زنجیر از زر سرخ آویخته و دران قنادیل
لبنه اند طول یک فرسنگ عرض یک فرسنگ مورخان گفته اند که عجائب آن شهر کسی نادیده باور نکند رومیه شهری
عظیم بازارش را دیوارها از مس ساختند و سقف نیز از مس و در و عمارتیست سقف و دیوار همه مس و ایضاً در و عمارتیست
هزار و دویست ستون مس که دارد که طول هر ستونی پنجاه ذرعست و هزار و دویست دروازه از مس که اکثر آنها را
بتنگه طلا و نقره گرفته اند ابواب عاج و آبنوس و صندل خود بسیار دارد طول و عرض آن عمارت یک فرسنگ از ولید
بن مسلم نقلست که در شهر رومیه بازار بیطاران رسیدم نردبانی ظاهر شد چون بالا بر آمدم بازاری دیدم عظیم طویل

که حرافان در نشسته بودند چون پاره از آن سپرده شد بازینه پدید آمده فرود آمدم فضای دیدم که قریب شش میل که مردم
در روی بیع و شرا مشغول داشتند و کنیسه میان آن فضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت
و برین دروازها دیباهای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده **اماسیه**
از بلاد روم است بغایت وسیع و عریض مشتمل بر سوری و انهار کثیر نهر اماسیه از میان این بلده می گذرد **فرنگ** دیارش
داخل سه اقلیم نوشتند پنجم و ششم و هفتم رعایت قطع اختلاف کرده بلحاظ وسط در ذکر بلاد اقلیم ششم نوشته بلندی
باروی او هفتاد و دو گز است و عرض دوازده گز یک هزار و دویست و پنج برج دارد و بر هر یک رسیانی ملازم و
ارتفاع باروی برون چهل و دو گز عرض هشت گز در آن شهر کنیسه ساختند طولش سیصد گز عرضش دویست گز ارتفاع
دیوارش صد گز سقف و روی دیوار و درون از مس ساختند درین شهر عمارت بسیار و زیاده از چهار هزار حمام
دارد **ابولد** و شهر بزرگیست از بلاد فرنگ بنای آن سنگ بانی آن وصیت کرده که زنان در آن شهر در نیاید انجا
زر سرخ و نقره بسیار می باشد چنانچه جمیع اوانی ایشان از زر سرخ و نقره بود **اشت** شهریست که از بلاد فرنگ
اهل آن متاعی که فروشند ثمن آن بران بنویسند چون کسی را آن متاع باید ثمن آنجا گذارد و متاع بردارد و صاحبش
بر دکان نشسته باشد خود بخود خریدار مصر متاع را از دکان بردارد و ثمن آن بگذارد و بی ثمن برداشتن رسم نیست
در مسالک ممالک آورده که در جزیره کله بحر فرنگ درختانند و مرغ بار می آرند آنچنانکه بوقت شگوفه مثل انبانی از آن
درخت بیرون می آید مرغی در آن انبان منقار معلق کرده بوقت رسیدن میوه مرغی در آن انبان متولد شده انبان را
بمنقار سوراخ می کند و بیرون می آید بمدت ده سال کلان می شود بقدر رطل گوشت مردم آن نواح از آن مرغ لذت
در تقویم الآفاق فرنگ را بیست و هشتم بلاد منجمله شصت و یک بلاد ربع مسکون قرار داده و گفته که آن سی و یک شهر است
بزرگترین آن **پرتکال** دیگر **کرش** دیگر **گوده** که بندر معروف می باشد **شلشوبن** شهر بزرگیست بعضی شلشوق هم
و برخی شلشون نیز خوانده اند بر کنار محیط واقع بلاد یاجوج و ماجوج مردمش مذهب نصاری دارند پیش ایشان اختیار
طلاق در دست زن باشد **قرشنه** بعضی کرشه نیز گفته اند در انجا صنفی از مردم می باشند که نصف روی ایشان در
غایت سپیدی و نصفی در غایت سیاهی است **زره گران و بتر سران** دو ولایت است در طرف باب الابواب
که اهل آن دیار قامتهای طویل و روها پهن و چشمها کبود دارند بغیر از زره ساختن هنر دیگر نمیدانند بغایت غریب دوست
می باشند اگر شخصی بخانه شخصی مهمان شده باشد و پس از ده وارد شود و خواهد که جای دیگر منزل گزیند میان میزبانان
بر سر مهمان بهم بجدال و قتال انجامد قبل ازین نداشتند قریب پانصد هجری بشرف اسلام مشرف گشتند و مذهب

شافعی دارند **خان بالق** که خان بالغ هم نویسند طولش تکد با عرضش مو با صاحب مطلع السعدین گوید که چون میرزا
شاهرخ ایلچیان بجانب ختا ارسال داشت در شانزدهم ذی قعده سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه از هرات بر آمده شانزدهم
شعبان سنه ثلث و عشرین بحد ختا رسیدند از انجا منزل بمنزل هشتم ذی قعده بخان بالغ پیوستند شهری بود بغایت
بزرگ و چهار حصار بر دور حصاری تا حصاری یک فرسنگ وسعت سواد اعظم ممالک چین است و ختا نیز گویند دورش
بیست و چهار فرسنگ طول است بازارش سه فرسنگ از جمله اهل حرفت سی و سه هزار دکان رنگریز در و بود هفتصد
هزار کس در و لشکری ساکن و چهل هزار عسس محافظ شهر در میان شهر چندین رود دیدند و سیصد و شصت پل چوبین
و قنطره و کشتی بشمار آمد و رفت میکرد و فرش کوچها و محلات همه از خشت و آجر چون برین قیاس عظمت شهر و شاه مفهوم
بتمامی حقیقت که طولی داشت پرداخته **مقاله سابع از ذکر بلاد متعلقه اقلیم هفتم** که مر [illegible] است مبداء این
موضعی است که نهار اطولش پانزده ساعت و سه ربع ساحت سطحش صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و بیست
و یک فرسنگ ابتدا از مشرق کند و بر بلاد یاجوج بگذرد و بر بلاد کیماک و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و تا
بحر اعظم منتهی شود ازین اقلیم جزیره چند آباد دانست باقی خراب از غایت سرما کسی نمی تواند بود و بزعم اکثر حکما این
اقلیم نهایت ربع مسکون است والله اعلم طول این اقلیم با جزائر خالدات چهار هزار و صد و پنجاه و چهار عرض تا خط
استوا یکصد و شصت و دو فرسنگ درین اقلیم پنجاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل و نه رود است
بعضی گفته اند در تمام این اقلیم بیست و سه شهر بزرگ است و از شهرهای مسلمان یکی بلغار است **بلغار** را از ابنیه بلغار
پسر کیمال بن یافث است بر ساحل بحر باطیس عماراتش از چوب صنوبر و شورش از چوب بلوط سرما آنجا بسیار در زمستان
و تابستان برف از زمین آن منقطع نگردد در نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول و عرض است نزدیک
بر رود آتل اهالی بلغار حنفی مذهب باشند از غایت برودت در انجا درخت مثمر نمی باشد در فصل صیف شفق در انجا
غایب نشود و کوتاهی روز چهار ساعت میرسد و شب بیست ساعت و باز بعکس میگردد در ناحیه بلغار مرغیست که
نصف منقار اعلای او شش ماه بجانب یمین مایلست و شش ماه بجانب یسار مثل لام و الف وقت اکل بهم منطبق میگردد
و گوشت او اکثری از امراض را نافع باشد خصوص سنگ گرده و مثانه را و بیضه او را چون به برف گذارند گداخته
شود در بعضی تواریخ است که قومی بر هود ایمان آورده فرار نموده بزمین بلغار آمده مانده و در زمین احیانا عظام
ایشان ظاهر میشوند در مجمع الغرائب مرقوم که قریب بان شهر موضعی است ریسو نام چون یکی از سکان آن موضع
بلغار آید چندان سرما شود که زراعت ایشان تباه گرداند در معجم البلدان آورده که قومی از بلغار در وقت عوج

دریا بکنار آمل رسیدند فریاد برآمد که شخصی بر سر آب ظاهر شود ملاحظه کردند شخصی دوازده گز بالا سر بزرگ بینی بمقدار دو
وجب دراز سخن پرسیدند جواب نداد بعد ازان جماعتی رسیدند گفتند این مرد را از فلان جزیره آب آورده صاحب
تاریخ مغرب گفته که در شهر بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد قدش زیاده از هفت گز بوده بادشاه بلغار او را اختی داشتی
وسلاحها در خور او داده تنها با هزار مرد مقاتلت کردی از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار مردی دیدم از نسل عادیان
که بغایت طویل القامت بوده در خدمت بادشاه بلغار تقرب داشت در هر لشکری که او بودی فتح میسر شدی وقتی
یکی از صلحای که در طبابت بخشی داشته در آن دیار وارد شد قضارا بادشاه آن دیار را عارضه مهلک مبتلا کرد بسعی آن صالح
شفا یافته مسلمان شد بتدریج مردمش نیز مسلمان شدند از آنگاه اسلام در ان دیار عام گردید از نیکان آن شهر **خواجه احمد** است
که در غزنین می بوده حکیم سنائی غزنوی نامه بنام او کرده قبرش بالای قبر سلطان محمود واقعست **دیار یاجوج و ماجوج**
بلادش اندک و صحرا فراوان از جمله ثغور آن سرزمین حصنی ست لغایت حصین که محافظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا
باشند وصفت سد و قوم یاجوج سابق مذکور لهذا بتکرار نه پرداخته **قرقره** قلعه ایست لغایت منیع بر سر کوهی وسیع
واقع شده وسعت آن کوه بمرتبه ایست که گنجایش اهالی و موالی آن نواحی دارد و فرقلعت مغلی چهل مرد را گویند مدینه
عظیم کرسی مملکت تاتار در جانب شمال واقع **صوادق** بعضی در خارج اقالیم هم شمرده اند در دامن کوهی واقع مکانش
مسلمان تجار و مسافر آمد و شد در و دارند از قسطنطنیه به بیست روز در بحر خشکی توان رفت **سقینا قو** امدینه جلیلا از
بلاد جلالقه میان این شهر و بحر محیط یکروزه راه باشد در حوالیش نهرها از جبل نزول دارند **صقلاب** در غربی اقلیم
سادس افتاده اگرچه داخل سابعست پاره ازان که با قلیم سادس دخل داشت دران اقلیم مرقوم شده **صقلا** چند قوم
از غایت شدت و صولت هر قومی را بادشاه علیحده است همواره لوای منازعت بیکدیگر می افرازند اگر اختلاف میان ایشان
نبودی هیچ کس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آنجماعت بعضی مذهب نصاری دارند و بعضی آفتاب را معبودی
می پرستند پسران ایشان چون بحد بلوغ رسند تیر و کمانی بدست او داده رخصت نمایند تا بجهت خود اسباب
معیشت بهم سازند و دختران ایشان سر و پا برهنه بیرون آیند و گرد برزن و بازار گردند هر گرا میلی بهم رسد معجری
آورده بر سر وی اندازند و نام زنی بر او گذارند بعد دیگران دختر از منزل بیرون نرود تا وقتی که شوهر رسد و در مذهب
ایشان تا بیست زن جائز و شائعست و در نزدیکی ایشان موضعی است که قوم آنجا منع از صنف یاجوج و ماجوج اند
چنانچه یک گوش را بجای فرش کنند و یک گوش بر خود افگنند و قد ایشان یکشبر و نیم است و در رنگ سباع چنگلها دارند
و مانند سگ فریاد کنند باقی تعریف یاجوج و ماجوج بجای خود مذکور شده **یالحق** بلده ایست از بلاد روم مردم آن بیکدیگر

مشفق و مهربان باشند و چون بکسی دزدی متهم شود و یا امری دیگر قدری آهن بآتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند
و دو چوب پاره بر دست متهم نهند و آن آهن بزنبور بر داشته بر بالای آن دو چوب نهند متهم آن آهن را بر دارد و چند
قدم بر داشته بیندازد و پس و بیا موکل دهند و در روز سیم باز کنند اگر دست او آبله زده باشد مجرم و گناهگار بود و
الا بیگناه **باطن الروم** موضعی که جمیع اهل نصاری در و متوطن اند و با یکدیگر دوستی و محبت دارند از ایشان اگر کسی متهم
بگناهی گردد دست و پای او را بسته در آب می اندازند اگر بآب فرو رود گناهگار است **جابلقا** شهریست در نهایت
مغرب اهل آن از اولاد عاد ند یهود آنرا اعتقاد آنکه چون اولاد موسی از بخت نصر بگریختند حق تعالی ایشان را
جانب جابلقا انداخت حضرت امیر المومنین علی ع از جناب رسالت م پرسید که عدد خلائق جابلسا و جابلقا چند است
فرمود هر شارستانی را هزار دربند است و بر هر بندی هزار مرد نوبت دار است بعد سالی بجماعه نوبت دار اول
نوبت رسد و این نوبت داشتن ایشان از برای آنست که در ان ناحیه قومی تاقیل نام با مردم جابلسا و جابلقا
تعصب دارد و شب و روز با ایشان کارزار می کنند باز حضرت امیر پرسید که این خلائق جابلسا و جابلقا از
فرزندان آدم اند یا نه حضرت پیغمبر ص فرمود که ایشان نه آدمند و نه جن و نه فرشتگان اند لیکن طاعت ایشان بر مثال
فرشتگانست و روشنائی ایشان از شعاع کوه قاف است سنگ و سفال ایشان چون نور است که می تابد و خورش
ایشان از نباتیست که از زمین رویند چیزی نمی نوشند و در ایشان توالد و تناسل نیست زیرا که همه نرند و ماده در
میان شان رجو ندارد و همه مسلمانند و دین شریعت دارند و از اهل بهشتند مراتب معراج انجا بردند ایشان ایمان
آورده شریعت من اختیار کردند و دائم بران باشند **خاتمه** مشتمل بر دو نمود **نمود اول** ذکر مساحت و ابعاد
ما بین امصار **پوشیده نماند** که چنانچه احوال بلاد بوضوح پیوست و قدر مساحت اقالیم معلوم گردید شرح مسافت
ما بین بلاد و تقسیم مساحت میان امصار هم اهم از راقم مصنف **مجمع الغرائب** که ابتدا از بلخ بلحاظ خاک وطن کرده
و تنقیح برخی مخول معتمد دیگر سوادی برداشته تا خاتمه مفید این تتمه ما مول شود انکه از بلخ تا هرات یکصد و بیست
فرسنگ و از و تا نیشاپور پانزده فرسنگ و از انجا تا سبزوار پانزده فرسنگ و از بلخ تا مرو یکصد و بیست فرسنگ و
از مرو تا هرات هشتاد فرسنگ و از مرو تا سرخس شصت و شش فرسنگ و از مرو تا سرخس تا نیشاپور چهل و
یک فرسنگ از نیشاپور تا جاجرم چهل و دو فرسنگ از بسطام تا جاجرم شصت و دو فرسنگ از دامغان
تا جاجرم هفتاد و شش فرسنگ و از جاجرم تا سمنان نود و هشت فرسنگ از بلخ تا بخارا شصت و هشت فرسنگ
از بخارا تا خوارزم شصت فرسنگ از بخارا تا سمرقند سی فرسنگ از سمرقند تا تاشکند سی فرسنگ از تاشکند

تا ترکستان سی فرسنگ از سمرقند تا اترار هفتاد و پنج فرسنگ از سمرقند تا کاشغر صد و بیست و پنج فرسنگ و از کاشغر
تا چین صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از سمرقند تا ختای دویست و شصت و پنج فرسنگ است هکذا حققه مولانا شرف الدین
علی یزدی مصنف ظفرنامه از بلخ تا سمرقند شصت فرسنگ از بلخ تا شبرغان چهارده فرسنگ از شبرغان تا اندخود
فرسنگ از بلخ تا کابل هشتاد فرسنگ از کابل تا لمغان چهارده فرسنگ از کابل تا غزنین بیست و پنج فرسنگ از کابل
تا قندهار صد و بیست فرسنگ از قندهار تا هرات صد فرسنگ از غزنین تا لاهور صد و شصت فرسنگ از بلخ
تا قندز سی فرسنگ از قندز تا طالقان پانزده فرسنگ از بلخ تا ترمذ دوازده فرسنگ از نیشاپور تا تبریز بیست
و هفت فرسنگ از مرو تا خوارزم صد و بیست و چهار فرسنگ از دهستان تا خوارزم صد و ده فرسنگ و از خوارزم تا دامین
دویست و بیست و دو فرسنگ از خوارزم تا سلطانیه دویست و هفتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیه تا تبریز چهل و هشت
فرسنگ از تبریز تا روم هشتاد فرسنگ از سلطانیه تا زنجانیه صد و چهل فرسنگ از زنجانیه تا سیواس چهل و هفت فرسنگ
و از زنجان تا روم هفتاد و یک فرسنگ و از تبریز تا زنجان صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیه تا زنجان نود و شش
فرسنگ و از سلطانیه تا ساوه چهل و دو فرسنگ از ساوه تا اصفهان شصت و چهار فرسنگ و از اصفهان تا شیراز
هفتاد فرسنگ از کاشان تا شیراز هفتاد و شش فرسنگ از شیراز تا هرمز نود و پنج فرسنگ از شیراز تا کرمان صد و
بیست و پنج فرسنگ از کرمان تا نجف صد و چهل فرسنگ از یزد تا کرمان پنجاه و هفت فرسنگ از نجف تا بغداد بیست
و شش فرسنگ از بغداد تا مدینه منوره دویست و شصت و نه فرسنگ از مدینه تا مکه هشتاد و چهار فرسنگ از بغداد
تا موصل شام هفتاد و دو فرسنگ از بغداد تا بصره هشتاد فرسنگ از بغداد تا اصفهان صد و پنجاه فرسنگ از
بصره تا بحرین هشتاد و چهار فرسنگ از بحرین تا عمان دویست فرسنگ از اسکندریه تا مصر شصت فرسنگ
از مصر تا اقصی عمارت مغرب نهصد فرسنگ از صنعاء یمن تا شهر سمرقند یک هزار فرسنگ از استرآباد تا
سمرقند دویست و هشتاد فرسنگ از بغداد تا مرو سیصد و هفتاد فرسنگ از بغداد تا مصر پانصد و
هشتاد فرسنگ از بغداد تا کوفه بیست و چهار فرسنگ از بغداد تا بصره هفتاد فرسنگ از بغداد تا دجله
سیزده فرسنگ از شیراز تا سراندیب چهار صد فرسنگ از صفاهان و کاشان تا سراندیب پانصد و هشتاد
فرسنگ از ساوه تا سراندیب پانصد و چهل فرسنگ از سراندیب تا سلطانیه پانصد و چهل فرسنگ از سلطانیه
تا مکه معظمه براه بغداد سیصد و هفتاد و هشت فرسنگ از تبریز تا مکه معظمه سیصد و هشتاد فرسنگ از بغداد
تا مکه هم براه نجف دویست و شصت فرسنگ از دهلی تا مکه معظمه ششصد و پنجاه فرسنگ از ولایت چین

وختا تا مکه یک هزار و شصت فرسنگ از قندهار تا مکه معظمه نهصد فرسنگ از ماوراء النهر تا مکه ششصد فرسنگ از خراسان تا
مکه هفتصد فرسنگ از بلخ تا مکه هفتصد فرسنگ از کابل پانصد و بیست فرسنگ از ولایت قرغی تا مکه ششصد و پنجاه فرسنگ
از دیار یاجوج و ماجوج تا دیار مکه هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ از مصر تا مدینه منوره صد و پنجاه فرسنگ از مصر تا مکه براه مدینه
دویست و سی و هفت فرسنگ از بلاد حبشه تا مکه معظمه هفتصد و پنجاه فرسنگ از دیار مغرب تا مکه معظمه هزار و دویست
فرسنگ از طائف تا مکه هشت فرسنگ از مکه تا عمان صد و چهل فرسنگ از سراندیب تا مکه سیصد فرسنگ باقی بلاد را
برهمین طریق قیاس توان کرد این فرسنگ مذکور دوازده هزار گز است هر گزی مقدار بیست و چهار انگشت
از دهلی تا لاهوری بندر چهارصد و سی و هفت کروه شاهجهانی است و از دهلی تا تهانه بنداسال پانصد و پنجاه و
هفت کروه و از دهلی تا سرحد تبت هفتصد سی کروه و از دهلی تا شولاپور هفتصد چهل و دو کروه از لاهوری بندر تا تته
بیست پنج کروه از تته تا بهکر یک صد و سی کروه از بهکر تا ملتان نود و نه کروه کسری از ملتان تا لاهور هفتاد و پنج کروه
از لاهور تا دهلی یکصد و هفت کروه از تهانه بنداسال تا سلهٹ سی کروه از سلهٹ تا ڈهاکه که جهانگیر نگرش هم گویند
هشتاد و هفت کروه از ڈهاکه تا راج محل که اکبر نگرش هم گویند یک صد و هشت کروه از راجمحل تا مونگیر چهل و هشت کروه
از مونگیر تا پتنه تا اله آباد نود و شش کروه از اله آباد تا اکبرآباد یک صد و هفت کروه از اکبرآباد تا دهلی بیست و چهار
کروه از دهلی تا برهانپور یکصد و هفتاد و هشت کروه از برهانپور تا اورنگ آباد چهل و دو کروه از اورنگ آباد
تا شولاپور هفتاد و هشت کروه هر کروه بادشاهی پنج هزار ذراع است و هر ذراع چهل و دو انگشت و
هر دو کروه شاهجهانی را سه نیم کروه معروف سائر هندوستان می شود چنانچه معلومة الآفاق مندرجست از اقصای
بنگاله تا نیلاب یک هزار و پانصد کروه از بندر چاټگام تا گڈهی که طول ولایت بنگاله است چهار صد و پنجاه کروه از
کوههای شمالی تا سرکار مدارن که عرض بنگاله است دو صد و بیست کروه از ولایت کوهه تا بالنواله
که طول ولایت مالوه است دو دیست چهل پنج کروه از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دو دیست و سی کروه می شود

نمود دوم. در بیان ذکر خارج از اقالیم چون احوال اقالیم سبعه خصوصیات مشروح گردیده پاره از خارج
اقالیم نیز بعضی از نوادرات ذکر کردن لازم آمد بدانکه آنچه جانب شمال تا آخر عمارتست سبعه، آن موضعی است
که شبها طولش بیست و چهار ساعت تمام بود و مساحت سطح این خارج هفتصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسنگ است
و درین قطعه اندک عمارتست آنچه مشهور خالی از عجائب نه و مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیستند دو قسمند قسم
اول آنچه از پس خط استوا است آنرا باصطلاح حکما ماورای خط استوا گویند عمارت آن شانزده درجه

تقریبًا باشد از شهرهای مشهوره این مواضع یکی راسفالة الریح و دیگر یا سریره نامیده اند که معدن کافور است و دیگر کر کوه است و بچه از بلاد بربر و جزیره کنکابوس که اهلش مردم خوار باشند تجار خود را باسلح مکمل گردانیده نزدیک آن جزیره روند و آهن داده عنبر گیرند و جزیره سنگلدیب و جبال القمر که عود قماری از انجا آورند و ناحیه کهکند که اهل آن ناحیه سبز بوزینه مانند و خراج بایشان دهند چنین که هر روز مبلغی خرج طعامها کنند تا بوزنها آمده بخورند و اگر در راتبه شان تاخیر رود مضرت رسانند خالطو که در بند چین است و هر یک ازین بلاد مشتمل قری و مدائن صغار و سوادات و جبالند که شرح آن مستلزم تطویل باشد قسم دوم آنچه داخل اقالیم سبعه نیست مواضعی چنداست که آنرا ماورای اقالیم سبعه خوانند عمارت آن از پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقالیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت حیوانات و نباتات آنجا دیر نپایند از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البو است که اهل بلغار بیازارگانی آنجا روند و دیگر یوره که اهال انجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند سنجاب و سمور متاع این شهر باشند و این جمله در عرض پنجاه و شش فرسخ و شصت و یکدرجه باشند و روزهای دراز اینمواضع بهفده و هژده و نوزده ساعت رسد و در عرض شصت و سه درجه عمارت بزرگست سگان آنجا از شدت سرما مدت ششماه در جامها بر بندنها را طول ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه عمارتی عظیم است اهل آنمواضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر و کلبود طیران کنند فاما از مقام بیرون نتوانند بر آمد که اگر برانید بمیرد نهارا طول ایشان بیست و دو ساعت باشد و در عرض شصت و شش درجه نیز قومی هستند که در طبیعت مشابه وحوش باشند و تمیزی ندارند نهارا طول ایشان بیست و سه ساعت بود و در عرض شصت و هفت درجه ربعی آنهارا طول یکماه باشد و در عرض شصت و هشت درجه روزی دو ماه باشد تقریبًا و در عرض هفتاد و سه نیم درجه روزی سه ماه باشد و چون عرض به نود درجه رسد که مدار دور گردش فلک است یک روز ششماه و یک شب ششماه باشد که شبانه روزی تمام یک سال بود و مساحت سطح مابین عمارت تا آخر ربع مسکون چهار صد و بیست و دو هزار و هفت فرسخ است و درین قطعه موضعی است که چون آفتاب به بیست و هفتم درجه جوزا رسد تا سیم درجه سرطان وقتیکه آفتاب غروب کند نور شفق تمام فرو نشده باشد که اثر صبح صادق ظاهر شود - فقط

الحمد لله که مجلد ثانی تحفة الکرام باحسن الوجوه از حلیه طبع آراسته و پیراسته گردید در ۱۳۰۴ھ

ذکر الانبیاء آدم تا عبا و ذکر الصلحاء کهفا آن

جلد

تاریخ تحفة الکرام

سیوم

در مطبع ناصری واقع دهلی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد احد بیچون تعالی شانه عما یصفون که این هیچمدان خوشه‌چین ارباب خبر را بتالیف دو مجلد
تحفة الکرام موفق نموده و نعت سید سند المبعوث بالاحمر والاسود که بفیض غلامی درش مخبر
گزین اخبار اسلاف اخیار گردیده معلوم اهل خبرت مینماید که چون در هیچیک ام کتب سلف و خلف
ذکر کلیه ولایت سند خصوصاً تته بنظر نیامده والحق آن زمین مردخیز بوجود اهل ایقان و علم مزین
در سعی آن افتاد که از کتب شتی قدری از آنچه متمنی بود بدست آورده بارهٔ مسموعات موثوقه
بآن ضم نموده مجلد علیحده هدیه محفل اصدقا سازد باشد بدعای خیر یاد آورند و نظر اصلاح دریغ نه
فرمایند هرچند بنابر تخالف ایام و عدم عبور احدی باین وادی بر کلیه مطلوب پی بردن متعذر
معهذا چون برائی یادگار رشتت نمونه خروار سهم بسند است تا آنچه برسد بسد و هر که بعد از این
بیفزاید منت را شاید لمولفه فانغ این تازه راه دور و دراز ٭ میکند طی بکام عجز و نیاز ٭
هر که گردد دلیل مقصد او ٭ باد بر دامن نبی بداو ٭ **مقدمة الکتاب** در تعریف ولایت و
خصوصیاتش **سند** موسوم باسم سند برادر هند ولد حام بن نوح ؑ اسم جامعست مر ولایت
ساحل وسیم از شصت و یک ولایت ربع مسکون است اقلیم اول از شمالیش و اقلیم دوم از
وسطش بگذرد و مشترکست میان اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم چنانچه شرح آن بیاید
اما اکثرش زیر خط اقلیم دوم لهذا بارض مقدسه مکه مطهره و مدینه منوره قرب حقیقی این زمین ثابت
گویند و در قدیم الایام شتری در جبال کوهها حوالی سند گم شده بسه روز سر از حجاز بر آورده

بود

بود و در حینی که محمد بن قاسم بغزای سند رسیده در هفت روز پیولان از بغداد در و دبیگر دند
و میر فتنه ظاهراً بنابر تصادم حوادث و تراکم جبال و بحار آن راه سند و د مفقود گردیده جبل مکران
پیرامن عز بیش واقع و کوه کیکانان داخل حدودش بیابان قیس واقع طول بیست فرسنگ که
به بی آبی و دشواری راه موصوف و رو بکنار محیط که بحر عمانش گویند منتهی نهر سند ابتدا از جبال
کشمیر آید و نهری دیگر از جبال کابل بدو پیوند و در حدود ملتان نهر سیحون التصاق یابد و بانک
آمیزد و بمحیط ریزد آب بغایت صافی و روش دارد در تابستان نهایت سرد باشد بزبان ولایت نهر
مهران موسوم است و زبانی دریای سند که معبر هند است تحت این ولایت هر جا نامی علیحده یافته و تا پنجاب
بسیار نامدار و زمینش بنزهت آب و هوا معروف و بلطافت صبح و شام هرچه بالاست طرف پنجاب بحرارت
و آنچه نزدیک بمحیط یعنی دریای شور ببرودت مخصوص اگرچه همه گرمسیر است زمینی مردم خیز دارد و مسکنت و اهلیت
اهلش ممتاز ارباب علم و ایقان و فقر و عرفان از و بسیار بوجود می آید چنانچه از سوق التسطیر عنقریب معلوم شود
ان شاء الله تعالی از قدیم باز در بومیان سند رسوم چند معروف هرچند عادات جهالت است مخصوص بندرت
دیده آنچه الحال کنند آنکه چون بکسی تهمت عصیان بزرگی نهند و او خود را بری ذمه کند جوذ را عرض
آتش بلندی نماید تا سمندر کردار پاک بر آید و خلیل آسا از آن نار بی عار بگذرد چنانچه احوال
سستی و ناروی باید دیگر امتحان برداشتن بیل تفته که تاکنون در جبال مستمر و شمه از آن در حال نارد
ذکر رود چنین که متهم را برگی سبز از درخت بنار خام ریسمان بسته بیل در آتش سرخ کرده بر کف دهند
وا و چند گام تبانی بردارد واکثر معاینه شده که آسیبی بنار خام و برگ هم نرسیده و چون بیل بر زمین
زده اند خاک را چون ریگ بخود بزان بجوش آورده بانا برکت صدق است والا نه از چنین آتش
چگونه دست نسوزد **حکایت** در تازگیها از ثقه مسموع که زنی جفت سوار زنی دزد دیده منکر شد
چون نوبت برداشتن بیل آمد زن حیال آن جفت سوار را در زنبیلی پر از پنبه داشته بمود اینکه گویا
دران حین بآن شغل مصروفست در موکه آمد و زن مدعیه بکف داد که تا من امتحان دهم این را بر دست
گیر و گفت بصدق اینکه جفت سوار فلانی یافته بودم و او را سپردم بیل بر بیدارم هرگز آسیبی
نیافته پاک بر آمد زن مدعیه بغصه زنبیلش بر خاک زد از انجاکه آخر حق حق است صورت حیله آن
محتاله پرده زن شده دیگر چوبی بزرگ در آب عمیق نصب کرده متهم را گویند تا بو ثابه چوب بزنگ آب رفته

گشت کند و تیر را پرتاب نمایند و کسی رفته تیر بیارد و آنگاه چوب را حرکت دهد اگر پاکست تاکنون
بضبط النفس همانجا ماکث باشد و باشاره برآید و الا هرگز در تگ آب ماندن نتواند دیگر صنایع
چند در مردم آنمرز و بوم پدید است چنانچه سکه از زنان عنبری بمهارت خود در دیده آورند حکایت از ثقه مسموع
گرگفت در دیهی مهمان زنی بودم ماست شیر یک ماده گاو داشته حین سکه گرفتن بهانه آوردن آتش بخانه همسایه
رفت همسایه ظرفی بزرگ از ماست برای سکه بر آوردن پیش خود داشت این زن نیز نکی کرده برگردید
و از ماست شیر یک ماده گاو خود حالی سکه ده چند بر آورده دیگر علم شانه سوروف بعض مردم
کوهست که شانه مانگنه نامند از خطوط شانه تازه هرچه خواهند دریابند درست بوقوع افتد حکایت جمعی از
مردم کوهی بترس مخالف خانه بکوچ جای میرفتند بعد اندک راهی مانگنه شانه دیده گفت دربی ما فوجی بتاخت
میرسد جز حیله رهائی نه پس گفت تا هرچه آب در مشکها باشد بزمین ریزند و از میان بگذرند اتفاقاً
در فوج حریفان مانگنه شانه مستفسر کیفیت شان شده دید که ایشان از دریا عبور کردند پس مایوس
برگشته اند چنین حیله موجب رهائی اینها شد این اندک است خبرهای بسیاری این قوم از شانه سید هند
دیگر دستی چند بهم درهم کرده بزمین بکشایند و مغیبات بیان می یابند دیگر زنان جگر خواره اند که
هم از اخبارات غیب می آگاهانند چنانچه در بیان حال مرزا باقی مبرهن گردد دیگر علم جوگی است که اغلب
میان زنان صورت یابست ما صدق آن در حال رای داهر ظاهر شود دیگر قومی است ملقب بوریه
بعنوان گدائی میگردند و از ضمیر و حالات گذشته چیزی میخوانند و مردم را بدان سیفر پسند و حالات آتیه
بیان می سازند که کم وقوع یاب شود دیگر در فن قدم شناسی بعض مردم بحدی ماهر می برآیند که از
نقش قدم رجال تا نساء بیگانه و آشنا فرق مینمایند و پا سابرکوه و صحرا گم می کنند و اغلب از آبنشان
براهست میدارند دیگر جمعی است بزمین کهیچ که باواز دراج بر بنک و بدمی آگهند و همچنین از دیگر طیور
و حیوان بر خیر و شر سائران خبر میدهند حکایت شخصی گفت با جمعی میرفتم مردی گفت زود
میروم شما در عقب بیائید که از صدای طیری خبردار شدم مهمانان بخانه یافتم و فلان عزیز در نوبت
رسیده است آخر چنان بود که گفته دیگر بعضی عجایب این ولایت ضمن بیان آیته بر جاهای خود مذکور
گردند در خاتمه نوادرات کوه به بیان آید ذکر حکام متعین طبقات از انچه در کتب مبسوط مذکور
بذکر اسامی و ایام اکتفا رفته باره حالات مایعرف به علی الاجمال بران افزوده تا بمقابله آن مذکورات طرزی

خاص وانماید مخفی نماند که چون اهل سند سابق از زبان پارسی عاری بودند تصنیفی در احوال ملک و
ملوک وجود نگرفته مگر در سال ثلث عشر و ستمائه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ساکن اوچه درین وادی پوییده
بلده بهکر و الور افتاد و بزرگان خاندان و اماندهای عرب را دید و استفسار نمود تا باشد که بر احوال
فتح اسلام من وعن آگاهی یابد قاضی اسمعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی را دریافت
نزد آن بزرگوار سوادی از تذکره بزبان حجازی که اجدادش در تفصیل وقایع سند و فتح آن پرداخته
بودند دیده ترجمه ان بپارسی کرده ازان پس میر معصوم بهکری و بعده میر محمد طاهر نسیانی در زمان
اکبر و جهانگیر تالیفات ساختند همچنین ارغون نامه و ترخان نامه و بیگلر نامه بسوق بنظر رسیده فرود تر ازینها
کسی بدین حالات نشد سواد اوراق بحول الله وقوته تا زمان خود باستنباط کتب متفرقه علی الاختصار
کامی بکامی میزند و در تحقیق برخی حالات تازه تکاپوی میکند امید که مطبوع خاص و عام افتد
رب یسر و تمم بالخیر باید دانست که چون بقرار مذکور الکه سند بنام سند مسمی و منسوب
گردیده اولادش طبقه بطبقه دران مملکت حکومت میکردند و طوائف لاتعد ولاتحصی ازانها
بظهور پیوست که ضبط آنها مذکور کتب نشده منجمله طائفه نبیه و مردم تاک و قوم مومیه نوبت
کامروا بودند تفصیل ایشان نیز مبرهن نگردید لهذا ذکر آخرین طبقه رایان می پردازد و ازان
پس شرح دیگر طبقات می کند طبقه رایان که دارالملک شان شهر الور وحدود مسالک
ممالک از مشرق تا کشمیر و قنوج و غرب تا مکران و کنار محیط عمان اعنی بندر دیول و شمال تا سرحد
سورت بندر و جنوب تا حدود قندهار و سیستان و کوه سلیمان و کردان و کیکانان بوده
رای دیوائج ملکی عالیقدر بوده حکمش در حدود مسطوره باستقلال نفاذ داشت ملوک
هند بجملگی بسته اخلاص و خوش بهاش بودند و در تمام الکه بدست ولات کاردان
کارهای دلخواه گرفته چون درگذشت پسرش رای سهیرس مالک تاج و افسر شده
بقدم پدر مدت دراز بعیش و فراغت و رفاه گذرانده از تخت تخته رخت کشید پس
ولد نامدارش رای ساهسی بر صدر دولت و وساده مملکت تکیه بکام زده روزگاری
براد رانده و رسوم آبا بوجه دلخواه احیا کرد بعد او پسرش رای سهیرس ثانی
جانشین گردیده بادشاه نیمروز بر وی لشکر کشیده بمجرد آن خبر در حدود کیج استقبالش کرده

میدان مقاتله بیارا است از صباح تا نیمروز لهبات وغا در اشتعال مانده قضا را
تیری بگلو خورده جان داد بادشاه نیمروز از دوش غارت کرده مراجعت نمود و لشکرش
سهیرس خود را جمع کرده پسرش ساهیسی را بر تخت نشاندند رای ساهیسی
ثانی زیاده به اسلاف گزیده اوصاف بر آمده در اندک زمان حدود مملکت را بند وبست کرده در
دار الملک با سودگی اقامت نمود و بر رعایای عوض خراج حکم فرمود تا ز مین شش قلعه
آوچه و ماتیله و سیورائی و متو و الور و سیوستان بخاک ابنا کشتند گویند ویرا حاجبی
بوده رام نام و وزیری بدهمن اسم روزی برهمنی چچ نام بن سیلایج از مشاهیر
براهمه نزد رام حاجب آمده چون صحبت کرد حاجب از وی بغایت محظوظ گردیده بوزیرش
رسانید از اتفاقات بعد چندی کپچچ مخصوص شد وزیر بیمار شده وطلب
رائی جهت خواندن مکاتیب اطراف رسیده بکچچ را در فنون انشا بمهارت
کامل دیده بود از طرف خود بفرستاد رای درون محل بوده ویرا درون خواند زنش رانی سوهندی پس
بحجاب در آید ساهیسی گفت از برهمنان کدام سرا ست و چون برهمن درون آمد ساهیسی از
بلاغتش بغایت محظوظ شده حکم تحریر جوابها بوی کرد و چون کمال او در انشا محقق رای
گردید فرمود تا من بعد حجابت مخصوص وی گذرانند تا جواب وسوال ضروری درون محل
آمده میکرده باشد درین ضمن رانی را ول باو مائل شده به بی اختیاری کشید
هر چند پیغامهای وصال فرستاده چچ نپذیرفت تا آنکه کار چچ بالا گرفت و صغیر و کبیر ممنون و
مرهون احسان و کاردانیش گردید از اتفاقات یاری طالع رائی ساهیسی بمرض موت
مبتلا شده رانی چچ را طلبیده گفت حال رای چنین و فرزندی ندارد لا ابد اقربایش وارث
ملک شوند و مرا و ترا نمانند حیله کنم تا ترا راهی مسلم گردد وی قبول نموده رانی امرا را پیغام
فرستاده که رای ساهیسی بقدر افاقه یافته فاما قدرت بر آمدن ندارد چندین
ایام گذشته است که جواب وسوال ممالک مهمل مانده اکنون امر فرموده ست وانگشترین
خود بچچ داده تا بجایش بر تخت نشسته مهام ملکی را نیابتاً برسد شما هر همه حاضر آئید انقیاداً
للامر هر همه امرا و اعیان حاضر شده چچ را سلام کردند و زانو زدند عنقریب ساهیسی

درگذشته رانی اول اهتمام آن کرد که خبر مرگ شوهرش بگوش کسی نرسید پس اقربا را
که دعویدار ملک بودند بهانه وصیت یک یک بخواند و مسلسل نمود انگاه اقربای
مفلس را طلبیده گفت سران دعویدار ملک را جهت شما بحبس کشیدم باید هر یک
یکی از آنها که حریف خود داند در مجلس رفته بکشد و خانمان و منصبش را متصرف شده باطاعت
چچ در آید تا کامهای خود را بجملگی بیابد اقربای مفلوک این را غنیمت دانسته در حال چنان کردند
پس هر یک را طلبیده بنواخت و بچچ بسپرد و نعش شوهر برون کشیده سوخت مدت حکومت
این پنج راجه مذکور یکصد وسی و هفت سال مذکور شده انگاه حکومت براهمه عائد گردید طبقه اول
اول ایشان چچ بن سیلایج چچ وقتی که بقرار مذکور وارث ملک شد بگفته رانی در خزائن
را کشوده خاص و عام را بدام احسان در کشید پس رانی کار ویرا خاطر خواه دیده اعیان براهمه و امرا را
طلبیده گفت مرا حلال چچ کنید تا بآئین در حباله اش کشیدند رانا مهرت جیت پوری که خویش ساهیسی
بود این را شنیده لشکری بیشمار فراهم آورده بجیلم رسید و نامه بچچ نوشت که برهمنان را از
ریاست و ملکداری چه نصیب باید که بر خود ببخشای و دست از ملک برداری تا بمنصب قدیمت
جا داده آید چچ بکار خود درمانده نزد رانی شد و گفت خصم قوی آمده چه صلاح رانی گفت صلاح جنگ را
مردان دانند اگر تو بجای من بنشینی و رخت خود مرا دهی بردم و بکار خصم پردازم چچ منفعل و متاثر شده
رانی بدلجوئیش گفت خزینه تراست تجدید اول لشکر بدست آر تا ظفر یابی چچ در حال به تهیه لشکر پرداخته
زرهای کثیر بخشید و مستعد شد درین ضمن رانا مهرت پیش آمده گفت مقصود منازعت ما و
تو یم عالم چرا ناحق تلف شود بر آ تا هر دو با هم دست و بازو بیازمائیم چچ گفت من مردی
برهمنم سواره جنگ ندانم از اسپ فرود آ تا بهم دست آزمائی کنیم رانا مهرت اسپ را بگذاشته
چچ جلودار را گفت آهسته آهسته اسپ را بمن رسانی رانا مهرت غافل از این اسپ را دوانده
مقابل شد بچالاکی باز بر اسپ بر آمده بیک ضربت کار خصم تمام ساخت لشکر رانا منهزم
و منهوب پس رفت چچ مظفر بالور مراجعت نموده اینواقعه قرین سال اول
هجرت نبویست علیه الصلوة والسلام بالجمله بعد ظفر بر رانا مهرت چچ باید همن وزیر مشورت
کرده برادر خود چندر را به نیابت در الور نشانده جهت ضبط حدود متوجه گردید متّه نام والی سوستان سر

باطاعتش نهاده واکهم لوهانه والی برهمناباد سر بر آستانش سوده کببه بن کاکه چند قوم حاکم
حصار سویس عرف سیوی مع قوم سویس که دار الملک شان کاکاراج نام داشته
باطاعت کشیده چهل سال بکامرانی گذرانده درگذشت بعد او برادرش چندر
بن سیلایج قایم مقام شده متهٔ والی سوستان نزد رای قنوج رفته گفت چچ مرده
و برادرش قایم مقام اگر توجه کنند ملک سهل بدست آید وی برادر
خود بسالس را بوی داده چندر بمجرد استماع استعداد رفع خصم بواجبی دیده بسالس
و متهٔ چندگاه در ملک دویدند و بالور آویختند و حیلها کردند مال کار پیش رفت
ندیده بمصالحه پس رفتند و کار چندر تقویت گرفت پس هفت سال کامرانی
کرده در هشتم سال درگذشت بعد او برادرزاده اش ڈاهر بن چچ بر تخت مملکت جلوس
نموده دهرسین نام برادر را به برهمناباد فرستاد تا قائم شد روزی از منجمان حقیقت
طالع استفسار کرده گفتند در طالع تو و برادرت نحوستی نیست اما خواهر شما را عقد
ازدواج بکسی شود که وارث الور و ملک گردد بخوف زوال ملک حیله کرده خواهر بعقد
خود کشیده و از مباشرت کناره گزید برادرش دهرسین باین خبر برآشفته لشکر کشید
قضا را بالور رسیده بسبب آتش آبله درگذشت ڈاهر ویرا سوخته به برهمناباد شد
و زنش که دختر اکهم لوهانه بوده بحباله خود در آورد و یکسال آنجا مانده پسر دهرسین چچ نام را
منصوب کرده بالور آمد و قلعه الور که پدرش چچ نیم کاره مانده بود به تعمیر رسانید
و معمور کرد که چهار ماه زمستان در برهمناباد گذراندی و چهار ماه بهار در الور بسر
بردی و هشت سال برین نحو گذرانید و رفته رفته کار ملک دلخواه بضبط آمد پس سیر حدود
شرقی کرده بر حد کشمیر دو درخت سرو جهت نشان سرحد نشانیده مراجعت کرد **ماجرای
پیوستن عربان علافی** ارباب خبر چنین آورده اند که در زمان خلافت عبد
الملک بن مروان چون حجاج ایالت عراقین یافته و چشم بسند دوخته سعید را بمکران
فرستاده وی آمده سفهوی بن لام حمامی را بکشت عبدالله بن عبدالرحیم و محمد بن معویه
از عربان بنی آسامه باهم گفتند سعید سفهوی را که از اهل فرقه نابیت ما بود بناحق کشته

اتفاق

اتفاق کرده او را بدبر انداخت پس بران قرار خروج کرده سعید را کشتند و مکرانرا
متصرف شدند و بعد چندگاه از هراس سر بخراسان نهادند و وقتی که مجاعه بن سعر مکربان
جهت تهیه تسخیر خراسان آمد و عبدالرحمن بن اشعث را روانه نمود علافیان ویرا سر راه
گشته بسند گریختند و نزد ڈاهر آمدند ڈاهر اینهارا برای کار ملکداری غنیمت دانسته نزد خود ماند
علافیان مذکور تا آمدن محمد قاسم و فتح سند در اینجا بودند و آخر امان نامه یافته بمحمد
قاسم پیوستند بالجمله طائفه ملوک هند استقلال ڈاهر شنیده باهم گفتند پیش
از انکه وی رو باینطرف آورد لشکری باید برد باشد که ملک وی هم بدست بیاید
باتفاق رایان رای رمل والی قنوج لشکری کشیده رو بڈاهر نهاد و بالور پیوست
رای ڈاهر دکار خصم درمانده به بدیهمن وزیر رای رای را داد تا تدبیر کند گفت کار جنگ را اعراب
خوب دانند شاید اگر ازو تکلیف نما ڈاهر سوار شده پیش محمد علافی آمد و یاری جست محمد علافی
گفت بخاطر جمع لشکر برون کش و بعضرها تا دریکفرسنگ خندقی عمیق بکنند
و خس پوش کرده گذرانند تا باز هرچه اندیشم بعد عابر آید چون ڈاهر چنان ساخت محمد علافی
پانصد مرد از عرب و سندی انتخاب کرده با خود گرفت و در لشکر ملک رمل شبخون زد لشکریان
غافل مغرور از خواب برخاسته درهمدیگر افتادند و کار خود خود کردند انگاه سپیده دم
محمد علافی بشان نمودار شده جنگ گریز انداخت چون دانستند که اینجا عده قلیل
چنین زور برما آورده تعاقبش کرده در خندق افتادند اکنون ڈاهر بافوج خود
سوار شده هشتاد هزار مرد و پنجاه سلسله فیل بجای کشتگان بقید آورده مطابق صلاح
بدیهمن وزیر همه را آزاد کرد بسکه بدیهمن درین فتح دلیل بصواب برآمده ڈاهر ویرا نوازش
بلیغ فرموده حسب استدعایش امر کرد تا بر یکطرف تنگه نامش نقش زده باشند
بعد این فتح کار ڈاهر قوی تر شده بر همه ملوک اطراف چیره گی یافت بغرور آن
در تمرد و تعند برافزوده بیست و پنج سال دیگر در کمال تمرد ملک راند مکافاتش زوال
ملک ست که معه موجبات دیگر مذکور گردد **ماجرای اسیر شدن کنیزکان سراندیپ**
گویند ملک سراندیب از جزیره یواقیت چند کنیز و غلام حبشی معه بسی جواهر نفیسه و اجناس

عجیبه جهت خلیفه و حجاج همراه کسان معتمد درهشت منزل کشتی فرستاده بود قضا را در دریای محیط عمان بسبب طوفان وارد ساحل بندر دیول شدند و زدان ساکن دیول از قوم نکامره آنجمله را بضبط آوردند و هر چند معتمدان شاه سراندیپ گفتند که هدیه خلیفه مسلمین است نپذیرفته گفتند اگر فریادرس دارید خود را واخرید دران زمره جمعی نسای معصومه مسلمه باراده حج و دیدن دار الخلافه و حجاج داخل بودند زنی از انجمله منسوب بقبیله بنی یربوع ستم بار بانگ گفت اغثنی یا حجاج این خبر بحجاج بردند چون شنید که آن زن سه بار اغثنی زد جواب لبیک گفته درصدد تدارک افتاد **کیفیت شهادت بذیل** چون حجاج بن یوسف برای تدارک اسیران اسلام بخلیفه عرض کرده و رسولی بشعر تهدیدات جانب داهر فرستاده خلیفه بتغافل پرداخت و داهر گفت مرا خبر نیست جماعه دزدان که بفرمان من هم نیستند برده باشند شما دانید بعد ورود این جواب حجاج باز بخدمت خلیفه مکرر عرض کرده اجازت حاصل نموده عبدالله سلمی را بمکران نصب کرد و بذیل را فرمود تا بمکران رسیده سه هزار مرد بگیرد و بسند رود بذیل بقلعه نیرون رسیده جانب دیول حرکت کرد داهر آگاه شنیده جیسیه نام پسر خود را با لشکر بسیار بدیول فرستاد از صباح تا آخر روز جنگ صعب رو داده بذیل بعد تردد ات کلی بشهادت رسیده و بسی مسلمانان اسیر شدند گویند والی حصن نیرون سمنی نام داشت بخوف افتاده که من سر راه ورود عسکر عربم امروز نهیا راه گین با لشکر عرب داگردند مبادا مفت درمیان پامال شوم بران کسان معتمد نزد حجاج فرستاده اطاعت پذیرفت و آمان نامه حاصل نمود عامر بن عبدالله حجاج را گفت این مهم بمن بسپار تا بسند و هند روم گفت این کار مقسوم تو نیست از منجمان دریافته ام که سند دهند بدست محمد قاسم بکشاید الحاصل چون ایام افول ستاره دولت کفار و حین طلوع نیر دین محمدی درین سرزمین رسیده بود اینواقعه علاوه واقعه سابقه موجب ورود محمد قاسم گردیده و آن عنقریب از اول حال ذکر کرده آید اینجا بالتزام اسم جیسیه شرح کیفیت غریب ولادتش سر و د گویند رای داهر روزی بشکار بوده ناگاه شیری از بیشه بیرون آمده هر چند مردم دویدند داهر همه را منع کرده خود بجنگ

شیر

شیر آماده شد زنش ده ماهه حامل از فرط محبت که بادی داشت این را شنیده بی اختیار نعره زد و بیفتاد آخر داهر شیر را کشته سالم مراجعت نمود زن او را دیده مرده و بچه اش در شکم حرکت می کند فرمود تا شکم او را پاره کرده طفل را براوردند و این نام که معنیش شیر شکار ست نهادند الحق وی چون بزرگ شده در بهادری اسم باسمی برآمده **بیان تمهید ورود عسکر اسلام بفتح سند** در مرویات صحیحه منقول شده که در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض چون عثمان بن عاص ثقفی نامزد بحرین شده و بعمان رسیده چند کشتی حشم آراسته همراه مغیرة بن ابو العاص بر دیول روان کرده در آنوقت از جانب چچ برادرش سامه بن سیلایج انجا حکومت داشته بجنگ لشکر اسلام برآمد بعد کشت و خون موفور مغیرة بن ابی العاص شهادت یافت و جماعه کثیر بقتل در آمد رسیده ابوموسی اشعری که در مکران منسوب بود آنحال بعرض خلیفه رسانیده خواست تدارک بعمل آید ممنوع لشکر کشی آنطرف شده پس در وقت خلافت امیر المؤمنین عثمان رض عبدالله بن عامر بن ربیعه حاکم مکران گردیده مامور آن شد که کسان معتمد بسند فرستاده حال را اعلام نماید وی حکیم بن جبله را فرستاده تا مخبر شده خبر برد و گفت آب تیره و میوه ترش و قاتل و زمین سنگلاخ و شوره دارد خلیفه پرسیده مردمش در وفا چگونه گفت غدار اند بران موجب لشکر کشیدن آنطرف موقوف شده انگاه در خلافت امیر المؤمنین علی رض لشکری از مکران گذشته مظفر و منصور بکوه پایه و کیکانان که حد سند ست رسیدند بیست هزار مرد کوهی بجنگ شان سر راه گرفتند لشکر اسلام تکبیر زنان جلو بغلوی تکبیر برخی هراس خورده امانی و تتمه فراری گردیدند از ان وقت در ایام حرب از ان کوه آواز تکبیر مسموع ست درین ضمن خبر رحلت خلیفه رسیده و رفتن بیشتر مهمل شده لشکر مذکور بمکران پس آمد هرگاه معاویه استقلال یافت عبدالله بن سوار را با چهار هزار مرد نامزد سند کرده قضا را بکوه کیکانان رسیده از دست کفار

شهید و منهزم گردیدند و تتمه باز بمکران رسیده در انولا زیاد از طرف معاویه والی عراقین بود
بطرف وی نوشت تا راشد بن عمر بسند روان نماید مومی الیه کوه پایه را بضبط کشیده
مالیات حال و سابق وصول کرد همچنین از کیکانان بضبط و ربط گذشته بکوه سندرو
بهروج رسید مردمان کوه قریب پنجاه هزار مرد جمع شده در ها را بسته از بامداد تا نماز ظهر
جنگ صعب دادند راشد شهید و لشکر اسلام منهزم گردیده بتدارک وی
راشد بن سلمه معتبر را انهم شده کیکانان را از فرق کرد و بنا حیت بودهیه رسیده بعذر
شهادت یافت انگاه منذر بن حارود بن بشر ایالت آنحدود یافته در حدود
بورابی رنجور شده درگذشت درین ضمن معاویه درگذشته و چون مروان جانشین
شد در زمانش کسی نامزد این مهم نگردید تا نوبت بعبد الملک رسید وی
حجاج را ایالت عراقین داده حجاج سعید را بمکران فرستاد
قضارا بدست علافیان مقتول گردیده چنانچه مذکور شد پس حجاج مجاعه را بکین علافیان
روانه کرمان نموده تا وی درمیان اقامت یکسال درمیان کرمان جان بحق داد در خلال آن ایام
عبد الملک خلیفه درگذشته و ولید جانشین شد و حجاج محمد بن هارون را بمکران فرستاده
تا بکار هند و سند و علافیان پرداز د محمد یکی از علافیان را کشته و در عرض پنجاه ولایت مکران و بعضی
حدود بضبط دلخواه کشیده پس از ان مقدمه شهادت بذیل که مذکور شده علاوه کین
سابق ولاحقه حجاج گردیده موجب ورود محمد بن قاسم ثقفی مهد گردید

ذکر ورود محمد بن قاسم بسند و شرح فتوحاتی که در آنجا بعمل آمد

بعد از واقعه شهادت بذیل
حجاج بن یوسف بعرض خلیفه رسانید که در سند متمردان چنین پیش آمد کردند و مستوجب
تنبیه امر والاشرف نفاذ یابد تا تدارک خلاصی اسیران اسلام سابقه ولاحقه
و پاداش عصیان آن کفار بواجبی داده آید و ملک بضبط آورده شود خلیفه گفت ملک
دور دست کم حاصل خرچ طلب چند لشکر ها برود و تلف شود باید از انکو تغافل ورزید
حجاج بتکرار عرض نمود که انشاء الله بعون نصرت دین محمدی کافران زود مسخر شوند و اسیران
اسلام که مدت ممتد برانها گذشته آزاد کردند آنچه درین لشکرکشی صرف شود اضعاف اضعاف آن

رامن

رامن ذمه دارم خلیفه بطوع و کره تا در شهور اثنی و تسعین محمد بن قاسم بن عقیل ثقفی
عمزاده و داماد حجاج یوسف که در عمر هفده سالگی بوده هزار مرد مخصوص رؤسا زاده
از شام و عراق انتخاب کرده همراهش دادند بشیراز آمده تدارک کار بدید انگاه
حجاج منجنیق و منجنیق معه اسباب قلعه کشائی در کشتیها نهاده با مغیره و خزیم بجمعیت
گزیده فرستاد تا بر ساحل دیول بوی ملحق کردند بالجمله محمد بن قاسم با جمعیت
سابقه ولاحقه همگی شش هزار سوار اسپ و شش هزار سوار جمازه و سه هزار
شتر بختی بارکش روانه مکران گردیده محمد هارون از مکران حسب اشاره حجاج
با وجود بانقاهت مزاج رفیقش گردیده چون بارمن بیله رسیدند هارون
بقضای الهی درگذشته انجا مدفون شد گویند دران ایام جیسیه ولد ڈاہر در قلعه
نیرون بوده خبر آمدن محمد قاسم بپدر نوشت وی از علافیان استفسار کرد گفتند
عمزاده حجاج بالشکر جرار میرسد زنهار مقابل نشوی بالجمله محمد قاسم ارمن
بیله را مفتوح ساخته سوی دیول حرکت لشکر بود مغیره و خزیم با جمعیت خود با هم
درین ضمن بر ساحل بندر دیول رسیده بوی رفیق شدند محمد قاسم در سواد دیول خندق زده بیفتاد
و احوال ورود خود بحجاج نوشت گویند در هفت روز خبر بار سیدی حجاج کسان جلدرو
ره پی هم چنان دواندی که مابین زمین تا بغداد در هفت روز طی کرده هر روزه خبر
بهم دیگر میرسانند گویند در قلعه دیول بتخانه بود چهل گز ارتفاع و بران گنبدی چهل گز
مرتفع بنا یافته و بر سر گنبد رایت حریر چهار زبانه منصوب کافران بی بیم و هراس پای
ثبات مقابلت بیفشرده صلای جنگ در دادند و روزی چند بگذشت برهمنی
از درون حصار بر آمده امان طلبیده پیش محمد بن قاسم آمد و گفت مرا از کتب خویش
معلوم شده که اینولایت مفتوح اسلام شود و زمانه اش همین و یقین که کشاینده اش
تو ئی آمدم تا ترا راه بنمایم پیشینیان در رایت این بتخانه طلسمی بسته اند تا آن شکسته نشود
هرگز نگشاید تدبیری فرما که اول او را بشکنی محمد بن قاسم در اندیشه آن کار آمد جعوبه
منجنیقی گفت اگر مرا ده هزار درم انعام دهند شرط می کنم که هر آئینه بسه ضرب کار رایت

دگنبذ بانجام رسانم والا دستم نبرید محمد بن قاسم بعد گرفتن از حجاج ویرا حکم بمنجنیق فرمود
بقدرت الهی چنانچه گفته بسه ضرب کار باتمام رسانید انگاه لشکر اسلام تسویه
صفوف کرده برقلعه یورش نمودند و کفار مضطر و عاجز شده امان طلبیدند محمد قاسم
فرمود لشکریانرا امان نیست جاهین بده سردار قلعه خود را از فصیل بزیر افگنده فراری
شد و اهل حصار بلاچار در باواکرده دادند سه روز قتال گذشته انگاه بندیان اسلام
را برآوردند و مال وافر و نقود متکاثر غنیمت شد بتخانه که دیول عبارت ازوست شکسته طرح
مسجد انداختند کبله نام مردی از کفار حارس زندانیان اسلام بوده چون زندانیانرا
برآوردند معلوم شد که وی همواره دلجوی شان مساعی جمیله بکار برده و بمژده خلاصی
وظفر اسلام خوشدل داشتی محمد قاسم ویرا طلبیده گفت اسلام بیار چون مسلمان شد
بعد فراوان اعزاز و نوازش با حمید بن دراع النجدی شریک حکومت آنجا شده
پس بندوبست حدود دیول کما ینبغی کرده منجنیقهارا در کشتی انداخته براه آب ساکوره
روانه قلعه نیرون کرده خود براه خشکی متوجه آنطرف شد گویند جیسیه ولد داهر
بیشتر در نیرون بود بعد استماع فتح دیول داهر ویرا طلبیده به برهمناباد نشاند و سمنی نام قدیم
والی نیرون که امان نامه از حجاج طلبیده مالگذار شده بود چنانچه در شهادت بذیل مرقوم
نزد داهر بوده چون محمد قاسم بنابر تانی در عرض هفتروز وارد سواد نیرون شده اهل
حصار درهارا بسته اند لشکر اسلام در سواد نیرون بسبب عدم طغیان آب
به بی آبی بتنگ آمده محمد بن قاسم بدرگاه ایزدی مناجات کرد در دم بارانی دلخواه ورود
یافته عیون و حیاض آن زمین بماء معین لبریز گشته هنوز تنگی علف باقیماند از حسن اتفاق
سمنی بعد پنجروز وارد نیرون شده معتمد از اسعه امان نامه روانه خدمت محمد قاسم
کرد و گفت من بنده اطاعت پذیرم عذر این تقصیر که بسبب نبودن من اهل حصار
درهارا بسته اند میخواهم که اگر فرمائید عفو تقصیر کنید و اعتماد دهید آمده قدمبوس
دریابم محمد قاسم فرستادهای اورا بواجبی استمالت کرده فرموده در پاداشش حصاریان
که درها بسته اند کوشیدن لازم بوده اما چون تشفیع آشنا شدی در گذشتیم آمده ملاقات

نماو درهارا بکشا سمنی در قلعه را کشاده مقالید بدست با ارمغانی لائق آمده قدمبوس کرد
و نوازش یافت و از قسم مایحتاج همه چیز رسانید پس لشکر اسلام داخل قلعه شده بتخانه
را شکسته مسجد و منار طرح انداخته مؤذن و امام مقرر کرده شحنه را بجا راست آنجا نصب
فرموده سمنی را باخود گرفته روانه بیشتر شد چون بسی گروهی از نیرون در موضع موج رسیدند
سمنی طرف بجهرا بن جندر والی سوستان نامه فرستاده که ما مردم ناسکیم در کیش ما کشتن
نارواست تو در کوشک نشسته این لشکر عرب زور آور کسی قابل مقابلت شان نباشد
باید برحال خود و خلائق بخشوده باطاعت برای که قول محمد قاسم قول قویست هر آئینه صرفه
درین ست بجهرا ابن اطاعت نداده بپای مجادله ایستاد پس ازان لشکر اسلام جلوکرده
بقلعه سوستان آویخت یکهفته محاصره و جنگ گذشت آخر بجهرا عاجز آمده فراری
شد و نزد بودهیه بن کاکه بن کوتک که در حصار سیسم حکومت داشت رفته محمد قاسم
در حصار سوستان در آمده بضبط کشید و کسانی را که سمنی آورده نوازش کرده رو بسیسم نهاد
جماعه بودهیه و بجهرا بمجادله ایستادند کفار نزد کاکه پدر بودهیه چنه رفت و گفتند مارا امر کن تا بر
لشکر اسلام شبخون بریم کاکه گفت از اهل تنجیم مرا خبرست که لشکر اسلام این ملک بستانند
و زبانش همین زمان زنهار این اندیشه بخاطر گنجید انها ممنوع نشده رو بشبخون
آوردند از اتفاقات راه برایشان گم گردیده و چهار فرقه منتشر شدند هر چند
تمام شب راندند صبحی باز خود را بدر حصار سیسم یافتند بکار حیران شده نادم نزد کاکه
چنه رفتند و حال را گفتند گفت مرا دلیری از خود کمتر مگیرید اما یقین دانم که با اینمردم جنگ
بهبود ندارد پس خود کاکه در حال روانه ملازمت شده نوازش یافت و جماعه متابع
خود را با امان کشید محمد بن قاسم عبد الملک بن قیس الدقیقی را بهمراه او داده تا هر که
باطاعت بیاید بیارد و آنکه تخلف ورزد بسزا رساند خدا تعالی ویرا بر مشرکان ظفر
روزی کرده تتمه مخذول بحصار بهلطور و سالوج و قندائیل رفتند و ازانجا امان نامه طلبیده
باج بر خود پذیرفته بملک آمدند و درین ضمن فرمان حجاج رسیده که محمد قاسم بقلعه
نیرون مراجعت کرده تدارک کار داهر بهبیند و از آب مهران عبور کند مرو لیست که قوم

چنه که در آنولا گروهی بزرگ بود از مواضع متفرقه جمع گردیده شخصی را بخبر گیری فرستادند او وقتی رسید
که هر همه لشکر در پس محمد قاسم اقتدا بنماز داشتند بلاخطر قعود و قیام و رکوع و سجود و حرکات
و سکنات جمله بمتابعت امام دیده بقوم گفت آنجا که یک کس را هزاران در همه اوضاع
بلافاصله بالاتفاق چنین منقاد باشند برگشته بخت آنکه مخالفت ورزد بنابران در حال
تمام قوم مذکور با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند وقتی رسیدند که محمد قاسم مجلس
مائده کشیده بود نشر بود اینجماعه مرزوق است ازان قرار قوم جنه مرزوق لقب یافته انگاه اطاعت
و مالگذاری قبول نموده مراجعت کردند فقهای اسلام زمین آنروی آب که در تصرف مردم جنه
بود بنابران عشری نویسند و همچنین مرزمین نیرنکوت که خود باطاعت آمده نسبت بدیگر
زمینهای ابواب کمست **باالجمله** حسب اشاره حجاج محمد قاسم مراجعت کرده بر معبر
مهران بحدود قلعه راور وجیور رسیده به موکه بن بسایه والی آنجا فرمان فرستاده
تا آمده ملازمت کند وی گفت اگر همچنین بیایم زیر عتاب داهر افتم فلان وقت در فلان
مقام با چندی از فوج می برایم لشکر خود را بفرمائید تا بر سر من تازند و من در ظاهر خود را
بجنگ آرم و آخر بعجز گرفتار گردم انگاه بر این وضع موکه بملازمت رسیده مورد نوازشات
شد و دلیل راه گردید **مرویست** که رای داهر خبر تغلب فوج اسلام شنیده
با لشکر گران آن کنار رسیده در صدد ممانعت عبور آب بوده جمعی از لشکر اسلام
میخواست عبور کند خود داهر یکی را به تیر دوخته پس جاهین بده راه از طرف خود مانده
خود پیشتر نشست جاهین گذر عبور را سخت محکم کرده کار عبور مشکل افتاد درین ضمن چند
سوار را که از لشکر اسلام در سوستان بودند جندرام هاله که پیش ازان وقتی
والی سوستان بود بیرون کرده قلعه را الضبط کشید محمد قاسم آنرا شنیده
مصعب بن عبدالرحمن را با هزار سوار و دو هزار پیاده بسوستان فرستاده
جندرام بجنگ بر آمد و شکست خورده خواست بحصار پس رود درونیان درها
را بستند و آنمخذول در دست لشکر اسلام واصل جهنم شد پس لشکر
اسلام قلعه را بتجدید ضبط کرده باز بمحمد قاسم پیوستند رای داهر جیسیه پسر خود را

بحصارت فرستاد تا راه بر لشکر اسلام گیرد قریب پنجاه روز درانمیان بگذشت و لشکر اسلام
را حال به تنگی رسید هر اسپ که بسبب نیافتن کاه رنجور شدی گشته میخوردند داهر پیغام کرد که حال
لشکر شما چنین مسموع اگر بر خود بخشائید من معترض نشوم و خدمت کنم تا واپس روید محمد بن
قاسم فرمود انشاءالله این ملک ملک اسلام می شود تا باطاعت نیائی و مال چندین
ساله ادا نکنی هرگز از تو دست بردار نشویم گویند حجاج بن یوسف بشنیدن خبر هلاک
اسپان دو هزار اسپ روانه نموده تاکید کرد که در سهم داهر متوقف مشوید
و زود از دریا گذشته اول کار وی سازید برسیدن آن تاکید محمد بن
قاسم بزمین جهنم رسیده فرمود تا جهت عبور کشتیها فراهم آورند و پل بندند
موکه بسایه چند کشتی موجود کرده آنرا پر ریگ و سنگ ساخته میخهای قوی در همدیگر
بستند بر اثر این خبر داهر به پسر خود نوشت که بنحوی موکه را بدست بیار که چنین
جرأت می کند راسیل برادر موکه نزد داهر بود و با برادر سابقه نفاق داشت گفت
این فرمان مراست که رفته به برادر آرم و ذمه دار ممانعت عبور لشکر باشم
درین ضمن بتائید ایزدی لشکر اسلام کشتیها را تیار کرده سوار شدند و به تیر باران
کفار مانع ساحل را بر طرف کرده گروهی بزرگ آن کنار رسید و ساحل
را از خصمان پاک کرده قائم استادند تا باقی لشکر سالما عبور نمود **مرویست**
که از لشکر کفار سواران جلد رو همه شب تاخته وقت طلوع دمیدن صبح بلشکر
داهر برائی خبر رسیدند داهر هنوز بخواب بود که انها فریاد زدند حاجبی رفته داهر را بیدار ساخت
چون از خواب شیرین برخواسته این خبر تلخ شنید ائنده را چنان طپانچه زد که در حال
جان داد پس داهر بتلواسه افتاده ندانست چکند گویند محمد قاسم چون لشکرش
همگی از دریا عبور نمود منادی در لشکر فرموده که اکنون ما را دریا بر پشت و خصم در مقابل
روست هر که آماده جانسپاری که مثمر سعادت دارین باشد بماند و عزا دریابد و کسی که
ثانی الحال تاب خصم نیارد برگرد چون راه معبر باقی نیست هر آئینه بدست کفار
خواهد افتاد یا بآب خواهد غریق شد ازان ننگ و عار که مایه ادبار دین و دنیاست

به که حالا مرخص گردد که مرا یا سر داد نیست یا سر گرفتن سه کس یکی به بهانه
بیکسی مادر و دیگر بعلت فکر یتیمی دختر و سوم برای ادای دین تخلف گزیده
تتمه همه جان برای غزا و ایثار کرده گفتند ما را جز جنگ سری نیست **بالجمله**
محمد بن قاسم چون لشکر را یکدل دید از انجا کوچ فرموده از حصار بت طرف حصار
راور ساخته بموضعی رسید که آنرا جیور گفتندی میان راور و جیور خلیجی بود برگذار
اش لشکر ڈاهر بنظر آمده محرز بن ثابت قیسی با دو هزار و محمد زیاد العبیدی بیک هزار بمقدار
انطرف نامزد شده جمله را بر اندند درینوقت محمد حارث علافی را طلبیده گفت
که تربیت کردن من شما را برای همچو روز بوده اکنون باید کوشید و طلایه بذمه خود باید گرفت
محمد حارث جواب داد که فی الواقع مارا بر و جان در خدمت کوشیدن واجبست
فاما انطرف مقابله با مسلمانانست مفت مرتد شدن و ماخوذ خون مسلمانان گردیدن
و مردن بجهنم رفتن ازین تکلیف معاف باید فرمود و سوای آن در هر خدمت بجان حاضر است
داهر رنجه شده خاموش ماند و جیسیه را با لشکر جرار بمقابله فرستاده بعد قتل
اکثر لشکرش منهزم پس شد روز دیگر راسل برادر سوکه معین نمودی نهانی پیغام
کرد که مرا هم مثل برادرم از جنگ گرفته ببرید و چنان شد **الحاصل** ده روز برابر فوجهای
فوجهای کفار بجنگ می آمدند و منهزم پس میرفتند درین ضمن لشکر اسلام غلبه
کرده ڈاهر را در حصار دائره کشید روز پانزدهم که پنجشنبه دهم رمضان ۹۳ سنه ثلث و تسعین
بود با وجود منجمان خود ڈاهر با فوج قوی منجمله ده هزار سوار جوشن پوش و سی هزار پیاده و چند حلقه
فیلان جنگی بر عماری فیل با دو دختری خوبرو که یکی پانش وادی و دیگر شراب بش
رساندی بمقابلت بر آمد از صباح تا آخر روز جنگی روداد که بشرح در نیاید مسلمانان
بحقه بازی و تیر باران پای جلادت بنحوی افشردند که مزیدی بران متصور نباشد
اول لشکر اسلام زیر و زبر گردید و محمد بن قاسم حیران کار شده بدرگاه ایزدی رجوع
آورد فضل خدا در حال یاری آمده اسباب نصرت را تمهید داد **گویند**
داهر چرخی آهن داشته بهر سواری که می انداخت سرش بریده بخود می کشید پس در

حین قرب غروب که میخواست فریقین از جنگ بیاسایند بحقه بازی جماعه
مسلمانان فیلان جنگی رم خورده در لشکر خود افتادند و موجب پریشان
شان شده و جماعه از کفار با مان آمده گفتند لشکر داهر چیره و غافلست فوجی
بما تعیین کنید تا از عقب در آئیم و کروفر پیشینیان بشکنیم بآن سبب عمده
جمعیت اعدا شکست خورده محمد بن قاسم معائنه آنوقت کرده لشکر را به تیر
باران امر فرمود بعد قدرت الهی تیری بگلوی ڈاهر رسیده جان بداد فیلش را
پس کشیدند قضا را فیل در خلاب ماند رهبان برای ستر حالش در خلاب
نهان کردند لشکر کفار بیکلگی هزیمت خورد لشکر اسلام بنحوی گذر ها را گرفته که پرنده درون شان
در نیالیت برهمان بدست قیس افتادند و برای جان بری سراغ گشته شدن ڈاهر دادند
درین ضمن دو دختر ڈاهر بدست لشکریان افتاده محمد قاسم بگمان انکه مبادا ڈاهر گم شده
باشد در لشکر منادی فرموده تا در صدد تعاقب نیایند که نشاید حریف کمین کند
قیس منادی را شنیده تکبیر زد و محمد قاسم مخبر قتل ڈاهر شده با چند سوار بر کنار خلاب
آمده بدلالت برهمن جسد پلیدش برون آورد و سرش را بریده بر نوک سنان
کشیدند بچشم دختران جلوه داد تا تصدیقش کردند انگاه فرمود تا بشکر آن موهبت
تمام شب بتسبیح و تهلیل احیا داشتند صباحی روز جمعه سر ڈاهر با دختران بدر قلعه
فرستاده متحصنان تکذیب کردند لاوی زن ڈاهر بالای فصیل معائنه سر شوهر کرده بی اختیار
نعره زده خود را از بر افگند پس اهل حصار در ها کشودند و فوج اسلام درون
رفته در میان بتخانه طرح منبر انداخته نماز جمعه ادا نمود و خزائن و اموال و
دفائن بضبط کشیده تحویل قیس فرموده در اوائل شوال سنه الیه بعد بند و بست
تمام سعد و سر ڈاهر معه دختران و اسیران و غنیمت با دویست سوار مصحوب قیس
روانه دار الخلافه کرده مدت حکومت ڈاهر سی و سه سال و تمام ایام کامرانی طبقه براهمه
نود و دو سالست مرویست که بعد قتل ڈاهر مردم همه از حوالی تهری جمعیت نموده بادهل
و سرنا آمده ملازمت کردند و رقص اغاز یدند محمد قاسم پرسید که اینها چه می کنند گفتند

مارا رسم است که چون بادشاهی مظفر شود شادی وی با نوحه کنیم انگاه مقطعی بر خود گرفته
پس رفتند و مردم بهاتیه و توهانه و سعته و جتبدر و ماچهی و گوریجه هم باستصواب علی محمد
بن عبدالرحمن سلیطی آمدند و همه سر و پا برهنه بودند بعد امان معتبر گردید که هرگاه
مردم اسلام از دار الاسلام بیایند و یا آنطرف روند اینها بدرقه و دلیل باشند انگاه
محمد بن قاسم خواهر داهر که برای خوف زوال ملک بحبالهٔ خویش کشیده بود باجازهٔ حجاج
در عقد خود در آورده متوجه تسخیر بعض اماکنه گردید در اینضمن در اوائل سنه اربع و تسعین مسموع
شده که پسران ڈاهر در قلعه اشکندر فراهم آمده دم استقلال میزنند محمد بن قاسم
متوجه آنطرف گردیده بتضییق حصار کوشید و بعد محاربات کلی مسخر فرموده بتخانها را
شکسته اساس مساجد افگند و بر سکنهٔ آنجا جزیه مقرر فرمود و همچنین برهمنا باد
را فتح کرده گویند روزی محمد قاسم نشسته بود که جماعه براهمه بقدر هزار نفر سر و ریش
دروت تراشیده در آرد و در آمدند متفحص حال گردیده دریافت که اینها در تعزیه سردار
بنا بر آئین خود چنین کردند همه را طلبیده بمشورت لادی زن ڈاهر بر عمل دیوانی جهات
ملک بقرار قدیم بکماشت وقتی که مستمال شدند بعرض رسانیدند که ما قوم بت پرستیم
و بمجاورت بتکدها معیشت سایر قوم ماست هرگاه اطاعت پذیرفتیم و جزیه بر خود لازم
گرفتیم باید رخصت بدهند تا معبدهای خود را بمکانهای دیگر بنا نهیم و دعا بدولت
خلیفه کنیم محمد قاسم بعد عرض حجاج و اجازه از خلیفه شانرا رخصت داده که بکیش
قدیم آنچه رسم است بعمل آورده باشند پس فرمود تا جهت امتیاز از دیگر هنود ظرفهای
برنجی کوچک برای گدائی وضع کنند و هر صبح آنرا بدست کرده از هر در بکدیه گذشته باشند
از ان قرار رسم مانده که کاسه در دست براهمه با خفدان بر هر در بگردند تمتع
یابند مرویست که چون حجاج بر فتح قلعه اشکنده و برهمنا باد مطلع شد
طرف محمد بن قاسم نوشت که چون بفضل ملک و خود داهر بدست آمده دار الملک
دیرا باید بدست آورد دیگر باینقدر اکتفا نکرده متوجه جانب شرقی شد و روبهند
نهاد برکت دین محمدی همه جا ناصر مسلمانان خواهد بود بر آن نوشته محمد قاسم عزم

الور بسته در خلال حال خبر رسید که فوفی نام پسر داهر در الور مستقیم شده انکار کشته
شدن داهر شده و میگوید وی از لشکر گم شده رو بهندوستان نهاده عنقریب
با لشکر رسیده انتقام میگیرد و چنان یقین بر آن دارد که هر که پیشش ذکر کشته گردیدن
داهر می کند بقتل میرساند و لهذا اگر کسی پیشش اظهار اینمعنی مینماید جیسیه و وکیه
برادران خود را که درین تفرقه متفرق شده بودند نزد خود خوانده است درحال متوجه آنطرف شد
حصار الور را محاصره فرموده لادی زن داهر را بدر قلعه فرستاد تا اظهار مردن شوهر نماید ادرا
تکذیب کرده سنگ و کلوخ زد و گفت که با گاؤکشان تو ساخته پس محمد قاسم بتضییق کوشید
خلق الور در اندک ایام بتنگ آمده در فکر بر آمدن شدند فوفی دانست که کارش بجائی ماند اما
بتوهم غلط دست بردار شدن مشکلش افتاده گویند زنی ساحره آنجا بوده التجا باو آورده
تا از حال داهر خبر کند زن ساحره که در آن وقت جوگنی نام داشت مهلت یکشب خواسته
بعد مضی آنشب دو شاخ سبز یکی از درخت جوز و دیگر از درخت فوفل بدست کرده پیش فوفی آمد و گفت
تا سرانديب وجب وجب زمین را ملاحظه کردم و این حجتها آوردم اگر داهر زنده بودی البته
مرا بنظر آمدی زنهار خیال زندگی او پیرامون دل میاور و خود را مفت بهلاکت مده چون فوفی
از زن ساحره یقین مردن داهر گردید شباشب از قلعه بر آمده نزد برادران مذکور که پیش خودشان
را خوانده بود هنوز نرسیده بودند بگریخت صبحی علافیان این ماجرا بمحمد بن قاسم نوشتند و امان نامه
خود طلبیده اهل حصار را بکشودن حصار راه نمودند محمد بن قاسم بالشکر مظفر بشهر در آمد و دید که خلقی انبوه
بر در معبدی بسجده افتادند پرسیدند که اینها چه کنند معلوم شد که بت را سجده می کنند درون بتخانه
در آمده دیده صورت انسان کامل بر اسپ سوار دست شمشیر را کشید تا بزند مجاوران گفتند که این
بت است نه زنده و از پیش محمد قاسم رم خوردند نزدیک بت رفته دستوانه یکدستش وا نمود و از
مجاوران پرسید که بت را یک دستوانه در دست نیست از وی پرسید تا چه کرد گفتند بت را ازین
چه خبر گفت عجب معبودی رامی پرستید که از حال خود خبر نمیدهد شنیده بسر خجالت بزمین دوختند
فقلست که شخصی از جمله اسیران در وقتی که امر بکشتن شان شده گفت من عجیبی نمایم که هرگز ندیده
باشند فاما بشرطی که مرا و متابعان مرا امان نامه نوشته بدهید گمان بردند که مگر دفینه مینماید

مطابق نمودش امان نامه دو صد کس نام بنام نوشته دادند چون امان نامه را حاصل نمود در
حال ریش را بدبن کرده موهای سر را پریشان نموده سر دریا ها به پیچ و خم افگنده انداز رقص عرب
آغازید و بدهان صداهای غریب زدن گرفت حالتی کرد که هر همه بیننده ها بخنده قاه قاه افتادند و تکیه
بس کرد محمد قاسم فرمود آخر این لعبها چیست عجیبه گفتی بما گفت که این عجیبه کم ست عجیبه من همین که
کردم محمد قاسم را یاران گفتند این هزال بنماید عهد نامه ازو باید گرفت فرمود حرف حرفست هر چه بزبان
راندیم از و عدول نیست بالجمله چون الور هم که دار الملک بود بضبط آمد دیگر بکلی از ملک خاطر جمع شده
طوائف انام را باحسان مرهون فرموده بشغل و پیشه خود و احنف بن قیس بن رواح اسدی را حکومت
الور و قضا و خطابت بموسی بن یعقوب بن طائی بن شیبان بن عثمان ثقفی و وداع بن حمید
النجدی را بایالت برهمنا باد و نوبه بن دارس را بحصار راور و ولایت گورج تهذیل بن الازدی و دهلیله
بحنظله بن اخی بنانه کلابی داده متوجه ملتان گردید در عرض راه حصار بابیه را مکشوده والی بابیه
کک بن جندر بن سیلایج عمزاده داهر که از پیش داهر بهزیمت خورده آنجا افتاده بود امده ملازم
رکاب گردید پس حصار سکه مفتوح نموده عتبه بن تمیمی آنجا ماند و ملتان مع نواحی و قلاع بضبط کشیده
خزیمه بن عبد الملک بن تمیم بحصار پور و داود بن نصر بن ولید عمانی بملتان منصوب فرموده طرف
دیالپور شتافت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده درینوقت سوای افواج معینه اماکنه مسطوره زیر لوای
وی حاضر بوده پس تا سرحد قنوج و کشمیر مفتوح فرموده بماند و سرو نشانده داهر را حد مشخص نموده جا بجا
معتمدان مانده مراجعت کرده در اودیپور رسید که قضا قائد حیاتش شده **کیفیت واقعه رحلت**
محمد بن قاسم چنین که چون پرمل دیو و سورج دیو دو دختر داهر که در عماری پیش وی بودند در
خدمت خلیفه رسیدند در حسن بی نظیر دیده برای خود پسندید اما برای دفع وحشت و بیدلی چندی
در حرم بدایگان داهیه سپرده بعد زمانی یکه از انها بفراش طلبیده از انجا که ناسور قتل پدر خود بجگر ان
داشت گفت ما خلیفه را نشائیم که محمد قاسم ما را سه شب تصرف خود کشید خلیفه این را شنیده بر آشفت
و در حال بخط خود مثالی روان نمود که محمد قاسم را باید بمجرد دیدن این امر خود را بچرم خام کشیده بحضور
رساند و این در اودیپور بمحمد قاسم رسیده بسکه حکم حکم الهی بود امتثالا للامر خود را بچرم خام کشیده روان
نمود در راه بسه روز درگذشت انگاه نعشش در صندوق نزد خلیفه بردند در حال آن دو خواهر را طلبیده

بنمود و گفت ببینید حکم مرا بی اختیار خنده زدند در روانی حکم خلیفه ترددی نیست لیکن در عدل و عقل
تمام فساد بنظر آمد زیرا آنکه همچو مردی که بمنزله پدر و برادر ما بود بمجلم بحرف ما کینه طلبان بی تحقیق صدق و کذب
ضایع فرموده مدعای ما قصاص پدر بود و هم کمی عقل محمد قاسم ظاهر شد زیرا که می بائیست حسب فرمان روانه
شده بر یک منزل خود را بچرم کشیده تا زنده رسیدی و چون ما بصدق گواهی دادیم جان بر شدی
خلیفه ندامت خورده فرمود تا هر دو را در دیوار چیدند قیل بپای فیل بسته کرده بازار گردانیده سوختند
طبقه گماشتگان خلفای بنو امیه چون محمد قاسم سند را مفتوح نموده بقرار مذکور حنف
بن قیس بن رواح اسدی در الور بایالت مانده و کسان مذکوره دیگر بقرار هر جا قایم بحکومت
شدند بعد دو سال اهل هند در مقام بغی آمدند و از سرحد دیپالپور تا آلبشور بتصرف گماشتگان اسلام
مانده بعد زمانی **ابو حفص قتیبه** بن مسلم از طرف حجاج آمده برانهائی که مشرف بایمان شده
بودند جزیه نهاده گماشتگان مانده بخراسان شد و عنقریب آن **تمیم** بن زید ایضا از طرف حجاج آمده بیست
و تسعین از طرف سلیمان خلیفه **عامر** بن عبد الله ایالت سند یافته و در مایه از طرف
عمر بن عبد العزیز **عمر** بن مسلم بغزای هند آمده بعضی ازان دیگر دیار بگرفت وطائفه از ملوک
سند را مسلمان ساخت در زمان هشام خلیفه مرتد شدند سلیمان بن هشام چنانچه در مجلد اول مذکور
از لشکر مروان گریخته بسند آمد و فسق گزیده کرده در سند بود تا سفاح بخلافت نشست پس بخدمت
سفاح شتافته دوره آیالت گماشتگان طبقه خلفای بنو امیه تا سنه ثلث و ثلثین و مائه بوده همگی
مدت این طبقه از اقرار ابتدای ثلث و تسعین الی انتهای مذکور چهل سال ست چون بهمین مقدار آسامی
گماشتگان خلفای بنو امیه ایالت سند کردند و اکنون نوبت ذکر گماشتگان بنو عباس آمد اول
ذکر برخی حالات لاحقه زمان گذشته ضروریست تا نسخه جامع ایجاز نقیر قطمیر مقدمات مقصود باشد
پوشیده نماند که چون گماشتگان بنو امیه در سند تصرف کردند برخی وجوه ملوک سند هنوز بقدم ظاهر داری
اطاعت صاحب حشمت باقی بودند منجمله **دلورای** از نژاد رایان در شهر دلور که بنایش مسمی ست بوده و
بهنورای در بهنبور که آنشهر را بانی همو بود دران ایام ماجرای غریب روداده بمجمل احوالش می پردازد
کیفیت سرگذشت **سیفی** و **پنون** زنار داری تانیه نام مع جفت خود مسند هر اسم در زی اهل بکنت ساکن
بهانبرواه که بحکومت دلورای بود طلبگار فرزند بودند بعد زمانی دختری شان را بوجود آمد رشک ماه چهارده

قضارا در طالعش دیدند که وی جهت مسلمانی خواهد شد بنا بر عار کیش با دل ریش آن در یتیم را در صدف
صندوق جا داده بجر سر دادند از اتفاقات صندوق را آب طرف شهر بهنبور کشیده در آن شهر
منهیه نام بالا الاسم کاذری بود خداوندِ پانصد شاگرد که فرزندی نداشت چون صندوق از پیش شاگرد
شاگردانش گذشته آنرا نزد اوستاد بردند تا بگشود ماهی از برج قدرت جلوه کرده نامش سسئی بمعنی
ماه نهاده بفرزندی گرفت وقتی که بسن کمال رسیده نشتر محبتش در دل زهره جبینان خلیده هر نظاره کی را
مشتری خود کرد عموم خلائق دل بمهرش دادند هر جا شستی پیراهنش چون ثریا عقد بستندی و مانند طائر
بشوقش پریدندی در آن اوان قوافل کیچ و مکران بعنوان تجارت وارد آن کران می شدند و صفات این
مه پاره بسمع پنون نام پسر والی کیچ رسانیدند شنیده دل از دست داد و بلباس اهل قوافل وارد
بهنبور شده سسئی را دیده دل بداد حسب اتحاد مزروقه طالب در دل مطلوب جا یافت آنگاه بتوسل
وصال شاگردی پدرش کرده لباس کاذران ببر نمود در ضمن ماجراها ست که بخوف اطالت عطف عنان
ازان بیان می نماید بالجمله سسئی زیاده بر پنون شیفته شده چنانچه رسم ست زنی زرگر بعوض میل خود در فکر مفارقت
این دو طالب مطلوب افتاده پنون را بغیرت افگند و بر سسئی دل گران ساخته سسئی که در عشق بی
غش بود چون طلای کامل از آتش بلند خود را پاک برون کشیده عبرت جهانیان گردید و بعد بعضی زمانی
طالب را بمطلوب حسن ازدواج رو داده پدر پنون واقف آنحال شده با پسران دیگر گفت که آن دل
داده را بجوی بیارید آنها رسیده با پنون ملاقات کردند و مهمان شده شبانگاه بی خبر سسئی
مسلسل بر شتر سوار کرده راه دیار پیش گرفتند آخر شب که سسئی از خواب برخاست دید دولت
بیدارش تاخت لشکر خواب رفته بی اختیار جامه جان را چاک زده دنبال مطلوب به تنهائی گرفت
و جبال شاقه بقدم شوق طی کرد بعد طی مسافت انداز چهل کروه از تشنگی بیتاب افتاده پا بدامن اجل
کسی که در وقت جانکنی بر زمین ساید بزمین زد بقدرت آلهی در زمین کوئی پر آب پیدا شده تا ازان
بخورد و توانائی تازه یافت از ثقات مسموع که آنکو هنوز پر آب می باشد هیچ وقت خشک نمیگردد و اگر همه خشک
سالها بگذرد قبل اینواقعه سسئی را در شب حنا رو داده بود شاخ حنا که علی الرسم در دست کرده خفته بود
بعد بیداری همچنان در دست داشته و با خود گرفته آنرا برین کوه نشاند بقدرت آلهی ازان شاخ
درخت سبز شده و تا هنوز نشان آن خونین دل باقی سخن مختصر بعد یافتن توان تازه سسئی از آنجا بجستجو شتافت

و انداز هفت گروه دیگر هم راه جبال طی نموده باز به تشنگی مبتلا گردید قضارا شبانی از دورش دیده چشم
طمع بدوخت و نزدیک رسیده خواست با خود ببرد گفت ای نا انصاف من تشنه بیتابم و تو بصید
من در اضطراب باید اول مرا سیراب کنی شبان بتعجیل در رمه رفت تا قدری شیر دوشیده برایش
آورد در ضمن سسئی که نا امید سراغ یار بود و خود را ببلای چنین مبتلا یافت از ورد
دل بدرگاه ایزدی که چاره ساز بیچارگان ست بنالید و پناه ازان غول بیابان
درخواست نمود در حال بقدرت الهی کوه از هم منفجر شده آن خونین دل نیم
چون لعل در سنگ جا داده و بنا بر عبرت و سراغ مطلوب کنار مقنعه اش
برون مانده شبان چون شیر گرفته آنجا رسید قدرت الهی را معائنه کرده پاره ملامت
خورد و آنگاه علامة بدفن چنانچه رسم است از سنگها ترتیب داد الماس کاران
سینه افگار عشق و محبت چنین آوردند که چون پنون را مسلسل نزد پدر بردند بیقراری
بمرتبه آغاز ید که پدرش را خوف هلاکتش شده لاچار برادرانش را باز بوی داد
تا هر گونه که توانند مطلوبش هم بیارند در حین معاودت پنون بمدفن بجای سسئی رسیده
نشان تازه دیده حیران ایستاده جاذبه قلبی سراغ مطلوبش داده بنا بر ظهور لواء
ظاهر متفحص حال افتاد ناگاه شبان مذکور وارد وقت شده من و عن سرگذشت
بیان کرد فی الحال از شتر فرود آمده برادرانرا گفت ساعتی صبر کنید تا زیارت
این مدفن بعمل آرم پس خود را بر مدفن افگنده بدرگاه حق نالید و وصال مطلوب
درخواست نمود بس که در درگاه احدیت نا امیدی امیدوار هرگز صورت پذیر نه بقدرت
قادر بکمال در دم کوه از هم شق یافته وی را چون بادام توامان در یک پوست
جا داده این قصه ندرت طراز ازان باز بر السنه عموم جاری و ارباب قال و حال
ان ماجرا را از زبان آن عاشق و معشوق که در حقیقت هر کدام عاشق و هم معشوق بودند
در ابیات سندی بمقام حسینی می سرایند و ازان مجاز راه بحقیقت میجویند و می یابند
الحاصل تا بیدان دو واصل ارباب وجد و سماع را غریب حالتی حاصل میگردد میر معصوم
بهکری این قصه را در مثنوی مسمی بحسن و ناز بسته و قاضی مرتضی سورٹهی ساکن موضع

کتیبانه در عهد محمد شاه بادشاه بطرز خاص نظم کرده از و نقلست که درویشی اسماعیل
نام ساکن ملتان بزیارت این دو عجوبه کشور عشق و عاشقی آمده شتر خود را در گنبد شت
سه روز بفاقه نشست و طمع دیدن هر دو بسته بعد سه روز پیرزالی با چند نان و قدری
آب برا و ظاهر شد گفت هرگز چیز نخورم تا سسئی و پنون را نه بینم گفت سسئی منم و طمع پنون
بگذار که اعتماد بر زمانه نمانده و من از دست اخوان رنجیده ام و این حال بعنم شانست درویش
گفت چگونه باورم آید که سسئی نوجوان صاحب جمال بوده و تو پیرزالی در حال خود را
بآن جمال و جوانی جلوه داد گفت چیز بخور درویش گفت چیزی بی دیدن شما هر دو
هرگز نخورم اگرچه بفاقه بمیرم که این عهد بسته ام بعد مبالغه و قسم اتمام سسئی
بگور در شده پنون را تا کمر برون آورد فاما خود آنماه مثال جوزا در و بهر دو دست در بر آغوش
آویخته ماند بخوف آنکه مبادا چون سابق کسی راهش زند بالجمله برین وتیره بسیار
بزرگان اهل صفا و پرا دیدند شتر سوار را گذر از آنکو بهبود نه هرکه بر قبر شان شب احیا
نماید با آنکه اکنون همه ویرانه ست مهمان غیب باشد چون این ماجرا مجملا ادا شد باز
بذکر مقصد اصلی میگراید **طبقه گماشتگان بنو عباس** چون سفاح که
اول خلفای بنو عباس ست بخلافت رسیده در سن ثلث و ثلثین و مائة آول فوجی را
فرستاده سند از گماشتگان بنی امیه انتزاع نمود بعد چهار سال دیگر ابو جعفر منصور
عباسی لشکری بهند و سند تعیین نمود در زمان هارون رشید موسی
برادر فضل برمکی بایالت سند آمده هرچه می آمدی می بخشید لهذا معزول گردیده
علی بن عیسی بن ماهان بجایش آمد قلعه تهره که حصن حصین واقع ارض ساکوره
بوده و شهر بکار و برخی مواضعات آن زمین غربی سند درین زمانه بدست شیخ ابوتراب
اجل تبع تابعین که مزارش معه شهدا دیگر تا هنوز زیارتگاه اهل ست و بر سر گنبد
تاریخ بنا از آن قرار سال صد و هفتاد و یک مرقوم مفتوح گودیده و شهر بهنبور
و دیگر مواضع مذکور ره بخرابی نهاده نقل در امکنه دیگر کردند پس ابو العباس بایالت
سند رسیده مدتی مدید در آنجا ماند در زمان مامون بعضی از سند زیادتی بتصرف

گماشتگان ایشان آمده پس چند اسامی دیگر از بعد او آل تمیم منصوب بایالت
سند شده اند تا در خلافت عبد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن المقتدر بالله
در منتصف ماه رمضان سنه ست عشر و اربعمائة سلطان محمود غازی از غزنین بملتان رسید
و او چه را بدست آورده گماشتگان القادر بالله را از ملک سنده اخراج نمود و مدت ایالت
گماشتگان خلفای بنو عباس بقرار ابتدای مذکور همگی دو صد و هشتاد و سه سال ست
پوشیده نماند که قوم سومره در حقیقت دو صد سال بیشتر بر بعضی بوم و بر و دیار سند دست
تغلب داشتند فاما چون باج گذار بودند و ربقه اطاعت حکام اسلام در رقبه حال بسته داشتند
ذکر از انها نکرده و بعد فراغ از ذکر طبقه گماشتگان غزنین و غور سلاطین دهلی در ذکر
ایالت بر اسمه بعضی اسامی و احوال ایشان مذکور خواهد ساخت **طبقه گماشتگان
غزنین و غور سلاطین دهلی** بقرار مذکور اول **عبد الرزاق** وزیر سلطان محمود
غازی در سبع عشر و اربعمائة از تسخیر بهکر پرداخته بسوستان و ته رسیده و اماندهای عهد
بنو امیه و بنو عباس در آنمرز نمانده مگر جماعه قلیل پابند عقاله عیال و اطفال بوده که حالتی
و فضیلتی داشتند بمناصب و ادارات شرعیه ساکن شده اند و از آن شرده قبیله
ارباب و انساب تحقیق کرده اند منجمله ثقفیان قبیله قضات اهل بهکر و الور از اولاد
موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبان بن عثمان ثقفی که قاضی اسمعیل بن
علی بن محمد بن موسی بن طائی ضابط اصل تذکره فتح سند بزبان حجازی از ایشانست
و جد بزرگش موسی بن یعقوب را محمد بن قاسم بعد فتح حصار الور بقضا و خطابت
انجا مانده بود و تمیمیان و آل مغیره که بتغیر لهجه آن تمیم و این موریه شده و عباسیان و صدیقیان
و فاروقیان و عثمانیان اند تا هنوز اسباط شان در تمام سند ساکن و پیشوا اران از اولاد حارث و قوم منگی
از شعب تمیم و قبیله جبریه که از ایشان شیخ طائی دریای لاڑی ست و قبیله بنی اسد
که از ایشان شیخ تهره در فتح پور و قبیله آل عتبه که از ایشان قاضی برهان هم
در فتح پور و قبیله بنوالی صوفیان که از انها بعضی درویشان اهل اند و اولاد حاکم
قوم با جبر عرف جهانکار و اولاد جبریه انصاری که یک جا از انها قوم سپیه ارباب

سوستانند و جت و بلوچ از نسل هارون مکرانی بنابر مزید فائده بمجمل
تفصیل شجرهٔ جت و بلوچ مبادرت میرود **شجرهٔ جت و بلوچ** محمد
بن هارون مکرانی که در سلک عمال مکران مذکور شد و با محمد قاسم حین فتح سند
تا بارمن بیله رسیده درگذشت و آنجا مدفون شد ولد محمد بن ابان بن عبدالرحیم
بن حمزه بن عبدالمطلب ست مطابق قرارداد نسابین والعهدة علیهم وقتی امیر حمزه رض
در شکاری درود بزمین دور دست شده در دشت به تنهای افتاد بنابر خصوصیتی که
خداتعالی را انجا صدگانست دران دشت پری جبت نامستش پیدا شده و بامر الهی حلال گردیده
بعد یک صحبت که آن وحشت و تنهائی و ماندگی از امیر مرتفع شده باز بقدرت
ایزدی پری از نظر پنهان گردید امیر با وطان رسید و پری مذکور بعبدالرحیم حامله شد
براد سخن مختصر محمد بن هارون را از هفت زن پنجاه پسر بوجود آمده عیسی مهران
محبا زشمنک بهرام رستم جلال از یک مادر حمیرا نام مرید جمال زاده بهلول
شهاب نظام جلال مرید از یک مادر حمیری نام رودین موسی توتی نوح شده رضی الدین
از مریم جلال از عائشه آدم کمال احمد حماد حامد سعید مسعود از مسمات مدی شیر کوه بلند
کرک نورالدین حسن حسین سلیمان ابراهیم از فاطمه عالم علی تیرکش بهادر تیغ زن مبارک ترک
طلحه عربی شیر از تاج الدین تخت گیر گلستان برک از خواجون بابر حجاج چنانچه ذکر رفت مکران را
صافی نموده بگذشت زمینداری آن زمین معه مضافاتش بدو حصه قرار یافته حصه باولاد
جلال و حصه بسائر اخوانش بعد زمانی میان برادران منازعت برخاست
اکثر اولاد بسائر طوائف متفق در آنمرز ماند و اولاد جلال الدین هزیمت یافته
بسند و کچ افتاد اولاد ایشان در تمام سند منتشر و طوائف لاتعد و لاتحصی ست
قوم لوده که لولیان هم خوانند اصل آنکه حضرت سلیمان ع جمعی از جنیان بروم فرستاد
بود تا کسرتی چند بخرند در اثنای راه یکی از جنیان زا باکنیزکی لولیا نام قربتی واقع شد
نطفه در رحمش جا یافت حضرت سلیمان ع ازان آگاه شده آن کنیز بوی بخشید لوده
نام مردی ازو بوجود آمد اولادش سبط لسبط بعد مضی دهور با عراب آمیخت و در حین فتح

سند وارد و ساکن آنجا شد یا پیشتر فرش اقامت باین زمین گسترده باشد **بیان
شجرهٔ قوم سمه** که در ضمن شرح شان احوالات کلی لازمه این تاریخ مخصوصه
محروسه سند جلوه ظهور یابد **سام** بقولی پسر عمر ولد هشام بن ابی لهب ست و بقولی
پسر عمر بن عکرمه بن ابی جهل یا پسر عکرمه بن عصام بن ابی جهل علی اختلاف اقوال
نسابین باشد و اقرب بصحت از اولاد جمشید بود چنانچه لقب جام بر آن شعر
یا اصل اولاد سام بن نوح چهار پسر داشت بد با اولادش بده سوره و سهته
و دا کهمیل و آوتار و آمره و بذیر و غیره جمله شانزده پسر بودند بلقب راتهور مشتهر ند سنگا بهم
بهاگرت منجمله بهاگرت را پسری شد ڈیره لقب و او را پسری آمد اجیپار و او را پسری شد
دسرت گویند دسرت را سه زن بودند یکی کسیلا دویم کیلیه سیوم سمیا از کسیلا
دو پسر یافته رام لکهمن و از کیلیه یک پسر برت نام و از سمیا یکی چترکن اسم سنگا
ولد سام هم اولادی مانده و بهمهر ولد سام را اولاد موسوم بتو در است برت ولد دسرت
مذکور اولادی مانده موسوم به پڑ با و جا نسپا و گوریجه فاهه چترکن ولد دسرت را اولاد بیست ملقب
به چار را لکهمن ولد دسرت را عقبی بماند رام ولد دسرت پسری مانده تواکس نام او را پسری
شد اشت اسم و یا اولدی مانده تنت لقب وی را خلفی آمد زرگنت پسر زرگنت کن اسم سشر کن بنام وی معروف
شده پسر کن سنبوت راجا لقب یافته سنبوت راجا را چهار فرزند شد
سام برگزیده شاه هم گویندش نهنرث که آزاد کمن هم گویند ماخذه منجمله سام ولد سنبوت
راجا را پسری آمد جادم نام جادم ولد سام بن سنبوت راجا را پسر رسیده یکی مسبت
اولادش سند سمه اند دوم کجبت اولادش چغده سوم بهوبت اولاد او قوم
بهتی چهارم چوراسمه اولاد او رای دیاج ست که والی کرنال قلعه واقعه ارض
سورٹهه بوده دشمنتش معروف انام براه خدا سر را واقف کرده زن او سورٹهه اسم با وطرفه
شغفی داشته تا تاثیر آن شوق و شغف زن و شوی واقعه دادن سرش در مقام مخصوص
سورٹهه اهل حال راهوش رباست هسپت ولد جادم بن سام بن سنبوت
راجا را پسری آمد ربدری او را اسم پسری نیت نام او را نوتیار او را اودها او را اودهه

اورا لاکھیارا ورا لاکھہ لاکھہ پادشاهی کرده بود واورا بوتهی جاره نسبت گرفته ازان
چهار پسر آورد منجمله اوده که اولاد نماند واوده بجای سکونتش را الفب ست تهرکه
چهار پسر داشته شیته ودیتر پاتهار می ور ہاکه اولاد ندارد شانکه ہم اولاد ندارد گویند لاکھہ مذکور
بوفت پری دیگر زن آورد آزان نیز چهار پسر زائید یکی اُنر جهته اولادش بابره ودنگنه وکله
قنل لاکھہ قلانی معروف اولاد اوست مناهیه اُنر ولد لاکھہ را پسری شد لاکھہ نام اورا پسری
آمد سمه اسم سمه ولد لاکھہ بن انربن لاکھہ را دو پسر بوجود آمد کاکه جکھره کاکه صاحب
حکومت برآمده موضع کاکه نامی بدوست اودو پسر زائید پلی رائیدن دراولاد پلی سرفی سمه
سرداری کرده ورائیدن ولد لاکھہ نه پسر آورد منجمله سمه سمیجه اولاد اوست نوتیار
همه نوت اولاد اوست لاکھہ اولادش لنجار مخدوم سمهار لنجار علیه الرحمه
که درذکر مشایخ مذکور شود ازاحفاد واواولاد اوست ابره اولاد او ڈاهر ناهیه و
فل ناهیه ناهیه قبیل ناهیه پسر رائید نست چنیسر ایضا پسر رائیدن
معروف وقت بوده مناهیه کوریه اولاد این سمه قوم مندره است
نهم پلی که سردار شد اورا دو پسر بودند یکی اوده سه اولاد او بهریه
او دیهجه اوکدریه پوتره گویند پسر پلی ساند نام ایضا سردار قوم شده ساند
پسر پلی را هفت پسر بودند اول کاکه اولاد او کاکیجه پوتره دویم جاره
سوم ویره اولاد اوست جارنیجه هنکوره اولادش اودیجه جاکسیه
دورها وهنکور چاپنجم ڈیره اولادش ویره سمه که درکچهه ست ششم
جام هوتهی ویرا پنج پسر آمد هاله نام اولادش قوم هاله مشهورند هنکوره اولادش
بومیان دهوریه هنکوره وجار هنکوره رام ده می باشد ومواضعات مذکوره راایشان آباد کردند
ساهر اولادش ساهر سمه را بانی وبومی شانند چیلاریه اولادش
قوم نهریه معروف جام هاپر جام هاپر را دو پسر بودند لاکھو جام جونه جام جونه
را پسری آمد کر راهو نام کر راهو را سه پسر شدند ساند اولادش راهوما ولاکھیته
وجکھره سومره که اولادی نمانده لاکھہ جام لاکھہ جام را پسری آمد کاہه نام اورا

پسری آمد لاکھہ نام وبعد مردنش پسری دیگر ازو بوجود آمد مسمی بکاہه بهمنام پدر
گردیده لاکھہ بن کاہه برادر کاہه مذکور راد وازده پسر بودند منجمله یکی جام جونه
که اولادش سمهای سلاطین سندند ساکن ساموئی وبجای خویش مذکور
شوند دویم اُنر اودر بهریه سلطنت کرد واولاد نماند سوم پلی نام اولادش پل سمه چهارم
کاہه اولادش سودیاری سمه پنجم اورٹهه اولاد او صاحب سمه واوده سمه دسکاوت
سمه ششم جیسر اولادش بهیه پریا هفتم منگر ازو اولادی نماند هشتم
ابره اولاد او قوم ابریچه نهم هنگو کونز دوسی نامی سهیجه از اولاد رائدن مرید قدوة
الاولیاء امام الاصفیاء سید خیرالدین نبیره حقیقی اولاد امام المتقین قدوة العارفین
حضرت پیر دستگیر رحمة الله علیه دهم سلطان اولادش سلطان یازدهم
رائیدن دوازدهم لاکھہ منجمله هنکوره کوز را سه پسر آمده اول ڈیسر
دویم مناهیه سوم مرادیه منجمله ڈیسر را پنج پسر بود کاہه ہاگه رکن هنکوره جونه
جونه پسر لاکھہ تن کاہه مذکور را هم پنج پسر بودند کهوریه تاجیه ابره بلوچ بانبینه
ذکر اولاد بانبینه آنها که سلطنت سند کردند در طبقه سلاطین سمه که عنقریب
بیاید مشروحا مندرج پوشیده نماند که بقرار این مذکورات
اولاد سمه در سائر سند تا گجرات الی حال اکثر بومیان زمین
اند وسندی بیشتری بانجماعه آباد وسوای ان قوم بلوچ وجت
وقبائل مرقومه دیگر عبارت از قدیم سکان این مرزند ودیگر طبقات
وارد متاخرین ما تقدم اینها را توان شمرد چون طول کلام اصل
مدعای این وثیقه نبوده بقدر ما یحتاج که برای تشریح برخی حالات بسنده
بود اکتفا واختصار بعمل آمد اگر کسی بر زیاده تحقیق برسد گو برسد
بالجمله پس از گماشتگان سلطان محمود پس گماشتگان سلطان مسعود پس
گماشتگان سلطان مودود آنگاه گماشتگان سلطان مجدود پس گماشتگان سلطان قطب الدین
وگماشتگان سلطان آرام شاه که احوال هرکدام در مجلد اول وثانی مذکور الکه

سند تصرف کشیدند در ایام سلطنت سلطان آرام شاه سلطنت چهار بخش گردیده مجمله ملتان واوچه وتمام سند بفرمان **ناصر الدین قباچه** سمت نفاذ پذیرفت در انولا در زمین سند بامکنه که مذکور شوند هفت رانا باج گذار ملتان بودند راناباهتر سعت راٹهور ساکن ڈیره تعلقه دربیله رانا سیز ولد دهساج کوریجه سمه ذات ساکن ٹونک واقعه حدود روپاه جیسر ولد جبه ماچی سولنکی متوطن مانکتاره وگهیه ولد پنون چنون مقیم دره سیوی چنون بن دهیته چنه ذات ساکن بهاک نی جیه بن وریاه ساکن جهم اعنی نهیه کوٹ جسود بن اگره ساکن مین تکر تعلقه بهانبرداه **الحاصل** چون لاهور را گماشتگان تاج الدین یلدوز مسخر کردند ملک ناصر الدین قباچه در شهر ملتان تحصن نمود ودر اخر سنه ثلث وعشرین وستمائه ملک خان خلجی واتباع او بر بلاد سوستان مستولی شدند سلطان ایلتمش وزیر خود نظام الملک محمد بن اسعد را بمحاصره اوچه فرستاده خود بدهلی رفت نظام الملک در سنه خمس وعشرین وستمائه اوچه را بالصلح گرفت جانب بهکر شتافت ناصر الدین فرار کرده کشتی حیات را بگرداب ممات راند سلطان شمس الدین مالک سند گردیده **نور الدین محمود** در ثلاثین وستمائه بایالت سند مانده در ثلث وثلثین وستمائه سلطان ایلتمش درگذشت ومسعود شاه وارث گردید در خلال حال لشکر مغول از آب سند گذشته اوچه را احاطه نموده وبتوجه سلطان مسعود منهزم بخراسان رفت سلطان مسعود بجای نور الدین محمد **ملک جلال الدین محمد** بایالت سند ماند در بیضمن ناصر الدین محمود عم سلطان مسعود وارث تخت وتاج شده در تسع واربعین وستمائه از لاهور وملتان واوچه وبهکر وسائر سند گذشته ملتان واوچه وسائر سند به **ملک سنجر** داده مراجعت کرده در شهور اثنی وستین وستمائه سلطان غیاث الدین تخت دهلی شکسته ناحیه لاهور وملتان وسند **بسلطان محمد** ولد خود داده وی بعد سه سال بملازمت پدر در دهلی رفته وبعد یکسال می آمده در ثلث وثمانین وستمائه سلطان محمود بدست لشکر چنگیز خان

مقتول شده پسرش **کیخسرو** بدستور معتبر مانده سلطان جلال الدین خلجی در ثلث وتسعین وستمائه بلاهور رسیده ملتان واوچه را بولد خود ارکلی خان سپرده **نصرت خان** را بحکومت سند ماند پس در سنه خمس وتسعین وستمائه سلطان علاؤ الدین برادر خود الغ خان را بدفع ارکلی خان فرستاده بدستور نصرت خان مذکور باده هزار فوج ضابط ملتان واوچه وبهکر وسوستان وتته مانده در اوائل سبع وتسعین وستمائه صلدای مغول از سیستان بسوستان رسیده قابض گردید نصرت خان بکروفر آمده مستخلص نمود در آخر سلطنت علاؤ الدین **غازی ملک** را بدفع مغلولان چنگیز خانی باده هزار سوار بدیپالپور فرستاده خطه ملتان واوچه وسند در جاگیرش گذاشت در خلال حال خسرو خان سلطان علاؤ الدین را بر طرف کرده مالک تخت شد غازی ملک با لشکر سند وملتان رفته خسرو خان را برانداخته بتخت نشست وسلطان غیاث الدین لقب کرد درین فترت مردم سومره خروج نموده تته را متصرف شدند سلطان غیاث الدین **ملک تاج الدین** را بملتان و**خطیر خواجه** را بهکر و**ملک علی شیر** را بسوستان تعین نمود بعد چندی که کشلو خان بملتان بغی ورزید سلطان محمد شاه ولد سلطان غیاث الدین در ثمان وعشرین وسبع مائه بملتان رسیده براو مظفر گردید پس مردم معتبر در بهکر وسوستان تعین فرموده مراجعت نمود ودر سنه احدی وخمسین وسبع مائه بتعاقب طغی غلام از گجرات وکچه گذشته بملک تته رسیده در موضع تهری بکنار آب نزول نمود وبنابر عارضه تپ از انجا کوچ کرده بکندل رسیده صحت یافت وباز بته رسیده بکنار گروهی تته معسکر اختیار نمود وبعود عارضه درگذشت سلطان فیروز شاه وارث سلطنت شده طغی که در تهته بود آنرا شنیده با مردم سومره وجام بجه وسمه بجنگ شتافت وهزیمت خورده سلطان در غره صفر سنه از حوالی تته کوچ کرده بر دریای سانکره امر قلعه فرمود وامیر نصر را باهزار سوار انجا ماندوی شهر می

بسته نصرپور نامش شد و ملک بهرام را حکم کرد تا حوالی حدود فوجدار
باشد بهرام پور منصوب باوسهت و ملک علی شیر و ملک تاج کافوری را بسوستان
گذاشته پس بهکر رسیده ملک رکن الدین را نائب و ملک عبدالعزیز را
دیوان ساخته با جماعت معتمد حارث قلعه گذاشت و ملک رکن الدین
را بخطاب اخلاص خوانی نواخته مالک مهام ولایت سند ماند و بدهلی شد
بعده در اثنی وسبعین وسبع مائة عزیمت نگرکوت کرده بتته رسید جام خیرالدین
والی تته بقلعه آب متحصن شد لشکر را نگاهداشت سلطان بواسطه قلت غله
وکثرت پشه باز بتته شد جام خیرالدین بامان آمده ملازمت نمود و برا با سائر زمینداران
بدهلی برداشت وچون درحوالی سوستان اراده فرار جام معلوم نمود مسلسل
ومغلولش فرمود بعد مدتی جام جونه خیرالدین را خلعت داده بحکومت
فرستاد در تسعین وسبع مائة فیروز شاه درگذشته سلطان تغلق شاه
وارث تخت گردید بعد او سلطان ابوبکر پس سلطان ابوبکر پس سلطان
محمد شاه پس سلطان سکندر شاه پس سلطان ناصرالدین بر تخت دهلی
برآمد وی سارنگ خان را جهت ضبط دیبال پور وملتان وسند فرستاده
در سنه ثمانمائة میرزا پیر محمد نبیره امیر تیمور از آب سند گذشته حصار اوچه
را محاصره فرمود و ملک علی که از جانب سارنگ خان آنجا بود تا یکماه جدال
کرد و سارنگ خان ملک تاج الدین را با چهار هزار فوج مددش فرستاده
میرزا پیر محمد اوچه را گذاشته ویرا هزیمت داد و ملتان را محاصره فرمود
بعد ششماه سارنگ خان ملازمت کرده ملتان تسلیم نمود عنقریب صاحبقران
در سنه احدی وثمان مائة بملتان نزول کرده ازین تاریخ سلاطین دهلی را تسلط
از حکام سند مرتفع گردیده وحکام سند رایت استقلال برافراختند چنانچه
ذکر میرود طبقه سومره تغلب حقیقی برخی ازین گروه و بعض زمین بقرار
مذکور پیش ازین هم بوده چنانچه همگی ایام با این ایام استقلال بر اسم پنجصد و پنج سال

نوشتند

نوشتند ولهذا بعد آل تمیم آخرین گماشتگان بنو عباس دخل
بیشتری اینها دیده جامع تاریخ دان عهد این قوم مرقوم نمودند بسکه در ضمن آن ایام
چنانچه مذکور رهمانداری اکثر سند بدست طبقه گماشتگان غزنویه و غوریه بطریق
مسطور برآمده طبقه این مردم باستمرار تصرف بی مشارکت غیری رقم
پذیر میکرد و اصل این طائفه متحقق نگردیده مگر آنکه قدیم بومیان
این مرزند وظاهرا نسب شان بآل سند منتسب باشد والعلم
عند الله باالجمله حسب سوق کلام سابق چون در سنه عشرین وسبع مائة غازی
ملک لشکر سند وملتان جمع نمود بدهلی برد و بر خسروخان مستولی گردیده وارث
تخت و تاج شده سلطان غیاث الدین تغلق شاه خطاب یافت
و آنطرف مشغول گردید مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام مردی را
بسند ایالت نشاندند وی حوالی دیار صافی کرده دختر صاد نام زمیندار که دم استقلال
میزد بحباله تزویج کشید ازو بهونگر پسری بوجود آورد چون سومره درگذشت
بهونگر قائم مقام پدر شده پسرش دودا نام تا نصرپور بتصرف آورده
پسری ماند سنگهار نام صغیر تاری دختر دودا زمام ملک داری بدست آورده
وچون سنگهار بسن رشید رسید وارث ایالت گردیده بصوب کچ براند
و تا نانک فی بتصرف آورده چون فرزندی نماند بعد او زنش هیمو نام برادران خود را
بحکومت شهر طور و تهری تعیین نموده بعد اندک زمانی دودا نام سومره که در قلعه
دهک حکومت میکرد برادران خود را از نواحی جمع کرده برادران هیمو را استاصل نموده
درین اثنا دادو پهتو از اولاد دودا خروج کرده جمعیتی غریب گرد آورده داد جهد
گاه بحکومت پرداخت پس از وی خیرا نام صاحب ملک گردید انگاه ارمیل نام
مستکفل ایالت شد چون مردم از او برآمد مردم سمه خروج کرده ویرا کشتند
کان ذلک فی شهور اثنی وخمسین وسبع مائة و موجب زوال این طائفه بنحو دیگر
هم مرویست اول بذکر وجوه بعضی اینقوم که سوای سران مرقومه مالک بعض امکنه

بودند پرداخته خاتمه شان بعه اطوار و اوضاع ناهموار آنها بان روایت می آراید
عمر سومره قلعه عمرکوٹ منسوب باوست در ضمن احوال وی دو ماجرا
غریب است که مذکور می شود **قصه ماروئی** ماروئی نام زنی عفیفه وجیه از قوم
ماروبان ساکن تلهابود والدینش ویرا به پهون نام مردی نامزد کرده بدیگری از عزیزان
دادند پهون از فقدان آن محبوبه دل خون شده نزد عمر استغاثه برد و گفت
زنی چنین صاحب حسن خدا داد نامزد من تمیز و تیج دیگری آمده من ازو
امید بر گرفتم اگر ببیند البته لایق محلست عمر تغیر لباس کرده بر جماز
سریع السیر نشست دور مرز ماروئی رسیده ویرا دید و شیفته گردید چون تیر کاری
طلبش دلنشین بود بوقت قابو ویرا بر شتر نشانده بزور در مکان خودش آورد و هرچند
زر و زر این واسباب سائر تنعم بروعرض کرده تن برضا درنداد و همیشه در یاد شوهر
شب و روز نالان و زاری کنان بیخواب و خورش ماند بعد مضی یکسال کامل بل بیشتر
عمر صداقت و پاکدامانی وی دیده شوهرش را طلبید و باز زر و زر این بسیار تسلیم
نمود شوهرش بظنه تصرف عمر ویرا امیزد و میرنجانید و قوم بر وطعن
وطنز میکردند و نام عمر بوقاحت میبردند عمر چون ازانها بری بود شنیده بطیش و
تاب شد و عزم کشیدن لشکر بر آنقوم مصمم نمود ماروئی چون خبر رسید که بر قومش
بسبب وی بلا میرسد قوم را تسلا داده نزد عمر آمد و گفت خطا از تو سر زده است که زن بیگانه
مدتی در محل ماندی اگر مردم حرف تزنند چکنند و شوهرم چون بظنه نیفتد حالا این
فتنه علاوه خطای سابق بل تائید بدنامی ابد باشد عمر متاثر شده ازان عزیمت
درگذشت و شوهرش را طلبیده گفت این زن عفیفه را من طلبگار بودم فاما
هرگز رضا نداده چون صداقتش بمرتبه تحقیق رسیده ویرا خواهر خواندم و ترا دادم اگر شبهه
و تسلا بر صدق ایحال از من طلبی اینک موجود و هرگونه دلت اطمینان یابد بگو و بکن تا
این عار از من و ماروئی مرتفع گردد ماروئی گفت تقصیر جانب من عائد میشود
آهن تفته بدستم دهید تا بصدق بردارم اهالی و موالی جمع شده آهن تفته

که از حدتش دیده بیننده می سوخت بدست گرفته هیچ آسیب نیافت انگاه گفت
دیگر امتحان بزرگ هم دهم پس گفت تا آتشی بلند افروختند و چون
خلیل آن زن جمیل ازان آتش برنگ جمیل کسی که تفنن باغ کند بستانی
و تامل بکرات آمد شد کرده بقدرت الهی و برکت صداقت آسیبی بتار مو از تن
و ملبوسات ندید اکنون مظنه شوهر و سائر مردم از عمر و ماروئی بکلی مرتفع
گردید هرچند آفرین بر صداقت و عصمت ماروئی ست اما هزار تحسین بر صیانت
نفس و شره عمر که چنین مفت بدست آمده را باوجود حکومت بی رضا کرد نگردیده
حکایتی بر سبیل تمثیل یاد آمده چون لایق مقام بود مندرج میگردد **تمثیل**
شخصی مائل زنی بوده و مدت مدید بطلبش سرگردانی دیده تن نمیداد مگر وقتی بهانه
و حیله ویرا در خانه خالی آورده در بر بسته زن عفیفه که مدت مدید خود را از فسق نگاه
میداشت اکنون بدام لاچارگی افتاده بخود درماند و چون تعجیل مرد در
کار گر بجوئی دید گفت حالا که خاطرت جمعیت اضطراب مکن و یک سوال
مرا جواب بانصاف بده پس هرچه خواهی آن تست گفت بگو زن گفت عقل را چهل
بخش قرار دادند منجمله سی و نه بخشی حصه مردان مرد تصدیق نمود زن گفت هرگاه
اینحال باور حالت شد مرا عجب است از تو که از طایفه مردانی که باوجود آن سی و نه بخش
عقل بیک بخش شهوت بی اختیار شدی و در نگاه داشتنش عاجز افتادی و من با آن قلت
عقل چندین کثرت شهوت را دافع ماندم انصاف گو ازانجا که کلام الشیر زن منشعب
از پاکدامنی و حصانت نفس بود مرد را تیر تاثیر بهدف دل نشاند تا در حال بپای زن افتاد و
عذر ماضی درخواست و دست ازدامنش باز داشت **الحاصل** قصه ماروئی
و عمر در زبان سندی منظوم و مشهور و اہل حال بمقام مخصوصه بسته در ترانها
سرایند و ازان مجاز بحقیقت پی می برند و وجد و حال بهم رسانند و از ظاهر پرستان را
بمحض صوت و صدای عشق و ولوله تاثیری دست دهد سید محمد طاهر نسیانی این قصه را
در نظم فارسی کشیده ناز و نیاز نام نهاده است **حکایت دیگر** گنگا نام دختری از قوم تهیم

در ایام صبی بعمر نامزد کرده بودند ظاهر او را روزی در حالی که بسبب صغر سن گل حسنش نمو نکرده بود
منظر بکرده افتاده گفت تا نسبتش بهر که خواهند بکند موجب اجازه اش منصوب مردی
از تمیم که ندیم عمر سومره بود شده بمرور دهور کنکا صاحب حسن بی مانند بر آمده
شهره آفاق گشد عمر شنیده خواست ویرا بهانه به بیند درین ضمن در اثنای شکار
گذری بر کاذرش افتاده که رخت ها را شسته خشک میکرد یکان رختی معطر بر درختی
معطر منظرش افتاده از کاذر استفسار نمود معلوم شد که رخت کنکا است در حال
متوجه خانه اش شده دریافت که شوهر در خانه نیست گزی بکبوتری انداخته بهانه برداشتن
تیر درون در شد و کار دیدن درشد چنانچه خواست کرده بدام طره تابدارش اسیر شده بیقرار مسکن
آمد و در صدد چاره جوئی افتاده با ندیمان مشورت کرد حسب صلاح تیمی مذکور را در اعزاز بیشتر افزودن
گرفت چون وی توجه عمر بحال خود صد چند از سابق معائنه نمود از ندما استفسار کرده که موجب اینهمه
نوازش ما فوق توقع چیست گفتند عمر ترا پسندیده ست میخواهد خواهر خود بازدواج تو در
آرد این ابله باین فریب از دست رفته راغب آن توسل شد روزی عمر صحبت شراب
کرده ویرا مست نمود و ندما را گفت تا کار خود بگیرند ندما بتیمی گفتند عمر در دادن خواهر تو راغب تامل
دران دارد که تو سابق زن داری و گرویده محبتش هستی اگر در حال ویرا مفارقت دهی و بعمر
بخشی که بهر که خواهد بدهد در حال خواهر خود تو در حباله ازدواج در می آرد مرد ساده بی نصیب
دران مستی که نغزش گاه هوش و حواس است هرچه گفتند بعمل آورد همینکه
زن تیمی بضبط عمر مطابق گذاشتن و بخشیدن شوهرش در آمد ندیمان گفتند تا آن مست
مالایعقل ابقتباحت و خواری تمام از گوشه بساط پای کشان برون افگندند
و گفتند تو که چنین منکوحه قدیم را بحسب جاه بی صدد خطا بهل کردی طریق
وفا که خلاصه اعمال مردانست بکلی از دست دادی کجا لایق خویشی سردار باشی
بیچاره صباحی آنشب از ان مستی بهوش آمده از وقوع آنوقعه جامه بر تن چاک
زده با ستغاثه نزد سلطان علاؤالدین صاحب دهلی شد و نشان طلب عمر از
حضور فرستاده و رفته رفته این امر مع موجبات دیگر که مذکور شوند سبب زوال تسلط

آنقوم گردید حمیر سومره ایضا در بعض زمان در بعضی زمین ضابط با عدل و داد زیسته
تقدیم و تاخیر وی بر عمر مذکور و تعیین زمان از کتب محقق نشد از تواترات ایامش
واقعه مومل و میندره است بدین رنگ که ذکر میرود **قصه مومل و میندره**
مومل نام زنی از نژاد ملوک گوجر بعد فوت پدر را بالت حدود خویش میکرده و قصری
رفیع بر کنار شهری بنا نهاده در ظاهرش بطریق طلسم وضع دریاچه بر معبر دروازه
قصر از سنگ نموده و بر در دو شیر مهیب موهومه از سنگ تعبیه کرده درون مقر
در صفه هفت سریر ملبوس بفرشهای یک قسم گسترده ششش ازان بریسمان
خام بافته و در زیر هر سریر چاهی عمیق کنده مقرر کرده بود که هر که ازان دریاچه ایمن
بگذرد و ازین هفت سریر بر سریر درست بفراست نشیند بشوهریش اختیار نماید
بسا مردم بآن هوس رفتند و کامی کام نشدند بلکه بچاه عدم ره بردند یکبار بر در حمیر
سومره با سه تن از ندما منجمله رانا میندره خسرپوره و وزیرش بشکار بود جوگئی سیاح
بوی در خورده وصف حسن مومل و ترغیب دیدنش نمود حمیر سومره بی اختیار با همرسته رفیق
متوجه آنطرف شده چون بآن نواحی رسیدند در ظاهر قصد مکان کردند مومل مخبر شده کنیزرا
که هوشمند بود روانه نموده تا حال آنها را دریافته یکی ازیشان که بزرگ باشد بدعوت
بیارد نخست حمیر همراه کنیز رفته قضا را کنیز بیشتر شده بود و این بدیدن بجز دخار موهومه
بی نیل مقصد برگشت و بنابر انفعال هیچ نگفت شب دیگر کنیز آمده دیگری را برد همچنان برگشت
شب سوم سمین رفته پس آمد شب چهارم رانا میندره با کنیز روان گشته کنیز خواست
علی الرسم پیشتر رود و امنش گرفته به پس کرد و گفت کنیزان را بر آقایان سبقت
نشاید پس بر دریای موهومه رسیده حیران کار ماند نیزه را در دست داشته بعمق آب
برای معلوم کردن دران جا زد چون آن آب وجود خارجی نداشت در حال ازو در گذشت نیزه را
بر دروازه دید اول نیزه را روان کرد چون آن هم صورت در اصل نداشت درون سرا در
رفته و داخل صفه خانه شد هفت سریر یک قسم را دیده بخود سنجید که آخر مخصوص نشستن
یکی بوده باشد مبادا در اینهمه تعبیه باشد نیزه بر یک خلانده بسریر سالم پی برده و مربع نشست

کنیز از حال ودانشش وی سومل را خبر کرده در حال برون آمد وصحبت هردو راست افتاد بهم
عقد ازدواج مربوط کرده هر کدام طالب ومطلوب همدیگر شدند میدره شب را
بعیش وعشرت بپایان رسانیده صبحی بخدمت حمیر ویاران رسید وسرگذشت
بیان نمود حمیر گفت چون وی خاص تو شده باید یک دیدن بما هم تجویز کنی شب
دیگر میدره حمیر را بلباس شبانان باخود برده حمیر نسبت آن سوی ادب برانا
دل گران کرده باخود برداشته بشهر خود آورده ونظر بند داشت از انجا که میدره دل داده
سومل بود بساخت جارسان نهانی شبا شب برجمازه سریع السیر که در شبی راه پنجروزه رفتی
وپس آمدی نشسته از دیدار مطلوب بهره برده پس می آمد قضارا سومل شبی بدیدن
خواهر شده بود میدره رفته برگردید وبگمان فاسد افتاده دلگران گردیده دیگر رفتن
ترک داده سومل بی تقصیر از ان رنجش میدره بیتاب گردیده جلای وطن اختیار
نمود ودر شهر میدره آمده برابر قصرش قصری بنا نهاد ودریچه سوی دریچهای قصر میدره
اساس داد تا مگر گاهی بنگاهی از دیده روشن کند میدره بان غبار دلگرانی دریچهای
آن سو را بسته سومل طرف دیگر قصری بنا نهاد ودریچه سوی دریچهای قصر میدره
بنا نهاده وهمچنان هر چهار طرف قصرها مرتب ساخت واز دیدار ناکام گردیده
آخر کار در حینی که توجه میدره بهمه وجوه از خود مرتفع دید از سوز درون آهی زده
جان مجروح بناکامی داده خبر بمیدره کردند از انجا که طالب را در دل
مطلوب اثر کلیست وکشش قلبی در عالم اتحاد بیک قسم ثابت
بمجرد شنیدن هوشی زده جان بجانان رسانید این ماجرا در مقام
معروف میان ابیات سندی می سرایند واهل حال ازان مجاز
پی بحقیقت برده شوق وشغف بر مزید می یابند ملا مقیم نام مردی این قصه
را بنظم فارسی کشیده ترنم عشق نام نهاده **واقعه چنیسر**
ولیلا داستان طرازان نوادرات ایام باستان در احوال زمان
ماضی چنین آورده اند که کونرو نام دختر راناکهنکار که صاحب حشمت نامدار بوده

باعمزاده خود نامزد داشته چون در حسن نظیرش همواره باهمچنان در
کمال شوخی بسر بردی درانولا چنیسر دیول بحسن ودولت وبسط ملک
وفرط قدرت نظیری نداشت ووصلت او تمنای خاطر
خوبان بود روزی کونرو را چمنی نام دختری از همجنسان بطعنه گفت
ازین ناز وبیباکی که داری مگر هوای وصال چنیسر در سر تست قضا
را این طعنه بخاطر کونرو خلیده نادیده روی چنیسر از دل داد کاهش
شد وبخود بیخودی کشید مرکهین نام مادرش آگاه گردیده برانا کهنکار رسانید
از انجا که وصلت چنیسر فخر روزگار بوده وآن جز بحیله
صورت تیسر نداشت رانا کهنکار مرکهین را گفت پیش از انکه کونرو خود
آواره کوی ناکامی شود تو ویرا بنا دانست اغنیا بلباس اهل تجاران
کوهبر وحیله کن باشد که آن صید خود کن کام رام تدبیرت شود برانقرار
مرکهین دختر را معه سائر اسباب باخود گرفته از جوی پربت
وزمین ڈهت که مسکن شان بود گذشته در اندک زمانه وارد ارض
دیول شد وبشهر چنیسر رسیده معرفت زن باغبانی طرف
جکره نام وزیر چنیسر رسیده پیغام وصلت کرد چنیسر دلبسته لیلا
که در حسن وادا از رشک لیلی بوده جواب داد که جز لیلا دیگری را نخواهم
زنهار دیگر این حرف بزبان میار ورو آئنده را باز گردان مبادا لیلا
شنیده آزرده خاطر گردد مرکهین این جواب را شنیده اسباب
تجارت بفروخت وبعنوان غریبان روزی ناشناسا
نزد لیلی رسیده گفت من ودخترم از حوادث زمان از وطن دور
افتاده ایم در زیستن مشکل نداریم اگر غریب نوازی فرموده بکنیزی
گیرید بهر آئینه خدمت کنیم که پسند عالم باشد لیلا هر دو را نگاهداشته
خدمت شان بپسندید ورفته رفته کونرو بخدمت چنیسر بفراشی رخصت

خواب مخصوص شده بعد مرور زمانی شبی کونرو را از ملک و حشمت خود یاد آمد
آب در دیده کرد چنیسر آنحال را دیده استفسار نمود گفت فتیله چراغ
بدست برداشتم و باز چشم را بآن دست خاریدم آب از چشم رفت لیلا این
را شنیده بر در مبالغه زد کونرو بعد فراوان تکرار گفت راست اینست
که من در اصل دختر صاحب دیاری هستم که پیش وی بجای چراغ گوهر شب چراغ
میداشتند اینجا دود چراغ دماغ مرا پریشان ساخته یاد از آن ایام کرده بر فوت
آن گریستم لیلا برهان صدق این دعوا طلبیده در حال دیبای نفیس که
لیلا هرگز ندیده بود معه نه لکهه هار کشیده در نظرش جلوه داد لیلا شیفته
انگونه عجیبه شده درخواست نمود کونرو و مرکهین گفتند بشرطی
بدهیم که یک شب چنیسر را بما بخشی از انجا که بیشتر زنان ناقص العقلند
لیلا تن بشرط داده شبی در مستی چنیسر را حواله کونرو کرد چنیسر تمام
شب در مستی به بیخبری گذرانده صبحی که بیدار گردید حیران بماند که در بر کیست مادر
کونرو تمام شب متفحص حال کونرو بوده چون صبح شد و ناکامی دختر دید از پس
پرده آغاز فسون نموده گفت عجب حال لیلا است که بهچو چنیسر شوهر را لعوض
هاری فروخته و خود چنیسر از ان بیخبر و الانه مردانرا کی سزد که دیگر متوجه چنین
جفت شوند چنیسر این را شنیده مائل کونرو گردید و از من و عن ماجرا و آغاز
تا انجام حال آگاهی یافته گفت هرگاه حال چنین ست دل خوش دار
که دیگر از لیلا نیم و ترا بجان خواهم لیلا آنرا شنیده هر چند حیلها کرد کارگر نیفتاد
از وصال دوم بمهاجرت تمام گرفتار گشته بعد مضاز مانی دراز بر خصت
نزد آبا بده رفته همیشه در فراق می گداخت پیش از ان جکهره وزیر در قبیله
لیلا بدختری نامزد بوده بعد وقوع ماجرای لیلای عزیزان دختر تن
بمنا کحت نمیدادند چون جکهره در ان نسبت بسیار مائل بود حیلها میکرد
دراه نمی یافت لیلا بدو پیغام فرستاده که اگر چنیسر را بنجوی باخود آری

من متکفل خویشی تو شوم بر این پیغام جکهره بهزار سماجت چنیسر را
باخود بر داشته وارد ده لیلا شده لیلا تبدیل رخت کرده بلباس زنانی
که به پیغام وصلت آیند پرده بر رو بسته در مجلس چنیسر رسید و عتاب
چندی در عقوق حقوق محبتش با لیلا بر زبان راند و در اثنای گفتگو غمزه چند
بکار برده دل چنیسر بی آنکه داند کیست مائل خود کرده از انجا که چنیسر انهمه روپوشی
و بی توجهی بغیرت کرده بود و دل همان بسته لیلا داشت بیاد حقوق
عهد مواصلت لیلا از خود بیخود گردیده پس ناس چیار اگفت ای
دختر پاکیزه گفتار تو خود اعجوبه خوبانی حرف لیلا چند بر زبان رانی
باری از خود آگهی ده که دل بتو بسیار مائل افتاده گفت با چون تو بیوفائی کرا میل
وصلت بخاطر آید چنیسر از ادای مقال وی بی اختیار شده خواست
تا پرده از رخ بر افگنند لیلا که خود قاصد کار خود شده بود در عین گرمی طلب
پرده از رخ فرو هشته چنیسر چون خود که همون لیلا ست بیکبار آهی
سرد از دل پر درد بر آورده در دم جان بداد لیلا این حال را دیده
بیک ناله بیجا بر زبان افتاد هر دو را علی الرسم در
آتش سوختند اینواقعه غریب یادگار زمانه مانده ارباب
حال ان ماجرا را در مقام سرود بنه بان سندی
بسته اند و طرفه حالی از سماعش بهم
رسانند ادراکی بیک لهذا این قصه بنظم فارسی
کشیده است محرر الحروف خوف لسلاطالت
بهمین قدر ترجمه اکتفا کرده دلورای اولاد دلورای
مذکور صاحب دلورا از سران عهد سومره حال بوده
باد صناع ناهموار خال رخسار ننگ و عار زیسته
بدست بیداد و شومی ذات بد نهادش خرابی شهر

الور و خسف بهانبرا شهر چون هر دو ماجرا آثار عبرت ند
علی الاجمال بذکر آن می گراید **واقعه خرابی شهر الور**
ان ظالم بیداد را رسم چنان بود که هر تاجری که از هند وارد
شدی در ابواب خراج و گذر نصف مالش در ضبط
می کشید و زن خوب هر کس بزور می ستد تاجری نامدار
صاحب اقتدار که نامش سیف الملوک اشتهار دارد
و برخی را عقیده آنکه اصل ملوک زاده بلباس تجارت
عازم بیت الله بوده بیخبر کردار آن نابکار وارد گذرش گردیده زنی جمیل
بدیع الجمال اسم با خود داشته در انولا آب مهران در قرب شهر
الور جریان داشت خبر حسن بدیع الجمال شنیده طمع در اخذش
بست و تاجر را بعلت ابواب گذر با خود ساخته تاجر بیچاره
بمیعاد سه روز آن ظالم را تسلا داده شبانه تمام شب بدرگاه الٰهی
بنالید از انجا که تیر دعای اهل عجز البته بهدف اجابت
جاگیر شود در خواب ملهم بآن شد که صباحی مخفی از مردم جماعه سنگتراش
فرا دست بمبالغ خطیر راضی نموده تا در پرده شب میان کوه حائل
آب راه گذر کشتی تراشیدند و بطرف دیگر سدی قوی بستند هر چند
آن هر دو کار کار بشری نبود فاما بتائید ایزدی جهت عبرت یادگار
در یکشب همه صورت تمشیت یافته و تواند بود که کار پردازان
قضا و قدر بانی ان کار شده باشند علی ای حال تاجر
معه کشتی ها ازان ره پاک گذشته و آب مهران راه قدیم هشته
براهی که امروز جاری نیست جاری گردیده صبحی اهل شهر خبر بدلورا
بردند هر قدر سعی کردند تدارک آن عبارت از تبدیل قضا باشد صورت
نبست خرابی شهر الور ازان ابتدا است گویند سیف الملوک معه محبوبهٔ اش

بدیع الجمال هنگام مراجعت از سفر کعبه باز در زمین مابین ڈیره غازیخان
و سیتپور وار و گردیده ساکن شد و در گذشت بدیع الجمال از و نجبا
دو پسر آورده رتہ و چینہ نام اکنون مزارش معه دو پسر مذکور در زمین مسطور
زیارتگاه انام واقع قلعه رتہ که در قدیم شهرستانی معمور عالیشان
داشت و تاهنوز اثارش پیدا در همان زمین تخت حکم دلورای مذکور بوده **واقعه خسف**
شهر بهانبرا المعروف به برهمن آباد گویند دلورای مذکور بعد خرابی
شهر الور دران شهر مسکن گزیده بود برادری داشت چهوٹہ نام امرانی
لقب حقتعالی در خورد نشش توفیق اسلام داده که ازان شهر بیرون
رفته قرآنرا حفظ نمود و عقائد اسلام آموخت چون بشهر باز آمد
عزیزانش تکلیف کدخدائی کردند نپذیرفته کسی بطنز و طعن
گفتش این ترک مگر در عرب رفته دختر فلان عرب نامدار
بحباله کشد از حسن اتفاقات ویرا در همان ایام صغر اراده حج
مصمم شده چون انجا رسید روزی زنی را بدکان دیده که بتلاوت قرآن
مشغول بوده این برای استماع بایستاد و زن بگفت چه ایستاده گفت
بشنیدن قرآن اگر کرم کنی و قرأت بیاموزی بنده باشم زن گفت استاد
من دختر فلانیست اگر تبدیل رخت کرده بکسوت دختران در آئی
ترا انجا برم برانموضع ویرا نزد آن دختر بتلاوت قرأت قرآن مشغول ساخته ظاهرا
دختر قاریه را در نجوم مهارت کامل بود روزی زنی نزد وی آمده از طالع دخترش
که جائی کدخدائی مینمود پرسید بعد فراغ ازان چهوٹہ بدختر قاریه
گفت چون حال دیگران میدانی باری از حال خود هم آگاه خواهی بود دختر قاریه
گفت خوب بیاد دادی و در حال نظر در طالع خود افگنده گفت من
جفت شخصی از سکان سندم شوم گفت کی گفت در نزدیکی گفت آنشخص
کجاست دختر قاریه بعد استخراج گفت آنشخص توئی چون پرده

از کار چهوته مرتفع شده دختر قاریه گفت من بعد برو و دیگر میاو
ازین رخت خود را برکش و طلب مناکحت من بنما که مقسوم تو ام آنگاه حالرا
بوالدین گفته عنقریب بعقد زوجیت چهوته درآمد چهوته بعد زمانی بوطن
مراجعت نموده زن که فاطمه اسم داشت بخود برداشت چون بشهر دلورای
رسید آن ظالم را وتیره چنان بود که دختر هرکه کدخدا شدی بجبر
طلبیده تصرف میکرد ورد می نمود چهوته همواره بموعظتش سعی
کردی هرگز از اعمال شنیع باز نیامد تا آنکه روزی تعریف
فاطمه شنیدی در وقتی که چهوته برون بود جهت دیدن بخانه اش
درآمد چهوته بصفای ضمیر آن حال را در غیبت معاینه کرده در حال
بخانه رسیده زن را باخود گرفته از حال برون شد و ندا افگند
که این شهر را بشومی والی امشب سرنگون بزمین در می روند هر که درین
فرصت خود را ازین دام مرگ در کشد اختیار باقی دارد کم کسی
بحرفش اعتماد نموده شب اول بسبب بیداری پیرزالی که بچرخه میرسید
و شب دوم بواسطه کنیکری آن بلد از آن شهر مرتفع شده آخر شب
سوم تمام شهر مع سکان سرنگون بچاه عدم در رفته یک منار جهت
عبرت و یادگار باقیماند **شرح برخی اطوار عموم روسائی اینقوم**
گویند این مجهولان برعایا و برادران داغ میدادند و می گفتند که بندگان ما هستند
و خود دستارها برابر سر می بستند و مردم را امر کرده بودند که تان نابافته بر سر
می بستند و ناخنهای دست و پا را ازین میگرفتند و می گفتند همین
قدر تفاوت درمیان ما سران و سائر مردم است و زن نزائیده را دیگر
گردنمی گشتند و ناکاره می ماندند و رختها را اول شو پوشیده در می ساختند گویند
زنی دانا حامله گردیده بسکه با شوهر دل داشت بفکر درمانده شده که چون بزاید
نگرد شود بصفائی طبیعت حیلهٔ آن یافت که باری چادرهای متروک شوهر را نگاه داشته

تاخوب شسته آورد و همچنان تازه تازه در وقتی که شوهرش غسل کرده چادرها
خواسته بود بداد آن ساده مرد چادرها را پوشیده خوشبو وملائم دیده پرسید
که این از لکه کرپاس است که بغریب بو وطرفه ملائمت دیده شده گفت این همان
چادرهای رد کرده تست حق تعالی بشان حوصله تنگ داده که از چنین ملبوسات
پاکیزه عاطل مانند یدشوهر حرف معقولش را پسندیده دیگر از وضع سابق دست
برداشت و دیگران هم آنرا پسندیدند زن عاقله چون دید که آن حیله اش
درست افتاد گفت زن زائیده را هم همین شانست بسکه آنمرد تابع معقولیت
وی شده بوده این را نیز امتحان کرده به پسندید و دیگر از آن خبر کرد و در رفته رفته
آن رسم قبیح اکثر سومره برخاست گویند مردم سومره اکثر شراب باگوشت
گاومیش میخوردند روزی بچه گاومیشی بزور از خانهٔ سمه کشیده
بمصرف بردند زنش بشوهر گفت امروز چنین بچه گاومیش بردند
فردا از ما نرا هم نمانند آنمرد بغیرت آمده قوم را جمع کرد و چند سر
سومره را کشته خانه کوچ ترک وشهر و مسکن کردند هر چند مردم سومره
به پی ایشان دویدند و خواستند بمصالحه یا جنگ برگردند صورت نیافت
کیفیت آمدن ولایت کیچ بدست قوم سمه قوم
مذکور چون در زمین کیچ ساکن شدند والی کیچ شانرا مراعات و دلجوئی
بسیار کرده بعد چندگاه اینجماعه گفتند که ما قوم کثیر در ظل امان شما
جا گرفته ایم تا کی شمارا تصدیع داده باشیم برای ما پاره زمین غیر جمعی مقرر
شود تا تخم و خرج خود آبادان کرده باج گذار باشیم رای کیچ از راه مهربانی
زمینی وسیع بشان داده پنجصد عرابه علف وفضلانه برشان مقرر فرمود
جماعه سمه بدستور آنرا ادا می کردند و در اندک ایام واقف طرز
وطور حاکم و رعایا شده بخود دو بخشش سلب ملک افتادند
و بر در قلعه حاکم نشین کیچ برهمنی منجم همواره جا داشتی و صادر و وارد

را بعد کشف حالش رخصت دادی اینجاعه در فصلی پنجصد عرابه کاه ترتیب داده درمیان کاه
هر عرابه دو مرد با عرابه نشاندند و بشهر بردند گویند برهمن در وقت دخول عرابها گفت این علف
معائنه گوشت خام میشود دربانان انکارش کردند و گفتند در کاه چه ممکن است که گوشت خام وجود
داشته باشد باری احتیاط را چند کس نیزه در علف خلانند گویند چون نیزها بتن جوانان مخفی در
رفتند و خون آلوده شدند در حال بر نیزه را چنان بپارچه پاک کرده برون فرستادند
که هرگز آثاری ننمود نرسید آخر دربانان تکذیب منجم کردند و عرابها را رخصت داد چند روز آنه عرابها
درون رفته شب بوقت فرصت پانصد مرد مصلح دروازهای قلعه بدست آورده
بیرونیان منتر صد صد ارا درون خوانده رای کیچ را برانداخته مالک قلعه و ملک شدند
تاکنون نسل همان سمها والی کیچ بزرگ و کوچک است بالجمله چون از ظلم دلورای مذکور آب
مهران از صوب سوستان جریان یافت و این زمینها که الآن آباد است آبادان گردید
ارض مردم سومره از خشکی رو بویرانی نهاده و از جور داغ و سدب زن تمیمی مذکور استغاثه
بحضور سلطان دهلی علاءالدین رفت سلطان خود با یکی از سپه سالار نش سالار خان نام بر مردم سومره رسیده
سومره اهل و عیال را بشت گروه چارن که پیش هر دو قوم عظیم اعتبار داشتند در کیچ نزد ابرا
ایرانی سمه روانه ساخته خود آماده جنگ سلطانی نشستند و چون لشکر بادشاهی
بر آنقوم گشتی تباهی چون طوفان بلا در رسید جنگ عظیم دادند سپر سومره که سهسالار
سائر سومره بود بدست غازیان لشکر شاهی علف تیغ تلف شده دیگران را در شهر محمد طور قدرت
اقامت نماند لاچار سوی کیچ قرار کردند لشکر شاهی بتعاقب زنان و اطفال شان سوی کیچ ایلغار
زده هر جا شب کردندی خندقی گرد لشکر بخوف شبخون خصمان کندندی امروز اکثر خندقها از آن
دریای عمیق شده چون وارد کیچ شدند ابره سمه بر عیال اطفال سومرها با لشکرگران سلطانی
جنگها متعدد داده **ماجرای خسف دختران** گویند چند دختر پاکیزه تن
از نژاد سومره با وران فترت و فرار از همراهان اواره افتاده بدست گیرا گیر افواج
شاهی آمده بجبر ارجوع کردند پس وقتی که لشکر بگرفتن شان نزدیک رسیده
از غایت حرمان نجات آن دختران عفیفه بدرگاه احدیت نالیده رجوع بکوهی که

دران متواری شده بودند آوردند قضا را کوه در حال از هم منفجر گردیده آن مستورات را که
سابق هرگز روی نامحرمی ندیده بودند از دست لشکر رهانده درون خود جا داد و گوشهای مقنعه
شان بنا بر عبرت و یادگار برون مانده از آن تا حال آنمکان زیارتگاه مردم است **الحاصل**
بعد قوم سومره قوم سمه خروج کرده وارث آن زمین شدند و بسکه شهر محمد طور بورود
عساکر شاهی ویران و خراب شده شهر ساموئی و دیگر مواضعات نوآبادان کرده از زمین شهر محمد طور
را که واقع ارض پرگنه درک بود بنحوسیت متروک شمرده توره تازه پیدا کردند چنانچه مرقوم شود
طبقه جامان سمه بسبب این طایفه را گروهی بعکرمه بن عصام بن ابی جهل رسانیدند
چنانچه مذکور شد اما از قرار مذکور سابق که در وقت ورود محمد بن قاسم ثقفی اینجاعه آمده اطاعت
اسلام گزیده بودند و شارح آن مسیر معصوم انیچ نامه است بعدی کلی لصحت مینماید چه اولاد
عکرمه کی در حدود سنه اثنی و تسعین هجری اینهمه اقوام خارج دین اسلام درین زمین
دور دست بهم رسیده حال آنکه خود عکرمه معاصر آن عهد یا قریب بآن زمان بوده باشد
و انتسابش بسام بن عمر بن هشام بن ابی لهب هم برای قیاس مهجور پس آنکه گفت
منسوب بجمشید ند و لقب جام شعر تانست لصحت اقرب توان انگاشت از بزرگی منقول
که اصل اولاد سام اند که از اولاد سام بن نوح بود چنانچه در شجره توم بران جهت لقب شان است والعلم
عندالله **جام** انژ بن پانیه چون دست تغلب قوم سومره مرتفع گردید مردم سمه که سابق
از زی رعایا بکدیوری زیست میکردند جمعیت کرده ویرا بلقب جام ملقب ساخته صاحب
و سالار خود قرار دادند کان ذلک فی شهور اثنی و خمسین و سبع مائة در اندک روزی
جام مذکور استقلال بکمال یافته ملک رتن بقیه عمال ترک را که بسهوان ریاست
داشت رفته بجنگ بکشت و بعد سه سال و شش ماه حکومت درگذشت فیل
کاهه بن تماچی و کیلش بنقاری که از و داشته علی شاه و ملک فیروز را از بهکر به
بهرامپور آورده ویرا مقتول ساخت و بعد سه روز مردم آخر ملک فیروز را کشتند
جام جونه بن پانیه بعد برادر وارث ملک شده با جمعیت تمام از برابر تلهتی عبور نموده
بقتل و غارت قصبات بهکر پرداخت مردم ترک دست پاچه شده بهکر را گذاشتند از اینگاه

باستقلال در سند گذرانیده تا آنکه سلطان علاءالدین برادر خود الغ خان را بنواحی ملتان
تعین نمود وی ملک تاج کافوری و تاتار خان را بدفع جام جونه بسند فرستاد پیش ازان
جام جونه بدستبرد اجل رفته ایام حکومتش سیزده یا چارده سال لشکر شاهی بهکر را گرفته
چشم بر سهوان دوخت بعد جام جونه **جام تماجی** بن جام از بر سند حکومت جلوس
نموده لشکر سلطان با عیال وی را دستگیر کرده بدهلی برد طائفه سمه در تهری میگذرانیدند و جام
جام بابنیه بن جام از پانزده سال ریاست شان کرده بقول میر معصوم **جام خیرالدین**
ولد تماجی بعد فوت پدر حسب الامر شاهی از دهلی بسند آمده تصرف نمود سلطان محمد شاه
بتعاقب طغی غلام چنانچه مذکور گردیده وارد ارض تته شده درگذشت و سلطان فیروز بجایش
نشسته بدهلی رفت جام خیرالدین بتعاقبش تا حوالی سن رفته چند بار زد و خورد
کرده برگشت و رعایا را بعدل بیاسود **فقلست** که روزی وی بتماشا برآمده استخوانی
چند در مغاکی دیده زمانی بایستاد و رو بحاضران کرده گفت داد خواهی چند که داد میخواهند بعد
تفحص معلوم شد که هفت سال پیش ازان قافله گجرات بعبارت رسیده
و مردمش مقتول شدند مال متخلص فرموده بوارثانش فرستاد قاتلان را
بقصاص رسانید بعد خیرالدین پسرش **جام بانیه** بایالت نشست سلطان
فیروز شاه یکبار آمده پس رفت و بار دیگر وی را اسیر برد و بعد مدت بمعائنه نیکو خدمتیها
چتر عنایت کرده بحکومت سند فرستاد تا پانزده سال بحکومت راند و درگذشت
شهر ساموئی را وی بنا نهاده قبل بنای بانیه بن از است و این بران افزوده پس
جام تماجی برادرش بکامرانی برآمده سیزده سال بفراغت گذرانید آنگاه پسرش **جام**
صلاح الدین قائم مقام گردیده او بعد بند و بست سند جانب کچ شتافته مظفر مراجعت
نموده و بعد پانزده سال از تخت بتخته برشد صاحب حدیقة الاولیا در کرامات شیخ حماد جمالی رح
نوشته که جام جونه جام تماجی و پسرش صلاح الدین را مقید بدهلی فرستاده بودند
و بتصرف شیخ نامبرده از قید بند خلاص شده بسند رسیدند و جونه را برانداخته
وارث ملک شدند و اول پدر بعده پسر نوبت کامرانی خویش بکامرانده از قرار

مذکور اول که از معصومی است تفاوت کلی مرئی و العلم عندالله **قصهٔ نور ئین** از ماهیگران
کولاب کنجر کننده ذات غارتگر کالای صبر و شکیب جام تماجی برآمده ماجرای شوق
و شغف جام تماجی نسبت بوی بزبان سندی میان ابیات بمقام مخصوصه
معینه مشهور جام وی را از آن قوم گرفته بر تمامی حرمها تفوق داده و برایش قصور های
عالی بر کولاب کنجر بنا نهاده قبور هر دو در مکلی میان مقصوره معلوقه پائین گنبد
شیخ حماد جمالی بیادگار باقی بالجمله بعد صلاح الدین پسرش **جام نظام الدین**
بر سریر دولت برآمده عمهای خود سکندر و کرن و بهاءالدین و آمر را از قید برآورده
هر یک را بناحیه فرستاد و امور ملکی ببعض نویسند گذاشته بعیش گرائید بعد
دو سال و چند ماه اعمامش وی را غافل دیده بجمعیت داخل شهر شدند جام
نظام الدین بگجرات رفته در راه درگذشت اعیان شهر که آن برهم زدگی دیدند
جام علیشیر بن تماجی را از گوشه انزوا برآورده بر صدر ایالت جلوس دادند
وی ضبط و ربط ملک خوب کرده بفراغت پرداخت و شبها بسیر ماهتاب
با معدودی می برآمد سکندر و کرن و فتح خان ابنای تماجی که در صحاری سرگردان بودند
ازین حال جام علیشیر مخبر گردیده شبها راه طی میکردند و روزها در بیشه گذرانده بشهر
نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را بخود متفق کرده در شب جمعه که سیزدهم ماه بود
جام علیشیر در زورقچه بطریق معهود سیر میکرد انها قابو کرده وی را کشتند ایام حکومت
علیشیر هفت سال پس **جام کرن** بر مسند ایالت برآمده نسبت باعیان
و اشراف ناخوش بود قضا را همان روز یا روز دیگر باشاره فتح خان بن سکندر وی را بر در
طهارتخانه بکشتند پس **جام فتح خان** بن سکندر پانزده سال آنگاه **جام تغلق**
بن سکندر بسریر ریاست نشست قلعه تغلق آباد عرف کلان کوٹ وی بنا نهاده
تا انجام ماند **جام سکندر** بن فتح خان بر سریر کامرانی برآمده بسکه خورد سال بود حکام نوسرستان
و بهکر بحکمش سر فرو د نیاوردند وی از تته برآمده تا نصرپور رسیده بود که مبارک نام شخصی پرده دار
جام تغلق خرد جکرده جام مبارک خطاب خود ساخته اعیان تته وی را در سه روز برانداخته سکندر را طلبیدند

سکندر بعد حکومت یکنیم سال درگذشت پس که جام رائدنه در زمان جام تغلق در کیچ می بود وبا نمردم وصلت کرده جمعیتی گرد آورده بخبر فوت سکندر در شهر رسیده گفت بداعیه ملک نیامده ام بلکه آمده ام که عرض وناموس مسلمانان نگاهدارم و هر که را بسریر نشانید اول من بیعت کنم اعیان همون را بایالت گزیدندی در مدت یکنیم سال تمام ولایت سندرا از آبشور تا موضع کابریلی وکنهی که سرحد ماتیله واوپاره است صافی نموده بعد هشت سال ونیم سال حکومتش جام سنجر که مخصوص بوی بود هوای سلطنت پیدا کرده زهر در شرابش داد تا بسه روز درگذشت

پس جام سنجر صاحب سریر ایالت شده گویندی بغایت حسین دوجیه بوده درویشی صاحب دل را باو شغفی باطنی بود روزی بدرویش گفت میخواهم که سلطنت کنم گو همه هشت روز باشد درویش گفت هشت سال بادشاهی بود بدعای درویش چون وی بسریر برآمد خود بخود مردم اطاعتش اختیار کردند و در زمانه اش رفاه خلایق تجربه اتم رسیده روز جمعه خیرات کثیره بفقرا دادی و ارباب شرع را ادرارات لایقه مقرر نموده آخر بعد هشت سال درگذشت

پس جام نظام الدین المعروف بجام ننده بن بانیه بن انر بن صلاح الدین بن تماجی بر سریر دولت متمکن گردیده از تته ببهکر شتافت ویکسال آنجا نشسته بندوبست حدود از قرار واقع بعمل آورده مراجعت نمود ودلشادخانه را در انجا مانند اعدل وادفق واجل واطول کامرانی این طائفه برآمده در زمانش علما وسادات وصلحا وعموم خلق الله برفاهیت کلی گذرانیده احیای سنن نبوی شیوع یافت که احدی بدون صوم وصلوة نبودی با حاکم ملتان طریقه مخالصت مضبوط انداخته بود از هیچ طرفی بزمانه اش فتوری برنخاسته هر هفته باصطبل میرفت ودست برپیشانی اسپان مالیده می گفت ای غازیان نمیخواهم که برشما سواری واقع شود زیرا که در حدود اربعه حکام اسلام اند دعا کنید تا بی سبب شرعی بجای نروم وموخوذ خون مسلمین نگردم در صلاح تقوایش داستانهای غریب مذکور واز صفائی باطنش آیات باهره مشهور نقل است که نعش بزرگی که بقول اصح قاضی عبدالله است که در پشت مقبره شیخ حماد جمالی مدفن مشهوره دارد بتغییب از جای در کوه مکلی در مدفن کاه ظاهر گردیده و در مرایای بزرگی آمد که بر نعش من کسی امامت جنازه کند که در عمر شعور بقولی بوضو طرف آسمان نگریده باشد وبقولی

بستر خوابش دیده وانگرده تا بستر غیر چه رسد علی ای حال بعد جستجوی کلی از انقسم مردی جز خود جام نظام الدین کسی پیدا نگردیده ده خود امامت جنازه کرده ایضا در رساله قطبیه ضمن احوال سید مراد شیرازی رح مسطور کردی روزی از طرف صحرای مگذشت یکی از اهل قبور براهش برآمده گفت مرا اینجا وزدان غارتیدند وشهید ساختند جمعی ایتام در گجرات دارم بداد من برس همانجا استاده حال را در یا رمال وی را استرداد کرده بگجرات فرستاد وقصاص قاتل کشید این نقل بالنقل سابق مذکور در ذکر جام حیر الدین بسیار تطابق دارد والعلم عند الله وی در ابتدای حکومت از شهر سامومی نقل کرده عوضش در زمین حال چنانچه بروقت مذکور رکرد وشهری لسته دار الملک نمود در اواخر سلطنتش لشکر شاه بیگ از قندهار آمده موضع اگری وچند وکه وسند یچه وموضع کوت ماچیانرا تاختند دریا خان بتعاقب شان تا سیوی دویده بعد جنگ صعب ابو محمد میرزا برادر شاه بیگ بقتل رسانیده مظفر مراجعت نمود ودیگر در زمانش باز شاه بیگ لشکری نفرستاد مدت ایام کامرانیش هفتاد وسه وشصت وسه وچهل وسه هم گفتند اما اصح آنکه از پنجاه کم واز چهل وسه افزونست مطابق نهصد وچهارده هجری چنانچه از مرآة ابتدای دولت این طبقه تا این سال استفاده شود پس از وی جام جام فیروز ولد جام نظام الدین که خورد سال بود باتالیقی ومدار المهامی دریاخان پسر خوانده جام نظام الدین مطابق وصیت بر سریر دولت جلوس کام کرده جام صلاح الدین نبیره سنجر دعویدار ملک برآمد دریا خان وسارنگخان وی را جواب دادند منهزم نزد سلطان مظفر گجراتی که دختر عمش در حباله او بود رفت فیروز بعد استقلال تمام بنشه بیشوری هوا پرست برآمده باختیار دریا خان نماند دریا خان بکاهان که جاگیرش بود گوشه گیر گردیده جام صلاح الدین فرصت یافته بمدد سلطان مظفر آمده مالک تته شد مادر فیروز پسر را نزد دریا خان برده توبه از تقصیرات کرده مدد طلبیده دریاخان بحیله وحرب صلاح الدین را برانداخته جام فیروز را بتجدید مستقل گردانید درین وقت هم باز بدریاخان خوب نبرآمده جماعه موغل دولت شاهی ولوزکاهی وکبیک اسعون که در زمانش از شاه بیگ جدائی گزیده وارد تته شده بودند او بر نگاهداشته بمحله مغولواره مسکونت داد ولتوقع آنکه این جماعه وی را بکار آیند ماز دست تسلط دریاخان وارهانند غافل ندانست که آن جماعه چه روز برایش آرند الحاصل چون بحظوظ نفسانی بیخبرانه ملک را بچگانی افتاده میر قاسم کبیکی اوضاع ملک را دریافته بشاه بیگ رسانید وترغیب تسخیر نمود در عهدی وعشرین وتسعمائة شاه بیگ بهزار سوار تا نی رستم واسفندیار از سیوی لسند

فرستاده که موضع گاهان و باغبانرا تاختند مخدوم جعفر بوبکانی از مرزا عیسی ترخان نقل کرده که
درین تاخت هزار اشتر از چرخهای باغات که شب کار میکردند لشکر شاه بیگ بدست آورده بود باقی بر یقیاس
توان کرد ازان بعد چون حین زوال ملک طبقه سمه رسیده بود مادر فیروز بمعاینه تسلط دریاخان که از پسر
جز نامی ندید در شهور اربع و عشرین و تسعمائه رفته شاه بیگ را خواند از پیش شاه بیگ بترغیب میر قاسم
مذکور در تهیه کار بوده اکنون اقبال در صدد کام دیده عنقریب بعد بند و بست آنجا و مسکن در سنه
و عشرین روبته آورده جام فیروز و مادرش ازان چاه خود کنده ندامت خوردند ولی چه سود که
خود کرده را علاج نباشد دریاخان جمعیت کرده باستقبال لشکر شاه بیگ شتافت بر کنار عالیجان که ناله
پائین تته است التقای فریقین رو داده مردم سندی و اسپان ایشان بمهابت مغولان طاقیه پوش
یکبار رم خورده هزیمت یافتند دریاخان خود با معدودی دست تا خوب کرده پی سپر گردید فیروز ناپروز
عیال و اطفال را در تته مانده به پیر آر گریخت شاه بیگ کوس ظفر نواخته بتاریخ یازدهم محرم سنه سبع
و عشرین و تسعمائه داخل تته شده ایام کامرانی فیروز ناپروز مع چند ایام جام صلاح الدین دوازده
سال و کسری نیست خرابی سند ۹۲۷ تاریخ اینواقعه نوشتند و همگی ایام کامرانی سمه از قرار مرقوم یکصد
و هفتاد و پنجسال بلاکم و کاست مذکور هر چند چندگاه جام فیروز ازان پس هم بعض ملک ماند ولیکن چون
ریاست بر اسمه نکرده ریاست طبقه جامان اینجا تمام است گویند لشکر شاه بیگ از یازدهم تا بیستم
شهر را بتاراج و اسیر مبتلا داشتند اطفال قاضی قاضن داخل اسار شده بود و مثل دیوانگان سراغ
گم شده ها را جویان بهر کو و برزن میگردید آخر عرضی بواسطه محمد شریف حافظ پیش امام مرزا شاه بیگ
بگذرانید و در استخلاص اساری فرمانی نافذ یافت امرای عهد جامان همه پوشیده نماند که پیش از
نظام الدین خود سران همه مردم وحشی نژاد بودند و امرای عهدشان نیز ازین قبیل مگر در عهد جام
نظام الدین بنوع انسانیت بوجود آمده و چند سر نامدار در امرائش محلی بزیور سپر آراسته شده اند
بمجمل حال آنها دلشاد وزیر جام نظام الدین چنانچه مذکور در اوائل سلطنت وی اینکر نشانده بود فور شعور
بند و بست واقعی آنجا و دلیل آورده موصوف فرط شجاعت و انسانیت بر آمد بانکه اصل از غلامان
خانه زاد بوده اما جوهر عالی ممدوح اهالی و موالی زیسته در نهصد و دوازده آخرین ایام جام نندره
بتقریبی از تته دو دیده اوچه را تاخته آمد و اقعه فوتش معلوم نگردید دریاخان اول حبوک نام غلام

لکهدیر بالکبیر

لکهدیر بالکبیر دیوان جام نظام الدین بوده گویند اصلش سیدزاده است که بحوادث زمانه به بند آمده و لکهدیر
خریده واضح همین روزی جام نظام الدین بشکار در عین حرارت روز و تردد در اتشنه شده آب طلبید فی العجله
آبدار لکهدیر جام آب آورده خسی در آن انداخته تا جام آب بتانی بخورد و گفت خس بجهت آن انداختم که جام در عین
حرارت دفعة آب نخورد مبادا زیان یابد از لکهدیر همانجا گرفته دریاخانش خواند و بمعاینه جوهر ذاتی
تربیت یافته عنقریب بمرتبه بلند تصاعد نموده بدولشاد وزیر و سائر امرا تفوق یافته مدار المهام
و امیر الامرا گردیده مبارکخان خطابش شد چون مرزا سید محمد جونپوری وارد تته گردیده بانکه جام
بتحریک علما معتقدانه پیش آمد وی نکرده این تصمیم ارادت آن بزرگوار کرسبت و بهر و اتی از رهائی
خاطر آن صاحب زمان یافته بالجمله جام وی را پسر میخواند و بعد فوت پسر را چنانچه مذکور شد بوی سپرده
بود بدست موج شاه بیگ در سنه سبع و عشرین و تسعمائة درگذشت در مکلی مدفون و زیارتگاه اهل الله
واقع پسرش علاء الدین هم در زمره علماء امراء السلاک داشته بدست شاه بیگ افتاده نوازش یافت
محمودخان و متن خان هر دو فرزند دیگر دریاخان بعد واقعه پدر ریکچند در جاگیر خود برابر تلهتی و کاهان
کرّ و فر کردند و آخر پیش بردند سارنگخان ایضا امیر نامدار عهد جام نظام الدین و جام فیروز بوده
کارهای قوی بدست شجاعت و کیاست از وی هیشتی میگردید طبقه ارغون ارغونیان اولاد
چنگیزخان اند بدین تفصیل ارغون خان ولد اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان ابن چنگیز خان صاحب
کتاب تذکره آورده که ارغون خان در روزگار اباقاخان پدرش بادشاه خراسان بود و غازانخان پسرش
بعد از پدر بر تخت خانی نشسته حق سبحانه نور اسلام در دلش برافروخت مصلح الدین در کتاب الابرابی آورد
که چون ارغونخان بادشاه شد خراسان بغازانخان سپرد و بشرف رویت حضرت سید الانبیا رسیده با حضرت
امیر المومنین علی و امام حسین بامر آنحضرت معانقه کرده بنابران در احترام سادات مبالغه می نمود
و جهت مشهد امام حسین ع نهری جاری ساخت بمرتبه عریض و عمیق که کشتی از دجله فرات بکربلا میرفت
قاضی غیاث الدین هروی در تاریخ خود آورده که سلطان محمود غازان ولد ارغونخان بتاریخ ششصد
و نود و چهار در تبریز بسلطنت نشسته همانروز کلمه توحید بر زبان راند آنگاه جمیع مغولانرا مسلمان ساخته
در سکه کلمه طیبه و در مناشیر کلمه الله اعلی نوشتن فرمود الحاصل شاه بیگ ولد امیر ذو النون
بن حسن بصری از اولاد ارغونخان مسطور چنانچه مرقوم گردید چون بر تته مستولی شد

ونهب وغارت وقتل واسر از کار آنجا وا پرداخت جام فیروز که وا ماند ناش همسایر شده بودند جز
اطاعت چاره ندیده بملازمت رسید شاه بیگ نوازشش کرده پسر خود خوانده تا سوستان بوے
ماند وکوه لکی حد بسته مراجعت نمود و میر علیکه ارغون وسلطان مقیم بیگ لار وکبک ارغون
واحمد ترخان نزد وی در زمانه در حوالی سوستان از کار پسران دریاخان پرداخته بشال وسیوی رفت
جماعه سمه که درین فترت باطراف رفته بودند بجام صلاح الدین پیوسته از گجراتش برداشتند وے
باده هزار جاریجه نسوده بکویکی رای کهنگار والی کچ از نژاد سمهای مذکوره عزیمت ته کرد بایخبر و
استدعای فیروز مرزا شاه حسن ولد شاه بیگ بچهاردهم محرم سنه الیه از شال برآمده در عرض
بیست روز با فوج آراسته بمد رسید در برابر چون صف جنگ آراسته گردید از طرف صلاح الدین
بیبت خان نام پسرش که داماد سلطان مظفر گجراتی می شد مقدمة الجیش بوده واز ینطرف میرزا
عیسی ترخان میر علیکه وسلطان قلی بیگ لاغر بسم سنقلاب شان ریخته هیبت خان را بابسیاری مردم
کاری بخاک مذلت افگند صلاح الدین از قتل پسر مخبر شده بطیش وتعصب کلی بر جنگ آمده از نظر
مرزا شاه حسن براو رسیده داد مردی کما ینبغی داد وشیرازه جمعیت اضداد شکسته برخی را بقتیل
وبقیه را ریخته مظفر شد آمرا امر اق برادر رای کهنگار بجماعه کثیر نشان تیر تقدیر شده چون آنیدها
منهزم بگجرات شدند بعد سه روز از ینها مراجعت نمودند شاه بیگ خود در ربیع الثانی بحوالی باغبان
رسیده فرمان طلب بنام مرزا شاه حسن فرستاد و جماعه ماچیان اکه دم از طغیان میزدند معدوم ساخته
قلعه سکهن ایشان مستاصل نمود مرزا شاه حسن بقدمبوس پدر مشرف شده حسب الامر سوی سیوستان
آمده در قلعه مردم معتمد مانده قسمت منازل شان که تازه تعمیر کننده کرده امر ذخیره نموده باز بخدمت
پدر مشرف شد شاه بیگ طرف جام فیروز نوشته که اراده تسخیر گجرات بتصمیم خاطر است هرگاه آن تمنا
جلوه ظهور یابد مملکت سند بقرار اصل تمام ترا داده شود وخود جانب بهکر عزیمت فرموده چون
آنجا رسید سادات ساکن درون قلعه را بلوهری جا داده از خشتهای شهر الور بنای قلعه مجدد نهاد
مردم گفتند که این دو کوه عزیزی قلعه بد کوهی انداختن فکر برانداختن آنها خاطر رگفت چون دریای
عظیم محیط قلعه است ازین کوهها دغدغه چه پادشاهان متوجه تسخیر همچو قلعه محقر نخواهند شد واز دیگران
چه کشاید الحاصل چون در سال کامل بنای قلعه موسس گردید برجی مرا اشتل میر فاضل کوکلتاش

و ملک محمد

و ملک محمد کوکه و میر محمد ساربان وسلطان محمد مهردار دران نشانیده درباره مردم حشام که بلوچ فات
در نواحی بیابای افتاده تنک دو سیکرونند تدبیری اندیشیده افواج را معتبر نمود تا جابر و زوآن
واحد بجبر از سران آنجماعه دمار نقار بواقعی برآوردند بعد فراغ ازین کار بشال وسیوی شده
باز مراجعت نموده در ثمان وعشرین به بهکر رسید وپاینده محمد ترخان را حکومت آنجا ماند
متوجه گجرات شده در موضع اکهم با مدن جام فیروز متوقف گردیده قضارا در بیست ودوم شعبان
سنه ثمان وعشرین وتسعمائة مشرف بر موت گردیده حافظ شریف پیش امام را فرمود تا سوره
یس خواند چون وی بآیه ومالی لا اعبد الذی رسید گفت باز اعاده کن کرت ثانی
حافظ مذکور وقتی که بآیه یالیت قومی یعلمون بما غفرلی رسید جان بحق تسلیم فرموده شهر
شعبان تاریخست میر طاهر و غالبش بقولی در قندهار وبقولی در ملتان نوشته دهر دو بعید الوقوع
است زیرا آنکه چون بابر بادشاه قندهار را از وسلب نموده بود این بشال سیوی افتاده قابض
سند گردیده و باز درین اندک مدت رفتنش بقندهار چگونه صورت یاب باشد و در ملتان خود هرگز
گذری نکرده که فوتش در آنجا قرار گیرد و هرگاه اراده گجرات داشت راه گجرات از ملتان
معلوم بهر حال نعشش بمکه برده بودند وی در بدایت بملازمت خواجه عبدالله رسیده در شباب تحصیل کمالات
کرده بمرتبه علیه تصاعد نموده وقتی که بملازمت پدر در هرات بود همواره بمجلس علما نشستی ودر هفته
دو نوبت آنجماعه را بمنزل خود طلبیدی وخدمت کردی واستفاده بردی از نتایج طبعش شرح
کافیه وحواشی بعض رسائل مشهور مرزا شاه حسن . بقول میر معصوم بعد فوت پدر در نصرپور
جلوس کرده خطبه بنام بابر بادشاه خواند هرچند بعضی هواخواهان راضی نشدند فرمود بوجود بادشاه
ولی نعمت قدیم ما مارا نسزد که نام نامی ویرا از خطبه براندازیم جام فیروز بجز فوت شاه بیگ خوش
شده قطع نظر از عزا پرسی سراز بندگی برتافت مرزا شاه حسن بدان آگاه گردید و اراده استیصالش بست
جام فیروز آنرا شنیده حافظ رشید خوشنویس و قاضی قاضن مفتی را معه هدایا بعذر تقصیر فرستاده اما
در نهان تهیه جنگ می پرداخت مرزا آنرا دریافته متوجه ته گردید جام فیروز تاب مقاومت در خود
ندیده با ملک وزیر و شیخ ابراهیم داماد را بجنگ مانده از آب آنطرف فرار شده هر چند اینها دکهها
کشادند وچند کشتی پر از توپچیها و تیراندازان بر سر راه آورده ممانعت نمودند لشکر مرزا همه

از پیش برداشته منظفر داخل ته گردید جام فیروز نا بیروز در حدود کچه افتاده استعداد لشکر دیده
عنقریب با جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده در حدود چاچکان در اهان رسیده جنگ طلب گردید میرزا
شاه حسن جمعی را بجا است ته مانده استقبالش کرد چون التقای فریقین دست داد مردم سندهی
و کچهی دستارها از سر وا کرده گوشهای چادر علی الرسم بهم بسته از اسپ پیاده شده آماده جنگ ایستادند
و این رسم است که مردم هند و سند وقتی که قرار مردن بخود دهند بچنین جنگ آغازند گویند میرزا
شاه حسن آن حالت را معاینه کرده امرا را بسیار کبار گفت که اینها خود را البته پیش ما جلوه دادند انشاءالله
چنین شود و در همون گاه از اسپ پیاده شده وضو کرده دوگانه به نیت مناجات ادا کرده از حضرت عزت
ظفر را مسئلت نمود توگوئی حالی تیر دعا بهدف اجابت رسیده لشکر با مرش اول تیر باران اشتغال داشتند
و چون میرزا از مناجات برآمده بر اسپ سوار گردید و اشارا بجلو نمود از صباح تا آخر پیشین معرکه قتال
آراسته بود و قریب بیست هزار آدمی بر خاک و خون افتاد جام فیروز مخذول و منهزم بگجرات شد و تمام
مرگ انجا بوده میرزا سه روز در آن زمین توقف فرموده غنائم و اسپان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود بر مردم
خود قسمت کرده بشهر خود ته نزول و در تغلق آباد سکونت نموده بعد شش ماه از راه نالهٔ کندی اول بسوستان
رسیده پرگنه دربیله بمیر فرخ داده شکار کنان بموضع ببرلو که سه گروهی بهکر است تشریف آورد و درراه
هر بومی و احشام را بطاعت کشید و در حدود اباره جماعه ببر و ماچی را لشکر کشی قهر کرده اباره بدست آورد
آنگاه در نهصد و سی بداعیه تسخیر ملتان نموده اول در یک هفته بسیوی شده قلعه وی را مجدداً تعمیر داد و حین
مراجعت بلوچان رند و مگسی را انقیاد کرده بهکر آمد و باظهیر السلطنة بابر بادشاه طرح مخالصت و خویشی
افگنده در احدی و ثلثین و تسعمائة متوجه ملتان شده قلعه سیوراهی را در راه قهر کرده مستاصل نمود و پس متوجه
قلعه مو شد و بواسطه قطب العارفین شیخ روح الله از وی درگذشت رحمو و بنده هزار شجاعان ملتان آمده ملازمت
کردند و رای زادهای لنگاهان و بلوچان که باستقبالش آمده بودند شکسته اوچه را گرفته قلعه را اخراب کرد
سلطان محمود لانگاه لشکر بلوچ و جت و رند و دودائی و کورائی و چاندیه یکی هشتاد هزار جمع کرده بجنگ آمد
آخر بمصالحه حد آب گهارا مقرر کرده مردم معتبر باوچه مانده سوی قلعه دلاور حرکت نمود و آن قلعه متین
واقع زمین شورزار که بحصانت شهره آفاق است در عرض اندک روزگار بکشود گویند لشکر میرزا
حسب الامر ذوقه یک ماه با خود برداشته در رفت سه روز سه صد چاه گرد قلعه تا آب رسانیده خود با

از تلواسه پی آبی رنجیده بودند و غازی خان درون قلعه در مانده شده دست و پائی داشت گروه آبی
کرد بدین نحو مختصر بسیاری از اهل قلعه مقتول و مجروح ساخته بقیه را دستگیر نموده غنائم موفوره بدست
آورده در پانزده روز بهکر رسید کرت ثانی بنا بر عصیان ملتانیان در اواخر اثنی و ثلثین و تسعمائة متوجه
آنطرف گردیده بعد محاصره سال کامل بقتل و غارت شهر را کشود و دختر و پسر سلطان محمود لانگاه را
بمسکین ترخان داده تا هر دو را به پیوند جگری و فرزندی مختص ساخت و بعد از اقامت دو ماه خواجه
شمس الدین را بملتان نشانده بهکر آمد و عنقریب ملتان را پیشکش بابر بادشاه فرمود که ملتان را
به پسرش میرزا کامران داده درین ضمن رای کنگار والی کچه که در کمک جام صلاح الدین آمده منهزم
رفته بود اراده ته کرده نامه باین مضمون فرستاد که امرای امرائی برادرین بدست شما بقتل رسیده
اقربایش اراده ته دارند بر ملک خالی آمدن جائز نداشته اطلاع داده شد اگر پارهٔ ولایت ته بورثه
آن مقتول بدهند بهتر و الا ما هم آئیم میرزا در جواب نوشت که خون آنها هنوز از جوش نه نشسته باشد ما را
آنجا رسید نیست تو تصدیع مکش قبل خود میرزا ابداءت کرده بوی نوشت که ملک برادران شما را تمام
بضبط آورده ام عجب که آن غافل درین نزدیکیها گاهی بارسال تحف و هدایا رسم انقیاد و اتحاد که بهبود
حال و مواد است احیا نداشت اکنون داعیه تسخیر گجرات مصمم بهتر انکه خود را در خلال راه مفت پامال
نکند و بقدم اطاعت سبقت کرد و اسپان کچهی که طبیعت از مدت مائل سواری آنهاست پیشکش نماید
و الا جنگ را آماده باشد علی ای حال چون رای کهنکار بحشمت و جمعیت خود نازان و بر پای استکبار
استوار بوده تعجیل عزیمت آنجانب داده لشکر چون بحوالی کچه رسید قلت غله در لشکر بمرتبه اتم
رسیده لشکریان را دلتنگ نمود میرزا چهار دسته فوج معین کرده فرمود هر کدام از جانبی رو بکهنکار نهند
و از حال همدیگر غافل نماند و چنان نمایند که حریف وجود فوجی دیگر را گمان نبرده بوی آویزد
دسته اول باهتمام سلطان محمود خان اختصاص داشته و دسته دیگر مخصوص امیر فرخ و خود میرزا
شاه حسن بجوه دسته سیوم خاصه شاه حسن بگذرد دسته رابع با میرزا عیسی و میر علیکه کهنکار را خبر رسید که میرزا شاه حسن بلی معدودی
رو باو آورده است بجنگ آماده باده هزار سوار و پیاده بیشمار بمقابلت برآمده سلطان محمود خان با دسته خود مخبر خبر آمدن
کهنکار شده سر راه برا گرفت و میرزا را خبر کرده و سرعی بجانب میر فرخ روان نمود لشکر کهنکار خودها را بهم بسته از اسپان
پیاده شده سپر در سپر بافتند و به نیزه بازی دست گشودند تا بنظر تیر اندازان چنانچه رسم مغول است بوقه ماده سه ساعت نجومی بعمل آمده

بتائید الهی هم از فوج سلطان محمود خان تنها شکست خورده وقت فرار بفوج میر فرخ رسیدند واکثر
لقمهٔ اژدر حسام خون آشام شدند چون ظفر دلخواه نصیب لشکر مرزا شد شبهان جا نزول فرموده صباحی
سپاه بتاخت قری وقصبات روان نموده تا اسپان واسباب اسیران ومواشی بیشمار بدست آورده
منصور مراجعت نمودند کیفیت چاه جهرک جهرک میر طاهر نسیانی نوشته که مرزا شاه حسن درین سفر
حین مراجعت بچاه جهرک جهرکی رسیده احوال طلاپرس که در آنجاه از عجائبات الهی مخفی بود شنیده
خواست بر آرد چاهی برابرش کنده بدولاب آبش کشیدند چون آب خالی شد طلاپرس ازو پریده
بچاه پر آب تازه افتاد و هرقدر بکرات اینچاه و آنچاه را از آب تهی میکردند ازو باین و از آن باین
میرفته آخر شنید که قسم طلسم است لاچار باید گذر کرد لهذا چاه مذکور را انباشته واماند چون احوال
آن خالی از عجائبات الهی نیست بشرح آن مبادرت می نماید کیفیت تکون طلاپرس وخاصیت آن
گویند در زمان لاکهه بن فل سای جوگی واقف خواص نباتات در طلب نباتی بود که چون از بیخش کنده
میان آتش بلند با آدم افگنده شود آن آدم زرین گردد و هر عضوی که ازو ببرند عضو نو بجایش بروید
اتفاقا گذری جوگی روزی برمهٔ افتاده که دهان بزی از آن کله سرخ بود در پی آن بز گردیده آن نبات را
دریافت واز بیخ برکنده شبانرا گفت اراده پرستش آتش دارم رفاقت کن و هیزم بهم رسان و خاشاک
انبار کرده آن نبات درو افگنده آتش زده شبانرا گفت پیش شو طواف کنیم از حسن نصیب شبانرا وهم
عظیم بدل استیلا یافته جوگی را پیش کرد و چون از اوضاع جوگی استنباط می نمود که در اراده آتش خواهد
افگند سبقت کرده در آتشش افگند و گریخت جوگی بقدرت الهی در آتش سوخته مرد طلا شد روز دیگر
شبان جهت معاینه حال بران توده خاکستر رسیده دید که اندام جوگی همه از طلا شده است عضوی را بریده
تتمه بخاک مدفون ساخته سوی شهر شد و روز دیگر برای بریدن عضو دیگر آمده عضو بریده را بحال اول
سالم یافته همچنین روزی چند عضوی میبرید و باز سالم می دید لیکن شیر وخوفی از اظهار آن حالت در ریش
ناخن زده رفته ماجرای دیدن چنین عجائب پیش لاکهه گذرانده وی آنجا رسیده طلاپرس اعنی آدم طلا را
با خود برده بهمان خاصیت جز منافع کلی کرده غنای اندوخت که هر روز با یک لک بیست و پنجهزار
روپیه صرف فقرا کردی بکار دنیوی نزدیک نیامدی گویند حین مرگ وی از خدا درخواست تا آن دولت
مخصوص وی باشد و بمعاینه اثر اجابت در چاه متواری ساخته بانه آن عجائب در پرده اخفا بود و کلید آن

طلسم بست کسی

طلسم بست کسی نیفتاده سخن مختصر آنکه مرزا شاه حسن بعد ظفر بر کهنکاریته آمده عزیمت مرزا طرف پتن و
مراجعت نصرت چون مرزا شاه حسن از کثرت شوکت از کچ بنصرت معاودت فرموده مدتی بکام در سند
بگذرانید در شهور اثنی واربعین وتسعمائه همایون بادشاه از دهلی متوجه جیتپور شده بود و سلطان محمود بهادر در
گجرات مکتوبی درشت در استخلاص راجه جیتپور نوشته موجب گران خاطری آنحضرت کرد چنانچه بایلغار متوجه
حدود سلطان مذکور شده ویرا بزیمت داده بطرف مرزا شاه حسن حکم رسید که طریقه یکجهتی مرعی داشته از سند خود را
به پتن رساند تا راه قرار بران منهزم بسته گردد مرزا شاه حسن بابن نوشته از نصرپور براه رادهن پور بسبیل تعجیل بلشکر
آماده به پتن رسیده خضر خان حاکم پتن را بمحاصره کشیده اموال ومواشی حدود دنهب وغارت آورد سلطان محمود خان
حاکم بهکر مقدمه لشکر بوده جبنید وجونه وادیچه را در پتن نزد خضر خان فرستاده که آمده بملازمت مرزا کند گفت سلطان
محمود بهادر گجرات زوال سلامت نشست مرا چه واقع شد که بی امر او قلعه را تسلیم کنم فرستادها نزد مادرش شدند مقرر شد
که یک لک فیروزشاهی بمرزا شاه حسن وسی هزار بسلطان محمود خان پیشکش کند تا لشکر از نواحی پتن بکوچد بعد گرفتن
پیشکش مرزا حقیقت آمدن خود معه عبدالقدوس بپادشاه عرضداشت کرده پانزده روز در نواحی پتن متوقف ماند
در خلال آن ایام سلطان محمود خان تا محمود آباد در رفته نهب وغارت کثیره کرد و اموال وامتعه گجراتیان لب بسیار
بدست آورد میر فرخ بمرزا شاه حسن گفت اگر مرزا را بادشاه در اردو بخواند لاچار رفتن است لشکر ارغون وترخان
وسندی جمعیت وسامان ودادودهش سلطانی دیده لامحال پیش ما نماید مصلحت آنکه عذری اندیشیده از همینجا
مراجعت به سند کنیم بنابران مع مرزا قاسم بیگ عرضداشت فرستادند که من حسب الامر شاهی با تمامی لشکر اینجا رسیدم
الحال از امرا نسته وبهکر نوشتجات که رسیده که مردم کلمتی وجتوئی وزمینداران جمعیت نموده سند را خالی دیده
غارت می کنند بضرورت آنطرف معاودت شده پس در اوایل خمس واربعین از راه رادهن پور عازم تته گردیده
در راه مردم جاریجه وسود را نهب وغارت موره کشیده به تته رسید در سنه ست واربعین وتسعمائه میر علیکه ارغون
را بتهیهٔ گجرات وبنگاله بحضور همایون بادشاه فرستاده ومیر خوش محمد ارغون را بمبارکباد فتح قندهار
نزد مرزا کامران روانه نموده میر علیکه بی رخصت از اردوی شاهی برآمده بمرزا شاه حسن گفت از اوضاع
غفلت چنان یافتم که عنقریب بیگانه بر بادشاه غلبه کند برای آن بی رخصت زود آمده ام عنقریب بد انطباق
خبر شکست همایون از شیر خان بمرزا شاه حسن برای میر علیکه آفرین وتحسین گفته مجلس کنکایش ممهد نمود پس
قرار بران یافت که از اوچه تا بهکر هر دو روی آب را ویران کرده بی کشت وکار ویران بگذارند

کیفیت ورود همایون پادشاه لبند در اواخر شعبان سنه سبع واربعین وتسعمائة اردوی شاهی
باوج رسیده بختولنگاه بنیابت خطاب خان جهانی وعلم ونقاره وخلعت فاخره سرفرازی یافته خود نیامد
ولی چند کشتی غله بخرج لشکر فرستاده آنگاه در بیست وهشتم رمضان قصبهٔ لوهری مضرب خیام جاه وجلال و
چارباغ ببرلو که نزهت ولطافت عدیل نداشت مسکن همایون شد سلطان محمود خان استحکام قلعه بوجه
اتم نموده کشتیها را بطرف خود کشیده داشت ودر جواب منشور طلب شاهی عرضه کرد که من نوکر مرزا شاه حسن هستم
هرگاه او فرماید قلعه تسلیم کنم وچون قلت رسد در اردوی شاهی شنید موازی پانصد خروار غله خدمت کرد
وتسخیر افتاد پادشاه امیر طاهر صدر وسمندر بیگ را معه مواعید احسان موفوره ویاد حقوق سابقه نزد
مرزا شاه حسن فرستاده مرزا آنها را چنانچه باید مراعات نموده قرار بران داد که چون بندگان شاهی
تشریف فرمایند از مالکندی تا بتوره آنطرف آب بعقریات بخرج نمایند وبعد تمهید عهد وپیمان مشرف بملازمت
گردیده بالشکر خود در تسخیر گجرات در رکاب الانهض وازانجا بعد فتح مراجعت کند وبرین قرار جناب شیخ
میرک پورانی ومرزا قاسم طغائی را با پیشکش لائق فرستاده وعریضه نوشته مضمون آنکه زمین بهکر کم حاصل و
اراضی چاچکان بنهایت آبادان اگر خود بدولت تشریف آرند خدمت را بجان کوشیده آید هواخواهان
بادشاه گفته اند اگر او از صمیم قلب فدویت دارد چرا قلعهای خود را پیشکش نماید چون شیرخان در لاهور
برسر برنشسته جای عاقبتی بدست باشد این استدعای مرزا محمول بر خدعه مینماید لهذا بادشاه متوجه محاصره بهکر
شد ومرزا شاه حسن را مدوش از ان مواعید برگردانید بادشاه در باغ ببرلو نزول اجلال داشته قریب
دولک آدم با وی بود تنگی وقحط بمرتبه رسید که نان بجان میسر نشدی بعد شش ماه بپاتر نزول شد وچون آنجا
در لشکر تعفن رو داد باز بجانب بهکر شدند وبعد چندی در غره جمادی الاول سال نهصد وچهل وهشت خود بادشاه
بصوب سوستان نهضت فرموده یادگار ناصر مرزا را به بهکر بماند پیش از رسیدن بادشاه میر سلطان قلی بیگ
میر شاه محمود ارغون ومیر محمود ساربان وعلی محمد کوکلتاش ومیر صفر ارغون باغات وعمارات حوالی قلعه را
ویران ساخته میدان کردند بادشاه کار بر اهل حصار تنگ ساخته مرزا شاه حسن از ته لبند آمده خندق زده
کشتی بسیار جمع نموده اقامت کرد ومیر علیکه ارغون را بسوستان تعین نمود وی در اردوی معلی آمده از راست
بازار تقلعه رفت لشکر بادشاهی از طرفی نقب زده آتش در داده چون آن دیوار بیفتاد از ان پس متحصنان
دیواری نو قائمتر از ان بنا نهاده بودند بادشاه از ان مخبر شده بسبب استحکام وعدم وجود اسباب قلعه

کشائی

کشائی بعد هفت ماه محاصره وحیلی که طغیانی آب شد ومرزا حسن راه آمد وشد رسد بند کرده بود وبرخی لشکر گوشه گیر
شده اند ومرزا شاه حسن مرزا یادگار ناصر را از خود کرده بلاچار جانب بهکر باز عزیمت فرموده مرزا یادگار
ناصر را بجو دگرفته خواست سوی حجاز رود ودر تقیمن راجه مالدیو جودپوری در عرضداشت استدعای قدوم شاهی
کرد بنابران در بیست یکم محرم سنه تسع واربعین وتسعمائة سوی اوچه شتافت ودر بیستم ربیع الاول سنه الیه
جانب مالدیو عطف فرموده در چهاردهم ربیع الثانی بقلعه دلاور نزول نموده در بیستم انماه بیکانیر را مضرب
خیام جاه وجلال کرده از انجا در سی کروه جودهپور رسیده معلوم شد که راجه مالدیو دشمن آن استدعای
طلب عذری بخاطر دارد بسرعت متوجه جیلمیر شده غره جماد الاول بجیلمیر رسید راجه جیلمیر را آب مانع آمده
دهم ماه مذکور بعمرکوت رسیدند رانا ویرسال استقبال کرده درون قلعه جا داد شب یکشنبه پنجم شهر رجب سنه الیه
جلال الدین محمد اکبر آنجا متولد گردید مرزا شاه حسن در تقیمن بهکر وسوستان شده تعمیر شکست وریخت
هر دو قلعه نموده مضبوط تر ساخته مراجعت بته کرد وبادشاه عمرکوت را جای برداشت افواج ندیده عزیمت
سند لبته در اندک زمانی لقصبه جون رسید چون آنجا در سائر سند بنسبت کثرت حدائق وانهار وفواکه
ممتاز بوده چندگاه در قصبه جون میان بساتین مضرب خیام جاه وجلال بوداده مرزا شاه حسن در برابر آنطرف
بالشکر اقامت نموده بعرض بادشاه رسید که در ارض بتوره تلیچه مملو غله است کسان معتمد آنطرف فرستاده
مرزا شاه حسن مرزا عیسی را جهة ممانعت آنطرف مقرر نمود وی اقدام نکرده آخر سلطان محمود خان
آنطرف را رفته مردم کاری بادشاه بکار آمد ودیگر میان عسکرین اکثر آتش جدال ملتهب بوده کار بر زاردان
حضرت شاهی که در مواضعات جا یافته بودند جماعه ارغون حسب الامر مرزا بالاتفاق ادرکان وقت
کشته سرها بمرزا فرستادند گویند همایون بادشاه آن واقعه را شنیده در حق جماعه ارغون بددعا
فرموده مکافات را آنجماعه بدست محمد باقی ترخان چنانچه مذکور شود همه بقتل رسیدند دل بادشاه
از بودن سند ملول گردیده در خلال حال بیرم خان از گجرات آمده محرک روانگی عراق از راه قندهار شد
وبا مرزا شاه حسن سخن مصالحه درمیان آورده مرزا واین معنی را غنیمت داشته مبلغ صد هزار مثقال نقد
وسائر اشیای سفر مهیا ساخته معه سیصد راس اسپ وسیصد نفر شتر بملازمت فرستاده پلی برابر
چون بستند وتاریخ مصالحه پل صراط مستقیم شده هفتم ربیع الآخر نهصد وپنجاه از پل گذر شاهی شد
گویند مرزا عیسی ترخان خدمت بادشاه نهان وعیان بسیار کرده بود وبادشاه در حق وی

دعای موفور فرموده باثر آن دعا چنانچه باید با وجود بودن امرای بزرگتر از وی وی وارث ملک
گردید و میرزا شاه حسن را با پدر اش سوی ادب با ولینعمت همان معاملت از دست نوکران پیش آمد الحاصل
درین سه سال ورود شاهی قحط عظیم بدیار سند رو داده بود نقل عجیبه دران حادثه زنی با چند پسر بسبب غله بعد
چند فاقه جلا وطنی اختیار کرده در صحرائی تاب و توان افتاد هلاک پسران بفرط گرسنگی معائنه کرده گفت
نتوانم شمارا باین حال دیدن خون خود بحل کردم مرا کشته بخورید و بقیه گوشتم زاد راه سازید باشد بجائی
سلامت رسید هر چند پسران حاشا و کلا بر زبان آوردند اما آخر بتکلیف مادر چنان کرده پاره گوشت را
را پختند و بضمن قضارا جماعه کاد کم کرده برشان رسیده بکشتن کا ما خود ذکر دند بیچاره گان برای ابرای ذمه حال
سن و عن را گفته اخشا و علامت مادر نمودند درین وقت آن جماعه سخت تر گرفته اینهارا بستند و گفتند ممکن
نیست که کسی مادر را بکشد و بخورد کسی دیگر را کشته باشید هر قدر نالیدند فائده نبخشید سر انجام آنهارا بدرختی بسته
خواستند زیر تازیانه کشند تا نفس الامر وانمایند رودهای مادر مقتول حالی از جا جنبیده در پای زننده‌ها
پیچیده مانع زدن شده نگذاشت قدم بیشتر بردارند پیری درانمیان بود گفت دست مادر خودرا باجازه
اش گشتند که اکنون بشفقت مادری شمارا مانع زدن پسران می شود همانا مصدوقه ولادتنا اکبادنا
اینجا جلوه ظهور یافت بالجمله بخشوی لانگاه دران فترت در حوالی ملتان در برابر جون پور قلعه ساخته ملتانیان
را کوچانده باین قلعه آورد و جمعیتی موفوره بهم رسانیده بهکر تاخت میرزا شاه حسن میر شاه محمود کوکه
ارغون را بحراست بهکر فرستاده در سنه خمس و خمسین و تسعمائه میرزا کامران از هزاره بند افتاده میرزا شاه حسن
از موضع پاتره برای نزولش مقرر نموده صبیه خویش بحباله ازدواجش و بعد شاه هزار سوار کومکی داده
روانه کرده بار دیگر میرزا کامران در سنه سبع و خمسین و تسعمائه بعد از انکه همایون بادشاه میلش کشیده بهکر آمد
میرزا شاه حسن برادر کوچه شاد بیله که مغرب رویه بهکر در میان دریا واقع جا داده و بعد ازان پرگنه توره
بخرج مطبخش مقرر نموده فتح باغ نزول گاهش فرموده بعد چندگاه به تیج رفته گویند میرزا شاه حسن بسیار
خواست که دختر خود از وی بخود آرد آن معصومه گفت مردم مرا خواهند گفت که در بینائی پیش شوهر بود و
در کوری از و خود را برید بعد این واقعه برنجش خاطر همایون بادشاه احوال میرزا دگرگون افتاده به پرورش
مردم دون متوجه شده طائفه ارغون و ترخان را آزرده خود بمرض فالج مبتلا گردید علاجش منحصر آن ماند که بهوا
از بهکر به ته وازته به بهکر در کشتی آمد شد کردی امرای ارغون در اوائل محرم سنه اثنی و تسعمائه به میرزا

عیسی ترخان

عیسی ترخان که نواخته دعای رضای دل پادشاه خدا آگاه بود متابعت کردند میرزا شاه حسن این را شنیده بجوی جید در
و تدارک ها دید تیر رنجش بخاطر شاهی نخجان کاری بود که سپر تدبیر از شان اجابت مسور افتد آخر در زندگیش
سلطان محمود خان و میرزا عیسی باهم سند را بالمناصفه کرده از کوه لکی پائین بمیرزا عیسی و بالا بمحمود خان تقرر یافته
درین باره عهد نامه استوار نوشتند تا حیات میرزا شاه حسن که مفلوج بیکار بود باطاعت ظاهر گذرانندی قضارا
پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور میرزا شاه حسن در شجاعت عدیل نداشته از صغر سن تا اوان مرض در جمله
معارک مظفر شده ولادتش سنه ست و تسعین و ثمانمائه و شصت و شش سال حیات یافت در علم منقول مهارت
تمام داشته گاه گاهی شعری گفت و سپاهی تخلص مینمود رعایت فضلا و سادات کما حقه بجا آوردی سی
و چهار سال حکومت نمود و نسلی نگذاشت نعشش بمکه بردند مدت ایالت این طبقه اعنی پدر و پسر سی و شش سال است

طبقه ترخان چنانچه در مجلد اول مذکور حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکان در سن هژده سالگی وقتی در
شکار راه گم کرده سرمای عظیم بود دو شب تاریک با همراهان دل بر هلاک نهاده ناگاه سیاهی خانه چند بنظر شان در آمد
چون نزدیک شدند و بروشنی بر در خیمهای رسیدند آنجماعه شاهزاده را نه دگمان برده بجنگ بر آمدند و آخر شناخته
درون خانه زیر زمین جا داده آتش افروختند و خدمتی ما فوق طاقت بعمل آورده راضی کردند چون صاحبقران
در سن سی و چهار سالگی بر تخت سلطنت جلوس نموده اول آنجماعه را طلبیده نوازش موفوره کرد و خطاب ترخان
اعنی از خدمت باز داشته شده داد و جماعه ترخانیه اولادشانند قیل در زبان اسلافشان بجوان ترشده آمده بودند
و ترخون لقب یافته رفته رفته ترخان شدند میرزا عیسی ولد میرزا محمد بن میرزا عبد العلی ترخان در اول جمادی الاول
سنه اثنی و ستین و تسعمائه بر وساده حکومت جلوس نموده بصفات حمیده رعایا و سپاه را از خود راضی نمود
امرای دولت ارغون مثل کیپک میرزا خ و تیمور با آنکه خود ویرا بایالت گزیده بودند اکثر شراب خورده مست بد
بر حولیش می تاختند و بر بساطش پا از رکاب فرود می آوردند و روزی بنوعی که به نیزه و تیر در او کوفته
طلب قسمت خزانه میرزا اما منی نمیکردند بدانائی بمواسات شان پرداخته می گفت خزانه ملک شماست و
امامارا و رود دشمنی ملک اجنبی از خزانه که بوقت کار آید لابد و اگر شما بر ید حرف شاهد و شراب می کشید وام کرد
تا در هر محله بنام ارغون ساکن آنجا منادی میکردند باین حیله خود را از شر ایشان نگاهداشت تا رفته رفته
پسرانش میرزا محمد باقی و میرزا محمد صالح و جان بابا و غالب جمعیت کردند بتوره با سران خاصه خیل مثل
ملا بهبود و دستگیر نگهان و ملا صالح و فتح خان دو رای آنمردم کاری دیگر آراسته شدند و محمود ارغون

گردیدند آنگاه میرزا عیسی گرد حویلی طرح قلعچه انداخته فرزندان را برابر خود جا داد آخر میان محمد باقی و محمد صالح
فرزندانش مخالفت افتاده میرزا صالح سرآمد شجعان بود و اکثر کوکهای میرزا کامران مثل مزید کوکه که ابن
مراد کوکه وغیره هم بفراوان شوکت تیز روی ترکش داشته پدر را ابد خل نشانده میرزا باقی را آواره
بکچه افگنده و جان با بابصحرا اسپهای پریشان افتاده میرزا باقی اول در مرز کچه بعدم شناخت پریشانیهای
کلی دیده **نقل** میر طاهر از زبان میرزا مظفر ولد میرزا محمد باقی ترخان نقل نموده که روزی میرزا
رفقا را بعد چند فاقه گفت سخت گرسنه ام چیزی پیدا کنید چیزی نیافتند مگر قاضی خنیه پاره برنج خام
نیم خورده سگ که بران قی هم کرده بود برداشته آوردند میرزا گفت فرمود تا بر آن شسته پزد که حالی بکار آید
پس از آن اول خود تناول نموده بعد چندگاه روزی همراهانش بزی دزدیده کباب کردند صاحب بز سراغ یافته
شانرا بعنوان دزدان نزد رای کهنکار برد از انجا که هر عسر را یسری در پس است باین سبب کهنکار واقف
وی شده در صدد پرداخت آمد صاحب نامهری جاریه دختر خود بوی داده میرزا مظفر ازو بوجود آمد -
جنگ میرزا محمد باقی با میرزا محمد صالح بعد چندی چون میرزا محمد باقی در کچه جمعیت بهم آورده مبالغ
سپاه لشکری از راجپوت بکوشش آمده نموده داد تا بصوب صوبه بدین رسید میرزا صالح لشکر مغول و
تته و احشامات بخود گرفته استقبالش کرد روزی چند میان قراولان پیکارهای متعدد گذشته آخر کار
صف جنگ قرار یافت هر چند لشکر راجپوت بقرار جان دادن دلاوری کرده از اسپها پیاده شده فوطه بفوطه
بسته پای ثبات بمیدان افشردند اما مغولان به تیر و تفنگ زمین در پای شان ستوه کرده هزیمت دادند
تا از راهی که آمدند واپس شدند میرزا صالح مظفر به تته مراجعت نمود و میرزا باقی کوچ و بن را بکچه فرستاده
طرف بهکر شتافت و از سلطان محمود کمک خواست سلطان محمود گفت میان ما و میرزا عیسی عهد است که بر یکدیگر
لشکر نکشیم همین چاره اش تا از پرده غیب چه کشاید سلطان محمود خان بکارسازی میرزا محمد صالح خواست میرزا باقی را
محبوس بهندوستان ارسال نماید که درین ضمن برای آن آواره لطیفه غیبی جلوه ظهور یافته **نقل** گویند مندوی
از همراهیان میرزا باقی در بیرون لوهری وقت شام به کنار دریا گذشته دو زن ماهیگیر جگر خوار را دید قضای
حاجت نشسته یکی بدیگری می گفت سلطان محمود خان میخواهد میرزا باقی را البته نزد اکبر بادشاه فرستد
و رفتن او مقدر نیست زیرا که دیروز هنگام دو پاس میرزا صالح را مرید نام بلوچی کارد زده بعد سه روز
پیراهن خون آلود وی بمیرزا باقی رسید از اتفاقات همان قرار خبر مرگ میرزا صالح باو رسیده گویند

مرید

مرید بلوچ بموجب کینه خویشان و پدر که میرزا صالح اسیر آورده کشته بود در قبیله دم زده که دستار بر سر
بندم تا کهین پدر نگیرم پس بان عزیمت کاردی در کف بشهر وارد و در هر کوچه و برزن میگردید و میگفت
تان ای کارد بر تو کار دارم مسکنی باید و نان ایدل دلیر باش اطفال اشل دیوانگان بدنبالش تقلیدان حرفات
میکردند و خورده بزرگ بشر از خای او حمل داشتند تا وقتی که میرزا صالح سوار گشته متوجه محل بود کارد
در کاغذ پیچیده داد داد زده بعنوان استغاثیان پیشتر رفت هر چند خدمتگاران بگرفتن کاغذ آمدند گفت من
خود میدهم در عرض زبانی هم میگذارم میرزا نزد یکش خوانده بمجرد رسیدن نزدیک حواله شکمش کرده
از کارش واپرداخت وی را نیز پاره پاره کردند الحاصل خواهر میرزا محمد باقی که همواره زهر را مخفی از
برادر و پدر در بهاگه بند وان بخزیدن روغن آنطرف میفرستادند پیراهن خون آلود برادر رسانیده
اکنون میرزا عیسی بسلطان محمود خان نوشت تا وی را به تهته فرستد و چون به تهته رسید میرزا عیسی ولیعهد خویش
کرده آخر ایام خواست تا عهد مجدد برای وی از سلطان محمود خان بگیرد **کیفیت قتل فرنگیان** چون میرزا
عیسی بآن اراده از تته بر آمد سلطان محمود خان شنیده بفکر خود افتاد که مبادا در ضمن این آمدن
میرزا عیسی مقصدی دیگر باشد و فی الحقیقه مقصود میرزا در بطان آن بود که پرگنه دربیله هم داخل سیوستان
کند پس چون از سیوستان بگذشت سلطان محمود خان تدارک کار خود دیده باستقبال شتافت در
خلال حال فرنگیان از بندر کوده وارد بندر لاهوری شده ملک سابی خداوند دیده بشهر زدند و روز جمعه
بوقت نماز در جامع فرخ و دیگر جاها قتل موفوره کردند گنج شهیدان بازار امیر بیگ و جوار جامع
فرخ و دیگر متفرق فرار شده از انجا اند میرزا عیسی باین خبر زود ملک را با محمود خان البته متوجه تته شد
قبل فرنگیان از همو خود جهته کمک طلبیده بود که انجا رسیده ویرانه دیده چنین کردند بهر حال فرنگیان
خبر آمد آمد میرزا عیسی شنیده تته را تاخته باروت در کوی و برزن افگنده آتش زدند و پاک رفتند
میرزا عیسی آمده قلعه حویلی خود را از سابق محکمتر ساخت و گرد شهر شهر پناه ترتیب داده چون
از سر خور بندر لاهوری تا فرضه بندر لاهری ناله نار وسیع و عمیق بوده کشتیهای بزرگ بی تامل از سر
خور تا فرضه میرسیدند تجویز دانایان امر نمود تا سنگهای کلان انباشتند که دفعة بیگانه بی دلیل
راه درون آمدن نیابد و قلعچه محکم و متین بامین فرضه و بندر جهته نشستن شاه بندر اساس داده
سرانجام در نهصد و هشتاد و بعد حکومت هژده سال در گذشت و درین طبقه میرزا جانی را

ومتانت فکر و گزیدگی اوصاف ممتاز و مستثنی زلیته در امرای ارغون با وجود از کهتری از مهتران
بعز خاجو نمردی نامی بوده مدفنش در کوه مکلی مرزا محمد باقی چون مرزا عیسی بگذشت پسران ارغون که
از ریاست مرزا عیسی نادم بودند در صدد ممانعت جانشینی مرزا محمد باقی آمدند و بحکمت عملی طائفه
ارغون امیدوار احسان و منت بزرگان خود کرده دیگرانرا بتوقع تقسیم خزینه فریفت ارغون
خان کرد و طایفه شدند از کنکایش و ممانعت شان راه بدبجی نبرده آخر کار مرزا نا بکام بر سریر دولت
جلوس نموده بفکر اصل کار افتاد ببسکه پسران ارغون از عهد مرزا باقی ماضی برین نوریس جیره تر
بودند تدبیر خود را جمع میکرد و عنقریب جمعیتی نهان و عیان کرد آورده بخدعه جمله سرکرده ارغون را به بهانه و
تقسیم خزینه بالای واق طلبید و در صندقها دو صد مرد مسلح تعبیه کرده جمعی دیگر مترصد وقت مانده گفت شما
پسران همه وقت طلبگار خزینه آیدمن و پدرم بلحاظ وقت حاجت آنرا نگاه میداشتیم حالا که شما دست ازان
بر نمی دارید لاچار تسلیم شما می کنم اندیشه آنست که مبادا در تقسیم بهم مناقشه کنید اگر اجازه دهید من
رفته فرو نشینم و شما با خود این زرها را تقسیم کنید یا نفر از خود فرود آمده بند و بست کرده در حال
مردان مسلح از صندوقها و نهان و عیان برآمده آن جمله را علف تیغ کردند و خورد و ریز را در پایتین
بانجام رسانید لشکری بر حویلیهای شان فرستاده متنفسی نماند بل اطفال را از شکم برآورده چون کام
بریدند قلیلی جان بر شده باطراف آواره افتاد و بعد ازین کار مرزا محمد باقی کو انا و لاغیری زده شنوش
مرزا جان بابا مرزا جان بابا که از دست مرزا صالح که در ایام پدر آواره میان مردم سیجه خویشی
کرده مقیم بوده سلطان محمود خان بتقریب فاتحه خوانی پدر را با خود برداشته به تته رسید و بعد ادای تعزیه ویرا
واسطه گرفته طلبگار حصه ملک و ورثه پدر شد مرزا محمد باقی که کارش تمام نسق بود سلطان محمود خان را
گفت ما و شما از عهد پدر عهد و پیمان داریم چنانچه در مخاصمت من مرزا صالح دخیل نشد امروز هم دخیل نگردند تقسیم
حصه و اموال جز تاجر بچه گان نه نند ملک داده خداست اگر برادرم راضی شده پیشم نشیند آخر برادر
خدمتش بواقعی میکنم و این محال که ویرا صوبه علیحده داده پهلو کوب خود سازم برای ملک چه روزها
که ندیده شده چون سلطان محمود خان آنرا بشنید دیگر حرفی نزد و رخصت انصراف گرفت و جان
بابا باندیشه اینکه مبادا برادرش تلف کند باز میان مردم سیجه رفت باقی مانده ارغون مثل شاه قاسم
و علی شیر و چندتای متفرق متفق گردیده لشکر موا اس کرد آورده به تته ایلغار محمد باقی بلشکریان خاصه

خلیل گفت امروز روز است اگر پیش بریم ملک ملک ماست والا همه وزنهای گذشته در پیش و دیگر هیچ
جا بری فراغت نه میان مزار مکلی و شهر جنگی عظیم افتاد ملا بهبود که مرزا باقی یکی از محلهای خویش بوی
داده بود بقتل رسیده و لشکر مرزا محمد باقی تردوانی بنعل آورده جان بابا ظاهر بمیت دادند جان بابا نزد جام و نیشه
والی کگر الدرفته استمداد نمود و بمقصد نارسیده باز در مردم سیجه خویشان خویش افتاد و کرت ثانی جمعیتی بهمپا
کرد آورده رو بمرزا باقی نهاد مرزا باقی باستقبالش برآمد چو بازشد کیفیت شبخون شاه قاسم ارغون در فتح
که مرزا محمد باقی بمقابلت جان بابا رسید فوجش لعز در نصرت سابق جابجا بفراغت مقام کرده خود مرزا
در اندیشه مکر و حیله بود که بی جنگ از کار برادر وا پرداز دناگهان شبی شاه قاسم ارغون با فوج بجد شبخون
آورده لشکر مرزا که غافل بوده هم بهزیمت منتشر گردید و خود شاه قاسم که بجوانمردی یکه تاز زمان مشهور
بوده برکشتی مرزا باقی برآمده باشد که انتقام برادران از وگیرد و مرزا باقی با منکوحه اش درون حجره بخواب
چون بدر دروازه حجره رسید زنش بتنها آنقدر در را گرفت که مرزا باقی از خوف جان خود را براه دیگر در دریا
انداخته و آن شیر زن مردافگن لگن شمع برداشته بر روی شاه قاسم چنان زد که تا زنده بود نشان یادگار
داشته عاقبت شاه قاسم ویرا در تاریکی مرزا باقی تصور کرده بکشت و لشکر تمام تاخت و تاراج خوار و سوا
ساخت مرزا باقی که بدریا افتاده خلیل خدمتگارش که هم از هول جان در آب نهان بود ویرا دریافته بمراد یه
ملاح خبر کرده کشتی کوچک آورد تا بکنار آمد و از قریه علی پوتره چون نقاره بهم رسید دهل طلبیده نواختند
تا لشکر پراگنده باز جمع شد حریفان خبر سلامتی مرزا و باز جمعیت آمدن وی شنیده پس رفتند و اینها
تعاقب شان کرده کلی هزیمت داده مظفر به تته مراجعت نمود خلیل و را ازای این خدمت صاحب خیل
وحشم و مهردار خاصه گردید و مر او به خدمت میر بحری یافت الحاصل چون مرزا محمد باقی جان بابا را
شکسته بفراغت نشست برادر کوچک غالب انتز مغلوب تیغ فنا ساخته بی وسوسه غیری و نگرانی
برادران تنظلم و بیدادگرائیده در برانداختن اساس حیات بزرگان کوشید منجمله رکبه لنگه دیش
را که وصفش مذکور کرد و نهانی کشته و شیخ میرک عبدالوهاب پورانی که پیر آنجماعه بود و صادر و وارد از خوان
احسانش بهره بردی بگمان اینکه ویرا خواهش آن باشد که از صادر و وارد لوتره ریاست بدست آرد
با وجود آنکه شیخ مذکور در جانشینیش سعی موفور کرده بود گفته تاره نعید چون اتلی برگردیده بود قاضی خنیده رسوائیش بتهایتا
رسانید و خلیفه سید عبدالوهاب پورانی را که معتقد علیه انام بوده بدست خلیل مهر برادر بپای دار سوئی ولد ارالاخره

خبر رسان نموده گویند صادق نام پسر خلیفه مقتول بقتل پدر شمشیر بیحواله خلیل کرده که بینیش پاک بریده
تا زنده بود بینی از موم تعبیه کرده پارچه کرباس رنگ زرد بر چشم چون کسیکه چشمش آشوب کرده باشد
بجهة ستر حال آویختی و ویرا نیز ردیف راه پدر کردند و فرزند دیگر محمد هاشم نام معه اسپ و یراق در آب
افتاده و اثری ازو پدید نگردید بسکه در خانه خرابی بزرگان ساعی افتاد اهالی و موالی را از شهر کوچانیده
بیرون جا داد و گفت بدخواهان دولت ما در شهرها نباشد در انجمله جناب سید جلال خلف سید علی شیرازی
را که داماد برادرش میرزا محمد صالح بود هم بشهر نماند و هر که از اطراف وارد شدی اگر لایق دیدن میدانست
طلبیده آشکارا بوی خوب در خورده همراه یه میر بحر میفرمود که ایشانرا در کشتی نشانده تفنن دریا کنانند و
کشتی خاصه بعنوان تکلف بسواریش داده کشتی حیاتش بگرداب اجل می افگند تا کسی از حال ملک خبر نبرد و
هر کرا لایق دیدن ندانستی بیرون بیرون بکارش رسیدندی و از هر که چیزی یافتی قهراً بستدی خرج آن
و غله درون قلعه میدود و بآنکه غله ضائع می شد و می سوخت هرگز بتصرف نیاوردی ملک کمتر خالصه
ساخته نوکران را سر فصل بر غلات برات میداد روزی وکلاش بعرض رسانیدند که در قلعه جای داشتن
غله نمانده و بسکه بر بالای کهن انباشته می شود اکثر سوخته شده است اگر امر شود قدری بمساعده داده
آید تا سر فصل ادا و انتفاع کلی بهم رسد گفت جواهش شب بگیر بدشب فرمود تا پاره نانها از گل ترتیب داده معه
نانهای آن غله سوخته بر خوان کشیدند و آنجماعه را بمایده خوانده نامبردها آنگونه مایده دیده دست بنانهای غله سوخته
بردند گفت چرا میل بنانهای گلی نمیکنید گفتند آدمی چگونه میل بنانهای گلی نماید گفت هرگاه در وقت هیچ غله هم بکار آید
چرا مرا تکلیف کشیدنش میکنید مگر ایام در رهوار دوی همایونی بیاد شمان نمانده است بر عاملی که غضب میفرمود
ویرا پر کند پر کن ساخته و رخانها نهاده بخانه اش فرستادی همچنین دست سید ادش چهار که بعالم نگردی بعد
چندگاه خبر رسید که مجاهد خان نام امیری از جانب جلال الدین اکبر بادشاه بهکر آویخته است صبیه خود را
معه سید جلال شیرازی بکنیزی آن بادشاه فرستاده تا خود را بآن حیله مامون نماید قضارا بادشاه
یک صحبت بوی کرده فرمود دختر باقی خونیست ویرا بیرون حرم جا دهید جماعه ارغون که آنجا آداده سکن
داشتند به ننگ هم الوسی وسائل جسته ویرا بلده به پدر فرستادند میرزا باقی از شان بسیار ممنون
گردیده نزد خود طلبید و اعزاز داد سلطان محمود خان مجاهد خان بمحاصره کشیده فوجی از بهکر بسوستان متعین
نموده میرزا باقی پاینده میرزا پسر را مع فرزندش جانی بیگ و شمس کشمیری نامزد سوستان کرده میرزا

جانی بیگ

جانی بیگ با وجود خورد سالی کار بزرگان کرده آمدند و درا چنانچه باید نگاهداشت آنگاه شاه رخ پسر خود را
مع شیر علی کوکه بنصرپور نشانده و پسر عمین مظفر ترخان را معه علیخان کوکه بسرکار چاچکان و صوبه بدین داده
و میرزا محمد ترخان و قاسم علی سلطان سارباننرا بطرف نیرن کوت سپرده خود بهته نشست و معتمدان به
بنادر نشسته چنان ضبط و نسق کردند و جاسوسان باهوش هر طرف معتقد کرده که هر هفته خبر از سلوک
امرا و لشکریان و رعایا بوی رسانیدندی گویند در اثنا ایلچی معه نشان اکبری و چند جفت کبوتر بوی
رسیده ندمای اگفت مراد از فرستادن جفت کبوتر آنکه آنحضرت از من تنخواه و انهای ایشان طلبیده
بعد چندی ایلچی را باعزاز رخصت کرده چند حبوبات خود رو مثل تخم نیلوفر و بیخ بلغ در خریطها انداخته
فرستاد و در کمال عجز و نیاز عرضداشت کرد که حضرت اعلی این کمبخت ضعیف را بنوازش جفت جفت کبوتر
رتبه شهباز بخشیده اما در ملک دانه نشان حیرانم زیرا که درین زمین آنچه پیدا میشود لایق دانه اینهاست
چنانچه از نظر انور بگذرد توقع از بنده نوازی آنکه من بعد مخصوص توجهات اعلی حضور دیده چیزی بجهة قوت
درین گوشه ویران مرحمت فرمایند نقل میر محمد طاهر در تاریخ خود از مولانا جمال الدین که بمیرزا قربتی داشت
آورده که روزی روزنامچه تنظیم در آمده مولانا میر غله درست کرد از سرگین اسپان بر آمدی از دون طبعی
مرزا دو تنخواهی داشته بر میراخوران چند خر و از فضلا بسته بود و وی بآن خدمت مخصوص نظر میرزا شده
چند هزار توپچی و توپخانه را سردار گشته آتشخان خطاب یافت قصه کوتاه اعمال شنیعش دست انهاد
تا کی بتصدیع سامعان شود بعد بند و بست حدود و بفراغ نشسته اوارچه آمدنی و خرچ ملک پیش خود ماند
روزی از سیاست ریش کندن و گوش و بینی بریدن و در پای بسته بکوچه و بازار گردانیدن خالی نمیماند
دستها بر آسمان و دلهای بریان بخدا نالان شده ناگهان خبر مرگ پسرش شاهرخ رسیده عورات
محل او پارچه کرباها انداخت و پستانهای بریده و مردانرا در پای پیل بسته در کوچه و بازار گردانید
و گفت اینها فرزند مرا از من جدا کردند ناگهان بسیار سوخته و ساخته بجایش قاسم ارغون بنصرپور
فرستاد و بسکه دودها بر آسمان تتق بسته و آن سهام اجل بر و نزدیک آمد بخوف جان افتاده بر آب و
طعام مهر ملک احمد که معتمد خاصش بود می شد هر چند بحصانت نفس بسیار کوشیده از انجا که قضا کار
و سفک دماء عالمیان نشتر شریان حیاتش شده شبی از چهار پایه بی اختیار بر جسته شمع اکشت و شمشیر
خاصه را از قراب کشیده نوک بشکم و قبضه بطاقچه نهاده آنقدر زور زد که به سانی تیر دعای مجروحان

ازپشتش صاف گذشته چون کار خود کرد احشا را بدست گرفته در دیوانخانه چند قدم گردیده افتاده
درگذشت و مرگ مجهولش بسبب مردم معروف ماخوذ و متهم شدند این نیز از آثار تظلم اوست که بعد
مرگ هم ازان نمانده کان ذلک فی ثلث و تسعین و تسعمائة مدفنش در کوه مکلی بر انگ موقوف شایع
ایام حکومتش سیزده سال امرا بعد کنکاش پاینده بیگ ولد بزرگش را بایالت گزیدند و چون
وی دیوانه طور بود فرزندش مرزا جانی بیگ جوان رشید آنرا توره کرده کار ملک باین اهتمام تجویز کردند
و برین قرارداد هر دو را از سوستان طلبیدند مرزا مظفر خان بیگ مرزا زیدین رسیده امرائش بیرون
شهر ماندند تا بعد سیم روز پاینده بیگ و جانی بیگ رسیده مرزا جانی بیگ چون بقرار داد امرا مثل خلیل
مهردار و خسرو چرکس و ملا محمد فراخی و شمس الدین سلطان و ملا جمال الدین وغیره هم بوجود دید حل و
عقد امورات ملکداری را متکفل شده بنا بر سیاست متهمان خون مرزای خود گشته را بحضور
طلبیداشته دریاگ ابدار را در لواره پیچیده سوختند و شخصی قورچی را در اره کشیده از سر تا قدم دو پاره
کرده هر پاره را پرکند پرکند نموده در بازار و برزن افگندند و چند هندو را سنگسار نمودند و ملک احمد
را در بازار نشانده از پای تا سر پوست بر آورده پرکاه کردند و نعشش پرچه پرچه نموده پیش سگان
انداختند گویند زهی جرئت و دلاوری ملک احمد که چون پوستش از ناخن پا کنده معه پوست بدن
رسانیدند هرگز دمی بر نیاورده ازجا نجنبید مرزا مظفر را که برون شهر بر عالیجان افتاده بود علی خان
وکیلش که اسب مچی بجهت سر برآرای آورده بود ازان سیاست ترسیده با خود گرفته چنان بتعجیل سوی
بدین شد که اکثر اسباب و فراشخانه همین جا ماند و در بدین رسیده بتهیه لشکرکشی نشست ظفر یافتن

مرزا جانی بیگ بر عموی خود مرزا مظفر ترخان چون مرزا جانی شنید که عمویش در بدین
استعداد لشکرکشی می بیند امرا را گفت تا این فتنه از ماده نشنید ملک داری محال پس تدارک آنهم
دیده روانشد مرزا مظفر مع علیخان کوکه آماده صف جنگ گردیده آن کار برفردا ماندند شبانه
مرزا جانی بیگ بمغلان بدین نوشت که چون مرزا مظفر دست تسلط یابد هرآینه خویشان خود قوم
راجپوت کچهی را بر همه شامی گزینید بودن ایشان زیست بر شان تنگ گردد بالفعل وقت
خدمت است انشاء الله تعالی از ینظرف سر اموال شان صورت تشتیت پذیرفتی اگر از و بدین
صلاح نه بینید فردا وقت جنگ خود را بجمعیت خاصه خویش بر کران گیرید همچنین بمواعید موثقه

آنجماعه را

آنجماعه را از خود کرده فردا وقتی که نوبت کین نواخته شده و لهبات آتش و غا از طرفین بلند گردید جماعه مرزا جانی بیگ
بهمراهیان مرزا مظفر را که اکثری راجپوت کچهی بودند بدست و تیغ ستوه کرده مرزا مظفر مغلان بدین را بر قدر
بر حرب تحریص کرد سود مند نیفتاده آخرکار بمعاینه نفاق لشکر و غلبه فوج مرزا جانی بیگ جماعه خود را گفت که
مشغول جنگ باشید تا اولاده و متعلقان مع اسباب خویش روانه پیش نماید پس بتعجیل خود هم منهزم نقاره کوچ نواخته راه
کچ گرفت مرزا جانی گفت تا آن اسباب که از و همراهیانش در خانهای مردم مانده باشند هم برده اسب بسته به
عقبش فرستادند و خود داخل قلعه شده دست ترتیب بر سر مغولان مذکور نهاده زیاده بر مواعید نواخت و جاگیرات
اضافه داده رعایا را بمرهم التیام جراحات زمان میرزای ماضی فرمود مرزا مظفر نزد رای بهاره والی کچ رفته
پناهید و مرزا جانی بیگ مظفر بتته آمد خزینه مرزا باقی هرچه بود بلشکریان و امرا بخشیده غلجات را تمام صرف اهل استحقاق
نموده زخم آسیب زمانه مرزا باقی بر دل عام بمرهم انگور بسته و عالمی برواج کرم و احسانش چون بوستان از نسیم بهاران
شگفته بعضی مردم خاص خیل مثل عرب کوکه و یعقوب علی کوکه و رستم بیگ را بمرتبه اتم بنواخت و ملا گدا علی ولد
مهتر علی را ابها خان خطاب داده حل عقد خود فرمود گویند پیش ازان در تته خراجات وجود نداشته اکثر
بمهر فرنگی اشرفی تنگی و لاری در آن رایج بود مگر مرزا عیسی غلوسی از پس احداث نموده که آنرا عیسائی میخواندند
جانی بیگ آنرا کم کرده میری نام نهاده و در پیمانه غله نیز قصری کرد و انایان تفاوت بدگرفتند و خیان شده

آمدن صادق محمد خان چون خبر مردن مرزای باقی و منسوب گردیدن مرزا پاینده بیگ مدار المهامی
مرزا جانی بیگ پسرش بعرض حضور جلال الدین محمد اکبر شده فرمان قضا جریان صادر گردید مضمون آنکه چون
از قدیم خطبه این خاندان لازم دارید بهتر آنکه من بعد سکه و ارسال هدایا و پیشکش ضمیمه ساخته خود را به بندگی نامی
نمائید و بر اثر فرمان صادق محمد خان با فوج قوی نامزد این الکه گردیده مرزا جانی بیگ در جواب نوشت که ما قدیم
بندگانیم چنانچه خطبه آغازه چهره افتخار میدانیم سکه را نیز سرمایه نقش والانامی خود دانسته پیشکش کم سرمایه
کالای اعتبار قدر دانسته بجان بر گردن اطاعت می نهیم اما چند سالست که ملک بی چراغ بوده از راه نوازش
فرصتی فرمایند تا چنانچه لوازم بندگیست تدارک ارمغانی لائقه دیده مصحوب برادر خود مرزا شاهرخ تسلیم
حضور کند در خلال حال صادق محمد خان آمده بقلعه سوستان آویخت بلبل خان و دارای کهوریه وغیره که در قلعه بودند
چنان جنگ انداختند که آینده تنگ آمده صف جنگ را پیشرفت ندیده در پس خانهای شهر بحفر نقب امر فرمود
گمانش اینکه اندرونیان آگاه نیند اندرونیان بمجرد خبر دیواری نو قو تیر ازان درست کردند روبروی

که صادق محمد خان نقب را آتش زدن فرمود و دیوار بیرونی افتاد و دیواری لحو تیر ازان تازه پیدا شد بنای
اهل حصین آفرین گفته تسخیر قلعه را فوق طاقت تصور کرد و چون مرزا جانی بیگ متوجه آنطرف شد بکلی مایوس
پس شتافته تا بهکر از ترس تعاقب نیاسود مرزا جانی بیگ مرزا شاهرخ مع ارمغانی لائقه بحضور فرستاده خود
بغفلت خاطر جمع کرده نشست **آمدن نواب خانخانان** حضرت جلال الدین محمد اکبر از بازگشتن صادقخان
برآشفته عبدالرحیم خانخانان بیرمخان را در سال تسع وتسعین نامزد فرموده مرزا جانی بیگ براثر این خبر
لشکر تری و خشکی گرفته در موضع بوهری تعلقه نصرپور خندق عمیق کنده قلعچه استوار بنا نهاده نشست و
رستم بیگ را مع فوج دیگر بسوستان فرستاد تا آن قلعه را مضبوط تر نماید و خانهای برون قلعه را میدان سازد
هرچند اینهمه کرد اما لک کوه لکی که دره آنطرف همایون بود بخاطر نیاورد بلی چون زوال آید هوش را هواس
منتشر و خطا در رائی رو نماید خان خانان بر کوه لکی رسیده آنجای قلب را که جز یک سوار بمشقت بی هم
معبری نداشته و اگر چندی مضبوط کردندی بسنگ و کلوخ هم یکی حریف هزاران بودی دیده تعجب نمود و گفت هرگاه بغفلت
همچو راه و رآمد برما واگذاشت انشاء الله کارش زود کشاید اول خواست به تسخیر قلعه سوستان مشغول
گردد اما آخر بخیال اینکه ازین خاکتوده چه گشاید تا دارالملک صاحب ملک بدست نیاید بجزم عزم نمود که
نخست متوجه تسخیر دارالملک و صاحب ملک شود پس جمعی را بمحاصره قلعه سوستان نامزد فرموده ازان جای
قلب با جمیع لشکر عبور کرده متوجه مرزا جانی بیگ گردید مرزا جانی از گذشتن آن راه در آمد ندامت بسیار
خورده ولی چه سود که کار از دست رفت و دست از کار رفته بود مرزا خانخانان مظفرنشان گزین و شوکت
مبین عنقریب محاذی قلعچه مرزا جانی بیگ معسکر مقرر نمود گویند خانخانان چون نامزد این مهم صعب
گردیده بر گردیدن صادقخان ویرا بتوهم افگنده بود هر جا از صاحبدل استمداد همت نمودی و فیروزی
خود درخواستی از ثقه منقول که بزرگی از اهل الله ویرا خبر داده که درین ایام جناب کرامت مآب
شیخ الشیوخ مخدوم نوح هالکندی علیه الرحمة در هالکندی در گذشته اگر شما الفاتحه خوانی وی
سبقت برید مظفر گردید و اگر مرزا جانی بیگ پیشتر رسد پیش برد از اتفاقات تائید ایزدی مرزا
جانی بیگ با وجود آن قرب هنوز بشرف فاتحه خوانی آن مفتاح از کنوز بخشایش رحمانی نرسیده بود
که این گوی دولت از میان در ربوده **کیفیت جنگ** چون عسکرین پهلو کوب هم افتادند چند
ماه جنگ خشکی و تری در مابین بصورتی که از لوامش کام نهنگ و زهره پلنگ ترقیدی میرفت و

هردوطرف

هردوطرف مردان کاری بکار می آمد آخر صلا الصلح جنگ داده از فرط کثرت سپاه جانبین امتیاز راهندیان
در سرچه جامه تیرها خلانند و سندیان شاخهای سبز بیبه در سر انداختند جنگی رو داده که کمیت و کیفیتش
بمقیاس قیاس در نیاید در وقتی که کفه بکفه سنجیدند پله لشکر مرزا جانی بیگ سخت گرانی آورده خانخانان
کسر احوال عسکر خود دیده رجوع بحضرت احدیت و تائید اقبال شاهنشاهی آورد از آثار عنایت احدی
و تائید اقبال سرمدی در عین غلبه لشکر مرزا فیل مست از پیش لشکر رم خورده فوج خود برهم زد و باد
تندی بروی شان وزید ناگاه پریشانی رو داده و در عین غلبه مغلوب بهزیمت رفتند و مصدوقه یوم
یفر المرء من اخیه بظهور پیوست جز پانزده کس پیش مرزا جانی احدی نماند مرزا ماده جانسپاری ایستاد
اما شاه قاسم ارغون بهزاران مبالغه ویرا برگردانیده بکشتی رسانیده فوج مرزا در اثنای پریشانی بسیاری
تلف گردید قریب وقت ظهر مرزا بنصرپور رسیده چون بلیدار بهم نرسید و زمین ریگزار بود بوریاها را بهم
دوخته بر ریگ ساخته تا شام بقدر آدم محوطه درست کردند خانخانان هم بتعاقب شتافته روبرو خندق
زده افتاد و راه آمد رفت آذوقه بند ساخت مرزا جانی بیگ بپدر نوشت تا شهر را کوچانیده خراب
کرده در قلعه کلانکوت که برای همین روز مرمت یافته بود بنشست و همچنین در هر قصبه و ده حکم خرابی نموده خود
آماده جانبازی نوشت و جمعیت اندک گرد آورده گویند در تته یک ماه خرابی تمام رو داده شهربان
بزرگی را آتش زده ماندند و دفینهای مردم قطاع الطریق کافته می بردند کرایه حمل اثقال بنرخ نصف امتعه
رسیده و خانخانان این را شنیده صوبه دار انراب ناحیه فرستاد تا قلعه نیرنکوت را از دست محمد امان ترخان
و قاسم علی وکیل متخلص ساختند و شاهکره را شاه بیگ خان از تصرف ابو القاسم ارغون برآورد و سکار
چاچکان را بضبط دامان در دست آوردند و درین ضمن پاینده بیگ پدرش و مرزا ابو الفتح پسرش عمر و ملک
بباد دادند مرزا جانی اینهمه را شنیده بآن تنگی اوقات خویش که لشکر خانخانان مورچال بدربندش ملصق کرده
بودند و کار بجدی رسیده که لشکریان طرفین بهمدیگر سخنان میکردند و سنگ و چوب می انداختند از پای مردی
دقیقه فرو نگذاشته همچنان برپای جانبازی آماده ایستاده بود **کیفیت مصالحه و تسخیر ملک** خانخانان
چون دید که مرزا جانی بیگ تا جان دارد از عرض و ناموس نخواهد گذشت و جانداد نش معلوم نیست
بچه رنگ رساند بهتر مرام مواعید موثوقه ویرا براه صلح دلالت کرده شود بنا علیه ایلچی صاحب هوش
جانب مرزا جانی روانه نموده پیغام کرد که ما و تو اصل همه یک الوس بندگان صاحبقران ایم و خواجه تاش

یک خاندان چه شد که بتقدیرات فلکی لبعد العد ببیان واقع درین جنگها آنچه از دست و دل
شجاعت آن شجاع بی مانند برآمده یادگار روزگار تواند بود اما معلوم باشد که طرف ثانی اقبال
لایزال خدیو گیهان وارث چاردانگ هندوستان که بنده کیش سرمایهٔ ننگ و نام شجاعان و رستمان
دورانست برسرکار که باین درگاه سر نهاد و سر بر دلبیار گذشت زیاده برین در سفک دماء
خلائق کوشیدن دست از جان عزیز خویش شستن است و چون جان عزیز ببطالت عصیان وارث
زمین و زمان که اولوالامر عبارت ازانست بمرد رود عرض و ناموس و سیرت و صولت که اینهمه مقدمات
اند عانید کجا باقی ماند من ضامن کار و اعتبار شما ام همان به که کار از دست رفته را بدست آرید گویند
در لشکر مرزا جانی که قلیلی باقیمانده بود درینوقت عسرت و تنگی اقصا غایه بوده و همه در ماتم مردگان
جامه و نیل زده بلباس سوگواری آماده جانسپاری بودند و خود مرزا هم بداغ پدر و پسر و تلف
لشکر و کشور چگویم بچه روز نشسته چون ایلچی آمد نمود را تکلفات چندی بروی کار آورده که
خانخانان از شنیدن آن تعجب کرد آخر کار بعد رد و کد محمد علی کابلی را برفاقت ایلچی نزد خانخانان
فرستاد گویند برخی لشکریان مرزا در آنزمان در نهان عرائض امان طلبی بخان خانان فرستاده
بودند بهر کیف بعد اخذ مواعید موثوقه قرار بران شد که یکجا بهم دیگر راه آمد و شد از مغائی وا باشد
و لشکریان بهم دیگر اختلاط و آمیزش در آمد شد کرده زنگ کین از دل بزدایند و مرزا مردم خود را
از جابجا طلبیده مقالید قلاع تسلیم کند تا کسان خانخانان تصرف نماید و ازان باز در جوئبار
که ناف ملک تته است دیدن هر دو امیر صورت یابد گویند بعد ادای شروط مذکوره اول مرزا
بعده خانخان جانب تته رهگرا گردیدند حسب تقرر در جوئبار قبل هر دو سواره بمصافحه قبل هر دو پیاده
بمعانقه دیدن کردند و می نشسته و سوار گشتند مرزا بتغلق آباد جهت تهیه برآمدن بحضور و خانخانان
در تته باستمالت رعایا نشست واقعه مصالحه مذکوره در هزار هجری بود مدت حیات مرزا پائنده بیگ ولد
مرزا جان برمسند ایالت هفت سال تا واقع مذکور و استقلال ببامه مرزا جانی بعد پدر یازده روز
که بعد ازان چنانچه مذکور شد که ملک از دست رفت همگی ایام کامرانی براسم این طبقه سی و هشت
سال بعد ازان در سلک امرا منسلک شدند چون خانخانان از تیمارداری رعایا و ضبط و نسق
حدود و خوب وا پرداخته بخاطرش آمد که سیر دریای شور قدری نماید بناء علیه مرزا جانی را با خود

گرفته

۹

گرفته برسر خور بندر لاهری میان کشتی بنشست در آنجا واهمه بخاطرش استیلا یافته که چه بد کردم خود را بدست
حریف درچنین جا آوردم مرزا اثر تغیرش را بفراست یافته گفت خاطرخان جمع باشد ما مردم ازان
قبیل نه ایم که در صدد خدعه بیفتیم پس روز خانخانان ازانجا مراجعت کرد. گویند روزی خانخانان مرزا را
گفت دیدی بچه حیله ترا بدست آوردم مرزا گفت بلی حیله خود را خود مقر شدید الحمد لله که از ما حیله
نشد نقلست که خانخانان میگفت که مرا در مدت العمر هیچ انفعالی برابر انفعال جواب مرزا و نداده

روانه شدن خانخانان معه مرزا جانی بیگ بحضور چون خانخانان دید که مرزا تهیه سفر
خود دیده است و خود از ملک خاطر جمع کرد حسب الامر شاهی دولتخان لودی بحکومت تته مانده سوی حضور
روان گردید هرچند صحبت مرزا با خانخانان خوب افتاده بود ولی از حضور همواره اندیشه داشته
تا چه پیش آید از اتفاقات حسن طالع چون بعز بساط بوس اقدس اعلی رسیده خدیو عالم و عالمیان
سایه مرحمت بر و گسترده و راهی ملک الکه اعنی سوستان وضرا انجانه و بندر لاهری همه بوی
مسترد فرموده بحضور ماند و لودی خان را امر شد که حرم مرزا را برسم سائر امرا برود زلوزن
در حضور رساند مرزا باستماع این واقعه هرچند سابق نوازشات موفور یافته بود بخود در ماند خانخانان
دلاسایش داده گفت این افتخار مر امر است مرزا گفت ما که تا هنوز این رسم ندیده ایم چگونه یکبار
متحمل اینهمه بی ناموسی که مستورات از چنین دو دست زمین بباینید توانیم شد مگر خود را خود تلف
کرده آید خانخانان بحضور عرض نمود که لو روز نزدیک رسیده و آمدن قبائل مرزا مدتی میخواهد
اگر این بار موقوف مرحمت کرده می شاید پادشاه از راه فرط کرم ازان داعیه بگذشت و امر شد
که مرزا جانی بیگ وکلا را نزد پسر فرستد تا بکار ملکش وا رسند برین بنای شاه قاسم ارغون و
خسرو خان چرکس و بهائیخان و عرب کوکه و جمال الدین دیوان در خدمت مرزا غازی بیگ که
صغیر بود روانه شده حرمها را از بهکر گردانیده در تته رسیده بکار ملکداری پرداختند مرزا
جانی بیگ هشت سال تا هزار و هشت در بندگی خدیو زمین و زمان کارهای نیکو کرده در گذشت
حسب الامر پادشاهی نعشش همراه خواجه محمد قوربیگی به تته رسیده درمیان مکلی براک معروف دفن یافت مرزا
غازی بیگ بفرمان شاهی بعد پدر باستقلال جانشین شده امرا که وی را در صغر سن دیده بودند هرگز
وقعی نمی نهادند در عهد زندگی برادرش مرزا ابو الفتح ظاهرا اجماعه روزی در سواری بودند در

تعظیم او این را در پس انداختند در آن صغر سن پندها گفته که اگر دولت بمن رسد چه روز که برین تیره
باطنان دو پن نیارم از آنجا که حسب تقدیر یارانیز دی مرزا ابو الفتح پیشتر مستوفی شده بود چنانچه مذکور شد و
این در ینوقت والی بر اسم کرده و در حساب کار خود توجه کرده آنها نیز در ظاهرداری افتادند یعقوب علی
کوکه لنگر را تالیقی آزارها میرسانید و هر که امرزا خلعتی بخشید در غیبت از و خلع نموده انعام ده یک بصد جیل
میکرد او نخست جهت عبرت دیگران جاگیرش ملا یعقوب که در خوردی پیش امام مکتبش بود داده و در ظاهر
بدلجوئی و مراعات وکلای پدر کوشیده دست تربیت بر خاصکان خود نهاده عرب کوکه و باتیجان هرگز وبرا
بخاطر نسنجیدندی غافلان ندانستندی که بزرگی بعقل است نه بسال پس آن صغیر بزرگ فطرت کار خود را
روز بروز تقویت داده اول شهبازی را که خبرداری کبوتر و سگ میکرد نواخته خطاب شهباز خانی
داده مدار المهام ساخت ولی آنچه دانست نشده آنگاه احمد بیگ وکیل کل ساخته و مواهب و خدمتگاری را
دولترای لقب بخشیده بدیوانی گزید احمد بیگ جمیع وکلای ماضی را ماضی کرده بفرط کیاست بر جمیع ملک که امرا
و ارکان تخت ضبط خود برده بودند و مرزا را محتاج چاشت و شام داشتند لکوک بعضو و مرزا چون وکیل
دلخواه یافت دست رعایت بر رعایا و سپاه نهاده در مواجب ادرارات هر همه بعضو و مراضی نمود بزرگان خوبیت
را بر طاق نسیان نشانید و دو باطل ساخته و رفته رفته جاگیرات جمله گرفته خالصه نمود و عوض آن برات نقد
کرد بالجمله با وجود خوردی کار خود را بپایه بزرگ رسانیده دم استقلال چنانچه باید در اندک ایام بزد و احمد بیگ
را احمد سلطان لقب نهاد **باغی گردیدن ابو القاسم سلطان** چون کار مرزا بنحو مذکور مستقل شده
اول محمد علی سلطان کابلی که پسرش محمد معین مع خالوی خود سیور علی نام در ایام پدر روزی نزد مرزا
غازی در شطرنج بازی بر آشفته ندیم کوکه و قاسم علی کوکه را مجروح ساخته از دیوان بدر رفته بر حویلی
خود مقتول شده بسبب فیل مستی که مرزا اطلبش از ملازمان حضوری سید جنگل را فرستاده بود دم
بنی زده آماده جنگ ایستاد مرزا آن را شنیده گفت اینهمه کار خسرو خان چرکس است اول او را باید
بچنگ آورد مرزا عیسی ترخان رفیق جانی وی بوده او را خبر رسانیده آگاه کرد و چون مرزا غازی یافت
که مقدم بر خسرو خان کار مرزا عیسی است گریخته در مردم سیهجه که خویشان مادریش بودند نشست
و می گفت که امروز فردا در ته فتنه قائم شود ما نیز یک گوشه بدست آریم اقبال مرزا غازی
زور آور بود و الا نه مرزا مظفر ولد مرزا باقی در کچھ و مرزا عیسی ترخان در سیهجه کم نه بودند دیرین تعظیم

ابوالقاسم سلطان ولد شاه قاسم خان ارغون که از سالهای دراز صوبه نصرپور بید اقتدار داشت و
در شجاعت با و مثل نزدند و در حیات مرزا جانی بیگ سعودها را برانداخته قلعه عمرکوت را مدتی قابض شده بود
و آخر پدرش لصوبه خود آورده با آنکه خواهرش در خانه مرزا جانی بوده و دختر خود بخواهرزاده اش مرزا
ابو الفتح نامزد کرده و بعد فوتش آن نامزد مرزا غازی داده گفت با وجود من مرزا غازی کیست
که ملک موروثی لو تربیت یافتگان بدست داشته باشند او لاجاعه تا جبرا که از ته بدانطرف میرفتند تاخت و
چون مرزا در آن باره نوشت جواب داد که میان ما و شما زین بارگاه که عبارت از جوئبار ست سرحد
میباشد باید شما بجد و حد خود فرا رسیده باشید و از نیکت بدانطرف نام مبرید و الا نه تا کنار عالیجان حد
خود می نمائیم پس بر آثر آن نوشته چنان شورش بپا کرد که راه آمد و شد خشکی و تری بکلی مسدود گردیده
امرای قدیم و ترخان و ارغون ازین واقعه شاد شدند که دیو واقعه مرزا خود سبر باد خواهد داد و
مرزای بزرگ منش در ظاهر از ایشان بنوازش استمداد جو و اعانت طلب شده بباطن لو نواختگان
خود را بتوره تازه می نواخت تا از منافقان بخبر باشند و کاری کنند که موجب انهدام خصمان شود **برآمدن**
مرزا غازی بجنگ ابو القاسم سلطان چون مرزا استیصال خصم موجب پایداری ملک
دیده عنقریب از ته بجمعیت براه نصرپور بر آمد در راه بخوف شبخون حریف هر جا خندق زنان
در موضع کاتیار رسیدند خندق زده عسکر ساختند ابو القاسم سلطان با چند جوان چالاک پیاده پا برون
خندق ایستاده ندا زد که فلان دعا میرسانند و میگوید که مدعای آمدن ایشان چیست ابو القاسم ازین
قسم زبون نیست که از لشکرکشی شما اندیشمند باشد و شبخون کوشش نماید بخاطر جمع صف
جنگ آماده باشند از انطرف جواب شد که وی خصم سر و جان خود شده است تا بر باد ندید از
پا ننشیند الحاصل مرزا از آنجا بر آمده بر محاذی شاهکره دیره زده مورچال قائم کردند. **گویند**
ابوالقاسم بر برج قلعه بر آمده از مستی نخوت جوانی لشکر پایزامی گفت والده مرزا جانی بیگ دریدم و دختران
محمد باقی و جمیع ترخان میان شما قسمت می کنم و جاگیرات ملازمان وی بشان میدهم غافل نمی
دانست که تقدیرش بچه روز نشاند و خطاء زبانش چه نتیجه بخشد **کیفیت مصالحه شاه قاسم خان** والد
ابوالقاسم سلطان از دانش منشی و عاقبت اندیشی بخود گفت این کار از پسرش بد واقع با المنیمت
کاوش موجب سوای ابد است علی الخصوص با صاحب ملک مقرر کرده بادشاه روی زمین مخالفت

کردن ایشان ادبار خود می باشد بهتر آنکه راه تدارکش دیده آید عفو تقصیر پسر و جان بخشش در خدمت مرزا
استدعا نموده بهائی خان بنابر اینکه چون این فتنه فرو نشیند دیگر پیش مرزا شانس او قوی کم ماند مانع مصالحه
می شد فدائیان مرزا انرا دلنشان صاحب کرده بدست کاره نام خدمتگار در فلونیانه سرش دادند
چون بیمار شد باجازه معاودت روانه ته گردیده بمجرد رسیدن بخانه درگذشت بعد رفع آن مانع ابوالقاسم
سلطان بوسیله پدر و برادر مقیم سلطان ملازمت مرزا کرده بعد اندک فرصت رخصت یافت و روزی
چند براین منوال آمد و رفت کرده **کیفیت میل کشیدن بچشم ابوالقاسم سلطان** گویند ابوالقاسم
سلطان بسی جواد و صاحب خیر بوده اما از دست وی جماعه درویش پیل که بولیشی ایشان تاخت آورده روزی باهم نشسته
گفتند باید مکافات را تیری از ترکش غیب باین بیدادگر زد یکی گفت همه اعضایش بسبب کرم و سخا
در جوشن حفظند مگر چشمانش خالی از آن هر که بتواند آنرا آماج کند قضا را در آن نزدیکیها واقعه مذکوره
رو داده بود مرزا بنجاصگان خود گفت که بر ابوالقاسم اعتماد ندارم و بر جان بخشیش قسم یاد کرده ام باید
از نور باصره اش عاطل گردد بخوف ماند براین بنا روزی سیر زورقچه مشخص کرده از نالهٔ که مقابل دیره
وی بوده گذشته برکنار آب در سبزه زار بانداما مجلس افگندند و قرار شد که هر یکی بی سلاح و تفنگ حاضر
شود و آنجا نشسته یکس بطلب ابوالقاسم سلطان فرستاد که چنیسر نامه باخود آرد تا درین تفنن زار
بشغل آن پرداخته آید وی بذوق تمام که آن کتاب بنامش تصنیف یافته بود کتاب را گرفته با شکوه
مقرری سوار گردید در نیم راه رقعه محمد علی سلطان کابلی شعر اطلاعش رسیده چون تقدیر کارش بود آنرا
ندیده در کمر انداخت چون بدرگاه مرزا فرود آمد حجاب گفتند مرزا با چند ندیم آن کنار تفنن نشسته تنها
تشریف برید بغرور نخوت همه مردم در دیوانخانه مانده با یک نفر سوار نوری که در چند کس مرزا بود شد
وقتی که بمیان ناله رسیدند بابا علی که بقد و قامت و جان و تن بسیار از وقوی تر بوده برجسته هر دو دست از
عقبش محکم گرفت پس یکی دستارش وا کرده و دیگری شمشیر و جمدهر کشیده مضبوط البته بمرزا خبر فرستادند
حکم شد تا همانجا سیخها را در آتش تفتیده میل در چشمش کشند سر و حدقه اش مجمر صفت مشبک ماندند آنگاه
زنجیر در پا کرده بتاخت دیره اش مردم گماشتند رفقایش که همه دعویدار شجاعت بودند زبونی تمام دیده
بتاخت رسیدند و جعفر علی ارغون که خویشش بوده زخمی چند انداخت و گرفتار شد و مردم دیگر در
چدرهای مردمان مرزا امان جا کردند و بعد زد و برد دیره لشکر بتاراج رفته هرچه اموال وی بود

بضبط

بضبط آورد و متعلقانش را مزاحمت نرسانید پس ابوالقاسم و جعفر علی را بکشتی انداخته بدست دریا خان ملازم
عرب کوکه روانه ته نمودند و محمد علی سلطان کابلی را فرمود تا بضرب کنداق توپچیان شانهاش نرم کرده
مکافات نادادن فیل بسرش نهاده حواله آتش خان کردند مرزا عیسی ترخان باندیشه کار خود فرار کرده
متوجه حضور شد پس مرزا خاطر جمع کرده بته نشست گویند بابا طالب ایلچی حضور اکبر بادشاه در ضمن
ایام مذکوره بطلب مرزا آمده بود و آنجمله واقعات دیده هر چند برای برآمدن میرزا بحضور هر روز تاکید
داشت اما بلحاظ این فتور که در ملک مرزا می دید متوقف می بود و هم زورش بآن نمی رسید که تحکم کرده دارد
تا آنکه در دو سال بعد فوت پدر نسق ولایت بمرتبه اتم کرده از داد و دهش رعایا و سپاه مرهون ساخت
و قرار آن داده بود شبها مخفی بشهر گردیده باحوالات مردم من و عن رسید جام هاله والد جام ڈسیه صاحب
لکر البعضی جاگیردار مرزا را در حدود گشته سر شورش برافراخت مکافات را مرزا براو لشکر کشیده از تائید
اقبال جام داود و از ابنای جنس جام هاله دلیل لشکرش شده دشمن را از ملک برون کشید و آن ملک
بتصرف مرزا آمد جام داود شرف ملازمت دریافته دختر خویش بمرزا داده التماس زمینداری آن
حدود نمود و نظر بر حسن خدمتش مقبول افتاد تا ملک مذکور حصه کرده یک حصه بجام داود و دو حصه را
خالصه کردند این خویشی جابان مخصوص مرزا غازی است زیرا که ارغون و ترخان سابق بر ان برای آن بسیار
تک و دو کردند و دست نیافتند بالجمله درین وقت خبر رسید که نواب سعید خان بآوردن مرزا از حضور متعین شده
باستماع آن خبر امرا را جمع نموده گفت اگر زر و خزینه باشد مثل ابویم یکبار دست بیازمائیم آنگاه مصالحه هم در دست
است تا سطوت ما زائل نگردد و بخت برکوه لکی راه در آمد مسدود سازیم و قلعچه متین بنا نهیم لیکن بدست
آمدن خزینه دشوار پس بهتر آنکه قبل از رسیدن نواب سعید خان که بزور و لشکر از خان خانان
افزون است مسموع روانه حضور شویم بر ان قرار خسرو خان چرکس و عرب کوکه و اله قلی دیوان مع سپاه
معتمد در ته گذاشته احمد بیگ سلطان و لطف الله سلطان و خواجه امیر بیگ بخشی و بهائی خان و ولد
خسرو خان با نزدیکان همراه داشته در فتح باغ بتهیه روانگی حضور نشست **واقعه مرزا ابوالقاسم**
سلطان از حبس گریختن و باز گرفتار شدن ابوالقاسم سلطان چون در حویلی عرب کوکه بحراست
دریا خان خدمتگارش مقید ماند رعایتش بحدی مرعی بود که اگر سوای اطعمه و اشربه نقل یا امردی
می طلبید کسی مانعش نمیشد بعد برآمدن مرزا غازی بخواهر ساخت کرده که در میان خان طعام کندی

برایش فرستاده و برنالهٔ کشتی تیار داشته و آن طرف ناله دو شتر استاده کرده تا شبی با وجود فقدان بصارت
از آن حویلی بزرگ که جرجا و گیاه بیرون شدن نداشت بعد خواب حارسان تنها بر آمده سوی برخواب دیوار
زیر باد گیر را ستانها ده از باد گیر بالا بر شده و سطبقهٔ حویلی طی کرده از دریچهٔ تنگی گنبد محکم زده بجز از شقت
که پوست اکثر تنش بر کنده شد خود را بزمین رسانیده از دیگر حویلی جعفر علی را بخود گرفته بکشتی عبور نموده بالای
شتران راه زمین قوم شوره که از کوهستان بود سر کرد صباحی حارسان مخبر شده سوار و پیاده هر طرف دوانیدند
مرزا غازی آن واقعه را در فتح باغ شنیده بفکر افتاد که مبادا آن تهمتن لشکری بشبخون آرد دریا خان
بخوف خانه خرابی بهر گند جویای سراغ آنها شده در قریه سیاموی شنید که صباحی از آنجا کشتی پر از چند سفید
پوش گذشته و از آن پی دریافت که چهار کس بر دو شتر که دیروز اینجا می‌چریدند سوار گشته جاده در جلو راه
کوه گرفتند بر آن سراغ پویان شده بشان رسید پیادها در جنگل متواری شدند هر دو شتر سواری که
ابو القاسم سلطان و دیگر جعفر علی شخص نظر دریا خان شده حالی چون پروانه یک سوار بر جعفر علی رسیده
وی زخمی بر پوزی اسپ زده چند کرت ما بین ضربتها رفته آخر هر دو پیاده شدند و بعد زد و خورد جعفر علی
کشته گردید ابو القاسم از شتر فرود آمده چند سنگ نزد خود جمع کرده میزد دریا خان گفت باش تا لشکر پراگنده
ام برسد و اگر از جا جنبیدی گردنت میزنم هر چند این را گفت اما کسی همراه نداشته پس بطلب کسان از آنجا
بپس آمده در ضمن ابو القاسم سلطان را در آنجا مانده دریا خان یک مقدم ده از نزدیکیها بیک نفر دیگر
یافته با خود رفیق ساخت فاما بسکه بخود در طلب دم پویان بود جنگ گاه را گم کرده در سراغش عاجز
ایستادان مقدم که مرد کار کرده بود گفت آنجا که مردی بقتل رسیده باشد هر آئینه زاغان بر او رسیده باشند
باید دید تا زاغان جای مینمایند یا نه بآن نشان جا را یافته سر جعفر علی بریده بر نیزه کرده و روبروی ابو القاسم
که بر شتر بسته نشانده بودند داشته بشهر آورده و تمام شهر گردانیده محبوس کردند منقولست که سگ جعفر علی
عجب وفا کرده دو روز که سر صاحبش در بازار آویخته بود از وجد انگشت و چون مدفونش کردند مردش تا مدتی بر قبر
دیدند میرزا غازی خبر یافتن ابو القاسم سلطان یافته اسپ و خلعت برای عرب کوله و خلعت و اضافه مواجب
بجهت دریا خان فرستاده **رسیدن مرزا غازی بیگ بحضور و سرافرازی یافتن آنجا** مرزا
بعد خاطر جمعی از کار ابو القاسم سلطان از فتح باغ روانه پیشتر گردیده در بلدهٔ بهکر بملاقات نواب سعید خان
رسید و موجبات توقف بزبان نیاز ادا نمود خان مذکور بحالش متوجه تمام گردیده بعز زند خود مرزا

سعدالله گفت از ناصیهٔ این جوان آثار اقبال جلوه گر است و ترا با او عقد اخوت بستم باهم برادری
صوری و معنوی ممهد نمائید تا دلگران نگردد و هر دو باهم اکثر بچوگان بازی و شکار اشتغال میداشتند
پس بعد طی مراحل معتبری در هزار و سیزده هجری بدار الخلافت آگره رفته شرف قدمبوس اعلی حضور شده
بمنصب پنج هزاری فرق اعزاز بر افراخته صوبه سند بقرار در سال دیگر مضی چند ماه قضا را انتقال بادشاه روداد
و اختر دولت جهانگیر باوج سلطنت بتافت درین ضمن بعض دشمن دولتان مرزا را بر این آوردند
که از آگره نهان به تته رسیده بر اثر رسیدن مرزا به تته فرمان طلب نور الدین محمد جهانگیر بادشاه رسیده و بعزل
لودیخان میر عبد الرزاق معموری منصوب امینی ملک و ضبط و هرات سهوان و لاهری بندر و ضرابخانه شد
مرزا غازی بیگ بمجرد طلب مستعد سعادت بساط بوسی اعلیحضرت شد و برغم جماعهٔ حساد دولت دشمنان که
در غیبت مرزا درباره اش چیزی چند عرض کرده بودند از سابق سرافراز تر شده گویند در آنولا بادشاه
راهم شهزاده خسرو در پیش بود با مراد درباره دفع گنگائیش میفرمود چون مرزا وارد حضور شد امرا را
گفت از غازی مرزا هم باید پرسید تا درین باره چه اندیشد امرا گفتند وی نوجوان ناتجربه کار از امور
سلطانی چه داند بادشاه فرمود آخر والی زاده و ولایتست هر آئینه رایش منحرف از صوب صواب نخواهد بود
و کس بطلب مرزا رسیده چون شرف زمین بوس دریافت بادشاه فرمود غازی مرزا درین مهم چه گوئی گفت
هر چه رای عالی تقاضا فرماید همان صواب باشد فرمود آخر بگو ترا چه بخاطر میرسد عرض کرد که قبلهٔ دین و دنیا بر گاه
این کمترین غلامان را از راه نوازش باین خصوصیت مختص میفرمایند آنچه بخاطر میرسد وقتی عرض کنم که کیمیای
مبارک در رکاب آن نظام افزای بادشاه هم بر عزیمت خویش بوده مقصود وی را دریافته امرا فرمود
دیدید آخر والی زاده است هر چه میگوید صلاح دولت همانست عنقریب بان عزیمت تدارک خسرو و لخواه
شده - **کیفیت شورش خسرو خان** چون مرزا غازی بیگ بحضور می شد میخواست احمد بیگ
سلطان را به تته ماند و خسرو خان چرکس را که از و اطمینان نداشت بخود گیرد خسرو خان مردم را تشفیع آورده
تا وی را بماند احمد بیگ سلطان گفت مردم بومی همه بخسرو خان ساخت دارند بودن من و نبودن ندهد و لهذا
آن بار وی را بخود برده چون بحضور رسید و نوازش یافت باز حضور باز به تته فرستاده بخسرو خان نوشت
که ورای توجداری دخل در مالیات نداشته باشد خسرو خان بعد آمدن احمد بیگ سلطان شیخ کاله اولاد قطب عالم
شیخ بهاؤ الدین ملتانی که داماد او بود و قاسم چرکس مشورت نموده گفتند یکبار احمد بیگ ایلغار کرده

نزد صاحبش باید فرستاد تا دیگری هوس حکومت نکند براین قرار جماعه ارغون را طلبیده گفت فردا میرزا احمد بیگ
را بسلام بیگم والده میرزا غازی برسد و در دیوان عام نشینید و بیعت کنند صباحی احمد بیگ آن معامله
را دریافته با جمعیتی که همراه آورده بود بحویلی خود فرو رفته از انجا بامداد شاه ابوالقاسم ارغون که از
لاهور رسیده بود براه عمرکوت روانه حضور گردیده جماعه ارغون بگفته خسرو خان تعاقبش بسیار
کردند لیکن بحفظ حافظ حقیقی از شر شان محفوظا بحضور رسید **رفتن میرزا بار اول بقندهار** در هزار
و پانصد هجری موجب مرام نمکی حید ملازم شاه بیگخان لشکر خراسان بقندهار رسیده تا یکسال کامل شاه
بیگ خان را محاصره کردند از دار الخلافه میرزا قره خان که صاحب صوبگی آن صوبه بنامش مقرر
گشته بود مع افواج قاهره متعین گشته میرزا بوی معین یافت از تائید اقبال قره خان در راه گذشت
و کلایانش خواستند ترکات و جمعیت وی بپسری که در بهکر بود رسانند میرزا ابخشی لشکری گفت صلاح دولت
در آن است که بمرگ قره خان این مهم معقده بتعویق ماند و جمعیتش به پسر منتقل گردد ما همه ملازم پادشاه و هم
اقبال وی سردار ما است چون هنوز جمعیت و خزینه من از جاگیرات ملک من نرسیده بهتر انکه من بسپاهید
تا متوکل علی الله بمهم مامور به پردازم امرای متعینه پادشاهی درین باره تامل کرده داشتند که میرزا نقاره
کوچ نواخته برون شد لاچار همه به دنبالش راه سر کردند و تخلف ازان موجب عصیان دانستند از حسن
اتفاق و امداد بخت هنوز اینها بمنزل چند از قندهار رسیده بودند که لشکر خراسان منهزم پس رفته
فتحنامه بنام میرزا مرقوم گردید **گویند** دران ایام در قندهار و حوالیش غله بمرتبه اتم رسیده بود لهذا
مردمان میرزا بسیاری تلف و سواران پیاده شدند میرزا واقعه عسرت خود معروض حضور ساخته
حکم شد که وی به بهکر رسیده تدارک کار خود به بیند تا من بعد هر امری که برایش صدور یابد بآن کار بسته شود
به مطابق امر میرزا آنجا رسیده در تهیه کار بوده که جماعه حسادنا خواه دولتش بعرض پادشاه رسانیدند که میرزا
باز بقدمبوس حضور از ملک نمیرسد پادشاه ازان اظهار فرمان طلب بنامش فرستاده بمجرد رسیدن
فرمان چون سابق ازان آماده و منتظر بود روانه بحضور گردیده و در حینی که رایات عالیات از کابل متوجه
لاهور بودند شرف زمین بوس دریافته روی غرض گویان سیاه کرد و از مراحم شاهی بزیادتی منصب
و جاگیر و صاحب صوبگی قندهار بسر فراز شد **متوجه شدن میرزا غازی بقندهار بصاحب صوبگی**
چون میرزا از لاهور بصاحب صوبگی قندهار ضمیمه سند و اضافه سوستان و برخی از ملتان سرافرازی یافته و در ملتان

بملتان رسیده

رسیده خواست اول بیشتر از خویش کسی را بنیابت آنجا فرستد نخست میرزا محمد امان ترخان را بسرفرازی
فیل و علم و دیگر مراحم تجویز کرده اما آواز نامساعدتی بخت گفت پسری دوازده دارم عزت
فرمانید تا بهتر رسانده بهرچه امر فرمایند کاربند شوم لهذا بموفقی وی احمد بیگ سلطان سرافراز آن
دولت شده اعتماد خان خطاب یافته بقندهار رسید و ملک را که بورود عساکر اجنبی ابتر شده بود
بهتر از اول و آبادان ساخت میرزا از ملتان بهکر رسیده والده کلان خود مع صاحبه و خلان
ملک طلبداشته فیصل مهام ملکی کرده علی قدر حال هر یک از ملازمان و متعلقان را نواخته بعضی را رخصت و بعضی را
بر کاب مقرر نموده براه سیوی و گنجاوه بقندهار رفت و آنجا نشسته بهائیخان ولد خسرو خان را
و لطف الله سلطان را بر افغانان فرستاد و رای مانکچند ولد رای کهوریه را بر چند رمفتن مذکور
تعین کرد تا هر از کدام دود نخوت برآورده مستاصل ساختند میر عبدالله سلطان را بخطاب میر خلی
ممتاز فرموده برسم رسالت نزد شاه عباس والی ایران نامزد نمود که بتحائف لایقه رفته راه منازعت
مابین مسدود کرده آنگاه بفراغت بر صدر ایالت متمکن کام نشست گویند میرزا با وجود جاگیر در سیت
ته و سوستان و بعض ملتان و تمام قندهار بسبب کثرت بذل و نوال همواره به بی خرچی و فلاکت
گذراندی روزی وکیل خرجش گفت شش ماه است که کاغذ دخل و خرچ معاینه نفرمودند خرچ از دخل زیاده
می شود از راه نوازش ساعتی متوجه شده افراد چند بمطالعه در آرند کاغذها گرفته پاره ساخت و
گفت والد بزرگوار من هرچه داشت صرف کرده چیزی برای من نمانده بود رزاق مطلق مرا
بدر دولت خسروی برات روزی داده بتائید اقبال روز افزون الحمد لله که بی روزی نیم
چنانچه اینهمه عمر گذشت باقی نیز میگذرد مرا باین فکر مبندازید وکلا بار دیگر بعرض رسانیدند که خسرو خان
در ته همه مالیات را متصرف است اگر شخصی آنجا برود و مهمات مالی آنجا رسیده خبر کند بعید از صلاح نیست
براین بنا ساید نه داماد رای کهوریه را هند و خان خطاب بخشی کرده به ته فرستاد و وی عنن کلی
خسرو خان ظاهر نموده آمده عرض کرد میرزا باهل مجلس فرمود تا پسرش بهائیخان را بر نجانیده باشند
ماجرای تسلط خسرو خان گویند خسرو خان در ته چون استقلال یافت نواحهای خود را بر ملک
تسلط داده میرزا غازی را مالک ملک بنیده انست منجمله محمد بیگ ولد رستم بیگ نواسه اش که حاکم
نیرنگوث اکثر بر ارغونان و ترخان تعدی پیش آمد کردی و کسی که پیشش آمدی بجای دست و پا

دران گردی و فتح الله ولد بهائی خان پسرش مرشد خان را که مرزا از پدرش بهائی خان معزز تر میداشت
از جاگیر خودش خوانده باز داده و شیخ عبدالباقی ولد شیخ کاله در مجمع بزرگ هنود زنگریزی را اشاره
کرد تا زنی را از میان اثردهام برداشت آخر هندوان که هزاران بودند بلوه کرده ویرا در ربودند
بالجمله آنهمه مذکورات علاوه غبن مالیات موجب مرزا شده طبع مرزا بالغایت بر آشفت تا روزی
در مجلس گفت اگر خدا بخواهد خسروخان را چوب در دست داده دربان کنیزان کنم و فتح الله ولد
لطف الله بهائی خان را آفتابچی سازم تا بحضور پدر و جد نوکران خود را دست بشویند و محمد بیگ را
جلاجل در کمر انداخته چون شاطران در رکاب کمینه بندگان دوانم از تقدیر خبر نداشت که پیش
ازین تمنا خود بکجا رسد بالجمله برای آوردن خسروخان مع نواسه و کواسه و خورد و بزرگ چرکس ساچیخ
داماد را کهوریه هندوخان خطاب بصاحب صوبگی معین نموده مع رانا مانکچند جخته پور او شهبازخان
نامزد کرده **کیفیت واقعاتی که بعد آمدن هندوخان روداده** چون هندوخان مع سران
نامبرده وارد حدود نصرپور شده خواست تا اول معاملات بیرونی را وارسیده درون ملک و رانا مقیم
سلطان کر مع برادران باشارهٔ خسروخان همه را در قلعه نصرپور محصور ساخته ابوالقاسم سلطان که باتفاق
خسروخان باجازهٔ مرزا آزاد شده بود برادران و یاران خود را بران تحریص کرد که محصوران را
در بند نموده راه رسد بند کنند رانا مانکچند را که تفصار رسیده بود از قلعه بر من آمده میرک محمد سلطان بن
قاسم علی سلطان را همراه داشته بخانه مقیم سلطان رفت که او را تسلی نموده بهندوخان متفق نماید چون
مخالف راه بدیگر سخنان زدند از مجلس برخاسته یکی از ارغون بروش بقتل رسانید میرک مذکور که بهم خواهشت
وتر ود کند کشته شده باین خبر رای سنگه ولد مانکچند نقاره جنگ نواخته از قلعه بر آمد و گفت نعش پدر
نسوزم تا انتقام نگیرم پس تردد کلی کرده شیر بیگ داماد شاه قاسم ارغون مع جماعه عمده کشته فیل و
اسباب ایشان حکمی گرفته بی دعوی ساخته آمده نعش پدر بسوخت آنگاه نقاره نواخته مظفر روانه
حضور مرزا گردیده هرچند هندوخان و تاراندا شجاعت رای خطاب برادر هندوخان بتوریت
پدرش رسیده استمالت کردند و تکلیف برگردیدن نمودند نپذیرفت مرزا ویرا بمجانبه آن جرات از
پدر در رتبه بر افزوده اکنون هندوخان مع یاران مذکور بتته رسیده خسروخان را بی دخل کردند
هرچند خسروخان زمینداران را نهانی برغلانید اما از اقبال مرزا سعی ویرا بجائی نرسیده و

چون

چون هندوخان مستقل گردید خسروخان مع فرزندان در قصبه نارکندی رسیده میخواست روانه قندهار شود که در
اینضمن خبر فوت مرزا غازی رسیده **فوت مرزا غازی بیگ** از ثقات مذکور که چون مرزا
در قندهار بآن پایه والا اتصاعد نموده و اقبالش روز بروز می افزود حسبی ناخواه دولتش از ابنای جنس بران
آمدند که آن گلبن اقبال بصرصر فنا از دست دهند پس در حدود واحد و عشرین و الف بدست غلام خانه
زاده اش عبداللطیف نام بقولی خفه و بقولی مسموم کردند و در تاریخش شاعری گفته ع از دست غلام گل
بیرون رفته دریغ نعشش به تته نقل کرده در یک گنبد بجوار پدر دفن کردند و وقاری تخلص میکرد و شعر گزیده
می گفت طالب آملی اول پیش وی نامور گردیده و ملا مرشد یزدجردی و همش نزد وی مدتها گذرانید
گویند در قندهار وقاری تخلص شاعری دیگر پیدا شده مبلغی گرانمند معه اسپ و خلعت بوی داده تخلص
موقوف کرد ایالت ترخان ختم گردیده مگر مرزا عیسی ترخان در آخر ایام جهانگیری چندی با ایالت این زمین
یافته **منقولست** که مرزا و پدرش هر دو در موسیقی بخصوص مقام تودی شغفی و مهالوتی کلی داشتند زبانی
میر عبدالولی ولد سید لطف الله شیرازی نقل کنند که هر که در گنبد این پدر و پسر در مقام مذکور سرود
بجا جستی کنند و چند روز نالبته بر آید چون اولادی نماند و هندوخان را باز خسروخان نمانده و از راه بی
اعتدالی قدم بیجا نهاده پس جهانگیر بادشاه ملک تته بسبیل دیگر ممالک مخصوص حکام متعینه حضور فرموده چنانچه بعد
ذکر احوال برخی امرای عهد ارغون و ترخان مذکور شود انشاءالله تعالی **امرای عهد ارغون و ترخان**
هرچند امرای این هر دو خاندان که در نفس الامر بنا بر کثرت پیوند بهمدیگر بسبیل اتحاد یکی در شمار باید آورد
بسیارند و اما گنجایش اوراق علی الایجاز بمجمل حال جمعی ازان که اشهر اند می پردازد **سلطان محمودخان**
بن میر فاضل کوکلتاش بن عادل خواجه اصفهانی محل سکونت اجدادش موضع خواسکان از بلوک حسن بن
اعمال اصفهان صاحبقران امیر تیمور گورکان فوجی بتاخت آن ناحیه که کشش بودند فرستاده احمد خواجه
پدر عادل خواجه بدست میر حسن مصری والد ذوالنون افتاده در سلک فرزندانش جا بداده احمد خواجه
به واسطه بلکه محمود خان میرسد و او در ولایت صفاهان بکثرت جود و سخا نامی بوده و بنوزده
واسطه پسر عدی بن حاتم بن طائی است و الدهٔ سلطان محمودخان از مردم افغانان کاسی شال ستنگ
بوده در چهارده سالگی از وی ترددات خوب وقوع یافته لهذا منظور نظر شاه بیگ شد بعد فتح سند کسی از امرا
حراست بهکر را متکفل نمی شد وی قبول کرده آنجا را خوب نگاهداشت و در اکثر معارک با شاه بیگ و

شاه حسن ترددات وافی نموده بعد میرزا شاه حسن چنانچه گذشت باستقبال وارث ملک بهکر گردیده
در خمس وستین وتسعمائة از شاه طهماسب صفوی بخطاب خانی وعلم ونقاره وتمن طوغ وجامه والطاف کثیره
سرفرازی یافته وملا محب علی سندی برای وی از درگاه اکبری تفویض ریاست حدود وادچه وآهن
وبتی از انتقال بلوچان آورده ودر سن ست وستین وتسعمائة ناهرخان حاکم سیتپور را قهر کرده ودر
تسع وسبعین وتسعمائة حق بردی بیک ایلچی شاه طهماسب بنوازشش مکرر رسیده ومیر ابو المکارم از اینجا
مصحوب ایلچی با هدایه ونذور رفته کرت دیگر حق بردی بیک بخطاب خان خانی وانواع تحفه‌ات سیوم بار
رسیده در سال نهصد وهشتاد ویک قلعه ماتیله از مبارک خان لبستد ودر همین سال اعتماد خان برای انبت
صبیه اش جهة اعلی حضور اکبری با خلعت فاخره مع کمر وشمشیر مرصع واسپ با زین ولجام وچهار زنجیر فیل
آمده وی صبیه را با معتمدان ور همان سال روان نموده ودر تضمن اسباب ومال دولت که ذکر آن طول
دارد مهد شده محب علی خان ومجاهد خان باعانت کسان نمک حرام خودش در قلعه تنگ گرفتند وبا آنکه
فرمان شاهی لبعد رسیدن صبیه اش بانواع مراحم رسیده خوانین مذکور کاربند نشدند قضارا مرض استسقا
لاحق حالش شده روز بروز افزوده از دربند حصار بدن جان پاکش برون آمد کان ذالک فی اثنی
وثمانین وتسعمائة وبهشت آسود تاریخت امیر شاه قاسم بیگ بیک لار بن الوک بیگ بن
جوحک بیگ برادرزاده فرید بیگ لار سمرقندی الاصل است که از قبیله بیگ لار که در سلک اولاد
امجاد حضرت علی نقی النسلاک و اردجد بیگ لار سید علاء الدین علی خواجه ولد سید نظام الدین ملک بن سید
بهاء الدین عمرو بن سید علی بن سید احمد بن سید عبد الله بن سید جعفر بن سید عبد الله بن سید نظام الدین
اعلی که از ترمذ بسمرقند آمده ملک الشعرا سوزنی در قدومش گفته ؎ سمرقند یثرب شد ومکه ترمذ که
زمکه بیثرب خرامید سید * وی بن سید ابو القاسم بن سید زین العابدین بن شمس الدین محمد بن شرف الدین
حسین رئیس اولاد فی عصره جعفر الحجة بن سلطان العارفین سید السادات فی زمانه سید عبد الله الاعرج
بن حسین الاصغر بن الامام الهمام زین العابدین موصی علیه بسبب طوارق حدثان ببلاد ترکستان افتاده
ودر اینواحی با مردم اتراک اولادش ارتباط یافته لهذا ابیگ لار را با ارغون اختلاط شده در زمان
شاه حسن از سمرقند بسند رسیده مشمول نوازشات گردیده پرگنجات جهیجه برسم سیورغال یافته با خواهر
زاده رانا ورسه صاحب عمرکوت منسوب شده ودر شهور نهصد وچهل وهفت پسری آورد

ابو القاسم در نزدیکی در جنگ اول با همایون بادشاه که در نهصد وپنجاه ودو روداده در گذشته مدفنش
در موضع لوترکی ست ابو القاسم خان زمان ولد شاه قاسم بیگ لار مذکور بعد فوت پدر سه ساله
نزد مادر خود خواهرزاده رانا ورسه در مردم بتی مسکن داشته قضارا مردم جوبجه آن موضع را تاختند
دران جنگ زخمی بچهره اش رسید بآن حال نزد میرزا شاه حسن آوردند در تربیتش جهد بلیغ فرموده موضع
کاهی انعام کرده اختر اقبالش روز بروز ترقی نمود بعد میرزا شاه حسن نزد میرزا عیسی بعد از آن پس
از واقعه قتل ارغون از میرزا باقی گریخته بجان بابا پیوست ودر همراهی وی کارهائی که کرد اندک مذکور
ومفصل در بیگ لار نامه است وآخر نزد میرزا باقی آمده پس از وی پیش میرزا جانی بوده در امرای کبیده(?)
النسلاک داشت چون خانخانان میرزا جانی بیگ را بحضور برد وی همراه بوده در صحبت اول اکبر بادشاه
از وی پرسید که عمرت چه قدرست میخواست جواب دهد که میرزا جانی مجیب گردیده گفت پنجاه ودو سال
بادشاه پرسید ولادت کجا شد گفت در عمرکوت بادشاه فرمود من وسید یک مولدیم چون بادشاه میرزا جانی بیگ
را نواخت امیر خسرو خان وخانزمان باهم گفتند بادشاه ما را بخلعتی نواخت بچه رو لبستد رویم درین
مکالمه بودند که هردو امیر را طلب شاهی آمد چون رفتند بادشاه درون بوده برون دو اسپ ایستاده
یکی نیله دویم سه رنگ خانزمان بخسرو خان گفت چون باشد که اگر این هردو اسپ بما هردو بدهند چون
آنحرف مطایبه بود جواب داد بلی تا علاوه بر اسپ یک زنجیر فیل هم مرحمت میشود گویا سخن هردو
امیر با قضا موافق بوده هردو اسپ بهردو دادند وچون خانزمان بخانه رسید یک زنجیر فیل برای وی
رسیده وهردو نامزد سندی بخدمت میرزا غازی شدند مرگ مناره که به اسپ ساخته از آثارش تا اکنون باقیست
گویند آن اسپ عجیب صفات داشته نوبتی در میان جنگ در رفیق جانیش بر زمین افتاده یکی مرده
دیگر زخمی مرده را بر شکم اسپ وزخمی را به پشت خود بسته سه روز بجنگ گریز براه سوار بوده اسپ
با وجود آن بار دو سه روز فاقه که آب وکاه ودانه ندیده وخوردن زخمهای منکر هرگز از پا نیفتاد تا
خداوندان را بجای سانید وچون آنجا رسید در دم جان داده مرگ اسم بمعنی آهو است ودیگر از آثارش
قلعه شاهکره است بر کنار سانگره که اکنون جز نام ندارد میر ابو القاسم سلطان ولد خانزمان مذکور
که احوال او بقدری در سابق سطور مذکور با وجود فرط شجاعت وسخاوت در شعرگوئی وشعرفهمی بزبان
وهمچنان عدیلی نداشته بیکس تخلص میکرده ولادتش نهصد وشصت ونه چنیسر نامه را ادراکی بیگ لار

مذکور شود بنام وی کرده وانکه صاحب منتخب التواریخ و میر طاهر آن کتاب بنامش نوشتند ظاهراً در
تحقیقات شان سهو رفته چنانچه مسوده اوراق نسخه را بعینه دیده مصنفش همان ادراکی بیگ لاری یافت
والیشان ممدوح وی میر قاسم سلطان ولد خانزمان برادر ابوالقاسم سلطان ایضاً اجل طائفهٔ
ارغون و بیگ لار است میر فرخ ارغون از امرای نامی مرزا شاه بیگ و شاه حسن بعز ماشجاعت
و بزرگی موصوف از آثارش جامع بزرگ فرخ یادگار که تعمیر ثانیش بعهد شاهجهان وقوع یافته و بنای
حال شود و قطعهٔ اساس زمان قریب هم ازان قرار صورت ظهور دارد میر محمد یونس ارغون
در اوائل حال بملازمت همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده بعد ازان در سلک امرای مرزا شاه
حسن انتظام داشت آخر با سلطان محمود خان پیوسته سرانجام گوشهٔ انزوا اختیار نموده در شهور سنهٔ
وخمس وثمانین وتسعمائة درگذشته پیش از وفات بدو روز تاریخ خود یافت ع رستم از قید این و آن امیل
شاه حسین تکدری در سلک امرای تکدری مرزا شاه حسن انتظام داشته بحدت طبع و جودت
ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب بی نظیر آفاق و سرآمد علما بوده در فن تاریخ بمهارت کامل
مختص تاریخ روضة السلاطین از مصنفات اوست میر علیکه ارغون از امرای شاه بیگ و شاه حسن بوفور شجاعت
و فرط فراست موصوف چنانچه در عین جمعیت همایون پادشاه مرزا شاه حسن وی را بتقریبی
فرستاده از انجا چنانچه مذکور بی رخصت آمده گفت بادشاه را بوضعی یافتم که عنقریب کسی برا و خروج
کند و ازان صورت هرگز مرئی و ملجا کسی نبوده قضارا عنقریب بدست شیر خان آن بادشاه گونهٔ
پریشانی یافت غضنفر بیگ ارغون مرزا باقی وی را از ته اخراج کرده در زمین کچ آواره ماند در زمان
مرزا جانی بسفارش خسرو خان آمده تقرب یافته در جنگ خانخانان بحوالی سهوان کارهای مردانه کرده
مقتول گردید مرزا شاه بیگ عادلخان ترخان بنابر خصمی برادران در عهد مرزا باقی بحضور
اکبری پیوسته در عهد جهانگیر حاکم قندهار شد و چون از عهده قزلباش بر نیامد مرزا غازی بیگ رفته
چنانچه مذکور شد منصور و قائم مقامش شده نکته سنج صاحب طبع بوده میر طاهر تاریخ طاهری برای
وی تصنیف نموده ملا بهبو واز خاصه خیل مرزا عیسی تا مرزا باقی وی را ایلچی از محل داده از وی پسری
آورد میرم علی نام چون خود در عهد مرزا باقی بجنگ جان بابا بعد ترددات کلی بکار آمده پسرش که خود را
از نژاد ارغون دانستی بامر آکیم علی سلطان مخاطب گشته قاضی حنیفه که در اصل مردی پریشان

حال بوده خطاب قاضی از قبیل بر عکس نهند نام زنگی کافور می باشد مگر اصلش از قضا نسبت بحق
رفاقت مرزا باقی در ایام تفرقه و یاوری بخت با وجود بی استعدادی در عهد مرزا مسطور جاگیرات برادرش
مرزا صالح یافته وکیل مطلق و مدار المهام تمام ملک شد اوجش بمرتبه رسیده که صاحب هزاران هزار
اسپ و حشم برآمده النا منیش ازین نقل مستفاد شود گویند روزی جناب سید علی شیرازی و شیخ عبدالوهاب
پورانی مع اکثر وجوه و علما و اکابر بتهنیت امر ضروری بپیشش رفتند از روی حقارت گفت بیائید
ای ملایان قاضی نعمت الله که در ان زمره بحدت طبع اتصاف داشت از دست رفته گفت قاضی صاحب
ملا چه حق دارد بسکه از علم معقولیت بی بهره بوده رفع آن سوال باینوجه کرده که خطی مدور بانگشت کشیده
پرسید اینچه شکلست همه اهل کمال فیلسوف وقت ازین شکل مالا یعنی بحیرت افتاده گفتند باین شکل
غریب پی نمی بریم خود استاده شده تعلیم فرمائید گفت این شکل ناگفت که باین بزرگی مید و
درماندید بار خطی مسلسل کشیده گفت باری این را که سهلتر است جواب کنید گفتند هیئت و حکمت
و هندسه و مسایل کیمیا و سیمیا و توحید و تسخیر بسیار خوانده ایم چنین شکل هیچ جا بنظر نیامده خبر مشکلات
خاطر روشن الفروع و وجه خرد کر الضمیر رسید گفت ای نادانان باین دعوی همه دانی درین صورت
کرشاشه کار و قلبه را نیست چه سخت درماندید بزرگان بمعاینهٔ آنگونه صحبت بی اظهار مدعا از ره
خاطر برخاستند چون دید که بزرگان را الغایت رنجانیدم بدر معذرت نزده مدعائی که جهت آن تشریف
داشتند بنفاذ رسانید که همچو بیچو هر را ادرار کرده ما بقی ایام ازان بزرگان با وجود احتیاج
کسی بدیدن وی نشده خواجه خلیل اصل و شمار نبوده بحق خدمت که مرزا باقی را چنانچه مذکور شد در
گرداب غرق یاری نجات کرد بمرتبهٔ عالی لقاعد یافته مهردار شد بنفسه مردی خوب بوده راکس در
ملکی معروف گویند چون این رانک بنا یافت وصیت نموده که تغییرش در ایام حکومت است مباد
بکسی در اجرت ناحق گرفته باشد مرا در ولش دفن نکنند ازان بیرون در گنبدش در احاطهٔ علیحده
قبرش کردند خسرو خان چرکس منسوب بچرکس خان از اولاد چنگیز خان که در دشت قبچاق حکومت
کرده تخت پیش ملا جانی بندری بود مرزا عیسی از وی گرفته افتاده چی ساخت و بمعاینهٔ جوهر
ذاتیش عنقریب عملداری پرگنات فرموده در عهد مرزا باقی ترقی نموده در عهد مرزا جانی امیر
والا اعتبار شد صاحب توفیق و خیر مثلش کسی درین زمین برنخواسته آثاری که ازو

باندنداحدی از ملوک و امرا بر عشرش موفق نشده مسجد و شصت جامع و رانک و پل و چاه و تالاب در تته
و مکلی و لوایع شهر بتعمیر فرموده که بر هر کدام مبالغ کلی بصرف رسیده باشد وجه این توفیق آنکه
روزی بربام حویلی خود بر آمده ناگاه نظرش بر زن همسایه که غسل میکرد افتاده خواست آنچشم را بکشد
علما مانع آمدند پس بکفارات آنهمه خیرات بعمل آورده کسی از در باب مکاشفه در عالم رویا بعد فوتش
حال پرسید گفت تمام مثوبات که در دنیا کردم باعث نام و نشان شده بکارم نیامد الا روزی مشغول
تحریر بودم مگسی بخوردن سیاهی حرفی نشسته تا برخاستن مگس باختیار قلم را از تحریر باز داشتم برخاطر
دل آنجا ندارم را بخشیدند وی از امرای نامدار ترخانیه است و چنانچه مذکور با تالیقی میرزا غازی بیگ
باچند کس دیگر بته رسیده و بعد میرزا جانی بیگ چون میرزا غازی بحضور رشد مدتی باستقلال براسه
ملک راند جماعه چرکس من لواحقش در حکومتش خود سر بها کردند لهذا از دل میرزا غازی بیگ افتاده
حکم بعزلش رسید و هندو خان منصوب شد چون در آن نزدیکی میرزا غازی در گذشت و ولدی نماند
و خود سری این سرو من حضور شاهی شده ملک امرای تیموریه بقبض کشیدند و بعوض وی از تته بسوی
بندر لاهری شده و از آنجا بایران شتافته شجعش که اینمصرع خسرو دهلوی دیده شده ع
خسروا از تو پناه می طلبد + بهائیخان لطف الله نام ولد خسرو خان مذکور در همراهی میرزا غازی بیگ
بحضور رفته قندهار بوده در بر انداختن افاغنه جد و دفتر نارستاهی نیک بعمل آورده پسرش
فتح الله در حکومت جد کامرانیها کرده بصوبداری کارچاچگان رایت استقلال بر افراشت اکنون
اولاد شیخ کاله بنابر قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی موسوم بقبیله قریش نواسهای خسرو خان مذکور
در تته بحویلیش که محض زمین مانده سکونت دارند ملا محمد علی دیوان میرزا جانی بیگ و داماد مغل
کهر بوده در تته محله بنامش مشهور فرزندانش محمد قاسم نام بخدمت جعفر خان وزیر شاهجهانی منصب
منشی گری یافته پسرانش محمد مقیم و محمد عارف اند محمد مقیم بعد پدر بمنشی سرکار مذکور گردیده و
و محمد عارف نزد بادشاهزاده محمد کام بخش منشی شده اولاد هر دو بدهلی نقل کردند در تته نواسهاش که
مذکور کردند تا اکنون ملا کدا علی بهائیخان از امرای میرزا جانی ولد جهتر عسل است با میرزا غازی
بیگ مسموم گردیده محله بهائی خان بنامش مشهور محمد امان ترخان از امرای جانی بیگ است و برادر
عرف ملک اماگفتندی چوک ملکان بنامش بتخفیف الف مشهور امیر بیگ از بقیه ارغونت

بخشی لشکر میرزا جانی بود و با وی بحضور رفته باز از امیر بیگ بوی مشهور **میر احمد بیگ** فرزند میرزا
جانی از خاصان بوده و میرزا غازی وی را لقب سلطان داده وکیل کل ساخته و چون صوبه قندهار یافت
بعد تجویز محمد امان مذکور که عذری آورده وی را اعتماد خان خطاب داده بنیابت پیشتر فرستاده بود
پسرش منعم بیگ و نبیره اش میر شرف و در تته از معارف زیستند نزد یان معروف بلقب کهته بر درگاه پیر
پته یادگار میر شرف است و ایضاً از اولاد موصی الیه میر منون و میر حتن در شلمیر نامی تته اند محله
بزرگ مسکن گاه شان بوده که اکنون امیر خانیان در آن زمین سکونت دارند و از آن خاندان جز بنه ها
که مذکور کردند کسی باقی **طبقه امرای سلاطین تیموریه** پس از فوت میرزا غازی که در حدود احدی
و عشرین و الف واقع چون خسرو خان خود سر و هندو خان بدستش گستوه آمده گوشه گزید میر عبد الرزاق
احوال را عرض حضور کرده امر شد که وی تا آمدن امیری آخند و را ضبط آرد و خسرو خان را بید خلل سازد
لهذا خسرو خان نظر بر مآل اندیشی بعقولی که مذکور شد از ملک پا کشیده **میرزا رستم** بن سلطان حسین
میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل صفوی که در اول حاکم زمین داور مضاف قندهار بوده و چون
اوزبکان بر خراسان استیلا یافتند تاب مقاومت نیاورده در اثنی و الف بخدمت اکبر بادشاه رسیده
حکومت یافته و بعد ایالت باو مفوض گردید در منتخب التواریخ مسطور که معز الیه را جهانگیر بادشاه بجلدوی
و حراست تته سربلندی بخزاری فرموده و بمیر عبد الرزاق معموری امر شد تا محال معموره تته را از
قرار واقع وهست و بود جمع بسته بجاگیرش تنخواه دهد دو لک روپیه نقد بصیغه انعام و مدد خرج حواله رفته
ازبسکه خاطر حضرت ظل الهی بآبادی انضلع توجه وافی داشت شاهزاده بموصی الیه در سپردن و دلجوئی و
اهالی و رعایا و رفاه برایا که ظاهراً در ایام شکست ریخت عمال ترخانیه از مرکز اعتدال تجاوز داشته
تاکید شد و مرکوز خاطر حضور اعلی آن بود که مراسم عدالت و اعتساف از و بنحو لایق بعمل آید بعد ورود
وی درین زمین قضیه بر عکس رو نمود لاجرم بعد چندی معزول و حواله راجه سنکدلن گردید و چنان تقریر یافت
که تا مستغاثیان راضی نکند بار نیابد بعد دو سال از راه شفقت او را از آن حجاب بر آورده بنوازش
خلعت و اول صوبه الهاباد ثانیان پتنه و بهار سرفراز فرمودند آخر در عهد شاهجهان کناره گزیده در
آگره اقامت ورزید در گذشت شعر خوب می گفت و فدائی تخلص میکرد برادرش میرزا مظفر حسین
هم حاکم قندهار بوده باستیلای اوزبکان در سن ثلث و الف بخدمت اکبر بادشاه پیوسته سنبل در

انقطاع یافت از وهم اشعار گزیده مذکور پسر میرزا رستم میرزا مراد از امرای شاهجهانی بوده والتفات خان
خطاب داشت ایضاً بجودت طبع موصوف و اشعار برجسته دارد الحاصل بعد رستم میرزا **مصطفی خان** نام امیری
بنظامت تته رسیده چون معزول شد میرزا بایزید بخاری در سال پانزدهم از جلوس جهانگیری مطابق
هزار و بست و هشت هجری بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بصاحب صوبگی تته معین
شده و قبل بران فوجدار بهکر بود بعد ازان نواب شریف الملک المعروف بشریف یعنی یکچشم
بایالت تته رسیده در عهد وی بسال بیست و یکم جلوس جهانگیر مطابق هزار و سی و پنج هجری
شاهزاده شاهجهان از پدر گران خاطر شده باراده عراق عجم با معدودی از خواص به تته رسیده اراده
آن داشت که چندی در تته بماند شریف الملک نوبت بجنگ افگنده چندگاه مابین کار توپ و تفنگ
گذشت چند کرت از شرق و جنوب و شمال شهر شاهزاده یورشها کرده شکست خورد نزدیک سرپدر
متصل پل بکلی نوبتی جنگ صعب شده استخوانهای موتای آن جنگ تا هنوز در آن زمین نمودار گویند
یکبار بیگم بادشاه زاده که حامله بود فرمایش چند عدد انار کرده و شاهزاده بخط خاص رقعه در آن
باب نوشت وی جواب داد که من خود به بیگم میفرستم و در حال فرنگی توپ انداز را گرفت تا توپی
درون خیمه محل بیگم افگند و گفت اینجا چنین انارها وجود دارند بعد مه توپ بیگم را که ایام حمل بسر رسیده
بودند وضع حمل شده قبل خود شریف الملک در مورچه دیده توپی را آتش داده بود و خیالش آنکه
شاهزاده هدف کند ظاهرا در همان وقت در طرفة العین با وشاهزاده نقل مکان فرموده بود و
توپ خطا افتاده بآن خطا حالی انگشت بچشم خود که بدان نشان بسته بود و بطیش از حدقه برآورده و
یکچشم ازان ابتدا شده بر تقدیر صدق این مقوله گویا از خود مکافات سوء عمل خود کشیده بالجمله
بآن انتقام بمجرد جلوس شاهزاده بپایه سریر رسید و برخی منصبداران دیگر رفیقش بشامت وی ماخوذ
گردیدند میرزا **عیسی ترخان** از بنی اعمام میرزا غازی نبیره میرزا عیسی بزرگ که در ابتدای
ایام ایالت میرزا غازی در شورش رفیق ابوالقاسم سلطان بود و از میرزا گریخته در مردم بمچه
منتظر قابو مانده و ثانی بعد گرفتاری ابوالقاسم سلطان و میل کشیدنش از ترس جان گریخته روانه
حضور شده بود آنجا در سلک ملازمان رانده پس ازانکه مصدر خدمات گوناگون گردید در ابتدای سال
هزار و سی و هفت هجری آخر سال جهانگیری جهانگیر بمنصب چهار هزار سوار ایالت تته یافته عنقریب

بحراست

بحراست قلعه کرنال نامزد گردید آنجا بود تا عهد شاهجهانی بهمان گوشه خرسندی داشت رانک معروفش در بکلی
تماشای تماشیان آفاقست گویند سنگهارا خود از انطرف فرستاده بود و در مدت هژده سال تعمیر
یافته و وجهش از آمدنی موضع نورای است که برای خرج مقابر اسلافشان انعام بوده گویند در عین تعمیر
رانک میرزا در گذشت عمالش بس کردند و الانه مرکوز خاطر میرزا آن بود که روبروی نشیمن بزرگ
هر چهار طرف نشیمنهای شایان بجواب همدیگر ترتیب دهند بالجمله بعد او نواب **امیر خان** میر ابوالبقا
نام ولد نواب قاسم خان النمکین الهروی بن ملا میر سبزواری چون شاهجهان جلوس کرده نسبت بقای
که از همراهیان شه یغمان مذکور در دل داشت و گستاخی جام لکرا که باز لشکرش تاخته بود و حسن
خدمت رانای دهاراجه نامره قوم و جوهت نامبرده را تعیین بلده فرموده او در اواخر سال هزار و سی و هفت
هجری روانه شده در بلده تته رسیده منصبداران متعینه تته را اکثرها خود معزول و مصادره فرمود جام لکراه
بپایه سریر رسیده و جوهت و راناو دهاراجه بحضور شده سرافراز گشتند امیرپور آباد کرده و یت و بناش موسوم
وجه آنکه سابق بران که هنوز بامارت نرسیده بود روزی از آنکو سواره گذشته میان صحرا جماعه شبلن
خدمت موخوره کرده بودند راضی شده استفسار حالشان نموده معلوم شد که آن زمین خارج جمع ویرانست
و آن مردم آنجا مویشی را میچرانند و اوقات بسر میکنند مکافات احسانرا درین وقت که
ناظم تته شده و ضابطه آن زمین گردید زمین مذکور بنام آن مردم مقرر کرده گفت تا آباد کردند و ده
بستند حالا جای عالی نشین پرگنات بتوره و بهرامپور و درک و پلیجار است بالجمله موی الیه مجمع افتخار
امیری عالیمقدار بوده حق تعالی در ذریتش برکت داده جماعه امیرخانی و بنده در سند و هند بودالابیت
بکمال علم و فراست موصوف از فراستش نقلهای غریب مشهور منجمله نقلیست که روزی در آئینه دیده بعکس
خود سلام علیک گفته واقعه طلبان این را بخبط نسبت داده عرض بادشاه کردند چون بران آگهی یافت
بعرض رسانید که سلام من بعکس خود موجب آن بود که موی چند سفید در محاسن دیدم بمژده اینکه در
ظل تربیت اعلیحضرت پیر غلام شدم تعظیم محاسن کردم این عرض به پسند حضور شده و بدین رای صائب
از ته ریش مشتی بو الفضول که با وعائش بر موت رانات میدهوند پاک گذشته از آثارش مسجدی
بعد خراب کردن معبد هنود واقعه محله بهائی خان مابین چوک عبد الغنی و ملک امان یادگار و ایضاً رانک
مقابر بمکلی است بزرگی در اکثر اولادش مختلف شده منجمله ضیاء الدین خان فوجدار سوستان

وشمس الدین خان و ملتفت خان است و از جملهٔ ابنایش میر ابوالمکارم مشهور بتخلص که مذکور گردد محقق و ولی
وقت بر آمده و میر عبد الرزاق جامع علوم عقلی و نقلی عجوبهٔ روزگار زبیته تمثیل گویند او در بعض
مخارج الکن بوده و بتدبیر صایبه آنرا کان لم یکن کرده چنانچه حرفهائی که در املای مخارج آنها عجز داشت مطلق از تکلم
موقوف نموده و در هر زبان بدان مطابق حرف زدی اگر احیاناً تا لغتی بند شدی علی الفور بلغتی دیگر تکلم
نمودی قوت درک و حافظ لغت و جامعیت علوم بر این قیاس لو الکرد تمثیل و اصل بن عطا فصاحت
عظیم داشته اما السع بود السع کسی است که حرف را نتوان گفتن لهذا التکلف آن نمودی که در سخن گفتن مطلقاً
حرف را نیاوردی از وی پرسیدند که در عربی چگونه گوید که نیزه بینداز و بر اسپ سوار شو یعنی خواهد گفتن
اطرح رمحک و ارکب فرسک بی اندیشه گفت الق قناتک واعد جوادک الحاصل بعد امیر خان نواب
مظفر خان جهانگیری الموسوم بمیر عبد الرزاق معموری که بقرار مسطور از بعد لودیخان این موضعات
مستردهٔ ترخانیه بوده و بعد خسرو خان ضابط ملک ته بامانت بود نظامت باصالت یافته از آثار وی
جامع واقع کودری بازار ته است که در ایام امینی بنا نهاده بعده سید ابراهیم ولد میر بایزید
بخاری مذکور حکومت یافت آنگاه نواب مغلخان در سال هزار و پنجاه و هفت مطابق بیست و یکم
جلوس شاهجهانی بایالت ته رسیده شش سال بکامرانی گذرانده در خلال حال حکومتش بسال هزار و
پنجاه و نه هجری مطابق بیست و سیم جلوسی ملک ته بزیب اورنگ خلافت معوض شده و سه کار بهکر
و سوستان در تیول مرحمت گردید و از آن پیش صوبهٔ ملتان در جاگیران درة التاج تنخواه بوده بقرار
ضابطه صوبه داران به نیابتش توسل یافتند بعد وی نواب ظفر خان بسال هزار و شصت و سه
هجری مطابق سی و هفتم جلوسی ناظم مناظم ته گردید شش سال بماند آخرین حکام عهد صاحبقران ثانی
دیست مشکین باغ که اکنون جز اسمی ندارد وسی ساخته بوده در ضمن ایامش در سال بیست و نهم جلوس
شاهجهانی مطابق هزار و شصت و پنج هجری سپهر شکوه ولد دارا شکوه بمنصب هفت هزاری و صاحب
صوبگی ته رسیده ناظم بلده نایبش گردید و چون نوبت بوجود زیب اورنگ سلطنت عالمگیر بادشاه
خلف گرامی صاحب قران ثانی رسیده قباد خان در سال هزار و شصت و نه هجری رسیده قضارا
در عهد وی قحط و وبای صعب عامهٔ روزگار ساکنان این دیار شده و شاهزاده محمد دارا شکوه وارد
گردیده و بتوجه لشکرش کلفت مجدد رو داد مشهور است که دارا شکوه در حین توجه به ته

بخاطر آن بود که مگر قلعه آتش بالای نشستن بوده باشد بمجرد دیدن گفت این حویلی کیست چون شنید که
دار الحکومة و قلعه ارک همین است زود بر آشفته بر ون آمد و امر کرد که آتش دهند امتثالاً للامر
کهات بلده را آتش زده اند سوخته کهات از آن ابتدا نامی الحال بعد قباد خان نواب لشکر خان
در سال هزار و هفتاد و یک هجری مطابق سیم جلوس عالمگیری وارد ته شده مطابق چهار سال بماند
پس نواب غضنفر خان در سال هزار و هفتاد و پنج هجری مطابق سال هفتم جلوس عالمگیری وارد
ته شده سه سال بماند و در گذشت پس نواب سید عزت خان الموصوف بعزت پیر که
فوجدار بهکر بود در سال هزار و هفتاد و هشت هجری مطابق سال دهم جلوس عالمگیری بعزت
ایالت ته معزز گردیده دو سال کامل گذرانیده بعده نواب ابو النصر خان خالوی عالمگیر بادشاه
که امیر متدین تقوی شعار بوده و در وادی شعر لوای بیشی برافراشت در سال هزار و هشتاد و دو
هجری مطابق سال دوازدهم جلوسی بنظامت ته رسید دو سال بسر برد و پس از عزلش نواب سعادت خان
در سال هزار و هشتاد و دو هجری مطابق چهاردهم جلوسی صوبه داری ته یافته بانقضای دو سال
کمابیش نواب سید عزت خان کرت ثانی در سال هزار و هشتاد و چهار هجری مطابق شانزدهم
جلوسی بنظامت ته رسیده شش سال ملک آن دید بعد نواب خانه زاد خان در سال هزار و نود هجری
مطابق بیست و دویم جلوسی ناظم مناظم ته شده قریب پنج سال بسر برد طبع شعر نیکو داشته اشعارش
در نسخ موجود وی نواب سردار خان در سال هزار و نود و پنج هجری مطابق بیست و هفتم
جلوسی بنصب صوبگی رسیده سر سرداری بلند کرد و سه سال کامل ماند قضارا در ایامش وبا و غلا بر ته
اتم واشد رسیده و برانهای آن وقت که بمرگ و جلاء واقع دیگر بحال اصلی نگرائید بعد عزلش نواب
مرید خان که در اصل راجه زاده جدید الاسلام بود در سال هزار و نود و نه هجری مطابق سی ام
جلوسی بایالت ته رسیده گویند با وی چند هزار راجپوت همراه بوده بپاس آنها و بوی اهل
خویش چون بر کهات بلده رسیده دریافت که گذر از بازار قصابان گاوکش تا قلعه ارک لاچار است
جانب قاضی حسین قاضی ته پیغام کرده که با این جماعه کثیر از قوم هندو و راجپوت دکانها قصابان
گاوکش را از گذر بازار برخیزانند مبادا آن جماعه نه بینند و مضایقه کنند از آنجا که نسق بادشاه
شرع پرور مستغنی از تهدید و اکراه چنین کسان بود قاضی معلی شبا شب بقصابان تقید فرمود

نامضاعف بر معتاد و کانهار ابد و رسته بازار بیار اینده ناظم مذکور شنیده نمود کردن بمقتضای بندگی
خدیو دین پرور ندیده لابد بر سم حکام ماضی ازان گذر بگذشت صد و سال مرتبه منصوب ماند
بسکه از لشکرش بسلمین اذیت میرسید طبق مرو ضه اعیان نشان شاهی بامضمون رسیده،
که دو نقط پانیش بالا کرده از حکومت سلمین موقوف دارند چون موقوف شد بسبب آزاری که
بعمارت هوای قلعه تغلق آباد بالطبع سازوار دیده چندی در و نشست و بادشاه برعایت خاطرش
مزاحم نگردیده اندک بتعمیر قلعه و عمارت حال تغلق آباد از دست سرانجام چون دیگر ناظم به ته نشسته
قائم گردیدوی طلب حضور شده نواب زبردستخان در اواخر عمل نواب مرید خان در سال
هزار و صد و یک هجری مطابق سی و سیوم جلوسی بته رسیده در همان ایام گذشت پس نواب
ابو النصرخان مذکور کرت ثانی در سال مسطور آمده دو سال و چند ماه بگذرانید بانتقال وعزلش نواب
حفظ الله خان خلف سعد الله خان وزیر شاهجهان بادشاه بسال هزار و صد و سه هجری مطابق سی و پنجم
جلوسی بحکومت ته و سوستان رسیده امیری مخیر و صاحب توفیق بوده در عرس پیغمبر هزار کس را شیلان
می کشید و طول و آخر خود افتاده در دست گرفته دستهای شست وقتی که بادشاه زاده محمد معز الدین
بگرفتن میان دین محمد سرائی رسیده وی از برای پل بستن بدریای سوستان مامور بود چون باشش
از شیخ عبد الغنی بهتی کار دلخواه میسر نشد خود بنفس نفیس اهتمام کرد بسبب خوردن حرارت افتاب
کلفتی بمزاجش رسیده بآن کسل در سوستان بسال اثنی عشر و مائة و الف وفات یافته میر غلام علی
آزاد بلگرامی تاریخش این آیه قرآنی دریده بیضا فلهم جنات الماوی نزلا بما کانوا یعملون. قلعه حاکم
نشین ته که اکنون باقی بنا کرده اوست سبب ناتمامی آنکه این را بامر بادشاهی بنا میکرده سوانح نگار عرض
نموده که مدعای بشهر پناه بود و برای حویلی خود قلعه می سازد و لهذا از رخش مجرا نیافته شد آنچه شد تتمه
عمارت کلی ایام مرزا محمد باقی ترخان بحال مانده باوفور کمال و بلاغت شعر در نهایت لطافت می گفت
سعید خان المشهور بخانه زاد خان سعید خانی چنگیز خانی در سال هزار و صد و سیزده هجری مطابق چهل
و پنجم جلوسی بنظامت ته و سوستان معزز گردیده خود در سوستان نشست ارشد خان پسرا بته فرستاده
آنگاه نواب میر امین الدین خان حسین ولد سید ابو المکارم مشهور و تخلص بن میر ابو البقا المخاطب
بامیرخان که مذکور شده بسال هزار و صد و چهارده هجری مطابق چهل و ششم جلوسی بایالت ته معزز شده

امیری و الا مقدار بود و اغلب اوقات بمطالعه کتب و صحبت با علما پرداخته رشحات الفنون مشتمل ملخص دوازده کم
چهارده علم و معلومته الافاق از مولفاتش شایع بعد از وی نواب یوسفخان ترکی بسال هزار
و صد و پانزده هجری مطابق چهل و هفتم جلوسی بصاحب صوبگی ته رسیده پس از یک سال معزولش
نواب احمد یار خان اصل قوم برلاس که اجدادش ساکن قصبه خوشاب من اعمال لاهور بوده و
پدرش اله یار خان حکومت لاهور و ملتان و قریب چهل سال فوجداری غزنین داشته چنانچه در مجلس
ثانی مذکور بالجمله مومی الیه بسال هزار و صد و شانزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم جلوسی بنظامت
ته رسیده سه سال حکومت کرد و منصوب بود که عالمگیر بادشاه در هزار و صد و هژدهم به بیست و ششم
ذی قعده درگذشت و بهادر شاه خلف معظمش در غره محرم هزار و صد و نوزده جلوس نموده پل
عالمجان محاذی دروازه شرقی ظاهر ارک از آثار اوست پس نواب سعید خان بهادر بن سعید خان
مذکور عرف عطر خان بسال هزار و صد و نوزده بفرمان بهادر شاه در ته آمده بعد یک سال و چند ماه
معزول گردید و نواب مهین خان در سال هزار و صد و بیست و یک بنظامت رسید پس نواب
شاکر خان در سال هزار و صد و بیست و سیم ایالت ته یافته در همین سال نواب مهین خان
کرت ثانی رسید چون در ضمن بهادر شاه در اربع و عشرین و مائة و الف درگذشته پسرش معز الدین
جهاندار شاه شد نواب خواجه محمد خلیل خان در سال مذکور بنظامت رسید و چون در عرصه ماه بهمان سال
بعد بر انداختن جهاندار شاه فرخسیر باعانت سادات باره صاحب سریر گردید نواب عطر خان ولد
سعید خان مذکور بن سعید خان مذکور به ته رسیده چون جوان ناتجربه کار بود و مدار کارش محمد یعقوب کشمیری عنقریب
نفسش بر هم خورده با میر لطف علی خان که مذکور گردد نوبتش بجدال طولانی کشیده از انجا که کار
میر مومی الیه در حضور روی افتاده بود با وجود کرو فر کلی و جلادت موردی بعد در بند سال کامل جنگ
مورچال دست امیر موصوف در صف جنگ بعد ظفر ناگهانی مقتول گردیده میر لطفعلیخان میر محمد
شفیع نام از بناء بر عنوان آرامگاه قدوه ارباب عرفان میر محمد یوسف مهدی رضوی البکری که مذکور
شود بعد سلب ملک از دست عطر خان مذکور کوس استقلال زده یک سال بدر بند بر داخت و چون کار
خویش در حضور تمام کرده میر العیف جنگ بمقتول گردانیده حاکم بر اسم گردید ایام حکومتش از ابتدای
بیست و پنجم بعد هزار و صد بیست و بعد قتل محمد عطر خان بسال هزار و صد و بیست و هفت هجری

شاعت علیخان خطاب یافته تا سال دیگر حکومت راند و پیش ازان و بعد ازان بخدمات عمده نامی
بوده و باعزاز و آبروی کلی زیسته درته و ابروی جلادت وے کسی کم برآمد از حکام کسی بوی
بروت رانتابید اوی بسیار مرد با استعداد بود سلیقهٔ نظم و نثر غایت برجسته داشته همت تخلص
میگرفت سرانجام بسال هزار و صد و چهل و چهار درین کامل درگذشته او خلق فی الجنات تاریخش
طبع زاد محمد محسن شاعر است که بصحبتش تربیت یافته بود و پسران رشیدش میر غضنفر علی و میر
ذوالفقار علی بمحاسن بزرگی اقصی غایة متصف میر غضنفر علی بسال هزار و صد و هشتاد و سه
درگذشته میر ذوالفقار علی یادگار آبا است حق تعالے در ذریهٔ خاندان مذکور برکتی داده که از اناث
و ذکور از نبایر و لو اسه متجاوز بر پنجاه می باشند ایزد تعالے در خاندان اهلبیت اظهار همچنان بیفزاید
نواب اعظم خان ولد صالح خان بن فدائیخان از سادات خافی نبیره برادر کوکلتاش خانجهان
بهادر که مشهور به میر بابا است در سال هزار و صد و بیست و هشت هجری مطابق سال پنجم فرخسیری
بعد عزل میر لطف علے خان بنظامت ته معین گردید و چند خواجه محمد خلیل خان آنیابتش وارد
ته شده آنگاه خود رسید و چهار سال کما بیش بحکومت گذرانید قضا را در روش بر اهل دیار
منشر الواع آزار شده منجمله غلاد واقعه شهادت شیخ حق شناس شریعت اساس گوهر
یکتائی بحر حقیقت شناسای وقائع رموز طریقت مرشد مرشدان خدا آگاه شاه عنایت الله
صوفی است گویند آن خدا آگاه در قریه جهوک المعروف بمیرانپور کنار غار زیاده واقعه پرگنه نتوره
با جماعه صوفیه خداپرست بیاد حق مشغول بوده بنا بر ناموافقتی سادات بلری که فقرای بلری
خاندان شان مجانبه فروغ مجد داین سلسله از انها بریده بانیها می پیوستند و شماتت زمینداران
مثل نور محمد پلیجه و حل حبث که در زمین ایشان فقرا کرد و ریشه دوانده بودند ناظم مذکور در حضور عرض
کرده حسب الحکم کمک بنام خدایار خان عباسی و سائر احشام طلبیده با حشری بیرون از شمار
ایلغار نموده بعد محاصره چهار ماه کامل و خوردن شبخون فقرا که دران نخست کار بروئیان بهلاکت
نزدیک رسیده بود و آخر بلغزش پای فقیری که اسم ذاتی بلند نمود و دیگران موافقتش کردند
و بیگانه از آشنایان شناخته شده اکثر علف تیغ گردیدند چون هنوز کار روئیان برون
از تسخیر بود بدر خدعه زده بمصالحه گرفته در نهم صفر هزار و صد و سی کرد آنچه خواست و ته

مراجعت نموده در عوض خرج لشکر بنا بر اخذ و جر تاجران افگنده مخدوم رحمت الله طالبعلم که محقق
و معتقد علیه وقت بود بدر مبالغت زده چون باز بنیاد از شهر برون افتاد تا باشد متنبه شود -
ازانجا که دیدهٔ حق شناسی ناظم مکفوف بغرض بود آن جامع علوم ظاهری و باطنی را مسلسل
و مغلول از شورا شهرها زیرون آورده چندی بحبس داشت و موجب گرانی خاطری اکثر اهل الله
و عوام خلق خدا گردیده بالجمله چون در احدی و ثلثین و مائة والف بعد افول ستاره خلافت فرخ
و رفیع الدرجات بن رفیع الشان و رفیع الدوله شاهجهان خطاب نیر اعظم جهانبانی محمد شاه بادشاه غازی
سلطنت فروغ جاوید بخشیده بعد عزل ناظم مذکور نواب **مهابتخان** خلف محمد منعم خان المخاطب
بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر بادشاه در سال هزار و صد و سی و دو هجری مطابق دوم جلوس
منصوب گردید امیر رفیع القدر کم آزار عزبا پرور با سلوک آشنا بوده همواره بصحبت اهل فقر
و کمال نشستی و با شعرا خوب در خوردی و در وادی شعر پای استادی می پوئید و کاظم تخلص
می نهاد حسب مشیت ایزدی در خمس و ثلثین و مائة والف همینجا درگذشته نعشش براه لاهور
بردند پس پسر صغیرش **سلطان محمود خان** جانشین مانده چون کار پردازان اکثر مالیات
را تحت خود می بردند بیگم نواب متوفی رضی محمد خان را فرستاده تا کار پرسش را و ارسد نامبرده
در سال سی و ششم آمده یکسال ماند و درون قلعه ارک جا نیافت تا آنکه در سال دیگر نواب سیف الله خان
بنظامت معین شده و عبد السمیع خان برادر شاه عبد الغفور هاله کندی قوم سالوزیه
بنیابتش وارد ته گردیده و سلطان محمود خان معزول شده پس رفت راضی محمد خان چندگاه دیگر
هم بتوقع ایالت ماکث مانده زیر بار گردید و بعد آمدن نواب سیف الله خان شکسته بال
برگشت گویند نواب معز الیه ویرا تکلیف نوکری سیکرد اما برا کار خود ندیده مراجعت نمود
از رفیقانش میرزا عبد الغفار و آقا محمد کریم و میرزا محمد حسین و آقا محمد صادق که هر یک با مدار
بودی همینجا مانده بعد نشو و نما بمدت معهود درگذشتند نواب **سیف الله خان** اصل بساول
سرکار نواب ابراهیم خان ولد علی مردانخان است در ماه ذی حجه سال هزار و صد و سی و هفت و ته
رسیده امیری عالیقدر والا درجه بود و لوز رونقی ته در ایامش بسیار یافت در همراهیش
عمدهای بزرگ بزرگ بودند و بازرگان درخورد بزرگانه کردی مذهب تشیع را خیلی رواج داد

و دراوامر و نواهی مساعی جمیله بکار برده جمله مسکرات را مستور و منهی کرده بود گویند لاقیدی
بحضورش رفته گفت نواب معشوقه ما را چرا از ما برید که بدون وی ما بیطاقتیم اراده اینک
داشت در جواب فرمود معشوقه شما در بدر بر بزه گرد شده بود مستورش کردم بالجمله والی خوش و صاف
پاکیزه روش شلش کم نشان و مسند قضا را در سال هزار و صد و چهل و سه هجری بمرض فتق در گذشته
در جلوه گاه امامین میان بکلی مدفنش کردند ع دستی بدامن آل عبا است تاریخش برقبر
منقوش پسرش صادقعلیخان یکچند بعد وی بشهر ماند آنگاه نواب دلیر دلخان امیری باشان شایان
در اواخر سال چهل و سه بعد هزار و صد هجری بنظامت ته رسیده دو سال بکمال انسانیت و امنیت
گذرانده در خلال حال صوبه ته انعام امیرخان شده و بنا بر اجاره افتاده نواب همت دلیرخان
ولد دلیر دلخان مذکور برعایت اینکه مبادا دیگری رفته پدرش را بمجار کشد مقاطعه معین با امیرخان
بسته در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری بته رسیده هر چند از قرار جاگیر تا اجاره تفاوت کلی هم رسید
فاما این طالع یار چهار سال کم و بیش خوب بسر برده تا آنکه بعد معزولی وی نواب صادقعلیخان
ولد نواب سیف الله خان مذکور در سال هزار و صد و چهل و نه هجری مطابق نوزدهم جلوسی باجاره
از طرف امیرخان وارد شده سال اول بهزار حیل بسر برده در سال دویم تاوان کشید چون در آن اولا
وکیل نواب خدایارخان المعروف بمیان نور محمد کلوره عباسی در حضور کار باصل کرده بود صادقعلیخان
بمجانبه تاوان اجاره ملک التسلیم شیخ غلام محمد ولد شیخ عزیز الله وکیل خدایارخان مسطور نمود
و از آن قرار ریاست حکام هندیه از ته مرتفع گردیده دودمان عباسیه مسطور بایالت بهکر و
سیوستان و ته فروغ جاوید یافته چون دولت این طبقه قرین شوکت ارغون و ترخان و نیز از حکومت
سمه و ترخانیان است ذکرشان در طبقه علیحده میگردد و بنابر مزید فایده و ادای حقوق نمکی که از اصل
سه بیان بزرگان این سلسله مجملاً گذارش میکند **طبقه ایالت خاندان کلوره عباسیه**
معلوم اهل خبرت باد که حسب قرارداد ارباب خبر از گروه نسابین نسب این طائفه علیه بحضرت
عباس عم رسول منتهی است و میان اوده نامی نام که پشتش واسطه ثمره آن شجره است در حدود
کیچ و مکران در زی مشائخ معتقد سلیه طائفه کثیره زیسته اولادش جم غفیر بنام اوده نامه ملقب و مخلف
مانده پس از پنج و بست از میان اوده نامه مذکور تهل اسم بزرگی بر کاهره بلیه فرود آمده از قوم

گوجر

گوجر بضبط آورده پس از وی بهل نام پسرش بجای پدر در آمد و زمره و رشده قلعه برلس و مقابل
سوی بنانش هنوز یادگار پسر وی چنیه اسم بموجب نفاق برادران با توابع کثیر وارد موضع
کنبهاتیه میان قوم اوده بیچه شده دختر دهره پلال سمه زمیندار تعلقه دیپال کانگره بحباله کشید از وی
محمد نام پسری زائیده که جد صاحبان صکدر و لایت است آنگاه بتائید رفاقت هفت نامی
که ذکرشان در طبقه گماشتگان سلاطین غزنویه مذکور شده در ملتان بملازمت صاحب زمین رسیده و
رئیس جمله شده از هرکدام دختری گرفته و ملقب بجام گردیده بر مرصد اقبال تصاعد نموده بدولت
عالی رسید از دوازده زن هژده پسر آورده از هرکدام اولادی موفور به هم رسید منجمله از چولیه نام
نواسه راناچنه ولد دیهته مذکور دادو نام پسری وجود یافته داود پوتره از اولاد وی اند و از لاشار
نام قوم لاشاری ساکن بهاج طرف روه کاچه بالجمله جام چنیه زمانی بچنیه بیلی تعلقه بهرا لو واحی
پرگنه لوهری اقامت کرده و آخر در کنبهاتیه بر کنار سانکره در گذشته آنجا مدفون شد میر جاکر بلوچ
و آرسی واداری قوم چنیه ولدی عمه اش بوده اند بعد وی زمانی دراز بانقلاب روزگار از اولادش
کسی صاحب اسم و رسم بر نخاسته مگر بعضی نوشت آدم شاه ولد میان کهجی بن صاحب بن میان خان
بن طاهر بن میان رانه بن میان شاه محمد عرف شاهم بن میان ابراهیم بن میان محمد بن جام چنیه
بروواسطه یکی شیخ الیاس لنگراجه و دیگر شیخ ابوبکر جتوهی سندار شاد منظهر اتم تحقیق و اهل
معرفت سرمدی میر سید محمد المعروف میران محمد مهدی جونپوری که در مجلد ثانی مذکور است روشن
نموده و بعد سیر سره در موضع هتری تعلقه جاندوکه رحل اقامت افگند کبرا به از موضع ڈبیع
توابع کوچیده در سلک مریدانش منسلک گردید و چون در الوقت نواب خانخانان نزد میان
آدم شاه باستمداد دعا آمده و التماس نذری کرد حسب درخواست کبرایه مذکور زمینداری بین
جاندوکه از انتقال قوم جاندیه بوی گرفته داد بالال عیکن مشائخ وقت از اولاد شیخ الشیوخ
شیخ بهاؤ الدین ملتانی در تلها ملاقات محققانه کرده بمرور ایام بکثرت مریدان شد و در توسیع
زمین کوشیدند بشماتت زمینداران بدست حاکم ملتان بشهادت رسید سید حسب الوصیت
آقا شاه محمد کوتوال حاکم ملتان که در ایام حبس آن خدا آگاه مرشد و فیض جانی شده بود
نعشش بسکهر آورده بالای کوه بخاک سپرد و از انجا بسکن آن شهید رسیده ابراهیم و داؤد ولدی

گرامی وی را که صغیر بودند و معه توابع دران فطرت آواره داشتند جمبکرده جانشین شد اصل شاه محمد
از قوم بلوچ کهیری ساکن زمین چتر بار نزدیک دره سیوی است سرانجام چون درگذشت میان الیاس
بن داود بن آدم شاه وارث صدر ولایت گردیده در افزونی جمعیت مریدان کوشید و بعضی مدت بهبود
درگذشت مدفنش موضع وبری مابین موضع هتری ولاڈکانه است پس برادرش شاه علی عرف
شاه ل محمد متکی صدر ولایت شده فقیرانش از سابق برافزودند و در توسیع کشت و کار افتادند تا له
لادگانه کنده آبنا است او هر دو روی ناله زمین را از قوم سانگی وابره کشیده و در اولاد و برادران
قسمت کرده خود در موضع جینیانی مسکن گرفته سران ابره مثل جام صدیق و جلا نخان بفراموشی حقوق مریدی
با زمینداران ساخته بعد فراوان محاربات بدست حاکم بهکر وی را کشتند مدفنش در موضع مرهندیه مضافات
چاندوکه در پرگنه کهار است پس میان نصیر محمد ولد میان الیاس مذکور در سال هزار و شصت و هشت
جانشین آباشده در رشد بر سائر اسلاف برافزود و بجمعیت محسود روزگار گردیده بو میان سر
گاوش آمده مغلان بهکر را بر داشتند لاچار سوی ریگستان شد بعد اندک ایام بنا بر فقدان اسباب
معیشت و کار که لازمه قوت بشریست مراجعت نموده در حدود پهنواران اقامت فرموده میر پهنوار
سرگروه پهنواران بحاکم بهکر در خورده لشکر گران که در انجا مرزا خان پنی حاکم سیوی بود آورده
بعد اندک زد و خورد مرزا خان بمصالحه طلبیده همراه عم خود محبت خان بحضور عالمگیر فرستاد و مدتی
وی را آنجا بحبس گذشته و انجا بر فقیران و امانده بکرات محاربات رفته تا آنکه بعد زمانی طویل خود بخود
از حبس نجات یافته با وطان رسیده دیگر در دولت و رشدش خدا تعالی ترقی کلی بخشیده تفرقه
عاید حالش نشد در زمین پهنواران آنجا که یکطرفش ملصق روه و یکطرفش آب برد شهری مسمی
بکهاری بسته اقامت نمود و موضع هتری بتوجه فقیر و کاچه بعنایت شاه فقیر داده فقرا که سابق
حصو و مجز و ریت داشتند اکنون اهلی و کوچ آورده ممهد مقدمات توسیع ملک و زمین شدند و
با حاکم بهکر میر یعقوب خان نام باری جنگ کرده ظفر یافتند و همچنین بکرات کاوش حکام رو داری
فاما بیشرفت اینها بوده پرگنه لاکهاوٹ از دست مغلان سوستان باجاره در تصرف آوردند
و کمن موره بسعی فرید بهاکت بتصرف آمد و پرگنه بستی داخل تصرف شان شد فیروز وی را در آنمرز
شهری اساس نمود نو شهره نام پس ڈیره جات سرایان در بسیار زمین منصوب گشته سرانجام

برسم

برسم ایام بعد کامرانی سی و پنج یا شش سال متوجه جهان جاودانی گردیده بر تل سرخ موضع کهاری مدفون شد
گویند در زمان قدیم دو برادر صالح در آنمرز بکسب کدیوری اوقات حیات گذراندی یکی مجرد و دیگر
صاحب عیال و اطفال بود و لوبتی در مزروعات شان برکتی موفوره معاینه رفته چون غله برسید اشتند
برادر مجرد نظر بر اینکه برادرش صاحب خرچ کثیره است از انبار خود غله بانبار برادر ریختی و متاهل
برعایت آنکه برادرش هنوز از دنیا تمتع ندیده غله خود داخل انبارش نمودی هر دو از حال دیگر آگاهی
نداشتند هر قدر غله رای بردند طفیل خلوص نیت همچنان باقی می بود تا آنکه از نقل غله عاجز آمدند
و تتمه را همچنان بجا ماندند بقدرت الهی تل سرخ از و مسکون شده تا هنوز باقیست بالجمله بعد
میان نصیر محمد پسرش میان دین محمد وارث صدر ولایت گردیده چون اسباب جاهش بمزیدی کشید
برسم معهود زمینداران و حکام بکاوشش برخاستند میر پهنوار که شهرش فتحپور بضبط سرایان افتاده
در حضور استغاثه برد و حکمی بنام مرزا خان پنی فرستاده تا بکرات کر و فر کرده پیش نبرد پس بمکافات را
امیر شیخ جهان از حضور آمده بدلالت میر پهنوار بر فقیران ایلغار آورد و فیروز وی را از ڈیره قلی
استقبالش کرده در موضع کهر بلیه شبخون پریشانی کلی داده و عنقریب لشکر کهاری آمده یار سابقان
گردیده مجددا ریخت امیر مذکور لقمه اثر درسام فقیران شد و اله یار خان حاکم بهکر فرار گزیده کرت
ثانی بجمعیت تنبرخان بروهی ناگهان بر سرایان ریخت و کاری ساخت پس اله بخش سرایان با پیرشاه
مصالحه کرده پس رفت بعد اندک ایام پهنواران باز متحرک شدند برا اثران موج سرای مرکیدو
از کهرام و بسی زمین تصرف کشید آخر کار پهنواران خبر آمده ملازمت نمودند آگاه باقغانان پنی
حاکم سیوی و شکارپور کاوش باقی مانده یکچند زد و خورد بمابین رفت تا آنکه شاهزاده محمد معز الدین بر اثر
خبر قتل شیخ جهان و شکست اله یار خان از لاهور متوجه سند شد میان دین محمد باستماع آن خبر
میر محمد برادر کهین را با قاسم کهل بهکر فرستاده تا ملازمت شاهزاده کرده از خود راضی نمودند
چون شاهزاده مراجعت فرمود مبکه تفرقه عاید روزگار سرائیان بوده مقصوده برادر بزرگ بهانشاه
را بنا بر جهالت بهوری آمد که شاهزاده بی معاینه سطوت شان مادای پس رفته باید یکی دست
و باز د نمود و ناگهان بی اطلاع صاحب با فوجی قوی سوار شده ماتیله را با فری تاخت و بسکنه
او چه کشت و خون آورد چون قضا کار خود کرد شاهزاده باستماع آن خبر چون بحری که بجوش آید

بطیش تمام عنان عزیمت برتافته میان دین محمد قضای رسیده را دیده گوشه گزید و افواج شاهی
کوستان نشسته کلهاری و موضعاتش را پاک تاخت بعد شش ماه اقامت در سوستان آخر میان دین محمد
بمصالحه ملازمت کرده چون وی آمد فوجی قوی جهت آوردن واماندهانش نامزدی یافته سر و کاج
برزمین کهور میان یار محمد بجنگ فوج شاهی کوس مقابلت نواخته جنگ رستمانه فیمابین رو داد و طرفین
جوهای خون روان گردید از انطرف راجه جگنسنگه بهتی و سوجمل ادهپوری و از ینطرف تاجه فقیر و جاده فقیر
و نجتا فقیر اوتهوال هر یک با حشری انبوه بکار آمدند و شکست بر مغلیه افتاده من بعد شاهزاده میان
دین محمد را با خود برده مراجعت نمود و در ملتان از حیاتش بگذرانید میان یار محمد بقلات شده نخست
بروهیان بجدال برآمدند و بعد جنگ شدید محراب خان بیخبر از انطرف بکار آمده بود و بیرغال دو فرزند
اعنی میان نور محمد و محمد خان صلح کرده در پیش خود جا دادند کان ذلک فی احدی عشر و مائة والف
هجری پس دو سال میان یار محمد بتفرقه در قلات بسر برده و سران سرای اکثر گوشه گرفتند و اکثر ولایت
شان را اغاغنه نجتاور خانی ولد مرزا خان تصرف کشیدند بعد مضی آن دو سال در سیزدهم بعد هزار
وصد هجری میان یار محمد ولد میان نصیر محمد بآمدن راجه فقیر و جمعیت سرائیان از مریدان دست بیعت
گرفته الناس خان بروهی را بکمک برداشته متوجه زمین موروثی شد اول از زیدی گذشته
بعد طی مراحل بر کنار کولاب منچهر بر مکان سانوره دنیک تعلقه موضع هتری رسیده هر کرا کوچی همراه
بود مانده از انجا گذشته تخت ساستانی را از قید مهنواران استنده بموضع کاهه عسکر نمود پس میر محمد
برادر رامو سران سرای پیشتر فرستاده تا مارکپور و گاهی بشید بتصرف کشید و قلعه فتحپور را مستخلص
نمود بعد این فتح میان یار محمد خود هم ملحق سرایان شده الیاس بروهی بمعاینه مداد اقبال گفت شمار را
خدا یا و رس است حاجت من نیست و پس رفت سرایان متفرق از هر طرف جمع شدند و کچیه را کشوده
در شکارپور که دار الحکومه مهنواران بود و ثانی الحال موسوم به اسم خداباد گردید اقامت گزیده افواج
باطراف روانه نموده کهاری و کره یار بدست لشکر مستخلص شد و لاوگانه از دست ملک الهبخش برادر نجتاور خان
بتصرف آمد نجتاور خان بوقوع عجز بخدمت شاهزاده محمد معز الدین در ملتان عرضداشت نموده که برادر
دین محمد باز چنین شورش کرده وقت خبرگیریست هرچند وی شاهزاده را بکام خود خواند ولی
بمقتضای من حفر بیر الاخیه وقع فیه کارش بعکس افتاده قضارا چون شاهزاده راست رو براه ملکش

آورد

آورد بخوف پامال ملک عرض نمود که ازین راه نباید آمد شاهزاده این اختلاف معروضات و یرا خالی
از خلل دید عنان عزیمت برابجهت تافت و آن اجل گرفته در صدد مخالفت شد و بعد کروفر کلی بقتل رسید
درین ضمن وکلای انیطرف نقش مقدویت و بندگی خود خاطر خواه انداختند بعد کشتن نجتاور خان شاهزاده
بهکر آمده چندی اقامت فرموده دره سیوی از انتقال نجتاور خان بغازی خان دوده ای حواله رفت
از انتق خاطر خواه نشده بملک الهبخش برادر نجتاور خان منتقل گردید پس باسلام خان و قائم خان نهاران
رسیده هیچکدام عهده بران گردیده حواله وکلای میان یار محمد رفته تا بموکل بسپارند و امر شد که برای
آن سرفرازی میان یار محمد فیض استلام حضور دریابد مطابق طلب میان یار محمد بدربله رسیده بود
که خواجه حسین خان معه مراحم کثیره بموضعش رسیده حرآهت دره حواله کرد و از ان ابتدا انسلاک در بندگان
شاهی شد و خطاب خدایار خانی زینت عنوان کامرانی گردیده شاهزاده خانپور را به میر امین الدین خان
و شکارپور را به سنجر خان و مبارکخان و هوتخان داود پوتره ها و سوستان بغلام محمد سکها حق داده از بهکر
بملتان شتافت بعد چندی مهم شاه محمد پسر غازی خان بدیره رسیده و بعد محاربات کلی کارش که بنه لنگ
افتاد میر شهداد تالپر بلوچ از ینطرف رفته بحسن تدبیر کار شاه محمد بانجام رسانیده این خدمت علاوه بندگی
سالقه شده باضافه منصب و تخصیص عطایای مجدده بنواخت میر شهداد از زمین پت باران در جاگیر
عنایت شده بعد ازین وقائع صاحبزادهای که در قلات بودند بخیریت وارد خداباد شدند بدره
سیوی اول صاحبزاده میر محمد آنگاه محمد داود خان مقرر مانده یکبار رحیم خان پرانک و دولتخان بنی
غلو کردند و سزا یافتند پس از زمانی داود پوتره ها بحار باب کلی کسر حال دیده ملازمت دوام گزیدند
اینهمه مقدمات در نه سال گذشته نه سال دیگر صرف عشرت و آسائش ماند و سوای جنگ جهوک
حرکتی رونداده بحق الخدمت کوکک پنج قریه از شماوانی و چاچکان مثل قریه لکری و ڈنداوجهام
و دورنک و رجب و پسر و باچاپه و تهورو ده ساید نو بعض زمین دیه کر و بعض ارض جهول در جاگیرش
آمد و بعد رفتن نواب شاکر خان پرگنه دو پاه باجاره در دست آمد آخرها بعد کامرانی هژده سال
روز دوشنبه یا سه شنبه یازدهم ذیقعده سال هزار و صد و سی و یک روان شارع عام آنجهان شد
بعد او میان نور محمد الملقب بخدایار خان ملک پدر بضبط کشیده صاحبزاده داد خان سه سال
بمضائقه و مجادله با افشرده آخر بعقد اخوت در آمد از قرار سال چهارم ریاست مطابق هزار و صد

وبیج گروه داؤدپوتره بمنازعت برخاستند و باملاجنید ابره کرده پرگنه جتوی التعلقه بهکر عامل بعض
مواضعات زرخریده بود کاوه دیدند و چون زمین شکارپور و خانپور معه مواضعات جاگیر میر عبدالواسع خان
وابنها در مداخلت کرده جواب خان موالیه نشدادند بهاریه خدمتگار را بحضور فرستاده
سپرد جاگیر بنام خود طلبیده متوجه تادیب شان گردید و بعد محاربات در قلعه شکارپور شاهزاده محاصره
کرده باطاعت کشید و الحاصل ملک چهار بخش کرده دو حصه بصاحب جاگیر و یک حصه بداودپوتره
وحصه خود قرار داده یرغمال گرفته مراجعت نمود و قوم مذکور بکرات شکست عهد کرده از ملک و زمین
آواره شدند و رفته رفته در هزار و سی صد و نه هجری خدایارخان در شکارپور نشسته لشکر باستیصال
داؤدپوتره روانه نموده لشکر در قلعه [illegible] شاه زاهر کرده آخر بمنت سادات امانی شده خیال فسادهای
از دل شسته اند اکنون زمین بهاران که دران فترت بدست داؤدپوتره آمده بود بکلی مستر و مالکان
شده آن قوم آواره بارض دور دراز افتاده در پرگنجات ملتان مشتمل بهیلی ملک امام الدین جویه و فریدخان
لکهویره و تابی و بهاولپور ملک انس سمه و زمین نزدیک قشور افغانان و پتن بابا فرید و حیر رفته
مقام گزیدند سرانجام بعد دو سال از کرده نادم التجا بنوکری آورده بعلوفهای شایان در زمین تعلقه
بهکر که نوبت سرایان آمده بود دیده و جاگیر جا یافتند و همچنین شیخ حمید و شیخ عثمان رونکه زمینداران
مشهور لنواحی ملتان بعنوان ملازمان مع کوچ آمده ملازمت کردند در سال هزار و صد و چهل و دو مراد
کلیری عرف کنجه متعینه سیوی شده قیصر کسی زمیندار گنجاوه و میر دکوری قوم رند سردار محال شوران
و اولاد کهرام لاشاری رئیس محال سنی و میر ولبدی صاحب محال گچهی و دهیان ایری و مهیا اچهی
زمینداران محال بهاگ ناری و کالاخان وغیره قوم بازوی ماک و امر و زمینداران بلوچ کهستان
و بهارخان امرائی محالدار کنگائی که هریک سردار هزاران لشکر بودند ناچیز ساخته بانقیاد کشید با عبدالله
خان صاحب قلات بروهی که خود را شهباز کوهستان خواندی نوبت کین نواخت تا آنکه در سال چهل و
سه بعد هزار و صد هجری خود سوار شده قلعه کرته را از مبارکخان بجنگ و محاصره بستد و لشکر پیش دوید
اسماعیل خان بروهی را شکست و کاکر بروهی را کشته مظفر گشت بعد اینوا فقه میر عبدالله خان بدان
نسبت دو صبیه بصاحبزاده ها مصالحه کرده قضارا در سال هزار و صد و چهل و چهار موجی از بروهیان
عهدشکنی کرده در زمین کاچه برابر فزلداباد تاخت آوردند و بان انتقام خود متوجه شده بلاد کانه

اقامت

اقامت نموده سران نامدار را بجنگ میر عبدالله خان فرستاد در مکان جندیری که میر عبدالله خان
سبقت کرده آمده بود و اتفاق فریقین دست داده بعد جنگ رستمانه بکار آمد و دیگر گروه بروهیان
بکلی شکسته گردید در سال چهل و پنجم صاحبزاده محمد مرادیابخان مع سران عمده بکهیار و وزکار رفته
دختر مراد علی عمزاده میر عبدالله خان بازدواج کشید و در سال چهل و ششم صاحبزاده خدادادخان
بخوایشی جماعه مذکور شادکام شده بعد ازین موجبات آمدن نادرشاه بادشاه رو داد و کلا
بالسمت آمد و رفت کردند در سال هزار و صد و چهل و نه هجری ملک بهکر بدست آمد و سیوستان
ازان پیش در دست آمده بود و در سال پنجاه تهته چنانچه مذکور شد هم بدست آمده شیخ غلام محمد
بنیابت صوبه گردیده در آنسال نادرشاه قندهار را کشوده رفتن هند او سند نوشت لهذا ابنا بر ضبط
حدود و بلاد کانه رفته صاحبزاده محمد مرادیابخان را ببلده تهته روانه فرموده وی او آخر ذیقعده سال هزار
و صد و پنجاه و یک به تهته رسیده رانای اجمال صاحب دنا راجه وجام لکرالهٔ باده و جدال زدند و ارباب شور
بدریای شیرین آوردند بر تری و خشکی جنگها متعدد و زد و خورد کثیره رو داده جهازات بگهاٹ رسیده
تا لاهری بندر در کنار تاختند و آخر برگشته بعد ازانکه اینطرف الواب برکنار چیده شد و سرداران
شکست خورده پس رفتند و فوج سرایان تعاقب کرده هردو را قهرا بندگی کشید پس تفرقه
نادریه رو داده در ابتدای شوال سنه پنجاه و دو محمد مرادیابخان از تهته رفته بپدر رسید خدایارخان
بعمرکوٹ شده کوچ و بن را به تلهار روانه کرد و شبی که فرداش اراده بر آمدن خود هم داشت
صبح ناگاه چون بلای ناگهانی خود بادشاه بردن عمرکوٹ رسیده ازانجا که کار از دست رفته بود
لاچار خدایارخان بعنوان عاصیان دست بسته حاضر گردید بادشاه وی را بخود بر داشته در لارکانه شد
و یک کرور روپیه گرفته ملک باز بدستور سیوی که با فاغنه و شکارپور بداؤدپوتره حواله رفت
بسرافرازی خطاب شاهقلیخانی داده صاحبزاده محمد مرادیابخان و غلام شاهخان بیرغمال گرفته
یازدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه از لارکانه مراجعت فرمود و در اواخر ذی قعده روز
که بادشاه بر عمرکوٹ رسیده فوج مغلیه در تمام سند وارد شده بودند منجمله صالح خان بیات و
شاهویردیخان کرت شیخ شکرالله دستی خان جویه را از موضع الکهیسه گروهی تهته گرفته داخل شهر
شدند حسب الامر شاهی با خود بردند آنگاه اعیان بلده حسب فرمان معه آقا محمد کریم صفاهانی

بقدمبوس گیهان خدیو رسیده فائض معمولات شده برگشتند پس آقا محمد کریم وکیل سعایا شد و سلطان
سامیته از جانب شاهقلیخان بنظامت تته رسیده در سال پنجاه و چهارم موم شوره را که در رفت نادر
خود را کم کرده بودند قریب زمین کنند که جای قلبی ست موضع منانی و کز وار لیسر و کهیر تعلقه چاکر ناله بسر کرده
هوند ولد شوره کرو فرمیکروند رفته استیصال نمود و پس ازان فریب ارباب تماچی و طوغاچی و تهار رود و سیله
رکا هه و آسو سومره اربابان پرگنه ونکه تعلقه چاچگان کرتن بادای مالیات نمیدادند رفته نابود ساخت
در سال هزار و صد و پنجاه و پنج مظفر علیخان بیات بیلکربیکی برای آوردن جهازات شاهی که در صورت
بندر تیار می شدند از کراچی بندر رسیده نواب شاه قلیخان بملاقاتش در تته شد و دو و نیم ماه در تته قرار
فرمود در سال پنجاه و ششم طهماسب قلیخان سردار جلایر بتادیب داؤد پوتره متوجه شده شاهقلیخان
بمصلحت وقت گوشه گزیده لهذا امجد دلتفرقه عاید حال سند شد چون سلطان سامیته ناظم بلده و شیخ
شکر الله بطلب شاهقلیخان تته را خالی مانده بودند و مظفر علیخان بدیدن سردار شتافته بود چند روز
حراست تته رضا بیگ وکیل شاهی برفاقت فاضل بیگ تتمه عهد هندیه ناد ها راجه دارباب ساجن اینه
کرده پس ازانکه شاهقلیخان در پوره بدیدن سردار رسید و عطر خان پسر سم را بر عمال داده مراجعت
نمود سلطان سامیته و شیخ شکر الله باز بتته آمدند در سال پنجاه و هفتم جام هوتی مرزبان لگراله را شیخ شکر الله
نابود نموده جام مهر بجایش نصب کرد آنگاه در سال پنجاه و هشتم خود شاهقلیخان متوجه تسخیر قلعه کانجی شده
تهرا تهرا بکشود و در پنجاه و نه تادیب کفره کچهی که بعد فتح قلعه کانجی در مواضعات بدین وغیره آمده قدم
جرات زده بودند بدست بهار شاه فقیر وغیره لشکر بعمل آمد اکنون سلطان فقیر به نیکنامی در گذشته در
مکلی بجای معروف آسوده و پسرش مسو فقیر قائم مقامش شد در سال هزار و صد و شصت شفقا بادشاه
رو داده درین سال باغوای رانای دها راجه چند صد نفر جنگی کوهی بتاخت سواد بلده تته رسیدند مسو
فقیر و شیخ شکر الله مع بولخان جاکهره باستقبال شان برابر مزار پیر شیخ عالم مقام کردند چون بر قبور
موتی عبور لشکر شد در افتای آن سوی ادب روز سیم وقت مقابله هزاران از صدان شکست فاحش
خوردند بر اثر آن بهدایت رانا صاحبزاده محمد خداداد خان سوی لشکر گران به تته رسیده مسو بان مقصور
از نظامت مهجور گردیده بلاد فقیر تابع منصوب مانده متوجه قلعه رانا گردیده رانا خود در پاسی شده
قلعه را باهتمام چند غلام بگذاشت آنعده باجنو تا مدد و بجنگ مبادرت کردند سر انجام چون قلعه

قلب بود

قلب بود بدست اویز خط مزور گشوده شد پس بعد ضبط قلعه صاحبزاده مراجعت فرموده بعد چندی شیخ
شکر الله را نابدست بچار جوکهیه بحیله حرف مصالحه از ارباد وزود آورده بکشت در سال شصت و یک
احمد شاه بادشاه درانی با صاحب سریر هندوستان تشخیص حد نادریه کرده والی سند اعنی میان نور محمد را
بخطاب شاه نواز خانی بنواخت در سال شصت و دویم صاحبزاده غلام شاهخان و عطر خان از ایران آمده مراجعت
کردند در سال شصت و سه گل محمد جز اساتی نایب نظامت تته شده در همین سال جنرو و مراد یابخان بمسقط
و فوت شیخ غلام محمد که همراهش بود رسیده شیخ شکر الله بامور روانگی ارباه جهة آوردن صاحبزاده
گردید در سال شصت و چهارم جهازات روانه بندر مسقط و جهاز حیات شیخ شکر الله بنجر محمات در شده لبعد ازانکه
صاحبزاده محمد مراد یابخان بدیدار پدر مستفیض گردید دفتر و دیوان همه اش داده بخدا باد نشانده خود شاهنواز
خان آمده بشهر نو آباد موسوم محمد آباد اقامت گزید صاحبزاده محمد خداداد خان که بعد طول سفر مراد حامل
دستار ولیعهدی شده بود با آمدن برادر و سلب ولیعهدی بیدماغ شده سوی هندوستان رفت و چون محمد
مراد یابخان بکار ملکداری خوب بر نیامد دفتر و دیوان ازو مسترد شده در سال شصت و شش در ابتدا
اندک جلتخان باستماع آمد آمد سردار جهانخان واقع و عنقریب مرفوع گردید در اختتام سال باز خبر
ورود خود بادشاه از نیکو بعزمت هند گرم شد و در چهارم محرم سال هزار و شصت و هفت بتحقق خبر توجه
بادشاهانه محمد آباد سوی تلها حرکت شده از اثنای راه گدومل وکیل برای گذارش حرف اطاعت و عطف
عنان لشکر شاهی سمت اردوی خدیو گیهان روانه گردید بر پل سکهر وارد و شده سه روز بار طیش
مزاج شاهی بار نیافته تا آنکه زمین نوشهره مضرب خیام خدیو گیهان گردید و نقش کام بر لوح معروضه وکیل
مزبور نشست قضارا درین ضمن والی ولایت بعارضه خناق سکرات کو رهره محاذی جبل سیر دو ازدهم شهر
صفر سنه الیه بطلب شاه شهان داصل جهان جاودان گردید صاحبزاده محمد مراد یابخان را که در ضمن راه بخوف آنکه
مبادا چون سابق بر عمال رود از خدمت پدر تخلف گزیده بود بتاریخ شانزدهم شهر کور سائر امرا
بالاتفاق طلبیده بر مسند ایالت جلوس دادند شنیدن اینخبر بادشاه از حرفی که سابق زده بود بسعایت
مدعیان اغماض فرموده اسماعیل خان پنی تا محمد آباد رسیده چند سر مجهول بسر گردگی سید شاه محمد نام
بتته فرستاد و فوجی فوجی دویده ده تهار و ننگو رجه قریب ریگزار زدند بر اثر آن دمان اسمعیل خان پنی
تا محمد آباد رسیده چند سر مجهول بسر گردگی سید شاه محمد نام به تته فرستاد و فوجی دویده ده تهار و ننگو جه

قریب ریگزار براثر آدمان اسمٰعیل خان صالح خان نام مردی از طرف گل محمد خان ستوبی با خدمات
وارد تته گردیده پیش از آن محمد بیگ شاملو بطلب اعیان رسیده آقا محمد صالح را نایب نظامت تته کرده
با اعیان تته روانه اردو شده بود آمدند تا آقا محمد صالح را بیدخل کردند و چون محمد بیگ اعیان را از
راه بمراجعت رخصت داده وارد اردو گردیده در تعیین نایب مالیات معاتب شده رقم امانت مالیات
بنام قاضی محمد محفوظ رسیده با زطلب اعیان آمد هنوز در اخذ تحویل مالیات خلف ارشد قاضی با صالح خان
تکرار میکرد که درینضمن وکیل دربار جنت مکانی بتسلیم رضانامه سران سرای و محمد عطر خان بسبیل یرغمال
و قبول اضافه بر پیشکش معمولی سند ایالت بخطاب سربلند خانی بنام محمد مراد یابخان حاصلکرده موکل را
آگاه نمود اعیان تته از عرض راه بآن خبر متوجه عمرکوٹ بدیدن والی نو شدند و محمد مراد یابخان متوجه
ملک گردیده نیابت نظامت بلده بنام شیخ ظفر الله مقرر فرمود و سند تجدید از آسیب مصداق محکمهٔ
ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وارهید.

محمد مراد ملقب به نواب سربلند خان نواب سربلند خان

چون در سواد عمرکوٹ رسید دیوان کدومل با تبلیات و خلعت سرفرازی شرف ملازمت دریافته از انجا بالامر
کار پردازان پیش آمده زمین محاذی نصرپور را جهت مخیم عز و جلال آراسته بودند چون ورود
در انمرز واقع گردید در اندک ایام شهرکی گزیده موسوم بمراد آباد مونس گردید در پایان آنسال
متوجه مهم جام گگراله شده بتدابیر صائبه و محاربات مناسبه گرد فرکلی ویرا شکسته از کوداریه بدیره نشاندند
و زمین خوررا و چته و لنجاری و میران و کچه بقبض آورده کچه را ارمادگاه مقرر فرمود و هریک جا را
بقلعجات متین محکمی داد بعد از آن دو سال دیگر برفاه ملک رانده در سال چهارم تبدیل اوضاع
که تمهید زوال ملک بود اختیار نمود سران سرای و عموم رعایا را بیازرد و چون از دست تسلط چاپار
شاهی بتنگ آمده بود خیال آن بسته که ملک را پاک رفته گوشه گیر گردد و از آن پیش خزینه روانه بندر مسقط
می نمود در پایان سال باراده جلا از ملک بسکه جام گگراله شد سبیلش بود خواست ویرا از میان
بردارد و ملکش بخس و خاشاک بدست آرد برین خیال لشکر با متعین اخراج جام کرده سران سرای که با جام
درین مصالحه هم مصحف بودند این را نپسندیدند و چون هریک بکار خود درمانده بود اتفاق کرده
دست بیعت به بندگان عالی میان غلام شاهنخان داده شب سیزدهم ذی حجه هزار وصد و
هفتاد کار خود قوی ساخته صبحگاه برحویلیش تاخته مع سران اسیر کردند صبحی روز سیزدهم ذی حجه

هزار

هزار و صد هفتاد هجری بر مسند کامرانی تکیه زده مجروحان دست بیداد حاکم مغضوب را بمراهم مراحم
تیمار فرموده عنقریب بعد عشره عاشورای سال نو چون آب دریا آنشهر منحوس را محیط شد کوچیده برابر
محمد آباد و بدر شهری موسوم بالهٰ آباد رسته نشست همه امرا سر بفرمانش نهادند مگر احمد یار خان برادر
حقیقی محمد مراد یابخان درخدا آباد سر فرو نیاورده و مقصوده فقتیکه پسر بهار شاه پدر را درین کار
غلط کار گفته منتظر اراده دیگر نشست و آخر بعد تسلی بظاهرداری آمده ملازمت کرده درانضمن بحرف
عزل مراد یابخان عطر خان که یرغمال حضور بود استغاثه کرده ملک بنام خود سند و اینجا احمد یار خان بر آتش
تهیه لشکر و بید سرایان بر خود کرده نادم شده گفتند چون عطر خان از طرف شاه ایالت یافته است مارا
از اطاعت وی لابد بندگان عالی صلاح وقت را بیت و پنجم صفر سنه الیه با جمیع لشکر طرف ریگستان برآمده
بعد چند منزل مقصوده برسیدن خطوط عطرخان محمد مراد را مستخلص کرده با اکثر سران سرای روانه
انگوشد و بندگان عالی با خاصه خیل و راجه لیکهی و چند سر فدائی متوجه پیشتر شده اند **محمد عطر خان** چون ملک
خالی یافت و احمد یار خان تدارک کارش دیده بود آمده در نوشهرو مسکن گزیده در اوایل ربیع الثانی محمد
مراد رسیده توقع او و سرائیان آن بود که این کار را عطرخان هر آئینه جهته برادر کرده است از انجا
که نشه حکومت سخت عرض الود عطرخان آمدن برادر شنیده بی ملاقات امر کرد تا بخدا آبادش نشاندند هر چند
ازین ادا از نظر جمله افتاد اما چون مقرر کرده شاه بوده چار لاچار باوی در ساختند محصلان شاهی
در امانت وی بجدی سعی کردند و خود بنا بر فلاکت حالی و شدت تقاضای مالیات بر ملک حیفی صعب آورده
آه سحری ملهوفان و دست دعای ستمدیدگان بر آسمان شد درانضمن بندگان عالی بعد مدت معهود ملهم
کامیابی ملک شده از حدود داهپور سوی بهاولپور مراجعت فرموده سه ماه آنجا تدارک دیده قرة العین
دولت صاحبزاده محمد سرافراز خان را مع کوچ و بنه آنجا مانده در نصف رمضان متوجه سند گردیدند محمد
عطر خان باستقبال شان رفته بتاریخ سلخ رمضان بر ناله امرکس بیرون لوهری جنگ گاه مقرر نمود بندگان
عالی بتایید اقبال با وجود کمی لشکر بعد اندک زد و خورد تیر و تفنگ از آب گذشته بکوته یراق مظفر
شدند عطرخان و احمد یار خان و مقصوده بهزیمت فاحش جان بناکامی بردند و اردوی آراسته مفت
قدوم فیروزی گردید آنروز و فردایش که عید سعید بود سران سرای را از حجاب نقار برآورده
ملتزم رکاب نصرت کرده از لوهری بلبوستان رسیده تیمارداری و اماندهای محمد مراد یابخان مغفور که

درآن چندگاه رحلت نموده بواقعی کرده اوآخر ماه شوال هزار و صد و هفتاد و یک باله باد مذکور
تشریف فرمود صاحبزاده معه وا مانده تا عنقریب بدیدار دار الاستقرار گردیده بعد اندک ایام ازانجا
بمحمد آباد نقل شده تتمه سال بخیر گذشت درآغاز سال هزار و صد و هفتاد و دو باز اسباب ایام تفرقه
که بیشتری محک حال صاحب اقبالان است ممهد شده بدین موجب که محمد عطر خان و احمد یار خان بعد هزیمت
مذکوره رفته بفلات افتادند و محمد نصیر خان باخلاص بندگان عالی شانزد خود مانده تا آنکه رجوع الویه شاهی
بنا بر عصیانش برو آورد آورده اینها بعد ظفر شاهی واصل اردو گردیده بواسطه وسائل سر ایالت ملک
یافتند احمد یار خان بحضور ماند عطر خان بکمک عطائی خان نام امیری متوجه سند گردیده بندگان عالی
بمصلحت وقت در ماه ربیع الثانی سنه الیه بدیره شده در کجه رسیدند و بندر اورنکارا کوچانیده کجه را
موسوم بشاهکر فرموده ارمادکاه کردند و در محاذات شاهکر بندری ملقب بشاه بندر بسته ارماد و قلعه
مضبوط ساخته کوچ ودن معه بازوی حریفان نزد خلف نامدار محمد فخر از خان مانده بمقابلت برادر مستعد
شدند چون ازانطرف محمد عطر خان بدست افاغنه خرابی کنان معقوده را مقدمة الجیش کرده متوجه
مقابلت بود در عرض چند روز باستقبالش در زمین چاچکان رسیدند اول تخن باز قتال رفته آخر حریفان
پیشرفت آنحال ندیده نوبت بمصالحه زدند و ملک سه بخش قرار یافته از شاهکر تا حدود لفر بور و سواد
ته بخش بندگان عالی رسیده و ته معه تمامی سند رسد برادران شد بنابرین بندگانعالی بشاهکر تشریف آوردند
و عطر خان مو شهر اقامت نموده تا رمضان برین وتیره بگذشت ازانجا که ریاست بالاستقلال نصیب
بندگانعالی بود قضارا میان برادران نفاق واقع شده و حالی بادشاه چنان شد که کار ملک از دست
عطر خان برامدنی نیست بنا بر علیه احمد یار خان پسر را یرغمال داده سند ایالت بنام خود ستده متوجه سند
گردید بندگانعالی ازین آگاه گردیده در رمضان هزار و هفتاد و دو ملهم کامیابی بالاصل متوجه تسخیر سند شدند
عطر خان بمعاینه حرکت بندگانعالی ازینسو و احمد یار خان ازانطرف یکبار رداء قدرت باخته از نوشهر
لغزش خورد و بندگان میان غلام شاهخان ایجز را روز عید رمضان انطرف لفر بور شنیده
متوجه پیشتر گردیدند احمد یار خان نیز آنطرف نامانده ملک تمام نصیب اولیای دولت ابد اتصال گردید
پیش ازین در ایام محمد عطر خان بحال ته انواع اذیت عائد شده بود منجمله تاختن مولد ملهتی را توم چوکیه
کرور روشن بخاطر جمع خانهای آن محله شکسته باطمینان تاختند و بسببے لنقی والی از دست افاغنه

حیفے

حیفے رفته که ما فوق بران متصور نباشد بالجمله تا تاریخ دوم شهر شوال سنه الیه نوشته محمد عطر خان رسید که من
ازملک رفتم شما دانید و برادرم بندگانعالی بشتر شده و ماندهای رفاقت برادر بدست آوردند الا دکانه شتافته
کامیاب جمیع آمال گردیدند سران کوسه که در خلال ایام فترت بر خدا آباد تاخت فاحش برده بودند بجبهه
علف تیغ خون آشام گردیده لشکر بمواضعات شان جهته تادیب نامزد شده پس مراجعت ببوستان
اتفاق افتاد و لشکر منصور قلعه جوبه و ملک تلی مسالک قلب جماعه کهوسه تاخته باسر و قتل معاودت بنصرت
کرد و درین وقت خبر رسید که محمد عطر خان و مقصود ده باعان سران داود پوتره بخصوص بهادر خان باز
کوس کین نواخته آماده حرب و لشکرکشی شدند بی تعلل جیش مظفر را آنطرف بنصرت حرکت داده تا
اباره شده بسا سر نامی و خود بهادر خان را در صف جنگ کشته مخالفان را شکست فاحش داده مظفر مراجعت
فرمودند چون اکنون از مخالفان و تسخیر ملک بکلی خاطر جمع دید بتاریخ بیست و پنجم محرم الحرام هزار و صد
و هفتاد و دو سه در بلده نوآباد الموسوم بشاهپور عسکر فیروزی قرار یافته صاحبزاده را مع توابع
از شاهکر نزد خود خواندند محمد قائم کوکلتاش اعنی دایه پیش انان بتکفیل مهمات ته نایب نظامت آنجا
شده بود و ی آن موطن غربا را از دست تظلم و بیداد کارکنان حاکم موقوف و ستم بیداد افاغنه نجات داده
درین سال جام و لیسر صاحب ککراله را که در ایام بودن بندگان عالی در شاهکر و بعد عزیمت تسخیر سند اداهای
خلاف آیین اخلاص بعمل آورده محمد صدیق و لیس و دیگر امرا از جابجا کردند و بتاریخ هفتم ماه صفر المظفر سال هزار و صد و
هفتاد و چهار از قلعه اباد کشیده بکهج آواره افکنده پرش هر دو بچی که از ابتدای در رو و بدیره حاضر
رکاب بود ملتزم بندگانعالی ماند در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و پنج هجری از حضور خدیو گیهان
خطاب شاهوردیخانی لسرفرازی یک زنجیر فیل و نوازشهای دیگر رسیده هم درین سال باز تنبیه
داود پوتره بتحریک الویه اجلال تا خانپور صورت یافته لشفاعت سادات اوچه از عصیان موی الیهم
اغماض بعمل آورده مراجعت شد و در سال هزار و صد و هفتاد و شش نهم ربیع الثانی بتادیب کفره
کهج حرکت و در اراض راه قلعه سندری مفتوح فرمود بر کوه الوند شکوه جاره قریب شش هزار مرد
کفره ته تیغ گردیدند پس بنصرت قدم را بیشتر گذاشته تا دوازده گروهی بهج ایلغار زدند و قصبات
دهات بسیار تاخت و تاراج رسید و قلعه بستا بندر و لکهپت بندر مسخر شد سرانجام لعبد عجز رای
کهج وزدن بر در مصالحه معاودت بظفر فرموده دوم رجب سنه الیه دار شاهپور گردیدند در سال هزار

وصد و هفتاد و هشت مکرر بعزیمت کچه اتفاق افتاده در عرض راه قهرا قهرا قلعه مور و مفتوح نموده
به پنج گروهی بهج دیره زده نذرانه کچه و ساحل را دریان آورده بحرف صلاح عطف عنان فرمودند بعد
مراجعت از کچه بسبب کثرت خاک و باد از شاهپور قدیم نقل و بشاهپور جدید شد و از حضور شاهی بخطاب
صمصام الدوله باضافه خطاب سابق رسیده اکنون محمد عظر خان چون رفیقانش شل مقصود ه فقیر در گذشته
باز نادم و خاسر بحضور پیوسته بود آمده ملتزم رکاب فیروزی و سرفرازانه اقسام عطیات گردیده بفضل
ایزدی روز بروز توسیع ملک و افزونی اقبال لازم بندگان عالی است در سال هزار و صد و هشتاد و یک
از حضور خدیو گیهان ایالت و بیرجات حواله رفته در اوایل ماه ربیع الثانی سال مذکور به بندولست آن
حدود متوجه شد در عرض سه ماه همگی آنزمین را از خس و خاشاک پاک رفته بیر غمال از سران آنزمین گرفته
هفت دهم رجب بالفتح و فیروزی مراجعت و بشاهپور ورود فرمودند قضارا لشکر متعینهٔ آنجا را بالبقیه
بومیان خصوص نصرت نام سردار آنجا سال کامل بنوبت جدال پیش آمد و در انضمن سردار جهانخان
از حضور بادشاه آنملک بنام خود سنده ناظمان انطرف بیدخل مراجعت کردند باز بحول الله و اعانت
اقبال در سال هشتاد و سه دیره غازیخان از قبض سردار حواله اهتمام بندگان عالی شد و بنا بر بندولست تازه
خود متوجه آنطرف گردیده بحصول کام و نیل مرام معاودت فرمودند و ضمیمه دیره غازیخان حراست ملتان با نت
حاکم آنجا نامزد و الاحضور بندگان عالی گردید چون از ان پیش در ذی قعده سال هشتاد و دو بزمین
نیرنکوت که کوهی حصین است بتجویز دار الملک شده بود بنای قلعه حیدرآباد حصین در سنه ۱۱۸۲ اساس یافته موسوم
بحیدرآباد گردید و در برابرش شهر که بالای کوه بحصانت شهر پناه مقر رعایا ساختند در
ماه ذی حجه بعد مراجعت از دیره نقل بان قلعه شده ست چون تاحین تحریر همین قدر حالات صفحه آرای
معاینه عنان قلم را بدعای دولت با عظمت معطوف ساخته شده او تعالی شانه این خاندان کرام را
دائما بوز و اقبال ناموس عرصه امانی و امال دار اد بالنبی و آله الامجاد بکه در مذکورات سابق التزام اسامی
و احوال حکام بلده تته رفته و بعد گل محمد خان خراسانی ناظمی سوای محمد قائم کوکلتاش از جنس مسلمین نرسید
بذکر صاحب ملک بس کرده اکنون ببرکت دین محمدی در محرم سال هزار و صد و هشتاد و چهار حبیب فقیر تاریخ
منتسب نظامت تته شده ایزد تعالی این محروسه مسلمین را بالشرف ایالت اهل اسلام مشرف سازاد همنه و
کمال کرمه مخفی نماند که چون از تحریر حالات طبقات ملوک و حکام و سند و تته فراغت دست داد

بنا بر

بنا بر التزام ذکر بعضی بلاد دو قری معه شرح بزرگانش الزم از انجا که این قلیل البضاعه نا دیده اکثر
امکنه بظهر الغیب ستنبط از کتب بحت و ستخرج از السنه محض محرک این سلسله شده با نکه در وسع مقدور صحت
مرویات قصوری نکرده بمقتضای صدور سهو و نسیان که لازمه بشر است اگر بزیادتی تحقیقات عزیزی
موفق شود التماس اصلاح است هما نادا خل ذکر خیر تواند شد و الله تعالی اعلم بحقائق الامور خفی و کفی
پوشیده نماند که چون بلده ملتان مدفن جناب شیخ الشیوخ بهاء الدین ملتانی است و تمام سند از تحت دایرهٔ
ارادت آن درویش ذکا زمنه سالقه چنانچه ذکر رفت اغلب اهل سند را جواب بحاکم آنجا متعلق بوده و آنکه
ذکر براسه ملتان در هفت اقلیم بدین نرسید که ذکر شیء از اول شی اصوب و اوضح بود ابتدای ازین خطه
متبرکه میکند تا حاوی حالات سائر سند شود ملتان طولش قرا عرضش الطام داخل بلاد اقلیم سوم دار الملک
بلاد اردن شهر قدیمست کسی بر ابتدای بنائش وقوف نیافته قدم بنائی این سکن اهل هدی ساهمه کس قابل
پیش از ورود محمد بن قاسم ثقفی ملوک باستقلال در و مقر داشتند و بر ایان سند متعلق بوده لعبد فتح اسلام
یکچند نگذشته بدست ملاحده افتاد از ملاحده سلطان محمود غازی مستخلص فرموده بعد انقضای طبقه
غزنویان باز بتصرف قرامطه در آمده از ایشان بدست سلطان معز الدین محمد سام رسید و تاسن سبع و اربعین
و ثمانمائه در قبض سلاطین دهلی بوده و چون درسن مذکور در هندوستان طوائف ملوک و داد بواسطه
صدمات قهر سغول از حاکم خالی ماند جمهور زمینداران آنزمین که مرید سلسله علیه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی
بودند شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه شیخ علیه الرحمة باو متعلق بود بسلطنت برداشتند و بر منابر اوچه
و بعضی امکنه خطبه بنامش خوانده اندومی بانتظام مهام ملکداری بواجبی کوشیده رای سهره سردار جماعه لنگاهان
که قصبه سپری و آنحدود در دست داشت و اباعن جد متوسل مریدی آنسلسله بود دختر خود را بشیخ داده
در صدد بر انداختنش شد تا آنکه بخدعه پسر خود را شهید ساخته وارث ملک گردید و خود را سلطان قطب الدین
لقب داده سندی پیرش از او اتوه مثل روزگار مانده با بجا مدت سلطنت شیخ دو سال و قطب الدین شانزده
سال پس سلطان حسین بن قطب الدین لانکاه سی و چهار سال پس سلطان محمود بن فیروزخان لانکاه بیست و هفت
سال و چند ماه آنگاه سلطان حسین بن سلطان محمود بحکومت نشسته بعد چند سال مرزا شاه حسن ارغون
چنانچه مذکور شده ملتان را متصرف نموده بحضرت بابر بادشاه پیشکش کرد آنحضرت بکامران مرزا ولد خود داده
از ان قرار باز متعلق دهلی شده دار الحکومت ولایت السلطنت ماند اغلب در جاگیر شاهزاده و مقر ایالت

امرای نامدار بوده تا نادرشاه بادشاه از لاهور انظر نیار العقبض خود آورده و از و تا اکنون تحت فرمان احمد شاه
درانی است در معلومة الافاق نوشته که در عهد عالمگیر بحوالی ملتان در زمین قوم نهاران چاهی عمیق حفر
میکردند در حضیض چاه بضربی قدری گل خون آلود بنظر بیلداران رسید تا تفحص کردند طفل رضیع از گل آب
برآمد آن کودک را بدایه سپردند تا بشیر بزرگ شد چون بحد تکلم رسید و تمیز پیدا کرد بکلمهٔ طیبه و قرآن مجید گویا گردید
آنگاه بسعادت زیارت حرمین شریفین مشرف گردیده بزرگان این بلده از حد حصر بیشتر گذشته اند بچندی اسامی اکتفا رفته
جعفر المؤید من السماء الملقب ولد محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی علیه التحیة از سادات آنجناب در ایمن تشریف
فرمودند و سکونت گزیدند **گویند که** از ایشان پنجاه پسر مخلف ماند در سند و کرمان و غاییب نقل
کردند منجمله عبد الحمید در اوچه حکومت نموده الشیخ الکبیر بهاء الحق والدین **شیخ بهاء الدین زکریا بن شیخ**
ابو محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ عبد الله بن شیخ شهاب الدین بن شیخ زکریا بن شیخ نور الدین بن شیخ سراج الدین
بن شیخ وجد الدین بن شیخ مسعود بن شیخ رضی الدین بن القاسم بن الجعفر بن ابی بکر در علوم ظاهر و باطن کامل
بوده از کمل مریدان و اجل خلفای شیخ شهاب الدین سهروردی است برخصت شیخ در ملتان آمده توطن گزید
و بشیخ الاسلامی آنجا زیست فرمود اهل سند اغلب از مریدان آن درند و اول کسی که از مشائخ سلسلهٔ ارشاد در سند
جنبانیده اوست خوارق عادات و بوارق کراماتش کالشمس فی نصف النهار اظهر روزگار و رسن سی صد و
شصت در گذشته در حصار قدیم ملتان بیاسود از کمل مریدانش شیخ فخر الدین عراقی و امیر حسینی صاحب
کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح است شیخ صدر الدین محمد فرزند رشید جانشین شیخ مذکور
بعد وفات پدر هژده سال بتکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشته ایشان را هم چو پدر والا قدر کرامات بیشمار شهیر
روزگار است شیخ رکن الدین فرزند حمید و خلیفهٔ شیخ صدر الدین مسطور است مدت پنجاه و دو سال بسجاده
پدر و جد بزرگوار نشسته طالبان را براه مقصد میرسانید پس ولد ارشدش شیخ اسماعیل شهید قائم مقام
گردیده عمر باستفادهٔ طلبهٔ علوم و سلوک رانده و بشیخ الاسلامی مورثی امتیاز برافراخته آنگاه شیخ صدر الدین
ثانی ولد شیخ اسماعیل شهید بقرار آبای و اجداد قائم مقام و سجاده نشین و متولی مراقد بزرگ
آبا و شیخ الاسلام ملتان زیسته بعده شیخ رکن الدین ثانی ولد شیخ صدر الدین ثانی همچو آبا صاحب مقامات
علیا بسجاده نشینی و شیخ الاسلامی اوقات ببرکات بانقضا رسانید پس شیخ اسماعیل ثانی ولد شیخ رکن الدین ثانی
باوصاف اجداد مختص زیسته آنگاه شیخ یوسف ولد شیخ اسماعیل ثانی بقرار آبا شیخ الاسلام ملتان

بوده

بوده پس چنانچه مذکور شد در سنه سبع و اربعین و ثمانین مخصوص سلطنة شده بعد دو سال شهید گردید بعده
شیخ شهر الله قائم مقام اجداد گردیده پس پسرش شیخ بهاء الدین قائم مقام گردیده وصفش بیرون
از حد و عد اکثر مشایخ و عامی سند مختص مریدی خود کرده از اولادش بسا بزرگوار پیر و سیاح و رشد و
ارشاد و سایر سند پرداخته بحسب سرشت ازلی مطابق محوائی لا تدری نفس بای ارض تموت در سایر قرا و بلاد سند
آسوده اند بتقریب اکثر جنی در امکنهٔ مختص مذکور گردد ان شاء الله خواهش خاطر این محرر آن بود که ذکر صاحب
سجادگان این سلسلهٔ علیه که در بلدهٔ موصوفه الی حال فرش تمکن دارند منتظم زبان خویش کردند فاما آن آرزو
بسبب عدم دریافت در عقدهٔ تعویق مانده اگر حیات یاری کند امید از کرم عمیم کردگار آنکه آن تمنا نیز برآید
در ضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود از مولف مجاز بل هر آئینه در شرف اینعنی کی ع ذکر حق
چون ذکر اهل الله نیست. باد خارستوبات انباز و الله ولی التوفیق **فضلی** از اکابر علمای عصر بوده در خدمت
ناصر الدین قباچه بسر میبرد گاهی باستماع فنون کمال بوادی شعر پویه فرمودی **مخدوم حسام الدین** اجل
روزگار و اکمل اولیا آن دیار است در پاس آداب شرع نهایت اهتمام ورزیدی عبد القادر در حدیقة الاولیا
نوشته که شیخ در اثنای راه و سفر از هر بقعه که میگذشت از بهر حین استفسار اوضاع اهل آن میفرموده
اگر بحلیهٔ شرع آراسته می یافت داخل میگردید و الا بیرون بیرون میگذشت اوقاتش اکثر در عبادت و استفادهٔ
طلبا مصروف بوده مرقدش در قریه که بنامش نامی حسام پور است واقع **سعید قریشی** ملازم شاهزاده
مرادبخش بن عالمگیر بادشاه بود در شاعری لوای مهارت می افراشته بحکم مقوله من لا یدرک الکل لا یترک
جزوی حالات که مشتی از خروار باشد اکتفا رفته اگر عزیزی بیفزاید منت را شاید. اوچه خطه نامی و
بقعهٔ گرامی از قدیم توابع ملتان است ارضش از جملهٔ اشرف الامکنه است که رای ساهسی بن سهیرس قلعه جات
آنرا بر عایا عوض محصول حکم انباشتن خاک فرموده بود تا ارتفاع یافت بمرور دهور آن بنا تا منهدم اکنون
از هفت موضع منجمله اوچه گیلانی و اوچه مخدوم جلال جهانیان و اوچه مغلیه برابر هم آباد و وجه تسمیه آنکه زمین
بلند دارند مرجع اهل الله و مضجع رسیدگان خدا است از متوطنانش **عبد الحمید** بن جعفر الملقب بالمؤید
من السماء که در ذکر ملتان گذشته بقدم بزرگی مستغنی از او صافت زمانی بحکومت آن خطه کامل
قامت رشد برافراخته دیگر دودمان کرامت و لیفر طارشد ممتاز زمان ادا **مخدوم شیخ عبد القادر**
ملقب بعبد القادر ثانی ولد شیخ محمد بن شیخ میرن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن صفی الدین

بن سیف الدین عبد الوهاب بن سید السادات غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علیه الرحمه جامع علوم
منقول و معقول واقف معالم فروع و اصول عارف بالله از اکمل مشائخ هند است در اوچه مشتهر باوچه
گیلانی وارد شده جمع کثیر از کفار و عصاة بشرف اسلام مشرف ساخته دارا شکوه در سفینة الاولیا از
شیخ عبد الحق قادری دهلوی نوشته که شیخ در اخبار الاخیار گفته است شیخ عبد القادر ثانی در
ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بوده اند در اولادش ولایت و عزت و شرافت حسب
توارث سایر مدفنش همان بقعه میمون شیخ زین العابدین زینت عباد زیب اهل ارشاد از اولاد
مخدوم مذکور معاصر مرزا شاه حسن ارغوان است شیخ ابراهیم خلیل حسد از اجل خلفای مخدوم
مسطور معاصر شیخ زین العابدین مذکور بفرط کرامت مشهور است شیخ ممن قادری و پسرش سید
شکر الله عرف شیخ بهبو قادری اشتهار بجناب حضرت غوث الثقلین می رسند سید باقر در جواهر
الاولیا از ین پدر و پسر روایات غریب نوشته سید گنج بخش ولد سید عبد القادر اکنون بشان بزرگی
و نشان بزرگی متکی صدر خلافت جد بزرگوار است بنابر عدم دریافت تمام احوال اولاد آن مخدوم
بهمین اسامی اکتفا شده اگر بعون الهی واقف اصل حال آن سلسله علیه گردد انشاء الله در نسخه
می افزاید در ضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود زهی توفیق دوم حضرت مخدوم
جهانیان نام نامی آن معدن کمال سید جلال بخاریست جد معتبر کش از بخارا بهندوستان آمد سید
جلال بزرگ چون بملتان رسید با شیخ بهاء الدین آشنائی کرده ایشان چهار پسر سید جلال و شیخ
بهاء الدین و سید عثمان مروندی و شیخ فرید سید جلال بزرگ بخاری را چهار فرزند بود سید علی سید جعفر
سید محمد غوث سید احمد کبیر سید احمد کبیر را دو پسر آمد یکی مخدوم سید جلال جهانیان دویم سید راجو قتال
هر دو از اجله اولیا اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهری و باطنی پدر ایشان نموده اما
مرید شیخ رکن الدین شده اند و ایشان را مخدوم جهانیان بسبب آن گویند که روز عید بروضه
شیخ بهاء الدین رفتند و التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد
عیدی تو همین است چون بروضه شیخ صدر الدین رفتند همین را شنیدند پس وقتی که برون آمدند
همه کس شما را مخدوم جهانیان خواند خوارق و کرامات از آنحضرت ما فوق احصا ظهور یافته
وقتی که در مکه بودند با امام عبد الله یافعی صحبت می ورزیدند از مکه مراجعت کرده بدهلی رسیده

از شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی خرقه خلافت چشتیه یافته باوچه آمده در سن هفتصد و هشتاد و پنج هجری
در گذشتند مدفن گرامی در اوچه مطاف اهل الله واقع شیخ برهان الدین قطب العالم فرزند جانشین
مخدوم جهانیان است در اولادش اکثری بزرگان صاحب حال عالم علوم ظاهر و باطن وجود
می یابند چنانچه در ذکر گجرات مرقوم گویند سید برهان الدین شبی جهة تهجد برخاسته چون شب
تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آنرا یافت فرمودند که این سنگ است یا آهن یا چوب
چون صبح شد مردم آنرا دیدند بروشنی که از زبان مبارک برآمده آن چوب پاره سنگ و پاره آهن
و پاره چوب بهیئت اصلی بود دارا شکوه در سفینة الاولیا نوشته که امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است
آن چوب مشتمل بر سه شکل مذکور نزد اولادش در احمد آباد گجرات موجود است وفات ایشان در سن هشتصد
و پنجاه هجری مدت عمر شصت و هشت سال قبر در موضع بتوه مصاف احمد آباد گجرات موجود است
وفات ایشان در سن هشتصد و پنجاه هجری است سلطان محمود ناصر الدین ولد مخدوم جهانیان برشد
وافی کاشف اسرار کافی جهات مریدان زیسته سید فیض الله ولد سلطان محمود ناصر الدین محض فیض
الهی صرف سلوک آگاهی بود سید اسمعیل ولد سید فیض الله مذکور براه آبا خوش آشنا برآمده سید راجو ولد
سید اسمعیل سالک سبیل هدایت گذشته سید ابراهیم ولد سید راجو خلیل راه خدا برآمده سید قطب الدین
پسر سید ابراهیم قطب سمای ارشاد و رشد بوده سید فضل الله ولد سید قطب الدین صرف فضل خدا بوده
پسرش سید نظام الدین ولدش سید راجو سرکب صاحب آیات باهره گذشته سید حاجی حمید پسر سید
راجو و پسرش سید شکر الله پسرش سید داود پسرش سید عثمان در سلک ارباب عرفان بفرط ارشاد منخرط بوده
سید باقر بن سید عثمان مذکور به شیخ بهبو قادری مذکور مصنف رساله باقر الانوار است و هم وی
در بلده اوچه میان اعتکاف از حضرت رسالت شنید که یا ولای من قرأ اللهم انک تعلم ذنوبنا تا آخر
بعد کل صلوة احد عشر مرات قضاء الله تعالی کل حاجة من الدنیا و الآخرة ایضاً در بیست و پنجم شهر
رمضان سنه یکهزار و هفتاد هجری آنچه از جناب مصطفوی شنیده در جواهر الاولیا آورده سید محمد مراد و
سید داود هر دو برادران سید باقر ولدی سید عثمان مذکور صاحب حالت نیک گذشته سید جلال جلیل القدر
لقب بن سید داود بخاری مذکور عم سید باقر و سید محمد مراد و سید و مایه برکت همنامی جد بزرگوار
صاحب حال و قال برآمده مرید و تربیت شیخ ابو طالب که نصیبی موفور از معرفت اندوخته بود

سید نوبهار شاه از اولاد مخدوم جهانیان صاحب سجاده جد بزرگوار بفراوان رشد و امتیاز گذشته اکنون
سید ناصر الدین چراغ آن محفل و جانشین اجداد ابرار مرجع معتقدان در کمال استغنی امیریست سید راجو
قتال بن سید احمد کبیر بن سید جلال بزرگ بخاری طرفه حالی و عجب کمالی داشته در شانش
هرچه نوشته آید کم است از خدمتش جماعه کثیر مستفید بهره کمال شدند منجمله عارف اسم باسمی که اصلش
از بلوچ سند است قاضی نور الله در مجالس المومنین وی را در سلک جال با حال نوشته و میر عبد الرشید
در منتخب التواریخ خود شعرش شاهد لفظ گی بمعنی جانور ابلق آورده سید علی اکبر بن سید حامد قتال از اولاد
سید راجو مذکور مصنف فواید البخاری از جمله راویان جواهر الاولیا است شاه عیسی ابن عبد الوهاب از اولاد
مخدوم جهانیان در اوچه مزارش مطاف اهل الله واقع سید چراغ شاه صاحب سجاده شاه عیسی مذکور
معاصر عهد میان نور محمد بوده باستخلاص وادی پوتر تا آمده اعزاز و وانی یافت به بزرگی اتم موصوف
گذشته سید اسماعیل بخاری ساکن اوچه میر محمد باقر مصنف جواهر الاولیا از وروایتها کرده
وی از انجماعه است که میر مذکور شانزاده حضور پیغمبر دیده والد میر عبد الرزاق و جد سید عبد اللطیف
ساکن سیوستان که جد جد مادری محرر الحروف سید عبد اللطیف نام عرف سید مهتومی شود و بجای خود
ذکر رود اراده خاطر آنکه ذکر این خاندان بترتیب بزرگواران صاحب سجاده داخل این وثیقه تنمیق
نماید اما آنچه درینوقت تحقیق یافت آسامی بعضی دو وجوه مذکوره بی ترتیب مندرج شده است امید
از کرم عمیم ایزد تعالی و تقدس که بران تمنا دست امل برسد و باکسی از اهل توفیق برین ذکر حمید
سالک طریق تحقیق شود شیخ یحیی اچی شیخ حی کرامت و تقوی جانشین مخدوم جهانیان بزرگی
اتم و ارشاد کمال زیب فرموده شیخ ضیائی صاحب کمال فیاض مریدان فیضیاب انوار
مخدوم جهان و از کمل مریدان بوده شیخ فضل الله بن ضیاء الدین العباسی مرید مخدوم جهانیان
و منسلک زمره ارباب عرفان و ایقان است شیخ حماد قریش شارح الیه ارباب ارشاد و ایقان
مرید مخدوم جهانیان بوده شیخ جمال درویش اوچی صاحب حال و قال مرید مخدوم جهانیان سید جلال است
شیخ اسماعیل حالی قاضی ابو الخیر و قاضی عبد الرحمن اجله اوچه اند و معاصر میرزا شاه حسن چنانچه
بشفاعت ایشان معه شیخ زین العابدین و شیخ ابراهیم مذکورین میرزا از قتل اوچه گذشت شیخ شجاع
بخاری داماد حسین لانگاه حاکم ملتان میان سیجن صدیقی داخل زمره عرفای با ورع و تقوی است پسرش

مخدوم

مخدوم بهاء الدین بفضیلت اشهر و بجامعیت علوم اظهر زبان برآمده در بلده اوچه متوطن قدیم بگذشت
پس پسرش مخدوم عثمان در تذکرتة در آمد سید نصیر الدین قادری مرید سید عثمان بن سید داود
مذکور است بهره وافی از صلاح و تقوی اندوخته در سلک اهل الله منخرط بوده شیخ جمال ساکن
اوچه بحرفت جولاهی صاحب کارگاه تحقیق بوده شیخ محمد بن بایزید ساکن اوچه ایضاً داخل
معارف انجاست محمد علی بن شیخ عبد الواسع صوفی مرد با کمال بوده شجره سادات بخاری بنظم
آورده اوست دیره غازیخان ولایتی معمور دارد قریب یک لک و بیت و پنجهزار چاه جاری که
بران کشت و کار کنند دارد همواره بوجود خوانین عظام نامور ایام بوده درینوقت بسال
هزار و صد و هشتاد و سه ایالتش منسوب بندگان عالی میان غلام شاه خان شده از اولیای
نامور آنجا اند پیر مینه که در وقت خود مرجع اتم اهل الله بود و شیخ فرید - فرید عهد مستثنای ارباب
تجرید و تفرید مزار هر دو بزرگوار مطاف ابرار است قلعه مو قلعه نامدار از قلاع ست
که رای شاهشی بن شهیرس رعایا را بعوض محصول بانباشتن خاک جهة ارتفاع امر نموده از
بزرگان آنجاست شیخ روح الله ولد شیخ امجد قطب المحققین حماد قریش مرید مخدوم جهانیان
که مذکور شده از اماجد اولیا و قدوه عرفای راه خدا است مزارش در قلعه مذکور مطاف خلق الله واقع
ماتیله از شش قلاع مذکوره است درگاه سلطان نول غوری که مطاف اهل الله و مجمع گروه
با خدا است و دو واقع از مردمش سید شجاع بخاری زیب شایان و حال بزرگی نمایان دارد و
سیتپور زمین نهار انست از مردمش سید خواجه کلان سکین بوده و وی مولانا عبد الله
مفتی و میر یار محمد صدر که هر یک اجله وقت بودند و فضیلتی و حالتی نیک داشتند بنظر رسیدند
معاصر خان نامبرند چون سلطان محمود خان حاکم بهکر خان مذکور را قهر کرد انها واسطه شفاعتش
گردیدند دیگر شیخ بایزید و شیخ حمزه و سید داود بخاریست که میر باقر در جواهر الاولیا از
شان روایتها آورده مولانا یار محمد المعروف بمولانا یاریست که از آسودگان آنجا می باشد
سید راجن شاه بخاری از اولاد سید جلال علیه الرحمه درگاهش مطاف ابرار سید سلطان شاه
عرف سلطان علی و راجن شاه از اولاد راجن شاه مذکور بفراوان بزرگی و استغنی امر
گذشته اکثر زمین ملک موروثی شان است اکنون نبیره اش سید امام الدین قایم مقام

وسید خیر که صاحب حشمت و کرامت باقی بلده بهکر نام قدیمش فرشته در زمان رایان هنود
این شهر وجودی نداشته و بعد خرابی الور آبادی وی منتقل آنجا و جاها دیگر شد تا آنکه الور قصبه بهکر
شده گویند چون سید محمد مکی در وقت بکه ره رود داخل گردید گفت جعل الله بکرتی فی البقعه المبارک
پس بکر نام آن زمین بلسانها ماند و رفته رفته از ان بهکر شد قبل سید معز الیه را خدام پرسیدند
که کجا بار اقامت افگنده شود فرمود انجا که حین طلوع فجر بانگ بقر بشنوند بمرور دهور بنا بر
تغیر لهجه از ان بهکر گردید بهر حال انجای قدیم و لوهری و سکهر از ان جدید خط مبارک ملجای
ارباب ایقان و منبع اصحاب عرفان در تمامی سند چون تته و بهکر جای بصفا و نزهت موصوف
بزمین مردم خیز صورت ایجاد نیافته در سابق الایام چار باغ ببرلو که سلطان محمود خان بعد نزول
همایون بادشاه بمضی مدت بعد استماع خبر آمد آمد بیرمخان قلعه کرده از نوادرات آفاق بوده که
جلال الدین محمد اکبر بادشاه مبلغی کرامند نذر حرمین فرستاده بود پس آمده میر معصوم حسب الامر
شاهی از ان مبلغ نشیمنها پاکیزه و مناره معروفه یادگاری در وی ترتیب داده قلعه دیرا شاه بیگ
از خشتهای الور اساس داده سادات ساکن درون قلعه را بیرون در لوهری اقامت داده
نادرشاه بادشاه قلعه را خراب ساخته مزین باماکن تفنن زا و باغات دلکشا است و بوجود تبرک آثار
شریف اعنی موی مبارک که حسب مرویات صحیحه یکی از دو نیم موی است که از انحضرت ص برای زیارت
یادگاری مومنان مانده مخصوص کرامت اشتهار مردمش چون مردم تته سیر و صفا دوست و لطافت
مزاج و تلاش استعداد ایشان افزاید در ایام تابستان که موسم طغیان آب و رسیدن میوه هاست
اهالی و موالی و ادنی و اعلی از ذکور و اناث بیشتر بخلا و ملا روز با غات بسر برند بالجمله جای
دیدنی و گلی از بوستان نزاهتش شگفتنی مضاجع اولیا در وی بسیار است منجمله سید محمد مکی
خلف الصدق سلطان العارفین سید محمد شجاع است سید محمد شجاع در مشهد مقدس سکنی داشت
از انجا بزیارت حرمین شده در اثنای سیر بارادت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
مستفید گردیده نسبت فرزندی یافته از صبیه معصومه شیخ الشیوخ در مکه سید محمد مکی بوجود آمده
چون آن بزرگوار بمشهد مراجعت فرمود عنقریب جهان فانی را پدرود کرده در گنبد امام موسی
علی رضا جا یافت سید محمد مکی در قرن ستة اعنی به بهکر رسیده توطن گرفته درگذشته اندرون قلعه ارک

۱۵ بمن

مدفن یافته نقابت سادات بهکر بوی منسوب و اول هموست که از سادات آنجا ورود یافته ببابزگوار
در اولادش وجود یافته اند سید حیدر حقانی لقب درگاهش درون شهر محل اجابت زائر و سائر
است اولادش مذکور گردد میر میران صاحب آیات باهر در عین لوهری آسوده است بنابرش
مذکور کردند سعید خان بهکاهی لقب اصلش موغول مدفنش درون شهر اهل حاجات را مراجعت
بنابرش بسیار شده اکنون عسی نمانده شاه حاجی دریائی گویند در زمان سابق قلندری بر سر
شکار ماهی قلابی در دریا افگنده بود چون بکشید صندوقی آویخته دید تا دستش زد بینا شد در نیافت
که در وی نعش بزرگی است در مرایاش معلوم شده که نام وی شاه حاجی است و از عرب بارادهٔ
آسودن در جوار شاه بهاء الدین مرشدش بقدرت الهی آنجا رسیده اکنون هر دو قبر بر کنار
دریا نزدیک هم اهل حاجات را اجابت گاه است شاه مقصود موجود لقب آنزوی ناله امرس
که بر کوه آسوده است روز یکشنبه آنجا مجمع خلائق بود هر سال چهاردهم ماه مجمع برنگ شود
گویند در آن شب بازارهای از غیب ترتیب یابد شخصی شمشیر خود بر دکانی گرو نهاد صبحش
هر قدر جست نیافت آخر حقیقت را شنیده انتظار انجام سال کشید تا چهاردهم دگر بازار آن
دوکان یافته شمشیر خود کشیده برادرش حاجی غیب هم آنجا آسوده است دیگر صالح شامی
و پت پیر خیر الدین نام معروف بخیره است که اهل حاجات از زیارت هر یک بهره بهجید مییند
شیخ الشیوخ شیخ نوح بهکری سروری از اجل اولیای سند و مجمل مریدان شیخ شهاب الدین
سهروردیست در قرنت که بهکر قدیم است سکونت داشته نقلست که هر گاه غوث العالم شیخ
بهاء الدین زکریا ملتانی از خدمت شیخ شهاب الدین سهروردیست مرید شده سوی ملتان
رخصت یافت شیخ وی را فرمود که مریدی رشید از مریدان ما در فرشته سند است او را البته
خواهی دید که او چراغ و فتیله و روغن از خود آورده مجرد باقتباس محتاج بود قضارا وقتی که شیخ
بهاء الدین زکریا بفرشته رسید شیخ نوح کشتی روان بطوفان اجل سوی جودی جنان کشیده بود
سید بدر الدین المعروف بسید بدر بن سید صدر الدین خطیب بتواتر مرویات موثقه به پشت
بهشت بامام علی تقی ع میرسد و ببزرگی ذات و محاسن صفات اتصاف داشته از معارف یقینی
و حقائق دینی ممتاز روزگار زینة اولادش بنقابت حسب و منالت نسب در لوهری متعارف

میر ابو الغیث از اعیان بهکر بصفت صلاح و تقوی پیراسته بود چون کسان میرزا پیر محمد نبیره امیر تیمور بگرفتن بهکر آمدند وی بجناب جد التجا آورده درخواست آبرو کرده متوجه دیدن میرزا شده همانشب میرزا را واقعه از جناب مصطفوی مامور گردیده تا با و لادش در مقام احترام سلوک ورزد و بعد نه روز چون میر مذکور بملازمت میرزا رسید بمجرد دیدنش بتواضع برخواست و در آغوش شفقت کشیده مهربانی موفور فرموده در پهلونشاند و خواب را بگذارد و پس حین رخصت پرگنه الور بوجه انعام داده **میر ابو البقا** از اشرف سادات بهکر با فقر و حالت مخصوص همایون بادشاه چون بتفرقه مذکور آنجا شد بدین رسید در خانه اش تشریف برده صحبت بزرگانه کرد حاسدان بهکر ازین واقف شده در وقت گذارش براه تیرباران کرده شهید ساختند همایون بادشاه در فوتش غم بسیار خورده **شاه قطب الدین محمد** بن شاه محمود بن شاه طیب از اجل سادات و اکابر خراسان ست بعد فترت ترکمانیه ببلده بهکر ساکن شده روز جمعه خلایق را بموعظه بهره مند میفرموده بغایت متقی و متشرع زیسته میرزا شاه حسن ارغون شیخ الاسلام بهکر بوی داده تا مدتی بدان قیام نموده در اواخر سنه سبع و سبعین و تسعمائة ندای کفی بالموت واعظا بگوش روزگار افگند تاریخش واعظ یافتند **شاه جهانگیر هاشمی** از اولاد شاه طیب مذکور شاعری بلیغ بوده شورش جهانگیر در اوایل ایام میرزا شاه حسن از خراسان بسند آمده دور بهکر رحل اقامت افگند مظهر الاثار درجواب تحفة الاحرار از نتایج طبع اوست در شهور سنه ست و اربعین و تسعمائة بسفر حجاز برآمده در راه کیچ مکران بشهادت رسید **سید ناصر الدین** ولد سید نظام الدین بهکری اکثر باستماع سرود مشغولی و بامقام سوندره عزیب اشغفی می ورزیدند بعد فوتش هر قدر جنازه برداشتند برنشد پسرش سید رکن الدین را وصیت پدر بیاد آمد و بانطباق سرنائی آورده تا مقام سوندره آغاز کرد جنازه بقدرت الهی در جو هوا روانشد و دست کسی باو نرسید تا بمکان مدفن خود فرود آمده سید رکن الدین بعد پدر بمقوله الولد سر لابیه بهمه وجوه در صلاح و بزرگی و قال حال ممتاز زیسته **سید صفائی** بن سید مرتضی الترمذی المنتسب الی سید شیر قلندر ابن بابا حسن ابدال که در مجلد ثانی مذکور شد صاحب علم و عمل سرآمد فضلای عصر بود و بعد فوت شاه قطب از پیش سلطان محمود خان شیخ الاسلام بهکر یافته در ذیقعده سنه

احدی و ثمانین و تسعمائة درگذشته **میر معصوم** ولد سید صفائی مذکور نخست پیش سلطان محمود خان آنگاه بحضور اکبر بادشاه برتبه والا رسیده در همراهی خانخانان بمهم تسخیر سند کارهای نمایان کرده در سواد بهکر عمارات عالی چنانچه ذکر رفته یادگاری دارد و در کوه قندهار کتبه مشتمل بر اسامی ممالک محروسه بنام اکبر بادشاه بخرج مبالغ گران بسنگ باهتمامش نقش کردند صاحب دیوانست و نامی تخلص تاریخ معصومی در احوال سند و طب نامی و مثنوی مسمی بناز و نیاز در قصه سسئی و پنون از تصنیفات ایشان بروی روزگار **میر بزرگ** ولد میر معصوم مذکور بزرگ عهد زیسته اولاد این بزرگواران تا هنوز بنمود زلیست دارد چنانچه در ذکر سکهر مرقوم شود الخ **میر قاسم خان النمکین** الهروی بن ملا میر سبزواری ملا میر متولی درگاه امام موسی ضا بوده در فترت اوزبک از موضع نجک من اعمال هرات نقل کرده در حدود قندهار درگذشته پسرش **میر قاسم** در لاهور ملازمت اکبر بادشاه کرده چهار هزاری منصب یافت و امیری ذو الاقتدار گردید و سکونت بهکر گزیده آثار نیکو بیادگار ماند آخرها در جنگ قندهار مقتول شده بر کوه لوهری مدفن یافت پسرش **امیر خان** که مذکور شد از پدر ببزرگی موفور تصاعد نمود اولادش در ذکر تته مذکور گردد **مولانا عالم** بهکری عالم علوم ظاهری و باطنی بوده پسرش درویش یحیی در درویشان ریل و مشائخان آنجا مذکور شد **قاضی معروف** معروف زمان و قاضی بلده بهکر بوده بوفور علم و فضیلت و صلاح و تقوی و لطف طبع و طیبت مزاج اتصاف داشت بسمع حجام سبجز سمه رسانیدند که وی از مدعی و مدعی علیه اخذ اجر می کند طلبیده ازان پرسید گفت بلی اکثر بخاطر می آید که از گواهان هم چیزی گرفته شود اما پیش از طی دعوی میروند جام از بیخرفت بغایت منبسط شده چون جام را خوش یافت گفت تمام روز بدعای وی خلایق می پردازم و لو ابع کثیره ام بفاقه می گذرانند این حال کی روا باشد ظاهرا بیش ازان ادرارات اهل خدمات قلیل و بقدر کفاف ناپسند بوده جام بوی و دیگران ادرارات لایقه مقرر فرموده **قاضی ابو الخیر** از اجداد قاضی قاضن سوستانیست که مذکور شود صاحب حالت و فضیلت محل در بهکر بوده و همانجا درگذشت **میر غیاث الدین محمد** الموصوف بسلطان رضائی الرضی سبزواری نبیره خواند میر صاحب کتاب حبیب السیر و نواسه سلطان جنید صفوی از مقربان شاه بیگ ارغون بوده

وباوی ببند آمده در بهکر بار اقامت افگند پسرش میر ابو المکارم والد میر عبد الله سلطان است
که در ذکر تته آید اول در سلک امرای مرزا شاه حسن ارغون آنگاه در خدمت سلطان محمود انتظام
یافته سلطان محمود خان ویرا برسالت نزد شاه اسمعیل صفوی بادشاه عراق عجم فرستاده بود تا از برای
وی بانواع نوازش وخطاب سلطانی مراجعت نموده بمکارم اخلاق موصوف وبکمال فضل وبلاغت
معروف زیسته ملا اسحق بهکری بلاد فنون فضیلت متصف از ملازمان سلطان محمود خان است وآخر
معلم مرزا غازی وقاری ولد میرزا جانی بیگ ترخانی شده مولانا یار محمد المشهور بمولانا یاری
اصل از بلاغت است ومرتبه کمال داشته در فن انشا بی بدل روزگار زیسته سلطان محمود خان
ویرا برسالت در درگاه همایون بادشاه فرستاده هنگام مراجعت چون کاری دلخواه نکرده بود
بحجاب در سیتپور رحل اقامت افگند ودرگذشت چنانچه نوشته شده اشعارش اکثری در طرز
ظرافت مشهور است سید یعقوب خان رضوی از نبایر میر میران مذکور در عهد عالمگیر بایالت بهکر
علم بر افراخته بعده پسرش سید صادق علیخان بجای پدر بآن حکومت رسید از پسرانش میر مرتضی
متوفی است ومیر جعفر الملقب به یعقوب خان بعز وبزرگی ومیرزائی تاکنون جای آبا آباد دارد
میر سعید خان رضوی از اولاد میر سید مذکور بمرتبه ارجمند وسرسبدی بنا بر
جد بزرگوار خود رسیده میان اخوان ممتاز گشته پسرش میر غلام شاه مرتضی نام در دولت و
بزرگی معزز آدمیت ومحاسن شیم نیکان مشار الیه وقت زیسته در سعت قدرت وبسطت مکنت
پای پیشی از آبا بر داشته عنقریب جهان فانی را پدرود نموده است اکنون از پسرانش میر
محمد سعید قائم مقام پدر است سید ابن شاه نبیره سید حیدر مذکور ببزرگی معزز صاحب نام بر آمده
پسرانش سید محمد تقی وسید محمد نقی ومیر امیر علی ومیر محمد طاهر ببزرگی واتصاف باوصاف
آبا نامی شدند منجمله میر وارث علی پسر میر امیر علی باوصاف نیک موصوف وحیات است سید
حاجی نور محمد از نبایر شاه حیدر مرد باوصاف حمیده زیسته خلف ارشد حاجی سید عبد الکریم
ببزرگی معزز اتصاف دارد ودر این تازگی بفن طبابت ملتزم ملازمت ونوکری بندگان نواب
میان غلام شاه خان شده است میر جانشاه رضوی از نبایر میر حیدر شاه بوفور استعداد
طالب راه حق شده مستفید ارشاد خدمت شاه عنایت الله صوفی گردیده بخلافت

آنخانواده

آنخانواده علم معرفت برافراشت وبمعنی اصلی معاودت نمود میر تخلص میگرفت دیوانی پر از
آثار محققانه دارد در طلب خود ورسیدن بمرشد بعد تک بوی گلی یادگاری مانده خلف رشیدش
میر قلندر علی بکرات در شاهپور دیده شده مرد با فقرا آشنا وبر جاده سلوک قائم است میر
حسین قلی رضوی از نبایر میر میرانشاه وبرادر زاده عمر شاه که اکنون پسرش فتح خان
نامی جای آبا روشن دارد از محبان مظفر شاه فقیر صاحب سلوک بر آمده در محمد آباد
بعهد میان نور محمد دیده بودم نزد مرزا عبد الهادی حکیم بدوا آمده بود عارضه فالج صعب داشته
آخر بهمان علت در وطن رفته درگذشت مرد سالک براه فقر آشنا خداوند سلسله بوده
میر اسد الله ولد میر لطف الله بن میر محمد هاشم صفاهانی میر محمد هاشم بعلو مرتبه در ملازمان نواب خدایار خان
المعروف بمیان نور محمد مشتهر در رضا باد گذشته نبیره اش میر موصوف در لوهری بحالت نیک زیست
دارد میر محمد اکرم حکیم نوکر میان نور محمد وساکن لوهری بوده اوقات بجمعیت وبزرگی
معزز گذرانده ایامی بنظامت بهکر از طرف میان نور محمد رسید چون درگذشت پسرانش میر سراج الدین
ومیر تاج الدین ومیر معین الدین ومیر نور الدین تا بودند بکمالات انسانی وبزرگی اوقات
معیشت کردند قضا را از هر چهار بزرگوار اولادی یادگار نماند برادر میر محمد اکرم میر محمد افضل
نام که ساکن ملتان بود آمده وا ماندهای برادر با خود برد اکنون از آن نهال شجیع واز آن گل
بوی باقی نیست میر افضل شاه صاحب بزرگی وتقوی معروف بغازی پوتره از اولاد
غازی ترار اکنون در زی احیا است قاضی محمد افضل بخدمت قضای بهکر نخست نیابتاً وثانیاً
اصالتاً نامی در جرگه افاضل داخل اکنون پسرش قاضی عبد الرحمن ثنی صدر قضا است وخالی
از حالتی نه ملا نور محمد مرد نامدار وقت خود گذشته اولادش در ذکر تته مذکور شود مخدوم
محمد رضا متولی آثار مبارک از فقرای اهل الله وعالم متبحر است مخدوم روح الله جامع
علوم منقول ومعقول حاوی معالم فروع واصول نادره روزگار بصلاحیت وبزرگی نامدار
بوده فقیر در محمد آباد بسال هزار وصد وشصت وشش آنجناب را دیده باشد عای میان نور محمد
جهت دعا آمده بود خدمتش را دریافته معلوم شد که بجهت استجماع کمالات کلیه بوادی شعر هم
گاهی پویه دارند خود مذکور میکرد که در ایام جلوس نادر شاه تاریخش الخیر فیما وقع یافته بودند

شنیده گفتم لاخیر فیما وقع گفتم از اتفاقات چون شنفار انشاه روداد تاریخش الخیر فیما هو واقع
یافتند بگه بعد آن بادشاه فتورات کلی رو داده بود والحق وجودش در سلاطین نسبت
باین الکه خوب بوده گفتم لاخیر فیما هو واقع لطف طبعش ازین قیاس توان کرد بعد گذشتن
اولادی نماند برادرش محمد معصوم حالیات وحالتی نیک دارد محمد افضل ایضاً برادر مخدوم
مذکور در شاعری طبعی داشته محمد غوث برادر چهارم مخدوم مذکور در شاعری طبعی داشته و
سالک راه سلوک در گذشته پسرش میان اله بخش طالب علم با فقر آشنا اکنون در زمره
احیا است آخوند ملا موسی محلی بحلیه صلاح وتقوی از بزرگان ماتقدم آنجا است حافظ
میر خلیفه قادری ببزرگی مفرط در گذشته پسرش محمد هاشم اکنون در زمره احیا است
حکیم عبد الرؤف مرد با ستعداد و صاحب کمال بوده از یاران میر عبد الجلیل بلگرامی است
در سرکار نواب خدایار خان منصب عالی داشت و در حکمت بی نظیر بفن موسیقی علم مهارت می افراخته
کتابی کافی الموسوم بابو النغم دران علم نوشته اکنون خلف ارشدش شیخ کرم الله در سرکار میان
غلام شاه خان منتظم مرد صاحب انسانیت بفن طبابت همچو پدر نامی است شیخ محمد رضا اصلش
تته امادر بهکر توطن یافته در عربی و پارسی طالب علم مستعد بود از عهد عالمگیر تا محمد شاه بادشاه
بخدمات عمده بهکر اصالتاً ونیابتاً رسیده عزیزانش در تته واولادش در بهکر باقی مرد صاحب اسم و رسم
در اربعین ومائة والف درگذشته مولف حین تحریر تاریخش بتعمیه چنین یافته ع محمد رضا داده جان
در جنانشد. شعر خوب می گفت پسرانش شیخ بهتو وشیخ مهتو هم در مشاهیر آنجا منسلک بودند
واولادی ماندند سنگهر بلده سیمون آنروی دریای لوهری اصل تعلقه بهکر اما از عهد
نادریه یا شکارپور متعلق خط بصفا معدن اهل الله از بزرگانش شاه خیر الله از اولاد پیر
پیران علیه الرحمه درگاهش مطاف اصناف خلائق ومحل اجابت دعای اهل الله میرک بایزید
ولد میرک ابو سعید بن میر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابو سعید نواسه شیخ جلال الدین
بایزید پورانی ست وپسرش میرک بایزید مع برادر میرک شیخ محمود جامع کمالات علمی وعملی
بوده هر دو برادر از سبزوار برآمده بقندهار متوطن بودند پس در همراهیش شاه بیگ ارغون
ببندر رسیده نامبرده بشیخ الاسلامی بهکر وسکر نامزد گردیده ساکن سکهر شد و برادرش چنانچه

مذکور

مذکور شود به تته اقامت گزیده بعد رحلت آن بزرگوار پسرش میر عبد الباقی بفور کمال مرجع
صغار وکبار زیسته مضجعش بیرون سکهر زیارتگاه خلائق واقع از میرک محمد اول مخلف شده
ایام حیات را بعنوان ارباب کمال در زی مشاهیر واعیان بسر برده و دو پسر ماند. میر تقی الدین
میر محمد افضل میر تقی الدین محمد را پنج پسر آمدند میر نواب میر غیاث الدین محمد میر رضی الدین محمد
میر عز الدین محمد. میر محمد کاظم المعروف بمیر مرزا هر یک بشان بزرگی وقدم نجابت
مشار الیه وقت خود بوده میر غیاث الدین محمد را دو پسر والا نام سه سید برادران مخلف
یکی میر قوام الدین. دیگر میر عربشاه که اکنون در زی بزرگان روشنگر آئینه بزرگی وشانند
میر رضی الدین محمد بن میر تقی الدین محمد را فرزند رشید میر غلام عبد القادر نام گل سر سبد گلشن
آن سلسله مانده میر عاقلشاه از سادات نامی سید زئی ساکن آنجا بفرط نامداری روشنگر
آئینه اوصاف اما گذشته از نبایرش میر اکبر شاه اکنون اکبر واوفق آن سلسله است میر
محمد حسین برادر میر عاقلشاه مذکور بوده از پسرش میر محسن شاه فرزندی نامی ماند اکنون
میر چراغشاه پسر میر محمد محسن چراغ آنخاندان روشن میر محمد زکریا ولد میر محمد بزرگ
بن میر معصوم بهکری که مذکور شد بفرط بزرگی ظاهر وباطن زیسته بسبب اراده جناب شاه
خیر الدین مذکور ساکن سکهر شده بعد رحلتش دو پسر نامی مخلف ماند سید محمد علی شیر سید محمد بزرگ
وقت گذشته ایضاً دو پسر والا اختر گذاشته میر عزیز الله میر لطف الله میر عزیز الله عزیز
مصر بزرگی گذشته از وهم دو پسر ماند میر کرم شاه میر گلاب شاه درینوقت یادگار آبا است
میر لطف الله ولد سید محمد دو پسر مانده میر عزت علی و میر احسان علی این هر دو بزرگزاده
حیات مسموع عند میر علی شیر ولد میر زکریا موصوف ومتصف باوصاف آبا زیسته سه پسر
گذاشت میر اسد الله میر عنایت الله میر بزرگ منجمله میر بزرگ پسری گذاشته میر شهباز علی علیشیر لقب
که اکنون در زمره احیا مسموع میر اسد الله نواسه میر اسد الله ولد میر علیشیر مذکور جوانی
با ستعداد است در مراد آباد میان مراد یابخان و یرا دیده بود طبع شعر داشته آرزو
تخلص میکرد بموافقت نام ساقی تخلص و اسد الله ساقی کوثر ازین مخلص سجع قبول فرموده
اکنون در سلک احیا منخرط مسموع میر محمد یعقوب حکیم اصل نواسه میرکان ساکن سکهر است

در آغاز عهد محمد شاه بادشاه از ملتان وارد و ساکن سکهر شد بقدم قرابت سید تقی الدین میرک
و بیر العز زندی گزید بطیبات عالم را استفید کید میدار و فقر در مراد ابادش دیده بوضع اجله
یافته الور شهر کہ قدیم دار الحکومة رایان بوده آبادیش بر کنار آب مهران مشتمل بر انواع باغات
میان سایر سند ممتاز بمرور دهور چنانچه مذکور بسبب بیداد دلواری آبش گذاشته خراب شود
ازان باز در پرگنهات بهکر منتظم از انجاست قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی از
اولاد موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبانی بن عثمان ثقفی که محمد قاسم ویرا قضا و خطابت
الور داده مقیم آن بلده کرده بود و اولادش بتوارث بآن منصب رسیده قاضی اسماعیل در شهور
ستمائه به بزرگی نامی زیسته علی بن حامد کوفی ساکن اوچه از تذکره بزبان حجازی که نزد او از
آباد رحالات فتح سند مخلف مانده بود ترجمه گرفته رساله مبسوط پرداخته شیخ محمود قطب که موصوف
باوصاف محموده قطب آسمان عرفان مرید مخدوم جلال جهانیان است مضجعش در آن زمین زیارتگاه
خاص و عام شایع چهوته امرانی از برادران بنی اعمام دلواری تتمه رایان الور است آنچنانکه
در خرابی الور و بهانبراه کر رفته وی از انجا کوچیده بسوستان متوطن و مدفون گردید تا اکنون
مرجع اهل الله است قاضی ستایه از نامداران زمان اسبق بعز طابزرگی موصوف قضای
الور و احتساب بهکر داشته سیوی نام قدیمش سویس و در باستان قوم ساکن آنجا ملقب
بلقب سویس بوده دار الملکش کاکاراج نام داشته بمرور سیوی لقبش شد و داخل حکومت
بهکر گردیده و ره قلعی است برحد و خراسان مشتمل بر عجایب منجمله جانب قطب وی گنبذی دارد
بچشم صورت نمایان از قبیل طلسمات که پیشینیان ساخته اند اسم گنبذ مار و کری چون کسی
آنجا رود چیزی بنظر نیاید سلطان محمود خان بهکری یکبار دو سه هزار کس جمع کرده دست بدست بر
سران کوه بهار رفت گنبذ را نیافتند و چیزی نمایان نشد گویند گنجی آنجا مدفون است چیزی از و بدست
درویشی در زمان ما تقدم افتاده بود پس مردم بسیار بآن امید رفتند و ناکام برگشتند قلعه
در دامن کوهچه واقع بود همه سنگهاش مدور هر قدر زمینش میکافتند چنین سنگها برون می آمد
در زمین مضافاتش جاییست چتر نام نهال پنبه انجا برابر درخت کنار میشود سوار شده پنبه
از وی می چینند در هر درخت بقدر وجب مارها قریب دو صد جا میداشت وقت پنبه چیدن درخت

رامی

نمبر ۱۶

رامی افشانند تا ماران دور شدندی و هر کرا ماری میگزید زخمش را استره میزدند و شخصی
بدهان چاویده زهرش می کشید جزین تدبیر گزیده مار هلاک می شد از زیر سیوی دریاچه جاری بود
هر که ازان خوردی بیمار شدی گویا ممرش از کان گوگرد بوده اکثری بآن علت میمردند در زمان
اکبر بادشاه سیلی آمده چشمهای گوگرد را پوشیده یا قلع نمود ازان باز آن بیماری کمتر شده آن آب
در سرزمینی که آنرا سرواه گویند جمع شود و بکار زراعت رسد فاضلش در کولاب منچر که نزدیک
سوستان است می آید در ایام ماضی بر کنار آب نیز ماران از قسم مذکور بسیار وجود داشته گزیده
اش کمتر زیستی مردش آزار ها کشاد و دراز آن آمد و پوشیدندی در دشت سیوی آبش کم از اسپ
عراقی نمی شد کره اسپ که از مادر جدا شدی در رود ریش سنگریزها ریختندی تا یکسال بر سر آن
سنگ ریزها گردیدی و سم او چون سنگ شدی که احتیاج بنعل نداشته جماعه بود در موضع چتر
که ایشانرا سادات کهیری گفتندی وجه تسمیه آنکه کهیر نام درختی است که یکی از آبای ایشان
بر او سوار شده مچی زده مانند اسپ رانده بود قریب کنجابه در دامن کوه ایوانی پیش رفته و
در انجا پنجره آهن معلق گویند دران چیزی نهاده دست کسی بآن نمیرسد اگر از پای کوه میخواهند
که ریسمان انداخته کسی فرستند از انجا دور می شود و اگر از پایان میخواهند بر دندان سر کوه
ملساو از و یکتاره است در زمین دور از سیوی تا کنجابه و تا پاتر و کنار دریا مابین همه دشت است
راه متندها را زمیان دشت واقع طولش صد کروه از دریا تا سیوی و عرض شصت کروه در اکثر
آن زمین چهار ماه تابستان باد سموم می وزد مخفی نماند که چون درین زمین و کوه کسی قابل ذکر
بنظر نرسیده ازان کوه عطف عنان نموده بذکر بعض بزرگان ساکن مواضع متفرقه متعلقه بهکر بقدر
اطلاع تکاپو می کند و هنوز سلوک تحقیق موقوف نه هرچه من بعد تحقیق شود داخل کتاب کردنی است
التماس از احباب آنکه اگر به زیاده تحقیقات اطلاع یافته موافق الحاق این اوراق شوند هر آئینه
مستحق منت و واصل مثوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة لوا اند شد و بالله الاعتصام هو حسبی
و کفی بکاره وهی است متعلقه بهکر مسکن سادات برادران سادات لوهری اول ایشان سید میر
بعز طابنجاب و بزرگی کثیر نامی پسرش سید شاه مردان اولاد کثیره آورده و بزی زمینداران
نموده اند گذشته اند اولادش میر علی شیر صاحب اسم و رسم شده برادرزاده اش سید لطف علی

اکنون صاحب سطوت و جمعیت در ذی زمینداران میگذرانند دیگر سید میر الف از برادر زادهای سید
علی شیر ولد شاه مردان صاحب قدرت حیات از قدیم باز میان ابن بنی اعمام قتادله و مجادله است
و هیچوقت باهم سلوک ندارند مگر در رسوم قبیله داری از شادی و غمی یک از طرفین دو تن واقع
و رجال کثیر در میان ایشان موجود کهوته موضعی است انداز بیست کروه بالای بهکر از بزرگان آنجاست
موسن شاه که صاحب غلغله فقر و زمینداری زیسته در اوامر و نواهی و احیای سنن نبوی
انطرف نقش برصفحه وجود زده در زمانی که احمد شاه بادشاه درانی دار دآن الکه گردیده
باراده دیدنش کرده و تا زیسته معتقد علیه اکابر و صاغر بوده پسرش صالح شاه نام معزز روزگار
قایم مقام پدر معتقد فیه جماعه مخلص پدر بر آمده کهوره موضعی انداز بیست گروهی انطرف لوهری
از انجاست قاضی عبد الرحمن در اوامر و نواهی تقید کلی داشته در مقدمات دینی
بغایت می کوشید در احیای سنن غلو کلی بعمل آورده و جمی غفیر و البته اشاره اش بودند آخر
با جماعه موفق در امر حمایت اسلام میان مسجد در نماز شهید شده مدفون گردید پسرانش قاضی
محمدی و قاضی احمدی هر یک بجای محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی هر یک بجای
پدر محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی حیاتست عبد الرؤف منشی قبیل از انجا
و قبل از موضع هنکوره بهر حال اصلش توأم سعه مسموع در فن انشا بعدیل روزگار بوده
نخست نزد بختیار خان حاکم خانپور وسیوی آنگاه ملازم سرکار نواب خدایار خان شده سرآمد
منشیان داخل زمره ندما گذشته منشآتش در چند مجلد متداول و دستور العمل منشیان روزگار واقع
چون برحمت رؤف پیوست بنه اش میان عبد الله منشی قایم مقام خدمت نواب مذکور شده بعهد
محمد مرادیابخان درگذشت اکنون محمد حفیظ برادر میان عبد الرؤف مذکور مردی شایسته ملازم
میان غلام شاه خان است شکارپور اصل بنای داود پوترها و اکنون براسه حاکم نشین
نزدیک لوهریست از مردمش سید محمد تقی بخاری صاحب وقت زیسته معتقد علیه گرده
خاص و عام درگذشت پسرانش سید ابو طالب و سید میر محمد انجا صاحب نامند حاجی فقیر الله
از مداراست اما از مالی و از شده که آنجا صاحب مرجع انام می باشد سلسله مشیخت و موکر را
باقصی غایه رسانیده الحق حالتی و فضیلتی نیک دارد حکام آنجا بقدم ارادت در خدمتش سلوک دارند

و بادشاه شناس است در اوامر و نواهی بجدی سعی دارد و بفیض ظاهر و باطن گروه معتقدان را می
نوازد بهرالو که موضعی هشت کروه تقریباً انطرف لوهری است از مردمش سید محمد صالح مشایخ
وقت گذشته مرجع انام و زیارتش برارنده حاجات خاص و عام است سید حیات شاه از اولاد
صالح شاه مذکور در حی ارباب ایقان زیسته سید ولایت شاه اکنون نبیره سید حیات شاه اکنون
نام آور آنمکان است باکنکری بادشاهپور نام موضعی است بچار گروهی بهرالو عبد الکریم
نام مردی درزی مشائخان آنجا درگذشته اکنون عبد العزیز نام پسرش باحوال نیک حیات
تالاتری موضع قدیمست شیخ طائی از قوم جبریه معجش مطاف اهل الله و زیارتش مورث
کامیابی هر تمناست شیخ کبیر الضیا از بزرگان آنجاست مرقدش مرجع اهل الله واقع —
بهلاتری برابر تالاتریست پیر وله از مشائخ آسوده آن زمین معتقد علیه بزرگان دین
اهل یقین است میان عبد الله فقیری کامل از قوم آکر ساکن آنجا حالا در زی احیا سمع
فتحپور اصل شهر پنواران بود از انجاست شیخ تره کامل وقت مشائخ روزگار نسبتش که
بقبیله بنی اسد ملصق مزارش متبرک مشهور جای باحضور است قاضی برهان مشهور اهل عرفان
منسوب بآل عتبه معجش مابین پهلجی و لکر واقع زیارت این بزرگ برارنده حاجات سائر و زائر است
ڈبره موضعی است معروف از انجاست مخدوم عثمان درگاه مرجع اهل اللهش بفرط
حضور مشهور دیرا قاضی جناب اطهر مصطفوی خوانند و در قضای حاجات عموم خصوص از و استمداد
همت کنند و بکام دل رسند سیوستان سهوان و سیوان نیز خوانندش واقع اقلیم پنجم طولش
قب نه عرضش الول شهر قدیم موسوم باسم سهوان از اولاد سند مسموع حصنش از جمله قلاع سته
مذکور است و از ان بعد بکرات ترمیم یافته حاکم نشین علیحده بوده از قدیم بانا و ل متعلق
رایان الور و سیس زیر فرمان سلاطین ته مانده شاه بیگ آنرا از جام فیروز کشیده مرزا شاه حسن
باز داخل ته نمود در وقتی که سند تخت فرمان فرمایان درگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسید
مجدداً حاکم نشین علیحده شده از عهد ایالت نواب خدایار خان بطریق اصل داخل سائر
سند است بر کوهش چشمه ایست از عجایبات اکثر ارباب امراض بغسلش شفا یابند همواره
بریک قرار بر چاهی آمد آب محسوس نه هنود آنجا به پرستش در ایام معهود هجوم کنند و دیگر

جای یک ستونست که صفحه بزرگی در کوه بیک ستون باعتقاد مردم قدرتی ستونست مردم
بسیر و صفا آنجا روند و بر سقفش نظاره کنند گویند آنجا چاریار یعنی مخدوم جلال جهانیان و
شیخ عثمان مروندی و شیخ فرید و شیخ بهاء الدین بمکاشفات نشسته اند خطه نامی و بقعه گرامی
شیخ عثمان مروندی عرف مخدوم لعل شهباز یکی از چهار یار مذکور بوده که یکجا سیاحت
کردند در حدود سنه اثنی و ستین و ستمائة چون به ملتان رسید سلطان محمد ولد سلطان غیاث الدین
صاحب دهلی که جوان مرتاض بود و با شعرا و صلحا و علما اکثر صحبت می کرد و شیخ بهاء الدین
زکریا و شیخ فرید شکر گنج از معتقدانش بودند و امیر خسرو و امیر حسن دهلوی بخدمتش انخراط
داشتند تکلیف سکونتش نموده اقدام نفرمود بخدمت شاه شمس بوعلی قلندر رسیده وی گفت
سه صد قلندر در هندوستانند بهترین همین که بازلشند تشریف برید بران اشاره در بلده
سیوستان آمده خواست اقامت فرماید اتفاقاً بقعه زمین که در آن آسوده اند مسکن زنان زانیه
بوده بقدوم شیخ شب هر که بر زنان آمد قادر نشد صبحی همه زنان ورود شیخ را مطلع شده آمده
توبه کردند پس شیخ را اراده افتاد که پاره زمین جهت زراعت اختیار فرمایند بناء علیه مزدوری
را آورد تا احاطه کشد و خود عصا در دست کرده ایستاده مالک زمین آمده در صدد ممانعت شد
عصایش زدند که بمرد تا دفنش کردند مالکان مرده باز پرس غلو کردند فرمود سگی را کشته ام
اینک در زمین مدفونست تا کشیدند در حقیقت سگی بر آمده دانستند که فقیر صاحب مقامیست بقدم
ارادت سلوک کرده زمین را باو گذاشتند دیگر خوارق و کراماتش زیاده از احصاست درین
مختصر چه قدر گنجد وفاتش ثلث و سبعین و ستمائة مجرد حضور گذشته سال نقش آنچه گذشتند تحقیق
شان مقصر شده بذکر برخی بترک هیچ نیند پوشید نماند که تولیت این درگاه از قدیم باز متعلق
شیخانست که بتوارث و تواتر در خاندان ایشان تا الی حال باقی و سادات بنابر خویشی
بآن امر تعلق یافته اند شیخ مکهن از شیخان قدیم متولی و کلید دار درگاه بوده نظر بر دو وجه
احسن مرتی گویند چون سادات که بنای شیخانند بعد اخذ سجاده طمع در کلید درگاه کردند وی
بمعاینه عدم پیشرفت کلید را تسلیم نموده سادات هر قدر خواستند در نکشود و چون آهنگری
آوردند دستش خشک شده از این امر غریب سادات از کرده نادم گردیده کلید را حواله وی

نمودند

نمودند از آن در کلید تصرف سادات آن نیست و سجاده دو وزار یافته چنانچه بقدر تحقیق بیان شود میر
صلاح الدین اصل از سادات معظم لکعلوی ست بصلاحیت ذات در صلاح معاش و معاد
کوشیده صاحب نام بر آمد و بدولت سجاده نشینی درگاه رسیده بنظر فیض پرور همه وجوه
وجودش صلاح مریدان و وابستگان شده قلچه بر کوه شکست نوره از وی یادگار خلف رشیدش
سید پیر شاه بجانشینی و پدر صاحب سجادگی درگاه فایض آمده مرد مرتاض بود تمام شب احیا داشتی
و در شتا و صیف بر سر دوازده نفل تهجد غسلی مجدد فرمودی میان نور محمد والی سند دیدنش را بسیار
آرزو و در خواست کرده اقدام نمی نمود تا آنکه وی بخدمتش رسیده سادات و خدام تکلیف ایشان را
هم بردند همینکه دیده آمد گفت من بعد بودن در دنیا صلاح نیست و عنقریب بگذشت بعد وی برادرش
سید نور شاه جانشین سجادگی شدند ظاهرا دخانش ابد الآنه و بعقیدانه و رندانه بوده از حقیقت
آنقدر بهره داشت که هر چه از زبانش بر آمدی بتقدیر راست شدی غایة الغایة نظر یافته پیر بود
در هفته یکبار بیرون آمدی و سامان تجرع با خود داشتی خلق بمعاینه کثرت اخراجاتش بکیمیا
متهم داشتند بعد او برادرش حیدر شاه جانشین گردید و در حیات خود پسر ارشد نظر شاه نام را
بر سجاده نشاند موی الیه بهره از علم و حالت خوبی داشت در حیات پدر در گذشته آنگاه برادرش
اسد شاه بدست پدر تنگی و ساده صاحب سجادگی درگاه معلی گردیده سید حیدر شاه در گذشت
سید نهال شاه از سادات کبهروته که دیهی متعلق سیوستانست می باشد بتغلب از شیخان
اصل متولی بصاحب سجادگی درگاه رسیده بسبب فرط فیض پیر بقدم بر سجاده نشینان اولاد
سادات بزرگوار لکعلوی که مذکور شدند بر آمد بیرون دروازه درگاه بر سریر نشستن مخصوص وی
گردیده و آن رسم در جانشینانش مخلف ماند چون در گذشت میر خضر شاه بتوجه پیر مخصص سجاده نشینی
گردیده پس از وی سید موج دریا ولد سید ساجو شاه سریر آرا آن خصوصیت بر آمد درین تاریخها
واقعاتش مسموع مخفی نماند که چون بالتزام ذکر جناب حضرت مخدوم شرح اسامی چند از صاحب
سجادگان گذشته اول ذکر بزرگان دین ساکن آن زمین کرده به پاره حالات سایر سادات
می پردازد قاضی ابو سعید ولد قاضی زین الدین بهکری بوفور فضیلت و حضور قریحت در
ممتازان روزگار و نامداران آن دیار زیست کرده بعد فوت وی پسرش قاضی سر آمد

وقت برآمد با انواع فضائل آراسته بود و حفظ قرآن و علم قراءات نیکو داشت در فقه و تفسیر و حدیث
و تصوف و عزیمت و انشا کامل زیسته در وادی سلوک ریاضات بسیار کشیده بزیارت حرمین
رسیده و سیر و سفر بسیار کرده آخرها در سلک مریدان سید محمد مهدی جونپوری منسلک گردید لهذا علمای
ظاهر بر او طعن داشتند از مرزا شاه حسن قضای بهکر یافته بجای موروثی رسید در کبر سن از او
استعفا جسته به برادرش قاضی نصر الله سپرد و در ثمان و خمسین و تسعمائة در گذشت قاضی نصر الله
برادر قاضی قاضن بکمالات صوری و معنوی محلی بوده سیر آبا بوجه اتم روشن کرده بعد انقضای مدت
معلوم باعزاز و نامداری در گذشت شیخ محمود اجل علما و افضل اتقیا نامدار روزگار گذشته
از اولادش قاضی شرف الدین المشهور بمخدوم راهو ایضاً در نامداران آن بقعه منسلک پیش قاضی
القضات قاضی دته سوستانی بصحبت بسیاری از علمای باطنی رسیده نظر فیض یافته و مدتی بخدمت
پدر کسب فضائل نموده اکثر علم حدیث از خدمت مخدوم بلال دیده و اکثر علوم از خدمت
مخدوم محمود فخر پوتره و مخدوم عبد العزیز هروی یافته بشرح تفسیر قرآن بمطالعه آورده معانی و
دقائق آن مستحضر ساخته از علم جفر و غیره علوم غریبه نصیبی کامل اندوخته حافظ چنان داشت که اکثر
کتب را ظهر الغیب خوانده مرزا شاه حسن از و تلقینها یافته و مخدوم عثمان استاد لقب داده در
قریه باغبان مدفون است قاضی شاهینده از اولاد حضرت فاروق رض و اجله علما و اتقیای روزگار
بوده شریعت را با طریقت و طریقت توامان حقیقت داشته در سوستان نامی بل در تمامی سند
گرامی گذشته بعد وی خلف ارشدش شیخ میر محمد المشهور بمیان میر پیشوای اولیای جهان و قطب
زمان بوده در فضیلت ظاهری کسی با وی برنیامده ولادتش در سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت
والدش که مذکور شده و والده و همشیرانش هریک صاحب حال و کشف و کرامات بودند زیاده از
شصت سال در بلده لاهور اقامت کرده مرید شیخ خضر قادری شده وفاتش در عمر هشتاد
و هشت سالگی در سال هزار و چهل و پنج هجری است قبرش در موضع هاشم پور از مریدانش جماعه کثیر
صاحب کرامات و رسیدگان حق اند دارا شکوه مریدش شده رساله در حالاتش نوشته میر سید
کلان از سادات عظیم القدر کربلائی معلی است از آن بقعه مبارکه برآمده اول در قندهار پس
بعد فتح سند در حوالی سوستان رحل اقامت انداخت اکثر اوقات در مزار فائض الانوار

شیخ عثمان مروندی لبسر بردی در زهد و تقوی بی نظیر زیسته اولاد کثیر آورد میر معصوم بهکری
از احفادش است میر عبد الله سلطان المشهور بخان عریضی تخلص ولد میر ابو المکارم بن میر
غیاث الدین که مذکور شدند آبائش در بهکر گذشتند و این در سوستان متولد گردیده نشو و نما
یافته در عهد جهانگیر همراه مرزا غازی بود چون مرزا بنوازشات شاهی قندهار ضمیمه تنه یافت
مومی الیه برسالت نزد شاه ایران رفت و در آن سفر بزیارت شاه خراسان شرفیاب گردیده
مراجعت کرد و بعد فوت مرزا متعین ته شده چون شاه جهان جلوس کرده باد ای سوء الادب
شریف الملک را مغضوب ساخت و نواب امیر خان مذکور آمده متعینان نواب را بهرج آورده
میر سطور و برادرش گفتند که هرگاه پاس نمک را این جزا است بگوشه باید ساخت پس ترک منصب
نمودند هر چند مرزا عیسی و غیره باعث شدند جواب دادند که بپیری رسیده و تاب نوکری نمانده
آخرها بوساطت ملا محب علی سندی که مذکور گردد پنجاه هزار دام بصیغه مدد معاش معه اولاد از سیری
جام تماچی تنخواه یافته به ته شدند آنجا تا مبرده شانزدهم شعبان سنه اربع و خمسین و الف در
گذشت اولادش در ته ماند شوربر گزیده دار د سید عبد اللطیف ولد سید عبد الرزاق بن
سید اسماعیل بخاری که مذکور گردیده جد سید عبد اللطیف عرف سید مهتو جد مادری محرر الحروف است
که مذکور شود در سوستان توطن داشته جاگیر در موضع کهچی من مضافات سوستان از حضور
جهانگیر بادشاه یافته به بزرگی ذات و محاسن صفات داخل اجله وقت بوده سید احسن شاه
بزرگ سادات لکعلوی ساکن سوستان بوده حالتی نیکو و جمعیتی اتم داشته بفیض مخدوم لعل
شهباز صاحب سلسله خدام و الا برآمده بعد او پسرش میر نوبهار اکنون جانشین پدر بشیم بزرگی
متصف جوانی موفق باصلاحیت است میر صادقعلی کبر و ظهی ایضاً از بزرگان نامی آن بقعه است
سید بالشاه از معروفان زمانه و بزرگزادگان سادات لکعلویت در سلسله فقر کرسی
نشین خدام حضرت لعل شهباز بحضور بال و شهود جال زیست کرد میر لطف الله عرف
ستاره ولد سید عبد الکریم از بنائر سید شاه صدر لکعلویست اول وکیل دیلی پس وزیر اعلای
میان نور محمد والی سند شده نام نیکو بسلوک عام و خاص یادگار مانده در ایام دولت باستر ضا
و تمشیت مهام سادات و اکابر و علما توفیق وافی یافته نام آور سند و هند برآمد در سال هزار

وصد و شصت در گذشته محمد پناه رجانتوی که مدتی در ملازمتش با آبرو گذرانده تاریخ رحلت
میان قطعه عزا چنین گفت ؎ هر که آمد بسر قبرش تباریخ وفات * رحمت ایزد بجان میر لطف الله گفت
سید مرتضی ولد سید عبد النبی در فضیلت اتم و بزرگی بسیار زیسته در شعر شاگرد میر غلام علی آزاد
بلگرامی فایق تخلص می نهاد عنقریب فوتش مسموع است سید علی اکبر ولد سید واند و شاه برادر زاده
سید بالشاه مذکور بعقضای سوستان سر بزرگی بلند و در انسانیت نوع امتیاز را با بنای جنس
از جزو و کل بفضل لازم الاصل دارد سید ناتهن شاه ولد سید محمد معین الکعلوی در سلسله فقر
حضرت مخدوم از ارادتمندان سید گلاب شاه ولد سید صلاح الدین مذکور بوده در تته آستانهٔ
معروفه حضرت لعل شهباز از مجذوبات ولیست که در شهور هزار و صد و پنجاه و نه جهت روز عرس مقرر
کرده ملا داود سوستانی مرد صاحب فضل و علم از ملایان متبرک وقت بوده خلف ارشدش نور الحق
گویند در طفلی طبع غبی داشته پدرش هر قدر که بخواندن قرآن میزد فایده نمی بخشید مگر روزی ویرا
در جای مضیق نگاهداشت هر چند گریه میکرد پدرش بر او نمی بخشود در حین گریه خوابش در ربوده
مردی نورانی که عبارت از خضر است ؏ وارد حالش شده گفت چه خفته برخیز هر چه خوانی
از یادت نرود تا بیدار شد دید که هر چه برای یاد آن پدرش میزد در لوح حافظه اش نقش
کالحجر شده پدر و مادر را صدا زده قرآن خواندن گرفت پس چون والدینش از حبس آوردند
هر چه می گفتند فوراً بیاد می آورد تا رفته رفته طالب العلم استاد لقب و شاعر مشتاقی تخلص شد
دمی که مرزا صاحب ازین راه در سفر هند گذشته ویرا دیده شورش خوش کرد الحال مردی
بصلاح و تقوی آراسته و بعلم و فضل پیراسته بر آمده در اولادش آن صلاحیت و علم شاعری
تا حال متوارث و باقی چنانچه نور الحق نام اکنون از نبایرش جوانی با فضیلت و صلاحیت در زی
احیا است و دیگر محمد علی نام صاحب بلاغت شاعر مزاج از نبایرش مخلف ابوبکر سوستانی از وقت
و حالش اطلاعی نشد مگر همین قدر تعریف اسم و مسکن در اشعارش خود مذکور نموده از آن نوع
بلاغتش مستفاد میان عبد الحلیم بزرگ وقت بفضیلت و حالت نیک زیسته پسرانش محی الدین
و ناصر الدین و محمد رفیع هر یک بفضیلت و حالت نیکو زیسته معمر شده قاضی محمد وارث از
مخادیم عدلانی بحالت نیک گذشته پسرش قاضی امین الدین مردی صاحب فضیلت و آدمیت

در نزد یکیها گذشت قاضی دین محمد از مخادیم و کلای بزرگ سیرت صاحب فضیلت هنوز در
حی احیا نامی ست پوشیده نماند که این چند آسامی که ذکر رفت شمهٔ از بحر است غاما بالتزام
همینقدر علی التیسیر ترِ برگ خجسته هر که بیفزاید منت را شاید و چون از ذکر آن بلده فراغت
یافته بذکر بزرگان قری و قصباتش سیگراید و انجام بر آنچه اطلاع می آید اکتفا میرود والله تعالی
اعلم پاتره موضعی است از مضافات حویلی سوستان سنه حیدر رهروی در تحفهٔ سامی لقبش
کلیچه نوشته زیرا که در اوائل حال بکلیچه پزی اشتغال داشت و کلیچ هم لقب کردندی در فرنگ
رشیدی کلوچ بفتحتین و واو معروف کلیچه بزرگ شاعر صاحب دیوان است در زمان مرزا شاه حسن
از وطن بسند افتاده در موضع مذکور اقامت دوام اختیار کرده در گذشت الغیا موضعی است
از آن بلده سنه تلهتی مخدوم بلال از اجلهٔ عارفان و اهل بحق در علم ظاهری شانی عظیم داشته
شبها در تغاری مملو از آب می نشست از استیلاء ذکر و غلبهٔ حالش آب چون آسیا در گردش می افتاد
و چون صبح بر می آمد همچنان در گردش و جوش میماند تا بدریا میریختند بس میکرد روزی بزیارت
مخدوم لعل شهباز در معبری نشسته ملاح بدشنام و شتم مشغول بوده و بگفتهٔ احدی بس نمی کرد مخدوم
کلاه خود بسرش نهاده علی الفور از هزل گفتن بس کرده بقال الله و قال الرسول مشغول گردید
تا کلاه بسرش بود همان حال داشت بعد از انکه از کشتی فرود آمدند و کلاه از سر ملاح گرفتند
بهمان وضع سابق هزل پیش گرفت کاتان موضعی است سنه مخدوم عبد العزیز محدث
ابهری عزیز مصر تجرد و تحقیق و گزیدهٔ کشور علم و تدقیق باده به والا گهر پسر بفضل تمامی هنر اعنی
مولانا اثیر الدین که آوازهٔ فضل و کمالش از چرخ اثیر در گذشته و مولانا یار محمد یگانه ملک جامعیت
علوم در زمان جام فیروز بسبب خروج شاه اسمعیل ماضی از هرات بموضع کاتان تشریف آورده
چون موالید سه گانه آن سرزمین را بنشر علوم مثبت علوم روح و سرور ساخته رحل اقامت
دوام انداختند و همان جا چشم از مطالعهٔ نسخهٔ حیات پوشیده تصانیف غریبه چون شرح مشکوٰة
و حواشی اکثر کتب متداوله و غیره بیادگار ماندند ریبیله جای با نام است سنه قاضی ابراهیم
از اکابر علما و اتقیا خلیل خصلت سالک راه سلوک و رضا بوده ولد رشیدش قاضی عبد الله فضایل
از خدمت مخدوم عبد العزیز ابهری مذکور آموخته تقوی کامل و ورع شامل داشت بعد فتح

شاه بیگ از دربیله باغبان نقل نموده و در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بگجرات و از آنجا بمدینهٔ طیبه رفت
و سکونت دوام اختیار فرموده درگذشت خلف ارشدش شیخ رحمت الله وجودش محض رحمت
خاص خدا بوده بفنون فضل و کمالات آراسته بی نظیر وقت زیسته سه رساله در مناسک حج ازو
یادگار ماند شیخ حمید برادر شیخ رحمت الله ولد قاضی عبد الله مذکور بجا مدوالا در علوم عقلی و نقلی
دانی بوده در حدیث و تفسیر ید طولی داشته همراه خان اعظم کوکه بمکه رفته اسیر و مقتدای اهل حدیث
شده مولانا سعد در فضیلت اتم و در کمالات مرجع امم بوده ولد رشیدش شیخ عبد الله متقی
در علم تفسیر و حدیث بی نظیر وقت بوده در سبع و اربعین و تسعمایه بگجرات شده از انجا برفاقت قاضی
عبد الله مذکور بحرمین رفته اوقات عزیز بآخر رسانیده در همه علوم تصانیف و رسائل خوب
دارد عبد اللطیف طالب علم بلیغ بوده حاشیه بر کار بر شرح ملا دارد در بحث الکلام بالتضمن کر
کلمتین حقیقةً او حکماً ای یکون کل واحدة منهما فی ضمنه فالمتضمن اسم فاعل هو المجموع و المتضمن
اسم مفعول کل واحد من الکلمتین فلا یلزم اتحادهما درین دو بیت درج کرده منه قام زید هیئت مجموعش *
اسم فاعل را لتضمن مشتمر * ور بخواهی اسم مفعولی ازو * هیئت افرادیش را کن نظر * لکعلوی شهر
نامی مسکن سادات است کوهش در تنگی معبر سند واقع منه سید صدر الدین عرف صدر بن سید
محمد صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره ولی وقت و سر سید مشائخ روزگار فخر سادات جامع
البرکات بود اولادش در سند بنجابت دودمان و اصالت خاندان متصف بعضی اولادش
ساکن هندوستان چنانچه اسامی ازان مذکور شد و برخی در سایر سند ساکن و سایر اینجا بچند
اسامی ساکن اصل جای تبرک می جوید سید محمد از نبایر سید صدر مذکور کامل وقت بوده
تاریخ فوتش این مصرع بر آمد ع دریغ و درد ابر محمد بود * گویند هر روز چند هزار صلوات کر
علی الدوام وظیفه داشته گویا این مصرع تاریخ نظر بآن شغلش از غرائب اتفاقات است پسرش
سید دولشاه سالک مجذوب واصل حضرت محبوب صاحب مقامات عالیه بوده سید ابو الحسن
پسر دیگر سید محمد متشرع با کمال از ارادتمندان سلسله مخدوم نوح علیه الرحمه بر آمده پسرش سید
عبد الرسول نام آبا بزرگی روشن کرده در ناموران وقت منسلک شد سید محمد شجاع از نبایر
سید صدر مذکور در طریقه نقشبندیه نامی روزگار است سید محمد اشرف داخل زمره

اشرف الناس ملتبس بلباس بزرگی بر آمده سید ابا بکر از اعاظم سادات است شاه زاده محمد
معز الدین بخدمتش رسیده استدعای دعا نموده بود عنقریب حسب وعده سید مرتقی مدارج
تمنا گردیده سید غازی خان صاحب کمالات صوری و معنوی سرگروه سادات لکعلوی
بوده سادات آن موضع مجموع از صلاح و صوابدیدش بخلف جائز نداشتندی سید حمزه اکنون
بزرگی موصوف و سر سید السادات است حسن جای با نام است منه سید حمید در دوازده سالگی
بصحبت مولانا عمر و مخدوم بلال رسیده صاحب حالات مبین و کشف و یقین و برآمد اولادی
کثیر و بزرگی متصف دارد از جمله خوارق عاداتش آنکه روزی در میان مجمعی انبوه ایستاده بود
در همه مردمان نظر کرده فرمود که من بخدا استشهاد دارم که هر یکی ازین مردان براه علیحده و
اصل مقصد تمام چنانچه هر یکی از دیگر خبر نداشته باشد پهتّه موضعی است مشهور منه
سید حسن شاه بخاری مردی از خود گذاشته سالک طریق توحید است و از آباء و اجداد
در فنی معارف سایح مسلک نامعتقد و در راه خدا مصروف و حاجتمندان را حلال مشکلات
خاندان عباسیه کلوره از ارادتمندان ایشانند غفور شاه برادرزاده حسن شاه مذکور ایضاً
بکمالات ظاهری و باطنی متصف ریل زمینی مسکن اولیاست درویشان ریل مشهور اند
محرر الحروف ببوی ازان بهار بقدر دریافت مشام روزگار را معطر می سازد شیخ موسی
بن همین جد شیخ ابو الفضل است چنانچه وی در کچکول آورده در مائة تاسع آنجا مسکن گزیده
روزگار مخصوص عزلت و یاد خدا ساخته درگذشت شیخ خضر از نبائر اولیاست در مائة
عاشر بسیر و سفر بر آمده بشهر ناگور رسیده و مرید شیخ یحیی بخاری اچی جانشین مخدوم جهانیان
و شیخ عبد الرزاق قادری و شیخ یوسف سندی شد پس سیر صورت و معنی کرده بسند باز گردید
در سال نهصد و یازدهم ازو شیخ مبارک بوجود آمد وی در اکبرآباد اوقات حیات بزرگی
و تبحر در علوم منقول و معقول بسر برده صد و بیست سال عمر یافت مرید شیخ فیاض بخاری
و شیخ عمر تتوی بوده ولدی اکملش شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بجا مذکور شدند درویش یحیی
ولد عالم البکهری که مذکور شده از جمله اولیای کبار است به نزدیکی ریل سکونت داشته شبی
از شبهای تاریکی شد و باران بشدت باریدن گرفت درویش بنماز بود از سقف آبی متقاطر شد

بر ردایش ریخت واگرده دایه را داد تا بر دریا برده بشوید و خشک کرده زود بیارد گفت شب تاریک
باران شدید و آفتاب معدوم چگونه بدریا روم و خشک کنم فرمود تو از حجره برون شو و ببین
تا چه روی دهد دایه همین که برون آمد روز روشن و آفتاب در نظرش جلوه کرده بدریا رسیده ردا را
شست و در حال خشک نموده بخانه شد باز شب بحال و باران بطریق سابق در بارش دیده
مخدوم بخیم سالار بزرگان ریل و خداوند مریدان خیل خیل معاصر مخدوم علیه الرحمة بوده درویش
ابراهیم از قبیله ریل درویشان خلیل خصلت راه ایشان بوده دشت باران سرزمین معدن
بزرگان اهل عرفان است منه شیخ هوتهی لاکهه شیخ الشیوخ وقت بوده اکثر سر تا پا لباس
حمرا پوشیدی و تیر و کمان همراه داشتی و صوامع بزمزمه وجد و سماع در آوائل که هنوز جوهر
شانش در سحاب حجاب بود در دهی نزول کرده رئیس ده را فرزندی از مدت تجبس دور
و در از افتاده چون قدرت رفتن انجا نداشت جمعی اهل الله را ضیافت کرده تا استمداد همت
کنند شیخ اتفاقاً در انجا رسیده درخواست طعام نمود جماعه مذکور روی الجفارت دیده خبر طعام
نگرفتند شیخ گفت بر شما طعام وقتی حلال است که فرزند مضیف در حال حاضر سازید و اگر از شما
نشود بمن واگذارید هر همه متعجب شده انکار دشوار حواله شیخ کردند علی الفور دست پسر گرفته
بمجلس رسانید ظاهر البسر در آن زمین برای گرفتن روغن ببازار میرفته شیخ بقدرت الهی
از انجا باینجا رسانید از آنوقت غلغله ظهورش شایع عالم گردیده چون فوت کرد از شخص که
بمشایعت جنازه اش رفته بود چنین نقل کردند که وی شیخ را به پهلوی خود نماز جنازه دیده بزبان
حال سوال کرد که چون است که بر جنازه خود نماز می فرمائید فرمود که ازین حال شگفتی مدار و مارا
زنده انگار کنند پر لوارش در موضع موریانی از زوایای دشت بر کنار سانکره مجمع اهل الصفا است
شیخ احمد رسید حضرت احمد و شیخ محمد وارسته ابد ولدی شیخ هوتهی لاکهه مذکور از جمله بزرگواران
نامدار و اجله اولیای کبار خطه سند شیخ احمد همواره بعبادات و مجاهدات میکوشیده و لحظه ذکر
و فکر نبوده و شیخ در مقام قربت از شغل باطنی بزوائد عبادات ظاهری نمی پرداخت خوارق
هر دو کرام از شمار ابهام افهام بیرون مدفن شان در جوار پدر بزرگوار بموضع مذکور است
تارون تکریه درویشی صاحب مقام عالیه و خوارق کلیه ساکن دشت و تل از معاصران مخدوم

شیخ احمد و شیخ محمد است و باهم صحبتهای محققانه و عارفانه کردند درویش ابراهیم ولد ناکود همواره
از حبوبات نباتات ارضی قوت خود ساخته از جمیع مطعومات متعارفه رو برتافته بود دیگه نام کاتیار
که از اجله خدام وی بوده روزی بخاطر آورده که غذای شیخ چنین فضله اش ببینم تا چیست لهذا
وقتی ابریق برداشته با وی باستراح رفت و بعد برخاستن درویش دو بیضه سفید خوشبوتر از
مشک دیده برداشت و در دستار نهاد گویند عاجزه شیخ در مرض موت نان گندم با قند پخته کرده
آورده که شاید چیزی در ان حین تناول فرماید گفت حالا که روزه حیات بشام ممات رسیده
چگونه باین افطار کنم از من این اذن است که اگر کسی چنین نان شیرین بنام من وقت حاجتی دهد
روا گردد از ان باز در مردم آنطرف متعارف شده که یکتویه گندم از وجه حلال بیک دست
آس کرده با یکسیر قند و روغن پخته بروح پر فتوحش میخورانند و مرادهای یابند مومن نام
پسرش در یکی از قلاع گجرات بحادثه محبوس شده در حین وفات اینجا ندارد که فرزندم مومن بیاید مرا
غسل بده او از چند ماهه راه آواز پدر بقدرت الهی شنیده گفت منکه درین قلعه محبوسم چگونه بیایم
فرمود دستم بگیر و بیا بقدرت الهی در حال وارد خدمت پدر گردیده بتجهیز و تکفینش پرداخت مدفن
شیخ موضع سکرباری از مقام دشت است پکه کاتیار از اجله خدام شیخ ابراهیم مذکور صاحب حالت
و کرامت بوده درویش جکهره نندهو از جمله اولیای کبار دشت صاحب خوارق است مدفنش
موضع آمرسیت درویش اسماعیل ولد حمز الدین از جمله بزرگان نامدار و اهل عرفان حقیقت شعار است
درویش ماله را بموجب وصیت وی بمکاشفه دریافته از یکروزه راه خود بخود آمده در مقام آمری
غسل داده بود درویش پینه ناریجه از اجل اولیای دشت است شبی بزاویه خویش بذکر مولی
مشغول بود سواران مفسد پیدا شدند و درویش را برو در پیش کردند تا زبانها زدند
تا راه بنماید و بلد شود درویش با سینه ریش پیش شده گاهی چند بپر و پای اسپان بر سنگها خوردن
گرفته سواران صدای سنگها شنیده گفتند که سابق این زمین سنگ نداشت حالا کوه از کجا است
فرمود این نیست بلکه کوه قافست که شنیده باشید این بگفت و سواران را انجا در کام هلاک
مانده خود علی الفور بزاویه مراجعت فرمود وفاتش سال هشتصد قبرش بر کنار نهر رین مقابل
موضع ربده درویش ماله سعته از اجله اولیای دشت است به پاکی و طهارات جد بلیغ داشته

همواره دو کوزه آب یکی جهة استنجا و دیگری جهة وضو همواره همراه داشتی روزی هر دو کوزه آب بسبب
گذار از نشیب و فراز زمین از دستش افتاده بهمدیگر خورده شکسته شدند فرمودنان بهمان و آب
مریزان بقدرت الهی هر دو کوزه شکسته درست شدند و یک قطره آب بر زمین نریخت وقت
فوت وصیت فرموده که پای چپ من در طفولیت بروث گاوی آلوده بود در حین غسل میت
کوزه آب بر وی بریزید چنین کردند مدفنش در مقام آمرلیت درویش علاء الدین بهکیه که
از اولیای نامدار ساکن دشت زبان قبول چون تیغ مسلول داشته که بهرچه میراند لامحاله
کارگر می شد و گاهی سهم دعایش از هدف اجابت مخلف نگشتی در سن نهصد درگذشت و در دشت
نزدیک برهمن آباد آسوده قاضی صدهو ولد حماد نسبتش بقضات قریه سهره خطیه میرسد از
اولیای دشت است شخصی مادیان فرسی نازا داشته از قاضی استدعای دعای نتاجش
کرده و نذری بسته لیموئی در دست داشت بوی داد که مادیان را بخورانند بقدرت الله باردار شده
بعد مضی مدتی کرهٔ بی بها آورده چون بزرگ شد مبالغ کلی بقیمتش آوردند اتفاقاً گذر قاضی بمکان
وی افتاده آن بدمذهب بخوف ادای نذر درگشت چون مخفی گردید قاضی بنور ضمیر دریافته پارچه
دستار را رشته انگشت صاحب مادیان را بگزید رفیقانش مار را بکشتند و وی را برداشته بخدمت
قاضی آوردند دعا کرد تا به شد اما از جنایت توبه ننمود قاضی مافی الضمیر او را دریافته بخادم گفت
که آن کره را بگو تا امانت ما را بدهد بمجرد پیغام آن کرهٔ لیموی مذکور را انداخته بمرد بعد از آن
فرمود تا مار کشته بیارند همان پارچه کرباس بود گویند وی از مردم سیجه که خویشش بودند خواستگاری
نموده شب زفاف زنان بعادت و رسم مشغول بهزل و ترهات شدند و وقت بر درویش تنگ
کردند هر قدر شان افرموده منتبه نشدند بلکه در هزل و شتم بیفزودند لاچار در حجره را بسته
با آواز بلند منع شان کرد چون بر مزید هزل کوشیدند از غصه فرمود مگر کلّه خرانند که هرگز تابع
معقول نمی شوند بقدرت الهی آنهمه زنان اتان اعنی ماده خران گشتند و مثل اتان نوحه و
زاری کردن گرفتند شوهران زنان این را شنیده بپای قاضی افتادند تا شرم و سیرت
شان نگاهدار و بنابر الحاح و زاری آنجماعه نظر ترحم فرموده تا در برده شب زنان بحالت
اصلی معاودت کرده خجلت ناک بخانها شدند وفات قاضی سال نهصد است مدفنش موضع دیره

درویش

درویش رحمن الدین ولد دیته از اجله مقبولان درگاه احدیت است اکثر اوقات بر ریاضات
و عبادات مصروف گردیدی روزی در مسجدی خوابیده بود امام مسجد بعد نوافل خواست
بگانه شستابد چادر را افشانده اتفاقاً چند تار خس بر روی درویش افتاد در حال ساقهای
پای امام شل گردیده از رفتن ماند یافت که این سزای عمل نادانستنش است که چند خس بر
درویش افتاد درویش را زو بپا افتاد و به شد درویش را خبر نبود گویند در اواخر اوان بغلبه وجد و جوش
ذکر و بیا حالتی عجیب رو داده که هرگاه آوازی بلند صوتی جهر بگوشش میرسیدی الحال
آهی از دل میکشید و بمجرد شنیدن آن آه آوازکننده جان میداد فوتش نهصد و هشتاد و هشت
مخدوم محمد امین کامل موحد وقت در موضع واسوری از ارض پت باران در نزد بهیا بوده
مخدوم میدنه طالب علم نصرپوری از مریدان ایشان است بو بگان موضع نامی است
و اهل الله را مسکن ساکن منه مخدوم جعفر ولد مخدوم میران که مذکور شد جامع کمالات
تحریر وقت معاصر نوح است گویند روزی مخدوم نوح را فرمود خدا را باین چشم دیدم گفت
باین چشم ندیده باشید باید که جهة معائنه این معنی هرگاه چنین حالت شما را رو دهد بخادمی فرمائید تا
چشم شما را ببندد و در آن حالت اگر رویت خدا باقی ماند یقین دانند که آن چشم نه این چشم است
و آن رویت نه این رویت مخدوم این را امتحان فرمود گفت اگر نمی بود جعفر نوح می شد
کافر مخدوم مذکور اعجوبه دهر بوده و کمال و فضیلت از او در اولادش تا حال مخلف ماند مخدوم
عبد الغنی و مخدوم نور الدین که هریک خاتمه کمال و فضل بودند و در جامعیت علوم یگانه از
اولادشان نامی فوت یکی در عمل ایالت محمد مراد یارخان و فوت دیگری در عهد بندگان عالی
میان غلام شاهخان واقع حکیم عثمان یگانه زمان صاحب حدس بیکران بود میان عبد الواحد
پیر مردی مسن صاحب حالت ماهر فن نجوم و رمل از آنجا است در خداباد بعهد نادریه دیده
بودم بزرگان حال و ماتقدم مواضع مذکوره زیاده بر اندازهٔ احصا باشند بقدر دریافت
بهمین قدر اکتفا رفته هرکه بر مزید تحقیقات موفق شود خالی از مثوبات نباشد مالهکندی
شهری نامور مسکن اهل الله است زمین امروز مجدد است و بکرات بسبب طغیان آب نقل
مکان اهلش صورت یاب منه مخدوم اسحق اصل نوم بهتی از مریدان خاندان شیخ

بهاؤالدین زکریا ملتانی است در فضیلت و کمال طاق از اصل اولیای خالق خلاق بوده
کرامات و آیاتش از شماره شمار بیرون پسرانش مخدوم احمد و مخدوم محمد اند که مذکور شوند مخدوم احمد
اجل اولیا است همواره در گوشه انزوا گذرانیدی و احیاناً بحلقه ذکر و سماع می شد و حال بروی
طاری می گشت که حد احصا نیست بجمله خوارقاتش آنکه شخصی رئیس را پسری بعارضه مهلک رسید
مخدوم احمد را مع جماعه اهل الله بضیافت طلبیده چون طعام آوردند مخدوم فرمود تا کان دی کان
بطعام نشستند و خود تنها مانده رکن نام بهرا خادم را فرمود تا پسر این شخص مضیف را بیارد که بطعام
من شود قضارا هما وقت پسر فوت کرده بود و پدر آنرا برعایت قدوم آن بزرگ ظاهر نساخته
گفت حالتی صعب دارد نتواند آمدن مخدوم فرمود بی او نخورم چون رکن مذکور بر سر پسر رفته
به پیغام مخدوم فی الفور زنده شده برپا نشست و بخدمت مخدوم رسیده همطعام گردیده و گفت
روح مرا قبض کرده بچهارم آسمان برده بودند مخدوم از آنجا باینجا باز آورد گویند وی در اواخر
آخر حیات به نیرنکوٹ رسیده اتفاقاً زرگری پسری در مجلس سماع بیتی بسوز گداز خوانده
مخدوم بشنیدن آن جان داد نعشش بهاله کندی بردند منقول است که در راه آواز ذکر
جلی از وی جهراً مسموع می شده وی علم ظاهر و بحق دقائق علم باطن از خدمت مخدوم عبدالرشید
حاصل کرده بود واقعه اش سن است و ثلثین و ستمائة خلف ارشدش مخدوم فتح الله بعد رحلت پدر
بسیر آبا محلی گردیده و سجاده ارشاد را بوجه اتم بیاراست بعد وی مخدوم احمد ثانی پسر مخدوم فتح الله
بر مسند های ولایت و کمال متربع نشسته اوقات بابرکات بکمال رشد و ارشاد گذرانید پس پسرش
مخدوم عبدالحمید باوصاف حمید مستثنی الوقت زیسته نام آبا بوجه احسن روشن نمود بعد او پسرش مخدوم
عمر بعز احیان رشد نامدار زمان سالک راه عرفان برآمد خوارق آیات آن بزرگوار از حد شمار
متجاوز از وسه پسر گرامی مخلف شد ۱ مخدوم حسین ۲ مخدوم ابراهیم ۳ مخدوم عبدالرؤف
مخدوم ابراهیم ولد مخدوم عمر الفیامرد بکمال صاحب حال گذشته پسرش مخدوم فتح الله
بحلیه کمالات محلی زیسته بپای سلوک آبا در راه یقین نیک پویه زده چون بگذشت پسرش
مخدوم عبدالحمید ثانی بر جاده ارشاد آبا متمکن گردیده ذات حمیدش درین زمانه تبرک
محض و غنیمت خاص بود بعد مخدوم عبدالرؤف که مذکور شود عزیب رشدی وقت معتقدین

کرده در مدینه منوره درگذشته بعد از وی پسرش مخدوم رحمت الله رحمت خاص خدا محلی
بحلیه اوصاف نامه و ارشاد عامه زیست فرموده در عین عنفوان جوانی درگذشت مخدوم
عبدالرؤف ولد مخدوم عمر مذکور کامل وقت عارف زمانه برآمده در مشائخ حال
ممتاز زیسته از حین شعور تا آن وفات همگی موصوف اخلاق رضیه صرف عبادت و ریاضت
بوده خوارقش برون از حد احصار است میان نور محمد لغایت در بندگیش بوده و صرفش را
از دل و جان کمر انقیاد بسته داشته در هزار و صد و شصت و شش هجری برحمت رب پیوسته
شیخ ابراهیم قاضی زاده هاله کندی تاریخش این کلمات یافت کَانَ وَ کَانَ مِن فَوقِ الخَلائِق از
ایشان ولدی مخلف نشده اکنون مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبدالحمید ثانی مذکور بعز بزرگی و
کمال و سجاده پیرای ارشاد آبا منسلک زمره اهل حالست حاجی دین محمد ایضاً والد مخدوم عبدالحمید
با کمالات انسانی متصف است مخدوم عبدالحمید برادر بزرگ در حیات مخدوم عبدالرؤف
به بزرگی اتم گذشته بود مخدوم محمد ولد دیگر مخدوم اسحق موصوف تحصیل علوم بمرتبه اتم
رسانیده در تصفیه باطن اقصی غایة کوشید اغلب اوقات بکارهای خلق الله حسبة لله بحکام
آمد و رفت کردی و انظاهر شرع تکلف جایز نداشتی وقتی بکار محتاجی در ته نزد جام نظام الدین رسیده
بود جام گفت وصف مخدوم احمد برادرت بسیار شنیده ام و شوق دیدنش لانهایه دارم
تو همینجا باش تا او بیاید فرمود برادرم نه پروای من و نه پروای تو دارد هنوز درین بکالمه
بودند که مخدوم احمد وارد مجلس جام گردیده جام بدیدنش خیلی معتقدانه خدمت کرد بعد مراجعت
مخدوم احمد برادر را گفت بیا تا حالی چنانچه آمدم بطی ارض در هاله کندی برسیم و نماز عصر آنجا
ادا کنیم مخدوم محمد گفت شما مختارید من سلوک و رنج مجاهدت فی سبیل الله از دست ندهیم در
اولاد این بزرگ نیز وجوه عرفا سالک مسلک عرفان برآمدند بجمله مخدوم یوسف قریب بزمان
مخدوم عبدالرؤف مذکور بکرامات خاص مخصوص زیسته یکبار در بازار شهر دریا را تصرف
آورده دیگر مخدوم محمد صادق و مخدوم محمد یعقوب هر یک کامل وقت بودند مخدوم عبدالرشید
از اجل علما و اکمل اتقیا است مجمع بزرگ از و استفاده کمال علمی و عملی یافته رشید روزگار شدند
از انجمله اند مخدوم احمد و مخدوم محمد مذکورین و درویش زکریا برادرزاده مخدوم اسحق مسطور

از خدا آگاه سالک مسلک هدی بوده درویش رکن بهرا از خواص خدام احد و واصل
قرب راه رضای صمد است مخدوم عربی و یانه برادر پیر آسا فست که در مکلی جا دارد و مذکور
شود گویند در یک مکان صد و چهل ختمه قرآن از وبوجود آمده چون قرآن خواندی مرغ
از طیران و آب از جریان باز ماندی روزی در صومعه خود نشسته بود ناگاه کف دستش از
کف آب دریای شور آلوده گردیده و قطره آب ترشح کردند خادمی محرم بالحاح تمام کشف
آن سر خواسته فرمود پسرم بایزید در جهاز میان دریای شور با طائفه معتقدانم سوار است قضارا
کشتی در گرداب غرق افتاده آنجماعه پسرم را شفیع آورده نذری بستند دست زده کشتی را از
گرداب غرق بساحل نجات رساندم بعد چندی آن مردم آمدند و نذر آوردند و گفتند در حالی که
بکشتی مایوس گشتیم دستی از غیب کشتی ما را از گرداب برون کشیده در سال نهصد و هشتاد در
گذشته در تربه ناله کندی مدفون است مخدوم بایزید فرزند رشید مخدوم عربی مذکور است از پدر
بهره گزین یافته بجاده صدق و سداد و استفاده و ارشاد مستقیم مانده طلبه را بهره وافی میرسانید
محمد عالم نام مردی از اولادش اکنون در ذی احیا منسلک زمره خلفای سید عبد اللطیف تارکیست
و در جماعه فقرای سید معزی الیه می باشد مخدوم مولانا ابوبکر بن داود برید ناله کندی
صاحب حالات و مقامات عالیه بود مخدوم نوح ع از فیض یابان اوست سید عبد اللطیف
حسینی از بزرگان قدیم آنجاست مقابر علیحده و سلطان عالیان دارد اولاد کثیر و مانده منجمله
سید فتح محمد اکنون صاحب دستار پیر است و دیگر اولادش در مواضع متفرقه بخصوص موضع
هجن ساکن مخدوم نوح ولد نعمت الله نسبتش صدیقی است در هفت روزه عمر بانگ نماز شنیده
بزبان فصیح کلمه طیبه بزبان رانده از وست که گفت چون بسن چهارده سالگی رسیدم از امام المشارق
والمغارب علی بن ابی طالب یافتم آنچه یافتم نقلست که چون بسن هژده سالگی رسیده روزی در
صومعه همراه مخدوم عربی نشسته بود و بمراقبه توجه کرده مخدوم عربی تلاوت قرآن میفرمود چون
به بیست و هشت سیپاره رسید این شوق سیر عالم بالا شد برعایت سماع تلاوت قرآن مخدوم
عربی جسم ظاهری اینجا مانده سیر افلاک کرده هنوز مخدوم عربی ختم نکرده بود که باز رسیده فقیر
بهاء الدین کودریه گوید روزی در منزل سید جلال ولد سید علی شیرازی در ته نشسته

بودیم مخدوم فرمود حضرت ابابکر رض و حضرت علی ع گذشتند حضرت علی ع بتعجیل آمده فرمود برخیز
تا محمد رسول الله میخواند و حضرت ابابکر رض بتانی می آمد چون حسب الامر روان شدم دیدم
که گویا بر کوه لکی بر می شدم چون بمجلس حضرت رسیدم دیدم که حضرت عیسی ع نشسته است و
ناگاه در دست من تخته مسطور رسید سبق از حضرت عیسی گرفتم چون سر بر آوردم نظر
بجناب حضرت رسالت ص افتاد زانو گردانده جانب حضرت توجه کردم و سبق تجدید نمودم حضرت
ابابکر فرمود یا رسول الله این از اولاد منست گویند وقتی آنحضرت وارد ته شده علمای ظاهر شنیده بودند
که وی هیچ نخوانده معانی آیات و قرآنی خوب ادا می نماید بدیدنش رفتند مخدوم بتفسیر آیتی مشغول
بوده راوی گوید که من آنوقت سبحه در دست داشتم و بهر معنی دانه می گردانیدم چون خاموش شد که
شمردم عدد دانها بهشتاد رسیده بود و لبکه بیان خوارق و عادات ایشان کتابی علیحده بر اینقدر
درین مختصر اکتفا رفته وفاتش روز پنجشنبه بیست و هفتم ذی قعده سال نهصد و نود و هشت
مدفنش در تربه ناله کندی معروف ولد رشیدش مخدوم جلال بآیات بزرگی و سترگی مخلف
محاسن کمال والا بجال زیسته دیگر برادرش میان ابراهیم است که بزرگ زمانه و معتقد علیه
طائفه علیه بوده اکنون میان محمد زمان پیرزاده وقت صاحب سجاده مخدوم مرحوم است مخدوم
صدر الدین راهوتی در موضع جانیه از مواضع پرگنه ناله کندی سکونت داشته همواره وعظ
میفرمود و در ان اثر تمام بوده غیر از کلاه مرقع چیزی نپوشیدی احوالاتش بو الامقامی متصف
بکمالاتش در زمره صدوق باستثنا موصوف مخدوم مراد فرزند رشیدش از اجل علما و افضل
الاتقیا بوده با درویش حسن معتری که مذکور گردد نسبت همعصری داشته قاضی سنو را از اولاد
مخدوم مراد بود گویند روزی بلباس فاخره از راه میگذشت سید عبد اللطیف صاحب بلبری ورا
دیده گفت جدت جز کلاه مرقع نپوشیدی تو این را از که ارث یافتی بهمین قدر اثر کلی یافته
دیگر در ذی اهل سلوک متخرجا گردیده شاه دیوانه ناله کندی از اجل مشائخست و صاحب
خوارقات کلیه با مخدوم عربی هم مقابره است درویش قاسم حرفتش جولاهی ابالفیض مرید
حضرت مخدوم نوح ست از کار کاه آگهی بهره وافی برده واقف تار و پود حقیقت بر آمد مخفی
نمانند که چون بحول الله و قوته بجمل حال برخی وجوه اهل تحقیق قطعه میمونه ناله کندی فراغت یافته

در ذکر وجوه اهل الله ساکن مواضعاتش اشتغال نماید و از ارواح بزرگان استمداد توفیق درخواست دارد هو الله عالم بالصواب **بالوث** موضع معروفست منه درویش حسن مقری دراصل بخاری و برنده تصفیه لوح سینه را صافکرده بنقوش آراسته گویند طهارتخانه داشت هر گاه جهت توضی دران داخل گشتی از خود رفتی روزی بخاری از خویشانش بدیدن آمد اتفاقاً درویش در متوضی بود چون درعون رفت دید درویش اجزای متفرق شده است از دهشت برون آمده روزی بوقت ظهر ابریق در دست بتوضی نشست خواست که آب بر دست ریزد موذن اذان شروع کرد درویش از خود برون رفته بقیه آنروز و شب تا وقت ظهر دیگر بیخود مانده هیچ را طاقت نشد که بحال آرد روز دیگر موذن همانوقت شروع اذان کرده بهوش آمده پرسید مگر موذن اذان را تاهنوز تمام نمیکند روزی مخدوم مراد ولد مخدوم صدرالدین راهوتی بدیدن وی آمده گاو سواری بردن لبته پیشش رسید خادمان گفتند هفت روز است که درویش بمتوضی رفته حیران شده درین اثنا درویش برون آمد مخدوم گفت درین هفت روز فرائض را از دست دادی فرمود تو بحال گاو خود پرداز بانیکاره افتادی قضارا گاو مخدوم غائب شده بود مخبر گردید تجسس فراوان نمود گاو را یافته بمنزل شتافت و دیگر پیرامون اعتراض درویش نگردید **خانوث** موضع معروفست از سادات سکانش اهل معتلوی سید چاند شاه درین تازگیها صاحب حالت مبین واقف راه سلوک گشته از معتقدان و جانشینان نهال شاه مداریست که بکوه گنجه آسوده است و مذکور گردد **بهت** زمینی طرف تکهها از توابع تالکندی بفاصله سه گروهی است از عجایبش مدفن گرامی و مضجع سامی سید شاه عبد اللطیف رحمة الله علیه پسر آنحضرت معروف بنارک ولد سید حبیب شاه از اولاد سید عبد الکریم معروفند سید حبیب شاه مرد باخدا بوده جهان درگذشت تاریخش الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب شده و شاه عبد اللطیف درین زمانه در ولایت عدیل کم داشته آثار کرامات و اخبار خوارق عاداتش اظهر من الشمس درین مختصر چه قدر گنجائش پذیرد با انکه امی بود حق تعالی تمام علوم بر لوح سینه اش مثبت داشته گویند مرزا بیگ ارغون که صبیه در سلک کنیزکان حضرت السلاک داشته در اوائل لنت بجذام کرام بعضی کلی داشته چون فوت کرد شخصی از مریدان بحضور شریف این کلمه تاریخ فوتش گفته بود

قطعه شاه صاحب ذو المواهب سید عبد اللطیف رحمه الله علیه ✦ انکه قطب وقت خود بود است از مردان حق ✦ چون ز جام ارجعی مخمور لوش وصل شد ✦ گفت ملهم غیب سال رحلتش رضوان حق ✦

خبیث آن عارف کامل شنیده بر بدیهه فرمود چنین نباید گفت بلکه بگوئید که یک مغل به بوده چون حساب کردند درست تاریخ همان سال درست آمد الحوج از شخص امی وقوع این حال جز خوارق نیست سوای کرامت این سرالنقل فرموده در حالتش حبی از مریدان جان داد مزار متبرکه اش بران هیئت عجیب جای با روح و صفاست گنبد عالی بر قبرش بنا یافته و راجه جیلمیر نوبت نذر نموده صبح و شام درگاهش عجیب روح و سروح و عزیب صفا و حضور دارد اکنون سید جمال شاه قائم مقام آن ولی مخصوص بکرامات خفی و جلی است و سلسله فقرا چند خلیفه نامدار دارد **جهیجه** موضع درگاه شیخ طاهر در زاد عزائب مینهاد ذات گرامی آن ولی نادره عهد بعجیب نمود و وجود داشته هندوان لال اودیره اش خوانند و مسلمانان شیخ طاهر بهر کیف از ثقه منقول که آن سرمست باده حقیقت اول الحال در بیابانی گذرانیدی روزی قدری اوغزه جهت خوردن در دست داشته که شتری رسیده از کله بسر بنکه شیخ رسید از انجاکه ذات بیچون احد سائر و ساری کل افراد موجود داشت شیخ آن شتر را بچشم معنی دیده گفت ای خدا چون برین بینوا کرم فرمودی ماحضری که موجود است تناول باید فرمود شتری رسیده بود بجا نماند این زاری کنان و نالش کرده بعد تگ و پوی کلی رسید بانچه رسید ازانوقت غلغله اش عالمگیر شده بعد رحلتش درگاه وی مطاف اصناف خلائق واقع مجمع کر عزیب هر ساله بر منعقد زنان هنود دار ساز سند براو جمع شوند و بجا بانه دهکو دبزن کردند و بنام شیخ هر که خواهد لشان تکلیف رقص کند باوجود بودن شوهر و دیگر عزیزان خود را ازان دریغ ندارند شرطاوارده شنیده **کهیره** موضع معروفست درویش **لوح کهیری** تگه بانی زلیت کردی و صاحب حالت و کرامت بوده در حدیقة الاولیا مذکور که چون جام تماجی بتصرف شیخ حماد جمالی از دهلی برسید چنانچه مذکور شود وی در ارض کهیره او را گفت از سه روز منادی بنام تماجی می شود حال آنکه عهد جام جونه بود **اثرپور** دهی قدیم آباد کرده جام انر است که در بعضی موسم درتازگیها دریا بنیش تمام بخود کشیده **مخدوم ساهر** لنجار از اجله امرا و ابرار روزگار بود جمیع اوقات بوظائف عبادات قیام مینمود و لغسلی از لیل و نهار فارغ از ذکر پروردگار نبوده

در مجلسش قیل وقال دنیوی هرگز نگذشتی هرکرا نظر توجه میدید بمرتبه ولایت میرسید جمعی از کرازان
بعبادت در کشتش می آمدند وزیان میرسانیدند وزارعان گله پیش وی آوردند خادمی را فرمود
تا کرازانرا اینپیغام رساند که گرد مزرعش نیایند کرازان بآن پیغام ممنوع شدند گویند چون بقریه
متعلوی رسیدند شبها پا دراز کرده بخوابیدی وگفتی هر طرف خانهای سادات است ادب تقاضا
نکند که بطرفی پا دراز بکنم از وست که گفت من از پیر شنیدم که در هرکه سه خصلت یابند بگذارید
تا نفع یابید که سر شما هالنت یکی آنکه چون پیشش نشینید خدا بیاد شما آید دویم آنکه چون سخن کند
در دل شما جای گیرد سوم آنکه دشوار آید ترک صحبت او مدفنش موضع مذکور بوهری موضع قدیمیست
منه سید حمزه اصل متعلوی ورنازگیها غواص بحر عرفان جامع محامد القان سر سلسله نقشبند گذشته
بزرگان مواضعات متفرق کنار سانگره هرچند بر جمیع بزرگان آسوده کنار سانگره
اطلاع یافتن بعذری داره مع هذا جهت تبرک وتیمن بعذری از ان اکتفا رفته شیخ موسی
آهیدانی اصل انجبزرگان هند است در زمان سلطان علاء الدین بدیار سند آمده مزارش برکنار
نهر سانگره واقع در اوائل خوانش بازرگانی از قافله جدا افتاده شتری لکیر با بار همراه داشت
پای شتر لغزیده بشکست چون آبادی دور بود واین شخص تنها جای ماندن نیافت ورفتن خود متعذر
افتاد بخود حیران ماند تا چه کند مرقد شیخ ناگهان دیده انجا آورده چون شب افتاد تسلی یافته صبح
شتر را صحیح بی اثر زخم یافته با بار راه خود گرفت بعد چندگاه آن شتر در وطنش بعارضه مهلک رسید
و قربانی کرد در ساق های شکسته دید که میخی در استخوان زده شده است دریافت که این کرامت
شیخ است درویش وهیه جانیه از جمله مشائخ روزگار واولیای کبار صاحب حال وقال است و
از باریافتگان محفل قدس حضرت رسالت مآب کراماتش برون از بیان و فاتش هزار و یک
مات حق عشق تاریخ عربی وترجمه فارسی در عشق جان بسپرده موافق لسال آمده مدفنش قریه لوزکی
بر کنار سانکره درویش آلو مجذوب مطلق عارف بحق بوده اصلش هند امالبند افتاده در کوچها
ساکت میگردید گاه وقتی حرفی میزد که مفهوم می شد در صحرا میرفت ولپشتارهای هیزم وشی
می آورد وبمردمان میداد صاحب کشف وکرامات بوده بسیار کس را از مقاصد و مرادات
بحصول می پیوست مدفنش بر کنار سانگره واقع درویش پلی سمیجه ذات بر کنار دریای سانگره

ساکن

ساکن بود از یاران شیخ هو بحتی ولد لاکهه است طبع لطیبت بسیار مائل داشته روزی بشکار
ماهی قلابی انداخته تا دیگری انتظار کشید چون ماهی بدامش نیفتاد گفت خدایا بده یا ببر در حال
زمین لب دریا که بر و نشسته بود ترقیدن گرفت از ترس برخواسته گفت عجب است از انکه
داونش مشکل وبرونش آسان درویش لده از عمده نظر یافتگان درویش وهیه است و
بفیض توجه مرشد برتبه والا رسیده صاحب کشف و شهود بر آمده مولانا عباس از اجله
خدام شیخ وهیه است وبمقام گزیده وصفت قال وحال رسیده مخدوم آدم تیبه صاحب منزلت
عالیست صحبتش خالی از فیض حالی نبوده درویش چنه از جمله اهل دل صاحب ولایت
در خدمت بسیاری از مشائخ فیضها یافته مرید خاص مخدوم آدم تیبه شیخ صدهو نوهریه
از عرفای روزگار وبزرگواران اعصار معاصر درویش وهیه است نصرپور چنانچه مذکور سلطان فیروز
در احدی وخمسین وسبعمائة نصر نام امیر برا امر فرمود تا قلعه بر سانگره بنا نهد و این شهر که از انقرار
آباد گردیده بنام وی نصرپور اسم یافته بفزونی باغات ووقوع دریا بزیر شهر خط عشرت
فزا است گویند سران ترخانیه در تمام سند همین زمین را بسکونت برگزیده بودند چنانچه اکنون نسل
باقیست از پنج وشش سال دریا از انگوشه کرده ولهذا باغاتش همه خراب وجای گلستان
شورزار پیدا شده زمینش بزرگ خیز منه قاضی خیر الدین مردی با حال صاحب قال بوده
شخصی را در زبانش عارضه اسهال روداده وهیچ دوا امساک نمی پذیرفت عزیزانش مایوس شده
ویرا در کشت جواری بالای چهارچوبه خوابانده شکمش همواره چون مشک دهان کشاده جاری
بوده ناگهان وی از ان راه عبور نموده دید وقت آورده نظر شفا برو انداخت در حال به شد
صاحب حدیقة الاولیا از ثقات آورده العهدة علیهم که آنمرلعق از ان بعد چهلسال بصحبت حال و
فراغت بال زیسته حسب اشتهار هرچه می یافت میخورد و راه غائطش مسدود بوده بصفت
بهشتیان از تقاضای متعارفه ضروری مطلقاً در گذشت مدفنش بریک گروهی جنوب نصرپور است
شیخ محمود المعروف بشاه سیان قادری نبیره حقیقی یعنی پنج واسطه حضرت پیر دستگیر علیه الرحمه
معروف در روزگار سابق مدفنش در کنار آنطرف دریا بوده شخصی قدرت نداشت که درون
گنبذش داخل گردد بعد مرور دهور آن زمین را آب گرفت نعشش بزمین دیگر که امروز وسط

دریاست نقل نمودند آنجا نیز زیارتگاه عالمیان بوده همه کس بیرون محوطه زیارت میکردند کرت
ثالث چون آب طغیان گرد در جای که امروز آسوده بتجدید دفن کردند انسان باز زیارتش عموم
و دخول در مقصوره معزز شده خوارق حالتش که از قدیم باز مرئی ارادتمند است برون از احاطه
اقلام وضبط او هام توان شمرد اکنون میر محمد زمان رضوی بتوارث اسلاف سجاده نشین آن درگاه
خلایق پناه متصف فرخابزرگی و کثرت کمالست میر محمد زمان رضوی اول وارد آنجا جد بزرگوار
سادات رضوی حالست از اجل مشایخ و اکمل اولیا گذشته پیش بمدت قریب شصتی سال و کثری
بنابر طغیان آب نعشش از جای قدیم مع نعشهای سایر سادات مدفونه آنجا نقل کردند از ثقات
که بمشایعت نعش آن کامل بودند مرویست که سید موصوف را با وجود انکه دو صد و بیست سال
بر واقعه فوت گذشته بود از فن صحیح و سالم بر آمده و یک خوشه انگور تازه رسیده مع چند
دانه نبات پایین پهلو راستش یافتند که ارادتمندان بتقسیم آنرا خوردند دیگر خوارق بر اینقیاس
تو انگرد شاه هاشم رضوی ثانی احفاد اعنی اکابر نبیره و صاحب سجاده وی بوده حالات ایشان
نیز مافوق تحریر و تقریر در حیات و ممات خوارق عاداتش ثمره روزگار عالمی بمریدی وی بهره یاب
مرادات دینی و دنیوی گردیده اشعار محققانه بسیار دارد بعد وی شاه نور الله هم براه آبا
سالک مسالک عارفان زیسته پس فرزند حمیدش شاه پنی لده سجاده نشین آبا بر آمده احیای سوم
بزرگی اسلاف بوجه اتم نموده بعد از و برادرش شاه نجم الدین بروشنی کمال و عرفان اختر کمال
مزین و بدرخشانی نیز فرخنده حال اهل ارادت را محلی انوار صدق و سداد داشته بعد وی شاه
غلام حیدر قایم مقام آبا گردیده اکنون ذات این صاحب برکات بیادگیری کار آبا غنیمت
می باشد سادات اجله رضوی دران بقعه میمون بسیار گذشتند بچند اسامی تبرک میجوید شاه
غیاث الدین ولد شاه نور الله مذکور در بزرگی اتم زیسته از و شاه وجه الدین مخلف و به نیکو
اطوار ی بزرگان متصف زیسته اکنون سید بزرگ خاتمه بزرگی یادگار آبا بحالت نیک کر
بزرگانه زیست دارد سید یار محمد رضوی اول حال نوکری کردی ثانیا بفقر راه آبا آشنا
شده متوکلانه می گذراند و حال نیک دارد میر محمد شاکر رضوی از بزرگان حال بتورع و تقوی
موصوف صفات آبا معتقد علیه بر خی خاص و عام است سید محمد ظهیر ولد سید سلطان رضوی

بکمالات

۱۹

بکمالات انسانی متصف میر محمد صدیق طالب العلم متورع کامل در سلک احیاست سید عبد الله و سید
عبد الرزاق پدر و پسر هر دو از شهدا اند گویند چون شهید شدند سرهای خود گرفته بجای دفن
رسیده مری مردم شده دفن یافتند درگاه هر دو بزرگ زیارتگاه عموم برایا و حلال مشکلات
ارباب التجا است سید احمد المشهور بشاه غوری از اولاد پیر پیران حضرت شاه عبد القادر
جیلانی بیج طرف جنوب مدفونست درگاهش معدن فیض ارباب حاجات و منبع کشود هر مشکلات
می باشد بی بی نور بهری مجذوبه سالکه از قوم دبه گران کامله وقت رابعه ثانی بوده مدفنش در عین
بازار نصرپور ملجای ارادت ارباب حاجالست در وقت قاضی مسعود که مذکور شود حیات بوده و
خوارق عالیه از وسر سرزده شاه عنایت الله رضوی بن سید نصر الدین از مریدان شاه خیر الدین و که
درویش صدو و درویش حمید بن پلی و سید عبد الولی رضوی پسرش ارجمند سید عثمان پسرش ارجمند سید شفیع محمد شاعر کامل
سندی زبانست چنانچه اشعارش ورد زبان ارباب عرفان شو حقائق القان می باشد ساکن نصرپور بوده مقابر شیخ
موسی آهنداني فیمش زیارتگاه خلائق است لکهیرام وهی نامدار مسکن اولادش یادگار شاه عنایت الله از اولاد حضرت پیر دستگیر
در شهر نصرپور آسوده است زیارتش زائر از امداد ات گوناگون میرساند اولادش حالا شاه غیاث الدین باقی قاضی
مسعود قریشی عثمانی صاحب علم ظاهر و باطن اجل اولیا وقت و اشرف مشایخ روزگار بوده
علم با فقر جمع داشته پسرش میان حبیب الله نامی حافظ و پسر وی میان عزت الله هر یک صاحب
کمال بر آمده اکنون برادر زاده میان عزت الله محمد یار نام مرد موفق باقی قاضی محمود که
برادر قاضی مسعود مذکور در زی اعیان بو فور انسانی زیسته پسرش میان فتاح از اجل اتقیا
بر آمده مرید و معتقد شاه هاشم ثانی رضوی بود میان عبد القدوس مشایخ وقت معاصر
قاضی مسعود و قاضی محمود مذکورین بوده پسرش محمد اشرف خدمت کرورکری داشته و بعنوان
انسانیت زیسته فرزند محمد اشرف مسطور محمد حسن نام نامی محاسن آباد رین نزدیکها بهم اسپ
دیوان کدو مل در دیر جات مقتول شده شیخ نتهو از قبیله بهانر و زمینداران نصرپور بر یک
گروهی شهر طرف مشرق مدفون درگاهش مطاف اصناف خلائق و اتیغ شیخ لوقه بس
و میانری مشائخ کامل وقت بوده درگاهش بر دو گروهی طرف بکیره مطاف خواص و عامست
مخدوم سنهره اصل از زمینداران طرف مشرق بدو گروهی مضجع مرجع عالمیان دارد سید دین محمد

اصل متعلوی ساکن نصرپور در زمره اهل کمال مستثنی بر آمده پسرش سید محمد غوث در وقت خود
بمحاسن بزرگی متصف زیسته فرزندش سید قادر شاه حالا بفرط کمال یادگار آبا هست سید عبد الصمد
برادرزاده سید دین محمد مذکور ایضاً صاحب کمالات ظاهره بوده سید اسحٰق بخاری الاصل آنجا بست
درگاهش زیارتگاه اهل الله فرزندش سید محمد محسن حالاحی و قائم سید ابن شاه اصل بخاری
در ده خود برابر کوٹری الموسوم به سید ابن آسوده است درگاهش برآرنده حاجات اهل التوسل
واقع سید عبد الرحمن بخاری از اولاد اوست بکرات حال مشتهر اولادی کثیره دارد سید عنایت الله
برادر سید عبد الرحمن در نزدیکیها صاحب حالات و کرامات والا درگذشته قاضی حاجی از
بزرگان ماتقدم آن بقعه است میان ابو البقا محتسب معروف که درین نزدیکی نامی روزگار صاحب
دعا درگذشته اولادویت قاضی عبد الوهاب از قضات متبرک نازکیمان نامدار آنجا بوده
چون درگذشت بجایش دو پسر شدند پس غایب شد قاضی ابو الحسن برادرزاده اش بخدمت قضا متمکن
گردیده قاضی محمد میر پسرش حالاحیات و خدمت قضای موروثی خوب بتمشیت میرساند
قاضی مخدوم عبد الرحمن از اجل علما و افضل فضلا بوده از عهد شاهجهان تا مهمگی سلطنت عالمگیر
بادشاه متولی نذور حرمین شریفین بوده جاگیر جید مشروط خدمت داشت مخدوم محمد اکرم پسر بزرگش
بوفور انسانیت و فضیلت درگذشته میان مدنی که در مدینه طیبه متولد گردیده ثمره آن شجره و
دوحه آن حدیقه است حفیظ یارخان و عابد یارخان هر دو اخوان صاحب نام و نشان ولدی
قاضی عبد الرحمن مذکورند قاضی عبد الرحمن ثانی نسبت آبا اکرم و بسیرت اجداد اعلم زیسته در مدینه
متبرکه درگذشته و در قبر مخدوم حیات سندی مدفون گردیده حاجی محمد قائم سندی که مذکور شود
و میان عبد الحمید هالاکندی که مذکور شده هم دران قبر داخل شده اند قاضی روح الله ایضاً
مخدوم محمد سعید از علماء متبرکه ساکن آنجا بوده چون درگذشته بجایش میان میدنه از بزرگان
نامور آنجا است مخدوم میان میدنه جامع فنون بکمال عالم متبحر در فقه علم اکثر علماء در سائر
کمالات اشهر برایا با سلوک آشنا درین تازگیها بسن کمال وفات یافته پسر ارشدش میان عبد الله
از علوم ظاهری بهره وافی برده متوجه علم معنی است میان عبد الرزاق گودری بزرگ آن بقعه است
میان نور محمد طالب العلم حال از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در فضائل فقهی و کمالات علمی اشبه

وقت است

وقت است چندی بتقاضای عسکر میان شاه خان نامی بوده مخفی نماند که بعد فراغت از ذکر
برخی وجوه ساکن اصل شهر مذکر ساکنان مواضع مبادرت میرود میان احمد عطائی در
مواضع نصرپور متعلقه سماواتی صاحب بکمال عمده وقت اهل حال و قال درگذشته اکنون مخدوم
حاجی هارون دامادش قائم مرصد بزرگیست پرورو نزدیک گجرکوٹ واقع ارض روپاه دنیمان
نزدیک گذشته اکنون پسرش احمد شاه نام قائم مقام معتقد علیه خاص و عام است بکیره موضعی
سامی سه گروهی اینطرف نصرپور از بزرگانش است شیخ فاضل شاه قریشی از اولاد
قطب الاقطاب شیخ بهاؤ الدین ملتانی قرب زمان هزار و چند هجری وارد سند گردیده در موضع
مذکور رحل اقامت افگنده ببزرگی اتم موصوف از اجله مشائخ وقت بوده گویند در انحین خدام مخدوم
نوح بن الله مقام آمری واقع کنار پران که جای با تبرک از قدر تهای کردگار است چنانچه
در اصل درخت دریچه شکل سوراخی موضوع که کسی را جز طهارت ذات از وعبور ناممکن و یادگاری
شیخ بهاؤ الدین ملتانی است سابق الایام مجمع فقرای منسوب آنسلسله بود و تغلب روست کرده
مریدان شیخ زاده رونق نماند مگر بآن سبب گروهی از خدام بملتان شتافته در روضه آن قطب
الاقطاب التجای مجمع معهود آمری کردند و ملهم بآن شدند که عنقریب شیخ شهر الله از اجله
اولاد شیخ بهاؤ الدین ملتانی علیه الرحمه بموضع مسطور رسیده شیخ فاضل شاه معز الیه چون اولادی
صلبیه نداشت آن بزرگوار را بفرزندی و دامادی برگزیده بعد مضی اندک ایام این بزرگ
والامقام باظهار کرامات باهره و آیات ظاهره مقام آمری بدستور قدیم مخصوص خدام سلسله
پیر خویش نمود الیشان را دو پسر رشید بوجود آمدند ۱ شاه سراج الدین ۲ شاه قائم الدین شاه
قائم الدین را اولادی نماند شاه سراج الدین رشدی کلی کرده در حضور بادشاه مزاوان اعزاز اندوخت
ابتدای برداشت جنگ جهوک با شاه عنایت الله صوفی از وست در آن زمان در دهلی بوده
از دو فرزند بوجود آمد ۱ فاضلشاه ۲ مهرشاه فاضل شاه رشدی نیکو کرده لاولد درگذشت
بعد از وی برادرش مهرشاه برشد و نمود بزرگان بر آمده و حالتی نیکو بهم رسانده از وشاه قائم الدین
خلف نامدار یادگار که کنون بجای آبا متمکن است کاتیاره از قرای قدیمه پرگنه سماواتی متعلق
نصرپور است بزرگانش شیخ برکیه ولد شاهو کاتیار معاصر مخدوم احمد و محمد ولد آن مخدوم

اسحق ماله کندی که مذکور شدند بوده را وائل حال ریاضات شاقه کشیده گویند یکبار بعد شانزده سال روزه افطار نموده در تمام ایام زمستان با یک چادر شبها بر کنار دریا رفتی و غسل کرده در چادر مبلول بنماز پرداختی و چون خشک شدی باز تجدید غسل کرده چادر مبلول بر بنماز مشغول شدی و همه شب بتکرار غسل و نماز احیا داشتی و در ایام گرما همه وقت روزهای گرم در صحرای بی هوا میان آفتاب بسر بردی تا رفته رفته پوست جسدش تمام ریخته گویند شخصی بادی در میان چله نشسته بود و برای شیخ هر روز نان بزرگ بشیرینی و روغن میخته تا میخورد و آنکس فاقه می کشید مردم حرف گیر این را شمردند چون چله تمام شد هر چهل نان که خورده بود بی نقصان بر آورده پیش آن مردم نهاد و گفت آنچه خوردم اینست هر که در مجلس حاضر بود از آن نانها خورده روزی شخصی نزد شیخ آمده گفت زن خود گم کرده ام ندانم مرده یا غائب گردیده فرزندان صغیرش بعجز ار اندخادمی را فرمود زن این مرد بیار وی از در برون شد حیران الستاد شیخ صدا زد که پیشتر رو خادم میرفت تا شب افتاد هر قدم که نهادی چون رفتن از بالای سوی پائین از نردبان فروتر رفتی و رفته رفته زمین را بسر خود دیافته ناگاه بارگاه شاهانه با انواع حشم و خدم بنظرش آمد و دید شخصی در کسوت شاهانه نشسته چند مرد و زن مقید پیشش استادند خادم مذکور از زبان خویش استدعای خلاصی زن مسطور کرده جواب یافت که آنزن در ادای نذر اهمال ورزیده خلاص نیابد خادم برگشته ماجرای در خدمت شیخ گذرانید شیخ در حال شوهر آنزن با خود گرفته بر مرقوم وارد آنجا شد و هر قدر طلب زن نمود جواب نیافت پس شوی زن را گفت زن خود کر برگیر چون او زن را گرفته رفت مریدان آن بزرگ را گفتند زنرا بی اذن می برند فرمود مجذوب خدا و دست محبت او آمده اگر همه را بردوم نمی زنم از زبان عارف بالله سید عبد الکریم در رساله بیان العارفین و تنبیه الغافلین این نقل مذکور و آن بزرگ جناب حضرت پیر دستگیر را مشروع وی را گفتند همه کس مرید شیخ بهاء الدین ملتانی است و تو نیستی چه سبب است در حال کاسه شیر بدست گرفته در زمین غوطه خورد و بیک ساعت در ملتان شد صاحب سجاده شیخ بهاء الدین با منکوحه در خلوت بود کاسه شیر پیش نهاد فرمود با ادب باش کجا آمدی گفت چشم دیگر سو دارم پس دست داده غوطه در زمین زد و علی الفور در مجلسی که آنجا رفته بود سر کشید

گفت

گفت حالا شیخ را دست داده آمدم روزی گفت وقتی در لوز شهود الهی مستغرق بودم آواز آمد که ای برکیه بنده خواهی شد گفتم نه باز ندا رسید که ملازم خواهی شد گفتم نه تا سه بار مکرر این ندا می آمد و قبول نمی داشتم آخر آواز آمد که هرگاه نه بندی و نه ملازم پس چه چیز خواهی شد گفتم خدا وندا هیچ نیستم و هیچ نخواهم شد چون این بگفتم خدا تعالی دست قدرت بر پشتم نهاد و عرفانم مقبول شد میرن کا تیار در اول روزی نیک خورده بکشتی معرفت در حال بجذبه الهی از خود رفته یافت آنچه یافت مردمان کیفیت آن دریافت از وی پرسیدند وی راز مستور وانمیکرده قضارا روزی باکسی ماجرای خود وا کرده آنحالت از و ناپدید گردیده دیوانه طور سرگردان می گشت و طبق طعام بر سر طلب جوکیان دیوانگان میکرده سید عبد الکریم وی را بخدمت مخدوم نوح برده بمجرد دیدن زیاده از سابق واصل رتبه عرفان شده حالتی یافت که چون ذکر کردی بیهوش شدی بکرات مرده پنداشته بر وی سین خواندند از دست که گفت مهتر اسمعیل علیه السلام بمن هیچ کار ندارد مخدوم عبد الحمید قادری در موضع موجر برابر کا تیار عمله پرگنه سماواتی در رنز و یکیها کامل وقت گذشته کرامات باهره از و یادگار فرزندش میان محمد شریف حی لو خور کمالات متصف خدمت صادر و وارد فی سبیل الله لطریق پدر دلخواه بظهور میرساند و در خانقاه صبح و شام بجاء طلبه مشغول ذکر خفی و جلی می باشد شیخ دمانه در محاذی راج سپره سکوت گاه قوم اودیجه بتعلقه سماواتی درگاهی عالیشان وارد قوم اودیجه تمام مرید و بنده اولادش لقضا و طلاق و پیرزادگی معتقد علیه آنجا می باشند خسرو بن محمود اصلش از ملوک غزنویه است درگاهی والاشان در زمین اودیجها دارد خود مع وزیر مرجع اهل الله واقع یکی از القرفالش آنکه از بیشه واقع سواد مضجعش مخصی قدرت ندارد که دست بهیمه یا غیره بر دنگد را زای آن گستاخی بر طرف گردد عجیبه میر امین الدین خان در معلومة الآفاق نوشته که در عهد او آخر عالمگیر بیک موضع برسه کولاب نیلوفری داخل پرگنه سماواتی که اکثر ساکنین براهمه و هنود و چاچگان می باشد از زن چاچکی مستشاهیه مضغه که هیچ عضوی از اعضای انسانی در وجود نیافته بود متولد شده بمعاینه محمد شرف الدین را بدفن و برتافت دل نیاید بمحافظتش کوشیدند تا رفته رفته علامات اعضای انسانی مثل چشم و گوش و بینی و لب و دو دست و دو پا و غیر ذلک بمرور ایام کامل و ضع حمل سر برزد

وکودکی سالم اعضا برآمده مثل طفل رضیع شیر از پستان مادر مکیدن گرفت و الدینش بعمرکوٹ برده پرورش کردند گویا دو انای من آبا شده پانزده سال بزیست مثال ان الانثی من الاسد لاتقنع الاجرا او احد القصو قطعة لحم لاحس فیه ولاحرکة فیجرسه کذلک ثلثة ایام ثم یاتی ابوه بعد ذلک فینفخ فیه المرة حتی یتحرک ویتنفس ویتشکل ثم یاتی امه فترضعه ولایفتح عینیه الا بعد سبعة ایام من تشکله فاذا اسفت علیه ستة اشهر اکتسب بالتعلیم من عجائب الحیوانات کذا نقل عین الحیات منتخب حیات الحیوان الکهم کوٹ موسوم باسم الکهم لوهانه که در ذیل ذکر راییان مذکور ریزش منبع اهل الله واقع منه مخدوم اسمعیل سومره از جمله اولیاء کبار و اصفیا و نامدار بوده گویند از زمان طفولیت تا حال شیخوخیت همگی ایام او در ریاضات گذشته تمکنت کلی داشت از ان اقسام اطعمه و الوان اشربه بذل اهل استحقاق و طلبه علم و مسافرین نمودی وخود افطار بنان جوین کردی خوارق عاداتش از حد افزون فوتش نهصد و نود و هشت مخدوم صدر سومره از جمله علمای نامدار و اتقیای روزگار و محبان مخدوم اسمعیل سومره است مخدوم عثمان بزرگ وقت هم سکونت و هم عهد مخدوم اسمعیل سومره است درویش داؤد و میان همون هریک هم زمان مخدوم اسمعیل سومره بوده در مدرسه هر کدام قرب پانصد کس بقرات قرآن مشغولی داشتندی و مونت خوراک و پوشاک شان از خود کردندی مرزا باقی با آن همه امساک زراعت شان از هرچه میگرفتند از ابواب دیوانی معاف داشته بود با وجود این همه بذل کرم خود بنان جوین و نمک افطار میکردند و حاصل مزروعات صرف اهل استحقاق مینمودند شیخ نورالدین اصل ساکن سوستان در اثنای سیر از سواد الکهم کوٹ گذشته ظاهر آن زمین را پسندیده وصیت کرد که هرجا گذرم مدفنم آنجا سازید قضارا در نزدیکی بوطن خود گذشتنا بوتش را چون برداشتند خود بخود روان گردید و جز بزمین مذکور قرار نیافته تا آنکه در سواد الکهم کوٹ رانده از سه کروهی در همان پسندیده خود مدفون شد درگاهش مطاف ارادتمندست شایع درویش سلیمان ساکن پرگنه مذکور گویند چهار زن داشته زنی را که بادی میل بسیار داشت چون کالای می گفت گاهی بنابر طیش می گفت ای کور چنین کن در لحظه کور گردید و باز بترحم معفر مود چشمش بینا باد بینا می گشت اینحالت بکرات رو داده همچنین زبانش بهرچه جاری گشتی راست

چنان شدی درویش عمر بودله از مجذوبان مطلق و واصلان بحق بوده در اوایل از آدمیان رم کردی و بصحرا و کوه بسر میبردی آخر ایام آمده در قریه الکهم سکن گزید هیچ از خود درخت جز نداشت هرگاه کسی بحاجتی در خدمتش رسیدی فایض مرادات مراجعت نمودی درویش مذکور شد صحبت معتقد انه بادی داشته مدفنش آنجاست حمزه پرهار از مشایخ قدیم الکهم کوٹ است خلیفه محمد شریف اولیای قدیم آن ارض سید یونس اصل از سادات متعلوی و پسرش سید عبدالله از مشایخ زمان حالند بر قبر هر دو بزرگوار زیارت ابرار بسیار سید فقیر اولاد سید وته از سادات متعلوی در نزدیکی و بزرگی معروف وقت بوده جون تهه که نامی سرکار چاچکان است منه درویش حاجی سوره ساکن مواضع پرگنه چون فیض یافته صحبت مخدوم نوح واسمعیل جاکه و سید رکن الدین و سید عبدالکریم است مریدان بسیار داشت درویش موسی ساکن موضع جون از معارف اولیای سندست درویش بهاؤالدین کوریه اول مریدوی بوده آنگاه بخدمت مخدوم نوح مستفید گردید سید حمید از نبایر سید محمد مکی است که در ذکر بهکر مذکور گردیده معز الیه از برادران خود که در لوهری و بهکر از اولاد سید مکی توطن دارند بسبب انجور مفارقت گردیده در این زمین اقامت فرمود ذات حمیدش مجمع محامد انسی بوده همانجا درگذشت از نبایرش سید محمد علی و سید محمد باقر که مذکور کردند به ته نقل نمودند و به ده موضع نامی ست از زمین بهته تعلقه جون از و است مخدوم نورنگ سومره از کمل مشایخ در اولادش بزرگی بتوارث مخلف مخدوم عبدالحمید از عرفای امجاد اجله و اتقیای عصر است نسبت فرزندی بمخدوم نورنگ مسطور مختص داشت و لدار شدش مخدوم اسحق از معارف علما و اتقیا جد مخدوم رحمت الله می باشد که در ذکر ته آید مخدوم الیاس از نبایر کرام شیخ شهاب الدین بهته ور دیت بمکارم بزرگی و محامد سترگی متصف بنابر آنجور د وارد گشته ساکن آن موضع شده عمر گرامی بانقضار سانید از و مخدوم عجائب محامد والا مخلف گردیده پسرش مخدوم هارون به ته توطن فرموده مخدوم ضیاؤالدین که در ذکر ته مذکور شود ولد امجد اوست بدین شهر نامدار قدیم صوبه سند از بزرگانش است درویش بهنبه ناریجه صاحب آیات اجل اتقیا نزدیک بدین آسوده است شاه قادری از اولاد حضرت غوث

در بیرون بدین درگاهش طرف جنوب مرجع اهل الله ست از اولادش سید عارف شاه معروف
وقت به بزرگیش عالی منزلت بعده سید بهار شاه صاحب شد موفور و بسخاوت و فضیلت
حالت مشتهر زلیته خلایق کثیر را نسبت آبا معتقد علیه شده اکنون سید مولیدنه از بنی اعمام و
فرزندانش جانشین سجاده پیر است **مخدوم طغاچی** از قدیم درگاهش طرف غربی بدین زیارتگاه
اهالی و موالی واقع اولاد کثیر بزی اهل دیهات دارد **مخدوم صالح** از معتقدان مخدوم
طوغاچی مذکور است حالت بزرگی بمرتبه اتم داشته در جوار مزار مخدوم طوغاچی مذکور مدفونست
پسرش مخدوم یوسف هم براه آبا سالک مسلک علم و اتقیا بر آمده پسر وی مخدوم عثمان معروف
زمان درگذشته پسرش مخدوم عبد الرحیم در اواخر عهد شاهجهان بخدمت افتای بلده ته فائض
شده آنجا سکونت نمود فرزندش میان اسد الله مفتی بدین گردیده بدین مقیم شد اولادش
آنجاست و پسر دیگر مخدوم عبد الرحیم محمد شفیع نام در ذکر ته بیاید **مخدوم حاجی** درگاهش
داخل شهر که از بزرگان با نام قدیم ایام است **سید میر** از مشائخ معروف آنجاست درگاهش
طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله بعزها بزرگی و حالت نیک اوقات
حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام و صاحب سجاده مجمع طائفه معتقدانست
شاه لوزر درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلائق **قاضی عبد الملک** بعزها علم و کثرت
عمل از اعزه آنجاست درگاهش طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله
بعزها بزرگی و حالت نیک اوقات حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام
و صاحب سجاده مجمع طائفه معتقد است **شاه لوزر** درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق
قاضی عبد الملک بعزها علم و کثرت عمل از اعزه آنجاست نبیراش قاضی امان الله بحال
نیک درگذشت اکنون قاضی کرم الله از نبائر قاضی عبد الملک سطورحی و قایم **حافظ داود**
ملای متبرک ساکن آنجاست تاریخ فوتش مطابق هزار و سی کسی این مصرع یافته ......
داود بدین رفت بفردوس ابد **میر سلطان شاه** همشیرزاده خواجه خلیل خان که ذکر
حکام مذکور شده بعد عزل خالو بر جاگیر وی آمده وارد ته شده ارادت بخدمت میان
ابو القاسم نقشبندی یافته بپای اعلی تصاعد نمود و در مواضعات بدین سکونت گزیده

بزرگی و کرامت حال از اجله بر آمده معتقد علیه طوائف انام شد موضع براسه بنامش موسوم
از چند سال گذشته اولادی بر شد مانده **ملا قیصر** عبد اللطیف نام مرد فاضل مستعد قابل شاعر
بوده هر ششماهی بحضور عالمگیر جفت حصیر بهدیه بردی و اکرام لائقه یافتی او اخر ایامش پادشاه
فاضل دوست بر پیرانه سالیش ترحم فرموده ادراری لائقه مقرر نمود تا در گوشه وطن
عمر باسودگی بسر آورد **شیخ اسماعیل قریشی** از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی در نزدیکی
بدین بموضع علیحده مزاری مطاف ارادت عالمی دارد شیخ ابن شاه از اولاد ولیست که مذکور
گرد شیخ عالم شاه قائم مقام و اولاد آن بزرگ بعزا و ان رشد در تازگیها گذشته **میان**
محمد زمان مشائخ حال از معتقدان میان ابو القاسم نقشبندی و میان محمد نقشبندی تتوی بعزاو ان
رشد سلسلهٔ نقشبندیه مرجع ارباب ارادت صاحب تصرفات بلیغ اکنون در موضع لونهاری قریب بدین اقامت
دارد عالمی را الفیض وافی میرساند اکثر مردم را عقیده آنکه در ینوقت وجودش درین طریقه
بی همتا است با وجود بی وجهی مهمانخانه عام دارد و طرفه آنکه گروهی بی معنی نابرده نظاهر در طعنش
مصروفند میان محمد زمان رحمه ربه خلف نامدار میان گل محمد گذاشت از پنج فرزند مانده از ان
صاحب سجاده محمد زمان ثانی که در ماه صفر سنه ۱۱۸۴ مسموماً وفات یافت **چاچک** نام قریه و قوم است تعلقه
چون بدین ولهذا انطرف را سرکار چاچکان گویند از بزرگان آنجاست **شیخ موسی** ولد شیخ منغل
که مذکور شود و بعد پدر بر سجاده وی نشسته از جمله بزرگان نامدار و اتقیای روزگار بلاد بمواره
در ضیافت اخوان صفا کمر خدمت بربسته داشت و در مراسم مهمانداری مساعی جمیله مبذول
می نمود قبرش در قریه چاچک زیارتگاه طوائف انام **ونگه** نام قریه معروف قدیم بالا از سرکار
چاچکان متعلق زمینی علیحده است منه **درویش چرس** ولد ونه سرکی از جمله مبارزان دین
و سالکان مسلک یقین بوده رخش توفیق در مضمار تحقیق از همگنان پیش برده اکثر درویشان
از نظرش ملاحظه مینمودند روزی پیش مخدوم بلال رسیده پرسید که رتبه ادب فرض کران بار عات
مخدوم بلال گفت ادب فرض رجحان دارد ظاهرا این جواب مطابق مرضی وی نشده چون
رفت نقش تمامی علوم از صفحه خاطر مخدوم حک شده در مقام ضجرت و انکسار در اعتذار زد
تا باز بنظر فیض درویش انچه از لوح دلش محو شده بود بعز از مثبت گردید روزی شخصی

گاو گم کرده از شیخ چرکس دعا خواست فرمود اگر خداوند ابدرگاه تو راست باشد انیکه هر که بی سنت
دعا کناند کار او برآورد نرسد گاو را پیدا کن فی الحال گاو گم شده خود بخود آمد و **لهاری** ایضا نام
موضع معروف **درویش صدر** دلد کیورا و ٹھ از اولیای کرام و مشائخ عظام شده است
بر جمیع بیکرش از سر و فرق و جمیع جوارح مو نبود و همیشه بجذوبت و تجرد گذرانید وقتی جانب
ملتان شد وقت شام بر کنار بحر ملتان مسمی براوی رسید بشوق زیارت پیر آنجا ماندن شوار
دیده ملاح را صدا زده آنطرف ملاح زبان تفحش کشاده که چه وقت آوردن کشتی است بغضب
آمده خادم را فرمود تا ابریق همراهی پر آب کند بقدرت الهی تمام دریا در و گنجایش یافته
راه خشک گردید درویش همانوقت بزیارت شیخ مستفید شده صبح آنشب خلائق ولوله افتاده
که آب دریا چه خشک شد درویش آن کوزه بخدمت شیخ آورده ماجرا بیان نمود و در باب اعاده
آب صلاح جست شیخ فرمود آب را بمصرف باید آورد تا این خارق بیادگار ماند از انوقت
آن ناله خشک است وقتی درویش لس کاکره بر شیر سوار بدیدنش آمد پیش درویش صدر گوساله
شیرخواره بسته بود درویش لس گفت شیر من گرسنه است این گوساله بضیافتش بده فرمود
مادرش بصحرا رفته چون بیاید بی بچه پریشان گردد گفت خیر است این لا البته بطعمه شیر باید داد چند
مبالغه رفت وی باز نیامد و بخادم گفت تا گوساله را کشا بیش شیر آرد بتصرف درویش صدر شیر
بمجرد دیدن گوساله بگریخت گوساله بتعاقب شیر کرده شیر بنا بر عجز خود را ببیشه مختفی ساخت آنگاه
گوساله برگشته باز نزد صاحب با استاد مدفنش موضع مذکور است **درویش صابر** و د لهاری
پرندذات از متاخرین معاصر شاه عنایت الله صوفی است صائم الدهر و قائم اللیل زیسته و همواره
درس قرآن میداد بزرگی و تقوی بمرتبه مافوق داشته پسرش میان معروف و بعد وی معروف
پسرش میان مقبول حالا حیات مقبول ارادت اهل الله میزید **کوچه** نام موضع معروف است
داخل ارض ونکه و لهار منه **سید ساجن** الملقب بسوائی متعلوی الاصل از مریدان مخدوم
نوح علیه در وقت خود مشائخ عمده گذشته بنا بر کثرت شهرت مفید شرح حال و کراماتش نشده
درگاهش مرجع اهل الله و زیارتش برآرنده حاجات حاجتمندان است هر سال مجمع بزرگ
بروز وفاتش ممهد میشود و در آن خلائق جهت بیع و شرا از اطراف بسیار می آید سید یحیی الله

نبیره

نبیره آنحضرت در راه خدا چنان صرف بودی که وحوش و طیور از و رم نکردندی و جانوران
درنده مثل شیر و گرگ وغیره مجاورش بودندی گویند روزی از کنار دریا می گذشت غوکان
از قدومش رسیدند گفت هنوز در من مگر غیر دیدند پس یکشبانروز آنجا صرف گریه و زاری
نشست تا آنکه غوکان از دریا آمده با او الفت کردند مشهور است که وی از جای خود تا مضجع
جد بزرگوار که زیاده از مسافت یک تیر راه نبوده صبح گرفته تا شام رفتی و موجب مکث آنکه
هرچه از سنگ و کلوخ وغیره در زمین دیدی بر داشته تا دیری در و مستغرق ماندی و کلمهٔ
سبحان الله تکرار فرمودی فرزندانش هرچند بعد از واقع اسباب عمارت آماده کردند تا
گنبذی با مقصوره بنا نهند اجازه نشد **سید پنی لده تلهار** موضع معروف از بزرگان نامی
آنجاست **سید مکیلده** از نبائر سید عبدالکریم صاحب بلری بسببی از برادران مفارقت گزیده
در آنموضع مدتها بریاضات شاقه گذرانده حالتی نیک بهم رسانید ارباب موسی رئیس آنجا
نسبت صبیه خویش بسید داده رفته رفته باجمعیت و جمعیت با فقر نیکو یافته چون در گذشت پسرش سید
عالی صاحب وقت موصوف روزگار بعز از ان عزت و افتخار زیسته اکنون میر حیدر ولد
سید محمد صلاح دامادش قایم مقام **سید غاپر** آن نام دریاست مواضع با نام گذرگاه اهل مقام
دارد درخت آمری آنجا نشانده شیخ بهاء الدین ملتانی جای زیارتگاه اهل الله شایع بقدرت
الهی درتنه اش شکل دریچه موضع شده اهل ارادت در و داخل شده برون آیند و آنرا که نفس اللوامه
در وخطائی باشد گذر از آن دریچه صورت نبندد همه وقت گذرگاه فقراست شیخ بهاؤ الدین ملتانی
آنجا بسی گذرانده فقرای آنسلسله آنجا بسماع و صحبت اوقات گذرانند **پیر خاکی** مشائخ قدیم سوده
ارض به النت **ابراهیم** ناکورائی تتبه قوم از مشائخ قدیم مزاری در آن ارض با روح
وصفا است **سید حسن** باکانه از مشائخ قدیم آسوده پت نزدیکی عمرکوٹ **سید لال** چهته کی
از مشائخ قدیم در زمین مند ره پت **تاج محمد** کهیلره از سلسله فقرای قدیم اولاد سومره
کهیلره که در مقابر حسن باکانه آسوده است بر نزدیکی در گذشته نامدار مشائخ وقت در سنکیجی
مدفن دارد **درس منظفر** ذات عالی پوتره درده بایزید سمه بسیار صاحب مجاهدات و ریاضات
میزید و مشهور سرزمین خود است خلافت سلسله مخدوم بهاؤ الدین دارد **بالو** سکریه ذات در ارض

منده پت آسوده از مشائخ قدیمست درس واته کا چله بزرگ سورت وقت آسوده پت زیارتگاه
اهل الله شائع فقیر کهنوریه از مشائخ قدیم آسوده زمین سونهی ست حسین فقیر را با و بزرگ
وقت در نزدیک زمان درگذشته نزدیک سومن دارد اکنون پسرش با مل فقیر مرجع معتقدانست
درس اجرا از قوم لوریه بزرگ قدیم آسوده موضع پو پرائی درس بلال در نزدیکیها
ساکن حوالی آمری بر ناله پر آن می گذرانده کمالات ظاهره بسیار سرزد حالش می بودند اکنون میان
شرف الدین قائم مقام متصف محامد والاکرام انام است ذکر برخی وجوه مشائخ و علمای سند
که تحقیق مقر و مدفن شان کما هو حقه صورت نیافته و در نسخ بهمین اسم و نژاد مذکور شده اند بشرح
زمان مذکور و ملتزم می سازد اگر بزرگی ازین آسامی مخصوص جای یابند داخل آنجا فرمایند
ابو علی سندی در نفحات از شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی مسطور که وی از استادان بایزید
بسطامی است بایزید گوید من از ابو علی علم فنا در توحید آموختم و ابو علی از من الحمد و قل هو الله احد
شیخ عیسی سندی جند الله لقب مرید شیخ محمد لشکر داد و خلیفه شیخ محمد غوث گوالیریست شیخ برهان
شطاری برهانپور مرید و خلیفه وی بوده شیخ یوسف سندی ابو الفضل اکبر جد خود شیخ خضر
را از نظر یافتگان وی شمرده مخدوم بنده و مخدوم ناله هریک از مشاهیر علماست در وقت
راجه سینه دل بودند حاجی و لیسر از جمله صلحای روزگار و اتقیای نامدار معاصر شیخ برکیه کاتیار
درویش لسه کا که همواره بر شیر سوار گردیده با درویش صدر ولد کیو مذکور معصر بودلا بهیا
یکی از منظوران نظر شفقت مخدوم نوح است درویش قطب مرید مخدوم نوح رحمه الله که
حالات غریبه داشته شبی بهو یک وارد شده طالبعلمی از و پرسید که مرید کیستی گفت مرید خدا بر او
هجوم کرده خواستند تا نزد مخدوم جعفر برده تعزیر کنند گفت بل خدا مرید منست زیاده خشم آمده
نزد مخدوم جعفر بردند مخدوم پرسید تو همچنانکه میگوئی گفت بلی خدا مرید باین جهت است که او
هرچه در حق ملا داده فرماید لامحال بظهور رسد اول هم اراده او بود درپیدا کردن ما در اراده ام
ما را هیچ قدرت نیست هرچه می کند او می کند در ظاهر من مرید مخدوم نوحم رح دانشمندی بوی گفت
چون لست که شما هیچ علمیتی ندارید و میگوئید خدا با دوستی دارد گفت نشنیدی که بادشاهی صاحب
هزاران کنیز خداوند حسن و جمال روزی زن کناسی که پر از مردم بسر میبرد دیده شیفته اش

دروچه فضیلت دیده باشد درویش مهر اره نهریه یکی از کبار زمانه بوده در اول پیری داشت
که فوت کرده بعد مدت در خدمت سید عبد الکریم رسید و حاضر از اگفت مدتست شوهر من مرده
اکنون حضرت ایشان از اشوهر کردم درویش احمد قطب عالم مخدوم حامد دودای یگانه کر
دانشمند زمانه درویش عبد اللطیف مخدوم ضیاء الدین دانشمند کامل درویش
سمه و مخدوم عیسی پسرش میان عبد القدوس هریک از همصحبتان و فیض یافتگان
سید عبد الکریم نامی عرفان و القانند میان عبد الرشید لصبیر دانشمند زمانه عارف یگانه معاصر
مخدوم نوح رح میان عبد الله درویش هارون از آشنایان نظر یافتگان سید عبد الکریم اند
مخدوم یوسف طیونه از کمل زهاد زمانه بوده در علم قرائت مهارت کامل داشت خوارق والاش
مذکور زمان فوتش ثمان و ثلثین و تسعمائه نصریه از مواضعات پرگنه بتوره منه مخدوم صدهو
لانگاه بزرگ وقت اهل مشائخست ترک بمرتبه داشت که آب جهاشب برمی تافت و میفرمود یوم
جدید و رزق جدید خوارق و آلائش زیاده بر اهتمام عوام مزارش مطاف ارادت بزرگان
نامدار در قریه مسطوره واقع سادات متعلوی که از انهاست سید عبد الکریم بیشتر از ارادتمندان مخدوم
بودند ملا احب ولد مخدوم صدو مذکور صاحب کرامات باهره بوده روزی بقصد دهی روانه شده
وقت نماز عصر بر کنار دریا رسید معبر این کنار نبود خادم گفت موسم برساتست شب بده بازگشته
باید گذرانید و فردا باز اینجا باید رسید و عبور کرد گفت خیر است همینجا شب میگذرد چون اندکی
از شب سپری گردید دریا بقدرت الله قدره جوش شده آواز داد که یا شیخ اگر اراده عبور است
اینک راه قبول نفرموده باز بگرات همان آواز و همان کیفیت آب مسموع و مرئی گردیده گفت ما
توکل بخدا داریم نه التجا بتو آخر فردا از انجا در معبر گذشتند ملا شهاب الدین ولد ملا آحب مذکور
در زمان خود صالح موفق و کامل مدقق زیسته از و ملا یوسف لفقر و توکل عزیز مصر معرفت مخلف
ماند بعد او پسرش مخدوم فضل الله درویش بی ریا سالک طریق آبا ایام حیات بستر احوال بسر برده
خلف ارشدش شیخ حق شناس شریعت اساس مرشد مرشدان ولی آوان مقبول بارگاه الاشاه
عنایت الله صوفی در آغاز حال بطلب حق سیاحت و سیر شاقه برگزیده بعد مرور دهور بشاه
عبد الملک دردکن پیوست و از ان بزرگ بزرگان بمرتبه رسید که زبان قاصر البیان عاجز شمه

از ان ست وحسب ارشاد پیر ریاضات شاقه کشیده بتحصیل علوم ظاهری از شاه غلام محمد که
در شاهجهان آباد با اجازه ایشان سند فقر را پایه برتری از مشائخ وقت بخشیده کرد لعبد رسیدن
شاه غلام محمد که بعوض تحصیل ظاهر هم مرشد وی گردیده از خدمت شاه عبدالملک اجازه حصولش
بدرجه علیای عرفان گرفته پس از مضی روزگار وارد ته شدند شاه غلام محمد که بواسطه آن مرشد
مرشدان بر مرصد کمال تقاعد نموده بود آنچنانکه مرشد را معبود صوری قرار دادند بخدمت حضرت
شاه عنایت الله با دآب افتقار وچنان نیاز سلوک می نمود که علمای ظاهر ته وی را بالحکم شریعت
برای تعذیر حاضر کردند از انجاکه اهل الله را همه وقت از علما اذیت ها رسد در اداء سجده تحیت
بشیخ خود شاه عنایت الله طعن اهل ظاهر که عبارت از تادیب شرعی ست یافته حسب الاشاره
بجهان آباد شد وآنجا مدت دراز خانقاه فقر را روشنی امتیاز بخشیده در گذشت رسیدگان
خدمتش هزاران هزارند شاه عنایت الله من بعد در قریه میرانپور المعروف بجهوک توطن
گزید غلغله ارشاد وجمع فقرای بی ریاش خار چشم بعضی سلسله مشائخ شده زمینداران آن مرز
مثل نور محمد ولد منبه بن راده بن بابو بلیچه زمیندار پرگنه بلیجاره وحمل ولد لاکهه بن حمل بن لاکهه حسب
باتفاق بنا بر سید عبدالکریم علیه الرحمة مثل سید عبدالواسع ولد سید عبدالغنی بن سید عبدالجلیل
بن سید دین محمد بن سید عبدالکریم رح بر فقر ابقام کاوش ومجادله پا افشاندند ووقتی هجوم کرده
ناگهان بر فقر ار یختند گروهی بزرگ از اهل الله بصدق مخدوم گردیده وارثان شهد الحکمه درگاه
جهان پناه استغاثه نموده اند مطابق سلطانی زمین آنها معوض شان شد اکثر عزبا وسائر مردم از دست
تظلم عمال هندیه در ذیل امنیت فقر آمده آباد گردیدند چون بمقتضای مشیت ایزدی بفحوای منطوقه
اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل آن شهادت آن کامل کاملان در رسیده بود یکبار بو میان
منحوس بجبه حاکم ته را بخود یار کرده در حضرت شاهی باظهار خروج فقیر حکم استیصال صادر نمودند چنانچه
در احوال حکام گذشت حشری از افواج تمام الکچات سند بر او آورده در سال هزار وصد وسی
بدرجه شهادت رسانیدند هزاران فقرای رسیده پروانه وار فدای شمع راه شهادت مرشد شدند
اکنون شاه عزت الله ولد نامی آن شیخ شهید در موضع مذکور جانشین پدر است وشاه سلام الله
ایضاً ثمره شجره سالهای دراز بصحاری بی زاد وتوشه در ریاضات شاقه بعنوان سکر گذرانده

ازچند

از چند سال فی الجمله رو با فاقه اما هنوز شهرت دوست نیست وگرد عمرانات نمیگردد ز مره از کر
خدایانش رنج بر راحت مقدم شمرده دامن توسلش از دست نمیدهند خوارق کلیه از ایشان
سر زد میگردد در حینی که میان غلام شاهخان ومحمد عطرخان هر دو برادر بر ملک بهم تنازع داشتند شخصی
برسبیل حکایت ماجرای مخاصمت ایشان در حضورش رانده فرمود عنین صاحب تاج است زمانی
رفته با انکه هیچ عاقلی باور نداشتی غلام شاهخان وارث ملک شده همچنین آنچه از زبانش میبرآید
بالتقدیر راست می افتد واحیاناً کلمات مشو تنبیه حالات آینده بی سوال سائل بر زبان کرامت بیانش
میگذرد که بوقوع میرسد خامه خامکار چه قدر شرح اوصاف بزرگی این خاندان کند خدام این سلسله
امروز هم با آنکه هزاران هزار در رفتن شهادت مرشد بکار آمدند وکسی از ان دودمان شیخیت
دوست نیست در سند هزاران هزار مریدان عیان ونهان شند ودر دیگر بلاد مشائخ کبار بتوسل
ارادت این در داخل اجله اهل کمال می باشند **اپلان** از مواضعات پرگنه بتوره است منه
درویش احمد روبخه توم معاصر سید عبدالکریم وبه بزرگی بکمال داخل اولیاست **هٹری** ایضاً از
مواضعات پرگنه بتوره است منه **قاضی حسن** را دانشمند نحریر صاحب سلوک وسیر معاصر سید
عبدالکریم است **درویش صابو سومره** از مخصوصان نظر فیض حضرت مخدوم نوح رح بحالات ارباب
کمال متصف **دبی** ایضاً از موضعات پرگنه بتوره است منه **درویش جونه** به بزرگی ولایت موصوف
معاصر سید عبدالکریم ست **راهوٹ** نام موضع معروف منه **مخدوم صدر الدین** رهوتی
دانشمند کامل جامع علوم گذشته پسرش **مولانا ضیاء الدین** حاوی فضائل وهبی وکسبی
معاصر مرزا شاه حسن است ابتدا بدرس وافاده وآخر بگوشه عزلت در آمده در آمد وشد خلائق
برخود مسدود نموده در گذشت **شیخ عبداللطیف** از جمله متبحران معالم علوم منقول ومعقول است
معاصر مولانا ضیاء الدین مسطور مینایه **دائره** دهی ست از دهات پرگنه دررک منه **مخدوم حسن** پیره
صاحب مقامات علیه است آورده اند که روزی در حالت تواجد واصل صحبت پیغمبر شده شخص پاره
خوشبوی تحفه آنجناب آورده جناب رسالت جهت تقسیم این را امر فرمودند وی در آنحالت کاعذان
خوشبو بسر مالیده بود گویند تا انقضای مدت حیات آن خوشبوی در سر داشته **بلری** نام موضع
معروف ست منه **سید ابراهیم** مشهور به پیر پردیهی قبرش بنواحی موضع بلری ست پیرامون قبرش

درختان بسیار اند هر جانداری که دست ببرگ آن زدی می العور مردی سید عبدالکریم بر قبرش آمده
گفت مرمان که زنده اند نفس را می کشند تو که مرده زنده می کشی گویند از آن بعد جلالت از آن بزرگ
مرفوع شده سید **جلال** برادر بزرگ سید عبدالکریم عارف وقت بوده در حیات برادر درگذشته از سید
عبدالکریم منقول که در ایام طفلی با شان همطبق بودم ناگاه طبق طعام غایب گردیده برادرم در حال برون رفته
شده آنرا از میان درختان برآورد چندکرت چنین رو داد ظاهر برنده طبق کسی از جنس دیو بوده
باشد سید **عبدالکریم** ولد سید لله از سادات متعلوی تولدش نهصد و چهل و چهار در اوائل بریاضات
شاقه گذرانده منجمله سحر در مسجد بانگ خوانده باوراد و تا هجوم آمدن جماعه مشغول مانده بعد ادای نماز
تا اشراق بآن نحو بوده بخانه تشریف می آورد و کاربار خانه مثل پختن و خوراندن وغیره کرده فقیر
آن را بدریوزه سیر نموده قلبه بر سر و گاوان همراه بگشت میرفت تا قریب بزوال بقلبه گذرانی
گذرانده گاه گاوان در دیده گاوانرا آب خورانده مراجعت می نمود و نماز عصر و شام و عشا
گذرانده از کار با خانه و خوراندن بدریوزه فقرا فراغت یافته از ده خود سوی ده راهوت
می برآمد و در ضمن راه در هر ده بهر مسجد جز آب و کلوخ گرفته خفتگان را خدمت کرده از انجا پیشتر
میخزا سید وراست تا ته همین سلوک در مساجد بعمل آورده از آب ساموئی لبنا گذشته تمام مکلی را
زیارت نموده در ته بدستور خدمت مساجد کرده بزیارت پیر پته میرسید و از انجا ده بده خدمت
مساجد چنانچه گذشت بوقوع آورده حین صبح صادق داخل ده گردیدی و اول وقت اذان در مسجد
دادی مردم خیال میکردند که سید را اگر خواب نمی آید که چنین پگاه اذان میکند و از آن سیر و سلوک که
همانا خارق عادت است کسی مخبر نبودی سالها در از برین و تیره گذرانده شده انچه شد آنگاه در اول رکعت تهجد
چنان گریه و بیخودی بر او استیلا می آورد که تا دمیدن صبح بیخودمی بود و رکعت دومی نمی یافت و بتعجب
میفرمود که آیا مردم تهجد را چگونه ادا می سازند بالجمله خوارق عادات و مقامات علیه حضرت ایشان
زیاده از حد و عد کتاب بیان العارفین تنبیه الغافلین از برخی آن پر است با سید محمد یوسف رضوی
بهکری و مخدوم نوح و مخدوم آدم سمیجه ساکن موضع کلو و غیرهم مشائخ کبار صحبتها کرده و فیضها یافته
منجمله از مخدوم نوح بسیار کسب افاده فرموده حسب اشاره در موضع مذکور رحل اقامت افگند
وفاتش هزار و سی فرزندان ایشان هشت تن اند ۱ سید لله موسوم باسم جد بزرگوار در خوردی فوت

بز ۲۱

کرده ۲ سید عبدالرحیم میان ابراهیم ولد مخدوم نوح گفته چون وی تولد یافت و بزرگ شد شکر الهی
بجا آورد و فرمود که الحمد لله ثانی سید عبدالکریم پیدا شده قضارا در ایام حیات پدر درگذشته صاحب مقامات عالیه بوده
۳ سید جلال موسوم باسم عم بزرگوار که مذکور شد عابد روزگار بر آمده روزی در حیات پدر از لنگر نان
می آمد و زن آن بشهادتش رسانده ۴ سید برهان برهان کمالات والا بر آمده خدا تعالی قوت بسیار
بوی ارزانی داشته بود هم در حیات پدر درگذشته ۵ سید لله ثانی موسوم باسم جد و برادر سالک مجذوب
برخاسته لسیر و سیاحت افتاد و زمانی بعد پدر هم زیست کرده ۶ سید دین محمد در حیات پدر بعزلت
گذرانده شوکت و غنا وافی اندوخت و چنانچه مذکور شود بعد پدر جانشین شد ۷ سید محمد حسین اورا
پدر بخادم الفقرا ملقب کرده و خادمانرا گفته که محتاج دعا شوید التجا باو آورید ۸ سید عبدالقدوس
در خوردی پیش پدر درگذشته بود سید عبدالکریم در شانش فرموده از خدا خواستم تا پسری کرامت فرماید
که از و سبحان الله بر سیم گویند وی هنگام بازی اطفال را جمع کرده حلقه می بست و ذکر میکرد و سید عبدالکریم
وقت احتضار ولد شریف سید دین محمد را طلبیده و دیعت ولایت بسپرد چون وی از آن سابق جامه
پوش بوده بعد رحلت پدر سر تراشیده کفنی پوشید و چادر سیاه در بر ده بر متکای سجاده نشینی متکی
گردیده بهمه وجوه ببزرگی و کرامت نام پدر را احیا داشت پس از وفرزند امجدش سید عبدالدلیل لبنا کرع
ارشاد آبا دلیل راه هدی برآمده از و سید عبدالغنی خلف رشید صاحب دولت فقر و ارشاد جانشین
اجداد بزرگ نهاد شده بعد او پسرش سید عبدالواسع قائم مقام اسلاف گردیده از انتقالش سید
محمد زمان مالک زمام صاحب سجادگی مرقد امجد جد بزرگوار شده نامدار زمان خود گردید پس پسرش سید
مقیم و ساده آبا بوده اکنون برادرش سید عبدالواسع ولد سید محمد زمان مذکور جانشین آبا است سید
حبیب **شاه** از نبائر اطهر سید عبدالکریم است همیشه صاحب وجد و حال بوده و استغراق بکمال داشت
گویند اغلب اوقات که ولد نامی شان سید عبداللطیف که مذکور گردیده حاضر شدی و تکلم نمودی می فرمود
کیستی و چون وی میفرمود که غلام حضرت ایشان عبداللطیف است فرمودی اشنیدم تاریخ واقعه
این منکام مخدوم محمد صادق نقشبندی این حدیث است الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب
فرزند گرامیش سید عبداللطیف صاحب بهشت بجای خود مذکور شده درس **امین محمد** نانک لقب
مشائخ ساکن ارض بهرامپور بسیار بزرگ صاحب خوارق مرتاض گزیده ابرار است در حیات خود

برادرزاده خود سید حسن تا نگر را قایم مقام خود کرده وی نیز خالی از حالی نه سید سمها بهمشیرزاده سید امین محمد مذکور دررو باه بموضع بهیه ساکن صاحب خوارق مشهور است **کاهوٹ** موضع معروف است منه **حسن ستیه** از کمل اولیا است روزی زیر درختی نشسته بود کنجشکی از شاخی پنجال افگنده که بر در یش افتاد بهمان وقت کنجشک جان داده بر زمین رسید حاضران گفتند سبب مردن کنجشک تو ئی گفت من خبر ندارم لیکن خدا را شکر که برین بنده خود اینقدر گستاخی آن جاندار روا نداشته روزی عالمی را پرسید که در بهشت سماع می باشد گفت نه گفت پس بهشت ما را چه کار **لکراله** نام سرزمینی ملحق کنار دریای محیط اصل داخل حکومت سند بود دیگر زمانی ممتد دار الحکومة جامان همه گشته در ایام ایالت میان غلام شاهخان باز رجوع باصل یافته بزرگان ارضش بسیار منجمله درویش صالح بخوارقات عالیه معروف بیش از الف هجری است **پیر لاکهه** در موضع پکهار مدفون است هر کس که بر قبرش سوگند بخورد اگر دروغگو بودی خون می کردید سید عبد الکریم بر قبرش رسیده گفت ای لاکهه مردمان در زندگی تندی و خشم پدر و دگر دند تو بعد مردن هم نمی گذاری بعد از آن تا حال اگر کسی قبر او را بیل می کاود یا ویران نماید آسیبی نمی یابد **شیخ اسماعیل** مشایخ قدیم صاحب آیات باهره از آسودگان آنجاست مقابر اکثر اهل و یره در و است **پیر کرمن** مشایخ قدیم منسوب به دیه ده مطاف اهل الله واقع **شیخ راجن** از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی جان لکراله همگی مرید و ینند و اغلب باولادش خویشی داوند اولادش برشد پیرزادگی باقی **شیخ مغل بهین** بزرگ نامدار صاحب کرامات ظاهر است عالمی بارادتش متوسل می باشد مزارش بر هفت هشت گروهی جانب شرق دیره در موضع معروف **شیخ ابره** ملا نری مشایخ قدیم آسوده موضع علیحده از موضع مغل بهین بفاصله انداز دو کروه **پیر پچه** در ارض کهاره بر کنار آب شور در موضع بنام خودش مشهور زیارتگاه انام و بر آرنده حاجات خاص و عام است **شیخ لال** اولیای قدیم در ارض کهاره صاحب مجمع معروف است **مخدوم جلال محمد** عالم تحریر صاحب تحریر و تقریر نادره روزگار گذشته در جامعیت علوم عدیلی نداشته **مخدوم محمد معین** تتوی در ایفادت الغایت در علم بر اغلب علما تفوق دادی با وفور علم در نجوم و طب بقرات اول و بو علی ثانی بود با وجود آنهمه کمال در سادگی کسائر الناس زیست کردی و تبرک رجوع اهل دول اوقات گذرانیدی در تاز گیهار چند سال فوت نموده است **مخفی نماند** که این چند اسامی بزرگان لکراله که ذکرشان رفت

تعلق بآن کنار دریا دارند اکنون بذکر بزرگان این کنار دریا تبرک میجوید **قاضی قطب الدین** اصل مردم تته بچند پشت قضای لکراله داشته و در بندر اورنگا این کنار دریا اقامت نموده بعد او پسرش قاضی محمد شریف و ساده پیرای صدر شریعت شده آنگاه پسرش قاضی هدایت الله بعد او برادرش قاضی محمد فاضل بتشرع و مکنت موفوره خدمت مذکوره را بهمه بزرگان آب و رنگی خاص داشتند اکنون اولاد قاضی محمد فاضل آنجاست و چون بنا بر صغر سن ابنای قاضی محمد فاضل آن خدمت بدست دیگران افتاده در بعض زمین نام قضا دارند محمد خلیل ولد قاضی محمد فاضل بدان نامی است **حاجی قائم الدین** روزگاری دراز در بغداد خدمت مشایخ کرده بتوسل خلافت پیر پیران غوث عالم وارد لکراله شده به بندر اورنگا مقیم گردید لباس بزرگ وقت زیسته بعد از وی پسرش میان کبیر محمد و بعد از او اکنون میان پیر محمد از اولادش باقی برشد و انی است **درویش گلشاه** قلندر مشرب صاحب ولایت در بندر اورنگا گذشته **شیخ رحمت الله** ایضاً مرد با کمال سلوک اصل از هندوستان ساکن اورنگا بندر شده درگذشت مزارش زیارتگاه انام بوده اکنون دریا خورده **شیخ محمود** بزرگی نامور آسوده این کنار دریای طرف جنوب ابن شاه زیارتگاه انام شایع **سید الیقیق** بزرگی معروف شمال رویه بندر اورنگا بفاصله شش گروهی مدفون درگاهش بر آرنده حاجات و هر گونه علیلان زوار از اشتفا کرامات **ابن شاه** از نبایر شیخ بهاء الدین ملتانی اولاد شیخ اسماعیل قریشی که در ذکر بزرگان بدین گذشته بزرگی پر مشهور بگوجه موسوم تنگر ابن شاه انداز هشت گروهی بندر اورنگا مطاف اهل الله است اولادش در موضع بهاء الدین پور ساکن بزرگان نامدار از ایشان برخواستند مثل شیخ امام الدین و ابن شاه ثانی و شیخ امام الدین ثانی که هر یک صاحب آیات و کرامات بودند و شیخ علیم الدین که در بلده تته بسبب خویشی روزگاری سکونت نموده دو پسر والا گهر مانند شیخ صدر الدین و شیخ بدر الدین هر دو بزرگوار در موضع بهاء الدین پور نقل کرده درگذشته شیخ بی لده ولد ثالث شیخ علیم الدین حالا صاحب دستار آنسلسله مرشد کامل باقیست و شیخ منگیلده ولد شیخ صدر الدین که ایضاً بزرگ نامدار صاحب مقام والا بوده اکنون در تازگیها درگذشته اولادی نمانده **مخفی نماند** که چون بعد ذکر بزرگان تعلقه سوستان ذکر بزرگان ساکنه آن کنار دریا فراغت حاصل شده اکنون بذکر بزرگان ساکن مواضع این کنار دریا تا بلده تته اشتغال میرود **متعلوی** شهری نامدار مسکن سادات عالی نسبت

سید حیدر را از اجل اولیای وقت صاحب آیات باهره و کرامات ظاهر بوده اولاد کثیرش بنجابت حسب و
نقابت نسب متصف برخی از ان بتقریب در مواضع شتی مذکور را کنون باسامی چند علی الرسم منجمله سکان اشهر
از سادات وغیره تبرک میجوید سید الله ولد بزرگوار سید عبد الکریم مذکور است در وقت خود مورد فیض ایزدی
و منبع شهود سرمدی بوده سید رکن الدین صاحب کمالی از ان بوستان نجابت اعنی خاندان سیادت
مذکور معروف وقت بوده از و است که گفت تر کشی پر تیر کرده نشسته ام و میرزنم بعضی را از طرفکوش
و گروهی را از جانب رو میرا ما کسی را راست نمی آید تا بیفتند و چون این تیر کسی را کار خواهد شد می افتد
چنانچه برنخیزد سید عالی از قبیله کریه منجمله چهار قبیله سادات آنجاست به بزرگی الحق زیست کرده پسرش
سید لال صاحب کمال گزیده حال بر آمده گویند همشیره معصومه اش را روزی بخاطر آمد که صحت نسب ما چگونه
باشد و برادر این حرف راند گفت سنت لتسلی و هم شب بروئیت حضرت پیغمبر صلعم مشرف شده اشاره شد
که صحیح نشان صحت نسب شما را خود بر سد از اتفاق همچی میان عبد الباقی واعظ که مذکور شود سوا کی و دره جافری
آورده بر در انداز دو گفت جد شما مرا این نشان صحت نسب شان عطا فرموده که در خدمت ایشان رسانم
گویند میان نور محمد والی سند ویرا بهزار سماجت بدیدن طلبیده به حالات آیة مثل ورود نا در شاه وغیره
مخبر شده چون سید موز الیه از انجام راجعت فرمود و گفت مقصد بشهرت بنود حالا نقل ازین آشوبگاه اولی
و عنقریب در گذشته سید شهمیر از بزرگ زادگان آنجا در احیای سنن و حمایت مقدمات اسلام
غلو بمرتبه کمال داشته پیوسته مصروف آنکار بودی و در هر کار دینی بجمع طلبه طالب تقویت دین اطهر بجان
کوشیدی در تازگیها در گذشته میان عبد الباقی واعظ از فیض یابان خدمت میان ابو القاسم
نقشبندی تو لیت که مذکور شود شمهٔ از کرامت حالش در ذکر ما سبق مبرهن بالجمله صحبت تذکیرش لبا گم
گشته را براه هدایت می آورد مشهور است که هر مجلس وعظ باجازه جناب اطهر نبوی ممهد می بنود و بغیر
اجازه جدید گاهی صحبت وعظ را تمهید نمیکرد او میان ابو البقا طالبعلم نامی دانشمند سامی در
تازگیها در گذشته سهار کا موضعی است معروف درویش حسین اصل گاذر ساکن موضع مذکور
صاحب حال و قال بر آمده معاصر سید عبد الکریم بوده درویش بهمه سهار روزی مردمان لسفارشش
نزد حاکم بردند حاکم حجاب را گفته بود که چون درویش بیاید چندان زنند که دیگر هوس آمدن نکند
بران قرار حجاب ویرا بسیار زدند و راندند قدری راه رفته مردم دیگر که در مصادره گرفتار

بودند بخبر ازین سرگذشته ویرا للشفاعت مکلف شدند باز بدر حاکم آمد دربانان هر دو ما جرا بحاکم
رسانیدند گفت درویش صاحب حالتست و طلبیده معذرت کرد هر دو کار بتمشیت رسانید زمانش
پیش از زمان سید عبد الکریم مفهوم نیرنکوٹ نیرون کوٹ اصل منتسب به نیرون کافری از
رایان سند چنانچه مذکور شد مسمی نام حاکم آنجا بعد شهادت بذیل بر سرویول خود بحجاج التجا
برده اطاعت پذیرفته امان نامه یافته بود و چون عنقریب محمد قاسم بفتح سند رسیده ملوله اکشوده
متوجه انکو شد بدستاویز آن امان نامه شرف ملازمت محمد قاسم یافته مدد گردید قلعه نامدار قدیم
اینولایت است در سال هزار و صد و هشتاد و دو بندگان عالی میان غلام شاه خان آنجا را که قلعه اش
از ویرانی اندراس یافته بود و شهرتی بقدر دیهی داشت جهت مقر خاص اختیار فرموده
بنای حصاری حصین و شهری متین را موسس گشتند حین نقل بعضی موتی عجائبات چندی محسوس مردم
شده لباس بزرگوار آسوده آنجا صدها سال بر فوت شان گذشته بو و صحیح الاندام برون آمدند منجمله
زن و مردی از موتی در کمال طراوت که گوئی حالی زنده بودند از قبور کهنه بر آمده گویند ایشان
عاشق و معشوق هم بودند نام قلعه جدید و شهر جدید حیدر آباد مقرر شد حصانت قلعه را چه
بیان نماید که در سند سابق هم ازین قرار جائی کم وقوع یاب باشد از بزرگانش است شیخ مکانی
از اجل اولیاست و اول ولات اسلام که بعد فتح سند آنجا بحکومت نشسته درگاهش مرجع اولیاء الله
و مطاف آگهان معرفت حق می باشد نایاب ازمواضعات نیرنکوٹ ست درویش بادہ مرید
مخدوم نوح است گویند چون اول بخدمت مخدوم رسید فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله بمجرد
خواندن کلمه طیبه چون ماهی بر تابه بطپید و بلرزه در آمده بیهوش شده چون اموات بر زمین خشک
مانده مخدوم فرمود تا بحجره اش بردند سه روز خود خبر نداشته پس شد انچه شد رکن پور موضع معروف
مسمی باسم شیخ رکن الدین ملتانی است که مذکور گردیده شیخ ریحان جنگلی سومره ذات از کمل
مشائخ شیخ رکن الدین ملتانی بدیدن وی رسیده بود از ان باز نام موضع موسوم بنامش مانده
نام اصل شیخ ریحان چنیسر بود گویند زمانی که شیخ رکن الدین و مخدوم لعل شهباز آنجا بالاتفاق
رسیده تکلیف نان و شیر و عسل کردند آسیای قدسی بهم رسیده یک سنگش هنوز باقی و درخت خار که
از عسل بر آوردند هم یادگار روز زیارتگاه مردم است پسرش شیخ قطب ایضاً قطب وقت بوده در رکن پور

آسوده است شب هرچهاردهم ماه بیک ناگهان پی استعداد مجمع بزرگ رو دهد تا دو پاس شب اجتماع
خلایق جمع کرد و شیخ دوده برادر شیخ محمد قطب مذکور الصفا مدفنش برابر برادر است گویند مخدوم لعل شهباز
بر فاتحه شیخ دوده که شهید شده بود رسیده صاحب تعزیه بوده است و درخت آزادکه با دلپشت داده نشسته بود
تا اکنون یادگار روزگار زیارتگاه ابرار است حالا صاحب مصلای شیخ ریحان پشت به پشت حسب
توارث شیخ عنایت صاحب حالات ظاهر است و شیخ کرید نه خلیفه شیخ قطب مذکور بجا معقیم شیخ
ابراهیم از نبائر شیخ ریحان جنگلی مذکور صاحب وقت بوده روزی بدیدن سید علی شیرازی رسیده سبحه
در دست داشت چون مصافحه کرد سید فرمود شما هم تسبیح در دست کنید گفت اسب لاغر و ضعیف را
تازیانه ضرور اما تازی رهوار هم بی تازیانه تر بیدشیخ رکن الدین از اولاد شیخ ریحان جنگلی مذکور است و تعلقه
جاگیر باله مدفن زیارتگاه اهل الله و مرجع اتقیا واقع دهوری هنگوره موضع نامی است سادات
متعلوی در وی بسیار سکنی دارند و بسیار بزرگوار از آن خاندان در آن موضع وجود یافته اند سید
هارون صاحب منزلت قرب عنایت بیچون که در متاخرین لفقر و رضا سرآمد برخی فقرا گذشته
آیات باهره و اشعار محققانه بسیار دارد و قبرش بیرون موضع زیارتگاه عموم برایا است از نامداران
حال است سید شیر یزدان لسر سید ی سادات معروف جوانمردی کریم الطبع مخصوص آدمیت نادی
آنجا در تانه گیهاگذشته سید الهیار بزی زمینداران صاحب مکنت کلی و خیر بالذات سید محمد
الصفا مرد با ثروت بذی اهل زراعت معروف انکومی زید درویش زکریا تهیم ذات از جمله
بزرگان نامدار معاصر درویش ابراهیم ولد ناکو در تیه است بزرگان آسوده کوه گنجه این کوه را
سر اولیا لقب است چون بر حالت جمیع شان اطلاع متعذر بانچه رسیده تبرک سیجوید منجمله شیخ برید
ویرداس از جمله مجذوبان موحد سالک راه تواجد بوده گویند اصلش برهمن است همواره در بوادی
و کوهستان زمزمه کنان همراه وحشیان می ساختی و از آدمان رم مینمودی در اواخر اوان بر دامن
کوه گنجه قرار گرفت یکان یکان مردم بزیارتش میرفتند و ناگفته مقصد بر ضمیر هر کدام راه یافته
جواب شافی میداد صاحب حدیقة الاولیا آورده که من بخدمتش رفته بودم بیتی سندی میخواند
بخاطر گذراندم که آیا از خودش است یا دیگری بی آنکه به پرسم گفت این بیت از اسحق آهنگر است
و چند چیز دیگر در زمین گذراندم و جواب یافتم نقل است که شخصی بدیدنش رفته ظاهرا گرسنه بود

گفت

گفت از فلان درخت زقوم دیگچه موضوعه بیار و بر دیگدان بدکن چون چنان کرد مشتی سنگریزه
درو انداخته سرپوش بنهاد ناگاه ماده آهوان از صحرا آمدند شیر آنها دوشید و از دیگچه طعام نفیس
کشیده خورانید وفاتش نهصد و سه مدفنش دامن کوه گنجه درویش بدین ولد اهوار مشایخ کمل شد
در گنجه آسوده است اولاد کثیره با ثروت ماند که ببرکت آن بزرگوار بی کشت و کار خوب میگذرانند
و کلام پیر شیراز ایشان کم نشود در پس چیتو از نبائر درویش بدین بخوارق و الا قائم مقام درویش
مذکور گشته اکنون پسرش مولید نه نام قائم مقام و لیست شاه الشاه مداری از کمل اولیای متاخرین
در نزدیکیها بمقامات علیه متصف و ملجا مراد طلبان بود درایدن موضع معروف از مواضع لند است مسند
درویش کراجه سینه دل از جمله مجذوبان مطلق واصل بحق بوده همواره سر و پا برهنه گردیدی
و هیچ جا سکونت نورزیدی زبانش بر هرچه جاری گشتی چون سیف قاطع بودی گویند هرگاه ویرا
حالتی رو دادی ابیات بزبان سندی بیتی گفتی و باهنگ الحان خواندی هرچه گفتی شدی و قضیه
در زمین گهج گذشته بر گله گاو میشان رسید و استدعای پاره شیر یا جوزات نمود انجا مردی نبود
زنان و یرا بی ادب پیش آمدند بجوشیده نعره زد و در رفت قضارا گاو میشان معه گوسالها که بسته
بودند رسیده جملگی ناپدید شدند تا یک سال کامل اثری از آنها نمودار نشد بعد از سال کامل گذر درویش
باز انجا شد زنان درویش را شناخته بمردان گفتند و همه بازاری و نوحه در پایش افتادند و حال
خویش گفتند گفت شما ندارک جای ورسن و میخ گاو میشان به بینید وقت شام همه بر میگردند وقت شام
چنان وقوع یافته از گاو بانان استفسار کردند که تا این مدت کجا بودید گفتند ما بهمان طریق معمول
صبح رفته ایم و شام آمده ایم فوتش در سال نهصد و هفتاد و هفت مدفنش قریه مذکور فندی قریه
معروف منه شیخ ممون از مشایخ قدیم آسوده آنجاست مجمع بزرگ بر او بروز معهود منعقد
می شود شیخ کپور و شیخ نظام الدین هر دو شهید در تعلقه فندی آسوده اند خوم خواجه تمام
سند معتقد ویند و بر چهاردهم ماه بمجمعش حاضر آیند ستیار نام پرگنه ایست شیخ لودی از اولاد
حضرت غوث الثقلین زیارتگاه خاص و عام است مخدوم یعقوب بلیچه عارف زمانه ساکن موضع
ناره از مواضع پرگنه ستیار است گویند سائلی از و سوالی کرد گفت نزد غلامم در صحرا برو که پاس گاو میش لبستان غلام آن پیغامم گاو میش
کشتش کاسه شیر هر روزه دادی حواله اش نمود مخدوم آن شنیده غلام را گفت چون بهترین گاو میشان

بی تعیین من وادی ترا آزاد کردم و بنا بر تقاضا از غلام حکایت نزد منکوحه خود راند وی گفت چون تو
بازای چنین کرم غلام را آزاد کردی من نیز بر حقی که بذمه تو دارم بشکر توفیق بخشیدم نقلست که
وی روزی در کشت مونگ با جماعه رفته و یگی هنود که در دیچیزی بپزند مگر دیگ سفالین کوچک سوراخ
دار فرمود آنرا بار کنید خدام آنرا کج بر دیگدان نهادند تا آب از سوراخش نریزد فرمود
راست کنید مردم بسیار زند و چیزی بسیار پختنی است بقدرت الهی آنقدر طعام در وی پخته شد که
آنجمع بزرگ از وی سیر شده بعد خوردن طعام فرمود تا هر یکی بیلی بر دیگ زند هیچ شکست نیافته
گویند شخصی از هنود برای تزویج دختر از اقربایم خر دار شالی قرض کشیده بر گاو عاریتی بار نموده
بده می برد قضا را بر دریای گذشته گاو مع بار در آب افتاده ناپدید گشت آن غواص بحر شهود را
گذر بر آنکو شده هندو را از غم فقدان گاو بیقرار دیده گفت برو فلان جا غوطه زن ترا مو که
پیش آید شخصی که رئیس آنهاست او را پیغام من رسان تا بیابی آنچه خواهی هندو حسب الاشاره
چون غوطه زد دستی یا پس باو رسیده همینکه پیش رفت دید مجمعی بزرگست و شخصی بر صدر ریاست
نشسته پیغام مخدوم ادا کرده وی بخدمتگاران گفت نه شما را گفتم که اینک شخصی از خدمت یعقوب
بطلب گاو و غله میرسد پس گاو را مع بار حواله وی کردند و یکبار خود را بر کنار خشک یافته مشهور است
که آن هندو دیگر همواره بآن غله دستگاهی بهم آورده بود مخدوم موالیه معاصر میرزا شاه حسن
ارغونست لورائی موضع معروفست مزار شیخ اسماعیل قادری در زمان خود صاحب وقت
گذشته مجمع بزرگ بر او معزز شیخ محمد صلاح اکنون از نبائر آن بزرگوار اسمعیل توارث از پشت
بپشت بصاحب سجادگی و حالت بزرگی معتقد علیه خلائق میزید مخدوم عمر از اجل مشائخ متقدمین
تعلقه لورائی است آسحق فقیر اصل موضع مردم کرمیلی است اما در لورائی درگذشته بزرگ
وقت بود مردم ببارادتش کامیاب مقاصد میشدند علی اصغر از اولاد حضرت غوث الثقلین
بتوارث از اسلاف اکنون و ساده پیرای بزرگی و کرامتست اوقات حیات بموصوف صفات
نیکان دارد شال موضع معروفست مزار شیخ اسماعیل قریش از اولاد شیخ بهاءالدین ملتانی و
کمل اولیاست بر لب نی باران محاذی شال طرف کوه آسوده است عالمی بوابستگی ارادتش تمشیت
مهمات صعب کند پهٹه موضعی نامی است مزار سید قادر دنه درین زمانه از مریدان میان اسحق سکریه

کہ مذکور

که مذکور شود باحوال برگزیده زیست کرده میان غلام شاه خان بمعاینه کرامات والدش چون او
کم بکسی سر ارادت داده در نزدیکیها درگذشته است و به از مواضعات پرگنه بلیجاره است مزار
سید فتو مشایخ وقت بزرگ زمان درگذشته درگاهش مطاف کرومه و مقصدگاه اهل
حاجات برایام معهود مجمع عالیشان بر او معزز سیمیجه موضع معروفست میان جهیٹه در گلش
در موضع مذکور مرجع بزرگ اهل الله است از لواحقش آسحق فقیر سکریه موسوم باسم جد
سکریه نام معتقد علیه جماعه کثیره بحالت و سیرت نیک بر آمده وضع درویشانه را بوجه اتم متمشی شده
درویش و اتارده ولد میان اسحق مذکور اکنون بر قدم اسلاف بدرویشی و کرامت زیست دارد
سوندره موضع معروفست در نزدیکیش بزمان قدیم قلعه معروف بهیم کوٹ و اکنون زیارتگاه هنود است
و آبی از کوهی متقاطر و در چشمه زیران مجتمع قدرت الهی بحیم مشهور سنگی در آنجاست آنرا قوم هنود معبدی
وضع کردند گویند مخادیم موضع مذکور آنرا اکبرات برداشته در دریا افگنده بودند باز بجا قائم دیده دست
تعرض در آستین اغماض کشیدند مزار مخدوم رمضان ویدانی از مشائخ نامی فائض مقامات عالیه بوده
زیارتگاه عموم خلائق و مرجع واصلان بحق مخدوم ملا آرهی از کمل مشائخ و ارادتمندان سید علی بزرگ
شیرازیست که مذکور شود گویند قوم کنده که ملاحان و ماهیگیر کولاب کهنجه نداصل مرید وی بودند چون
ارادت بخدمت سید موالیه آورده آنها را بر سم نذر منتسب آن تسلسل کرده تا اکنون بر آن قرار قوم
مذکور بسادات اولاد سید علی شیرازی وابستگی دارند اصل ملا آرهی قوم هندست مزارش در موضع مذکور
زیارتگاه خلائق پسرش مخدوم ملا بایزید همچو پدر وجد بحالت نیک درگذشته نزد پدر مدفونست ملا ابوبکر
ولد ملا بایزید بزرگی و فقر لبس متصف بصنوف خصائص اسلاف زیسته از وست که گفت مرا پدر
در حالت وجدی فرمود که شیخ کامل را دریاب وگاه وقتی نام سید عبدالکریم بر زبان میراند تا آنکه
روزی در کشتی نشسته بودم ابری پیدا شد و از و مردی بر من تجلی نمود یافتم آنچه یافتم ملا تهاره
پشت بپشت جانشین اجداد مذکور بر مرصد سلوک براه نیکو مرتقی بوده کولاب کنجز د قرب
سوندره و جهیم خلیجی تمام فضاست بسا درویش صاحب وقت بر لب آن خلیج اوقات بیاد خدا مصروف
کردند جام تماچی آنجا قصری عالی جهت معشوقه خویش نوری نام که از قوم کنده بود و مذکور شد
موسس فرموده اکنون چون خود جام اثری هم از و نیست ساموئی بعد خرابی شهر محمد طور

از نواحی ورک که بوده عساکر سلطانی علاء الدین و رفع تغلب سران سومره دار معه دیار مستاصل
گردیده جامان سمه اشتهار و قلعه مندریه قدیم زمان که بنام کلاراجه موسوم بکلاکوت بوده و ثانی الحال
باسم بانی ثانی اعنی جام تغلق موسوم باسم تغلق آباد شده لیکن اند قضا را هر دو نا تمام مانده اند شهر
ایامی قلیل دار الحکومه شده بهتهه انتقال کرده و قلعه تا اکنون باسم قدیم کلاکوت مشتهر گویند آن قلعه
ماریست به بزرگی تمام در زمان سابق سرش درین زمین بوده و دمش طرف بعض هند تا باین مسافت بود
آن طرف هند باج گذار سند بوده مگر بقدرت الهی بمرور دهور مار مذکور سر را سوی هند و دم را
درین زمین کرده ازان باز سند تابع هند افتاده از عجائبات ساموئی خسف هفت دختر معصومات

واقعه خسف دختران گویند از نژاد ملوک سومره هفت دختر بلیغ عفت سرشت تارک دنیا
خدا پرست بوده اند ظاهرا در تلهایا دخدا اسکن گزیده از بیداد جمی طامع ترویج چون اصحاب
کهف در زوایای خمول می بودند در الولا سید یعقوب مشهور که مذکور شود بکرد فخر
مشیخت از انکو عبور فرموده هفت موصوفه از ترس خصمان با مان سید در ساموئی رسیدند قضا را
اینجا جمعی از روسای طلب ارشان شده لبکه تن برضا نیدادند لشکری با سیری نامزد کردند روزی
که اینها بخبر بسیم معهود قبل طلوع سفیده صبح جهت غسل برلب دریا بودند لشان رسیده خواستند آنچه
خاستند شیخ جنده پاتنی حال را دریافته از دریا عبور داده حریفان تعاقب کرده نگذاشتند بجائی
رسند از انجا که در مانده را جز بخدا پناهی نیست آن عفت سرشتان بدرگاه خداوند الیه از زمین که
ستر حال خود درخواست کردند و در حال آن زمین هر هفت دختر را خسف کرده ازان باز این
ماجرا عبرت روزگار است و مضجع آن عفت سرشتان زیارتگاه عموم خلائق و راقم اکنون آن ذکر
برخی از اولیای ساکن ساموئی ست شیخ حماد بن شیخ رشید الدین جمالی نواسه دختری قدوة الواصلین
شیخ جمال درویش اچی که مذکور شده پائین دامن ساموئی آنجاکه امروز مدفونست خانقاهی داشته
همواره برقع بر رو در حجره گذراندی جماعه طلبه بیرون حجره جمع آمده از شیخ بمکالمه و مکاشفه استفاده
علوم ظاهری و باطنی نمودندی در ایام جام جونه تماچی و صلاح الدین سمه قریب و نوره ایالت
بودند و پدر و پسر بخدمت شیخ اراده کامل و عقیدتی شامل داشتندی تا گر جام جونه بخوف آنکه شیخ اینها را
بدعای والی ولایت خواهد کرد مخفی هر دو را معتید طرف دهلی فرستاده مادر تماچی بعد وقوع این واقعه

هر روز صبحی باستانبوسی این خانقاه شیخ رسیدی روزی نظر شیخ بران عجوزه افتاده از حال پسر و
نبیره اش پرسیدی گریه کنان ماجرا را عرض کرده مستدعی نجات شد شیخ را حالتی عجیب رو داده و حال
بیتی بزبان سندی متضمن شوقیه و اشاره و رود شان بملک و تسلیم ایالت بآهنگ بلند برخواند بقدرت الله
همانشب در دهلی بند از دست و پای پدر و پسر کشوده گردیده شخصی بصورت شیخ دلیل راه نجات
آمده از انجا بیرون کرد تا آنکه بر بادپایان سبک و سوار گردیده راه ولایت گرفتند چارسان مخبر شده
لشکر دویدند رجع القهقری رفته پی براه نبردند پس بعد طی منازل در نواحی موضع کهیره رسیده
گوسفندی از گله درخواست کردند مخدوم نوح کهیری شبان گله بود گفت شما را دو والی جام تماچی اند
که گرد گله ام مگر دید تماچی حیران شده شبان را گفت والی ملک جام جونه است شما نام که می برید گفت
راست چنین است اما از سه روز منادی تماچی از غیب مسموع می شود تماچی را هم مدت از حبس همگی
سه روز بوده که دران بقدرت الهی چندین راه طی شده بود گویند جام جونه آن بیت دعا تماچی
شنیده مضطرب بخدمت شیخ رسیده گفت شما فقرا را با مور ملکداری چه میرسد ازین گفتن شیخ بتجدید
برهم شده فرمود وارث این زمین منم بهر که خواهم بدهم جام آزرده برگشت و عنقریب پدر و پسر آن کنار دریای ساموئی رسیده
بسر بجر شیخ آمد شیخ تاری از خرقه برآورده گفت این را بر سر چوبی نصب کرده بطور نشان پیش تماچی کشید و خوش
بیائید بتائید ایزدی پیشاپیش نشان عالی از غیب بهم رسیده جونه را خبر کردند تا خود را جمع کرد تماچی ببرش
رسیده بود و لشکرش بمجرد دیدن نشان سر انقیاد پیش افگنده آخر با جونه خاسر و خاذل جز هزیمت حرفه ندیده ملک و مال
بتماچی ماند و پدر و پسر بمدت معهود بکام ایالت رسیدند گویند جام تماچی مبلغی گران برسم نذر در خدمت
شیخ عرض نموده گفت چون بتوجه حضرت یافتم آنچه یافتم باری لطفی مجدد مبذول فرمایند تا این
ملک در اولادم مخلف ماند فرمود ازین مبلغ مسجدی پهلوی خانقاه هم تعمیر کن و اولاد را زمین سند
قسمت کرده بده تا همواره زمین بدست شان ماند ازانست که در تمام سند تا کچه الی یومنا اکثر زمین
تحت تملیک قوم سمه ها مانده مسجد مکلی که وجه تسمیه اش عنقریب مذکور گردد عبارت ازان مسجد است
گویند ازان پیش مقابر سمه ها بر بیرا ربوده اکنون حسب الاشاره شیخ بر کوه مکلی هر کسی گنبذی
و مقصوره موسس کرده ازان قرار دیگر چنین معمول یافته **شیخ عیسی** سندی برهانپوری المولد
ملنکوتی در دامن کوه ساموئی آنجاکه مدفونست بوضع قلندرانه لنگوته بند گذرانده میان وی

و شیخ حماد اکثر مقالات محققانه گذاشتی او آخر ایام از تولد سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازی
خبر داده روز ولادت بزیارتش رسیده اقرار ارادت کرد و بعد سه روز گذشت کان ذلک فی احدی
و ثلثین و ثمانمائة ملا عبد الرحمن الملقب باسم لکثر اصل عباسی از اجل مشایخ و اکمل اولیا است لیکن
طیبت دوست بوده و بجهت ستر حال با قوال ظرافت آمیز نمک محافل بود و باین شهرت یافته جامان سمه
بغایت معتقدش بودند و بزرگان وقت تعظیمش اقصی غایة بعمل می آوردند در کنار سامونی مدفون
و زیارتگاه ارباب عرفان واقع اولادش هنوز باقیست شیخ جهنده پاتنی از فیض بابان نظر کرامت
سید میران محمد مهدی جونپوریست گویند چون سید مذکور وارد تته گردیده و جام نظام الدین بشاوه
علمای ظاهر سلوک معتقدانه بعمل نیاورده و باراده دیگر در کشتی راکب نمود و وقتی که ملاحان کشتی را در غلاب
زده رفتند این را توفیق ازلی قائد آنگردیده که آمده ایشانرا سالم از ان مهلکه عبور داده یافت
آنچه یافت و هم بدعای هفت دختر معصومه موصوفه موفق توفیق حسنه و مرتقی مدارج علیه بود بالجمله
درگاهش عجیب جای بافیض واقع بزرگانی که بزیارت سائر مکلی میرسند انتها یا ابتدا باو مینمایند و
زیارتش را خاتمه یا مقدمه فتوح میدانند بر حی بزرگانش در گذر تته هم بیابند اینجا بهمین چند اسامی
اکتفا شده **کوه مکلی** کوچکترین شعبه جبال هاره و بب وغیره منشعب و موصل جبل مکران و محیط کنا
عمانست اگرچه آخرین جبال و فروترین شعبانست اما بروح و سرور بر همه تفوق دارد و از
اعجوبات روزگار واقع هر قدم مضجع اولیا و هر گام مرجع اتقیا در و بهشت بزرگان دین و اهل تحقیق
و یقین آنقدر در و آسوده اند که شمار باشمار یکی از هزاران آن نرسد جامان سمه در و مکانهای
عجیب بیادگاری مانده منجمله قلعه تغلق آباد معروف کلاکوٹ که هنوز با وجود اندراس اساس بحفظ
روح و سرور البلد را قوت و قوتست و در قدیم بر تالاب سهسه لنک قصور عالی مرتب بوده که
بمرور دهور نشانی نهشت از قدیم باز رسم افتاده که هر صاحب توفیق از سلاطین و امرا و اهل
دول در و جای مبنی بیادگاری ترتیب میداد و تا هنوز چنان معمول از مقابر اولیا که لا تعد و لا
تحصی است و بقولی سوا لک ولی در و آسوده است چه قدر حرف زند که اطلاع بر من و عن از
محالات مگر بنا بر التزام بذکر مشایخ چندی بقدر اطلاع میجوید وجه تسمیه آنکه بزرگی از اهل الله
باراده حرمین شریفین وارد آنجا شده حالتی یافت که یکبار بوجد آمده سماع آغاز زید و در جوش

تواجد گفت هذا مکة لی لیکه تکرار این کلمه بسیار نمود و زبانش موثر بود در السنه عموم تخفیف یافته مکلی
اسم آن کوه مانده قیل مستوره معصومه از اهل الله مدفون پشت محراب مسجد مکلی است و این نام شاه
شیخ حماد مذکور بر مسجد مانده و سائر کوه بآن مسمی شده بهر حال جای دیدنیست علی الخصوص در موسم
برشگال تالابهای مملو آب شیرین دارد و سبزه خود رو هر کنار نشان قدرت الهی است و وقف
سائر بزائر **تته** بلده گزین و شهری بهین مورد ارباب عرفان مولد اصحاب ایقان است بالخاصیت
زمینش معدن فضل و کمال و بالطبع ارضش منشاء اهل قال و حال در قدیم الایام ارضش همه آب شور
بود و چون آب شور بمرور دهور زمین را سنگزار و صحرای بی آب مانده پس بعد خرابی شهر الور
و جریان آب بطرف سهوان چنانچه مذکور زمین را آب گرفته و چون شهر محمد طور مع سمران سموره
خراب گردیده و ایالت عهد بعهد جامان سمه رسید سامونی نام شهری بر لب باغات بسمت شمالی
زیر دامن کوه مکلی بستند و قریه و پرگنات که الحال معمور نداند از ان قرار آباد جام نظام الدین که
المعروف بجام نندو در مشهور او آخر سنه نهصد هجری منجانرا فرمود تا زمینی طرب خیز که اهلش بکم
و بیش فراغت دوست باشند و همواره تفنن و تعیش زیست کنند و در سرشت کمال خیز باشد برای
آبادی شهر جدید اختیار فرمایند بآن تعیین وصفت زمین تته مشرق رویه اش برخی باغات داشت
و در عین زمین شهرهایی گیران متوطن بودند اختیار افتاد اکنون تته بقول قیل معنی ته ته اعنی تشیب
تشیب و قیل تهٹ باصطلاح قوم جای انبوهی مردم عبارت از ان آبادیست مخفی نماند که در
قدیم الایام چنانچه از تواریخ ایام مفهوم این زمین هم موسوم به تته بوده است و چنانچه آنطرف سند
که بالا است بزبان مردم سره نام دارد و اینطرف تشیب مسمی بلار معروف شاید وجه تسمیه زمین تته
بهمین بلاد قدیمه مثل دیول که در ارض ساکوره بوده و بهنور و بکار و شره که هر یک شهری
گزین واقع آن ارض بود چون بمرور دهور و حوادث انقلاب سنین و شهور یکی بعد دیگرے
رو بخرابی آورد سکانش اکثری منتقل این بلده شدند و گویا مصداق معنی ته ته آبادی حال مجموعه
آبادیهای مذکوره باشد **باید دانست** که چون دیول از اقلیم چهارم بطول قبلی و عرض
لدی محدد بوده است و تته در زمین باو قربت دارد اغلب در حکم اوست از حکیم میر عبد الرزاق
مشرب که در ذکر صفاهان مذکور شد جمعی ثقه نقل کنند که ارض تته اصل شعبه زمین یونانست و لهذا

اکثر اهل کمال از وجود گیرند بالجمله در تمامی سند جای بلطافت و نزاهت او نیست صبحش زنگ زدای
آئینه خاطر تیره درونان و شامش صبح مؤانست غریبان بت مردمش در هفته بروز بر کوه مکلی یا باغات جوق جوق جهت تفریح جمعی
ممهد دانند باونی اسباب هیچ جا مردم فراغت دوست چنین کم باشند عجیبه میر امین الدین خان در معلومة الآفاق نوشته که در اواخر
عالمگیر در تته زنی حامله را درزه پدید آمده تا شش روز روی مخلص صورت نیافت و آن لقا تکلی بطرف گردیده بعد
چندی بصنعت صانع بی مانند ازین زائش آباء سر بر زده چون بزرگ شد واشگافت و از آن دختری بوجود آمد رحم
بمرهم التیام یافته و دختر بهفت سالگی در گذشت **مولف گوید** عنایتخان نام از افغان ساکن تته را زن بدرود زندگی گذشته بعد
مدت سه سال تخمیناً زنان همسایه بتقریب زیارت دار گورستان مکلی شدند اطفال ایشان ببازی مشغول بودند که بشور و صدای
آنها طفلی از گوری سر بر کشیده پس رفت اطفال از ان کیفیت غیر مکرر متوحش شده حال بمادران
گفتند معلوم شد که در قبر زن عنایت خان مذکور طفلی مینماید خبر بوی رسانیدند چون آمده متفحص شد
چنان ظهور یافت که آن زن مرده بقدرت الله در میان قبر صحیح و ثابت خفته شیر در پستان دارد
این پسر که از و تولد یافته بآن شیر بزرگ شده است بهزار حیله پسر را از مادر متوفی بریده بخانه آوردند
بسکه ایام تربیتش در گور منقضی گردیده بودند هیولائی محض بر آمد و بی زبان و کر شده عمری دراز یافته
باجل طبیعی گذشت رحمت خان نامش بوده در شهور بعد هزار و صد و پنجاه تخمیناً گذشته باشد این
ماجرا از عزیزانش بسمع رسیده بالجمله خصوصیات این بلده از حد حصر متجاوز خوفاً للاطالت بمجمل ما گرائیده
مبین حالات برخی خاندان کرام و اولیاء و علماء و سائر وجوه اهل کمال برعایت طبقات می شود و ابتدا
از ذکر طبقه گزیده اهل بیت رسالت که بسلسله دیوان ایجاد نمینماید و پاس قدیم ورود ملحوظ افتاد
رب یسر و تمم بالخیر **طبقه سادات** هر چند ورود اشراف سادات درین ولایت پیش از
ضبط محاسب اندیشه تواند بود لیکن بالفعل از خاندانی که هنوز اسم و رسم شان باقی است ذکر کردن
واجب آمده تا این صحیفه انیقه ببرکت ذکر بزرگواران از طوارق حدثان در امان باشد و خالی
از فایده تحقیق حال بزرگان نماند **سادات انجوی شیرازی** که نجابت خاندان و نقابت دودمان
مذکور کتب سلف و خلف اند **سید محمد و سید احمد** پدر و پسر و بجامعیت محامد بزرگی موصوف
کمالات سترگی بسال هفتصد و هشتاد و شش مطابق اعداد کریمه بسم الله الرحمن الرحیم در عهد
جام صلاح الدین بن تماچی وارد سند گردیده در پرگنه ماکر بقریه مراد اوته مسکن دوام گزیدند

سید محمد معروف بمیران محمد بوده پس از انقضای مدت معهود ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش رضا
شنیده بگذشت ازو الامقامی الو الامقام همین نکته بس که چون از نبائرش سید علی ثانی بر کوه مکلی گنبد
مدفن بتعمیر فرمود هرگز روح و صفای نیافته و زیارتگاه اهل الله نشد تا بحسب رویا نعش آن بزرگ
از موضع مراد اوته بانجا نقل نکرد بالجمله بعد پدر مغفور سید احمد در زی اهل الله متوطن آنجا بوده
صحبت اهل الله بیشتر ورزیدی روزی در ساموئی بدیدن شیخ عیسی رسیده قاضی نعمت الله عباسی
دانشمند کامل عهد در خدمت شیخ از ان پیش نشسته بود شیخ قدوم سید را بسا گرامی داشته بتعظیم پیش آمد
و قاضی هیچ بجنبید تا آنکه سید صحبت را منقضی کرده برخاست حین رفتن سید شیخ تعظیم بیشتر از پیشتر بعمل آورده
قاضی پرسید که افزونی تعظیم سید در حین مراجعت بظهر الغیب چه موجب داشته باشد گفت در پیشتش قطب زمان دیدم
اگر حیاتم وفا نماید مرید او شوم سید از ان ادای قاضی رنجیده دل نفرین کنان برخاسته بود بتاثیر آن
رنجش سید چون قاضی بخانه شد بصارت را مفقود یافته ندانست چه سبب باشد و شب دخترش فاطمه
اسم خوابی دید حاصلش آنکه بتزویج سید معز الیه از و چهار گوهر والا اختر وجود یابد منجمله یکی آفاق را بفر طلوع
منجلی سازد قاضی هر دو واقعه صبحی بخدمت شیخ عیسی گذرانده حسب الاشاره دختر را بحباله سید کشیده
در خانه خود مسکن داد بقرار رویا در عهد معهود فاطمه را چهار فرزند نامدار از سید بوجود آمده ۱ سید علی
۲ سید جعفر ۳ سید محمد شریف ۴ سید محمد حسین سر انجام بمقتضای سنت عموم انام آن والا مقام در غره
محرم سال هشتصد و چهل و پنج در گذشته بمقابر قضات عباسی که تا فی الحال مدفن سادات اولادش
معزز رشد مدفون گردیده **سید علی** ولد سید احمد بن سید محمد المعروف سید میران محمد مذکور اقدم اولیاء
و اشرف و اصلان خدا بر آمده خوارق عادات و کرامات احوالات و بر اعدی و عدی نه از و دو خلف
نامی مظهر جلال و جمال الهی ۱ سید جلال ۲ سید جمال صاحب نسل و تبار یادگار روزگار ماند سید جلال ولد
سید علی مذکور همچو پدر بزرگوار صاحب حال و قال بر آمده در فزونی ارشاد و سلوک راه فقر و
سداد کوشیده فرزندی سید علی ثانی که بسیر و سلوک اوفق آبا و اکرم اتقیا بر آمده کرات زیارت
بیت الله کرده و در سفر و حضر بسا بزرگان دیده از فیض یابان درویش آجر و معتقدان مخدوم نوح
علیه الرحمه است ماورای خوارق عادات و کرامت آیات که بیرون از حد و عد اند آثار نیکو بیادگار
مانده منجمله گنبد پر نور و ضیا واقع مکلی است جماعه کثیر بنظر رسیده اند بانچه رسیدند رساله آداب المریدین

دستور العمل بزرگان دین ازو یادگار در سال نهصد و هفتاد و یک درگذشته فرزند نامدارش
سید جلال ثانی ست که بجلالت حسب و نبالت نسب بهپای پویه آباء زیست فرموده صاحب سجاده
پدر و جد بوده مرزا صالح برادر مرزا باقی ترخانی نسبت صبیه خویش بآنجناب داده بآن پیوند مرزا
محمد باقی دیده الحضور اکبر بادشاه فرستاده بود چون درگذشت پسرش سید میر محمد انگاه پسرش سید بزرگ
هر یک قایم مقام آبا و جلیس متکای بزرگی واستغنای گذشته پس میر زین العابدین عرف سید
لطف الله صاحب کمال مرجع اکابر حمیدة الخصال زیسته در عهد خود سر سبد سادات و مشار الیه
اکثر اعیان بوده خاتمه بزرگیست بل نامه سترگی اسعد او علمی وافر داشته نسخه ضرر البشر از مولفات
وی موروث شعر استادانه گفتی وقایع تخلص نهادی ظاهرا بنابر حوادث نتایج طبعش چون ذات گرامیش
محجوب عیون در سال هزار و صد و سی هجری درگذشته مولف گوید او را کلمه رضوا عنه موافق
سال یافته دو پسر ماند ۱ سید غلام علی ۲ سید عبد الولی سید عبد الولی با وجود صاحب سجادگی برادر
تا حیات بود وضع بزرگی را بمهابت نیکو تمشیت دادی از چند سال درگذشت پسری موسوم بسید
ابراهیم مانده سید غلام علی بدستور قایم مقام پدر و اجداد میر علی اصغر ولد سید فضل الدین سید جلال ثانی مطابق قرار
همچو پدر بخرق عادات متصرف فتوحات قوم نهمرویه وغیره احشام کوهی بوده و با جماعه و آمد و باران که زیست شان غلبه
بر آنست تصرفات بلیغ از و نمایان گویند سید جلال ثانی کمان آهنین در میان پسران افگنده تا هر که
کشد متکفل جماعه کوهی باشد سید فضل الله حسب الارشاد پدر آن کمان را کشیده و جماعه بتوسلش ماند
این پدر و پسر در وقت حاجت باران تصرفات کامل بعمل می آوردند سید علی اصغر معمر گردیده در
گذشت و چون اولاد صلبی نداشت میر حسن علی ولد سید عبد الله بن سید میر محمد بن سید جلال ثانی بنسبت
دامادی جانشین شده اکنون میر لعلمیر ولد رشید میر حسن علی کامیاب مقام و والدی والا ببزرگی
متصف سید جمال ولد سید علی کبیر ببزرگی حال و مآل بیهمال گذشته دو فرزند ماند ۱ سید علی محمد ۲
سید عبد القدوس سید علی محمد فرزندی نماند سید عبد القدوس بمحامد قدسی و مکارم انسی موصوف گذشته
اولادی ماند منجمله سید الهدیه المعروف بسید الو ولد سید بنجو بن سید احمد بن سید عبد القدوس مذکور بدامادی میر
علی اصغر مذکور اولادی مخلف مانده و نام بزرگی احیا داشته بمدت معهود داخل زمره اموات شد
سید احمد المعروف بسید ڈو ولد سید حامد بن سید احمد بن سید عبد القدوس است که چون درگذشت

اولادی مخلف کرده هر سید دیگر بنا بر ایشان هم هستند اما بنده بهمین آسامی بزرگ حسب سید جعفر
ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد مذکور بکمالات بزرگی و آیات سترگی جامع محامد الا برآمده
حسب آنجه دید دار و شهر نهرواله واقع حدود گجرات شده رشدی خاص کرد و همچو برادران در آن
سرزمین داخل اجله مشایخ گذرانده متاهل گردیده فرزندی صاحب مقام سید احمد نام بوجود آمده چون
بسن رشد رسید پدرش قائم مقام خود مانده باز بسند مراجعت فرموده درگذشت اولادش انجا ست
چنانچه مجمل حال آن در مجلد ثانی مذکور سید محمد شریف ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد
مذکور بشرافت دودمان مشرف مراصد شرف و بزرگی زیسته اولادی قلیل پشت به پشت مانده
از اولادش آنکه یادگار ماند سید لطف الله است از و سید موید خان پس سید محمود پس سید لطف الله
پس سید محمود پس سید لطف الله عرف میر لطف این بزرگ سالک راه فقر و توکل برآمده از معتقدان
حضرت شاه عنایت الله صوفی بوده و با شاه اسماعیل صوفی که مذکور گردد صحبت ارادتمندانه داشت
بحالت نیک در مقام تسلیم و رضا جهان بی بقا پدرود نموده از و سید خادم المعروف بسید یاسین مخلف
ماند اکنون از و سید فضل علی یادگار اسلاف ابرار باقی سید محمد حسین ولد سید احمد بن سید محمد المعروف
بمیران محمد مذکور مولدش را چنانچه مذکور شیخ عیسی لنکوتی صاحب وقت خبر داده و لبسا اولیای دیگر
مثل پیر کر گنج قلندر که مذکور گردد مخبر گردیده تاریخ تولدش قرة اعین مطابق هشتصد و سی و یک
هجریست در زمان جام فتح خان بن جام اسکندر سمه گویند چون تولد یافت چشمها نمیگشود
خبر بشیخ عیسی مذکور رسیده در حال بدیدن شتافت وی بر روی شیخ عیسی چشم بگشود شیخ گفت
این آنست که من بمریدی وی انتظار داشتم الحمد لله که مستفید متمنی گردیدم پس بمضی سه روز درگذشته
باقی خوارق که در ایام حمل و رضاع و سن صبی و سایر ایام حمل و رضاع در رساله تذکرة المراد تالیف
حاجی محمد حسین صفای مذکور همچو ذات گرامی در آنوقت چه بل در از ماضیه و مستقبله رسید نادر گیتی بظهور
آمده و مشایخ بسیار بتوسل مریدیش افتخار و گروهی کثیر بفیض صحبتش واصل راه هدی و داخل زمره اولیا
و اتقیا شده اکثر بالاتفاق وظاهر داری شرع و مذکری و ارشاد و طلبه اوقات با برکات بانقضا
رسانیده منقولست در رساله تذکرة المراد که شیخ صدر الدین نبیره شیخ بهاؤ الدین ملتانی غلغله
مشیخت وارد ته گردیده بدیدن ایشان رسید و هر دو بزرگوار بالاتفاق روانه مسجد بزرگ جامع

که اکنون بمسجد ولی نعمت معروف و سابق بنائی سلاطین سمه بود تشریف می آورد شیخ گربه مرده
را در راه دیده اشاره فرموده در حال زنده شده برخاست سید در مسجد نشسته بجای کفت بیرون
رفته بر کرامی بطلب خادم برهمنی را آورده بحجرد در رسیدن در مسجد و منبر بر آمده بذکر مشغول
گردیده کلمهٔ بسم الله را چهار ده معنی ادا نموده سید بشیخ گفت مرده را زنده کردن بدعتست که از و
بمردم اذیت رسد و مگر عذاب و عقاب موت دریابد اما مرده دل را احیا کردن سنت مشائخ است
شیخ بتصدیق دل فرمودند مراد مشائخانی و از تو مراد ما حاصل شود از انوقت لقب مراد بر انشاه
خدا آگاه مانده در مقابلت آن لقب سید شیخ صدرالدین را حلیم خطاب داوند که ویرا آن لقب
هم یادگاری ماند از آثار سید مسجد صفه است که در اصل معبد سترگ هنود بوده و ذکرش در رساله
تذکرة المراد مثبت گویند آن بتخانه لکهیسر نام هندو دیوان جام ننده بود چون خانه اش مسجد شد بجد
سید بزرگوار آمده در حق نبیره خود موانام دعا طلبید فرمود طرف شمال شهر سکونت ورزید تا چند
آنکه شهر باشد بنام نبیره ات مشهور خواهد بود مولهتی عبارت از النت از انجا که سنت انبیا
و اولیا و عموم برایا آخر بانتقال ازین دار فانی سوی دار باقی موعود پس از مضی مدت مقدر
بعمر شصت و دو در سال ششصد و نود و سه داخل زمرهٔ متکئین علی الارائک گردیده ساجد مخلص
تاریخت آنجناب را تزویج از قبیله قضات عباسی سه گوهر والا و سه اختر معلا زیب نامه روزگار
مانده ۱ سید منصور ۲ سید نعمت الله ۳ سید حماد چون اولاد هر یک بسیار بالتزام ذکر صاحب سجاده
سجادگان و برخی وجوه نامی دیگر تبرک میجوید سید منصور ولد ارشد سید محمد حسین مذکور بعد پدر
بزرگوار بجامعیت محامد والا و خوارق آیات علیا برشد و ارشاد سجاده نشین پدر زرلیده پس
از و ولد نامیش سید احمد بر متکای صاحب سجادگی جلوس بزرگی فرموده رسوم آبا بوجه احسن
زنده داشته آنگاه سید محمد طاهر ولد سید احمد جانشین آبا شده بعد چندی عبادت ارادت زیارت حرمین
الشریفین بست چون سید عبدالرحمن ولدش صغیر بود بخبر خود سید شمس الدین ولد سید حسین بن
سید منصور مذکور را سجاده نشینی تفویض نموده تا هرگاه فرزندش مذکور بسن رشد برسد قایم مقام
نماید بعد چندی خبر رسید که سید محمد طاهر آنطرف ها در گذشت قضارا پیش از ان سید شمس الدین
اینجا وفات نموده بود و لیکه سید عبدالرحمن ولد سید محمد طاهر هنوز از سن صبی تجاوز نکرده سید حسین

ولد سید

ولد سید شمس الدین قائم مقام پدر گردیده سید عبدالرحمن ولد سید محمد طاهر بسن شعور رسیده دعویدار
امانت پدر مغفور شد سادات کرام برعایت بزرگی سید حسین وخوف حرمانش هر دو سجاده مقرر کردند
اول سید عبدالرحمن ولد سید محمد طاهر بعد قرار دو سجاده اول و مقدم در نشستن صفه و تقسیم گوشت
اضحی و سواری مقرر گردیده و جانشین سید علی را دست چپ جلوس قرار یافت بعد گذشتن سید عبدالرحمن
پسرش سید منصور آنگاه پسرش سید عبدالرحمن پس پسرش سید محمد طاهر آنگاه پسرش سید محمد شجاع
الموصوف بسید ناتهن بسجادگی آبا سرافرازی یافته اکنون سید محمد طاهر المعروف بسید میر محمد ولد
سید محمد شجاع سجاده نشین اول متصف اوصاف نیک آباست و دویم سجاده بقرار مرقوم بعد سید
محمد حسین ولد سید شمس الدین مذکور بسید محمد پسرش رسیده پس پسرش سید محمد فاضل عرف سید موتن شاه
وارث سجاده دویم گردیده در کمال جلالیت و کرامت زیست خوارق کلیه از وشهور پس از و پسرش
سید محمد خلیل آنگاه ولد امجدش سید علی اکنون سجاده نشین دویم بشان بزرگی اتم یادگار اسلافست
بعد فراغ از ذکر صاحب سجادگان بذکر برخی مشاهیر اولاد پیر مسطور تبرک میجوید میر محمد محسن از نباز
کرام سید مسطور بحالت نیک زیست فرموده نزد حکام باستثنی اگذارند و بدامادی مشائخ وقت میر
مرزا جان که مذکور شود سه فرزند یافته امیر محمد کلان که بشان میرزای خویش گذشته اکنون پسرش
میر اسد الله یادگار آبا ۲ میران که بحالت مکنت اختیاری صاحب حالت اوقات حیات گذرانده
اولادی ماند ۳ میر غلام علی عرف میر کولو که در سلک اهل سلوک وسیع مشرب صاحب قال و حال میزید
میر عبدالقدوس ولد سید حامد بن سید حسن بن سید حامد بن سید شرف الدین بن سید حسین بن سید منصور
مذکور دانشمند کامل نحریر وقت صاحب شان بزرگی و ستنی در ابنای جنس بر آمده تاریخ فوتش
هزار و صد و چهل و شش کریمه هم یکرمون فی جنات النعیم مطابق واقعه است اکنون فرزند صلبیش میر
منصور علی جوانی موفق راه آبا یادگار است میر محمد نعیم از نبائر مسطور صاحب ارشاد و حالت نیک
بر آمده بر راه سلوک آبا قدم نیک زده در گذشت فرزندانش یادگار سادات مشهدی
که موصوف صفت نجابت اند سید یعقوب و سید اسحق هر دو برادر بزرگوار از مشهد مقدس
نقل نموده در احدی و ستمائة بزمان جام نظام الدین وارد سامویی گردیدند سید یعقوب حالی متصف
بکمالات داشته گویند بر شیر سوار آمده بود و هفت دختر معصومه از نژاد ملوک سومره در راه

قسم ب عمرکوٹ از دست سید ادبرخی وجوه ئیس قوم سمه بامانش افتاده در ساموئی سیده بوند
چنانچه مذکور شد و اجداد قوم آگریه که گروهی بود از سکان آگره و بفن آهنگری لبسر بردندی چون گذر
سید در اثنای توجه بانگو افتاده مثبت اذیال ارادت ملتزم خدمت ماندند اگر بنام آن قوم نامی
و تاکنون اولاد ها از مریدان سید مسطور ند بالجمله سید یعقوب بانقضای عمر معهود رحلت سفر ازین
دار فی شهور اثنی عشرین وتسعمائة بربسته قبرش در ساموئیست از او اولادی مخلف شده منجمله
تاکنون در بعضی ده واری تعلقه کگراله ساکن اند و بعضی بجاهای دیگر منتقل و قلیلی در اکر سکونت کرده
در گذشتند و رتته سید ملوک شاه در وقت خود داخل زمره اجله اهل کمال صاحب زلیته از معتقدان
قاضی صدو ست که مذکور گردد و قبرش در برابر قاضی مذکور موصوف دیگر سید جلال الدین که متصف
بمکارم بزرگی لسلوک والا بزرگان در گذشته از وی یکی سید خیر الدین و دویم سید شریف مخلف
شدند در اولاد و نبائر سید خیر الدین بطنا بعد بطن سادات موصوف اخلاق صفا کامل راه فقر و
رضا بر خاسته در گذشتند الکنون سید محمود عرف سید بوله یادگار ایشان باقی و از اعقاب سید شریف
بزرگ بعد بزرگ گذشته اکنون سید ملوک مع برادران اولاد سید سایدنه مخلف سید احمد و سید محمد
ولدی سید محمد عابد مشهدی در هنگامی که در عجم باستیلائی مذهب تشیع و تغلو مطابق کلمه لعداد کلمه مذهب
ناحق در اکثر بلاد ایران میان بزرگان تفرقه وجلا و داده باراده حرمین نقل نموده سیر کنان بلاد
سند گذشتند و در سال عشر وتسعمائة لبساموی رسیده بانتظار موسم دریا رحل اقامت افگندند قضارا
سید محمد که بکمالات ظاهری وباطن محلی بود سفر آنجهانی بگزید و اولادی مخلف سید احمد برادر بزرگش
دلشکسته تنها افتاده بماند چون در آن نزدیکی شاه بیگ آمده ولایت سند بتصرف کشید و جمعی ارغون
را در محله مغلواره که پیش از ان هم گروهی مغل شافعی مذهب ساکن بودند بباغات و فضا زمین
امتیاز داشت سید را الصفات بزرگی دیده ساکن فرموده ادرار لائق معین کرد سید دلشکسته بواسطه
علائق برادر متوفی وبسبب انکه خاک این زمین از قدیم دامن گیرست سکونت دوام برگزیده بحالت نیک معتقد علیه
طائفه در رفتن اهل کمال زیسته عمر معهود بپایان رسانید پس از وی خلف نامدارش سید محمد جانشین پدر شده
لصفات کمال طرز معیشت کرده پس سید داود و از وی سید احمد و از وی سید یعقوب هر یکی بزرگی و کمال
دوره خویش بپایان رسانید سه برادر از نبائر سید یعقوب مسمی باسم سید اسماعیل و سید جلال و سید جمال

باپدر طرف هندوستان نقل کردند و آنجا معه اولاد ماندند بعد سید یعقوب سید داود ولد رشیدش بجای پدر
متکی وساده بزرگی گردیده بهمه وجوه مزین بکمال بوده آخر بشهادت رسیده پسرش سید محمد در علوم ظاهر
برآمده راه باطن خوب یافت از بعد او سید ابو المکارم بمکارم والاشتهار از سید علی ولد سید شرف الدین
اولاد غوث الثقلین که بسبیل سیر وسلوک وارد ته بود خلافت یافت در علوم ظاهری مشار الیه وقت زلیته
جهانگیر بادشاه باستماع کمالش معاشی لائق اولادی باد ارش مقرر فرموده وخسرو خان چرکس چون تعمیر
مسجد جامع پهلو حویلی وی بتعمیر رسانیده تولیت آن هم بسید حواله کرد و فاتش سنه ون فتاد یافته اند
بعد او پسرش سید مرتضی الیفا محلی بحلیه کمالات پدر و فضیلت اظهار اوقات بابرکات باتمام رسانیده
ورعی الله ایذلو رشو د در زمان وی بجوارش سکونت گزیده بعد او پسرش سید محمود بخلافت جد مذکور مغفور
معتقد علیه خدام برآمده پس پسرش سید محمد اشرف در کمال مسکنت وتقوی اوقات حیات بانقضا رسانید
الکنون سید محمود الموصوف بسید پیرد نه که صغیر گذاشته جانشین خلافت آباست سید محمد قاسم بن سید محمد
بن سید داود شهید مذکور از نبائر سید احمد شهیدی داخل زمره خدا طالبان صاحب حال برآمده بعد فوت
سید جعفر رضوی بهکری که مذکور گردد خلیفه سید عبد الکریم صاحب بلری شده عمده اش انیکه بر مجمع پیر خلائق
ته باخود گرفته میر ودمی آورد در ماه شعبان مجمع براسه که در دگروها گروه فقرا جمع آیند در ته بمجلس سکوت
کامش ممهد ماند تاریخ وفاتش فی جنة عالیة یافته اند و برادرش سید لطف الله الموصوف بسید لطف الیفا
بکمالات نسبی وحسبی موصوف گذشته بعد سید محمد قاسم سید فقیر محمد ولد ارشدش قائم مقام پدر گزیده
بزرگی مختص در گذشت پس پسرش سید محمد عابد بزرگ وقت روشنگر آئینه ارشاد آبا شده از وی سید
حامد شاه مخلف مانده وی چون در گذشت و ولد جبلی نماند دستار خلافت بر بنه صغیر رضیع وی بهادند
و داماد وش سید نظر علی ولد سید محمد طاهر الموصوف بسید میر محمد اولاد وصاحب سجاده پیر مراد شیرازی
الجوی که صاحب اهتمام واختیار روا انسلسله مانده و بر طبق معمول متعهد مجمع خود و بردن و آوردن خلق شان برای مجمع
سید عبد الکریم میباشد سادات شیرازی الموصوف لشکر اللهی که اسلاف شان بجلالت حسب و منالت نسب
موصوف قدیم بزرگی مذکور کتب معتبر ند قاضی سید شکر الله ولد سید وجیه الدین بن سید نعمت الله بن سید عطاء شاه بن امیر نسیم الدین محمد
الموصوف بمیرک شاه بن امیر عطاء الله جمال الدین محدث بن فضل الله بن عبد الله الحسنی الاسکی الشیرازی ذکر امیر نسیم الدین و
امیر جمال الدین عمش میر اصیل الدین وچند اسامی بنی اعمام که در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری و حبیب السیر

نقل نموده و در روضة الصفا و هفت اقلیم و غیرهم کتب معتبره مذکور ند بجنسه در مجلد ثانی ثبت تکرار
مبادرت نکرده آنچنانکه در تاریخ طاهری وغیره مرقوم سید معز الیه نخست بسال ست وتسعمائه از هرات که
بقندهار و از انجا با میر شاه بیگ در نهصد و بیست و هفت وارد تته گردیده بفقضای آنکه خط لو مفتوح
در عهد میرزا شاه حسن ولد شاه بیگ معزز گردیده و در اصل ورود شان بزی تاجران بود نقل ظاهرا
شاه حسن بنابر امتحان از تاجری اسپان خریده و ردان وجه تساهل بعمل آورد و تاجر مایوس شده در محکمه
شریعت غرا باستغاثه حاضر شد و از انجا که بموافق ضابطه قدیم دین مبین در رفع دعاوی شاه گدا یکسان است
قاضی اعلام بشاه فرستاده شاه دیندار در زمان آمده حاضر گردید و چون پیش از ان مطابق که مدعی
و مدعی علیه بیک محل رفع دعوی نمایند قاضی نسق فرموده بود که بادشاه قدمی از مدعی بالاتر نتوانست
برداشت بسکه شاه را غرض امتحان بود در حال مدعی را راضی ساخته قاضی برخاسته بآداب معهود خدمت
شاه کرد و بجای لائق نشاند بعد اندک صحبت دوستانه در ضمن حکایات از سر در شاه گفت این خنجر
بکمر از ان آورده‌ام که اگر شما برعایت ترک قاعده شرع نمائید و از خدمتگاران کسی برعایت سیادت
و بزرگی متعرض نشود من بدست خود باین حربه تادیب کنم سید نیز از زیر مسند تیغی برهنه کشیده نمود
که من نیز باراده اینکه مبادا خلاف شرع شاه قدم نهد و آنگاه کسی قدرت گردیدن شاه نباید من
باین تیغ سیاست شرعی بجا آوردم مضمون این نقل در تاریخ طاهری مثبت بالجمله چون آن صحبت
بانقضای رسید قاضی باندک ایام استعفا از ان خدمت بجو است و گفت بشریت است این بار گران از
متحمل نمیتوانم شد آخر مطابق سراغ ایشان قاضی شیخ محمد اوچه را طلبیده بآن خدمت معین کردند
مسموع است از بزرگان که آنجا ایشان سکونت ورزیدند و از ان ایام تا امروز مسکن اولاد است
جماعه مخلفه قبیله انصار سکونت داشت بعد مضی زمانی از انها کسی نماند زیاقی سید محمد محسن ولد سید
علی اکبر ولد سید عبد الواسع از نبائر سید شکر الله مسموع که از ان قبیله بعض مردم در الکجات سند
سکونت دارند و یک مرد دیرینه سال از انها گاه گاه وارد تته می شده و بدین ما می آمده
چبوتره مقابر که در انجا بزرگان آسوده اند اول از انها بوده چند قبر هنوز باقی گویند دیگر
قبیله انصار ساکن اکر بکنت موفوره و دولت مشهوره محله بزرگ بوده خواجگان معروف
اولاد خواجه شکر که اسلافش همراه شیخ عیسی لنگوتی از برهانپور آمدند اصل گماشتگان ایشانند

و آخر

و آخر بعد زوال دولت شان خواجگان در غربی تته بمحله مشهوره عروج نامدار کردند سپس قوم
تجار کشتی و در محله معروفه دوره خویش باتمام رسانیدند بالجمله سید قاضی شکر الله از انصار نسبت
کرده ولد نامدار سید ظهیر الدین نام که مذکور شود ما زان قبیله آورد گویند با سید مذکور سه بزرگوار نامی
از اجل اهل کمال وارد تته شده اند و در مابین آن اصحاب اتحادی خاص صورت یافته منجمله سید
منبه است و سید کمال و سید عبد الله که هر یک بجای خویش مذکور شود سید شکر الله وقت احضار با پسر نامدار
وصیت فرموده که اولاد را امر کنی تا چون مشکلی پیش آید رجوع بیکی از این سه یار کنند بان قرار اولاد سید
محمد حسین و سید ظهیر الدین ثانی ولدی سید شکر الله ثانی متعلق سید منبه و اولاد سید نظام الدین متوسل سید کمال
و اولاد سید و اولاد سید عبد الرحمن متشبث اذیال امداد سید عبد الله شدند قبر سید شکر الله غربی درگاه سید عبد الله
زیارتگاه اهل الله واقع بعد انتقالش ولد ارشد میر ظهیر الدین والاسلام عرف جادم قائم مقام پدر
بزرگوار گردیده فضیلت و حالت نیک اندوخته ظاهرش بتقوی و تشرع و تدریس و باطن بسلوک راه
فقر و سبیل سنت اجداد مصروف بود چون درگذشت دو پسر مانده ۱ سید شکر الله ثانی ۲ سید عبد الرحمن
سید شکر الله ثانی باوصاف جد و پدر متصف بر آمده نامدار روزگار زیست از وچهار فرزند
گزین مخلف ماندند ۱ سید محمد حسن ۲ سید نور محمد ۳ میر ظهیر الدین ثانی ۴ سید لطف الله از آثار سید شکر الله
ثانی مسجد معروف نامی است سید محمد حسین نامدار وقت موصوف کمالات حسبی و نسبی دو پسر گذاشته ۱ سید
عبد الواسع ۲ سید میر محمد سید عبد الواسع ایضاً دو پسر ماند ۱ سید علی اکبر ۲ سید علی اصغر هر یک بفضل و
حال یادگار رسوم اجداد بودند سید علی اکبر دو ولد ارجمند مخلف نموده ۱ سید ابو القاسم ۲ سید محمد محسن
سید ابو القاسم یک پسر مانده سید شاه ولی نام متصف بصفات بزرگی در فضیلت و حالت نیک زیسته
فرمود شاگرد مخدوم رحمت الله از نتایج طبع وقادش نسخه جامع تحفة المجالس مشهور چند علوم یادگار در املا
و انشا و شعر طبیعت صافی و فر بخت کافی داشته تاریخ قضای قاضی محمد امین الحافظ لمحد و دالله یافته
در هزار و صد و پنجاه بموضع جگت پور جاگیر شان تعلقه گکرالا درگذشته نعشش بشهر نقل کردند لطف الله
شاگردش کتابی تاریخ واقعه قد فات فی عشقه یافته از دو فرزند ماند ۱ سید میر سراج الدین ۲ میر محمد ناصر
میر محمد ناصر در عین جوانی داغ مفارقت و قف احیای جانی نموده بسال هزار و صد و هفتاد و هشت درگذشت
خلفش میر شکر الله نام المعروف بمیر چهیتن یادگار باقی میر سراج الدین ابو القاسم فرزند مهین میر شاه ولی باوصاف

اسلافش متصف جانشین و یادگار بزرگان ست بمحامد اخلاق موصوف مشارٌ الیه سابق اولاد جدی می باشد
طبیعت شود از وجود امتزاج تواریخ نیکو مهارت متماید سید عبد الرحمن ولد سید ظهیر الدین والاسلام
عرف میر حسام بزرگ سه پسر ماند ۱ سید محمد ۲ سید وجیه الدین ۳ سید عنایت الله سید محمد یک ماند سید العلی نام
که ازو مخلف نمانده قبر منگی مهر چبوتره مدفن اوست سید وجیه الدین یک پسر مانده سید محمد سعید نام که هم یادگاری
نگذاشت سید عنایت الله ولد سید عبد الرحمن چون در گذشت سید اسد الله ازو مخلف گردیده از سید اسد الله
دو فرزند ماندند ۱ سید عنایت الله عرف سید بوله ۲ سید محمد که پسری نگذاشت سید عنایت الله عرف سید بوله
اوقات بسلوک بسر برده دو پسر ماند ۱ سید غلام شاه ۲ سید غلام اولیا سید غلام شاه در گذشته ازو سه
فرزند ماند و سید غلام اولیا در عین جوانی بتحصیل علوم ظاهر و باطن متوجه شده با تقا و تورع درجه علیا
فرا اندوخته مطابق راه پدر رهرو نه بزیارت سید عبد الله رسیدی و باشتغال مستحسنه اوقات بابرکات بسری
نمودی صاحب خوارق کلیه برآمده مجرد در عین رشد جهان فانی را پدرود کرده جماعه مخصوصه ارادتمندان ماندیست
و کیم هر ماه مطابق روز وفاتش مجمع ارادتمند بزیارتش ختمه و اطعام بعمل آورند و کشف مهمات می نمایند
سید نور محمد ولد سید شکر الله ثانی در وقت خود مظهر اتم علم و عرفان و مرجع اهل دین و ایقان زیسته چون
در گذشت ازو سید نظام الدین یادگار مانده سید نظام الدین در مناظم فضل و کمال اوفق اهل حال و قال
گذشته چهار پسر ماند ۱ سید نعمت الله ۲ سید نور محمد ۳ سید فضل الله ۴ سید محمد شفیع سید نعمت الله در عالم
فضل و کمال جامع جمیع محاسن بزرگی برآمده بعد انتقالش سید عطاء الله بو فور استغنی در زمره اولاد جد و
کثرت کمنت قرینه میر لطف الله شیرازی و اکثر اجله اعیان زیست کرده دو فرزند گرامی ماند ۱ سید عبد الله
۲ سید محمد ناصر سید عبد الله بکثرت کمال متصف برآمده منتسب سلسله گزیده نقشبندیه گردید چون در گذشت
فرزندی نمانده سید محمد ناصر در تقوی و ورع اعجوبه روزگار برآمده گویند در عمر خود گاهی روی زنی ندیده بعد
و فرق میان نر و ماده حیوانات ندانستی در ارادت سلسله نقشبندیه بکمال وافر رسیده مقصد اهل ارادت
و مرجع ارباب حاجت بوده نقلست که در وقت سید محمد مذکور قضارا خشک سالی لاحق حال روزگار شده
خلائق گرفتار غلا و وبا التجا بمقابر اولیا کردند بزرگی بمرانا دیده که اگر کسی متصف بکمال ورع که در عمر نظر
بعورت خود هم نکرده باشد بیرون برآمده نماز استسقا گذارد هر آئینه باران رحمت مفیض عالم تواند شد
در تمام تته و سواد آن سوای ذات سید احدی یافته نشد و هم بزرگی نشان شان در منام داده رجوع

بقاضی محمد حسین کردند وی مکلف خدمت ایشان شد هرچند نظر بنمود و شیوع خرق عادت که در این
خاندان ممنوع است قبول نمی فرمود و والده اش محرک گردیده از ثقات نقل کنند که چون والده ایشان با
مکلف گردیده گفت ازین قرار ظهور دیگر این جهان بی سر و پا رود کرده آید والده موفقه اش فرمود اگر
اراده الهی برین نحو جاری شده نیست در افزای رفاه عالم هرچه رضای او باشد گو ظهور یابد از اتفاقات
تقدیر بعد همه روز از صلوة استسقا که موجب رفع بلای غله و وبائی برپا شده سید از دنیا سفر نمود بسبکه
تاهل نداشت یادگاری نماند سید نور محمد ثانی ولد سید نظام الدین مذکور دو فرزند گذاشته ۱ سید ابو القاسم
۲ سید نظام الدین ثانی سید ابو القاسم براه بزرگان خویش رانده چون در گذشت سید میر کشاه مخلف
ماند وی بمزید فضل مستغنی برآمده همراه خالوی خویش قاضی محمد یحیی بهندوستان رفته معاش اولادی
آورده بعد چندی در گذشت و پسری نماند سید نظام الدین ثانی در رفقه اوفق انام و در علوم اعلم
کرام برآمده بجذبه طبع گرائیده سوی جهان آباد شده در فتاوی عالمگیری بسا مشکل حل ساز علما کرده
از نظر بادشاه بگذشت و استدعای منصب کرد پادشاه مطابق ضابطه که اهل فضل را باسم نوکری
نخواندی ایشان ابا فرموده تکلیف قبول معاش نموده سید رضا نداده عنقریب آنجا سفر آخرت گزید ازو
دو فرزند ماند ۱ سید عرب شاه ۲ سید احمد سید عرب شاه در آخر بجذبه رسیده چون در گذشت اولادی نماند از سید احمد
یک فرزند باقیست سید عطاء الله نام که بقدرت الهی که خدا شده فرزندان آورده در عین جوانی بفقدان همه
مجذوب سالک برآمد سید فضل الله ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد ولد سید شکر الله ثانی دو فرزند ماند
۱ سید رحمت الله عرف سید مهتو ۲ سید ابو الحسن سید رحمت الله عرف سید مهتو از اکرام اتقیا و فضل اولیای وقت
فیض یافته درگاه سید کمال تا بوده جمعی کثیر از صاحب کمالان را صحبت دیده گروهی ارادتمند را سیخ ماند که
تاکنون پنجم هر ماه بقرار روز واقعه اش ختمه بر مرقد و زیارت و اطعام بعمل می آرند و فیض وافی می برند ازو سید
محمد صادق ماند که بسن پیری رسیده اولادی جنس ذکور نماند و جهان فانی را بگذاشت سید ابو الحسن ولد سید فضل الله
مذکور یک پسر مانده سید ابو البقا نام سید محمد شفیع ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد بن سید شکر الله ثانی که
سالک راه حق شهرت نا دوست بعزت فضل و کمال گذشته پسری ماند سید محمد جعفر اسم ببزرگی و حالت نیک که
در گذشته ازو ولدی مخلف گردید ۱ سید بزرگ اسم که در عین جوانی مجذوب گردیده مدتی بآن حال مانده در گذشت
سید میر محمد ولد سید حسین بن سید شکر الله ثانی پسری مانده مسمی باسم سید محمد حسین وی پسری ماند سید محمد سعید نام

از و سید محمد میر نام فرزندی مانده که اولادش از جنس ذکور نگذاشت سید علی اصغر ولد سید عبد الواسع بن سید
محمد حسین بن سید شکر الله ثانی سه پسر مانده ۱ سید حبیب الله عرف سید ساجو ۲ سید فتح محمد عرف سید بهتو ۳ سید
محمد فاضل سید حبیب الله سه پسر ماند ۱ سید محمد حسین عرف ماکر بیه ۲ سید صالح محمد عرف سید بهاریه ۳ سید
منگیلده سید محمد حسین عرف میر ماکر بیه فرزندی مانده میر قمر الدین نام و سید صالح محمد عرف سید بهاریه و سید
منگیلده یادگار را آباند سید فتح محمد عرف میر بهتو چهار پسر ماند ۱ سید یار محمد و فرزند میر ذو الفقار اسم حسی
۲ سید معه فرزندان یادگار ۳ سید محمد فاضل خود گذشته دو فرزند ماند ۱ سید فقیر محمد الفصاد اهل الحیات
سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی ولد سید شکر الله ثانی بعلم و عمل و ورع و تقوی خلاصه اوصاف
آبا زیسته از و سید محمد مقیم معتم جاده بزرگی مخلف مانده وی دو پسر گذاشت ۱ سید محمد کاظم ۲ سید محمد سعید
سید محمد کاظم عجایب احوالات داشته و دو و سه روز در خواب که عین بیداری توان انگاشت بخلوت
بودی و ذکر قلبی از و مردم مسموع کردی آخر ناخود بافاقه رسیدی همچنین کمالات دیگر داشت که از احصا افزون
باشد از و دو پسر مخلف شد ۱ سید محمد عارف ۲ سید عزت الله سید محمد عارف بعد تاهل در عین جوانی درگذشته
از جنس ذکور ولدی نماند سید عزت الله در صلح و تقوی براه آبا نیک گذشته واقعه رحلتش در سال هزار
و صد و شصت و یک است شش فرزند ماند ۱ سید فخر الدین با فرزند میر حیدر علی نام یادگار ماند ۲ سید یار محمد
با دو فرزند میر کریم الدین و میر عظیم الدین که اکنون سلیقه شعر نیک اندوخته است داخل یادگاران
آبا است ۳ سید امین محمد عرف سید موتو دو پسر دارد میر صدر الدین و میر الورحی بنده علیشیر مسود اوراق
معه دو فرزند غلام علی و غلام ولی نام ۵ سید محمد صلاح عرف میر محمد شاه ۶ میر ضیاء الدین یادگار خدا تعالی
در زمره احیا برکت بخشاد سید محمد سعید ولد سید محمد معتم بن سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی
یک فرزند مانده سید محمد اشرف نام از سید محمد اشرف دو فرزند ماند ۱ سید جادم ۲ سید محمد سعید
سید جادم مجرد در عین جوانی ناگهانی و اجل رضای ربانی شده سید محمد سعید تاهل کرده فرزندان آورده
مع کوچ و بار سفر این دار ناپایدار کرده نامی از آبا یادگاری نماند بعضی آسامی اولاد سید شکر الله نابر
عدم اطلاع داخل این نمیقه نشدند امید که بآن تقصیر معفو باشد **سید کمال و سید جمال** هر دو برادر
بزرگوار خلاصه ابرار اصل از شیراز حسینی تبار برفاقت و یاری سید شکر الله مذکور وارد ته شده اند
چون هر دو حصور و مجرد زیست کردند اولادی از شان مخلف نگردیده سید کمال یار غار و اخل اصحاب

اربعه که در ذکر سید شکر الله مذکور شدند می باشد چون درگذشت در حویلی مسکن مدفون شد ندمی باشد تبرک
زیارتش اشهر آفاق و کرامت توسلش اظهر انام از خاص و عام سید جمال چون درگذشت بجوار سید شکر الله
واقع ارض غربی درگاه سید عبد الله مدفون گردیده اهل دل فیضیاب زیارتش می باشد **سادات
ماتهندرانی** المعروف بلودی اول ایشان **سید بدر الدین** بعد نقل از ماتهندران بزیارت
عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیبول
و متوجه توطن ته شد چون بقریه نالہ واقعه پرگنه ساکوره رسید درآنوقت از بزرگان نامدار آن قریه
سید سلطان شاه برقع پوش معروف باسم لودی واقف ورود سید شده تکلیف سکونت آنجا نمود و بسکه
صحبتش جاذب دل وی شده سید بدر الدین رحل اقامت و دوام انجا بفگند از قضا عنقریب سید
سلطان شاه درگذشت و صبیه اش منسوب سید بدر الدین نمودند در مدت معهود سید را از ان معصومه
سه پسر بوجود آمده ۱ سید لودی ۲ سید جنید ۳ میر کمال الدین محمد سید لودی و سید جنید هر دو در قریه مذکور
درگذشتند مقابر شان مع اولاد در ان بقعه که اکنون از ویرانه است یادگار ساکن سید کمال الدین محمد
بکمالات گزیده متصف بر آمده اغلب اوقات مستفیض زیارت بزرگان مکلی شدی در انجا اتفاق ملاقات
بسید ظهیر الدین و الاسلام عرف میر جادم بزرگ ولد سید قاضی شکر الله که مذکور شده می افتاد در رفته رفته
از اخلاص باتحاد کشید بعد مرور ایام سید کمال الدین آمده بجوار رحمت رسید موصوف سکونت در ته گزیده
سلسله اتحاد قوی تر نموده از و سه پسر ماندند ۱ میر ابو الفتح ۲ میر مظفر ۳ میر عبد الخالق میر ابو الفتح چون درگذشت
از و سه پسر یادگار ماند ۱ سید محمد ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه از میر عبد الخالق هم سه پسر باقیمانده امیر
بیگ محمد ۲ میر جهند ۳ میر سید میر سید محمد ولد سید ابو الفتح بن میر کمال الدین مذکور دو پسر گذاشت
امیر عبد العلی ۲ میر عبد النبی میر عبد العلی بتشرع و تجرناجی وقت زیسته مهر معید بندوان واقعه محله مسکران
بتغلب شکسته مسجد معروفه بنا نهاد از بعد او سید محمد عرف میر شیخو مانده پسرانش ۱ سید محمد ملوک ۲ سید محمد پناه
۳ سید محمد شاه ۴ سید عالمشاه منجمله سید محمد ملوک دو پسر ماند ۱ سید محمد پناه ۲ سید محمد شاه سید محمد پناه درگذشته
پسری ماند و سید محمد شاه در سلک احیاست سید عالم شاه المعروف بمیر جمال الدین عمری بجهانا باد گذرانده
او آخر ایام بلوهری آمده سکونت دوام گزید بعد وی دو پسر مخلف ۱ سید وجه الدین ۲ سید محمد دیگر
بنا بر سید کمال الدین محمد مذکور هم در ایام خود نامی برخی در ته بمحلهای دیگر ساکن گذشتند منجمله سید میر ساکن

محله سنگتراشان از اولاد سید میر و سید بیگ محمد و سید تهار و ساکن عقیب بازار چی هت از اولاد سید بیگ محمد
مذکور که یادگار هر کدام باقی سید سعد الله ولد سید فضل الله بن سید مظفر بن سید عبد الخالق مذکور اند بنابرش
سه چهار آسامی باقی سید محمد خلیل از اولاد سید عبد النبی از سالهای دراز در سجد مهر مرحوم غائب گردیده
پسرش سید گل نام باقی و سید حسن و سید ابو البقا ولدی سید هدایت الله بن سید عبد النبی حیات سید محمد ملوک
از اولاد میر کمال الدین مازندرانی مذکور در زمره اهل الله آسوده زمین جهنا پهلوی درگاه شاه گر
داد لست خلفای حضرت پیر آخر روز یازدهم ربیع الثانی هر سال آنجا جمع شوند زبانی ثقات مسموع که
وی در عهد ایالت نواب لشکرخان مطابق هزار هفتاد یک عامل خالصه پرگنه بتوره بوده بجنگ هندوی که
خود را موحد صاحب وقت میدانست شهید گردید نعشش از آنجا نقل کردند وصیت کرده بود که بر جا جنازه
ام خود فرود نشیند دفنم کنید بران زمین مدفنش مذکوره قرار یافت زیارتگاه خلائق شد **سید علی بن**
عبد القدوس مازندرانی در خط نسخ و ثلث و سائر خطوط نظیر سید علی معروف بوده شاگرد مخدوم
الیاس خوشنویس است که بشاگردیش بسا بزرگ بخوشنویسی نامی اند **سادات میرکان سبزواری**
عربشاهی که بجلالت حال و متانت خصال موصوف بکمال اند **میرک شیخ محمود** ولد میرک ابوسعید
بن امیر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابوسعید دخترزاده شیخ جلال الدین بایزید پورانی است از
سبزوار برآمده بقندهار توطن گرفت پسرانش شیخ میرک محمد مذکوره و میر بایزید بعد بر خاستن شاه بیگ
ارغون از قندهار و فتح سند بهمراهیش وارد سند گردیدند و بهکر سکونت گزیده و میرک محمود بتته مقیم گزید
فضل و سخا و زهد و تقوی موصوف زیسته سالهای سال بلوازم منصب جلیل شیخ الاسلامی علم نیک نامی
برافراخته بسیاری از طلبا علوم را فیض وافی بخشیده در خط نستعلیق ید بیضا نمودی وفاتش محرم سنه اثنی و ستین
و تسعمائه رفت میرک آه آه تاریخ مسجد بزرگ در محله سکونت و دیگر مقابر معروف تعمیر ولیت
سه پسر نامدار داشته ۱ شیخ میر محمد ۲ میرک عبد الباقی ۳ میرک عبد الرحمن شیخ میر محمد بمحامد الاموصوف
و بفضائل انسانی مختص در سال سبعین و تسع مائه درگذشته جامع فتوای پورانی از وی یادگار ظاهرا اولادی
مخلف نکرده میرک شیخ عبد الباقی بعد پدر قائم مقام شیخ الاسلامی پدر گردیده در جمیع علوم کامل بود بتخصیص
علم هیئت و حکمت چنانچه بمولانا عبد الخالق گیلانی را که قرینه مولانا میرزاجان و عدیل شاه فتح الله بود
بعض دقائق علمی از ایشان حل شدی در اقلیدس دستی پیدا کرده اکثر اشکال از خود ایجاد نمود که پسند

طبع کل افتاده سید شیخ محمود ثانی ولد میرک عبد الباقی بعد پدر شیخ الاسلامی اوقات سامی سپری نموده
در کمالات بی نظیر زمان بوده فوتش هزار و بیست هجری ع میرک مقام محمودی ه تاریخ از وی سه
پسر مخلف ۱ میرک عبد الباقی الملقب بسید خواجه ۲ میرکشاه خواجه ۳ میرک عبد الوهاب ثانی میرک عبد الباقی
الملقب بسید خواجه بکمالات شایسته آراسته بشیخ الاسلامی موروثی متصف زیسته فوتش هزار و پنجاه
و هشت هجری ع میر عبد الباقی آسوده بفردوس نعیم ه تاریخ از وی دو پسر ماند ۱ میرک عبد الهادی
۲ میرک محمد مهدی میرک عبد الهادی بشیخ الاسلامی موروثی رسیده بعد مدت معهود درگذشت و اولادی
مخلف نکرد فوتش هزار و هشتاد و شش نوشتند ع هادی اهل کرم یافت مقام محمود ه تاریخ میرک
محمد مهدی بعد برادر بمنصب آبائی شیخ الاسلامی رسیده چون درگذشت با وجود پسران ۱ میرک
محمد شفیع ۲ میرک امیر محمد نام منصب موصوفه نصیب روزگار عمش میرک عبد الوهاب شد وی روزگار
معصوم در کثرت مکنت و اعتبار گذرانده در هزار و صد و دوازده درگذشت و ولدی نماند پس میرک
محمد شفیع ولد میرک محمد مهدی موصوف بحالت نیک درگذشت و ولدی نماند میرک امیر محمد ولد دیگر میرک
محمد مهدی چون درگذشت میرک محمد افضل فرزند نامی مخلف ماند وی بعد انتقال عم خود میرک محمد شفیع متکی
و ساده بزرگی شده در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری درگذشته سه پسر ماند ۱ میرک محمد احسن ۲ میرک
محمد محسن ۳ میرک عطاء الله میرک محمد احسن مرد احسن بر خاسته خاتمه اوصاف حسنه آبا شده بعد ورود شاهان ایران
اعنی نادرشاه بادشاه و سلب سند از شاه دهلی اشتیاق بمیشه کشته بداغستان شد و خدمت شیخ الاسلامی که
از دیر باز کالعدم شده بود تجدید و بنام خود حاصل کرده تا زیست بانسانیت و امتیاز در کمال نشو و نما
گذرانده در سال هزار و صد و شصت و هفت درگذشت ع جنت المأوی محل احسن است ه تاریخش یافته
اند اولادی جنس ذکور مخلف نکرده اکنون میرک محمد محسن برادرش بتقلید شیخ الاسلامی آبا میگذراند
سیم برادرشان میرک عطاء الله نام از مدت درگذشته اولادی نمانده است میرکشاه خواجه ولد
میرک شیخ محمود ثانی دو فرزند گذاشته ۱ میرک عربشاه ۲ میرک محمد عابد از میرک عربشاه میرک
محمد وارث وارث ارث بزرگی شده فوتش هزار و صد و پنجاه و نه است اکنون پسرش میرک عبد الرزاق
مع پسران باقی از میرک محمد عابد پسری نامور میرک محمد جعفر نام مخلف گردیده وی سه پسر گذاشت
۱ میرک عابد ۲ میرک بزرگ ۳ میرک پناه عرف میر مهتو از میرک محمد عابد عرف مراد علی

چهار پسر ماند ۱ میرک محمد تقی ۲ میرک محمد جعفر عرف میر چهتو ۳ میر پهتو ۴ میر چاند و از میرک محمد بزرگ
که در سال هزار و صد و هفتاد و نه فوت کرده دو پسر ماند ۱ میرک خیر الله ۲ میرک ورایه و از میر چهتو فرزندی
میر روشن علی نام مانده میرک عبد الرحمن ولد میرک شیخ محمود بزرگ بفضائل آبا و جلائل صلحا مقترن
بزرگی و اهلیت در کمال استغنی گذرانده دو پسر ماند میرک عبد الواسع میرک عبد الرحیم میرک عبد الواسع
بوفور فضیلت و فرط بزرگی در شاعری استاد بود از دو سه پسر ماند ۱ میر محمد معین عرف لاله ۲ میرک محمد حسین
۳ میرک روح الله میرک محمد معین دو پسر گذاشت ۱ میرک محمد نعیم ۲ میرک محمد تقی از میرک محمد تقی
یک پسر ماند ۱ میرک علی احمد عرف میر آلن وی در سال هزار و صد و شصت و شش درگذشت پسرش
میرک محمد تقی عرف ابن اکنون یادگار آباست میرک محمد حسین ولد میرک عبد الواسع بن میرک عبد الرحمن
مذکور سالک مجذوب و مجذوب سالک صاحب کشف و حالت بر آمده بر ضمیر سالکان اطلاع برده پی سوال
و جواب از مدعا داد و لبسا مشکلات کشف نمودی هیچگاهی جز اظهار مغیبات حرفی بر زبانش جریان نمی یافت
اولادی نکرد و میرک روح الله ایضاً همچو برادرش میرک محمد حسین ولد نماند میرک عبد الرحیم ولد میرک
عبد الرحمن دو پسر مانده میرک احمد میرک ابو سعید هر دو برادر در جاگیر خود موضع دهور کهیه سکونت
اختیار کرده درگذشت اکنون اولاد هر دو آنجا شیخ **عبد الوهاب** ولد شیخ بایزید بن شیخ ابو سعید
برادر زاده شیخ میرک محمود موصوف پدرش چنانچه مذکور شده در بهکر مسکن گزیده بود و اولادش
تا اکنون آنجا چنانچه در ذکر سکهر مذکور نامبرده بهتّه رسیده در کمال بزرگی با حیاء سنن آبا و جامعیت
علوم در سال سبعین و تسعمائه درگذشت **سادات عریضی سبزواری** از انهاست **میر
عبد الله سلطان** ولد میر ابو المکارم بن میر غیاث الدین محمد المعروف بسلطان رضائی العریضی
سبزواری نبیره خوند میر صاحب حبیب السیر نواسه سلطان جنید صفوی سطری از حال بزرگان موصوف
در ذکر بهکر و سوستان گذشته و آنچنانکه بتحریر آمد میر عبد الله سلطان مع برادرش میر عبد الرسول
در آغاز عهد شاهجهان بادشاه بهتّه آمده سکونت دوام گزیدند میر عبد الرسول چون درگذشت
یادگاری نماند و میر عبد الله سلطان که بجامعیت فنون انسانیت در شاعری مشار الیه وقت بود
پنج پسر گذاشت ۱ میر شکر الله ۲ میر محمد قاسم ۳ میر عبد الرحمن ۴ میر محمد عارف ۵ میر محمد عالم
بجز میر محمد قاسم و میر محمد عالم اولادی جنس ذکور مخلف نکردند و میر شکر الله بفرط بزرگی درگذشته

دوپسر

دو پسر مخلف کرده ۱ میر محمد عالم ۲ میر محمد هاشم هر دو چون جهان فانی پدرود کردند نشانی نماند میر محمد عارف موصوف
روزگار زیسته یک پسر ۱ میر محمد نام بیادگاری مانده قضارا از وهم جنس ذکور مخلف نگردید میر عبد الرحمن به بزرگی حسب و
نسب چراغ افروز این دودمان برگزیده بر آمده بعد رحلت دو پسر والاگوهر ماند ۱ میر ابو البقا ۲ میر علی اصغر که بحرمین
شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً رفته واصل بالله گردید میر ابو البقا الموصوف بهره ور علی خاتمه این خاندان گزین
داخل زمره مهین گذشته در شاعری دستگاه عالی اندوخت و شاگرد خدمت استاد کامل عامل میر حیدر الدین
ابو تراب کامل بوده در اواخر عهد محمد شاه بادشاه درگذشته از مؤلفاتش تاریخ چراغ هدایت الموصوف بهره ور
شاهی و اشعار گزیده مانده و جز صبیه اولادی نماند اکنون دران خاندان از نبایر مردی وجود ندارد **سادات
کاشانی** از انهاست **میر عروی** کاشانی که از سادات باعتبار معاصر میرزا باقیست بعهد مذکور حسب کشش
آبخور دانه اماکن مقرری رحلت گزیده بهتّه توطن نمود چون نواب خانخانان از دست میرزا جانی بیگ سند را
مفتوح نمود و حضرت خلافت پناهی بعد تسلیم ملک نامبرده سوستان و بندر لاهری و خزانه علیحده معوض بندگان
شاهی کرد بعد مرور دهوری از حضور اعلای جهانگیر بادشاه بداروغگی خزانه اعزامتیاز یافته بمعیار لمعیت
نقد سخن را سکه والانامی سره میکرد دیوان اشعار مع چند مثنوی بلطافت تمام یادگاری مانده و دو پسر نامدار
مخلف نمود ۱ میر محمد منعم ۲ میر جنگلی میر محمد منعم در عهد شاهجهان از انتقال پدر بمنصب مذکور سرافراز شده
اوقات حیات در تمام نشو و نما بگذرانید وی نیز اشعار پاکیزه می گفت و حسنی تخلص میکرد دیوان رنگین گذاشته
میر جنگلی ایضاً به بزرگی اوقات بپایان رسانیده سه پسر مخلف کرده ۱ میر علی رضا ۲ میر کامران ۳ میر محمد اشرف
میر کامران رونق آن دودمان برخاسته بخدمت موصوفه ایام زندگانی در کمال میرزائی و کامرانی سپری نمود
از وی دو پسر ماند ۱ میر علی یار ۲ میر اله یار میر علی یار اکنون یادگار اجداد نامدار است **سادات
رضوی البهکری** که بزرگان ایشان در بهکر بجلالت حال و منالت خصال مشتهرند و بصحت نسب نامی می باشند
از انهاست سید **عبد الرزاق** ولد سید خادم الموصوف بجاده برادر سید محمد یوسف رضویست که مذکور شود
شرح آمدن شان متحقق نگردیده ظاهراً اولادی از شان نیست صاحب وقت بوده مدفنش غربی محوطه قاضی
عبد الله در پس مقبره شیخ حماد جمالی طرف جنوب مسجد مکلی زیارتگاه انام از خاص و عام شائع **میر محمد یوسف**
ولد میر محمد خادم فیض یافته جناب سید مبارک شاه است وی تربیت پذیرفته نظر لطف شیخ و انبال اجل مریدان
سید محمد جونپوری از بهکر و برادران بزرگوار و بنی اعمام رضوی ساکن بهکر مفارقت مقدر اختیار فرموده

وارد ته شد اغلب اوقات بر ملکی در مقام ورود میران سید محمد مهدی جونپوری که آنجا اکنون جای نشاد مانه
سرا بانت و سلطان سامیة النشیمن عبادت داشته **نقلست** از سید عبدالکریم صاحب بلری مذکور که
فقیری هندی وارد ده مومی الیه شده بود و پیر اصاحب حال دیده خدمت میکردم روزی از مشائخان
سند که در فی احیا الشمار بودند پرسیده نام هر یک گفتم و از اوضاع هرکدام شرحی دادم چون همه را شنید گفت
ازین اسامی با وضاعی که بیان کردی سید محمد یوسف مردی بزرگ عزیز مصر معرفت مینماید بعد از مدت روزی
از مسجد ناپدید شده هرچند جستم نیافتم آن روز بیادم آمد گفتم شاید بدیدن سید محمد یوسف رفته باشد در حال
روانشدم چون در ملکی بجای مذکور رسیدم دیدم فقیر در خدمت سید محظوظ و باحضور نشسته است در آنحال
چون فقیر سر و پا برهنه بود و عزم سیاحت داشت سید نعلین گرامی بپوشیدنش کرم فرموده فقیر مرا گفت این نعلین
کلاهی ساخته بیار به ته رفتم و کلاهی ساخته آوردم فقیر آنرا پوشیده روان گردید در عقبش افتادم تا رسید بکشتی که
از بندر روانه دریای محیط می شد التماس رفاقت کردم نپذیرفت دعا خواستم فرمود عنقریب در سند کار تو بکشاید
بالجمله مقامات سید زیاده از قال هر قائل درگاهش اخوان صفا را از گرگ الام رهاند و بارتش بندگان را
عزیز مصر عزت سازد بدامادی قبیله قضات عباسیه صاحب ابنای گزیده صاحب قال و حال شده چون صبیه
محترمه اش بزرگ شد سید اسحق ولد میر کمال الدین برادر بزرگش از بهکر طلبیده بدامادی گزیدش انسان اخ گور
هم اولاد مختار را برابر یادگار مانده که مذکور شود سید ابراهیم در ابنای اتقیای سید محمد یوسف رضوی بامتیاز حالت
و کرامت زیسته در صغر سن روزی در مقصوره والد بزرگوار نزد پدر سید کیستی گفت سید ابراهیم فرمود بابا بایستی
فقیر یا فقط ابراهیم گفت از هیچ کمی رتبه رونمیداده و ازین ایچ بزرگی حاصل نشود از آن گفته دیگران موفق
توفیق سلوک فقر بمرتبه اتم یافته شد آنچه شد سید **اسحق** معروف همچو پدر و عم و سائرا با مخصوص حالت بزرگی
معروف زمانه زیسته در پهلوی عم خود مدفون نامش به پیر پردهی مشهور پسرش سید کمال الدین هم نام جد
بزرگوار که در بهکر مدفون است ولواسه سید محمد یوسف رضوی صاحب کمالات ظاهری و باطنی از اولادش
چند اسامی مذکور شود سید **محمد جعفر** نبیره سید محمد یوسف و صاحب سجاده و لیست در اواخر حال منتسب حلقه
خلفائ سید عبدالکریم شده و مهمانداری جماعه زائر که در ایام مجمع از ته به بلری روند و آیند بذمه گرفته لباس صاحب
خوارق بود گویند عجوزه بنگش بفکر کدخدائی سه صبیه حیران افتاده یکچند التجا بآن جناب آورد تا روزی
متوجه شده چیزی نوشته داد و گفت این را با خود ببر و در زمین مزار برابر پیر دادن بگذر آنجا شهری

آباد بنظرت آید و از جنس ما یحتاج شادی هرچه خواهی داشته باشد حسب حاجت آنچه توانی بیکدفعه بگیر و کرت
دیگر توقع مکن حسب الاشاره سید عجوزه مع پسر هرچه از ملبوسات و زراین و ظروف و خوردنی و نقد حاجت
داشته حاصل کرد ظاهرا دیگر بار هم هوس نمود و نیافت بعد سید محمد جعفر سید محمد عرف سید بهتو پسر سید محمد جعفر
مذکور بر سجاده جد نشسته دنیا با فقر جمع داشته در حالت نیک زیست فرمود اشعار محققانه و فیض کلی بطلبا از و
مخلف ماند آنگاه پسرش میر مرزائی الملقب بسید محمد جعفر ثانی بعد پدر مذکور بر سجاده جد قیام نموده به بزرگی
درگذشت اکنون سید حیدر علی ولد میرزائی میر قائم مقام اجداد است سید **عنایت الله** ولد سید
کمال الدین مذکور محض عنایت خدا بوده حالات عزیه داشته در ایام مکنت و دولت ولد نامی میر کمال الدین احمد خان
هرگز بدنیا رجوع نیاورده با دو همشیره طیبه جدا از پسر مسکن داشت و پیوسته بیاد خدا میگذرانید و بدست خود کشت
و کار و قوت لایموت مینمود و فاضل را براه خدا ایثار میفرمود **گویند** یکبار در کشتیش مزیدی رو داده حاصل
مضاعف معهود شد زر فاضل را بپسر داد تا به پیر پته رفته ضیافت سادات بنابر جد مغفور نماید و خود طلبان
فقرا کوزه بر دوش با وجود کروفر دنیاداری پسر پیاده پا آنجا شتافته پسرش میر کمال الدین خان مذکور انواع
مکلفات مذکور در اطعمه دیده بود و ظروف کثیره زرنگار چینی بجهت کشیدن طعام مهیا داشته یکبار ظروف سا
دیده چوب برداشت و سر همه ظروف که قیمت آن گرانمند مبلغ بود شکست و در وقت خوردن بدستور
معمول یگان قسم طعام را گرفته بخوردن نشست و از کوزه آب همراهی آبی در و ریخته بی حلاوت میخورد
نقل کنند که وی دو سه بار نه زیاده در ایام دولت بخانه پسر آمده باشد چون رفتن خود ازین سرا مکاشفه
دیده کلید خانه بدست همشیره کوچک سپرده وداع نمود همشیره بزرگ بخاطر آورد که عدم تسلیم کلید بمن هر آئینه
موجب گرانخاطری آنحضرت باشد و ازان فکر اندوهناک نشسته سید آنرا بنور ضمیر دریافته فرمود ترا که
بعد من جهان چندروزه بیش نیستی دانسته اختیار هیچ خانداری ندادم همشیره کوچک تو کبیار پابد و تکلیف
انهم را شاید آخر همچنان صورت وقوع یافته میر کمال الدین احمد خان ولد سید عنایت الله مذکور بدولت دامادی
فاضل خان که مرقوم شود صاحب مکنت کثیره و حشم و خدم و خدمات عمده گردیده علم استغنا بر اکثر اعیان وقت
برافراشت و فضیلت ظاهری خوبی داشته صاحب تصانیف است منجمله شرح دیوان حافظ و اصطلاحات
رضویه است فوتش هزار و صد و سی و دو از هفت پسرش سه پسر صاحب اولاد شدند **امیر** مرتضی در سن سی
سالگی جامع فنون کمالات بر آمده علاوه بر فضائل علمی در اقسام هنر سپاهگری بی نظیر شد و خط را بهفت قلم

رساند آقا تعظیما شاگرد مرزا صائب چون وارد تته شده طبیعتش را بغایت پسندیده الهام تخلص بخشیده گویند
تربیت وی جهت جانشینی فاضلخان که جد مادریش می باشد بوده بعد رحلت فاضل خان عالمگیر طالب عوض شده
هنوز میر مذکور بتهیه برآمدِ حضور رسید که خبر شنقار شاه سامو سوز عالم گردیده پس ازان در حضور رفته
معروض جناب الیناد های پایه سریر سلطنة شاه عالم بهادر بادشاه شده بطبوع طبع اقدس گردید قضارا
در عین بهار عمر که حین نشو و نما بود بخزان ممات درگذشت کان ذلک فی ست وعشرین ومائة والف سید
ذوالفقار علی پسرش بفرط بزرگی و کثرت الانسانیت در ناموران ستتی اثبات گیها درگذشته اولادی از جنس
ذکور مخلف نکرد ۲ میر غلام علی سه پسر ماندا میر مهر علی ۲ میر نیاز علی ۳ میر راز علی بقرب ایام
کدخدائی در عین جوانی فی سنه ثمانین ومائة والف داغ جدائی بر دل احباب نهاده درگذشت در واقعهٔ الیمی
که ماتم غموم و طوفان بجوش دریای غموم بود شعرا تواریخ درد آگین ناخن زن قلب اهل درد گفته اند محرر این
مقال باین مصراع خود اکتفا کرده ع بجوار رسول یافت مقام + اکنون میر مهر علی و میر نیاز علی در فنی احیا
یادگار آباانند میر شاه حیدر چون درگذشت امیر امیر علی ولد نامدارش سواولاد لمفوطا انسانیت رونق افروز
بزم حیات باقی میر محمد شفیع ولد سید یار محمد از نبائر کرام میر محمد یوسف الملقب بلطف علیخان در طبقهٔ حکام مذکور
تکرار آن نرفته میر محمد رفیع از نبائر کرام سید موصوف در زی بزرگان خدا پرست شهر نادوست اوقات حیات
بانقضا رسانیده پسرش میر نجم الدین شاگرد و همشیرزاده مخدوم محمد معین بوده درحیات استاد مدرسه علمی بخوش آراسته
جمعی طلبه را بکمال رسانید تصانیف غریبه دارد منجمله در تتبع رساله یکروزی در منطق رساله بازو بزرگ
بر او مشتمل بر علوم شتی در یکروز تصنیف کرده و در فارسی طوطینامه را باز تخشبی بقید نثر کشیده اشعار نیک
میگفت و عزلت تخلص میداشت قضارا حیاتش وفا نمود و الانه از مغتنمات بوده درسال هزار وصد
وشصت درگذشته از اولادش میر نثار علی بنمود خاص زیست دارد از اولاد سید محمد یوسف عزیزگان
کثیر مثل سید محمد رضا و سید محمد افضل و سید محمد زمان وغیرهم دجوه با حال و حالت نیک که برخی اولادشان
چراغ افروز خاندانست گذشتند بنابر اختصار رفته **سادات بخاری** من **سید محمود بخاری**
از گجرات برآمده در عهد ارغون وارد تته و ساکن محله سیته گردیده امامت و خطابت مسجد فرخ و امامت
مصلای عید یافته ببزرگی اتم و حالت حمید درگذشت سید طیب از اولاد سید محمود مذکور نامدار وقت
خود بوده حالتی و فضیلتی نیک داشته از وسید رحمت الله مخلف گردید گویند وی در صغر سن روزی

باپدر در جامع فرخ بوده فقیری صاحب کمال موسوم بسید ابراهیم کودریه که عالم جذبات اکثر مستغرق داشت
بر در مسجد نشسته بود چون پدر و پسر از مسجد برآمدند پدر را گفت این پسر را بنام خدا مرا بده پدر که بفقرا
اعتقاد کمال داشته در حال پسر را تسلیم فقیر نمود فقیر پسر را گرفته در مسکن خود که برابر کلان کوٹ در کوه
مکلی بود برده چندی بماند چون درگذشت سید را آنچه میدانست حواله فرمود سید رحمت الله بعد فقیر
در مسکن قدیم آبا رسید رشدی و افی کرده درگذشت سید جنگل از اولادش معروف وقت زیسته سید
میر که در محله نقارچیان سکونت داشت از اولاد سید جنگل است وی هم داخل معارف بوده چون درگذشت
ولدی جنس ذکور نماند سید قاسم ایضاً از اولاد سید جنگل مذکور در زی ابد الان لا ولا گذشته سید لطف الله
از اولاد سید محمد مذکور در موضع رانیه نقل نموده مردم آنجا باعتقادش معترف شده چهلم حصه از مزروعات وغیره آنجا
وقف وی و اولادش گردیده احوالاتش غریب بسمع رسیده سید محمد کاظم جد محرر الحروف داماد وی است سید
عبدالرزاق ولد سید لطف الله مذکور بفقر و حالت بزرگانه گذشته دو پسر ماندا سید محمد فاضل ۲ سید
ساجن سید محمد فاضل تا اهل گروه بجذبه رسید در حالت خوارق کلیه ازو سرزدی از ارباب بوله در یوقت
آسن سکان آن ده است شنیدم که وقتی من در زمینی کاشت کرده بودم سید ساجن نام سیدی دیگر از فقرای
مخدوم نوح علیه الرحمه در موضع ما سکونت داشته و وی را نیز بنابر بزرگی نذورات و چهلم بعضی مزروعات بنام
پیر سیدادیم چهل حصه پیر بابت کاشت من درمیان سادات مذکور مشتبه افتاده هر دو می طلبیدند من بخوف
اینکه اگر یکی را دهم و حق دیگر باشد و ناراضی شود در ادای وجه مهلت داشتم تا آنکه روزی در عین
بیداری نورانی پیری بمن گفت حصه سید محمد فاضل چرا ادا نمیکنی مگر سر بهبود نداری در حال وجه مذکور
که مبلغ پنج روپیه بود در گوشه دستار بسته روانه شدم سید ساجن در راه برخورده گفت من دعوی خود
گذاشتم حق سید محمد فاضل زود ادا کن همین که از آنجا راه خانه سید محمد فاضل گرفتم سید محمد فاضل از خانه
برآمده بود مرا بمقتضای جذبه که داشت دشنام داده گفت آخر تشفی کردی دستار بکشا وجه مرا
بده سید ساجن ولد سید عبدالرزاق مذکور بعد برادر در کمال خوبی حالات زیسته محرر الحروف باجمعی
معتبر روز واقعه اش حاضر بوده عزیب حالات و کرامات ازو مشاهده گردیده اکنون پسرانش سید تبار یه
و سید و اثار و نه باقی آباانند سید محمد شجاع بن سید فیض الله بن سید فتح محمد بن سید جعفر بن سید جمال بن سید کمال
اولاد سید محمود بخاری مذکور را از تقرر آبا و اجداد ساکن محله سیته بخدمت خطابت و امامت جامع فرخ و

مصلای نامی بوده بجالت بزرگان گذشته بجنت شده شجاع مطابق هزار وصد وسی وشش هجری تاریخ است
پسرش سید سعد الله علاوه خدمات موصوفه بمشرفی وداروغگی کندن ناله وچاه وتعمیر قلعه ته وداروغگی
بیت المال از طرف شاهی روزگاری بامتیاز گذرانده اکنون پسرانش سید روح الله وسید علم الدین یادگار آبا اند
سید عبد المجید ولد سید عبد اللطیف بن سید عبد الرزاق بن سید اسماعیل بخاری احوال سید اسماعیل وسید
عبد الرزاق مذکور شده میر عبد اللطیف چنانچه گذشت در سوستان توطن داشته سید عبد المجید از سوستان
به ته رسید و در عوض تنخواه سوستان از حضور شاهجهان تنخواه بر ته آورده مسکنش برکنار بلیه عقب محله
کشمشیان شرقی محله میرکان بود در بزرگی معتقد الیه گروه کثیر گذشته پسرش سید عبد اللطیف عرف سید جهتو
یگانه وقت بعز طاکمال برخاسته در عین جوانی درگذشت محرر الحروف نبیره حقیقی ایشانست از جنس ذکور اولادی
نماند فقیر سال رحلتش مطابق هزار وصد وبیست وچهار هجری این کریمه یافته الله لطیف بعباده یرزق من یشاء
وهو الحکیم **سادات امیر خانی** جد بزرگ ایشان میر ابو البقا المخاطب بنواب امیر خان در ذکر حکام مذکور
شد **میر ابو المکارم** شهود تخلص ولد نواب امیرخان مذکور با وجود امارت پدر براه فقر گزیده رتبه کاملان
یافت بر زبان سلیمان مثنوی پرکار در قصه حضرت سلیمان ع و بلقیس ازو مشهور و یادگار در علوم ظاهری هم جامع
بوده مدفنش سوستان است از پسرانش میر امین الدین خان حسین چنانچه مذکور شد با ایالت ته زمانی قدر اعزاز
برافراخته مقیم جاوید شده از فرزندانش است میر متین الدین خان اسمعیل که در حیات پدر بخدمت عمده نامی
روزگار و از اجل اجله اعیان زیسته در مکنت و قدرت میرزائی مثل است از فرزندان وی امیر محمد غوث
در زمان ایالت نواب خدایار خان الموصوف بمیان نور محمد بخشی منصبداران بوده بجالت بزرگی ستنتی
گذشته اکنون ارشد فرزندانش میر محمد کریم الدین اسم بخدمت پدر معزز ۲ میر ابو المفاخر باحیای نام
ابای میر محمد عطا ولد نواب امین الدین خان بر قدم ابا بمزید عزت وافتخار چهار سال پیش از تحریر این
اوراق درگذشته دو فرزند مانده میر محمد گدا ولد نواب مشار الیه ببزرگی معزز عنقریب گذشته پسری
یادگار مانده میر رضی الدین محمد ولد میر ابو المکارم شهود مسطور بمحاسن والا موصوف در شعر کامل وقت
گذشته فدای تخلص میفرمود صاحب دیوان است از اشعارش بوی کمالات ظاهری و باطنی بمشام ذکار
میرسد در سال هزار وصد وبیست درگذشته مولف اوقات حین تحریر این بیت به تعمیه مطابق تاریخش
یافته ~ بسکه بفوتش همه گردند هی ٭ هی رضی الدین بود سال وی ٭ ولد رشیدش میر حمید الدین ابو تراب

کامل

کامل تخلص استاد محقق حصور و مجرد زیسته در کمالات الجناب کتابها باید بسا اهل دل بصحبتش
سرمایه فیوضات ظاهری و باطنی می دانستند اغلب بزرگان بقدم ارادت بوی سلوک داشتند هرگز رجوع
بدنیا نفرموده و بعمل منطوقه کن فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل زیسته بسن کامل درگذشت دارائیش
در ایهام هندی و سندهی و دهری و کتب و فارسی نسخها معتبر مشتهر محرر الحروف مشق سخن در خدمت آن
استاد کامل کرده میر حفیظ الدین علی ولد میر حافظ الدین بن میر ابو المکارم شهود مذکور درین وقت صاحب کمال گزیده ارباب
حال وقال کمالاتش چه در نثر وچه در نظم بهمگی ایهام و دو معنی و سه معنی وافزون بر آن واقع قصور سامعه و
فقدان بصارت ویرا مالغت والا نه در شعر و انشا نظیر میر حمید الدین ابو تراب کامل می باشد همچو آن
استاد حضور و مجرد زیست دارد هر چند درین خاندان دیگر بزرگان و بزرگزادگان هم گذشتند وهستند اما بنده
بنا بر التزام بچند اسامی مذکور اکتفا کرده **دیگر** بنی اعمام ایشان الموسوم بقاسمخانیان خاندانی بوفور لیاقت گذشته
بیشتر بذی منصبداران زیستند منجمله میر محمد رحیم از نبائر قاسم خان نمکین که در ذکر حکام گذشت نیک ازو میر کریم
مخلف گردیده بقدم آبا متصف اخلاق حسنه گذشته آثاری نماند میر ابو النصر نبیره قاسم خان مذکور ایضا بوضع
بزرگان درگذشته ازوی میر شیر افگن مخلف گردید وی نیز نوبت خود حیات به بزرگی گذرانده میر محمد عابد خلف ارشد
گذاشت وی چون درگذشت آثاری بیادگار مخلف نماند میر محمد اسلم نبیره میر قاسم خان مذکور ایضا بکمال انسانیت
زیست کرده ازو میر محمد کامل مخلف شد که بوضع نیکان گذرانده درگذشت و اولادی نماند میر محمد نعیم ایضا از نبائر
قاسم خان موصوف در وقت خود بقدم اسلاف گذشته ازو میر محمد صالح عرف میر قلندر اکنون یادگار تمام
خاندان است و بس **سادات متفرق** هر چند بزرگان بسیار درین سرزمین منشاء احرار گذشتند محرر الحروف
برسم تبرک باسامی چند اکتفا کرده **سید محمد** براصل موطن این بزرگ اطلاعی دست نداده و جز اسامی مذکور از
مخلفاتش وقوفی نه همانا نامی وقت خود است پسرش سید محمد هاشم معاصر عهد مرزا جانی بیگ ترخان است در مدح مرزا
مذکور قصائد غرا دارد و از مولفاتش نسخه سیر السلاطین که بغایت خوب گفته و موشح بنام مرزا جانی کرده یادگار
سید عبد القادر ولد سید محمد هاشم مذکور نامدار وقت خود بوده رساله حدیقة الاولیا در ذکر بزرگان سند ازو مخلف
سید محمد حسن موصوف فنون کمالات از متوسلان مرزا باقی است براصل و خاندانش اطلاعی دست نداده پسرش سید
محمد طاهر نسیانی تخلص است ازو تاریخ طاهری یادگار روزگار **سید عبد الغفور** جامع کمالات داخل اجله انام
مذکور تحقق خاندانش صورت نداده از دو پسر نامی مذکور انام است ۱ سید عبد الرشید ۲ سید عبد الرؤف سید

عبدالرشید بحریر وقت برآمده در عهد عالمگیر بجهان آباد رفتهی گزیده از مؤلفاتش دو فرهنگ منتخب عربی و فارسی
و رشیدی نام نسخه در مناظره وغیره شایع چون درگذشت اولادی مخلف ننمود سید عبدالرؤف معروف وقت خود است
چون درگذشت اولادی از ذکور نماند میر لطف الله عرف میر بطن اولاد سید محمد شریف شیرازی بسنه حقیقی ویست
میر محمد اصل این بزرگ هم کما هو حقه تحقیق نیافته مگر آنکه پسرش میر محمود از سادات قاسمخانی خویشی گرفته
مشتهر بقاسمخانی شده بالجمله میر محمد در کمال بزرگی درگذشته پسرش میر محمود بمیر محمودی در راجه منصبداران منسلک
و بمحاسن شیم بزرگان عمر بپایان آورده اند و میر محمد بزرگ مخلف شدوی در محاسن بزرگی ستوده زمان زیسته
جمعیت کامل داشت بسن کمال رسیده درگذشت و اولادی نماند سید محمد علی و سید محمد باقر ولدی سید حمید
ساکن موضع جون اصل سکان بهکر که ذکرشان گذشته هر دو بزرگ حسب آنجو زد از موضع جون نقل نموده در ته
بمحله سادات رضوی بهکری توطن نمودند از سید محمد باقر میر عبدالستار مخلف ماندوی در محله مذکور عمر معهود بانقضا
رسانیده درگذشت و اولادی نماند از سید محمد علی میر محمد فاضل مخلف گردیدوی از محله مذکور بمحله مسواک کشان
نقل نموده توطن گزید در خوشنویسی و دیگر کمالات اشهر زمان بوده از دو ولد مخلف ماند سید محمد بزرگ سید نظام الدین
هر دو برادر در ابتدای عهد عالمگیر بحضور رفته در سلک منصبداران شاهی انسلاک یافته میر محمد بزرگ حافظ قرآن
و طالب العلم و خوشنویس شاگرد پدر و محمد شفیع خوشنویس شاه بندر بوده بعد عرض کمالات مذکوره منظور نظر پادشاهی
شده حسب الامر چندی بشاگردی هدایت الله زرین رقم رسیده سید نظام الدین بطرف دکن در همراهی پادشاه درگذشت
بالجمله سید محمد بزرگ بیست و یکسال حاضر رکاب و استاد مشق شاهزاده محمد کام بخش ماند بعد فوت پادشاه دین پرور
به ته نقل نموده تا سال هزار و صد و پنجاه و دو به بزرگی اتم و نشو گلی زیسته در عمر هشتاد سالگی درگذشت میر محمد منور
نبیره سید محمد بزرگ ولد سید اعظم اکنون ساکن فتح باغ می باشد پس عبدالرحیم بنی عم میر محمد بزرگ مسطور بحالت
نیک درگذشته از و سید جلال بگزیده حال مخلف شده اکنون سید حامد ولد سید جلال در محله مذکور یادگار آن
خاندان باقی **سید میر محمد** ظاهر از سادات متعلویت در بزرگی و کرامت اشهر زمان و در آیات و
خوارق اظهر دوران ساکن محله خواجها ست سکان موضع بیلای که اکثر قوم سومره بودند نسبت ارادت بآنجناب
محقق دارند چون درگذشت اولادی از ذکور مخلف ننمود سید سعد الله ولد سید بیگ محمد ماتژندرانی نواسه
سید میر محمد بعد فوت سید میر محمد مذکور بر جای بزرگیش قایم مقام نشسته همواره بتوکل و تقوی و تجرد و اخفا
معتقد الیه طائفه اراتمند زیسته وفاتش در سن هشتاد سالگی هزار و صد و شصت و هفت هجریست اکنون

مرید

مرید خاصش میرزا عبدالکریم قایم مقام **خواجگان** [illegible] نجابت اند و اصل مایه نقابت
از ایشان است **خواجه محمد** ولد خواجه احمد از اولاد شیخ [illegible] بزرگیش از تحریر اقلام و تفهیم افهام
مستغنی است و در مجلد ثانی میان مشایخ مذکور می باشد نام [illegible] لنگر موطن اصل بحسب اتفاقات قسمت فرار
ته کرده نخست بتقریب خویشی در قاسمخانیان سکونت گزید [illegible] در محله مسکن حال نقل نموده بزرگی بکمال
ما فوق قال بر قائل داشته چون پادشاهان خاندان تیموریه از قدیم ارادتمند آن خانواده اند مشار الیه در عهد جهانگیر
میان ته در کمال امتیاز بل مشار الیه اکثر اعیان زیسته چون درگذشت پسرش خواجه احمد قایم مقام پدر بزرگوار
داخل اجله ابرار و اکرام اخیار زندگی نموده دو فرزند ماند اخواجه عطاء الله ۲ خواجه امان الله خواجه عطاء الله
بوفور مکنت و بزرگی اجله اسخیا برآمده در کرم و دل و دستش داستانهاست **گویند** روزی بدر
خانه استاده بود زنی از بازار رسیده بمجرد دیدن خواجه چادر بر رو انداخت خواجه بطریق طیبت گفت ای نیک
زن از بازار رو گشاده آمدی چه شد که بدیدن من روپوش شدی گفت آنجمله که بر ایشان رو گشاده گذشتم
از آدمیت خارج بودند و ترا در نظر آدم حقیقی دیده حجاب نمودم خواجه از جواب آن نیک زن بغایت
مبتهج گردیده از اتفاق هماوقت موازی صد خروار غله جاگیرش از کهات رسیده عمال را امر کرد تا همه غله بخانه
این زن که مراد از زمره انسانان شمرده ببرید بعد وفاتش ولد نامی خواجه محمد هاشم مخلف ماند اکنون خواجه رحمت الله
و خواجه فتح الله پسر الغنی حیاتند خواجه امان الله مجمع محاسن و الا بزرگی و مرجع اهل کمال بوده در وادی شعر لوای
بیشی می افراشت از تصانیفش بهمن نامه مشتمل بر هفت قصه در نظم و هفت اختر متضمن هفت افسانه یادگار
سه پسر مخلف ماند خواجه خیر الله اکنون خواجه محمد خلیل فرزندوی باقی بزرگانست خواجه فضل الله از و سه پسر
خواجه سیف الله خواجه سعد الله خواجه شهر الله نام در اراضی میان عبدالملک نزد پیرزادهای کرغلوی میباشند
میگذرانید خواجه عنایت الله پسرش خواجه اسد الله بوده اکنون پسر خواجه اسد الله خواجه امیر الله نام
در موضع کهچه نزد پیرزاده انجا میگذراند **خواجه شهاب الدین** ولد خواجه میر کمال الدین علوی هروی
از اولاد خواجه احرار است همایون پادشاه چون از ایران مراجعت میفرمود نظر بقدوم ارادت مستفید خواجه
میر کمال الدین شده استمداد همت نموده بود جلال الدین محمد اکبر پادشاه به نسبت ارادت قدیم و حقوق عقیده
پدر استدعای دیدن خواجه میر کمال الدین موصوف نموده وی عذر پیرانه سالی خواسته پسر خود خواجه شهاب الدین را
بحضور پادشاه فرستاده نامبرده مدتی در حضور شاهی گذرانده بخدمت والا مراجعت نمود بعد چندگاه خواجه

میر شهاب الدین باراده که خ[illegible] ی هروی نام زد و داشت وی همراه شاه بیگ وارد
و ساکن تته شده بود از خدمت وا[illegible] نته انطرف رسید و بعد وصول بآنکام حسب آنچه ورد
ساکن بدام شده بفرط بزرگی و کثرت [illegible] خواجه میر ابو تراب مخلف ماند وی اکثر ایام در نیرنکوث
بجالیر خویش بسر بردی باغی بنام وی که ج[illegible] دگار و چون درگذشت همانجا مدفون شده از بعد
وی پسرش خواجه میر قاسم در تته نام اسلاف [illegible] رسیده اوصاف روشن کرده بعد وی خواجه محمد میر بجای آبا
تمکن یافته بفضیلت و حالت نیک درگذشت پس ازو خواجه محمد شریف چراغ بزرگی اسلاف نیک روشن کرده
در خوشنویسی معروف روزگار زیست سار میر سید علی خوشنویس است پس خواجه مرتضی نام بزرگی اسلاف
بمزید استعداد و انسانیت احیا نموده از آغاز ایام نمو تا زمان حال در سلک معارف زیست دارد
ابتدا در خدمت صاحب زاده محمد داود خان پس در حضور میان نور محمد بعد وی در خدمت محمد مراد یابخان
و اکنون در ملازمت میان غلام شاهنجان ولاة سند بمزید اعتبار مسلک خوشنویس بی بدلست در رسم مفت
قلم ثانی ندارد و در طبابت شاگرد خدمت میر عبد الرزاق تخلص مشرب میباشد و دستش در شفای اسقام تبرک واقع

طبقه خاندان سادات حسنی از انهاست **محمد حسین** گیلانی هروی اولاد حضرت پیر [illegible] بزرگی
و کمال از هرات بر آمده همراه شاه بیگ وارد تته گردیده در محله که اکنون خواجه محمد مرتضی سکونت دارد
سکونت گزید خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد داماد دش است چون درگذشت پسرش میر عبد الله الملقب
بنازک بجای پدر به بزرگی متمکن گردیده بعد او میر عبد اللطیف در لطافت ذات و نزاهت صفات اشهر زیسته
پس از و میر عبد العزیز عمر بر وقت گذشته آنگاه سید عبد الله ثانی نام آبا مرتبه بزرگی احیا نموده پس سید محمد رضا
خاتمه آن خاندان بکمال بزرگان درگذشته و خانش در عهد نظامت خواجه محمد خلیل ناظم تته است از نبایرش
کسی مخلف نشده بقراری که خواجه میر شهاب الدین اول بدامادی میر محمد حسین رسیده همچنین برسم سلف
در خلف مانده خواجه محمد شریف داماد نامبرده می شود اکنون خواجه میر محمد مرتضی نواسه میر محمد رضا است و
پس سید **نور شاه** حسنی از اولاد پیر بیران وارد سواد تته شده در موضع نار ره پس کچهو اکثری گذرانده
بزرگی و مشیخت تا دم وفت زیسته مساکن ایشان در تته بمحله شورائیان معروف خلفای تته اکثر پسر سیدی
قابل چون درگذشت پسرش برخوردار به برخورداری علم و عرفان قائم مقام پدر شده بعد ازو سید برنشاه نوبت
بزرگی بلند آوازه ساخته آنگاه سید نور شاه وارث ارث اجداد گردیده اکنون سید یحیی الله یادگار بزرگان

آن خاندان نامی ساکن موضع کهچه است **طبقه خاندان نبایر کرام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی**
که در سایه سکنه به بزرگی اقدمند و بعد جناب کرام سادات در رتبه اکرم **پیر شیخ عالی** ارشد نبایر کرام
شیخ بهاء الدین ملتانی ست در عهد ترخانیه بزی اهل فقر تنها سیر کنان وارد تته شده در جای که امروز مسکن
اولادش است و باغ میر سید علی شیرازی بود حرمو د آمد باستماع آواز دولاب زیر درختی مکث نموده کر
چه توقت کرد باغبان هنگام شام گاو دولاب کشوده بشهر رفته بود چون دل شیخ بصدای دولاب تعلق گرفته بود
بقدرت الهی تمام شب دولاب بدون گردیدن گاو میگردید صبحی باغبان بباغ آمده دید که دولاب تمام شب
گردیده آب بوفور خارج از مطلوب در خیابانها جاریست و برخی اشجار را نقصان رسانیده گردانیدن دولاب
بر فقیر نسبت کرده بخدمت سید علی فریاد بر که فقیری چنین ادا کرده و اکثر اشجار را اذیت رسیده سید خدام را
گفت تا فقیر را از باغ بیرون نمایند فقیر بمجرد منع از باغ برون خرامید آن درخت که در سایه اش نشیمن داشته
و آن تخته گل که بتماشایش مشغول بوده حالی بمقدم فقیر از جا حرکت کرد مردم این تصرف فقیر دیده بسید علی
خبر کردند از انجا که سید خود صاحب دل بوده و خدمت فقرا را سرمایه سعادت میدانست بمجرد خبر اجازه داده
ملاقات محققانه بعمل آورد و بمعاینه شغف دلی فقیر بران قطعه باغ تمام زمین وقف مقدمش ساخته از ان
بعد که غلغله شیخ ظهور یافته عالمی بمریدیش سر سعادت بر افراخت اغلب ایام بر کوه مکلی آنجا که امروز
مدفونست گذاردی و بعد مرور زمانی تاهل کرده چهار پسر والا گوهر آورد ۱ ابو محمد ازو در خوردی خوارق
کلیه رو نموده **گویند** روزی استاده بود ناگهان هر دو ساقش بر گل ولا محسوس بینند ناگردیده خدام
استفسار کردند گفت خادمی در کشتی سواره می آمد کشتی بگل ولا در افتاده و ما را یاد کرد رفته وانیک کشتی را
کشیده ام بعد چندگاه آن خادم آمده همان ماجرا مطابق آن تاریخ بیان نمود وی در حیات پدر درگذشته
۲ صالح محمد المعروف بفاضل محمد ۳ ولی محمد این هر دو برادر ایضاً در حیات پدر فوت کردند ۴ شیخ محمد فاضل
وی بکمالات پدر متصف و یادگار بر آمده روزی واقعه پدر رجوع متعارفه فقرا ممهد ساخته که تا سه روز
بودی سید جلال ولد سید علی شیرازی بر سنگ اینک مجمع شان پیش از مجمع سید علی می شد و فقرا اول از ان مجمع
شده بمجمع سادات میرسیدند منع مجمع کرد حسب منع سید فقرا حاضر نشدند از اتفاقات کرامت چون مجمع
سادات رسید فقیران که از دیگر مواضعات میرسیدند و موجب ازدحام فقرا و سماع از انها بودند حاضر
نگشتند سید جلال متفکر بمراقبه شده دریافت که سبب منع مجمع پیر شیخ عالی فقیران نرسیدند شیخ محمد واصل

راه آشتی مفتوح ساخته رخصت مجمع الفقرا معهود داد در همان روز فقرا آمدند چون از فقرا موجب مکث پرسیدند
گفتند تمام روز راه میرفتیم و شب باز بر قدم اول می افتادیم هر چند نشان می جستیم تار مو تفاوت محسوس نبوده
و امروز از مسافت سه روزه بل زیاد تخمینا بی تردد رسیدیم از آن الوقت میان هر دو مشایخ آشتی رو داده
هر مجمع همدیگر با فقرا حاضر می شدند و آن رسم پایدار ماند صبیه شیخ محمد واصل منسوب شیخ ضیاءالدین از اولاد
شاه عبدالله قریشی ملتانی بوده از و فرزندی شیخ محمد ملوک نام بوجود آمده در صغر سن درگذشت و خود
شیخ ضیاءالدین طرف هندوستان بسیر رفته واپس نیامده برادرش شیخ محمد رضا همین جا بوده بعد رحلت
شیخ محمد واصل بنابر عدم وجود اولادش بر سجاده پیر شیخ عالی تمکن گردیده بخصائص بزرگان متصف
گذشته پیرزاده های قریشی کهاره متعلقه کگراله بنی اعمام هم جد ایشانند بعد شیخ محمد رضا پسرش شیخ زین العابدین
المعروف بشیخ مٹن بر متکای بزرگی جلوس کرده در اوائل مظهر خوارقات کلیه بود او آخر ایام خود را از انظار
کشیده بسته حال کوشیده و بسن کمال بکمال بزرگی درگذشت اکنون پسرش دائم شاه قایم مقام آباست **شیخ**
کاله قریشی از نبائر شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی بزرگ وقت صاحب خوارق عالیه و بهره وسیع کرامات
در زمان ایالت ترخانیه وارد ته ته شده چون اهل سند اکثری مرید آن خانواده اند قدومش اهالی و موالی
به تبرک گزیده خسرو خان چرکس که مذکور شد صبیه خود را بآنحضرت داده خانه داد کرد از آن الفراش مسکن اولاد
شیخ در حویلی خسرو خان واقع چون درگذشت شاه عبدالله خلف خداآگاه قایم مقام مانده از ایشان
ولد کامل حقائق آگاه معارف دستگاه شیخ رحمت الله مخلف گردید وی چون بعمر موعود درگذشت دو گوهر
نامدار ماند یکی شیخ عبدالباقی وی در ایام حکومت خسرو خان چرکس کامرانیها کرده نخست در نظر پوربزی
اهل حکومت صاحب خیل و حشم گذرانده او آخر ایام بر سلوک آبا ازین دار فنا سوی دار البقا رحلت نمود
بعد از و شیخ عمادالدین دنیا و دین بغایت عز و تمکین جمعداشته چون درگذشت پسرش شیخ عبدالرزاق
صاحب حال گزیده اخلاق زیسته آنگاه پسرش شیخ محمد شفیع بقدم اجداد در رعایت صدق و سداد زیسته
اکنون پسرش شیخ ضیاءالدین و بهاءالدین پورنز د خویشان خود پیرزاده های آنجا سکونت دارد **دیگر**
شیخ عبدالله بگزیده شیم اجداد مرد خدا آگاه و الا دستگاه برآمده چون درگذشت دو پسر نامدار ماند
اول شیخ سلام الله وی بسلوک راه فقر سالک طریق هدایت و ارشاد برآمده صاحب مجاهدات و
کرامات شد با سید عبدالغنی اولاد و صاحب سجاده سید عبدالکریم صاحب بلری صحبت بارادت یافته بخدمت

روشنائی روز مجمع آن مشایخ که اولادش هنوز بآن قیام دادند مخصوص شد و هم الحدیقه زندگی ساکن ته ته که اجل عمدان
سید عبدالکریم است دیده فیضها یافت اولادش سه فرزند ۱ شاه مراد ۲ شاه عبدالله ۳ شاه رحمت الله
هر یک بزرگ وقت گذشته منجمله شاه رحمت الله بوفور انسانیت و کمال گذشته میان درگاهی شاه
ولد نامی مخلف ماند وی همچون بزرگان بغایت صاحب تصرف گذشته اکنون فرزندی گرامی ایشان میان موتو
قائم مقام آباست و حسب التوارث خدمت روشنائی درگاه سید عبدالکریم بجا می آرد و اغلب اوقات ساکن
موضع کهاره می بود از ایشان دو پسر مخلف گردید ۱ میان راجن شاه ۲ شیخ عبدالباقی میان راجن شاه بقدم
آبا گذشته میان فقیر محمد ولد ارشد ماند و از و فرزندی مخلف نگردید شیخ عبدالباقی بوفور کمالات صوری چون
ازین دار فانی متوجه دار باقی گشتند میان تهاریه نام ولد نامی مخلف نمود اکنون میان صالح محمد یادگاروی باحیای
نام آبا زیست بصلاحیت اخلاص دارد **طبقه قضات** که بوفور فضل و کمال اشتهار تام مرجع خاص و عام بودند
قاضی نعمت الله قاضی نعمت الله از قبیله قضات قدیم که نسب شان منتهی بآل عباس منجمله واماندگان عهد رفیع
گماشتگان عباسیه است در عهد جام صلاح الدین بن جام تماجی اقدم علما و اکرم اتقیا بوده چنانچه مذکور سید احمد
شیرازی عم منسوب صبیه اش چهار گوهر والا اختر بظهور آورد پسرش قاضی سایدنه اجل علما و افضل اتقیاست
در جامعیت کمال بیهمال و در فضیلت حال بیمثال زیسته پسرش قاضی نعمت الله ثانی است وی علامه وقت
نحریر روزگار برآمده در عصر خود مرجع علما و منبع معارف عرفا بوده هم عهد میرزا عیسی و میرزا باقی است پسرش
رحمت الله در کمالات آبا بیهمتا زیسته چون درگذشت پسرش شیخ عبدالشهید کلان بجای بزرگان شرف
تمکن یافته در پرگنه ساماوائی ده موسوم بکهباری یادگار ولیست پسرش شیخ عطاءالله در بزرگی اشتهار تام گذشته
پس شیخ عبدالشهید ثانی بر جای آبا بکامرانی نشسته بعد از و شیخ احمد وارث بزرگی اجداد برآمده از و شیخ ابوالحسن
خاتمه آن خاندان وجود یافته وی چون بعمر معهود جهان بی بود پدرود نمود ولدی بیادگاری نگذاشت **قاضی حماد**
از قبیله قضات قدیمه عباسیه و اماند عهد گماشتگان آل عباس در فضیلت و کمال اتم و در تقوی و تورع
اکرم بوده بعد از و پسرش قاضی صدو اجل اتقیای انام مرجع ارادت خاص و عام بوفور کمالات علمی و
عملی بکرم کرام برآمده بسا اولیاء الله را صحبت فیض دریافت و گروه کثیره اهل حال را بکمال رسانید
مدفنش در مقام سادات شیرازی که قدیم مقابر اجداد شان است اهل دل را زیارتگاه بامراد شایع
قاضی محمود علامه از بنی اعمام قاضی نعمت الله ثانی علامه ایست معاصر میرزا عیسی و میرزا باقی در فضیلت

وکمال از نوادر دور در جامعیت علوم بنوابت اظهر صاحب تصانیف کثیره است منجمله تذکرة الاولیا و
حواشی متین بر ذکر کتب متداوله است از وی دو پسر نامدار یادگار ماندند قاضی عبداللطیف که بلطف طبع عدیلی
کم داشت و در فضیلت اقصیٰ غایة بوده چون در گذشت اولادی مخلف نکرد ا قاضی قطب الدین قطب دایره
علم و عمل اشهر فضل و کمالست چون در گذشت پسرش شیخ عبدالمجید بمجد موروث اورع انام زیسته پس از وی
شیخ محمد زاهد روشنگر نام اجداد بهترین صدق و سداد برآمده از و شیخ ابوتراب مخلف ماند وی نیز حسب
توارث نامی روزگار بوفور مکنت و اعتبار گذشته از و شیخ محمد زمان مخلف گردید وی مردی خوش خلط با سلیقه
برآمده از سال تحریر این اوراق دو سال پیشتر گذشته پسری بیادگاری مانده قاضی وجه الدین یگانهٔ
عصر معاصر ترخانیه منسلک قبایل عباسیه مذکوره است قضا را چون در گذشت اولادی مخلف ننمود قاضی
عتیق الله عباسی اصل ساکن سوستان در عهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد ته شده از ملا محمد علی دیوان
خویشی گرفت مرد بکمال صاحب حال وارستهٔ بخدا پیوسته بوده ست پسرش شیخ عزت الله در فن انشا بدل
برآمده شیخ عبدالرشید از قبیله قاضی عتیق الله مذکور طالب العلم با حال و قال بوده قاضی ابراهیم که مذکور شود
شاگرد ویست قاضی عبدالله بن تاجیه اصل از قضات سوستان منجمله بزرگان قبایل و ابا بنده عهد رفع
گماشتگان عباسیه است در علم و اتقا مرجع کامل و مقصد اکمل بوده گویند نعش آن بزرگ دین درین ایام
جام نظام الدین از غیب وارد کوه مکلی گردیده چنانچه مذکور در مرایا بر اهل دل ظهور انداخته اکنون مدفنش که
عقیب مقصوره شیخ حماد جمالی زیارتگاه انام بل مقصد انجاح مرام اهل کام است طلبه علوم بدا و مت زیارت
هفت جمیس استمداد کسب کمال از آنجناب کنند و مراد رسند قاضی شیخ محمد اچه منسوب بآل جعفر از مشاهیر
علمای زمانه است نخست از هرات باچه رسیده بود و در عهد جام نظام الدین چون سید میران محمد مهدی جونپوری وارد
ته گردیده و علمای زمان بر او نسبت تکفیر بستند نامبرده که بمعنی ربی داشت و مقامات اهل حال را مطلع بود که
حجت اهل ظاهر را در تکفیر آن ولی اکمل بوجه الیق رد نمود سید میران بحالش متوجه گردیده دعای پایش بزرگی
و دوام آثار ستگی با ولادش کرده از انست که خاندان آن بزرگ بوجود حوادث شتی هرگز انقلاب زده
نمی شود بالجمله قاضی موالیه بعد فترت اچه و ملتان بهکر متوطن گردیده نابر کثرت شهرت منسوب باوچه
مانده وقتی که قاضی سید شکر الله شیرازی استیفای خدمت قضای ته چنانچه سبق ذکر یافت درخواست
مرزا شاه حسن حسب تجویز قاضی میر مذکور که در وطن قدیم هرات هم از اسلاف رابطه خاصی داشته و با حیای

آن رابطه اینجا نیز قرب مقابره و پیوند صورت یاب گردید و برا طلبیده بآن منصب جلیل القدر مختص فرمود
ببرکت قدیم نجابتش و دعای میران سید محمد مهدی جونپوری آن منصب بتوارث و خلف او لادش است
در ابتدای حکومت مرزا عیسیٰ ترخان سجل حیاتش در نوردیده شده دو پسر والاگهر از و مخلف ماندند ا
شیخ احمد ۲ شیخ فرید شیخ قاضی احمد بوفور فضل و کمال بعد نقل پدر خجسته مال بمنصب جلیل قضا مسند آرا شده
بعد وی شیخ قاضی فرید که در جامعیت علوم فرید عصر بود بحکمه شریعت متکی و سادهٔ عزت شده از و دو فرزند
ارجمند ماندند ا شیخ علی محمد ۲ شیخ نور محمد قاضی شیخ علی محمد بعد پدر مربع نشین چار بالش شریعت غرا شده چون
در گذشت دو پسر نامدار بیادگار گذاشته ا قاضی محمد حسین ۲ شیخ فرید ثانی شیخ فرید ثانی سه پسر آورده منجمله
شیخ علی اکرم ست که اکرم کرام زیسته و پسرش شیخ زین الدین تمام بزرگی و رسن کامل در گذشته با وجود
پسر و نبیره یادگاری نهشت بالجمله بعد قاضی شیخ علی محمد برادرش قاضی شیخ نور محمد چندگاه قایم مقام آبا شده
بمزید کمال در گذشت پس از و قاضی محمد حسین ولد قاضی شیخ علی محمد مسند نشین عز و تمکین گردیده در کمال بزرگی
و ذاتستگی اوقات بابرکات بانقضا رسانید پس از وی ولد ارجمندش قاضی محمد یحیی که پدر هم در حیات بجدوث
حضور بعبارت قایم مقام کرده بود بر صدر شریعت جلوس فرموده بود و احیای سنن آبا بوجه اکمل بظهور رسانید و
شیخ عبدالباسط تتوی تاریخ جلوسش نافذ الامر یافته چون ایام کامرانی وی بپایان رسید برادرش قاضی
محمد امین سریر آرای عزت و افتخار گردیده میر شاه ولی چنانچه مذکور شد تاریخ جلوسش المحافظ لحدود الله
یافته وی چندگاه ضمیمه منصب قضا نیابت دیوانی پادشاهی هم کرده سرانجام بسال هزار و صد و شصت هجری
در گذشته اکنون دو پسرش شیخ عبدالله و شیخ عبدالروف یادگار بعد قاضی محمد محفوظ ولد قاضی محمد یحیی مذکور
بارث آبا رسیده بمحامد والا و مکارم اعلا زیسته در سال هزار و صد و هفتاد و سه در گذشته پس قاضی
محمد یحیی ولد گرامی وی اکنون زیب بخش و رونق افزای وسادهٔ قضا است شیخ محمد باقر پسر سیم قاضی محمد حسین
بوفور کمالات علمی و عملی صحبت فقرا ارادت یافته سالک مجذوب برآمد پسرش شیخ غلام علی بتحصیل علوم اتم
روزگار برآمده بجذبه رسید و در سلک مجذوبان عمر بآخر رسانیده اکنون میان مهر علی یادگار ویست
چند درین خاندان وجود دیگر هم نامی برآمدند بنابر اختصار بهمین قدر بس کرده **طبقه علمای کرام**
که بمنطوق علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل علم تفوق بر عرصه ایجاد برافراخته اند و **طبقه صلحای**
اهل تقوی که بمصداق کریمه ان اکرمکم عند الله اتقکم بر جمیع قبائل و شعوب قدم پیشی دارند

شیخ صدر الدین اجل علما و افضل اتقیا معاصر جام نظام الدین است در جامعیت علوم بدان غایت بود
که هزاران شاگرد بمرتبهٔ کمال علمی رسانیده نخست بورود سید میران محمد مهدی جونپوری ادعای خصمی پیش کرده
آخر بدیدنش داخل زمرهٔ مریدین راسخ گردیده بر حقیقت اصل و تبارش اطلاعی دست نداده **مخدوم**
رکن الدین المشهور بمخدوم متو در سلک خلفای مخدوم بلال ساکن تلهتی که مذکور شده منخرط است همواره
همت بلند بر اوای وظائف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان منهج ارشاد
و هدا نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودندی در علم حدیث غایت مهارت داشته
شرح اربعین و شرح گیلانی و بعضی رسائل دیگر از وارداتش مشهور بسال تسع و اربعین و تسعمائة در عهد
بادشاه جنت آشیانی بتته در گذشته بر کوه مکلی مدفون شد **مخدوم میران** ولد مولانا یعقوب جامع علوم
منقول و معقول بوده میرزا شاه حسن را چندگاه درس و افاده داده و اکثر طلبه اقتباس انوار علم از مشکوة
طبع منیرش میکردند فوتش تسع و اربعین و تسعمائة علامه وارث الانبیا تاریخ مدفنش کوه مکلی **مولانا**
عبد الرحمن در علوم نقلیه بی نظیر بوده اوقات حیات را بافاده دینیه مصروف می نمودی معاصر
عهد میرزا عیسی و میرزا باقی است **مولانا کریم الدین** جامع فضائل و کمالات و قامع رذائل معضلات
بزهد و تقوی نامور معاصر مولانا عبد الرحمن مذکور است **مخدوم فضل الله** تحریر وقت جامع فضائل
ذو شکیمه حادی معارف انسیه محلی زیور ورع و تقوی بوده همواره بدرس علوم اشتغال ورزیدی معاصر
عهد میرزا عیسی و میرزا باقیست از اولادش مخدوم ابو الخیر در زمان خویش طالب علم کامل برآمده در فتاوی
عالمگیری شریک استنباط مسائل شد ملا اسحق جامع کمالات شده پسر وی کمال الدین نام یادگار آبا مانده
مخدوم فیروز اکمل علمای عصر خود است در اولادش بزرگی و کمال علمی متوارث گردیده منجمله قاضی
ابراهیم نبیرهٔ مخدوم مذکور جامع کمالات صوری و معنوی برآمده در حضور شاه جهان برتبهٔ ارجمند
متصاعد شده افتای جهان آباد و قضای عسکر داشته زمان امین تته گردیده آنجا رسید گویند یک نیم لک
روپیه خرج حویلیش کرده بودند چون رسیده نرسیده بود حاکم تته که امیری هفت هزاری بود دیگر روز در هفته
بخانه اش رسیده دیوان عام دادی و خود نیز بمقابلت بقدوم نواب یکروز در هفته بخانه اش تشریف بردی
چاشت بشام رسانیدی محمد بختاورخان در ده ساله عالمگیری از قاضی نقلهای عجیب نوشته جامع الحروف
این اوراق را بآن نوادر زیب و گرمی بخشد نقلست از قاضی مذکور که گوید روزی فقیر بمنزل

میرک

میرک شیخ که او آخر عهد بادشاه دین پناه خدمت صدارت کل یافته رفتم اتفاقاً مجلس علما مهیا بود چون
نشستم ناگاه شخصی لباس محقر در بر و عمامه ابتر بر سر وارد مجلس گردیده میرک شیخ قدومش را بر سائر علمای
اکرم گرفته چون برخواست میرک شیخ تعظیمش بجا آورده حضار مجلس استفسار حالش کردند گفت ایمرد از علوم
غریبه بسیار آگاه و عالم جنیات مسخر دارد من این را شنیده زود از مجلس برخاستم و خدمت آنعزیز را دریافته
بعد اوان تکریم گستری ملاقاتش شدم از خانه خود نشان داده بگذشت بعد سه چهار روز متوجه خانه اش شدم
خبر را شنیده از بالاخانه که جای خلوتش بود فرود آمده کرم دریافت و التماس نمود که بنده کاری دارد ساعتی
بر بالاخانه قدم رنجه فرمایند تا مفروغ شده سعادت خدمت دریابم چون چند زینه بر بالاخانه رفتم دیدم
مجلس عالی از اهل عمایم منعقد است مرا دیده استقبال کردند و بصدر مجلس جا دادند از انجمله سه چهار کس کتابها
در دست داشتند و یکی کتاب مطول در میان کشیده در اندو سه روز طالب علم که نزد فقیر درس میگرفت
بر ملا سعد الدین اعتراض گرفته بود وقتی که آنمرد از انجمع کتاب مطول وا کرد همان مقام در تذکره برآمد
قاری و مدرس و سامعان در حل همان اعتراض بحث کردند من نیز بقدری دخیل شدم از هر علوم بحثی و دلیلی
در میان آمد مجلس مذکوره تا یکپاس کشید ناگاه صاحبخانه پیدا شد جماعه از جای خود برخاسته قصد استقبالش
کردند من بغلبه شوق استفاده بیشتر از همه ویرا دریافتم گفت خیلی تصدیع کشیدید و انتظار بردید گفتم بارے
از صحبت این عزیزان حظی وافر اندوختم گفت کدام عزیزان تا بعقب نگاه کردم هیچ ندیدم در حال لرزه
باندامم افتاده از خود شدم شیخ زود آبی را دمیده برویم زد تا بافاقه رسیدم از قاضی مذکور است که
گفت در اوقاتی که من بعلمی نبیرهٔ اعلیحضرت فردوس آشیانی تقید داشتم روزی شیخ ناصر که عجوبه زمان بود
بمکتبخانه آمد من بسلطان اشاره نمودم تا از شیخ چیزی طلبد سلطان به نیاز تمام از شیخ طلب تبرک
کرده تبسم نموده دست درازه کرد و از زیر فرش چند سنگ ریزه برداشته در هر دو دست گرفته سه مرتبه
بگردانید سنگ پارها بعضی عقیق آبدار و چندی لعل شاهوار و برخی مرجان و مروارید غلطان شده
عجیب تر آنکه یکان یکان را ببر موی ریش سفته بسلطان داد بالجمله قاضی مسطور را دو خلف نامدار شدند
۱ شیخ امان الله وی بعلاقه جاگیر در پرگنه سیتار گذرانده درگذشت و اولادی نماند ۲ شیخ عنایت الله
وی نیز در بیرون بمواضعات سبب جاگیر توطن گزیده درگذشت اکنون اولاد قاضی ابراهیم نبیرها
بیت قاضی محمد یحیی و قاضی محمد امین و شیخ محمد باقر هر سه برادر نواسهای حقیقی و نبیره محمد کریم بابا در گ

قاضی ابراهیم در نیرنکوٹ بعلاقه جاگیر درگذشته دیگر قاضی محمد اکرم برادرزاده قاضی ابراهیم مذکور
بقضای پرگنه بتوره رسیده و قاضی عبدالجمیل از اولاد برادران قاضی ابراهیم بقضای تتهٔ رسیده
آنطرفها بسمود کلی فوت نمود میان ابوالمعالی داروغهٔ عدالت وجزیه تته وسواد از نبائر مخدوم فیروز
نامی عهد برآمده از پسرانش شیخ یار محمد یار در تته صاحب رشد کلی وجمعیت اتم گذشته ۲ میان
عبدالواسع همشیرزاده ابوالفتح قابلخان میرمنشی درحضور عالمگیر برتبهٔ عالی متصاعد گردیده بمزای
ومکنت موفوره دورهٔ حیات بآخر رسانید منشآتش عالمگیر مخدوم عثمان ولد مخدوم بهاءالدین
میان سچن صدیقی اصل ساکن اوچه که بجای خود مذکور شده در عهد مرزا جانی بیگ وارد تته گردیده بدامادی
ملا محمد علی دیوان رسیده خدمت تحویل خزانه یافت بعد گرفتاری مرزا وی بهمراهیش درحضور اکبر بادشاه
رفته بانکه درحین تسلیم ملک بمرزا جانی بیگ خدمت موصوفه بازعاید روزگارش میشد بهانه پیرانه سالی
کرده بصد بیگه معاش برتته قناعت گزیده به تته شد و درگذشت چهار پسر ماند احمد امین ۲ عبدالواسع
۳ عبدالجلیل ۴ عبدالملک شیخ محمد امین بوفور فضیلت مستوفی هر صوبه دار می بوده پسرانش احمد شفیع
۲ محمد مراد محمد رفیع محمد شفیع عمدهٔ وقت صاحب تصانیف برآمده پسرش محمد امان در جهان آباد
درگذشته اولادی نماند محمد مراد در زمرهٔ منصبداران گذشته پسرانش محمد صالح محمد عاقل محمد رفیع از
هر یک بمنصب بادشاهی مباهی گشته منجمله از اولاد محمد عاقل محمد احسنخان بوفور انسانیت صاحب فضیلت
شده وخدمت جواهرخانهٔ تته داشته منصبدار بادشاهی است اولادی شائسته موفق دارد
شیخ عبدالواسع ولد مخدوم عثمان مذکور بارث عمو نزد جعفرخان شاهجهانی زمانی منشی گری کرده
خوشنویس بی بدل بود فرزندش عبدالهادی نام منشی گری شاه بندر به بندر لاهری رسید پسرش
محمد محسن باقی بزرگان در نزدیکی گذشته شیخ عبدالجلیل ولد مخدوم عثمان نزد جعفرخان مذکور برتبه
میرمنشی یافته در عرصهٔ یک ماه بگذشت پسرش محمد محسن عبدالعلیم عبدالعلیم اول خدمت مشرفی
خزانهٔ عامرهٔ صوبهٔ تته داشته بعد عزل آن هر دو برادر بدکن رفتند قضارا عبدالعلیم از دربار بر آمده
فجاةً درگذشت وبرادرش محمد محسن آنرا شنیده هوی زده از جان وا پرداخت پسران عبدالعلیم که
احمد ظهیر ۲ عبدالرشید دست حسب توارث خدمت مشرفی یافته در سن هزار وصد و چهل وشش درگذشته
عبدالملک ولد مخدوم عثمان سطور پسری مانده محمد تقی نام وی از زیارت حرمین شریفین زادهما الله

شرفاً وتعظیماً مراجعت کرده در سورت بندر بحالت نیک گذرانده درگذشت اکنون پسرش محمد اسعد نام بجاست
مخدوم حامد بجاه بزرگی داخل اهل علما گذشته تمامت لیاقت بقضای کربرین برافراخته داشت پسرش
مخدوم صابر بعد پدر بخدمت موصوفه فائز شده بعد وی پسرش مخدوم ابوالبقا صدر آرای خدمت آبا
زیسته پس ازوی فرزند رشیدش مخدوم حامد بجای پدر رشک سند شریعت شده آنگاه پسرش قاضی محمد امین
پس قاضی حامد جانشین حال یادگاری آبا متوطن پیرآرمی باشد قاضی محمد قاسم از مشاهیر انام معروف ایام
روزگار بکمال فضیلت گذرانده پسرش قاضی قاضن بوالامقامی داخل زمرهٔ عرفای اهل تقوی است چهار پسر که
داشته احمد یعقوب ۲ عبدالغفار ۳ محمد شفیع ۴ محمد صلاح منجمله محمد یعقوب بقضای بهکر نامی وقت گذشته سه پسر
گذاشت احمد اشرف ۲ محمد رضا ۳ محمد خلیل محمد اشرف مردی سراپا استعداد داشت اکثر عمر بدهلی گذرانیده
خوشنویس نامی است در خط شفیعا ید بیضا داشته وشعر استادانه گفتی وبجهة تخلص گرمی دیوانی رنگین بیادگار دارد پسرش محمد فاضل
در بلدهٔ تته میان مشاهیر با استعداد علمی زیسته زمانی خدمت بخشیگری بادشاهی داشت اکنون پسرانش میان
عبدالجمیل ومیان غلام حسین حی اند محمد رضا ولد محمد یعقوب مسطور منصبدار باوقار زیسته خدمت امانت سائر
کارخانجات بادشاهی اکنون از پسرانش مفتی محمد نعیم در سلک اهل فنون نامی وقت موصوف روزگار
در تازگیها فوت کرده دو پسر بیادگاری ماند محمد رفیع که عمری بجهان آباد گذرانده بخطاب خانی مباهی شد وبعد
تفرقهٔ احمدشاهی در راجپوتانه میگذرانید ودوبار برسم وکالت نزد میان غلام شاه خان رسیده پس رفت
وآخر آمده به تته اقامت گزید محلی بحلیهٔ فضیلت وتقوی قایم مقام افتای برادرست محمد خلیل ولد محمد یعقوب
مذکور بسبب خویشی قاضی ابوالبقا اولاد مخدوم حامد سطور زمانی بقضای کربرین نامی شده اکثر ایام در جهان آباد
بسر برد فضیلت اشتهار انام زیست مخدوم عبدالغفار ولد قاضی قاضن مذکور بوفور فضیلت وفرط
بحر اسدالعلما لقب یافته روزگار حیات بکمال نمود آخر گرد و دو پسر مخلف ماند محمد ظهیر محمد قیوم قاضی ظهیر
فاضل کامل برآمده روزگاری بقضا وصدارت تته نامی شد آنگاه بقضای لاهور رسیده آخر ایام بقضای
اورنگابندر واحتسابت آنجا معزز گردید هم در لاهور بگذشت بعض حواشیش بر کتب متداوله یادگار محمد قیوم
بذی مشاهیر گذرانید ودرگذشت پسرش میان عبدالملک زمانی بقضای تته رسیده چون در حال عهد نادریه
آمد چندی آنخدمت را بمشارکت قاضی محمد امین کرده بقضای الهی رسید ملا احمد برادر قاضی محمد قاسم موصوف
شاگرد شاه فتح الله شیرازی همدرس ابوالفتح وفیضی نامی عصر اکبر بادشاه بوده وزمانی بقضای آنجا رسیده

رانک موصوف در نیکلی یادگار زیست پسرانش المخدوم محمد ۲ مخدوم عماد الدین است مخدوم محمد بخدمت صدارت
ته سر سبد اکثر مشاهیر زیسته چون درگذشت ولدی نمانده مخدوم عماد الدین بکمال علمیت اشهر روزگار
برآمده بخدمت میر عدلی صاحب کفه تر از وی بزرگی شد ویرا دو پسر ماند ۱ احمد یوسف ۲ ابو الفضل محمد یوسف
به بزرگی موصوف در اخوان الصفا عزیز مصر انسانیت گذشته محمد حسن میان عبید الله محمد حسن بخدمت
صدارت و میر عدلی اشهر ایام افرط انسانیت احسن انام زیسته خاتمه صدور ته است بزرگی ذاتش
ماورای تحریر و تقریر و درس کامل بزمان نادریه گذشته ولدی نماند میان عبید الله مرد بزرگ خود آگاه
موصوف اوصاف بزرگی گذشته اکنون نبیره اش میان غلام محمد تتمه خاندان مذکور باقی مولانا داود
مفتی اجل علمای از بنی اعمام ملا محمد صدر بوده پسرش مخدوم ابو القاسم طالب علم صاحب مدرسه برآمده بسیاری
از طلبه را بفیض وافی رسانیده عالمگیر بادشاه ویرا از طرف خویش وکیل شرعی قرار داده بود در واقعه او که
هزار و صد و سیزده است مخدوم رحمت الله طالب علم این کلمه تاریخ یافته "ذهب العلم من السند بیقین" پسر وی
میان عبد الله عرف چانگا اعمی شش انگشت موصوف وقت زیسته فرزندش محمد امین یادگار آبا گذشته پسرش
میان یار محمد مرد صالح همواره در رنج و کبها فوت کرده دو پسر مانده مخدوم ابو الخیر بفرط علمیت و اشهر وقت
خود بوده نواب قباد خان عالمگیری شاگردیش بصدق اخلاص کرده پسرش میان کرم الله نامی ایام خود
گذشته پس فرزندش ملا عبد الشکور مشهور انام زیسته پسرش محمد صلاح مثنوی خان موصوف زمان حال بود
از چندی درگذشته ولدی نماند ملا محمد جهانگیری از قبیله بنی اعمام قاضی محمد قاسم و قاضی ملا احمد اکبر زیسته
گویند چون وی بحضور می شد و طایه مجذوب ویرا انداخته بود پس عنقریب با وجود غلاکت نسبت بکمال علمیت
اشهر انام برآمده استاد نور جهان بیگم گردید و آخر نامخالفت مهابتخان و صدور تقصیری معاتب گردیده مقتول شد
حسب وصیت نعشش به ته رسیده از نبایر اولادی نمانده ملا محمد وساعی شاهجهانی بسبب امامت که در ایام
ورود شاهزاده شاهجهان در شهزادگی به ته کرده بود دو شاهزاده را مجبر جلوس شده در ایام سلطنت شاهجهان
بمرتبه ارجمند رسیده شد انچه شد اولادی از نبایر نمانده مخدوم علی قاری در فضیلت اکمل و در علم قرائت
اجل بوده در عهد مرزا جانی وارد ته شده پسرش عبد المجید صاحب فضل و بلاغت برآمده دو پسر ماند
۱ عبد الحی ۲ عبد الروف عبد الحی به پیشه تجارت گذشته پسرش محمد منعم داماد قابلخان شده بجمعیت کلی زیست
از و میان اسد الله الموصوف ملقب کنکی اعجوبه روزگار مخلف شد. روشن تخلص میکرد و اشعار بسیار بی ربط

دوزن

وموزون میگفت اما صحبتش رنگین و اختلاط وافی بخشید و تازگیها گذشته و یادگاری مانده عبد الروف متصدی
پیشه برآمده از و محمد باقر مخلف شده وی ایضاً بدامادی ابو الفتح قابلخان میر منشی صاحب مکنت کلی برآمده اواخر
ایام جذبه براه ورود یافته خانه را باسقه کثیره بیغما برباد داده سالک راه عرفان گردید و در رفی مجانین سالک
زیست نمود وجوبا تخلص ملقب شاهی مشتهر گردیده اشعارش خالی از مذاق نه صاحب دیوان معروف است
پسرانش احمد زاهد ۲ محمد عارف الموصوف بدکنی دوره حیات با جمعیت اوقات بانقضا رسانیدند مخدوم
عبد الجمیل در فضیلت اشهر ایام اصل ساکن بندر لاهری ست پسر مانده ۱ ابو الفتح ۲ محمد شریف ۳ مخدوم
محمد شفیع ابو الفتح در عهد شاهجهان پادشاه وقتی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بملتان رسیده شاه بندر بندر
لاهری را که در جاگیر بیگم والده اش بود جهت محاسبه طلبید وی در سلک محرران شاه بندر بحضور شاهزاده رسیده
بعد فراغ از مستوفی کاغذ چون فلک در صدد آزارش بود بوسیله عریضه که در ماده امداد خرج عرض ایستادهای
پایه سریر زیب اورنگ خلافت کرده منخرط سلک منشیان شده بجوهر علمی و استعداد انشا شاهزاده را برخود
متوجه کرده روز افزا گردید رفته رفته در ایام پادشاهی میر منشی مدار کار شده قابلخان خطاب یافت
منشآت عالمگیر دستور دانش صغیر و کبیر است محمد شریف ایضاً بوفور کمال بعد برادر که اواخر ایام بسببی گوشه خمول
اختیار کرده قائم مقام مخاطب بخطاب قابلخانی شده منشآت وی هم برادر یادگار زمانیانست محمد شفیع در فضیلت
جامع علمی برآمده در سلوک مهارت خاصه اندوخته عالمگیر بادشاه امتحانش گرفته غایت محظوظ شد و بمرتبه احتسابش
تصاعد بخشید مخدوم فیض الله بزرگ وقت استاد علوم ظاهر سید علی شیرازیست سید جلال ولد سید معز الدین ایضاً
از و تلمذ یافته سادات اولاد سید علی رعایت اداب اولاد مخدوم مذکور بوجه اتم کردندی و اول لوح تعلیم بنابر
تبرک از اولادش نویسانیدندی ساکن ماگر بود منقولست که سید علی اصغر نبیره سید علی مذکور هرگز بآن طرف
پا دراز کرده نخوابیدی مخدوم حمزه واعظ دانشمند کامل زمان بوده در خوارق حالش مذکور که شخصی
حاجی حمزه نام از اجداد اخوند محمد باقر طالب علم که مذکور شود مدتی در حرمین بوده دوازده حج گذارده حب
وطنش جانب ته می کشید و هرگز اتفاق نمی افتاد ده سال دران تلاش سپری کرده شخصی بوی گفت نیم شب
مردی در فلانجای بیت الحرام بنوافل تهجد می پردازد اگر او را دریابی و بدامنش بیاویزی و نگذاری سر آمنه ترا
بوطن میرساند بآن نشان نامبرده آن بزرگوار را که مخدوم حمزه واعظ بود دریافته هرچند تجاهل پرداخت
دامنش از دست نهشته آخر گفت پا بر پایم نه و دست بدستم آر و دیده بپوش چون چنان کرد در حال خود را

بر مصلای عیدگاه ته دیده پس فرمود اینک وطن تو زنهار بکسی نگوئی والا ایمانت مسلوب گردد وی بالتجا گفت
بشریت است اگر عمر ایشان اول بانقضا رسد اجازت فرمائید بآن شرط اجازه یافته ومدتی اخفای داشته
گویند روزی شخصی بزیارت مکلی میشد مجذوب دطایه از کوه مراجعت میکرد مجذوبی دیگر سوی کوه میرفته
وطایه آنمجذوب دیگر را گفت چه میروی امروز مخدوم حمزه فوت کرده جناب سید المرسلین بامامت جنازه اش
تشریف میفرمایند بیا تا دریابیم این شخص رونده بر اثر مجانین بشهر رسیده دید که مخدوم مذکور درگذشته است
بجنازه اش رفته چون صفوف راست شد درصف اول خود را رسانیده در وقت تکبیر امام می شنید که
اول تکبیری از غیب بسمعش میشد مولانا محمد طاهر از شهر انه وارد ته گردیده فضیلت وعلم بمرتبه اتم داشته
فرزندانش ۱ ابوطالب ۲ عبد الغنی ۳ ابو الفضل ابوطالب بزی طالبان نیک نامی درگذشته پسرش
شیخ عنایت الله در رفی منصبداران بآبروی تمام زیست کرده اولادی جز بنها نماند برادران علاق
محرر الحروف و فرزندان قاضی محمد فاضل قاضی لکر اله که مذکور شدند از انجمله اند ابو الفضل ولد مولانا محمد طاهر در رفی
منصبداران بستغنی زیست کرده پسرش محمد حسن اکثر ایام در جهان آباد گذرانده از عهد عالمگیر تا پایان
محمد شاه بنیابت جواهرخانه سوز بکنت و اختیار کلی زیست کرده از اهل ته بجهان آباد که چیزی ترانه موصوف
اوصاف احسن کم معیشت نموده در سال هزار و صد و هفتاد و یک بسن کامل درگذشته پسرش محمد یار همانجا است
مخدوم لقمان صاحب فضل اشهر زمان بعهد مرزا جانی بیگ ترخان احتساب بلده میکرد نبیره اش
عبد الجمیل خرداری موروث فضیلتی وحالتی نیک داشته فرزندش محمد سلیم بمعاش پدر گذرانده و محمد اکرم
مخلف گردیده از وی عبد الواحد یادگار مخدوم اسحق اصل از گجرات وارد قلعه اکرم و مرید مخدوم
اسمعیل سومره شده محمد اکرم وارد ته گردید در کمالات علمی وعملی اشهر انام زلیسته چون درگذشت دو پسر ماند
۱ میان احمد ۲ میان عباس میان احمد عجب کمالی داشته وعجیب حالی از جناب حضرت رسول مختار احمد
کتابی خطا لبش رسیده از مخدوم ضیاء الدین نقلست که بر دیوار حجره ایشان خون لکیار دیدم چون تفحص کردم
معلوم شد که آثار گریه میان احمد است که در اواخر ایام بخوف خدا کرده بود بالجمله در فضیلت ظاهری سرآمد وقت
بوده مخدوم عنایت الله که مذکور گردد تلمذی ایشان استمادجمعی از طلبه نامدار گردیده فضیلت بکمال
سلوک توامان داشت خوارق بیحساب از و مذکور پسرش میان محمد درویش صاحب فضیلت بر آمده
مدرسه علمی بوجه احسن آراسته از میان احمد مخلف شده وی بقدم راه آبا سالک راه علم وعمل بر آمده بشاگردی

مخدوم

مخدوم ضیاء الدین علم استغنی برافراخت گویند مخدوم هرچند استادش بود اما بلحاظ اینکه وی شاگرد
مخدوم عنایت الله تلمیذ جدا و بوده در کمال ارادت نشست برخواست اواخر ایام در عین درموضع
جهیجه نزد میر محمد منعم که خادم جدش بود جهت گرفتن نذری رفته بقضای الهی ودیعت حیات انجا سپرد
محمد عباس ولد مخدوم اسحق مذکور بزی دنیاداران گذرانده از مصحبتان میرک شیخ عبد الوهاب ثانی
ومریدان برادر خود است از و شیخ محمد تقی مخلف وی درلباس اعتبار روزگار حیات بآخر رسانیده
درگذشت اکنون پسرانش حیاتند مخدوم فضل الله صاحب فضل اتم نامی وقت است پسرانش
۱ ابو الفتح ۲ محمد حسین ۳ عنایت الله ابو الفتح از وطن بر آمده باستعداد علمی که داشت عرض حضور شاهی
گردیده اول قضای اکلیکه من اعمال گجرات و آنگاه در اوائل عهد عالمگیر قضای بندر سورت یافته
همانجا درگذشت و ولدی نماند محمد حسین ولد مخدوم فضل الله مذکور مرد متبرک حافظ قرآن بوده اکثر طلبه را
بفیض میرسانید از و دو پسر ماند ۱ حافظ عبد الرحیم عالمی متبحر بر آمده در سورت بندر علما مشار الیه گردید ثبت
و اولادی نماند حافظ عنایت الله ولد محمد حسین مرد نیک گذشته پسرش حافظ سعد الله در حیدرآباد مهتها
مانده وفوت نمود پسرانش محمد رضا و میان عزت الله و فتح محمد در ته اند مخدوم محمود دانشمند کامل
سالک عامل با حالت نیک گذشت ساکن آگره بود پسرش مخدوم حامد موصوف کمالات پدر بر آمده
دو پسر ماند مخدوم صالح محمد واعظ که بوفور تبرک زلیسته عمری بمذکری در مهتری گذرانده ملا عبد الکریم
کرمتی بادانش و تبرک بجای آباد در آگره گذرانده سه پسر ماند محمد عابد میان جهند و محمد شاکر طرف دکن حی
وساکن مخدوم عبد الرشید بصیر طالب علم صاحب حال و قال مشار الیه فوت گذشته اولادش محقق نگردید
مخدوم آدم اجل اولیا و اکمل علما صاحب حالت باهر و مقامات ظاهر است بزیارت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا وتعظیما شتافته در مکه دید که اناث و ذکور یکی داخل حرم اطهر می شوند باشرف مکه
گفت این رسم را باید برطرف نمود چون از قدیم آن رسم مستمر بود شرفا در تبدیل آن متامل شدند آخر
از جناب حضرت رسالت اشارت یافتند که حسب امر مخدوم من بعد برای اناث و ذکور روزهای علیحده
نمایند از ان قرار آن رسم برطرف است مخدوم مو الیه در ته بوفور کمال در زی مشائخان با حال ظاهر بفتوای
شرع می پرداخته ولد امجدش میان ابوبکر بخدمت صدارت معزز گردیده فضیلت علی اقصی غایت داشت
اولادش خاندانی بزرگ شده اکنون زیاده بر یک دوکس از نبایرش مرئی نه مخدوم علی احمد المعروف

بعمری برادر مخدوم آدم مسطور است بسبب الحان خوش لقب ممری یافته محلی بحلیه فضل و کمال بوده از
اولاد ولیست مخدوم رحمت الله طالب علم معروف که بو فور فضیلت موصوف محامد انسانیت گذشته
فرزند حمیدش مخدوم عبد الجلیل است وی در فضیلت نامی وقت برآمده طبع بمرتبه قصوی داشت نسبت
دامادی مخدوم ضیاء الدین یافته وفاتش هزار و صد و پنجاه و چهار هجریست پسر انش امیان محمد صادق ۲ مخدوم
نعمت الله میان محمد صادق در عین جوانی بو فور علمیت رسیده بزیارت حرمین شریفین دریافته بته آمد بعد زمانی
بسفر رفته در جوناگڈه بکمال نمود تبرک و فضیلت گذرانیده مراجعت فرمود بار دیگر آن طرف
شتافته در موضع زیر زمین کهچ ودیعت حیات بمالک ممات سپرد فرزندش میان عبد الجمیل عرف میان مهتو باقی
مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبد الجلیل مذکور عجب نادر زمان برخاسته در عمر بیست سالگی مدرسه علمی بنحو کمال آراسته در
منقول شاگرد جد مادری مخدوم ضیاء الدین و در معقول تلمیذ مولوی محمد صادق که مذکور شود بوده در اندک ایام
از اکثر علما بصلاحیت و تقوی و جامعیت علوم اقدم و اوفق برآمده سالک مسلک فقر گردید شاگرد سیبیار محمد که مذکور
شود شده انچه شد ز بانرا یارای وصف نیست اگر حیاتش وفا میکرد درین زمانه قدم پیشی بر سایر اهل کمال می نهاد
صاحب زاده محمد سرفراز خان ولد میان غلام شاه خان والی سند با او تش سلوک معتقدانه نمودی قضارا در سال
هزار و صد و هفتاد و نه عازم زیارت حرمین شریفین گردیده بهفت منزل امینوی که در بندر کلفه زمین حجاز
بتاریخ هژدهم ذیقعده سنه الیه واصل منزل مقصد مسود او راق بفیض تلمیذی هر دو برادر مستعد است دیگر
از اولاد مخدوم علی محمد ممری که مذکور شد شیخ عبد الباسط است وی طالب علم جید برآمده در حضور عالمگیر رسیده
تاریخ فتح قلعه خیبر الرحمن بخش لقب این کریمه یافته هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب بادشاه قدر شناس
در صله آن و معاینه کمالات علمیش منصب صدی بته بوی بخشیده او آخر ایام شرف زیارت حج یافته بته رسیده
با وجود کبر سن و ضعف پیری بدرس تلامذه اشتغال میورزیده اکنون پسرش محمد اشرف مسلک نشیان بسر کار
صاحبزاده محمد سرفراز خان است میان آدم متقی در تقوی مشار الیه متقیان صاحب عرفان و در علم معتقد علیه
اصحاب ایقان بوده معاصر مخدوم آدم است میان عبد النبی خائف بو فور فضل ورزی آگهان شب و روز
در خوف آلهی گریان و نالان گذرانیدی و احیانا خوارق کلیه ازو سر زدی معاصر میان آدم متقی است میان
عبد الرحیم و نازی ذات مرد باکمال صاحب مدرسه بوده اکنون در اولادش بارث صلاحیت و تقوی
مخلف است و بر خی وجوه محلی حلیه صلاح و تقوی از اولادش برخاستند میان رحمت الله مدرس

صدر معروف جامع کمالات علمی و عملی بوده عالمگیر بادشاه بدر خواست تمام الشان را طلبیده امتحان علوم
گرفت و لپسندید تا بسر افرازی خدمت صدارت و نوازش موفوره معاودت بته نموده خلف ارشدش
محمد عابد صدر ایضاً بکمالات پدر نامی روزگار زیسته پسرش شیخ کمال الدین بعد فوت والد در آغاز سن
شعور بجهان آباد شده طالب علم باستعداد و شاعر پر جودت برآمده وقتی که نزدیک بترقی رسید قضارا آزار
چیچک فایدر اه سنتیش شده در واقعه شاه عبد الغفور نالکندی که هما نا عبرت زمانه بود این کریمه مطابق سال
یافته فاعتبروا یا اولی الابصار میان لطف الله مدرس مردی بکمال جامعیت علوم اشهر وقت اعلم روزگار
گذشته مخدوم برهان فاضل کامل نحریر وقت بوده بو فور فضیلت حالات نیک داشته و بتبرک زیسته طلبه را
بفیض ظاهری و باطنی رسانید از همعصران میان ابو القاسم وکیل شرعی ست مولوی محمد کریم طالب علم از
اولادش باقی مخدوم عنایت الله اجل علماء اشرف اتقیا شاگرد میان احمد کتابی مذکور بوده علمین
تحریرین مخدوم ضیاء الدین و مخدوم محمد معین شاگرد ایشانند دیگر طلبا البسیار از خدمتش نیز گوار بفیض رسیدند در عهد خود
استاد بادشاه گذشته شیخ عبد الواسع صوفی عالمی متبحر در طریق صوفیه یگانه عصر زیسته صاحب
تصانیف غریبه استاد نواب میر امین الدین خان است وی رشحات الفنون و معلومة الآفاق با قتباس
مشکوة بطبعش جمع کرده و شرح مخزن الاسرار را بهتر از قاضی ابراهیم گفته محمد علی ولد شیخ عبد الواسع صوفی
مذکور در هر چهارده علم بهره وافی داشته مصنفاتش در اکثر علوم شایع بالتصوف آشنا و مذهب امامیه
داشته اشعار نیک می گفته تخلص سیر مکرر می نهاد در اکثر غزلیات عشقی و جای مذهب و مکانی ذیمی النبی و بقائی
و فنائی دیده شده مخدوم طالب الله مدرس ولد شیخ عبد الله اهل ساکن موضع بدین است مومی الیه فضیلتی
موفوره و حالتی نیک داشته بیگ محمد پسر بزرگ را از طرف خود بحضور عالمگیر بادشاه فرستاده تا ده هزار
دام معاش اولادی و یکرو پیه روزینه جهت صرف مدرسه آورده بعمر کامل جهان بیحاصل را بگذاشت
شیخ عبد الرحمن حقانی صاحب کمال علمیت جامع محاسن انسانیت مرد باخدا متصف صفات بیخودی
و اتقا زیسته حامد خان پسرش و اخل معارف گذشته میان ابو الحسن کامل وقت صاحب علم و عمل بوده
منظومه سندی در عقائد اسلام و فرائض ایمان که ورد خاص و عام است ازو یادگار بزرگیش را عالمی قایل
از خوارق عاداتش آنکه در اواخر ایام که پیر شده و انحنا یافته روزی میان عبد الله و اعظ عرف میان سوریه
که پسر خواهر منکوحه اش بود در حالی که هنوز خط محاسن نداشت گفت ای پسر طاقت طاعت در من نمانده ریش بیاید

وبجای من امامت کن هنگام ظهر این را گفته دست بعذارش زده بقدرت الهی تا عصر محاسن پدیدش آمده و
رفته امامت کرد گویند شخصی از معتقدانش روزی آمده نالید و گفت خدمتگار نواب شهامت بجا نام
رسیده حکما ورسی آید و بازم می نشیند و هرچه میخواهد میکند بر حال زارش رحم کرده فرمود باش تا تدارک
بینم آنگاه پسر خواهر منکوحه خود میان عبدالله را گفت در خدمت پیرشه برو و پیغام و سلام من بدهید تا
تدارک آن ظالم بکند چون ایشان رفتند و عرض کردند صبحی پس آمدند پیش آن ظالم در وقتی که بجا نمرد
مذکور می آمد برای اراقه بول پس دیواری نشسته پایش بلغزید و بر میخی که در زمین زده بود دلنگش خورده بترقید و
احشایش برون آمده در دم جان داده بود میان **عبدالقادر** مرد متبرک از منی اعمام میان ابوالحسن
مذکور است و در میان این هر دو بزرگوار نسبت همزلفی محقق دو پسر احمد حفیظ ۲ عبدالله مخلف کرده میان
محمد حفیظ از کمل صلحای و اجل اتقیا بر آمده خدا تعالی ذاتش جامع کرامات آفریده بود هر قومی که روشش
دیدی در حال باسلام آمدی و باین نحو بسیاری از مشرکان بفیض رویتش مشرف اسلام گردیدند مسجد اسلام پیم
موسوف باوست و بر جای کالکان واقع دامن کوه مکلی که مجمع هنود ضاله ست وی احداث مسجد نموده
میان عبدالله و اعاظم میان موریه دانشمند باصفا است در بزرگی و تبرک از معارف زمانه
بر آمده پیوسته بذکری اوقات بابرکات مصروف نمودی از اولادش میان عبدالقادر اکنون بزیارت
حرمین شریفین مشرف شده بجای پدر مجلس آرای وعظ است **مخدوم هارون** ولد مخدوم عجایب بن مخدوم
الیاس از نبایر شیخ شهاب الدین سهروردیست ذکر بزرگانش در موضع دریا مذکور شده موی الیه بوفور فضیلت و کثرت جامعیت
مرحوم بهشتم نقل کرده اوقات حیات بذی ارباب علم باخر رسانیده پسرش مخدوم ابراهیم داخل زمره فضلا و منسلک سلک صلحا
اوقات عزیز بذی ارباب علم باخر رسانیده پسرش مخدوم ضیاء الدین بشاگردی مخدوم عنایت الله استادگردید کثیر از
اهل فضل و کمال بر آمده تولدش هزار دو نود و یک باوفور علمیت سالک مسلک فقر و فقر و تقی اقصی
غایة بوده در معصران برشد وافی و فیض کافی زیسته در سال هزار و صد و هفتاد و یک بعمر هشتاد ساله
در گذشته پسرش میان یار محمد بکمال صلح و تقوی و فضیلت مختص بود چون در گذشت اکنون پسرش
مخدوم غلام محمد بوفور فضل علمی و کثرت انسانیت یادگار بزرگان و قائم مقام جد بزرگ است **مخدوم
رحمت الله** ولد مخدوم اسحق بن مخدوم عبدالحمید است تا بر دادر دیگر بزرگان موضع دریا مذکور اند
موی الیه از انجاحسب انجوره و اردتهٔ گردیده در سلک اهل علم انسلاک یافت و ایام زندگانی بپایان

رسانید

رسانید پسرش مخدوم آدم بعد پدر بدرس و افاده نام آباء در سلک علما زنده کرده اند و مخدوم حیات الله
مخلف شده وی اجل علمای عصر و اکمل فضلای دهر است باستادی میان معاصران مشتهر و بمحاسن بزرگی
اشهر شاگرد مخدوم بایزید است که مذکور شود از فرزندانش میان محمد ذاکر تا اکنون در جهان آباد حیات مسموع و
محمد عالم آنجا فوت کرده محمد ناصر بحرمین شریفین میرفت در بندر عباسی دور سفر آنجهان گزیده تتمهٔ آن
خاندان میان محمد عاظم چهارم پسر مخدوم مذکور در رتبه داخل سلک احیا یادگار آباست **مخدوم بایزید**
طالب العلم اکمل وقت بوده بجامعیت علوم علم استادی بر معاصران برافراشته و از صفا و صفوت بهره
وافی داشته از طرف والده نسبتش منتهی سلسله سیادت پسرش میان محمد حافظ طالب العلم جید در موضع پنه
سکونت اختیار نموده چون در گذشت پسرش میان علی اکبر بجای پدر بفضیلت اشتهر شده بانقضای مدت
در گذشته ولدی نماند **مخدوم محمد امین** ولد مخدوم طالب الله ساکن موضع والی تعلقه روپاه و پت
ماران از قوم لاکهه دلت موالیه از مسکن آبا انتقال نموده بتته رسید در فضیلت اشتهر زمان بود فاضلخان
بنابر ارادتی که با والد ایشان مخدوم طالب الله داشته نسبت صبیه اش داد تا صاحب مکنت شده دوره
حیات خوب بانجام رسانید ولد امجدش مخدوم محمد معین شاگرد مخدوم عنایت الله مذکور است خدا تعالی آنذات
حمیدة الصفات را در زمان خود جامع جمیع فنون کمال آفریده در منقول و معقول نحریر عصر و علامه
دهر شد باوجود آن کمالات علمی آشنا شده بسا بزرگ دین را صحبت کرد و بخدمت میان ابوالقاسم نقشبندی
که مذکور شود ارادت اتم یافت و در اواخر ایام بجناب کرامت نصاب سید عبداللطیف تارک لقب بوضع
یارانه و ارادتمندانه جوشیده میان وی و مخدوم حاجی محمد هاشم همواره مواد قال مقال میرفته تصانیف
کثیره دارد حکام بدیدنش در کمال تعظیم میرسیدند و خود نیز بایشان ملاقاتها نیکو کردی نسبت اهل تحقیق
مطابق خبر السماع معراج الاولیا سماع و دست آشنای علم موسیقی بوده رحلتش ازین دار فنا بدار بقا
بمجرد سمع راگ شده اشعار محققانه گفتی در پارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلص گرفتی در واقعه اش که بسال
هزار و صد و شصت و یک هجریست ه همانا ماتم اهل حال بود جمعی از صاحب طبعان قطعات گزین یافتند
و مادهای تواریخ غریب گفتند منجمله محمد محسن گفت ع قطرهٔ در بحر واصل شد ع معین دین احمد رفت صد حیف ه
حضرت استادی مخدوم نعمت الله فرموده ه شفیع تو رسول ه محمد پناه رجا گفت ع ناجی شد او که آل
محمد معین اوست ه بالجمله از مقامات عالیه اش همین قدر بس که جناب صاحب وقت سید عبداللطیف تارکی

در موضع خود نخدام فرمود بیایید تا بدین آخرین یار خود برویم و به ته رسیده صحبت راگ افگند مخدوم هم صحبت کرده در عین ذوق و گرمی راگ برخاست و اندرون رفته لباعتی جان داد سید موالیه مشایعت جنازه کرده سوی مسکن شده گفت دیدن ته لسبب ایشان می شد بعد موقوف مخدوم عنایت الله صاحب حال و کرامت بجمال موصوف با وجود عدم بصارت حافظی بنهایت داشته از ایام صغرسن که بصیر گردید تا حین فوت که با تنهای کلی و سن کمال در گذشت همگی ایام در افاده انام بگذرانید مجلس وعظش بر اثر بوده شغل بوجه اتم کرده صفای کلی حاصل نموده بسیاری را فیض باطنی بخشید از فرزندانش میان محمد سعید واعظ موصوف بفقر و فضیلت متصف زیسته بحالت بزرگی در گذشته دیگر مولوی محمد صادق که در تلامذه مخدوم محمد معین کل سر سبدست تحریر وقت استاد با استعداد بر آمده بسیار طلبه را بکمال رسانید در معقولات بی نظیر آوان بوده از مریدان سید عبد اللطیف موصوفست اوقات حیات در تمام بی تکلفی و عدم رجوع بشیخت و اشغال باطنی گذرانده درگذشت مخدوم حاجی هاشم ولد عبد الغفور سندی اصل مردم قریات لشاگردی مخدوم ضیاء الدین اقدم و اشهر علما بر آمده بر اکثر علما با قبال و نسق فائق گردیده هر چند با علمای عصر مثل مخدوم محمد معین وغیره در مخالفت میزد اما در تقویت دین سنت و جماعت احیای سنن نادره زمان بود کارهای قوی که موجب پشتی دین مبین باشد در زمانش بسعی جمیله شد با نجاح میرسید بر مشرکین و معاندین دین عملش خوب جریانی داشت در زمانش صدها از گروه ذمی بشرف ایمان رسیدند با سلاطین وقت مثل نادر شاه بادشاه و احمد شاه راه رسل و رسائل مفتوح داشته احکام تقویت دین باستدعایش حسب دلخواه میرسید و حسن نفاذ می یافتند بالجمله ذاتش از مغتنمات بوده تصانیفش در هر علم کثیر واقعه اش در سال هزار و صد و هفتاد و چهار است از پسرانش حاجی عبد الرحمن در تاز گیها طرف جوناگڈه گذشته اکنون مخدوم عبد اللطیف قایم مقام بدر هر روز جمعه در جامع خسرو صبحی مطابق قرار داد پدر مجلس وعظ نیک میدارد و هر روز وقت عصر در مسجد خویش شغل درس حدیث می کند و مدرسه موصوفه را برپا میدارد در فضیلت اشهر انام است حاجی محمد قایم اصل مردم قریات عالم اکمل و فاضل افضل مجموعه علم معقول و منقول بهبطا نیوض یکتبکی و وهبی شاگرد مخدوم رحمت الله مذکور قرینه حاجی محمد هاشم مسطور بوده وی را با علما در مباحث علمی صحبتها واقع شده بجودت ذهن بر اکثر فائق آمده هر روز وقت عصر بیان حدیث نبوی علیه السلام کردی و بسا اهل توفیق را بسبیل هدایت سلوک

وادی یکبار بحج شده مراجعت نمود کرت ثانی مع کوچ آنجا متوطن شده بدرس حدیث در آنمکان میمون مشار الیه سایر علما گردیده بسال هزار و صد و پنجاه و هفت هجری درگذشته مولف این سواد کریمی فی جنات تجری موافق سال یافته از شاگردانش ملا محمد باقر واعظ متوفی است و مخدوم نور محمد در نصرپور باقی اخوند محمد باقر واعظ ولد خلیفه محمد رضا از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در تورع و تقوی نادره وقت بزرگیش بر آمده زیاده از آنچه بتحریر رسد با وجود قلت حال و کثرت احتیاج همواره در گوشه گذراندی و هرگز فتوحات و رجوع اهل دنیا نپذیرفتی شیخ شکر الله برایش وجهی از سرکار میان نور محمد مقرر کرده آورد هرگز قبول ننموده در مسکنت و فقر اختیاری بوفور فضل و کمال جهان بی بقا را پدرود کرده میان غلام محمد طالب علم جید در فضیلت اشهر میان همعصران بجودت طبع موصوف زیسته در عین جوانی جهان فانی را پدرود نمود و ولدی بیادگاری مانده اخوند محمد باقر ولد اخوند عبد الواسع اولاد حاجی حمزه که ذکرش در احوال مخدوم حمزه واعظ گذشته موصی الیه در فضیلت اتم و در فقر اجل علما بر آمده مشیخت و شهرت دوست نه شد و الا نه در فقه بی نظیر وقت بوده و حافظه کلی داشته بزرگان خدمتش تبرک می یافتند و تا بوده استفاده علمی از او بوجه الیق میگرفتند بعمر قریب هشتاد بل افزون بران حصور و مجرد گذشته طبقه اهل الله ارباب سلسله از سلوک و خلافت حضرت پیر که بکرامت حال و فضیلت قال قرین جلالت حسبی و نسبی و رهین سالت کسبی و وهبی بترک زبان و کل سر سبد گلشن عرفان و ایقان گذشتند چند سطور سابق متضمن ذکر برخی وجوه داخل این زمره اجله گذشته است اما بخصوص درین طبقه کلمات چند در احوالات این برگزیدگان علیحده صورت تسطیر می یابد ملا شیخ اسحق در اصل اوچه در رفی مشائخ کرام وارد ته گردید برشد وافر و کرامت متکاثر گذرانید معاصر سید علی شیرازیست چون درگذشت بر مکلی بجای موصوف آسوده زیارتگاه انام از خاص و عام است بسا بزرگ بدولت صحبتش فائز معتقد ارجمند بود و بزرگی و خلافت در اولادش برشد خلافت حضرت پیر متوارث و چون بتسخیر جنیات خود نامی بوده اکنون اولادش مطابق ارث در ازاله امراض آسیب عالم جنیات دستی تمام دارند منجمله آنانکه مرقد و مجاورت مضجعش اصاغر اعن اکابر معزز اند مذکور می شوند شیخ محمد صالح از فرزندان پیر معروف بعد پدر برشد وافر درگذشته بعد از شیخ نعمت الله مرزوق آن دولت شده آنگاه پسرش خلیفه اسد الله بمنود کلی درگذشته در نیوقت خلیفه نعمت الله و خلیفه جان محمد ولدی خلیفه اسد الله قائم مقام آبا اند و هر کدام با دعای تولیت در مناخشه هم علم ملا محمود در اموئی از یاران

ومعتقدان نظر یافته اسحق مذکور است گویند شیخ اسحق ورقی بنام حضرت غوث الثقلین چیزی نوشته تا در دستار
نهاده پس هر که او را می دید دست بمریدی میداده بعد ارشاد تمام کلی چون تنگ آمد آن نوشته را از دستار بیرون کشیده
دیگر کسی مجدد مریدش نشد و آن مریدان سابق منسلک ارادتش ماندند خلافت جناب حضرت غوث الثقلین که
داشته تا اکنون آن خلافت باولادش مخلف **خلیفه ابوالبرکات** اصل از گجرات مرید شاه حافظ الله
گجراتی حسنی است گویند شاه حافظ الله ایشان و شیخ یعقوب را که مذکور شود اشاره فرمودند که بجاد ربی
اعمام آبای ما سید عبد الله در کوه مکلی ته آسوده و مدفنش بمرور دهور اندراس یافته رخت بظهور آرید
بآن قرار وی برفاقت شیخ موصی الیه در ته آمده مدفن ولی مذکور بدیده وخود دادند بانجا خلیفه ابوالبرکات
صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره درگذشته ولد ارشدش خلیفه محمود بعد پدر از زمره کاملان برآمده صاحب
خوارق عالیه شد پس از و خلیفه حامد همچو آبا منبع اوصاف آبا برآمده اکنون خلیفه محمد سعید جانشین بزرگان
مسطور متصف اوصاف فرخا بزرگیست از ثقه بسمع رسیده که در ایامی که خلیفه محمد سعید صغیر رضیع بوده بدیدن
خلیفه حامد شدم خود اندرون تشریف داشته پسرش در حجره خفته بود ذکر جهر از آن طفل رضیع سر میزد
چون خلیفه حامد برآمد بالیش بیدار کرده شخص راوی را گفت در مقامات بزرگزادگان تفحص نباید کرد بالجمله
خلیفه محمد سعید از اجل صلحای وقت مرجع عالمیان صاحب خوارق است **ترک خلیفه داود** اصل صدیقی
بزرگانش اول خلفای قادری این زمین اند کسی از صحت خلافت شان منکر نه بقدم بزرگی و شان سترگی
اجل صلحای و اکمل اتقیا زیسته از وی پسرش خلیفه عبد الرشید مخلف گردیده وی چون پدر بکمال بزرگی میان
همعصران قامت کرامت برافراخته به نیکی موفوره بگذشت از و خلیفه زین العابدین زین حلیه صلح و
تقوی برآمده همواره از خلق بر کنار بگوشه کاشانه دربسته گذرانیدی اغلب مردم که بهدایا و فتوحات
بدرش میرسیدند بر می گشتند مگر اندکی که بنور ضمیر حلیتش ممجر میگردید قبول میکرد اشعار نیازمندانه در مناجات
از ایشان بسمع رسیده فوتش هزار و صد و چهل و هشت هجریست **شاه ابوالقاسم** از اولاد امجاد شیخ عبد الله
انصار ساکن هرات وارد ته گردیده چون ببزرگی اتم درته گذشت خلف ارشدش شاه محمد یعقوب
بفرط کمال جانشین والا گردیده اوقات حیات به نیکو وضعی بزرگانه گذرانیده پس پسرش محمد یوسف عزیز مصر
کمالیت زیسته در اخوان صفا بوفور صلح و تقوی گذشت از و میان نعمت الله مرد خدا آگاه و وارسته
ماسوا بعز و استغنی نامی روزگار برخاست ایشان زاد و پسر نیک اختر مخلف گردیدند شاه عزت الله شاه اسد الله

شاه عزت الله

شاه عزت الله بحضور عالمگیر رسیده در سلک ملازمان منسلک گردید و برکاب شاهی در برهانپور تا اهل گروه
فرزندان آورده منجمله شاه حسن الله حسب طلب عم خود شاه اسد الله که مذکور شود بته آمده مقیم دوام شد
چون پیش از ورودش شاه اسد الله الموصوف بشاه اسماعیل درگذشته بود وی بشوق راه سلوک بپای
راه سیر شاه مسعود که مذکور گردد بجهان آباد شتافته شاه غلام محمد را دریافت و ز انجا باز بته مراجعت نمود
اکنون در زی فقر ابتداوی خلق الله اوقات میراند و خالی از حسن نیت نیست شاه اسد الله الموصوف بشاه اسمعیل
صوفی مرید خدمت شاه عاشق الله است که از هند وارد شده و مخلص جناب شاه عنایت الله صوفی که
مذکور شده در ته بآن نزدیکی همچو صاحب کمالی برنخواسته زبان قاصر هر قدر وصف کمالش بیان نماید هنوز
قاصر است خوارقاتش اظهر و کراماتش ابهر روزی در اثنای درس یکایک احوال بر شان متغیر گردید و بر تمام
اندام نشانهای ضربت تازیانه نمودار شد بنا بر ستر حال دلق را طلبیده بر کردند آخر چنان ظاهر شد که مردی را
آنوقت بنا بر سیاست در چبوتره کوتوالی تازیانه می زدند تاثیر آن در بدن شیخ ظهور یافته ظاهر در تداوی
خلق الله ید بیضا می نمود طرفه آنکه بساعتی و قریب المرگ را محض خلاف قیاس که حکیم چه بل عامی هم تجویز آن نکند
حسبة لله صحبت رسانیدی و همیشه در استغراق بودی درس مثنوی مولانا روم عجب کیفیتی در خدمتش داشته
بر مزارش هر سال مجمعی ممهد و زیارتگاه اهل الله است اولادی مخلف نکرده **شاه محمد مسعود** و لهاری از
اجل مریدان و فیضیابان شاه اسد الله الموصوف بشاه اسمعیل صوفی است اول درس علوم ظاهری در خدمت
مخدوم حاجی محمد قائم گرفته بفضیلت اشهر گردیده براه سلوک گرائید مثنوی که شارع عام و اصلان حقیقت است
شروع کرده بمذاق اتم رسیده بعد رحلت شاه مذکور حسب اشاره اش بجهان آباد رفته خدمت شاه غلام محمد
دریافت از انجا به بقیه مدعا رسیده بته شد اکنون همچو آن جناب در سلسله صوفیه کسی در ته نیست درس
مثنوی خوب میدهد و گروهی را از توهمات لاطائل و خیالات موهومه نجات داده بگوشه انزوا رجوع
تا دوست میگذراند **شاه عبد اللطیف صوفی** در تصوف معتقد علیه جمعی و از یاران شاه اسمعیل صوفی
مذکور بوده شهرت دوست نه برآمد و الا نه خوارقات کلی احیانا از وسر میزدی روزی مخدوم محمد معین
بدیدنش رفته در اثنای تکلم حرف از مقامات موسیقی برآمده خطاب بمخدوم کرده گفت مرا نیز درین راه
گاه گاهی سلوک میباشد و در حال نغمه آغازید که ناخن تاثیر در دل حضار زده و عجب حالتی بخشید
شیخ محمد یعقوب مرید شاه حافظ الله گجراتی قادری حسنی ست چنانچه مذکور شد وی خلیفه ابوالبرکات بته آمده

حسب الاشاره مرشد در مکلی مرقد شاه عبد الله ظاهر کرده بالجمله در کمال فقر و فنا سر آمد گروه کثیر از اولیا
الله بر آمده سه یار نامدار ابرار بمریدی و صحبتش در گروه اجل خدا آگاهان والا مقام صاحب نام شدند که هر یک
بجای خود مذکور شود اولاد این بزرگوار بتحقیق نگرویده مدفنش در مقصوره شاه عبد الله طرف پائین زیارتگاه
انام شائع **شیخ عثمان** یکی از یاران و فیض یافتگان خدمت شیخ یعقوب مذکور است آبائش در خدمت امرا
به بقا ولی نامی بودند چون این رامبر زوقی مانده عرفان جوع طلب حق دامنگیر شده اجاغ شوق بر اعز وخنگ
از خدمت پیر بکمال رسیده لقب بقا ولی مشائخ حاصل نموده صاحب خوارق عالیه بر آمد پسرش میان
ملوک شاه وارث ارث ولایت شده بمزید نمود مشیخت مختص گردید احوالات کملان و خوارقات مشائخان
از و بسیار سر زده جلوه گاه امامین بالا مصلا احداث و ظهور داده اوست پسرش میان شیرین محمد بعد پدر
مقام قایم زیسته آنگاه پسر وی میان عبد الخالق بجای آبا نشست بعد او میان عبد الواحد یادگاری آبا و
معتقد علیه جماعه معینه آشنای راه ارادت اسلافست **درس لله** اولاد خلیفه شیخ بایزید ساکن رسول آباد
ساکره است اکثر مردم کوهستانی باراده شیخ بایزید متوارث درس مسطور حسب اشاره جناب غوث الثقلین بحج
وارد ته گردیده جمعی از قوم خوجه را باسلام آورده در محله قوم مذکور که الحال بمحله نورشیه معروف میان
مسجدی که مشهور بقدم بنای ته است والحال بنام حاجی محمد قائم شهرت یافته برابر مسید ان محله پیر سکن
گزید **گویند** شیخ یعقوب و شیخ عثمان مذکورین و درس لله و درس امین محمد که مذکور شود در میدان حروف
باهم صحبتها کردندی از ان قرار میدان تا اکنون بمیلدان جمله پیر متعارف انام واقع و اهل آنجا بزیارت فائز مدعا میکردند
بالجمله درس لا ثانی الحال از انجا بمحله اثره نقل کرده آنجا که امروز مسکن اولادش است سکونت دوام گزید
و به بزرگی اتم درگذشت پسرش شیخ ابراهیم بجوار حق قائم مقام پدر بر آمده بعده پسرش میان احمد
جانشین بزرگان گردیده پس خلیفه بهکر ولد خلیفه احمد بجای آبا متمکن شده اکنون در اولادش خلیفه جهت
معتقد علیه طائفه ارادتمند است **درس امین محمد** از صاحبدلان نظر یافته جناب شیخ یعقوب مذکور
چهارم یاران مسطور است در کرامات والا و در بزرگی شهره آفاق زیسته قبرش در زمین بیرون دروازه
مکلی شائع هر روز عید مجمع اهل الله باو معتبر حاجی **محمد حافظ** المشهور بلقب دویه در فقرا از
بی نظیران آفاقست اجداد وش اصل از موضع دویه واقعه حدود بهکر ند از اولادش میان شیخ محمد مدتها
آفاق نبض گردیده در اکثر علوم مهارت بکمال حاصل نموده در علم تشریح حکمت و طبابت بقراط ثانی شد

چندگاه در تصنیف آن مشغولی ورزیده در تشخیص و تداوی امراض چشم جلدی ضخیم ترتیب داده باتمام نارسانده
در هزار و صد و هفتاد و چهار چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید میان نور محمد از بنی اعمام میان شیخ محمد مذکور
بشاگردی میان عبد الله عرف میان مورریه واعظ معروف دو دوازده سال در مسجد میان ملوک شاه
وعظ بکمال تاثیر گفته بسال هزار و صد و هفتاد و شش هجری درگذشته دیگر از بنی اعمام حاجی محمد حافظ
مسطور میان محمد فاضل و میان صابر و پسرش میان محمد قاسم فقیران صاحب کمال بر آمده قرب سال
هزار و صد و پنجاه درگذشته **ملا حاجی محمد طاهر** از کاملان صاحب عرفان یار و معاصر سید رحمت الله
عرف سید مهتو شیرازی شکر اللهی ست چنانچه خدام هر دو اهل الله تا اکنون متفق اند اولادش از احفاد
مخلفه مخدوم آدم نقشبندی المعروف بمخدوم آدو معاصر مخدوم آدم مذکور است چون در آنولا
غلو مخدوم آدم مذکور بمرتبه اتم بوده مردم را بکثر نفس امر کرد تا مرا آدو گفته باشند زیرا که در یکشهر
وجود دو آدم بیک زمانه چگونه صورت یاب باشد اکثر بزرگان زمانه بهیشی موفت آنمعروف روزگار
قایل در سلسله نقشبندیه عجب صاحب کمالی برخاسته مقاماتش عالیست **گویند** ملائی اخوند یوسف نام
امام مسجد محله ایشان بوده همواره بی آمدن ایشان تکبیر نمی گفت روزی میان ابوبکر صدر ولد مخدوم
آدم که مذکور شده جهت نماز بمسجد آمده دید که نماز پیشتر خوانند ملا را تهدید گفت دیگر برادجود تمهیدهای من لعد
ترا از امامت این مسجد معزول کردیم ملا یوسف ماجرا را بخدمت مخدوم برده زار نالید فرمود باکی نیست
برو بر بالاخانه خود بتلاوت قرآن مشغول بنشین خود صدر بدر رفت آید زنهار تا کار خود بکلی نکنی آشتی ننمائی
صاحب الامر آمده بتلاوت نشست قضارا میان ابوبکر بدرد شکم مبتلا شده دانست که داوه گیست و
نتیجه رنجش کسی است پیغام آشتی فرستاده هیچ جواب نیافت بی اختیار خود را در پالکی افگنده بدر ملا رسیده
وزار نالید ملا همچنان در بالاخانه مشغول تلاوت قرآن بوده آخر بعد الحاح کلی چون ششماه وجه امامت
پیشگی مشروط خدمت مع خلعت و سند مجدد بگرفت بدر آشتی زده آبی دمیده داد که بخوردنش صدر را شفای
صدر کرامت گردید فرزندش محمد اشرف نام بعد واقعه مخدوم قایم مقام شده بزرگی اتم زیست نمود از و
مخدوم محمد روشنگر آئینه مشیخت جد و پدر بر آمده سنجش انمصراع بود ع محمد اشرف اولاد آدم را مخدوم محمد
صادق نقشبندی داماد مخدوم محمد اشرف مذکور طالب العلم کامل معتقد جناب سید عبد اللطیف تارک موصوف
بزرگی دافر بوده پسرش میان غلام حسن المعروف بمخدوم ابو الحسن بحرین شرلفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً

رفته نموده وافی کرد اکنون بعد فوت مخدوم محمد حیات سندی که مدرسه آرای مدینه منوره بوده دران
سرزمین اعلم علما واقدم فضلا زکیته جانشین سرآمد محدثان باکمال وسرکرده مدرسان صاحب قال وحال
می باشند مخدوم ابراهیم نقشبندی اصل ساکن لوهری صاحب خوارق کلیه است مهاب حصر وضابط
فهم ازعهده شمه آن برنیاید ولد ارشدش میان ابابکر عرف نالیچگه صاحب مقامات عالیه بهم آمده گویند
روزی مستی داخل مسجد شان شده جماعه ویرا درصدد ممانعت شدند فرمود هرکه خواهد آید منعش نسزد
درحال بتاثیر کلام آن بزرگ مست لایعقل حالتی یافته وتوفیق رامعصوم گردید که دیگر از مسجد پا برون
ننهاده شد آنچه شد همچنین بقرفاتش ازحد زیاده ازکسانیکه بمتابعت جنازه اش رفته بودند منقولست
که بالای جنازه المغفور از شهر تا مکلی هجوم طیور عزیب الشکل والصوت بمرتبه بود که هرگز ذره از پرتو
آفتاب برسائر روندگان که هزاران بودند محسوس نگردید مخدوم گل محمد برادر خورد میان ابوبکر موصوف
اکنون چراغ افروز دودمان بزرگی متصف صفات بزرگان است **میان ابوالقاسم نقشبندی**
ولد درس ابراهیم که از اجداد ارادتمند خانواده شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی بوده می باشد میان ابراهیم
اول وارد ته شده انجا بوفور بزرگی درگذشت بعد از و میان ابوالقاسم فرزند رشیدش بکمالات
علمی وعملی از اجله مشائخ صاحب حال وقال بر آمده عالمی رالفیض تنکاثر رسانیده صحبتش گم گشتگان
بادیه ضلالت را بشاه راه نجات فائز کردی بسا بزرگ از خدمتش بمقصد رسیدند خوارق کراماتش
زیاده از اندازه تحریر وتقریر است که تنهائی بظهور آن شاهد کافی خدام آنخاندان بمزید علم وایقان
معروف از اولادش میان احمد جوانی بسیمای رشد برخواسته درعنفوان شباب واهل حرمت وهیب
گردیده دران حیات قلیل خوارق کثیر از و مذکور محافل احبا بند اکنون از نبائر آن بزرگ دین
سالک راه یقین احدی وجود ندارد ولواء بزرگی وافر یادگار **میان کبیر محمد نقشبندی** در آوائل
ایشان ومخدوم آدو درخدمت خواجه معصوم الملقب بشاه ثانی نقشبندی که از سهر اند واقع شده
مشغول گردیدند بنا بر تقدیر ایزدی شاه ثانی اینجا درگذشته چون هنوز در طلب معزالیه بقیه
مانده بود لهذا بسهکر اند شدند از خواجه محمود نقشبندی بمقصود حاصل کرده به ته مراجعت نموده وبرشد
دانی برخی طلبه رالفیض کافی رسانیده چون درگذشت دو پسر ماندا میان محمود ۲ میان محمد زمان
میان محمد زمان بجای پدر بزرگوار وساده آرای ارشاد گردیده بسا طلبه رالفیض فائض ساخت

اکنون از اولادش میان احمد جوانی موفق قائم مقام آبا است **درس عبدالرحیم** ارجمندیان میان محمد زمان
نقشبندیت بسا بزرگان دیگر را ظاهر حال بوضع ملاهتیان نزدیک داشته طرفه صاحب حالات بوده باشغال
نیک میگذرانید حکمها میکرد که تفصیلش طولش دارد بهرحال درین زمان مثلش مقصود هرچند سال پیش ازین
درگذشته **میر مرزا جان** اجل اهل عرفان اتم سالکان راه ایقان بوده آنجناب عجب فیض برآمده در وقت
خود مرجع اهل کمال زکیته خوارق والا اظهر من الشمس بسیار برابر فیض رسانیده بآنکه اولادی از نبائر ندارد
بر سکنش هجوم زائران اقصی غایة باقی واز بهاش مردم فیض جو **یوسف سعته فقیری** بحال وقال معروف
زمان شاعر زبان سندیت بخوارق مشائخانه متصف گذشته تا اکنون مجمع شعرای سندی بر سخنش شائع وگروهی
کثیر ارادتمندش باقی **سید یار محمد** اصل از سادات لکعلوی ساکن موضع پنه نواسه پیر نادهانی نورائی مرید شاه
عبدالله هندیست که دست گرفته شاه کلیم الله صاحب کتاب کشکول بوده بوفور کمال کامل معتقد علیه الطائفه برآمده
سالک راه یقین برخواست برخی اهل افاده را بشغل باطنی شاه راه حقیقت نموده در سیزدهم رمضان هزار
وصد وهفتاد وهفت هجری درگذشته میر جیئن برادر زاده اش قائم مقام موفق سلوک شائع هدایت است
ومیان محمد کریم بنه میان عبدالله عرف موریه واعظاند کورایضاً بفیض سید معزالیه جوانی پر توفیق راه برده سلوک
معتقد علیه جمعی مخصوص است **درس عبدالکریم** مردی صلاحیت آثار مقبول القول بوده بر آینه بکاری که توجه
کردی راست بالتقدیر آمدی الفتاده رنزویکیها گذشته **طبقه برخی وجوه از معارف** که بکمالی وحالی مختص
گذشتند وبعضی ازان خاندان نامی دارند هرچند مذکورات هم ازین قبیل مشتمل بر ذکر همه معارفست اما اینجا چند
آسامی علحده ازان مجمع کرده شده تا مطالعه کنندگان بفرق مراتب آگاه شوند **اقا محمد تاشکندی**
مردی با استعداد وانسانیت نامی درعهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد ته گردیده در قبیله فرنگ مخلوط شد پسرش
محمد رضا بیگ نامدار وقت گذشته پس پسر وی محمد زمان بیگ درزمان خویش بحالت نیک گذرانیده ولد مخلفش
محمد بیگ ایضاً همچو آبا از معارف زیبته **شیخ موسی** اولاد شیخ جمال الدین محدث اصل ساکن بندر لحده صدیقی
بحالت نیک گذشته پسرش شیخ عبدالغنی بذر و تجاران نام آور زمان گذشته فرزندش شیخ عبدالخالق درعهد
شاهجهان خدمت کروڑگری وامانت ومشرفی ته یافته درعهد عالمگیر بسبب ضعف چیزی ازان استعفا
جسته بهزار دام معاش اولادی قناعت کرده درگذشت وپنج پسر ماندا شیخ محمد امین وبراسته پسر شدند
محمد تقی ومحمد سیر همراه شاهزاده صفوی درعهد نواب سیف الله خان بجهان آباد رفتند ودرگذشتند ومحمد انوار

اینجا در سال هزار و صد و هفتاد و نه بعمر ما فوق پنجاه سال تاهل ناکرده در گذشت ۲ شیخ محمد جواد چهار پسر گذاشته
هر یکی بعمر معهود در گذشت ۳ شیخ محمد نعیم مردی با استعداد و سلیقه نیکو بر آمده اکثر عمر بملازمت حکام گذرانده
او آخر ایام در سال هزار و صد و چهل و پنج در خدا باد در گذشت چون تاهل نکرده بود اولاد نداشت ۴ نیلو دهم شیخ
محمد مکرم در خوردی گذشته بود ۵ شیخ عزیز الله مرد غریب اوصاف تمام جرات و همت فقراد دست اغلب
ایام بسفر گذرانده او آخر عمر در سال هزار و صد و پنجاه و دو در گذشته اولادی نماند این هر سه پسر شیخ عبد الخالق
سطور حقیقی برادران جد مادری محرر الحروف‌اند شیخ عبد الغنی مردی با استعداد نامی وقت از معارف ایام
گذشته پسرش مخدوم نور محمد در علوم متداوله بفضیلت کلی اشتهار بر آمده بعد از و پسرش شیخ عبد الغنی منصبدار
با وقار یادگار آبا ماند از عهد عالمگیر تا زمان فرخ سیر خدمت داغ و تصحیح داشته بتمام مرزائی میگذرانید در
شاعری استاد وقت بوده جمعی از شرفای ته مثل میرک محمد افضل و میر کامران و غیرهم در خدمتش باداب
استفاده صحبت و درس میگذرانیدند برادرش شیخ محمد سعید که ایضاً بصنوف کمالات انسانی متصف بوده
در جهان آباد عمر باعزاز گذرانیده هم آنجا در گذشت شیخ ابو طالب اصل قریش صدیقی مرد کامل الاستعداد
ماهر فنون انسانیت ز لیسته پسرش شیخ ابو الفتح الملقب بدامی مخصوص خدمت تقسیم دامی جاگیرات
و املی معروف زمان گذشته گویند فردی بمهرش از نظر شاهجهان بادشاه گذشته خط و مهر مغشوش
بود فرمان صادر شد که اگر مهر شیخ ابو الفتح است چرا چنین مغشوش واقع و اگر کسی جعل کرده باید بان
رسید بالجمله الباعمر گرویده در فضیلت و حالت نیک در گذشته شیخ محمد زاهد که مردی نامی است اکنون
نبیره حقیقی شیخ ابو الفتح مذکور باقی و بنت شیخ عبد الخالق گروسی سطوری باشد دارو غه کچهری از معارف
روزگار ترخانیه منسلک سلک ملازمان نامی آن طبقه است محمد علی دیوان که در ذکر عمال ترخانیه مذکور گردیده
دامادش بود دو دمانی عالی و حالتی نیک بوفور انسانیت داشته پسرش عبد الواسع ایضاً نامدار زمان ز لیسته
ازو محمد رضا مخلف گردیده وی از مریدان سید شاه عبد الکریم است رساله بیان العارفین تنبیه الغافلین در حالات
و ملفوظات شاه سطور که در سن ثمان و ثلثین و الف تصنیف کرده ازو یادگار باقی ازان خاندان اکنون
نشانی نیست ملا حسین ملائی متبرک صاحب درس و افاده ساکن محله سادات شیرازی شکر اللهی معروف وقت
بوده خدمتش بسیاری از اهل ارادت را بفیض رسانده پسرش ملا سوری هم چو پدر بکرامت حال ز لیسته
ازو مولانا محمد حسین المشهور بملا جانبانه مخلف گردیده وی بوفور کرامت اشهر انام شاعر صاحب مقام آنجه

گویند

گویند بر پسری زیبا صورت شغل معنوی داشته او برشک مردم قاصد جانش شده شهید ساخت انحالت
در اشعار خود قبل ازان بدو سه روز بیان کرده بود برایام فوتش تخمیناً صد و بیست سال گذشته باشد
ملا بلال شهدی الاصل بحالت نیک از معارف وقت گذشته پسرش ملا طاهر بملائی یادگار اوان
ز لیسته ازو ملا الهدیته مخلف گردیده وی بغایت متوکل شاعر ظریف طبع بر آمده گویند شب هرچه بخانه داشتی
براه خدا دادی و فردا بتوکل ماندی و جز بلا چیزی نخوردی باین سبب بملا قلی لقبش دادند از پسران اوست
مولانا محمد حسین که در علمیت مشهور وقت گذشته پسرش محمد صادق ایضاً مرد با استعداد از شاگردان شیخ
عبد الغنی بوده اولادش باقی عبد الرؤف منشی اصل قوم بخار این برنده بلاغت لوح فصاحت را
نیکو تراشیده بنقش نقوش کمال کرد در او آخر عهد شاهجهان و ابتدای ایام عالمگیر نزد حکام ته بمنشیگری
نام آور انام شده خوشنویس نیک بود پسرش محمد عطوف ایضاً بفن پدر قائم ز لیسته حافظ ابراهیم اصلش
قوم لاکاوت بفیض علم بجائی لقاعد نمود که استاد دارا شکوه ولد شاهجهان بادشاه شده نامی روزگار ماند
شیخ عبد الرحمن ولد شیخ عبد الهادی بن شیخ حبیب الله بن شیخ یونس او از اولاد مخدوم عثمان که
بزرگ وقت و هم سکونت و هم عهد مخدوم اسمٰعیل سومره که جد مخدوم عثمان مذکور اند اولاد مخدوم حسام الدین
که در قریه حسام پور تعلقه ملتان است پسرش شیخ محمد محسن و حاجی محمد اشرف و عبد الهادی است و شیخ نظام الدین
و شیخ سراج الدین از نواسه نور محمد بهکری است که مذکور شده بوفور فضیلت در زمره اهل فتوی انسلاک یافته برادر
زاده اش میان قمر الدین که در عهد نادریه متصدی تقسیم معاش گردیده از معارف زمان خود بود چون
در گذشت اولادی مانده عبد الرحمن سیفی قادری در علم دعوت یگانه ز لیسته بادشاه عالمگیر معائنه
غریب اعمال و حکمای عجیبش در کشتن سنتا کافر و غیره سیف الرحمن سنتا کش لقبش داده برادر زاده اش
میان محمد رفیع ایضاً در فن مذکور علم مهارت برافراخته ببزرگی بگذشت محمد شریف ولد میان بیگ محمد
مرد با استعداد در علم دعوت مشتهر و استاد ز لیسته شهرت دوست نبود و مسکنت جهان زاید ر و در گرده میان
قمر الدین مذکور نواسه اش می شود فاضلخان اصل ملا عثمان نام ساکن موضع کهلی سمیجه ذات از معتقدان
مخدوم طالب الله جد مخدوم محمد معین مذکور است در آغاز شعور به ته توطن کرده تحصیل بمرتبه اتم رسانید
آنگاه بجهان آباد شده بعد فوت قابل خان میر منشی بمرتبه صدر الصدور و میر منشی لقاعد کرده در نشو و نمود
کلی در گذشته سوای بنتها اولاد نماند محمد شفیع ولد مخدوم عبد الرحیم بدیجی که مذکور شده مردی بفضیلت

از معارف وقت خود است بخدمت افتاء بلده تته قامت لیاقت برافراخته نائب خود مانده بجهان آباد شد
و آنجا دو پسر آورده شیخ نعمت الله و شیخ غلام حسین هر دو مفتیان و نائبان قاضی القضات آنجا شدند در تته
دو پسر دیگرش که صغیر مانده بود شیخ عطاء الله و شیخ عنایت الله بزرگ شده هر دو بافتاء تته رسیدند اکنون
بعد فوت شیخ عطاء الله فرزندش محمد کریم مفتی باقی و شیخ عنایت الله خود هم و بخدمت موصوف نامی وقت است
شیخ عبد الحمید مرد باکمال و علما موصوف بوده تسخیر عالم جنیات داشته لهذا الملقب جناتی معروف پسرش شیخ محمد
میر در جوانی بگجرات شده آنجا روزگار باعزاز گذرانده درگذشت از وی دو پسر ۱ شیخ محمد مرید ۲ شیخ محمد کریم
مخلف ماند نامبرده در سال هزار و صد و پنجاه و شش بعنوان سیر در سورت بندر رسیده شده بعد چندی محمد مرید
فوت کرده شیخ محمد کریم باقیست شیخ موسی اصل نو مسلم مردم لضر پور است در رفقای منصبداران تته عمده وقت
برآمده داخل زمرهٔ معارف شد در جنگ شاه عنایت الله صوفی مقتول شده اولادش باقی شیخ محمد زمان
از اعزهٔ منصبداران موصوف فرط توفیق داخل معارف گذشته پسرش کاظم خان و قاسم حسن خان هر یک نامی
وقت برآمده منجمله کاظم خان بدیوانی بادشاهی مباهی شده اکنون نواسهاش میان محمد رفیع جوانی صالح
و محمد اعظم جوان مستعد موزون طبع یادگار آبا و قاسم حسنخان بخدمات عمده داخل معارف طالب علم خوش
سلوک موصوف محاسن بزرگی زیسته پسر صغیرش میان محمد نام باقی مرزا شاه کام جدید الاسلام بوده
در سلک منصبداران بادشاهی داخل معارف موصوف محامد نیکی درگذشته پسرش محمد سرفراز مرد
با استعداد برآمده در آغاز جوانی ببنت الکلب انام حالت تعشق یافته در عین غلبه مطلوب سال آن شغف
باطنی گفته فوتش هزار و صد و شصت و نه هجریست شیخ محمد مرید اصل از رای زادگان جدید الاسلام ساکن
سوستان است خدمت قانونگوئی ملک تته از عهد عالمگیر یافته متوطن آنجا گردیده اوقات حیات بکمال
انسانیت متصف محامد نیکو داخل زمرهٔ معارف گذرانده دو خلف نامی ماند ۱ شیخ محمد محفوظ ۲ شیخ محمد حفیظ
شیخ محمد محفوظ مردی سراپا استعداد و انسانیت درین زمانه از بی بدلان وقت است اوصاف بزرگان و
محامد نیکان در ذات حمیدش مضمر از چند سال ملازم رکاب نواب غلام شاهخان و بوکالت حضور شاهی مختص طبع شعر
بغایت اوستادانه دارد و سرخوش تخلص میکند فرزند رشیدش شیخ قمر الدین بهمه وجوه مجموعه محاسن آبا است
در آغاز جوانی باستعداد کامل رسیده سلیقه در راه برآمد محافل ارباب دول نیک فرا اندوخته بشرف تخصیص
وکالت عسکر شاهی مخصوص شده از چند سال در عسکر شاه اقامت دارد حسب توارث مبا به موزونی طبع

گاهی فکر بیت و غزل هم می نماید و عشرت تخلص دارد شیخ بیگ محمد داماد فاضلخان صدر الصدور میر منشی
است مکنت موفور و استعداد انسانیت زیسته پسرش شیخ محمد رفیع جواد روزگار و معروف زمرهٔ کبار
برآمده نام نیک از خود بیادگاری گذاشت محمد صالح رساله در علم سیاق مسمی بدستور السیاق از مولفات
بنظر رسیده از انجا واضع است که اصل از طرف آبا و اولاد قاضی دتّه سوستانیست و در تته نشو و نما یافته خالی
از کمالی نمینماید و مرآت آئینهٔ داخل معارف ملا یوسف مرد طاقی نام وقت خود است پسرش ملا عبد الرسول
ببلاغت اشهر نسخهٔ گزیده نفائس الافکار فی عرائس الابکار از مصنفاتش بنظر رسیده شاهد بلاغت همان نسخه
بسند است محمد عارف وکیل شرعی در سند بسیار بسر برده نواب مهابتخان کاظم را در صغر سن تربیت کرده بود
در ایام نظامت نواب مذکور در تته آمده باحوال نیک گذرانید اخوند محمد یعقوب پارسی خوان
معروف باستادی علم تفوق بر اکثر طلبه برافراخته حصور و مجرد سن شیخوخیت رسیده با وجود پیرانه سالی
و تمام انحنائی قوا بروز آخر شب برآمده نماز صبح به پرستهٔ گذرانده چاشت بخانه کردی فواتش بترک تمام بوده فوتش چند سال
پیش از تحریر این اوراق است ملا محمد فاضل ساکن موله هتی ملامتبرک وقت گذشته احیانا فکر شعر هم کردی و داد سخن
بوجه اتم دادی طبقهٔ خوشنویسان هر چند در مذکورات سابق برخی وجوه اهل این فن هم سمت تحریر یافته
اما اینجا مراد بذکر معارف این هنر والاست حافظ رشید خوشنویس در عهد جام نظام الدین و جام فیروز
در خوشنویسی علم مهارت می افراشته و در سلک علم مهارت می افراشته و در سلک اجل مشاهیر زیسته سید حسین
خوشنویس در عهد ترخانیه بفنون خوشنویسی ماهر وقت زیسته پسرش سید محمد طاهر ایضاً جامع هفت قلم
معروف انام گذشته مخدوم الیاس خوشنویس بن مخدوم یوسف در خط نستعلیق و نسخ مهارت کل داشته
باستادی وقت مشهور شاگردان رشید مثل سید علی از و بهره ور فن کمال شدند سید رحمت الله والد سید
ابو القاسم بیگ لار در خط نستعلیق از معروفان روزگار گذشته شیخ محمد فاضل ولد شیخ محمد معاصر عهد
شاهجهان بادشاه در کتبه نویسی خط ثلث نادره زمان بوده شیخ محمد ولد شیخ محمد فاضل ایضاً در کتبه نویسی
مثل پدر ید مهارت می افراشت شیخ عبد الواسع خوشنویس در خط نستعلیق معروف روزگار بوده در
حضرت شاهجهان بادشاه بارور شده منشی تحریر فرامین و نشانهای گشت و یراسفت پسر است شیخ
عبد السمیع شیخ عبد الشکور شیخ عبد الغفور شیخ محمد معین شیخ عبد الحق شیخ محمد شریف شیخ عبد الرؤف
هر یک مثل پدر بزرگوار بفن خوشنویسی ماهر اظهر زیسته و بجای پدر بمنشی گری آن درگاه سلاطین سجدگاه

رسیدند سید علی استاد با نام صاحب دستگاه کامل جامع فنون خوشنویسی بوده شاگردانش اکثری
بکمال رسیدند شیخ محمد علی در خط نستعلیق شهرهٔ آفاق بر آمده بحضور عالمگیر عرض هنر بوجه اتم داده سرافراز
گردید میان شیخ محمد شاگرد سید علی مذکور است در هر هفت قلم اشهر ایام آمده از پسرانش شیخ ابو الفضل
در خوشنویسی اظهر گذشته و شیخ محمد پناه جامع کمالات خوشنویسی بر اکثر خوشنویسان رایت سبقت بر افراشت
قضا را در عین جوانی بگذشته پسرش محمد عالم اکنون بفنون هنر ماهر است سید نعمت الله خوشنویس
معروف گذشته میر محمد بزرگ رضوی که ذکرش گذشته شاگرد پدر خود میر محمد فاضل و محمد شفیع خوشنویس
شاه بندر و هدایت الله زرین رقم از استادان بزرگ فن خوشنویسی معروف وقتست خواجه میر شریف
اولاد خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد خوشنویس معروف شاگرد سید علی است پسرش خواجه میر مرتضی که
در وصفش الکنون گذشته مشهور استادان این فن نامی وقت میان حبیب الله شاگرد سید علی مذکور است در هر
هفت خط استاد کامل گذشته پسرش تاج محمد یادگار پدر خوشنویسی باقی درویش علی بیگ از طائفه
مغول خوشنویس نامی است نبیره اش علی بیگ ایضاً همچو جد از ناموران آن فن بوده سید میر محمد از شاگردان
میان محمد پناه خط ثلث بوضع خاص نیکو می نویسد و در نسخ طبقه شعرای بلاغت آثار که در بلاغت اشهر
روزگارند در سطورات سابق برخی ازین گروه تقریباً مذکور اند اینجا بذکر مشاهیر این جماعه تحریر میرود
محمد مقیم در عهد ترخانیه علم مهارت در میدان سخن می افراشته و همراه مرزا جانی بیگ بحضور اکبر بادشاه
رسیده قصهٔ عشق مومل و میندره المسمی به بزم عشق ازو یادگار ملا عبد الرشید اصل ساکن بندر لاهری
در فقه اشهر و در شاعری اظهر ایام بوده مرزا غازی صحبت و شورش را پسندیده بامداد خرج مبالغ کلی
از موطن اصلیش طلبیده بخطاب خانی سرفراز کرده بود عبد القیوم شاعر ظریف خوش قریحت صافی
طبیعت معاصر عهد جهانگیر از همراهیان میر معصومی مظفر خان بوده شهره آشوبش سر بسر طبیعت
یادگار انشور شهرتی تخلص از اجل شعرای ته معاصر میر عبد الرزاق مظفر خان معموری است وضع شاعری
درست داشته تا عهد قباد خان حاکم اول عهد عالمگیر زیسته صاحب دیوان معروفست ملا محب علی
فاضل کامل شاعر اشعر از علم تقرب معتمد علیه انام بوده در درگاه جهانگیر و شاهجهان بمزید اعتبار و
استغنا گذرانده ملا محمد صوفی شاعر اشعر وقت مرزا غازی وقار است اغلب اوقات با وی شاعری
داشته و موزونترین ندیمانش بود غیوری عرف شکر صاحب دیوان است در واقع میر بزرگ والد

میر لطف الله شیرازی الجوی گفته ع سروش گفت نمانده بشهر ته بزرگ فتح الله ولد میان عبد الله
اصل از قبیله مغلیه معاصر میر محمد منعم حسینی تخلص بخدمت سکگی خرانجانه مقرر بنقد سخن را خوب سکه
میرسانید خلافت حضرت پیر علیه الرحمه را ماذون شده اولادی نماند دیوانش متداول محمد فیاض مهرین
معروف نواسه وی می شود محمد فاضل ولد شیخ علی محمد خوشنویس مذکور شاعر برجسته بوده حیرتی از شعرای
نامدار معاصر شهرتی بوده ملا اسلامی و ملا عبد الحکیم هر دو برادر شاعر ظریف نامی وقت خویش مانداز
ملا اسلامی حکایات عزیب طیبت آمیز در السنه عموم شائع معاصران عهد خواجه عطاء الله و قاضی محمد حسین
و شیخ میرک عبد الوهاب اند ملا عبد الحکیم عطا تخلص جامع اخلاق حسنه کامل تورع و تقوی بوده سی سال کامل
بقیام لیل و صیام نهار بیک وضو بعد نماز عشا تا دم صبح در انشاء نعت نبوی و منقبت مرتضوی و ائمه کرام
علیهم السلام تبه برده لک بیت باختتام رسانید چند دیوان و چند مثنوی سوای انداز در کلامش بطرز
قدماء سلیس و فصیح واقع عمر طبیعی یافته معتقد علیه عام و خاص زیسته لباس سبز و شاعری در اولادش مخلف ماند
محمد ضیا برادر زاده ملا عبد الحکیم عطا مذکور در شاعری از او اقدم و در نشو و نمود اعلم بر آمده در آغاز شعور
سفر جهاناباد کرده مرزا بیدل را دیده وی قیامت تخلصش داد بعد چندی همراه نواب مهابتخان کاظم الفراوان
اعزاز در ته رسید نواب مذکور بندیم خاص داشتی و تکیه معروف جهت نشیمن او تعمیر نمود دیوان رنگین دارد
مسکین پسر ملا عبد الحکیم مذکور بعد ضیاء در تکیه اش قائم مقام نشسته تقلید پدر و محمد ضیاء در اشعار
کردی و بتوکل گذرانیدی اولادش مخلف ماند محمد میر عرف میان هاشو ولد میان داؤد تحصیل عربی خوب
کرده با محمد ضیاء در اشعار خیالی بمطرح بوده همراه نواب اعظم خان بتوقع خدمت احتساب روانه جهاناباد
می شد در بهکر رسیده حساب حیات بتقاضی ممات داد خادم ملا یار محمد نام شاعر بلاغت آثار معروف
روزگار بوده محمد رضا هاشمی تخلص شاعر ظریف لطیبت معروف عالمگیر زیسته شوقی محمد حسین نام
ولد ملا عبد الرؤف طالب العلم پر استعداد بوده اغلب ایام حیات بجهاناباد گذرانده خدمت احتساب و
صدارت ته چندی یافته شیخ عبد الباسط مذکور نیابتش کرده مرید محمد هاشم رضوی نغز پوئیست و یار
میر شاه شکر اللهی مثنوی موجز مسمات نفحات شوقی بمذاق تصوف و چاشنی سلوک تتبع نان حلوای
شیخ بهای بنظم آورده و ران وادیاری و ارادت هر دو بزرگوار مذکور داده دیگر مثنوی ناز و نیاز و
چند مثنوی دیگر و غزلیات و هر قسم اشعار یادگاری دارد و در نثر هم سلیقه خاص داشته عبد الشکور

بو فوز شخصیت مشکور سلیقهٔ شعر گذشته در فوت پدرش این الفاظ که بهنگام داخلی قبر میخوانند بدیهه تاریخ
بر آورده بسم الله و علی ملة رسول الله **عیشی** عاقبت محمود خان نام اصل از راتزادکان منصبدار باوقار
ممتاز روزگار خود است دیوانش متداول و انشای غریبی بیادگار مانده **اخوند محمد شفیع** پارسی خوان
استاد معروف آوان از یاران میر عبد القدوس شیراز زیست در ایام پیری الیشان را دیده شد و قصائد
عرفی و سیفی عروض چندی بخدمتش سماع کرده عجب طبع عالی داشت در تاریخ یابی ید بیضا می نمود اغلب ارباب
دول داعزه ته در تعظیمش مساعی جمیله بظهور آوردندی **میر محمود** اصل از سادات استرآباد در صحبت
بعهد نواب سیف الله خان در شهور اربعین و مائه والف از زیارت عتبات عالیات مراجعت نموده به ته
ساکن گردیده و تناسل و تعهد کرده بحلیه بزرگی نیک آراسته صابر تخلص میکرد و در مناقب و مرثیه ائمه دفترها
بنظم می آورد خالی از حالتی نه از چندماه درگذشت **محمد محسن** ولد نور محمد بن ابراهیم بن یعقوب آبلیش
بحرفت ریشم فروشی معیشت داشتند این از سفید و سیاه باخبر شده رنگین طبع بر آمد و در عنفوان شعور
بخدمت میر لطف علیخان تربیت یافته مذاق سخن بهم آورده خدمت برخی اهل کمال حاصلکرده شد آنچه شد
در ته با بکمالیت شاعری در لطافت سخن و ملاحت کلام برنجاست از منظومات اوست عقد دوازده گوهر در
مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و طراز دانش در بیان ولادت حضرت صاحب الزمان عم و اعلام ماتم المشهور
بجملهٔ حسینی و دیوان شعر و قصائد وغیره اقسام که در هرکدام داد سخن داده پسرش میان غلام علی مداح تخلص
الکنون علاوه بر شاعری پدر در تحصیل عربی بهره وافی اندوخته صاحب قریحت صافی و طبیعت کافی است
محمد پناه رجا تخلص در سخن از فیض یابان جناب اکمل میر حیدر الدین ابوتراب کامل تخلص بلطف
طبع وجودت فکر موصوف در اشعار خوش تلاش و در تاریخ یابی نادر الفکر مردی تمکین صحبت آرا می باشد
بافقرا و اهل الله معتقد انه و بخور و دارد اکنون ته در صاحب سخنان غنیمت است **واثق** آقا محمد صالح
نام تبریزی الاصل در صورت بندر متولد و در ته نشو و نما یافته در معارف زیست نمود بعد فوت آقا محمد
کریم صفاهانی چندی در عهد نادریه وکیل رعایا بوده و از ان بعد همه ایام در امتیانه و آشتی گذرانده گو
شاعری برجسته خیال مصور و طراح و خوشنویس بی بدل گذشته در مرزای و حسن مهاورت و ادای سخن
و نیکو رخورد بزرگی یکتا بوده فوتش هزار و صد و هفتاد و نه هجریست **فائز** تخلص شیخ عبد السبحان
ولد شیخ مرتضی است شیخ محمد مرتضی و برادرش شیخ شجاع از منصبداران بادشاهی باعزاز خدمات گردیده

روزگاری گذرانیدند موی الیه شاعر ظریف بذله سنج لطیف بر آمده در ابهام حاضر جوابی معروف محبت
اهل بیت اقصی غایت داشته و در مناقب اکثر طبع ازمائی کرده او اخر ایام ایالت میان نور محمد جماعه
مبغضین نسبت غلو در محبت اهلبیت خفتش رسانیدند و وی عین سعادت دانسته مولو رماش بتمام مقبولیت و ود
زمان که و مه است فقیر در فوتش قطعه تاریخ گفته مصرع فائز رحمت سبحان شد گفت به برادرش محمد رفیع هم اکنون
گاه گاه راه برادر در فکر سخن می پوید مرد هموار خوش سلیقه است **اخوند فیض الله** طپش تخلص بلبای غریب
تمین بوده و در حل اشعار خیالی عجب دستگاهی داشته نثرش طرزی خاص دارد و نظمش تهی از مذاق نه اسد الله
تابع تخلص از مخادیم ته اولاد محمد منعم معروف بلقب ترای شاگرد محمد محسن است طبع نیکو دارد از دیرها
طرف سورت بندر میگذارند **غلام محمد** ولد اخوند محمد احسن در درس فارسی تبرک وقت است و استاد
جمیع طلبه آوان حال نامبرده جوان صافی طبیعت در ملای خوش فائق احیاناً در تاریخ یابی و قطعه گویی
برجسته فکر بنیاید **مومن** مرزا غلام علی نبیره الله ویردی بیگ کافر در فی جوانی به اسعد او و افانیت از تازه
فکر انست در خدمت شیخ قمر الدین موصوف و را رووی بادشاهی است **طبقهٔ وجوه اهل الله** متضمن
سه نمود **نمود اول** در ذکر برخی وجوه اهل الله آسوده در عین شهر و سواد آن **سید کمال شیرازی**
سید طوک مازندرانی و **میر امین** یکی از سه یار شیخ یعقوب که پیش ازین
بجاهای مناسب مرقوم اند هرچند داخل بزرگان عین ته و سواد اند فاماتکرار سخن را مفید ندیده بذکر
سابق بس نمود **سید شاه ملنبه** از اولاد غوث الثقلین است آنجناب و سید کمال
شیرازی که مذکور شده و **سید شاه عبد الله حسنی** که مذکور شود در عهد شاه بیگ
ارغون با سید شکر الله شیرازی وارد ته شده هر چهار بزرگوار را اخلاص بمرتبه کمال بوده منجمله آنجناب مراتب
اتحاد با قاضی سید شکر الله اقصی الغایه داشته بلحاظ قرب جوار آنجا که آسوده است بخانه مریدی توطن گرفته
حضور و مجرد درگذشت کراماتش اظهر و خوارق آیاتش اشهر زیارتش برآرنده حاجات عموم خلق الله
واقع پائین قبرش دو قبر دیگر مادر و پسر است از خدام آنوالاجناب که در خانه اش توطن داشتند پیر پدر
از کمل اولیا شهید هنگام فترت ارغون ساکن جوار سکونت گاه ساریانان معروفست از والا مقامی آن بزرگوار
داستانهای غریب بسمع رسیدند تاکنون زیارتش خالی از کرامات نیست **پیر عباس** از بزرگان وقت
درویش اجر است که مذکور شود حالاتش غریب و کراماتش عجیب **پیر شاهی** در برابر چوک ملک آمان

کہ امروز مدفونست مسکن داشتہ در زمان مرزا عیسی بو رود لشکر فرنگ شہید گردید شاہ مسکین فقیری کامل
قبل سیدی والا نسب تکیہ دار مکان مدفنست در رفترت فرنگیان شہادت یافتہ در صاحب کمالان آسودہ
تہ بقدم بزرگی و تفوق کمالات اشہر میان ابو القاسم نقشبندی فرمودہ در تہ بزرگی باین کمال مدفن گ
نیافتہ الحق زیارتش برآرندہ ہر گونہ مرادات واقع سید محمود در محلہ عطاران از اجل مشائخ و عمدۂ اولیاست
گویند در زمان سابق قبرش محسوس نبودہ شخصی ارادہ بنای خانہ کردہ چون زمین را کافتند جسد سالم در
زمین مدفون یافتند شب آنروز در رویا معلوم گردیدہ کہ آن بزرگ سید محمود نام از اہل اللہ است از ان
باز زیارتگاہ خلق اللہ شدہ پیر لاکہہ اصل قوم کلال بسیار بزرگ باحال مسموع اہل اللہ زیارتش تبرک کلی بجا
آورند محمد مکائی نیرنکوٹ آسودہ غلہ بازار بسا بزرگ وقت مسموع برحق را عقیدہ آنکہ این جا ظہور ہمان
شیخ مکائی است کہ در نیرنکوٹ درگاہش شایع بہرحال زیارتش اہل حاجات را وسیلہ متبرک انجاح مرام واقع
میر لدہ از اولیاء زمان نزدیک است پنبہ فروشی صاحب دکان کہ ابا زار بودہ ہموارہ بر دکان قطعہای
کل پیش خود داشتی و ہمہ مریض بخوردن آن کل شفا یافتی اہل اللہ الوقت بصحبتش مستفید مرادات می شدند در
نزدیکیہا گذشتہ مردمانی کہ صحبتش یافتہ بودند قلیلی پیش ازین بر چند سال دیدہ شدند بالجملہ چون فوت نمود مطابق
وصیتش در دکانش دفن کردند قضارا آنسال ہمگی امساک باران رو دادہ مردم بدشگون بجا گم گفتند ہمانا دفن کہ
این بزرگ در دون شہر موجب امساک باران است بنابران حکم شد کہ آنجا نعش را بجوہ نقل کنند از اتفاقات
شی کہ صحبتش عملہ ہم مدفن آمادہ شدہ بود باران خوش بارید کہ ودان بدشگونان ابکنہ شدہ کسی متعرض حال آن
بزرگ نگردیدہ زیارتش اکنون برآرندہ حاجات سائلان است سید ابراہیم از نبائر مخدوم راجو قتال
متحقق گویند پدرش کاسہ چوبین از ابا ارث داشتہ کہ چون از طعام و آب پر کردندی ہزاران مرد از و
سیر شدندی چون درگذشت خدام کاسہ مذکور نزد وی آوردند آنرا گرفتہ بشکست گفتندش چہ کردی
نشان آبا بود فرمود مراد شمارہ اعتبر شہرت محض از وچہ حاصل آنگاہ سفر کردہ در تہ درگذشت قبرش
در محلہ کشمشیان طرف غربی موروف لبا بزرگ فیضیاب زیارتش اند شاہ کرکنج فقیری استانہ بمکان
مدفن کہ بر کنار بیلہ شمالی مغلوارہ است تکیہ داشتہ سید احمد شیرازی در خدمتش بکمال ارادت رسیدی و یرا بوجود
سید محمد مراد قطب وقت بر دادہ بود و خود را ار اشد آن مولود ظاہر ساختہ از ثقہ مسموع کہ چون سید احمد
بخدمتش رسیدی تواضعش در کمال خضوع بعمل آوردی وقتی کہ نطفہ سید مراد از وی برحم مادر منتقل گردید

دیگر از جا بجنبیدی و گفتی تواضع من بجناب قطب وقت بودہ کہ حالا از صلب نقل کردہ او آخر ایام در اثنای
سیاحت شہادت یافتہ سر خود گرفتہ بجای مدفن رسید و افتاد تا دفن کردند بعد فوتش آخر شبہا شیری آمدہ
بدم جاروب آستانش کردی و این حالت زمانی دراز مرئی اکثر زائر و ساکن انجامی شدہ پیر چہیٹہ
از مریدان و منسوبان شیخ پتہ و یولیست بقدم بزرگی موصوف مدفنش شرقی تہ موروف ظہور این بزرگ
در اکثر بلاد شایع و در تہ ہم دو سہ جاست منجملہ بر غربی تہ کنار تند سر ظاہر بعضی گویند این بزرگ ہمان
اسم بزرگی علیحدہ است و لہذا مجمعی علیحدہ بر او ممہد شود پیر الیہ اصل نامش مارک داماد جام نظام الدین
بودہ ظاہرا بمنع شکستن بتخانہ کہ مسجد صفہ آنجا شد آمدہ مرید سید مراد شیرازی شد و دنیا را کلی ہشت و زی
سید موصوف فرمود تا از انجا کہ امروز در و مدفونست از پنج درخت اراک مسواکی آوردہ وی آنجا سیدہ
ہر جا زمین را کافت دفینہ گران بنظرش آمد چند جا کاویدہ جز دفینہ چیزی ندیدہ بخدمت پیر آمد و حال را باز گفت
فرمود آنچہ میدیدی چرا برنیاوردی گفت چہ کار دارم بآنچہ از و گذشتم و یرا الیہ خطاب دادند اعنی بطمع
بالجملہ بدولت فیض پیر و طلب صادق خویش بجا اعلی رسیدہ در حیات پیر درگذشت و زیارتگاہ اہل اللہ شدہ
سید مراد ہم بزیارتش بسیار رسیدی پیر بابو اصل نامی دیگر داشتہ بذی فقرا بجای مدفن میان تکیہ میگذرانید کہ
بعضی گویند از سادات انجار بیست نامی حال صاحب کمال اتم بودہ روزی اندر روزہای و یرا خبر شد کہ سید
مراد شیرازی بزیارت پیر الیہ میرود و از این راہ بر میگردد سر راہ گرفتہ استاد قضارا سید از انکو بنگردیدہ
وی تا ہفتہ کامل استادہ ماند و چون سید باز بروز معہود بزیارت پیر الیہ شدہ از راہش گذشت شنید کہ وی
از ہفت روز بامید دیدار استادہ ماندہ است نظر توجہ کردہ کارش با تمام رسانید و فرمود تو راست
بابو ہستی یعنی مثل بابو کہ عبارت از ریاضت کشان موروفست بالجملہ سید و یرا فرمود تا چندی بسیر و سیاحت
تہ مقصد در یابد ظاہرا در ارض لگرالہ سیر مینمود کہ جماعہ قوم کہیر بشہادتش رسانیدند از انجا سر خود بدست
گرفتہ طرف مسکن شتافت و چون آنجا رسید کسی از اہل شہر دیدہ دیگر از احبر کرد تا دفنش کردند درگاہش
مقصد زائرین و مطلب عاشقین است پیر دادن اجل مشائخ و اکمل اولیاست درویشی سر برہنہ ژولیدہ
مو تکیہ دار بودہ بعضی گویند معاصر سید محمد یوسف رضوی ست و بعضی گویند از ان پیش گذشتہ بہر حال
از سید مسطور باولادش امر است کہ در حین مشکلی اگر بمن رسیدن نتوانید از و استمداد دعا کنید الحق درگاہش
برآرندہ حاجات سائلین حاجی شیخ بہاؤ الدین از اولاد شیخ بہاؤ الدین ذکریا ملتانی در عہد ایالت

ارغون از هج وارد ته شده در گذشت در فضیلت ظاهری درجه کمال داشته و در زمره مشائخ عمده مذکور
قیس ویرا از ارادتمندان سید علی شیراز لیکن اهل فضیلت و تشرع زیارتش اکثیار دوست دارند و فائز مرادات میشوند
پیر لونکه از اجل مشائخ و اکمل اولیا ساکن ارض موضع سه لائی مشرقی بمسافت یک کروه بوده مدفنش آنجا
برآرنده مرادات مریدین و کشاینده مشکلات سائلین می باشد و رولیش آچر بزرگی صاحب کمال نزدیک
به لائی بکمالات مشائخانه در گذشت مقصد از این است پوشیده نماند که ارض معموره ته و سوادش
نه آنچنان از اهل الله آباد است که یکی از هزاران به بیان تواند رسید بالجمله اکثر قبور عین البلده مدفن شهداست
چنانچه گنج شهیدان برون جامع مزج که زیاده از سیزده صد مرد همگی اجل صلاح و آراسته ماسوی بدست
فرنگیان واصل بالله شدند و گنج شهیدان بازار امیر بیگ که ایضاً چندکس کمابیش اکثر اهل الله آنجا که
در فترت مذکور بدرجه شهادت رسیدند و همچنین قبور دیگر شهر و سواد تمامه اهل الله اند مگر مسوده راقم
بنا بر عدم تحقق احوال جمله آن باینقدر آسامی بزرگان اکتفا کرده اگر عزیزی به زیاده تحقیق موفق شود داخل
این وثیقه نموده واصل مثوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه گردد و مولف را مرهون احسان سازد
بموقع مسودوهم در ذکر برخی اولیاء الله آسوده کوه مکلی و توابع آن هرچند مذکورات اول از ابتدا ذکر سامونی
و کوه مکلی و ته همگی ذکر بزرگان منتسب آنکوه الاشکوه است فاما اینجا علیحده بچند آسامی اهل کمال مرجع اهل
حال تبرک بجوید بر ظاهر که آسوده گان این کوه منبع رحمت و توابع آن هر آئینه بر زبان اقلام افهام و اوهام
اقلام کما هو حقه در نیایند مع هذا القدر تحقق القول بن لا یدرک الکل لا یترک الکل اکتفا است اگر عزیزی
به زیاده تحقیق توفیق سعادت یابد باید که داخل این ثواب شود شیخ نعمت الله اجل اولاد شیخ بهاؤالدین
ذکریا ملتانیست وجود مسعودش بوفور کمال و فرط کرامات محض نعمت خدا بوده در زمان ایالت سمه ها وارد
ته شده در گذشت مدفنش عقب درگاه ولد رشیدش شیخ جیه جانب شمال زیارت اهل الله شائع
شیخ جیه ولد شیخ نعمت الله مذکور اجل اولیا و کمل عرفاست او را لعزط اشهر کرامت و وفور نور هدایت
چراغ مکلی خطاب است شب دوشنبه اول هر ماه مجمع بزرگ بدرگاهش منعقد و هر سال بتاریخ موصوف مجمع
بزرگ مهد گردید خدام از شهر و بیرون ست آنجا احیا نمایند و فقیران وجد و سماع آغاز نمذ عجیب حالی
مشاهده گردد در تمام کوه مکلی این درگاه بعزط نورانیت مستثنی است اهل زیارت باستمداد همتش فائز هرگونه
حاجتند میان لال بزرگی اجل اهل کمال شرقی شیخ جیه مدفون گویند برادر یا بنی عم مخدوم عثمان عرف

لعل شهباز مروندیست ارباب راز از زیارتش بکمال نیاز دسی یابند شیخ مغل چاچک از اجله اولیای
اهل دل در کرامت و کشف کامل بوده گویند مرزا شاه حسن ارغون شخصی از رؤسای نصر پور را محبوس
نموده بود عزیزانش سابقه ارادت با شیخ مغل داشتند در یوقت آنرا فراموش کرده بشیخ برکیه کاتیار ملتجی
شدند وی بتکلیف ماده گاوی شیردار نموده آنها از ده خود ماده گاو را می بردند شیخ مغل بر کنار دریا که
هر روز بغسل آنجا رفتی شان را دیده ماجرا شنید هرچند ظاهر نکرد اما در باطن بغیرت افتاده وقتی که آنها نزد
شیخ برکیه آمدند گفت طلسمی که من لبسته بودم شیخ مغل که در راه بشما و رخورده شکسته اکنون آن محبوس را
جز هلاک رهائی نیست آخر چنان شده مدفن شیخ در کوه مکلی زیارتگاه اهل الله است شیخ طلحه اولاد شیخ
بهاؤالدین ملتانی از کمل اولیاست گویند روزی بدیدن سید مراد شیرازی رسیده پرسید که پیری چه چیز را
باید گفت اتفاقاً گربه مرده بوسیده دور افتاده بود سید مراد اشاره کرد که برخیز در حال برخاست پس گفت
چیزی اینست انگاه از شیخ پرسید که شیخی چه چیز است فی الحال کافری را بامرش از دوکان دست گرفته آورند
گفت بر منبر بنشین او بوعظ دینی مشغول گردیده گفت شیخی اینست این حکایت از زبان سید عبد الکریم
در رساله وی بنظر رسیده و در تذکرة المراد بعکس این حکایتی دیده شده که بجای شیخ طلحه شیخ صدر الدین
حلیم انجا ذکر یافته بهر حال اهل کمال را مادرین انیطرف مراتب مبین و خوارق یک حسب توانیق حقیقی
و اتحاد ازلی کرامت دیگری توان گفت مرزا شیخ طلحه بر کوه مکلی مطاف اهل الله واقع شیخ حسین
سومره از مریدان خاص سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازیست روزی سید وضو میفرمود
به او مهربان شده بقیه آب وضو بخوردن داد و یا حالتی روداد که در حال بوجد آمده گفت حالتی
یافتم که جز شیخ شهاب الدین ملتانی کسی از آن آگاه نباشد قوم کلمه از اولادش اند و بافتقار گردیده
خاندان سید سطوری باشند و درسس بهنبه از کمل مریدان سید علی شیرازیست و در شرقی مقبره
آسوده شیخ حماد نیز نکوئی از معارف اولیا گذشته مزارش پهلوی زمین مرقد سید علی شیرازیست
مراد بلیچه ذات ساکن قریه لورائی از اهل کمال مرید سید علی شیرازیست و در مقابران درگاه آسوده
پیر آسات سالک مجذوب و اصل محبوب که برادر مخدوم عربی مالکندیست بخدمت سید میران
محمد مهدی جونپوری شرف ارادت حاصل کرده گروه اهل الله ایشان را اقدم اکثر مشائخ شمرند که
مدفنش معروف از اولادش محمد حسین نام فقیری صاحب حال گذشته پسرانش احمد و محمد که

درشته بودند سجاد احمد در خدمت شاه غلام محمد صوفی بجهان آباد مگذرانید و اختیار لنگر فقرا داشته بحالت نیک متصف زیسته میان مهته فقیر از مریدان مخدوم نوح صاحب کمال بوده در جامع فرخ بسیار گذرانیدی مقصوره اش در آگره معروف بعد فراغ از مجمع میر سید علی شیرازی فقیران آنجا مجتمع شوند پائین نردبان پیر آسات مدفون نشسته از کلمات و یست که گفت هر گاه سرم بر فع گراید مهته شوم یعنی بدحال الم زده و چون سر خود را الضب کنم بخیال خودی مهته باشم اعنی کم عیار صرفه در آنکه بجسر نفس سر خضوع کمو کرده باشم تا مهته ام و شیرین برخورند فقیر بهاو الدین کودریه از اجل مریدان مخدوم نوح است بکرامات ظاهره معروف مدفنش برابر مهته فقیر مذکور واقع سلطان کهمر فقیر کهمری از مریدان جناب مخدوم نوح مقصوره اش در آگره شایع آنجا نیز چون مقصوره های میان مهته فقرا بعد فراغ از مجمع سید علی شیرازی جمع شوند میمن جتی معروف در عهد همه تکیه دار مکان مدفن بوده همواره حضور زیسته کراماتش اظهر من الشمس مخدوم جمعه اجل اولیا و اکمل اتقیا بفضل و کمال معروف و بجال و قال موصوف معاصر سید علی ثانی شیرازی است در گاهش در مکلی اظهر درویش اجر امر بخود پرنته است بکمالات مافوق بیان موصوف سید علی ثانی شیرازی از مریدان وی ست گویند روزی سید علی بر دکانش در حینی که وی بخواب بود مشغول مالیدن پا بوده درویش حلیم که مذکور شود از آنجا وقت گذشت گفت آنجا بآن طریق و اینجا باین روش درویش آجرا زان خواب که عین بیداری بود سر بر آورده گفت آنها بسیارند و اوشان در بسیاران کم و اینها کم اند رکم درویش حلیم جواب شنیده هیچ نه گفت و برفت سید پرسید که اینچه مقال رفته که بفهم قاصر ما در نیامد فرمود درویش حلیم از کلمه آن اشاره داشت که در خدمت پیغمبر صلعم چنان با ادبی و خدمت بجای آری و ازین کنایه کرده که اینجا اولاد شریف پیرا خدمت میفرمای در جواب گفتم که گروهی هستند که خود را زیاده از دیگران نفع بخواهند آنها بسیارند و فرقه دیگرند که از خود دیگران را بسیار نفع خواهند ایشان در بسیار کم اند و بعضی هستند که در نفع دیگران خود را زیان قبول دارند اینها کم اند رکم اند گویند اشراف بلده بر شک آنکه فرزندان شان بدرویش معتقدانه می پیوستند وی را از شهر اخراج کرده بودند وی طرف گجرات رفته سید علی لنگر اغ درویش آنجا رسیده دیده که درویش در حالت احتضار است امانت کلی سید را داده درگذشت اگرچه سید او اخر ایام ارادتمند مخدوم نوح بود اما هرچه یافته دولت فیض درویش

مسطور بوده اهل راز گویند نعش درویش بخفیه در کوه مکلی منتقل است جز غیب دانان کاشف آن معنی کسی نباشد میان احمد و میان محمد بغدادی الاصل از اجله اهل کرامت شرقی مقابر پیرکان مدفونند ارباب معرفت بشناسائی فرط بزرگی زیارت شان موزعظم شناسند سید شاه عبد الله حسنی اولاد قطب الاقطاب غوث الثقلین حضرت پیر دستگیر رح اجل یاران مذکور اعنی سید مبنه و سید کمال و سید قاضی شکر الله است آنجناب در عهد شاه بیگ ارغون از گجرات وارد ته گردیده بعنوان اختفا بجای مدفن در کوه گوشه عزلت گزیده محصور و مجرد بیاد خدا ایام حیات بپایان رسانیده آنجا بیاسود از اتفاقات بمرور دهور تربتش مندرس گردیده بعد زمانی چنانچه مذکور شد شاه حافظ الله گجراتی الشیخ یعقوب و خلیفه ابوالبرکات اشاره فرمود تا در کوه مکلی نشانش که اندراس یافته آمده ظاهر نمایند از آن قرار آن مظهر اتم مقصد ابرار مشهد یادگار شده فیضی که از آنجناب در کوه مکلی و قف زائر و سایر یارائی بیان خامه نه درویش بربیه لنگ وی مرد این مکلی تکیه داشته چند وقت نقاره می نواخت مردم شهر در خدمتش رفتن فرض میدانستند اکثر عمارات کوهستان گورستان همه بالتخصیص قصور سهمه لنگ شکسته از سنگش چونه و گچ میکرد مناره عظیم بنا نهاده شبها بران چراغ افروختی سوداگران در دریای عمان بآن چراغ راه بنادر سند عین میکردند و نذرها بخدمتش می آوردند شه وی داشت که محمود مرزا باقی والی سند شده چنانچه مقرر کرده بود که هر که از وضیع و شریف آنجا شدی هر آئینه مکلف خدمتش گشتی مسموع است که سید علی شیرازی را هم روزی که بدیدنش شده تکلیف خدمت کرده بود مخدوم نوح آنرا شنیده دلگران شد باثر آن دلگرانی عنقریب

مرزا باقی مخفی شهیدش ساخت سید احمد غوث بزرگی معروف بکمال کمالیت و موصوف بفرط کرامت مدفون تکر فتحی مشهور است گویند در هر ماه محرم شب قتل آنجا مجمع روحانیت شهدا منعقد گردد لبان اهل دید این را بدیده شهود معاینه کردند میان ابوبکر درویشی صاحب کمال از مریدان فیض یابان سید میران محمد مهدی جونپوری است مدفنش بر تکر موسوم باسمش مشهور و زیارات معروف اهل حضور است درویش الهدته آهنگر اهل از مریدان سید عبد الکریم صاحب کرامت والی طرف جنوب مصلی آسوده است زیارتش تبرک کلی دارد سید ابراهیم اجوبه اهل کمال نادره ارباب حال بوده همواره دلق پوشیدی و بعنوان عزلت در کلانکوٹ گذراندی طوائف جنیات مسخرش بودند سید ابراهیم معروف کذا که عواش مختص کرده اجنه دانند همو است مزارش

باین دیوار قلعه کلانکوٹ زیارت کامل اهل راز واقع درویش داود المعروف بداود درین
بزرگی بعض کرامات معروفست گویند در کولای که بالای کلانکوٹ بنامش مشهور و اکنون همانجا
مدفون با گروه مرید باستنابازی مشغول بوده و آنچنانکه رسم است چون یکی دیگر برای گرفت آن دیگر
نوبت میدوید و دیگران می گریختند صاحب نوبت پی شان میدوید و هر کرا می توانست میگرفت
اتفاقاً نوبت بدرویش آمد همه گریختند وی هر کرا میگرفت غوطه در آب میخورانید و آشنای بحر حقیقت
می ساخت با این آب برخی مرزوق را واصل بالله ساخته معاصر سید مراد شیرازی مسموع در ایام رسالت
براو مجمع خاص انعقاد می یابد درویش سید حلیم لباصاحب کمال معاصر درویش آخر مذکور است
مدفنش قریب درگاه درویش داود مذکور زیارتگاه اهل الله شایع شیخ پته دیولی نامش حسین بن
راجبار بن کاهه بن لاکهه بن سخیره از قوم اپلان و اسم مادرش سلطانی بنت مراد بن شرفو است چنانچه
قاضی محمود علامه ضبط کرده اقدم اولیا و اکرم واصلان راه خدا می باشد در تعریفش چه قدم کسی راه
رود که هشتاد و الاستقامتش بدفتر نگنجد در اکثر سند همچو صاحب کمالی کم برخواسته آن بزرگوار در اوائل
حال میان شعب غاری بر کوه مدفن گاه چون لعل در کان مستور بود شیخ بهاء الدین ملتانی معه
یاران موصوف معروف انجا گذر کرده بنور ضمیر دریافت که این کوه والاشکوه معدن جوهر غالیست
رفته از گوشه انزواش برآورده مرید ساخت و ظهور داد از آن مهرسمای رشد و ارشاد مشهور
انام وفاتش ششصد و شش هجری درگاهش در سایر سند ممتاز بل مذکور کل آفاق صاحب سجادگانش
بزرگی اتم متصف درینوقت شیخ ساحن بعد انتقال شیخ صابو بنظر پیر مرجع ارادت صغیر و کبیر است
روز مجمع کردوازدهم ربیع الاول بود دستار شیخ وی بر سر کرده بتمام ازدحام مریدین از خانقاه
تا منار که مابین قدری مسافتست در عین نورانیت میرسد و عزیب روحی مرئی دستار مذکور بالکه
مدت معهود براو گذشته از کرامات همه وقت برنگی علحده جلوه میکند و نور مینماید همانا این هم
از جمله خوارقات آن بزرگوار توان دانست شیخ جمیل قبل سید وجه الدین نام قبل سید عبدالهادی
بن سید عبدالعباس اولاد امام همام موسی کاظم گویند بحرفت آهنگری معروف بود بالجمله عجیب
صاحب والادستگاه است چله گاهش برابر کزال در ارض سورته بر کوه معروف شایع مزارش
در سند مشهور اهل شهود تا امروز بر چله گاهش عالی الفیض گوناگون مستفید میشود کراماتش اظهر

مستغنی

مستغنی از بیان خاندان صاحب سجادگانش ببزرگی موفور متصف درینوقت شیخ ممون
بانتقال شیخ براق مجمع ارادتمندان موصوف و بکمال شفقت پیر معروف ملا خلیفه سندی
اصل از اکابر احرار قریه محمد طور که بعد خرابی شهر محمد طور سومره واقعه پرگنه درک در عهد سمها بساکوره
معمور شده از جناب شیخ المشائخ شیخ بهاؤالدین ملتانی خلیفه می ساخت در بزرگی
اتم زمان و در کمالات اشرف دوران زیسته درس اله الدین سومره معاصر سید علی ثانی
شیرازیست میان همدیگر جواب و سوال بسیاری بزبان سندی در ابیات مذکور است
آخرها این سید علی چنان نشان نمود که از دعا بارادة رسیده اصل مرید سلسله شیخ بهاء الدین
ملتانیست خوارقاتش افزون از شمار مزارش مابین شیخ و پیرپته زیارتگاه اهل الله
واقع شیخ عبدالوهاب اجل خلفای عباسی ساکن محمد طور در وقت مرزا باقی ساکن موضعی
از حوالی تته بوده جانوران صحرا از درنده و چرنده همگی مطیعش بودند و در سلسله بیاز خلفای بوده
مرزا باقی برشک کثرت رجوع مردم وی را بدست محمد خلیل مهردار شهید ساخت شیخ ابوتراب
المعروف بحاجی ترابی اصل از گماشتگان بنوعباس است که بایالت بعض اماکنه سند
کامروا بوده و معروف از تبع تابعین چنانچه مذکور از شهداست مزارش مابین
موضع کیهه که بعوض شهر ناره ولته آباد شده و موضع کوری که بدل رسول آباد محمد طور ثانی آباد گردیده
از تته بانداز چهار گروه زیارتگاه سائر و زائرست بر گنبدش تاریخ تعمیر صد و هفتاد
و یک موجود شیخ سند قندرانی لال جوان و پیر دادن و جتول حبشی
چته مشایخ چیرگپور هر یک از شهدا نامی برابر شیخ ابوتراب مدفون و زیارتگاه اهل امید
اند اهل حاجت از زیارت هر یک بهره وافی میبرند شیخ جهاریه بزرگ قدیم زمانه است مدفنش
بر کوهچه معروف باسم ٹکر شیخ جهاریه زیارتگاه ابرار پیر کریم بزرگی قدیم صاحب آیات عظیم واقع
ارض ساکوره اهل ارادت شایع شغالان محکوم حکم پیر مذکورند بفرمان مجاورانش وقت
طلب حاضر آیند همچنین لال انس شمالی ساحوئی آن بکنار دریا بر کوه داس ویره
از بزرگان ماتقدم نامی روزگار زیارتگاه ابرار احرار اند ملا موج دریا این کنار شکرکات
نزدیک بندر لاهری که در قدیم الایام به بندر دیول اشتهار داشته مرجع اتم اهل امید است

اولادش مسمی بلایان معروف زمان اکثر سکان بندر دهاراجه می باشند **سید محمود**
بزرگی معروف بزرگی جنوب رویه بندر لاهری زیارتگاه باحضور است **بلوخان لودی**
بزرگی صاحب آیات وکرامات مدفون زمین فرضه بندر دیول عرف لاهری بندر
اجل مشائخ زمان ماتقدم است **شیخ نورالدین** دریائی بزرگی معروف موصوف
کمالات اتم مدفون کنار دریای عمان بالای بندر دهاراجه صاحب تصرفات بلیغ جای نزه با صفا
وحضور می باشد مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیول اشتهار داشته غریب
شهری مسکن اشراف کرام وافاضل ایام بوده اکنون از چند سال بسبب حوادث
دار معه دیار معدوم وتتمه آبادیش منتقل زمین محاذی دهاراجه است وبندر دهاراجه بندر
قدیم مسکن حکومت قوم نکامره که از قدیم الایام سلف تا خلف سران نامی در وجود یافته
اند منجمله **رانا عبید** بغرابت حال مختص گذشته است چون ذکر ماجرای غریب وی خالی
از کیفیتی نیست وعجیبی از عجائب الهی است بذکرش رانا عبید نکامره صاحب دهاراجه که بر سر
الف هجری در زمره احیا انسلاک داشته معاصر ویار جام جبار صاحب کلرالیه بوده گویند
روزی چشمان جام جبار بخت درد میکردند رانا بعیادتش رفته بسبب کثرت محبت جام جبار
سر را بر زانویش نهاده گفت حکایتی راست بمن کن باشد که خدای تعالی ببرکت آن
درد چشمان من ببرد رانا گفت خدا شاهد بصدق است مرا در فلان ایام بخاطر رسید که سیر محیط
کرده آن کنار دریا بینم چند منزل کشتی بار سد واسباب نحو گرفته دریائی شدم ومدتی رفتم بجائی
رسیدم که سابق گذر احدی آنجا نبود گفتم هنوز باید رفت مگر کنار دیگر محقق شود قضارا گذر بگردابی
شد که از ظلمات نامند همه کشتیها دران گرداب واصل بحر فنا گردیدند چون کشتی من رو
بگرداب آورد درختی بزرگ بر کوهچه آنجا دیده جسته برآو آویختم بر درخت آشیان مرغی
قوی هیکل بوده شب مرا بر درخت افتاده صبحی بمرغ آویختم او پریده بر کنار کوهی رسید حیران
ماندم که کجا آمدم باری بجناب باری بامانت آن مرغ که عبارت از سیمرغ است مرا از آنجا رهائی
داده بتلاش معموره پویه زدم ناگهان مشرف معبدی شده جناب روحانیات
حسنین ع را دریافتم مرا مژده سلامتی دادند بسبب ماندگی همانجا بخواب رفتم

جماعت

جماعت پریان آنجا وارد شده مرا نجود بردند خداداد اند کجا جا داشتم ناز ونعمت فراوان
میسرم بود بعد مدتی هوای وطن ویاد احبا مرا غمگین ساخته سرخیل پریان آنحال سبب پریده
بدلجوئی پرسید گفتم مدتی که شمار ندارد مرا در غیبوبت گذشته ندانم واماندگانم را چه حال باشد
گفت ترا برسانم اگر وعده باز آمدن استوار کنی هشت روز اقامت وطن وعده دادم
بیک ساعت مرا بیرون موضع خود رسانیدند وگفتند بعد هشت روز فلان وقت
اینجا آئیم تو حاضر باشی پس بخانه آمده با اهل وعیال پیوستم وآن وعده را از دل بردم هشتم
بقدرت الهی توفیق ایفای وعده مقسوم نشد از ان باز زمانی دراز گذشته یاد آن احتطاط
دامن دل میکشد وبحیرت فرو می آرد فاما وقت بدست نمانده اینجا سخن را رسانده گفت
اگر این سخن من راست است خدا درد چشمانت بقدرت الهی جام جبار که از ابتدای شروع سخن رو
بافاقه داشت صحیح برپا خاسته خدا را شکر ومرا ثنا کرد نمود **سوم** در ذکر مجانین سالک
چون اکثر این گروه در ذیل طبقات مسطور بمواضع شتی مذکور شد واغلب این زمره محجوب عیون
اهل ظاهر گشتند وکم کسی آگاه همه آن خدا آگهان است اینجا باین چند اسامی بالاکتفا می کند
اگر عزیزی بیفزاید منت را شاید **وطایه** مجذوب سالک کامل در مجانین قوت
بزید عرفان زیسته چنانچه شمه از والا مقامیش در ذکر مخدوم حمزه واعظ مذکور گردیده از وا
گفت شریعت موی ظهار طریقت است اعنی چون مرد را موی ظهار برآید نشان بلوغیت است
همچنین پاس شریعت مرد سالک را بالغ راه طریقت مینماید **مٹو** مجذوب نامور زمره
مجانین غیب دان کاشف راه یقین بوده گویند چون ملا محمد جهانگیری بکثرت افلاس
عزم حضور بسته جهت وداع اهل قبور بکلی شده بود از حسن اتفاقات حین مراجعتش
در دامن کوه دیده که وی با یکی از مجانین دیگر سر بر لاشئ ایستاده چیزی از شکمش
کشیده میخورند مٹو را چون نظر بر ملا افتاده کفی پر از کرم ان لاش بسویش دویده در دهان
انداخت وگفت بخور این را که طالع مساعد بوده وبا این گروه ارادت قوی داشته بلا کراهیت
کرمها را چاویدن گرفت مجذوب دیگر آنحال را دیده در حال بدوید وگفت ای ستو مگو نمین
را وقت بلا میکنی پس بهر دو دست فلک اسفل واعلای ملا گرفته بقیه کرم

که هنوز نه بلعیده بود بزور از دهانش برآورد و ببرکت خوردن آن کرمها ملا بحضور رفته برتبهٔ شهیده
رسیده و تُتُو مجذوب سالک صاحب ایقان معاصر مشو مذکور بوده احوالاتش تمام خوارق مذکور نه
هرگز بکسی متکلم نشدی و اهل حاجات همواره باستنباط حرکات و سکناتش متکون
بمراد گرفتندی و آنچه دیدندی یافتندی روزی ویران در موضعی گریزان دیدند کسی بی نبرده که
چرا گریزد قضارا عنقریب فوجی از نهردیه در انموضع رسیده اهل موضع را بخبر قتل و تاراج
کردند کامل مجذوب اصل اجدادش آهنگر بودند وی در کوره طلب خود را تافته
بصحاری میگذرانیده احیانا بهر دیهی که شبی یا روزی وارد می شد هر آئینه یک گونه
فرحی لایق حال مکاشفش شدی باین تقریب بسا مردی دلالت آمدن موضع
خودش کردندی هرگز نپذیرفتی تا نه بخود خاطرش رسیدی و جواب سائل اگر بسر توجه آمدی
بیان بیت سندی دادی که با تقدیر راست آمدی موتو مجذوب در مجانین اشهر وقت
خود است گویند حاکم تته را سوی کوه بتادیب قوم نهردیه سواری روداده بود این راجهت
پرسیدن حقیقت کار و رد امن کوه می جستند بر تالاب خسروخان بطلبش رسیده بودند
و دیدندش بر چوبی از درخت سوار تازیانه بدرخت میزند و میگوید هان ای درخت بر تو
سوار بیست طاقت داری یا نه ناگهان شاخ درخت بزرگ از هم شکافته
بزمین افتاد و ند از درخت فرود آمده رو بآنجماعه گفت درین درخت
همین شاخ بزرگ بود که سوار شده شکستیم آدتان حاکم تفاؤل نیک گرفته رفتند
از حسن اتفاق چون حاکم سوار شده بر موضع مخالفان رسید سردار موضع بیک ناگهان فجادت
درگذشته کسی از ده بمقابلت برنیامده آنچه گفته شد پذیرفتند و همچنین هر کرا
مشکلی روداده از کلام آن مجذوب استدلال کردی و راه بده بردی صبا بو مجذوب
اصحابش کاذ مسموع ظرفه حالی داشته خود و بر خانهای مردم صدا زدی و شدی آنچه
گفتی سبحن سالک بیخبر از خویش بوده هرچه بزمین یافتی خوردی هرگاه گرسنه میشدی
و مردمان خوردنیها بسیار پیشش بردندی و مراد بالخاطر داشتندی اگر آنکه چیز قبول کردی
البته بمراد رسیدی شاکر از مخادیم زادها است مست ساکت گذراندی هر کرا

بغضب

بغضب آمده چیزی گفتی مطابق واقعه افتادی ملوک از کمل مجانین صاحب حالات بوده
حبیب شاه اصل از قوم ڈاہرہ است در اوائل والدینش بحالت صحت کدخدا کردندش
شب زفافت یک صحبت با زوجه کرده ناپدید شد بعد دوازده سال در لباس مجانین مردم سر و پا برهنه رو
بشهر آورده اغلب اوقات بر پیر سینه گذراندی بر ضمایرش اطلاع وافی بوده ناگفته مقصد سائل جواب
کافی دادی و احیانا عند الاحتیاج از کسی چیزی درخواستی که لامحال وی میداشت و سیداد روزی با میر
حیدرالدین کامل مطعام شده نان با شوربای ماهی بود میر مذکور خواست از ماهی چیز بخورد مانع آمده
آخر در وقتی که نظرش طرف دیگر بود میر اندکی از ماهی شکسته خواست بدهان کند در حال آنرا از دهان
برکشیده باقی ماهی بتمامی ربا فت گربه استاده بود بمجرد خوردن ماهی بر زمین طپیده جان داد روزی در دهلیز
خانه میر محمد عطا امیرخانی ناخوانده آمده و چادر برکشیده خوابیده شب و روز بخواب بوده هرگز پهلو به پهلو
نگردانده سید عبداللطیف تارکی رح بر بالاخانه آن دهلیز مسکن داشته ماجرای خواب مجذوب شنیده فرود آمد
و بالینش نشسته فرمود ای دیوانه اینخواب از کجا آموختی گر آنچه تو در خواب داری ما را در بیداری نیست
در ایام ورود مغلیه نادرشاهی از شهر ناپدید گردیده باز خبر نرسید که مرده یا زنده است عبدالقدوس
اصل از مخادیم عدالانیست غریب حالتی داشته همواره ساکت گردیدی و ستراح مردم را بدست
کناسان پاک کنانیدی با آنکه روزی از شهر بر کنار بیرون نکرده بوده هر روز مرئی مردم میشد برخی از کسان
که بزیارت بیت الله شده بودند وی را انجامی دیدند و اتفاق بعضی ثقه بر آنکه وی هر روز نماز بامداد حاضر
جماعه بیت الله بودی عنایت مجذوب در مجانین سالک باخبر زیسته اغلب خوارق
از وی سر میزده و بسا اهل حاجت از وی مستفید مدعا شدندی سید قاسم بخود سالک بحق متعانی
در زمین پشت محراب جامع فرخ مقام داشت خوارق کلی از وی سر میزده سنالمی مجذوب عجیب
سالک بیخود همه تن برهنه گردیدی و چیزی می گفتی که بفهم کسی نرسیدی احیانا بر هر که توجه فرمودی در خلوت
تسلیتش دادی و بسا مشکلات حل ساختی در ایام ورود مغلیه نادرشاهی متواری شده نور شاه
اصل هندی غریب اسرارات از و معائنه معتقدین مسموع بالجمله دانائی در لباس مجاذیب باخبر
اوقات بکدیه گذراندی گفتگویش اکثر چیز بالاطائل ظاهر بوده در حقیقت بسیار پر الفیض
رسانیدی بجذبه آور دخوارقات نیک از و یادگار بوله گیده مجذوب سالک معروف وقت

مردم بسیار معتقدش هستند و خوارق کلی از و مرئی و مشاهده می کنند درین ایام روزی چراغ درگاه
حاجی بانگه بر قبرش ریخته شخصی از قوم ماهی فروشان دشنامش داد و کفش تبادیبش از پا کشیده
بغصه گفت ای کلامی کردن زدنی همان روز از ان شخص کلامی صادر شد که عنقریب گردنش زدند
چهته از مجذوبان سالک است گروهی کثیر بارادتش وابسته اند هر چند با هر کسی اکثر نمی امیزد
اما احیاناً از خوارق کلی سر زد می شوند لونک مجذوب گویند وی اصل بردم موضع نیه است
مادر و پدرش وقتی که این در شکم بود حج بودند قضارا مادرش بدو ماهه حمل درگذشته مدفون
گردید پدرش آنجا ماند بعد دو سال کسی از مدفون مادرش گذر کرده دید بچه از گور بیرون می آید و
مردم را دیده درون میرود چون بکرات معائنه مردم گردید متفحص شدند معلوم شد که طفلی از زن
متوفی بقدرت الهی تولد یافته است و در دو انگشتش سوراخهایی باشد که از ان شیر میخورد باری بکیفیت
پدرش از انجا بگرفت و بخانه آورد چون بزرگ شد در زی مجانین تمکن یافته است و بحال مجاذیب صاحب
حالت و کرامات زیست دارد هرگز متوجه کسی نیست بعضی حاجت مند از و احیاناً فیضها می یابند و
معتقدانه سلوک مینمایند لا یکدنه ایضاً مجذوب بحال است مردم معائنه حالات غریبش ارادت
کلی است گاه بیگاه مخبر اسرارات و کاشف معضلات مضمر میگردد خاتمه در احوال کوهستان واقع
غربی و سائر سند هر چند عجائبات کوه لا تعد و لا تحصی است اما جامع الحروف بمقدار مشت نمونه
از خروار پسند کرده تا چون حالات عمرانات مبین شده باری از کیفیت کوهستان بقدری
آگهی شود من بعد اگر کسی بزیادتی مساعد گردد خالی از فائده نباشد جبل مهر در نواحی وی کوبچه
است بغایت از و صورت صفه از سنگی بزرگ بقدرت الله متکون شده قطره قطره آب از و
میچکد و در پائین میان غدیری کوچک میریزد ساه دوازده ماه این آب یکیک قطره پیهم میریزد است
و قدر یکنیم مشک آب در غدیر جمع باشد هرگز نکاهد و نیفزاید راج بزرگی را از آدم و دواب براو بخورد
مقرر از اصل منبت آب خبر نیست ایضاً بیک پهلوی آن صفه و یکی سنگین آویزان است
مشهور انکه دیوان این را تعبیه کرده و اعتقاد جمع آنکه در و گنجی است فاما چون دست سعی بشری
بآن نرسد پی بحقیقت کارش نبرده اند ایضاً در نزدیکی مهرنی آبی از کوههای بالا می ریزد و در کوه
پائین شکل خانه مع ستونهای متعدد متکون یافته و دران حوضی از سنگ تعبیه شده همیشه از آب

تا بکمر [...]ست و چهار تا یکد و قد آدم عمق هم بهم میرساند عقیده مردم کوهی آنکه ساخته جنه و دیو است
ایضاً بالای جبل مهر سته حوض سنگی ترتیب یافته است که از آب باران پر باشد و آبش
والد[...]ب آبیست شیرین و صاف بالای این جبل کم بر آید که راه سخت مهلک دارد جبل پب
عجیبه [...] با صفا و حضور کلی است درختهای انب و انجیر و غیره خود رود و بسیار و در لک رائینک دو
دهای [...]افی دارد که عمقش لا انتها گفته اند درگاه شاه بلاول از کمل اولیاء الله در و محل اجابت
غدیر ص[...]و اعیان و صفای قلب نیره در و نان اشهر ایضاً در آن کوه از کوچه آب ترشح دارد
دعای [...]ر چهار پنج دولاب بر و درختهای کیله و انب و انار و نارگیل بسیار لاهوت نام مکانی در پب
و بعد [...]ب است در کوهی بصفه قدرتی دریچه متکون شده و دو حلقه دران از سنگ تعبیه یافته
از عجائب [...]نهادران بسته و آن رسنها را گرفته درون شوند اندرون شکل خانه سقفش سراسر
فقرا ر[...]ر پستانهای گاو دارد مشهور است که در زمان سابق از همه پستانها شیر میچکید اکنون
صورت [...]ب قطره قطره چکان است و زیر هر شکل پستانها کوها در سنگ زمین متکون شده اند
از بعضی آ[...]زآب پر اند نه کم شوند و نه زیاده اندرون خانه غاریست و دران راهی که انتها ندارد
که همواره ا[...]ن دو نیم روز از ان راه بزمین حجاز توان رسید در زمان قدیم فقرا سیر آن راه کرده اند بسم
گویند در ع[...]نه شکل تغاری از سنگ موضوع است گویند چهلتن فقرا از اهل الله در زمان ما تقدم
درون خا[...]ر و سائیده قوت جمله کرده خورده بودند طوق منگه جبلی معروف است حاجی منگه بزرگی
یکدانه گنجد د[...]بعهد شیخ بهاؤالدین ملتانی در و مدفون با حضور و صفا محل اجابت دعای اکرم
از اهل الله [...]رباب هدادار دار ان کوه بطوق منگه مشهور در کنار کوه آب گرم میچکد بقدر دو دو
برابا و او فق ا[...]ر میریزد در و نهنگی موسوم بمور مقیم بعد مردن یکی دیگری جای میگیرد و آن لقب که یعنی
دولاب و در غد[...]ت می یابد مردم معتقد اند و رائث از گوسفند و گوساله آورده آنجا قربان
طاوس س[...]ا پاره گوشت بمور عرض نمایند اگر بگیرد مقبول است و الا لا ایضاً
کنند و اول [...]مه دیگر است مابین هر دو غدیر سنگی است اگر آب غدیر گرم بر آن سنگ
برابر آن غدیر چشـ[...]ز مابین آن آب را در ظرفی بگیرند بغایت خنکی میشود و آب آن
ند گور افگنند و ا[...]یبی میریزد هزاران هزار نهنگ در آن آب عشر دارند و باغات هر دو
دو غدیر زیادتی در شـ[...]

نابکر...
الب...
عجیبه...
چاهای...
غدیر...
دعای...
وبعد...
زعجائب...
فقرات...
صورت...
ازبعضی...
که همواره...
گویند درعو...
درون خا...
یکدانه کنجد...
ازاهل السن...
برایاداوفق...
دولاب دو غدیر...
طاوس س...
کنند وادا...
برابرآن غدیرچپ...
مذکورانگنند دا...
دو غدیر زیادتی ورشت...

کنار آب واقع ایضا درجنب آن دو غدیر بشکل چاهی از سنگ بست دو ورد آبی غیرآبه مذکور سرد و شیرین ودران نهنگی ساکن اسمش منج واین چاه را کوزه حاجی سنگ نامند درگاه

ایضا درجبل حاجی سنگه نهریست نامش کندری لعل شهباز هر دو کنار از باغات خوش ونشیمن با صنوبر فقرست **تاریخ** شکرخداکه تذکرهٔ تحفة الکرام ؛ اندر سه جلد یافته ترتیم زوند هر جلد اوست روضهٔ اخبار دلکشا ؛ نظاره کیش مفت شود دیده شادکام ؛ قانع اگرچه نیست سزاوار و لیک لیکن بفیض اهل خبریافت انصرام ؛ باشد کنند اهل لش یاد بعد مرگ ؛ یعنی که یاد کار نکو ماند مع نیز است سال تمامیت چه نمود از خرد سوال ؛ اینک چه منتخب ۱۱۸۱ زدل آمد ابیام ؛ شکرخداکه یافته تزئین این مدفون این تحفة الکرام بآذین انتخاب ؛ سال تمامیت چو نمودم ز دل طلب ؛ هاتف زده ندا که نواغیر ۱۱۸۱ می آید و

ل از زن
باری کیفیت
دیب صاحب

بعد حمد خدای غیب دان ونعت رسول آخر زمان برای صاحب وقار وبخاکا می یابند و ذی شعار واضح ولایح بادکه درین آوان بفضل خلاق زمین و زمان موبا ارادت از مجلدات تاریخ تحفة الکرام بخط خوب و کاغذ مرغوب بصحه مطابق اصل بلکه بعض بعض جا منه افضل برآمده امید که سیاحان بر علم تاریخ وسیاحان بحر کتب تواریخ مصنف وصاحب مطبع ومتعلقان مطبع ومصححان مطبع را از دعای خیر فراموش نخواهند فرمود

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فقط

ستان وا قع
ست نمونه
ان بقدری
حی وی کوبچه
طره آب ازو
لی هم ریز است
ب براو بجود
ن او نیز است
ست سعی بشری
ها بالا می ریزد و در کوه
شده همیشه از آب